ن، خردادماه ۱۳۵۰ مجلهٔ ماهانهٔ زبان و ادبیات و تحقیقات ایرانشناسی و انتقاد کتاب شمارهٔ ۱،۲،۳ سال چهاردهم

کارنامهٔ شعر معاصر

مظفرالدین شاه

کبوتر و کبوتربازی

از کوچهٔ رندان

توتم و تابو

حاشیه و دیدارها

کتابهای تازه ـ اخبار ـ نامه‌ها

ندگان
مع‌الاسلامی
ی سپهبدی
ی غروی
خوانساری
ا داوری
ر کسدلفر
علی جمالزاده
رضا طاهر
ی بیش
ج افشار
صوبی اردکانی
د احمدی
سهیا بنگالی
یمون وهمن
لر شمار
فرشید ورد

بها ۵۰ ریال

فهرست مندرجات

صفحهٔ ۱ـ کارنامه شعر معاصر . . . .

تحقیقات تاریخی

۳۶ـ مظفرالدین شاه قاجار (۳) . . . . جواد شیخ‌الاسلامی

خواندنی

۳۸ـ کبوتر و کبوتربازی . . . . عیسی سپهبدی
انستیتوی خاورشناسی کاما . . . . مهدی غروی

انتقاد کتاب

۵۷ـ از کوچهٔ رندان . . . . محمد خوانساری
۶۳ـ توتم و تابو . . . . رضا داوری
۷۲ـ توصیف ساختمانی دستور زبان فارسی . . . . علی‌اشرف صادقی
۸۳ـ دیانت زرتشتی . . . . سید محمدعلی جمالزاده
۸۹ـ ترجمه و تفسیر قرآن . . . . غلامرضا طاهر

کتابهای خارجی

۹۷ـ تبصرة ارباب‌الالباب . . . . تقی بینش

اسناد ومدارك

۱۰۲ـ مفاصا حساب سال ۱۲۷۰ ایل باصری فارس . . . . . . حسین محبوبی اردکانی

حاشیه

۱۱۳ـ کتاب کنزالوعاظ ـ لهجهٔ بیربری ـ لهجهٔ شیرازی ـ سه نسخهٔ خطی در کراچی ـ
ضیاءالشهاب و جلاءالکتاب . . . . ایرج افشار

دیدارها

۱۲۲ـ ساعتی با فریدون وشعری ازاو ـ بازیل گری در تهران ـ کتابخانه عبدالحمید مولوی ـ
مجمع بین‌الاقوامی در لاهور ـ آسیاب هزار ساله ـ وزیری عاشق ـ کرامت شیراز ـ
پارك وحش کلاه قاضی ـ دیلو . . . . ایرج افشار

عکسها و تصاویر قدیم

۱۳۷ـ نقاشیهای ناصرالدینشاه . . . .

نامه‌ها ـ اخبار ـ کتابهای تازه

راهنمای کتاب

سال چهاردهم

(۱۳۵۰)

صاحب امتیاز
احسان یارشاطر

مدیر مسؤول
ایرج افشار

تهران ــ ۱۳۵۰

کارنامهٔ شعر معاصر

سال گذشته مجموعه‌ها و دیوانهای زیاد از آثار شاعران و سرایندگان انتشار یافت.

به مرسومی که بنیاد نهاده‌ایم برای آشنایی دوستداران و ناقدان شعر و اندیشهٔ شعری کنونی فارسی، از مجموعه‌های چاپ‌شده که به‌دفتر مجله رسیده‌است نمونه‌هایی برگزیده‌ایم و در صفحات این‌شماره به‌چاپ می‌رسانیم

مجلهٔ راهنمای‌کتاب در تنظیم این‌کارنامه نظر خاص ندارد از هر دفتری‌که دیده‌ایم بدون‌آنکه پیش داوری شده باشد قطعه‌ای برگرفته‌ایم طبعاً هستند شاعرانی بنام که سال گذشته مجموعهٔ شعر انتشار داده‌اند ولی به دست ما نرسیده است . چون صفحات راهنمای کتاب اوراقی‌است برای‌نشان دادن وضع ادبی ایران در عصر حاضر ناگزیر هیچ نوع جانبداری ازشیوه‌های مختلف درچاپ اشعار نمونه مراعات شده است .

گوهر سچراغ

شب که این تنها سرای سرد تار
ناهویدا در سیاهی میشود
چهره‌ای از روزنی ناآشکار
نوعروس شامگاهی میشود
می‌نوازد دیدهٔ بیدار من

□

سایه‌ای بگذشت ازمهتابها
چون خیال برده ره درخوابها
آمده ازسرزمین دوردست
رهنورد خاکها وآبها
همچنان امواج اطلس نازنین
داده بر گیسوی مشکین تابها
ره برد تنها بهشام تارمن

□

یك نگاه آشنا درتیرگی
برنگاهم شعله‌ریزد بی‌درنگ
بشنوم ازشهر ناپیدای راز
نغمهٔ خاموش یك نادیده چنگ
پیش چشمم دست افسونی سحر
برگشاید پرده‌های رنگ رنگ
باز میلغزد سرانگشتان ناز
نرم برپیشانی تبدارمن

□

در بنرمی درسیاهی واشود
سایه‌ای روشن‌شود، زیبا شود
نافروز پرتو اندیشه‌ها
روی ناپیدای او پیدا شود
کیست این زن، دختر پندارمن
چهره‌اش مهتاب‌گون

□

شاعر شهر شما

حیدر رقایی(هاله)

تهران. ۱۳۴۸ ۷۸ ص

دامنش فیروزه رنگ
چشم رخشانش سیاه
موی افشانش بلند
روی عاج شانه‌های مرمرین
لرزش آهسته آبی پرند
سینه‌اش روشنتر از سیمای صبح
دیده‌اش گویاتر از گفتار من

□

کیست این، همراز جاویدانیم
همسر نادیدهٔ ایرانیم
چهرهٔ تابندهٔ آینده‌ها
دختر اندیشه‌های‌های آشنا
سالها درخاطر من زیسته
با دلم خندیده و بگریسته
بارها درچشم من رخشان شده
ور سرشك چشم او جوشان شده
چشمهٔ خشکیدهٔ اشعار من

□

کیست این زن آشنای ناشناس
ناشناس آشنا
دختری نایافته
اختری ناآشکار
سایه‌ای نزدیك و دور
نامن وازمن جدا
دور درآن سوی اقیانوس‌ها
پرتوی با ابر ومه آمیخته
آرزو انگیخته
دیده ونادیدهٔ پنهان شده
رفته وآینده ناآمده
گوهر پوشیده روی شب چراغ
شبنم پاکیزهٔ بنهفته باغ

لالهٔ نشکفتهٔ آثار من ...

ایندیانا ـ بهمن ۱۳۴۶

سرخی گیلاسهای کال
فرهاد شیبانی
تهران . جوانه ۱۳۴۹ ۱۴۱ ص

خانه‌ام در باد است

خانه‌ام در باد است
دیدگانم بر آب
چاه آسودگی خواب کجاست؟
خواهم افتاد بر آن قوچ سیاه
که مرا باخود هرجاکه بخواهد ببرد

□

اسم من فرهاد است
تیشه‌ام ، واژهٔ تنهائی عشق
بیستونم ، همه اندوه اندوه

□

فصل من پائیز است
فصل من پائیز است
اینک آن برگ فراخواندهٔ دوست
باید ازشاخه جدائی گیرد

□

رخش تنهائی من
بال با شیههٔ شبدیزی افشانده‌ست
که شبی ازگذر یائسه
خواهد آمد

□

بروم...
بروم‌زورق دلتنگی‌خودرا بر آب اندازم
وازآن خنجر آهخته
سرودی بکنم

شکوفه‌های صدا
حشمت جزنی
تهران، امیرکبیر ۱۳۴۸

فریاد

شب عطرتنش را به مشام دل من ریخت
درکوچه اگر زمزمه‌ای بیست به‌حرباد
آبروکه خورشید
بنمود بمن خانه خودرا
بادی به ره افتاد
و هرخار
آموخت به شب شیوهٔ تشویش
فریاد
آنگاه
هرقله فرورفت به ژرفای بیابان

□

اینك من‌ودروازه‌ی این شهر
هنگام تراویدن مهتاب
انگشت به در می‌زنم آهسته وگویم
فواره‌ی فریاد مرا کس نکند باز؟

حرفهای پائیزی
امیرحسین افراسیابی
اصفهان ۱۳۴۸ ۱۱۰ ص

درکوچه‌های بارانی

چشمان برفت را
برآتش می‌نهی
رؤیای بامهای بلندت
به‌شب رنده‌داری حمد می‌پیوندد

□

آنجا که سرخ جاری
درانتهای خط سربی رنگ
خاموش‌کرد آتش را

هجوم ناگهانی فریاد بود
وصحرائی از سکوت

□

آتش عاصی بود
وسکوت بازماندهٔ فریاد
وتابوت ارتمامی خویش
درگنجایش خاك تهی‌شد

□

آتش قبیله راکه خواهد افروخت؟
تارنگ سرخ به میهمانی سنگها بیاید
ای بازماندهٔ آتش!
درکوچه‌های بارانی
ایثار دست‌هایت را
درجیبهای خالی پنهان‌کن
و درگلوی کارخانه بخوان
آوازهای بومی را
تا روز دیگر ..

□

ازکنار خستگی دیوارها
گذر خواهی‌کرد
وپیراهنت را
از عطر خاك
خواهی انباشت

گل برگسترهٔ ماه

گل برگسترهٔ ماه
رضا براهنی
تهران ۰ ۱۳۴۹ ۰ ۷۲ ص

اعتباری است برای تن آب
شست وشو دادن گیسوهایش
خنده‌اش ـ معجره در معجره‌اش

انفجار همه گل‌هاست سوی گل‌هایش
او که منصور زمان درهمه جاست
مقطع قلب پرنده است صمیمیت او
خواب را می‌ماند
اما
در کنار من خاکستر خوابش
خفته‌ست
گل که بر گسترهٔ ماه قدم بردارد اوست
وخدا حافظی‌اش
آنچنان چلچله سانست که من می‌خواهم
دائماً بار بگوید که خدا حافظ ، اما نرود
وسخن گفتن او ،
مثل اسطورهٔ یك جنگل شیشه، که برسطحش
بلبل ازحیرت، دیوانه شده ، لال شده‌ست.

آزاده
رهی معیری
تهران ۱۳۴۸ ۲۱۷ ص

نگاه گرم

لرزه برجانم فتاد ازچشم سحرآمیز ا
وز نگاه گرم و لبخند فریب‌انگیز اوو
بهر پاس غیر آزار دل زارم دهد
جان دهد فرهاد من تاخوش بود پرویز او
وادی عشق ازگل شادی تهی باشد ولی
خار محنت روید ازصحرای محنت خیز او
گردن افرازد حباب ازخود پرستی‌ها ولی
از نسیمی نیست گردد مستی ناچیز او
مرغ شب باسایهٔ مهتاب اگرسرخوش بود
من خوشم با سایهٔ زلف خیال انگیز او
همچو مهمان عزیزی گر درآید بی‌خبر
گرم در دل می‌نشیند ناوك خون ریز او

ساقیا فکر دگرکن بهر تسکین رهی
تا شود خالی دل از درد وغم لبریز او

شهریور ماه ۱۳۳۱

زخم الماس
حمزه موسوی‌پور
تهران ــ ارغنون ــ ۱۳۴۸ ــ ۱۶۰ ص

چشمه

با صادقانه‌تر عطشم
ازچشمه‌ای گوارا
ازچشمه‌ای که در بیابان
سالهای تشنگیم جوشید
یك جرعه با رضایت امواج زیر آب
امواج مهربان و زلال
نوشیدم
آنگاه دربدایت آرامش
سر سوی خورشید برداشتم
تا در بسیط تشنگی او
از قطره‌های نوش
سخن بگویم
دریغ، که قلبی به‌شکل مرغ
برشاخه‌ای که سایه‌گستر چشمه بود
با نغمه‌ای که حزن همیشه را
داشت
گفت
ای رهگذر
آب چشمه زهرآگین بود

ظهر درد
داود رمزی
تهران - اشرفی - ۱۳۴۹ - ۱۵۷ ص

وسنگ شکافته

با من از اندوه می‌گوئی
از اندوه سنگ
و فصلهای بیامده سرد

□

با من از اندوه ماهیان
ماهیان اقیانوسهای گم
و از اندوه خزندگان به دام افتاده
می‌گویی

□

لانه‌ها
درهمه ستوه زمین
لانه‌ها
در دروازه‌های تهی

□

وهرگز چراغی در دورترین نقطه تصویر
روشن نیست
چراکه هرگز مسیح، جز یهودا نبود
ودرخت جز ازخاك وجود نمی‌خورد

□

اینك جستجو به‌پایان می‌آید
وکلام همانند قندیلی درحبال من
روشن و توفنده می‌خروشد

□

وسنگ شکافته می‌شود
هم‌چنانکه
قلبت

بر بام گرد باد
اسماعیل خویی
تهران . رز . ۱۳۴۹ . ۱۰۴ ص

وقتی که من بچه بودم

وقتی که من بچه بودم
پرواز یك بادبادك
می‌بردت از بام‌های سحرخیزی پلك

تا
نارنحر اران حورشید
آه،
آن فاصله‌های کوتاه

□

وقتی که من بچه بودم
حوبی رنی بود
که بوی سیگار می‌داد
واشکهای درشتش
ازپشت آن عینك دره‌بینی
باصوت قرآن می‌آمیحت

□

وقتی که من بچه بودم
آب ورمین وهوا بیشتر بود
وحیرحیرك
شبها
درمتن موسیقی ماه و حاموشی ژرف
آوار می‌خواندند

□

وقتی که من بچه بودم
لدت حطی بود
ار سگ
تا رورهٔ آن سگ پیر رنحور
آه ،
آن دستهای ستمکار معصوم

□

وقتی که من بچه بودم
می‌شدببینی
آن قمری ناتوان را
که بالش
رین سوی قیچی

با باد می‌رفت
می‌شد،
آری
می‌شد ببینی،
و با غروری به بی‌رحمی بی‌دیایی
تنها بخندی

□

وقتی که من بچه بودم
در هر هزاران و یک شب
یک قصه بس بود
تا خواب و بیداری خوابناکت
سرشار باشد

□

وقتی که من بچه بودم
زور خدا بیشتر بود

□

وقتی که من بچه بودم
در پنجره‌های لبخند
اهلی‌ترین سارهای سرودآشیان داشتند
آن روزها گربه‌های تفکر
چندین فراوان نبودند

□

وقتی که من بچه بودم
مردم نبودند

□

وقتی که من بچه بودم
غم بود
اما
کم بود

۲۰ اردیبهشت ۴۷ـ تهران

سلام برغم

به سوگواری مویت سلام برغم باد
سیاه چشم حریف‌منی ، غمت کم باد
نهال خاطره ازسنگ گور می‌روید
شکوه مرگ عزیزان حریم ماتم باد
به گریه‌های غریبانه‌ی توام‌سوگند
که‌شوکران زلبت به‌آب زمزم باد
چه‌کودکانه برافسون گذشت باورمن
فسانه‌ی عبث زندگی ، در این‌دم باد
درآه تشنه‌لبان گر سراب می‌رقصد
زاشك سوختگان داستان شبنم باد

حریق باد
نصرت رحمانی
تهران . ۱۳۴۹ . ۱۳۴ ص

روزنی سوی خلق

چه سحرگاه پریشانی است
که عطش قامت افراشته برتارك‌صبح
تا بنوشد چون شب‌پره‌ها را درنور
کاش‌شبهای زفاف پرچین های بلند
همه‌درلحظه‌ی تنهایی میماندند
کاشکی گلها قادر بودند
بتماشای پرستوها بنشینند
همه‌جا طوفان است
همه‌جا سنگ است
لب‌خشکیده‌ی جام
ازغم تشنگی تنهایی میسوزد
افق ازمخمصه‌ی سرخی گلهای‌عبوس
به‌کمینگاه سیاه‌خود می‌پیوندد
روزنی سوی‌خلق بگشائید

وصلت در سده‌ی تظلم
جعفر حمیدی
تهران ۱۳۴۸. ۸۲ ص

انسان شیشه‌ای
هوشنگ صهبا
تهران . ۱۳۴۹ ۲۰۶ ص

سرود رود روان

و شما را ای آبهای بارور
بیاری خوانیم و شما را
که مانند مادری هستید
(یسنا ، هات ۳۸)

چشمان آبی‌تو باران را
در باغهای زمزمه خواندند

□

شب عاشقانه جاری شد
دیدم که جسم و کهکشان و بنفشه
روح سپید مرا تا تو می‌برند
دیدم که عطر وحشی وحدت
دیوانه‌وار مرا مست میکند

□

پس درصعود سبز عزیزه
گلهای سرخ باغ تراچیدم
تا گیسوان باد را که قاصد بود
با نور و باغرور بیارایم
و گرده‌های منتظر آن گیاه تنها را
بر باغهای تازه بیفشانم

□

آنگاه ـ منکه رود روانم
در آن عطش سرود تنم را
تنها برای تو خواندم
تنها برای توای جاودانه‌ای جبروت
ای جلال تجلی
شب عاشقانه جاری شد

نفس زیادلخنگی
احمد رضاچه‌که‌نی
تهران . ۱۳۴۹ ۹۰ ص

شور
درروز صحره‌ای
کاروانیان ارمن گذشته‌اند
چشمانم
که مثل خاك کویر
درآسیاب گرم می‌گردد
از زیر پوسته‌ی کلفتسر
ماشین را می‌بیند
درغبار هراسان

□

زبان زورانه‌ی من
از آب رفته است
ورفتار ساکنم
نشان‌های زیستی محفی را یافته‌است
شب‌ها را باد
به‌ردیف درخت هاپیوسته‌ام
و شهر کوچك‌را
از تنهایی عمش
شناخته‌ام

□

چه‌شب چه‌روز
آویخته به‌شکاف سخت زخم‌های خاك
به‌همان گونه که نفس‌می کشم
می‌زیم

□

ریشه‌ی من
درتدفین خاموشست

شراب آفتاب

مشفق کاشانی

تهران روزار ۱۳۴۸ ۲۲۵ ص

درخزانی اینچنین

مردمی مرده‌است
مهربانی : درحران درد افسرده‌است
قصه‌ی آزادگی، آزادمردی، رفته‌ازیاداست
کس‌نمی‌بینی که یکسره بگذرد ازکوچه‌ی انصاف
درگذرگاه وفا بانگ سروشی نیست
حسبوحوشی نیست
درگلو شکسته فریاد است
درحزانی این چنین بیرنگ
برگهای آشنایی سخت پژمرده است

□

این من و این زندگی ، این خواب هول‌انگیز
این من و این حسرت جاوید
این من این‌سرکرده درصحرای‌تنهایی
این‌من آن‌سرگشته موج‌ازسیلی ساحل
نقش درگرداب سرانده
نیست خوشان در نهادم چشمه‌ی خورشید
مرده در من نغمه‌ی امید
برگ‌سرگردان‌باغ‌حسرتم در بستر پائیز

□

تادیاری دیگراز این رهگذر ایام
هرشب از خود میکنم پرواز
تا مگر باهمربانی ، مهربانی گرم
قصه‌ی پرغصه‌ی دل‌راکنم آغاز
در سکوت مرگ یادخلوت افسوس
می‌شناسد گوشم این‌آواز

مردمی مرده‌است
مهربانی در حران درد افسرده است

۱۶ر۳ر۴۵ ــ تهران

عبور
موسوی گرمارودی
تهران توس ۱۳۴۹ ۱۳۴ص

ابروخاطره

ابری سپیدوپاك
درچارچوب پنجره‌ی باز این‌اطاق
چون قاب‌عکس منظره‌یی شاد ، خفته است
در بیکران نیلی دریای آسمان
چون‌کشتی سپید
با بادبان‌باز
لنگر فکنده است

□

احساس مبهمی زنهانگاه خاطرم
پامی‌نهدبرون
ای‌کاش همچوابر دلم‌پاره‌پاره بود
اما چوابر ، کاش
آزاد بود وبستر پاك ستاره بود

شب‌وپرواز
م . عطا
مشهد توس ۱۳۴۷ . ۷۹ ص

بهار درحب‌یر

دربهاری که‌تگرگ
همه‌گلها را
ناگهان پرپر کرد
در بهاری که همه‌باران است
و شب از وحشت سیل
تاسحر بیدار است

در بهاری که همه پنجره‌ها
حسرت بازشدن را دارند
□
شاخه خشك درخت پیری
که زده تکیه به دیوار حیاط
خود بهاری دارد

ماه در کاریز

مینا دست غیب

تهران . فرهنگ ۱۳۴۸ ۹۸ ص

حتی عشق

کوچ پرنده‌ها
رویای جاده را آشفته میکند
اندوه راتنهاگریسته‌ام
و نگاه
از باغ ویران برگرفته‌ام
حتی عشق
ایمان درمن نیافرید
وستاره هرگز
زیباترین چراغ نبود
□
افسوس درنهایت بیداری
ازهر درخت خشك
دیدار کرده‌ام
بدرقه‌ام برخاك ریخته سرودی بود
دلگیر وناتمام
درباغ هرچه گذر داشت
روزی باز می‌گذشت
حزمن ، هرآنکه بود میدانست
که دیدار
پایان راه نیست

☐

بیهوده درمدار شبی گمنام
آواز خوانده بودم
بیهوده درنهایت نومیدی
در واگشوده بودم

ماه سنگی

یادم‌آمد سالها
من به شعرم ماه خود خواندم تو را
چون عریقی چنك بریادت زدم
ساحل دلخواه خود خواندم ترا

☐

یادم آیدسالها
بی‌تودل،دیوانه‌ای بی‌تاب‌بود
درسیاهی های عمرم ـ یادتو
پرتو رویایی مهتاب بود

☐

قصه عشق تو بود
هرچه ازدل رازمیگفتم بماه
ازتو بود و از تو بود واز توبود
هرچه شبها بازمیگفتم بماه

☐

هیچ می‌پنداشتم
ماه ـ این دریای عشق‌انگیز نور
چون تو بامهرو وفا ـ بیگانه‌ای‌است
جلوه‌ای‌خوش دارد امادور . دور .؟

☐

فصل مطرح نیست
لیلا کسری (افشار)
تهران مروارید وخانه‌کتاب. ۱۳۴۸ ۱۴۸ص

هیچمی‌پنداشتم
سینه مه ـ سینه سنگ استوهیچ؟
ماه این هم‌صحبت شبهای من
چون توافسون‌استونیرنك استوهیچ؟

□

وای برمن سنك شد
هرکه دل دردامنش انداختم
روح‌شیطان درسراپایش دمید
من‌زهرکس هرخدایی‌ساختم

□

ماه من ـ با من بگو
بی‌توشبها باکه‌گویم رازخویش،
بازهم بعد از تو سنگین دل ـ هنوز
ماه سنگی راکنم دمساز خویش؟

این سوسن است که میخواند
منصور اوجی
تهران . دریچه ۱۳۴۹ . ۱۵۱ ص

درآستانه حیرت

به لحظه‌ای :
تمام عمردری میشود
وبسته میشود
آنگاه ،
باهراس بر آن میخوری‌ومی‌افتی
و سهم مرك
دهانت
درون باد به نقاشی صدای‌که ای تو
که برگها همه زردند ، زرد
و می‌چرخند
درگردباد و می‌افتند؟

درآسمان کبوتر دوباره سنگی‌هست؟
ازآن کیست ؟
خطوط چهره خیام
این خطوط شکسته
هزار خط پریشان ،

□

ازآن کیست؟
کنون که شکاف دوچشمت
تمام حادثه
پیداست
(ــ تمام چشم تو خطی است
سایه‌ایست
گیاهی است!)
و پرده‌های تحیر
تمام نامی توآهی؟.
درآستانهٔ حیرت، همیشه سنگی‌هست؟

□

مرا میان زمستان
میان دوده
فرو
مگذار
میان باد مردد
ستاره‌ای که دهانی
تمام عمر دری میشود

مسافر

آه ای‌تمام خاطره‌های پریده رنگ!
آه ای تمام آتشها و کناره‌ها!
مادر همه‌ی شب مسافریم

بهار زایی آهو
م . آزاد
تهران . امیرکبیر . ۱۳۴۸ . ۱۵۰ ص

□

تنها دل بیدار عاشقان،
خواهنده و خونین و خسته بود
بر ساحل سبز سپیدرود
شب بود و بهاری که می‌شکفت
بیدار و خوش از باغ آسمان

□

آه ای دل بیدار روشنم،
خواهنده و خونین، چه آتشست
این خون که زمستان بخواب مرگ
با لاله‌ی سرخ مشوشی
می‌روید در بیشه‌ی تنم!

□

آه ای تمام چشمه‌ی چشم شماروان!
آه ای همه‌ی مردگان خوب!
دیدند، شبی، در تمام شب
بر ساحل سبز سپیدرود
می‌گریم و ابر سترونم.

□

آه ای همه‌ی آتشها و کناره‌ها!
آه ای تمام خاطره‌های پریده رنگ!

در رهگذار باد
حمید مصدق
تهران فرمند ۱۳۴۹ ۱۴۲ ص

پیش‌درآمد

بشکن طلسم حادثه را
بشکن!
مهر سکوت، از لب خود بردار
منشین بچاهسار فراموشی
بسپار گام خویش به‌ره،

سپار

□

تکرار کن حماسه‌ی رزم‌آهنگ
چندان نوای‌سوک
چه‌می‌خوانی ؟
بتوان نشست دردل غم
بتوان
از دیده سیل‌اشک ،
چه‌می‌رانی ؟

□

سهراب‌مرده راست . غمی‌سنگین
اما ،
غمی که‌افکند ازپا
نیست
برخیز ،
رخش سرکش خود
زین‌کن
امید نوشداروی‌تو
از کیست ؟

□

افراسیاب ، خون سیاوش ریخت
بیژن ، بدست خصم
بچاه‌افتاد
کوگردی تو ،
ای همه‌تن‌خاموش ؟
کومردی تو ،
ای همه‌جان باشاد ؟

□

اسفندیار را چه‌کنی تمکین ؟
این پرغرور مانده ببند
«من»
تیر گزین خود بکمان بگذار ؛
پیکان بچشم خیره سرش، بشکن !

□

چاه‌شغاد ، مایه‌مرگ تست
از دست خویش
بر تو گزند آمد
خویشی که‌هست مایه مرگ خویش
بایدشکست‌جان‌وتنش
باید !

...عرالدین

...ـار

-۳-

جواد شیخ‌الاسلامی

موقعی که سلسله مقالات مربوط به مظفر‌الدین‌شاه قاجار را برای درج در مجله راهنمای کتاب تنظیم می‌کردم نظرم این بود که مجموع این مقاله‌ها بیش از سه شماره متوالی را اشغال نکند و تحقیقاتی که در این زمینه صورت گرفته با همان مقاله سوم پایان یابد.

ولی بعللی که درسطورپائین ذکر کرده‌ام مقاله فعلی باید پیش‌ازآخرین‌قسمت این‌مقالات درج شود که هم جوابی‌است برای آنها که گله‌گزاری کرده‌اند و هم وسیله‌ای است برای درک کامل مطالب مقاله بعدی

سیزده سال قبل، در زمستان ۱۳۳۷، مرحوم سیدحسن تقی‌زاده سه فقره سخنرانی بسیار مهم درباره نهضت مشروطیت ایران در باشگاه مهرگان ایراد کرد که خوشبختانه متن همهٔ آنها همراه باسئوالاتی که بعد ازختم هرسخنرانی ازسخنران دانشمند شده‌است به‌صورت مدون منتشر گردیده. درپایان جلسه‌سوم یکی ازحاضران سئوالی به‌این مضمون ازتقی‌زاده کرد.

س. گرچه در ضمن خطابه اشاره فرمودید که بدترین و سنگین‌ترین قروض ایران همان قرض‌های کمرشکن مظفرالدین شاه از روسیه بود و گفتید که درمتن سند وام شرط کرده بودند که ایران تا ۷۵ سال دیگرحق استقراض ازهیچ‌دولت‌خارجی جزروسیه نداشته باشد ولی‌ممکن است‌لطفاً توضیح‌بفرمائید که آیادولت ایران پیش‌ازاخذ این‌وام یابعد ازاخذآن قرض‌های دیگری هم‌به خارجیان داشته است یا نه؟

به این سئوال تقی‌زاده چنین‌پاسخ داد:

ج ــ البته قرض‌های متفرقه ازبانک انگلیسی‌ها درایران که همان‌بانک معروف شاهنشاهی بودگرفته بودند و همچنین وام های نسبتاً جزئی از بانک استقراضی روس دریافت کرده‌بودند که خودآنها تفصیلاتی دارد ولی اولین‌قرض مهم‌ایران همان قرضه مشهور بودکه درسال ۱۳۰۹ قمری از بانک شاهی برای پرداخت غرامت سرمایه‌دار انگلیسی (تالبوت) که امتیاز وی در نتیجه غائله تنباکو لغوشده بودبعمل‌آمد

این‌قرض تاسال ۱۳۱۷ (قمری) هنوز درگردن ایران‌بود ودراین سال مظفرالدین‌شاه اولین وام هنگفت دوران سلطنت خودراکه بالغ بر۲۲ میلیون روبل بودازروس‌هااخذ کرد وازشرایط وام یکی‌این‌بود که دولت ایران‌وام‌سابق خودرا از بانک شاهنشاهی که بالغ برپانصدهزار لیره بود ازمحل وام روسها

بپرداند ودرآتیه فقط به دولت روسیه بده‌کار گردد. ولی داستان خوشمزه این است که بعدازدوسه سال که وام اول حیف ومیل شدمظفرالدین‌شاه مجدداً به‌خیال مسافرت به اروپا افتاد و چون پول نداشت درسال ۱۳۲۰ قمری یازده میلیون روبل دیگر از روسیه وام‌ستاند وهمه آن رادرطی مسافرت خود خرج کرد این وجه هم‌تمام شددرحالی‌که شامتصل پول‌می‌خواست واز صرافهای داخلی نظیر جهانیان، ارباب جمشید، واتحادیه هم هرچه ممکن‌بودتاآن‌موقع گرفته بود. قبل‌از این‌تاریخ یکبارهم ضمن‌توقف درفرنگستان بی‌پول‌شد وچون دسترسی به کسی‌نداشت درصدد برآمد «تدبیری» بکاربرد وپولی از فرانسویها بستاند. با این‌نقشه به اولیای دولت فرانسه گفت‌که مامشتری توپ‌های «شنیدر» شماهستیم ومی‌خواهیم که مقداری ازآن‌هارا برای ایران بخریم. بهاین ترتیب معادل سه میلیون‌و کسری فرانك ازدولت‌فرانسه توپ‌خرید وپنج‌میلیون‌فرانك قبض‌داد و مابه‌التفاوت این‌مبلغ را ازفرانسوی‌ها گرفت وهمه راخرج کرد ودربازگشت‌به ایران‌هم وقتی به‌ایروان رسیدازتجارتخانه طومانیانس (صراف ارمنی) مبلغی قرض‌کرد وسپس بنابرآنچه شخصاً اطلاع دارم از برادران لیانوزوف‌که امتیاز شیلات ایران را داشتند حق‌امتیاز سه ساله را پیشکی باکسر‌نزول آن‌گرفت و بالاخره ازقراری‌که شنیده شدازبختیاری‌ها بااصرار درخواست‌کردکه مالیات سال بعدرا هم‌یك سال پیشتر بدهند وآنهانیزظاهراً قبول‌کردند ودادند.

البته مظفرالدین‌شاه ازاین همه وام‌ها که پشت‌سرهم از خارجه و داخله میگرفت انگلیسی‌ها راهم‌بی‌نصیب نگذاشت ودرسال ۱۳۲۱ یك‌فقره وام‌به‌مبلغ یکصدونودهزار لیره وسال‌بعد وام‌دیگری‌به مبلغ یکصدهزارلیره ازآنها گرفت ودرآمد شیلات بحرخزر را نزد سرمایه‌داران انگلیسی خود گروگذاشت. درسند این‌دوفقره قرض رسماً شرط شده‌بودکه اگرعایدات شیلات‌ایران برای‌استهلاك وام‌کافی نباشد عایدات تلگرافخانه واگرآن‌هم‌کافی نباشد درآمد گمرك جنوب تحت اختیارانگلیسی‌ها قرار گیرد.... بعدازاخذاین‌دوفقره وام، بازپشت‌سرهم از بانك استقراضی روس وبانك شاهنشاهی‌انگلیس مبالغی قرض‌کرد و این‌وام‌های‌اخیر با فرع ۷٪ بود. علاوه براین وام‌ها و قروض عندالمطالبه، در زمان مظفرالدین‌شاه‌رسم عجیب وخطرناکی‌ابتکارشده‌بود وآن‌این بودکه دولت‌قروض بعضی‌اشخاص را بـه بانك‌ها وتجارتخانه‌ها قبول میکرد واین‌قروض‌هم بهسایر قرض‌های‌کمرشکن دولتی‌اضافه میشد کمااینکه در مقابل‌وام‌هائی‌که مظفرالدین شاه از ارباب جمشید دریافت کرده‌بود دولت ایران‌قروض خوداین تاجر را به

بانك استقراضی روس بر گردن گرفت . خلاصه مطلب اینکه در اواخر سلطنت مظفرالدین‌شاه وضع مالی دولت ایران بدتر از خرابی آخر عهد حاجی‌میرزا آقاسی شده بود.»[۱]

* * *

جواب مستند تقی‌زاده نگارنده را ازدادن پاسخ علیحده به‌کسانی که در عرض هفته‌های اخیرچه مستقیماً وچه بوسیله‌آقای ایرج‌افشار اظهار ناراحتی و گله‌گزاری کرده‌اندکه چرادرباره‌ٔ مظفرالدین‌شاه مقاله‌نوشته‌ام بی‌نیازمیکند. شیوهٔ معمولی این‌بنده درطرح وبررسی مسائل‌تاریخی مبنی‌براین اصل‌بوده‌است (وخواهد بود) که احساسات وحب‌وبغض‌های شخصی‌همیشه باید از مسائل مورد بحث کنار گذاشته شودوتحقیقاتی‌که تاکنون بوسیله اینجانب انجام گرفته‌گواه کافی برصحت این‌ادعاست ولی ای‌کاش دیگران نیز، مخصوصاً کسانی‌که نسبت دور یانزدیك باخاندان قاجار دارند همین رویه رادنبال میکردند و محققان یا نویسندگانی را که هدفی‌جز روشن‌کردن گوشه هائی از تاریخ شصت‌سال اخیر ایران (برای‌عبرت نسل‌های معاصر وآینده) ندارند ازکار وکرده خودپشیمان نمیساختند . از بین‌کسانی‌که درباره تاریخ مشروطیت ایران (و طبعاً درباره دودمان قاجار) مطالعاتی انجام داده‌اند، نگارنده این‌سطور به حق‌میتواندادعا کندکه هیچ‌گونه غرض‌باپادشاهان قاجارندارد‌که سهل‌است خاندانش در گذشته همیشه موردلطف‌واحترام‌خاص پادشاهان این‌سلسله بوده‌اند. نامه‌های مهرآمیز محمدشاه قاجار به‌جداعلای نویسنده (مرحوم حاج‌میرزاعبدالرحیم شیخ‌الاسلام زنجانی) خوشبختانه هنوزمیان اسنادخانوادگی‌ماضبط‌است. ازآن‌گذشته، همین مظفرالدین‌شاهی‌که مقالات بیغرضانه این‌جانب درباره‌کاراکتر وخصیصه‌روانی اوباعث ناراحتی اولاد واحفادش شده‌است تاآن درجه به‌جد مادری من(مرحوم مشیرالممالك‌زنجانی) اطمینان واحترام داشت‌که اورابه‌سمت وزیرتام‌الاختیار فرزندش شاهزاده ابوالفتح میرزا سالارالدوله (حاکم زنجان) برگزیدوهنگام عبور ازشهرخانوادگی، برای جلوس به‌تخت سلطنت درتهران، درجرگه علمای معدودی‌که شخصاً به ذیدن‌آنها رفت یکی‌هم جد پدری من (مرحوم حاج‌میرزا نصراله شیخ‌الاسلام زنجانی) بود .

از این قرار نگارندهٔ این سطور هیچگونه غرض شخصی نسبت به مظفر-الدین‌شاه ندارد ولی درعین حال ازاین نکته نیز آگاه است‌که انسان یانباید پا به‌حریم تحقیق وتاریخ نویسی بگذارد یا اینکه اگرگذاشت ازهمان آغاز

۱ــ سیدحسن‌تقی‌زاده تاریخ اوایل انقلاب مشروطیت. صفحات ۱۲۰ــ۱۱۷

کار باید برای خود اصول وضوابطی تعیین‌کندکه قضاوتهـا ونتیجه‌گیریهایش همیشه مبنی برآن اصول وضوابط باشد.

به‌عقیدهٔ این بنده مهمترین اصلی‌که هنگام قضاوت اعمال رجال مملکت باید درپیش‌چشم محققان باشد،علاقه واحترام باطنی‌آنها نسبت به‌حفظ استقلال وتأمین عظمت کشوری است‌که برآن حکومت میکنند.

سالها قبل‌که مشغول تحقیق‌وبررسی دربارهٔ اسنادسیاسی مربوط به‌تاریخ شصت‌سال اخیرایراندر دارالاسناد دولتی بریتانیا بودم غالباً به‌اسناد ومدارکی برمی‌خوردم‌که خواندن آنها حقیقتاً مهرهٔ پشت انسان را می‌لرزاند و نشان می‌دادکه ایران عزیز و کهنسال ما چگونه در نتیجهٔ سیاستهای و نادرست مظفرالدین شاه به لب پرتگاه فنا رسیده بوده است . این حقـایق فقط برای کسانی‌که باتاریخ دیپلماسی معاصر سروکار دارند، بخصوص برای محققانی‌که اسناد محرمانهٔ دیپلماسی آن ایام را خوانده‌اند ، مکشوف است وآنهائی‌که به بنده وامثال بنده ایراد می‌گیرندکه چرا صفات باسیاستهای این‌قبیل افراد را علنی می‌کنیم اگر خود بجای ما بودند وبه همان اسنادی که ما خوانده‌ایم دسترسی داشتند بیگمان همان خدمتی را که ما می‌کنیم می‌کردند .

یکی ازبدبختی‌های بزرگ ایران دراین دوره با توجه به‌خزانهٔ خالی کشور، عشق وعلاقه شدید مظفرالدین شاه بسفرهای خارجی بود. برای‌توجیه این اسفار، معمولا وضع مزاجی شاه را بهانه میکردند ومی‌گفتندکـه او می‌ـخواهد خودرا به‌پزشکان خارجی نشان بدهد . ولی بالاخره اگر دیگران هم ندانند لااقل مورخان دورهٔ قاجار میدانند که شاه چندین پزشك خارجی در دربارخود داشت‌که هرکدام از آنها بخوبی میتوانستند همان معالجاتی را که درفرنگستان برای وی تجویز میشد درایران تجویز کنند . هیچکدام ازایـن سفرها اگرمنصفانه قضاوت‌کنیم کوچکترین‌فایده یاضرورت حیاتی‌برای ایران نداشت‌که عمل شاه ودرباریان اورا برای اخذ پول ازبیگانگان وگروگذاشتن استقلال ومنابع ثروت‌کشور توجیه‌کند. خطرناکترین نتیجهٔ این وامها همین بودکه سرانجام فکر تجزیه ایران را به کله سیاستمداران روسی و انـگلیسی انداخت ومنجر به‌عقد قرارداد۱۹۰۷ که ایراندا میان روسیه‌تزاری‌وامپراتوری بریتانیا تقسیم میکردگردید.

شاید نسل‌کنونی‌کشور قادر به تشخیص نتایج شوم و ایران فناکن این قرارداد نباشد ونفهمدکه اگرانقلاب معجزآسای روسیه (انقلاب‌اکتبر)صورت

نگرفته بود امروز دیگر کشوری مستقل به‌نام ایران در نقشه‌هـای جغرافیائی دنیا وجود نداشت. دراینجا بار بهتراست از کلام آن فرزانهٔ فقیدکه خود از دهلیزهای طولانی این‌حوادث عبورکرده بوده است استمدادکنیم:

«... این‌انقلاب (انقلاب اکتبرروسیه) وسرنگون شدن رژیم‌امپراتوری تزاری، بزرگترین واقعه تـاریخی ۱۵۰ سال اخیر برای ایران بود و هیچ شکی‌نیست‌که اگردرپایان جنگ اول جهانی‌آن انقلاب پیش نیامده‌بود امروز نه از ایران ونه از ترکیه اثری وجـود نداشت و هردو یکباره به کام اژدهـا رفته بودند.

ایران ظاهراً به‌مناطق‌نفوذ تقسیم‌شده بود (منطقه روس ـ منطقه‌انگلیس ومنطقه بی‌طرف) ولی در اواسط جنگ جهانی اول (۱۹۱۶) دولتین روسیه و انگلستان بموجب یك عهدنامهٔ مخفی منطقه بیطرف راهم میان خود تقسیم‌کرده بودند وپس‌ازخاتمهٔ جنگ هرکدام ازطرفین قراربود سهم‌خودرا رسماً متصرف گردد وانقلاب ناگهانی روسیه در حکم بازکردن طناب ازگلوی یك مصلوب درآخرین لحظه‌های نفس‌کشیدن او بود.»[۱]

ازاین قرار، قضاوت این‌بنده روی شخصیت و اعمال مظفرالدین شاه بر این فرض‌بنیانی (که حاضرم صحت‌آن را پیش‌هرمحافل منطق پذیر ثابت‌کنم) استوار است‌که سیاست‌های غلط و خطرناك مظفرالدین شاه اگر انقلاب روسیه پیشامد نکرده بود بنفی ازحمیت بیگناه این‌کشور را محکوم به ازدست‌دادن استقلال وقبول تابعیت روسیه تزاری‌کرده بود این‌است عقیدهٔ من دربارهٔ آن ایام و با این مقدمه، می‌پردازم به‌شرح اشکالات و مصیبت‌هائی‌که دولت ایران هنگام اخذ قرضه‌های خارجی (برای تأمین بودجه اسفار بیحاصل مظفرالدین شاه به‌فرنگستان) باآنها روبرو بود ولطمه‌های شوم وشدیدی‌که ازاین رهگذر بر پیکر استقلال‌وحاکمیت‌کشور ما وارد می‌گردید.[۲]

***

(۱) سید حسن تقی‌زاده ـ تاریخ اوایل انقلاب مشروطیت ایران ـ ص ۶۷؛ به موجب این قرارداد ایالات آذربایجان، خراسان، مازندران، گیلان، گرگان، تهران، قزوین، همدان، زنجان، کردستان، یزد، اصفهان، سهم روس‌ها و بقیه ایران سهم انگلیسیها شده بود.

(۲) درتشریح سوابق این قرضه‌ها، قطع نظر از اسناد راکد وزارت امورخارجه انگلیس که مطالب آنها در این مورد بخصوص جنبه سندیت قطعی دارد و سلسله مقالات مهمی که در دوره قدیم روزنامه کاوه (سال سوم ـ شماره‌های ۳۱ و ۳۲) درج شده است نگارنده از تحقیقات اصیل و مستندی که دکتر فیروز کاظم‌زاده (محقق ایرانی مقیم امریکا) در همین زمینه صورت داده مستفیض شده است و از ایشان سپاسگزار است

نخستین قرارداد وام ایران از روسیه درژانویه ۱۹۰۰میلادی درپطرزبورگ امضا شد. مظفرالدین شاه این وام راکه میزان آن ۲۲،۵۰۰،۰۰۰ روبل بود برای تأمین بودجه سفر اول خود به فرنگستان (که شرح آن در شماره قبل داده شد) لازم داشت. مدت وام ۷۵ سال و بهره آن ۵ درصد بود.

درمقابل دریافت این وام ازدولت ایران تعهد گرفته شدکه.

۱ـ تا پایان استهلاك قرض روسیه (یعنی تا ۷۵ سال دیگر) بی‌جلب توافق قبلی دولت روسیه ازهیچ دولت خارجی دیگر قرض نگیرد.

۲ـ تمام قروض‌سابق خودرا بدولت‌های خارجی (یعنی درواقع بهبانك شاهی) ازمحل همین وام پرداخت‌کند.

هدف شرط اخیرکاملا روشن بود و نشان می‌داد که روسها تصمیم دارند درآتیه تنها بستانکار ایران باشند و اولیای مقروض این‌کشور را بهر سازی‌که دلشان‌خواست برقصانند.

۳ـ درعرض ده سال بعدی به هیچ دولتی، جز دولت روسیه، امتیاز ساختمان راه‌آهن درایران داده نشود.

۴ـ عواید گمرکی ایران ـ باستثنای درآمدهای گمرکی فارس و خلیج فارس که قبلا پیش انگلیسی‌ها گروگذاشته شده بود ـ بعنوان وثیقه این‌قرض دراختیار روسها قرار گیرد.

این قرارداد تقریباً نصف حاکمیت ملی ایران را ازبین‌برد.

موقعی‌که قرارداد وام امضا شد، پسرکوچك شاه (ملك منصور میرزا شعاع‌السلطنه) محرمانه به کاردار سفارت بریتانیا درتهران (اسپرینگ رایس) اطلاع دادکه امین‌السلطان شاه‌راگول زده واورا متقاعدکرده است‌که‌احساسات انگلیسی‌ها نسبت به‌مقام فعلی سلطنت نامساعد وغیر دوستانه است:

«... پدرتاجدارم فقط تحت‌تأثیر این‌شبهه و بهاین‌خیال که تنهاامیدش در حال‌حاضر دولت روسیه‌است، مخصوصاً بادرنظر گرفتن‌احتیاج شدیدی‌که برای پیداکردن پول وتأمین وسایل سفرفرنگستان داشت، سرانجام باکمال اکراه حاضرشدکه شرایط وام روس‌ها راپذیرد...»[۱]

اظهارات شعاع‌السلطنه سفسطه‌ای‌بیش‌نیست‌و نشان‌میدهد که شاهزاده فقط

(۱)از صورت مجلس مذاکرات محرمانه شعاع‌السلطنه با اسپرینگ رایس ضمیمه شماره ۱ گزارش مفصل وزیر مختار انگلیس در تهران ـ لردسولزبری نخست وزیر انگلستان

F.O 60/630

میخواسته است حساب شخصی خود را با اتابك تصفیه کند و گرنه تمام اسناد معتبر سیاسی این دوره گواه براین حقیقت هستند که فشار و اصرار روزافزون خود شاه باعث شده بود که صدراعظم ایران، درست مثل یك گدای سیاسی، در این سفارتخانه و آن سفارتخانه را بزند ، برای تأمین هزینهٔ سفرهای فرنگستان پول قرض کند، وحق حاکمیت یك کشور کهنسال را پیش بیگانگان گرو بگذارد .

پولی که شاه درسال ۱۹۰۰ میلادی (باشرایطی چنین سنگین) ازروس‌ها قرض کرد بیش ازچند ماهی کفاف نکرد و تقریباً همه آن (به استثنای مبلغی که شرط شده بود برای استهلاك وام قبلی ایران به انگلیس‌ها مورداستفاده قرار گیرد) صرف مسافرت اول شاه به فرنگستان گردید.

دراوایل سال ۱۹۰۱ حکومت ایران مجدداً در لبهٔ پرتگاه ورشکستگی قرار گرفته بود. شاه که پس ازسفر اول خود به فرنگ یکباره عاشق فرنگستان شده بود و دوباره میخواست که ازکشور های اروپائی بازدیدکند ، صدراعظم را تحت فشار شدید قرارداد که مجدداً وامی برای تأمین مخارج سفر تهیه کند . اتابك با بانك شاهی تماس گرفت وازآنها برای احذوام جدیدی به مبلغ دویست هزارلیره استمزاج کرد . علت مراجعه اتابك به بانك شاهی واضح بود، زیرا شرایط پیمان اول وام روسیه دولت ایران را ازگرفتن وام مستقیم از انگلستان (یاازهردولت خارجی دیگر) ممنوع کرده بود ولی چون بانك شاهی ظاهرا یك مؤسسه خصوصی بوداخذ وام ازاین نگاه شرایط پیمان مزبور را نقض نمیکرد.

متأسفانه قطع نظر از اشکالات حقوقی که هم‌اکنون به آنها اشاره خواهد شد ، اولیای بانك شاهی آن اندازه به حکومت و ایران اطمینان نداشتند که چنین وامی (بی‌هیچگونه تضمین برای وصول آن) دراختیاردستگاه مظفرالدین شاه بگذارند. ازآن‌طرف وزیرمختارجدید بریتانیادرایران(سر آرتورهاردینگ) که ازتوسعهٔ نفوذروسیه درایران وحشت‌زده بودو به چشم‌خود میدیدکه باهرقرضهٔ جدیدکه روس‌ها دراختیارایران میگذارند برفشار وسطوت این نفوذ خطرناك افزوده میشود ، به طور محرمانه از وزارت امور خارجه دولت متبوع خود درخواست کردکه معادل همین مبلغ رابه‌حساب بانك مزبور درلندن بگذارند وبه مدیرعامل بانك درتهران (مستر رابینو) اجازه‌دهندکه پول مورد نیاز شاه را(که حقیقتاً ازخزانه‌داری‌انگلستان پرداخت میشد) به‌اسم‌بانك شاهی‌به‌دولت ایران قرض بدهد که روس‌ها محملی برای اعتراض و استناد به‌مواد قرارداد ۱۹۰۰ نداشته باشند . لندن به وزیر مختار پاسخ داد که اعطای این گونه اعتبارات موکول به تصویب پارلمان انگلستان است و تقریباً تردیدی نیست

که پارلمان آن را رد خواهد کرد. مع‌الوصف به سر آرتور هاردینگ اطلاع دادەشدکه دولت انگلستان درصورت اعطای قرض از جانب بانک شاهی حاضر است وصول آن قرض را ازدولت‌ایران تضمین کند. ولی‌درمذاکرات بعدی‌اتابك بااولیای بانك شاهی این اشکال حقوقی مطرح شدکه بانك طبق اساسنامه خود میتوانست مبلغی‌که متجاوز ازثلث سرمایهٔ بانك باشدبه‌کسی قرض‌بدهد وپولی که امین‌السلطان برای تأمین هزینهٔ سفرشاه‌لازم داشت خیلی‌بیشتر ازاین‌میزان بود. دراین‌ضمن سرآرتورهاردینگ‌اتصالا بەلندن فشارمیآوردکه بهرنحوی‌که شده این‌پول رابرای مصارف آتی‌شاه تأمین‌کنند از آنجاکه پرداخت مستقیم پول‌ازلندن امکان‌نداشت (زیرامسلم بودکه پارلمان انگلستان اعطای آن را به چنان دستگاه ورشکسته تصویب نخواهد کرد) پس‌ازکشمکش‌ها وآنتریکهای متعدد درتهران‌ولندن‌بالاخره‌لردکرزن‌نایب‌السلطنه هندوستان‌که ازامپریالیست های بنام‌آن دوره‌بود وخصومت‌آشتی‌ناپذیر باروس‌ها وتوسعهٔ نفوذآنهادرایران وخلیج‌فارس داشت حاضرشدکه ازدرآمدخزانه‌داری‌هند (که ارتباطی به‌بودجه انگلستان نداشت) وامی‌که میزان‌آن به هرحال نمی‌بایست از پانصدهزار لیره تجاوز کند برای‌مدت ده سال دراختیار مظفرالدین شاه‌بگذارد و درآمـد های گمرکی فارس وخلیج فارس راکه پس‌از پرداخت وام‌قبلی انگلیسی‌هاتازه‌آزاد شده‌بود مجدداً به‌عنوان وثیقه این‌وام بردارد.

وزیرمختار بریتانیا درتهران‌که این موضوع را دربیستم نوامبر ۱۹۰۱ رسماً به‌اطلاع امین‌السلطان‌رساند، ازآنجاکه میدانست وی‌علی‌ایحال مذاکرات خودرا بامقامات انگلستان رسماً بەسفارت روسیه‌گزارش خواهد داد شخصاً به اتابك اجازه دادکه در صورت لزوم پیشنهاد انگلستان را قبلا به‌اطلاع روس‌ها نیز برساندکه دولت ایران‌بعداً باعکس‌العمل شدیدوغیرمنتظرآنها روبرو نگردد

موقعی‌که‌پیشنهادانگلیسی‌ها ازتهران به‌اطلاع‌کنت‌ویته (Witte) صدراعظم روسیه رسید وی باگرفتن این‌وام مخالفت‌کرد وجواب دادکه «چون وامیکه انگلیسی‌ها میخواهند از خزانهٔ هندوستان به ایران بدهند علی‌ایحال قـرضه خارجی است و دولت ایران رسماً متعهد شده است‌که در عرض ۷۵ سال آینده بی‌اجازهٔ روسها ازهیچ دولت خارجی‌قرض نکند، وی (یعنی صدراعظم روسیه) هرگز چنین‌اجازه‌ای رابه دولت ایران‌نخواهد داد...»[۱]

***

به نسبتی‌که اشکالات خارجی برای اخذوام جدید بغرنج‌تر و پیچیده‌تر می‌شد، به همان نسبت براصرار مظفرالدین‌شاه برای‌تسریع وسایل حرکتش‌به

فرنگستان اضافه میگردید ومرتب به امین السلطان فشارمیآورد که بهر نحوی که شده، ازهرجا که شده، و باهر شرایطی که شده، پول سفردوم وی را به اروپا تهیه کند اتابك دریکی ازملاقات‌های مکررش با وزیرمختارانگلستان آشکارا از دست شاه پیش وی شکایت کرد و گفت .

«موقعی که به کاخ سلطنتی می‌روم از تالاری که چسبیده به اطاق مخصوص شاه است صدای خندهٔ اعلیحضرت را که مشغول شوخی و بذله گوئی با درباریان هستند به گوش خود می‌شنوم . اما به محض اینکه ورود من اعلام می‌گردد لب‌ها ولوچه‌ها به طور مصنوعی آویزان می‌شود و اعلیحضرت قیافه‌ای حزن‌آلود به خود می‌گیرند و به من اطلاع می‌دهند که باز امروز صبح فلان مقدار گرم آلبومین در ادرارشان کشف شده است . آنگاه باطعن وکنایه می‌فرمایند که وزرای ایران عمداً می‌خواهند او را بکشند زیرا به تأخیر انداختن وسایل عزیمت وی به مناطق آب معدنی کنترکسویل نوعی جنایت است سپس مجدداً سئوال می‌کند پس این پول چه شد ؟ و آخرین اخبار دراین باره چیست؟»[1]

در هفتم ژانویه ۱۹۰۲ امین السلطان به هاردینگ اطلاع داد که روس‌ها به دولت ایران اجازه نداده‌اند که وام مورد نیاز خود را از خزانه داری هندوستان تأمین کند و خودشان نیز فقط به این شرط حاضرند وام جدیدی در اختیار مظفرالدین شاه بگذارند که دولت ایران به آنها اجازه (یعنی امتیاز) بدهد که از شمال ایران لوله نفتی به سمت بنادر جنوب بکشند . هاردینگ بیدرنگ به امین السلطان اخطار کرد که دولت انگلستان با تمام قوای خودجلو این امتیاز را خواهد گرفت و دلیل آورد که حکومت شاه به موجب مادهٔ ۶ قرارداد نفت جنوب (امتیاز معروف دارسی) از اعطاء چنین حقی به روس‌ها ممنوع است

استدلال وزیر مختار انگلستان صحیح بود زیرا در ماده ۶ قراردادنفت جنوب که امتیاز آن در سال ۱۹۰۰ به ویلیام فاکس دارسی (سرمایه‌دار بریتانیائی) داده شده بود ، دولت ایران مجدداً از قسمتی از حق حاکمیت‌ملی خود صرف نظر کرده ومتعهد شده بود که در طول مدت امتیاز نفت (شصت‌سال) به هیچ دولت خارجی امتیازکشیدن لوله نفت به سمت رودخانه‌ها و سواحل

---

۱ ــ اسناد راکد وزارت امورخارجه انگلیس ــ گزارش سیار محرمانه هاردینگ از تهران به لردلنزداون وزیر خارجه انگلستان ــ مورخ سوم نوامبر ۱۹۰۱
No 137

جنوبی ایران را ندهد . در حالی‌که اکنون روس‌ها اعطای وام جدید به‌ایران را مشروط به‌زیر پاگذاشتن صریح همین ماده ۶ و اخذ امتیازی از اولیای غافل این‌کشور برای احداث شاه‌لوله نفت به سمت بنادر جنوب ایران کرده بودند .

امین‌السلطان که قبلاً وزیرمختار روسیه‌را ملاقات کرده‌وازنظرات‌دولت متبوع وی‌مسبوق شده بود به‌وزیرمختار بریتانیا اطلاع داد که صدراعظم روسیه با مشاوران حقوقی خود مشورت کرده است و آنها نظر داده‌اند که منظور از ماده ۶ قرارداد دارسی که‌دولت ایران را از اعطاء امتیاز شاه‌لوله‌نفت به‌کشورها یا شرکت های خارجی ممنوع کرده این است که اگر بعداً در سایر نقاط ایران‌کان های نفت‌کشف شد ، صاحب‌امتیاز این معادن نتواند محصول خود را از مجرای شاه لوله‌ای که ساختن آن قدغن شده است به بنادر جنوبی‌ایران برساند و رقیب شرکت‌نفت دارسی گردد . به این ترتیب قرارداد دارسی‌حاکم برمواردی است‌که در آن معدن نفت جدید در داخل مرزهای ایران‌کشف‌شده باشد ولی این شاه لوله‌ای‌که روس‌ها می‌خواهند از شمال به سوی بنادرجنوب ایران بکشند برای انتقال نفتی است‌که منبع اصلی آن در خارج از مرزهای ایران یعنی در قفقاز و بادکوبه قرار دارد .

انگلیسی‌هازیربار این تفسیر نرفتندواختلاف نظرمیان لندن‌وپطرزبورگ برسر تفسیر مادهٔ ۶ قرارداد دارسی‌کماکان به جای خود باقی ماند . در پطرزبورگ سرچارلز اسکات (وزیر مختار بریتانیا) صریحاً به‌کنت موراویف (وزیر خارجه روسیه) گوشزدکرد که ماده ۶ قرارداد دارسی اگر هم برای روس ها مبهم باشد برای انگلیسی‌ها به هیچ‌وجه مبهم نیست و دولت ایران‌طبق قراردادی‌که امضاءکرده حق‌اعطاء چنین امتیازی به دولت‌های خارجی‌ندارد.

چنین بود وضع حاکمیت ملی ما در این دورهٔ آشفته از تاریخ ایران و چنین بود عواقب سوء وام هائی که پی درپی از خارجی‌ها گرفته می‌شد . شرایط این‌گونه وام‌ها غالباً منافع انگلستان و روسیه را در ایران اصطکاک می‌داد و قدرت این برخوردها گاهی چنان شدید بود که بیم آن می‌رفت که‌این دو دولت مقتدر اروپائی در این ناحیه حساس آسیا با هم گلاویز گردند . و سرانجام هم به قصد اجتناب از اینگونه اصطکاک منافع درآتیه بود که دولتین روسیه و انگلستان با هم‌کنار آمدند و ایران‌را طبق عهدنامه ۱۹۰۷ میان‌خود تقسیم‌کردند . مفاد این عهدنامه و عهدنامه متمم آن‌که به طور سری دراواسط

جنگ بین‌الملل اول میان انگلستان و روسیه منعقد شده بود می‌بایست پس از خاتمه جنگ به مرحله اجرا گذاشته شود و هر کدام از دو دولت سهم خود را از خاك ایران تصرف کنند . و اگر جنگ جهانی اول با آن طرز معجزآسا (یعنی سقوط رژیم تزاری پیش ازغلبه متفقین) به پایان نرسیده بود امروز از استقلال ایران فقط نامی ، آنهم درکتاب های تاریخ ، به‌جا مانده بود .

ولی در مذاکرات سال ۱۹۰۲ روس‌ها ظاهراً مصمم بودندکه اعتراض‌و تهدید بریتانیا را ندیده بگیرند و از این جهت در تقاضای اصلی خود برای احدامتیاز شاه‌لوله نفت ازشمال به جنوب ایران‌کماکان پافشاری کردند .شاید هم بی‌خیال نبودند که در آتیه باصرف‌نظر کردن از این امتیاز مهم ، امتیاز مهم‌تری در نقطه‌ای دیگر از جهان ، از انگلیسی‌ها بستانند .

پیش‌نویس قرارداد وام دوم دراواخر فوریه ۱۹۰۲ در پطرزبورك آماده شده‌بود. درمتن این قرارداد رسماً قید شده بودکه پیمان تأسیس لوله‌سراسری تا دو سال بعد از امضای سند باید بکلی مکتوم بماند. اما به‌گیرنده امتیاز (بانک استقراضی روس در تهران) این اجازه داده شده بود که درسال سوم ناگهان پرده از روی قرارداد بردارد و با تسلیم یادداشتی به دولت ایران تصمیم خود را برای‌شروع ساختمان لولهٔ سراسری به اطلاع اولیای‌این‌کشور برساند . به موجب متن پیمان ، از لحظه‌ای‌که این تصمیم رسماً به حکومت ایران ابلاغ می‌شد، درظرف‌سه سال بعد از این ابلاغ ، ساختمان‌لوله‌سراسری می‌بایست شروع و در ظرف حداکثر پانزده سال پایان یابد .

با همه‌کوششی که از طرف روس‌ها برای استتارمتن این پیمان بکاررفته بود انگلیسی‌ها ظاهراً از مفاد و مواد آن خبردار شده بودند ، زیرا چند روز بعد از آماده شدن این پیش‌نویس ، ناگهان دارسی (دارنده امتیاز نفت‌جنوب) پیشقدم شد و اعلام داشت‌که حاضر است مبلغ سیصدهزار لیره‌انگلیسی به‌دولت ایران وام بدهد

با اینکه تقریباً تردیدی‌نیست‌که این مبلغ را دولت انگلستان دراختیار دارسی گذاشته بود ولی چون پرداخت‌کننده وجه ظاهراً یك سرمایه‌دارخصوصی بود روس‌ها نمی‌توانستند به شرایط وام‌قبلی استناد و به عمل دولت ایران (اگر این وجه را قبول می‌کرد)اعتراض‌کنند . مقامات سیاسی پطرزبورگ که‌زمینه را نامساعد وطناب دوم خود را که می‌رفت دورگردن ایران پیچیده شود در شرف گسیخته شدن دیدند ، بناچار از نقشه اصلی خودکه توأم کردن قرضه جدید با اخذ امتیاز لوله نفت سراسری در ایران بود چشم پوشیدند و آن را

از شرایط وام جدید حذف‌کردند . مع‌الوصف ، از آنجا که مبلغ پیشنهاد شده بوسیله دارسی‌تقریباً معادل ثلثمبلغی بودکه شاه مطالبه می‌کرد ، امین‌السلطان که در آن تاریخ سرسپرده روس‌ها و باطناً متمایل به این دولت بود اکنون که با حذف شدن تقاضای ساختمان لوله سراسری دستش‌باز شده بود و می‌دید که انگلیسی‌ها دیگر بهانه‌ای برای اعتراض به شرایط وام جدید روسیه‌ندارند باقی شرایط این‌وام راکه میزان آن یازده میلیون روبل (به مدت ۷۵ سال با بهره ۵٪) بود به نام حکومت مظفرالدین شاه پذیرفت و بودجه سفر دوم ارباب تاجدار خود را به فرنگستان فراهم‌کرد .

از شرایط‌کمرشکن قرضه‌جدید اختصاص بقیه درآمدهای گمرکی ایران (به استثنای‌درآمدهای فارس وخلیج فارس) به دولت روسیه بود . ازآن‌گذشته متن‌پیمان جدید به روس‌ها اختیار می‌دادکه درصورتی‌که دولت ایران‌نتوانست اقساط وام خود را سروعده‌های مقرر بپردازد رسماً دخالت‌کنند وزمام اداره امورگمرکی ایران به‌طور مستقیم در دست بگیرند

***

با پولی‌که‌با این همه اشکال و سرشکستگی و آبروریزی فراهم‌شده‌بود، مظفرالدین‌شاه قاجار سفر دوم خود را به فرنگستان‌آغازکرد

در برنامهٔ این‌سفر ، به‌عکس سفر اول، بازدیدی هم از انگلستان‌منظور شده بود و سرآرتور هاردینگ (وزیر مختار بریتانیا درتهران) پیش‌ازحرکت مظفرالدین‌شاه به لندن محرمانه به وی قول داده بود که نشان مشهور و معتبر زانو بند (که اختصاصاً به پادشاهان و رؤسای‌کشورهای خارجه و سیاستمداران درجه اول بریتانیا داده می‌شود) به او نیز اعطاء خواهد شد . به‌طوری که در مقاله بعدی خواهیم دید وزیرمختار بی‌اجازهٔ قبلی دربار انگلیس این قول را به مظفرالدین‌شاه داده بوده است وبحرانی‌که بر سراعطای این نشان درلندن به وجود آمد تقریباً‌کمی مانده بودکه منجربه استعفای‌کابینه انگلستان گردد.

ولی به‌هر‌تقدیر چنانکه مورخ انگلیسی‌فیلیپ‌ماگنوس‌درشرح‌حال‌ادوارد هفتم نوشته : «فقط به امید اخذ این نشان بودکه شاه ایران رنج سفرکردن به انگلستان و مشقات عبور از دریای‌مانش‌راکه ابداً با مزاج علیلش سازگارنبود به‌جان ودل‌پذیرفت .»

وتر

بوتر
ی

عیسی سپهبدی

عشق به‌کبوتر وکبوتر باری نیر مثل علاقه رام کردن وتحت تعلق گرفتن سایر حیوانات در مغر اسان رسوح داشته وبصورتی که ار دیرزمان ملاحظه میشود عده ریادی ار مردم را مشعول به حود داشته است. بطوریکه هرسال درفصل تابستان و در دهه اول تیرماه یعنی‌منتهای حدگرمای تهران عده‌ای ار کبوتر بازان برای مسابقه

بنوبت بر بام هریك ار شرکت‌کنندگان در این مسابقه یا به‌اصطلاح حودشان «گروبندها» گرد میآمدند وشرط مسابقه راکه بالغ برچند هرار تومان وجه نقد وگلدان نقره بود با نظارت **گروه داوران** به‌برنده اهداء مینمودند.

این‌مسابقه همانندسایرمسابقه‌های چهار پایان یا پرندگان مانند دعوای دوگاو، دوقوچ، دوخروس یا مسابقه پرندگان دیگر ار قبیل سره، قناری، بلبل وکرك (بدبد) دربین مردم رواج داشت، منتها بعلت اینکه در موردکبوترقدرت جسمی‌اش برای دعوا و حواندن‌کفایت نمیکرد ار قدرت «بالهای‌آن» استفاده مینمودند

اولین تاریخ قطعی کبوتربازی را درایران در دوره صفویه و بخصوص هنگام سلطنت شاه‌عباس‌کبیر می‌بینیم. البته این علاقه دربین سایر ملل ار حمله یونانی‌ها جنبه قدیمی‌تر داشته ولی در رمان این شاهنشاه صفوی برای حوشایند در روزه‌های عید و رژه سپاه تعدادی‌کبوتر اهلی راکه بخصوص برای همین منظور نگهداری میشده به آسمان رها میکردند تا حاطر شاه ار دیدن آنها حرسند شود و درعین حال بحلال و شکوه حشن نیر افروده گردد ولی عشق کبوتربازی بصورت فعلی در بین پادشاهان قاجار بخصوص ناصرالدین شاه اشاعه زیاد پیداکرده بود بطوریکه همیشه برای شاه در دوشان‌تپه فعلی بیش ارهزار کبوتر به نام‌داری حاجی سرایدارنامی نگهداری میشده است بخصوص شاه در روزهائی‌که هوا صاف وآرام بود حود شخصاً کبوترها را هواکرده وباصطلاح سرمیداد

صرفنظر ار جنبه نامه‌بری و استفاده ار گوشت ، کبوتر ار جهات دیگری

---

* نقل ارمجموعهٔ سخنرانیهای‌کانون فرهنگی ایران جوان- جلد دوم-۱۳۴۹

نیز در بین مردم نگهداری میشودکه یکی از جهت پرواز یا پرش و دیگر از جهت زیبائی است که آنرا نقش زمین مینامند

درفنون و رموز کبوترداری

کبوتری راکه ازنظر پرواز نگهداری و تربیت میکنند میبایست دارای شرائط مخصوصی ازنظرتغذیه باشد تابتواند وظیفه خویش‌را بنحو احسن‌انجام بدهد، بدینمنظور آنرا درلانه‌ها ویا گنجه‌های جداگانه نگاه میدارند که در غیر اینصورت اگر کبوتری درمنزل بطور آزاد رها باشد خوب وبموقع پرواز نمیکند وخودکبوتر باران چنین‌کبوتری‌را «وش‌شائی» مینامند

درکبوتر مخصوص پرش وکبوتر پروازی کمتر توجه به رنگ و اندام حیوان میشود زیراکه هرچند پروازکبوتر بطورکلی بهتر باشد جثهٔ‌آن کوچکتر ودرنتیجه ظریف‌تر میگردد.

مراحل پرواز

پرواز شامل مراحل وطبقات مختلفی است‌که یك‌کبوتر پروازی خوب باید تمام این مراحل را پشت سرهم طی‌کند وآن مراحل بشرح زیر است:

۱ـ جلدکردن کبوتر است یعنی طوری تربیت شودکه پس از پرواز به محل ومنزل اولیه خود بازگردد واین مرحله‌ای است‌که‌کبوتر ازمرحله‌خامی وبی‌سوادی بمرحله ابتدائی پرواز درمی‌آید . اغلب‌کبوترهائی‌که از بچگی و جوجگی به‌محل ومأوای‌خود عادت کرده باشندکمتر ممکن است درجای دیگر متوطن‌گشته ومأوی‌کنند.

در این مرحله‌گویند کبوتر عالم و عارف باحوال خود شده است وراه زادگاه خودرا گم نمیکند.

تاکبوتر ازمرحله خامی وبی‌سوادی بدنیای پرواز وآشنائی درآیدخیلی کارها وتمرین‌ها داردکه مجال بحث آن نیست.

درمیان‌کبوتران مأنوس به‌موطن اصلی خود ، گاه پیش آمده است که کبوتری پس ازچندین سال بردن وآوردن وخرید وفروش باز بمنزل صاحب اولیه خویش بازگشته است.

این پرواز درهریك ازنواحی‌کشور ما بیك صورت حائز اهمیت است ومورد توجه قرار میگیرد.

مثلا در اصفهان به‌کبوتری بیشتر ارزش‌قائل میشوندکه بیشتر درآسمان

«شاخ‌بندی» یعنی اینکه درموقع پرواز مدت بیشتری در آسمان بالهای خودرا بازکرده بدون حرکت نگهدارد ، درتهران در مسابقات باگروبندیها بیشتر ازپروازکبوتر ازنظر مدت ومخصوص ازنظر طرز حرکات این پرنده‌درآسمان مورد نظر قرار میگیرد. انواع بازیهای جالب توجهی‌که این پرنده در هوا میکند «معلق» یا «پشلك» است که خود کبوتربازان آنرا «بازی زدن» مینامند و این بازی شامل چندین مرحله است.

۲ـ شاخ‌بستن که همان حالتی است‌که در بالا ذکرشد وکبوتر بصورت عدد (۷) مدتی بالهای خویش را بازکرده وبالهای خودرا بازنگه میدارد.

۳ـ تهزدن دراین وضعیت‌کبوتر علاوه باینکه حالت قبل را بخود می‌گیرد سر خودرا نیز ازپشت داخل بالهـای خود نموده وچندین متر درهـوا سقوط میکند

۴ـ قلزدن دراین حالت‌کبوتر علاوه برحالت قبلی، خودرا درآسمان ازپشت میگرداند ومعلق میزند.

۵ـ نوع بازی «قرص» که‌کبوترسرخودرا بالاگرفته وباصطلاح میله می‌شود وچندین‌بارهم پشت‌سرهم معلق میزند وهربار ازبرخورد بالهای اوصدای محکمی بگوش میرسد ومیگویند. (چندکله بازی زد).

۶ـ حالت (بند) دراین حالت کبوتر بعلت اینکه عادت زیادی به معلق زدن پیداکرده درآسمان مرتباً معلق میزند ونمیتواند براحتی‌پروازکند وگیج میشود اغلب اوقـات در اثر حرکات مداوم بدیوار ویـا درخت تصادف‌کرده و مجروح میشود ، برای رفع چنین حـالتی کبوتربازان پرهای دم کبوتر را کشیده وآنرا مدتی در لانه بدون پرواز نگه می‌دارند وبه اصطلاح «دم‌خوا» می‌خوابانند

اغلب اوقات دیده میشودکه‌کبوتر بطورمستقیم یا بامعلق زدن مداوم در آسمان صعود مینماید تا ازنظرناپدید شود وپس ازچندین ساعت‌پرواز دومرتبه باز میگردد.

پروازهای خوب

پروازهای خوب نیز شامل مراحل وطبقات دیگری است‌که یك کبوتر ورزیده بشرح ذیل انجام میدهد.

۱ـ تنگ بام که‌کبوتر مدتی در اطراف خانه و پشت بام منزل صاحب خویش پرواز میکند وسپس اوج میگیرد.

۲ـ توپ: این طبقه از ۲۰۰ تا بیش از ۱۰۰۰ متر ارتفاع است که حدود طبقه غیرقابل تشخیص بالا میرود.

الف ـ توپ سنگین : بعداز تنگه نام قراردارد و تا موقعی که حالهای بدن .تر دیده نشود دراین طبقه پرواز میکنند.

ب ـ میان توپ که بسه درجه ازحالت توپ سنگین قراردارد، بین هزار وهزار متر.

ج ـ توپسك : که کبوتر خیلی اوج گرفته و جثه آن کوچکتر از یـك جشك دیده میشود وحرکات بالهایش هنوز قابل تشخیص است.

۳ـ ماه : این آخرین طبقه‌ای است که میتوان کبوتررا باوسایل دوربین ـ دید، درچنین فاصله‌ای کبوتر بشکل یك نقطه در روی آسمان قرار میـ ـرد وبزحمت میتوان این پرنده‌را درچنین ارتفاعی در صحنه آسمان پهناور ـت نمود.

درفصل تابستان ودرتیرماه بخصوص که هوا درمنتهای گرمی است دراین ـام آسمان هـوا خنك‌تر است و اغلب کبوتر هائیکه سبك‌تر وخوش پروازتر ـند درموقع مسابقه که ازساعت ۶ صبح شروع میشود سعی میکنند تاهوا گرم ـه دراین‌طبقه ازآسمان قرار گیرند وبراحتی بتوانندپرواز کنندو به‌اصطلاح برای : «جا» میگیرند و مدت ۲ الی ۸ ساعت یکسره وبدون وقفه پرواز میکنند ـن پرواز بچندین صورت انجام میگیرد که‌خود کبوتربازها آنرا تیپ‌بازی، ـه بازی، در روبازی میگویند.

الف ـ تیپ بازی : صورتی است که معمولا تعدادکبوترها بیش‌از ۲۵ عدد ـد واین‌کبوترها بصورت دسته‌جمعی پرواز میکنند البته همیشه چند عدد از ـان که زرنگ‌تر وچابك‌تر هستند در بالای دسته یا تیپ حرکت میکنند واز ـ سایرین درمیروند.

ب ـ جوجه بازی : جوخه که ازتعداد ۵ الی ۱۵ کبوتر تشکیل میشود و ـولا کبوتربازها کبوتران زرنگ‌تر را درجوخه‌های اول و عـده‌ای را که‌کم ـ ازتر هستند درجوخه‌های بعدی جای میدهند، هریك ازاین‌جوخه‌هارا پس‌از ـی در هوا رها میکنند واین جوخه‌ها در آسمان با یکدیگر تلاقی نموده و ـکیل تیپ میدهند، البته این نوع پرواز بیش از پرواز نوع قبل صورت میـ ـرد ومدت پروازکبوتر بیشترطول میکشد.

ج ـ دررو بازی : دراین نوع پرواز کبوتر را طوری عـادت میدهند که ـی ازسربام پریدند تك‌تك یا دو بدو جداجدا حرکت میکنند وکمتر بصورت

دسته جمعی درمیآیند این نوع بازی مخصوص اشخاصی است که در مسابقات گروبندها شرکت میکنند زیرا کبوتری که به‌این‌صورت پرواز درآسمان عادت کرد بعلت عدم تابعیت از سایر همجنسان خود بیشتر پرواز میکند و در نتیجه بیشتر در روی آسمان باقی میماند.

بازی زدن :مانند پرواز جوبی، معلق وپشتك، شاخ بند، تەزدن، قل‌زدن وحالت بندکه‌کمتر مجروح میشود

جریان مسابقه و تشریفات بستن قراردادها

تا اواخر دوره قاجاریه رسم بودکه قبل از شروع مسابقه تعداد شرکت کنندگان هریك مبلغ لازم را پرداخته و درجمع اسم‌نویسی مینمودند و سپس عده‌ای را بعنوان داور مسابقه باتفـاق آراء انتخاب میکردند و هرروز نوبت مسابقهٔ یکی ازشرکت‌کنندگان بودکه‌کبوترهای خویش را سرمیداد . دراین جریان تعیین وقت دقیق از ساعت کرونومتر استفاده میشد . عده‌ای در پشت منزل منظور جمع میشدند ساعت مقرر تعداد ۵۵ کبوتر را درآسمـان رها میکردند از این تعداد ۵۰ عدد آن بحساب آورده میشد و پنج عدد بقیه را که اصطلاحاً «قوچ‌گیر» مینامیدند ازاین‌نظر بودکه درصورت‌گم‌شدن یاحوشی یا اینکه اگر طعمه قرقی یا حیوان شکاری دیگری واقع میشد بمسابقه لطمه‌ای وارد نیاید قبل پرواز کلیه داوران مشخصات کامل هریـك از پرندگان را یادداشت میکردند وساعت پرواز آنرا دقیقاً اعلام نموده و درساعت معین آنها را درهوا رها میساختند ، از موقع پرواز مواظب تمام آنها بودند و از موقع نشستن اولین‌کبوتر بر روی بام تاوقت نشستن آخرین‌کبوترکه پنجاهمین آن باشد وقت آنرا یادداشت‌کرده ومعدل میگرفتند، کبوترهای هرکسی که بامعدل بیشتری پرواز میکرد برنده شناخته میشد.

ولی قبل ازمسابقه برای چنین کبوترهائی شرایطی لازم بود تا بتوانند دراین فصل‌گرما حداقل بیش از۵ ساعت پروازکنند وگاهی اوقات‌نیزکبوتر هائی یافت میشدندکه تا هنگام شب نیز پرواز میکردند در این موقع است‌که چراغهائی پر نور دررو‌ی بام قرار میدادند تا کبوترگم نشود. شرایط ازاین‌قرار بودکه چنین پرندگانی‌را مدت شش‌ماه پرواز نمیدادند وباصطلاح آنرا «کرت» مینمودند یعنی پرهای بال ودم آنرا میکشیدند ونزدیك فصل مسابقه یعنی‌اوائل اردیبهشت‌ماه‌که هوا خوب میشد آنرا برروی پشت‌بام میاوردند. ناگفته نماند که درتمام این مدت پرنده را ازجفتش جدا نگاه‌میداشتند یعنی اینکه‌کبوتر-های ماده را باهم ونرها را ، باهم نگهداری مینمودنـد ، ولی درچنین موقعی

آنها را باهم رها میکردند تا ضمن حفتگیری قدری ارگوشت بدنشان کم و در ضمن بالهایشان نرم گردد وپس ازآن رفته‌رفته کبوتر را دوالی سعرور یك بار پروار می‌دادند. میبایست متدکرشد که ارچنین کموتر، برای‌حوحه‌کشی‌استفاده نمیکنند وهمواره تخم حیوان را حدا نموده و آنرا در ریر کموترهای دیگری که حمال حوانده میشوند میگذارند . و بعد چندین روز مسابقه مانده دانه کبوتر راکه ارزن است کم میکنند دو روز مسابقه مانده دان را بیشتر میکنند ولی صبح مسابقه مقداری سیار کم به‌آن دانه میدهند وآنرا هوا میکنند ریرا اگر دان کبوتر ریاد باشد نمیتواند آنرا دراثر پروار ریاد هصم کند و آنطور که میگویند «دم» میکند ولدا نمیتواند پروار حودرا ادامه دهد.

تقسیم‌بندی کموتر ار نظر رنگ بدن و پرها

انواع کبوتر

۱ـ کبوتر سفید . کبوتر سفید معمولی ترین نوعی است که در دسترس است.

۲ـ راغ . این کموتر پرسیاه است ودارای چشمان سفید و یا قرمز می‌باشد و بهترین نوع آن راغ مهر است که هیچ پر سفید دربدنش یافت نمیشود.

۳ـ سبز . کبوتر سبز همان رنگ کموترچاهی میباشد منتهی اهلی‌است وار برای پروار نگهداری میشود ونوع ارحج‌آن سبز فیروره‌ای است که‌رنگ های روی بال حیوان حاکستری روشن ونردیك به‌آبی میباشد.

۴ـ کاغذی : این رنگ کموتر دارای همان نقش کبوتر چاهی یا سبز منتهی برنگ رمینه قهوه‌ای یاآجری میباشد.

۵ـ گلی : که برنگ قهوه‌ای تیره یا روشن است کـه در روی آسمان براثر برحورد با نور بالهایش برنگ قرمز درمی‌آید نوع بهترآن گلی نوك سیاه است که دارای چشمهای سفید صدفی میباشد.

۶ـ آجری . که رنگ بدن آن قهوه‌ای روشن است

۷ـ سرور : رنگ اصلی بدن کموتر حاکستری و دارای خالهای سیاه یا قرمز میباشد.

۸ـ هما : نوعی است که برروی یك یادو بال یاگردن حیوان یك‌قطعه خاکستری مایل بقهوه‌ای وحود دارد وبرروی این خال چند دانه رنگ دیگر یا سیاه دیده میشود.

۹ـ طوقی : این نوع که معروفترین و تقریباً از کمیاب‌ترین انواع آن‌میباشد دارای حلقه یا طوق خاکستری، سیاه یاقهوه‌ای رنگی میباشدکه به نسبت رنگ ، آنرا طوقی سبز، طوقی راغ ، یا طوقی گلی مینامند . ونوع با ارزش‌ترآن طوقی «مهر» است‌که حلقه‌گردش کاملا یکنواخت و منظم و بدنش کاملا سفید است.

۱۰ـ شاهزاده : این رنگ کبوتر نوعی است که علاوه برطوق ، رنگ روی بالهایش نیز همان رنگ طوقش میباشد و به نسبت رنگ ، همـان نوع خوانده میشود

۱۱ـ سوسکی : این رنگ‌کبوتر دارای پرهای مختلف سیاه و سفید می‌باشد ومخصوص دم‌آن سیاه رنگ است وتعداد پرهای سیاه بدنش بیش ازپرهای سفیدش میباشد.

۱۲ـ دم‌سیاه . دم‌سبز، دم قرمز، دم سفید ، سه قسم اولیه رنگ بدنشان سفید میباشد وفقط پرهای دمشان یکی اررنگهای سه‌گانه مزبر میباشد و نوع چهارم رنگ بدنش کاملا سیاه است و بعکس دمش سفید میباشد . نوع پنجمین نیز دیده شده‌که رنگ بدنش یاگلی ویا سبز می‌باشد وپرهای دمش فقط سفید است .

۱۳ـ کله‌زرحی که دارای خال سیاه یـا قرمز میباشد.

۱۴ـ کله‌دار این نوع ممکنست دارای سری برنگ سیاه یا سرخ ویا آجری باشدکه آنرا کله سیاه، قرمز وآجری میخوانند

۱۵ـ خال قرمز : که این‌کبوترازبهترین نوع‌های پرنده است ودر روی بالهایش خالهای قهوه‌ای رنگ دیده میشود.

۱۷ـ سینه دم‌سیاه . قرمز، این‌نوع نیزدرصورتی‌که مهرباشد ازبهترین وگران‌ترین نوع کبوتر است. تمام پرها، دم وبدن‌کبوتر به‌یکی از رنگهای سفید ویا سیاه میباشد فقط بالهایش سفید است و در هوا بسیار زیبا جلوه می‌کند

۱۷ـ پشت‌دار : که پشت پرنده یـا روی بالهای آن یکی از رنگهای قهوه‌ای، خاکستری، آجری‌وسیاه میباشد وبهمین نام خوانده میشود وبهترین نوع آن پشت‌گلی‌خال سیاه‌است‌که در روی زمینه قهوه‌ای پشت خال‌دانه‌های سیاه دیده میشود

درتیپ هرکبوترباز، تعدادی‌کبوتر برنگهای مختلف موجود میباشدکه در روی هوا مشخص‌کننده تیپ صاحب آن میباشد ، باید خـاطرنشان‌کردکه

کبوتر جزو تنها پرندگانی است که دارای چشمهائی برنگهای مختلف میباشد که ازجمله سیاه، سرخ رنگ وسفید صدفی یا «شنحرفی» میباشد. اغلب و بسیار دیده میشود که یك چشم کبوتر برنگ سفید و چشم دیگر آن برنگ سیاه است درآن صورت آنرا چشم «تاتا» میگویند. گاهی‌اوقات پیش میآید که درسیاهی چشم کبوتـری قسمتی سفید دیده میشود و در اینصورت آنـرا چشم «چعر» مینامند.

تقسیم بندی کبوتر ازنظر شکل ظاهری و طرز قرارگرفتن پرها

۱ ـ کبوتر کاکلی . این کبوتر که بسیار یافت میشود دارای برجستگی و برگشتی است که درقسمت عقب پرهای سرش دیده میشود.

۲ـ کبوتر فری . این کبوتر نیز پرهای بدنش درقسمت گردن بطرف بالا برگشته وگاهی اوقات حتی ممکنست سرش نیز درداخل این پرها مخفی شود دراین موقع پرهای گردن حیوان را قیچی میکنند تابتواند دانه از روی زمین جمع کند.

۳ـ کبوتر چتری : که پرهای دمش بصورت چتر در عقب بدنش بطرف بالا قرارگرفته و برجستگی گردن و سینه‌اش نیز بطرف جلو بوده و تقریباً تشکیل‌فرم S بحیوان میدهد. اغلب اوقات نوع اصیل این حیوان بعلت وجود برگشتگی پر نمیتواند براحتی جفتگیری کند لذا پرهای دم حیوان را چیده یا میکشند.

۴ ـ کبوتر پابر . این کبوتر که بیشتر در آذربایجان دیده میشود بعلت تغییر وتبدیل (موتاسیون Mutation) درپاهایش پرهـای بلندی نظیر بالهایش درمیآید.

ازسه نوع آخر کبوتر برای پرواز استفاده نمیشود بلکه فقط برای زینت ظاهری وتماشا نگهداری وتربیت میشود.

۵ـ کبوتر دم شمشیری : این کبوتر دارای پرهای بلند درناحیه دم و بال میباشد ودرآسمان بزرگتر ازسایر انواع دیده میشود.

کبوتربازان معمولا برای اینکه کبوترشان مشخص باشد ودراثر گم‌شدن شناخته شود علامتهائی بکارمیبرند مثلا درجوجگی یك یا دوانگشت پای‌حیوان را قطع میکنند یا چند حلقه فلزی یا ازجنس دیگری درپاها ویا کتفهای‌پرنده میاندازند و عده‌ای دیگر نیز بالهای کبوترانشان را با رنگهای مختلف رنگ مینمایند.

طرز نگهداری وجلد کردن کبوتر

معمولا کبوتر را بهچندین صورت برای پرواز وبرگشت در منرل اولیه تربیت میکنند:

۱ــ اینکه کبوتر را ار حوحگی و ار وقتی که پرهایش قرص میشود بر روی بام میآورند وهر رور چندین بار باین‌طرف وآنطرف میپرانند تا وقتی که دوالی سه عدد ار شاه پرهای بالش افتاده و عوض شود یا چند عدد حوحه هم‌سن ویك یا دوکبوتر کهنه وحلدکه حیلی ررنگ وپرنده بباشد همراه آنها میکنند تا هررور بنوبت چند دوری اضافه‌تر ار رور قبل پرواز کند و چنین کبوتری پس ار یکماه بحوبی حلد شده و باری قرص می‌کند و دیگر گم بمیشود

۲ــ طریق کلنگی. این طریقه برای کبوترهای مسن میباشدکه درمحلی قبلا حلد شده باشند وبدین ترتیب هست که بوع نر وماده پرنده را مدتی دریك لانه با هم نگه میدارند بطوریکه حوب بیکدیگر علاقمند بشوند و بواش بواش آنهارا باهم هوا میکنند و ار حلد بودن یکی برای نگهداری دیگری استفاده میشود

۳ــ طریقه کتکی این طریقه نیر برای کبوترهای مسن میباشد ولی مخصوص برای کبوتربارهائی است که تاره کبوتر میحرند وکبوتر باری‌میکنند ویکباره تعدادی ارکبوترهای یك کبوتر بار را میحرند وپس ارمدتی همه این کبوترها را باهم هوا میکنند و مسلماً این کبوترها بمنزل صاحب اولیه حود میروند وسپس آنها را پس میگیرند واین عمل را چندین مرتبه تکرارمیکنند تاکبوتر حلد شود ودیگر برنگردد.

اسیتو
خاورشناس

مهدی عروی
(دکتر در تاریخ)

ازآغاز سال ۱۹۷۰، طی چهار ماه سه محلی یادبود برای تجلیل ایرانشناسان فقید در تالار اجتماعات مؤسسه کاما برپا شده است:

پروفسور کای بار دانمارکی،
مرحوم سید حسن تقی زاده،
استاد بدیع‌الزمان فروزانفر

درسراسر جهان ایرانشناسی و حتی شرقشناسی، مؤسسه کاما وکتابخانه آن ممتاز و بی‌نظیر است، دربن تالار نخستین چیزی که جلب توجه میکند سپرده‌تابلو قلمی گرانبهاست از دانشمندان ومردان بزرگی که بنحوی درپایه گذاری، اداره ویاتوسعه مؤسسه سهیم بوده‌اند و درآن به تحقیق و مطالعه و سخنرانی پرداخته‌اند. سال گذشته تصویر قلمی استاد پورداود نیز باین جمع اضافه شد واین تنها فرد غیرهندی‌است که توانسته است درمؤسسهٔ کاما چنین مقامی داشته باشد.

مؤسسهٔ کاما یکی از فعال‌ترین و پر ثمرترین مؤسسات علمی غیر انتفاعی جهان است که در حقیقت یك مرکز قدیمی ایرانشناسی باید بحساب بیاید. این مؤسسه طی پنجاه سال اخیر خدمات گرانبهائی به‌خاورشناسی‌علمی کرده است وازلحاظ فرهنگ وادب وزبانشناسی ایران قدیم وآئین زردشتی‌یك مرکز نمونه است، هم اکنون نیز ماهی نیست که یك‌یا دوسخنرانی‌جالب دربن تالارترتیب داده نشود وسالی‌نیست که نشریه یاکتاب جدیدی عرضه نشود. بنده که در اردی‌بهشت سال‌جاری افتخار سخنرانی دربن تالار را یافتم وظیفه خود می‌دانم که آنرا تاحدود امکان به‌دانش پژوهان ایرانی‌که بدون‌شك همه مشتاق شناسائی بیشترآنند معرفی کنم:

Kharshedjı Rustamjı Cama

خورشید جی‌رستم جی‌کاما، که این‌مؤسسه بنامش‌تأسیس‌شده است یکی از نام‌آورترین پارسیان هند است‌که در۱۱ نوامبر ۱۸۳۱ در بمبئی تولد یافت، وی ازیك خانواده پارسی است‌که همه سرگرم امور بازرگانی بودند، کامای جوان ازکالج الفونس‌تین‌که خود قدیمی‌ترین کالج بمبئی است وبهمت‌پارسیان تأسیس شده فارغ‌التحصیل گردید و برای تکمیل تحصیل و تخصص موفق بهاخذ کمك هزینه تحصیلی شد.

درنوزده سالگی به‌کسب وکار خانوادگی که تجارت بود سرگرم شد و در ۱۸۵۰ که نخستین سال اشتغال وی به‌بازرگانی بود، به چین رفت درچین گذشته ازتجارت به بررسی وضع اجتماعی این‌کشور پهناور پرداخت و پس از بازگشت به‌هند قسمتی ازثروت و درآمد خودرا وقف توسعهٔ آموزش و پرورش اساسی درکشورکرد و به‌عضویت‌کمیته عالی اداره مدرسه ملافیروز انتخاب شد واز سال ۱۸۵۴ به‌تدریس اوستا وپهلوی دراین مدرسه پرداخت، اما بخوبی‌می‌دانست‌که برای تدریس زبانهای قدیم ایران باید به‌اروپا برود زیرا دراین راه وبخصوص درآن عصر اروپائیان ازما جلوتر بودند، همینکه به وی پیشنهاد شد که برای تأسیس شعبه تجارتخانه به لندن برود ازین فرصت استفاده‌کرد و در

خورشید جی رستم جی کاما

۱۸۵۵ همراه دوتن دیگر ازپارسیان باسری پرشور به‌اروپا رفت ودرطی چهار سال اقامت درانگلستان به‌نقاط دیگر اروپا نیز مسافرت کرد وعلاوه برتکمیل معلومات خود درپهلوی واوستا، دو زبان فرانسوی و آلمانی‌را هم یادگرفت. زیرا معتقدبودکه بدون دانستن‌این‌زبانها نمی‌تواند مطالعات شرقشناسان‌بزرگ فرانسه و آلمانی را بررسی‌کند. درهمین سفر بودکه به شاگردی و دوستی اشپیگل Spiegl نایل آمد وبا مهل Mohl و اپرت Oppert آشنا شد وکار تدوین‌گرامر تطبیقی زبانهای ایرانی وسانسکریت را به انجام رساند. کاما متوجه بودکه برای احاطه به زبانهای قدیم ایرانی علاوه بریادگرفتن دستور این زبانها وبررسی مطالعات‌زبانشناسان اروپا باید فلسفه وماوراءالطبیعه‌ایران قدیم را نیز فراگیرد.

وی در علوم معقول جهان باستان بدرجه اجتهاد رسید، خط میخی را از ژول اپرت‌آموخت و با مطالعه آثار این دانشمند و راهنمائی وی باشرق‌شناسان معروف دیگر از جمله بورنف Burnouf ، بپ Bopp ، منان Menant ، هوگ Haug ، دارمستتر Darmesteter و ویلیامز جاکسن A. V. Williams Jackson تماس حاصل‌کرد ومنتفع شد

این استادان‌که همه شیفته شرقشناسی بودند، کاما را به مطالعه وتحقیق بیشتر درهردو رشته یعنی فلسفه وزبانشناسی ایران قدیم تشویق‌کردند، بدین ترتیب کاما در راهی قدم‌گذاشت‌که خواهی نخواهی می‌بایست تاپایان زندگی دانش‌پژوه وطلبه باشد.

پس ازبازگشت بهند برای رسمی ساختن زبان پهلوی در تحصیلات دانشگاهی‌کوشش فراوان‌کرد وموفق شدکه زبان‌پهلوی را درامتحانات‌ورودی دانشگاه و دوره‌های لیسانس وفوق لیسانس و دکتری زبان رسمی سازد، خود وی تدریس زبانهای قدیم ایران را دردانشگاه برعهده گرفت بنابراین وی را باید پایه‌گذار این رشته در دانشگاه بمبئی دانست، عده‌ای از شاگردان وی طلاب جوان زردشتی‌بودند وگروهی‌ازدست پروردگان وی خود خاورشناسانی بزرگ شدند.

کاما ذاتاً معلم بود واز تعلیم وتدریس لذت میبرد ومعتقد بودکه شرق‌شناسی باید برپایه زبانشناسی استوار باشد وکسی‌که می‌خواهد شرقشناس شود باید در زبانشناسی مطالعات‌کافی داشته باشد.

کاما درطی عمر طولانی خود سخنرانیهای فراوان‌کرد و مقالات بسیار نوشت وبا یك دید علمی‌آئین زردشتی وپیوندهای‌آن باتمدن وفرهنگ وادبیات

قدیم ایران را موشکافی کرد . وی باین نتیجه رسید که تعلیمات زردشتی باید
براساس ایرانشناسی استوار باشد و همه مؤسساتی که به تعلیم طلاب زردشتی
سرگرم‌اند باید ایرانشناسی را نیز تدریس کنند و خود پیشقدم این تدریس در
مدرسه ملافیروز، مدرسه سرجمشیدجی‌جی‌بوی و نوشیروان جی‌درنوساری بود،
تأسیس انجمن ترقی وتوسعهٔ تحقیق درآئین زردشتی سال ۱۹۶۴ نتیجه‌نهائی
کوشش‌های کاما بود

وی برای تشویق معلمان و شاگردان این رشته یعنی زبانشناسی ایران
جایزه‌ها وکمك هزینه‌های گوناگون ترتیب داد، وی هزینه همه این برنامه‌ها
را می‌پرداخت بدون اینکه‌کسی ازآن مطلع باشد، با انجمن‌ها ومرکزشرق‌ـ
شناسی وایرانشناسی همکاری داشت وعضو انجمن سلطنتی شعبه بمبئی شدوهنگام
فوت نایب رئیس این انجمن بود

کاما ازپیشقدمان اصلاح‌تقویم درمیان پارسیان بود وسرانجام باین‌نتیجه
رسیدکه پارسیان هند باید مانند ایرانیان‌تقویم خودرا اصلاح‌کنند و۲۱ مارس
را بعنوان نوروز واول‌سال خورشیدی تعیین‌کنند (پارسیان بدون درنظر گرفتن
کبیسه، فقط نوروز ایران را بعنوان نوروز جمشیدی جشن می‌گیرند اما اول
سال خورشیدی ایشان اکنون در وسط تابستان است‌که سالهاست باعث بروز
اختلافها وکشمکش‌های پردامنه‌شده ومی‌شود)

کاما به‌اصلاح وضع اجتماعی‌هند، بخصوص ازدیاد تقویت وتعمیم‌آموزش‌و
پرورش‌عقیده داشت وبرای‌آغاز رفورم‌اجتماعی‌برپایهٔ رفاه‌عمومی‌کوشش‌فراوان
میکرد، طرفدار اجرای اصلاحات ارضی بود وازاینکه طبقه نسوان درهندعقب
افتاده وعاطل‌بود رنج می‌کشید وی برای باسوادکردن وترقی این‌طبقه‌کوشش
فراوان‌کرد

هنگامیکه به‌هفتاد سالگی رسید از طرف خاورشناسان اروپا ودوستان و
همکاران و شاگردانش یادنامه محققانه‌ای تهیه وبه وی تقدیم‌گردیدکه در زیر
عنوان‌کتاب قسمتی ازیك متن اوستای پهلوی آورده شده بود:

«انسان با فضیلت سخت‌کوش را عناصر آلوده و مکار نمی‌توانند از پای
درآورند»

آری چنین بود، کاما تاآخرین روزحیات پر ازنیرو وتلاش بود، تلاش
برای درك حقیقت ونیروبرای خدمت‌بهمنوع. وی سرانجام‌روز ۲۰ اوت۱۹۰۹
پس از اینکه خود را برای شرکت در یك جلسه مهم حاضر کرد و عازم محل
گردید برزمین افتاد ودیگر برنخاست.

فوت کاما تمام جامعه بمبئی‌را غرق درسوگواری ساخت. حکمران بمبئی در جلسه‌ای بیاد وی که در دسامبر همان سال تشکیل شده بود ، از او تجلیل کرد .

ملا فیروز صاحب کتابخانهٔ معروف که برمؤسسهٔ کاما وقف شده

کاما که یك انسان بافضیلت ویك دانشمند شرقشناس بود، علاوه برادبیات وعلوم اجتماعی به‌رشته‌های دیگرعلوم ازجمله نجوم ، گیاه شناسی وشیمی علاقه فراوان داشت وازموسیقی و نقاشی سررشته داشت ، بطوری کـه درنقاشی‌هـای آبرنگ و رنگه و روغن بعنوان یك کارشناس قابل اعتماد اظهار نظر میکرد ودر شناخت موسیقی نیز استعداد وکارکشتگی فراوان داشت، کاما یك سخنران

زبردست بود و ازین راه درشنونده نفوذ میکرد. وی به‌معالجه از راه پرهیز و داروهای گیاهی اعتقاد داشت وهیچ روزی از ورزش وپیاده‌روی غفلت نمیکرد

وی درطی عمر طولانی خود (نزدیك به هشتاد سال) ثابت‌کردکه با بکار بستن اصول سه‌گانه گفتارنیك، کردارنیك، پندارنیك می‌توان به‌عالیترین مقام انسانی رسید ونام جاودان یافت.

درسال ۱۹۶۸ جلد نخست مجموعهٔ بزرگ مقالات وسخنرانیهای علمی کاماکه توسط انستیتوی کاما جمع‌آوری وچاپ شده است در جلسه‌ای با حضور رئیس دانشگاه بمبئی منتشر شد وجلد دوم آن‌که زیر چاپ است بزودی‌منتشر خواهدشد.

دوستان کاما پس‌ازمرگش مصمم شدندکه برای جاودان ساختن نام وی درجهان خاورشناسی اقدام‌کنند وبدینمنظور درجلسه‌ای‌که بیادش در ۸دسامبر ۱۹۰۹ تحت ریاست دانشمند بزرگ پارسی دکتردادبهای نوروجی Dr Dad bhai Naoroji در حضور سر جورج سیدن هام Sydenham حکمران ایالت بمبئی تشکیل شد تصمیم گرفتندکه بیاد وی یك مؤسسه (انستیتو) شرقشناسی دایرکنند ودرهمان جلسه یکی از پارسیان بینام یك لك (صد هزار) روپیه پرداخت‌کرد.

انستیتوی کاما در ۱۸ دسامبر ۱۹۱۶ توسط لرد ویلینگدن حکمران کل بمبئی افتتاح شد (لرد ویلینگدن ، چند سال بعد نایب‌السلطنه هند شد و در دوران حکومت وی ، کاخ سلطنتی دهلی‌که امروز مقر رئیس جمهوری است ساخته شد، سقف ودیوارهای یکی ازتالارهای این‌کاخ به‌سلیقه لرد وبانو ویلینگدن با نقاشیهای مینیاتور ایرانی واشعار شعرای نامدار ایران ازجمله خیام ونظامی مزین گردیده است.)

نخستین سنگ بنای عمارت مؤسسه در روز۱۱ نوامبر ۱۹۳۶ که سالروز صد وششمین سال تولد وی بود نصب گردید.

انستیتو دریك عمارت پنج طبقه بزرگ دائرشده است ونخستین اشکوب آن تالار اجتماعات است‌که بیاد دانشمند و علامه بزرگ پارسی هند دکتر سر جی‌وانجی مدی‌که عمرش‌را در راه تحقیق وتتبع درمؤسسه‌کاما بسررساند تالار مدی نام گرفته است ودراختیار عموم است.

با تأسیس انستیتوی کاما درمنطقه فرهنگی شهر بمبئی قدم بزرگی درراه گسترش ایرانشناسی در هند برداشته شد. این مؤسسه که درحقیقت یک مرکز ایرانشناسی است در راه توسعه فرهنگ ایرانی هند قدمهای برجسته‌ای برداشته است. باتشکیل کتابخانه واعطای کمکهای مادی به‌طالبان شرقشناسی و برقراری جایزه وکمك هزینه برای سخنرانان ونویسندگان مقالات و کتب مربوط به

تصویر قلمی ابراهیم پور داود که سال گذشته در تالار مؤسسه نصب شد

فرهنگ وتمدن مشرق زمین وانتشار روزنامه ومجلات علمی بزرگترین خدمتها را به‌توسعه خاورشناسی درمشرق بعمل آورده است.

دانشمندان هندی وبخصوص پارسیان ازین ببعد پا به پای علمای خاورشناس اروپا به‌کارهای علمی بزرگ سرگرم شدند .

کتابخانه کاما که مجموعه‌ای است از کتابخانه‌هـای معروف دانشمندان پارسی از جمله ملافیروز حاوی ۱۴/۶۷۵ کتاب چاپی و۱۶۷۴ کتاب خطی است که تقریباً همه مربوط به‌شرقشناسی وبخصوص ایرانشناسی است.

ازسال ۱۹۶۲ یک‌مسابقه برای ایراد بهترین سخنرانی درباره‌خاورزمین بنـام سررستم مسانی Sir Rustam Masani کـه بیست و دوسال (۱۹۴۳تا ۱۹۶۵) رئیس انستیتو بود ترتیب یافت و درهمانسال برای تهیه‌کننده بهترین تحقیق نیز جایزه‌ای بنام ک . ر . کاما برقرار گردید.

ازسال ۱۹۶۵ کلاسهای خرده اوستا تحت نظر دستور جی منوچهرهمجی دایرشد واکنون سالهاست که کلاسهای تدریس ومکالمه فارسی با همکاری مستقیم خانه فرهنگ ایران دربمبئی درمحل انستیتو برقرار شده است. درسال ۱۹۶۷ پنجاهمین سال تأسیس انستیتو جشن گرفته شد و یادنـامه محققانه‌ای که بدین مناسبت تدوین گردید دربهار سال جاری باحضور علی یاورجنگ حکمران کل استان مهارشترا و پروفسور فیروز شرف رئیس انستیتو و گروهی ازدانشمندان هندی وخارجی واستادان دانشگاه بمبئی انتشار یافت .

انتشارات مؤسسه کاما

کاش فرصت بودکه درباره انتشارات مؤسسهٔ کاما و اقدامات علمی دیگر این مؤسسه گفتار مستقلی تهیه شد، اما چون صفحات آن نامه گرامی محدود است واین مقاله بدون اشاره به انتشارات مؤسسه‌کاما ناقص به‌نظر می‌رسدآنرا باختصار برگزار می‌کنم

1- The Foundation of the Iranian Religion By L H Gray, 1925

2- Parsy History By S H Hodivala, 1926

3- A dissertation, as regards Sir Oliver Lodges «Substance of Faith» By M N Dastur 1927

4- **Passages in Greek and Latin Literature relating to Zoroaster and zoroastrism translated by Dr Shervood Fox and Professor R. E. Pemberton 1929**

5- The Gathas By. K. E Punegar, 1929.

6- Indo-Iranian Philology By Profssor Ernest P Horrwitz, 1929.

7- The Iranian National Epic the Shabnamah By Noldeke, Translated by L Bogdanov. 1930

8- The Annals of Hamzah Al-Isfahani, translated from the Arabic by Dr U. M. Daudpota, 1932

9-The Persian Revayat of Hormozyar Framarz and others with critical notes. By B. N. Dhalihar, 1932

10- The zoroastrian Religion in the Avesta by Geldner translated by Dr J. C Tavadia, 1933

11- Aga Poure Davoud's Government Fellowship Lectures. 1935

12 - «Studies in Shah Nameh» Government Fellowship Leccures delivered by Sir Jehangir C Coyagee- 1939.

13- Pahlavi Vendidad. By B. T. Anklesaria, 1949

14- K R Cama (Lile Sketch) By J.J. Modi, 1950

15- Influence of Iran on other Countries By J J Modi, 1954

16- Professor Jackson Memorial Volum 1954.

17- Revayet-i Hemit-i Ashavahishtan By B. T Anklesaria 1962.

18- History of Zoroastrism by M. N Dhalla Reprented 1963

19- Translation of Zand-i Khurtak Avistak. by B N Dhabhar 1963

20- Index to the K. R. Cama oriental Institud- Journal and Publication 1968

21- Collected works of K R. Cama Vol I, 1968.
22- Journal Nos I to 42 (Published up to-date

In the Press **زیر چاپ**

1- K R Cama Oriental Institute Golden Jubilee Volume.
2- Collected works of K. R Cama Vol II
3 - Sassanian Laws Part V Translated into English by Dr J. M. Unuala.
4- Homage into Ahura Mozda by Dastur Dr M N. Dhalla (Reprint)

علاوه براین، نشریه موسسه سالهاست که بطور مداوم منتشر می‌شود فهرست مقالات وسخنرانیها نیز خود نیاز به فرصت دیگر دارد زیرا ترتیب‌دادن سخنرانی مهمترین کاری است که مؤسسه بطور مداوم انجام داده و می‌دهد و در میان سخنرانان نامهای بسیارچشمگیر ازجمله: زیمرمن، بیلی، فرای، نظام‌الدین وپورداود وجود دارد ، دربارهٔ کتابخانه و محتوی آن نیز که فقط قسمتی ازآن دارای فهرست وکاتالگ چاپ شده‌است. امیدوارم درفرصت دیگرمطالبی به‌عرض دوستداران ایران وایرانشناسی برسانم.

درتهیه این مطالب خودرا مرهون کمکها و راهنمائیهای پروفسورفیروز شرف رئیس دانشمند مؤسسه (از سال ۱۹۶۵ پس از فوت دانشمند فقید رستم مسانی که از۱۹۴۳ تا ۱۹۶۵ رئیس انستیتو ومعاون دانشگاه بمبئی بود) ورئیس انجمن فرهنگی ایران وهند می‌دانم.

بمبئی - تابستان ۱۳۴۹

انتقاد کتا

محمد خوانساری

از کوچهٔ رندان

دربارهٔ زندگی و اندیشهٔ حافظ
از دکتر عبدالحسین زرین‌کوب ،
شرکت سهامی کتابهای جیبی

وقتی یکی از شخصیتهای ادبی مقبولیت عام وقبول خاطر می‌یابد ، و جای خودرا در دلها باز می‌کند ، با گذشت زمان افسانه‌ها و روایات و تعبیرهای گونه‌گون دربارهٔاش رواج می‌یابد. و هاله‌ای از افسانه و رؤیا و گاهی‌حتی پرده‌ها و حجابهای ضخیم رنگارنگ چهرهٔ واقعی او را درخود می‌پوشاند . مخصوصاً اگر خود آن شخصیت‌هم‌سخنانش ایهام‌آلود و ابهام آمیز وتعبیر بردار باشد، وتازه بین احوال واطوار مختلف هم تذبذب و نوسان داشته باشد وخود بگوید «حافظم درمحفلی،دردی‌کشم درمحفلی» .

پس برای دیدن چهرهٔ واقعی وتصرف ناشدهٔ او باید این‌هاله‌هارا باکمال شهامت برطرف ساخت،آن پرده‌ها را درید، تأویل‌های شخصی وذهنی وتوهم‌های فردی راهم یك سونهاد ، واساساً ذهن را ازهر گونه پیش‌داوری وعصبیت وحسادداری پرداخت . واین خود کاری است بس‌عظیم وصعب کدام روح را یارای آنست‌که خود را از بند تقلید واز قید همهٔ تلقین‌ها مخصوصاً تلقین‌های دورهٔ‌کودکی برهاند؟ راستی‌که «گاو نر می‌خواهد ومرد کهن».

خواجهٔ شیراز یکی‌ازهمین چهره‌ها است چهره‌ای است‌که بقول‌عکاسها بسیار بسیار «روتوش» شده است. لفظ «روتوش» هم برای بیان اینهمه تغییر و دگر گونی رسا نیست باید‌گفت جراحی پلاستیك شده واصلا شکل طبیعی‌اولی خودرا ازدست داده. اما این لفظ هم هنوز برای آنچه در دل دارم رسا نیست نمیدانم باچه لفظی بگویم‌که اینهمه تغییر وحتی قلب ماهیت را برساند. خوش‌بختانه درفرهنگ غنی وسرشار خودمان پیدا کردم.

باید‌گفت قیافهٔ حقیقی وشخصیت‌اصلی این‌سحرآفرین مسخ ورسخ وفسخ شده است. بنحوی‌که «گرتو ببینی نشناسیش باز».

بلی بحکم «کل یعمل علی‌شاکلته» یکی اورا رند ومیگسار وشاهد باز دانسته وفرصت طلب برای برخورداری ازلحظه‌های ناپایدار، وخلاصه لاابالی وبی‌بند وبار،دیگری اورا یك جهان روحانیت ومعنویت ومنزه ومقدس‌پنداشته است وشب زنده‌دار وپرهیزکار . حتی برایش اشراف برضمایر قائل شده‌اند . کسانیکه اورا بهشاخ نباتی‌که بدان می‌نازد قسم می‌دهند وازدیوانش تفأل می‌زنند ، معتقدندکه دست مارا هدایت می‌کند تاجای مناسبی‌ازدیوان بازشود.

گروهی اورا سنی اشعری مذهب می‌دانند، و گروهی دیگر با روحیهٔ شیعه تراشی قاضی نورالله شوشتری اورا شیعه اثنی عشری پاك اعتقاد می‌پندارند و از زبان او قصیده‌ای درمدح حضرت علی‌بن ابی‌طالب می‌سازند. حتی در مقدمهٔ دیوان که بعد ازوفات وی نگارش یافته ، دربعضی نسخ خطی جدید و دراغلب نسخ چاپی پس از درود برحضرت رسالت، عباراتی دروصف شاه ولایت افزوده‌اند که بتحقیق مرحوم علامهٔ قزوینی «درهیچ یك از نسخ قدیمه بهیچ‌وجه‌من‌الوجوه ازجملهٔ مزبور اثری نیست و بدون شك الحاقی می‌باشد از متأخرین درعهد صفویه بقصد اینکه خواجه را بنظر بعضی مصالح شیعه قلمداد کنند» (مقدمهٔ دیوان ، تصحیح قزوینی. ص صز) چه می‌توان کرد . « وللناس فی مایعشقون مذاهب» .

وقتی من بدبیرستان می‌رفتم ، درشهرستان ما مردی بود که از فنون ادبی بی‌بهره نبود، ومخصوصاً با حافظ انسی داشت ومدعی بود که معانی‌ابیات او را چنانکه باید دریافته . از جمله اکتشافات او کـه بنظر خودش ازکشف نیروی اتم واختراع موشك کمتر نمی‌آمد این بود که حافظ هرجا ساقی یاباده فروش یا پیر میفروش گفته مرادش ساقی کوثر حضرت علی‌بن ابی‌طالب بوده است. وهرجا شراب می‌گوید تنها به‌شراباً طهوراً که درقرآن‌آمده نظردارد. می‌گفت روایتی هست‌که چون پیغمبر اکرم ازمعراج بازگشتند، حضرت علی ابن‌ابی‌طالب به‌خدمت ایشان رسید و گفت جریان سفردیشب را من‌تعریف‌کنم یا خود بیان میفرمائید سپس می‌گفت این بیت حافظ ناظر بهمین معنی است:

سرّ خدا که سالك عارف به کس نگفت
در حیرتم که باده فروش ازکجا شنید

غالب نویسندگان ومدعیان حافظ شناسی، خویشتن خودرا درآینهٔ‌حافظ دیده‌اند نه‌خود حافظ را. بلی شعر حافظ سحرحلال است وآب زلال، ومعلوم است‌که: «هرکه نقش خویشتن بیند درآب» .

مـردم دیـده ز لطف رخ او در رخ او
عکس‌خود دید گمان برد که‌مشکین‌خالی‌است

اکثر شارحان ومفسران دیوان خواجه درحقیقت خودرا شرح‌کرده‌اند نه حافظ را. هرکس برحسب زمینهٔ انفعالی خود، برحسب‌ذوق‌وگرایش خود، برحسب اعتقاد مذهبی یامسلك عرفانی خود ، وبالاخره برحسب شیوهٔ زندگی ودید جهان بینی خود به‌حافظ نگریسته و برطبق تمایلات خود حافظی ساخته است آنطورکه دوست می‌داشته است‌که حافظ چنان باشد . تـأویل‌های سنتی

بر بافته‌اند که با خروارها سریشم نمی‌چسبد « کمثل‌العنکبوت اتخذت بیتاً وان أوهن البیوت لبیت‌العنکبوت » .

اما خوشبختانه دکتر زرین‌کوب از روی‌کمال واقع بینی و بی‌طرفی با دیوان حافظ برخوردکرده واز این اثر ارزنده‌اش کاملا مشهود است که سالها با این رند شیراز انس یافته وعشق ورزیده و با او همدل وهمراز شده وتاآنجا که مقدور بوده به روح آن بزرگ نفوذکرده است.

درزمان ما دربارهٔ حافظ کتابهای فراوان بادیدهای مختلف پرداخته آمده که ازبسیاری ازآنها نکته‌هائی می‌توان آموخت . اما بدون مداهنه‌کتاب «از کوچهٔ رندان» بقول بیهقی ازلونی دیگر است .

مؤلف نخست سیمای شیراز را در قرن هشتم مجسم میکند وبا بیانی شاعرانه بمونوگرافی شیراز می‌پردازد روزهائی را بخاطرمی‌آوردکه«شیراز مثل یك فیروزهٔ بواسحقی درخشان وبی‌غبار درانگشت شاه شیخ تلالوداشت. ودرسکوت وآرامش بسر میبرد» (ص۱۵). سخن را به بنای قصری رفیع که شیرازیان برای‌شاه جوان محبوب خود می‌ساختند می‌کشد وآن‌را بدین‌زیبائی وگیرائی توصیف می‌کند: «درانديشهٔ عامه که جهانگرد مغربی در حقیقت آن را درگزارش خویش بیان میدارد، این قصر یك مدعی ورقیب تازه بود برای ایوان فروریختهٔ کسری . روزی‌که طرح بنای آن ریخته می‌شد ، اهل شهر ـ بزرگان وتوانگران ـ برای اظهار تملق تکلفها نشان دادند . کلنگها ازنقره ساخته شد. زنبیلهائی‌که برای خاکبرداری بکار می‌رفت از چرم بود، پیچیده درحریر وزربفت...» (ص۲). بعد ازاین، ازعیاران و پهلوانان وبه اصطلاح شیرازی‌ها کلوها (= کلانها) سخن می گوید و تأثیر مهم آنها را درآشوب‌انگیزی شهر وایجاد هرج ومرج باز می‌نماید ومی گوید «این پهلوانان و کلوها، درواقع ، چنانکه مورخ این زمان می‌نویسد، مشتی رنود بودند واوغاد که به نام وننگ اعتنائی نداشتند و درنیل بمقصود از هیچ چیز ملاحظه نمی‌کردند. کارشان لوطی بازی بود وشرارت . نه ملاحظه شرع آنها را محدود میکرد، نه‌پند وملامت عامه. شایدگه‌گاه‌آثاری ازجوانمردی وکارسازی نشان میدادند. اما غالباً ازهیچ‌کاری روگردان نبودند ، نه ازغارت و شبگردی، نه ازتهدید وآدم‌کشی، وشهرازسالها پیش‌آکنده بود ازخانه‌های فساد،خرابات، چون هرج ومرج طولانی این رندان را برشهرمسلط‌کرده بود ، اینان ازهیچ تعدی ابائی نداشتند . شراب در بین آنها رایج بود ، بنگه و حشیش نیز. خرابات شهرکه بیت‌لطف خوانده میشد ازتندروی‌های این‌رندان آباد بود، و

شیخ وزاهد ـ که درشهر فراوان بود ـ نزد این طایفه آماج طعن وتمسخر.»
(ص ۴).

سپس وضع باراریان و بی‌اعتنائی آنهارا به‌حکام وقت تشریح‌میکند وپس از وصفی زیبا از وضع طبیعی و سروهای بالابلند و درختهــای میوهٔ سردسیری و گرمسیری‌شیراز، سخن را بوصف مدارس ومساجد وخانقاهها وبقعه‌های‌متبرک و واعظان وزاهدان وصوفیان معطوف میدارد وجنبهٔ مذهبی وکــلامی و عرفانی شیراز ـ این مجمع اضداد ـ را توصیف میکند.

حافظ کنجکاو وجوینده ورند واهل دل در این محیط نشأت یافته و تمام این جنبه‌ها در روح حساس وطبع ظریف او اثر گذاشته است؛ و این آثار در کمتر غزلی است کــه انعکاس نیافته باشد. خلاصه فصل نخست توصیف محیط پرورش حافظ است از جنبهٔ تاریخی ومخصوصاً جامعه شناسی.

فصل بعددربارهٔ روانشناسی‌وآموزش وپرورش حافظ است ودورهٔ کودکی‌و جوانی او دراین شهر پرغوغا. دراین شهر زهد و عرفان، دراین شهر فسق و فجور، دراین شهرکه خرابات آن (= بیت‌اللطف) محل کامجوئی رندان‌بود برای عشق وفسق. افسانه‌هائی راکه درباره حافظ پرداخته‌اند می‌آورد. افسانه‌هائی‌که ازیك حافظ قرآن ومتتبع درتفسیر کشاف، وممارست‌کننده‌دردیوانهای عرب یك فردامی درس نخوانده ساخته است که بحکم «أمسیت‌کردیا وأصبحت عربیا» یك مرتبه به‌اعجاز پاکان غیبی علم‌لدنی یافته است (ص۲۰).

دراینجا ازوضع مکتبها، مدرسه‌ها، معلمان، متن‌های درسی سخن می‌رود، ومعلوم میسازدکه حافظ به‌متن‌های درسی متداول اکتفانکرده وبه‌تفحص در دیوانهای شاعران عربی‌گوی وفارسی‌گوی پرداخته و بسیاری ازآنهارا به دقت خوانده و از آنها مایه و الهام‌گرفته وطبع خود را بارور ساخته است. بسیاری ازمضامین این اشعاربعدها دانسته یا ندانسته درشعرحافظ انعکاس یافته است.

بهرحال در این فصل سوم است کــه سرچشمه‌های فکری حافظ ومنابع اقتباس اوبخوبی بازنموده می‌شود. آنگاه مؤلف نوسان روحی حافظ را میان مسجد ومیخانه وتردد و تزلزل اورا بین این دو قطب مخالف بیهترین وجــه ترسیم‌میکند. سراغ حافظ گریزپارا درمساجد وخانقاهها وکوچه‌ها وگذرهای شیراز می‌گیرد وسرانجام پس از جستجوی بسیار نشان اورا درکوچهٔ رندان می‌یابد. و با تعبیری لطیف و شاعرانه چنین می‌نویسد: «از وقتی این حافظ شهر دراین‌کوچهٔ رندان خانه یافت، وجودی شد اثیری و لمس ناپذیر. دیگر

نه یك حافظ راکس توانست در وجود وی بازشناسد نه یك خراباتی را. مثل سیاله‌ای شدکه دایم طرف عوض می‌کرد، وازمسجد تا خرابات دایم درحرکت بود. مشکل عمده‌ای‌که درشناخت حافظ پیش‌آمد از اینجاست. دراین کوچهٔ رندان، ــ میان مسجد و میخانه راهی است ــ که می‌تواند این حافظ شهر را بازشناسد؟ که می‌تواند ازین کوچه بسلامت بگذرد و بی‌ملامت؟ از این کوچهٔ مرموزکه همه چیز آن باآنچه نزد آدمهای عادی هست تفاوت دارد. آدمهای آن نه بدنیا سرفرود می‌آورند نه به‌آخرت. نه‌مال وجاه می‌جویند نه‌کام و آسایش. نه‌تسلیم ننگ ونام می‌شوند نه‌پای‌بند دین ودانش. اماراستی‌این‌حرفها چیست؟ کدام دوستدار حافظ هست‌که اورا چنین بی‌پرده وصف‌کند، دور از عنوانهایی‌که پندار ساده دلان به او می‌بندد؟» (ص۵-۵۴).

فصل بعد تحت عنوان «رند ومحتسب» است، وچنانکه میدانید محتسب تعبیری است‌که حافظ ازپادشاه سختگیر امیر مبارزکرده است. دراین فصل‌هم بار حافظ بعنوان یك انسان معرفی می‌شود، نه بعنوان یك فرشته یا یك‌معصوم یك انسان ناتمام ضعف‌های بشری. انسانی‌که مهر «خلق‌الانسان ضعیفا» بر پیشانیش خورده است. انسانی‌که پدرش روضهٔ رضوان را به دوگندم فروخته، وبرق عصیان بردامنش زده ونمی‌تواند دعوی بیگناهی کند. البته بقول مؤلف «برای کسی‌که عادت‌کرده است حافظ را همیشه فرازآسمانها بجوید ودرمیان ابرهای ابهام وعظمت مدفونش بیابد، چطور ممکن است این تصور پیش‌آیدکه وی نیز در روزگار جوانی ــ چنانکه افتد و دانی ــ بدام این هوسهای شیطانی افتاده باشد؟ دریغ است‌که این قهرمان رؤیاهای رمانتیسم ایران‌جدید را نمی‌توان ازاین پستیها وزبونیهای دور ازقهرمانی تبرئه‌کرد ...» (ص۶۰).

این نوع برداشت مسلماً بمذاق بسیاری از خوانندگان تلخ می‌آید. اما این تازگی ندارد. حقیقت همیشه تلخ بوده است و هست. کاش فقط تلخ بود، دربسیاری ازموارد آگاهی ازحقیقت وحشتناك است، تارهای وجود را مرتعش میکند، دل را بطپش می‌اندازد. مخصوصاً کسی‌که سالها باوهم‌وپندار خوگرفته واکنون چیزی‌درست مخالف اعتقاد، مخالف میل‌وتمنای‌خودمی‌یابد. ایده‌آل آسمانی وملکوتی وفرشته خصلت خود را ناگهانی درقالب بشر خاکی می‌بیند آنهم باخرقهٔ تردامن وسجادهٔ شراب‌آلوده.

اهتمام مؤلف دراین زمینه جزاین نبوده است‌که قیافه‌ای رسم‌کند هرچه شبیه‌تر بقیافهٔ اصلی حافظ، نه‌آرایش بکار ببرد نه‌پیرایش. خواه این قیافه‌را دیگران بپسندند خواه نپسندند، ومن این واقع‌بینی وپندار گسلی واین‌شهامت

را تقدیس میکنم این کتاب، کتاب اخلاق نیست، کتاب آموزش و پرورش نیست کتابی‌است تحقیقی وادبی درجستجوی واقعیت، نقدی است ادبی منزه ازحمیت وعصبیت. می‌خواهد حقیقت را بصورت عریان خود ببیند بفهمد که آخر این حافظ که بود، چه می‌کرده، زندگی را چگونه می‌گذرانده ، رابطه‌اش با شاهان و وزیران چه بوده است ؟ در خرابات مغان چه می‌جسته ؟ و از پیر میفروش چه می‌خواسته؟ و ارزش هنریش تاچه اندازه بوده است ؟ بهمین جهت درسراسر کتاب حقیقت جوئی را برهمه‌چیز ترجیح داده و از برکت استقامت ذهن واعتدال روح ازخیال‌پردازی و تأویل بافی سخت برحذر مانده است.

درفصل بعد اساس مطلب طرح می‌شود و آن «سرود زهره» یعنی شعرحافظ است و بحث میشود از استفادهٔ حافظ از قرآن کریم یعنی زیباترین سرمشق فصاحت وبلاغت ، واقتباس و الهام گرفتن او از شاعران دیگر، و بالاخره هنر-نمائی اوهم ازبرکت موهبت وهم ازپرتو کوشش وممارست ،که همه را باید با دقت خواند ولذت برد.

فصل ششم با این مطلب آغاز می‌شود که «دوخاصیت عجیب در کلام‌حافظ عبارت است ازتنوع وتکرار. تنوع وتکرار، بله ، دوامر متضاد . تکرار در بعضی سخنانش هست وگویی بیشتر مربوط‌است به‌اندیشه‌های‌ثابت. بی‌بقای‌عمر، ناپایداری جهان...» (ص۹۵). سپس اورا چنین توصیف میکند . «زاهد نیست که فقط به‌دوزخ وبهشت خویش بیندیشد وبه گناه و ثواب. صوفی نیست‌که همه ازوحدت وحلول دم‌بزند واز کشف وشهود نه‌شاعر ستایشگراست‌که فقط‌بخواهد حس‌تملق‌جوئی‌یك‌ممدوح ازخود راضی‌را ارضاکند. نه ندیم بذله گوست‌که‌تنها درصدد باشدباشوخی‌ولطیفه اوقات خالی‌یك مفتخور بیکاره‌را پرکند.رندی‌است که زندگی را چنانکه هست تلقی می‌کند ومی‌کوشد از تمام زوایا و اسرار آن سردربیاورد . جوش وطپش‌زندگی همه‌جا برایش محسوس است. درهرذره‌ای این شوق وحرکت را حس میکند. درانسان ، درگیاه وحتی درسنگ . بینش عرفانی همه چیزرا برای او ازحیات پرمیکند واز حرکت... دنیائی‌که بدین گونه آکنده ازجوش حیات‌است آن قدر افقهای گوناگون ازذهن او میگشاید که شعرش را لبریز میکند ازتنوع...» (ص ۹۶).

تکرارجوئی حافظ هم بنظر مؤلف صاحب نظر مربوط به‌فکرهای ثابت و دردهای فلسفی و اخلاقی حافظ است و ازهمه مهمتر عبارتست از : تـزلزل زندگی ولزوم کامجوئی، نفرت ازسالوس وریای زاهد وصدها بتی‌که درآستین پنهان دارد، بی‌خبری انسان ازآنچه در درون پرده است ، ناگشودنی بودن راز دهر ومعمای وجود ...

بالاخره مطلب را بصنایع لفظی و قدرت او در باریك اندیشی و بیان شاعرانه‌اش صورت استعاره و کنایه و طنز سوق میدهد ومیگوید : «تشبیهات مخفی که درشعر وی هست بهصنعتگری‌های ظریفانهٔ اورنگ یك تردستی رندانه میدهد وانسان را ازلطف وظرافت آن بهحیرت می‌اندازد.» (ص۱۰۵). راستی هم همین است که حافظ ازتشبیه مستقیم که تمام اجزاء تشبیه درآن باشدحرسند بیست و بهمین‌جهت تشبیهات صریح مانند تشبیهات برخی ازشعراکمتر درشعر او وجود دارد. وقسمت عمدهٔ لطف سخن او درهمین پرهیز ازتشبیه مستقیم وتوجیه به‌کنایه واستعاره ومراعات نظیر وتراش دادن وصیقل زدن الفاظ است. وبهمین سبب است‌که بقول استاد مفضال جلال‌الدین همائی «آوازهٔ سرود غزلیاتش در شهرت ومطبوعیت‌گویی از بسیط زمین‌گذشته وبه‌آسمانها رسیده است» (مقام حافظ ، ص۸)

سخن به درازاکشید وهنوز مطالب گفتنی درستایش این اثر پرمایه وشاعرانه‌اش، هست. مخصوصاً درباب فصلهای آخر کتاب‌که مطلب اوج میگیرد ونوع بینش عرفانی حافظ ورمز اینهمه زیبائی وگیرائی که درسخن او است با تحلیلی دقیق بیان می‌شود.

رضا داوری

توتم و تابو

ریگموند فروید ـ ترجمه محمدعلی حنجی
تهران . ۱۳۴۹

معمولاکتاب توتم و تابوی فروید را ازآن جهت مهم میدانندکه درآن می‌توان مبانی صلح وآشتی میان علم‌النفس واتنولوژی رایافت. البته این‌مسألهٔ صلح وآشتی ازنظرگاه علوم اجتماعی اهمیت دارد اما اگر فقط دراین‌کتاب وآثار دیگر فروید به‌این اعتبار نظرکنیم‌که متضمن نکاتی درتایید پژوهش‌های اتنولوژی است فقط می‌توانیم این نتیجه را بگیریم‌که پسیکانالیزهم میتواند به پژوهندگان اتنولوژی مدد برساند .

اما امروز از زمانیکه دورکیم صرفاً براساس اصول موضوعه خود و بی‌اعتنا به تحقیقات‌کسانی مثل فروید و ماکس شلر ودیلتای بمطالعه در نحوهٔ تفکرواعتقادات وآداب اقوام ابتدائی می‌پرداخت نیم قرن گذشته است و علوم انسانی درمغرب زمین صورت دیگری پیداکرده و دیگر بحث برسر این نیست

که آیاتصورات وافکار فردی انعکاس روح قومی واجتماعی است یابرعکس منشأ روح قومی نفسانیات افراد است.

بااینهمه مسأله نسبت میان علم‌النفس واتنولوژی وبطورکلی مسئله رابطه میان علوم انسانی ومبنی وموقع این علوم مسبوق بطرح مسئله دیگریست وآن اینست که مبانی‌این‌علوم چیست وچرا اصولااین‌علوم درقرن نوزدهم بوجودآمد دراینجا مجال این بحث بطور کلی نیست اما وقتی سؤال می‌کنیم‌که اصولا چرا فروید به‌پژوهش‌هائی ازآن قبیل که در کتاب «توتم‌وتابو» می‌بینیم پرداخته‌است بوجهی باآن مسئله کلی تماس پیدا می‌کنیم چرا فروید بچنین‌کارهائی درجنب پژوهش‌های پسیکانالیز خود پرداخته است؟ آیا اینگونه پژوهشها برای اوجنبه تفنن داشته‌است واصولا درست‌است‌که بگوئیم. توتم وتابو و .. درجنب‌کارهای اساسی او قراردارد؟ بنظر می‌رسد‌که پسیکانالیز فروید و توجه او به اتنولوژی دوامرلازم وملزوم باشد البته اگرصرفاً به‌نتایج‌درمانی‌کارهای فروید اعتنا کنیم وپسیکانالیزرا منحل‌درپسیکیاتری یافرهنگ‌انگاری‌بدانیم این‌بحث‌مورد‌ندارد اما وقتی بپرسیم که از میان علوم اجتماعی و انسانی ـ باتفسیری که معمولاً ازآنها می‌کنیم ـ کدام‌علم بمبانی‌این علوم نزدیك می‌شوند[1]، ازآنجاکه جامعه شناسی و اقتصاد و علم‌النفس و. . کاری بمبانی ندارند باید فکر کنیم‌که آیا پسیکانالیز واتنولوژی میتوانند مارا بمبانی علوم انسانی نزدیك سازند هیچیك ازاین دوعلم، ازآن جهت‌که علم هستند وناچار بظاهر‌بینی اکتفا می‌کنند به طرح مبانی توجهی‌نمی‌کنند اما درعین حال هردو میخواهند به‌اصل تاریخ بشر بروندوتوجیه‌کنند‌که این‌تاریخ چگونه پیدا شده‌است.

همه اشکالات دراینجا پیش‌می‌آید. مگر نه‌اینستکه جامعه شناسی‌دینامیك اگوست‌کنت[2] ودورکیم هم بوجهی سیر تاریخی اجتماعات بشری را بیان‌میکند اما اینها به اصل نمی‌روند بلکه بنحوی تلقی‌که خود از تــاریخ دارند برگذشته وتاریخ اطلاق می‌کنند حتی لوسین‌لوی برول‌که دو دوره قبل از منطق و دوره تفکر منطقی درتاریخ تشخیص میدهد ومارا برحذر میدارد از اینکه کار وحال اقوام ابتدائی رابانحوه تفکر مغرب زمینی‌امروز قیاس‌کنیم بکلی اسیر عادات

---

۱ ــ تحقیق درمبانی علوم کار فلسفه‌است اما کسانی ازمیان‌ارباب علوم اجتماعی‌هم هستند که با عدول از روشهای متداول احساس‌کرده‌اندکه پژوهش‌های علمی‌هم باید مبتنی برمبانی باشد.

۲ـ محتوای‌کلام فروید دربعضی موارد چنانست‌که‌گوئی میخواهد مراحل‌سه‌گانه اوگوست کنت را قبول‌کند.

فکری خویش است و حتی تشخیص دو دوره او برمبنای اصول ومبـادی جامعه شناسی جوزمدورکیم است اما چرا اتنولوگهای دیگر راه لوی برول را دنبال نکرده و پسیکانالیز را از نظر دور نداشته‌اند ؟ اینجـاست که بار نسبت میان پسیکانالیز واتنولوژی‌مطرح می‌شود. صرفنظراز اینکه پدیدارشناسی تأثیرحدی در پژوهش‌های اتنولوژی داشته‌است توجهی که اتنولوگها به‌پسیکانالیز کرده‌اند بسیارمهم است بقسمی که بعضی‌اتنولوگهای معاصر براساس پژوهشهای خود به تفسیر نتایج آراءفروید وحتی‌تاییدآن پرداخته‌اند. اماچگونه فروید با روشی غیر از روش متداول علوم اجتماعی ــ که اطلاق طرز تفکر موجود بر وجود بشرو گذشته اوستــ‌به مبدأ واصل تاریخ می‌رود؟ وآیا فروید تابع نحوه تفکر متداول نیست؟ وقتی فی‌المثل‌کتاب توتم وتابو را میخوانیم حتی‌میتوانیم‌بگوئیم که او سیر سه مرحله‌ای تاریخ را که اوگوست‌کنت بیان می کند می‌پذیرد و اصالت را به‌علم حصولی میدهد بااینهمه در آثار او اشاراتی هست که گوئی می‌خواهد وضع وشرایط پیدایش‌این‌علم‌حصولی‌را بیان‌کند درهمین‌کتاب‌توتم‌وتابو ومخصوصاً درکتاب «نامرادی در تمدن» فحـوای‌کلام فروید چنانست که گوئی بشر امروز غیر از آن چیزی است که دراصل بوده است او ازطریق پسیکانالیز خود باین نتیجه رسیده‌است که بشرسه‌ساحت(Dimeasion)دارد واین سه‌ساحت عبارتست ازلذت ومرگ و قانون (عادت و اخلاق) اما او احساس میکندکه در این تمدن دیگر اصل لذت جائی ندارد وصورتهای ثانتی‌که مبنای تفکر و علم وتمدن غربی بوده دچار تزلزل شده است در اینجا بی‌اختیار بیاد کارل مارکس می‌افتیم‌که اوهم سه ساحت احتیاج وکار وکامرانی وتمتع برای بشر قائل بود و میگفت بورژوازی ذات بشر رامنهمك درساحت‌کامرانی وتمتع کرد وباین‌طریق نه‌تنها بشر از خود بیگانه شد بلکه اصل کامرانی و تمتع هم بی معنی و منتفی گشت (مارکس وفرویدازآنجهت‌که به‌اصالت بشرقائلند وقتی ازبیگانه گشتگی بشر سخن می‌گویند مرادشان ازخــود بیگانه شدن و بیگانه گشتگی از خود است) .

فرویدهم درست متوجه همین نکته‌ای بوده است که مارکس بنحو دیگر به‌آن توجه‌کرده‌است وآن اینکه بشرجدید بشری بیگانه‌گشته است او ازخود بیگانه است پس باید پرسیدکه بشر چه بوده است، واز چه بیگانه‌گشته وچرا بیگانه‌گشته است ؟ اجمالا بگوئیم‌که از نظر فروید تاریخ بشر تاریخ بیگانه گشتگی اوست وعلم و تمدن او با این بیگانه‌گشتگی آغاز میشود .

درنظر فروید لذت ومرگ وقانون مبنا واساس تاریخ بشر است یادرست بگوئیم اینها حدود و شرایط امکان علم وتمدن بشر است و اگر این مبانی یا حدود نبود بشر با ارض خود زندگی ارفه‌ای داشت و مانند ارفه سازی وآواز خواندن وعشق ورزیدن اکتفا می‌کرد .به‌این ترتیب میتوان گفت‌که فروید در جستجوی ارض موعودیست که در آنجا نسبت میان آدمیان نسبت عشق است اما او بشر را از چشم اندازی که « عهد عتیق» امید آن را در دلهای یهودیان کاشته بود دور ودورتر می‌بیند بشر لذت و ارض راگم کرده و از بستان طبیعت جدا شده و وارد تاریخ شده‌است این تاریخ ازکجا آغاز می‌شود؟ پیدایش‌عقده ادیپ پیدایش تاریخ است عقده ادیپ منشأ دین و اخلاق ومناسبات اجتماعی و نظامات وهنرهاست عقده‌ادیپ ازکجا بوجود می‌آید؟کشتن پدر وزنای بامادر علت عقده‌ادیپ نیست‌عین آنست اما چرا بشر پدررا کشته‌است؟ فرویددرکتاب توتم وتابو توصیفهای اتنولوژیك‌اخلاف ومعاصران‌خودرا نقل کرده‌ودرآنها به چون و چرا می‌پردازد وضمناً بالحنی تأییدآمیز اشاره‌ای برأی سطحی داروین دراین مورد می‌کندکه علت پدرکشی‌را حسادت میداند امانمیتوان او را تااین‌اندازه ساده بین دانست‌که نتواند بگوید منشأ تمدنی‌که ما داریم صرف حسادت بوده است وتازه مگرقول به‌حسادت همه مسائل را حل‌میکند؛ درست‌است که‌فرویدهم مثل غالب متفکران قرن نوزدهم و همه اهل علم آن زمان بنظریه تطور توجه جدی داشته‌است، اما چگونه میتوانیم بگوئیم تصوری‌که او از ذات بشر دارد همانست‌که داروین‌داشته‌است. بنظرفروید تمدن بشربا‌حسادت شروع‌نشده بلکه بامرگ وگناه‌آغاز شده است بشر قبل‌ازاین گناه چنان زندگئی داشته است‌که حتی جانوران جنگل هم‌میتوانستند به نوای اوگوش بدهند ، این بشر نه کار داشته است و نه قانون ورسم وعادت؛ این زندگی زندگی ارفه و نارسیس است آیا طبیعت ارفه و نارسیس طبیعت بیولوژیك صرف‌است؟ میدانیم‌که بسیاری از مفسران فروید برای آراء او اصل و اساس بیولوژیك قائلند ودر این تفسیر تا حدودی هم محق هستند اما معنی امر بیولوژیك را در اینجا باید تفسیرکرد آیا ناروانیست‌که زندگی ارفه و نارسیس را صرفاً باقتضای طبیعت بیولوژیك چنانکه‌درعلم امروزمی‌شناسیم، بدانیم؟ وقتی‌متوجه نمی‌شویم‌که فرویدیسم جنبه هرمنوتیك دارد اصلا با ارفه و نارسیس نمی‌توانیم کمترین انسی پیدا کنیم و دریابیم‌که چگونه ضرورت نداشته است که اینان از طریق کارکردن تدارك گناهی‌که ازآنها سرزده‌است‌بپردازند وبه‌این‌ترتیب باصورت نوعی‌بشرقبل از

1 - Eros

تاریخ که فروید به‌آن نظر دارد بیگانه میمانیم وانگهی اگر تاریخ بشر باگناه آغاز شده است چگونه میتوان بشر تاریخی را امر بیولوژیك صرف دانست؟ شاید بگویند لیبیدو که عشق ومرگ را درخود دارد ذات بشر است و لیبیدوهم امر بیولوژیك است پس ذات بشر راهم باید در زیست شناسی جستجو کرد به خصوص که فروید بتصریح اهمیت عوامل زیست شناسی را متذکر میشودوعوامل علم‌النفسی را جلوه‌هائی ازقوای زیستی میداند (ص۱۷۱ ترجمه فارسی توتم و تابو) اما بلافاصله می‌نویسد: «ما منشاء ترس از زنای با محارم را نمی‌شناسیم و...» پس آیا صحیح است که مثل بعضی از مفسران فروید که مدعی هستند با اصالت دادن به‌عامل فرهنگی تئوریهای اورا بکمال رسانده‌اند قائل شویم که او بشر را به‌امر زیستی بمعنای متداول کلمه برمی‌گرداند؟ دراین قول چندین مسامحه وجود دارد اول اینکه فروید به‌پرسش ازذات بشر نپرداخته واگر نوعی تعریف بشر درپسیکانالیز اوبرمیخوریم از آنست که او خواسته است میان تمدن وفرهنگ و بیگانه گشتگی بشرمناسبتی پیدا کندمسامحهٔ دیگر اینست که بپرسیده‌ایم عامل زیست شناسی که به‌آن اوقائل شده‌است چیست؟

آیا می‌توانیم بگوئیم فروید به‌تعبیر «مارسل موس» به بشر تام وجامع معتقد بوده‌است واز این‌جهت زمینه این‌فکر درآراء اوهست که زیست‌شناسی بشر هم با زیست شناسی حیوانات فرق دارد؟ این مسأله قابل طرح وبحث است اما مطلب اساسی دراینجا اینست که او باطرح شعور باطن بشر را درتاریخی‌اعتبار میکندکه تاریخ بیگانه گشتگی است و چون به مبنا و اساس این تاریخ می‌رود پسیکانالیزجنبه استعلائی (ترانساندانتال) پیدا میکند وبه‌صورتهای ثابت مرگ ولذت وقانون می‌رسد.

قبلا این سؤال را مطرح کردیم که فروید چرا به اتنولوژی پرداخته است وگفتیم که این امرجنبه تفنن ندارد و موردهم نداشته است که او بخواهد صرفاً با این پژوهش‌ها نتایج پسیکانالیز خود را تأییدکند ضمناً متذکر شدیم که اینگونه پژوهشها در آثار فروید از کارهای دیگر او جدا نیست و اینها لازم و ملزوم یکدیگرند حالا اگر بگوئیم اتنولوژی هم میخواهد از خلال توصیفهای علمی وتصاویر خیالی خود به‌قواعد واصول وسیستم‌ها ومبانی‌زندگی تاریخی بشر برسد تلازم ایندو شمه از علوم انسانی تاحدی معلوم میشود مگر اینکه بگوئیم چه مانعی دارد هرکدام بروش خاص خود و بیخبر از یکدیگر این راه را بپیمایند بخصوص که مدتی هم همین وضع را داشته‌اند اما فروید

میخواهد میان علم‌النفس و پسیکانالیز و اتنولوژی آنچنان همکاری پدید آورد که «مسلماً ثمرات سیار دربرخواهد داشت.»

اما برای اینکه بدانیم چرا فروید بمسائلی نظیر «توتم و تابو» پرداخته است قسمتی ازمقدمه کتاب اورا نقل می‌کنیم:

« . توتم و تابو هردو یکسان موردتحقیق‌وبررسی قرار نگرفته‌اند مسأله تابو بیك جواب وراه‌حل انجامیده است که من آنرا تقریباً قطعی وصحیح تلقی می‌کنم درمورد توتمیسم چنین نیست... این تفاوت بین نتایج حاصل ازلحاظ درجه صحت‌وقطعیت ناشی از آنست که تابوهنوزدرجوامع امروزی مابحیات خود ادامه میدهد واگرچه بطریقی‌منفی بدرك می‌آید ومربوط به موضوعاتی کاملا متفاوت است مع‌هذا ازنظر روان‌شناسی چیز دیگری جز «احکام قطعی» کانت نیست.» (که البته این احکام قطعی همان امر تنجیزی‌یا امر حملی کانت است که مترجم به «احکام قطعی» تعبیر کرده است).

آیا این قطعه‌ای که نقل شد کافی نیست برای اینکه نشان دهدکه فروید به‌برای‌توجیه عادات و افکار و اقوام ابتدائی ازطریق اعمال روش پسیکانالیز، بلکه ازنظر یافتن صور ثابت فکر و عمل می‌بایست به اتنولوژی هم بپردارد و اتفاقاً این امرکه می‌بایست به‌نزدیك ساختن پسیکانالیز وعلوم اجتماعی مدد برساند ومخصوصاً هم مدد رساند باعث شدکه بعضی ازجامعه‌شناسان کـه باروش هرمنوتیك میانه‌ای‌نداشتند با اومخالفت کنند واین مخالفت را بصورت‌مخالفت جامعه شناسی‌بطورکلی ــ وبه حوزه‌یاحوزه‌های‌خاص جامعه‌شناسی ــ باپسیکانالیز نیز قلمدادکنند.باین‌ترتیب اختلافاتی‌که دراین زمینه پیش‌آمد مبتنی برمسائلی بودکه‌درست طرح نشده بود والا فرویدیسم هرچند نشانه یك بحران‌است بسط آن حتی بصورتی‌که درآثار و مقالات خود فروید هست مباینتی با دیگر علوم انسانی ندارد.

برای تأیید این قول قطعه دیگری ازکتاب توتم وتابو نقل می‌کنیم که مؤید نکته اول یعنی وجود نسبت اساسی میان پسیکانالیز و اتنولوژی نیزهست:

« بی‌شك از نظر هیچکس پوشیده نمانده است که ما برای جمع، وجود روحی را فرض می‌کنیم‌که در درون‌آن همان حالاتی بروز میکندکه در درون روح فردی می‌گذرد درواقع ما قبول میکنیم‌که یك احساس مسؤلیت در طول چندین هزار سال پایدار مانده ازنسلی به نسل دیگر انتقال یافته است و این احساس مسئولیت مربوط به‌خطائی متعلق برمانی آنچنـان دور دست بوده است‌که دریك دوره معین دیگر آدمیان ازآن‌کوچکترین خاطره‌ای‌نداشته‌اند.

ما قبول می‌کنیم که یك حالت عاطفی‌که فقط در نسلی بروز کرده که بد رفتاری پدر شامل حالش بوده‌است در نسلهای بعدی باقی‌مانده‌است نسل‌هائی‌که برعکس بعلت ازمیان رفتن پدر ستمگر ازاین بد رفتاری مصون بوده‌اند اینها فرضیاتی است‌که میتواند اعتراضات شدیدی‌را برانگیرد...»

این قسمت عیناً ازترجمه فارسی‌کتاب توتم و تـابو (ص۲۱۶) نقل شده است. فروید رأی خودرا درباره روح فردی وروح جمعی آنچنان صریح می‌داند که حتی فکر نمیکند که برای‌کسی در این مورد سوء تفاهمی بوجود آید اوهمان حالاتی راکه در روح افراد ومخصوصاً دربیمـاران خود دیده است در جماعات بشری‌هم می‌بیند آیا نمیشود این‌قول را اینطور تفسیر کرد کـه بشر امروز یادگاری ازگذشته تاریخی باخود دارد و بنابراین صرف اکتفا به‌علم النفس رسمی نمیتوان حتی معنی حالات وانفعالات نفسانی اورا شناخت.

البته منظور این‌نیست که‌بگوئیم‌قصد فروید یافتن‌مبنا یامبانی برای علوم انسانی‌بوده است وحتی نمیخواهیم بگوئیم‌که ندانسته باین مبانی رسیده‌است ، آنچه‌میتوان گفت اینست که فرویدبحران‌نفسانیت ونفس‌پرستی را درتمدن‌غربی احساس‌کرده و ارس و عشق را تحت استیلای ساخت‌کارپرداری می‌بیند و این استیلا را مایه ناراحتی وناامرادی بشر میداند واز اینجاست‌که بگذشته برمی‌گردد تاصورت نوعی بشررا بیابدکه درناروتیسم خود ازآزادی برخوردار است ومیتواندگناه بکند زیرا بقول بعضی ازمفسران او تمدن امروز تمدن پدرنیست و پدرکشی وگناه هم مورد ندارد اما این گناهی‌که فروید می‌گوید عین نفس پرستی‌وانهماك درآنست‌تاآنجاکه‌حتی‌اساطیر را برمبنای نفسانیت تفسیرمیکند وذات بشر را در این نفسانیت میداند پس آنچـه او را آزرده میکند بحران نفسانیت و غلبه جنبه سوداگری در صورت نفس پرستی غربی است باین جهت وقتی هم میخواهد به اصل تمدن برگردد نفسانیت را برتمام تاریخ بشراطلاق میکند پس اینکه قبلا گفتیم درپسیکانالیز، برخلاف‌روش علم‌النفس رسمی وعلوم اجتماعی حوزه دورکیم، روش هرمنوتیك مدخلیت دارد ؛ مقصود اینست که او درظاهرازبعضی صورتهای تفکر ظاهربینانه ازقبیل‌کلکتیویسم واندیویدوآلیسم و اصالت نفع میگذرد اما بهرحال صورت نوعی تمدن‌غربی براو غالب است و بهمین جهت حر برد و ابطال آراء دیگران براساس نظریات خود در زمینه اتنولوژی بکار دیگر نمی‌پردازد و البته این کار او از نظرگاه علوم انسانی نمی‌تواند بی‌اهمیت باشد و بهمین جهت باید گفت که بسیاری از اتنولوگهای امروز مدیون فروید هستند .

فروید در کتاب توتم و تابو آثار پژوهندگان قرن نوزدهم را که به معتقدات و نحوه تفکر اقوام ابتدائی پرداخته‌اند مورد بحث و رسیدگی قرار می‌دهد و در آخر امر البته با رعایت احتیاط نتیجه‌ای که خود میخواهد میگیرد و باملاحظه این نتیجه گیری است که می‌توان دریافت که فروید به کسانی که به پژوهش‌های اتنولوژیك میپردازند چه مددی رسانده است

فروید از ابتدا میخواهد منشاء توتم پرستی را معلوم کند و نشان دهد که این امر چه ربطی به وجود تابو دارد، او خوب نشان میدهد که از نظرگاه پژوهندگانی که او آثار آنها را خوانده است بیان این نسبت دشوار است اما بقول خودش بمدد پسیکاناليز این نسبت و رابطه را موجه میسازد . توتم همان پدر است که فرزندان نسبت به او احساس دوگانه‌ای دارند احساس کین بکشتن پدر منجر میشود و احساس مهر و ندامت بار می‌آورد بقسمی که درشعور باطن آنها احساس گناه و مسئولیتی بوجود می‌آید که درطول هزاران سال هم از بین نمی رود و برای تدارك این گناه است که تابوها و اخلاق ودین وقانون و بطور کلی تمدن پیدا میشود.

در اینجا فروید با اصرار در مقایسه میان کسانیکه دچار اختلالات نفسانی هستند واقوام ابتدائی، مطلب را بصورت عجیبی بیان میکند و براساس قول به‌وجود شیفتگی» بدویان واینکه آنها برای «کیفیات نفسانی خود، ارزش مبالغه‌آمیزی قائل بوده‌اند» میگوید «.. صرف احساسات خصمانه نسبت به پدر و وجود میل خیالی بکشتن وخوردن او به‌تنهائی برای ایجاد آن واکنش اخلاقی که توتمیسم و تابو را بوجود آورده کفایت میکرده است به این ترتیب احتیاجی بآن نخواهد بود که مرحله آغازین تمدن خودرا ــ که اینقدر بآن فخر می‌کنیم ــ بیك جنایت موحش که احساسات ما را جریحه‌دار میسازد منسوب بداریم.» (ص۲۱۹ ترجمه فارسی) می‌بینیم که تعلق خاطر فروید به اخلاق خیلی بیش از آنست که ما معمولا تصور میکنیم و بهمین جهت ترجیح میدهد که گناه را بتصور گناه چنانکه دربعضی بیماران روانی وجود دارد تبدیل کند و باز درهمینجاست که به‌اصطلاح «خودشیفتگی» را که خاص تمدن نفسانی جدید است به بدویان نسبت می‌دهد زیرا صورت کامل این نفسانیت را درگذشته و درزندگی بدویان می‌جوید. این شیفتگی نسبت بخودرا درتصویر برادران کارامازوف هم می‌بینیم اما اینها مردم ابتدائی نیستند وداستایوسکی هم به‌اندازه فروید تابع رسم و عادت واخلاق نیست و بهمین جهت ازقتل وحشتناك پدر نمی‌ترسد و میتواند تحمل کند که اسمردیاکف پسر نامشروع و نوکر کارامازوف اورا بکشد وآنوقت برادران

دیگر وبخصوص دیمیتری وایوان خودرا گناهکار ومسئول قتل احساس کنند. با این همه فروید هم کتاب خودرا باجمله گوته که میگوید «ابتدا عمل بود» ختم می‌کند وبرسبیل احتیاط روانمیدارد که طرز تفکر متداول‌را برعالم اقوام ابتدائی وبیماران روانی اطلاق کنیم وبالاخره میان اقوام ابتدائی وبیماران روانی این تفاوت قائل‌میشود که اینها فقط دربرابر اوهام وتصورات خود عکس‌العمل‌نشان میدهند وحال آنکه دراقوام ابتدائی میان فکر وعمل جدائی نیست وحتی وقتی بار میخواهد اینها را بوجهی بهم نزدیك سازد میگوید در هر دو دسته تصور و فعل یکی میشود منتهی درمورد بیماران فعل و عمل منحل در تصورات میشود و حال آنکه دراقوام ابتدائی درست برعکس اینست و عمل اهمیت دارد با وجود این ابهامها پسیکاناليز نسبت به‌علم‌النفس رسمی قدمی فراترمیگذارد وجستجوی مبنای نفسانیت غربی میکند وچون در دوره‌ای بوجود آمده است که نفسانیت غربی به‌تمامیت خود رسیده است (پسیکاناليز در دوره دیگری غیر ازاین دوره نمی‌توانست بوجود آید) عجب نیست اگر در آن نفسانیت و تعارض نفسانیات مبنای تاریخ قلمداد شود وهمین که فروید بجائی رسیده است که نمیخواهدزبان وعشق وهنررا ازجمله تأسیسات‌اجتماعی و«نظامات واعتقادات» بداند بسیارمهم است هرچندکه این‌امر باعث مخالفت بعضی‌ازحوزه‌های‌جامعه‌شناسی بافرویدیسم شده باشد

* * *

دراین یادداشت وارد جزئیات مطالب کتاب نشدیم ومحال اینکارهم‌بود خواننده‌کتاب توتم وتابو که بجزئیات مطلب توجه میکند ممکن است نکاتی که احمالا متذکرشدیم اصلاتوجه نداشته باشد وایمهارا بی‌مورد بداند اماتصور میکنم باتوجه به‌این نکات هرچند مبهم وپراکنده است وقتی کتاب را دوباره میخوانیم بهتر میتوانیم فروید را بشناسیم.

ترجمه فارسی کتاب جزدربعضی موارد نادر، سلیس وروان‌است وپیداست که مترجم بهزبان فارسی و زبان دیگری‌که کتاب را از آن زبان ترجمه‌کرده است خوب آشناست واگر ازبعضی اصطلاحات صرفنظر کنیم که مورد پسند من نیست در باره ترجمه ، دیگر حرفی‌نمی‌توانم بزنم مترجم محترم مقدمه‌ای هم نوشته ودرصدرکتاب قرارداده‌است ، دراین مقدمه مترجم سعی کرده‌است‌نقایص سیستم فروید را متذکرشود وآن‌را اصلاح‌وتکمیل کند چون داقم‌این سطورخود چنین داعیه‌ای ندارد و مهمتر از آن مسأله را به‌این صورت مطرح نمیکندکه چگونه میشود فرویدیسم را اصلاح‌کرد وکدام قسمت‌آن خطا و کدام قسمت آن

درست است طرح این مقدمه را هم نمی‌پسندد وحتی این قول مترجم راهم‌اصلا قبول ندارد که اگر «هشت پای داروینیسم» فرویدیسم را تابع خود نمیکرد آراء فروید صحیح‌تر ازآن بودکه هست طرح چنین مسأله‌ای هم تصور میکنم درست نباشد وحتی تصور میکنم که داروینیسم بیشتر ازفرویدیسم با ظاهر قول به «علل مادی ـ تاریخی» که مترجم بآن توجه دارد سازگار باشد آیا اگر مترجم در باره موقع این کتاب در میان سایر آثار فروید درمقدمه حرف و بحث میکردند مناسب‌تر وبهتر نبود؟ ازهمه اینهاکه بگذریم من شخصاً ازاینکه کسانی صاحب صلاحیت پیدا شوندکه متون مهم علوم اساسی را ترجمه‌کنند خوشحال می‌شوم بسیاری ازکتب وآثار فروید ومنجمله همین کتاب «توتم وتابو» قبلاهم بفارسی ترجمه شده بود اما فرویدآثاری داردکه اهمیتش ازآثارترجمه شده‌کمتر نیست وامیدواریم که مترجم‌محترم ـ که بهردلیل وجهت که میخواهد باشد ـ بفروید توجه‌کرده‌اند آن آثار را هم ترجمه کنند پناه بردن بـه فروید وسیلهٔ خوبی برای غفلت است وشاید جهت انتخاب مترجم‌هم همین باشد اما ماکه فرویدیسم را بصورت بسیارمبتذل‌آن تعلیم وتدریس‌میکنیم وبصورت مقالات چاپ می‌کنیم بهتر نیست‌که با متون آثار اوهم آشنا شویم.

□ □

علی‌اشرف صادقی

توصیف ساختمان دستوری زبان فارسی

بر بنیاد یك نظریهٔ عمومی زبان

محمد رضا باطنی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۴۷، یازده + ۱۹۳

دربارهٔ زبان فارسی تاکنون‌کتب و مقالات متعددی به‌فارسی و زبانهای دیگر نوشته شده‌است. این‌نوشته‌ها چند نوع است. یك‌عده مربوط‌است به‌تاریخ زبان‌فارسی وصرف ونحو تاریخی واشتقاق‌کلمات ومسائل نظیر آن. دستهٔ‌دیگر نوشته‌هائی است‌که به دستور زبان فارسی اختصاص یافته است و بیشتر و شاید تمام آنها زبان فارسی را در چهارچوب روشهای سنتی ودستور تجویزی‌مطالعه کرده‌اند وملاك طبقه‌بندی مقولات دستوری درآنها در مجموع ملاك‌های‌معنایی ونقطهٔ‌نظر حاکم‌برآنها دیدغیرعلمی تجویزی است، به‌این معنی‌که نویسندگان

آنها به زبان به عنوان پدیده‌ای جامد ولایتغیر نگریسته‌اند . بهمین مناسبت بعضی قواعد و صورتها که در متنهای معتبر ادبی بکار رفته از نظر آنان قانون وهنجار (norme) محسوب شده و برخی دیگر که در اثر تحول زبان پیدا شده و در متون قدیمی به‌کار نرفته غلط به شمار آمده است .

از بدو پیدایش زبان‌شناسی، این مطالعات زبانی در مسیری نو وجدی افتاده است : دستور تجویزی به مرور جای خود را به دستور توصیفی داده‌است. منظور از دستور توصیفی این است که یك مقطع از زبان بدون در نظر گرفتن سابقه تاریخی و قواعد گذشتهٔ آن مورد مطالعه قرار گیرد و کلیهٔ قواعد و قوانین آن بدون داوری در بارهٔ درست یا غلط بودن آنها استخراج و معرفی شود . برای اینکه توصیف جنبهٔ علمی به خود بگیرد بایستی در چهارچوب یکی از نظریه های عمومی زبان انجام شود .

کتاب حاضر چنانکه از نامش پیدا است توصیفی است از ساختمان دستوری زبان فارسی کنونی بر اساس یکی از نظریه های زبان‌شناسی عمومی و این ظاهراً اولین کتاب کامل است که بر اساس زبان‌شناسی عمومی در بارهٔ زبان فارسی به فارسی نوشته شده است . نظریه‌ای که در این کتاب بر زبان فارسی منطبق شده است نظریهٔ مقوله و میزان از ام . ا . ك . هلیدی زبان‌شناس انگلیسی است . اصول این نظریه در صفحات ۵۹ـ۲۰ کتاب شرح داده شده است و در اینجا نیازی به معرفی آن نیست . آنچه باید بررسی شود این است که انطباق این نظریه به زبان فارسی تا چه‌حد با توفیق قرین بوده است .

کتاب دارای نـه فصل و چند ملحقه است . فصل اول یا دیباچه حاوی مطالب بسیار ارزنده‌ای در بارهٔ تعریف زبان ، کارکرد زبان ، ساختمان ، دستور زبان فارسی ، توصیف و معایب دستور زبانهای موجود است . در جزو این معایب به عناوینی نظیر نداشتن نظریه ، مخلوط کردن گونه‌های زبان ، تجویزی بودن ، تحمیل کردن مقولات زبانهای بیگانه و مخلوط کـردن صورت و معنی برمیخوریم که بسیار خوب شرح داده شده است و جـای آن دارد کـه دستور نویسان این مباحث را به دقت مطالعه کنند . شك نیست که می‌توان هـریك از این مباحث را بـا تفصیل بیشتری آورد و حتی معایب دیگری از قبیل مخلوط کردن دوره‌های مختلف زبان ، نداشتن تعاریف روشن و آمیختن مباحث صرفی و نحوی و لغوی و غیره بر آن افزوده و اگـر چنین میشد مسلماً حجم کتاب بمراتب بیشتر از اینها میشد.

فصل دوم کتاب شرحی است از نظریه زبانی مقوله و میزان. شماره‌های ۲ـ۵ تا ۲ـ۷ (صفحات ۳۰ ـ ۲۲) کتاب به‌واج شناسی (فونولوژی) اختصاص یافته است که البته در این کتاب ضرورت نداشت ، زیرا در کتاب فقط به‌مباحث دستوری پرداخته شده است . در این فصل اهم مباحث و مفاهیم واج‌شناسی به اختصار توضیح داده شده و در مقابل‌اصطلاحات انگلیسی آن معادل‌های مناسب فارسی قرار داده شده است .

عنوان فصل‌سوم «مقولات‌دستوری نظریهٔ عمومی‌زبان»است ودر آن مفاهیم محور زنجیری ، محور انتخابی ، واحد ، ساختمان ، طبقه ، دستگاه، میزان نمود و میزان تحلیل در چهارچوب‌نظریهٔ هلیدی شرح داده شده است. درضمن مطالب مفید دیگری‌که در این فصل آمده ، آنچه در ص ۵۸ در خصوص علت رایج شدن لغات و اصطلاحات نوآمده جالب است . در همین فصل در مقابل اصطلاح Contrast تقابل نهاده شده‌که درست به نظر نمی‌رسد ، چه تقابل در زبان فارسی در زبان شناسی در مقابل اصطلاح Opposition به‌کار رفته است یعنی رابطهٔ اجزائی‌که مانعةالجمع هستند (مؤلف به جای آن تضاد به‌کار برده است رك . ص ۲۴ بند دوم و ص ۴۹ بندآخر) و در مقابل Contrast تباین به کار برده می‌شود در ص ۵۱ exponence به حق به‌نمود ترجمه شده امادرص ۲۸ exponent نیز به‌نمود برگردانده شده است و درست این بودکه صفتی از همان ریشه در مقابل آن قرار داده میشد . در ص ۴۷ در مقابل مرفولوژی (صرف) ، ساخت به‌کار رفته‌که من با آن چندان موافق نیستم ، شاید ساخت شناسی بهتر میبود

فصل چهارم (صفحات ۷۳ ـ ۶۰) به ساختمان جمله اختصاص یافته‌است. جمله (Sentence) زبان فارسی به جملهٔ هسته‌ای ـ که در بعضی دستورهاجملهٔ مرکب نامیده سده ـ و جملهٔ خوشه‌ای تقسیم شـده است . جملهٔ هسته‌ای طبق تعریف جمله‌ای‌است که «از یك هستهٔ مرکزی تشکیل شده‌که وجودآن‌اجباری است و از تعدادی وابسته که وجود آنها اختیاری است» مثلا در جملهٔ «اگر او تلفن‌کرد توحتمابرو» ، «توحتمابرو» هسته و بقیه وابسته است و هریك ازاین دوقسمت‌بند (clause) نامیده شده است(رك . صفحات ۶۰ و ۷۴) . مطالبی‌که در این چند صفحه راجع به جمله آمده هرچند مختصر ولی بسیار جالب است و آنچه منبعد دربارهٔ جمله نوشته میشود باید به مقدار زیـادی براساس همین طرح باشد .

فصل پنجم (صفحات ۱۰۹ - ۷۴) به ساختمان بندمی‌پردازد . «بنددارای

چهار عنصر ساختمانی است ... این چهارعنصر عبارت‌اند از مسندالیه ، متمم ، اسناد ، ادات» . سپس این چهار عنصر براساس گروه‌ها یا کلماتیکه می‌توانند نقش آنها را باری کنند تعریف شده است

مثلا در تعریف اسناد گفته شده «آن عنصر ساختمانی بنداست که محل کارکرد (function) گروه فعلی است : یعنی گروه‌فعلی به عنوان یك‌طبقه‌همیشه جایگاه اسنادرا در ساختمان بنداشغال میکند» به‌همین‌صورت تعریف‌های متمم و اسناد وادات به دنبال می‌آید . مثلادر بند «امسال محصول زیتون بسیارخوب است» امسال ادات، محصول‌زیتون مسندالیه، بسیارخوب متمم واست‌اسناداست. بنداز نظر ساخت به‌دونوع مهین وکهین تقسیم شده‌است. بند مهین از نظرمؤلف همان جملهٔ فعلی و بندکهین جملهٔ اسمی است مطالب دیگری که در این فصل مورد بحث قرار گرفته عبارت است از دستگاه های مختلف یعنی دستگاه‌پرسشی (کلیهٔ آنچه مربوط به استفهام و ادوات آن‌است) ، دستگاه متمم و انواع‌متمم ها ، دستگاه مطابقه ، شناخته(معرفه) و ناشناخته (نکره) و مطالب دیگری که در چهارچوب بند مطرح می‌شود آنچه دربارهٔ دستگاه پرسشی عنوان شده بسیار جالب و تازه است . امکانات مختلفی‌که بندهای پرسشی ممکن است از نظر داشتن‌کلمات پرسشی و یا نداشتن آنها ، از نظر داشتن آهنگ خیزان یا افتان درترکیب با سه‌وجه اجباری التزامی، غیرشخصی داشته باشند بالغ‌بر ۲۴می‌شودکه درنمودار مقابل‌صفحه۸۳ نشان داده شده است. ازتحقیقات‌جالب این‌بخش‌مشخص کردن نوع‌آهنگی است‌که گوینده همراه‌کلمات مختلف‌پرسشی به‌کارمی‌برد. مثلا در ص۸۴میخوانیم. «بندهایی‌که دارای‌کلمات پرسشی‌هستند بسته به‌نوع‌کلمات پرسشی‌به دوزیر طبقه تقسیم می‌شوند : یکی زیر طبقه‌ای‌که انتخاب آهنگ خیزان درمورد اعضای آن اجباری است و دیگری زیرطبقه‌ای که انتخاب آهنگ خیزان‌یا افتان در مورد اعضای آن اختیاری است .کلمات پرسشی‌که با بندهای طبقهٔ اول به‌کار برده می‌شوند سه‌تاهستند . آیا ، مگر ، هیچ . .» و در ص ۸۵ میخوانیم : «دستهٔ دوم بندهایی هستند باکلمات پرسشی که برای آنها بین آهنگ افتان و آهنگ خیزان امکان انتخاب وجود دارد. کلمات پرسشی‌که بابندهای این دسته به‌کار میروند ، طبقهٔ بسته‌ای را تشکیل میدهندکه مهمترین اعضای آن بدین شرح است :کجا ،کی ،کی ، چه ،چی، چگونه ، چطور ،کو (کو = کجا است) ،کدام، چند، چندتا ، چرا ، چکار (چکار = چرا) » .

آنچه در صفحات ۱۰۹ ـ ۱۰۶ راجع به‌بند های‌کهین گفته شده نیز جالب است . این‌بندها به دوقسمت تقسیم شده‌اند :

۱ ـ بندهای‌کهین با عنصر محذوف به قرینه در بند مهین نظیر: «جمعیت ایران سالیانه به‌نسبت دو درصد اضافه می‌شود، وشاید هم بیش از دودرصد» بند کهین در اینجا در اصل چنین بوده است «و شاید جمعیت ایران سالیانه به نسبت بیش از دو درصد اضافه می‌شود»

۲ ـ بندهای کهین بدون عامل محذوف بقرینه در بند مهین نظیر «چشمم روشن» ، «صدرحمت به جهنم» وغیره .

اما آنچه در این فصل جای بحث است . در ص ۸۱ گفته شده که بند مهین بدون مسندالیه‌می‌تواند وجود داشته باشد و بعنوان مثال کلمهٔ «برد» ذکر شده است یعنی یکی از افرادگروه فعلی که در جایگاه اسناد قرار میگیرد ودر ص ۱۱۴ گفته شده کـه کلمهٔ فعل حداقل از دو واژك ساخته شـده یعنی ازستاك (مادهٔ فعل) وپی‌بند (ضمیر متصل فاعلی‌یاشناسه) . پس‌کلمه‌ای نظیر برد دارای دوجزء است ، ستاك آن مسند وپی‌بندآن‌که استثنائاً دراین مثال صفراست‌مسند الیه (مسندالیه به معنی اعم) است . شك نیست‌که در فارسی ستاك فعل‌به‌تنهائی نمی‌تواند جمله تشکیل دهد . بعبارت دیگر کوتاه‌ترین جمله در فارسی‌تشکیل می‌شود از دو جزء ستاك وپی‌بند و مسندالیه اگر در جمله باشد متمم پی‌بند (شناسه) است در فعلهای مرکب نیز از نظر صوری بخش اسمی متمم بخش فعلی محسوب می‌شود در جملهٔ «این پول اختصاص به‌تودارد» این پول متمم شناسه یعنی «ـَد» و اختصاص به تومتمم «دار ـ» می‌باشد . آنچه ادات نامیده شده نیز در واقع نوعی متمم است‌که مربوط به مسند می‌شود . اما اینکه از نظر صوری چگونه‌می‌توان متمم مسندالیه و متمم‌مسند راتشخیص داد ، چندان‌دشوار نیست . اگر متمم‌مسندالیه ازطبقهٔ ضمایر باشد صورتاً و بدون هیچ علامت‌خاصی نقش‌آن معلوم است درجمله‌ای نظیر«دیروز من با فریدون غذاخوردم» ، «من» نمی‌تواند نقش دیگری غیرازمتمم مسندالیه داشته باشد . اگرمتمم مسندالیه‌اسم باشد، فعل جمله مسلماً سوم شخص است و دراین صورت نیز مطابقه بین پی‌بند (شناسهٔ) فعل و اسم از نظرشخص وعدد به‌نشان دادن نقش‌آن (اسم) کمك‌میکند. قیدها و گروههای قیدی نیز از نظر نحوی جزء کلمات مستقل هستند. بعضی‌دارای علامت صوری (نقش نما) و بعضی ذاتاً مستقل‌اند و می‌توانند در جمله تغییر جا بدهند (مؤلف در ص ۸۲ به‌این مطلب اشاره‌کرده است) بدون اینکه نقش‌آنها

تغییر کند . نقش سایر کلمات را ترتیب آنها و یا نقش‌نماها (حروف اضافه و «را») نشان میدهند .

در ص ۷۷ ذیل بند ح از توالی کلمات بعنوان نمایندهٔ نقش آنها صحبت می‌شود . توالی در فارسی همیشه ملاك شناسائی نقش نیست . در جمله‌ای نظیر «غذاحسن خورد» که درفارسی گفتاری فراوان‌شنیده می‌شود، برای شناسائی متمم مسندالیه و مفعول ازملاك معنایی استفاده می‌شود .

آنچه درص ۹۰ ذیل شمارهٔ ۵-۲۷ گفته شده درست به‌نظر نمی‌رسد. «را» درفارسی امروز در وهلهٔ اول علامت مفعول است واینکه درجمله‌ای نظیر «کسی را ندیدم» ، «را» با « نـ» همراه‌آمده، دلیل‌براین نیست‌که با نـ تواماً علامت نکره باشد (دراین مورد رك . مقالهٔ نگارنده تحت عنوان «را درفارسی‌امروز» درنشریهٔ دانشکدهٔ ادبیات وعلوم انسانی تبریزسال ۲۲ شمارهٔ ۱)

درنمودار ص۹۹ درسوم شخص، مسندالیه مفرد و اسناد جمع فقط با اسم مصداق پیدا می‌کند نه با ضمیر .

افعال «مرکب» همانطوری‌که از نظر صوری قابل تفکیك‌اند جدا تجزیه شده‌اند . این روش چنین توجیه شده‌است : «افعال ترکیبی فارسی ازنظر معنی یك واحد هستند ولی ازنظر ساختمان دستوری دوجزء هستند و دارای دو نوع رفتارمتفاوت می‌باشند. مثلا«فریفتن» ازنظرمعنی‌معادل است با«فریب‌دادن»ولی «فریب‌دادن»ازنظردستوری‌قابل‌تجزیه به‌دوجزءاست. جزءاول آن«فریب»میتواند مرکز یك‌گروه اسمی قرارگیرد و مانند یك‌گروه اسمی گسترش یابد . بدین ترتیب می‌توان‌گفت «اورا فریب سختی‌داد» که‌دراینجا «فریب» مرکزیك‌گروه اسمی قرارگرفته و وابسته‌ای درپی‌آن افزوده شده است . چون جزء اول این افعال ترکیبی به‌صورت‌گروه اسمی قابل بسط‌هستند، بنابراین ازنظرطبقه‌بندی دستوری ، جزء اول و دوم متعلق به‌یك طبقه نمی‌باشند . بهمین دلیل در این توصیف ساختمانی ، افعال ترکیبی به دوجزء تجزیه می‌شوند . قسمت غیرفعلی که متمم نامیده می‌شود وقسمت فعلی که اسناد خوانده میشود». سپس چند فعل ترکیبی زیربسط داده شده وبعنوان‌مثال آمده است: غذاخوردن : غذای خوبی خوردیم ، کتك زدن : به اوکتك مفصلی زدند ، اختصاص داشتن : این پول اختصاص به‌تو دارد .

این روش در بسیاری ازموارد کار تجزیه را ساده می‌کند و بنظر میرسد که کلا برروش دیگر یعنی یکی دانستن دوجزء فعل ترکیبی مرجح‌است اما در

پاره‌ای موارد بنظر میرسد که نمی‌توان آن را بدون اشکال به‌کار برد . مثلا در مورد افعالی که با «است» ساخته شده‌اند تجزیهٔ فوق بهیچ وجه درست نیست ، زیرا نمی‌توان «است» را فعلی نظیر «برد» دانست . علت آن این است که «است» فعل ملصق (enclitique) است و باید بکلمهٔ قبل از خود بچسبد . بعبارت دیگر «است» استقلال ندارد و به‌تنهائی نمی‌تواند جمله بسازد . در مورد بعضی افعال دیگر نیز وضع چنین است . مثلا در جملهٔ این پول اختصاص به‌تو دارد» و «تراسوار اتوموبیل کرد» رابطهٔ معنائی میان «اختصاص» و «دارد» از یك طرف و رابطه میان «سوار» و «کرد» از طرف دیگر بسیار نزدیك است، بصورتیکه معنی مجموع آنها با معنی جزء جزء آنها متفاوت است. اگر متمم آن چیزی باشد که پس از حذف آن به‌معنی هستهٔ مرکزی جمله لطمه‌ای وارد نیاید نمی‌توان «اختصاص به‌تو» و «سوار اتوموبیل» را مطلقاً متمم دانست چه بعد از حذف آنها جمله‌ها به‌کلی چیز دیگری می‌شوند . ادات نیز از این نظر نظیر متمم است به‌نظر میرسد که در مورد افعالی می‌توان این روش تجزیه را به‌کار بست که جزء اسمی فعل معمول کلمهٔ فعل باشد نظیر غذا خوردن ، کار کردن ، تقاضا کردن ، خبر داشتن ، کتك زدن و غیره . در مورد افعال ترکیبی که با «شدن» ساخته شده‌اند نیز ظاهراً این تجزیه درست در می‌آید . بهمین نحو در مورد «شب بخیر» (ص ۱۰۶) نمی‌توان «به‌خیر» را ادات دانست ، چه بعد از حذف آن «شب» دیگر جمله نیست مواردی چون «بسلامت» (ص ۱۰۶) و موارد دیگری چون «سلام» ، «به‌جهنم» رامی‌توان شبه‌جمله یاشبه‌بند نامید (رك . مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات سال هفدهم شماره دوم ص ۱۵۷) .

فصل ششم (۱۳۶ – ۱۱۰) از ساختمان گروه فعلی بحث میکند . ابتدا کلمهٔ «گروه» وسپس «گروه قیدی» تعریف شده است . در این فصل نیز مطالب تازه فراوان است مثلا در ص ۱۱۳ مشخص شده که مجموع صیغه‌های افعال در فارسی امروز ۲۹ تا است که ۲۵ تای آنها صورتهایی هستند که صرف میشوند و ۴ تای دیگر صورتهای صرف نشدنی می‌باشند . در ص ۱۱۶ که از پیشوند «به» صحبت می‌شود دقیقا مشخص شده که درچه مواردی این پیشوند بصورت be و در چه موارد دیگری بصورت bo و biy به‌کار میرود آنچه در ص ۱۱۸ در مورد ستاکهای حال و گذشتهٔ افعال فارسی وعلامت ستاك گذشته گفته‌شده نیز جالب است [1]

---

۱ – قبلا نیز دیگران چنین توجیهی از ستاکهای فعل فارسی کرده‌اند ، رك (رساله دکتری) Hormoz Milanian, Modalite en persan و به تقلید از او محمد حبیب‌اللهی در «کیفیت و بررسی فعل درلهجهٔ مشهد» مجلهٔ دانشکده ادبیات مشهد ۳/۴ ص ۲۲۴–۲۰ ورك مقالهٔ نگارنده تحت عنوان «تحول افعال بی‌قاعدهٔ فارسی» مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات مشهد ۴/۶ صفحات ۸۰۱ – ۷۹۱

در ص ۱۲۳ توجیهی که از باید ، بایستی ، می‌بایست و می‌بایستی شده کاملا درست است . در مورد «شاید» به‌حق گفته شده‌که در فارسی امروز شکلی قید شده است .

آنچه در بارهٔ مصدر در ص ۱۳۰ گفته شده‌کاملا درست است . «مصدردر فارسی در مرز گروه اسمی و گروه فعلی قرارمیگیرد زیرا هم می‌تواندبه‌عنوان گروه فعلی ناخود ایستابه‌کار رود وهم بعنوان گروه اسمی» . توضیح این‌مطلب اینکه مصدر در فارسی از لحاظ بعضی خصوصیات نحوی نظیر اسم است مثلا اینکه چون هراسم دیگری مـی‌تواند مضاف‌الیه وصفت بگیرد و از نظر بعضی خصوصیات‌دیگر مثل‌فعل است چون می‌تواند مفعول بگیرد و باقید همراه‌باشد. کتاب را سریع خواندن .

وجوه‌فعل‌فارسی دراین فصل‌سه‌تا دانسته شده وجه‌اخباری ،وجه‌التزامی و وجه‌امری و همین درست است زیرا وجوه‌دیگری نظیر وصفی و مصدری‌که در دستورهای سنتی‌دیده می‌شود ، در واقع وجه نیستند. برای امر یک‌صیغه بیشتر ذکر نشده وتوضیح‌داده‌شده که‌صیغه‌های امر والتزامی‌ازنظرصورت یکسان هستند مگردر مورد دوم شخص‌مفرد ، بدین سبب برای امر فقط‌یک صورت ذکر شده است » (ص۱۱۳) . ولی چنین نیست . صیغه‌های‌امرووجـه التزامی فقط ازنظر تعدادواجها باهم‌شباهت داربدولی‌تکیهٔ‌آن دوفرق‌دارد . درامر تکیه روی‌هجای اول‌است و در التزامی معمولاروی هجای آخر .بنابراین برای‌فعل‌امردرفارسی می‌توان شش صیغه تشخیص داد . مثال‌از فعل رفتن :

béravam	béravım
bórô	béravıd
béravad	béravand

پس‌تعداد ۲۹ صیغه ص ۱۱۳ به‌۳۵ افزایش می‌یابد دراول شخص مفرد چون آمر و مأمور هردو یکی است لذا استعمال این صیغه کم است اما در جمله‌ای چون «میگوئی بروم؟» این صورت دیده می‌شود . همچنین درموقع انصراف از مطلبی گوینده یا نویسنده می‌گوید «بگذرم»که اول شخص مفرد امر است .

در ص ۱۱۶ یکی از صورتهای پیشوند «به» bıy داده شده است . مسلما y در اینجا نقشی ندارد و bi درست‌تر است . بنابراین فعل «بیازاری» راچنین باید نوشت bıâzârı و نه bıyâzârı . به همین قیاس ستاك حال فعل آمدن «آ» است نه «آی» چنانکه بحق در ص ۱۱۹ آمده است .

فصل هفتم‌که از ساختمان گروه اسمی بحث میکند یکی از جالب‌تـرین

فصول کتاب است. «هر گروه اسمی درفارسی از یك هسته و تعدادی وابسته که در دوطرف هسته قرارمیگیرند ساخته شده است. وابستههایی راکه قبل ازهسته قرار میگیرند وابستههای پیشرو و آنهایی را که پس از هسته قرار میگیرند وابسته های پیرو می‌نامیم» (صفحات ۱۳۸ ـ ۱۳۷). در این فصل بطرز بسیار بدیع و دقیقی وابسته های پیشرو و پیرو مشخص شده‌اند. برای اولین بارمتوجه میشویم که در فارسی «حداکثر چهار وابستهٔ پیشرو می‌توانند درجلو هسته قرار گیرد... . این یك نفرپیرزن» (ص۱۳۹). «طبقه‌ای که درجایگاه ش۱ (وابستهٔ پیشرو شمارهٔ ۱) قرارمیگیرد شامل عناصری از نوع اسم وصفت است که به تنهائی واژه‌های آزادی هستند، یعنی می‌توانند به تنهائی در جایگاه های دیگر قرار گیرند: کاروان هتل، سفیدرود، نخست‌وزیر، پسربچه. درمثالهای بالاکلمات «کاروان»، «سفید»، «نخست» و «پسر» کلمات آزادی هستند که می‌توانند در ساختمانهای دیگری نیز به‌کار روند. مثلا می‌توان گفت «کاروان‌حج» یا «هتل کاروان» و غیره. بهمین قیاس کلماتی که در جایگاه ش ۲، ش ۳ و ش ۴قرار میگیرند دقیقا مشخص شده‌اند. آنچه درصفحات ۱۴۷ ـ ۱۴۶ دربارهٔ «ـِ» یك (وابستهٔ پیروشمارهٔ ۱) گفته شده یعنی اینکه میان هسته و «ـِ» یك شکاف ایجاد نمی‌شود، بسیارجالب‌است. «معمولاهسته وعنصر«ـِ» یك یك واحدمعنایی‌رابوجود می‌آورند و بهمین جهت پیوسته با یکدیگر به‌کار برده می‌شوند و اغلب براثر کثرت استعمال آنها باهم، «اضافه» از بین آنها حذف مـی‌شود و تکیه روی آخرین هجای عنصر «ـِ» یك‌قرار میگیرد و به صورت یك کلمه جلوه می‌کند: رئیس‌جمهور، هیئت‌مدیره، خیرمقدم» وغیره. البته در مورد این نوع کلمات باید گفت که فقط علامت جمع می‌تواند بین دوعنصر داخـل شود هیئت هـای مدیره، رؤسای جمهور وغیره. تحقیقاتی که دربارهٔ سایروابسته‌های پیروانجام گرفته همه بدیع است.

ملاکهائی که برای تشخیص صفت از مضاف‌الیه بدست داده شـده جالب است هرچندکه بعضی از آنهارا دیگران قبلا گفته‌اند ولی ظاهرا مؤلف ازآنها اطلاع نداشته است.

در فصل هشتم به ساختمان گروه قیدی میرسیم. گروه‌های قیدی بدودستهٔ بدون علامت صوری و با علامت صوری تقسیم شده‌اند. گروه‌های باعلامت‌صوری خود به دو دستهٔ با تنوین عربی و با حرف اضافه تقسیم شده‌اند. آنچه در ص ۱۷۲ در خصوص گروههای قیدی با علامت تنوین گفته شده یك مطلب تاریخی است و با یك توصیف ایستایا همزمان سازگار نیست. بهتر بود مطلب بصورت

دیگری بیان میشد. گروه‌های بی‌علامت صوری خود شامل دو طبقهٔ بستهٔ دستوری و طبقهٔ باز واژگانی می‌باشد. مثالهایی که برای طبقهٔ بستهٔ دستوری آمده همگی حرف ربطاند که نقش آنها با نقش‌قید یا گروه قیدی متفاوت است.

در فصل نهم که بسیار مختصر است از ساختمان کلمه بحث شده و بعد فهرستی از افعال نامنظم فارسی و سپس دو واژه‌نامه از اصطلاحات زبانشناسی یکی فارسی به انگلیسی و دیگری انگلیسی به فارسی آمده است.

چند مورد جزئی دیگر که بنظر رسیده است

ص ۶۸ س ۲ «که‌می‌آید» همپایهٔ «که او بیاید» نیست

در مورد ساختمانهایی که مبهم است یعنی دارای دو نوع تعبیر است (ص ۱۵۱) نقش عوامل زبر زنجیری نظیر آهنگ نادیده گرفته شده است.

در مثالهایی که در حاشیهٔ ص ۱۶۱ برای گروه‌های اسمی گسیخته داده شده وجود ـِ (علامت نکره) اجباری است، یعنی فقط گسیختگی در مواردی پیش‌می‌آید که اسم با ـِ همراه باشد.

آنچه دربارهٔ دستگاه عدد و دستگاه شناختگی (معرفه و نکره) گفته شده جالب و مفید است. در مورد کلماتیکه جمع محسوب می‌شوند (ص ۵-۱۶۳) این‌را باید گفت که کلمات معطوف نیز در فارسی در حکم جمع‌اند

این کتاب چنانکه خود ناطقی در مقدمه می‌گوید «برای تدریس دستور زبان در دبستان یا دبیرستان نیست. توصیفی است فنی از ساختمان زبان فارسی که در درجهٔ اول برای خوانندهٔ آشنا به زبان‌شناسی نوشته شده است».

از این نظرممکن است خوانندگان عادی در فهم مطالب آن دچاراشکال‌شوند زبان کتاب بسیار روشن است و نمودارها و جدول های مختلفی که در آن‌آمده به فهم مطالب بسیارکمك میکند. معادلهای انگلیسی اصطلاحات‌زبان‌شناسی که نقل شده‌نیز برای راهنمایی خواننده مفید است. البته شاید در پاره‌ای‌ازموارد این‌معادلها لازم نبوده است مثلا جاندار و بی‌جان بدون معادلهای‌انگلیسی‌آن برای خواننده‌ای‌که با دستور زبان فارسی آشنایی دارد مفهوم است. برخی اصطلاحات قدیمی دستور دراینجا به‌حق عوض‌شده‌اند و عوض‌کردن برخی‌دیگر لزومی نداشته است مثلا مصدر مرخم‌اصطلاحی است جاافتاده اما در این‌کتاب (ص ۱۱۳) بجای آن مصدر کوتاه به‌کار رفته است. یا بجای معرفه ونکره شناخته و ناشناخته اختیار شده که مفید فائده‌ای‌نیست. عیب دیگری‌که می‌توان به‌کتاب گرفت این است‌که بعضی مباحث آن مختصر است. مثلا به جمله بیش از ۱۳ صفحه اختصاص داده نشده‌و مسلم‌است‌که در ۱۳ صفحه جز طرحی‌کلی

چیز دیگری نمی‌توان عنوان کرد . راجع به حروف اضافه و پیوندها (حروف ربط) اصلاحی نشده است و حال آنکه این دو مبحث از مباحث مهم دستور زبان فارسی است . البته به نظر مؤلف حروف اضافه جزو عناصر پیونده است (حروف اضافهٔ مرکب پیوند نامیده شده است ص ۱۷۳) که در گروه قیدی‌وارد می‌شود ، ولی در هرحال می‌بایست ـ ولو در مبحث گروه قیدی ـ بخشی به‌آن اختصاص می‌یافت حروف ربط نیز همانطوریکه اشاره شد گروه قیدی به‌حساب آمده‌اند ولی میدانیم که حروف ربط استقلال ندارند یعنی به تنهایی نمی‌توانند به‌کار روند بلکه نقش مدخول خودرا نشان میدهند پس نقش آنها با نقش گروه قیدی به‌کلی متفاوت است .

کتاب بسیار کم‌غلط است و با توجه به نمودارها وجدولها و علائم‌متعددی که در آن به‌کار رفته می‌توان پی‌برد که چاپ آن بـه این صورت منقح چقدر دشوار بوده است . امید است کسانی که در زبان فارسی تحقیق می‌کنندو کسانی که به دستور زبان فارسی پرداخته‌اند بتوانند از این کتاب مهم چنانکه شایسته است استفاده کنند

سید محمدعلی جمال زاده

دیانت زرتشتی

مجموعهٔ سه مقاله از: پروفسور کای‌بار ، پروفسور آسموسن ، دکترمری بویس (۱) ترجمهٔ دکترفریدون‌وهمن ـ انتشارات بنیاد فرهنگ ایران (شمارهٔ ۶۸) (پائیز سال ۱۳۴۸ شمسی ، چاپخانهٔ داورپناه ، طهران)

این کتاب که گذشته از معرفی مختصر و موجزی بقلم آقای دکتر خانلری دبیر کل بنیاد فرهنگ ایران مقدمه‌ای هم نسبتاً مفصل بقلم مترجم یعنی آقای فریدون وهمن دانشیار کرسی مطالعات ایرانی دانشگاه کپنهاك (دانمارك) و هیجده صفحه توصیحات‌وشروح بقلم مترجم‌وفهرست کامل‌واسامی واعلام وجایها واصطلاحات مذهبی» داردمتضمن ترجمهٔ ۳ مقاله است ازایرانشناسان ومحققین در ادیان و زبانهای ایرانی که بترتیب عبارت هستند از :

۱ ـ پروفسور کای‌بار ایرانشناس نامدار دانمارکی ومتخصص در زبانها

Mary Boyce - J. P. Asmussen - Kaj Barr (۱)

ولهجه‌های هند واروپائی که سالها استاد کرسی ایرانشناسی در دانشگاه کپنهاك بود وسه‌سال پیش ازین درسن هفتادسالگی بازنشسته شد وسپس درگذشت .

۲ ـ پروفسور ح. پ. آسموسن‌استادکنونی‌مطالعات ایرانی دردانشگاه نامبرده .

۳ ـ دکترمری بویس استاد مدرسهٔ مطالعات آسیائی و آفریقائی در دانشگاه لندن .

این‌هرسه مقاله پیش‌ازآنکه‌بفارسی ترجمه ومنتشر گردد درکتاب«تاریخ مصور ادیان» [1] بزبان دانمارکی در سه‌جلد در سال ۱۹۶۸ میلادی درکپنهاك انتشار یافته بود .

پروفسور بار درسرتاسر مقالهٔ خود فقط بآنچه ازمتون اوستا ومطالعات گاتها بدست آمده است استناد میجوید ومقالهٔخود را با مطالعه دربارهٔ نخستین ساکنان ایران ونخستین زبانهای ایرانی آغاز مینماید و سپس بمنابع غربی میپردازد وآنگاه بمطالعاتی میرسدکه بیش از یك قرن در اروپا آغاز شده‌است وتاریخچه‌ای ازآن بدست میدهد

آخرین‌قسمت‌مقالهٔ موردبحث متضمن گفتاری‌است دربارهٔ اعتقادات‌مذهبی ایرانیان‌قبل ازظهور زرتشت‌که دارای اهمیت مخصوصی میباشد . ترجمهٔفارسی مقاله در ۷۸ صفحه ازکتاب ومفصلترین مقاله از مقالات سه‌گانه است .

مقالهٔدوم «اصول عقاید واعتقادات دیانت زرتشتی» عنوان دارد.متأسفانه این‌عنوان بیکی از زبانهای اروپائی درترجمه فارسی دیده نشد تا معلوم گردد که فرق بین عقاید واعتقادات چیست .

در این مقاله (در۲۹ صفحه ، کوتاه‌ترین مقالات سه‌گانه است) مسألهٔ ثنویت درکیش زرتشت ومسألهٔ زروان مطرح گردیده و در زمینهٔ بحث دربارهٔ اعتقادات‌متأخرزمان ساسانیان یکی‌ازاندرزنامه‌های زرتشتی که حاوی‌اعتقادات دینی وشرعی زرتشتیان است عیناً نقل شده است .

مقاله‌سوم (در۵۲ صفحه) بیشتر مربوط بصورت وتشریفات وتعالیم‌کنونی دیانت زرتشت است . وضع زرتشتیان ایران در قرون اولیهٔ اسلامی و داستان زرتشتیانی که پس ازحملهٔعرب بهندوستان مهاجرت کردند دراین مقاله‌مجملا شرح داده شده است .

---

(۱) Illustret Religionshistorie, Ed, Y.P. Asmussen a Yorgen Loessoe, Copenhagen, 1968

مترجم محترم این مقالات آقای فریدون وهمن دربارهٔ این مقاله اظهار نظر فرموده‌اند که بسیاری از مسائل اصولا در این کتاب ذکر نشده و بسیاری از نکات باختصار برگذار شده و بحث کلی واساسی دربارهٔ دیانت زرتشت ومعرفی کلیه آداب و رسوم وتشریفاتی که قرنهاست اساس اعتقادات و مبانی پرستشی جامعهٔ زرتشتی را تشکیل میدهد محتاج تدوین کتب مفصل دیگری است و ما امیدواریم که لااقل قسمتی ازین کار مهم وسودمند بهمت خود آقای وهمن انجام خواهد یافت .

آقای وهمن در پایان مقدمهٔ جامع وزیبا خود متذکر شده‌اند که هنوز درمطالعات مربوط بدیانت زرتشتی موارد ونکات مبهم فراوان است وهنوز حتی درترجمهٔ بسیاری ازمتون گاتها واوستارأی ونظری که جملگی دانشمندان اوستا شناس برآن متفق باشند وجود ندارد .

چنانکه خودمترجم درمقدمه متذکر گردیده است سعی او بر آن بوده‌که ترجمهٔ کتاب با امانت و دقت و بی‌نظری باشد واگر بیفزائیم که ترجمه روان و درست (از لحاظ انشاء و دستور) و سلیس و دلپسند است حـق مطلب را ادا کرده‌ایم

مجله «یغما» در شمارهٔ مهرماه ۱۳۴۹خود بقلم خودآقای دکترفریدون وهمن مقاله‌ای دربارهٔ این کتاب انتشار داده است که برای مزید اطلاع میتوان بدان مراجعه‌نمود. درآنجا بقلم مدیر محترم مجلهٔ «یغما» شرحی دربارهٔقدرت ودقت مترجم این کتاب آمده که الحق بجاست .

***

دراینجا بی‌مناسبت نخواهد بود که دربارهٔ مجموعهٔ گرانبهای آثاری که بدو زبان‌اوستائی وپهلوی درکتابخانهٔ سلطنتی کپنهاك موجود است مختصری بیاوریم. این‌مجموعه بتوسط دوزبانشناس‌دانمارکی‌موسوم به‌راسموس‌راسك(۱) و نیلس‌لودویگ‌وستر گورد(۲) جمع‌آوری شده‌است

راقم‌این سطوردربارهٔ این‌متون ازآقای‌دکتر وهمن مطالعاتی‌استدعانمود وایشان از راه لطف ودانش پروری شرح مفصلی در جواب مرقوم فرموده‌اندکه مطالب ذیل‌را از آنجا بعرض خوانندگان میرساند و از عنایت آقای وهمن هم سپاسگزاری مینماید .

---

(۱) Kristian Rasmus Rask

(۲) Niels Ludwig Westergard

قسمت اعظم این مجموعه تاکنون در دوازده جلد بصورت چاپ عکسی عیناً گراور شده ومنتشر گردیده است (۱) . عکسی ازین مجلات دوازده گانه با شرح مفصلتری بقلم آقای هومن درمقاله‌ای با عنوان « آرتور کریستنسن ، ایرانشناس وایراندوست دانمارکی» کسپس بصورت رساله‌ای از انتشارات مجلهٔ «یغما» در مهرماه ۱۳۴۸ در ۱۶ صفحه با یازده فقره عکس بچاپ رسیده آمده است وما در اینجا بهمین قدر که رفت اکتفا میورزیم .

چنانکه گذشت این مجموعه بوسیلهٔ دو زبانشناس نامدار دانمارکی جمع آوری شده است و اکنون دربارهٔ هریك از آن دو اطلاعات مختصری در اینجا میآوریم.

راسك (۱۷۸۷-۱۸۳۲ م.) باکمك مالی پادشاه دانمارك ودیگران سفر مفصلی بمشرقزمین نمود ودر طی آن مسافرت در پطرزبورگ بتحصیل زبانهای ارمنی وفارسی وعربی هم پرداخت . درسال ۱۸۱۹ از راه قفقاز وتبریز طهران واز آنجا باصفهان وتخت جمشید وشیراز رفت . در تخت جمشید بمطالعهٔ کتیبه‌ها پرداخت و از راه بوشهر به بمبئی رفت و با پارسیان مقیم هند آشنا گردید و بجمع آوری متون اوستائی و پهلوی مشغول شد . وی در هندوستان لهجه‌های هندی را نیز آموخت واز راه ترنکبار که سابقاً مستعمرهٔ دانمارك بود بکلمبو رفت ودر آنجا بتحصیل لهجه‌های پالی والو وآثار بودائی پرداخت .

مجموعهٔ گرانبهائی از آن آثار را که روی برگهای نخل نوشته شده خریداری کرد وسرانجام در سال ۱۸۲۳ بدانمارك برگشت .

راسك همان کسی است که دو حرف از حروف الفبای میخی‌را (بصورت جمع در مضاف‌الیه) پیدا کرد (نون ، میم) و رساله‌ای بزبان دانمارکی دربارهٔ زبانهای‌اوستائی ونیزمنتشر ساخت وباثبات رسانیدکه زبان اوستائی زبان کهن و مستقلی است .

درسطورفوق اشاره‌ای به ترنکبار (مستعمرهٔ دانمارك در هندوستان)رفت. راقم این سطور در خاطر داردکه متجاوز از چهل‌سال پیش ازین در یکی از مسافرتهای خود بدانمارك بقصد زیارت قصر معروف کرونبرگ(۲) در جزیرهٔ

---

(۱) عنوان این مجلدات بزبان دانمارکی ازین قرار است .
Codices Avestici et Pahlavici Bibliothecae Universitatis Hafniensis

(۲) Kronborg

زیلاند (در شهر هلزینگور) (۱) که محل زیست افسانه‌ای شاهزاده هاملت (افسانه‌ای) وهمچنین زیستگاه هولگر دانسکه (۲) (وجودی افسانه‌ای که بعقیده مردم دانمارك نگهبان وحامی کشور دانمارك) است بدانجا رفته بودم در قصر نامبرده که اکنون بصورت موزهٔ معتبری درآمده است لوحه‌هائی بخط وزبان فارسی دیدم که معلوم شد مقاوله‌نامه‌هائی است که بین دانمارکیها وحکومت محلی ترنکبار و آن صفحات در هندوستان منعقد گردیده بوده است (۳)

وسترگورد (۱۸۱۵–۱۸۷۸م.) دانشمند دیگر دانمارکی است که پس از راسك تحقیقات خود را منحصر بزبانهای شمالی اروپا و زبانهای هندی و ایرانی ساخت وی زبانهای سانسکریت و اوستا وفارسی را دراروپا فراگرفت وسپس درسال ۱۸۴۱ بایران وهند مسافرت نمود . دربمبئی تعداد زیادی آثار اوستائی وپهلوی بدست آورد ودرنزد پارسیان مدتی بمطالعهٔ آن آثار مشغول بود درسال ۱۸۴۳ درمراجعت بدانمارك ازبوشهر وشیراز وکرمان ویزد و طهران گذشت ودرطی این مسافرت بازرتشتیان مقیم ایران آمیزش نمود وبه رسوم وآداب آنان آشنائی پیداکرد. پس ازمراجعت بدانمارك گنجینهٔ گران‌بهای آثار اوستائی و پهلوی را که باخود آورده بود بآنچه پیش از او راسك آورده بود افزود.

وسترگورد درسال ۱۸۴۵ میلادی باستادی زبانهای شرقی در دانشگاه کپنهاگ انتخاب شد وآثار گرانبهائی دراین زمینه انتشار داد مهمترین اثر اوکه برای اوستا شناسان ارزش بسیار دارد مجموعه‌ایست از متون اوستائی با توضیحات لازم و فرهنگ لغات با عنوان زند اوستا یاکتاب مذهبی زرتشتیان باترجمه وفرهنگ لغات و دستور وغیر آن»(بزبان انگلیسی)(۴).

---

(۱) Helsingor

(۲) Holger Danske

(۳) در همان موزه چند بیرق ابریشمی ملون از دوره صفویان وجود دارد که تاکنون در هیچ‌کجا شرح آنرا ندیده‌ام و درآن باب مقاله‌ای (با تصاویر) نوشته‌ام که چندین سال پیش‌ازاین در یادنامهٔ شادروان دینشاه ایرانی بچاپ رسیده است (بعد از آن مقاله‌ای در مجله «هنر ومردم» بقلم یکی از دانشمندان بچاپ رسیده است)

(۴) Zandavesta or the religius Book of the zoroastrian Edit and translated with a dictionary, grammar and c (Vol 1 «The Zand Text»

باید دانست که تمام حروف این کتاب که شامل چندین هزار حرف اوستائی است در حدود شهر کپنهاگ در تحت نظر خود وستر گورد برای چاپ ریخته شده است ودقت وصحت‌متن نشانه‌باروری‌است اروسعت دانش‌وعلاقهٔ‌سرشار او بزبان وخط وعقاید وکیش قدیمی ایران‌ما.

پس از وفاتش هزاران برگ از اوراق و یادداشتها و نوشتجات او به کتابخانهٔ سلطنتی شهر کپنهاگ داده شده است وافسوس‌که تاکنون کسی دنبالهٔ کارهای اورا نگرفته است. باید امیدوار بودکه آقای دکتر وهمن‌که باترجمهٔ مقالاتی‌که موضوع این مقاله است درجهٔ تسلط خودرا بزبان دانمارکی وزبان های دیگراروپائی ومخصوصاً بفارسی باثبات رسانده‌اند دنبالهٔ این‌کار پرارزش و میتوان گفت مقدس را گرفته و باکمك یکی دو تن از جوانهای دانش پرور دانمارکی‌که باین قبیل مطالعات و تحقیقات علاقمند هستند ازگنجینه‌ای‌که به همت آن دو دانشمند دانمارکی نامبرده جمع‌آوری شده است حداکثر استفاده را بنمایند

درپایان این گفتار گوشزد میسازدکه اوراق ودست‌نوشته‌های گرانبهائی که بدوزبان اوستائی وپهلوی، این دوخاورشناس‌دانمارکی گرد آورده‌اندسالها درکتابخانهٔ دانشگاه کپنهاگ نگاهداری میشد و دانشمندان و ایرانشناسان‌که علاقه بمطالعهٔ آن آثار داشتند اغلب از راه اجبار باشخصاً بدان شهر مسافرت میکردند تاآنهارا ببینند ویا از دانشگاه تقاضای نسخهٔ عکسی از برخی‌از آن آثار مینمودند ، تا آنکه درشانزدهمین کنگرهٔ جهانی خاورشناسان‌که درسال ۱۹۱۲ میلادی درشهر آتن انعقاد یافت قطعنامه‌ای باتفاق آراء بتصویب‌رسید مبنی براینکه چاپ عکسی‌کامل ودقیق‌کلیه این‌آثار باید منتشر گردد. بدبختانه جنگ عمومی اول اینکار را بتعویق انداخت ولی پس ازجنگ دانشگاه اینکار مهم را بعهدهٔ‌ایرانشناس معروف دانمارکی‌آرتور کریستنسن(۱) محول داشت و

(۱) برای اطلاع بیشتری دربارهٔ این‌ایرانشناس بزرگ مراجعه‌شود به‌رساله‌ای‌که به‌عنوان « آرتورکریستنسن ، ایرانشناس و ایراندوست دانمارکی » نگارش جامع و آموزندهٔ آقای دکتر فریدون‌وهمن دانشیارکرسی مطالعات ایرانی دانشگاه کپنهاگ درجزو انتشارات مجلهٔ یغما در مهرماه ۱۳۴۸ در طهران بچاپ رسیده است

این ایرانشناس ایراندوست‌کتاب مصوری در ۲۲۰ صفحهٔ بزرگ بزبان دانمارکی دارد که عنوانش « تحقیقی در فرهنگ ایران » است و در سال ۱۹۳۷ میلادی درکپنهاگ بچاپ رسیده است وبسیار جای تعجب وتأسف است‌که چنین‌کتابی هنوز بزبان فارسی به‌ترجمه وطبع نرسیده‌است در فصل پنجم این‌کتاب‌که «تیپهای ایرانی ازنوع تیپهای هولبرغ» عنوان دارد از نویسندگان طنزوطیری و بقول فرنگیها «ساتیریك» ایران صحبت میدارد و یکی از آن جمله ازداستانهای کتاب «یکی‌بود یکی‌نبود» را بزبان دانمارکی درآنجا ترجمه‌کرده و درحق نویسندهٔ آن‌داستان‌ـــه

این مرد ایراندوست باهمت با کمك پروفسور بار دانمارکی به‌تنظیم وترتیب آن آثار و اوراق مشغول‌شدند ومجموعهٔ بی‌نظیری شامل دوازده جلد بزرگ منتشر ساختند که ذکر آن درطی این گفتار آمده است. جلد اول این مجموعه درسال ۱۹۳۱ میلادی منتشر گردید وتکمیل یعنی امر تنظیم و چاپ مجلدات دیگر رویهمرفته دوازده سالی بطول انجامید وسرانجام آخرین جلد آن یعنی جلد دوازدهم درسال ۱۹۴۳ میلادی انتشار یافت.

ماکوته‌دستان جز آنکه بهمت و عشق چنین رادمردان بلند همتی دست مریزاد بگوئیم وبرای آنها طلب آمرزش نمائیم ونام وافتخار آنهارا جاودان بخواهیم کار دیگری ازدستمان ساخته نیست. دنیا وتمدن وآنچه در دنیادارای ارزش واقعی است بوجود چنین‌کسانی بسته است وخوشبخت سزاوار ملتی‌که چنین اشخاصی ازمیان مردم آن برخیزد.

غلامرضا طاهر

ترجمه و تفسیر قرآن

زین‌العابدین رهنما جلد دوم تهران ۱۳۴۹

اخیراً جلد دوم ترجمهٔ قرآن مجید به قلم استاد و نویسندهٔ توانا جناب زین‌العابدین رهنما از چاپ خارج و منتشر شد. استاد برای هریك از سوره‌ها با قلم توانا و سحار خود مقدمه‌ای بسیار عالمانه و محققانه و شیوا نگاشته‌اند که الحق بسیار مناسب و بجا افتاده است و برای‌کسانی‌که بخواهند معانی و تفسیر و شأن نزول آن سوره‌ها را بخوبی بدانند خواندن آنها از واجبات است. استاد بانگارش این مقدمه ها ونیز با نگارش حواشی دربارهٔ بعضی‌آیه ها خدمتی بس ارزنده به همهٔ فارسی زبانان عموماً وبه‌کسانی که نمیتوانند از تفاسیر عربی استفاده کنند خصوصاً کرده اند. ترجمهٔ استاد

← اظهار نظر نموده و او را «هولبرغ» ایران خوانده است وچنانکه شاید ونباید لودویك هولبرغ (۱۶۸۴ ــ ۱۷۵۴ میلادی) نویسندهٔ معروف دانمارکی است‌که او را مؤسس نثرنویسی جدید آن کشور میدانند ودرنگارشات طنزوطنزی ونمایشنامه او را«پلوت» و«مولیر» دانمارك خوانده‌اند (Ludwig Holberg)

ازآیات نیز بسیار دقیق ومحققانه ودراکثر بل همهٔ موارد فصیح وبلیغ وخالی ازتعقید وضعف تألیف است، بااینکه دست مترجم قرآن اصولا بسته است وآزادی کامل ندارد .

مزیت دیگر این ترجمه وتفسیر این است که در پایان آن جناب رهنما اشعار شعرای بزرگ وتوانای ایران راکه با قرآن مجید ارتباط دارد وازآن مأخوذ است گرد آورده اندکه به حقیقت این قسمت نیز بسیار جالب و دلکش وخواندنی است . ازخداوند متعال مسألت دارم که به استاد توانایی و توفیق بدهد تا جلد دیگر این ترجمه و تفسیر با ارج را هرچه زودتر در اختیار مشتاقان آن قرار دهند به عقیدهٔ این بنده برای هریك ازخانواده‌های ایرانی مسلمان لازم است که یك دوره ازاین ترجمه را فراهم‌کنند و فرزندان خود را به خواندن وفهمیدن مطالب آن تشویق و ترغیب نمایند .

با دیدن این قرآن باترجمه وتفسیر وشرح، خستگی کار روزانه ازتن من بنده بیرون شد. دوچشم ناتوانم روشنی ونورگرفت وآن را مطالعه نمودم و با دقت متن آیه ها را با ترجمه مطابقه کردم و بعض نکاتی را که به نظرم رسید یادداشت نمودم که اینك آنهارا تقدیم محضر استاد میکنم

۱– در ج ۲ ص۳۳ عبارت « وما النصر الامن عندالله » را چنین ترجمه فرموده‌اند « و نصرتی جز از جانب خدا نیست » اینجا «النصر» معرفه است بنابراین بهتر بود آن را به «آن پیروزی » یـا « پیروزی » برمی گرداندند (آیهٔ ۸/۱۰).

۲– در ص۴۰ ج۲ عبارت « والله ذوالفضل العظیم » ازآیهٔ ۸/۲۹ را به عبارت « وخدا صاحب فضلی بزرگ است» برگردانیده‌اند که اینجا نیز چون « الفضل » معرفه است بهتر بود عبارت بدین وجه باشد « و خـدا صاحب فضل بزرگ است » .

۳– در ج۲ ص۴۳ عبارت « فسینفقونهـا » از آیهٔ ۸/۳۶ چنین ترجمه شده است « پس زود باشدکه همه را انفاق‌کنند » و چون در آن عبارت قرآن مجید چیزی که برمعنی همه باشد وجود ندارد بهتراست معنی چنین باشد : «پس زود باشدکه آن را انفاق کنند » .

۴– در ج۲ ص۳۲ کلمهٔ « مغفرة » ازآیهٔ ۸/۴ به‌آمرزش تـرجمه شده است و«آمرزشی» بهتراست.

۵– در ج۲ ص۵۰ ضمیر«هم» ازآیهٔ ۸/۵۶ ازقلم‌ترجمه ساقط شده‌است

بدین معنی که عبارت « و هم لایتقون » را به « و پرهیزکاری نمی‌کنند » برگردانیده‌اند .

۶ـ در ج۲ ص۵۱ عبارت « فشرد بهم من‌خلفهم » را چنین معنی‌فرموده اند : « از پشت آنهارا برمان » واین غلطی‌فاحش است که حتماً باید صحیح شود . وعلت بروز این غلط‌آن است که مترجم دانشمند « من » به فتح اول را ازخستگی لابد «من» به‌کسر اول خوانده‌اند

۷ـ در ج۲ ص۵۲ «به» ازآیهٔ ۸/۶۰ ترجمه نشده‌است و اعدوا لهم ما استطعتم من قوة ومن رباط الخیل ترهبون به عدوالله وعدوکم و آخرین من دونهم لاتعلمونهم الله یعلمهم ...» واین است ترجمهٔ‌آن « وبرای آنها آنچه می‌توانید نیرو واسباب بسته‌آماده‌کنید (تا) دشمن خدا و دشمن خود وکسانی دیگر جز آنها را بترسانید که شما آنها را نمی‌شناسید ، خدا آنهـا را می شناسد... » به یعنی باآن نیروآن اسبان بسته دشمن خدا ... را بترسانید بنابراین‌ترجمه نکردن حارو مجرور«به» معنی‌را ناقص می کند.

۸ـ در ج۲ ص۵۶ «علی» به معنی «برصد» و «برعلیه» می‌باشد در آیهٔ ۸/۷۲ ومترجم استاد آن را «بر» معنی‌فرموده‌اند « .. وان استنصروکم فی‌الدین فعلیکم النصر الاعلی قوم بینکم وبینهم میثاق ... » یعنی « .. واگر دردین ازشما یاری خواهند یاری‌کردن (ایشان) برشما است مگر برقومی که میان شما وایشان پیمانی است... »، یعنی مگراینکه برصد قومی از شما یاری بخواهندکه شما باآن قوم هم پیمان باشید وظاهراً عبارت ترجمه این معنی را بوضوح نمی‌رساند .

۹ـ در ج۲ ص۷۹ « الایمان» راکه جمع‌است به «سوگندی » که مفرد است ترجمه‌کرده اند (آیهٔ۹/۱۲) «.... انهم لاایمان لهم ...» یعنی: « .. بی گمان‌آنهارا سوگندی نیست .. »

۱۰ـ در ج۲ ص۸۴ آیهٔ ۹ر۲۷ یعنی «ثم یتوب الیه من بعد ذلك علی من‌یشاء والله غفور رحیم» را چنین ترجمه‌کرده‌اند : «سپس، بعد ازآن ، خدا بر هرکه بخواهد توبه دهد و خدا آمرزگار مهربان است » « یتوب‌الله علی من یشاء » یعنی خدا توبهٔ هرکه را بخواهد می پذیرد نه هرکـه را بخواهد توبه می‌دهد .

۱۱ـ در ص۸۹ ج۲ عبارت «... وقاتلوا المشرکین‌کافة کمایقاتلونکم کافة واعلموا ان‌الله مع‌المتقین» چنین ترجمه شده‌است. «... وبا همهٔ مشرکان

کارزار کنید همچنانکه آنها باهمهٔ شما کارزارمی کنند وبدانیدکه باپرهیزکاران است»که کلمهٔ «الله» ازقلم ترحمه ساقط شده‌است .

۱۲ــ در ص۹۴ ح۲ عبارت « ... و فیکم سماعون لهم ... » را چنین ترحمه کرده‌اند : «ودرمیان شما برای آنهاشنوندگانی‌است» درکشافزمحشری آمده است: « وفیکم سماعون لهم ای نماموں یسمعون حدیثکم فینقلونه الیهم . اوفیکم قوم یسمعون للمنافقون و یطیعونهم» یعنی‌سحن چینانی که سحن شمارا می‌شوند و آنرا برای منافقان نقل می‌کنند . یا در میان شما قومی‌هستند که سحن منافقان راگوش می‌کنند وازآنها اطاعت می‌کنند.

۱۳ــ در ح ۲ ص۱۰۰ آیهٔ ۶۲ر۹ « یحلفون بالله لکم لیرضوکم والله و رسوله احق ان یرضوه ان کانوا مؤمنین » این طور ترحمه شده‌است : « برای شما به حدا سوگند می‌حورند تا حشنودتان‌کنند ، وحدا ورسولش شایسته‌ترند تا راضی‌اش‌کنند اگرمؤمنان باشند» به‌نطر این‌حقیر این‌ترحمه خالی ازتعقید نیست وبرای حوانندهٔ فارسی زبان معنی محصلی برای‌آن بدون تأمل بدست نمی‌آید گمان‌کنم بدین وجه بهترباشد «. وشایسته‌تراست‌که حدا ورسول اورا راضی‌کنند اگرمؤمنان باشند»

۱۴ــ در ص۱۰۷ ح۲ آیهٔ ۸۰ر۹ درترحمهٔ عبارت «... فلن یغفرالله لهم ...» آمده · «هرگزحدایشان را بیامرزد » در این ترحمه یك حرف الف درهنگام چاپ افتاده است ودرست «هرگزحداایشان را نیامرزد» است .

۱۵ــ درح۲ ص۱۰۸ آیهٔ ۸۱ر۹ یعنی «فرح المخلفون بمقعدهم خلاف رسول‌الله .. » بدین سان ترحمه شده‌است: « بازگذاشتگان به نشستنشان شاد شدند برحلاف رسول‌الله ...» برحلاف درست نیست و «پشت‌سر» درست است . رك ص۲۹۶ ح۳ الکشاف .

۱۶ــ در ح۲ ص۱۰۹ درآیهٔ ۸۳ر۹ کلمهٔ «عدواً» به دشمن ترحمه شده و«دشمنی» بهتراست.

۱۷ــ در ح۲ ص ۱۱۹ درآیهٔ ۱۰۹ر۹ کلمهٔ «نار» به معنی‌آتش از قلم مترحم افتاده است.

۱۸ــ در ح ۲ ص۱۲۰ آیهٔ ۱۱۱ر۹ عبارت « فاستبشروا ببیعکم الذی بایعتم به . » بدین نحو ترحمه شده است : « پس شاد باشید به‌بیعی‌که با او کردید.. » صمیر هاء در «به» به‌بیع راحع است بنابراین ترحمه بدین‌صورت باید باشد : «پس شاد باشید به بیعی‌که‌آن را انحام دادید».

۱۹ـ در ح ۲ ص ۱۷۱ آیهٔ ۱۰ر۷۵ یعنی «ثم بعثنا من بعدهم موسی و هارون الی فرعون وملائه بآیاتنا ...» با این معنی آمده است. «سپس بعد از آن موسی و هارون را برانگیختم بسوی فرعون و سران قوم او... » هم دراینجا راجع است به « الرسل » و باید به « آنان » معنی شده باشد یا بعد از آن پیغمبران .

۲۰ـ در ح ۲ ص ۱۷۸ آیهٔ ۱۰ر۱۰۱ یعنی : « قل انظروا ماذا فی السماوات والارض وما تغنی الآیات والنذر عن قوم لایؤمنون » با این عبارات ترجمه شده است: « بگو: بنگرید که چیست در آسمانها و زمین ها وبی نیاز نمی کند این آیه ها وبیم دهندگان کسانی راکه ایمان نمی‌آورند » چون فاعل نمی کند هم آیه ها است و هم بیم دهندگان وبیم دهندگان جمع و جان دارند باید به‌جای نمی کند «نمی کنند» به صیغهٔ جمع باشد .

۲۱ـ در ص ۲۰۴ ح ۲ « من‌الله » واقع در آیهٔ ۱۱ر۳۰ ترجمه نشده است .

۲۲ـ در ح ۲ ص ۲۲۰ آیهٔ ۱۱ر۷۷ متن وترجمه آن بدین قرار است. «ولماجاءت رسلنا لوطاًسیء بهم وضاق بهم ذرعاً و قال هذا یوم عصیب» «و چون فرستادگان ما نزد لوط آمدند برای ایشان اندوهگین گشت و برایشان تنگ دل شد و گفت . این روزی سخت است» و درحاشیه از طبری نقل فرموده‌اند که «...وتنگ‌شد بدیشان‌دل...» گمان کنم «ضاق بهم ذرعاً» بمعنی«و برایشان تنگ‌دل شد» نباشد . درالمنجد آمده است « ضقت بالامر ذرعاً ای لم اقدر علیه» یعنی برآن قادر نبودم . و درحاشیهٔ کشاف آمده است یقال ضقت بالامر ذرعاً ، اذا لم تطقه ولم تقو علیه . و درلسان العرب آمده است . الذرع الطاقه . وضاق بالامر ذرعه وذراعه ای ضعف طاقته ولم یجد من المکروه فیه مخلصاً ولم یطقه ولم یقو علیه . واصل الذرع انما هو بسط الید فکانك ترید مددت یدی الیه فلم تنله. نقل بقیهٔ گفتار این منظور دربارهٔ لغت ذرع و ضاق به ذرعاً مفید است ، ولی از نقل آن خودداری شد. طالبان به آنجا رجوع کنند .

۲۳ـ در ص ۲۲۵ ح ۲ عبارت : «وانا لنریك فینا ضعیفاً» از آیهٔ ۱۱ر۹۱ بدین نحو معنی شده است : «وبی گمان ترا درمیان خود ضعیف می بینیم» چنانکه مشهود است «نا» در انا ـ اننا معنی نشده است وباید چنین باشد. وبی گمان ما ترا درمیان خود ضعیف می بینیم .

۲۴ـ در ص ۲۲۸ ح ۲ آیهٔ ۱۱ر۱۰۲ « وکذلك اخذ ربك اذا اخذ القری وهی ظالمة ان اخذه الیم شدید» با این معنی آمده است : «و همچنین گرفتن

پروردگارت هنگامی که قریه‌ها را گرفت درحالی که آنها ستمکار بودند بی گمان گرفتن او دردناك است» اخذ دراین آیه به‌معنی مواخذه ومجازات ومعاقبه است نه به‌معنی گرفتن رجوع کنید به‌المعجم‌الوسیط ذیل اخذ .

۲۵- در ج ۲ ص۲۲۹ آیهٔ «فلاتك‌فی‌مریة ممایعبدهؤلاء مایعبدون‌الاکما یعبدآباؤهم من قبل ... » چنین ترجمه شده است : پس درشك مباش از آنچه این گروه‌می‌پرستند، نمی‌پرستندمگرمثل که‌پیش‌ازاین‌پدرانشان‌می‌پرستیدند...» به‌جای «که» باید «آنچه» یا «آنکه» باشد .

۲۶- «وجه» درآیهٔ۹ر۱۲واقع درص۲۷۷ج۲«روی» معنی کرده‌شده‌است واگر به «توجه» و «علاقه» معنی شده بود بهتر بود . «اقتلوایوسف‌او اطرحوه ارضاً یخل‌لکم وجه‌ابیکم ...» یعنی «یوسف را بکشید یااورا به‌زمینی بیفکنید تا روی پدرشما ازآن شمابماند».

۲۷- متن وترجمهٔ‌آیهٔ ۲۰ر۱۲واقع درص ۲۸۰ ج یك بدین‌صورت‌است: «وشروه بثمن‌بخس‌دراهم معدودة وکانوافیه‌من‌الزاهدین» «و اورا به‌بهای‌اندکی فروختند به‌چند درهم ودرآن از بی‌رغبتان بودند» ضمیر هاء درفیه به‌یوسف‌راجع است . بنابراین «درباره او بی‌رغبت بودند یا دربارهٔ او (= یوسف) بی‌رغبتان بودند» بهتراست.

۲۸- درآیهٔ ۲۱ر۱۲ واقع درص ۲۸۱ج ۲ «مکنا» به‌معنی مکانت‌وتسلط دادیم می‌باشد و«الارض» معرفه است وازآن زمین مصرمقصوداست ولی اولی را جای دادیم و دومی را «زمین» معنی‌کرده‌اند : « ... وکذلك مکنالیوسف فی الارض ...» یعنی «این چنین یوسف را در زمین جای دادیم ...»ـ آن سرزمین بهتراست .

۲۹- آیهٔ ۲۳ر۱۲ در ص ۲۸۱ ج ۲ یعنی «وراودته‌التی هو فی بیتها عن‌نفسه ...» چنین ترجمه شده است . «وآمد و شدکرد با او آن‌کس‌که او در خانه‌اش بود ازبرای خودش .. » اولا «راودته عن‌نفسه» را به «آنزن ازیوسف کام خواست» یا «از اوطلب فجورکرد» معنی‌کرده‌اند،همان‌طورکه خود مترجم دانشمند نیز در آیه‌های بعد همین طورکرده‌اند . ثانیاً در این ترجمه چند ضمیر وجود داردکه مرجع‌آنها بوضوح از خواندن ترجمه بدون دانستن متن معلوم نمی‌شود و ترجمه هم برای فارسی زبانی است‌که عربی نمیدانند وازخود قرآن نمی‌تواند استفاده‌کند. گمان‌کنم ترجمه اگر بدین وجه باشدبهتر باشد زنی‌که یوسف درخانهٔ او بود از یوسف کام خواست (یا طلب فجورکرد) .

۳۰- در ص ۲۹۰ ج ۲ در ترجمهٔ آیهٔ ۱۲٫۴۸ سطر ۵ به‌جای «حزن» به‌معنی الا «حبر» چاپ شده است .

۳۱- در ص ۲۹۳ ج ۲ در ترجمهٔ این آیه (۱۲٫۵۹) «... قال: ائتونی باخ لکم من‌ابیکم ...» آمده است : «... گفت . برادرتان را که از پدرتان است به‌من آورید ...» برادر پدریتان را نزد من آورید بهتر نیست ؟

۳۲ - در آیهٔ ۱۲٫۶۷ «من‌الله» ترجمه نشده است . ص ۲۹۵ ج ۲ سطر ۹ .

۳۳- در ص ۲۹۷ ج ۲ سطر ۶ متن قرآن به‌جای «لمن‌جاء به» «معکم جاءبه» چاپ شده است که غلط است و البته و حتماً باید در چاپهای بعدی تصحیح شود .

۳۴- این است ترجمهٔ آیهٔ ۱۲٫۷۵ واقع در ص ۲۹۷ ج ۲ «گفتند جزای آن، کسی است که در رحل او پیدا شود . پس او جزای آن است» استاد تصدیق می‌فرمایند که باید در چاپهای بعدی این آیه را با عباراتی واضح‌تر و مفهوم‌تر ترجمه بفرمایند . این ترجمه تقریباً تحت‌لفظ است .

۳۵- «مافرطتم» را در آیهٔ ۱۲٫۸۰ در ص ۲۹۹ به «آنچه در (بارهٔ) یوسف تقصیر کردید» ترجمه کرده‌اند، در حالی که «ما» اینجا مصدریه است و به‌معنی آنچه نیست .

۳۶- «ان» از آیهٔ ۱۲٫۸۷ در ص ۳۰۱ ج ۲ معنی ناشده مانده است استاد «إنّ» را همه‌جا بی‌گمان معنی می‌فرمایند .

۳۷- عبارت «وجاء بکم من‌البدو» از آیهٔ ۱۲٫۱۰۰ واقع در ص ۳۰۴ را به «وشما را از صحرا به‌من آورد» ترجمه کرده‌اند «به‌من» زائد است و در متن آیه چیزی در مقابل آن نیست .

۳۸- عبارت «وان ربك لذومغفرة للناس علی ظلمهم» از آیهٔ ۱۲٫۶ واقع در ص ۳۱۷ ج ۲ را این طور معنی کرده‌اند «و بی‌گمان پروردگار تو برای مردم بر ستمگری ایشان صاحب مغفرت است » علی اینجا به‌معنی مع است و باید «با وجود ستمگری» ترجمه شود .

۳۹- «مرد» در آیهٔ ۱۲٫۱۱ واقع در ص ۳۱۹ به «بازگشتن» ترجمه‌شده و «بازگردانیدن» به‌صیغهٔ متعدی درست است .

۴۰- عبارت «والذین‌هم به‌مشرکون» در آیهٔ ۱۶/۱۰۰ چنین ترجمه شده است: «و به کسانی که آنها به آن‌مشرکانند» ضمیرها را زمخشری در کشاف به‌خدا راجع می‌داند و یا به‌شیطان. بنابراین معنی چنین است ۱- و به کسانی که آنها به او (= خدا) مشرکانند ۲- و به کسانی که آنها به (وسوسهٔ) شیطان مشرکانند.

۴۱ـ کلمهٔ «بین» بمعنی روشن و آشکار در آیهٔ ۱۸ر۱۵ در ص ۵۴۶ ج ۲ معنی نشده است .

۴۲ـ کلمهٔ «اداً» از آیهٔ ۱۸ر۵۷ در ص ۵۶۳ ترجمه نشده است .

۴۳ـ درآیهٔ ۲۰/۵ «الرحمن» به «خدای بخشندهیی» ترجمهشده و خدای بخشنده بهتر است

۴۴ـ کلمهٔ «المقدس» درآیهٔ ۲۰/۱۲ ازقلم مترجم استاد ساقط شده است (ص ۶۳۲ ج ۲) .

۴۵ـ کلمهٔ «تمشی» را درآیهٔ ۲۰/۴۰ سهواً ترجمه نفرمودهاند (ص۶۳۶ ج ۲) .

تبصر
ارباد
الالباد

تقی بین

نویسندهٔ این سطور در نامهٔ آستان قدس (شمارهٔ ۲۴ صفحهٔ ۹-۸۸) بمناسبت معرفی کمان‌های نفیس موزهٔ آستان‌قدس یادداشتی ترتیب داده بود اینك به‌معرفی کتاب تازه‌چاپی در رمایه که متضمن اطلاع واصطلاحهای مربوط به‌کمان وتیراندازی است میپردازدو خوانندگان علاقمند را به استفاده‌از این کتاب توصیه میکند.

اسم‌این کتاب «راهنمای مطالعه در رمایهٔ اسلامی»است ودرحقیقت بخشی است ازکتاب تبصرة ارباب الالباب طرطوسی که نسخهٔ منحصر به فرد آن در کتابخانهٔ بودلین اکسفورد است و به اهتمام‌آقای‌آنتوان بودولاموت Antoine Boudot - Lamotte جزو انتشارات موسسهٔ فرانسوی دمشق به‌سال ۱۹۶۸م. دربیروت چاپ شده است. آقای آنتوان درپیش‌گفتار کتـاب میگوید باید از استادکلودکاهن Claude Cahen سپاسگزارباشم که مرا دراین‌کارتشویق‌کرد. استادمقاله‌ای‌درنشریه مطالعات شرقی Bulletin d'etude orientales دربارهٔ تیراندازی نوشته بود ومن با خواندن آن مقاله به این موضوع علاقمند شدم و متنی عربی از قرن سوم هجری تألیف مرضی بن مرضی طرطوسی را که نسخهٔ منحصربه فردآن به شمارهٔ ۲۶۴ دربودلین اکسفورد هست پیدا کردم‌و بعد تصمیم به چاپ و نشر آن گرفتم (صفحهٔ VII) در بارهٔ مولف این‌کتاب گویا اطلاعی در دست نباشد. فقط میدانیم اهل طرطوس شهری برسر راههای‌آسیای میانه وسوریه ودرشام (معجم‌البلدان) بوده‌است وکتاب خودراباستفاده ازمآخذ قدیمی درقرن سوم هجری تألیف کرده‌است.

نسخهٔ چاپی که‌کاغذنرم ومخصوصی دارد درکمال‌دقت وپاکیزگی‌در۱۸۳ صفحه به قطع تقریبا وزیری چاپ‌شده‌است ویکی ازبهترین نمونه‌های‌کتابهای چاپی بشمار می‌رود. غیر ازمتن‌کتاب طرطوسی بقیهٔ آن به‌زبان فرانسه است. درآغاز پیش‌گفتاری دارد در ۱۹ صفحه وبعد علائم قراردادی واختصاری است در دو صفحه‌که درضمن معادل فرنگی حروف عربی (الفباء فونتیك) ذکرشده است . پس از آن بخش کتاب شناسی است در ۱۱ صفحه‌که بسیار مهم و قابل استفاده است دراین قسمت فهرستی ازکتابهای خطی وچاپی به زبانهای عربی وترکی وفرانسه که درخصوص رمایه است باشرح مختصری از خصوصیات واسم

* مؤلف یا نویسنده آنها وحتی تاریخ چاپ کتابهای چاپی و نشانی نسخه‌های خطی درضمن کتابهای چاپی اغانی اصفهانی، شرح دیوان حماسه، کتاب فضائل رمی فی سبیل‌الله (چاپ شده درمجله فرهنگ اسلامی)، نقدالسیر، انساب‌سمعانی، تاریخ طبری، فقه‌اللغهٔ ثعالبی ، معجم‌الادبای یاقوت و از نسخه‌های خطی کتاب‌الرمی علی‌طریق‌المرامی ابوالعباس (لیپزیك) کتاب‌الهدایه فی‌علم‌الرمایه (اکسفورد)، نهایةالسؤل والامنیه فی‌تعلیم عمل‌الفروسیه (پاریس) نهایة فی‌علم‌الرمایه (گوتا آلمان) ایضاح (برلین) مفتاح کنز درالنضیم فی اصل الرمایه و تعلیم الغلام درویش حنفی (برلین) رساله الرمی و القوس ابواحمد عبدالکریم بن ابراهیم الکارابی‌البلعاری (برلین) ، الواضح طبری(برلین) ودیگرها ذکر شده است. وبعدمقدمه‌ای است در۳۲صفحه مشتمل برچند قسمت :

۱ــ منابع اعم از عربی قدیمی مثل فرهنگها. دائرةالمعارفها وکتابهای زبان شناســی ومآخذ غربی و نوشته شرقشناسان وتصاویر ومینیاتورها (ازصفحهٔ ۱ تا ۵) .

۲ ــ انواع کمان مانند قوس حجاری وکمان فارسی و قوس‌الید (کمان دستی) وقوس الرحل (کمان پائی) ازصفحهٔ ۶ تا ۸ .

۳ــ اجزاء کمان از صفحهٔ ۸ تا ۹ مانند راس القوس (سر کمان) ، رجل القوس (پایین کمان) بطن‌القوس(شکم یا میان کمان)، ظهرالقوس (پشت کمان)، المقبض (دستگیره) و قسمتهای مختلف دسته کمان بطیرالفرس به فتحتین. یا عرف والکبد والکلیه والنحر والتالیف به ترتیب از مقبض رو به بالای دسته .

السحر یافرض (گودی محل انداختن زه) النعل (پهلوی فرض به طرف بالا) بیت الرمی (نیمهٔ بالای دسته) یا بیت‌العلی ، بیت الاسقاط یا بیت الاسفل (نیمهٔ پایین‌دسته) السیةالعلیا یاسیة بیت‌الرمی والسیةالسفلی یاسیة بیت‌الاسقاط که تمام آنها در تصویر آخر کتاب (شکل۳) نشان‌داده شده است

۴ ــ وتر (زه) که ازچرم و پوست (جلود) ساخته می‌شد . و دارای پی (عقب) وقسمتی ازابریشم بافته به‌اسم حریر بوده‌است (ازصفحهٔ ۹ تا ۱۱) .

۵ــ تیر که اگر فلزی باشدسهم نام دارد و بهسهم بضم وسهام به‌کسر جمع بسته میشود و اگرچوبی باشد نبل (به فتح ن و سکون ب) گفته میشود که جمع آن انبال ونبال به‌کسراست ولی اغلب نبل دربرابر نشاب (به ضم ن و مشدد) که به معنی تیرایرانی بوده گفته میشده است وگاهی آنرا از فلزهم می‌ساختهاند : سهم به نوبه خود شامل چندقسمت بوده و هرقسمت اسمی داشته است قسمت

تیر دسته را متن وقسمتی که پرتیهو یاکبك به‌آن می‌بسته‌اند مخاط می‌گفته‌اند رش یا غدذ در زیر ویك قسمت آهنی به اسم نصل . زج به ضم ز و مشدد شامل عراران ودرانتهای آن سینه ودربالای تیر فوق یا فند عتره وبه نام شرح‌الفوق بوده است که باید برای اطلاع از جزئیات آنها به شکل ۴ آخر کتاب مراجعه کرد .

۶ـ ترکش (ازصفحهٔ ۱۲ تا ۱۳). در اینجا نسخهٔ اصلی افتادگی دارد ولی درعین‌حال چند نوع ترکش ذکر شده است: جعبه، تیرکش (فارسی‌است) بیملنگ (ایضاً) ازپوست، قندیل استوانه‌ای کمانه چرمی برای تیرکه‌درعربی نبل می‌گفته‌اند وگاهی باچوب می‌ساخته‌اند ، جعیر چربی و بزرگتر ، قمطه گاهی چوبی وازچوب درخت س، قرن (به‌فتح ق ور) از دوجزء چوبی، قصه یا وفاض (به‌کسر)گاهی چرمی، شماخ (به‌فتح) خاص بیابان.

۷ـ حلقه شست که به‌فارسی انگشتوانه می‌گویند (صفحهٔ ۱۴).

۸ـ اصول وفروع ازصفحهٔ ۱۴ تا ۲۵. اصول و فروع رمایه نظیراصول وفروع فقهاست وچون شماره آنها زیاد و مورد اختلاف است باید به کتابهای فروسیه مراجعه‌کرد. آقای‌آتنوان به‌نقل از ارباب رمایه اقوالی‌را نقل‌کرده و نوشته است باید دانست‌رمایه پنج‌رکن دارد قوس، زه، تیر، حلقه انگشت، کمان ولی درتیراندازی باید اصولی راکه به‌آن اصول‌الرمی می‌گویند رعایت کرد. ابوهاشم چهار اصل قائل است قبضه (محل دست چپ) ، عقد (جـای گرفتن انگشتان دست راست) مد واطلاق (پرتاب) طاهر به‌این چهار اعتماد را اضافه کرده است ومی‌گوید باید دو دست نیروی مساوی داشته باشند یا به‌یك اندازه فشار واردکنند . اسحاق ده‌اصل ذکرکـرده است. ازجمله ، انتصاب (نشانه) ، ایتار (به‌زه‌کردن‌کمان)، تفویق، قفله به‌ضم، قبضه، مد (به فتح م وتشدید د) ، اغلات (پرتاب)، فتحه (بازکردن یـاکشیدن‌کمان) و فرعی به‌نام‌الرمی تحت التورس اضافه‌کرده است.

ابوموسی به‌چهار اصل قبضه، نظر، اغلات وشش فرع از جمله ایتار وتوفیق معتقد است.

۹ـ کمان‌داران معروف (ازصفحهٔ ۲۶ تا۲۸) مانند ابوهـاشم باوردی ، طاهربلخی واسحاق الرفا (مشدد) وابوعبدالله ترمذی ومحمدبن حسن‌هروی.

۱۰ـ تیراندازی تفننی یا ورزشی (ازصفحهٔ ۲۸ تا۳۲). می‌نویسد چون پیغمبر اکرم تیراندازی را توصیه‌کرده است اغلب بزرگان وحتی‌سلاطین تیر-

اندازی را دوست داشته وتمرین می‌کرده‌اند. ابوالمحاسن مورخ می‌نویسد در سال ۶۹۲. هـ (=۱۲۹۳.م) ودرعهد ملك‌الاشرف دربیرون قاهره میدانی‌بود که درآنجا مسابقه تیراندازی می‌دادند. هندوانه یاکدوئی ازطلا ونقره بعنوان نشانه گذاشته بودند و رویش کبوتری بود تیراندازها باید در حال اسب تازی آنرا بزنند.

۱۱ـ تصویر کمانها. تحت این عنوان عده‌ای از کمانهای معروف نظیر کمان مرداد چهارم، عثمان دوم، محمود دوم، سلطان سلیم سوم معرفی‌شده‌است (ازصفحهٔ ۳۱ تا ۳۲)

۱۲ـ معرفی نسخهٔ خطی کتاب رمایه طرطوسی و فهرست تصویرهای‌آن (ازصفحهٔ ۳۳ تا ۳۷).

متن کتاب طرطوسی ازصفحهٔ ۳۹ نسخهٔ چاپی شروع می‌شود و ترجمهٔ فرانسه هرصفحه در روبروی‌آن‌آورده شده است. این‌ترجمه برای‌حل‌مشکلات و فهم کتاب بسیار مفید است مخصوصاً تلفظ اصطلاحهای رمایه راکه در نسخهٔ اصلی بدون اعراب بوده است به خوبی می‌توان فهمید. قسمتی راکه آقای آنتوان به‌چاپ رسانده است بخشی است از کتاب بزرگ طرطوسی (ورق ۲۴ نسخهٔ اصل) باعنوان: «ذکر فضیلة‌الرمی واوصافه» وچنین آغاز می‌شود.

«قال علیه‌الصلوة والسلام ألاوان‌القوة فی‌الرمی. أخبرنی عبدالله بن‌محمد أبوالقسم الثغری قال حدثنا داود یعنی (کلمه‌ای محو شده) قال حدثنا مبارك یعنی عبدالله بن عبدالرحمن بن یزیدبن جابر قال‌حدثنی ابومسلم عن‌خالدبن یزید. قال کنت رجلا أرمی فکان عقبة‌بن‌عامر تمیربی فیقول یاخالد اخرج‌بنانرم فلما ان‌کان ذات یوم‌ابطأت عنه فقال بلم أحدثك حدیثاً سمعة من رسول‌الله‌صلی الله علیه سمعة یقول ان تبارك و تعالی یدخلا بالسهم الواحد ثلاثة نفر الجنة صاحبه یحتسب فیه‌الخیر والرامی و منبلهٔ...» (ص۴۱).

وبار درضمن روایتها آورده است: «وروی عن الثقات أن النبی صلی‌الله علیه وسلم قال‌من رمی‌سهماً فی‌سبیل‌الله بلغ‌العدو أواخطأ کان له عندربه مرتبة» یعنی ازمعتمدان شنیده شده است‌که رسول اکرم (ص) فرمود هرکس تیری در راه خدا بیندازد ولو به‌دشمن نخورد وخطاکند باز نزد خدا مأجور است (ص ۴۳). واین دیگر: «وقال علیه‌السلام تعلموا الرمی فان مابین الهدفین روضة من الریاض الجنة». یعنی فرموده‌است تیراندازی یاد بگیرید زیرا بین‌دوهدف باغی ازباغهای بهشت قراردارد (ص۴۳).

پس ازآن در هرفصل یکی ازموضوعهای مربوط به رمایه را شرح داده است. درمثل درفصلی گفته استاول بار جبرئیل باکمان ازآسمان برآدم فرود آمد و ترتیب تیراندازی را بهاو یاد داد وزاغی را با تیر زد (ص ۴۶) . بعد نمرود ونمار شامی وپسرش کیل بن‌شامی‌ورستم واسفید روس وجودین وسعیدغلام او واردشیر بابك وشاپور را ذکر کرده‌است (ص ۴۷)که همه حکایت ازین‌دارد که بشر از دیرباز ساختن تیر وکمان و استفاده ازآن را یاد داشته است

نکته‌ای درمورد حروف وعلائم قراردادی‌کتاب شایان ذکر است و آن این است‌که هرچند انتخاب حروف فرنگی معادل حروف عربی وفارسی ضابطهٔ‌کلی ندارد وهرکس می‌تواند برحسب سلیقه وذوق خود انتخاب و قرارداد بکند در این‌کتاب بعضی معادلها هست که‌گویا تازگی داشته باشد از آن جمله است t به‌جای ث و ẓ به برابر ح و d برای د و h درعوض خ و g معادل ع ونظایر اینهاکه درجاهای دیگر کمتر دیده شده است .

کتاب‌گویا غلط چاپی نداشته باشد وغلطنامه‌هم ندارد واین دقت مصحح کتاب را به‌خوبی بازگو می‌کند ودرضمن افسوسی برای ماکه هنورنتوانسته‌ایم ازچنگ غلطهای چاپی نجات پیداکنیم .

صاحساب
ن ۱۲۷۰
ب
صری
رس

محمد بی اردکانی

فاصل محترم آقای کرامت رعنا حسینی رئیس ادارهٔ کتابخانه‌های فارس که حوانی حوش‌ذوق و درشناختن کتب واسناد قدیمی بصیر و به‌حفظ این‌قبیل آثار و نفایس‌علمی ارهررقم، پرشورو شوق وواقعاً علاقه‌مندند، چند ماه پیش عکس یك کتابچهٔ مفاصاحساب مالیاتی را جهت اینحانب فرستادند تـا ضمن استفاده ، لـدی‌الاقتضاء در محله‌ای به‌نشر آن مبادرت نمایم.

بنده نیر باهمهٔ کمی بضاعت و صلاحیت ، ار آنجاکه امرور حساب سیاق در میان اهل سواد تقریباً مهجور و نشانه‌ها و علائمی که مستوفیان قدیم برسر هرمطلب بطرز شکستهٔ خاص مینوشتند مهجورتر است، وازاین بدترخوش‌نویسی بعلت‌کم اعتنائی درمدارس و خانواده‌ها ، و رواج روز افزون ماشین تحریر و احیاناً تقرب ماشین نویس‌ها وسکرترها، درحکم هنرهای‌کم خریدار ونادر الوجود است، تاآن حدکه بحواندن و رفع ابهام ار ارقام سند مربور قـادر بودم ، آنرا بصورت متداول ومعمول امرور نوشته با مختصر توضیحاتی تقدیم نمودم امید است‌که مورد پسند و سودمند واقع شود. درخواندن ارقام‌آنچه را که تردید داشته‌ام علامت استفهام گـذارده‌ام تـا اهل علم و اطلاع راهنمائی فرمایند. درپایان نیرافرادی راکه درکتابچه نام برده شده‌اند ار روی‌دوکتاب معید فارس نامهٔ ناصری و رجال ایران آقای بامداد ــ هـرکدام‌که توانسته‌ام بیابم ــ به‌اختصار معرفی نموده‌ام تاکمکی به‌روشن شدن مطالب باشد .

آقای‌رعناحسینی‌ضمن‌توضیحی که‌مرقوم‌فرموده‌اند‌نوشته‌اند‌که‌این‌کتابچه متعلق به آقای سید عبدالکریم مکارمی است که پدرانشان ار دورهٔ قاجـاریه و زندیه مستوفی دیوان وارمردان معتبر فارس بوده‌اند وشرح احوال ایشان در ص۹۹ ج۲ فارسنامه ناصری ذکر شده‌است .

هوالله تعالی‌شأنه

مهر مربع به‌سجع بندهٔ ولایت شاه طهماسب .

حکم والاشدآنکه عالیجاه عزت همراه کوچك علی‌بیك ریش سفید طایفهٔ ناصری بدانندکه صورت جمع وخرج مالیات و سایرالوجوه سنهٔ اودئیل طایفهٔ مربوره از قراریست که عالیجاهان رفیع جایگـاهان مقربی الحضرت الوالا

مستوفیان دراین کتابچه تمیز وتشخیص داده‌اند . آن عالیجاه کل اسناد خرج را بدفترخانهٔ مبارکه سپرده که ضبط نمایند واین کتابچه را مفاصا حساب خود دانسته نگاه دارد.

مقرر آنکه عالیجاهان مستوفیان و سررشته داران وکتاب دفترخانه مبارکه شرح رقم قضاشیم‌را دردفاتر خلود ثبت وضبط نمایند شهرشوال ۱۲۷۰ هو ۱۱۰ ملاحظه شد (ممکن است خط طهماسب میرزا باشد).

صورت‌اجمع وخرج مالیات وسایرالوجوه اودئیل طایفهٔ باصری و شکاری ابوابجمعی عالیجاه کوچکعلی بیک بتاریخ اودئیل

.... ۲۷۱۴ر۲۲۰۰[2]

مالیات ۲۵۱۰ر۲۲۰۰ سایرالوجوه ۲۰۴ر۰۰۰۰

مأخوذ(؟) ۲۵۲۴ر۷۹۴۰

مأخوذ نواب مستطاب نصرةالدوله ارقرار بروات نواب

معزی‌الیه ۱۳۲۲ر۶۳۰۰

مخارج مالیات ۱۸۰۵ر۷۷۰۰

برات شده ۳۰۰

عالیجاه میرزا بزرگ مستوفی ازبابت وجه شاهی اشرفی ازقرار [برات] بتاریخ شهر رمضان ۱۵۰

عالیجاه حبیب‌الله‌خان معمار بجهت اخراجات کاخ ازقرار برات بتاریخ شهررمضان ۱۵۰

..... ۲۶۹ر۶۵۰۰

کرایه ۲۵ر۶۵۰۰

کرایهٔ اسب واخراجات عرض راه آقابزرگ چاپار بتاریخ شهرشعبان ۸ر۵۵۰۰

کرایهٔ اسب واخراجات عرض‌راه محمود بیک بتاریخ شهر شوال ۸ر۵۵۰۰

---

(۱) این کلمات‌که با حروف درشت چاپ شده چنانکه در عکس هم ملاحظه میشود ازسر فصل‌هایی‌ست‌که بصورت‌خاص نوشته‌شده است آنچه‌که‌مورد تردیدبوده باعلامت‌استفهام همراه است

(۲) عدد چهار رقمی راست ممیز در همه جا از چپ براست نمایندهٔ دینار است‌که هر هزار دینار یک قران میشده است وعدد سمت چپ ممیز نمایندهٔ تومان‌که هرده‌قران یک تومان میشده است پس یک تومان ده هزار دینار بوده است

کرایهٔ اسب واخراجات عرض‌راه مهدیقلی‌بیك بتاریخ
شهر رمضان ۸٫۵۵۰۰

مواجب ۲۴۴٫۰۰۰۰

مواجب میرزا عبدالباقی ملازم پیشخدمت بتاریخ
شهرشعبان ۴۴٫۰۰۰۰ = ۶-۵۰

مواجب فوج عرب حمعی عالیجاه رضاقلی‌خان
سرتیپ بتاریخ شهر شوال [ار] ۱۲۰۰ ۲۰۰

مقرری ۱۳۱٫۲۷۰۰

مقرری سرکار والا ار قرار برات شهر حمادی‌الاول
[ار] ۱۳۰۰ ۱۰۰

مقرری عیال مرحمت پناه فرمانفرما بتاریخ شهررمضان ۳۱٫۲۷۰۰

وظیفه ۳۰۴٫۸۵۰۰

وظیفهٔ عالیجاه میرزا اسمعیل بتاریخ شهرشوال
[ار] -/۲۷ ۲۳٫۷۶۰۰

پرداخت مستمری عالیجاه میرزا رفیع مستوفی بتاریخ
شهرشعبان ۱۰۰

۵۰+۵۰

وظیفهٔ حاجی میرزا رفیع طبیب بتاریخ شهررمضان
[ار] -/۱۶ ۱۴٫۰۸۰۰

وظیفهٔ میرزا محمود ومیرزا رحیم بتاریخ شهر شوال
[ار] ۱۲٫۵- ۱۱

وظیفهٔ میرزا محمد حعفر بتاریخ شوال ۶۱٫۶

میرزا محمد حعفر [ار] -/۵۷ ۵۱٫۰۴۰۰

سیورغال میرزا سید رضی [ار] -/۱۲ ۱۰٫۵۶۰۰

وظیفهٔ اشخاص مفصله بتاریخ شهرشوال ۴۰٫۴۵۰۰.

ورثهٔ میرزا باقرکازرونی [ار] ۸۱٫۲ ۳۱٫۶۷۰۰

ورثهٔ سید مهدی [ار] ۹ ۷٫۰۲۰۰

ورثهٔ میرزا ابوالمکارم [ار] ۲ ۱٫۷۶۰۰

وظیفهٔ ورثهٔ میرزا سیدعلی‌اکبر بتاریخ شهرشوال ۳۶٫۳۶۰۰:

ورثهٔ میرزا سیدعلی [ار] ۲۷ ۲۳٫۷۶۰۰

ورثهٔ میرزا ابوالخیر وصی ازبرات کل ۱۲ر۶
ورثهٔ میرزا احمد شیرازی [از] ۲۰ ۱۷ر۶

بابت مصارف سایرالوجوه ۳۱۶ر۸۶۰۰

انعام ۲۷

انعام مشهدی علی فراش بتاریخ شهرشعبان ۱۰
» آقابزرگ چاپار » » ۱۰
» محمود بیك چاپار » » ۷

مواجب میرزا ابوالقاسم محرر ازقرار برات بتاریخ شوال ۷۰ر۰۰۰۰

نقاره خانه(؟)

عالیجاه میرزا عبدالله‌خان نوری ازقرار برات بتاریخ شعبان ۱۰۰
کوس و کرنا بجهت نقاره‌خانه ازقرار برات بتاریخ
شهرشعبان ۱۵ر۳۰۰۰
خدمتانه عالیجاه میرزا عبدالله‌خان نوری ازقرار
برات بتاریخ شهررمضان ۵۰ر۰۰۰۰

وظیفه ۵۴ر۵۶۰۰

وظیفهٔ میرزا علی‌اکبر ولد میرزا یحیی بتاریخ
شهر شوال [از] ۱۲ ۱۰ر۵۶۰۰
وظیفهٔ میرزا عباس نوهٔ میرزا یحیی بتاریخ شهر
شوال [از] ۳۰ ۲۶ر۴۰۰۰
وظیفهٔ میرزا زین‌العابدین ولد میرزا هادی بتاریخ
شوال[از] -/۲۰ ۱۷ر۶۰۰۰

تحویل عالیجاه‌آقا محمدحسن صندوقدار سرکار اشرف
والا مؤیدالدوله روحی‌فداه
ازقرارقبوض مشارالیه ۱۲۰۲ر۱۶۴۰
ازبابت مالیات ۱۰۱۹ر۳۹۵۰
ازبابت قسط خزانه ۴۳۲ر۱۶۵۰:
بتاریخ دوم ذی‌حجةالحرام ۱۲۶۹ ۳۰۰ر
» جمادی‌الاول ۱۲۷۰ ۱۳۳ر۵۰۰۰ منهاو۱ر۳۳۵=۱۳۲ر۱۶۵۰
بصیغهٔ مواجب ۲۰۲ر۲۰۰۰:
مواجب عالیجاه هادی‌خان غلام‌پیشخدمت‌بتاریخ‌شهرصفر ۱۰۲ر۲۰۰۰

مواحب عالیجاه عباسقلی خان کلهر پیشخدمت بتاریخ	
شهر محرم الحرام	۱۰۰ر
عوض حوالهٔ دیوان اعلی ار بابت مواحب عالیجاه	
میرزا حسن مهندس بتاریخ شهر محرم الحرام ۷۶	
بصیغهٔ کرایه	۱۰۸ر۵۵۰۰
کرایهٔ سنگ چحماق حمل اصفهان بتاریخ شهر محرم	۵۰ر
» اسب واحراحات عرص راه محمد حسن بیك	
چاپار بتاریخ شهر محرم	۸ر۵۵۰۰
» قورحانهٔ .. عالیجاه لطفعلی حان سرتیب	
[ار] ۱۳۱ر۴۰۰۰	۵۰ر
احراحات قورحانه وتدارك (؟) در وحه مقرب الحاقان	
میرزا نعیم لشکرنویس باشی بتاریخ ربیع الاول	
ارقرار قبض شاهراده (برات دفتری صادر شود)	۱۰۰ر
بصیغهٔ وظیفهٔ	۱۰۰ر۴۸۰۰
وظیفهٔ ورثهٔ میرزا کوچك مستوفی بتاریخ	۳۱ر۶۸۰۰
» عالیجاه میرزا حسن مستوفی بتاریخ [ار] ۱۳۲	۳۲ر
مستمری مرادحانه شاگرد بتاریخ ربیع الثانی	۸ر۸۰۰۰
مواحب مستمری عالیجاه میرزا رفیع مستوفی بتاریخ	
شهر صفر [ار] ۱۱۸	۲۸ر
ار بابت سایر الوجوه	۱۸۲ر۷۴۹۰
بصیغهٔ اخراحات	۷۶ر
احراحات کارحانهٔ سرکاری بتاریخ شهر صفر	۵۰ر
احراحات... بتاریخ ربیع الاول	۲۶ر
جیره و علیق الدواب بتاریخ محرم است	
	:۸۳ر۴۴۰۰
علیق الدواب اصطبل سرکاری بتاریخ ربیع الاول کاه	
چهار حروار وبیست من فی چهار قران	۱ر۶
حیره عملهٔ اصطبل سرکاری بتاریخ ربیع الاول	۱ر۴۲۵۰
» آغا بهرام خواحه بتاریخ حمیدی الاول	۴ر۵۰۰۰
» » مراد » » »	۲ر۷۵۶۲

کاه‌الدواب اصطبل سرکاری بتاریخ جمادی‌الاول شش خروار وهشتاد وشش من فی‌چهار قران	۲٫۷۵۰۰
جیرهٔ عملهٔ اصطبل سرکاری بتاریخ جمادی‌الاول	۲٫۳۲۶۵
« عملهٔ اصطبل وقاطرخانه بتاریخ ربیع‌الاول	۲۵٫۸۴۵۰
« اصطبل وقاطرخانه بتاریخ جمادی‌الاول	۴۲٫۲۳۷۵
مواجب عالیجاه میرزا محمد رضای مستوفی بتاریخ ربیع‌الاول	۲۰٫
انعام مشهدی اسمعیل سرایدار باغ بتاریخ ربیع‌الاول	۳٫
صرف روشنائی اصطبل سرکاری « «	
روغن چراغ دوخروار[1] و دوازده من فی یک‌قران و دوعباسی	۰٫۳۲۹۰
الباقی	۱۸۹٫۴۲۶۰
خرج اضافه	۱۸۹٫
مهر عالیجاه آقاحسن صندوقدار بصیغهٔ عوض وجه استصوابی اودئیل عالیجاه میرزا محمد حکیم‌باشی بتاریخ شهرصفر	۱۳۹٫
. . مقرب‌الخاقان مشیرالملک از بابت ... نواب نصرةالدوله بصیغهٔ اخراجات عالیجاه میرزا رفیع مستوفی بتاریخ	۵۰٫
اضافه	٫۴۲۶۰

بتاریخ شهرجمادی‌الاولی‌مطابق بارس‌ئیل محاسبه مفروغ واسناد خرج ضبط شد.

توضیحات :

نام پدران آقای مکارمی یعنی خانوادهٔ مستوفیان دروازهٔ کازرون شیراز ازحاجی محمد مؤمن شروع میشود که از وزراء واعیان دورهٔ صفویه بوده و در صفر ۱۱۱۱ درگذشته است و فرزندان او همه یا وزیر یا مهردار یا مستوفی بوده‌اند ص۱۰۰ ف

[1] ــ این عدد را بطوریکه ملاحظه میفرمائید طوری نوشته‌است‌که هفت و دوسیاقی هردو خوانده میشود و بطورکلی نسبت به‌آن تردید دارم وکلمهٔ خروارهم‌ممکن‌است«بار»باشد

طهماسب میرزا : مراد مؤیدالدوله پسر محمد علی میرزا دولتشاه و داماد عباس میرزا نایب‌السلطنه است که درسایهٔ تربیت ولیعهد پرورش یافته و بزرگ شده بود. وی پس ازفوت فتحعلی‌شاه سر به‌اطاعت محمدشاه نهاد وابتدا بحکومت کاشان وپس‌ازآن بحکومت‌همدان‌رسید ودرآغازسلطنت ناصرالدین‌شاه والی کرمان وبعدوالی‌فارس شد ودرموقع جنگ انگلیس وایران خودوالی‌فارس بود وچند تن ازفرزندانش حکمران شهرهای مختلف این ایالت بودند . پس ازآن مقامات مهمی‌را حائز گشت وثروت بسیار اندوخت ودرسال ۱۲۹۷ ه. ق درگذشت. این شاهزاده کتابی درفقه نوشته است که به «فقه طهماسبی» معروف است.

نصرةالدوله فیروز میرزا پسرشانزدهم عباس میرزا متولد ۱۲۳۳. پس ازفوت فتحعلی‌شاه بهمراهی منوچهر خان معتمدالدوله ولینددیوشی انگلیسی مأمور تسخیر فارس شد وبایں‌کار توفیق یافت وبولایت فارس منصوب گشت واز آن پس تاپایان عمر(شب شنبهٔ ۲۹ ربیع‌الاول ۱۳۰۲ ه. ق) پیوسته درمقامات عالیه بود وثروتی گران اندوخت.

رضاقلی‌خان سرتیپ: سرتیپ فوج عرب وبهارلو و در واقعهٔ تسخیر بندر عباس وجنگ جنوب هم‌شرکت داشته‌است ص۳۰۹ ف. در۱۲۸۰خانه نشین شد ودر ۱۲۹۸ وفات یافت ص۳۱۲ف

فرمانفرما ـ حسینعلی میرزا فرزند فتحعلی‌شاه متولد عید قربان۱۲۰۳ در ده‌سالگی والی فارس شد و مدت ۳۸ سال آن ایالت و در اواخر ، فارس و خوزستان را تحت حکمرانی خود داشت. وی پس ازفوت فتحعلی‌شاه بهمراهی برادرش حسنعلی میرزا شجاع‌السلطنه بامحمدشاه جنگید اماشکست خورد وهر دو دستگیر شدند و فرمانفرما در ربیع‌الاول ۱۲۵۱ در وبای طهران بحال پریشانی درگذشت.

میرزا عبدالله‌خان نوری ـ به‌اغلب احتمالات پسر میرزانعیم لشکرنویس فارس‌که مدتی درشیراز وبقیه عمر را درطهران بوده است ص۵۶ ف

میرزا نعیم‌لشکرنویس‌باشی ـ فرزندمحمد زکی‌خان نوری متولد۱۲۱۹ . بیشتر اوقات مأمور لشکرنویسی فارس‌بود ودر۱۲۹۰ ه. ق درشیرازدرگذشت ص ۵۶ ف.

لطفعلی‌خان سرتیپ ـ پسر محمدعلی‌خان ایلخانی قشقائی‌که او نیز در قضایای لشکرکشی جنوب شرکت داشته است ص۳۰۹ .

میرزا محمدرضا مستوفی ـ به‌اغلب احتمالات ازسلسلهٔ سادات حمزویه که درزمان وزارت حاجی میرزا ابوالحسن‌خان مشیرالملک چندین سال سررشته‌داری فارس را داشته واز ۱۲۹۳ تا ۱۲۹۷ در دورهٔ ولایت حاج فرهاد میرزا وزیر فارس شده‌است. وی درسال ۱۳۰۲ هـ. ق درگذشت.

میرزا محمد حکیم باشی ـ پسرحاجی میرزا علی‌اکبر طبیب ص ۷۸ و۱۲۸ ف.

مشیرالملک ـ حاج میرزا ابوالحسن‌متولد۱۲۲۶ـ درسال۱۲۶۲ پیشکار و وزیر شیراز شد ولقب مشیرالملکی یافت وسالها در این سمت بود. درشعبان ۱۲۹۳ حاج‌فرهاد میرزا اورا معزول گردانید واو خانه‌نشین شد ودر ۱۳۰۳ هـ. ق درگذشت . ازآثار او مسجد مشیرالملک و کاروانسرای مشیری است در شیراز وکاروانسرای برازجان وکاروانسرای‌مشیری درخان‌ذنیان وپل رودخانهٔ دالکی وچند پل دیگر ص۹۹ ف.

میرزا بزرگ مستوفی ـ به‌اغلب‌احتمالات ، ازسادات دشتکی‌شیرازوزیر کوه‌گیلویه وبهبهان دردورهٔ حکمرانی لطفعلی‌میرزاپسرمؤیدالدوله ص۳۱۱ف

میرزاکوچك مستوفی ـ به‌اغلب احتمالات، فرزند میرزا ابراهیم‌مستوفی وازنیاگان آقای مکارمی، سالها درآذربایجان درخدمت ولیعهد بود.در۱۲۵۰ شیراز برگشت ودر۱۲۶۷ برحمت ایزدی پیوست. ص۱۰۰ ف.

کتابت کنزالوعاظ به اسم اوحدالدین کرمانی

آقای صادق عدنان ارزی دانشمند ایرانشناس ترکیه یادداشتی از نسخه‌ای خطی به‌شرح زیر به‌من مرحمت فرموده است که از لحاظ فایدت نقل می‌شود. اصل این نسخه در کتابخانهٔ آقای عزت قویون اوغلی در قونیه است.

«وقع الفراغ من تحریر کنزالوعاظ علی‌ید . حسام‌الدین بن علاءالدین بن حسام‌الدین الحوارزمی الکبروی فی‌مدینة . دمشق .. فی‌روایة‌الامیرالکبیر حاوط ،اسم قطب‌المشایخ وقدوة‌المحققین شیخ اوحدالدین کرمانی. فی اثنی عشر جمادی الاخر سنةسبع و سبعین وسبع مائة »

لهجهٔ نیریزی

در کتاب تحفهٔ اهل‌عرفان تألیف روزبهان‌ثانی و درمقامات روزبهان بقلی آمده‌است :

شیخ‌مارحمةالله‌علیه دو نوبت به‌کعبه رفته بود و وقفه یافته از معتبران منقول است‌که چون به‌کعبه رسید به‌سر درکعبه رفت . وقتش خوش شد . قلعهٔ کعبه را بگرفت و به زبان نیریزی فرمود

وش روی‌توگل چوشدست — وقسایش و بوشدست

روی گلی دوست مو — شحن‌بس‌کس گوشدست

این بگفت وحلقهٔ کعبه را بجنبانید محاوران حرم گفتند کعبه را دیدیم که در حرکت‌آمد !

لهجهٔ شیرازی

جزء حواشی ملاعلیجان بر عبهرالعاشقین روزبهان بقلی شیرازی (طبع آقای دکتر جواد نوربخش ـ تهران ـ ۱۳۴۹) بیتی به‌لسان شیرازی نقل شده است .

یکش واکوك یار خوش — یکش‌وازهد ونوازخوشن

مسکی دل روزبهان — کش‌وایك راز خوشن

قرآن بارقم صفی الدین اسحق

سه نسخهٔ خطی در کراچی

آقای حسام‌الدین راشدی دانشمند ایران‌دوست و محقق ادبیات فارسی درکراچی عکس سه نسخهٔ خطی را که یکی از دوستان ایشان در آنجا مالك است جهت من فرستاده و چون هرسه واجد اهمیت است به معرفی آنها می‌پردازد.

۱ـ قرآن خط صفی‌الدین اسحق

این قرآن به خط نسخ خوش صفی‌الدین اسحق بن سیدجبرئیل و مورخ سال ۶۹۷ هجری است.

و در قریهٔ کلخواران از توابع اردبیل کتابت شده نسخه مذهب ومجدول از عصر صفوی است

درر المعارف

۲ ـ درر المعارف

اثری است از ابو اسحق بن عمر بن محمود المبارکی که نسخهٔ آن به خط خودش است و روز سه‌شنبه ششم جمادی‌الاولی سال ۷۵۱ در شهر شیراز از تألیف آن فارغ شده

بسم الله الرحمن الرحیم
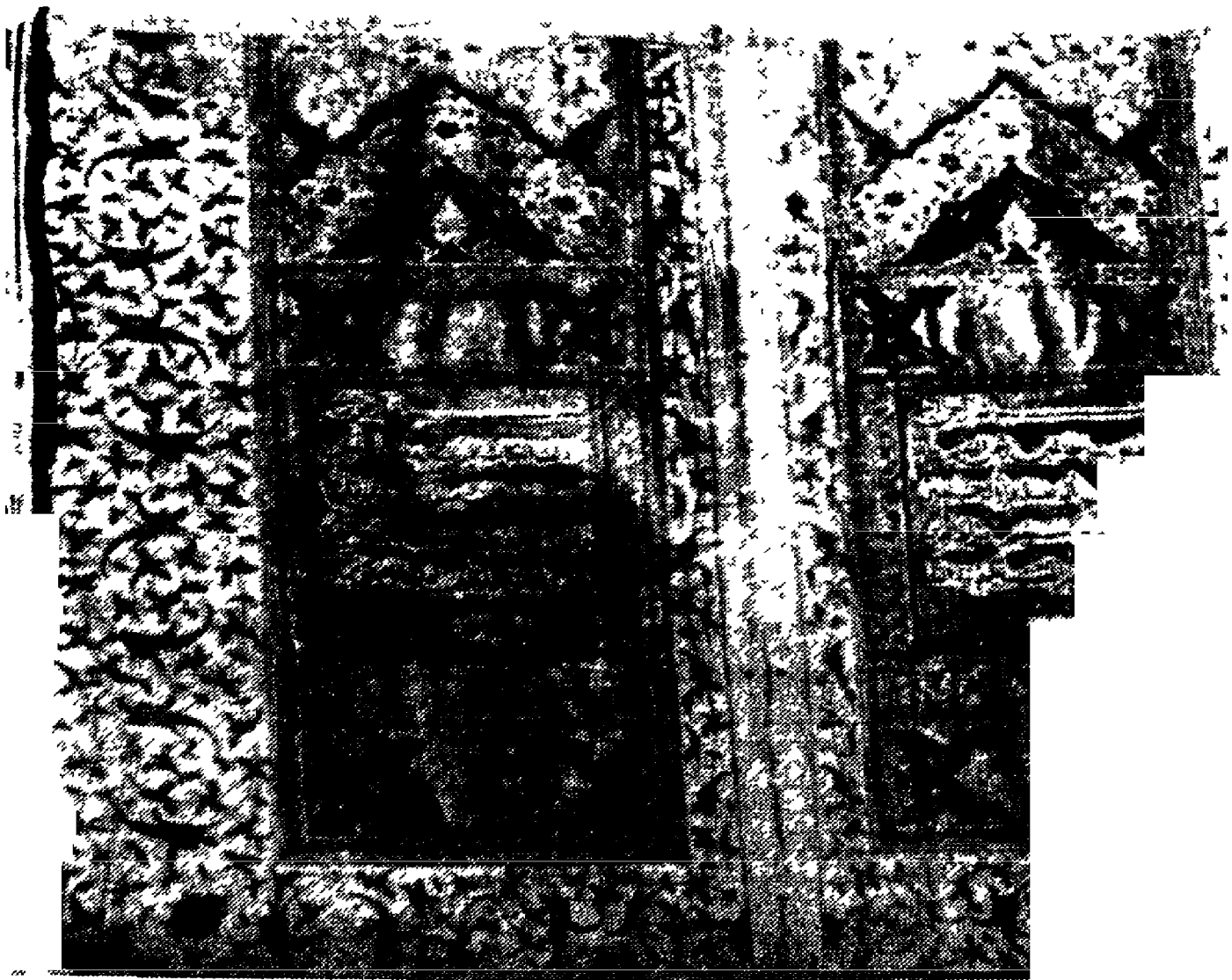
۳ـ اصول الشرفی فراآب العشر

این کتاب تألیف محمد جزری دمشقی و نسخهٔ آن مورخ سال ۱۱۲۵ و به خط محمدرضا [illegible]

نسخه‌هایی در یزد

۱ ـ مجموعه‌ای است از منشآت و مناشیر که تاج‌الدین عبدالرحمن بن ناصرالدین عمر معروف به حالویه به سبک کتاب تدوین کرد و نسخهٔ آن را به لحنی عارفانه و ممزوج با اشعار لطیف عاشقانه در شهر شیروان نوشت. نسخه‌ای نفیس از آن که در شمسهٔ زیبای صفحهٔ اولش به خط رقاع دارد «صاحبه و مالکه تاج‌الدین عبدالله بن ناصرالدین [عمر] بن [illegible] حالویه» نزد آقای سید علی محمد وزیری عالم شهیر شهر یزد و مؤسس مسجد جامع کبیر و بانی و واقف کتابخانهٔ آنجا دیدم. نسخه به خط نسخ و به قطع وزیری و مورخ ۱۷ محرم سال ۶۰۳ هجری است. در انتها ملحقه‌ای دارد که قصهٔ پیل و حکایت کلیله و دمنه است.

آغاز: الحمدلله رب العالمین والصلوة علی رسوله محمد و آله اجمعین حمد و سپاس خداوندی را که تأثیر تقدیرش محتاج تمکین گمان نگردد و وظیفهٔ رزق باروری جند به ولایت شروان حوالت فرمود

۲ ـ طومار تقسیم ترکهٔ سیدمحمد وزیر از سال ۱۲۴۵ که نیز متعلق به آقای سیدعلی وزیری است. این طومار از حیث مصطلحات مدنی مخصوصاً اثاث‌البیت و وسایل سفر و اسبابهایی که در زندگیهای دویست سال پیش به‌کار می‌رفته است بسیار قابل توجه است و برای مطالعات اجتماعی اهمیت دارد همچنین از لحاظ اسامی آبادیها و مقیاسهای مربوط به زمین و آب مفیدست

۳ ـ دیوان آقا علیرضای یزدی متخلص به جلالی که به ضمیمهٔ دیوان نسخه و به خط نستعلیق محمدحسین بن محمدجعفر کاشانی و مورخ ۱۲۸۱ قمری است نزد آقای سیدابوالقاسم فاضلی از معاریف شهر یزد دیده شد

اصول النشر ى قرا آت العشر

ضیاءالشهاب و جلاءالکتاب

قاضی قضاعی (ابوعبدالله محمد) متوفی در ۴۵۴ مجموعه‌ای از احادیث نبوی را به‌نام **شهاب‌الاخبار** تدوین کرد. بر این کتاب بعدها شروح متعدد به‌عربی وفارسی نوشته شد (نگاه کنید به‌مقدمهٔ آقای محمد تقی دانش‌پژوه بر ترجمه وشرح فارسی شهاب‌الاخبار، چاپ تهران، ۱۳۴۹).

ازشروح و ترجمه‌های فارسی سه‌متن تاکنون شناخته و هرسه چاپ شده است (یکی توسط آقای سید جلال‌الدین محدث، دیگری توسط آقای محمد شیروانی و سدیگر توسط آقای محمد تقی دانش‌پژوه).

اخیراً که با منوچهر ستوده سفری به‌کاشان رفته بودم نسخه‌ای نزد آقای حسن عاطفی‌دبیر فاضل کاشان‌دیدم که‌شرح و ترجمهٔ دیگری‌از کتاب‌شهاب‌الاخبار وعلی‌الظاهر نسخهٔ منحصر بفردست وتاکنون نسخه‌ای از آن معرفی و دیده‌نشده است

نسخه به‌قطع ربعی و برروی‌کاغذ سمرقندی و حدود سیصد ورق و به‌خطی نستعلیق مانند واحادیث به‌شنگرف است

نام شارح ومترجم‌که ازاهل تفرش بوده درخطبه نیامده‌است و رقم‌انتهای کتاب ازآن محمدبن‌جلال‌الدین بن‌علی بیدگلی (بیدگل از قرای معروف و نزدیك به‌شهر کاشان است) و بدین عبارت می‌باشد: «وقع‌الفراغ من‌تنمیق هذا الکتاب‌المسمی بضیاءالشهاب فی سلخ جمادی‌الاول سنة ثمان وتسعین وثمانمأته هجریة علی‌یداضعف عباداللہ الولی‌محمد بن‌جلال‌الدین بن‌علی بیدگلی». برای اطلاع علاقه‌مندان سطوری ازآغاز وقسمتی ازشرح یك حدیث نقل میشود.

آغاز

شکر باد مرخدایی را که اوراست نامهای عالیات و صفاتهای طاهره که چون‌خدای را بدان بدانند بود نزد وی ذخیرت وصفاتهای چون، خردمندخدای را بشناسد، بدان بود به‌نزدیك وی وسیلت. اما بدان یا جوینده ..که ... شهاب که جمع کرده است و به‌هم‌آورده است اخبارآن‌قاضی‌امام ابوعبدالله محمد بن‌سلامه بن‌جعفر بن‌علی‌القضاعی‌المصری‌از احادیث رسول صلی‌الله علیه وسلم.. وگویندگان را درآن اقوال بود و مدتی مدید بود تا جماعتی از اجله ومؤسسه جویندگی می‌کردند موجزی دربیان‌آن. مجموعی پارسی درکشف احادیث آن وبیان اخبارآن‌بر . محکمات‌آن‌کتاب خدا وجحج عقلیات ومتفق تلامذهٔ

امام ... ابوحنیفه.. والتماس بطریقی اقصی رسید صواب دیدم برقدرتمکین و مکنت خود ایامی صرف کردن دربیان آن و روزگاری بذل کردن در شرح آن شرحی شافی و بیانی کافی، کوچکی محل به وبزرگی عمل نه. و در پیش داشتیم مقدماتی که گوینده وخواننده را از دانستن آن گزیر نیست و خاص وعام را از ضبط آن چاره نیست بعون‌الله ومنه ونام نهادیم این مجموع را به ضیاءالشهاب و جلاءالکتاب

قسمتی از ترجمهٔ یك حدیث

التوده والاقتصاد والصمت جزء من ستةوعشرین جزء من النبوة، تودهمدارا کردن بود درکارها واقتصادمیانه زیستن بود وصمت خاموشی بود جزء پاره بود و و سته شش بود وعشرین بیست بود ونبوة پیغمبری ورفعت وافرشتگی بود معناه والله‌اعلم. مداراکردن ومیانه زندگانی کردن وخاموش‌بودن پاره‌ای‌است‌از بیست و شش پارهٔ پیغمبری یعنی هرمؤمن که درمعاملت ومعاشرت با مردم‌ازراه گرفت وگفت و شنود مدارا وساکنی کند و زندگانی میانه‌کند اسراف نکند درخرج کدخدایی برخود وعیال وخاموش بود ازآنچ وی را مضرة بود

ساعتی با فریدون

درراه سفر بوشهر ساعتی بهفیض دیدار دوست عزیز فریدون توللی گذشت هروقت که از شیرازمی‌گذرم دیدن او را فرض و محضرش را لذت بخش می‌دانم . آن‌روز سرحال بود مقدار زیادی در باب آثار قدیم که در بیابانهای‌فارس بازدید صحبت کردیم مخصوصاً برایم حلگهٔ سپر Bospar راکه بین تنگ سروك (نزدیك حسین آبادحره) و دالکی است توصیف کرد این حلگه در پشت‌کوهی است که «سر مشهد» این سویش قرار دارد می‌گفت که درحلگهٔ سپر آثار زیاد ، از حمله دوآتشکدهٔ بزرك ، وجود دارد آثارخرابهٔ شهری‌ساسانی آنجا نمایانست وبکلی منطقهٔ متروکی است می‌گفت یادداشتهایی ازمشاهدات دوران خدمت باستانشناسی‌خود ازآنجادارم وبایدبنویسم ولی‌ما ازیادگارهای روزگاران باستانشناسی او فقط سفر باستانشناسی را دردست داریم ۱. می‌گفت مردم‌آن حدود اصطلاحات خوبی‌برای جهات اربعه دارند، مانندکهباد Kohbād برای شمال وهیرون Hirun برای جنوب

هر بار که بهم می‌رسیم ازشعرهای تازه‌اش‌طلب می‌کنم، واوهیچ کوتاهی ندارد از اینکه شعر بخواند ومتن‌آنهارا بنویسد وبدهد. یك قطعهٔ تازه اوراکه «دیوار تنهائی» نام دارد نقل‌می‌کنم، که یادگاری‌است ازین دیدار

ازدوستان تهران ، به یاد زعدی‌آذرخشی‌بود ــ که دوسال‌پیش‌ایام نوروز را درشیراز باهم بودند ، وهم به یاد حبیب یغمایی که دعوت فریدون را برای رفتن به شیراز بپذیرفته است ۱

تصادف آنکه به فاصلهٔ قریب یك‌ماه بار بهشیرازرفتم، برای شرکت در کنگرهٔ سعدی و حافظ سعادتی دست دادکه همه‌روز به دیدار فریدون رسیدم و مخصوصاً چون حبیب یغمایی و دکتر حمیدی شیرازی و دکتر یوسفی‌ودکتر زریاب ودکترمتینی ودیگر دوستان هم بودندمحفل‌ادبی‌دلنشینی‌تشکیل‌می‌شد

افشار

دیوار تنهائی

نه افیون می‌کند مستم، نه افسون می‌کند رامم

نهنگی رانده از موجم، پلنگی مانده در دامم

ز بس سر کوفتم دلخسته، بر دیوار تنهائی

نکوشد کس به پیوندم، نپرسد کس به پیغامم

به بیدردان چگویم، درد طاقت سوز هستی را

که شیری دست و پا بر بسته، در زنجیر ایامم

مرا، ای میر سرمستان، شفائی ده به هر دستان

اگر سنگم، اگر ننگم، اگر خارم، اگر خامم

شغال آسا، توان از خوان شیری پر توان خوردن

خوش آن نخوت که می‌راند، از این خواری به هنگامم

دلیری زخمگینم، زیر پا افتاده، در میدان

که از غرقاب خون، دستی نگیرد بالگون‌شامم

خوش آن دوران خامی‌ها، خوشی‌ها بی‌لگامی‌ها

که من زین نیکنامی‌ها، نه نفرینم، نه دشنامم

دل افروزا! گناهی کن، کلامی گو، نگاهی کن

که بی افسون چشمانت، خمار آلود آن جامم

به دلبندی و دلداری، تو آن ابری که چون باری

هزاران شاخ سوسن بردمد، از دشت الهامم

ز بس نامردمی‌ها دیدم از نامردمان، ترسم

فریدون، چون دگر یاران، بیازارد به فرجامم

فریدون توللی

بازیل گری (B Gray) در تهران

استوربا‌ح‌مدیرمؤسسهٔ ایرانشناسی بریتانیا درتهران به‌مناسبت گذر کردن بازیل‌گرای از تهران دعوتی کرد و دوستانی چند را گردآورد تا با او تجدید دیدار کنند

بازیل گرای متخصص مشهور نقاشی ایرانی است که مقالات متعدد و کتب معتبر دراین زمینه دارد پس ازشرکت درکنگرهٔ شرقشناسی استرالیا به‌تهران آمده بود تا درباب مقدمه‌ای که ازلحاظ هنری برشاهنامهٔ بایسنغری می‌نویسد، باکسانی که مسؤول چاپ این نسخهٔ نفیس‌اند مذاکره کند ، در مجلس دعوت استوربا‌ح مدتی با مجتبی‌مینوی‌صحبت کرد ومیان‌آنها تبادل‌نظر شد . مینوی‌هم براین نسخه مقدمه‌ای می‌نویسد و مقدمهٔ او مقدمه‌ای است ادبی وفرهنگی یعنی بحثی‌است درباره شاهنامه وچگونگی‌متن نسخهٔ مورد ذکر

کتابخانهٔ عبدالحمید مولوی

دانشگاه مشهد اهتمامی بلیغ و درخورستایش به‌جمع‌آوری کتب خطی و مجموعه‌های‌کتب شخصی دارد . سال گذشته کتابخانهٔ محمود فرخ شاعر مشهور خراسان‌را (که‌مجموعه‌ای قابل‌توجه ازکتب ومجلات وبیرحدودسیصد جلدنسخهٔ خطی‌معتبربود) برای دانشکدهٔ ادبیات‌خود خرید. امسال کتب خطی عبدالحمید مولوی‌راکه بالغ برهفتصد نسخهٔ‌خطی‌بود برای‌دانشکدهٔ الهیات‌ومعارف اسلامی ابتیاع کرد .

به اتفاق استاد محمد تقی مدرس رضوی ومحمدتقی دانش‌پژوه و به‌دعوت آن دانشگاه وبرای‌رسیدگی به مجموعهٔ‌مولوی به مشهد رفتیم. یك یك نسخه‌ها با آن دوبزرگوارمورد معاینه قرار گرفت . مجموعه‌ای با ارزش ومفیدودارای نسخه‌های خوب وبعضی نفایس وآثارکمیاب بود خوشبختانه به دانشگاه مشهد منتقل‌شد ودراختیارعموم فضلا درآمد .

جناب عبدالحمید مولوی‌ازمعاریف شهرمشهد وازارباب فضل‌وادب است اطلاع اوازمشهد وتاریخ خراسان وشناخت آثارقدیم وابنیهٔ تاریخی وخاندانها واعیان آن سامان کم‌نظیراست جای خوشوقتی است که انجمن‌آثارملی‌ازایشان خواسته است که کتابی در باب ابنیهٔ باستانی خراسان تألیف نماید . قسمتی از این کتاب که خاص‌شهرتربت جام است چندی قبل‌نشرشده ومغتنم است .

مجمع بین‌الاقوامی غالب درلاهور

متن مطالبی که در مجمع بین‌الاقوامی غالب در دانشکدهٔ خاورشناسی لاهور خوانده ام و شرح آن در شمارهٔ گذشته نوشته شد درینجا درج میشود

دوستداران گرامی غالب،

خطابهٔ من بهٔ زبانی است که غالب بهترین آثار خود را بدان زبان نوشت و احساسات خیال‌انگیز و جوهر اندیشه و نیروی خود را بوسیلهٔ آن منعکس ساخت

تشکیل این محفل‌ارجمند موجب مسرت خاص ایرانیان و فارسی گویان و مخصوصاً محققان ادبیات فارسی است من از طرف دانشگاه تهران، مخصوصاً رئیس دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دستور دارم از دانشگاه لاهور برای چنین‌کار با ارزش‌که دانشگاه تهران را هم در آن شریك دانسته‌اند تشکر کنم

***

غالب شاعری است‌که بهدو زبان فارسی و اردو اشعار وآثار نثری بسیار دارد طبعاً از آن مردمی است‌که بدین دو زبان تکلم مـی‌کنند و مسلم است که تا زبان فارسی پایدار است آثار غالب خواستار و خواننده خواهد داشت

رغبت وشوق وافری که‌دراین‌روزگار به تفحص‌دراحوال و آثار اومشاهده می‌شود و تشکیل نمایشگاه کتب او وکتب مربوط به او، مخصوصاً آثارارجمندی که اخیراً در پاکستان طبع شده است بخوبی گویای آن است که افکار غالب و نوشته‌های اوازمتون خواندنی و با ارزش زبان فارسی‌دراین‌سرزمین‌است. امثال من هم‌که در ایران با اشتیاق ولذت‌جویی میوه‌های ادبی قلمرو زبان فارسی‌را که بقول غالب آنهادستچین» ادب فارسی درقرن نوزدهم است) می‌چشیم ازین همه‌کتاب و اثر لذت می‌بریم . ازسر صدق این بیت غالب راکه زبان حال من است می‌خوانم ․

در دل ز تمنای قدمبوس تو شوری است
شوقت چه نمك داده مذاق ادبم را

غالب نویسنده و شاعری است‌که اشعارش‌از نازکی خیال و باریکی‌اندیشه برخوردار است

تا به‌چه مایه سر کنم نالـه به‌عذر بیغمی
از نفس آنچه داشتم صرف ترانه کرده‌ام

درقلمش لطافت ادبی و در بیانش روانی کلام و انسجام لازم دیده می‌شود. ضمناً از طنز و نیشخند هم بی‌بهره نیست

غالب در قرن سیزدهم که فارسی درشبه‌قاره رو به انحطاط می‌گرائید زبان مارا پاسداری دلسوز بود آنچه نوشت درست وروشن وپاکیزه و خالی از تعقید وکم تصنع است از صمیم دل به زبان فارسی علاقه‌مند بود بیشتر آثار خود را به لغت پارسی عرضه کرد خود می‌دانست که درآن عصر درپهنهٔ اندیشه وادب صاحب قدر و منزلتی است بیهوده نیست که به خود می‌بالد و می‌گوید

آنم که محیط را به خوی آمده‌ام
زنگم که بهار را به روی آمده‌ام

(مهر نیمروز ، ص ۲۰)

یا آنکه در قبال شهرت بسیار شاعران بزرگ فارسی‌گوی عصر اکبر و همایون و شاهجهان می‌گوید

سخن ز نکته سرایان اگر ی چه کنی
خومن به خوبی عهدتوام ز خویش گواه
به فن شعر چه نسبت به من نظیری را
نظیر خود به‌سخن هم منم ! سخن کوتاه

(مهر نیمروز ، ص ۲۲)

رابطهٔ غالب با ایران از دوجهت قابل طرح‌وبررسی است یکی پیوستگی او با زبان و ادبیات فارسی در قلمرو وسیع و تاریخی آن و شناختن بزرگان سخن درین زبان است او مآخذ وکتب بسیاری را درین زبان خوانده و دیده وسناخته بود امثال جامع التواریخ وظفرنامه‌تیموری وحبیب‌السیروروضة‌الصفا و سیاستنامه واخلاق ناصری‌را درآثار خود مورد شاهد و استناد قرارداده‌است دیگر پیوند روحی او با ایران تاریخی است . افسانه‌ها ومآثر ایرانی الهام‌بخش او بود او در شعر بارها از آن عناصر تاریخی و قومی براثر آمیختگی عمیق که در ذهن و فکر او پیدا شده بود یاد می‌کند . من‌باب مثال در یکی‌از نامه‌های خود به یکی از دوستان می‌نویسد .

«وای برمن که بخت مرا به دیار های خوش آب‌وهوای ایران نرسانید ... نی از آن آتشکده‌های یزد ! نی میخانه‌های شیراز ...!»

(نامه های فارسی ، چاپ ترمذی ، ص ۹۵)

غالب به مناسبت آنکه پارسیان در هند بودند از مبادی دینی زردشتی اطلاعاتی داشت و در آثار نثری خود ، در مواردی چند، بدین طریقه اشاره کرده است یك مورد را نقل می‌کنم .

«اگر چنان که به‌دوران توام به‌روزگار جمشید بودمی جمشید روزگار را آفرین گفتی و اگر بدان‌سان که تاجوان شهریار فرخ فریدون را ستودمی فریدون فرخ و ستاره را گردسر گشتی در آن انجمن که زردشت آتش افروخت و زند آورد اگر من بدین دم آذرفشان جاداشتمی آذر از بیم من زبانه سردی و از دلفریبی بیان من کس به شنیدن زند نپرداختی»

غالب در مدتی که در کلکته بود با یکی از ایرانیان متعین آشنا شد و در نامه‌ای که به دوستی نوشت راجع به اعتراضی که نسبت به طرز پارسی سرایی او از هند شده بود جوابی داد که مبین اعتقاد قاطع او به تشخیص ادبی و حاکمیت ذوق ایرانی است ، می‌نویسد .

«در آن روزها گرانمایه‌ای از اعیان عجم به سفارت از ایران رسیده و به تکلیف بزم آرایان مشاعره وارد آن انجمن گردیده بود اشعار همگنان شنید و چون نوبت به من رسید با وجود ناآشنائیها به من پرداخت و خود را مشتاق من وانمود ، مگر ایرانیانی که پیش از وی به کلکته بودند به نغز گفتاری پیش وی ستوده بودند چون کلامم شنید و تخلصم دریافت فرمود که علمه از تست ؛ حقا که در همگنان غالبی و اسم با مسمایی ، آن‌گاه رو به‌سوی مجلسیان کرد و گفت یاران در میانهٔ شما این نفس گداختهٔ جوینی نواعیمت است زنهار این را گرامی دارید که قطع نظر از شعر و شاعری عالم به زبان پارسی است .»

(نامه های فارسی ، ص ۱۰۵)

پیوستگی و عشق او به زبان فارسی چندان بود که کتاب معروف برهان قاطع را مورد بررسی قرارداد و کتابی به استناد کتب لغت و دیگر متون شعری شعرای قدیم در توضیح اغلاط آن نوشت و آن را به «درفش کاویانی» موسوم ساخت یعنی خود را در نگاهبانی زبان فارسی کاوه‌ای شمرد که درفش کاویانی به دست گرفت و با محمدحسین تبریزی که به‌پنجند او را ضحاك زبان فارسی شمرده است پیکار کرد

برای آنکه با نمونهٔ نقد او که دانبانی طنزآمیز است آشنا شویم این عبارت را نقل می‌کنم .

ـ جای آن است که از خنده آب در چشم نگردد !

ـ هیچ‌کس نمی‌بیند که از دهان این مرد چه فرومی‌ریزد !

ـ مگر چارپایه همورن پالوایه نتوانست شد که چارخایه‌آورد! مسکین چه کند هرچه درنظر داشت نوشت!

ـ یارب پیش‌که نالم وداد ازکه جویم. صدا به «سین» چراست و این بزرگ را اندیشهٔ تعریب ازکجا خواست!

ـ اگر حیرت روی ندادی از خنده بیخود شدی!

نثر غالب روان است اما گرایشی به فارسی نویسی داشت (ص ۱۰۴ مهر نیمروز)

از تعقیدات اصولا پرهیزگر بود. قسمتی از کتاب پنج آهنگ خود را در خصوص لغات و تعبیرات و مصادر و نکته‌های دستور زبان فارسی پرداخت.

در بارهٔ خود و نویسندگی به سبک قدما عباراتی دارد که نقل آن گویاتر از بیان من وضمناً نشانی است از سبک نگارش غالب در نثر:

«مرا رسد می‌کشیدن و غزل سرودن و آزاد زیستن وحلقه بردر دل زدن، به خون خوردن و دستان گشودن و دل تنگ بودن و به بندزبان افتادن. انداز زصاحویی فریسدهٔ برادر درگیرنده افسونی بودکه‌تاکار می‌کردندپاساد نوآئین رقمی از من بردند و زبانم را به ناخوش گفتاری گشودند! واماندگی نبارد ودنباله‌گردی نبالدکه از پیشروان به‌پویه پیشی برده به نخستین قدمگاه پسروان روی آورد هرچند به عمجواری واپسیان قافله دوسه‌گام پس رفتن و آزرده پایان را پرسیدن، کاهش ناموس رهروی بار نیارد لیکن چون در روشنان مهرجهانتاب‌که چون‌منش راکوس نمالیدی خودرا بهوی همسر گرفتن واژون‌پوی نیست. خود سنائی پیشکش! پارسی امروزی نیست که آن را پاره‌پاره توان‌کرد و هرپاره را به‌قاعده‌ای از قواعد عربی دوخت زبانی‌است باستانی و گفتاری است خسروانی.»

غالب درشعرفارسی از میان شعرای بزرگ ایران‌حافظ و سعدی‌ونظامی و مولانا را بیشتر مورد نظر داشت.

در بارهٔ سعدی می‌گوید: «ناچار آواز دلنواز جادو نوای شیراز که از من برروان روشنش درودباد، الخ».

در بارهٔ حافظ می‌نویسد «آن مؤبد مؤبدان‌آتشکدهٔ راز. آبروی پارس ورنگ وبوی‌خرد، نکته سنج شیراز درآئین غزل فرد وسخنش روان را از عالم معنی‌ره‌آوردست، و منشور سخنوریش را عنوان لسان‌الغیبی ..

خدایا تا بیابانها از رسانهاست

ز حافظ بر زبانها داستانهاست

ازین دیوان دمش را تازگی باد

کمالش را بلند آوازگی باد»

غالب در طرز سخن هندی ظهوری ترشیزی و نظیری نیشابوری و عرفی شیرازی و صائب تبریزی و حزین لاهیجی را همواره پیش نظر و آئینهٔ خیال داشته است.

هرچه در مبدأ فیاض بود آن من است

گل جدا ناشده از شاخ به‌دامان من است

جادهٔ عرفی و رفتار شفائی دارم

دهلی واگره، شیراز و صفاهان من است

مرادش از شفائی حکیم شفایی طبیب و شاعر عصر صفوی است .

***

دو نکتهٔ دیگری که در انتهای مطالب خود درین مجلس طرح می‌کنم در باب استعمال لغات و ترکیبات و تعبیرات غالب است که از لحاظ بررسی تاریخ زبان فارسی درشبه قاره مورد توجه بسیار تواند بود

یکی آنکه در اغلب اشعار غالب لغات قدیم که در متون اصیل قرون چهارم تا ششم و هفتم هجری دیده می‌شود وجود دارد یعنی از لغاتی که در زبان شعرای معاصر او در ایران مورد استعمال نبود وواضح است که آنها را به تصنع به‌کار نبرده و استعمالاتی است که تاعهد او درشبه قاره رواج داشته است ، ازین قبیل.

ــ و ازفرهنگان **دستوری** برون شدگرفتند (دستنبو ص ۵۲) که درآن عصر فارسی زبانان ایران دستور را بجای دستوری استعمال نمی‌کردند .

ــ برادرکه دوسال از من کوچکتراست درسی سالگی خرد به‌باد داده و دیوانگی **وکالیوگی** گزید . (دستنبو ص ۵۴) .

ــ **تن‌زدم** وخود را بدان فریفتم‌که چون رفتنی بود نیك است‌که ازخانهٔ من برفت (دستنبو ، ص ۷۶).

ــ از آن **جامگی خواران** که از پیش بامنستند (دستنبو ص ۷۹) .

ـ شکوفه کردن، در معنی استفراغ‌کردن (پنج‌آهنگ ص۵۹) .

دو دیگرآنکه‌کلمات و تعبیراتی درآثارش دیده می‌شود که برخی رامن درلهجه‌های موجود ایران‌مانند [illegible] ردی‌دیده‌ام وبرخی‌هم درکتب لغت فارسی‌دیده نمی‌شود، مانند :

- این **واگویه** را نمی‌پذیرند (مهر نیمروز ص۶۲) .
- سخن از **دیدوداست** خفته حرداں گذشت (دستنبو ، ص ۳۴) .
- اکنون که فشار آزارهای تنانی ... (دستنبو ص ۷۹) .
- کلاغ گرفتن در معنی تمسخر (پنج آهنگ ، ص ۶۱ .
- پاسر به معنی دلیل و راهنما (پنج آهنگ ص ۶۴) .
- چمنستاں به‌جای چمنزار (پنج آهنگ ص ۱۲۱) .
- زندانیانه بدرستی که زندانیانه زندگی می گذرانیم (دستنبو ص۵۳).
- آب نوشیں به‌جای آب نوشیدنی (دستنبوص ۵۲) .

این موارد گویای آن‌است که آثار غالب برای بررسی تاریخ زبان فارسی رایج درشبه‌قاره از بهترین منابع است وسزاوار آن‌است که یکی ازپژوهندگان در رساله‌ای مفرد منحصراً بدین موضوع بپردازد

بنده بیش ازین تصدیع نمی‌دهـم و چند سطر از عبارت پنج آهنگ را حسن ختام سخنان پارسای می‌سازم .

«جان برادر! سخن را از فراوانی برروی هم افتادن است وگره درگره گردیدن و من آن را می‌خواهم که اندك گویم و سود بسیار دهد و شنونده آن را زود دریابد و این بسیج روائی پذیرنیست مگر آنکه گوینده در آن‌کوشد که بشتن ازگفتن آن مایه دورتر برودکه سراین هـردورشته بـا همدگر نتوان یافت »

آسیاب هزارساله !

با منوچهرستوده چند روزی به‌یزد رفتیم . هوای بهار در یزد خوب و دلپذیرست،مشروط بدان که بادتند، گرد وخاك کویری به‌سرشهر نبارد وهوا آرام‌و نسیم‌سبك باشد و بقول‌مردم یزد «دولاح» نشود. امسال‌هوا روشن‌وپاك بود. اطراف شهر سرشده بود. موقع شکوفه زیران باغها بود خرابه‌های شهر به‌همان‌حال دیرینه‌بود . درآثارتاریخی‌مهم‌آثارتعمیراتی‌مختصردیده‌می‌شد واز در ودیوارها می‌شنیدم که کجا کفاف دهد باده‌ها به‌مستی ما !

با ستوده درکوچه پس‌کوچه‌های شهر می‌لولیدیم و از مردمی کـه ما را دیوانه‌گونه می‌پنداشتند جویای آثارقدیمی می‌شدیم . پرسان پرسان به‌آسیای

منوچهر ستوده

کوشك‌نو و آسیای وزیر رفتیم. این‌دو آسیا در زیر زمین است، هم تغار دستم آنها و هم جایگاه آرد کردنشان . گردش این آسیاها به آب قنواتی است که از زیر شهر یزد می‌گذرد و از قریب هزار سال قبل به نیروی هوش و نیاز چنین تعبیه شده‌است که درعمق بیست متری زمین آسیا بسازند . راهی که ازسطح زمین و بطور

پیچاپیچ به‌مرکز آسیا می‌رسد قریب پنجاه شصت مترست . چند جای آن سوراخهایی چاه مانندکرده و نورگیرساخته‌اند . این‌آسیاها با آمدن برق و آسیاهای فرنگی متروك شده است، همانندآسیاهای بادی هلند . اما در آنجا آسیاهای بادی را در نهایت پاکی و زیبایی نگاهداری کرده‌اند و هریك محلی دیدنی برای «جلب‌سیاح»شده‌است. ستوده گفت بی‌تردید اگراین دوآسیارا پاك کنند وچراغ برق درآنها بکشند هرسیاح وعابر فرنگی وغیرفرنگی برای دیدن این محل خواهدآمد ویکی ازصنایع و هنرهای عجیب ایران راکه نظیر ندارد خواهد دید

اتفاقاً مهندس سیحون را با چند دانشجوی او در آن کوچه دیدم . پرسیدیم‌که‌آسیای هزار ساله دیده‌ای ؟ گفت نه. وقتی اورا به‌آن سیاه چال بردیم و به‌دشواری‌از روی خاکروبه‌ها گذشت و به‌اندرون‌آسیا رسید وتشکیلات وتأسیسات ومخصوصاً معماری آن را دید حیرت‌کرد . با ماهماوار شدکه باید این‌آسیاها رااز ویرانی نجات داد

وزیری عاشق

باستوده چندبار به‌خانه روحانی مشهور شهریزدآقای علی‌محمد وزیری رفتیم . مردی است‌که هفتاد سالگی راگذرانده وبیست سال از دوران حیات‌را به‌مرمت ویرانیهای مسجد جامع شهرصرف‌کرده است .

مسجد جامع یزد بنایی است از قرن هشتم هجری با سردری بلند و آسمان‌سای، گنبدی جسیم وخوش‌طرح، کاشی‌کاریهای استادانه ونقشهای بدیع، پیشطاقی بلند وایوانی وسیع، تاریخی دراز وسابقه‌ای درخشان‌ازعصر دیلمیان و پیش ازآن از دوران ساسانیان .

این بنای زیبا و تاریخدار ویرانه شده بود . درسال ۱۳۲۷ به‌پیشگامی وزیری وهمت بلند او مورد مرمت قرارگرفت وزیری بودکه مردم‌را برمرمت مسجد برانگیخت وبرای هزینه‌ی خشت وکاشی وسنگش از اصحاب خیر وصلاح مدد گرفت وآثارشکستگی وگرد وخاك قرون را ازچهارستون مسجد دور ساخت .

خزین مجموعه‌ای ازسه‌هزار وپانصدوشصت نسخهٔ خطی‌وبیست وچند هزارکتاب
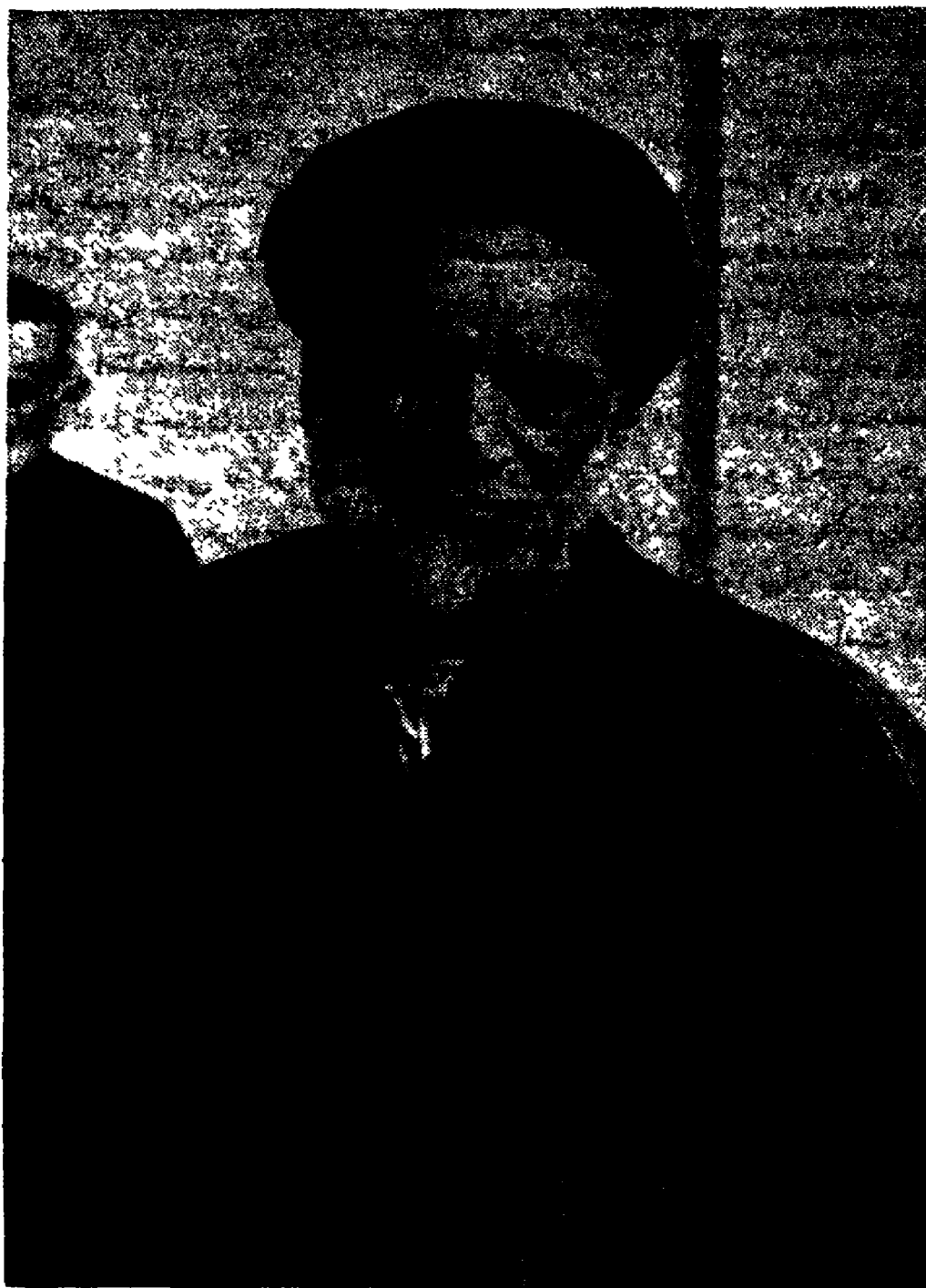
سید علی محمد وزیری

چاپی به‌زبان خوش و لطف کلام ازاین سوی وآن سوی فراهم کرد ویکجابرای استفادهٔ مردم یزد به‌آستان مقدس رضوی وقف و محل نگاه‌داری آن را مسجد جامع معین کرد ·

کرامت شیراز

دوست فاضل خود کرامت رعناحسینی را در شیراز دیدم . از و جویای کارهای تازه‌اش شدم پرسیدم که چه نسخه‌های خطی تازه‌ای به‌چنگ آورده‌ای . چند نسخه‌ای به من نشان داد که بهتر از همه نسخه التلویحات سهروردی بود. نسخه‌ای است قدیمی به خط کاکی و نام کاتب در انتهای قسمت اول آمده و افسوس که دو سه ورق اول و آخرش افتاده است. کرامت گفت که ازین کاتب نسخه‌ای تاریخدار در یکی از کتابخانه‌ها وجود دارد و معلوم می‌شود که التلویحات در قرن هفتم کتابت شده است.

رعناحسینی تذکرهٔ بسمل را منقح و آمادهٔ چاپ کرده و تحقیقی در بارهٔ رساله‌های قدیمی مربوط به موسیقی که ذیلی بر مقالات محمدتقی دانش‌پژوه در مجله هنرومردم است فراهم آورده، دو رساله از آثار شیخ روزبهان بقلی را که در روزبهان‌نامهٔ چاپ محمدتقی دانش‌پژوه نیست پیدا و استنساخ کرده است و منظماً با شوروقدرت به‌کار و تجسس مشغول است .

رعناحسینی ازمشتاقان آثار قدیمی است . به همین سبب است که بناها و خانه‌های قدیمی شیراز را خوب می‌شناسد . درهر گوشه اثری می‌یابد به پای شوق به‌آنجا می‌شتابد. خانهٔ بسمل و خانهٔ میرزا حسن عکاس از جاهایی است که فقط به پایمردی او می‌توان دید . . چه‌خوب خواهد بود که انجمن آثار ملی تدوین کتاب مربوط به شیراز واطراف آن‌را برعهدهٔ او بگذارد .

رعناحسینی اکنون درادارهٔ فرهنگ وهنر فارس است. نیت وهمت بلند جناب آقای مهرداد پهلبد است که وسایل و آسودگی لازم را در شهرها برای تحقیق و تجسس به‌اختیار این افراد خواهد گذاشت.

در اغلب شهرهای ایران هنوز ازین نوع فضلا دیده می‌شوند، افرادی که خود به‌خود درپی تحقیق ومطالعه ومخصوصاً شناخت شهرخود برمی‌آیند وهمگی وجودهای با ارزشند وراهی به دانشگاهها ومراجع فرهنگی وعلمی ندارند.

پارک وحش کلاه قاضی

میان اصفهان وقمشه (شهرضا) منطقه‌ای دشتی و کوهی به توسط سازمان شکاربانی قرقشده است. درسراسر جاده لوحه‌هایی نصب کرده‌اند که این منطقه

حفاظت شده ود پارك وحش کلاه قاضی » است ، یعنی جایی است برای زندگی حیوانات غیراهلی، بقول شاعر آنجا که روبه بچه کرد وشیر آرام گرفت .

البته کاری بجا شده وامیدست بههمین ترتیب مناطق دیگرهم موردحفاظت قرار گیرد واز نابودی حیوانهای بیابان وکوه جلوگیری شود . ولی ازین سازمان باید پرسید چرا برای چنین محلی لفظ فرنگی« پارك» را بهکاربردهاند ! مگر چون گفتهاند «باغ وحش» باید «پارك وحش»هم گفت. آیا درزبان فارسی لفظی پیدا نمیشود که معادل پارك باشد! مگر نخستوزیر ایران چند ماه قبل دربارهٔ زبان فارسی هوشدار نداد ! آیا حفاظت زبان فارسی ازحفظ نسل گرگ وشغال مهمتر نیست ! آیا «چراگاه جانوران» بهتر از پارك وحش نیست

اینها همه ناشی از روح فرنگی پسندی و بیهمتی و بیدقتی و بیاعتنایی بهفرهنگ ملی است. نیز ناشی ازاینکه هردستگاهی برایخودقائل بهتصرف در مسائل ادبی است

زیلو

زیلوی خوب بافت میبد و اردکان یزدست . این دوآبادی از ارمنهٔ قدیم دربافت زیلو شهرت داشتهاند هنوز اکثر زیلوهای مساجد ایران دریزد تهیه میشود .

درهمهٔ مساجد یزد زیلو وجود دارد وآنهم زیلوهای کهنه، فیالمثل در مسجد شاه ولی در تفت زیلوی پانصد ساله هست .

افسوس کهنقشهایی که در زیلوها بهکار رفته هنوز مورد رسیدگیوبررسی هنریقرارنگرفتهاست. ستوده بردرمسجدیزیلوی تازهبافتیدید وچون دربارهٔ نقش سرو درآثارایرانیمطالعه میکند نظرش معطوف بدانشد. امامن بیتوجه میگذشتم . گفت اینزیلو را ببین وبر بافندهٔآنآفرین بگو. نقش زیلو بسیار گیرنده بود. عکسی ازآن گرفتم وچون دریغمآمدکه درلای اوراق خانه بماند عکسآن را در اینجا چاپ میکنم .
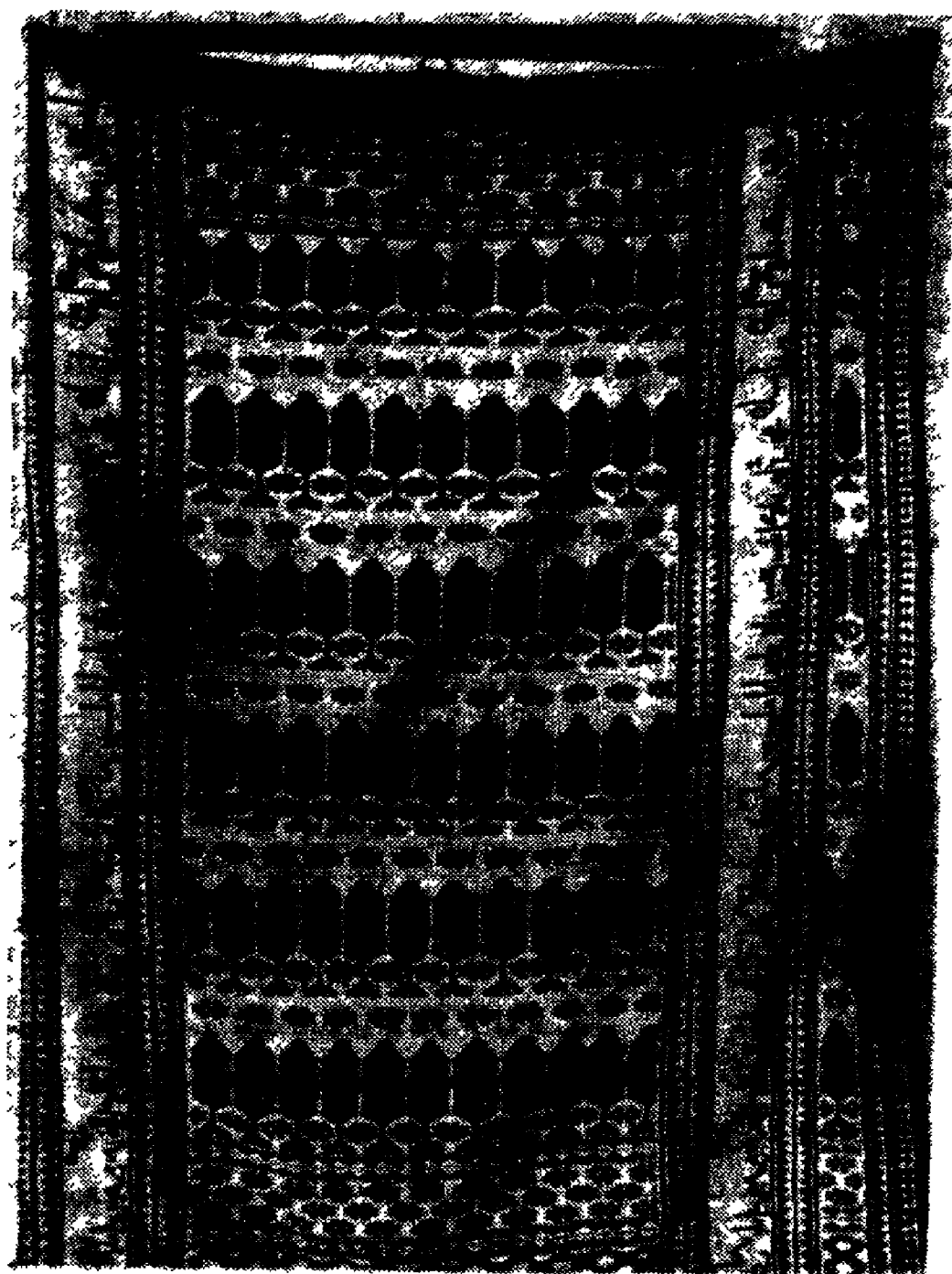
زیلو با طرح سرو

عکس

تصاو

قد

نقاشیهای ناصرالدین شاه

سالهای قبل بعضی از نقاشیهای ناصرالدین شاه را که درمجموعه‌های خصوصی به دست آمد درمجله نشرکردیم اخیراً به معرفی جناب آقای مهدی اعتماد مقدم اطلاع یافتیم که آقای سعید اعتماد مقدم از نوادگان ادیب‌الممالک تعدادی چند از کارهای نقاشی ناصرالدین شاه را در اختیار دارند و خوشبختانه آقای سعید اعتماد مقدم موافقت فرمودند که از آنها عکسبرداری شد اینک دراین شماره سه اثر از نقاشیهای ناصرالدین‌شاه را به‌چاپ میرسانیم.

شرح این نقاشیها بدین ترتیب‌است

۱ـ صورت ادیب‌الملک (عبدالعلی‌خان) پسرحاجب الدوله و برادر اعتمادالسلطنه که بسیارمورد محبت ناصرالدین‌شاه بود.

۲ـ چهرهٔ زنی که کنارمیزی ایستاده وفرنگی می‌نماید.

۳ـ دورنماسازی .

تصویر ۱

تصویر ۲

تصویر ۳

متنی پارسی ازقرن چهارم

مجلهٔ راهنمای کتاب

در شمارهٔ ۸ ــ ۱۰ آن مجلهٔ گرامی شرحی در مبحث انتقادکتاب دربارهٔ رسالهٔ « متنی پارسی از قرن چهارم هجری؟» بقلم آقای علی رواقی نوشته شده بود که موجب امتنان است. اما چون صحت پاره‌ای از نکات که ایشان متذکر شده بودند مورد تأمل است برای رفع اشتباه از آقای رواقی و دیگر خوانندگان محترم آن مقاله توضیح ذیل را ضروری می‌داند

۱ــ درمورد لغت «یفقهوا» که درقرآن خطی شمارهٔ ۴ آستان قدس «بر افتند» ترجمه‌شده واینجانب این لغت ومعنی را درمبحث نموداری از لغات قرآن مزبور نقل کرده ودرپاورقی نوشته‌ام «یعنی دریابندوهنوز این لغت درخراسان بکارمی‌رود»

سخن سنج محترم باقطع واطمینان نوشته‌اند « درگفتار مردم خراسان (برافتادن) به‌معنی فهمیدن ودریافتن نیست ... » ودلیل ایشان هم این است که درمصرع : « باآل علی هرکه درافتاد ورافتاد» «ورافتادن» که صورتی دیگر از «برافتادن» است بمعنی ازبین رفتن وریشه کن شدن می‌باشد..

گویا ایشان عقیده دارندکه هرلغتی تنها می تواند یك معنی داشته باشد وانگهی آن مصرع. « باآل علی الخ » چه ربطی به‌لهجهٔ مردم خراسان دارد؟

برخلاف تصور آقای رواقی هم امروز « بر افتادن » در همـــان معنی که مترجمان کهن برای «یفقهوا» آورده‌اند یعنی «دریافتن» درسیاری ازشهرهای جنوبی خراسان وازجمله فردوس وبجستان بکارمی‌رود.

چنانکه درمقام استفهام ازمخاطب برای اطمینان ازین که سخنی رافهمیده است می گویند: « ورافتیدی ؟ » یعنی دریافتی وداستی ؟ وامثال این عبارات و جای تعجب است که ایشان دانش وآگاهی خودرا ملاك قطعی وبرای صدورحکم درمورد همهٔ لهجه‌های مردم خراسان کافی دانسته‌اند .

نکتهٔ مهمتر اینست که اجتهاد دربرابر نص را جایز شمرده‌اند وباآنکه در قرآن مورد بحث به‌آشکاری کلمهٔ «یفقهوا» به «برافتند» معنی‌شده وشاهد دیگری نیز اینجانب ازقرآن خطی شمارهٔ ۴۱۲ آستان قدس درپاورقی با ذکرتمام آیه وترجمهٔ آن آورده‌ام وآنجا نیز «ان یفقهوه» به « بر بیفتندش » معنی شده است ایشان گمان کرده‌اندکه «برافتند» تصحیف و تحریف « پی‌افتند » است و دلیل آنکه درتفسیرپاك مصحح ایشان «پی‌افتند» استعمال شده است...

این کلمه در قرآن شمارهٔ ۴ در دو مورد دیگر، هم سورهٔ کهف ص۳۱۶ و سورهٔ انعام ص ۱۳۶ (آیهٔ ۲۵) و هم در قرآن خطی شمارهٔ ۲۴ ص ۳۸۲ سورهٔ انعام (آیهٔ ۲۵) و درقرآن خطی شمارهٔ ۲ ص ۴۳ سورهٔ طه (آیهٔ ۲۸) واضح و آشکار «برافتادن» ترجمه شده‌است ونیازی به گمان وامکانی برای تصحیف وتحریف نیست

اما در سه موردهم درقرآن شمارهٔ ۴ « یفقهـون » بمعنی « دریابند » و «اندریافتن» پس ازفعل دیگرمعنی‌شده است درسورهٔ نساء ص۹۴ (آیهٔ۸۹) و سورهٔ انعام ص۱۴۱ (آیهٔ ۶۵) وهم دراین سوره ص۱۴۶ (آیهٔ ۹۸) بنابراین نه‌تنها در نقل کمال دقت‌بعمل‌آمده بلکه درترجمهٔ مذکور درپاورقی بیراینجانب ازحود دخالتی‌نکرده و «برافتادن» را باستناد سایرموارد ازترجمهٔ همین‌قرآن «دریافتن» معنی کرده است .

۲ــ دربارهٔ کلمهٔ «بوی دانش» که درترجمه « بغیر علم » درتفسیرطبری آمده واینجانب درپاورقی نوشته‌ام · «کذا . . وظاهراً بی‌دانش» صاحب‌مقاله مرقوم فرموده‌اند « بوی دانش درست است یعنی به بی‌دانش» درحالی‌که چنین نیست‌آیه اینست سورهٔ حج‌آیهٔ ۳ : « ومن‌الناس من یجادل فی‌الله بغیر علم » و ترجمهٔ تفسیرطبری ج ۴ ص۱۰۵۲ چنین · « وازمردمان‌کس است‌که پیکارکند درهستی‌خدای بوی دانش» .

حال اگرآن‌گونه‌که آقای رواقی نوشته‌اند «بوی دانش = به‌بی‌دانش» باشد معنی جمله غلط خواهد بود و همان‌گونه که حدس زده ام « بوی دانش » خطاست و صحیح آن بی‌دانش است که درقرآن شمارهٔ ۴ هم‌آمده است وگرنه ابدال واوبه با مطلب مهمی نیست‌که‌کسی ازآن غافل بماند.

۳ــ ص۵۵ س۱۵ دربارهٔ : «گفت این عصای من است تا ورخسبم برآن و...» صاحب مقاله نوشته اند: « ورحسبم درست نمی‌نماید ظاهراً « ورچسم » است به‌معنی تکیه کردن یا تکیه دادن » و بعد شاهدی هم از مجمـل التواریخ آورده‌اندکه درآن «چسفید» آمده‌است.

این‌عبارت را اینجانب عیناً درمقام مقایسه ازترجمهٔ تفسیرطبری مصحح یغمائی‌نقل‌کرده‌ام با قید اینکه ازج ۴ ص ۹۸۷ آن تفسیراست ودرآنجا همین «ورحسم»آمده است حتی روی ح ضمه هم‌گذارده‌اند .

بنابراین‌چه انتقادی متوجه من‌است آیا سخن‌سنج محترم توقع‌داشته‌اند که من بنده در کتاب دیگران دست ببرد ؟؟ ومتنی راکه کسی دیگر از نسخه خطی دیگری نقل کرده است چون فی‌المثل درکتاب مجمل التواریخ به‌گونهٔ دیگرآمده ابتدا اینجانب‌آنرا تصحیح (اگربشود باین‌کارتصحیح گفت) کند و

بعد برای مقایسه مورد استفاده قرار دهد ؟ در هرحال در همـان صفحه مورد استشهاد ایشان رو در روی «ورخسم» ترجمهٔ تفسیر طبری عبارت قرآن شمارهٔ ۴ نقل شده‌است بصورت «برچفسم» که خواننده را ازمراجعه به محمل‌التواریخ بی‌نیاز می سازد .

۴- ص۵۶ س۱۹ هم دربارهٔ «دشمنادگی» منقول از ترجمه تفسیرطبری است که اینجانب درپاورقی نوشته است ط ۰ دشمنادگی و براین عقیده بیراستوار است زیرا از نظر رعایت قاعده دال و دال «دشمنادگی» غلط است اما در مورد اینکه « دشمنایگی » هم استعمال شده شواهدی ازابدال دال به یا نقل کرده اند که هرچند خارج از شاهد مـورد بحث است نشانه ای از وسعت دامنه مطالعه نویسنده بدست می‌دهد .

۵ ـ ص۹۰ س۱۰ راجع به کلمهٔ «کذا» که اینجانب درپاورقی نوشته‌ام «کذا ..» برزائد بودن «کذا.. » درپاورقی‌ایراد کرده‌اند که حق باایشان‌است واین مایه دقت مایه امتنان .

۶- ص۱۰۴ س۱۵ هم درمتن ترجمهٔ تفسیرطبری ج۴ ص۹۳۱ که‌برای مقایسه آورده شده در برابر « مجمع‌البحرین » ترجمه شده است «گرد آمدی گاه دو دریا » واینجانب درپاورقی نوشته‌ام : «صحیح گردآمدن‌گاه است» .

آقای رواقی طبق روش قاطع‌خودشان نوشته‌اند «گردآمدی‌گاه» درست است واز همان ترجمهٔ تفسیرطبری دو شاهد دیگر آورده‌اندکه درآنها « گرد آمدی‌گاه وواگشتی‌گاه» ذکرشده است وتوجه نفرموده‌اندکه درپاورقی همان ترجمهٔ تفسیرطبری‌نسخهٔ دیگر (صو) بجای یا، نون‌آمده‌یعنی گردآمدن‌گاه... اگرهم نیامده بود بقاعدهٔ زبان فارسی‌اینجانب نمی‌توانست «گرد آمدی‌گاه دو دریا» را بجای «مجمع‌البحرین» بپذیرد مگراینکه ازمتون معتبردیگرشواهدی استعمال‌آنرا ولوبرخلاف قیاس ثابت‌کنند .

۷- ص۱۰۰ س۸ قرآن شمارهٔ۴ کلمهٔ «هل» را غالباً «چیز» ترجمه کرده است که‌آیات‌آن باشواهدآورده شده‌است اماآقای رواقی چون درترجمه تفسیر طبری ترجمهٔ هل‌را «جیز» ضبط کرده‌اند اصل قرآن شمارهٔ ۴ وشواهد آن را که‌کتاب مورد انتقاد راجع بآن نوشته شده است وهمه جا هل= چیر می‌باشد رهاکرده اند و بعلت ضبط ترجمه تفسیر طبری نوشته اندکه : « بهرروی ضبط دقیق وصحیح این واژه باشواهد یاد شده روشن‌شد» .

اینك برای اطمینان بیشتر ایشان را به مقدمـهٔ کتاب مـورد انتقادشان حوالت می‌دهم (ص۱۶-۱۵) که ۹ مورد با ذکرتمام‌آیه وترجمهٔ آن در برابر «هل» کلمهٔ : «چیز» درترجمه‌آمده است وصدها مورد دیگردرمتن قرآن . اما

اگرشك ایشان درآن است‌که مبادا اینجانب «حیر» را بعلت یك نقطه‌ای نوشته شدن پاره‌ای ازحروف سه نقطه در قدیم بخطا «چیر» خوانده باشم لازم بذکر است‌که نقطه روی حرف‌آخررا لااقل می‌شود بخطا خواند در این صورت هم کلمه «حیز» باید بشود نه «حیر».

درخاتمه بار دیگر ضروری می‌داند ازآقای علی رواقی‌که با نظر دقیق انتقادی رسالهٔ متنی پارسی از قرن چهارم هجری ؟ را خوانده وبه نکته های باریك اشارت‌کرده‌اند سپاسگزاری‌کنند ای‌کاش‌کسی‌یاکسانی هم پیدا می‌شدند که علاوه بر (کذا) یا بی ذیل صفحات و توجه به مجرد الفاظ به هدف وطرح رساله‌که همه شواهد برای رد یا اثبات‌آن است‌توجه می‌کردند تا دانسته‌می‌شد که‌آیا این نثر وترجمه باشواهد بسیاری‌که بدست داده شده ازکدام قرن‌است؛ ارزش‌آن درچه درجه‌ای است وآیا علامت سؤال را ازآخرشرح پارسی ازقرن چهارم هجری ؟ می‌توانست برداشت یاخیر.

احمد علی رجائی

نظری به‌کتابهای درسی

درسال جاری‌کتاب فارسی پنجم دبستان چاپ و منتشر شده است کتابی است مفصل‌تر وجامع‌تر ازکتابهای سابق ـ تألیف‌آقای حسن‌انوری ـ اما چند نکته درین‌کتاب به‌چشم می‌خوردکه می‌توان‌آنها را در شمار نکات ضعف‌کتاب مزبور دانست .

۱ـ درصفحهٔ ۷۱ حکایت معروف (موسی‌وشبان) آمده است ازملای روم ـ حکایتی است بظاهرسرگرم‌کننده اما درمعنی بسیار پرمغز ـ مانند همهٔ مطالب دیگری‌که در دریای دخارمثنوی معنوی دیده می‌شود ـ اما برای نوآموز ۱۱ و ۱۲ سالهٔ دبستان چه‌نتیجه‌ای می‌تواند دربرداشته باشد . بخصوص درسطرآخر که می‌گوید .

هیچ آدابی وترتیبی مجوی هرچه‌می‌خواهددل‌تنگت‌بگوی

آیا واقعاً باید استنتاجی این چنین‌کرد و یا نتیجهٔ دیگری؟ درین‌باره بحث زیادی است‌که فعلا ازآن می‌گذریم ـ این حکایت درکتابهای خیلی قدیم دبستانی هم‌آمده بود ولی شاید به‌ملاحظاتی آنرا ازکتابها برداشتند دیگر بار آقای انوری مصلحت چنین دیده‌اندکه این حکایت را به‌کودکان وطن‌بیاموزند شاید تجدید خاطره‌ای برای ایشان ویا امثال بنده باشدکه درآن موقع محصل مدرسهٔ ابتدائی بوده‌ایم !

۲ـ درصفحهٔ ۴۶ ـ داستانی از بوستان سعدی نقل شده است که از لحاظ مضمون بسیارمتناسب است اما نویسنده که معانی برخی ابیات مشکل را بدست می‌دهد مصراع اول بیت زیر.

یقین، دیدهٔ مرد بیننده کرد   شد و تکیه بر آفریننده کرد

را چنین معنی کرده است   علم و اطلاع چشم مرد را بیناکرد

علی‌الظاهر بیان این مطلب نارساست زیرا ایشان مصراع را چنین دانسته‌اند (یقین‌دیدهٔ مرد رابیننده کرد) وحال آنکه دیدهٔ مرد درهرحال بیننده است ؛ چه خوب بود که دیدهٔ مرد را بینا می‌کرد ؛ آنهم دیدهٔ دل را ـ بنظر من باید این مصراع را چنین معنی‌کرد دیدهٔ مرد بیننده یقین‌کرد ـ و این همان اصطلاح معروف عین‌الیقین است که در سورهٔ (تکاثر) بدین صورت آمده است ثم‌لترونهاعین‌الیقین (پس هرآینه خواهید دید آنرا بمشاهدهٔ یقین) (سورهٔ ۱۰۲ آیه‌۷) ومواضع دیگر نیز مؤید این معنی است

۳ـ درکتاب (فارسی‌برای‌سال‌سوم دبیرستانها) نکات زیادی‌است درخور بحث ـ و اشتباهاتی بالنسبه زیاد ـ ازجمله درصفحهٔ ۱۴۱ قصیده‌ای از (عمعق بخارائی) نقل شده است بااین مطلع

خیز ای بت بهشتی و آن جام می بیار

کاردیبهشت‌کرد جهان را بهشت وار

ازجمله بیتی است بدین صورت

آن افسر مرصع شاه سمن نگر   و آن پردهٔ موشح‌گلهای کامگار

مؤلف سپس در ذیل این قصیده لغات مشکل را معنی‌کرده است وشگفت اینکه لغت کامگار را (سعادتمند ونیکبخت) دانسته است در صورتیکه در این بیت منظور (سعادتمند ونیکبخت) نبوده است، بلکه · (گلهای کامگار) (نوعی ازگل سرخ است‌که بنام‌کامگار جد احمدبن‌سهل خیرنجی مروزی معروف بود وزین‌الاخبار می‌نویسد که بمروگلی است‌که بدو بار خوانند گل‌کامگاری) و فرخی در قصیدهٔ خود بهمین صورت آورده است

۴ـ درکتاب فارسی اول دبستان‌که باید دراعراب‌کلمات ونشانه‌گذاری دقت‌کافی شود اشتباهاتی دیده می‌شود چنانکه   در صفحهٔ ۱۰۰ کتاب مزبور (گندم وجو) آمده و روی حرف (ج) ضمه‌گذاشته شده است ونیز درصفحه‌۹۴ که سخن از (عید نوروز) است روی حرف (ن) قبل از (واو) ضمه‌گذاشته‌شده است در صورتی‌که دو حرف (ج) و (ن) در کلمهٔ (جو) و (نوروز) قبل از حرف (واو) باید مفتوح باشد نه مضموم ـ دراین دو مورد (واو) ماقبل

مفتوح است آنچه احمالا بعرض رسید مشتی است از خروار و نمونه‌ای است از بسیار

قصد داشتم مقالهٔ مفصلی که از این قبیل لغزشها در کتب درسی فراهم کرده‌ام خدمتتان تقدیم کنم ولی از بیم اطالهٔ کلام و تصدیع خاطر حضرتعالی و خوانندگان مجلهٔ راهنمای کتاب به‌همین مقدار علی‌العجاله بسنده کردم امید که مورد قبول قرار گیرد

احمد احمدی (مشهد)

شعر در وصف کتاب

آقای مدیر

یک رباعی و یک قطعه درمحسنات کتاب گفته‌ام تقدیم میدارم البته بخاطر آن قطعه طنزآمیز که هرچند آنهم از روی علاقه بکتاب بود لیکن برای آنکه مبادا در خوانندگان غیردقیق وسطحی ایجاد نفرتی کرده باشد بوسیلهٔ رباعی وقطعه جدید جبران شود

رباعی

در وصف کتاب اینقدر بس که رسول
پاکی ذوالکتاب را کرد قبول
ایمای حدیث آنکه بگرمابه شرع
چه کافر زندیق و چه نادان جهول

قطعه

در وصف کتاب آنچه گویم بس نیست
شایسته‌تر از او بجهان مونس نیست
بخشد به‌انیس خویش هوش وحس وجان
باآنکه ورا روان وهوش وحس نیست
تنها به‌جلیس تو بکاخ است و باغ
دور از تو ولو میانهٔ مجلس نیست
گنجی است که دارندهٔ آن درهمه عمر
هر قدر از آن خرج کند مفلس نیست
یاری است که از جان تو میکاهد رنج
بیگانهٔ او بیک بسنجی کس نیست

«صهبا» بحساب تو توان فتوی داد
بهتر ز کتاب هیچ چیزی پس نیست

حسن صهبا یغمائی

جمشید و خورشید

شمارهٔ مهرماه‌مجله‌گرامی راهنمای کتاب را که درآن انتقادی‌از کتاب جمشید وخورشید (به‌تصحیح دکترآسموس وایبحاب) به قلم آقای جمشید سروشیار درج شده بود طبق معمول با دو ماهی تأخیر دریافت داشتم و مقالهٔ آقای سروشیار را که با دقت و حوصلهٔ قابل تحسینی تنظیم یافته بود، خواندم وبدینوسیله از ایشان که لطف فرموده و براین کتاب انتقادی نوشته‌اند تشکر می‌کنم .

متأسفانه از آنجاکه نسخهٔ اصلی‌کتاب و میکروفیلم مربوطه برای طبع به‌بنگاه نشرکتاب فرستاده شده بود ، امکان مقابله مواردی که ایشان اشاره نموده بودند با آن نسخهٔ اصلی برایم مقدور نبود . ولی بهرحال قصد داشتم چندکلمه‌ای در روش تنظیم آن کتاب معروض دارم

امروز نامه‌ای از آقای دکتریارشاطر رسیدکه کار را راحت‌ترکرد . «بروفق این نامه نسخهٔ چاپی‌کتاب بانسخهٔ اصلی براساس انتقاد آقای‌سروشیار در بنگاه نشرکتاب مقابله شده ونتیجه آن‌که ۹ مورد خطای چاپی بوده ۸ مورد در پاورقی با اشاره به‌نسخه بدل‌ها توضیح داده شده‌که با توجه به‌آنها اعتراض بی‌مورد است ۵ مورد را درحاشیه حبر تصحیح کرده‌اند ولی درچاپ رعایت نشده و در ۲ مورد انتقاد ارتباطی به مصحح و ناشر ندارد و بسرسلمان ساوجی واردست»

شاید اگر بنگاه محترم ترجمه‌ونشرکتاب براساس قرارداد نمونه‌های مطبعی را برای تصحیح مصححین می‌فرستاد از اشتباهات بالا جلوگیری می‌شد اما آقای سروشیار موارد بیشتری را مغلوط دانسته و لغاتی بجای آن موارد پیشنهاد نموده‌اند واختلاف سلیقه ونظر بین مصححین وایشان در اینست‌که آیا مصحح حق دارد بطور قیاسی در نسخی‌که باید باکمال امانتداری آنرا بنظر خواننده برساند دست برده لغات و قوافی را به‌سلیقهٔ خود تغییر دهد یانه .

اکثر فضلاء وعلمای ما وآنها که با نسخ خطی متون ایرانی سروکار دارند فریادشان از حک واصلاحات وتجاوزات کاتبین ونسخه‌بردارانی که‌سلیقه خود را برسلیقه شاعر یا مؤلف مرجح دانسته‌اند به‌آسمان است . شاید کمتر

نسخه‌ای مرغوب و بی‌خدشه آنطور که از قلم مؤلف یا شاعر آمده امروز به‌دست ما رسیده باشد ومتأسفانه هرچه کاتب باسوادتر بوده این اصلاحات و دستبردها بیشتر بوده است

هدف مصححین از تنظیم جمشید و خورشید آن بود که متون مختلف آن کتاب را که دسترسی بدانها برایشان امکان‌پذیر بود ــ و خاصه نسخهٔ منحصر بفرد کتابخانهٔ سلطنتی کپنهاک را به‌خط عربی ــ آنطوری که هست (و نه آنطوری که آرزو می‌رفت باشد) به‌نظر اهل فن و تحقیق برسانند و بطوری که در مقدمه کتاب آمده است در این امانتداری نهایت دقت و توجه و وسواس بکار رفته و این چیزی است که آقای سروشیار و همهٔ آنهائی که حوصلهٔ خواندن این کتاب را کرده‌اند در وهلهٔ اول بدان پی‌برده‌اند .

منقد محترم تصحیح این کتاب را با کار «کتابفروشان بساط‌انداز» یکسان دانسته وآنرا «مقابله‌ای خیلی ساده» شمرده‌اند . اینکه تصحیح این کتاب مقابله‌ای ساده بوده مورد تأئید بنده نیز هست اگر حجم کتاب با حواشی و قیاسات واستدراکات و غیره به‌دو برابر این نیز می‌رسید باز هم با مقایسه با کارهای علمی و تحقیقات ادبی و زبانشناسی دیگران کاری ساده ومختصر بود و اگر آقای جمشید سروشیار با آوردن برخی کتابفروشان در زمرهٔ «بساط ــ اندازان» خواسته باشند بی‌اهمیتی کارجمشیدوخورشیدرا نمایانده باشندامیدوارم اعتراف به این‌واقعیت از جانب بنده از ارج کار کتابفروشانی که بهرحال‌وقت و سرمایه خود را در این راه صرف می‌کنند نکاسته باشد .

فریدون وهمن (کپنهاک)

سید صادق طباطبائی

مرقومه‌ای که درمجلهٔ آبان‌ودی ۴۹ به‌مرحوم آقاسیدصادق‌طباطبائی‌همدانی عالم‌معروف زمان‌ناصرالدین‌شاه نسبت‌داده‌شده‌است ازایشان‌نیست بلکه ازفرزند ایشان مرحوم آقا سید محمد زعیم معروف مشروطیت است که به‌این‌عبارت‌امضاء کرده‌اند «محمد بن‌صادق الحسینی‌الطباطبائی» زیرا اولاً تاریخ۱۳۳۱دارد که ۳۱سال بعدازفوت مرحوم آقا سید صادق نوشته شده است (مرحوم آقا سیدصادق در ۱۶ ربیع‌الثانی ۱۳۰۰ درگذشت المآثروالاثار ص۱۵۰) ثانیاً کلمهٔ محمد دراسم آقا سید صادق نبوده است . ثالثاً خط مرقوم شبیه بخط مرحوم آقا سید

صادق نیست . درمجموعهٔ اسناد گرانبهای مخدومی جناب آقای معاون‌الدوله غفاری نامه‌ای‌است بخط ومهرمرحوم آقا سیدصادق‌درتوصیهٔ یکی‌ازعلمای‌همدان که بفرخ‌خان امین‌الدوله نوشته‌اند واینك تقدیم حضورعالی می‌شودکه اگر مناسب دیدید امر بچاپ‌آن فرمائید .

حسین محبوبی اردکانی

عرض‌میشودکه عمدهٔ مطلب استقامت وجودشریف جناب‌جلالتمآب‌عالیست وبعد مزاحم می‌شوم‌آنکه جناب مستطاب‌عمدةالعلماءالاعلام‌وقدوةالفضلاءالکرام فخرالمجتهدین کهف‌الحاج حاجی میرزا ابوتراب‌که ازجملهٔ سادات رضوی و علماء مسلمهٔ همدان است بلکه ازهرجهت ازایشان بهتر و مسلمتری درهمدان نیست و بجههٔ تعدی بعضی از وابستگان مقرب‌الخاقان سرکار حاکم همدان اخوی ایشان‌جناب سیادت انتساب قدسی‌القاب حقایق‌ومعارف‌اکتساب آقامیرزا عبدالصمد بشکایت‌آمده‌اند بطهران و بجههٔ همین ، کسان حاکم برداشته‌اند شکایت هرچه خواسته‌اند ازاین بیچاره سید عزیز بزرگوار نوشته‌اند واو را متهم ساخته‌اند . قضیه بعکس شده است سهلست‌که درهمدان سرکار حاکم همدان هم درمقام‌کم التفاتی‌باجناب معظم‌الیه وکل‌سلسلهٔ ایشان‌که ازنجبای سادات‌همدان هستند برآمده‌اند و آدم‌گذاشته‌اند در خانه‌های ایشان و درمقام بی‌احترامی برآمده‌اند با ایشان وباین اعتبار عریضه نگارشده‌اند خدمت جناب جلالتمآب عالی. عریضهٔ ایشان‌را دادم بآخوند ملامحمد تقی‌آدم خود بنظرعالی برساند وجود نهایة التفات جناب جلالتمآب عالی با قاطبهٔ سلسلهٔ علماء خاصه سادات ازعلماء خصوصاً این سلسله‌های قدیمه‌که معروف‌اند درشرافت ونجابت اینگونه سلوك با علماء درست نمی‌آید استدعا آنکه در مقام التفات برآمده رفع ظلم از هردوی ایشان بلکه سایرین‌فرموده بانواع نوازش‌واعزازسرافرازفرمایندکه بآسودگی مشغول دعاگوئی دوام دولت قاهره باشند و مراجعت نمایند بر سر عیال‌خود و دیگران هم فارغ‌البال دعاگو باشند و البته انشاءالله دریغ نخواهند فرمود زیاده عرضی ندارم والسلام وادام‌الله اجلالکم‌العالی- پشت‌نامه‌مهر بیضی نزدیك بدایره سجع عبده صادق‌الحسینی‌الطباطبائی

اثری از آقا حسین خوانساری

...مقاله‌ای‌است درجلوس‌شاه‌عباس ثانی‌صفوی‌به‌تخت‌سلطنت‌اثر آقاحسین خوانساری عالم وحکیم معروف عصر صفوی در جنگی متعلق بزمان حیات و·

کتابت یافته به‌دستم رسید . در این مقاله مطالب و موضوعات صورت مراعات النظیر ذکرشده‌مثلا انواع سخن نظم یا اصطلاحات‌شطرنج. شیرین وخسرو. . ودیگرمطالب‌ازلحاظ تشبیهات وتعبیرات مشابه با شعردرسبك هندی است، پس از ذکر این‌سخنان به‌مدح ممدوح وجلوس وی به‌تخت سلطنت می‌پردازد

«من منشآت اعلیحضرت آقا حسین مدظله‌السامی»

تعالی‌الله زهی پایهٔ سخن و رتبهٔ ارجمندگفتار که قلم قدرت آفریدگار تعالی شأنه بمیانجی دوحرف‌آن مجموعهٔآفرینش را بهفت بند آسمان و رباعی ارکان ویکه بیت ماه وخورشید وترجیع فصول وترکیب موالید و مطالع بروج ومصراع هلال وغزلیات هفته وقصاید ماه وسال ومثنوی لیل و نهار وخزان و بهار وبحرطویل‌زمان وقصیدهٔ مصنوع بنی‌نوع انسان نگارش داد

انجام مقاله « امیدکه خداینکه ترکیب مجموعه کون از کاغذ رنگین خزان وبهارست، اوراق بهار عمر واقبال شهریارکامکار را ازبرگ ریز صرصر حوادث زمان‌گزندی مباد واز ورق‌گردانی خزان غداری بخاطر مرساد »

حسن عاطفی (کاشان)

رفع اشتباه

دانشمند محترم‌آقای علی‌اصغر فقیهی‌درباب‌کتاب عربی درفارسی‌تألیف آقای دکترفرشیدورد مطالبی نوشته ونکاتی را یادآور شده‌اندکه شایان توجه است . بحث درباب عربی درفارسی تازه است و درخوراهمیت، و این بحث بر مبنای احتیاجی‌است‌که فارسی زبانان به‌عربی دارند برای تسلط به‌زبان‌فارسی. اما حدود این‌نیازچیست وقواعد چگونه بایدمطرح‌شود وچه‌موادی‌درفراگیری ضرورت‌دارد، هنورچنانکه باید روشن‌نشده‌است وپژوهشهای بسیاری‌می‌خواهد، وطبعاً درآغازکار لغزشهایی هم دیده خواهد شد .

آقای فقیهی در ضمن انتقادکتاب مذکور ، به‌نوشتهٔ این جانب نیز در سه مورد خرده گرفته‌اندکه ناگزیرم برای رفع اشتباه به‌توضیح مختصری مبادرت ورزم :

۱ـ درموردکتاب‌مغنی‌اللبیب توضیح‌داده‌اندکه «هیچیك‌ازبابهای‌هشتگانهٔ آن دربارهٔ حروف نیست، تنها درباب‌اول که‌دربارهٔ مفردات است ازبسیاری از حروف‌نیز بحث شده‌است.» این‌شرح مفیداست‌امامغایر باآنچه من‌نوشته‌ام‌نیست:

همین باب اول که دربارهٔ مفردات است بیش از نصف کتاب یعنی ۱۹۱ صفحه از ۳۶۷ صفحه را فرا گرفته . اما مفرد هم در اینجا درمقابل مرکب نیست و آنچه ایشان تصور کرده‌اند ـ ومراد حروف است و آنچه درمعانی حروف باشد، مانند ای، من، ما، این و جز آن ابن هشام خود چنین توضیح می‌دهد (ص۴) «واعنی بالمفردات الحروف وما یتضمن معناها من الاسماء والظروف »

۲ـ این جانب نوشته‌ام که کتاب شامل یك دورهٔ کامل قواعد صرف عربی است . منظورم از «کامل» این است که شامل همهٔ ابواب صرف است اگرچه بحث درآنها از نظر فارسی لازم نباشد، مثلا باب اعلال وادغام و ابدال در ۱۰ صفحه ومعانی بابها در ۵ صفحه شرح شده است، البته در بعض جاها مؤلف به اختصار گراییده است .

۳ـ اصطلاح «جمع جمع» را پیشنهاد کرده‌ام برای جمعهای عربی که مجدداً به علامت فارسی جمع بسته می‌شوند (طلبه‌ها، اربابان، منازلها) تافرقی داشته باشد با «جمع الجمع» عربی (اماکن، اکالب) وپیداست که این دواصطلاح با یکدیگر از نظر معنی فرقی ندارند و در صورتی که اصطلاح «جمع جمع» پذیرفته شود، امری قراردادی خواهد بود بهرحال بچنین اصطلاحی نیاز هست وآقای فقیهی، که درزبانهای عربی وفارسی تتبع دارند، می‌توانند اصطلاح دیگری پیشنهاد کنند .

جعفر شعار

عربی درفارسی*

آقای مدیر

این بندهٔ شرمنده دوسال و نیم پیش کتابی نوشت بنام « عربی درفارسی» ولی نمیدانم چطور شد که پس از مدتها ناگهان دو «نقد» جانانه در مجلهٔ راهنمای کتاب بر آن نوشته شد. یکی بوسیلهٔ آقای جعفر شعار دانشیار زبان فارسی وعربی دانشسرای عالی دیگری بوسیلهٔ آقای علی‌اصغر فقیهی . نقد آقای شعار درشماره‌های اول ودوم سال سیزدهم ونقدآقای فقیهی در شماره‌های هشتم ونهم آن درج گردید . آقای فقیهی ابتدا «نقد» آقای شعار را بر کتاب بنده مورد انتقاد قرار داده و تنها چند مورد از ایرادهای آنرا ردکرده بودند ولی به بقیه ایرادها که از قماش همان اولیها هستند اعتراضی ننموده و حتی

۱ ــ با انتشار این نامه که مخلص متن ارسالی است به این موضوع خاتمه داده می شود (راهنمای کتاب)

دربارهٔ آن نوشته‌اند از «نکات ودقایقی» که نوشته‌اند بهره‌برده‌اند (ص۶۶۲ مجله) (البته این **نکات و دقایق** بعد از این بخوبی روشن خواهد شد) و آنگاه خود نیز پس از ابراز لطفی آلوده به‌انواع عتاب ایرادهائی از همان نوع ایرادهای آقای شعار گرفته‌اند که لازم بود چگونگی وخصوصیت «نقد» آنان به‌دوستداران‌کتاب و ارباب فضل معرفی‌شود تاپس ازاین‌نمونه وسرمشقی برای نقد نویسان آینده باشد . زیراناقدان محترم خواسته‌اند ثابت‌کنند که مردم بیهوده از بودن نقد صحیح رنج میبرند وگله دارند وهستند کسانی‌که آثار دیگران را خالی ازحب‌وبغض وبطروغرض وبا روشی درست نقد وبررسی مینمایند نقدی‌که صرفاً هدفش پیشرفت دانش وتشویق محقق وکتاب‌نویس است نقدی‌که تنها برای رضای خدا وخلق وحب علم است . .

۱ـ عدول از بیطرفی

نقدنویس میتواند دراثر رقابت یاعوامل دیگر نسبت به‌مؤلف بی‌مهر باشد و به‌مصداق «القاص لایحب‌القاص» و «که هم‌پیشه ، هم‌پیشه را دشمن است» او و کتابش را دوست نداشته باشد ، ولی اگر چنین احساسی از خلال نوشته‌های او بیرون نتراود بهتر است

البته شأن آقایان باید بالاتر ازآن باشد که بواسطهٔ داشتن کتاب‌های مشابه باکتاب‌های حقیر به‌معارضه باوی برخاسته باشند وان‌شاءالله‌خرده‌گیریها وعیب‌آفرینی‌های آنان براثر این نیست‌که‌آقای شعار (صاحب‌کتاب‌های عربی برای فارسی وگفتارهای دستوری) وآقای فقیهی (نویسنده‌کتاب املاء وانشاء ودستور فارسی) کتاب‌های «عربی در فارسی» (کتاب مورد انتقاد) و «دستور امروز» من را دوست ندارند ولی متأسفانه نوشتهٔ ناقدان محترم وظواهر امر خواننده را به‌چنین فکری وامیدارد چه‌میتوان‌گفت وقتی خودآقای شعارضمن آنکه‌کتاب خود را معیار دقیق و نمونهٔ کامل «عربی درفارسی» گرفته‌اند بزرگترین‌عیب‌کتاب مراآن دانسته‌اندکه مطالبش بیش از کتاب ایشان است.

ازاین‌رو پس‌از انتقاد شدید به «مباحث زائد وبیفایده» کتاب مخلص و بکاربردن توصیف‌هائی محبت‌آمیز ازقبیل «تصرف ناروا» و «طلسم ناگشودنی» و «غلط محض» و «اشتباه بزرگ» دربارهٔ آن یک‌جا این فرمان را صادر فرموده‌اند :

«تغییراوزان کلمات معتل ومدغم را باید محدود به‌جاهای معینی کرد و تعمیم آن موضوع را دشوارتر میسازد یعنی باید درحدودی باشد که نگارنده در کتاب «عربی برای فارسی» که ۳ یا ۴ سال پیش از کتاب حاضر انتشار یافته است نوشته‌ام و عقیده دارم که قواعدی که بعنوان عربی درفارسی نوشته میشود محدود به همان قواعدی باشد که در آنجا شرح داده‌ام» (ص ۸۷ مجلهٔ راهنمای کتاب) . . .

جای دیگرمینویسند « همچنین قاعدهٔ مصدر میمی مانند مضرب و منصر و مستقر و مقام اگرهم درضمن قواعد عربی درفارسی گفته شود باید بهاشاره و اختصار باشد » (ص۸۶ مجله) . آنگاه درحاشیه بارکتاب خود را به عنوان نمونه ذکرمیکنند «ضمناً درکتاب بنده کلمات مضرب ومنصروجودندارد ومعلوم نیست ایشان چرا مثالهای مرا از قبیل مذهب ، مسلك ، سلامت ، مشقت را با اینگونه مثالهای مهجور عوض کرده‌اند » . . .

یك جا میفرمایند ·

«شرط اساسی پژوهش دراین زمینه احاطه به‌هردو زبان عربی (مرادشان عربی وفارسی است) و اطلاع از تتبعات دانشمندان صرف ونحو عربی است» (ص۸۵ مجله) جای دیگر مرقوم داشته‌اند . « اظهار نظر یا احیاناً تغییر وتصرف در زبانی (گویا مرادشان تصرف در قواعد زبانی بوده است) مانند عربی که صرف و نحوی مدون وکتب دستوری عظیم و معتبر دارد نیازمند مطالعهٔ عمیق است . چند اشتباهی که در زیر یاد میشود (یعنی چند اشتباه بنده بزعم ایشان) به سبب عدم توجه به این نکته است » (ص۸۸ مجله) . و با توجه به‌اینکه آقای شعار با اطمینان کامل به‌تبحرخود در هردوزبان در این زمینه با جرأت هرچه‌تمامتر کتاب نوشته‌اند و حتی آنرا چنانکه دیدیم مثل اعلای اینگونه تحقیقات شمرده‌اند ناچار خود برای خود صلاحیتی انحصاری وبی‌چون‌وچرا در این‌قسم پژوهشها احراز نموده وچنین صلاحیتی را از حقیر ودیگر بندگان خدا سلب کرده وبا این استدلال ضمناً تسلط خویش‌را برهردو زبان وصرف ونحو آن محرز ومسلم دانسته‌اند .

آقای فقیهی که سلب صلاحیت مخلص را بوسیلهٔ آقای شعار با لحنی رضایت (با اجازهٔ آقای فقیهی غلط مشهور رضایت را بکارمیبرم) تلقی کرده‌اند ولی انحصارطلبی وادعای تسلط ایشان را برهردو زبان عربی وفارسی تحمل

نفرموده و باچنین سخنانی آیندهٔ کتاب املاء و انشاء و دستور خود را در خطر دیده‌اند. ناچار این‌دعوی آقای شعاررا باطنزی خاص ردکرده ودرنتیجه ازخود ایشان هم سلب صلاحیت نموده اند و برای اثبات نظرخود به نوشته های آقای شعار دربارهٔ کتاب بنده استناد جسته‌اند آنجاکه ایشان درباب ساده‌ترین مسائل صرفی ونحوی یعنی فصول وبابهای کتابهای صرف و نحو عربی اظهارنظر کرده اند. آنجاکه آقای شعارمرقوم داشته‌اند: «کتاب گرانقدر مغنی‌اللبیب تنهادربارهٔ حروف عربی‌است» (ازص۸۵ مجله) وآنجاکه فرموده‌اند: «در بخش نخست کتاب بنده همهٔ قواعد صرف مشروحاً در۱۲۲ صفحه بیان شده‌است» (غافل از آنکه موصول، اسم اشاره، ضمیر، صرف‌افعال ودهها مطلب دیگرهم جزء صرف عربی‌است وهیچیك درکتاب من‌نیامده است). همچنین بیخبر از اینکه صرف مشروح عربی‌را درپانصد صفحه هم نمیتوان نوشت تاچه رسد به ۱۲۲ صفحه . آقای فقیهی درمورد اول پاسخ داده‌اند «کتاب مغنی‌اللبیب ابن‌هشام هشت باب است در دوجلد وهیچیك از بابهای هشتگانهٔ آن دربارهٔ حروف نیست تنها باب اول‌آن که مفصلترین باب‌های کتاب به‌شمار میرود دربارهٔ مفردات است که حروف نیزجزئی‌ازآنهاست» (ص۶۶۲ مجله). آنگاه ایشان پس‌ازشك درعربی دانی‌آقای شعار وفراغت ازکارایشان برای «تتمیم فائده» و برای تکمیل **نکات و دقائقی** که‌آقای شعاردربارهٔ کتاب حقیر نوشته‌اند دوباره ازدعربی‌درفارسی» بنده مایه‌گذاشته وخود **«نکات ودقائق تازه‌تری»** افاضه فرموده‌اندکه‌واقعاً خواندنی‌است تاجائی‌که کار را به تحریف و مثله‌کردن عبارات کتاب مخلص کشانیده وحتی بوکالت ازطرف بنده جمله هم آفریده وبا خط ۱۲ سیاه چاپ کرده‌اند .

مثلاً مرقوم فرموده‌اندبنده درصفحهٔ ۱۸۱ کتابم نوشته‌ام: «فارسی‌زبانان ابراهیم را براهام تلفظ‌کرده‌اند» (ص۶۷۰ مجله) وبا این‌ترتیب باب تازه‌ای درنقدگشوده‌اند باری این‌صفحهٔ ۱۸۱ کتاب من واین‌آقای‌فقیهی. الغرض‌این دوناقدگرانقدر بی‌نظرکه ازتجاوز بنده به «حوزهٔ عملیات علمی » خود سخت برآشفته‌اند خواسته‌اند چنان نقدی نمایند وچنان زهرچشمی ازما بگیرند که در داستانها بازگویند وکاری کنندتامایهٔ عبرت دیگران شود و «تانشیندهرکسی اکنون به جای خویشتن» آقای فقیهی‌البته علاوه برگرفتن زهرچشم از بنده ضرب شستی هم به‌آقای شعارنشان داده‌اند و جنگ را سخت مغلوبه‌کرده‌اند تا ما باشیم بدون اجازهٔ آقـایان به بحثهای عـربی درفارسی و کارهای دستوری نپرداریم. حالا که این دوات محترم اجازه نمیدهند و اینگونه کارها را در انحصارخود میدانند ناچارماهم ازدیارعربی درفارسی رخت برمی‌بندیم ومیدان

را بکلی برای آنان خالی میکنیم ....

۲ـ عیب‌آفرینی

در نقد واقعی وعالمانه‌هم مزایای کتابی را میشمارند وهم عیبهای آن را وحتی لازم است نسبت و درصد مطالب نادرست ودرست به دقت مشخص گردد و کتاب باآثارمشابه خود مقایسه شود و پایگاه و منزلت علمی آن به‌خوبی معین گردد (البته آقای شعار کتاب مرا باکتاب خود مقایسه کرده وآنرا به مراتب بدتر از کتاب خویش معرفی نموده‌اند). یکی‌دیگر ازکارهائی که ناقد حتماً باید انجام دهد معرفی وتوصیف مطالب تازهٔ تألیف ودرجهٔ اهمیت آن است، وگرنه اینکه کسی تنها عیبهائی برای کتابی بشمارد و بتراشد بهیچوجه نقد به‌حساب نمیآید. این کارقلم شکستن وپایمال کردن‌حق‌است نه‌انتقاد. زیرا هر کتابی‌هرـ چند هم دقیق و با ارزش باشد خالی ازلغزش‌واشتباه‌نیست. اصل آن است که‌مردم بدانند این‌اشتباهات چند درصد مطالب کتاب را تشکیل‌میدهد. متأسفانه‌آقایان فقیهی وشعارصرفنظر از دوسه سطری که هریك دربارهٔ مزایای کتاب نوشته‌اند ومایه شرمندگی و سرافکندگی مخلص را فراهم نموده‌اند بقیهٔ هم خود را مصروف خرده گیری وعیب تراشی وحتی‌حمله‌آفرینی وتحریف کرده‌اند . ..

اینك عیبهائی که آقای **شعار** برای کتاب تراشیده‌اند وبحثدر بارهٔ آنها.

ایشان بزرگترین عیبی که برما گرفته‌اند و دو سه صفحه هم درآن باره قلمفرسائی‌فرموده‌اند همان است که پیش ازاین هم به‌آن اشاره شد، یعنی‌اینکه به‌نظرشان بسیاری‌ازمطالب‌کتاب زائداست. زیرا بیش‌ازآنهائی‌است که ایشان در کتاب خود آورده‌اند به گفتهٔ دیگر آقای شعار کتاب خودرا معیار وحد نصاب اینگونه مباحث قرارداده‌اند. اما دراین‌باره‌بهتر بود داوری‌را به‌کسانی‌وا گذار میکردند که مثل‌من و ایشان نفعی دراین‌کارها ندارند .

آقای شعار درهمین زمینه درپایان مقالهٔ خود نظرداده‌اندکه «بخش‌اول کتاب یعنی‌قسمت اعظم‌آن راباید حذف کرد»، درحالی‌که بودن‌آن بخش از دو لحاظ لازم است. یکی‌ازآن جهت‌که شامل‌قواعدی است ازعربی که برای‌توجیه دستوری‌کلمات مورد استعمال‌آن زبان درفارسی‌مفیداست وهمانطورکه درمقدمه آمده‌است‌آن را باید «بخشی ازدستورفارسی‌شمرد » دیگرآنکه فهم قسمت دوم بدون اصطلاحات ومطالب بخش‌اول ممکن‌نیست زیرا وقتی ندانیم ثلاثی مجرد ومزید واسم فاعل ومفعول و مهموز واجوف چیست چطورمیتوانیم طرزاستعمال

وتغییرات مربوط به آنهارا درفارسی شرح دهیم وانگهی اگراین پیشنهاد حوب است چرا خودآن را بکار نسته‌اند وقسمت اعظم کتابشان را صرف شرح همان مطالبی کرده‌اند که من با تفصیل بیشتر در بحش اول کتـابم آورده‌ام . بنابراین ایرادی که میگیرند که· «گمان میکنم درنام کتاب اشتباه روی‌داده است و بهتر بود به‌حای «عربی در فارسی» (ص ۸۷) نام «صرف عربی به زبان فارسی» را برمیگزیدند » دربارهٔ کتاب حود ایشان نیز صدق میکند واگرنام کتاب من عوصی است نام کتاب آقای شعارهم عوصی است .

حای دیگر به‌اینکه من نوشته‌ام «صنعت» مصدر مره‌ای است که درفارسی به‌حای اسم مصدر نکارمیرود اعتراض کرده ومرقوم داشته‌اند «صنعت درفرهنگها هم مرت و هم مصدر است رحوع شود به‌اقرب‌الموارد» (ص۸۹) حوب بود در همان اقرب‌الموارد تفحص بیشتری‌میکردند تاصدق گفته‌های محلص را دریابند. زیرا درعربی«صنعة»وقتی‌مصدرعادی‌است که به‌معنی «نیکوتیمار داشتن» بیایدنه به‌معنی ساختن ودراین صورت معمولا با «فرس» و به‌صورت «صنعةالفرس»می‌آید (به منتهی‌الارب و تاج‌العروس و فرهنگهای دیگر رحوع کنید) و «صنعة» به‌معنی ساحتن و به‌صیغه مصدرعادی همانطورکه نوشته‌ام در عربی نیست بلکه درآن زبان به‌معنی یکبارساحتن است و بار باید تکرار کنم که . «صنعت» مصدر مره‌ای است که در فارسی به‌حای مصدر واسم مصدر نکار رفته است.

نوشته‌اند چرا حمع‌الحمع به « حمع حمع » تبدیل شده است . زیرا بنطر آقای شعار «موردی برای حذف‌ال نیست» دراین موردآقای فقیهی‌حواب داده‌اند (ص ۶۳۳ محله) .

به‌حملهٔ «حروف حواب عربی درفارسی بیشتر حانشین حمله‌ای می‌شوند که‌کار اسم را میکنند» (ص۱۲۹ کتاب) حرده گرفته‌اند و مرقوم داشته‌اند «این امرحاص زبان فارسی نیست» (ص ۸۹ محله). مگرمن نوشته‌ام این کار حاص زبان فارسی است؟ بی‌شك مقدار زیادی ازقواعد دستوری در بسیاری از زبانها مشترك‌است، مثلا فاعل وفعل درهمه زبانهای معروف‌وحود دارد واگر گفتیم در فارسی فاعل هست دلیل این‌نیست در عربی نباشد، آنگاه برای اینکه بفهمانند «البهحةالمرصیه» سیوطی را خوانده‌اند بیتی ازآن نقل‌کرده‌اند تا اثبات‌کنند حرف درعربی هم کار اسم را میکند. منتهی مثال در مورد حرف «لو»است در حالی‌که بحث ما برسرحرف حواب بود . بیتی نیز که‌آورده‌انـد مغلوط است (حتماً علط چاپی است) .

حرده گرفته‌اندکه درکتاب به مآحذ سبك و کم ارزشی مانند مبادی -

العربیه و مقدمه‌المنحد بسنده شده‌است (ص ۸۸) اولا اینها مآخذ سنگی نیستند و مثلاآقای مینوی هم در رسالهٔ «یة» مصدری به مبادی‌العربیه استنادکرده‌اند. ثانیاً ما به‌اینها اکتفانکرده‌ایم خوب بود به‌صفحه اول کتاب و حاشیه‌ها وفهرست مأخذ نگاهی میکردند و میدیدندکه شرح ابن‌عقیل و شرح وحشی ومانندآنها نیز ازمآخذ ما بوده است ....

نوشته‌اند چرادرکتاب، تفسیرهای کشف‌الاسرار وابوالفتوح‌جزءکتابهای ترجمه آمده‌است (ص۸۹) همه میدانندکه قسمتی ازاین‌تفسیرها ترجمه‌کلمه به کلمه قرآن‌است واین‌کارما مجازی از مقوله اطلاق جزء برکل‌است وضمناً ما حکم را براکثرکتابهاکرده‌ایم‌که غالباً ترجمه‌اند نه تفسیر

مرقوم داشته‌اندکنار و صغاربین مردم متداول نیست‌که‌آن را غلط تلفظ کنند (ص۸۹) ونظر بنده را در مورد «عموم تلفظ شدن حرف اول این کلمات «غلط‌محض» دانسته‌اند. ولی‌همه میدانندکه این‌دوکلمه از اصطلاحات‌رایج‌فقهی وحقوقی است وصغرای‌کبار نیزازتعبیرات متداول‌است. شایدآقای شعارکه‌غالبا عمرخود را درآذربایجان به سر برده وبیشتر به ترکی سخن گفته‌اند تلفظ رایج آن‌کلمات رابین فارسی‌زبانان نشنیده‌باشند ولی‌بیشك مدتی‌دیگرکه در تهران ماندند سرانجام صورت متداول آن‌کلمات راخواهند شنید ودرستی نظرمخلص را تصدیق خواهندفرمود.

درکتاب آمده‌است «بسیاری ازهمزه‌های‌کلمات عربی درفارسی یاءتلفظ می‌شود مانندفضایل، رایل، لایق... تجربه، تهنیت تهیه‌که برطبق قاعده‌فضائل، لائق، تجرئه، تهنئت تهئه بوده‌اند» (ص۱۱۱ کتاب)در این‌باره مرقوم‌داشته‌اند بهتربودنوشته میشد «همزهٔ مکسور واقع پس‌ازالف درفارسی «ی» تلفظ ونوشته میشود وبحث درکلماتی (مرادشان بحث درباره کلماتی بوده است) از قبیل تجربه وتهنیت‌موردی‌ندارد(ص۹۰). دوست محترم چرا موردی ندارد‌مگر«ی» اینها بدل ازهمزه نیست. معمولا عام‌بودن‌قاعدهٔ دستوری ازمزایای آن‌است ..

آقای‌فقیهی‌که ازاین **«نکات‌ودقائق»** استادانه‌آقای‌شعاربهره‌فراوان برده وگویا آن راموردتأییدقرارداده‌اند خود علاوه برعیب آفرینی به جمله آفرینی هم دست‌زده‌اند. یکی چنانکه دیدیم‌همان‌بودکه مرقوم داشته بودند من درصفحه ۱۸۱ کتاب نوشته‌ام «فارسی زبانان ابراهیم را براهام تلفظ میکنند» (ص ۶۷۲) درحالی‌که چنین جمله‌ای اصلا درکتاب مخلص‌نیست .

جای دیگر ضمن انتقاد ازمطالب صفحهٔ ۱۷۶ کتاب نوشته‌اند: «هیچ فارسی زبانی به جای بسم‌الله بسمل نمیگوید» (ص۶۶۸ مجله) خواسته‌اند بفرمایند ما گفته‌ایم «مردم به جای بسم‌الله الرحمن الرحیم بسمل میگویند»: باری این صفحهٔ ۱۷۶ کتاب بنده و این آقای فقیهی، کی در آن چنین ادعائی شده است که ایشان اینطور ما را مورد بی‌لطفی قرارمیدهند .

نوشته‌اند: «کسی ملاقات ومکافات را ملاقا ومکافاتلفظ نمیکند اگر شاعری برای ضرورت شعر ملاقات را ملاقا گفته این تصرف فارسی زبانان درالفاظ عربی نیست» (ص ۶۶۸ مجله) انگار سنائی وشاعران دیگر که چنین کرده‌اند فارسی زبان نیستند وشعر فارسی نیز جزئی اززبان فارسی نیست، مخصوص که اینگونه تصرفات نظیر هم دارد و قاعدهٔ آنها را درکتاب بیان کرده‌ام (به صفحه ۱۷۶ کتاب رجوع کنید).

درکتاب مخلص نوشته شده است. «یا که از حروف ندای عربی است در فارسی به عنوان صوت ندا بکار میرود مانند یارب، یا علی .» (ص۱۲۷ کتاب) آقای فقیهی به آن اعتراض کرده و نوشته‌اندکه «دراینجا نگفته‌اند مقصودشان از صوت ندا چیست» (ص۶۶۶ مجله). چندسطر بعدمرقوم داشته‌اند «مسأله قابل دقت تعریف درست صوت است» درپاسخ باید عرض کرد صوت ازاصطلاحات مشهور دستور وجای تعریف آن درکتابهای دستور فارسی است نه در اینجاوگرنه همه اصطلاحات دستوری‌ای را که درکتاب آمده است می‌بایست تعریف میکردیم و به این ترتیب ناچار میشدیم یکدوره دستور فارسی‌هم در ضمن عربی در فارسی بگنجانیم. سپس درهمان صفحه به‌حاشیه‌ای که درباره صوت ندا نوشته‌ام وآن را معادل صفت دانسته‌ام خرده گرفته‌اند و گفته‌اند «اگر «یا» به تنهائی صوت ندا و درحکم صفت است پس چرا ازمجموع حرف ندا ومنادی مفهوم صفت اتحادشده؟» معلوم نیست چه کسی چنین «مفهومی را اتحادکرده است» اگر منظورشان بنده شرمنده هستم که چنین کاری نکرده‌ام ....

درکتاب نوشته شده « بعضی از «ة»های زائد عربی درفارسی بدل به «ه» غیر ملفوظ می‌شوند و درحقیقت حذف میگردند (ص ۱۷۶) واین نکته‌ای است که درسیاری ازکتابهای دستور ازجمله دستورپنج استادآمده‌است معلوم نیست که عیب آن چیست؟ کاش آقایان به مامیگفتند که دارند نقدمیکنند یاجدل. باری آقای فقیهی دراین باره همان حرفهای من و مطالب متداول در دستورها را با عباراتی مبهم‌تر بیان کرده‌اند ....

استاد دکترصفا نوشته‌اند «اهل‌همدان درقدیم احمدو محمد را احمدلا و محمدلا تلفظ میکرده‌اند ومردم ساوه به‌آخر کنیه‌ها واسامی الف و نونی که گویا الف و نون‌نسبت بوده می‌افزوده‌اند» (تاریخ‌ادبیات درایران ج۱،ص۱۵۳).ماهم درذیل افزایش‌حروف به‌کلمات عربی‌آن مثالها راجزء مثالهای دیگر آورده‌ایم وایشان همان‌مطالب رابار بااطناب وتفصیل‌بیشتری ذکر کرده‌اند ولی‌مانفهمیدیم مقصودشان ازاین‌کار چیست وایرادشان کدامست؟ مگراین امر غیر از افزایش حرف است ؟

درصفحه ۶۶۴ این‌عبارت‌کتاب مرانقل‌کرده‌اند «بعضی ازافعال عربی درجمله‌های فارسی کاراسم رامیکنند مانند احسنت در این بیت‌فخرالدین اسعد گرگانی ...» وسپس عبارت‌دیگری‌ازفصل‌دیگر کتاب می‌آورند آنجاکه‌نوشته‌ام «گاهی‌حروف عربی مانندحروف فارسی به معنی‌لفظ آن‌حرف می‌آید و کاراسم رامیکند» (ص ۱۲۹ کتاب) وآنگاه مینویسند این‌عبارات تاحدی پیچیده است و سپس .... مینویسند « بهتراست بهاین قاعدهٔ کلی توجه شودکه چه درعربی و چه در فارسی هریك از انواع کلمه (غیراز اسم) که درجمله لفظ آن مقصود باشد به معنی ومفهوم درحکم اسم‌است وهمهٔ حالات اسم رامیگیرد» بطوری‌که مادادهایم به تصدیق‌خودآقای فقیهی درست‌است وجمله‌هاهم پیچیده نیست. باید توجه داشت‌که‌قواعد دستورمینویسیم نه داستان عشقی. ازطرفی موردی‌هم برای ذکرآن قاعدهٔ‌کلی پیش نیامده است . علاوه براین برخلاف نظرایشان مراد از «احسنت» و «زه» دربیت مزبور لفظ کلمه نیست .

در ذیل عنوان صیغه های مبالغه‌ای‌که در عربی یا بکار نمیروند یامعنی دیگری دارند کلمهٔ بقال و جرار را هم در عداد صیغه‌های مبالغه آورده‌ایم. اولا بقال راکه ماتره‌فروش‌معنی‌کرده‌ایم اصلاح فرموده وسبزی‌فروش نوشته‌اند درحالی‌که بقل به معنی‌تره (به‌نصاب‌الصبیان مراجعه‌کنند) وبقال به معنی تره فروش هم‌آمده‌است (فرهنگ ناظم‌الاطباء راببینند) و ثانیا فرموده‌اندکه بقال صفت شغلی است نه صیغهٔ مبالغه واین‌نکتهٔ مهم وعظیم را از بیم‌آن‌که مبادافوت شودیکباردیگر درمورد خیاط(ص۶۶۷) هم تکرار کرده‌اند ....

آنگاه مارا به خواندن شرح نظام دلالت نموده‌اند . باری‌ماهم می‌دانیم که فعال‌گاهی برنسبت شغلی دلالت میکند، اماکیست که نداند صفت شغلی از لحاظ لفظ ومعنی نوعی صیغهٔ مبالغه است و اطلاق صیغه مبالغه به‌آن غلط نیست وبه همین دلیل دربیشتر کتابهای صرف قدیم و جدیداصلا به آن اشاره‌ای نشده ودر کتابهائی هم‌که به‌آن اشاره شده در ذیل صیغهٔ مبالغه‌است. مگرازصفت‌شغلی

معنائی غیرازمبالغه و دوام در زمان وکار استنباط میشود واگهی ما حکم را براکثر کرده‌ایم واکثر مثالهای‌ماهم‌صیغه مبالغه به‌معنی‌عام‌آن‌است‌نه‌صفت‌شغلی .

نوشته‌اند اگر بنویسیم‌کلمه‌ای کارکلمه‌ای دیگر را میکند فصیح نیست و دلیل‌ضعف انشاءاست و بهتراست بگوئیم فلان‌کلمه جانشین فلان‌کلمه میشود. باید عرض‌کرد که‌ازقضا جمله‌هائی مانند «این‌ترکیبات درفارسی‌کارصفت رامیکنند» یا«فرداً فردکاراسم را میکند» که درکتاب‌آمده‌است بهیچوجه از فصاحت بدور نیستند درحالی‌که مثلا اگر بگوئیم «فرداًفرد جانشین اسم میشود» وافی به مقصود نیست. زیرا خود اسم است البته مواردی هست که صورت اخیر مناسبتر باشد اما همیشه چنین نیست درهرحال این تعبیر چنانکه ایشان ادعا کرده‌اند هرگز غلط ونامناسب برای‌کتاب دستور نیست .

یاچون استادی بدون‌تحقیق کافی سالها پیش درمجله‌ای به مردم فرمان داده بود «نقش‌بازی‌کردن» رابکاربرند زیرا غلط انشائی است آقای فقیهی‌هم بی‌آنکه‌نام‌آن‌استاد رابرند مطالب‌اورا پس‌ازگذشت چندین‌سال‌تکرارمیکنند و به ماخرده میگیرند که چرا «نقش بازی» کردن رابکاربرده‌ایم بدون‌اینکه به فرهنگهای جدید وپژوهشهای تازه‌ای‌که دراین زمینه شده است مراجعه کنند مردم علی‌رغم دستورآن استاد واوامرآقای فقیهی «نقش‌بازی‌کردن» را به‌معنی نمایشنامه‌ای آن‌وهمچنین به معنی «عهده‌دارشدن وظیفه‌ای» بکارمیبرند و آقای دکترمعین نیز که برخلاف آقای فقیهی اصل‌تحول زبان راقبول‌دارد درفرهنگ مینویسد «نقش‌بدین معنی مستحدث‌است ودرترجمه «رل» فرانسوی بکار میرود وبه این‌جهت گروهی محدود ازبکاربردن آن‌خودداری میکنند ولی‌استعمال‌آن بحدشیاع رسیده‌است». آقای فقیهی مینویسند نقش‌راتنها «درمعنی‌اصلی خود که رنگ‌آمیزی ونگاشتن وتصویر اینگونه اموراست» بایدبکاربرد (ص۶۷۰مجله) ولی‌حق بود به لغتنامهٔ دهخدا وفرهنگ معین نگاه میکردند تامیدیدندکه درآنجا نقش به‌معنی‌حیله وتصنیف‌وترانه هم‌آمده‌است وشاهد مثال‌آن‌هم این‌ابیات‌حافظ است .

حالی خیال وصلت خوش میدهد فریبم
تاخود چه نقش بازد این‌صورت خیالی

بالا بلند عشوه‌گر نقشباز من
کوتاه کرد قصهٔ زهد دراز من

مطرب عشق عجب ساز و نوائی دارد
نقش هر نغمه که زد راه به جائی دارد

آقای دکتر صفا در پایان کتاب دارابنامه «نقش باختن» را «نقش بازی کردن»، «حیله بازی» معنی کرده‌اند و این شاهد را هم آورده‌اند «پیلزور گفت نقشی با آن ملعون ببازم و نوعی دیگر با او حرب کنم» (دارابنامه ج ۱، ص ۵۴۸)

باری آقای فقیهی به انشاء بنده که نقش را به غیر از معنی تصویر و رنگ وابهام بکار برده‌ام ایراد گرفته‌اند لابد به انشاء مولانا نیمی و حافظ هم اعتراض دارند چون آنها هم نقش را برخلاف دستور آقای فقیهی به معناهائی غیر از «رنگ وتصویر واینگونه امور» بکار برده‌اند (بقیه دارد)

نامه‌ای از شیکاگو

بعد از عنوان

نکتهٔ کوچکی که مدتها میل داشته‌ام با شما و نویسندگان راهنمای کتاب درمیان بگذارم و راهنمائی بخواهم راجع باستعمال کلمات «مرحوم» و «فقید» است علی‌السویه درمورد اشخاص خواه مسلمان و خواه غیرمسلمان مثلا می‌نویسند فقید سعید ملک‌الشعراء بهار یا مستشرق فقید ادوارد براون بنظر میرسد که کلمه «فقید» از مخترعات دورهٔ بعد ازمشروطیت و برای استعمال بجای کلمهٔ «مرحوم» درمورد خارجیان که معمولا مسلمان نیستند باشد . با این ترتیب در مورد کسی مثل براون (که بنده اوراهم مرحوم می‌شناسم) استعمال فقید جائز شمرده میشد ولی درمورد شخصی مثل ملک‌الشعراء بهار که مسلمان از دنیا رفت نه. بخاطرم می‌آید که در فروردین‌ماه سال ۱۳۳۸ شمسی که مرحوم تقی‌زاده برای ایراد سخنرانی بدانشگاه پرینستون دعوت شده بودند و بنده مأمور پذیرائی از ایشان بودم ، موضوع را با ایشان در میان گذاشتم ـ نظر ایشان هم همین بود . نظر جنابعالی و دوستانتان چیست ؟

دیگر اینکه پرت و پلاهائی مفصل راجع بلهجهٔ فارسی آورزمان (دهی در نزدیکی ملایر) نوشته‌ام که درشمارهٔ اکتوبر ۱۹۷۰ مجلهٔ خاور نزدیک J N E S (دانشگاه شیکاگو) چاپ خواهد شد اگر فرصتی برای مطالعه‌اش بیابید و اگر قابل چاپ باشد بفرمایید تا ترجمهٔ فارسی آنرا برای مجلهٔ فرهنگ ایران‌زمین تقدیم کنم .

دیگر اینکه در حال حاضر مقاله‌ای می‌نویسم راجع به‌فعل داشتن در ترکیب‌های ماضی ومضارع درجریان. مقاله آقای کریم کشاورز وتقریباً هرچه راجع باین فعل و این موضوع نوشته شده است خوانده‌ام استعمال افعال در جریان را درلهجه‌های مختلف ایرانی و در زبانهای قدیم جستجو کرده‌ام . لهجه زردشتیان یزد وکرمان تنها لهجه‌ای بنظرمیرسدکه داشتن را عیناً مانند لهجهٔ تهران بکارمی‌برد. اما بنده باین‌نتیجه رسیده‌ام که این‌استعمال تحت‌تأثیر لهجه‌های یزدی وکرمانی است که آنها هم متأثر بد ازلهجه تهران . اما ظاهراً اصل ومأخذ داشتن را درفارسی متداول تهران کشف کرده‌ام منتهی چون هنوز دلائل‌کافی برای اثبات آن ندارم از اظهارآن خودداری میکنم .

اما درباره تاریخ اولین استعمال داشتن باین معنی درشرفارسی ــ بنده فعلا چرند و پرند دهخدا را قدیمی‌ترین اثری میدانم که داشتن درآنجا برای ترکیب مضارع وماضی در جریان بکار رفته ـ آیا در نوشته‌ای کهنه‌تر از چرند وپرند این استعمال بنظر سرکار یا دوستانتان رسیده است ؟ **ایرج دهقان**

بدیع‌الزمان فروزانفر

... چند ماه ازدرگذشت استاد فروزانفر گذشته است وقلب هنوز تسلیت نمی‌یابد آیا کسی دیگر خواهد توانست کار شرح مثنوی آن استاد فقید را ادامه دهد ؟ ...

حشمت مؤید (شیکاگو)

برندگان جوایز شاهنشاهی بهترین کتاب سال ۱۳۴۸

در رشتهٔ علوم و فنون

دکتر حسین میرشمسی مؤلف کتاب ویروس شناسی عمومی تألیف درجه اول

دکتر طاهره مدرس‌زاده رحمانی مؤلف کتاب جنین شناسی مهره‌داران تألیف درجه دوم

در رشتهٔ علوم ادبی

شجاع‌الدین شفا مؤلف کتاب جهان ایرانشناسی تألیف درجه اول

احمد گلچین معانی مؤلف تاریخ تذکره‌های فارسی تألیف درجه دوم

دکتر عصمت ستارزاده مترجم شرح کبیر انقروی بر مثنوی مولوی ترجمه درجه اول

در رشتهٔ حقوق

علی‌پاشا صالح مؤلف کتب سرگذشت قانون تألیف درجه اول

در رشتهٔ اقتصاد

دکتر منوچهر فرهنگ مترجم کتاب نظریه عمومی اشتغال و بهره و پول ترجمه درجه دوم

در رشتهٔ ادبیات کودکان و نوجوانان

مهین رادپور مترجم کتاب قصه‌هائی از آنسوی مرزها ترجمه در رشته ادبیات کودکان و نوجوانان

کنگرهٔ جهانی سعدی و حافظ

کنگرهٔ جهانی سعدی و حافظ روزهای ۱۲ تا ۷ اردیبهشت ۱۳۵۰ توسط دانشگاه پهلوی در شهر شیراز منعقد شد و برگزاری آن توسط مؤسسهٔ آسیائی دانشگاه مزبور انجام شد

کنگره تحت ریاست عالیهٔ علیاحضرت شهبانو فرح پهلوی و با پیام گرانقدر معظم‌لها آغاز به کار کرد و جلسات آن صبح و عصر در دو تالار سعدی و حافظ برقرار گردید

ریاست کنگره با آقای دکتر پرویز ناتل خانلری بود.

عدهٔ دعوت شدگان به کنگره یکصد و سی تن بود و از این عده هشت نفر از اتحاد جماهیر شوروی و افغانستان و پاکستان و ترکیه و فنلاند و آلمان و هندوستان دعوت شده بودند جمعاً در جلسات این کنگره هفتاد خطابه خوانده شد

پیام علیاحضرت شهبانوی ایران

کنگره بین‌المللی سعدی و حافظ را که بابتکار موسسه آسیائی دانشگاه پهلوی بمناسبت هفتصدمین سال درگذشت سعدی و ششصدمین سال درگذشت حافظ تشکیل شده‌است باخوشوقتی افتتاح میکنم.

شاید در هر شرائط دیگری برگزاری مراسم واحدی در مورد یادبودی بدین اهمیت چندان منطقی بنظر نمیرسید ، ولی در سال کنونی که بمناسبت بزرگداشت دوهزاروپانصدمین سال بنیانگذاری شاهنشاهی ایران بصورت سال جهانی ارزشیابی فرهنگ ایرانی درآمده‌است، میتوان استثنائاً این دوسخنسرای بزرگ پارسی را که اثر هر کدام از آنان اصیلترین ارزشهای فرهنگی ایرانی را دربر دارد دریکجا و درکنار هم گرد آورد

بیاری بتذکر این حقیقت نیست که سعدی وحافظ نه‌تنها برای ماایرانیان، بلکه برای همهٔ مردم جهان مظاهر اعلای ذوق وادب ایرانی بشمار آمده‌اند و دیرگاهی است که جاذبهٔ سحرانگیز سخن آنان ، چه از نظر کلام وچه ازلحاظ معنی، شیراز را بصورت کعبه‌ای برای صاحبدلان جهان درآورده‌است نسلهای بسیار از مردم سرزمین‌ما ، ازهمان دوران زندگانی این دونغمه پردازجاودان سخن پارسی تاباامروز، چنان باکلام دلنوازآنان خو گرفته‌اند که سخن حافظ وسعدی جزءلاینفک زندگی و روح واندیشهٔ ایرانی شده‌است، وقطعاً باتوجه بهمین واقعیت‌است که پروفسوریان ریپکا ، ایران‌شناس عالیقدرفقید نوشته‌است. «هیچ‌ملت دیگری را در روی زمین نمیتوان یافت که باندازهٔ ملت ایران، شعر با فرهنگ ملی و بازندگی روزمره فرد فرد آن درآمیخته باشد.»

واقعیت عالی‌دیگری که درسخن سعدی وحافظ نهفته‌است، جهانی بودن آنهاست که انعکاس بارز یکی از اصیل‌ترین جنبه‌های فرهنگ و تمدن ایرانی است میدانیم که فرهنگ ملی‌ما درهمهٔ جلوه های فکری ومذهبی وفلسفی وادبی وهنری خود ازآغاز فرهنگی جهانی بوده که هیچوقت خودرا محدود به‌حدود جغرافیائی ونژادی وزبانی وهیچ‌حد وقید دیگری نکرده‌است، و ازاین لحاظ سخن سعدی وحافظ را، که یکی مظهرعالی حکمت ودرعین‌حال زیبائی وهنر، ودیگری‌حد اعلای‌تجلی اندیشه ومعنویت بشری‌است میتوان ازبارزترین‌مظاهر این‌جنبهٔ‌جهانی فرهنگی دانست که همواره‌عالم‌بشریت وجامعهٔ انسانی رابعنوان یك واحد بزرگ وحقیقتی مافوق جدائیها و خودبینی‌ها مورد توجه قرارداده و

بگفتهٔ حافظ «جنگ هفتاد و دو ملت» را خطای آبائی دانسته که «چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند»!

میدانیم که حادثهٔ فراوان سحر توأم با نیروی شگرف اندیشه و معنی که درسخن این دو جادوگر دنیای ادب پارسی نهفته است از همان دوران زندگی آنان این جنبه جهانی را برای سخن ایشان تأمین کرده بود. همه خوانده‌ایم که ابن بطوطه جهانگرد معروف، تنها سالی چند پس از مرگ سعدی درسفر خود به چین اشعار اورا از زبان ترانه‌خوانان چینی شنید، و حافظ شخصاً اشعار خویش را بعنوان قندپارسی به بنگاله فرستاد، و خود دربارهٔ سخن خویش گفت که «تا حد چین وشام و به اقصای روم وری» رسیده است. درقرون اخیر، آنقدر ترجمهٔ تازه از آثار این دو پیام‌آور سحر در سراسر جهان صورت گرفته، و این آثار منبع الهام آنقدر شاعر و نویسنده و نقاش و مجسمه ساز و موسیقی‌دان در غرب و شرق جهان قرار گرفته است که شاید پژوهش دراین جنبهٔ خاص خود مستلزم تشکیل کنگره مستقلی باشد.

درعصر ما که عصر وابستگی روزافزون ملل، وعصر نزدیکی ودرآمیختگی فرهنگها و اندیشه‌های مختلف بشری برای نیل به ترکیبی جهانی‌تر و عالی‌تر است، برگزاری اجتماعاتی ازقبیل کنگره‌ای که اکنون تشکیل شده، بخصوص درزمینه بررسی در رابطهٔ اندیشه‌ها و آثار این دو نابغهٔ ادب و فکر ایران وسهم آنان درفرهنگ جهانی شایان تقدیر است، زیرا این کاری است که در اجـرای رسالت دیرینهٔ فرهنگ ایرانی ومنطبق باموازین آن انجام میگیرد، فرهنگی که بگفته مولانا جلال‌الدین تنها «برای وصل کردن آمده است».

توفیق همه شرکت کنندگان ایرانی و خارجی این کنگره را در ایفای چنین رسالت پر ارج آرزومندم.

سخنان دکتر هوشنگ نهاوندی رئیس دانشگاه

برگذاری کنگره جهانی سعدی و حافظ که بمناسبت تقارن هفتصدمین سال فوت سعدی وششصدمین سال درگذشت حافظ باسال کورش کبیر تشکیل گردیده برای دانشگاه پهلوی افتخاری بزرگ است و بسیار خوشوقتم که از جانب کلیه همکاران وشخص خود بدانشمندان ارجمندی که ازچهارگوشه جهان برای ارائه آخرین تحقیقات خود درباره این دوسخنسرای بزرگ به موطن آنان آمده‌اند، صمیمانه خیرمقدم بگویم.

سعدی وحافظ نه تنها از بزرگترین‌شعرا و متفکران ایران هستند بلکه ازمفاخر جاویدان‌جامعه بشری‌بشمار میروند. مایه مباهات مخصوص همه‌افراد ایرانی است‌که میهن عزیزما در دامان خود پیشوایان فرهنگی عالیقدری‌مانند این دو نابغه جهانگیر پرورده است.

درطی اعصاروقرون عاشقان ادب فارسی چه درایران و چه درخارجه با همتی خستگی ناپذیردرباره احوال وآثار سعدی و حافظ تحقیقات گوناگون بعمل‌آورده‌اند. جای‌کمال خوشوقتی است‌که این‌تحقیقات هم‌اکنون نیز نه‌تنها درایران بلکه درکشورهای دیگرجهان، بانهایت دقت وعلاقمندی تعقیب میشود وشك نیست‌که درآینده نیز ادامه بلکه توسعه خواهدیافت.

جای شبهه نیست‌که هدف محققان ایرانی باید این‌باشدکه هرچه زودتر مراحل‌تصحیح علمی وتعبیر منطقی متون‌هریك ازاین دوشاعر بزرك پیموده‌شود ونگارش شرح‌حال جامع ودقیق و تاریخ جامع ومفصل زمان هریك ، وتحلیل آثار ایشان چه از نظرالفاظ و چه از نظرمفاهیم بنحوی‌که باموازین پایدار بین‌المللی مطابق باشد صورت پذیرد، وبالاخره ترجمه تحت‌اللفظ کلیات هر یك‌ازایشان باتوضیحات مکفی به‌اغلب‌زبان های‌عمده جهان بعمل‌آیدتاسرانجام شعرای خارجی بااتکاء براین مقدمات‌بتوانند ترجمه‌های منظوم بزرك ازقبیل منظومه انگلیسی فیتزجرالدکه از رباعیات منسوب به خیام‌ملهم است وازآثار جاویدادبی جهان میباشد پدیدبیاورند واز این گذشته هنرمندان مختلف جهان بتوانندآثاری ارزنده درزمینه موسیقی ونقاشی وحجاری وفیلم و نمایشنامه چه برای صحنه وچه برای فیلم ازروی احوال وآثار سعدی و حافظ فراهم آورده به فرهنك دوستان جهان عرضه نمایند.

اقدام‌موسسه آسیائی‌دانشگاه پهلوی در برگذاری این‌کنگره بین‌المللی که مخصوصا برابطه اندیشه‌ها ونوشته‌های این دونابغه بزرك ایرانی و بررسی درمحیط اجتماعی‌وفکری‌آثارآنان اختصاص‌دارد،درجهت‌نیل به‌همین‌هدفهااست بویژه‌که این مجمع بزرك درزمانی‌تشکیل میشودکه ملت‌ایران باشوری‌فراوان خودرا برای‌بزرگداشت‌همه جلوه‌ها وجنبه‌های‌تاریخ چندهزارساله این‌سرزمین مقدس‌آماده ساخته وباین‌مناسبت مراسمی‌باشکوه درطول‌سال کورش کبیردرهمه نقاط جهان برپاخواهدشد .

یکی ازرسالتها ووظایف اصلی دانشگاههای ما تحقیق درتاریخ تمدن و فرهنك ونیزادبیات‌ایران است‌که سهم ومقامی بزرك‌درتمدن بشری دارد. برای

جوامع انسانی تاریخ بمنزله حافظه برای انسانها است. انسانی که حافظه خود را ازدست بدهد و گذشته‌ها را بیاد نیاورد فاقد شخصیت است. بهمین دلیل ملتها نیز باید بتاریخ گذشته خود و جلوه‌ها و جنبه‌های گوناگون آن توجهی وافر مبذول دارند و از آن درس عبرت بگیرند. بویژه باید به جنبه‌های فرهنگی و اجتماعی تاریخ ملل و سیر تحولات تمدن توجهی بیشتر مبذول شود و این خود جهتی است که امروزه تحقیقات تاریخی بخود گرفته و تشکیل این اجتماع مهم علمی نشانه آن است.

موسسه آسیائی دانشگاه پهلوی بهمین منظور تشکیل شده که امید است رسالتی را که دراین مورد بعهده دارد به بهترین وجه ایفا کند و بتدریج بصورت یکی ازمراکز مهم تحقیق وتتبع درباره تاریخ وفرهنگ وتمدن وادبیات مشرق زمین درآید ومخصوصاً بتواند بیش از پیش همکاری دانشمندان این منطقه را در کارهای مشترك تحقیقاتی جلب نماید

راهنمائیهای خردمندانه ومستمر شاهنشاه آریامهر ریاست عالیه دانشگاه پهلوی و علیا حضرت شهبانوی ایران در این کوشش پرارج همواره بهترین مشوق ما دانشگاهیان بوده است و امیدواریم دانشگاه پهلوی در انجام وظایف ملی و جهانی خود توفیق خدمت حاصل نماید و در پیشگاه ملت ایران سربلند گردد

یکبار دیگر از همه دانشمندان ارجمندی که دعوت دانشگاه را برای شرکت در این کنگره پذیرفته‌اند متشکرم .

قطعنامه کنگره

برگزاری کنگره جهانی سعدی و حافظ در شهر تاریخی و زیبای شیراز در روزهای فرحبخش و بهجت‌انگیز اردیبهشت‌ماه ۱۳۵۰ (ازهفتم تا دوازدهم) دلیلی بارز و نشانی روشن ازعشق و ارادت وحقگزاری ملت ایران و فارسی زبانان جهان نسبت باین دو ستاره فروزان آسمان ادب و فرهنگ ایران است .

شرکت‌کنندگان در این کنگره سرافرازندکه زمان انعقادکنگره با تشریف‌فرمائی اعلیحضرت همایونی‌شاهنشاه‌آریامهر بهشهر سعدی وحافظ مقارن شده و بپیشگاه همایونی افتخار تشرف یافته‌اند.

تشکیل این کنگره که تحت ریاست عالیه علیاحضرت شهبانوی گرامی و فرهنگ پرور ایران و با پیام معظم‌لها آغاز بکار کرده اقدام مؤثر و ارجمندی بوده که بتوسط مؤسسه آسیائی دانشگاه پهلوی در امر بزرگداشت دو سخنگستر بزرگ ایران صورت گرفته است و موجب شده است که با ایراد و ارائه هفتاد خطابه و اثر تحقیقی راههای تازه‌ئی درشناخت شخصیت جهانی وافکارخاودانه شیخ اجل افصح‌المتکلمین سعدی ولسان‌الغیب خواجه شمس‌الدین محمد حافظ گشوده شود. همچنین مایه کمال‌مسرت اعضای کنگره‌است که این مجمع‌ارزنده واسطه تعاطی افکار و تبادل اطلاعات گران ارج علمی و ادبی شده و بخصوص محققان ایرانی فرصت آن‌را یافته‌اند که باگروهی از ایرانشناسان و دانشمندان نامی کشورهای دیگر آشنا و از آراء و افکار آنان مطلع گردند البته حضوراین دانشمندان نشانهٔ نادری از علاقهٔ فراوان دانشوران صاحب نظر ممالك جهان در امر ترویج زبان فارسی و معرفی تمدن ایران است که میکوشند موجبات آگاهی جهانیان را بفرهنگ ایرانی و ادب فارسی فراهم سازند

اعضای‌کنگره سعدی وحافظ امیدوارندکه باوجود مطالعات و تحقیقات وسیع وگسترده‌ای‌که درایران وبسیاری ازکشورهای جهان درباره آثار وافکار وشرح احوال این دو نابغه بزرگ صورت گرفته است مؤسسه آسیائی دانشگاه پهلوی به‌تأسیس شعبه‌ئی خاص برای پیشرفت و تعمیم تحقیقات اقدام‌کند و از راه تهیه وطبع متون مصحح وتدوین رسائل وکتب مربوط از قبیل لغتنامه‌های مفصل و تحلیلی وکتابشناسی‌که درکنگره پیشنهاد شده و نیز گردآوری عکس نسخه‌ها وایجاد کتابخانه‌ای حاوی کلیه نسخ خطی وچاپی‌سعدی وحافظوهمچنین مقالات و مدارك دیگر وسائل تحقیق راکاملتر سازد و نیز کمیته‌ای جهانی مرکب از دانشمندان ایران و دیگر ممالك جهان برای جمع‌آوری متون و مدارك معتبر و تحقیق و تتبع در آنهـا بوسیله مؤسسه آسیائی دانشگاه پهلوی تشکیل شود وموجبات تصحیح کامل دواوین این دو سخن‌سرای نامی فراهم گردد وبسیاربجا خواهد بودکه دو دانشکده ادبیات ازنخستین دانشکده‌هائی که از این پس بوجود خواهد آمد بنام این دو ستاره درخشان ادبیات ایران و جهان نامگذاری شود و نیز بیادبود تشکیل این کنگره تمبر یادبـودی انتشار یابد

اعضای‌کنگره درپایان از دانشگاه‌پهلوی‌که وسائل برگزاری‌این‌کنگره را فراهم‌کرده است، بخصوص ازمقام ریاست دانشگاه پهلوی و مؤسسه آسیائی سپاسگزاری میکنند.

سمینار بررسی و حفاری دشت‌قزوین

۱۶ اردیبهشت ۱۳۵۰

گروه باستانشناسی وتاریخ هنر دانشکده ادبیات و علوم انسانی‌دانشگاه تهران در تابستان وپائیزسال۱۳۴۹ برنامه وسیعی مربوط به بررسی وحفاری آثار باستانی دشت قزوین را شروع نمود .

در این برنامه قسمتی از آثار باستانی‌مربوط به دورانهای پیش‌ازتاریخ و تاریخی مورد بررسی قرارگرفت وبنا باهمیت این آثار در چندمحل کاوشهای باستانی وسیله کادر آموزشی گروه انجام گردید .

مدت این بررسی و حفاری در حدود پنج ماه بوده است و آثار بدست آمده دراین‌کاوشها مورد مطالعه و بررسی قرارگرفته و نتیجه حاصله‌ازحفاری ومطالعات‌انجام شده‌درسمیناری‌که درباشگاه دانشگاه تشکیل‌شد مطرح گردید، بدین صورت .

گزارش حفاری تپه‌زاغه رضا مستوفی

گزارش حفاری قبرستان سگزآباد : یوسف مجیدزاده .

نتیجه آزمایش ذغالهای مکشوف از حفاری : بوبینگتن از مرکز اتمی (آزمایشگاه کربن ۱۴).

گزارش حفاری سگزآبادبرش OXX . عباس رمانی .

گزارش حفاری سگزآباد برش OXX : صادق ملك شهمیرزادی .

گزارش حفاری سگزآباد برش ب: فرخ ملك‌زاده

بررسی استخوانهای بدست‌آمده ازحفاری · خانم حبیبی وآقای یزدان دوست ازگروه زیست شناسی دانشکده علوم

گزارش بررسی مهرهای بدست آمده از حفاری : خانم‌ملك‌زاده‌بیانی .

کوششی در مطالعهٔ اجتماعی واقتصادی دهکده محمدآباد (تحقیق‌مردم‌شناسی) محمود روح‌الامینی ازگروه علوم اجتماعی .

این حفاری زیرنظر آقای عزت‌الله نگهبان انجام شده و توفیقی که‌پس‌از مارلیك و هفت‌تپه نصیب‌ایشان‌شد بواسطهٔ صداقت و علاقه‌مندی او به‌باستانشناسی است .

وفات طاهری شهاب

سید محمد طاهری شهاب ادیب و شاعر مقیــم ساری روز ۲۰ فروردین ۱۳۵۰ درگذشت . سالها بودکه ریاست انجمن ادبی‌آن شهر بااو بود .
طاهری شهاب تدکره‌ای ازشاعران مازندران تدوین‌کرد . چند دیوان شعرمانند طالب‌آملی ، مهستی را چاپ‌کرد واین اواخر به‌تنظیم دیوان سراج الدین قمری‌اشتغال‌داشت نیزرساله‌ای ازآثار رابینو مربوط به‌دودمان علویان مازندران ترحمه ونشرکرد .

مجمعی در بارهٔ حافظ

از روز ۱۸ تا ۲۶ اردیبهشت‌کنگره‌ای از حافظ شناسان و دوستداران دانشمندان شاعر درشهر دوشنبه (تاجیکستان) تشکیل شـد و از ممالك دیگر نمایندگان افغانستان وایران شرکت داشتند . نمایندگان ایران دکتر پرویـز ناتل خانلری ، دکترعبدالحسین زرین‌کوب وخانم آتابای بودند .
دکترخانلری به مناسبت خدمات علمی‌خود درهمین سفر به‌دریافت درجهٔ دکتری افتخاری ازدانشگاه دوشنبه نایل شد .

معرفی کتابهای تازه

موضوعها

کتابشناسی ، فهرست
ادیان ، فلسفه ، علوم اجتماعی
تحقیقات ادبی وزبانی
متون قدیم زبان فارسی
ادبیات معاصر ایران
تاریخ وجغرافیا وسرگذشت
ادبیات خارجی
متفرقه ، کودکان

کلیات

۱ـ افشار ایرج:
راهنمای تحقیقات ایرانی. تهران ۱۳۴۹. وزیری ۴۰۲ ص (نشریه ش ۲ مرکز بررسی و معرفی فرهنگ ایران)
این کتاب چنانکه از نامش برمی‌آید در معرفی مراکز و زمینه‌های ایرانشناسی است کتاب در هشت فصل است منابع مهم تاریخ شرقشناسی، تاریخچهٔ ایرانشناسی در زبانهای مختلف، مؤسسات تحقیقی و دانشگاهی، ایرانشناسان، مجله‌ها و نشریه‌ها و مجموعه‌ها، مجالس و مجامع علمی و تحقیقی، مراکز نگاهبانی و پخش کتاب، کتابشناسیها

۲ـ تهران. دانشگاه تهران. دانشکدهٔ الهیات و معارف اسلامی:
مقالات و بررسیها. دفتر دوم. تابستان ۱۳۴۹. وزیری. ۲۰۶ ص.
نشریه‌ای است که سالی دوبار نشر خواهد شد و مجموعهٔ تحقیقات گروههای تحقیقاتی دانشکدهٔ الهیات و معارف اسلامی را در برخواهد داشت
انتشار این نشریه موجب خوشوقتی است و توفیق ادامه این خدمت را برای هیأت آموزشی دانشکده الهیات خواهانیم

۳ـ سلطانی، پوری:
راهنمای مجله‌های ایران ۱۳۴۸/۱۳۴۹. تهران. مرکز اسناد و مدارک علمی ایران ۱۳۴۹. وزیری. ۱۵۲ ص
این راهنما نسبت به راهنمای قبلی منقح‌تر و کاملترست و باید به فراهم آورندهٔ آن تبریک گفت که توفیق خدمت یافته است

۴ـ فرهنگ اصطلاحات علمی:
تهران بنیاد فرهنگ ایران [۱۳۴۹] وزیری. ۶۱۳ + ۱۳۶ ص (انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۰۰. فرهنگهای علمی و فنی، ۳):
درین فرهنگ اصطلاحات ریاضی، نجومی، فیزیک، شیمی، زمین‌شناسی، جانورشناسی، گیاهشناسی با تعریف دقیق علمی و معادل هر اصطلاح به دو زبان فرانسوی و انگلیسی و فهرست دوزبانی در دسترس محققان و دانشجویان قرار داده شده است و نشر آن را باید یکی از خدمات مهم به پیشرفت علم در زبان فارسی دانست آقای پرویز شهریاری سرآوری کننده تدوین آن بوده است

ادیان ـ علوم اجتماعی

۵ـ استونیه، آلفرد:
یک کتاب درسی در تئوری اقتصاد. ترجمهٔ شریف ادیب سلطانی. جلد اول تهران مهر ۱۳۴۹. وزیری. ۱۷۸ ص

۶ـ چندلر، لستر:
اقتصاد پول و بانکداری. چاپ دوم. ترجمهٔ شریف ادیب سلطانی. تهران. ۱۳۴۹. وزیری ۲ جلد (۱۱۸۵ ص).
ترجمه کتابی معتبر و معروف در رشته بانکداری است

۷ـ سبزواری، حاجی ملاهادی:
رسائل حکیم سبزواری مشتمل بر مباحث مهم عرفانی و فلسفی و مسائل اعتقادی با تعلیق و تصحیح و مقدمهٔ سیدجلال‌الدین آشتیانی [مشهد ۱۳۴۹] وزیری ۱۷۶، ۱۱۹، ۲۸، ۴۶، ۳۰، ۱۱، ۸ + ۴۸۷ (انتشارات ادارهٔ اوقاف خراسان).
این مجموعه به مناسبت یکصدمین سال درگذشت حاجی سبزواری نشر شده و خدمتی درخور بزرگداشت است
مجموعه رسائل حاوی این آثارست، مقدمه و تعلیقات آقای آشتیانی در ۱۷۶

صفحه ، هدایه‌الطالبین ، جواب مسائل آقامیرزا ابوالحسن رضوی ، جواب سؤالات شیخ محمد ابراهیم واعظ تهرانی، جواب سؤالات‌سیدصادق‌سمنانی، جواب سؤالات یکی از فضلای قم، جواب سؤالات میرزا بابای گرگانی ، جواب سؤالات ملا اسمعیل عارف بجنوردی ، جواب مسائل عالم فاضل ملااحمد یزدی، جواب‌مسائل‌شیخ‌علی‌فاضل‌تبتی،استشهادات اسماعیلیه و هدایا اسراریه ، المجادلات و المقاومات ، رساله در اشتراك معنوی صفات کمالیهٔ وجود بین حق و خالق ، مشارکه الجدوالبرهان ، جواب مسائل سیدسمیع‌خلخالی،جواب‌مسائل‌ملااسماعیل میان آبادی ، شرح حدیث علوی

بعضی ازین رسائل فارسی و برخی عربی و زحمات آقای سیدجلال‌الدین آشتیانی بسیار مشکورست که بسعی‌تمام در جمع‌آوری و نشر این آثار اهتمام کرده‌اند مقدمه‌ای هم به انگلیسی از سیدحسین نصر بر کتاب الحاق‌شده‌است‌تا این دانشمند به خارجیان بهتر شناسانده شود

۸ـ عمادزاده، حسین

دائرةالمعارف قرآن . کشف‌الایات ، کشف‌الکلمات، کشف‌المطالب والمبهمات، تاریخ نزول و تفسیر و ترجمه‌وتطورات علمی قرآن . تهران [۱۳۴۹] وزیری . ۷۲۰ ص .

مؤلف در تدوین این مجموعهٔ مفید کوشش‌بسیار به‌کاربرده‌واثری فایده‌بخش است

۹ـ فرامرزی ، عبدالرحمن :

زبان مطبوعات . به‌کوشش رحیم سعیدی [تهران . ابن‌سینا . ۱۳۴۹] وزیری . ۱۹۷ . ص

مجموعه‌ای‌است‌ازدروس‌عبدالرحمن فرامرزی به انضمام نمونه‌ای از مقالات او گردآورنده‌درآوردن‌مقالات‌سعی‌کرده است آثاری را نقل‌کند که قدرت قلم و سبك نویسندگی فرامرزی را بنمایاند .

۱۰ـ گنون ، رنه :

بحران دنیای‌متجدد . ترجمهٔ‌ضیاءالدین دهشیری [بامقدمهٔ‌سیدحسین نصر. تهران. مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات اجتماعی . ۱۳۴۹] رقعی. ۱۹۵ ص (انتشارات‌مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی ، ش۷۱ - ترجمه ، ش ۴۰)

۱۱ـ متین دفتری ، احمد :

متمم جلد اول آئین‌دادرسی مدنی و بازرگانی ـ تهران . ۱۳۴۹ ، رقعی. ص ۵۰۵ — ۶۴۷

متین‌دفتری که خود مدون قانون آئین دادرسی مدنی است و سالهای‌دراز این رشته را در دانشکده حقوق تدریس کرده است به مناسبت قوانین جدیدی‌که در سالهای اخیرگذشته ومرتبط باآئین دادرسی‌است متممی‌برکتاب‌آئین دادرسی خود افزوده و بطور مجزا هم‌آن را نشر کرده است دراین متمم بجز اطلاعات حقوقی قسمتی به‌نقد دربارهٔ اصلاح آئین دادرسی‌مدنی‌اختصاص‌دارد وطبعاًنظریات مردی‌که تجربه ها دراین موضوع دارد قابل سنجش و رسیدگی و خواندن است.

۱۲ـ ممی ، آلبر :

چهرهٔ استعمارگر ، چهرهٔ استعمارزده ترجمهٔ هما ناطق [تهران] خوارزمی [۱۳۴۹] رقعی . ۱۷۴ ص .

مقدمهٔ کتاب از ژان‌پل‌سارترست و موضوع‌کتاب از مسائل مهم قرن‌ما

۱۳ـ نقوی ، محسن :

عشق و ازدواج در قلمرو قانون . اصفهان [تائید] ۱۳۴۹ . رقعی.۲۲۲ص

ادبیات اروپائی

۱۴ـ او براین ، کانر کروز :

آلبر کامو ترجمهٔ عزت‌الله فولادوند . [تهران] خوارزمی [۱۳۴۹] رقعی . ۱۵۳ ص .

این کتاب بحثی است در باب آلبر کامو نویسندهٔ مشهور این عصر .

۱۵ـ فروم ، اریش :

زبان از یادرفته مقدمه‌ای بردرک زبان سمبولیك در رؤیا داستانهای کودکان و اساطیر ترجمهٔ ابراهیم امانت تهران مروارید [با همکاری فرانکلین]۱۳۴۹ . رقعی ۳۴۴ ص.

این کتاب از آثار مهم اریش فروم و انتشار ترجمهٔ آن جای خوشوقتی است

۱۶ـ گینز برگ ، یوگساس :

سفری در گرد باد ترجمهٔ مهدی‌سمسار [تهران] خوارزمی [۱۳۴۸] رقعی . ۴۵۴ ص

از داستانهای مشهوری است که ترجمهٔ آن به زبان فارسی لازم بود .

علوم

۱۷ـ امامی ، باقر :

مسائل عمومی ریاضیات . [تهران] خوارزمی [۱۳۴۹] رقعی ۷۵۲ ص

این کتاب از کتابهای کمك درسی است و از حیث چاپ و ترکیب با سلیقه تهیه شده است .

۱۸ـ بارکر ، استیفن :

فلسفهٔ ریاضی. ترجمهٔ احمد بیرشك [تهران] خوارزمی [۱۳۴۹] رقعی . ۲۳۰ ص .

رساله‌ای شیرین و دقیق است و ترجمه هم پاکیزه و به زبان روان .

۱۹ـ فلامابون ، کامیل:

نجوم به زبان ساده ، ترجمهٔ م.ا. تهرانی.

تهران بنگاه ترجمه و نشر کتاب ۱۳۴۹. رقعی ۳۶۴ ص (انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب. ش ۳۴۷ ، مجموعهٔ معارف عمومی، ش ۵۰) .

کتابی است بسیار معروف و یکبار پیش از این حدود شصت سال قبل به فارسی ترجمه شده و مترجم آن نویسنده مشهور طالب‌اف بوده است و حق بود که اشارتی به حق آن پیشقدمان شده بود

۲۰ـ کامرون ، الیور :

پرواز عجیب به سیارهٔ قارچ ترجمهٔ محمود مصاحب تهران ابن‌سینا [با همکاری فرانکلین] ۱۳۴۹ رقعی ۱۹۳ ص

تاریخ و سرگذشت

۲۱ـ انکری ، گابریل :

علی و حسین دو قهرمان اسلام ترجمهٔ فروغ شهاب تهران . زوار [۱۳۴۹] رقعی . ۳۲۲ ص

۲۲ـ بابریل ، ج .

جنگ طولانی اعراب و اسرائیل ترجمهٔ ابوطالب صارمی [تهران امیرکبیر ۱۳۴۹] وزیری ۴۳۸ ص.

از آثار با ارزش در بارهٔ جنگ اعراب و اسرائیل است که تاکنون به فارسی ترجمه شده است .

۲۳ـ تقی‌زاده ، سیدحسن :

مقالات تقی‌زاده زیر نظر ایرج افشار جلد اول تحقیقات و نوشته‌های تاریخی

[تهران شرکت چاپ افست . ۱۳۴۹] وزیری ۴۲۷ ص

درین مجموعه مقداری از مقالات و رسالات مهم تقی‌زاده که همه قبلاً چاپ شده از قبیل شرح احوال ناصرخسرو، تاریخ عرب پیش از اسلام و مشروطیت چاپ شده است

۲۴ـ رائین ، اسماعیل :

میرزا ملکم‌خان زندگی و کوششهای سیاسی او. تهران. صفی‌علیشاه [با همکاری فرانکلین] ۱۳۵۰ . وزیری . ۱۹۳ ص

بررسی در زندگی و افکار و فعالیتهای ملکم‌خان ناظم‌الدوله هرچه پیش می‌رود مشتاقان را با نکته‌های تازه آشنا می‌کند کتاب آقای رائین نیز ازین حیث قابل توجه است و چون حاوی اسناد چاپ نشده مخصوصاً مکاتیبی از ملکم‌خان است اطلاعات جدیدی در اختیار خواننده قرار می‌دهد که در مآخذ دیگر مربوط به ملکم نیست و زحمات آقای رائین را باید ارج نهاد

۲۵ـ رهربرن، ك . م .

نظام ایالات در دورهٔ صفویه ترجمهٔ کیکاوس جهانداری تهران . ۱۳۴۹ وزیری ۲۴۷ ص (انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۳۳۹ ـ مجموعهٔ ایرانشناسی، ش ۴۹)

این کتاب یکی از آثار بسیار مهم تحقیقی در تاریخ دورهٔ صفوی است مؤلف با تجسس در مآخذ اروپائی مخصوصاً سفرنامه‌ها و متون فارسی و مدارك دولتی و فرامین وضع حکومت و والیان و چگونگی ادارهٔ ایالات را شرح داده است

مترجم هم با ترجمه های متعددی که تاکنون درین زمینه‌ها نشر کرده مهارت خود را نمایانده است و ترجمه‌ای است قابل اعتماد و استفاده و از نمونه‌های خوب آن

۲۶ـ سفرنامه‌های ونیزیان در ایران:

شش سفرنامه سفرنامه‌های ونیزیانی که در زمان اوزون حسن آق‌قویونلوها به ایران آمده‌اند ـ ترجمهٔ منوچهر امیری [تهران] خوارزمی [۱۳۴۹] وزیری ۴۸۲ ص

این کتاب مجموعهٔ شش سفرنامه است از باربارو، کنتارینی، زنو، آنجوللو، باززگانی ونیزی، الساندری که همه در عصر اوزون‌حسن تا عهدشاه طهماسب به ایران آمده‌اند. این شش سفرنامه از مآخذ مهم درباب تاریخ آن دوره است و اطلاعاتی را در بردارند که در مدارك و متون فارسی خودمان کمتر وجود دارد.

ترجمه‌های امیری معتبر و به زبان روشن و استوار است

۲۷ـ شهبازی، ع. شاپور :

کورش بزرگ زندگی و جهانداری بنیادگذار شاهنشاهی ایران [شیراز] دانشگاه پهلوی [۱۳۴۹] وزیری ۴۸۴ ص (انتشارات دانشگاه پهلوی ، ۱۹)

نخستین کتاب باارزشی است که توسط یك ایرانی و بزبان فارسی دربارهٔ کورش بزرگ تألیف شده است و انتشار آن در زمانی که جشنهای دوهزار و پانصد ساله آغاز می‌شود به خارجیان و محققان السنهٔ دیگر نشان می‌دهد که ما ایرانیان در تألیفات مربوط به پیش از اسلام پیش‌رفتگی یافته‌ایم .

کتاب در نوزده فصل است .

۲۸ـ فرزانه ، محسن :

مردی از نیشابور (عمرخیام) تهران . طهوری [۱۳۴۹] وزیری ۱۳۰ ص (زبان و فرهنگ ایران ، ش ۵۹)

رساله‌ای است دربارهٔ خراسان و

نیشابور و اوضاع اجتماعی آن و شناخت خیام ، آیا خیام بخیل بوده است؟ فلسفهٔ خیام . آثار و تصنیفات خیام ، رباعیات خیام و مطالبی دیگر که مربوط به اوست

آقای فرزانه از کسانی است که به خیام بسیار علاقه‌مندست و مجموعه‌ای از چاپهای رباعیات او را گردآوری کرده است .

۲۹ـ قائمی ، محمد :

هخامنشیان در تورات [اصفهان تأیید] ۱۳۴۹ وزیری ۲۴۲ ص .

یکی از موضوعهای مهم تاریخ ایران در دوران هخامنشی وضع یهود در ایران است و مؤلف در کتاب کوشیده است که بر اساس تورات بدین موضوع بنگرد

۳۰ـ قاسمی ، ابوالفضل :

خاوران گوهر ناشناختهٔ ایران . مشتمل بر تاریخ و جغرافیای درگز و کلات (باورد ابیورد پیشین) [تهران . ۱۳۴۹] رقعی ۴۲۴ ص

مجموعه‌ای است از مطالب و اطلاعات تاریخی و رجالی و جغرافیایی بر اساس مراجع متعدد در بارهٔ ناحیهٔ شمالی خراسان که به راستی در کتب فارسی کمتر از آنها ذکر شده است جمع آوری این نوع مدارك در بارهٔ نواحی مختلف ایران فایده بخش است

۳۱ـ کار ، ا . ج . :

تاریخ چیست ؟ . ترجمهٔ حسن کامشاد [تهران] خوارزمی [۱۳۴۹] رقعی ۲۳۵ ص .

نخستین کتاب است که در بارهٔ معنی و مفهوم تاریخ به فارسی انتشار می‌یابد و محققا برای محصلان تاریخ بسیار مفیدست .

۳۲ـ کاظمینی ، کاظم :

عیاران با ویژگیهای پهلوانی از تاریخ اجتماعی و قومی ایران . [تهران . ۱۳۴۹] . رقعی . ۳۱۷ ص

این کتاب تلخیص و روایت تازه نویس داستان رموز حمزه است

۳۳ـ کرزن ، جرج ن.

ایران و قضیهٔ ایران جلد اول ترجمهٔ غلامعلی وحید مازندرانی تهران. بنگاه ترجمه و نشر کتاب . ۱۳۴۹ . وزیری ۸۲۸ ص (انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب ، ۳۴۵ ، مجموعهٔ ایرانشناسی (۵۱)

نشر این کتاب بسیار مشهور و پر مطلب به فارسی از واجبات بود و به همین قصد بود که حدود شصت سال پیش ترجمه‌ای از آن شده بود که به چاپ رسید متن آن ترجمه بصورت خطی در کتابخانه مجلس شورای ملی موجودست .

آقای وحید مازندرانی در ترجمهٔ خود در بسیاری موارد به مراجع و مآخذ دیگر نیز مراجعه کرده و در نقل مطالب سعی مبذول داشته است

۳۴ـ کور بلن :

بدایع وقایع نخستین سفر مظفرالدین‌شاه به اروپا . ترجمهٔ نیرالملك به کوشش سیف‌الله وحیدنیا [تهران] ۱۳۴۹ رقعی ۱۸۴ ص

۳۵ـ مشکور ، محمدجواد :

نظری به تاریخ آذربایجان و آثار باستانی و جمعیت شناسی آن . تهران . انجمن آثار ملی . ۱۳۴۹ . وزیری (سلسلهٔ انتشارات انجمن آثار ملی ۷۷)

مؤلف از نگارش این کتاب قصد تألیف مستقلی درباره آذربایجان نداشته و چون خواسته است که به تاریخ و آثار باستانی تبریز بپردازد مقدمه‌وار این تألیف را انتشار داده و اطلاعات زیادی از کتب دیگر در آن جمع کرده است و در جلد دیگری به تبریز خواهد پرداخت.

کتاب حاضر حاوی اطلاعاتی درباره جغرافیای تاریخی، باستانشناسی، تاریخ، طوایف و ایلات، زبان پهلوی، آذری، زبان ترکی آذری، ابنیه و اماکن تاریخی، آمار شهرها و آبادیها، کتابشناسی آذربایجان است و این قسمت اخیر بیشتر فایده‌بخش است وفصل آخر به تصاویر اختصاص دارد و همهٔ آنها قابل توجه و باارزش است.

مسلماً اگر آمار آبادیها که از ص ۴۳۳ تا ۷۹۴ را در بر گرفته است نمی‌آوردند کتاب از طرح واقعی خود خارج نمی‌شد.

۳۶ـ ناظم‌الاسلام کرمانی:

تاریخ بیداری ایرانیان. بخش دوم به اهتمام علی‌اکبر سعیدی سیرجانی [تهران. ۱۳۴۹] وزیری ۶۱۷ ص (انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۶۲- منابع تاریخ و جغرافیای ایران، ۲۱).

با این مجلد دورهٔ تاریخ بیداری ایرانیان در یک مقدمه و دو بخش (جمعاً سه مجلد) تمام شد و خدمتی ارجمند توسط آقای سعیدی سیرجانی در نشر مجدد و مصحح این کتاب به انجام رسید.

با وجود اینکه چندکتاب در تاریخ مشروطه نوشته شده‌است هنوز کتاب تاریخ بیداری ایرانیان مقام معتبر خود را حفظ کرده و از مراجع اصلی است.

۳۷ـ هرن، پاول:

تاریخ مختصر ایران از آغاز اسلام تا آغاز سلطنت پهلوی، ترجمهٔ رضازادهٔ شفق. تهران. بنگاه ترجمه و نشر کتاب. ۱۳۴۹. وزیری. ۲۲۹ ص (انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ش ۳۴۶ - مجموعهٔ ایرانشناسی، ش ۵۲)

این ترجمه سالها قبل در سلسلهٔ انتشارات کمیسیون معارف نشر شد و بکلی کمیاب بود. کتابی است مجمل اما مفید در آشنا شدن با تاریخ ایران.

در چاپ اخیر مترجم تکمله‌ای در بارهٔ حکومت قاجاریان و ظهور دودمان پهلوی با صورت کامل دولتهای ایران بدان افزوده و فواید دیگری نصیب خوانندگان کتاب کرده است.

***

۳۸ـ Masterpieces of Iranian Architecture

Tehran The Society of Iranian architecture 1970 279 p

از کتابهای باارزش و هنری است که در بارهٔ معماری قدیم ایران با عکسهای خوب از نما و نقشه‌های دقیق از سطح و مقطع آنها انتشار می‌یابد و تحولات این هنر را در بناهای مهم می‌نمایاند.

ادبیات و زبان

۳۹ـ احمدی، احمد:

انشاء و نویسندگی. مشهد، باستان [۱۳۴۹] رقعی. ۴۵۰ ص.

از نمونه‌های خوبی است که در زمینهٔ آموزش انشاء تألیف گردیده.

۴۰ـ جعفری، محمدتقی:

تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی. جلد دوم دفتر اول. [تهران ۱۳۴۹] وزیری ۸۷۰ ص

۴۱ـ خسروزاده ، علی‌اصغر :

گزیده‌ای از ادب فارسی با همکاری حسن انوری، حسن احمدی‌گیوی، اسمعیل حاکمی [تهران] زمان [۱۳۴۹] وزیری ۵۶۶ ص

این مجموعه بهترین اثر دراین زمینه است گردآورندگان در انتخاب مطالب و اشعار سلیقهٔ دانشجویان امروز را خوب در نظرداشته‌اند ودرکارخود توفیق‌حاصل کرده‌اند

۴۲ـ صادقی ، خسرو :

آئین نگارش ارزیابی کتاب [شیراز ۱۳۴۹] جیبی ۴۷ ص

در این رسالهٔ مختصر شیوهٔ نقد کتاب مورد بررسی قرار گرفته است

۴۳ـ صبور ، داریوش :

عشق وعرفان و تجلی آن درشعرفارسی تهران زوار ۱۳۴۹ وزیری ۳۴۳ ص

کتاب در پنج بخش است : عشق ، تصوف و عرفان ، عوامل پیدایی تصوف در اسلام ، تاریخ پیدایی تصوف‌اسلامی ، تجلی عشق‌و عرفان در شعر فارسی‌و نقل مواردی از آثار شعری بزرگان ادب و تصوف ایران

۴۴ـ فقیری ، ابوالقاسم :

قصه‌های مردم فارس [تهران سپهر ۱۳۴۹] رقعی ۱۲۸ ص (مجموعهٔ قصه برای‌کودکان و نوباوگان ، ش ۲)

دراین مجموعه بیست و هفت قصهٔ محلی از ناحیهٔ فارس بـه زبان فارسی کتابتی نقل شده است ، امیدواریم آقای فقیری بتوانند قصه‌های محلی را به‌لهجهٔ محلی نیز جمع‌آوری و چاپ کنند

۴۵ـ لمعه ، منوچهر :

فرهنگ عامیانهٔ عشایر بویراحمدی و کهگیلویه [تهران اشرفی ۱۳۴۹] رقعی ۲۰۵ ص (فرهنگ مردم ، ش۱)

اثری است با ارزش، هم‌تحقیقی‌وهم خواندنی مؤلف‌طبیب‌است وذوقی‌ظریف دارد دراین اثر توانسته است که‌مقداری از عقاید و افکار وآداب و رسوم‌وحکایات و فرهنگ مردم‌کوه‌نشین‌کوه‌گیلویه را به طرز پسندیده‌ای عرضه دارد

خدمت‌شایسته نویسنده‌قابل‌قدردانی است

۴۶ـ محجوب ، محمدجعفر :

دربارهٔ‌کلیله‌ودمنه . تاریخچه، ترجمه‌ها. و دو باب ترجمه نشده ازکلیله‌ودمنه . [تهران] خوارزمی [۱۳۴۹] وزیری ۳۳۳ ص .

این رسالهٔ تحقیقی منفرد ازآثار با ارزش محمد جعفر محجوب است و وقتی درفرهنگ ایران‌زمین انتشاریافت‌موجب آن شدکه هم‌کلیله در ایران شناخته شد و هم نویسنده قدرت و هنرخود را در تحقیقات‌ادبی نشان داد جای خوشوقتی است‌که مؤلف درتجدید طبع آن‌اطلاعات تازه و دیگر بر آن افزوده است

متون قدیم

۴۷ـ جرجانی ، اسمعیل‌بن‌حسن :

ذخیرهٔ خوارزمشاهی .کتاب دوم مقاله و تصحیح و تحشیه و تفسیردکتر جلال مصطفوی تهران ۱۳۴۹ وزیری . ۲۶۷ ص. (سلسلهٔ انتشارات انجمن‌آثار ملی ، ۷۶) .

انتشارجلددوم ذخیرهٔ خوارزمشاهی

قابل تحسین است ولی جای تعجب است که مصحح محترم هیچگونه اطلاعی از نسخه‌ای که کتاب را از روی آن چاپ کرده‌اند نداده‌اند چاپی بوده است یا خطی؛ چاپ جلد دوم که درسلسلهٔ انتشارات دانشگاه نشر می‌شود نیز خاتمه یافته است و بزودی انتشار می‌یابد.

۴۸ـ روملو، حسن:

احسن‌التواریخ [جلد یازدهم] به‌اهتمام عبدالحسین نوایی تهران بنگاه ترجمه و نشر کتاب. ۱۳۴۹ وزیری. ۳۲ + ۹۳۴ ص (انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ش ۳۳۷ ــ مجموعهٔ متون فارسی، ش ۴۱).

از احسن‌التواریخ که مؤلف آن را در دوازده مجلد نوشت فقط جلدهای ۱۱ و ۱۲ شناخته است و سالها قبل جلد ۱۲ را سدون مستشرق انگلیسی در هند طبع کرده بود و بسیار لازم بود که مجلد ۱۱ آن که مربوط به سالهای ۸۰۰ تا ۹۰۰ هجری است نیز طبع شود و خوشبختانه این کار با ارزش توسط آقای دکتر نوایی که در تاریخ این دوره آثار دیگر نیز دارند به انجام رسیده و اینک متن کتاب در دسترس محققان و مورخان است.

در انتها لغتنامه‌ای از کلمات ترکی و مغولی فراهم کرده‌اند که در جای خود مفید است و برای تکمیل آن مراجعه به لغتنامهٔ سه‌جلدی بسیار مفصل کلمات ترکی و مغولی در زبان فارسی که توسط دورفر Doerfer در سالهای اخیر طبع شده است ضروری است.

۴۹ـ شرر بیگدلی آذری قمی، حسینعلی بیگ:

معاندل مجموعهٔ اشعار شرر قمی جلد لطفعلی بیک آذر. به‌اهتمام شمس‌الدین محمدعلی مجاهدی (پروانه) قم. مؤسسه دارالعلم. ۱۳۴۹. وزیری ۴۶۱ ص.

شاعر فرزند آذر بیگدلی مؤلف آتشکدهٔ آذر است دیوان از روی نسخه تصحیح شده است. اشعار متوسط است مقدمهٔ مصحح مفید و مفصل است

۵۰ـ عالم‌آرای شاه‌اسمعیل:

با مقدمه و تصحیح و تعلیق اصغر منتظر صاحب. تهران بنگاه ترجمه و نشر کتاب ۱۳۴۹. وزیری. ۷۰۳ ص (انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۳۴۴ ــ مجموعهٔ متون فارسی، ش ۴۳)

در این کتاب حیات و جنگهای شاه‌اسماعیل به‌صورت داستان و با اصطلاحات و اسلوب نقالان روایت شده است و از مراجع مهم در شناخت زندگی اجتماعی و طرز حکومت و اصول جنگ است

۵۱ـ فراهی، ابونصر:

نصاب‌الصبیان. براساس طبع برلین با مقدمه و ملحقات و فهارس لغات و تصحیح و تعریب باهتمام محمد جوادمشکور، تهران [اشرفی] ۱۳۴۹. رقعی. ۱۸۲ص

طبع این اثر در زمانی که دانش‌آموزان رغبتی به آموختن زبان عربی ندارند خدمتی ارزنده است. ملحقات و اضافاتی که آقای مشکور برطبع برلین از روی نسخهٔ قدیمی قرن هشتم و نهم (دو نسخه) اضافه کرده‌اند درخور استفاده است

۵۲ـ فرخی سیستانی:

دیوان حکیم فرخی سیستانی. با مقدمه و حواشی و تعلیقات. محمد دبیرسیاقی چاپ دوم. تهران زوار [۱۳۴۹] وزیری. ۴۵ + ۵۱۹ ص.

چاپ جدید دکتر محمد دبیرسیاقی از دیوان فرخی، بنابر مقدمهٔ چاپ دوم با اشعاری تازه نشر می‌شود که مصحح در خلال مطالعات مددی خود پیدا کرده است

آثار نثری معاصر

۵۳ـ آخوندزاده، فتحعلی:

تمثیلات شش نمایشنامه و یک داستان ترجمهٔ محمد جعفر قراجه‌داغی [به اهتمام علیرضا حیدری، تهران] خوارزمی [۱۳۴۹] رقعی ۴۵۵ ص

آخوندزاده از چهره‌های ادبی و فکری اواسط قرن دوازدهم هجری است، و در اروپا هم به مناسبت نمایشنامه‌هایی که نوشت شهرت گرفت و شرق‌شناسان آلمان و بلژیک و فرانسه و انگلستان موجب معرفی او شدند

در ایران هم بمناسبت آنکه با ادبای ایران مکاتبه داشت و نیز به انتقاد آثار آنان پرداخت معروف بود و مورد توجه طبقهٔ متجدد و روشنگرای آن روزگار

مجموعه‌ای از نمایشنامه‌های او که به ترکی بود توسط میرزا جعفر قراجه‌داغی به فارسی ترجمه شد و در تهران به‌چاپ سنگی انتشار یافت و مشهور شد

ترجمه از نوع کارهای ترجمه‌ای است که در آن روزگاران مرسوم بود، یعنی مترجم سعی می‌کرد که مطلب را به‌نحوی نقل کند که خوانندهٔ فارسی زبان ایرانی با روح مطلب انس بگیرد مثلا شعر وارد مطالب می‌کرد ضرب‌المثلهای ایرانی می‌آورد، نمونه‌های زیادی از این نوع داریم که اهم واشهر و احسن آنها حاجی بابا است و تمثیلات هم دست کمی از آن ندارد

چاپ قدیم تمثیلات بکلی نایاب بود و انتشار چاپ جدید مغتنم است. اتفاقاً با چاپ آقای حیدری چاپ دیگری نیز انتشار یافته است ولی چاپ حیدری هم از حیث مناسبت کاغذ و چاپ وهم از جهت دقت در تصحیح مرجح است

۵۴ـ بهرنگی، صمد:

تلخون مجموعهٔ قصه [تهران امیرکبیر ۱۳۴۹] خشتی ۱۱۴ص (مجموعهٔ قصه ۲)

۵۵ـ پهلوان، عباس:

مرگ بی‌وسایل، مجموعهٔ هشت قصه [تهران امیر کبیر، ۱۳۴۹] رقعی ۱۲۲ ص

۵۶ـ فقیری، امین:

شب (نمایشنامه) - [تهران. سپهر ۱۳۴۹] رقعی. ۷۲ ص.

نمایشنامه‌ای است ایرانی بامحیطی سیار محلی. اشخاص‌بازی یازده نفرند

۵۷ ـ نیمایوسیج:

مرقد آقا. تهران مرجان [۱۳۴۹] رقعی ۹۰ ص

داستانی است از آثار نیما.

شعر معاصر

۵۸ـ دست‌غیب، مینا:

ماه درکاریز دفتر شعر ـ [تهران فرهنگ ۱۳۴۸] رقعی ۹۸ ص

۵۹ـ دولت‌آبادی، پروین:

شورآب [تهران. ۱۳۴۹] رقعی ۲۰۲ ص.

برگزیده‌ای است از اشعار پروین

دولت‌آبادی شاعر پراحساس که در شعرش سوز وغم و تلخی فراوان و اسلوبش خیال‌انگیز و سخنش استوار است .

۶۰ـ رحمانی ، نصرت :

کوچ و کویر [تهران ، امیرکبیر، ۱۳۴۹] خشتی ۲۰۳ ص .

مجموعهٔ اشعار است .

۶۱ـ قلیچ‌خانی ، علی :

قفس نامحدود من [تهران روز ۱۳۴۸] رقعی . ۱۳۹ ص .

مجموعه‌ای است از اشعار

مجتهدی ، مهدی (حاجی‌دبیر) :

پوکرنامه تهران ۱۳۴۸ . رقعی . ۲۱۲ ص

بطور نمونه از آن نقل می‌شود

وصف بازرگان

ژتون پردار

معتبر تاجری ، شرافتمند — نیز اندر حساب و ثروتمند
محترم خوش‌حساب ، نیکوکار — سیه‌اش نقد رایج بازار
گفته‌اش چون نوشته‌اش محکم — طلبش بی‌حساب ، قرضش کم
نقد او آبروی صرافان — سفته‌اش آبروی صرافان
چك او با محل تر از باران — گاه بیسان به دیمراز معان
از وصالی ز بعد تاب و تبی — یا ز حالی نکنج لعل لبی
از نشاطی به «کلبهٔ دربند» [۱] — ازبساطی به خلوت «سربند» [۲]
بانك ملی رهین منت او — بانك مرکز غریق نعمت او
بانك بیمه خسارتش داده — در تجارت خسارتش داده
خانه‌اش قصر ، نیك شدادی — حجره‌اش حجله ، نیك دامادی
منشیان [۳] باربین و گلچهره — «قمر است و عطارد و زهره»
جملگی مهربان [۴] ومینی‌پوش [۵] — جملگی سرگران‌زویسکی [۶] دوش
گنجه‌اش طرفه‌گنج قارونی — دفترش سربدار [۷] وقانونی

---

۱ - عشرتکده‌ای در دربند شمیران .
۲ ـ نزهتگاهی در شمیران .
۳ ـ منظور سکرترهای تجارتخانه است
۴ ـ نسخه بدل ـ خوش‌اوا .
۵ ـ مینی ژوپ .
۶ ـ نسخه‌بدل ـ باده .
۷ ـ پلمب شده .

چون پوکر نامه معتبر سندی | در نبردادگاه مستندی
بی کم و کاست برترین رقمش | بی غل و غش کمترین قلمش
خالی از خدشه و خطا و خلل | همچو «منشور سازمان ملل»
شاه بی تخت و تاج دولت فرش | خیره در تار و پود صنعت فرش
شرکت از پول سازمان سازی | سازمان[1] دوش و کار پردازی
مستغلات او بتون پایه | خیل مستأجران گرانمایه
صدر جمعیت نکوکاران | آبرو بخش آبرو داران
عضو «کانون اقتصاد[2] جدید» | مرد ممتاز «باشگاه نوید»

***

گر ز تون ده کسی چنین باشد | بازرش مهره همنشین باشد
گر ز تون بخش معتبر باشد | ز تونش همعیار زر باشد

۶۲ـ مشفقی، سروس:

پالیز شعرهای تازه. [تهران، پاچنگ. ۱۳۴۸] رقعی ۸۰ ص.

مجموعهٔ شعرست.

۶۳ـ مشفقی سروس:

نعره‌خوان ـ [تهران، امیرکبیر، ۱۳۴۹] رقعی. ۱۰۱ ص

۶۴ـ مظاهری، علی:

این لحظه‌ها. مجموعهٔ شعر [اصفهان نایند. ۱۳۴۹] رقعی. ۱۹۲ ص.

مجموعه‌ای است از غزل و قطعه و دوبیتی سراینده از شعرای اصفهان است

1 ـ سازمان در نامه.

۲ ـ تحقیق کردیم. کانونی و باشگاهی باین نام وجود ندارد این دورائیده وهم حاجی است.

مسابقهٔ شاهنشاهی بهترین کتاب سال

بدینوسیله باطلاع عموم علاقه‌مندان میرساند که مدت قبول کتاب برای شرکت در مسابقهٔ شاهنشاهی بهترین کتابهای سال ۱۳۴۹ از تاریخ نشر این آگهی تاپایان مردادماه ۱۳۵۰ است و فقط کتابهایی که درسال ۱۳۴۹ برای باراول طبع ونشر شده‌است برای شرکت درمسابقه پذیرفته میشود و تاریخی که بعنوان چاپ در روی جلد کتاب ذکر شده معتبر است .

داوطلبان شرکت در مسابقهٔ شاهنشاهی بهترین کتاب سال لازم‌است تقاضای خود را مبنی برشرکت در مسابقه همراه باپنج نسخه از کتاب‌خود باشانی‌کامل‌درظرف‌ا ینمدت بقسمت فرهنگی بنیادپهلوی بفرستند و رسید دریافت دارند .

تقاضای شرکت در مسابقه باید بوسیلهٔ شخص مؤلف یا مترجم بعمل آید و درترجمه‌ها باید اصل کتاب‌هم همراه‌باشد .

کتابهای مخصوص کودکان و نوجوانان نیز در مسابقه شرکت داده میشود .

کسانی که تاکنون بطور متفرقه نسخی از کتاب خود را به بنیادپهلوی فرستاده‌اند در صورتی که‌مایل بشرکت در مسابقه باشند باید برطبق این آگهی عمل کنند .

کتابهایی که برای‌مسابقه فرستاده‌میشود پس‌داده نمیشود.

ترجمه هایی که متن‌کتابرا همراه نداشته باشد در مسابقه شرکت‌داده نمیشود .

مشاور و سرپرست امور فرهنگی

سناتور دکتر شمس‌الملوك مصاحب

مجموعهٔ متون فارسی

عالم آرای شاه اسماعیل

باهتمام اصغر منتظر صاحب

عالم‌آرای شاه اسماعیل که مؤلف آن ناشناخته مانده است، به‌سال ۱۰۸۶ هجری تألیف شده وشامل شرح‌حال موجز نیاکان شاه‌اسماعیل اول وشرح مبسوط دوران خروج وکشورگشائی مؤسس سلطنت صفوی است که قسمتی ازاحوال خانان ترکستان، ماوراءالنهر، سلاطین تیموری وعثمانی‌راهم که دراوان ظهورسلطنت صفویه می‌زیسته‌اند، دربر دارد. این کتاب به سبکی بسیار ساده نگاشته شده است و از نظر زبان‌شناسی و جامعه‌شناسی ایران گذشته اهمیتی بسزا دارد و منبع غنی و تازه‌ایست برای اهل تحقیق و پژوهشگران رشته‌های فرهنگی و تاریخی.

مراکز فروش :

سازمان فروش بنگاه ترجمه و نشر کتاب

دفتر مرکزی تهران ·

خیابان سپهبد زاهدی شمارهٔ ۱۰۲

طبقهٔ پنجم تلفن· ۶۶۲۷۳۷
۶۶۱۷۷

فروشگاهها :

۱ ـ خیابان پهلوی ـ نرسیده به‌میدان ولیعهد. ساختمان بنیاد پهلوی .

۲ـ خیابان سپهبد زاهدی ـ شمارهٔ ۱۰۲

۳ـ خیابان شاهرضا ـ مقابل دانشگاه تهران.

مجموعهٔ ایران شناسی

تاریخ فخری

در آداب ملکداری و دولتهای اسلامی

تألیف

محمد بن علی بن طباطبا

ترجمهٔ

محمد وحید گلپایگانی

در میان کتاب‌هائی که در پیرامون تاریخ خلفا و وزرای ایشان تألیف شده کتابی مانند تاریخ فخری چنین جامع و سودمند و در عین حال شیوا و دلپذیر به رشتهٔ تحریر در نیامده است. ازمزایای مختص این کتاب انتقاد درمطالب تاریخی است که در آثار سلف بسیار کم سابقه است.

مراکز فروش:

سازمان فروش بنگاه ترجمه و نشر کتاب

دفتر مرکزی تهران:

خیابان سپهبد زاهدی شمارهٔ ۱۰۲

طبقهٔ پنجم تلفن. ۶۶۲۷۳۷ ۶۶۱۷۷

فروشگاهها:

۱ ـ خیابان پهلوی ـ نرسیده به میدان ولیعهد ـ ساختمان بنیاد پهلوی.

۲ ـ خیابان سپهبد زاهدی ـ شمارهٔ ۱۰۲.

۳ ـ خیابان شاهرضا ـ مقابل دانشگاه تهران.

بنگاه ترجمه و نشر کتاب

از مجموعهٔ ایران شناسی

ایران و قضیهٔ ایران

تألیف
لردکرزن

ترجمهٔ
غ . ع . وحید مازندرانی

کتاب حاضر یکی از منابع دقیق اطلاعات مربوط به اوضاع داخلی و موقع جغرافیائی ایران مخصوصاً رقابت های شدید سیاسی دودولت نیرومند شمالی و جنوبی این کشور در زمان سلطنت طولانی ناصرالدین‌شاه قاجاراست. بقول نویسندهٔ آن ، لردکرزن ، که خود از رجال بزرگ سیاسی انگلستان در آن عهد بوده است . «این کتاب نتیجهٔ سه‌سال کار تقریباً بی‌انقطاع و مسافرتی هم بمدت شش‌ماه در سرزمین ایران و سفری قبلی به نواحی همجوار آن و از آن پس نیز ادامهٔ مکاتبات با مقامات صاحبنظر مقیم آن کشور است.» سفرنامهٔ کرزن دردوجلدتألیف یافته واز دیرباز درایران ازشهرت کافی برخوردار بودهو قسمتهائی نیز از آن‌جسته گریخته ویا بطور تلخیص به‌فارسی ترجمه شده‌است، ولی کتاب حاضر نخستین‌بار است که به نحوکامل وبا رعایت امانت به‌فارسی درآمده است .

مراکز فروش :

سازمان فروش بنگاه ترجمه و نشر کتاب

دفتر مرکزی تهران :

خیابان سپهبدزاهدی شمارهٔ ۱۰۲

طبقهٔ پنجم تلفن: ۶۶۲۷۳۷
۶۶۱۷۷

فروشگاهها :

۱ ـ خیابان پهلوی نرسیده به میدان ولیعهد ساختمان بنیاد پهلوی .

۲ ـ خیابان سپهبد زاهدی ـ شمارهٔ ۱۰۲ .

۳ ـ خیابان شاهرضا ـ مقابل دانشگاه تهران .

مجموعهٔ معاهدات دوجانبهٔ معتبر

دولت شاهنشاهی ایران

مجلد اول : آرژانتین ـ ژاپن

مجلد دوم : سوئد تا یونان

انتشارات وزارت امور خارجه شاهنشاهی

این مجموعه شامل عهدنامه‌ها و قراردادهای سیاسی ، تجارتی
فنی و فرهنگی با پنجاه کشور جهان است .

قیمت دوجلد	جلد اول ۱۲۰۰ ریال	
دوهزارریال	« دوم ۸۰۰ «	

مرکزفروش	کتابفروشی ابن‌سینا خیابان سعدی شمالی
	« امیرکبیر
	و کتابخانه‌های دیگر

مجموعهٔ

عهدنامه‌های تاریخی ایران

از عهد هخامنشی تا عصر پهلوی

۵۵۹ قبل از میلاد ـ ۱۹۴۲ (۱۳۲۰ شمسی)

گردآوری ـ ع . وحید مازندرانی

انتشارات وزارت امور خارجه شاهنشاهی

راهنمای کتاب

مجلهٔ زبان و ادبیات فارسی و تحقیقات ایران شناسی و انتقاد کتاب

نشریهٔ ماهانه انجمن کتاب ایران

صاحب امتیاز: دکتر احسان‌یارشاطر ، **مدیرمسؤول :** ایرج‌افشار

نشانی : صندوق پستی ۱۹۳۶ ، طهران

تلفن دفتر: ۴۹۸۱۵ تلفن‌منزل‌مدیر ۸۸۲۲۵۳

مکاتبات به نام مدیرمسئول مجله ارسال شود

بهای اشتراك در ایران

۲۵۰ ریال(باپست عادی) ، ۳۰۰ ریال (باپست سفارشی)

بهای اشتراك در خارجه : ۸ دلار

Rahnema-ye Ketab

A journal of Persian language and literature, Iranian studies, and book reviews

Published by the Book Society of Persia

Editor: **E. Yar-Shater**

Associate Editor **I. Afshar**

Annual subscription rate: 8 dollars

All inquiries to be addressed to the Associate Editor:

P. O. Box 1936, Tehran, Iran

چاپ بهمن

Vol. 14. No. 1-2-3 **March - June**

A MONTHLY JOURNAL OF THE
BOOK SOCIETY OF PERSIA

Includes:

ARTICLES ON PERSIAN LANGUAGE AND LITERATURE
REVIEWS OF RECENT PERSIAN BOOKS
A CLASSIFIED BIBLIOGRAPHY OF RECENT PERSIAN PUBLICATIONS
REVIEWS OF ROFEING BOOKS CONCERNING PERSIA

Editor E Yar-Shater

Associate Editor Iraj Afshar

All inquiries to be addressed to the Associate Editor:

P. O. Box 1936,

Tehran, Iran

Annual subscription rate : $ 8

***

Foreign subscribers should send their orders to
our representative :
Ad Orientem, St Léonard- on - Sea
Sussex, England

نیر، شهریورماه ۱۳۵۰

مجلهٔ ماهانهٔ زبان وادبیات
وتحقیقات ایرانشناسی وانتقادکتاب

سال چهاردهم
شمارهٔ ۴و۵و۶

به یادگار دوهزاروپانصدمین سال بنیانگذاری شاهنشاهی ایران

۱۰۰ ر

فهرست مندرجات

۱۸۳ ـ سخنی چند در پیرامن گفتار ترجمه‌پذیری . . . . فضل‌الله‌رضا
۱۹۴ ـ زورقمست (شعر) . . . . فریدون توللی

ایرانشناسی

۱۹۵ ـ ایرنشناسی در ایران امروز . . . . ایرج افشار
۲۰۵ ـ ایرانشناسی درژاپن . . . . تسونئو کورویاناگی
۲۱۸ ـ ایـرانشناسی چیست؟ . . . . داریوش آشوری

تاریخ کتاب

۲۲۷ ـ هنرکتابساری‌در ایران . . . . رکن‌الدین‌همایونفرخ

خواندنی

۲۵۷ ـ خبری از مشهد هـزارسال پیش . . . . علی‌اکبرفیاض
۲۶۷ ـ زندگی طلبگی وآحوندی . . . . سیدحسن محفی‌قوچانی
۲۷۳ ـ فرهنگ مردم . . . . سیدابوالقاسم انجوی

نسخه‌های‌خطی

۲۸۳ ـ نمودار نسحه‌های خطی فارسی . . . . احمد منزوی
۲۹۲ ـ محموعه‌ای‌از رسائل موسیقی . . . . کرامت رعناحسینی

زبان‌فارسی

۳۰۶ ـ مصدر واسم مصدر درفارسی معاصر . . . . علی‌اشرف‌صادقی

انتقادکتاب

۳۱۴ ـ حودمشتومالی . . . . محمدابراهیم باستانی‌پاریزی
۳۳۷ ـ روانشناسی شخصیت (علی‌اکبرسیاسی) . . . . مصطفی‌نحاحی
۳۴۱ ـ سفرنامهٔ پیترو دولاواله (ترجمه شحاع‌الدین‌شفا) . . . . احمد اقتداری
۳۴۹ ـ امریکای حسور درتکه‌تاری (ترحمه احمدنامدار) . . . . شاپور راسخ
۳۵۳ ـ کتابشناسی ایران (ماهیارنوابی) . . . . هوشنگ اعلم
۳۶۳ ـ تاریخ‌گیلان ودیلمستان (تصحیح منوچهر ستوده) . . . . . . عبدالرحمن‌عمادی
۳۷۴ ـ ترحمهٔ السوادالاعظم (تصحیح عبدالحی حبیبی) . . . . احمد طاهری عراقی
درازنای‌شب (حمال‌میرصادقی) . . . . ابوالقاسم طاهری
۳۹۱ ـ تفسیر قرآن‌محید (حلال متینی) . . . . غلامرضا زرین‌چیان

دیدارها

سفرکویر باپژمان . . . . ایرح افشار

عکسها و تصاویر قدیم ـ مراکز و مؤسسات ایرانی ـ
اخبار ـ نامه‌ها ـ معرفی کتابهای تازه

راهنمای کتاب

شماره‌های ۴ـ۵ـ۶ سال چهاردهم

تیر ـ شهریور ۱۳۵۰

فضل‌الله رضا

نماینده و سفیر ایران نزد یونسکو (پاریس)

رئیس پیشین دانشگاه تهران

سخنی چند در پیرامن گفتار در ترجمه‌پذیری

گفتار در ترجمه پذیری مقالتی است درباره مسئلهٔ انتقال مفاهیم که بامید استحصار اهل ادب نگارش یافت ودر شمارهٔ فروردین واردیبهشت ۱۳۴۹ مجلهٔ راهنمای کتاب بچاپ رسید

با آنکه حتی‌المقدور مفاهیم مورد بحث درقالب زبان جاری بیان شده و مقاله جنبهٔ علمی تخصصی ندارد ، باز بکلی از موازین دانش زبان شناسی نو بدور نیست .

علوم Communication و Information از شاخه‌های جوان معرفت بشری هستند که پس از جنگ جهانی دوم یعنی در بیست وچند سال اخیر تناور شده‌اند.*

در این علوم مبانی انتقال مفاهیم را بصورت اعم نقش وصوت (Audio_visuel) ومسئلهٔ رمز (Encoding) و کشف (Decoding) وانتقال و ترجمهٔ عاری از اشتباه (Error_free Communication) بررسی می‌کنند .

اینک که کمتر از بیست وپنج سال از عمر این علوم که نگارنده نیز از پایه

* مراجعه شود بمقدمه کتاب نگارنده وفهرست مراجع آن:

F. M. Reza : an introduction to information theory. Mcgraw. Hill Co., New York 1960.

توضیحاً چون این کتاب علمی وتخصصی است درک مطالب آن برای خواننده ناآشنا دشوار خواهد بود ، ولی مقدمه آن شامل اندیشه‌هائی است که برای عموم خوانندگان مفید خواهد بود.

گذاران آن بود میگذرد علوم مذکور در بسیاری از مکتبها نفوذ و رسوخ کرده‌اند. منجمله پیرو همین پیشرویهای علمی بتازگی دانش نو دیگری مدون گردیده است که آن را دستور زبان علمی Scientific language grammar یا Syntax and programming می‌نامند.

امروز که بیش از پانزده‌سال از تدوین دستور زبان علمی میگذرد ، در دانشگاههای جهان دانشجویان دورهٔ لیسانس (۱۸ و ۲۰ ساله) پس از احاطه به مقدمات ریاضی دانشگاهی به‌آن دسترسی می‌یابند .

تا آنجا که نگارنده اطلاع دارد تدریس دستور زبان علمی در دانشگاههای ما هنوز معمول نشده و از آن دیدگاه شاید بحث مقدماتی هم در حاشیهٔ زبان فارسی صورت نگرفته است . امیدوارم این گفتار بعضی از ادبای دوربین و پیشروی ما را بنگارش و پژوهش در این زمینه ترغیب کند. خوب می‌بود اگر بعضی از اهل علم ما که حذاقت و فرصت دارند مدخل این دانش و پایه‌های اساسی آنرا به ارباب فضل ایران عرضه می‌فرمودند تا راه پژوهش نوی در این میدان در ارزیابی زبان و ادب و هنر ما جلوه‌گر شود .

چون بررسی و درك مباحث علمی تخصصی بخلاف از نظر گذراندن مقالات و مجلات عمومی و روزنامه‌ها غالباً دشوار و وقت گیر است، احتمال میرود که برای قلیلی از خوانندگان مطلب بسادگی تمام بیان نشده باشد. بسیاری از ما بسبب گرفتاریهای گوناگون به‌آن معلومات کهن که در مدرسه آموخته بودیم بسنده می‌کنیم و از جریان معرفت نو و در حال تکوین بدور می‌مانیم و آموختن نکته‌های تازه گاهی دشوار میشود . درعین حال گاهی هم بعلت دوری از مسیر معرفت و یا آفت خویشتن‌بینی چنین می‌پنداریم که آن مختصر که روزی خود آموخته بودیم دریائی بود و آنچه در جهان معرفت در حال تکوین است قطره‌ایست که آن را به‌تصنع دریا نما کرده‌اند.

در آن گفتار حتی‌المقدور زبان علمی بکار نرفت تا موجب ملال گروهی از خوانندگان نشود. ولی در حدود توانائی خود نگارنده کوشید تا دورنمائی از برخی از اندیشه‌های دانشی را در این مبحث عنوان کند.

بسیاری از خوانندگان هنرمند خود وقوف دارند که نکات فنی گرامر علمی که امروز زبان منطق عملی بخصوص زبان عادی از اشتباه یا لااقل کم

خطای (Error, free communication) ماشینهای حساب است، زبانی نیست که در عصر شکسپیر یا رافائیل یا حافظ ویا گوته باصول آن دسترسی می‌بود. البته اینان ازمردان بزرگ هنر وادب جهانند وآثارشاندیرپای خواهد بود. اما نباید چنانکه گاهی‌دیده‌می‌شود از روی احساسات خام‌آنچه‌پیشینیان‌ندانسته ونگفته‌اند ناچیز شمرد.

تجزیه وتحلیل‌آثارهنری درمرحلهٔ بدوی دو راه درپیش می‌آورد. یکی برمبنای ذوق شخصی ودیگر براساس پیشرفتهای‌علمی‌وفرهنگی زمان. درطریق اول گاهی ذوق هنری مردان بزرگ راههای ناهموار را هموارمی‌کند و مارا بگلستانهای روح‌پرور میرساند ، که عشق‌کاری است که‌موقوف هدایت است. ولی چه بسا که‌به پیروی متأدبان ومتذوقان بیراهه میرویم و بحرانه‌ها درمی‌مانیم. اما زبان صنعتگران کم‌دان و رنگ‌آمیزان برده‌خوی بما تلقین می‌کندکه به گلستان ارم علم وادب رسیده‌ایم . تاریخ اجتماعی جهان نشان می‌دهدکه این بیراهه روی جاه‌طلبانی‌که در پردهٔ پندار خود فرو رفته‌اند و پیروان ایشان ، یکی از دلایل کندروی فرهنگ بخصوص درکشورهـای گسترش نیافته است . آنها که بینائی خرد فروزنده ندارند چه بسا که خویشتن و دیـگران را در دکان معرفت سازی بانقشها وصورتها سرگردان وسرفراز داشته وگاهی‌دانسته یا ندانسته داوریهای شخصی خود را منطبق بر موازین علمی می‌پندارند . در چنان محیطی خودگرائی‌های قلمزنان وتملق وعرض وردی وحب جاه ومقام و احساسات خام عالم نمایان بمسیر دانش رخنه می‌کند وبالطبع ازسرعت‌گردونهٔ فرهنگ میکاهد.

طریق تجزیه وتحلیل علمی حتی‌المقدور ازمصالح وامیال ودید خصوصی بەدور وبر مبانی دانش ویالااقل‌زیباشناسی همگانی و ذوق جهانی استوار است. روش تجزیهٔ علمی‌آثار هنری قاعدتاً بایدبموازات پیشرفت دانش وفرهنگ بشر در سیر وتغییر وتکامل باشد.

بگذریم ازاینکه حتی‌گاهی درژرفای دانش‌هم ازذوق خصوصی واحساس شخصی‌گریز نیست ولی در فرهنگهای‌گسترده ، چنین پیرایه‌ها تنها گاهی‌در مرز تحقیق پژوهندگان نام آور دیده میشود نه در حد کتب درسی و مجلات عمومی (مثل مداخلهٔ احساسات تجربی بشر در بعضی فرضیه‌های اصلی هندسه اقلیدسی) .

نظر علمی خواص اشیاء وپدیده‌ها را بحث می‌کند. حتی‌المقدور نتیجه گیری خصوصی وذوقی واحساسی نباید در آن رخنه یابد. از این رو نظرعلمی راغالب متفکران جهان‌می‌پسندند. * البته درامورهنری‌وذوقی داوریهای کلی که بدانش‌همگانی نزدیك وازچنگال‌احساسات‌خود بدورباشد اطمینان بخش‌تر است. امابسیارهم دیده شده است که نوابغ‌هنر بطورناخودآگاه اقصر فاصله‌های علمی رابچشم‌شم درمی‌یابند.

برای‌اینکه گفتار درذهن خوانندگانی که باعلوم کمترسروکار داشته‌اند و بیشتر پای‌بندذوق خصوصی بوده‌اند سوءتفاهمی ایجاد نکند عجالتاً تافرصتی مناسب از پی‌تحریر مقالتی گسترده بزبان اهل‌ادب فراهم نشده توضیحات زیر مناسب تشخیص داده می‌شود.

۱ ـ در متن گفتار مفهوم کلمات ترجمه پذیری، جهانی، محلی، یك به یك، ویك بچند، وحد انتقال معانی، تاآن اندازه که گفتار صورت خشك علمی تخصصی پیدانکند بیان شده است. با این‌وصف بایدخواننده را متذکرشدکه از کلمات زبان وترجمه مفاهیمی خاص درنظراست که تا اندازه‌ای جنبهٔ علمی دارد وخواننده درحین مطالعهٔ مقاله بآن توجه خواهد فرمود.

اینکه گفته شد اغلب ابیات شاهنامه ترجمه پذیر است بزبان ساده بدین مفهوم‌است که فی‌المثل اصل‌داستان رستم وسهراب رامیتوان برای‌کودك ایرانی یا دانمارکی یا ژاپنی حکایت کرد. دربارهٔ اغلب غزلهای حافظ این ترجمه پذیری بزبانهای دیگر (حتی بزبان فارسی‌ساده) بآسانی مقدورنیست.

(این‌وصف یکی ازخواص اشعار مــورد بحث‌ماست و رفعت مقام‌کسی از سخنوران بردیگری‌دراینجا مطرح نیست.)

۲ـ یکی‌ازخواص‌اثرهنری یاهراثری که ازذهن‌یکی‌بذهن‌دیگری‌انتقال می‌یابد درجهٔ ترجمه پذیری‌آن‌است. نقاشی Monalisa که تصویردختر زیبائی است، جهانی‌است وترجمه پذیر. زبان این نقش‌بچشم ماآشناست. دهقانهــای کرمان وهندوستان‌وفرانسه چون‌این‌زبان رادرمکتب محیط کرهٔ‌زمین‌آموخته‌اند هریك‌تااندازه‌ای اززیبائی‌آن‌منظر لذت‌می‌برند. امااغلب نقشهای پیکاسومحلی وتخصصی ومانند غزلهای حافظ نقش‌پیچیدهٔ یك‌بچندی است که هزار اندیشه‌را

ـ مقصود این‌نیست که‌هر نظرعلمی برتر ازهر نظر ذوقی‌است. چون میزانی برای‌برتری در این مقالت توجیه نشده است.

درضمیر خفته بعضی‌ازما بیدارمی‌کند، ولی‌نقش معین معروضی نیست.

شناخت ودرك این‌گونه آثارپیچیده‌کار وورزش وآشنائی بیشترمیطلبد. چنانکه می‌بینیم که یك‌غزل‌حافظ رابابد استادادیب متخصص برای‌علاقه‌مندان از زبان‌عارفانه او بزبان پارسی همه فهم ترجمه و توجیه وتفسیر کند. در مورد Monalisa وداستان رستم وسهراب لااقل همهٔ مااینگونه نقشها رادرزیست خود مکرر دیده‌ایم وبا این‌طرحها آشنائی والفت داریم وزبان‌آنها رازودتر وبهتردر می‌یابیم. ورزش طبیعی زندگی زبان اندیشهٔ ما را در درك این مفاهیم روا‌تر کرده است.

۳ــ شایداین‌استنتاج بیهودهٔ بخطادر ذهن‌کسی‌راه یابدکه هرچه ترجمه پذیرتراست گرانبهاتر است. هرکس‌که الفبای معرفت را بصورتی مثلا (منطق ادبی‌یاریاضی) فراگرفته می‌تواندخویش را ازاین‌گونه اشتباه‌ها مصون بدارد. چه ارزش امری‌است نسبی‌وذهنی ومبنای مطلق جهانی‌ندارد. پس‌نباید سرسری نتیجه‌گرفت‌که سخن‌فردوسی چون ترجمه پذیراست وچون‌استاد خارجی‌آن‌را زودتر درك‌می‌کند پس‌ارزشمندتر از غزل حافظ است وبالعکس چون گفتهٔ حافظ پیچیده‌تر است برتراست.

البته برای قاطبهٔ مردم‌جهان داستانهای شاهنامه بصفت‌ترجمه پذیری‌که دارندآشناتر ودلپذیرترند ازنظرکمیت نیزصادرات‌اندیشه‌های‌شاهنامه به‌کشورـــ های جهان میتواند دربازار معرفت سودآور وجهان‌گیرتر باشد. ولی‌آن غزل حافظ‌که درآغازگفتار درج شد گوهری است‌که ترجمه پذیری‌آن‌کمتر است. چنین‌گوهری خریدار بینا وسوداگر آزموده میطلبد وازحدشناختمردم متعارف کشور بیرون است.

مدار نقطهٔ بینش ز خال تست مرا   که‌قدر گوهریکدانه‌گوهری‌داند*

*ــ پس‌ازنشرگفتار درترجمه پذیری درمجلهٔ راهنمای‌کتاب، تصادفاً تفسیر همان غزل حافظ‌که درآغازگفتار به‌آن اشاره رفته بود درمجلهٔ یغما انتشاریافت.

شرح یك‌غزل‌حافظ. تقریراستادفقید بدیع‌الزمان‌فروزانفر، بقلم‌دکترحسین‌بحرالعلومی درپنج شمارهٔ مجلهٔ یغما از شهریور تا بهمن ۱۳۴۹. این سلسله مقالات در شرح یك غزل حافظ خود مؤیدآنست‌که ترجمه وتفسیر زبانهای پیچیدهٔ تخصصی حتی بزبان پارسی متعارف هم دشوار ودامنه‌داراست. ازاین روی تنها خواص‌که برموزچنان زبانی آشنائی دارند می‌توانند از لطافت نهائی ودقایق‌گفتار آن بهره‌کامل برگیرند (در مورد زبان‌عرفان‌فارسی بنظر نگارنده شمارهٔاین‌خواص دانشور درداخل ایران بیش‌از خارج‌است.)

همچنین‌رجوع‌شود بشرح‌دلپذیر «یك‌غزل‌برهنه» ازحافظ درکتاب«جام‌جهان‌بین» بقلم‌دکتر محمدعلی ندوشن‌آذرماه ۱۳۴۹ از انتشارات کتابخانهٔ ابن‌سینا.

۴ـ جهانی بودن ومحلی بودن که اصطلاحاً معروض شد دربرابر واژه‌های Universel و Professionnel (یا Local) است. درکلمات بحثی نیست (آن واژه‌ها که مفهوم را بهتر ارائه کند موردقبول نگارنده خواهدبود). البته مقصود این نیست که همیشه آنچه جهانی وعالمگیر وهمه مهم است مهم و بالعکس همه گاه آنچه محلی وتخصصی است بی‌اهمیت است. اگر کسی چنین پندارد بایدبه‌او یادآورشد که زبان‌جدول‌ضرب تااندازه‌ای زبان‌جهانی است وزبان‌فرضیهٔ اینشتاین تخصصی ومحلی بسیارمحدود. گاهی در روزنامه‌ها خوانده‌ایم که در زمان کشف آن‌فرضیه درجهان کمتر ازبیست‌نفر مفهوم نسبیت‌را درمی‌یافتند. یعنی آن زبان ،ااینکه مانندغالب گفته‌های فردوسی یك به‌یك‌است بازازنظر دشواری از زبان یك‌بچند حافظهم پیچیده‌تر وناآشناتر است.

آنکه ازروش‌علمی بدوراست شایدندانسته این‌عبارات رابخیال‌خودچنان تفسیر کندکه فرضیهٔ نسبی‌مهمتر ازجدول‌ضرب معرفی شده‌حال‌آنکه چنین‌سخنی درمیان نرفته‌است. درروش علمی حقایق وخواص را بحث وتحلیل می‌کنند. نتیجه‌گیری خصوصی بالا وپست دادن به‌دهنیات، یعنی بی‌رنگها را اسیر رنگ کردن، گاهی برای‌توجیه و تمثیل است، وگاه مایهٔ سرگرمی نوآموزان، و گاهی‌هم کار زبان‌آوران رنگ‌آمیز.

۵ ـ ارزیابی علمی عددی باید برموازین دانشی صورت‌گیرد. ازپی‌آن کار نخست بایدفرضیه‌ها ومبناهاداشت. تاآن‌مبانی مفروض نشده، تصویرجدول ضرب وفرضیه نسبی وشعرحافظ وفردوسی ونقش داوینچی وپیکاسو برروی‌خط اقلیدسی عدددار (Linear Metric Space ـ مثلاخط مدرجی که یك‌دوسه‌دارد) مفهومی ندارد. اگرفی‌المثل لذت‌بخشی وفایدهٔ عملی‌آنی راعامل‌اصلی تصاویر برخط مدرج بدانیم (Application or Operator) آنگاه برای‌کودکان و یا سوداگران سودجوی بازی جدول ضرب ومسائل ساده حساب‌لذت‌بخش‌تر وپر ارج‌تر ازفرضیهٔ نسبی اینشتاین‌است. دراین ارزشیابی از نظر منطقی خرده‌ای بر ایشان نمیتوان گرفت.

بدیهی است‌که بسیاری ازخوانندگان پرمایه‌بخصوص‌ادیبان سالهاست‌که ازبندجدول ضرب‌فارغ‌وآزادند. اما گاهی بازمی‌بینیم آنهاکه در ژرفای دریای معرفت غواصی نکرده‌اند در گرداب استنتاجات خطا و حدود غرقه‌سازی در تناقضات فرومی‌افتند. معرفت‌حقیقی‌زیبنده وپردرخشش‌واستواراست. صنعتگری

درسخن ورورنامه نگاری‌عالم‌نمایانه ودرس‌مدرسه وبحث‌وفحص کشاف که برمدار شهوت واغراض خصوصی وحب‌جاه ومال دور زند، گاهی‌موقتاً سازمان‌کاذبی را آراسته جلوه می‌دهد. باید اعتراف کردکه در شهرستان هنر بازشناختن پایدار از ناپایدار و پای‌بست از نقش ایوان برای نوآموز دشوارست . اما آنکه اهل معرفت‌حقیقی‌است باید پیوسته جویا وکوشاباشد تا دانش‌آفرین رااز‌عالم نمای مقلد بازشناسد.

حدیث عشق زحافظ شنو نه از واعظ اگر چه صنعت بسیار درعبارت‌کرد

افلاطون بردر سرای خویش چه‌خوش نوشته بود.«هرکه هندسه نمیداند وارد نشود.»*

۶ــ گفته شدکه زبان علمی‌دقیق وحتی‌المقدور یك‌به‌یك است. یعنی وقتی می‌گویند هفت ضرب درهشت، حاصل‌آن یك‌عددمفروض ومعین است. بامختصری سعهٔ صدر می‌توانیم ازعلم رسمی‌بجهان‌هنر برویم وبا تقریب واستقرار تاحدودی در عالم هنر دستورآئین بکار بریم. ولی این راه دور است و برای پیمودن‌آن فرصت موسع وانبان علمی ضروری است. چنین راهی را باید در موقع مناسبی باهمراهان دانش‌پژوه در پیش‌گرفت. امروزهمینقدر بزبان ساده یادآورمیشوم که «وقتی میگوییم‌در را بازکن» ازآن یك معنی معین درنظر داریم. اما وقتی میگوییم :

در میخانــه بسته‌انــد اگــر افتح یــا مفتــح الابــواب

یا

در میخانه ببستند خدا را مپسند که درخانهٔ تزویر وریا بگشایند

در اینجا نظر و دید روحانی وعرفانی واحیاناً اجتماعی است. درهــای متعدد از زمین وآسمان وریح وعشق پاکباران وریا و تزویر خرندگان عــوام فریب در ذهن‌ما نقش‌می‌بندد که‌شاید بالکل بصورت در هم نباشد. ولی این در اکنون لفظ یك بچندی است که متناسب باریست . زبان ادب وعرفان و دانش مارا درگوشه‌ای از دریای اندیشه که محاط بروجود وتجربه وخردماست غرقه

---

*ــ در اینجا باید برای آنهاکه سرای افلاطون نرفته‌اند توضیح داد که احترام وارزش مخصوص برای هندسه ومنطق منظور نشده است. سخن دراینکه نخست باید در هر مکتب علمی‌یعنی در هر زبانی «کلماتی» را تعریف کرد، آنگاه دستور وگرامری در پیش‌گذاشت تا ترکیب سندی کلمات واستنتاج وتوافق وتناقض برمبنای آن‌گرامر باشد نه‌برمبنای احساسات شخصی ووطنی‌یا پرستش مقام وسیاست اجتماعی ودیگر پای‌بندیها.

می‌سازد. این در دیگر یك واژه نیست که ترجمهٔ آن بزبان آلمانی و انگلیسی معین باشد. این لفظ خود یك کتاب لغت است در خانه زیست ما. بدیهی است که سخن کودکانه خواهد بود که کسی منکر زیبائی این گونه سخن یك بچند بشود بجرم اینکه مانند گفتار دانشی صریح وقاطع وهم آهنگ بادستور زبانهای ترجمه پذیر جهانی نیست. کودکانه تر از این استنتاج غلط آن خواهد بود که خدای ناکرده کسی بگوید که این دو بیت حافظ چون پس از آمیختگی با تمدن اسلام و عرب بما رسیده و آنها خارجی بوده‌اند پس کم ارزش است. هماطور که معروض افتاد جدول ضرب کاری بوطن‌پرستی یا خارجی وداخلی نباید داشته باشد. چه بخواهیم و چه نخواهیم مدار علم ومعرفت و گردش آسمان وزمین تابع مقالات ذوقی وخصوصی روزنامه‌ها ومجلات وشئون ظاهری وثروت وقدرت ما نیست.

ترجمهٔ مفاهیم از زبانهای پیچیده بزبان ساده (مثلا بزبان فارسی یافرانسه جاری) دامنگیر وگسترده وطویل میشود ویك بچندی کلام در زبان اصلی در ازای ترجمه راچند برابر میکند. دربعضی آثار هنری اینگونه ترجمانی شیر فهم شاهکار اصلی حدیث ابهام و ایجاز لطیف‌را بصراحت وتفصیل بیرون از شکیب می‌کشاند. هرچند لذت وجذبهٔ چنین ترجمه‌ای برای عوام ناآشنا روح‌انگیز میشود، اما برای خواص غالباً شاهکارموجزیك بچند اصلی ازترجمه‌اش دلپذیرتر است

دل گفت مرا علم لدنی هوس است تعلیم کن اگر ترا دسترس است

گفتم که الف گفت دگر هیچ مگوی درخانه اگر کس‌است یك‌حرف بس‌است

شعر فردوسی ونقش داوینچی هردو درنهایت سادگی و صراحت وایجاز است، وغزلهای حافظ ونقشهای نو پیکاسوهردو درحد پیچیدگی ودرهم آویختگی. سخن در این است که هرچهار تن شاهکارهای بزرگ بوجود آورده‌اند. دوتن نخست که باصطلاح زبان جهانی حلهٔ هنر بافته‌اند در هر کشوری درمیان مردم خاص وعام دوستدار فراوان دارند، اما طالبان شناسای آن دو دیگر که زبان تخصصی گلبانگ برآورده‌اند کمتر ومستورترند. در هر حال این دو دسته هنرمند جهانی ومحلی هردو زیبنده وارزنده‌اند، شاهکارهای ساده وآثار معقد هر دو می‌توانند برای اهل ادب و هنر دل افروز باشند. در این مقالت بهمین مختصر اکتفا رفت. سخن ترجیح مکتبی برمکتب دیگر مطرح نگردید تا باز پرسند که.

مستور ومست هردوچو ازیك‌قبیله‌اند　　　مادل بحلوه‌که دهیم اختیارچیست؟

۸ـ اگر در زبانی بتوان تحرك و تـر کیبات بیشتر آفرید علی‌الاصول امکان یافتن نقشهای نو درآن زبان بامقایسه با زبانهای‌کم تحرکتر فراوانتر خواهدبود. درزبانهای یك‌به‌یك‌فردوسی‌وداوینچی وهمچنین‌درزبانهای گسترده‌و یك بچند حافظ وپیکاسو ترکیبات تازه بقدری‌فراوان بوده‌است‌که نقش‌آفرینی ایشان توانسته است ازآثارکار داد هنر بدهد. بحث ما دربارهٔ بعضی از حواس این مکتبهاست به در برتری یکی بردیگری‌که آن خود مسئلهٔ علمی جداگانه ایست.

هرکس‌که مقدمات حساب رافرا گرفته می‌تواند پیش خود حساب‌کندکه از الفبای مفروض بتعداد a اکثراً a^n واژهٔ n حرفی می‌توان ساخت و این عدد عددی‌کلان است. بهرحال درسیاری از زبانها قالب برای معانی‌کم‌نیست، هنر نقش بدیع آفریدن‌کم است وحافظ وکتاب لغت‌ذهن ماآشفته ومحدود البته‌آب وهوای فرهنگی‌برای نشو ونما، گفت وشنود سخندان وسخن نیوش، وهنرنمائی هنرمندان‌وهزارعامل‌دیگر نیزضرورت‌داردکه شرحش‌دراین‌مقالت‌درنمی‌گنجد.

بس‌نکته غیرحسن بایدکه تاکسی　　　مقبول طبع مردم صاحب نظرشود

بازمی‌توان تعدادجمل‌را درچنین زبانها پس‌ازمعروض‌داشتن‌زنجیرهای‌ترکیبات مجاز وحذف جملات غیرمجاز تخمین‌کرد

نقشهای تازه در زبانی آفریدن بعوامل بسیار متنوع بستگی دارد کـه موضوع بحث دیگری است. نوآفرینی تا اندازه‌ای هم وابستهٔ این‌عامل‌است‌که سرزمین آن زبان تاچه‌حد دست نخورده وبکر وکشف نشده باشد. اقلیم زبان (یعنی هرنوع محمل برای نقل مفاهیم از کسی بدیگری) بایـد بمرور زمان شناخته شود. مدتها وقت لازم است تااهل فن‌باموسیقی وزیباشناخت زبان‌الفت بیابند وبشیب و فرازسرزمین زبان بااندیشه‌ها و حواس‌آنها عجین شود. آنگاه هنرمندان راهنمای رفته‌رفته نقشهائی‌می‌آفرینندکه با جغرافیای‌آن اقلیم تطبیق کند وبا سازمان اندیشه وحواس مدرکان راهرو هم‌آهنگ وهم‌آواز باشد.

سبك معینی ازنقاشی یاشعر نو اگر بربنیان‌نیرومند استوارگردد ممکن است بتدریج ورزیده ومعمول شود وپذیرش همگانی‌یابد. در طی زمان می‌توان کاخها وایوانها برچنین پای‌بست وبنیانی برافراشت. ولی ورزیدگی‌سبك‌ومکتب معین «زبان» هم مانند خیابان‌بندی وگل کاری باغ حدی دارد. هرچند درعالم اندیشه این مرزها بقدری وسیع است‌که بچشم درنمی‌آید وآنرا کرانه ناپیدا

می‌دانیم. بدیهی است که در زبانهائی مانند زبان غزل حافظ که ظاهراً سخنوران اهل عرفان در آن چهارچوب داد سخن داده‌اند نقش نو آفریدن دشوارتر از زبانی است که در آن زبان نقشهای نادیده و نا آفریده درمعرض هنرنمائی نوابغ قرار نگرفته باشد. این یکی از دلائل کثیر است که درمیان هزاران غزل حافظوار که در روزنامه‌ها می‌بینیم کمتر ابیاتی زیبائی گفتهٔ او می‌یابیم مردی بود که رفت وسرزمینی را در جهان معنی کشف نمود ومعادن بسیاری از گوهر وطلای آنرا استخراج کرد. پس از گذشت ششصد سال هم هنوز مردم بدنبال او از پی استخراج گوهر و زر می‌روند و غالباً توجه ندارند که دیر می‌روند

چو بند روان بینی و رنج تن   بکانی که گوهر نیابی مکن

درمکتبهای علمی هم مانند مکتبهای هنری معمول است که وقتی مکتب تازه در رشتهٔ علمی پدید می‌شود پژوهندگان بسوی آن هجوم می‌برند ومی کوشند تا آنرا زود مسخر کنند. آنهاکه خیلی دیر می‌رسند بدشواری در آن رشته رخنه می‌کنند .

***

درپایان گفتار اشاره شد که زبانهای یك به یك رامعمولا ازروی کتاب لغت ودستور یاکلید رمز ترکیبات می‌آموزند وایں آموزش درهمه‌جای جهان بیش و کم میسر است. چنانکه زبان ماشینهای حساب را که با الفبای صفر و یك (الفبای دوگانه) تنظیم شده است درایران وهرجای دیگر بآسانی میتوان آموخت. همچنین است منطق ارسطو یا هندسهٔ اقلیدس ویا آئین خرید وفروش در ادیان ویا حقوق اسلامی یا غالب داستانهای شاهنامه که فراگرفتن آن درآلمان یا هند یا برزیل نیز بـه کمك کتابهای راهنما و اساتید با دانش در حد متعارف دشوار نیست . اما در زبانهای پیچیدهٔ یك به‌چند کتاب لغت در برابر تفسیر اهل نظر نارسا و کم توان میشود. آنجا زیست استاد وهدایت وارشاد وحال او نیرومندتر از قال اوست. از اینرو غزل حافظ را علی‌الاصول در محضر اساتید بیندل خودمان در ایران خوشتر می‌توان فراگرفت تامثلا در زوریخ نزد استاد اروپائی که شبکهٔ معنی لغت یك به‌چند را باید از ورای ابهامات وایهامات حواشی و کتب شك‌آلود شرق جستجو کند. بنظر نگارنده اگر نوابغ ونوادر را کنار بگذاریم، درس یك به‌چندذوق وشور عشق وعرفان اسلامی را درمحضراستادان شرقی که زیست وحال و محیط

و سنن محفل رندانهٔ ایشان را منور کرده بهترمیتوان فراگرفت.*

در خاتمه لازم بتذکر می‌دانم که آنچه دراین گفتار مقدماتی معروض شد قواعد اصولی و کلی است. شرح علوم تخصصی آن چنانکه شایسته است درمقالات همگانی نمی‌گنجد. در زمان ما گسترش عظیم دانش در هر رشته‌ای سبکها و مکتبها و باصطلاح زبانها بوجود آورده است که گاهی کار گفت‌وشنود را دشوار می‌کند. بهرحال اگر بخواهیم درمعانی را بروی یکدیگر نگشاییم باید با این دشواری گفت وشنود ستیز کنیم.

دانش ژرف گوهری است تابنده وگرم وجانفرور ورنده و زاینده که بخلاف معلومات رسمی با عواملی مانند داخلی و خارجی و وطنی و اجنبی و فرازونشیب امیال وتعصبات بشر و دلدادگیها وپرسشهای روزمره وگواهی‌نامه ونشان بستگی ندارد.

جدا زان حرقه بیزار است صد بار که صد بت باشدش در آستینی
گر انگشت سلیمانی نباشد چه خاصیت دهد نقش نگینی

امیدوارم این مقالت طرح مجملی از موضوع کلی را برای خوانندگان دانش پژوه روشن کرده باشد، وگفتار موجب آن شود که دانشمندان ادیب ما خود دراین زمینه‌ها پژوهش وسخن گستری کنند. در دشتودمن زیبای فرهنگ دری از ساختن راههائی که ما را بسرزمین دانش نو پیوسته کند گزیر نیست از غربزدگی بدور باید ماند، ولی تعصب خام دربی‌خبری وغربدهٔ غرورآمیز هم دلپذیر نیست که:

طفل را گوشهٔ گهواره جهانی است فراخ
همه آفاق بر همت رندان قفسی است

---

* هرکس که باعلم‌ودانش‌تماس وآشنائی‌داشته‌باشد خوب درک میکند که داوریهای خصوصی وموارد استثنائی‌را نباید بحجت در بحث علمی فراخواند. مثلا ممکن است که دانشمندی‌متخصص منصورحلاج (مانند لوی ماسینیون Louis Massignon) شرقی نباشد، یاکسی مانند اقبال‌پاکستانی احاطه‌اش بشعر وادب فارسی تاسرحدکمال نرسد

بالعکس در زمان ما پژوهش دامنه‌دار علمی و اسناد ومدارک مربوط به آن درکتابخانه‌ها و مراکز پژوهشی غرب علی‌الاصول آماده‌تر از جای دیگر است. با این وصف بسیاری ازمتخصصین عالم و دقیق درشرق میتوان یافت که اسباب کار ومطالعه را با روشهای علمی نو در اختیار دارند همچنین در دیوان حافظ اشعار ترجمه‌پذیر فراوان است، مانند این بیت لطیف:

از تاب آتش می بر گرد عارضش خوی چون قطره‌های شبنم بر برگ گل چکیده

در شاهنامه نیز چنانکه گفته شد بندرت ابیات محلی می‌توان یافت که ترجمه‌پذیری و لذت بخشی آن محیط زبان پارسی محدود باشد، مانند مصرع دوم این بیت:

ز سر تا بپایش گل است و سمن بسرو سهی بر سهیل یمن

زورق مست

ی چو گه ، برسر ایمان تو رقصم
آن به ،که فرود آیم و در جان تو رفصم
نرم تو پاکوب دوصد وسوسه، بگذار
چون برق هوس، در دل چشمان تو رقصم
هم ،که بجامت شوم آن بادهٔ گلرنگ
تـا شعله زنان ، در رگ سوزان تو رقصم
پرتو مهتاب کبودم ، که شبانگـاه
برگلبن یاس تن عریان تو رقصم
م که شوم همچو صبا پرده برانداز
گر با دل دیوانه ، به دامان تو رقصم
ن ، خوشهٔ لبخند سحرگاه بهـارم
هان پنجره واکن ، که در ایوان تو رقصم
باغ هوس ، گیسوی بیدم‌کن و بگذار
بر دوش تو ، چون زلف پریشان تو رقصم
یـزهٔ صد بـوسهٔ سوزان نگـاهم
کو بخت ؟ که در چاك گریبان تو رقصم
، شعلهٔ شمعم ، که بدین عشق تب افروز
آتش زده ، در بزم شبستان تو رقصم
، چشم تو دریـای کبود دل بیتـاب
آن زورق مستم ،که به توفان تو رقصم
تاب گل افشانیم ، ای باد سحرگاه
برخیز،که چون شاخه، به فرمان تو رقصم
ابم که به رخسار فریدون نهیم باز
چون بوسه، اگر برلب و دندان تو رقصم

فریدون توللی

ایرانشناسی در ایران امروز

ایرج افشار

سابقهٔ تحقیقات ایرانی، به‌مفهوم علمی جدید آن، در سرزمین ایران چندان دراز نیست. رشته‌ای است جوان. شصت سالی بیش نیست که ایرانیان به «خودشناسی تاریخی» توجه کرده‌اند.

محمدقزوینی وسیدحسن تقی‌زاده دو پیشاهنگ نامور و برگزیدهٔ این راه دارند. پس‌ازآنها ابراهیم پورداود، علی‌اکبر دهخدا، محمد علی فروغی، محمد تقی‌بهار، عباس اقبال، احمد کسروی، بدیع‌الزمان فروزانفر، سعیدنفیسی، عبدالعظیم‌قریب، احمدبهمنیارو حسن‌پیرنیا از رفتگانی‌اندکه گامهای بسیار واستوارتر برداشته‌اند. البته‌عدهٔ کثیر دیگری با آنان همگامی داشته‌اندکه نامشان در صفحات تاریخ مطالعات مربوط به‌ایران درخشنده خواهد ماند. هنوز هم تنی چند از آن‌کاروان پیشین ادامهٔ خدمت و تحقیق علمی را در روزگاران پختگی و تجربه دنبال می‌کنند و خوانندها را ازکارهای شایستهٔ خود بهره‌ور می‌سازند.

طبقه‌ای‌که دربن‌روزگار نگاهبان فرهنگ‌ایران و وارث محققان گذشته است دو نسلی است‌که در مدت سی‌سال اخیر قدم در راه گذاشته‌اند و باکوشایی تمام در ایران یا خارج از آن به تألیف‌کتاب و تصحیح متون قدیم وتحقیق و تجسس تاریخی و بومی می‌پردازند.

ایرانشناسی‌جزین نیست‌که خود را چنانکه بوده‌ایم بشناسیم وددرزمینه‌های مختلف مربوط به زادگاه خود و سرگذشت افرادی‌که دربن مرز وبوم زیسته‌اند وآثاری‌که درآن‌بجای‌گذارده‌اند واندیشه‌های نیك‌وبدی‌که داشته‌اند و به صورت شعر و نثر به‌میراث به‌ماداده‌اند مطالعه و بررسی‌کنیم.

خوشبختانه بیداری و عنایت بدین مطلب روز بـه روز بیشتر می‌شود. مجموعهٔ‌کارهایی‌که توسط دانشگاهها، مؤسسات علمی و تحقیقی، کنگره‌ها و مجامع بحث، ناشران، مجله‌های جدی و اساسی در مواضیع ایرانشناسی‌شده و آنچه در دست«شدن» است همه‌کوششهایی است‌که برای شناخت ایران‌ومردم آن مفید بوده است و مفید خواهد بود.

پس شایسته است‌که نگاهی سریع به آنچه می‌شود و مراکزی‌که بدین رشته می‌پردازند و مجموعاً چشم اندازی ازروزگارکنونی وآیندهٔ ایرانشناسی دربن سرزمین است بیفکنیم.

۱ ـ تحقیقات و مطالعات

الف ـ باستانشناسی

آنچه مربوط به زمینهٔ باستانشناسی است توسط مراکز زیر انجام می‌شود:

۱ـ ادارهٔ کل باستانشناسی : از دوائر وزارت فرهنگ و هنر است. این سازمان مسؤول حفاریهای علمی و ادارهٔ امور کلیهٔ آثار قدیمی و موزه‌های ایران است. حفاریهای مارلیک و هفت‌تپه که با همکاری دانشگاه تهران انجام شد از کارهای با ارزش این اداره بود . انتشار مجلهٔ باستانشناسی و هنر ایران از فعالیتهای جدید آن است .

۲ ـ سازمان ملی حفاظت آثار باستانی : فعالیت آن از سال آغاز شده‌است. مطالعه در بارهٔ بناهای قدیم و تعمیر ومرمت و نگاهبانی آنها از وظایف اساسی این مؤسسه است . یکی از کارهای با ارزش که این سازمان بـه انجام رسانیده نشر فهرست آثار تاریخی کشور است .

۳ ـ انجمن آثارملی : قدیمترین سازمان ایرانی در امور باستانی است. از چهل وپنج سال قبل به‌کار پرداخته و خدماتش عبارت است از مرمت آثار قدیم و ساختن بعضی از مقابر و ساختمانهای یادبود و نشر کتابهایی در زمینهٔ آثار باستانی و انتشار متون قدیمی که غالباً به مناسبت احیای یکی از آثار قدیمی به‌چاپ رسیده است .

این سازمان کار بزرگی را که به‌تازگی با استفاده از همکاری عده‌ای از مطلعان و محققان تاریخ محلی شروع کرده عبارت است از تهیهٔ کتابهایـی در زمینهٔ معرفی و ثبت وضبط کلیهٔ آثار یك منطقه اعم از بناها، سنگ‌قبرها، کتیبه‌ها، پلها و هرگونه ابنیهٔ عمومی که مربوط به قرون سلف تا پنجاه سال قبل است . تاکنون از این سلسله کتابهای مربوط به خلیج فارس ، گیلان، قزوین ، یـزد و آذربایجان و لرستان نشر شده است .

۴ ـ مؤسسهٔ باستانشناسی دانشگاه تهران که باهمکاری گروه باستانشناسی همان دانشگاه به حفاریهای علمی درمناطق مختلف می‌پردازد ، مانند حفاریهای هفت تپه‌ومارلیك که توسط وزارت فرهنگ و هنر انجام شد و اعضای این مؤسسه در آن شرکت مجدانه داشتند . این مؤسسه اکنون در سگزآباد نزدیك قـزوین مستقلاً به‌حفاری مشغول است و تمدنی را از زیر خاك درآورده است که‌هم‌زمان با تمدن سیلك کاشان شناخته شده‌است .

هـ مؤسسهٔ آسیائی دانشگاه پهلوی شیراز که بنیاد آن توسط آرتور اپهام‌پوپ در امریکا گذاشته شد و در سالهای اخیر به دانشگاه پهلوی متصل ومنتقل شد. این مؤسسه به‌تحقیقات باستانشناسی دربارهٔ ایران می‌پردازد وادامهٔ نشر دورهٔ کتاب مشهور طرح «هنر ایران» و انتشار «بولتن» ازکارهای باارزش‌آن است.

و- مؤسسات وهیأتهای خارجی‌که با اجازهٔ ادارهٔ باستانشناسی و با نظارت‌آن به‌حفریات می‌پردازند، مانندامریکائیها، انگلیسیها، فرانسویهاو جز آنها....

ب - زبانشناسی

درین زمینه به پنج فعالیت باید اشاره شود .

۱ - تحقیقات در بارهٔ زبانهای ایرانی پیش از اسلام وزبان فارسی‌دورهٔ اسلامی‌که توسط‌متخصصان بیشتر درمجلات دانشکده های ادبیات تهرانوتبریز و مشهد عرضه می‌شود .

۲ - مطالعهٔ لهجه های ایرانی و جمع‌آوری لغات و امثال و قصه های آنها‌که بطور پراکنده از طرف افراد متخصص یا علاقه‌مند تهیه و نشرمی‌شود.

۳ - بررسی لغات فارسی و تدوین لغتنامه‌هاکه مراکزی چند اختصاصاً به‌آن توجه دارند، بدین شرح :

- تکمیل لغتنامهٔ دهخدا توسط سازمان لغتنامهٔ دهخدا وابسته به دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران . تاکنون ۱۶۰ جزوه از لغتنامه نشر شده است . احتمالاکارتدوین این لغتنامه درظرف دوسال‌آینده خاتمه می‌یابد.

- اصطلاحات و لغات علمی جدید برمبنای احتیاجات علوم امروز توسط بنیاد فرهنگ‌ایران که بصورت یك جلدکتاب نشر شده است .

- بررسی و تدوین تاریخی لغات زبان فارسی توسط بنیاد فرهنگ‌ایران که قسمتی از مواد آن بوسیلهٔ مؤسسهٔ انتشارات فرانکلین فراهم شده بود و به بنیاد فرهنگ ایران انتقال یافت .

- تدوین وتکمیل «دایرةالمعارف فارسی» در مؤسسهٔ انتشارات فرانکلین که جلد اول‌آن نشر شده است ودورهٔ آن در دوجلد دیگر خاتمه خواهدیافت. یکی ازکارهای اساسی نخستین در زمینهٔ اصطلاحات علمی است .

- تدوین وتکمیل‌فرهنگ فارسی دکترمعین توسط همکاران او . ازین فرهنگ پنج جلد توسط مؤسسهٔ انتشارات امیرکبیر نشر شده وجلد آخر آن‌زیر چاپ‌است.

ـ اخیراً بخشی از فرهنگستان ایران به‌ابتکار وزارت فرهنگ و هنر تجدید حیات کرد و اعضای رشتهٔ فرهنگستان زبان انتخاب شد . فرهنگستان فعالیت جدید خود را از سال ۱۳۴۹ آغازکرده است و دارای چهار شعبهٔ واژه‌یابی . واژه‌گزینی. بررسی‌گویشهاست . مجله‌ای نیز توسط آن به‌چاپ خواهد رسید.

۴ ـ در زمینهٔ دستور زبان فارسی، تحقیقات ومطالعاتی که تاکنون شده جنبهٔ انفرادی داشته وپیشرفتهایی‌که در دستورزبان فارسی حاصل شده‌برمبنای موازین ادبی‌بوده وتوسط طبقهٔادبا انجام شده است . خوشبختانه دراین‌سالهای اخیر عده‌ای‌از دانشمندان جوان‌که در علم‌زبانشناسی تخصص دارند دستورزبان فارسی را با توجه به‌مبانی علمی زبانشناسی مورد مطالعه قرار داده‌اندومقالاتی ازآنها بیشتر درمجله‌های دانشکده‌های ادبیات تهران و مشهد وتبریز و مجلهٔ سخن انتشار یافته است .

ح ـ ادبیات

آنچه‌درزمینهٔ ادبیات فارسی انجام می‌شودعموماًازکار های‌کاملاانفرادی است. آنچه امروزه بیشتر مورد توجه است رسیدگی ومطالعه وگسترش‌ادبیات معاصر ایران‌است ، یعنی بحث در شعر به‌روشهای نو، داستان نویسی، نمایشنامه نویسی‌به‌اسلوب‌اروپائی‌آن. این نوع بحثها وتحقیقات منحصراً توسط افرادی انجام‌می‌شودکه خودآفریدگار وایجادکنندهٔ این نوع ادبیات شمرده شده‌اند. فضلای‌طبقه‌ای‌که با ادبیات‌کهن فارسی انس‌دارند واصطلاحاً به‌آنها ادیب‌توان گفت بدین‌کار عنایتی ندارند.

مطالعهٔ ادبیات قدیمی و سنتی بیشتر به‌نگارش شرح‌حال شاعران‌ومعرفی فنی آثار منظوم و منثور از حیث شکل و جنبهٔ زبانی آنها محدود بوده و چند سالی است‌که مطالعهٔ راستین بصورت نقد ادبی و شناخت‌کیفی آثـار مولانا ، سعدی، حافظ ، فرخی ، خیام ، فردوسی مورد توجه واقع شده وکتابهایی‌چند دراین مباحث انتشار یافته است

تصحیح متون فارسی قدیم از مهمترین زمینه های مربوط به ادبیات به معنای عام آن است . خوشبختانه در بیست سال اخیر عنایت مخصوصی بـدین مطلب‌معطوف‌شده‌است. انتشاراین‌آثارکه سرمایهٔ دیرین‌زبان‌فارسی‌است‌چشمه‌ای زاینده و مایه‌ور برای تحقیق وتجسس بوده است وخواهد بود . دانشگاه تهران و وزارت فرهنگ قدیم دراین زمینه حق‌تقدم داشته‌اند . اکنون این خدمت‌بیشتر توسط بنگاه ترجمه ونشرکتاب و بنیاد فرهنگ ایران و مؤسسه تاریخ و فرهنگ ایران دانشکدهٔادبیات دانشگاه‌تبریز به انجام می‌رسد .

در سالهای اخیر چاپ و نشر متون قصه‌های سنتی ایران مانند سمک عیار، دارابنامه، حمزه نامه، اسکندرنامه از فعالیتهای قابل ذکر بوده است. رشتهٔ دیگر مورد توجه، طبع متون فارسی عرفانی است. نظر چاپ کنندگان این متون بیشتر متوجه فواید ادبی و لغوی است، نه رسیدگی بدانها از لحاظ سنجش عقاید عرفانی و بررسی آداب تصوف از لحاظ اجتماع و مردم روزگاری که با آن «معنویت» می‌زیسته‌اند.

د ـ جامعه و فرهنگ

فعالیتهای خاص این زمینه توسط مراجع زیر انجام می‌شود:

۱ ـ مطالعات اجتماعی و تحقیقات جامعه‌شناسی که در دو مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشگاههای تهران و تبریز انجام می‌شود. مؤسسهٔ اول با انتشار کتب و رسائل و نیز مجلهٔ «علوم اجتماعی»، نخستین مرکزی است که رسیدگیهای علمی را درین زمینه گسترش داده است.

۲ ـ دبیرخانهٔ شورایعالی فرهنگ که رسیدگی به سوابق فرهنگی و مآثر سنتی ایران را از کارهای خود قرار داده است. اولین اقدامی که درین باب کرد انتشار مجلهٔ «فرهنگ و زندگی» است.

۳ ـ دفتر مرکزی فرهنگ مردم که برای جمع‌آوری «فلکلور» در رادیو ایران تشکیل شده است. این «دفتر» با دستورهایی که توسط رادیو پخش می‌کند کار و خدمت بزرگ خود را در شبکهٔ وسیعی آغاز کرده و مواد بسیاری را از گزند نیستی بهدر آورده است.

خوشبختانه این دفتر طبع سلسلهٔ کتابهایی را درین زمینه از کارهای خود قرار داده است.

۴ ـ ادارهٔ فرهنگ عامه که از دوایر وزارت فرهنگ و هنر است، به جمع‌آوری و تحقیق در هنر محلی و فرهنگ عامیانه می‌پردازد و هم وسایل نشر آنها را فراهم می‌سازد. مانند آنچه از کارهای این اداره در مجلهٔ «هنر و مردم» نشر می‌شود و یا کتب مستقلی که به چاپ رسانیده است.

۵ ـ بنیاد فرهنگ ایران یکی از مجموعه‌های خود را به انتشار مطالب و متون مربوط به این رشته اختصاص داده و تاکنون سه کتاب درین زمینه نشر کرده است.

ه ـ تاریخ و جغرافیا

تحقیق در تاریخ ایران بیشتر به طبع متون تاریخی و جمع‌آوری و نشر اسناد منحصر شده است.

... شاید این کار در وضع فعلی لازمتر و مهمتر باشد . زیرا اسنادقدیم به تدریج از بین می‌رفت و نگاهبانی آنها لازم بود. تا اسناد جدید در دسترس قرار نگیرد تحقیقات پیشرفت نمی‌کند . آنچه در حال‌حاضر بیشتر مورد توجه محققان است‌رسیدگی به‌تاریخ عصرقاجاری است. تحقیقات درین زمینه‌خواستار وخوانندهٔ بیشتری دارد ـ این تمایل از مقالاتی‌که در مجله های « بررسیهای تاریخی » و راهنمای کتاب و « یغما » و « وحید » چاپ می‌شود به خوبی مشهوداست .

درزمینهٔ جغرافیا مطالعات تحقیقی مؤسسهٔ جغرافیای دانشگاه تهران دربارهٔ دشت‌لوت‌که از دوسال قبل آغاز شده نمونه‌ای است از آنچه باید درباب‌دیگر نقاط ایران عملی شود . طبعاً آغازی است برای‌کارهای بزرگتر آینده .

نام‌مؤسساتی‌که اختصاصاً به‌تحقیقات‌جغرافیائی‌علاقه‌مندندعبارت است از: مؤسسهٔ جغرافیا ، سازمان جغرافیائی‌کشور ، مؤسسهٔ نقشه‌برداری‌سحاب .

و ـ دین و فلسفه و عرفان وعلم

سابقهٔ تحقیق و مباحثه علمی در این چهار رشته در ایران درازست و تحقیق علمی به ضوابط و روشهای جدید در سالهای اخیر مورد توجه قرار گرفته

تاکنون در زمینهٔ ادیان ایرانی وفرهنگ بومی‌که ازدین باستانی‌ایران برجا مانده مطالعات مهمی از جانب خودما عرضه نشده است . اکثر کارها اقتباس‌صرف و مبتنی بر تحقیقات ایرانشناسان خارجی است . انجمن فرهنگ ایران باستان که در دههٔ اخیر تأسیس شد بدین رشته علاقهٔ خاص نشان‌می‌دهد و هر سال باکوشش تمام «هفته»ای ترتیب می‌دهد . در آن هفته سخنرانیهایی در مباحث مربوط دین و فرهنگ ایران پیش از اسلام ایراد می‌شود .

تحقیق درخصوص دین‌اسلام روبه‌پیشرفت علمی بیشتری است. گذشته از کوششهایی‌که در مجامع و حوزه های دینی قم و تهران دیده می‌شود دانشکده های‌الهیات ومعارف اسلامی دانشگاه‌های تهران ومشهد وسازمان اوقاف ایران ازمراکز اساسی تحقیق‌دراین رشته است .

درزمینهٔ فلسفهٔ قدیم(حکمت)ونگرش‌جدید بدان باتوجه به فلسفهٔ غربی دوسه‌تن قدمهای اساسی برداشته‌اند. مخصوصاً طبع متون‌حکمت قدیم بااسلوب جدید از موجبات پیشرفت تحقیقات درین موضوع خواهد بود . ضمناً کارهای مؤسسهٔ ایرانشناسی فرانسه در تهران وشعبهٔ مؤسسهٔ تحقیقات اسلامی دانشگاه مک‌گیل

در آن دوران در این زمینه از نمونه‌های خوب بوده است و در طول زمان آینده مؤثر خواهد بود [illegible]

[illegible] عرفان از رشته‌های زنده‌ای است که همیشه مورد نظر بوده است. اکنون با دیدی تحقیقی و تاریخی، توجه علمی عده‌ای را به خود کشیده است. طبع متون عرفانی نشانی از علاقهٔ محققان ایرانی بدین زمینه است. اکثر آنها در سلسلهٔ انتشارات دانشگاه تهران، بنیاد فرهنگ ایران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب به طبع شده است.

تحقیق در علوم ایرانی اسلامی و نشر متون قدیم مربوط به رشته‌های علمی با علاقه دنبال می‌شود.

[illegible] مخصوصاً بنیاد فرهنگ ایران با تخصیص دادن مجموعه‌ای خاص «علوم ایرانی» و انتشار ترجمهٔ عده‌ای از متون علمی که به زبان عربی است امکان پیشرفت در این راه را بیشتر کرده است.

ز ـ نسخهٔ خطی و فهرست و کتابشناسی

از زمینه‌هایی که در سالهای اخیر پیشرفت نمایان داشته شناخت نسخ خطی پراکنده در ایران و فهرست نویسی آنهاست. خوشبختانه کتابخانه‌های مجلس شورا، مجلس سنا، کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران، آستان قدس رضوی اهتمام قابل توجهی به خرید کتاب خطی مبذول می‌دارند. در حال حاضر بطور تقریب شصت هزار نسخهٔ خطی در کتابخانه‌های عمومی ایران جمع آوری و اکثر آنها فهرست نویسی شده است. همچنین فهرست مشترکی از کلیهٔ فهرستهای نسخ خطی فارسی که در ایران فهرست و چاپ شده به وسیلهٔ مؤسسهٔ عمران منطقه‌ای انتشار یافته است.

کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران نشریه‌ای به نام «نسخه‌های خطی» انتشار می‌دهد که هفتمین مجلد آن زیر چاپ است. در این نشریه فهرست کتابخانه‌های خصوصی و اکثراً مجموعه‌های کوچک موجود در ایران معرفی می‌شود.

تهیهٔ میکروفیلم از نسخ خطی از مجموعه‌های موجود در ایران و خارج توسط کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران که از اقدامات اساسی و با ارزش است دنبال می‌شود. تاکنون سه هزار و هشتصد نسخه عکس دارد [illegible] و فهرست یک سوم آنها به چاپ رسیده [illegible]

کتابشناسی در ایران از زمینه‌های پیشرفته است. نشر فهرست مقالات فارسی (دو مجلد)، فهرست کتابهای چاپی فارسی (دو مجلد)، الذریعه الی تصانیف الشیعه (۲۲ جلد)،

کتابشناسی ده سالهٔ کتابهای ایران ار انتشارات انحمن کتاب ، ادامه یافتن آن برای سالهای بعد همه ازوسایل دم‌دستی برای کسانی‌است که به‌مطالعات ایرانی می‌پردازند . موحب حوشوقتی است که کتابخانهٔ ملی‌ایران که فهرست‌کتب ایران را بطور سالانه نشر می‌کرد آن را ار سال ۱۳۴۹ بـه صورت ماهانه انتشار می‌دهد وحواستاران اطلاعات‌کتابی زودتر ازانتشارات ایران‌آگاه می‌شوند .

مرکز اسناد ایران هم‌با اقدامات مفید وگسترده‌ای تهیهٔ فهارس متعددی‌را آغازکرده است ، ار قبیل‌فهرست مندرحات ، فهرست محلات وحراید،فهرست کتب اقتصادی و حرآنها . .

کتابخانهٔ پهلوی بانشر «حهان ایرانشناسی» (که حلد اول آن نشر شد) و مرکزبررسی و معرفی فرهنگ ایران با انتشار«راهنمای تحقیقات ایرانی»وسایل مطلع شدن محققان ارکارهای قدیم ایرانشناسان وواقع شدن در حریان‌کارهای کنونی را فراهم‌کرده‌اند .

۲ ـ مجلات

نام محلاتی‌که در حال حاصر نشر می‌شود و در آنها آثار تحقیقی یـا مفید مربوط به تحقیقات ایرانی انتشار می‌یابد عبارت است از :

۱ ـ ارمغان (ماهانه)

۲ ـ اندیشه و هنر (سالی چهار شماره)

۳ ـ ایرانشناسی، نشریهٔ دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه‌تهران (سالی دوشماره)

۴ ـ باستان شناسی و هنر ایران ، نشریهٔ ادارهٔ‌کل باستانشناسی (سالی حهار شماره)

۵ ـ بررسیهای تاریحی ، ار انتشارات ستاد ارتش (سالی‌شش‌شماره)

۶ ـ حنگ اصفهان (سالی دو دفتر)

۷ ـ حهان‌نو (سالی‌شش شماره)

۸ ـ حرد وکوشش، نشریهٔ دانشگاه پهلوی (سالی چهار شماره)

۹ـ راهنمای‌کتاب، نشریهٔ انحمن‌کتاب(سالی‌دوازده شماره درشش‌دفتر)

۱۰ ـ سحن (سالی دوازده شماره)

۱۱ ـ فرهنگ ایران‌باستان ، نشریـهٔ انحمن ایـران باستان (سالی دو شماره)

۱۲ ـ فرهنگ ایران‌زمین (سالی یك دفتر)

۱۳ ـ فرهنگ وزندگی ، نشریهٔ دبیرخانهٔ شورای عالی فرهنگ(سالی چهار شماره) .
۱۴ ـ مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران (سالی‌شش شماره)
۱۵ ـ مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات وعلوم انسانی دانشگاه مشهد (سالی‌چهار شماره)
۱۶ ـ معارف اسلامی ، نشریهٔ سازمان اوقاف (سالی چهاره شماره)
۱۷ـ مقالات وبررسیها، نشریهٔدانشکدهٔالهیات ومعارف اسلامی‌دانشگاه تهران (سالی دوشماره)
۱۸ ـ موسیقی ، نشریهٔ ادارهٔ فرهنگی وزارت فرهنگ و هنر(سالی‌شش شماره)
۱۹ ـ نامهٔ آستان‌قدس، نشریهٔ آستان قدس‌رضوی (سالی چهار شماره)
۲۰ ـ نسخه های خطی، نشریهٔکتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران(سالی یك جلد)
۲۱ ـ نشریهٔ ایرانشناسی، ازانتشارات کتابخانهٔ پهلوی(که یك‌دفتر از آن نشر شده)
۲۲ ـ نشریهٔ بنیاد فرهنگ ایران (که یك دفتر از آن نشر شده)
۲۳ ـ نشریهٔ دانشکدهٔ ادبیات وعلوم انسانی‌دانشگاه تبریز (سالی‌چهار شماره)
۲۴ ـ نشریهٔ دانشکدهٔ الهیات و معارف اسلامی دانشگاه مشهد(که یك دفتر از آن نشر شده)
۲۵ ـ نشریهٔ فرهنگ خراسان (سالی دوازده شماره)
۲۶ ـ نشریهٔکتابخانهٔ ملی تبریز (معمولاً سالی دوشماره نشر می‌شود)
۲۷ ـ نگین (سالی دوازده شماره)
۲۸ ـ وحید (سالی دوازده شماره)
۲۹ ـ هنر و مردم، نشریهٔ وزارت فرهنگ وهنر (سالی دوازده‌شماره)
۳۰ ـ هوخت (سالی‌دوازده شماره)
۳۱ ـ یغما (سالی دوازده شماره)
۳۲ ـ Bulletin of the Asia Insitute of Pahlavi University
(که یك دفتر از آن نشر شده)

Journal of the Regional Cultural Institute (Iran, Pakistan, Turky) (سالی سه شماره) ۳۲ ـ

۳ ـ مؤسسات نشر

نام مهمترین مؤسساتی که به نشر کتابهای خاص ایران و آثار ایرانشناسی و متون زبان فارسی می‌پردازند عبارت است از :

☐ بنیاد فرهنگ ایران که دارای مجموعه‌های کتب زیر است و تاکنون یکصدو چند کتاب نشر کرده است

۱ ـ علوم در ایران ، ۲ ـ واژه‌نامه های پهلوی ، ۳ ـ فرهنگهای تازی به پارسی ، ۴ ـ زبانشناسی ایرانی ، ۵ ـ فلسفه و عرفان در ایران ، ۶ ـ منابع تاریخ و جغرافیای ایران ، ۷ ـ زبان و ادبیات فارسی ، ۸ ـ فرهنگ عامه ، ۹ ـ عکس نسخه‌های خطی

☐ بنگاه ترجمه و نشر کتاب که دارای دو مجموعهٔ مهم درباره تحقیقات ایرانی است و تاکنون صد جلد کتاب در این دو مجموعه نشر کرده است . نام این دو مجموعه عبارت است از

۱ ـ ایرانشناسی (یعنی ترجمهٔ تحقیقات اروپائی) ، ۲ ـ متون فارسی

☐ دانشگاه تهران که جزو سلسلهٔ انتشارات خود چندین مجموعه دربارهٔ تحقیقات مربوط به ایران ومتون فارسی دارد وعبارت است از . ۱ ـ باستانشناسی ایران ، ۲ ـ تاریخ و تمدن ، ۳ ـ تحقیقات ایرانی ، ۴ ـ زبان و لغت ، ۵ ـ سفرنامه های ایرانی ، ۶ ـ عقاید وفقه اسلامی ، ۷ ـ فهرست و کتابشناسی ، ۸ ـ گیاه و کشاورزی ایران ، ۹ ـ مباحث فلسفی و روانشناسی ، ۱۰ ـ متون ایرانی .

☐ مؤسسهٔ تاریخ وفرهنگ ایران دانشگاه تبریز که دارای چند مجموعه است، به شرح زیر و تاکنون دوازده جلد کتاب نشر کرده است :

۱ ـ زبان و فرهنگ ایران ، ۲ ـ متون فارسی ، ۳ ـ نشر تذکره ها ، ۴ ـ تاریخ و باستانشناسی ، ۵ ـ ادبیات عامیانه ایران .

☐ انجمن آثار ملی که تاکنون هفتاد و هشت کتاب از متون فارسی و کتب تحقیقی دربارهٔ آثار باستانی و شهرهای ایران انتشار داده است .

☐ دانشگاه مشهد که بعضی از متون قدیم را نشر کرده است

☐ وزارت فرهنگ و هنر که با انتشار کتابهایی خاص معرفی تمدن و فرهنگ ایران و در زمینه‌های مختلف آن پرداخته است .

☐ مؤسسهٔ عمران منطقه‌ای که انتشار کتابهای مربوط به فرهنگ و تمدن ایرانی از زمرهٔ کارهای آن است .

٤ ـ کنگرهٔ ملی تحقیقات ایرانی

نخستین کنگرهٔ ملی تحقیقات ایرانی به ابتکار دانشگاه تهران در سال ۱۳۴۹ در تهران منعقد شد . اعضای شرکت‌کننده در آن تصمیم گرفتند که این کنگره هرسال از ۱۱ تا ۱۶ شهریور در یکی از مراکز علمی برقرار شود . کنگرهٔ دوم به دعوت دانشگاه مشهد در آنجا برگزار خواهد شد . طبعاً این اجتماع از وسایل مؤثر در پیشرفت تحقیقات ایرانی و آگاه شدن محققان از کارهای یکدیگر است .

از کنگره های دیگری که منظماً در ایران تشکیل می‌شود کنگرهٔ تاریخ ایران است که هرسال مقارن جشن فرهنگ و هنر از طرف وزارت فرهنگ و هنر برگذار می‌شود ۵.

ایرانشناسی درژاپن

از Tsuneo Kuroyanagi

استاد دانشگاه تحقیقات خارجی توکیو

اینجانب درحدود دوازده سال پیش از بورس دانشگاه تهران استفاده کرده برای مدت یکسال در دانشکدهٔ ادبیات زبان وادبیات فارسی را تحصیل میکردم و از کلاسهای استادان محترم آقایان محمد معین ، و پرویز ناتل خانلری و حسین خطیبی و سایر استادان دیگر خیلی استفاده کردم.

درموقع اقامت و تحصیل در دانشگاه تهران تصمیم گرفتم که در آینده بیشتر اوقات خودرا به مطالعه وتحقیق در ادبیات فارسی و فرهنگ ایران اختصاص

۵ ـ برای اطلاع از وضع ایرانشناسی درکشور های مختلف به «راهنمای تحقیقات ایرانی» که توسط نویسندهٔ این گفتار درپانصد صفحه انتشار یافت (توسط مرکز بررسی و معرفی فرهنگ ایران در سال ۱۳۴۹) مراجعه شود

ضمناً چه بسیار که نام مؤسسات دیگری که تحقیقات ایرانی زمینهٔ فعالیت آنهاست ازقلم افتاده و موجب شرمساری است . امیدوارست آگاهان دفتر مجلهٔ راهنمای کتاب را مطلع نمایند.

بدهم وهردو را به‌مردم ژاپن معرفی کنم، تاآن‌زمان بنده مخصوصاً به‌تدریس و تحقیق‌زبان وادبیات اردو می‌پرداختم وزبان‌فارسی برای‌من دردرجهٔ دوم قرار داشته بود ولی تماس مستقیم باادبیات فارسی‌وفرهنگ ایران دراینجا مراچنان تحت‌تأثیر قراردادکه پس ازآن، اینجانب تصمیم گرفتم ادبیات فارسی را مورد تحقیق وبررسی قراربدهم .

امروز بنده ازاین موقع استفاده‌کرده دربارهٔ روابط فرهنگی بین‌ایران وژاپن وایران‌شناسی گذشته وفعلی درژاپن بطور مختصر به‌اطلاع حضارمحترم می‌رسانم.چون برای مدت‌کوتاهی درتهران اقامت خواهم‌کرد لذا برای چنین سخنرانی هیچ منابع و مدارك از ژاپن نیاوردم . بنابراین بنده فقط براساس خاطره ویادم متن این سخنرانی را تهیه‌کردم. اگر بنده ازحیث دقت تاریخ و تعداد اشتباه خواهم‌کرد، معذرت می‌خواهم .

اول به‌روابط فرهنگی بین‌ایران و ژاپن بطورخلاصه نگاه می‌کنیم . در حال حاضرقرارداد فرهنگی بین‌دوکشور وجود دارد و تحت‌آن قرارداد ، در حدود ۲۵ نفردانشجویان ایرانی در دانشگاه‌های ژاپن مخصوصاً در رشته‌های علوم وفنی تحصیل می‌کنند ودرایران چنانکه حضارمحترم اطلاع دارند، حالا شش‌نفر دانشجویان ژاپنی دردانشکدهٔ ادبیات وعلوم‌انسانی در دانشگاه تهران ویك‌نفر دانشجو دردانشکدهٔ ادبیات وعلوم در دانشگاه پهلوی به تحصیل زبان وادبیات فارسی وتاریخ ایران و باستانشناسی مشغول هستند.

ازنظر مبادلهٔ فرهنگی بین‌ایران وژاپن تاریخ دراز وجود دارد . یعنی مبادلهٔ فرهنگی بین‌دوکشور درعصر ساسانیان‌آغازشده‌بود. درآن زمان‌فرهنگ ژاپن تحت‌تأثیر فرهنگهای چین‌وکره بود و درسال ۵۳۸ میلادی دین بودایی هم ازراه‌کره وچین به‌ژاپن رسید. ازاوائل قرن‌هفتم میلادی تااواسط قرن‌نهم میلادی دانشمندان و راهبان بودایی برای تحصیل و تحقیق به سرزمین چین با کشتی مرتباً می‌رفتند و بعضی اوقات‌کشتی ایشان در دریای چین براثر توفان غرق می‌شد وکسانی‌که به سلامت به‌سرزمین چین می‌رسیدند برای مدت دراز درآنجا به‌تحصیل فرهنگ وعلوم مختلف چین‌می‌پرداختند و برای پیشرفت و توسعهٔ فرهنگ وتمدن ژاپن خیلی‌کوشش‌کردند. وبه‌این ترتیب‌ژاپن بتدریج فرهنگ وعلوم وفنون خویش را استوار ساخت، درآن عصر فرهنگ ساسانیان توسط راه معروف ابریشم واز راه دریا به‌چین نفوذ و راه‌یافت وبعضی اوقات فرهنگ ایران به ژاپن‌هم راه‌یافت.

حالا در ژاپن نزدیك پای‌تخت قدیمی در شهر Nara (نارا) یك خزانه وجود دارد بنام Shōsōin. این گنجینه که درقرن‌هشتم‌میلادی درعهدامپراطور Shōmu(۵۶-۷۰۱) تأسیس‌شده‌بود، تاکنون کاملاصحیح وسالم نگاهداری‌شده است وحالاتحت‌نظر ادارهٔ امور سلطنتی است. دراین گنجینه تقریباً ده هزار اشیاء گران‌بها و گوناگون ازکشورهای‌مختلف محفوظ مانده والبته اشیاء عصر ساسانیان که قبلا وارد ژاپن شد مانندآئینه و پارچه‌های زربفت و سفال وآلات موسیقی و شیشه وغیره وجود دارد . بعبارت دیگر اینطور می‌توان گفت که Shōsōin اولین وبهترین نمونه برای مبادلهٔ فرهنگی بین ایران‌وژاپن‌است این گنجینه سالی فقط یك‌بار برای مدت کوتاهی مورد نمایش قرار می‌گیرد. پس‌ازآن زمان فرهنگ ایران مرتباً ازراه چین‌وکره به ژاپن راه‌یافت. واین امربرای حضار محترم جالب می‌باشدکه دو تاشعر فارسی‌هم در قرن دوازدهم میلادی‌ازچین به‌ژاپن واردشد. یك‌راهب بودائی‌ژاپنی که درچین‌تحصیل‌می‌کرد وبه قسمت‌جنوبی‌چین مسافرت می‌کرد، اتفاقاً دربندر زیتون واقع‌درجنوب‌چین بایك تاجرایرانی که ازبندرسیراف برای بازرگانی باکشتی‌واردچین‌شده‌بود، آشناشد ودرآن‌موقع راهب‌بودائی ازآن تاجر تقاضاکردکه برای‌یادبود چیزی بنویسید. برطبق تقاضا، آن‌تاجر روی‌یك ورقه دوشعر فارسی‌نوشت و راهب‌آن شعررا به ژاپن‌آورد وتاکنون دریك معبدبودائی واقع درشهر Kyoto محفوظ مانده‌است. متأسفانه حالاآن‌شعر بخاطرم‌نیست‌ولی درموقع کنگره‌ایران‌شناسان جهانی‌گذشته پروفسور R.Gamou دربارهٔ آن شعر گزارشی دادند.

از اواخرقرن دوازدهم میلادی تاریخ‌سیاسی ژاپن‌تغییر فوق‌العاده‌یافت یعنی طبقهٔ جنگجویان زمام امور و قدرت سیاسی را از دست امپراطور و طبقهٔ اشراف بیرون‌آورده و خودشان بدست گرفتند . و بدین ترتیب در ژاپن عصر ملوك‌الطوایفی شروع شد، یعنی سیستم فئودالی بوجود آمد . در ژاپن سیستم فئودالی در حدود مدت هفت قرن ادامه داشت، در این مدت هم مبادلهٔ‌فرهنگی باچین مثل‌سابق‌دنبال میشد.

دراوائل قرن‌هفدهم میلادی، حکومت نظامی Tokugawa تشکیل‌یافت‌و خاندان Tokugawa درحدود دوقرن‌ونیم برژاپن‌حکومت‌کردند. این‌مدت از حیث تاریخ مبادلهٔ فرهنگی برای ژاپن جای تأسف بود. زیرا که حکومت Tokugawa درهای ژاپن را برروی دنیای خارج در سال ۱۶۳۹ بست یعنی تماس ژاپن‌باکشورهای خارجی راممنوع کرد . علت‌این‌بودکه در سال ۱۶۳۸ میلادی مسیحیان ژاپن برعلیه Tokugawa قیام کردند . بر اثر این قیام ،

حکومت Tokugawa سیاست جدائی‌وانزوا را اختیار کرد. البته مقصوداصلی از این سیاست حفظ وحدت بنائی سیاسی واجتماعی بود . طبق این سیاست در ژاپن تبلیغ مذهب مسیحی قدغن شد و حکومت باستثنای معدودی تجار چینی و هلندی‌که در جزیره‌کوچکی محصور بودند ، ورود خارجیان وآمد و رفت بین ژاپن وکشورهای خارجی را ممنوع کرد البته در عصر دراز حکومت Tokugawa در ژاپن فرهنگ و هنرملی خیلی پیش رفت و شکوفان بود ولی درباره امورخارجی خیلی‌کم اطلاع در دست بود بدین ترتیب مبادلهٔ فرهنگ بین‌ایران وژاپن‌هم بطور کلی قطع شد

درحدودیك قرن‌پیش یعنی‌درسال۱۸۶۸ میلادی اصلاحات Meiji انجام یافت و براثراین انقلاب حکومت Tokugawa سقوط کرد و در ژاپن پس‌از هفت‌قرن مجدداً حاکمیت مطلق به امپراطور اعاده‌گشت . عصر Meiji یکی‌از اعصار برجستهٔ تاریخ‌جهان به شمارمی‌رود . وازاین‌زمان عصرجدید ژاپن‌آغاز شد . بـر عکس سیاست حکومت Tokugawa ، امپراطور Meiji برای‌کسب فرهنگ و علوم کشورهای خارجـی بویژه فرهنگهای اروپائی مردم را خیلی تشویق می کردند و هیئت‌هائی زیاد به اروپا فرستادند. براثراین، مردم ژاپن که تاآن‌زمان فقط به‌فرهنگ چین توجه داشتند فرهنگ وعلوم مختلف‌کشور- ه ی خارجی را مورد توجه ومطالعه قرار دادند ولی درآن عصر متأسفانه از فرهنگهای گرانقدرآسیائی‌مانندفرهنگهای‌ایران وچین‌وهندوستان صرف‌نظرشد ومردم ژاپن فقط مشغول‌کسب تحصیل فرهنگ اروپائی شدند . البته تحقیقاتو مطالعات درباره چین‌وکره ومغولستان دردانشگاههاادامه داشت ولی‌فرهنگهای خاورمیانه مورد تحقیق قرار نداشت.

این‌تمایل علمی‌تاپایان جنگ دوم جهانی ادامه‌یافت. بنابراین مـدار علمی‌ژاپن‌که در زمینهٔ چین‌شناسی وهندشناسی مخصوصاً مذهب و فلسفهٔ قـدیم هندوستان سهم‌بزرگ وقابلی انجام می‌داد، درزمینه ایرانشناسی واسلام شناسی نسبت به‌کشورهای اروپائی خیلی عقب‌ماند. بااین‌همه پس‌از جنگ دوم جهانی مدار علمی‌ژاپن هم بتدریج به‌اهمیت ایران شناسی پی‌برد ورفته رفته بعضی از دانشمندان خاورشناس به تحقیقات و مطالعات ایران‌شناسی پرداختند و چنین تمایل محافل علمی‌ژاپن، وزارت‌فرهنگ راچنان‌تحت نفوذ قراردادکه وزارت فرهنگ هم به‌اهمیت ایرانشناسی پی برد . بنابراین وزارت فرهنگ ژاپن در تاریخ خودش برای اولین بارپنج سال قبل بوسیلهٔ انجمن توسعهٔ علوم ژاپن در

تهران مؤسسهٔ فرهنگی ژاپن را تأسیس کرد و هر سال یک ایرانشناس در این مؤسسه اقامت می‌کند و برای پیشرفت و توسعهٔ مبادلهٔ فرهنگی بین ایران و ژاپن کوشش می‌کند. علاوه بر این هدفهای این مؤسسه تبادل نظر با دانشمندان و محققین ایران و جمع‌آوری منابع و اسناد برای ایرانشناسی و کمک به هیئتهای تحقیقاتی ژاپنی که در ایران حفاری و مطالعات می‌کنند می‌باشد.

البته هنوز این مؤسسه نسبت به مؤسسه‌های خارجی در تهران خیلی کوچک می‌باشد ولی ما ایرانشناسان ژاپنی امیدواریم و تا حد امکان سعی می‌کنیم که تدریج این مؤسسه را توسعه بدهیم و فعالیتهای علمی در هر زمینه ایرانشناسی انجام دهیم. اینجانب به نمایندگی از طرف دوستان ایرانشناس خودم از حضار محترم خواهشمندم که با این مؤسسه همکاری بفرمایند و در تحقیقات و مطالعات از کمک‌های بیدریغ خود مضایقه نفرمایند.

حالا دربارهٔ ایرانشناسی گذشته و فعلی در ژاپن به اطلاع حضار محترم می‌رسانم. بطوریکه حضار محترم می‌دانند ایرانشناسی عبارت است از زمینه‌های گوناگون مانند زبان فارسی، ادبیات فارسی، تاریخ ایران، دین و فلسفه، باستان‌شناسی، و هنر و غیره. اول در خصوص وضع فعلی تدریس زبان فارسی در ژاپن بطور مختصر به اطلاع می‌رسانم، حالا در ژاپن تعداد دانشگاه‌ها خیلی زیاد شده است و در حدود سیصد و پنجاه دانشگاه و دانشکده وجود دارد و تقریباً ۷۰ دانشگاه دولتی و سایر آنها ملی می‌باشد، با وجود چنین دانشگاه‌هائی متعدد، متأسفانه زبان فارسی خیلی کم تدریس می‌شود. یعنی فقط در هفت یا هشت دانشگاه دانشجویان مشغول تحصیل زبان فارسی هستند.

مثلا اینجانب در دانشگاه توکیو و دانشگاه زبانهای خارجی توکیو زبان فارسی را تدریس می‌کنم. در دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه توکیو، رشتهٔ فارسی وجود ندارد ولی دانشجویانی که مشغول به تحصیل زبان فارسی هستند، می‌خواهند از منابع و اسناد فارسی استفاده کرده تاریخ و فرهنگ ایران و آسیای میانه و هندوستان قرون وسطی را مورد مطالعه و تحقیق قرار بدهند. تعداد دانشجویان تحصیل کنندهٔ فارسی هر سال روی هم رفته در حدود ده نفر می‌باشد. در دانشگاه زبانهای خارجی توکیو که تقریباً هفتاد و پنج سال قبل تأسیس شده شامل سی و دو رشته زبانهای خارجی مختلف می‌باشد، رشتهٔ عربی وجود دارد ولی متأسفانه رشتهٔ فارسی

هنوز تشکیل نشده‌است . اینجانب که استاد فارسی اردوهستم برای دانشجویان که زبان اردو می‌خوانند فارسی را تدریس می‌کنم ، بطوریکه حضار محترم اطلاع دارند، زبان اردو بر اثر نفوذفارسی بوجودآمد وازحیث واژه‌ها وتشکیل جمله‌ها هر دو زبان خیلی مشترك می‌باشند ، لذا برای دانشجویان رشتهٔ اردو تحصیل زبان فارسی هیچ مشکل نیست وبه‌سرعت وبه‌آسانی به‌زبان فارسی تسلط پیدا می‌کنند. اینجانب برای تدریس زبان وادبیات فارسی ازآثار نویسندگان معاصروشعراء بزرگ فارسی‌مانندآثارصادق هدایت وجمالزاده ومحمدحجازی وفردوسی وعمرخیام وسعدی وحافظ استفاده می‌کنم.

درتوکیوعلاوه‌براین‌دودانشگاه‌دولتی، در دودانشگاه‌ملی‌یعنی‌دانشگاه‌های Tokai و Keio هم زبان فارسی‌تدریس‌میشود وخانم استاد Emiko Okada که چهارسال پیش ازدانشکدهٔ ادبیات‌دانشگاه تهران به احددکتری نائل‌شدند به تدریس فارسی مشغول هستند.

گذشته ازدانشگاه‌های‌توکیو دردانشگاه‌های غرب‌ژاپن‌هم مانند‌دانشگاه Kyoto ودانشگاه زبانهای‌خارجی Osaka تدریس فارسی‌میشود. این‌قابل‌توجه است‌که در دانشگاه زبانهای خارجی Osaka رشتهٔ مستقل زبان فارسی وجــود دارد وهرسال درحدود بیست دانشجو وارد این‌رشته می‌شوند . تقریباً ده سال است که درآن دانشگاه رشتهٔ فارسی تأسیس‌شده وحالا سه نفردانشمندان‌ژاپنی و یك‌معلمهٔ ایرانی به‌تدریس زبان‌فارسی می‌پردازند. علاوه براین دانشگاه‌ها در دانشگاه Tohoku و دانشگاه Hokkaido هـم بعضی اوقات تدریس فارسی می‌شود .

اکنون دربارهٔ فعالیت‌های علمی‌درزمینهٔ زبان وادبیات‌فارسی برای‌حضار محترم توضیح‌می‌دهم. اول‌درخصوص فارسی‌قدیم ومیانه، ثانیاً‌ترجمه وتحقیقات ادبیات فارسی. درزمینه فارسی‌قدیم‌ومیانه، دودانشمند بزرگ وجوددارند،یکی از ایشـان پرفسور A. Ashikaga که حــالا رئیس دانشگاه Tokai می‌باشند ، تحت نظرشادروان پروفسور Henri Massé درپاریس علوم‌ایرانشناسی تحصیل کردند وهمراه استادشان درهراره فردوسی هم‌حضور داشتند . ایشــان بعد از مراجعت به‌ژاپن‌استادی زبان‌فارسی قدیم‌ومیانه وسانسکریت دردانشگاه Kyoto راعهده گرفتند ودراین‌زمینه‌ها کتاب ومقالات متعددی وگرانبها انتشاردادند شاگردایشان‌پرفسور Gikyo Itoh هستندکه‌حالااستاددانشگاه Kyoto می‌باشند ودرزمینهٔ تحقیق فارسی قدیم ومیانه نه تنها درژاپن بلکه درجهان‌هم خیلی‌مقام بالادارند و آثارشان دراین زمینه بسیاراست و تقریباً پنج سال پیش قسمتی از Avesta را به‌زبان‌ژاپنی ترجمه ومنتشر کردند. علاوه براین‌دودانشمندبزرگ،

دراین‌زمینه دانشمند دیگری‌هم هست‌بنام پرفسور E Imoto که حالا رئیس‌رشته فارسی در دانشگاه زبانهای خارجی Osaka هستند و در دانشگاه Kyoto از کلاسهای استادان Ashikaga و Itoh استفاده می‌کردند و سپس در دانشگاه تهران زبان و ادبیات فارسی راهم فراگرفتند، تاکنون درهر دوزمینه مقالات مفید وپرارزش رانشر کردند. ایشان تاچند روز دیگر به سمت جانشین شده در مؤسسهٔ فرهنگی ژاپن واردتهران خواهندشد.

ثانیا دربارهٔ ترجمه و تحقیق راجع به ادبیات فارسی بعدار اسلام بطور مختصر توضیح می‌دهم . مانند کشورهای اروپائـی در ژاپن هم معروفترین و محبوبترین اشعار فارسی رباعیات حکیم عمرخیـام می‌باشد و بطوریکه حضار محترم‌اطلاع دارند، برای ترجمه ومعرفی‌رباعیات دو وسیله وروش‌وجوددارد یکی از آنها استفاده از ترجمه عالی انگلیسی Fitzgerald – یعنی‌ترجمه غیر مستقیم است ودیگری‌ترجمهٔ مستقیم وبلافاصله ازمتن فارسی‌است . البته درژاپن تاپایان جنگ دوم جهانی ترجمه‌های غیرمستقیم نسبت به ترجمه مستقیم بیشتر بود زیرا تا آن زمان در ژاپن ایرانشناس خیلی‌کم بود در اوائل قرن بیستم میلادی‌درکشورما برای‌اولین‌باربعضی ازرباعیات عمرخیام به مردم ژاپن‌معرفی شد ویك شاعر معروف‌ژاپن بنام T Kambara از ترجمهٔ Fitzgerald استفاده کرده وچندرباعی‌رابه زبان ژاپنی ترجمه‌کردند. پس‌ازایشان تاکنون درژاپن حداقل بیشتراز بیست پاسی ترجمه‌های غیرمستقیم مختلف چاپ شد. واین‌کار را غالبا متخصصین زبان انگلیسی انجام دادند و به‌ایرانشناسی در ژاپن خیلی کم‌تعلق داشت . ولی‌بعداز جنگ اول‌جهانی مرحوم S Araki که در دانشگاه Columbia تحت نظر استاد معروف ایرانشناس Jackson زبـان و ادبیات فارسی راتحصیل می‌کردند و در دانشگاه توکیو فارسی را تدریس می‌کردند در ژاپن برای اولین بار براساس نسخه خطی دانشگاه Oxford (کتابخانهٔ Bodleian رباعیات عمرخیام راترجمه‌کرده دریك مجله ادبی منتشر کردند . علاوه براین ترجمه ایشان کتابی بنام تاریخ ادبیات فارسی را نشرکردند که این‌کتاب شامل تاریخ ادبیات فارسی قدیم ومیانه وامروزه است.

پس‌ازجنگ‌دوم‌جهانی‌شادروان R Ogawa که‌کارمندوزارت‌امورخارجه بودند وقبل ازجنگ درایران زبان‌فارسی را تحصیل می‌کردند، براساس ترانه عمرخیام یکی‌ازآثار صادق‌هدایت، رباعیات راترجمه ونشرکردند. این‌ترجمه خیلی‌عالی بودوموردِاستقبال مردم قرار گرفت‌که چندین‌بار مورد تجدید چاپ شد ، بعد از این ترجمه پرفسور E. Sawa که اکنون استاد افتخاری دانشگاه

زبانهای خارجی، Osaka هستند بزبانهای ژاپنی کلیه رباعیات عمر خیام را ترجمه
کرده و سپس اینجانب هم از رباعیات چاپ ملک الشعرای بهار استفاده کرده ام و پنجاه و دو
رباعی را بزبان ژاپنی ترجمه و نشر کردم. در زمینهٔ ادبیات فارسی یک شخصیت
بزرگ دیگری بنام پرفسور R. Gamov هست که حالا استاد افتخاری دانشگاه
زبانهای خارجی توکیو هستند. اینطور می توان گفت که در حقیقت ایشان بانی
تحقیقات ومطالعات ادبیات فارسی در ژاپن هستند و اینجانب هم یکی از شاگردان
ایشان هستم. ایشان قبل از جنگ دوم جهانی یک کتاب گرانقدر و ارزنده بنام تاریخ
وفرهنگ ایران نشر کردند و بعد از جنگ هم گلستان سعدی را بژاپنی ترجمه کرده
انتشار دادند. علاوه بر این کتاب دیگری درباره زندگانی و آثار سعدی و حافظ
بنام شعراء فارسی نشر کردند. پرفسور Sawa هم گلستان را ترجمه و نشر
کردند. گذشته از ترجمهٔ گلستان بوسیله پرفسور Gamov و پرفسور Sawa
دو ترجمهٔ دیگر گلستان هم چاپ شد. ولی هر دو ترجمهٔ غیرمستقیم از زبان اروپائی
است.

هفت سال پیش یعنی سال ۱۹۶۴ میلادی برای ایرانشناسان واسلام شناسان
ژاپنی خیلی مهم بود زیرا در آن سال کتابی بنام مجموعهٔ آثار ادبیات عربی و فارسی
منتشر گردید. این کتاب عبارت است از خلاصهٔ ترجمهٔ شاهنامه، وقابوسنامه و
رباعیات عمر خیام و گلستان و بوستان و مثنوی معنوی و غزلیات حافظ و سیرة النبی
والبخلاء الجاحظ و منقذ من الضلال الغزالی و اشعار جاهلیه = این ترجمهٔ آثار
فارسی بوسیلهٔ پرفسور R Gamov و اینجانب انجام شده است و چهار دانشمند
دیگر آثار عربی را ترجمه کردند. علاوه بر این ترجمه، در همان کتاب اینجانب
تاریخ ادبیات فارسی از عصر صفاریان تا پایان تیموریان را نوشتم. این کتاب بعبارت
دیگر در ژاپن حقیقتاً در زمینه ادبیات فارسی و عربی سنگ بناء گذاشت، برای ما
باعث خوشوقتی است که این کتاب مورد استقبال زیاد مردم قرار گرفت که
تاکنون چندین بار مورد تجدید چاپ شده و در حدود چهل هزار نسخه از آن بفروش رفته
اینطور می توان گفت که انگیزهٔ ما در ترجمهٔ آثار فارسی و عربی این بوده که
توجه وعلاقه مردم ژاپن را به آثار گرانقدر و درخشان ادبیات فارسی و عربی جلب
کنیم و ما توانستیم هدف اصلی را تا اندازه ای انجام بدهیم. [illegible]

پس از انتشار این کتاب مترجمین و ناشران ژاپن هم بتدریج به ادبیات
فارسی و عربی توجه کردند و یکی از ناشران بزرگ از اینجانب تقاضا کرد که بعضی
از آثار ادبیات فارسی را ترجمه کنم. بر طبق تقاضا ناشر، اینجانب در سال ۱۹۶۹
میلادی دو جلد کتاب بعنوان ادبیات فارسی منتشر کردم. یکی از آنها ترجمهٔ

کلی‌قابوسنامه وچهارمقاله است و دیگری ترجمهٔ تلخیص‌شاهنامه. ترجمهٔ آثار شاعر بزرگ طوسی عبارت‌است ازداستانهای زال‌وستم وسهراب وسیاوش وبیژن ومنیژه وشغاد یعنی رستم‌نامه یاازتولدزال الی مرگ رستم . برای این ترجمه اینجانب ازچاپ بروخیم استفاده کردم . وحالا تصمیم گرفته‌ام که به یاری‌ایزد تعالی درآینده برای ترجمهٔ تمام‌شاهنامه حتی‌الامکان کوشش‌بکنم. امسال قبل ازاینکه عازم ایران‌بشوم، ترجمهٔ هفت‌پیکر نظامی گنجوی رابه پایان‌رسانیدم و حالا این‌ترجمه در ژاپن زیرچاپ است . امیدوارم این ترجمه تافصل‌تابستان انتشارخواهد یافت . علاوه براین سال گذشته یکی ازناشران از من تقاضاکرد که غزلیات‌حافظ رابه‌زبان ژاپنی‌ترجمه‌کنم، بنابه این تقاضااینجانب ازدیوان حافظ تالیف محمد قزوینی وقاسم غنی استفاده‌کرده و برای ترجمهٔ آن بسیار سعی‌کردم زیراغزلیات حافظ را به‌مردم خارجی فهماندن خیلی مشکل است. اینجانب ازشرح سودی برحافظ و فرهنگ حافظ و ترجمه‌های زبان اروپائی استفاده‌کرده تاکنون دویست‌غزل‌را به‌زبان‌ژاپنی‌ترجمه‌کردم ولی‌البته‌آن‌ترجمه هنوز احتیاج به‌اصلاح وتجدیدنظر دارد، وطی‌مدت‌اقامت درایران بادانشمندان واستادان ایرانی‌دربارهٔ حافظ‌خیلی تبادل‌نظر کردم ومنابع نورا هم جمع‌آوری کردم . فکرمی‌کنم‌که پس‌از مراجعت به‌ژاپن براساس نتائج‌گرانقدراقامت در ایران برای اصلاح آن‌ترجمه حتی‌المقدور سعی‌کنم.

این بود خلاصهٔ تاریخ ترجمه‌های آثار فارسی بزبان ژاپنی.

البته علاوه براین ترجمه‌های مزبور ، مقالات و رسالات مربوط بزبان وادبیات فارسی هم تاکنون چندین‌بار در مجله‌های علمی منتشر گردید مانند مطالعه دربارهٔ زبان عامیانهٔ فارسی (S. Matsushita)، ساتات و حیوانات در گلستان (R Gamou)اشعارابوری،زنهادرشاهنامه، ویس‌ورامین(E Okada)، وزن وقافیهٔ شاهنامه (E Imoto) شاهنامه قبل از فردوسی ، کلیله‌ودمنه در ادبیات فارسی، خمسهٔ نظامی، منطق‌الطیرعطار، اشعار تصوف درادبیات‌فارسی، رندگانی و آثار نصیرالدین طوسی (T Kuroyanagi) ادبیات معاصر فارسی (K. Kagaya) وغیره .

حالادربارهٔ تحقیقات در زمینهٔ تاریخ ایران بطور اجمال توضیح میدهم. قبل از پایان جنگ دوم جهانی خاورشناسان ژاپن در زمینه تاریخ فقط چین و آسیای میانه قدیم را مورد تحقیق ومطالعه قرار دادند و در این زمینه ایشان کارهای برجسته وارزنده انجام دادند . بعبارت دیگر تا آن زمان ایشان فقط ازمنابع‌ومدارك‌چین ومغولستان استفاده می‌کردند. ولی‌قبل ازجنگ‌هم‌مورخین

ژاپنی بعضی اوقات از نظر مراودات بین خاور و باختر، بالخصوص بین ایران وژاپن ، خاورمیانه را مورد تحقیق وتتبع قرار دادند و در این زمینه شادروان پروفسور T. Haneda خدمات ارزنده و بی‌سابقه انجام دادند وپسرشان پرفسور A. Haneda که حالا استاد دانشگاه کیوتو هستند ، در زمینهٔ تاریخ آسیای میانه وترکیه دانشمند بزرگ می‌باشند وبطوریکه حضار محترم اطلاع دارند یکی از نوه‌هایشان K. Haneda حالا دردانشکدهٔ ادبیات وعلوم انسانی دانشگاه تهران به‌تحصیل تاریخ ایران مشغول هستند .

بطوریکه قبلا عرض کردم ، پس از پایان جنگ مورخین ژاپنی اهمیت تحقیق ومطالعهٔ تاریخ ایران وکشورهای عربی و هندوستان را بشدت احساس کرده شروع به‌تحقیق کردند وبعضی از ایشان در انگلستان و فرانسه و امریکا تحصیل کردند وبعضی در ایران ومصر وعراق . حالا در ژاپن تعداد اسلام شناسان نسبت به‌ایرانشناسان بیشتر وجود دارد . ولی هردو باهم در زمینهٔ خاورشناسی همکاری می‌کنند و مرتباً مجله‌های علمی مانند «Orient» و «جهان اسلام » و « تحقیقات خاور میانه » را چاپ می‌کنند . در زمینهٔ تاریخ ایران پرفسور R. Gamov قبل از جنگ کتابی بنام «تاریخ و فرهنگ ایران» وبعد از جنگ «تاریخ ایران» را نوشتند . این دو کتاب برای معرفی تاریخ ایران به‌مردم ژاپن خیلی جالب ومفید بود . پس از جنگ تاکنون در ژاپن انتشار سری تاریخ جهان خیلی رایج شده وتاریخ کشورهای جهان مورد استقبال مردم قرار گرفت. دوسال پیش معروفترین ومعتبرترین ناشرژاپن دوره تاریخ جهانی را که شامل سی جلد می‌باشد شروع به‌انتشار داد ویکی از آنها درباره خاورمیانه قرون وسطی است . و در آن کتاب پرفسور M. Honda که متخصص تاریخ مغولستان وایران هستندمقاله‌ای دربارهٔ تاریخ ایلخانی نوشتند وپرفسورE. Mano دربارهٔ تاریخ تیموریان و اینجانب دربارهٔ تاریخ شیعه و اسماعیلیان مقالاتی نوشتم پرفسور Honda که قبلا دربارهٔ حملهٔ هلاکو به‌اسماعیلیان و تاریخ صفویه مقالاتی ارزنده چاپ کردند ، سال گذشته درفصل تابستان به‌ریاست هیئت تحقیقاتی دانشگاه Hokkaido به‌ایران آمدند و در دره الموت کوه البرز خرابه‌های قلعه اسماعیلیان نقشه‌برداری ومطالعه کردند . امیدوارم که امسال یا سال آینده گزارشی مفصل وجالب ایشان منتشر خواهد شد .

علاوه بردانشمندان‌مذکور ، پرفسور K. Kagaya که کارشناس‌درتاریخ جدید ایران وافکار جدید اسلام هستند ، تاکنون دربارهٔ افکار احمدکسروی و

تاریخ مشروطیت چندین مقالات مفید انتشار دادند و پرفسور T. Katsufuji سال گذشته دربارهٔ عطا ملك جوینی کتاب جهانگشا را چاپ کردند وپرفسور K Sato دربارهٔ تاریخ ایران مانند تاریخ قم و غلامان در سامانیان مقالات ارزنده نوشتند .

حالا دربارهٔ تحقیق ومطالعهٔ دین وافکار و فلسفه ایران مختصری بیان می‌کنم. البته این زمینهٔ عبارت است از دورشته یعنی مذهب پیش از اسلام‌ودین اسلام . در زمینه مذهب پیش از اسلام، پرفسور Ashikaga کتاب عالیقدر بنام «افکاردین‌ایران» چاپ‌کردند وایشان پرفسور Itoh و پرفسورImoto تاکنون مقالات متعدد وارزنده نوشتند . قبل ازجنگ هم مورخین ژاپنی مخصوصاً چین شناسان دربارهٔدین زرتشت درچین‌بنام Ken-Kyō از منابع زبان چینی‌استفاده کرده مقالات‌مهم چاپ‌کردند ودین مانی درچین وآسیای میانه هم موردتحقیق ومطالعه قرارگرفت وپرفسور T Haneda وپرفسور M. Ishida قبل ازجنگ مقالات ارزنده منتشر کردند . در زمینه دین وفلسفه اسلام یك دانشمندبزرگ وجود دارد بنام پرفسور T Izutsu ، ایشان قبلا پرفسور دانشگاه Keio در توکیو وحالا پرفسور دانشگاه Mc Gill در Canada هستند ، ودر زمینه تحقیقات الهیات وفلسفهٔ اسلام نه‌فقط در ژاپن بلکه درجهان هم خیلی مقام‌بالا دارند . پیش از جنگ ایشان کتابی ارزنده بنام «تاریخ افکار و فلسفه اسلام» چاپ‌کردند وبعد از جنگ قرآن مجیدرا بزبان ژاپنی ترجمه وچاپ‌کردند. البته اکثر حضار محترم ایشان را می‌شناسند چون قبلا بسمت نمایندهٔ مؤسسهٔ دانشگاه Mc Gill در تهران اقامت‌کردند ودر آن مدت با همکاری آقای دکتر مهدی محقق یکی از آثار گرانمایه هادی سبزواری را با شرح مفصل و فاضل وسودمند انتشار دادند . پیش وبعد از آن ، کتابها و مقالات متعدد و ارجمند مربوط‌به‌الهیات وفلسفهٔ اسلام‌توسط ایشان‌به‌زبان انگلیسی دردسترس‌دانشمندان جهانی قرار گرفت .

در آخرین قسمت این سخنرانی دربارهٔ فعالیت‌های علمی در زمینهٔ باستان‌شناسی‌وهنر بطور مختصر توضیح می‌دهم. به‌عقیدهٔ اینجانب‌اینطورمی‌توان گفت‌که با همکاری ولطف ادارهٔ کل باستان‌شناسی وزارت فرهنگ‌وهنر درایران باستان‌شناسان ژاپنی تاکنون به‌مقابله با سایر رشته‌های ایرانشناسی ، در زمینه خودشان بیشتر وباشکوه‌تر فعالیت انجام دادند . بنابراین باید درفعالیت‌های ارزندهٔ ایشان بطورمفصل بیان‌کرد ولی‌متأسفانه اینجانب متخصص‌باستان‌شناسی نیستم و نمی‌توانم دربارهٔ باستان شناسی توضیح بدهم . امیدوارم در آینده

باستان‌شناسان ژاپنی درحین ورود به‌ایران دربارهٔ مطالعه در زمینه خودشان توضیح خواهند داد .

حالا باوجودیکه‌دراین‌زمینه‌خیلی‌کم اطلاع دارم، می‌خواهم‌چیزی‌عرض کنم . فعالیتهای باستان‌شناسان ژاپنی‌مانند سایرزمینه‌های خاورشناسی‌تاپایان جنگ دوم جهانی به‌کشور خودشان وچین وکره ومغولستان منحصر بود ولی بعد ازجنگ ایشان هم خاورمیانه را مورد توجه قرار دادند. اولین‌کسی‌که در ژاپن پس‌ازجنگ به‌اهمیت باستان‌شناسی درایران وعراق توجه داشت،دانشمند بزرگوار استاد دانشگاه توکیو پرفسور N. Egamı بود و ایشان با زحمت فوق‌العاده در سال ۱۹۵۶ میلادی هیئت باستان شناسی عراق و ایران دانشگاه توکیورا تشکیل دادند و این هیئت عبارت بود درحدود ده عضو متخصصین در زمینه‌های متفرقه مانند باستان‌شناسی ومعماری‌وهنرهای زیبا ومردم شناسی از آن‌سال تاکنون این هیئت به‌سرپرستی پرفسور Egamı چندین بار در ایران مانند مرو دشت و فهلیان و (دیلمان) و وطاق بستان حفاری و تحقیق کرد و براساس این حفاری و تحقیق تاکنون بیشتر از ده جلد کتابهای مجلل وگرانمایه منتشر گردید . بدین‌ترتیب این هیئت نه تنها برای باستان شناسی ایران‌بلکه برای باستان‌شناسی جهان‌نیز خدمت مهم وبزرگی‌انجام داده‌است علاوه براین هیئت، ازطرف دانشگاه Kyoto ودانشگاه Waseda هم هیئت‌های دیگری ایران را مورد تحقیق قرار داد . پرفسور T. Hıguchi و پرفسور T Okazakı و پرفسور S.Masnda هم درزمینه باستان‌شناسی ایران خدمات قابل ملاحظه انجام دادند .

درزمینهٔ تحقیق هنرهای ایران دو دانشمند بالخصوص قابل‌تذکر وجود دارند. یکی‌از ایشان پرفسور S Fnkaı که استاد دانشگاه توکیو هستند و در هیئت باستان‌شناسی‌دانشگاه توکیوسهم‌بزرگ‌ومهم‌انجام‌دادند وپس‌ازبازنشستگی پرفسور Egamı بریاست هیئت منصوب شدند، تاکنون‌کتابهای متعددی مربوط به‌هنرهای‌باستانی‌ایران مانند«شیشه‌های‌ایران‌باستان» و«هنرهای‌ایران»نوشتند وعلاوه براین کتابها، مقالات‌گرانقدر وزیاد درهمین زمینه نیز انتشار دادند. دیگری پرفسور T Mıkmı که کارشناس سفال عصر اسلامی مخصوصاً مربوط به‌ایران هستند، کتاب بزرگ وارزندهٔ بنام «سفال‌ایران» چاپ ومنتشر کردند.

اینجانب می‌خواهم این امر را به‌اطلاع حضار محترم برسانم‌که مردم ژاپن به هنرهای ایران خیلی علاقه دارند . بنابراین هر وقتیکه در شهرهای

ژاپن نمایشگاه هنری ایران تشکیل می‌شود ، مورد استقبال پیر و جوان قرار می‌گیرد و ایشان باکمال اشتیاق و خوشوقتی از نمایشگاه لذت می‌برند .

مردم ژاپن هم‌اطلاع دارندکه درفصل‌پائیز آینده درایران جشن‌دوهزارو پانصدمین‌سال بنیادگذاری شاهنشاهی ایران‌برگزار خواهدشد ، ودرژاپن نیز مانندکشورهای دیگرجهان‌کمیتهٔ جشن تشکیل شده است واینجانب هم یکی از اعضاکمیته‌جشن هستم . درهنگام جشن خجسته و مبارك، کمیتهٔ جشن ژاپن‌که به‌ریاست والاحضرت Mikasa ، باشرکت مهمترین‌شخصیتهای دولتی وفرهنگی وهنری ومطبوعاتی واقتصادی ژاپن تنظیم‌شده است، برنامه‌های گوناگون‌برای شناساندن تاریخ و فرهنگ محلل و بزرگ ودرخشان ایران به مردم ژاپن در دست تهیه واجراء می‌باشد .

پرفسورکورو یاناگی

ایرانشناسی چیست؟

داریوش آشوری

امروزه رسم براین است که هرامری ازامور یاهرچیزی ازچیزهای جهان را باقراردادن یك Logy (= شناسی) در انتهای نام آن موضوع علم خاصی قرار دهند واین کار چنان طبیعی وبدیهی انجام می‌شود که دیگر دربارهٔ معنای آن تأمل نمی‌کنیم، بلکه باآغاز کردن از مفروضات صریح یاضمنی آن، به انباشتن مجموعه‌ئی از دانسته‌ها و دستاوردهای «علمی» درهر باب میپردازیم. یکی از این رشته‌ها ایرانشناسی است که بیش از یك قرن است که موضوعی به نام تاریخ و تمدن وفرهنگ ایرانی رامطالعه می‌کند. این رشته ازدانش را نخست اروپائی‌ها بنا نهادند وایك ما ایرانیان ادامه دهندگان راه آنانیم واخیراً نیز «نخستین کنگرهٔ ایرانشناسی» را در دانشگاه تهران برگزار کرده‌ایم. «ایرانشناسی» نیز خود از مقولهٔ همان امور بدیهی وساده‌ای است که هرگز خود موردپرسش قرار نگرفته، بلکهٔ دستاوردهای آن مورد عنایت محققان وپژوهندگان این رشته بوده‌است. ولی پس از گذشت بیش ازیك قرن از تاریخ ایرانشناسی آیا زمان آن نرسیده است که بپرسیم «ایرانشناسی» خود چیست ومعنای چنین صورتی ازرفتار وبرخورد بایك فرهنگ و تمدن چه میتواند باشد.

نخستین چیزی که دراین زمینه به‌خاطرمی‌آید این‌است که این اصطلاح ایرانشناسی مشابهاتی نیز دارد که عبارت باشداز هندشناسی، چین‌شناسی، عرب شناسی وغیره که‌همگی آنها زیرعنوان کلی «شرق شناسی» جمع میشوند واین خود می‌رساندکه مجموعه‌هایی انسانی وجود دارد که‌دارای تمامیتی‌هستند وهر یك‌را میتوان زیریك عنوان کلی مطالعه‌کرد وتمامی آنهارازیریك عنوان کلی‌تر موضوع دانشی قرار داد و میان این مجموعه‌ها که تحت این عنوانها قرار میگیرند وجوه تشابهی هست که میان مجموعه‌های انسانی دیگر نیست. مثلا، رشته‌هائی‌ازدانش نمی‌شناسیم که عنوانهای آلمانشناسی، فرانسه‌شناسی، انگلیس شناسی‌یاامریکاشناسی، داشته وتمامی آنهاذیل‌عنوان کلی‌غربشناسی قرارگیرند. پس برای آنکه بدانیم «ایرانشناسی» چیست باید ازماهیت آن تمامیتی که‌همهٔ این عنوانهای مشابه را در برمی‌گیرد پرسش‌کنیم و بپرسیم که «شرق شناسی» چیست؟

* نقل بی‌اجازه (چون قید اخذ اجازه نشده) از «بررسی کتاب» ۱۳۵۰، به‌منظورآنکه خوانندگان از دیدهای تازه‌دیگر هم با این رشته آشنا شوند.

شرق شناسی چیست؟

شرق‌شناسی ، چنانکه ازنامش‌پیداست ، موضوعی داردکه«شرق» نامیده میشود و«شرق» مفهوم متقابل خود راکه «غرب» باشد به‌خاطرمی‌آورد . به‌این اعتبار ،شرق‌شناسی ازپیش تمایز شرق وغرب‌را درخود نهفته دارد. این‌تمایز ازکی پیدا شد؟ مردم آن حوزهٔ جغرافیائی‌که «شرق» نام گرفته است در طول تاریخ‌دراز خود هرگز خود را تحت ایـن عنوان نشناخته بودند تـا آنـکه اروپاییان آنهارا درقرن نوزدهم (یاکمی پیشتر) تحت این عنوان جمع‌کردند و بعنوان موضوع مطالعه پیش روی‌خود نهادند . بدین ترتیب ، شرق شناسی‌از آغاز عبارت بوده است از مطالعهٔ «شرق» توسط غربیان بعنوان چیزی دیگر ، بعنوان مجموعهٔ فرهنگها وتمدنهائی کـه نه‌تنها ازلحاظ جغرافیائی در جـای دیگری قراردارند ــ که ازلحاظ جهات چهارگانه شرق خوانده میشود ــ بلکه دارای فرق ماهیتی باتمدن غرب هستند. امـا شرق شناسی ازآغـاز مدعی آن بوده‌است که‌می‌خواهد درمهد پـرورش «علم» بـاروش واوبژکتیویسم علمی ، موضوع خود رامطالعه‌کند واین مطالعه راحالی‌ازاغراض، حالی ازپیشداوریها، وحالی ازهرنوع تصرف «سوبژکتیو» انجام‌دهد. در این مدعا این فرض نهفته است‌که تنها غربی است‌که میتواند شرقی را بعنوان موضوع مطالعه درپیش‌روی خود نهد زیرا مسلح به‌سلاح «علم» است و شرقی چنین‌کاری نمی‌تواند ، زیرا فاقد «علم» است . از اینرو «شرق شناسی» داریم، اما «غرب شناسی» نداریم .

شرق‌شناسی مدعی عینیت علمی است، ودرعین حال فراموش میکندکه‌علم تشکیل نمیشود ، مگر باآغاز کردن ازمبادیی‌که اصول‌بدیهی فرض‌میشود وبا آغازکردن ازآنها به«موضوع» معنائی داده‌میشود. ما دراین بحث‌کاری به‌این مسئله نداریم‌که چیزی بعنوان «علوم» انسانی تاچه حدمیتواند معنیدار باشد. تنها بحث دراین است‌که شرق‌شناسی (بعنوان بنیاد بینشی‌که به‌این‌مجموعه‌ئی که «شرق» نامیده میشود معنائی تام می‌دهد) بیش‌ازهرشاخهٔ دیگر ازشاخه‌های مطالعات علمی جوامع انسانی ، آلوده به پیشداوریها وفضای‌تاریخی‌پدیدآمدن خودبوده وکوشش آن این بوده است که ازلحاظ مبادی فکر غربی در قـرن نوزدهم به‌این واقعیت که شرق نامیده میشود ، معنائی بدهد.

ازآنجاکه فرهنگ برمبنای تعبیری خاص ازجهان رشد می‌کند ، ویـا بعبارت دیگر ، هرفرهنگ خود یك‌جهان است ، باید ببینیم‌که شرق در جهان تمدن غربی درکجا جای دارد.

پیشرفت علم وتکنولوژی وخوشبینی نسبت به آینده دراروپای قرن نوزدهم چنان پیش آورد که ، صرف نظر از بعضی عکس العملهای کوچك رمانتیك، «پیشرفت» همچون قانون مقدس جهان وتاریخ انسان ستایش و پرستش شود . اروپای قرن نوزدهم همه جا درپی کشف تکامل بود. هگل تاریخ تکامل جهان را بعنوان تاریخ تکامل « روح» شرح کرد وداروین کاشف تاریخ تکامل حیات بود ومارکس کاشف تکامل انسان بعنوان تاریخ تکامل ابزارها ومناسبات تولید و اسپنسر واگوست کنت ودیگران هریك به انحائی دیگر قوانین تکامل اندیشه یا اجتماع آدمی را جستجو می کردند.

انسان اروپائی با کشف قوانین «تکامل»، درواقع کمال یافتگی خودرا به کرسی می نشاند، انسانی که به علم رسیده ودر روشنی علم از تاریکی ها جسته ، پشت پا به اوهام وخرافات انسان پیشین زده وعلم اورا قادر ساخته است که تفوق عملی خودرا نیز نشان دهد. چیرگی درعمل معیار نزدیکی ودست یافتگی انسان به «واقعیت» بود. درقرن نوزدهم انسان اروپائی ، بزعم خود، برقلهٔ تکامل نوع انسان نشست، زیرا بیش از هر انسان دیگر اهل واقع (Realist) بود و «حقیقت» برای او پندار موهومی بود برای ذهن انسان «ابتدایی» یا نیمه متمدن. براین زمینه بودکه جهانگیری اروپائیان ومطالعهٔ «علمی» فرهنگها و تمدنهای دیگر توسط آنان آغاز شد از اینجا بودکه اروپا با معیار تکامل تکنیك به سیاه افریقایی عنوان «وحشی» داد وبه انسان آسیایی عنوان «بربر» یا نیمه متمدن وعنوان «متمدن» را برای خود محفوظ داشت. هواداران امپریالیسم و راسیسم چون رویاردکیپلینگ وگوبینو ، به انسان اروپائی متذکر میشدندکه «باری» (به قول کیپلینگ) بر دوش دارد و این بار رسالت «تمدن بخشی» به وحشی ها و بربرهاست . آنچه این تصور را دراروپائیان قوت بخشید سیر انحطاطی بود که ملل آسیائی زیرفشار امپریالیسم جهانگیر غربی طی می کردند. زیرنفوذ و فشار اروپا و نیز به علت پوسیدگی بنیانهای تاریخی خود، این ملتها به سرعت در حال تجزیه وفشار بودند. از نظر سیاسی ازهم پاشیده، ازنظر اقتصادی گرفتار فقر ومذلت، وازنظرفرهنگی به جمود وانحطاط دچارآمده بودند. اروپائیان، این اربابان جهان، حق داشتند به آنها باطعن وتحقیرنگاه کنندو آنهارا همچون شیئی به آزمایشگاه ببرند وبامعیار خود بسنجند .

باید تأکیدکنیم که شرق شناسی ، برحسب ذات خود ، یك دانش اروپائی است که تمام پیشداوریها و ارزشگذاریهای قرن نوزدهم درآن مندرج است.

شرق شناسی حاوی این پیشداوری ضمنی است که تاریخ انسان عبارتست از سیر تکاملی مرحله به مرحله‌ای که پیشرفت علم و تکنیك (به معنای غربی آن) معیار سنجش مراحل آن است و به هر جامعه‌ئی برحسب این مراحل تکامل باید جائی داد و از آنجا که اروپا نقطهٔ آخرین این خط تکامل است، دیگر تمدنها و فرهنگ‌های بشری ناگزیر، برحسب این مراحل تکامل، در مراحلی پیش از اروپا قرار میگیرند و از اینجاست که شرق شناسی به خود حق میدهد که شرق را چون «اوبژه»ی علمی پیش روی قرار دهد و مطالعه کند و به آن معنائی بدهد که عبارت است از همان معنای غربی تاریخ و انسان.

بدون شك، می‌توان از نمونه‌هائی یاد کرد که خلاف این را نشان می‌دهند. یعنی از اهمیت بعضی از آثار شرق در نظر غربی‌ها و از تأثیر آثار ادبی و فلسفی و دینی شرق برغرب نام برد. ولی اگر از انعکاس بعضی از افکار و آثار شرق در افکار و آثار مشتی معدود از متفکران و شاعران و نویسندگان غرب (و این تأثیر عمدتاً محدود به آلمان است که روح رازگرای فرهنگ آن با روح فرهنگهای شرقی نزدیکتر است) بگذریم، کسانیکه در غرب شیفتهٔ زندگی شرقی میشدند غالباً تصویری نادرست و ساده‌لوحانه از شرق داشته‌اند و شرق را بیشتر از دریچهٔ جهان افسانه‌ای هزار و یکشب می‌نگریسته‌اند و هرگز نمیتوانسته‌اند تا اعماق جهان شرقی و معنای زندگی آن نفوذ کنند. تحلیلهای احساساتی از شرق غالباً چیزی نبوده است جز عکس‌العملهائی سطحی و رومانتیك در برابر پیشرفت صنعت و وحشت از سیمای آشفتهٔ شهرهائی که انقلاب صنعتی آنها را زیر و رو کرده بودند. عکس‌العمل سطحی در برابر این وضع موجب میشد که از شرق، به عبارت دیگر از فقر و درماندگی آن، یك مدینهٔ روحانیت و معنویت بسازند و در برابر «مادیت» غربی قراردهند. این نحو توجه هنوز هم در غرب رواج دارد و حتی در زمان رواج بیشتری میگیرد و نمونهٔ آن توجه روز افزون جوانهای هیپی غربی به موسیقی و عرفان شرق و سرازیر شدن کاروانهای آنها به سوی هند و افغانستان و نپال است. در تمام این عکس‌العملها یك عم غربت نسبت به آرامش و آلودگی جوامع «ماقبل» صنعت و تکنولوژی جدید نهفته است و باعمق جهان بینی تمدنهای غیر غربی ربطی ندارد و مضحکهٔ تاریخ این است که در حالیکه شرق هر روز پوست می‌اندازد و چهارنعل درراه غربی‌شدن می‌تازد، مشتی جوان غربی میخواهند جامهٔ فقر شرقی بر تن کنند.

روش مواجهه

چیزی که بیش از همه نمودار زمینهٔ ایدئولوژیك شرق شناسی است روش

مواجههٔ آن است باموضوع‌خود. (دراینجا بویژه برایرانشناسی بعنوان‌شعبه‌ای ازشرقشناسی تکیه میکنم). شرقشناسی هرگز نمی‌توانسته است بیرون‌ازفضای تاریخی مسلط برآن به‌فرهنگهای غیرغربی بنگرد و جز تحویل این فرهنگها به‌جایگاهی درمفهوم غربی از تاریخ چاره‌ای نداشته‌است. با چنین تصویری از تاریخ ، تاریخها وتمدنهای شرقی ضرورتاً درجایگاهی ماقبل تمدن غربی‌جای میگرفته‌اند و به‌آنها نه همچون میراثهای زندهٔ بشری بلکه همچون چیزهای متعلق به گذشته نگریسته‌اند . به‌همین لحاظ شرق شناسی از لحاظ روش ادامهٔ کار باستانشناسی بوده است . همانگونه که باستانشناسی با حفاری ، بازمانده تمدنهای ازمیان رفتهٔ بشری را از زیرخاك بیرون‌میکشد وبه‌موزه‌ها می‌سپارد ، شرق شناسی نیز به‌نحو دیگری با میراثهای فرهنگی نیمه جان همین کار راکرده است باستانشناسی برای روشن کردن پیشینهٔ یك تاریخ وتمدن دست به کند وکاو می‌زند وهمهٔ اشیاء و آثار یافت شده از لحاظ باستانشناسی فی‌نفسه باید نگاهداری شوند ، زیرا مظاهری ازجنبه‌هائی از این « پیشینه» اند . باستانشناسی از خواندن هیچ کتیبه‌ای وجمع کردن هیچ پاره سنگ و تیله‌ای نمی‌گذرد ، زیرا میخواهد به مدد آنها پیشینهٔ انسان یا یك تمدن و فرهنگ را مجدداً باز سازی کند.

شرق شناسی نیز به‌همین‌نحو باآثار فرهنگهای‌محتضر بعنوان یك«پیشینه» روبرو شد وشروع به‌جمع‌آوری ودسته بندی میراث‌آنها کرد. همانگونه که باستانشناسی روش سرهم‌کردن شکسته‌ها و پاره‌ها ونگاهداری آنها را ابداع کرد، شرقشناسی نیزروش تعمیر آثار شرقی را ابداع‌کرد که به«تصحیح و تنقیح» معروف‌است. شرقشناسان نخست هرچه را از هرجا جمع کردند وبه موزه‌ها وکتابخانه‌های خود در اروپا بردند وبعد شروع به‌تعمیر آنها کردند. مقصود از این‌حرف ناچیزشمردن کار شرق شناسان درمورد بازیافتن صورتهای اصیل آثار شرقی نیست ،بلکه این است که این‌آثار بانحوهٔ رفتارشرقشناسانه معنائی راکه داشتند از دست دادند . این‌آثار پیش‌از آنکه به‌دست مستشرقان بیفتند حاوی معنای یك‌زندگی بودند، ادبیات ،هنر ، وفلسفه‌ی یك‌قوم‌یاملت بودندکه درآنها «جهان» خاص خود را بازمی نمودند وتعبیروتفسیرمیکردند. آنها در این «جهان» زندگی میکردند. این‌آثار پیش از آنکه به‌عنوان «اوبژه» دربرابر شرقشناسان قرارگیرند ، یك‌جهان ، یك انسانیت ، یك‌تاریخ، یك فرهنگ و یك زندگی بودند. اما تقدیر چنان بود که این جهانها وزندگیها

معنای درونی خودرا ازدست بدهند واز بیرون معنائی تازه بیابند . معنائی که تمدن غربی به‌آنها می‌دهد ونیز تقدیرچنان بودکه از هم‌بپاشند وهرپارهٔ آنها بعنوان شیئی قابل مطالعه به‌آزمایشگاه آن سوی جهان فرستاده شود. مقصود شکوه از این تقدیر ویا شیون بر استخوان پوسیدهٔ این تاریخ نیست ، بلکه این است که این «جهانها» و «زندگیها» پیش ازآنکه مورد هجوم قرار گیرند، در درون خود مطلق بودند اما پس‌از هجوم تمدن غربی به‌نسبیتی بدل شدند که به‌معیار مطلقی دیگر، یعنی جهان‌بینی‌غربی، سنجیده شدندواین‌معیار امروز هنوز چنان مطلق است ، چنان حاضر وبدیهی است که‌حتی به آن نمی‌اندیشیم.

یکی ازمختصات فرهنگ زنده‌این‌است‌که با دستاوردهای خود با گزینش روبرو میشود. این امری بدیهی است‌که هرفرهنگ وهرجماعت انسانی‌دارای آثار وخلاقیتهائی در سطوح مختلف است ، وطبیعی است که‌همه‌ی این‌آثار در یك سطح از ارزش نیستند ، بلکه دامنهٔ بسیار گسترده‌ای از ارزشها را دربر می‌گیرند. ازاینرو، درمسیرحرکت یك‌فرهنگ زنده گزینشی در کار می‌آید بدین‌معنی‌که براثر مرور زمان‌تدریجاً با ارزش‌ترین یا مورد نیازترین‌آثار باقی می‌مانند وبه‌صورت میراث فرهنگ نسل‌به نسل منتقل میشوند وآنهائی‌که در مراتب پائین تری از ارزش اند یا مطلقاً بی ارزشند یانیازی عمیق بوجود آنها نیست، رفته رفته فراموش میشوند و ازمیان میروند. فرهنگهای شرقی،و ازجمله فرهنگ ایرانی ، نیزدرطول زندگی حقیقی خود از این قانون کلی مستثنا نبوده‌اند . اما هنگامیکه این فرهنگها موضوع دانش خاصی‌بنام شرق‌شناسی (یا اجزاء آن ـ ایرانشناسی ،عربشناسی ، هندشناسی ، وغیره) شدند روش باستانشناسی درکار آمد ، یعنی همانگونه که باستانشناسی نیز تمام آثار بازمانده ازیك فرهنگ وتمدن نابود شده‌را می‌کاود ونگه میدارد ، شرقشناسی نیز شروع بجمع آوری ونگاهداری‌بازمانده‌های فرهنگهای‌روبه احتضار کرد. واز اینجا بودکه نسخه‌های خطی ودفتر و دستکها و ورقپاره‌های گرد خوردهٔ سالیان ازگوشه وکنار جمع شد وبا«حواشی وتعلیقات» به‌چاپ رسید. این‌روش اگرچه این آثار را «حفظ» یا تکثیر میکند ، ولی بهیچوجه بمعنای زندگی دوباره دادن به‌آنها نیست. واین‌روش هنگامیکه به شاگردان «بومی» شرق‌شناسی‌منتقل میشود نتایج بدتری ببارمی‌آورد. این نتیجه‌عبارت‌است ازگم شدن

گوهر یك فرهنگ و فروریختن بنای آن و بازیچه‌ای از هرجشت و آجر این بنای فرو ریخته ساختن . حرص وولعی که شاگردان مکتب شرق شناسی برای جمع وجور کردن خرت و پرتهای این سرای ویرانه نشان میدهند معنایش جز این نیست که با همهٔ کوششی که برای سرپا نگهداشتن آن میشود، این ویرانی همه‌جانبه رخ داده وشاگردان مکتب شرقشناسی هرچه بیشتر نسخه‌های خطی را «تصحیح وتنقیح ومقابله» می‌کنند ، بیشتر با معمای درونی فرهنگ فرومرده بیگانه میشوند .

رفتاری که بیش از همه روشنگر ماهیت شرقشناسی ازجهت موضع نظری آنست این است که شرق شناسی نسبت به موضوع خود دارای وضع انتقادی نیست. مقصود از وضع انتقادی، سبك سنگین کردن و گرفتن وضع نظری روشن دربارهٔ خطوط اساسی اندیشه وجهانگری فرهنگ مورد مطالعه است. شرق‌شناسی اساساً نسبت به‌موضوع خویش‌دارای وضع کلی ومبهمی است. این وضع کلی ومبهم عبارتست ازهمان وضع نظریی که فرهنگهای شرقی را نسبت به فرهنگ غربی «پیشین» تلقی‌میکند وتنها ازنظر کنجکاوی «علمی» بدانها می‌نگرد و بطور ضمنی قایل است به‌اینکه دستاوردهای این فرهنگها متعلق به‌عهد خامی ونابالغی آدمی است ــ عصرما قبل «علم». ویا نسبت به‌آنها حالت‌ستایشی کلی و رومانتیك دارد که همان عکس‌العمل نشان دادن دربرابر جامعهٔ صنعتی و ستایش انسان ماقبل صنعت است‌که سررشتهٔ آن به احساسات رومانتیك روسو در بارهٔ جامعهٔ ابتدائی میرسد . شرق نیز در این طرز برداشت از دریچهٔ هزار ویکشب نگریسته میشود ، یعنی دنیای افسانه‌ای مرموزی که در‌آن جنها وغولها وفرشته‌ها درمیان‌آدمیان می‌لولند وآدمیان درد‌نیای اسرار‌آمیز قصرها وکوچه پس‌کوچه‌های تنگ ودرپس‌دیوارهای بلند خانه‌ها وحصارهای‌شهرهای افسانه‌ای اوراد واذکار می‌خوانند وباعالم غیب تماس می‌گیرند .

منظور از وضع انتقادی داشتن این است‌که ، مثلا ، آنچه‌را که مولوی‌یا حافظ یا شبستری یاعراقی یاهرمتفکردیگری درموردانسان و وضع اودرجهان و مسئلهٔ حقیقت عالم و وجود طرح کرده‌اندچگونه تلقی می‌کنیم . آیا درمورد آنها یك وضع کلی میگیریم که به اعتبار امروز عبارت است از وضع «علمی» گرفتن وآنها را به سبب «غیر علمی» بودنشان جدی نمی‌گیریم وتنها از نظر «کنجکاوی علمی» نسبت به‌گذشته به‌تنقیح وتصحیح‌آثارشان می‌پردازیم (چنان

که‌شرقشناسی غالباً تاکنون کرده‌است و شاگردان بومیش دنبال میکنند) و یا آنها را بدین‌نحوتلقی نمی‌کنیم، یعنی حود وروزگار خود را ازهمه جهت قلهٔ کمال‌بشریت نمی‌شماریم و باحدی گرفتن آنها می‌کوشیم به‌کنه اندیشهٔ آنها راه ببریم وددبرابر آنها وضع‌حدی نگیریم. اگر چنین وصعی دربرابر آنها نگیریم‌دیگر نمی‌توانیم همهٔ آنها را دریك کاسه بریزیم وباتحقیق وتتبع شرق شناسانه از آنها معجونهای مختلف درست‌کنیم ودر شیشه‌های مختلف بریزیم. در این‌صورت آنها با تمام موجودیت و جهان‌بینی ماسر وکار خواهند داشت و همان‌گونه‌که ما آنها را مورد پرسش قرار می‌دهیم، آنها ما وجهان ما را و زمان ما راموردد پرسش قرارخواهند داد. دراین صورت آنها ما را به مبارزه خواهند طلبید، به‌نهانگاه‌جانهای‌ما راه‌خواهند بردوبا ماگفت وگوئی‌خواهند داشت. در این‌صورت رابطه‌ی ما باآنها یك‌جانبه نخواهد بودکه درآن یکی فاعل ودیگری مفعول، یکی «سوژه» ودیگری «اوبژه» باشد. در اینصورت‌این رابطه متقابل‌خواهد بود.

فرهنگ غربی درمیان فرهنگهای‌کهن تنها نسبت به یك فرهنگ دارای چنین وضعی بوده‌است وآن فرهنگ کلاسیك یونانی‌ـرومی‌است زیرا فرهنگ غربی خود را ادامهٔ منطقی آنها تلقی میکند و تنها نسبت به آنها سرشار از تحسین حقیقی وتنها در برابر آنها دارای وضع انتقادی حدی بوده است. بزرگان غرب در ادبیات، هنر، علم، فلسفه وحتی در سیاست رو به‌یونان وروم داشته‌اند. فلسفهٔ جدید غرب، که‌با دکارت و به اعتباری بابیکن‌آغاز میشود، تا دربرابر منطق ارسطوئی وضع انتقادی جدی نگرفت آغاز نشد و تا امروز نیز هیچ متفکر بزرگ‌غربی‌نیست که‌نسبت به‌افلاطون وارسطو ویا دیگر متفکران بزرگ یونانی وضع حدی نگرفته‌باشد. همچنین تمام هنراروپا، ازتئاتر گرفته تا شعر ونقاشی ومجسمه‌سازی ازصدر رنسانس تاکنون در برابر میراث هنر یونانی و در برابر زیبائی‌شناسی آن، در تمام جهات، دارای وضع انتقادی بوده است. اندیشهٔ اروپائی اصالت عقل یونانی را پذیرفت واصالت تجربه راهم به‌آن افزود وبابرپاداشتن روش انتقادی و تجربی تعقل محض واستدلالی را به حوزهٔ تعقل متکی به‌تجربه کشانید واز آنجا علوم جدید را پدیدآورد. بدین ترتیب، تاریخ اروپای جدید، از حیث بنیاد اندیشه، از سوئی دوام واز سوی دیگر نفی اندیشهٔ یونانی است با گرفتن وضع حدی دربرابر آن. فکر اروپائی با میراث فرهنگ یونانی با مبادی باستانشناسی یا شرق شناسی‌روبرو

نشد واز این‌لحاظ تاریخ یونان زنده‌ترین تاریخ باستانی جهان است ، زیرا به‌همچون چیزی متعلق به‌گذشته تحویل موزه شده ، بلکه تاریخی است که غربی برای به‌یادآوردن اصل ونسب خود وبرای یافتن سرچشمه‌های وجودخود بدان باز میگردد وآن‌را درزندگی خود دوام‌می‌بخشد.

اما غرب بر شرق هرگز به‌این‌صورت ننگریسته است. غربیان دیدن سیمای ما را در آئینهٔ حاجی بابای اصفهانی آغاز کردند . حاجی بابا را چه ایرانیها نوشته باشند چه فرنگیها، این واقعیت رادر خود داردکه هم ایرانیها وهم فرنگیها به آن بعنوان آئینهٔ تمـام نمای یك ملت منحط و رو بـه زوال نگریسته‌اند. شرق شناسی هنگامی کاوش میراث تاریخی فرهنگهای شرقی را آغازکردکه این انحطاط وزوال واقعاً درجریان بود. بدین‌ترتیب، شرق‌شناس تاریخ یك‌انحطاط را مطالعه می‌کرد که جبری بودن آن ، بنا بـه فرض ، در مقدمات تاریخی‌آن‌مندرج‌است.

از زمانی که فکر «انحطاط غرب» و چشم انداز زوال تمدن غربی در پیش چشم متفکران غـربی گشوده شد، و ایمان مطلق به مذهب «پیشرفت» متزلزل شد ، این شیوه نگریستن به فرهنگهای شرقی در میان اهل اندیشهٔ غرب کم‌و بیش ازمیان رفته وامروز دیگر آنها تمدن غرب و پیشگزارده‌های نظری آن را مطلقی‌نمی‌دانند که جهان را بایـد بدان سنجید ، ولی در رفتار عامهٔ غربی نسبت به شرقیان این زمینه همچنان خود را می‌نمایـانـد . آنها اگر آنقدر بیرحم نباشندکه به اینان به‌چشم حقارت بنگرند، با این فرزندان شرق افسانه‌ای (!) ودنیای هزار ویکشبی ویا به اعتبارامروز ، فرزندان‌دنیای توسعه نیافته ، عطوفتی پدرانه دارنـد و گاهگاه در لباس روزنامه نویس یا توریست با تحسین از « پیشرفتها »ی مملکتشان قند در دل مقامات مربوطه آب‌میکنند

دنباله دارد

هنر کتاب سازی در ایران

رکن‌الدین همایونفرخ

هنر کتاب سازی درایران‌شامل هنرهای بسیاری می گرددکه‌برجسته‌ترین آنها را در رشته‌های زیر بطور خلاصه میتوان طبقه‌بندی کرد .

۱ـ هنرکاغذسازی۲ـ هنر زیبا نویسی ۳ـ هنر صحافی ۴ـ هنرمتن و حاشیه ۵ـ هنر وراقی ۶ـ هنر تحلید ۷ـ هنر تزیین که این هنر خود شامل هنرهای زیر می‌گردد.

۱ـ تذهیب ۲ـ تشعیر ۳ـ طلا کاری ۴ـ زرافشانی ۵ـجدول کشی ۶ـ مجلس‌آرائی۷ـ حاشیه‌سازی. قسمت‌های متنوع دیگر نیز هست که چون مبنای بحث ما در این مقال بر احتصار گذاشته شده ازبیان‌آن خودداری‌می کنیم و برهمین اساس‌است که ازتوضیح‌مفصل وتشریح هنرهای زیبانویسی.کاغذ سازی. صحافی. وراقی که هریك از این عنوان‌ها خود میتواند سرفصل مقالتی مفصل گردد می گذریم واینك دراین مختصر به معرفی‌و بیان هنرهای تزیینی‌کتاب می‌پردازیم .

***

معولان پس ازاستقرار درایران وآشنا شدن با مدنیت درحشان‌این‌قسمت از جهان به چند رشته از علوم و هنر ابراز واظهارعلاقه و دلبستگی فوق‌العاده کردند یکی‌دانش‌ستاره شناسی بود واین ازآن‌نظرسرچشمه می‌گرفت که‌معولان و تاتارها به پیش‌گوئی پیشوایان مذهبی خودشان‌که از عوامل سماوی وجودی الهام می‌گرفتند بسیار معتقد ومؤمن بودند ومانند اقوام وحشی وبدوی بد سعد ونحس وتأثیرحرکات ستارگان در زندگی دنیای بشراعتقاد داشتند وآنگاه‌که به ایران‌آمدند وآگاه شدندکه ایرانیان در نجوم وهیات و سالماری اطلاعات گرانبهایی دارند و رصد می‌بندند و به راز وحساب حرکات ستارگان وکیهان آشنایند و خسوف وکسوف را دقیقاً پیش‌بینی و پیش‌گوئی می‌کنند و وقوع باد و باران و توفان‌را خبر می‌دهند به دانشمندان این رشته توجهی خاص مبذول داشتند تا آنجاکه بـا کمك آنان ایرانیان موفق به ایجاد و بنیاد بزرگترین رصدخانهٔ جهان در مراغه گردیدند و دقیق‌ترین رصدها را بستند و زیج آنرا بنام زیج ایلخانی تنظیم‌کردند .که به حق باید گفت یکی از شاهکارهای دانش بشری است .

در علم تاریخ نیز آنگاه‌که با شاهنامه فردوسی و تاریخهای پادشاهان

ایرانهم چون تاریخ مسعودی و تاریخ یمنی و تاریخ طهیری وسلجوقنامه وده‌ها تاریخ‌دیگر آشنا شدندو بخصوص آنکاه که کتابهای‌مصور را که به‌محالس‌پادشاهان وجنگاوران ایران منقوش بود دیدند علاقه وعشقی‌خاص‌نسبت به تحریروتدوین تاریخ ونقاشی ونگارگری این‌گونه آثار اظهار وابراز توجه و اشتیاق‌کردند و دراین رشته چنانکه می‌دانیم آثار ارزنده وگرانقدری بوجود آوردند .

منظور ازتذکاراین نکات آنست‌که متأسفانه بعضی‌ازمحققان‌رادرچگونگی وظهورمکتب نگارگری‌کتاب درایران‌اشتباهی‌رخ‌داده ونظرداده‌اندکه‌ایرانیان نقاشی و تاریخ نویسی‌را از مغولان آموخته‌اند !! و دراین دو رشته از ذوق و قریحت !! و تمدن مغولان پیروی کرده‌اند !! اینست که لازم داست متذکر شود اینگونه نظرها مبتنی بر بی‌اطلاعی و در نتیجه برپایه اشتباه وخطا استوار است . زیرا

تاریخ‌نویسی اززمان باستان درایران پیشینه داشته واین‌دانش‌ازدانشهای دیرینه ایرانیان بوده است یکی ازنسک‌های اوستا مخصوص شرح‌حال پادشاهان ایران بوده و اززوران هخامنشی‌ها ، اشکانیها وساسانیها خدای‌نامه‌های‌متعددی نوشته شده بود که یکی از آنها مورد نظر و توجـــه واساس‌کار استاد ابوالقاسم فردوسی توسی‌درسرودن شاهنامه قرارگرفته است. وگذشته ازشاهنامهٔ‌فردوسی چنانکه می‌دانیم پیش‌ازسروده شدن شاهنامهٔ فردوسی‌شاهنامه‌هایی‌سروده و نوشته شده بوده و پس از آنهم تا حملهٔ مغول تاریخهای متعدد منظوم و منثور برشته تحریر وتدوین‌آمده بوده است . درمورد نقاشی‌کتابها نیزچنانکه قبلا متذکر شدیم ایرانیان به‌چینی‌ها نقاشی‌آموختند واز دیرباز هنر نگارگری در ایران معمول ومتداول بوده وبخصوص‌هنرنگارگری‌کتاب مختص به‌ایران بوده وپس از حملهٔ عرب هم در ایران همچنان رواج داشته است و برای نمونه یك مورد را که متعلق به پیش ازحملهٔ مغول است یادآور می‌شویم.

راوندی درراحةالصدورکه تاریخ آل سلجوق است مینویسدکه : سلطان رکن‌الدین طغرل بن ارسلان به هنر تزیین‌کتاب توجه خاصی داشت و در سال ۵۸۰ زین‌الدین راوندی را برآن داشت‌که مجموعه‌ای ازاشعار شاعران فراهم آورد و جمال نقاش اصفهانی صورت هرشاعری‌را رسم می‌کرده است‌کـه مجموعه مصور باشد .

بهرحال‌عنوان‌کردن اینکه ایرانیها نقاشی وتزیین‌کتاب‌هارا ازچینیان ویا مغولان‌آموختند سخنی‌مجعول و افترا وتهمتی ناروا وادعائی بادرهواست.

چنانکه گفته شد مغولان پس از آمدن به ایران و دیدن نگارستانهای دل انگیز و هوس‌بیز دلباختهٔ این هنر روانپرور گردیدند و نگارگران ایرانی را ستودند و با پرداخت دست مزدهـای گزاف و نوارش و نواخت ، هنروران و هنرمندان به تزیین کتابها پرداختند. اینست که مکتب نقاشی کتاب در آن زمان اوج و رواج گرفت و بار دیگر این هنر زنده شد و راه تکامل و ترقی پیمود و بدایع و طرایف هوش ربا ابداع و اختراع شد و نگارگرانی چیره دست بعرصهٔ ظهور و بروز آمدند.

شاهنامه‌ها و تاریخهائی که از دوران مغول بجا مانده نمونه‌های نادر و ارزنده‌ای است از پیشرفت هنر تزیین و نگارگری کتاب.

توجه به کتاب و تأسیس کتابخانه‌های سلطنتی و بخصوص تشویق و ترغیب خواجه نصیرالدین توسی و خواجــه رشیدالـدین فضل‌اله و پسرانش و دو برادر دانشمند عطا ملك و خواجه شمس‌الدین جوینی به نشر کتاب و تزیین آن موجب گردید که هنر کتاب‌سازی رونق و شکوه گذشته را بازیابد و از آن دوران یادگارهای پرارزش از هنر کتاب سازی بجای ماند که بهترین نمونهٔ آن را میتوان نسخه‌ای از جامع‌التواریخ خواجه رشیدالدین فضل‌الله وزیر دانست که مجالس نقاشی آن را هنرمند شهیر دوران مغول احمد موسی طی هفت سال ترسیم کرده (۷۰۷-۷۱۴) و اینك این گنجینهٔ نفیس هنری در کتابخانهٔ شاهی آسیایی لندن نگاهداری می‌شود. نمونهٔ دیگر نسخه‌ایست از کتاب منافع‌الحیوان تألیف بختیشوع که ۹۴ صورت دارد و آن را بدستور غازان خان تهیه و ترسیم کرده‌اند این نسخه نیز در موزهٔ متروپولیتین مضبوط است .

باید گفت هنر تذهیب از ۶۰۰-۷۵۰ هجری همان مراحل دوران سلجوقی را پیموده و گل و بوته اندازی در کتابها ساده و رنگین بوده و در آثار این دوره ریزه‌کاری و ظرافت کامل این هنر دیده نمی‌شود . در این دوران آغاز کتابها را با خطوطی هندسی (اسلیمی) رنگین تزیین می کردند و در پشت نخستین صفحهٔ کتاب ترنج و شمسه رنگین و زرین می‌ساختند که غالباً زراندود بوده و نام کتاب و یا نام دارنده و صاحب و مالك آن را با خط پیرآموز تزیینی می نوشتند.

از نفایس هنر تزیینی و نگارگری این زمان باید از مثنوی ورقه و گلشاه یاد کرد که دارای ۵۴ مجلس نقاشی رنگین است که در تاریخ ۷۰۰ هجری کتابت و نقاشی شده و نقاشی‌های آن از نظر طرح و رنگ‌آمیزی یکی از بدایع هنری

ایران است[1] تریین قرآنها در این دوران زیباتر از کتابهای دیگر بوده‌است. رنگها درتذهیب این‌دوران از لاژورد شنگرف ـ قرمردانه رعفران وررد تجاوز نمی‌کند ورنگ تذهیب‌ها بسیارتند وسیروخفه‌بنظرمی‌رسد ـ خطوط هندسی‌این تذهیب‌ها درشت وصخیم و از چند حرکت تحاوز نمی‌کند ــ از سال ۷۵۰ هنر تذهیب و محلس آرایی‌کتابها رو به ترقی وکمال می‌رود و در تبریر و شیراز هنرمندان آثاری بوحود آورده‌اندکه به روشنی ووصوع‌کمال این‌هنر و ترقی آن را نشان می‌دهد.

مکتب شیراز

دردوران اینحوها ومطفری‌ها درشیرازهنرکتاب‌ساری‌راه تکامل‌می‌پیمود و ار این دوران نمونه‌هائی در دست است‌که ترقی و توحه به هنرکتاب سازی وهنرهای تریینی‌آن ارقبیل ـ تذهیب ومحلس‌آرائی‌را نحوبی‌نشان می‌دهد.

ارآثارمشهور تذهیب این دوره دوحلد قرآن‌کریم است‌که اولی درسی حروتهیه شد به‌خط ثلث اثرخطاط شهیروعارف نامی قرن هشتم پیریحیی‌حمالی صوفی که‌آن‌را ارسال ۷۴۵ـ۷۴۶ بوشته وبا بهترین تذهیب‌های‌دوران‌ایلحانی آن را مذهب ساحته‌اند و این قرآن را تاش خاتون مـادرشاه شیخ ابواسحق به‌آرامگاه امامراده احمد بن موسی‌الرصا (ع) وقف‌کرده بوده است نسحهٔ دوم که به‌حط همین‌حطاط است در۱۲ حلد است وآنراخواحه حلال‌الدین‌تورانشاه وزیرشاه شحاع وقف برحامع عتیق شیرارکرده است . این دواثرمحموعهٔ‌کاملی است ارهنر تذهیب مکتب شیرار در اواسط قرن هشتم ، دیگر شاهنامه‌ایست‌که آن را برای‌کتابحانه حواحه قوام‌الدین حسن وریر شاه شیخ ابواسحق اینحو تهیه‌کرده‌اند ودارای پنح محلس‌است وصحنهٔ حنگ سیاوش‌آن ارنطرهنر نقاشی وطراحی وحرکت برحستگی‌خاص‌دارد و رنگ‌آمیری‌آن نیرهم‌آهنگی‌باوصع محلس‌وموصوعهای‌صحنه‌را دارد . این‌سحه اینك در موزهٔ متروپولتین‌نیویورك مصبوط است .

اثر دیگر ار این مکتب سحه‌ایست ار حمسهٔ نطامی‌که درموزهٔ هنرهای اسلامی ترکیه نگاهداری میشود . این سحه را سال ۸۰۱ تهیه کرده‌انـد و نقاشی‌های آن نماینده سبك‌کار استاد عبدالحی است .

یکی ارنقاشان وحطاطان این دوره آقا محمد نقاش است‌که از اوکتیبه‌ای درمسحد حامع سوریان نوابات فارس بحاست‌که مورح ۷۷۲ است ، آقامحمد

۱ــ این‌کتاب نفیس اینك حرو محموعهٔ هنری آقای مهدی محبوبیان در نیویورك است

نقاش در تذهیب و نقاشی سمبولیك یکی از هنرمندان بنام مکتب شیراز است .
تذهیب دوقرآنی که یادکردیم از اوست

ایلکانیان

ایلکانیان یا جلایریان دوپایتخت داشتند (تبریز ـ بغداد) سلطان اویس بن شیخ حسن ایلکانی از پادشاهان هنرمند ولطیف طبع وسخنور ونیکو منظر بوده است [1] او به تشویق هنرمندان کوشش ودهشی بجا و بسزا مبذول میداشت ، با هنروران صمیمانه میجوشید و بهآنان صلههای گرانبها میبخشید ، پس از او سلطان احمد جلایر نیز که خود از هنرمندان عالیمقام ایران است در احیای هنر کتاب سازی نقش برجستهای ایفا کرده است . لبالتواریخ مینویسد .
(. . سلطان احمد فهرست فضایل وهنر بود ودرسخنسنجی و شاعری و مصوری ومذهبی نظیر نداشت و به هفت قلم خوش مینوشت . . .)
توجه سلطان اویس وپسرشسلطان احمد به هنرهایکتاب موجب ظهور هنروران عالیمقامی درهنر کتاب سازی گردید ، که از برجستگان هنرمندان آن دوران باید از دوهنرمند سلطان جنید و استاد عبدالحی یادکرد
سلطان جنید دیوان سلطان احمد را نقـاشی کرده و اطراف صفحات را به هنرتشعیرمزین ساخته وتشعیر او ازعالیترین تشعیرهائی استکهازهنروران تشعیرسازی بجا مانده است . از بدایع هنر این دوران باید ازشاهنامهای یاد کردکه نقاشیهای آنرا مولانا شمسالدین تبریزی ساخته است ، اینائرحماسی یکی ازشاهکارهای هنری ایران بشماراستکه درمیان سالهای ۸۰۲–۸۱۲این هنرمند برجسته و نگارگر نگارآفرین به آفرینشآن توفیق یافته و جمعاً ۵۵ مجلس نقاشی برایآن فراهم آورده است .
این اثرنفیس وممتاز هنرکتاب سازیرا نخستینبار دموت به هنرشناسان معرفیکرد وازاینرهگذراین شاهنامه بنام او مشخص گردیده است. نقاشیهای اینشاهنامه اکنون درمیانچند موزه معروف ازجمله موزهٔ متروپولیتین وموزهٔ لوور وموزهٔ فیت ویلیامکامبریج تقسیم شده است .
متأسفانـه بعضی از هنرشناسان به اشتبـاه آثار هنری این دوره را بنام مکتب بغداد نامیدهاند درحالیکه باید آن را دورهٔ تحت هنری مکتب تبریز نامید

مکتب تبریز . مکتب خلاق هنر

توجه وعلاقهٔ ایلکانیان به (هنرهایکتاب) سبب ظهورهنرمندیوالامقام

[1] ـ تذکره هشت بهشت نسخه خطی.

درتبریز شد و او میر علی تبریزی است، این هنرآفرین هنرور وخلاق افسونگر، خالق بدیع ترین هنرهای کتاب در ایران وجهان است واین هنر بی بدیل وزیبا وضع شیوه خط دلانگیز ومشگک بیز نستعلیق دری است که همانندآن تاکنون از نظر علم زیبایی شناسی هنری آفریده نشده است میرعلی تبریزی ازجمله نقاشانی است که بنیان گذار مکتبی نو در نقاشی‌های کتابی گردید که باید آنرا مکتب نخست تبریز خواند، همین مکتب بعدها پایه و اساس مکتب هرات گردید و نقاشان و نگارگران دورهٔ شاهرخ وبایسنغر از آن الهام گرفتند و آنرا بدرجهٔ کمال و سرحد جمال رساندند.

میرعلی تبریزی واضع نقاشی عالی ایران است و شاهکار او در این مکتب مجلس‌های نقاشی مثنوی همای وهمایون خواجوی کرمانی است وهمین اثر میتواند مبین این حقیقت و واقعیت باشد[1] هنر میرعلی در نقاشی‌های کتابی هنر ناب و دور ازهرگونه غل وغش وتقلید است. طرح‌های او درصحنه آرایی ابتکاری و خودساخته است. درانتخاب رنگ وهم آهنگی رنگها با موضوعاتی که درمجلس‌ها به بیان آن پرداخت راه و روشی است که او برای نگارگران قرون بعد بیادگار گذاشت.

خدمت ارزنده‌ای که میرعلی تبریزی به ترقی وتکامل هنر کتاب‌سازی کرد همانا وضع خط نستعلیق بود وچون او به طرح‌های هندسی واسلیمی در نقاشی آشنائی کامل داشت توانست حرکات خطوط را تابع قوانین خطوط ریاضی کند و درنتیجه زیباترین خط جهان‌را بیافریند.

مکتب هرات. دورهٔ کمال هنرهای کتاب

توجه فوق‌العادهٔ امیرتیمور گورگانی به هنر زیبانویسی موجب شد که فرزندانش بخصوص شاهرخ بهادرخان باین هنر دلبستگی پیدا کنند وفرزندان شاهرخ بالاخص. بایسنغر میرزا والغ‌بیك نیز در اثر توجه پدرشان ازگاه طفولیت به خوشنویسی پرداختند تاآنجا که بایسنغر میرزا درخط ثلث از برگزیدگان ومشاهیر زیبانویسان ایران شد.

توجه شاهرخ به زیبانویسی موجب گردید که خوشنویسان بنامی در عهد او طلوع کنند همچون عبداله طباخ هروی و یحیی سیبك و نورالدین کمال ماوراءالنهری وعبداله کاتب هروی وپیرمحمد صوفی مروی ویحیی صوفی وسرآمد همهٔ خوشنویسان میرعلی تبریزی که شرح حال مختصرش‌را برشمردیم.

---

۱ — این اثر ارزنده هنری اینك در موزهٔ بریتیش موزیوم نگاهداری میشود

توجه به زیبانویسی موجب ترقی هنرهای دیگر کتاب نیز گردید وهمین زمان است که بایسنغر میرزا درهرات دارالصنایع کتاب سازی برای کتابخانه‌اش فراهم آورد تا درآن خوشنویسان ونگارگران و مذهبان ووراقان و صحافان، جلد سازان ، جل‌کاران ، زرافشانان ، کاغذ سازان ، مجلدان ـ بکارپردازند و بدایع هنری بوجودآورند .

بنوشته دولتشاه سمرقندی در دارالصنایع هرات چهل نفر از هنروران هنرهای کتاب شبوروز به‌آفرینش بدایع هنری اشتغال داشته‌اند .

تذهیب‌وتشعیرومجلس‌آرایی وجدول کشی ـ طلاا‌نداری‌ـجلدهای‌سوخت وروغنی ـ هنرمتن وحاشیه اینها همه ازهنرهائی است که از دارالصنایع دوران هرات بیادگار مانده ودر دورهٔ سلطان‌حسین میرزابایقرا به‌حداعلای کمال و جمال رسیده است .

در هیچ‌عهدوعصری هنر خط‌نویسی‌وکتاب‌سازی به‌آن اندازه‌که درزمان بایسنغرمیرزا وسلطان‌حسین میرزا بایقرارواج داشته رواج‌یافته است .

درهیچ‌دورانی‌باندازه زمان بایسنغرمیرزا نسخه‌های نفیس وزیبا از آثار ادبی وعلمی ایران نوشته و به‌هنرهای بدیع آراسته نگردیده تاآنجاکه امروز دربیشتر کتابخانه‌ها ومجموعه‌های هنری وموزه‌های جهان از آثار این دوران میتوان نمونه‌های فراوان وبرجسته وشکوهمندی‌را دید .

درکتابخانه جامع اسلامبول نسخه‌ای‌ازکتاب فرج بعدار شدت‌وهمچنین نسخه‌ای از نزهةالارواح امیرحسینی هروی هست‌که این دواثر از نظرهنرهای تزیینی کتاب در دوران بایسنغرمیرزا ازشاهکارهای هنری جهان بشمار است

در اثرتوجه‌خاص وفوق‌العاده بایسنغرمیرزا به‌تهیه کتابهای زیبا ونفیس هنرکتاب‌سازی به‌اوج کمال‌وترقی رسید وهنرهای، نگارگری ـ تذهیب‌وتجدید وصالی وزرافشانی وراقی هریك بعنوان هنری خاص درهنرکتاب سازی مقام و منزلتی یافت .

خوندمیر درحبیب‌السیر مینویسد بایسنغر به‌مجالست ارباب علم وکمال بغایت راغب ومایل بود ودر تعظیم وتبجیل اصحاب فضل وهنر در هیچ وقتی از اوقات‌اهمال واغفال نمی‌نمودوخردمندان‌کامل ازاطراف واکناف ایران‌وتوران به‌هرات آمده ودرآستان مکرمت‌آشیانش مجتمع می‌بودند وبلغای وافر فراست وفصحای‌صاحب‌کیاست از اقطار وامطار عراق وفارس وآذربایجان بدرگاه‌عالم پناهش شتافته صبح وشام ملازمت می‌نمودند وآن شاهزاده عالیشان در تربیت و

رعایت تمامی آن طایفه گرامی کوشیده و همه را بوفور انعام و احسان مسرور وشادمان می‌ساخت وهرکس را ازخوشنویسان ومصوران ونقاشان ومجلدان در کارخویش ترقی میکرد بهمگی همت به‌ترفیه حالش می‌پرداخت .

از نفایس کتابهای هنری این دوران شاهنامه بایسنغری است که آنرا **جعفر بایسنغری** نوشته وسی‌مجلس آنرا **سیف‌الدین نقاش** برعهده گرفته است . شاهنامه بایسنغری ازنظر هنرهای قدیم کتاب مجموعه کاملی‌را تشکیل می‌دهد که نظیرآن‌را درجهان نمیتوان یافت . این گنجینه عالیقدر درکتابخانه سلطنتی ایران محفوظ است .

در این زمان است که هیأتی به‌سرپرستی **غیاث‌الدین نقاش** در سال ۸۲۲ از طرف شاهرخ بهادرخان به‌چین رفتند وهنرنقاشی را بار دیگردرچین احیا کردند .

هنرهای کتاب از زمان شاهرخ به‌سبکی نو وبدیع پی ریزی شدند و در زمان سلطان‌حسین میرزا بایقرا باتوجه‌خاص وزیردانشمندش امیرعلیشیرنوایی به‌اوج کمال وجلال رسید درباره دارالصنایع سلطان حسین میرزا بایقرا اگر بخواهیم بحثی کنیم خودکتابی را شامل می‌گردد . برای بازشناخت هنرهای کتاب در این دوران کافی است بنوشته میرخوند در خلاصةالاخبار توجه کنیم در این اثر می‌نویسد :

«... ذات کاملةالصفات عالیحضرت خداوندی‌را برطبق کلمه خلقنا الانسان فی‌احسن التقویم مظهر جمیع اوصاف و کمال ساخت (منظورامیر علیشرنوائی است) لاجرم آن‌حضرت‌را در اکثراصناف هنروقوفی تمام است وبه‌تخصیص فن تذهیب وتصویر ودر علم کتابه نویسی نیز شبیه ونظیر ندارد بلکه خطوط‌کتابه نویسان ما تقدم را نیز منسوخ گردانیده وبه‌عین التفات و مرحمت امیر بحر مکرمت‌اناولاغیربه اوج سپهر برین رسانیده .

مولانا **حاج محمد نقاش** در انواع فنون و اصناف علوم مهارت تمام دارد وپیوسته نقش خیالات غریبه وصور امور عجیبه برلوح خاطر می‌نگارد در شهور سنه اربع وتسعمایه به‌ملازمت شاهزاده بغیع‌الزمان شتافت ودر قبةالاسلام بلخ روزگار می‌گذراند . دیگر مولانا **محمد اصفهانی** و دیگر استاد **کمال‌الدین بهزاد** است .

استادکمال‌الدین بهراد کامل‌ترین مصوران دوران است ، بلکه این کار را به‌نهایت کمال رسانیده مدتی درظل تربیت امیرهدایت منقبت بطرفه کاری

مشغول بود اما حالا درملازمت صاحب قرآن عالی منزلت بسر می برد **استاد قاسم علی چهره گشا** زبده مصوران روزگار وقدوه نقاشان شیرین کار است این فن را در کتابخانه امیر هدایت انتما بدست آورده وبسبب تعلیم آن حضرت گوی سبقت از امثال واقران ربوده وپیوسته درملازمت بندگانش کمر خدمت بسته و همواره ازکثرت انعام واحسانش درمقام فراغت ورفاهیت نشسته ، پوشیده نماند که اگر تمامی نقاشان که در ملازمت عالیحضرت خداوندی بوده اند در این اوراق مذکور افتد مطالعه کنندگان راقم این حروف را به درازنفسی محسوب دارند.. »

چنانکه از نوشته میرخوند که معاصر سلطان حسین میرزا بوده است برمی آید هنرمندان بسیاری در دستگاه هنرآفرین امیرعلیشیر نوایی وسلطان حسین میرزا بایقرا تعلیم و تربیت می یافته اند که او بذکر معدودی چند از آنان پرداخته و بدیهی است جز آنچه را که او یادکرده گروه کثیر دیگری هم بوده اند از جمله سلطانمحمد ـ حیدرعلی فانی ـ مظفرعلی ـ آقامیراصفهانی (میرک خرد) وسرآمد همه هنرمندان دوران سلطان حسین میرزا بایقرا ، مولانا **ناصرالدین ـ منصور مصور** . بوده است که متأسفانه شناسانده نشده ومجهول القدر باقی مانده است[1] در این زمان در دستگاه پادشاهان آق قویونلو وقره قریونلو نیز که علاقه وعشقی وافر بهنرهای کتاب داشتند هنرمندان چیره دستی تربیت شدند که درنگارگری وتذهیب وزیبانویسی آثار برجسته ای ازخود بیادگار گذاشته اند.
ضمناً در دورهٔ تیموری باید از امیرشاهی سبزواری شاعر غزلسرا یاد کرد که در فن تذهیب ونقاشی سرآمد هنروران بود واثر برجسته او نقاشیهای کوشک گل افشان در استرآباد بوده است که بخواهش شاهزاده ابوالقاسم بابر انجام داد .

پس از انقراض سلسله تیموریان بدست شاه اسماعیل صفوی در دوران صفویه نیز هنرهای قدیم کتاب همچنان موردتوجه وعنایت خاص بوده است .

شاه اسماعیل صفوی هنرمندان کتابخانه سلطان حسین میرزا بایقرا که کمال الدین بهزاد بر آنان کلانتری وسرپرستی داشت با نفایس کتابخانه سلطان حسین میرزا بایقرا ازهرات به تبریز منتقل ساخت وهنروران را صمیمانه نواخت.
کتابخانه سرکاری شاه اسماعیل صفوی در تبریز در واقع جای گزین دارالصنایع هرات گردید ودر دوران او وهمچنین سلطنت طولانی شاه تهماسب

۱ ـ نویسنده این مختصر در سمپوزیوم بین المللی تاشکند که درباره هنر دوره تیموری تشکیل گردیده بود بمعرفی این هنرمند پرداخت و تحقیقاتی در باره او ارائه داده است .

اول هنرهای قدیم کتاب هم‌چنان راه کمال وترقی را پیمود . بهترین نمونه و نمودار هنرهای بدیع کتاب در این‌دوران میتواند یك نسخه از خمسهٔ نظامی باشد که خط آن را خطاط شهیر شاه محمود نیشابوری نوشته ومجالس نفیس آن را پنج تن از برگزیده‌ترین هنرمندان کتابخانه شاه‌تهماسب : ـ میرزاعلی ـ سیدعلی ـ مظفرعلی ـ سلطان‌محمد ـ آقامیرك ـ نقاشی وصفحات آن‌را تذهیب کرده‌اند وجلد آن‌را **سلطان محمود مجلد** ، ساخته است .

دراین‌زمان گذشته ازتبریز شیراز واصفهان نیز مجمع ومرکزهنرمندان شد ودر این دومرکز نیز توجه خاصی به‌هنرهای زیبای‌کتاب معطوف گردید وهنرمندانی عالیمقام وگرانقدر درهنرهای متعلق بکتاب بعرصه ظهور و بروز آمدند .

مرقع گرانبهایی‌ازدوران‌شاه‌تهماسب اول‌در خزانه‌اوقاف توپقاپوسرای اسلامبول موجود است که بشماره ۲۱۶۱ ثبت است ، این مرقع راسید[1] احمد مشهدی از خطاطان شهیر نستعلیق دوران آن پادشاه به خواهش امیرغیب‌بیك یکی از امرای دربار شاه‌تهماسب تدوین وتنظیم کرده است .

در مرقع مورد بحث گذشته از خطوط خطاطان نامور نقاشیهائی نیز از نگارگران چیره دست زمان گردآوری شده است و به‌همین مناسبت سید احمد مشهدی در مقدمه‌ای که براین‌مرقع نوشته‌و به‌معرفی نگارگران کتابها که درآن زمان شهرت ومعروفیت داشته‌اند پرداخته و بوسیله این‌مقدمه به‌شناسائی نقاشان مکتب شیراز واصفهان وخراسان وتبریزدست می‌یابیم ، چون این نوشته‌ازنظر شناسائی هنرمندان هنرهای قدیم کتاب درآغاز سلسله صفویه حائز اهمیت است به‌نقل آن می‌پردازیم .

(.... هم‌چنانکه در خط شش قلم اصل است در این فن(نقاشی) نیزشش اصل معتبر است اسلامی‌ ـ خطایی ـ فرنگی‌ ـ فصالی ـ ابره ـ گره . واستادان فارس و عراق مثل استاد[2] درویش . خلیفه محمد حیوة ـ میرمصور ـ و پسرش میرسیدعلی ـ خواجه‌عبدالرزاق‌ ـ خواجه عبدالوهاب وپسرش خواجه‌عبدالعزیز وسید میرك (آقامیرك) که در جمیع اطوار وتمامی اطراز این طرز عالیمقدار واین فن به‌بی‌بدلی و بی‌مثلی مثل‌است.

چون استادان این فن بیش‌از آنند که در دایرهٔ‌احصاء وحیطه احصارتوان

---

۱ ــ در گلستان هنر شرح‌حال این‌خطاط شهیر آمده است

۲ ــ این درویش‌نقاش ومذهب است ودر آغاز صفویه می‌زیسته‌نباید با درویش‌عبدالمجید خطاط اشتباه کرد

آورد وافزون‌ارآنندکه درکارگاه ووصور واحسن صورکم روی‌شناسان ایشان‌را توان شمرد به‌متاخرین ایشان اکتفا نمود.

اما استادان مشهور خراسان ، مثل خواجه میرک (جز آقا میرک است) مولانا حاجی‌محمد-استاد قاسم علی‌چهره‌گشا - استادبهزاد- شبیه و نظیر ندارند وار جمله بااستاد بهزادملاقات صورت بسته والحق‌استاد مذکور به‌قوت بنان و قدرت بر رقم علی‌الاکفاء والاقران فایق بوده و برکات اقلام وحرکات ارقامش صدهزار آفرین لایق است[1]

ز کار رغالش به چابك روی	بهشت از قلم گیری مانوی
اگر مانی از او خبرداشتی	از او طرح واندازه برداشتی
بود صورت مرغ او دلپذیر	چو مرغ‌مسیحا شده‌روح‌گیر
قلم را از آن کار بالا گرفت	که‌اندردو‌انگشت‌اوجاگرفت
قلم چون به تشعیر گیرددلیر	روان‌موی خیزددر اندام‌شیر

لازم به توضیح است‌که‌این اشعار راکه سید احمدمشهدی درمدح‌وستایش ازکار و هنر بهزادآورده‌است در واقع اشعاری است‌که‌مولانا عبدالواسع‌نظامی در مقدمه‌ای‌که‌برمرقع حمامه‌نامه (کبوترنامه) استاد ناصرالدین منصور مصور نوشته سروده‌است. این‌استاد ناصرالدین‌منصور (یا مذهب) استاد وتربیت‌کننده کمال‌الدین بهزاد بوده است .

به نوشته زینت التواریخ ، تاریخ خلد برین شرح حال و احوال نقاشان وهنروران هنر کتاب سازی دوره شاه طهماسب را بطور مشروح آورده است .

امتیاز وبرتری کارهای هنری دوره شاه اسماعیل صفوی بر مکتب هرات

هنروران و هنرمندان هنرهای کتاب در دوره شاه اسماعیل صفوی (مکتب تبریز) ابداعات وابتکاراتی رادر هنر نقاش وتذهیب کتاب‌به کاربردند که در نتیجه آثار هنری این دوره را بر زمان بایسنغر و شاهرخ برتری می‌دهد. برای نمونه مواردی ازآن‌را در این مختصر یادآور میشود .

۱- معلوم است‌که استاد بهزاد در زمان تحریر این مقدمه حیات داشته به‌نوشته‌روضات‌الجنان مزار استاد بهزاد درو بلیان‌کوه بوده‌است‌واینکه گفته‌اند مزار بهزاد در هرات است‌اشتباه است .

بهزاد شبیه‌سازی‌را بامجلس‌سازی‌توأم‌کرد ودراین‌کارپیشوای هنرمندان دیگر ایران است، میراحمد باغ‌شمالی (تبریزی) ومیر مصور تبریزی ، برجسته‌ترین رنگ‌آمیزی را ازنظر تناسب خلق و ابداع کرده‌اند ، سلطانمحمد وشیخ محمد وآقا رضا دربوجود آوردن ابعاد در نقاشی کتابی وسیله طرحها و خطوط استادان مسلم این هنر شناخته شده‌اند .

درزمان شاه اسماعیل صفوی نقاشی‌کتابی بمقام شامخی رسید و به همین مکتب تبریز در اوج قدرت وشهرت قرار گرفت وهنرمندان برگزیده وبنامی ظهور کردند ودر این دوران دراعتلای این‌هنر کوشیدندکه بطور نمونه بایداز هنرمندانی نظیرمانی نقاش شیرازی۔ مظفر علی تربتی۔ حیدرعلی نقاش ۔ نباتی تبریزی۔ میر مصور۔ سلطان‌محمد۔ مولانادرنی بخاری۔ شاه‌محمود۔ زهی‌مشهدی۔ ابراهیم میرزا صفوی ــ شیخ محمد سبزواری علی اصغر کاشی عبدالله شیرازی یادکرد.

این سه تن اخیرالذکر درکتابخانه ابراهیم‌میرزا صفوی‌به‌خلق وابداع آثارهنری مشغول بودند.

پس‌از شاه‌تهماسب درزمان شاه‌محمد خدابنده ۔ قزوین پناهگاه هنروران شد وهنرمندانی نظیر خواجه عبدالعزیز نقاش ــ مولانا علی اصغر نقاش ـمحمد حسین صبوری ــ شاهقلی ــ عبدالصمد ــ درکتابخانه شاه محمد خدابنده آثاری برجسته ونفیس بوجودآوردند.

در زمان شاه‌عباس بزرگ پرورش یافتگان‌مکتب تبریز وقزوین وشیراز با تشویق وتحبیبی‌که از ایشان می‌شد هنرهای کتاب بار دیگر رونق گرفت و در این زمان خوشنویسان و مذهبان ومصوران نامداری پرورش یافتند که‌آثار هنری ایشان در ردیف برگزیده‌ترین آثار هنری‌کتاب بشمار است. از برگزیدگان این‌دوره باید ازحبیب‌الله ساوجی۔ سیاوش‌بیك۔ شیخ‌محمد سبزواری۔ میر یحیی تبریزی ــ مولانا کپك هراتی ــ محمد بیك ــ میر ابراهیم دردی ــ محمد محسن ــ محمد یوسف ــ صادقی بیك افشار ــ استاد محمد مصور ــ رضا عباسی۔ معین‌مصوریادکرد،این‌گروه باشکوه همه ازخدمتگزاران وهنروران کتابخانه شاهی بوده‌اند .

استادمحمدی‌مصورکه‌رقم‌می‌کرده‌است فقیرالداعی‌محمدی مصور۔ استاد صادقی بیك‌افشار است. کارهای‌او راباید‌مکتبی تازه ونودرهنر صورت سازی و مجلس‌آرایی کتابی دانست.

قلم او درطراحی قدرت وانسجام شگفتی‌آور دارد و در میان هنروران

ایران برای اونطیر وبدیل کمتر می‌توان یافت، اوصادقی بیك راپرورش دادار آثار او درموزه لنین گراد هست. این آثار قبلا متعلق به‌بقعه و مزارشیخ صفی الدین اردبیلی بوده است. درموزه بوستن آمریکا ولور پاریس نیز آثاری ازاو هست.

صادقی‌بیك افشار پس از استادش در نقاشی کتابی تحول و دگرگونگی بوجودآورد وطرح نورا بنیانی استوارنهاد مکتب اوهمچون استادش‌محمدی‌در نگارگری‌کتابی بیشترمتکی برحرکات خطوط است ودرنقش‌های اوخط بیش‌از رنگ درجلوه دادن موضوع وتجسم‌آن یاری می‌کند.

صادقی بیك‌افشار توانست شاگردانی چون آقا سید محمود وآقا عنایت ورضا عباسی بپرورد ـ رضای عباسی سرآمد هنروران این‌مکتب بو شد واونیز شاگردانی چون‌ ـ معین مصور ـ شفیع عباسی ـ افضل مصورحسینی ـ شیخ‌محمود حبیب‌الله مشهدی ـ شاه قاسم ـ محمد یوسف‌الحسینی ـ امیر سید علی تبریزی ـ خواجه عبدالصمد شیرین قلم ـ امیر بیك پیروی ساوی ـ شفیعا پسرش را بپرورد .

در دوران شاه‌صفی‌انحطاط هنرهای‌کتاب آغاز می‌شود وبا اینکه بعدها شاه سلطان‌حسین به‌خوشنویسی ونقش‌آفرینی ومعماری توجه‌خاص‌مبذول‌میداشت معذالك هنرهای کتاب ازجمله ـ جلدسازی ـ وراقی ـ کاغذ سازی ـ تذهیب و تشعیر ومجلس آرائی ـ راه زوال پیمود. آثار هنری اواخر دوران صفویه به هیچوجه قابل‌مقایسه بادوران شاه‌عباس وشاه تهماسب نیستند.

در دوران افشاریه وزندیه نیز توجه و عنایتی به هنرهای کتاب مبذول نمی‌گردد وظهور صنعت چاپ نیزدر رکود بازار این هنرها نقش برجسته‌ای دارد.

ازهنرمندان دوران زندیه وافشاریه میتوان از آقامحمدصادق وآقازمان وآقا اشرف‌آقا نجف قلی ـ وآقا محمداسمعیل وحیدر علی اصفهانی ولطف‌علی شیرازی یادکرد.

در زمان فتحعلیشاه و ناصرالدین شاه مختصر همتی به احیای هنرهای کتاب معطوف گردید وچون حمایت ازاین‌هنرها ادامه پیدا نکرد متاسفانه‌در دوران‌مظفرالدین‌شاه‌به‌انحطاط‌کامل‌گرایید وبارواج‌روزافزون چاپ‌هنرمندان وهنروران این فنون ازصحنه‌کار برکنارماندند.

ازهنرمندان هنرهای‌کتاب (نگارگری) دراین دوره باید ازمیرزابابای

حسینی اصفهانی آقاعباس نقاشباشی میرآقا ابوتراب غفاری ـ مسعود غفاری ـ کمال‌الملک غفاری ـ مزین‌الدوله ـ محمودخان صبا ـ آقا جعفر ومصورالمالك یاد کرد.

توضیحات و بیان اصطلاحاتی چند در هنرهای کتاب

هنر کاغذ سازی . کم و بیش درضمن این مقاله اشارتی به تاریخچه کاغذ در ایران شد واینك بدون تکرار از تاریخ هنر کاغذسازی بذکر انواع کاغذ‌هائیکه در کتابهای خطی بکاررفته وازنظر هنر وقدمت ارزش دارند می‌پردازد تاقرن ششم انواع کاغذهائی‌که در کتابها دیده میشود وارزششان با یکدیگر از نظر مرغوب بودن نوع متفاوت است بدین شرح معرفی می‌شوند کاغذ‌خونه ـ این کاغذ منسوب به خونه بوده که بعدها بنام کاغذ کتان بمناسبت داشتن کار ـ خانه‌های کاغذ سازی معروف شده و آن شهرکی است ازتـوابع تبریز ـ کاغذ ناصری ـ کاغذ فرعونی ـ کاغذنوحی ـ کاغذ سلیمانی ـ کاغذ طلحی ـ کاغذ منصوری ـ کاغذ جعفری ـ کاغذ خانبالیغ ـ کاغذ سمرقندی ـ کاغذ بغدادی.

از قرن هفتم به بعد کاغذهایی‌که درکتابهای خطی ایران مورد استفاده بوده است، انواع زیراست : کاغذ سمرقندی ـ کاغذ فستقی ـ (یعنی پسته‌ای واین بمناسبت رنگ آن است و آن نوعی مرغوب از کاغذ سمرقندی است و این نوع کاغذ لطیف و نازك وازکاغذ ترمه‌هم بهتر است و بهای آن بیش از انواع دیگر کاغذ بوده است) .

کاغذ دولت‌آبادی ـ کاغذ سپاهانی ـ کاغذحنایی ـ کاغذ ختائی ـ کاغذ سپاهانی نخودی ـ کاغذبخارایی ـ کاغذ کشمیری ـ کاغذشجری ـ زروگلدار ـ حاشیه‌فلفل‌نمکی ـ کاغذ ترمه ـ این‌کاغذ را از ابریشم می‌ساختند‌اند لغزنده وبدون پرز است.

کاغذ سمرقندی بردو نوع بوده ـ نازك وضخیم ـ مرغوب‌آن نوع نازك آن است و برنگ‌های زرد ـ نخودی ـ فستقی و گاه سفید دیده میشود ـ کاغذ کبود فرنگی ـ این‌کاغذ را آهارمهره می‌کردند و ازاواخر صفویه به بعد در ایران معمول گردیـد ـ کاغذ جگرگی فرنگی‌هم ازهمان زمان معمول گردیده لیکن بمناسبت رنگ خفه آن رواج نیافت کاغذ دولت‌آبادی وسمرقندی همیشه برانواع کاغذها حتی‌خانبالیغ برتری داشته است .

وراقی

یکی از هنرهای‌کتابهای قدیم هنروراقی‌است . وراق دراصل بمعنی‌کسی

است که کاغذ را می‌برد و ورق می‌سازد . به کاغذ فروش وصحاف وحتی کاتبهم گفته‌اند . وراقان می‌توانستند کاغذ را پوست کنند و این هنری بسیار ظریف بود. بایك موی‌دم‌اسب یك برگ کاغذ را بدونیم مساوی‌قسمت می‌کردند و بااین هنراوراق کاغذها را لطیف ونازك ویك‌نواخت می‌ساختند ، چون کاغذ در ایام قدیم‌هنری دستی بود که خمیرمایه‌کاغذ را ازمیان ورده‌های چوبی می‌گذرانیدند وآن را تحت فشاربه برگه‌ها تبدیل می‌ساختند به همین‌علت اوراق‌کاغذ ازنظر ضخامت یکسان نبود و وراقان اوراق کاغذ را وسیله پوست‌کردن همه را به یك میزان درمی‌آوردند و ورق برای‌کتابت تهیه می‌کردند وضمناً بااین عمل‌ورق‌ـ های‌کاغذ دوبرابر می‌شد وبهای‌آن ارزانتر می‌گردید

هنردیگر وراقان این بودکه اوراق کتاب را متن وحاشیه می‌کردند ـ وراقان ورقها رابه اندازه‌های مختلف می‌بریدند وکتابها براساس ورق‌هائی‌که وراقان می‌ساختند قطع واندازه وشکل می‌گرفت. بایدتوجه داشت چـون کاغذ بسیارگران بودازنظر اقتصادی صرفه و صلاح نبودکه بقطع مطلوب و دلخواه کاغذها راقطع کنندبلکه وراقان اوراقی راکه داشتند می‌سنجیدندکه درچه‌قطعی کاغذهاکناره‌نخواهد دادوکمتر باطله خواهدشد وازاین‌رهگذر است‌که کتابهای خطی قطعهای گوناگون دارد . قطعهای معروف‌کتابهای خطی به قرار زیر و بدین‌نامها مشخص است:

وزیری بزرگ ـ وزیری‌کوچك ـ نیم‌بزرگی ـ خشتی ـ صحافی ـ بیاض ربعی ـ خانماری ـ رحلی ـ رحلی‌کوچك ـ بیاض خشتی.

وصالی

هنروصله زدن و وصله‌کردن‌هم درصحافی کتابهای قدیم‌حائز اهمیت‌بوده است‌زیرا بسیاری ازکتابها دراثر عـوامل مختلف مانند ـ موریانه خوراکی ـ سوختگی ـ موش خوردگی ـ پاره گی ـ پوسیدگی ـ کرم‌کاغذ ـ دچار ضایعات می‌شد ـ ویاحواشی‌کتابها دراثر مرورزمان واستعمال و لمس انگشتان خشن و ورآمده می‌گردید وکاغذحاشیه‌کثیف ومچاله وبدنماحلوه می‌کرد. وصالان این عوارض و ضایعات را ازمیان برمیداشتند و حـواشی راباکاغذ تازه باهنرمندی چنان وصله می‌زدندکه تمیزورق وصالی شده دشوار‌بود.

درحقیقت وصالان کسانی بودندکه درکاغذ هنررفوکاران رادرپارچه‌انجام می‌دادند بعضی ازوصالان کاغذها رالبالب می‌چسبانیدند والحق این‌هنرمندی به معجزه می‌مانست اگرکاغذ ازنوع کتابی‌که میخواستند وصالی کنند در دسترس

نداشتند ازکاغذهای دیگر (البته ساخت دست) باوسائلی که داشتند کاغذهمرنگ وهم سطح وهم مانند کاغذ کتاب موردنظر می‌پروردند و به اصطلاح خودشان (حال می‌آوردند وحامی‌اندا‌ختند) و بااین ترتیب چون وصله بااصل یك رنگ ویك نواخت بودقسمت وصالی‌شده به چشم نمی‌خورد وتوجه را جلب نمی‌کرد واین هنروصالان بودکه طی‌هزارودویست سال توانستند بسیاری از نسخه های خطی عزیزالوجود را از نیستی وانهدام نجات بخشند

صحافی

صحافی نیز ازهنرهای فن کتاب سازی‌است. بااین‌هنر اوراق کتابها راکه دست‌نویس بودبصورت مدون دریك مجلد درمیآوردند و دراین کارهنر شیرازه بندی اساس کاربود واین هنرازپدیده های مردم شیراز بوده‌است.

نخست اوراق کتاب‌را بصورت جزوه‌ای منظم می‌کردند وآنگاه باابریشم آنها راشیرازه می‌زدند وبااین عمل اوراق کتاب چنان‌محکم ویك‌نواخت‌پهلوی یکدیگرقرارمی‌گرفت که درطی‌قرنها ازهم گسیخته‌نمی‌شد. وهم‌اکنون کتابهایی دردست داریم‌که باگذشت یك‌هزاروصدسال ازعمرآنان همچنان شیرازه خورده باقی‌است واوراق آن منظم ومدون‌است. صحافان پس از شیرازه بندی لبه‌های کتابها را می‌بریدند وعمل‌جلد کردن‌کتاب نیز باآنان بود . تعمیرکتابهای مندرس و اوراق را نیزانجام می‌دادند وفن وصالی و وراقی‌هم بعدها باصحافان بوده است.

ازدورهٔ بایسنغر وسلطان‌حسین میرزا بایقرا صحافان بنامی رامی‌شناسم از جمله مولانا داتی لاری درتبریز ورمضان نباتی دراسترآباد و عشرتی قلندر در تبریز وفتوحی اصفهانی وفکری استرآبادی . راوندی مؤلف راحة‌الصدور نیز بطوریکه خود می‌نویسد ازصحافان و مذهبان برجسته قرن هفتم بوده‌است.

از دوران صفویه قاسم‌بیك تبریزی راکه گلستان هنرمتذکر او شده‌است می‌شناسیم. ازصحافان برجستهٔ دوران قاجار میرزا احمدتبریزی‌قابل ذکراست که هنراو راسپهر ستوده است‌البته در هر دوران صحافان بسیار بوده‌اند لیکن برجستگان وهنرمندان این‌طبقه قابل‌ذکر‌ند.

هنر جلد سازی

هنرجلد سازی ازهنرهائی استکه درایران پیشینه دیرینه دارد درایران باستان برای حفظ اوراق پوستی ویا توزویادیبه ازمحفظه‌هایی استفاده می‌شده

است که این محفظه‌ها برای کتاب جداگانه تعبیه وتهیه می‌شدند فی‌المثل برای هر نسك اوستا یك محفظه اختصاص می‌دادند و اوراق هر نسك را در آن محفظه می‌گذاشتند، این محفظه‌ها از آهن و یا مفرغ بود و بعدها از زر و سیم هم ساخته‌اند وروی این محفظه‌ها را بنا به اهمیت کتاب با گوهر می‌آراستند. بعدها که در کار دباغی پوست پیشرفت کامل حاصل شد وتوانستند پارشمن بسازند[1] اوراق کتاب نازك ولطیف گردید و درد باغی پوست تا بدانجا پیشرفت حاصل شد که از پوست بره بر کوهی کاغذهائی تهیه می‌کردند که بمراتب از کاغذهای امروزی لطیف‌تر می‌نمود پوست پارشمن از بهترین نوع کاغذ پوست بوده‌است و این نوع پوست گرانبهاترین نوع کاغذهای پوستی‌است بهرحال با ترقی دباغی و رواج پوستهای لطیف تومار به‌وجود آمد تومار عبارت است از پوستهای طویل بدین معنی که ورقهای پوست را به عرضهای از ۵ تا ۲۰ سانتیمتر می‌بریدند واز طول تا چند متر ورقهای پوست را بهم می‌چسبانیدند و نوشته‌ها وبخصوص فرمانها را بر آن می‌نوشتند ـ مدتها کتابها بصورت تومار تهیه می‌شد و برای محفوظ ماندن این تومارها از محفظه‌های فلزی استوانه‌ای استفاده می‌کردند.

پس‌از اینکه توفیق یافتند برای نوشتن اوراق نازك پوست و بعد پاپیروس و سپس کاغذ فراهم سازند اوراق را بطرزی که قبلا گفته‌شد شیرازه‌می‌بستند و با این‌نحوه آنها بهم متصل می‌شدند ومدون می‌گردیدند. پس از معمول شدن شیرازه ومدون گشتن اوراق، کتاب بصورت کنونی درآمد واز این زمان است که برای‌حفاظت اوراق مدون‌ومستقل ماندن‌هر یك‌از کتابها محفظه‌های اختصاصی از چرم وچوب وفلز معمول ومتداول گردید وچون محفظه های چوبی وفلزی فساد می‌پذیرفتند عملا دریافتند که محفظه‌های چرمین هم از نظر وزن سبك است وهم مقاومت آن بیشتر است وساختن آن نیز آسانتر و عملی‌تر است ـ جلد کتاب اینگونه بوجود آمد و با سابقه‌ای که برای گوهر نشانی محفظه‌ها بود در گوهر نشانی و تزیین جلد-های چرمین هم ذوق وسلیقه بکار بردند وکتابهای گوهر نشان ایران باستان شهرت دارند و یکی از آن جمله تاریخ خاندان حیدر بن کاووس افشین اشروسنه بوده

---

[1] ـ ساخت پارشمن را متعلق به دوهزار قبل از میلاد میدانند وچون آنرا ساخته شده در پرگاموس (آسیای صغیر) شناخته‌اند اینست‌که پارشمن نامیده‌اند ولی درواقع ساخت پارشمن از سکاها واز طریق آذربایجان به‌آسیای صغیر رفته ـ پارشمن را از پوست گوسفند و بره آهو وگوزن می‌ساخته‌اند وبهترین نوع کاغذهای پوستی که برای کتابت وتذهیب مناسب بوده پارشمن است و پارشمن‌های کهنه وقدیمی ارزش مادی بسیار دارند

است‌که درادبیات فارسی بدان اشاره شده ازجمله عثمان مختاری در قصیده‌ای می‌گوید .

گر بدیدی هنر بدله هر گوهر تو
گوهر دفتر خود برتو فشاندی افشین

توجه به آذین‌بستن برجلدها سبب‌شدکه هنرمجلدی پدیدآید ویکی از هنرهای زیبای کتاب گردد. در زمان ساسانیان گذشته ازجلدهای پوست چرمین جلدهای زری‌هم متداول بوده است زری‌بافی در دوران ساسانیان از هنرهای بسیارممتاز ایران‌بودکه تا دوران بویه‌ها وسامانیها ادامه داشت و سپس روبه انحطاط گذاشت وباردیگر درزمان‌صفویه احیاگردید. درروی چرم‌جلدهاصدف بیرکار میکردند وآنرا باصدف هم تزیین میکردند.

در دوره اسلامی در ایران رایج‌ترین جلدها جلدهای چرمین بود و از این‌رهگذر برای تزیین جلدهای چرمین صنایع و هنرهائی‌آفریدندکه براستی زیبا وشگفت انگیز است.

دراثرممارست‌وآزمایش جلدسازان دریافته بودندکه بهترین‌پوست‌وچرم برای‌جلد سازی پوست‌وچرم‌خراست‌که دراصطلاح جلدسازان به ساغری‌معروف است‌البته از چرم گاوهم ساغری می‌ساخته‌اند ولی ازلحاظ مقاومت وقدرت‌بپای چرم ساغری خر نمی‌رسیده‌است.

بهترین جلدهای ساغری ازنظرهنری جلدسوخت و صنعت و هنرسوخت کاری است‌که دربارهٔآن بطور اختصار توضیح خواهیم داد. بعداز جلد سوخت جلدهای مشته‌ای ضربی قابل توجه است. در دوران تیموریان نوع دیگری جلد در ایران ساخته واختراع شدکه بسیار زیبا و جالب توجه است. وآن‌را لاکی رنگ و روغنی می‌خوانند در جلدهای لاکی امکان نقاشی رنگی در روی جلد بوجود آمد و اختراع جلدلاکی سبب شدکه هنر دیگری نیز پدید آید و آن هنر قلمدان سازی بود[1]

جلدهای‌لاکی درآغاز ساده‌بود وسپس دارای نقوش گردید وسرانجام در دوران صفویه با صور انسانی وگلبرگ مزین گردید . در زمان زندیه و آغاز

۱ـ قلمدان متعلق به دورهٔ ساسانیان است. ولی‌قلمدانهای آن‌دوره تااواخر صفویه‌آهنی ومفرغی ومشبک بودو درروی‌آهن یا فولاد باطلا نقوشی زیبا نقروزرکوبی میکردند. قلمدانهای چوبی هم می‌ساختند لیکن از زمان شاه‌سلطان حسین صفوی قلمدان سازی متداول و نقاشی شده باب شد

قاجاریه این هنر بحد اعلای کمال وجمال رسید. نوع مرغش‌سازی درجلد لاکی و کشفی آن از انواع مرغوب وممتاز جلدهای لاکی است.

جلدهای ترمه وقلمکار ومیشن ومحمل ومقوا وزری‌هم‌در دورانهای اخیر رواج گرفت ولی اینها هیچیك جنبهٔ هنری ندارند. جلدهای سوخت ومشته‌ای‌و ساغریهای میناکاری از نظر هنر قابل توجه هستند.

جلد سوخت درحقیقت نوعی موزائیك سازی باچرم است. چرمها برای این منظور می‌برند وتحت قید قرار می‌دهند تاحالت خشك واستخوانی بخود بگیرد وهنرمند سوخت‌گر آنها را بقطعات ریز بصورت اسلیمی‌های زیبامی‌برید ودریك بوم طلائی ویالاجوردی می‌نشاند وسپس روی‌قطعات ریز بریده‌شده که مجموع آنها اشکال هندسی منظم وزیبائی را بوجود میاورد باحل زروسیم و رنگهای معدنی دیگر رنگ آمیزی میکرد . جلدهائی از سوخت دیده شده است که بیش‌ازپنجهزار قطعه بوده‌است. نویسنده اگر بخواهد دربارهٔ هریك‌از انواع جلدها توضیح وشرح بدهد ونوع‌هر یك را بامشخصات‌کامل بازشناساند خود رساله‌ای حجیم را دربرمی‌گیرد وچون دراین مقاله بنابراختصار گذاشته شده همین‌اندازه به‌برشمردن‌نام‌هرنوع ازجلدها که درکتابهای خطی‌دیده‌میشود اکتفا میکند.

۱- لاکی دور ومصور ۲- دایره اطلس مشجر ۳- ابره‌کاغذگلی دورمذهب ۴- ابره ساغری‌ترنج دار ۵- تیماج‌سوخته‌دار ۶-تیماج روغنی ترنج‌دار ۷-ابره حارای قرمز ۸- ابره تافته ترنجی ۹- مقوای‌بوم زرافشان ۱۰- مقوای بوم‌طلائی روغنی ۱۱-مقوای‌بوم‌زیتونی روغنی ۱۲- ابره ترمه‌لاکی ۱۳- مرغش بوم زیتونی ۱۴- مرغش‌بوم‌طلائی ۱۵- مرغش‌بوم‌تریاکی ۱۶- مرغش‌بوم سبز ۱۷- مرغش‌بوم سفید ۱۸- مرغش‌بوم زرد ۱۹- مرغش‌بوم سیاه ۲۰- روغنی بوم‌کشفی ۲۱-مقوای سوخته تحریر ۲۲ - روغنی لاکی نقاشی گل سرخی ۲۳ - لاکی نقاشی گل وبوته ۲۴ - لاکی‌گل وبلبل ۲۵ - لاکی دسته نرگس ۲۶ - لاکی‌شکوفه وبهار ۲۷ - لاکی گل وپروانه ۲۸- لاکی شکارگاه ۲۹- لاکی مجلسی مصور ۳۰- لاکی‌گرفت وگیر ۳۱ - لاکی متن وحاشیه مذهب ۳۲ - لاکی شاخه انگوری ۳۳ - لاکی برگ مویی جفت وبست ۳۴ - ابره قلمکار ۳۵ - ابره مشکی مینا سازی ۳۶- ابره چیت روغن زده ۳۷-ابره محمل پشت‌گلی ۳۸- ابره‌ساغری نمای فرنگی ۳۹- ابره تیماج بادمجانی ۴۰- ابره زری ۴۱- ابره‌کاغذسلطانی ۴۲- ابره‌کاغذابری ۴۳- ابره تیماج‌مشکی ۴۴-ابره‌تیماج‌یك‌لائی ۴۵- ابره‌مشمع

سبز ۴۶ ـ ابره مخمل سبز ۴۷ـ ابره تیماج ساقه خیاری ۴۸ـ ابره اطلس آبی ۴۹ـ ابره کاغذ ابری لولادار ۵۰ ـ ابره مخمل بیدمشکی ۵۱ـ ابره شال یزدی ۵۲ـ ابره سفید عطیفه عف ۵۳ـ سوخته تحریر لولادار ۵۴ـ ابره تیماج مشجری طلاکوب ۵۵ـ تیماج سبز مطلائی ۵۶ـ ابره تیماج حاشیه منگنه ۵۷ـ ابره ساغری دور سوخته تحریر ۵۸ ـ ابره محرمات ترمه ۵۹ ـ ابره جدول مطلائی ۶۰ـ تیماج مذهب روغنی ۶۱ ـ ابره صوف قرمز ۶۲ ـ ابره زری بند ۶۳ ـ ابره رومی ۶۴ ـ ابره سند روسی ۶۵ ـ لاکی زرك ۶۶ ـ لاکی زرك کفی ۶۷ لاکی زرك کشفی ۶۸ـ ساغری میناقهوه‌ای ۶۹ ـ ساغری مینا گل و بوته ۷۰ ـ مشته‌ای میناکاری.

در جلدهای سوخت وساغری غالباً در لبه جلد لچکی هم می‌ساختند که این لچك حافظ لبهٔ کتاب بود ودر داخل کتاب تا میخورد وبروی صفحات آخر کتاب می‌خوابید وجلد آخر کتاب بروی آن بسته می‌شد. این لچکها راگاه با لولاهای طلا و یا نقره بعلت اول جلد متصل می‌کردند و در روی لچك جفت کوچکی با نهایت ظرافت غالباً ملیله تعبیه می‌کردند که در روی جلد آخر جفت ورزه می‌شد. جلدهای سوخت کار سلطان محمدمجلد که در دورهٔ شاه اسمعیل اول می‌زیست و مزارش در ویلان[1] کوه تبریز است از جلدهای طراز اول هنر جلد سازی است میرزا آقا امامی از سوخت ساز آن نامی دوران اخیر بود.

تذهیب

چنانکه درآغاز این گفتار آوردیم زرنگاری از هنرهای قدیم کتاب در ایران بوده است وآن آرایش کتاب باحل زر وسیم بودکه حواشی کتابهارا با آب زر وسیم بنقش گل وبوته تزیین میکردند وبه‌آن آذین‌میگفتند، مانویها در آذین کتابها می‌کوشیدند واین‌هنر را آنان رواج‌دادند. کم‌کم آذین زرین یاسیمین به‌آذین رنگین بدل شد ودرحاشیه کتابها گل وبوته‌های رنگین نقاشی می‌کردند، ورنگ‌هائی که بکار می‌بردند لاژورد وسفیدآب ـ زعفران شنگرف و سیاهی بود.

پس‌از اسلام که‌نقش ونگار تحریم شد برای آذین کتابها هنرمندان به ترسیم نقش‌های قراردادی وسمبولیك متوسل شدند وحرکات حیوانات ویا گلها را وسیله خطوط هندسی نشان دادند. بطورمثال درخت سرو رابصورت نقشی‌که بآن بوته جقه میگویند رسم میکردند واژدهای پیچنده را با اسلیمی‌ها نمایش

۱ ـ روضات‌الجنان
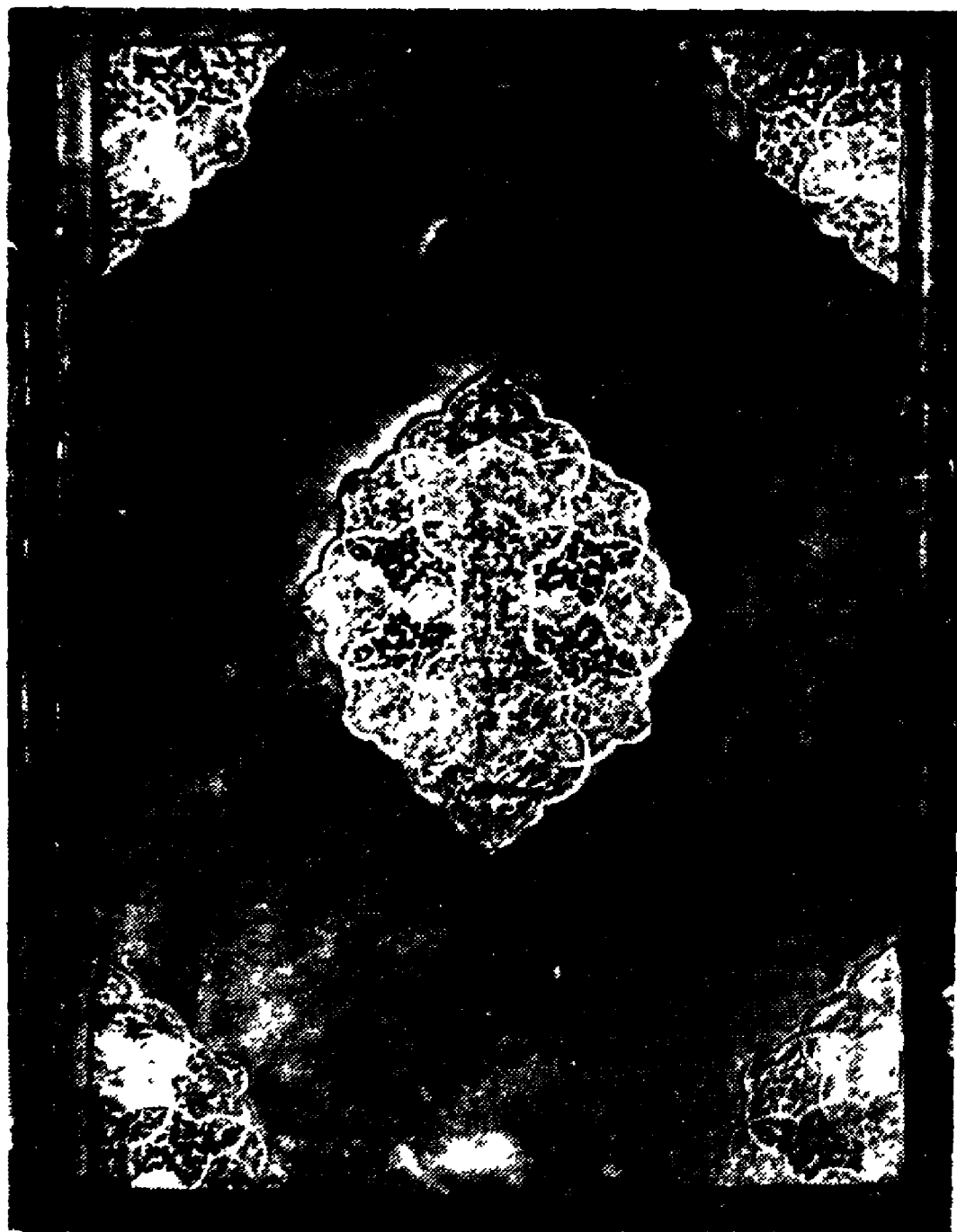
جلد سوخت از عصر تیموری

نمونهٔ تشعیر کامل

قرآن خط علیرضا عباسی

جلد ضربی (مشته‌ای)
مطلا

با کتیبه سازی و زنجیره وگره

جلد لاکی بانقش ابری

کار ابوطالب

مجلس طرب از کار معین مصور (عصر صفوی)

می‌دادند و گل و برگها را بصورت نقوش مواری که بآن بوته میگویند می‌نگاشتند. نخست این نقوش را در کتیبه کتابها بکار می‌بردند و در قرآنها برای سرآغاز سوره‌ها از این نقوش استفاده می‌کردند.

همین‌نقوش با رنگهای متنوع درمسجدها و اماکن مقدس بمنظور تزیین بآجر وسپس باکاشی‌لعابی معمول ومتداول گردید.

ازآنجا که این نقشها وآذینها درآغاز کتابها قرار گرفت بدآن سرلوح گفتند (درقرون پیش‌ازاسلام درزمان ساسانی‌ها به این تزیین‌های آغاز کتاب که نام یا عنوان کتاب ویا فصلی‌را دربرداشت دیباچه می‌گفته‌اند یعنی‌نوشته کوتاه)

سرلوحهای‌قرون دوم وسوم وچهارم هجری بسیارساده بوده است. غالباً متن‌این سرلوحهارا نخست با سرنج ویا لاژورد رنگ می‌زده‌اند وسپس‌درروی اینگونه متنهای رنگین با حروف پیرآمور تزیینی بخط‌سفیدآب یا زر نام کتاب ویا بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم را می‌نوشته‌اند

اگرمتن‌با سرنج بود با زعفران ویا لاژورد ویاآب زر وبه ندرت‌باسیماب آمیخته به زیبق و با رنگ‌های دیگر یا اجری به نقش‌گل و بوته های اسلیمی که این‌حروف را دربرمی‌گرفت می‌پرداختند

درقرن چهارم وپنجم متن این سرلوحها را اکثراً با رنگ قدم [1] رنگ آمیزی میکرده‌اند از قرن ششم به بعد سر لوح سازیها وارد مرحله تازه‌تری میگردد .

درکتاب المفاوضه[2] نوشته‌ای هست‌که مارا از بکاربردن تذهیب‌درکتابها وقدمت‌آن آگاه می‌کند. دراین‌کتاب آمده است‌که ابوالحسن‌علی بن‌هلال مشهور به ابن‌البواب‌بنویسنده کتاب‌حکایت کرده‌است‌که اودرکتابخانه بهاءالدوله‌فرزند عضدالدوله دیلمی درشیراز خدمت میکرده درآن‌کتابخانه قرآنی که جزوجزو بوده بخط ابن مقله وجود داشته ولی یك جزوآن مفقود شده بوده است . ابن بواب به بهاءالدوله پیشنهاد می‌کند که در ازای دریافت صله‌ای یك جزو مفقود را چنان بنویسد‌که هیچکس نتواند تشخیص دهد‌که خط ابن مقله نیست وپس ازبیان‌این‌معنی میگوید (... اجزای قرآن بر گرفتم وبخانه آمدم‌وبکتابخانه شدم و کاغذهای‌کهنه را زیروروکردم تاکاغذی‌که با نسخه قرآن شباهت داشت پیدا کردم ودرمیان‌آنها اقسام‌کاغذ سمرقندی وچینی کهنه‌که همه ظریف وعجیب

۱ ـ این رنگ را توضیح خواهیم داد

۲ـ تاریخ‌کتاب وکتابخانه‌های شاهنشاهی ج ۲ ص ۱۱

بودند وجود داشت ـ کاغذی‌را پسندیدم و برگزیدم وجزو ناقص‌را برآن نوشتم وتذهیب کردم و به تذهیب آن صورت کهنگی‌دادم .

راوندی در راحة‌الصدور[1] مطلبی داردکه از رواج تذهیب در دوران سلجوقیان نموداری‌است. مینویسد : «بتاریخ سنه سبع‌وسبعین وخمس‌مایه‌سلطان شهید طغرل بن‌ارسلان‌را هوس‌خط‌افتاد ومولانا صدرامام‌کبیرمحمود بن‌محمدبن علی راوندی راکه خال دعاگوست تفقد فرمود و او را تشریف استادی ارزانی داشت وخواست که ازانواع علوم اواستفادتی‌کند ..... خال‌دعاگوی کمرخدمت بربست و بجان‌کوشید و حلاوت حرفهای سیاه وکوتاه خط چون شیرینی شب وصال‌درکام اونهاد ... مصحفی‌سی‌پاره مبداکرد ومی نوشت (یعنی‌سلطان‌طغرل) ونقاشان و مذهبان‌را بیاوردتا هرچه اومی‌نوشت‌ایشانش‌به زرحل‌تکحیل‌می‌کردند وبرهرجزوی سی‌پاره صد دینار مغربی زرخرج می‌شد وآن مصحف پیش پادشاه عادل علاءالدین خداوند مراغه مانده است وبعضی پیش ملك تمر پادشاه اخلاط و بعضی پیش نقاشان » ازنوشته راوندی نکته‌ای‌که مستفاد است اینکه : همچنانکه قبلا متذکرشدیم (تذهیب یعنی زرنگاری) ومذهبان درآغازفقط به‌هنرزرنگاری می‌پرداختند و بـرای نقش و نگار سرلوح وغیره نقاشان به رنگ آمیری آن می‌پرداخته‌اند ولی ازقرن هفتم به‌بعد خود مذهبان جزکار زرنگاری نقاشی و نگارگری سرلوحهارا نیزخود بعهده داشته‌اند ازاین‌قرن به بعدخطوط‌هندسی تذهیبها طرافتی خاص‌بخودمی گیردوترنج‌وشمسه‌ولچك وتاج‌هم‌رواج‌می‌گیرد. ترنج وشمسه وتاج را بیشتردرپشت صفحه اول کتابها می‌ساختند ودرمیان‌آن نام کتاب ویا نام مالك‌کتاب‌را به‌آب زرمی‌نوشتند .

درقرن هفتم‌گذشته ازاینکه خطوط اسلیمی سرلوحها ظرافتی‌کامل داشت وحرکات خطوط همه مواری ودقیق بودند طرحها وشکلها تنوع هم پیداکرد و رنگ‌آمیری سرلوحها برنگهای متنوع‌آرایش‌گرفت ـ در دوره بایسنغری فن تذهیب به‌مدارج‌کمال وترقی‌رسید وگذشته ازنقوش ترنج‌وتاج وشمسه‌وسرلوح، حاشیه‌کتابهـا نیز در صفحات اول دوم تذهیب تمام می‌شد وبقیهٔ صفحات‌کتاب به هنر تشعیرآرایش‌می‌یافت.دیوان سلطان احمد جلایریکی ازقدیم‌ترین‌آثاری است‌که درصفحات‌آن‌تشعیرکامل بکار رفته است.از مذهبان بنام قرن هشتم یکی نجم‌الدین محمود مذهب است که درشیرازمی‌زیسته وتا سال ۷۸۲ زنده بوده است. اوشاعرنیز بود ، دیگری نظام‌الدین بن رضی نقاش است کــه در تذهیب و صحافی زبردست بوده و نسخه‌ای از تاج‌المآثر دردست است‌که تذهیب و نقاشیهای آن

۱ـ ص۴۴

کار این‌هنرآفرین است وتاریخ سال ۸۲۸ را دارد.

در قرن هشتم ونهم فن تذهیب به حد اعلای ترقی و کمال می‌رسد و باید گفت که تذهیبهای مکتب هرات از عالیترین تذهیبهائی که در تاریخ هنرهای قدیم کتاب میتوان دیداز مذهبان این دوره که نام‌آورند و به نام و نشان واقفیم یکی شیخ محمودمذهب و دیگری شمس‌الدین‌هروی و سه دیگر آصفی هروی مذهب و چهارمی منشی مذهب است.

تذهیب در قرن دهم آغاز صفویه و قرن یازدهم پیروی از همان سبك و مکتب هرات است تنها مکتب شیراز در این دو قرن وسیله دارالصنایع امام قلیخان از سبك مکتب هرات خارج شده و برای خود شیوه خاصی پیش گرفته و برجسته‌ترین کار این سبك اثر دارالمرزی است که از مذهبان نام مکتب شیراز بوده است. واین‌همان سبکی است که درقرون بعد درهند و کشمیر رواج گرفت و امروز باشتباه بنام سبك کشمیری خوانده می‌شود.

از مذهبان شهیر قرن دهم ویازدهم گروهی را می‌شناسیم که برجستگان آنهارا معرفی می‌کنیم. آقا میرك‌خوشنویس ـ محمود مذهب ـ منصور مذهب ـ حاج محمد نقاش ـ ملایاری ـ جلال‌الدین یوسف ـ کمال‌الدین بهزاد ـ عبداله مذهب ـ شیخ‌زاده محمود ـ استادقوام‌الدین‌حسن‌مذهب ـ استاد ابراهیم‌تبریزی ـ استاد حسن مذهب ـ محب علی‌تبریزی ومحمد علی تبریزی ـ استاد حسن‌مذهب رئیس نگارخانهٔ شاه تهماسب بود وچند تن از مذهبان دورهٔ شاه‌عباس بایدازملا درویش شیرازی ـ میرمحمد ایواوغلی ـ مولانا تذهیبی اصفهانی و سعید گیلانی یاد کرد.

دردورهٔ زندیه وسپس قاجاریه ازرنگ‌آمیزی تذهیب کاسته میشود وزرنگاری آن بیشتر مورد توجه قرار می‌گیرد. در دوره فتحعلیشاه و ناصرالدین شاه تذهیب با سبکی خاص که بهیچوجه باسبك هرات همبستگی وقرابتی ندارد رواج می‌گیرد و مذهبان هنرمندی ظهور می‌کنند که فن وهنر زرنگاری آنها واقعاً مایهٔ‌اعجاب وشگفتی‌است.ازمذهبان نام‌آور این‌دوره میتوان ازمیرزامحمد علی‌شیرازی وپسرش میرزاباقر ـ میرزا یوسف مذهب باشی‌وپسرش میرزاعلینقی خوش نویس، میرزا عبدالوهاب مذهب باشی ـ میرزا محمدرضابروسانی ـ شیخ ابوطالب بحرینی و دو فرزند هنرمندش آقا محمد حسین و آقا محمد حسن بحرینی ـ احمد بن عبدالحسین بن حاج مدرس یادکرد. کارهای میرزا یوسف مذهب باشی سرآمد هنر زرنگاری است. نویسنده اگر بخواهد به توصیح و تشریح کامل هنر تذهیب بپردازد خود رساله‌ای را شامل می‌گردد. همین اندازه

به بیان مختصری از توصیف و مصطلحات نقوش این فن ظریف بشرح زیر بسنده می کند اسلیم را فرهنگ‌ها ممالهٔ عربی اسلام دانسته‌اند مانند اسلامیت که مصدر جعلی است بمعنی مسلمانی یا دارای مشخصات اسلام بودن، و اسلامی بودن، از آنجا که واژه اسلام خود مصدر است نیازی به افزودن یت ندارد واین ترکیب ترکی و نابجا وغلط است. اسلیمی و اسلیم نیز این چنین است. صنعتی است در نقاشی ومعنی آن طرحهای اساسی وقرار دادی هنرهای تزیینی ایرانی مرکب از پیچ وخمهای متعدد که انواع مختلف آن باشباهت به عناصر طبیعت مشخص می گردد ــ و همچنین نام نوعی خط در قدیم بوده است.[۱]

برعم این بنده نویسنده این استنباط صحیح نیست واسلیم واسلیمی ممالهٔ عربی اسلام نیست واین نام فارسی است و نام نوعی خط در قدیم بوده است که بصورت خط رمزی بوده است و چون خطوط این نقش و نگارها هم نقوشی قرار دادی و رمزی بوده است به سائقه آن سابقه نام این خطوط را هم اسلیمی و اسلیم گذاشته‌اند.

در دورهٔ سامانیان خط تزیینی از خط پیرآمور فارسی دری پدید آمد که ما آن برای تزیین مسجدها و کاخها و کوشك‌ها آیات قرآنی رامی نوشتند ــ در خط الف‌ها وهمزه‌ها راهمانند ساقه گیاه وپیچك‌ها با پیچ وتاب های حساب‌شده وگاه درهم وپیچیده رسم می‌کردند تا زیبائی ودلربایی داشته باشد. خط ریحان تحریری الهامی از این خط تزیینی است، همچنان‌که گفتیم چون این خطوط به صورت رمز بود ونام خط رمزی هم اسلیم خوانده میشد به حرکات این خطوط هم اسلیمی گفتند.

هنروران ایران کلیه خطوط منحنی نقاشی راکه درهم می‌پیچید ویا باهم کلاف میشد آنرا اسلیمی خواندند وآنچه از این گونه رسم‌ها ونقش‌ها تنها ومجرد بود اسلیم خواندند. اروپائیان که درقرن شانزدهم با اینگونه هنرهای شرقی آشنایی پیدا کردند چون مسجدها ومکانهای مقدس اسلامی را با این گونه خطوط تزیینی منقوش ومزین دیدند آن را سمبل اسلامی دانسته وچون نام اسلیمی بااسلامیت ترکی بمعنی اسلامی نزدیك بود آن را ماخوذ از اسلامی گرفتند و بکار بردند این است‌که درمعنی این واژه اینهمه انحراف وپیچیدگی رخ داده است وگرنه باکمی توجه ودقت میتوان دریافت‌که عرب هیچگاه درنقاشی دست نداشته ودر این هنر ذوقی نشان‌نداده وهمه تزئینات اماکن مقدس اسلامی مدیون ومرهون

---

۱ ــ فرهنگ فارسی دکترمعین ج ۱ ص ۲۷۳ و فرهنگ آنندراج .

ذوق وقریحه هنرمندان ایرانی‌است‌حتی اماکن ساخته شده در اندلس ومغ

* * * *

در اصطلاح مذهبان حای کتیبه‌ها را اسلیم میگویند واسلیمی حود
منحنی و مارپیچیی است بند اسلیمی خود غیر محرد اسلیمی است که بهم‌پ
شده است وآن را گره وبندرومی هم‌میگویند واینك اصطلاحات ونامها وا
نقوشی که در تذهیب بکار می‌برند

لچك سازی ـ لچك کوچك ـ لچك بزرگ ـ نیم لچك ـ ربع لچ
ترنح ـ نیم ترنح ـ نیم ترنح کوچك ـ تاح ـ نیم تاح ـ شمسه ـ ماه و ست
سرترنح ـ ته‌ترنح اطراف سرلوح‌هارا قالب سازی میکنند ودرون قاب را
زرخطوط هندسی می‌سازند وآن‌را کتیبه‌سرلوح می گویند.

بعضی اسلیمی‌ها چهار ضلع باآب زر دارد واین مرغوب‌ترین نوع
سازی است، ترنح‌ها نیز انواع دارد یکی از آنها کنند نماست که دو گور
رایکی دربالا ودیگری در مقابل آن درپایین می‌سازند ویا یك اسلیم ربما
وصل می کنند. این سبك را سبك مستعصمی‌هم گفته‌اند وعلت آنست که قرآ
بخط یاقوت مستعصمی غالباً با این گونه ترنحها واسلیم‌ها ساخته شده‌بودها

خطوط اسلیمی با این نامها ازهم متمایز ومشخص‌میشوند. برگ‌بید
برگ‌موئی ـ پنجه کلاغی ـ دهن‌اژدر ـ بوتورمه ـ بوته ترمه ـ گرفت‌و
گلدان ـ جفت اژدر ـ واروبه اثر در رعنا ـ مینا ـ شکوفه ـ جفت و چس
سنجاق نشان ـ دندانه‌موشی ـ طلاانداری ـ کلاف زنجیره ـ گره درهم ـ گل
شاخ گوزنی آهو سم ـ کلاف ـ بند رومی.

طرحهائیکه در تذهیب بکار می‌رود. تاج ـ نیم‌تاج ـ شمسه ـ محرما
رج رح ـ درهم ـ بند متکائی ـ بندرومی ـ زنجیره ترمه ـ زنجیره مرغ ـ گل
گل هشت‌تا ـ تك گل ـ تاج گل ـ کتیبه شاه عباس ـ لوحه دیبا ـ دیبا
زراندود ـ سیم‌اندود ـ سیم انداز ـ شکارگاه ـ گل و بوته ـ شکوفه‌بهار ـ باغ و
ترنج‌نارنجی ـ گوی ترنج ـ ترنج زرین.

سرلوحها را گاه درزمینه‌زر باگل‌وبوته‌یا باشنگرف ولاجوردمیساخته
عنوانها رادر سرلوحها باشنگرف ویا سفیدآب و یا آب‌زر ولاژورد وگاه
سیماب می‌نوشتند و برای این‌کارگاه بوم متن را زراندود میگرفتند و در
سطح زرین با قلم شنگرف ویا سفیدآب و یا لاژورد خطاطی میکردند ـ

گویچه‌ای از تذهیب باخطوط اسلیم وبند اسلیم می‌ساختند و درمیان این‌خطوط هندسی عنوانها یا نام مالك کتاب رابا خطزر ویا لاژورد وشنگرف ویاسفیدآب مینوشتند.

نشان به‌ترنجه‌ای گفته میشودکه بربالای صفحات ویاکنارصفحات کتاب بخصوص صفحه اول باآب زر می‌ساخته‌اند و درون آن نام‌کتاب ویا نام مؤلف وعنوان فصول کتاب را باآب زر یالاژورد یا سفیدآب مینوشتند ، تاج نقوشی است‌که باآن سرلوح مذهب‌آغاز میگردد و نیم تاج نقوشی است‌که در دوطرف سرلوح بصورت قرینه‌شکل همان نقوش وخطوطی که‌تاج‌را بوجود آورده‌است رسم‌میکنند ــ درتذهیب نقوشی ازخطوط هندسی رابنام بعضی‌از خطوط تزیینی نامیده‌اند ، مانند خط توقیع‌ـ خط طغری ـ خط‌آل‌طمغا.

انواع گل و بوته

گل وبوته‌ها در تذهیب انواع‌دارندکه نوعهای ممتاز آن بنامهای خاص نامیده شده‌اند ومهمترین آنها بنامهای زیرشناخته شده‌اند. گل و بوته مذهب‌ـ گل و بوته رنگی ـ گل و بوته زرین‌ـ گل و بوته سیاه‌قلم‌ـ گل و بوته حنائی‌ـ گل‌و بوته‌آبی‌آسمانی ـ گل و بوته مات ـ گل و بوته‌ها درآغاز فقط خطوط‌قراردادی سمبولیك اسلیمی بوده‌اند تاقرن‌چهارم‌ـ ازقرن‌چهارم کم کم‌شاخ و برگهای‌اسلیمی پیداکرده‌اند (یعنی بوتورمه) درقرن ششم این شاخ وبرگ های قرار دادی با رنگ رسم می‌شدند ودر قرن‌هفتم این‌خطوط قراردادی بصورت نقوش خودگل و بوته صحرا ومجرد ومفرد باآب زر درحاشیه‌کتابها معمول ومتداول گردید و درقرن نهم ودهم بسیار شایع‌شد وباید گفت بهترین حاشیه سازهای گل و بوته رنگین متعلق به‌دوران زندیه واوایل قاجاریه است ودر این‌زمان تذهیب‌زرکامل رواج گرفت ومذهبان هنرمندی ظهور کردند که‌تعدادی ازآنها را در صفحات قبل معرفی‌کرده‌ایم

در هنر تذهیب بخصوص سرلوح سازی قرارداد واصولی هست که هنر‌ـ شناسان و آشنایان بهنر تذهیب ازآن نیك آگاهند وآن اینکه هر سر لوح از طرف بالا یا از طرف راست آغازی داردکه با تاج مذهب شروع میشود و سپس میدان ومیانه می گیرد و از دو طرف گسترده میشود پر بار میکند دو شهپر داردکه این شهپرها را بعضی شهپروبعضی نیم‌تاج گفته‌اند وسرانجام‌سرلوح بسته میشود

و انتهای سرلوح با نقوش هم‌قرینه تاج که مفتوحه سرلوحه است ترسیم می گردد. باید توجه داشت که نقوش و حرکات خطوط هریك از پنج قسمت که گفتیم با قسمتهای دیگر امتیازی دارد و فرق میکند.

اگر تاج سرلوح از طرف بالا باشد لازم است که تذهیب تا پایین بطرف کمال برود وازشمال بجنوب صفحه امتداد یابد ودرجنوب بسته شود واگر تاج سر لوح از غرب صفحه آغاز گردد . ناچار باید در شرق کاغذ بسته شود . در اواسط قاجاریه وپایان دوره ناصری تذهیبها ازصورت اصالت خارج شده یعنی بصورت نیمه‌کار درآمده‌اند واین نوع تذهیب در کشمیر وهند هم دیده می‌شود و نشان میدهد که مذهبان دانائی به‌کارخود نداشته‌اند و صرفاً بصورت تقلیدکاری انجام می‌داده‌اند .

رنگها

باید توجه داشت، چه درتذهیب وچه درنقاشی‌کتابی ایرانی آنچه مورد توجه واهمیت است نوع‌رنگهاست. ایرانیها از دیرباز به‌راز استفاده ازرنگهای معدنی و رنگهای‌گیاهی پی برده بودند و در نقاشی‌ها و تذهیب‌ها از رنگهای معدنی استفاده میکردند و راز ثابت بودن رنگهای تذهیب و نقاشی ایرانی در همین امراست - برای بازشناخت تذهیب‌های اصیل ونقاشی‌های‌کهن ازکارهای بدلی وساختگی توجه به‌چگونگی رنگها حائز کمال اهمیت است.

اینك رنگهای اصیل واصلی‌که در تذهیب و نقاشی ایرانی بکار می‌رفته است معرفی‌می‌کنیم .

۱ - سرنج ۲ - سیلو (نوعی سرخاص است‌که از تلفیق دورنگ بدست می‌آید وبسیارملاحت وزیبائی دارد) ۳ - زرنیخ (زرد) ۴ - زرنیخ شاخه‌ای ۵ - شنگرف قلم ۶ - جوهر کرم (قرمزدانه) ۷- عصاره ریوند ۸- ته دم (قرمز دانه وعصارهٔ ریوند را بارنگ مشکی می‌آمیزند واز آن رنگی قهوه‌ای مایل به سرخی بدست می‌آورند که این‌رنگ را بیشتر در قرون سوم وچهارم وپنجم درمتن‌سرلوحها بکار میبردند و بعدها در نقاشیهای‌کتاب هم بکار رفته است) ۹- سنك لاژورد ۱۰ - اخری ۱۱ - گل ماشی ۱۲ - سفیدآب شیخ ۱۳ - مرکب ۱۴ - سبز زنگاری ۱۵ - اخضر (سر چمنی) این‌رنگ راکمال‌الدین بهزاد بیشتر بکاربرده است ۱۶ - حل زر ۱۷ - حل سیم .

***

تشعیر

تشعیر برودن تفعیل درزبان عرب بمعنی موی‌درآوردن بچه در شکم و موی را داخل[1] موزه کردن آمده است ومجازاً بمعنی موسازی کردن۔ مو کشیدن۔ موساختن هم‌آمده است. وجه تسمیه این‌نام بریك سبك خاصی از تذهیب به دو علت ودوجهت است یکی‌آنکه: برای انجام دادن این‌هنر نگارگر و رسام ازیك دانه موی دم گربه‌که برقلم موی‌خاصی نشانده‌اند استفاده میکند وبااین‌وسیله و ابزارکار ظریف وعجیب باآب‌زر خطوط ونگاره‌هائی رسم می کند. وجهت دوم آنکه خطوطی‌که در رسامی ونقاشی این تشعیر بکارمیرود به‌نازکی‌مواست ودر واقع گویی هنرمند نقش‌هائی ازمو برصحیفه‌کاغذکشیده‌است. این است‌که معنی موسازی‌کردن ویامو کشیدن ازآن مستفاداست.

چنانکه‌گفتیم این‌هنردرواقع نقاشی ورسامی یکدست باآب زراست ودر حقیقت تذهیب (زرنگاری) به‌معنی‌واقعی است واین‌تزیین رابیشتر درحاشیه‌های کتابها بکار میبرده‌اند۔ نگارگر زرنگار با قلم موی موصوف صورت‌حیوانات و یاگل وبوته ویا پرندگان را در حاشیه صفحات‌کتاب نقاشی میکرد، درقرن دهم و یازدهم صورت انسان وشکارگاه وجنگل[2] ونقش گرفت[3] وگیر که ماخوذ از نقوش باستانی است رواج یافت

برخی از تشعیرها بسیار هنرمندانه است و ازنظر هنری همپایه‌کار های مجلس‌آرائی‌است در دوران‌زندیه. تشعیر رنگین‌هم رواج یافته وبیشتردرتشعیر- های این‌دوره به‌بعدگذشته ازآب‌طلاگلها رازنگ‌آمیزی هم کرده‌اند. درتشعیر وحاشیه سازی انواع دیگرهم در هنر کتابهای قدیم ایران دیده میشود از جمله قلمکار وآن‌بدین‌طرز است‌که یك‌قطعه مقوا ویا کاغذ ضخیم به قطع‌صفحه‌کتابی که میخواهند برروی حاشیه‌آن قلمکاری‌کنند برمیگزینند و در روی‌آن قطعه مقوا اندازه صحیفه متن‌کتاب را منهای حاشیه‌ها از مقواقطع میکنند و در نتیجه مقوای موردنظردارای سه طرف‌یعنی سه حاشیه صفحه‌کتاب‌خواهدبود. بعدروی این حاشیه‌ها شکلها وصورتهائی‌که درنظردارند با خطوط رسم میکنند وپس از

---

[1] - موزه پاافزاری است‌که ساقه های بلند دارد و در شکار و جنگ می‌پوشیده‌اند و ترکان و مغولان بآن چکمه می‌گویند.

[2] - در اصطلاح نقش (جنگل) به‌نقش‌هائی از پرندگان از قبیل . قرقاول - درّاج- لك‌لك - درنا - و میمون و شیر و پلنگ و آهو وگورن اطلاق میشود اگرچه بعضی از این حیوانات جنگلی نیستند.

[3] -گرفت‌وگیر نقشی‌است از یك‌شیرکه برپشت‌گاویاگوزن ویاگورخر یا آهو جسته و شکار خود راگرفته و مشغول دریدن است .

آن داخل این خطوط را درمی‌آورند و فضای خالی مقوا در واقع نشان دهنده محیط آن نقوش است، بعد این مقوا را بر روی صفحات کتاب میگذارند و بر روی قسمت حاشیه ـ هر رنگی که مورد نظرشان باشد فی‌المثل رنگ قهوه‌ای ـ می‌مالند. بدیهی است قسمتهائیکه مقوای آن خارج شده‌است وفضای باز دارد از آن رنگ برروی صفحه کاغذی که زیر آن قرار دارد نفوذ میکند و رنگ میگیرد وقسمتهای دیگر که زیر مقوای بدون منفذ قرار دارد بی‌رنگ می‌ماند و با این وسیله میتوانند صدها برگ کاغذ از نقاشی‌های یك رنگ و یك نواخت بدست آورد، بعد این نقوش را که ساده و یك رنگ است باقلم مو و آب زر قلم گیری میکنند ومحیط نقوش را قلم زر میگیرند ودر روی نقوش هم باقلم زر پرداز می‌زنند واین عمل را قلم کار میگویند. اگر نقوش بدست آمده از یك رنگ را قلم گیری نکنند بآن باسمه[1] میگویند برای نقوش باسمه‌ای در روی حاشیه کتابها از قالبهای کنده‌کاری چوبی به همان طریق که در باسمه کردن وقلمکاری پارچه‌ها معمول است نیز استفاده میکرده‌اند

نقوش باسمه‌ای که باقلم زر قلم گیری‌شده باشد ارزش هنری دارد ولی اگر تنها نقش های باسمه‌ای باشد از نظر هنری ارزشی ندارد.

افشان زر ـ افشان بیخته ـ طلا اندازی ـ جدول کشی

یکی دیگر ازهنرهای قدیم کتاب ، هنر افشان زری است درآغاز برای زیبائی صفحات کتاب را باآب زر افشان میزدند. افشان انواع مختلف دارد. افشان درشت افشان ریز.

افشان ریز حل زر است وافشان درشت ورق چسبانی طلاست. افشان ریز بیشتر مورد توجه بوده‌است .در زمان شاه تهماسب اول خواجه محمد مؤمن فرزند خواجه عبدالله مروارید نوعی افشان ابداع کرد که به افشان بیخته معروف گردید. درزمان صفویه افشان سیم(نقره) هم متداول بوده ولی چون نقره پس از گذشت زمان جلای خود را در روی کاغذ ازدست میدهد وسیاه‌رنگ میشود این است که رواج نگرفته ومدتی کوتاه معمول ومتداول بوده‌است .از زمان شاه‌صفی

۱ـ باسمه واژه‌ای است ترکی وازمصدر باسماج است . معنی زده‌شده ومنظور اینست که نقوش بر روی پارچه یا کاغذ نقاشی نشده بلکه باقالب‌هائی زده‌شده‌اند وازهمین نظر نخستین‌بار که دستگاه چاپ بایران آمد آنرا هم باسمه وچاپخانه را باسمه‌خانه خانه گفته‌اند. کار باسمه‌ازدوران سلطان حسین میرزا بایقرا درایران معمول گردید .

به‌بعد بجای زرافشان ـ تك گل‌زر میکشیدند وبا بارز ونقره گل‌لاله ری کاغذ می‌انداختند.

از اوایل صفویه متداول‌شد که‌میان سطور کتاب‌را برای آنکه جلوه‌و جلال داشته‌باشد طلاکار میکردند وآن‌را طلااندازی میگفتند. طلااندازی نیز انواع‌دارد. ازهمه نوع آن مرغوب‌تر دندانه موشی است وآنچنان‌است که‌تمام سطوح سفید میان سطوررا باآب زرمی‌پوشانیدند واطراف حروف راقلم زرمی‌گرفتند وچون قلمکاریها در میان‌حروف نوشته شده پیشروی میکرد ودر نتیجه مضرس‌بنظر میرسید ازاین‌رو آن‌را دندانه موشی خوانده‌اند[1] از اواخر صفویه برای آنکه‌افشان ارزان‌تمام‌شود بجای‌زر بارنگ‌افشان می‌زدند ودر دوره‌قاجاریه این‌کار باجوهر انجام میگرفت

جدول کشی ازهنرهای بدیع‌کتاب جدول‌کشی آن‌است. غالبا دراطراف سطور کتاب وبخصوص اشعار را با زرو وسیم ورنگ جدول میکشیدند بطوریکه متن ازحاشیه جدا میشد و این‌کار برزیبائی صفحات کتاب می‌افزود. جدولها انواع واقسام داردکه‌برشمردن آن‌درحوصله این‌مقاله‌نیست بهترین نوع‌جدول جدولی است که‌از طلادوخط موازی بفاصله نیم‌میلیمتر رسم‌میکرده‌اند ومیان‌این دوخط را بارنگ سیلو رنك می‌زده‌اند.

در اواخر صفویه بجای سیلورنگ جوهر وبجای طلا اکلیل بکار میرفته وهمین امرسبب‌شده‌است که‌اینگونه‌جدولها کاغذراخورده‌اند ودرنتیجه‌موجب‌جدا شدن حاشیه‌ازمتن گردیده‌اند.

۱ــ مضرس بمعنی نقوش‌است که درکتاب ویاروی‌جامه مانند دندان باشد.

خواندنی

خواندنی

خواندنی

خواندنی

علی اکبر فیاض

- ۱ -

خبری ازمشهد هزارسال پیش

درنامهٔ آستان قدس، شمارهٔ ۲۶ و ۲۷ مسلسل، گزارشی بود بقلم آقای گلچین معانی راجع بدو نسخه قدیمی از قرآن ــ و بعبارت بهتر دو قطعه از قرآن ــ که درمجموعهٔ قرآنهای وقفی آستان قدس بوسیلهٔ آقای گلچین معانی معرفی شده است و بگفتهٔ ایشان قدیمترین قرآن وقفی آستانه بشمارمیرود .

خبرمذکوربرای علاقه‌مندان بتاریخ ومخصوصاً برای علاقه‌مندان بتاریخ عصر غزنوی که خود من یکی ازآنان هستم بسیار مهم و جالب است چون مآثار دوران غزنوی آثار عینی و مشهود یعنی خط وسکه ونقاشی وحتی بنا وساختمان بسیارکم داریم و بدین جهت هرچه ازین قبیل آثار مربوط بآن عصردور بدست بیاید و روشنی تازه‌یی برتاریخ آن دورهٔ باشکوه بیفکند مغتنم است و بایسد از اتفاق خوشی که این آثار را از دستبرد حادثات محفوظ نگاه‌داشته است ممنون باشیم، زیرا بجای ماندن آثار قدیم واقعاً همیشه یا اغلب مرهون اتفاقهای خوش بوده است . عوامل تخریب آثار درقدیم زیاد بوده است ومردم معمولی توجهی باهمیت این یادگارها نداشته‌اند و بوده‌اندکسانی که اوراق‌کتاب خطی نفیسی را مانند وامق و عذرای عنصری برای ساختن مقوای جلدکتاب دیگری به‌کار می‌برده‌اند یا آجرهای ایوان مدائن را برای ساختن خانه‌های روستایی خود مصرف میکرده‌اند .

ازین دو قرآن تازه معرفی شده آستانه، علاوه بر معلومات تاریخی ، اطلاعات با ارزشی در بارهٔ خط وکاغذ ومرکب و هنر تذهیب آن زمان و آئین کتابت مصحف و ترتیب نگاهداری آن به‌دست می‌آید. درپشت ورق آخر هریك ازین دو قرآن وقفنامهٔ آن از طرف خود واقف بزبان عربی نوشته شده است با ذکر تاریخ وقف و نام واقف . در یکی از آن دو حتی نام متولی‌یی که واقف برای حفظ موقوفهٔ خود درنظرگرفته بوده نیز ذکرشده است . یکی ازین دو قرآن که تاریخ وقف آن سال ۳۹۳ (هجری قمری) است و بیست و هشت سال قدیمتر از قرآن دومی است ، واقفش اتفاقاً مرد سرشناسی است ، از رجال مشهورعصرغزنوی، بنام ابوالقاسم کثیر، و وقفنامه قرآن‌کویا به‌خط‌خود اوست.

ولیکن‌واقف قرآن دیگر که خودرا ابوالبرکات نامیده است ناشناس است وفعلا اطلاعی دربارهٔ او نداریم .

***

خواجه ابوالقاسم منصور بن‌محمد بن‌کثیر، که درین وقفنامه هم‌نام و نسب خودرا بهمین‌صورت نوشته‌است، از رجال محترم ومعتبر دربارمحمود غزنوی و پسرش‌مسعود بوده ودر زمان‌محمود صاحب دیوانی‌خراسان ودیوان عرض(امور مالی لشکر) داشته است. شرح حالش را در لغت نامهٔ دهخدا از روی تتمهٔ ثعالبی و تاریخ بیهقی نوشته‌اند و خوانندگانی‌که به‌این موضوع علاقه داشته باشند بآنجا باید مراجعه‌کنند. درآن نوشته بنظرمن مواردی‌هست محل تأمل یا محتاج بتکمیل واستدراك، ولی دربن‌مقاله جای بحث‌آن نیست. اینجا فقط نکته‌یی است مربوط به‌سال تاریخ این‌وقفنامه‌که ایرادآن دراینجا مفیدومناسب بنظرمیرسد.

خاندان کثیر از خاندانهای اشرافی خراسان بوده‌اند. پدر خواجه ابوالقاسم، ابوالحسین محمد، در دستگاه سیمجوریها بوده ویك‌بار هم دربخارا بوزارت سامانیان منصوب شده بوده است، چنانکه ثعالبی بدان تصریح میکند، و شعر معروف اصمعی بخارایی (صدرالوزارة انت غیرکثیرالخ) مربوط بآن موقع است . شاید این وزارت درموقعی بوده است‌که سیمجوریها نفوذ معنوی در دربار بخارا رابه‌دست داشته‌اند وبرسم معمول‌درعزل ونصب‌وزرای سامانیان دخالت میکرده‌اند و وابستگان خود را تحمیل‌آنجا میکرده‌اند . این وزارت چقدر دوام‌کرده و محمد تاچه وقت دربخارا بوده است، معلوم نیست . آخرین خبری‌که از او داریم خبر بیهقی است‌که در سال ۳۸۵ یعنی سال جنگ میان غزنویها و سیمجوریها نام ابوالحسین‌کثیر را میبرد که جزء مشاوران ابوعلی سیمجور بوده وبرخلاف سایرمشاوران او با این جنگ مخالف بوده و ابوعلی را ازجنگ با غزنویها تحذیر میکرده است . در این جنگ سیمجوریها بکلی از میان رفتند و غزنویها شدند مالك خراسان . در این تحول دولتها معمولا مردمی ازطبقهٔ نوکرباب ومخصوصاً دبیرپیشه‌گان دولت برافتاده بخدمت‌دولت جدید وارد میشوند . انتقال یافتگان از دولت صفاری به‌سامانی و از سامانی به‌غزنوی درتاریخ زیادند .

برین اصل باید گفت که خواجه ابوالقاسم‌کثیر هم پس از انقراض سیمجوریها یعنی از سال ۳۸۵ به‌بعد، بخدمت محمود پیوسته است و در سال

۳۹۳ که وقفنامهٔ این قرآن را امضا میکرده است در دستگاه محمود و حـره همراهان او بوده است .

محمود پس ازغلبهٔ برسیمجوریها وتصرف خراسان وقتش میان‌خراسان و غزنه و هندوستان صرف می‌شده است . درین سال ۳۹۳ کـه تاریخ وقف این قرآن است، او هم از آغاز این سال در ناحیـهٔ خراسان بوده است و بتصریح زین‌الاخبار درمحرم این سال به‌سیستان رفت برای تصرف آنجا و گرفتن خلف بن‌احمد امیرسیستان، وپس‌از انجام‌آن مهم بغزنه بازگشت وازآنجا بهندوستان رفت . اگر خواجه ابوالقاسم درین موقع جزء وابستگان محمود و همراه او بوده است باید گفت درین سال درخراسان بوده است وپس از بازگشت محمود ازسیستان فرصتی برای زیارت مشهد یافته واین‌قرآن را درآن فرصت (رمضان سال ۳۹۳) وقف‌کرده است .

نکتهٔ دیگری در اینجا هست قابل ملاحظه، وآن اینکه در این‌سال۳۹۳ که این قرآن را برمشهد رضوی وقف‌کرده‌انـد معلوم است‌که روضه رضوی به‌حال‌آبادی بوده‌است نه ویرانی. واگرسخن تخریب سبکتکین وتعمیرمحمود پس از او درست باشد، بایدگفت این تعمیرپیش ازسال وقف‌این قرآن (۳۹۳) و بعد ازسال مرگ سبکتکین (سال۳۸۷) صورت‌گرفته است .

راجع بخط وقفنامهٔ این قرآن، هرچند درآنجا تصریحی نیست‌که خط خود خواجه ابوالقاسم‌کثیرباشد وکلمه‌یی ازقبیل «کتبه» و«کاتبه»‌که رسم نشان دادن‌کاتب است درآن دیده نمیشود ، ولی لحن متواضع عبارت وملاحظهٔ اینکه واقف قرآن معمولا خوش داردکه برای درك ثواب بیشتر وگذاشتن یادگاری ازخود اقلا چند سطرپشت قرآن را بخط خود نوشته باشد، احتمال قریب‌بیقین میرودکه این‌خط ازخودخواجه باشد، واین‌مزیت دیگری است برای‌این‌قرآن نفیس‌که خط مردی از رجال هزارسال پیش راکه مهمات دولت غزنوی را بـا همین خط حل‌وفصل میکرده‌است پیش چشم داریم . خط وقفنامه ازلحاظ‌اسلوب و از لحاظ مرکب با خط متن قرآن تفاوت محسوس دارد و نتیجه آنکه متن قرآن بخط واقف نیست، برخلاف قرآن دوم‌که درآن متن قرآن هم بخط‌خود واقف است .

* * *

قرآن‌دوم، قرآن شمارهٔ ۱۵۰۱ کتابخانه، نیزمهم وجالب است. تاریخ وقف بتصریح وقفنامهٔ پشت آن سال ۴۲۱ است‌که سال مرگ محمود غزنوی است. متن بخط خودواقف است ودروقفنامه به‌آن‌تصریح‌شده‌است‌چون میگوید:

وقفه وسیله کاتبه. ضمیر «کاتبه» چه بهقرآن بر گردد وچه بوقفنامه مطلب فرق نمیکند چون خط متن و وقفنامه مسلماً یکیاست . خط نسخی است کوفیمآب، هم درمتن وهم در وقفنامه، با اختصاصات دیدنییی در نقش حروف که میتوان گفت مربوط بذوقوسلیقه وباصطلاح «فانتزی» کاتب است ازقبیلسرعین وسرصاد درشت و ودال تاءریز وامثالآن .

واقف اینقرآن نام خودرا ابوالبرکات (فقط) نوشته وپساز ذکرعبارت میگوید «وسلمه الیعلی بنحسوله علیان یکونیدهلایخرج منالقبةوالمسجد» . این واقف را من نتوانستم بشناسم . چند نام ابوالبرکاتکه درحدود اینتاریخ بودهاند میتوان شمرد اما تطبیق براین شخص ازکجا وبچه دلیل ؟ اینعلیبن حسوله متولی وقف هم ناشناس است . درعصریکه این وقفنامه نوشته شدهاست مردی درتاریخ داریم باسم ابوالعلاء محمدبنعلیبنحسول (و نهحسوله) معروف بهصفیالحضرتین که ذکرش درتتمهٔ ثعالبی و دمیهٔ باخرزی وتاریخ بیهق وفوات صفدی و راحةالصدور آمده است ونوشتهاندکه مردی بوده است همدانیالاصل ودر ری وزارت امرایبویه را داشته وپساز انقراضآنها بهدستمحمودبخدمت این پادشاه پیوسته وبایں جهت ملقب بهصفیالحضرتین شده است، و بطوریکه راحةالصدورمیگوید در دوران تسلط سلجوقیها برخراسان بخدمت آنها پیوسته است ومدتی وزارت یا دبیریآنان را بعهده داشته است . ثعالبی درتتمه پسر عمویی برای این صفیالحضرتین ذکرمیکند بنام اوحدالملك ابوطاهرحسنبن احمدبنحسولکه مردی وزیرمآب ومحتشم بوده است .

بسیار واضح استکه علیبنحسوله مذکور در وقفنامه این مرد ملقب بهصفیالحضرتین نیست چون نام صفیالحضرتین محمداست نهعلی وحسول جد اوست نه پدرش . تنها چیزیکه قابل احتمال است این استکه بگوییم علیبن حسوله مذکور در وقفنامه پدر همین مرد صفیالحضرتین بوده است و بتفاوت مختصری همکه میان لفظ حسول و حسوله هست اهمیتی ندهیم، وبرای توجیه اقامت او درمشهد قبولکنیمکه پدرپیر مرد وزیرچون شیعه بوده درآخر عمر مجاورتمشهد رضوی را اختیارکرده بوده ونگاهداری قرآن را درقبه بعهدهاش گذاشتهاند .

چنین احتمالیممکناست، اما ارزش دیگریجز احتمال نداردزیراممکن استکه چندین علیبن حسوله درزمان واحد وحتی درمکانواحدی وجود داشته باشند .

تشابه اسماء درتاریخ ازمواردی است که زلت ولغزش واشتباه درآن بسیار رخ میدهد. مرحوم قزوینی راطاب ثراه بیاد دارم که دوستان وهمکاران خودرا باین خطر متوجه میساخت و ما احتیاط شدید توصیه میکرد وداستان معافی بن زکریا راکه ابن‌خلکان نقل کرده‌است بشاهد میآورد.

* * *

اهداء قرآن بمساجد وبقاع متبرکه رسم‌رایجی بوده است. خبرجهان‌گشای جوینی را داریم که درحملهٔ مغول بشهر بخارا چگونه قرآنهای مسجد آنجا را از صندوقها بیرون ریختند تاصندوقهارا آخور اسب کنند. درطبقات ناصری آمده است که بهرامشاه غزنوی خطخوشی داشت وهرسال قرآنی بخط خود می‌نوشت وبعنوان هدیه بخانهٔ کعبه میفرستاد. تاهمین اواخر در مسجدها ومزارهای دهات ایران قرآن واوراق قرآن وکتابهای دعای خطی یافت میشد که‌مردم بعنوان هدیه آنجا گذاشته بودند تا زائران در مواقع عبادت آن را بخوانند وثوابی ازآن عاید هدیه‌کننده بشود. بعدها عتیقه فروشان کـه متوجهٔ این ذخائر بی‌صاحب شده بودند بسراغ آن میرفتند. وبساکه‌مخطوطات‌نفیس‌در میان اوراق بدست میآوردند. ازنفایس قرآنهای مزاری یکی قرآن مزار جام خراسان است که‌خوشبختانه ازدستبرد حوادث مصون مانده و اکنون در موزهٔ تهران نگاهداری میشود. این‌قرآن واقعاً نفیس است، در دوجلد بقطعی بزرگ و خطی درشت و زیبا، با ترجمه‌یی ازآیات بفارسی در زیرسطور نوشته. این ترجمه ملخصی است از تفسیر بزرگ ومهمی بنام تفسیر سورآبادی‌که در صدهٔ پنجم‌هجری تألیف‌شده وازیادگار نثرهای شیرین ودلاویز آن روزگار است[1]

درقدیم معبد ومزار علاوه برآنکه محل تلاقی واجتماع برای عموم‌بوده است درمواقع‌آشوب وفتنه هم‌بسبب احترام مذهبی‌که داشته است درعرف مردم مصونیت خاص داشته وجای امن‌تری محسوب می‌شده وطبعاً محل مناسبی برای حفظ ودایع مذهبی ازقبیل قرآن وکتاب بنظر میآمده‌است. در اروپای قرون وسطی هم‌دیر وکلیسا همین‌حال را داشته است واز نذورات وهدایایی که مردم به‌آنجامیداده‌اند یکی هم‌کتاب بوده‌است، البته‌کتابهای مذهبی.ولی‌چون‌بعدها دیرها جنبهٔ مدرسه‌یی نیزپیدا کرده بودند ودر دیرها ومعابد مـدارسی بـرای تدریس‌علوم دینی وابستهٔ بدین وتربیت نوخاستگان روحانی داشتند وخلاصه‌آن که معبد ومدرسه توأم باهم‌بودند.انواع کتاب ازدینی‌وعلمی‌درآنجا جمع‌آوری

میشد و بدین صورت کتابخانه‌های بزرگی که امروز نمونـهٔ آن را واتیکان و اسکوریال می‌بینیم بوجود آمد. دانشگاه کمبریج انگلستان و سربـن پاریس نمونه‌هایی است ازین ترکیب دینی وعلمی. درایران ماهم این وضع بوده‌است ومدرسهٔ سپهسالار ومروی تهران ازنمونه‌های آن‌است. درمشهد نیزاین مدارس متعددکه در حوارآرامگاه مقدس رضوی در قدیم ساحته شده است برهمین اصل نوده است. مانند مدرسهٔ بالاسر، مدرسهٔ پریزاد، مدرسه دو در ومدرسهٔ خیرات خان‌که خوشبحتانه امرور موحوداست و واقعاً ازآثار دیدنی‌است وامیداست‌که دست نحورده برای نسلهای‌آینده بماند تاآنها هم سیندکه نیاکان بررگوارشان چگونه وبچه بصورت وباچه شرایطی به‌تحصیل داش می‌پرداخته‌اند وچه همتی در این راه به‌کار می‌برده‌اند.

***

«مشهدطوس» هم‌ار روزپیدایش‌آن ودر روزگاری‌که تشیع‌هنوز درایران استقرار بیافته بود مورد احترام ومرار ومطاف دینداران و روشن‌دلان این‌سر رمین‌بوده‌است. مسلمانان ایرانی‌آن‌روزگار بحاندان‌پیغمبر— برروی‌هر اصلی‌که نوده است وبهرحهتی‌که مورحان فرض‌کنند— ارادت می‌ورزیده‌اندودوستداری منسوبان پیغمبررا ازدوستداری وایمان‌به‌خود پیغمبر حدا نمی‌دانسته‌اند. وبسوق همین احساس وعاطفه‌بودکه‌در دام عباسیان افتادندوبا بذل حان ومال‌خودآن‌قوم راکه حودرا اهل‌بیت‌پیغمبر نامیده بودند برسریر حلافت نشاندند. خویشاوندی پیغمبر در نطر ایرانی آن رور حرف بررگی بود، دلها در مقابل آن تعطیم میکردند ولی از حویشاوند هم انتطار وتوقع صفات خویشاوندی‌را داشتند، ار آنها تقوی وطهارت وعدل‌وعفاف میخواستند، صفاتی‌که عباسیان هرگز ازخود نشان‌ندادند. انهماك آنها درلذات دنیوی‌وفساد دستگاه‌حلافت کم‌کم‌مکانت‌حلافت عباسی‌را در دلها— البته در دلهای خواص— سست‌کرد ومعلوم شدکه‌آرزوهابرباد رفته‌است. برعکس‌خلفای عباسی‌ائمهٔ شیعه مردمی بودندکه هرگزخودرا بدنیای مردم آلوده نکرده بودند و همه صفاتی کـه مردم آنرا شرط امام میدانستند دا حود داشتند. بدین سبب دلها کم‌کم باین‌طرف کشیده میشد و خواص مردم حتی‌کسانی‌که بحکم تکالیف زندگانی در طاهر محکوم باحترام خلافت‌عباسی بودند در نهان ازاحساس مذهبی نسبت بامامت حقه حالی نبودند. در اینحاقید کلمهٔ خواص دا فراموش نبایدکرد چون طبقهٔ عوام آن‌رمان هم مانند عوام هر رمان دیگر تحت تأثیر تبلیغات وضع موحود قدرت تفکر دربارهٔ ایـن مسائل

نداشتند و برای آنها قبر قتیبة بن‌مسلم سفاك معروف همزار ومطاف بود. حدیث «لایزوره الاالخواص من‌الشیعة» که دربارهٔ زیارت حضرت‌رضا آمده است ناظر بهمین معنی است ونمایندهٔ صادقی از وضع زیارت و زائران آن زمان .

از قصیدهٔ سنایی (۲) درمدح امام‌رضا وتحلیل آرامگاه رضوی (بمطلع: دین‌را حرمی است درخراسان الخ) میتوان مأخذی برای حالت روشنفکران آن عصر راجع بایں پایگاه مذهبی شیعی به‌دست‌آورد . چنانکه درشرح حال سنائی میخوانیم وسندآنرا درمکاتیب اومی‌بینیم این مرد دیندار بعلت‌احساسات شیعی‌مآبانهٔ خود ومخصوصاً حملهٔ بمعاویه درکتاب حدیقه ، از طرف پیشوایان عوام شهرخود محکوم به‌بددینی وکفرشده بوده است واگردوستانش در بغداد بدادش نمیرسیدند از دست‌آنها نجات نمی‌یافته است . موضوع تشیع‌درخراسان وسیررو به‌پیش‌آن درصدهٔ‌سوم وچهارم ومبارزهٔ دستگاه تبلیغ خلافت باآن‌مبحث مفصلی است‌که مجال ذکرآن اینجا نیست وفرصت دیگری لازم دارد .

خبرهایی دربارهٔ آرامگاه رضوی از دورهٔ سامانی دردست هست از جمله خبرآبادی‌یی که بوبکرشهمردکدخدای فائق درآنجا کرده است وبیهقی ازآن یادکرده ، وگزارش سیاح معروف مقدسی که درعصرسامانیان مشهدرا زیارت کرده‌است وهمچنین خبر زائری‌که بار درآن عصر بمشهدآمده وگزارش‌حالیی از زیارت خود و وضع مشهد از او درکتاب عیون اخبارالرضا نقل شده است .

در عصر غزنوی هم ازکارهای ساختمانی‌که دوتن از رجال دولت، سوری صاحب‌دیوان‌خراسان وابوالحسن‌عراقی دبیر، بخرج خود درآرامگاه کرده‌اند درکتاب بیهقی خبر می‌یابیم . و نیز از اخبار این دوره داریم که سبکتکین بتحریك فقهای کرامی آرامگاه امام را خراب‌کرد وزیارت را ممنوع وپس از او محمودچون پیغمبررا درخواب دید وملامت شنید بتعمیر آرامگاه اقدام کرد وآنرا از نو ساخت .

ازوضع وشکل بنای‌آن‌زمان اطلاع زیادی در دست نیست . قدر مسلم‌این است که بنایی دارای گنبد بوده است. در وقفنامهٔ قرآن ابوالبرکات تصریح شده است‌که: لایخرج من‌القبة والمسجد ، وقبه در لغت بمعنی بنای‌گرد وگنبد است. گنبد فعلی‌آستانه رضوی البته‌آن قبهٔ هزار سال پیش‌نیست ومسلماً ازعصر صفوی است. بعقیدهٔ علمای‌آثار بناهای‌آرامگاه رضوی درطی‌روزگار بعلت زلزله وحوادث دیگر تغییرها یافته وبارها تجدید بنا شده است . قبهٔ هزار سال پیش مشهد رضوی شاید از لحاظ حجم وشکل و شیوهٔ معماری چیزی بوده است شبیه

بهقبهٔ ارسلان جاذب واقع‌درسنگ بست‌مشهد ، چون ابن بنای ارسلانی‌هم‌متعلق بهمان زمان است و به‌دست امیری بزرگ ساخته شده است و میتواند تصوری از اسلوب معماری از قبیل بناها درآن‌عصر بما بدهد (۳) . در این بنا کاشی کاری وسنگ تراشیده وتزییناتی ازین قبیل نیست . کتیبه را از آجر درآورده‌اند . مأخذ دیگری‌برای مطالعه بناهای مذهبی عصرغزنوی منارهٔ مسعود(مسعود دوم) است در غزنین که اکنون موجود است .

و باز در وقفنامهٔ ابوالبرکات کلمهٔ مسجد هم عطف برقبه ذکرشده است برروی حرف‌سین آن اثری شبیه بدو نقطه دیده میشود که احتمال «المشهد»را بذهن میاورد ولی‌شکل جیم‌آن‌کلمه بصراحت لفظ مسجد را نشان میدهد (۴). این مسجدکدام است و درکجای آرامگاه جا داشته است، نمیدانیم. این نباید مسجد بالاسر باشدچون مسجدبالاسر بنص‌بیهقی ساخت ابوالحسن‌عراقی‌است(۵) ودوران فعالیت این ابوالحسن پس از سال وقفنامهٔ ابوالبرکات بـوده است . پس باید مسجد دیگری باشد. این مسجد دیگر شاید درقسمت «پس‌پشت» حرم باشد درمحل مسجدریاض فعلی (معروف بمسجد زنانه) یا درحدود آن.مناره‌یی هم‌که بگفتهٔ بیهقی سوری صاحب‌دیوان درآرامگاه رضوی ساخته بوده است ــ و قاعدةً باید برای مسجد ساخته باشد ــ شاید در محل مناره فعلی مجاور گنبد (منارهٔ جنوبی) بوده است . ساخت این مناره جنوبی فعلی ویا طلاکاری‌آن را پوپ از نادرشاه میداند .

بطورکلی موضوع بناهای آستانه موضوع پیچیده ومبهمی است چون‌این بناء محصول قرنهای مختلف است که بصورت «کیفمااتفق» برای رفع احتیاج وقت پهلوی هم یا یکی‌برجای دیگری بنا یافته است وبقول پوپ «برروی هم انباشته شده» (۶) . بدین‌جهت بررسی علمی دربارهٔ آنها ، ومخصوصاً قسمتهای قدیم آن ، مطالعات عمیق در محل واندازه‌گیریهای دقیق و سیر درکتابهای تاریخ واسناد کتبی واستفاده ازسایر بناهای هم‌عصر آن‌دارد ، وتاکنون هم‌کسی توفیق این‌کار را نیافته است

***

مجموعهٔ قرآنهای آستان قدس یکی از نفایس دنیاست وشایدنظیرآن،از لحاظ کمیت وکیفیت ، در هیچ کتابخانه‌یی نباشد .

اصولا منظور از اهدای قرآن باماکن متبرکه ، چنانکه پیش‌ازین گفته شد ، تلاوت وقرائت‌آن بوده است وکسب ثواب برای خواننده وواقف ، وجزء

مقررات مسلم بوده است که قرآن نباید حبس بشود یعنی خوانده نشود . بدین جهت درآستانه معمول بود که قرآنها رادر دسترس تلاوت‌کنندگان میگذاشتند، و برای این‌کار تشکیلاتی داشتند. در چهار رواق پیرامون حرم قرآن خوانان موظفی داشتند بنام حافظ ، درهر رواقی دسته معینی بتعداد دوازده نفر (به‌عدد دوازده امام)، و بر سرهردسته خطیبی ونایب خطیبی بنام صدرالحفاظ. دسته‌ها وظیفه داشتند که روزی دو ساعت یکی صبح ویکی سرشب ،درمحل خدمت‌خود حاضر شوند و بکار تلاوت بپردازند. بدین ترتیب‌که در پای دیوار رواق بصف می‌نشستند، بطوری‌که مزاحم عبور زائران نباشند وپشتشان هم‌به حرم نباشد ، نیمی از دسته با خطیب بیك‌طرف ونیم دیگر باصدر بطرف دیگر درپیش‌هر نفر لوحی ازچوب‌منبت‌کاری شده بنام رحل، نهاده وبرآن قرآنی‌ودرپیش‌شمعدانی. آوردن و چیدن این اسباب و بعد برچیدن آنها بر عهده خدمه کشیك بود که آنرا باتشریفات واحترامات خاصی اجرا میکردند. تلاوت شروع‌میشد ودرطی آن باید دوازده امام خواجه نصیر را هم میخواندند بدین طریق‌که یکی از حفاظ با صدای بلند وبلحن قرآن خوانی‌فقرهٔ اول دوازده امام‌را میخواند در حالی‌که باقی حفاظ‌آهسته و زیرلب مشغول خواندن قرآن خود بودند. پس‌از اتمام فقره اول، نفر دومی شروع میکرد و بدین قرار تا آخر . پس از اتمام «دوازده امام» خطیب درجای خود بپا میخاست وخطبهٔ مختصری بعربی‌بر نسخهٔ معینی‌که در حفظ داشت بلحن غرایی ادا میکرد و مراسم خاتمه می‌یافت من دراین‌تفصیل اگرتطویلی میدهم‌ازآن است‌که می‌پندارم برای تاریخ وآیندگان مفید باشد.

علاوه براین مراسم، در داخل‌حرم نیز ، در زاویهٔ جنوب‌غربی میان دو درپیش رو وپایین پای ضریح ، همیشه تعدادی قرآن بر روی لوحهای‌مخصوص گذاشته شده بود تاهر کس از زائران‌که میخواهد بخواند، وهمیشه‌عده‌یی‌آنجا بتلاوت مشغول بودند.

این قرآنها‌که ذکرشد هم از قرآنهای خطی «قرآن‌خانهٔ»آستانه‌بود که برطبق ثبت و سیاهه وزیر نظر و با اطلاع مسئولان امر ، از رئیس کتابخانه و مشرف بیوتات ودیگران ، به تحویل خانهٔ خدمه سپرده میشد وهر روزهم‌مورد بازرسی مشرف مخصوص قرار میگرفت وهر چند یك بار هم ایـن قرآنها بـه «قرآنخانه» برگردانده میشد واز نو تعداد دیگری قرآن به‌تحویل‌خانه‌آورده میشدبرای قرائت، این‌همه برای‌آنکه قرآن درمخزن «حبس» نشده‌باشد. ولی

زیان و خسارتی هم که ازین کار بر آن نفایس خطی وارد میشد عبارت بود، از پاره شدن اوراق، خراب شدن خطوط و تذهیبها، فرسوده شدن جلدهای نفیس وامثال اینها. و بهمین جهت بود که بعدها از آوردن قرآنهای خطی در حرم خودداری میکردند و درعوض برای تلاوت عامه قرآن چاپی میگذاشتند وحقا که برای حفظ آن ذخائر و نفایس بزرگوار چاره‌یی جز این شاید نداشتند.

از آن شعر فارسی عامیانه وشیرینی که در پشت قرآن ابوالبرکات نوشته‌اند

ای هر که بدزدد این کراسه
ایزدش بدهد مرگ به‌تا سه

پیداست که در آن زمان برای حفظ ذخائر وقفی تشکیلاتی که امروز هست ازقبیل مخزن ومأمورین ثبت وضبط ومراقبت وجود نداشته وبدین گونه قرآنها درمعرض دستبرد بوده‌است. سرگذشت قرآن نفیس بایسنقری امام‌زادهٔ قوچان که امروز اوراقی پراکنده از آن باقی مانده‌است نشانه‌یی است ازین حال.

درماههای رمضان که دراسلام ماه مخصوص قرآن شمرده میشود ودر کشور-های مسلمان همه‌جا تجلیل واحترام خاصی دربن ماه نسبت بقرآن ادا میشود، درآستانه هم مراسمی خاص آن‌ماه برای قرآن داشتند که من خود بمعاینه دیده بودم. درقرآن خانه که درسایر اوقات غالبا بسته بود، دربن‌ماه هر روز بارمیشد محل قرآن خانهٔ سابق درجایی بود که امروز گویا دارالشکر نام یافته است. هر روز طرف عصر درایوان طلای نادری که مجاور قرآن خانه بود مجلس قرائت بزرگی تشکیل میشد ازحفاظ آستانه، کلیهٔ حفاظ رواقها. درصدر مجلس رؤسای کتابخانه آستانه می‌نشستند وباقی مجلس راحفاظ، بالوحهادرپیش، وقرآنها را ازمخزن میآوردند وبقرائت مشغول میشدند. برسم معمول یکی از آن جمع باصدای بلند صفحه‌یی ازقرآن رامیخواند ودیگران نیز همان صفحه را درقرآن پیش خود می‌نگریستند ودرزیر لب میخواندند. مردی بنام سلطان‌القراء سمت معلمی قرائت حفاظ راداشت ودرضمن شغل اشراف برحفاظ رواقها راداشت، در ناحیه‌یی از مجلس نشسته بود باقرآن مخصوص ازهمه جهت مصحح، و بقرائت قاری گوش میداد واغلاط لفظی وقرائتی اورا باصدای بلند تصحیح میکرد تادیگران هم استفاده کنند. در زمانی که من دیده بودم سمت سلطان‌القرایی رامردی داشت بنام سید محمدحسین که اصلا تبریزی بود وخواهرزادهٔ میرزامحمود سلطان القرای تبریزی مؤلف کتاب جواهرالقرآن چاپ شده ونوشته‌های دیگر درعلم قرائت. این سید

محمدحسین مردی بود درکار خودمتخصص ودرعلم بی‌مضایقه و کتابهای خطی نفیسی درعلم قرائت‌داشت که من گاهی از آنهااستفاده میکردم. وبخاطردارم که منظومهٔ شاطبی‌راکه من‌در اوان‌تحصیل‌زیادشوق دیدنش‌راداشتم و ندیده بودم نخستین‌بار نزداو دیدم واز روی نسخهٔ اوبخط خود استنساخ کردم. خلاصه آنکه مرد بافضل وخوبی‌بود وشایستهٔ آنکه‌درین فرصت نامش‌برده شود. رحمةالله‌علیه ...

(نامهٔ آستان قدس ۳ سال۶)

—۲—

زندگی طلبگی و آخوندی

سید حسن نجفی قوچانی

آقای سیدحسین نجفی قوچانی متولد سال۱۲۹۵قمری ازعلمای مشهور بود و تألیفاتی دارد که آقای رمضانعلی شاکری یکی از آنها موسوم به سیاحتنامهٔ غرب یا سرنوشت ارواح بعد ازمرگ را بامقدمه‌ای درشرح حال آن‌مرحوم درسال ۱۳۴۹درمشهد طبع کرده‌اند چون مطالبی که به‌نقل‌ازسرگذشت خودنوشتهٔ آن‌مرحوم در مقدمه آورده‌اند یادگاری است اززندگی طلبگی قدیم به نقل آن می‌پردازد

اوائل میزان بودکه (پدرم)گفت برو بمکتب، گفتم مکتب فایده‌یی‌ندارد. من برای توهرکار میکنم که بهتر ازمکتب باشدمکتب‌رفتن برای من‌سخت‌بود وکارهای خارجی، نهال‌کاری بعدازآن بدرو و دسته‌کشی و بعد از آن خرمن کوفتن وکاه ودانه کشیدن وآبیاری‌کردن اراضی درسق‌جهت شخم‌آینده باآن که فوق‌الطاقه بودشائق‌تر بودم. بپدرم گفتم فارسی خواندن و نوشتن را بقدر کفایت یادگرفته‌ام. با چیزهای دیگر که دردهات‌بیش‌ازاین‌فایده ندارد وتوهم درکار زراعت تنهائی.. پدر گفت بیش از این حرف مزن که من هیچ بحرفهای توگوش نمیدهم. بقول خودت خیلی بی‌حیا و جسور شده‌ئی ، همهٔ علما و فضلا نفهمیده‌اند و توتنها فهمیدهٔ کره خر .. میخوردی البته بایدبمکتب بروی، عادت بیاری‌گوشی‌کرده‌ای، گفتم بمکتب بروم چه میخوانم، چون‌آخوند گفت من‌بعدازاین‌مقداریکه خوانده شده‌نمیدانم... پس‌ازبرههٔ گفت‌بایدبروی‌بمدرسه واین‌کتاب راتمام بخوانی... سر بزیر افکندم باخود گفتم حالاخوب‌شد غریبی وحبس تاریك (مکتب دردم یکی‌بود، دوتاشد ناشکری کردم سه‌تاشد. برپـدر

حتماً آشفتم که پدرت بمدرسه رفته بود یاحدت یاخودت که منهم باید بساز شما برقصم... بابای زراعت کار ودست تنهاحالامن بشوق تمام تاآخرعمر خدمات ترا ازهرجهت انجام دهم باکمال دلسوزی حالاتو ناز میکنی. چقدراز مردم حسرت مثل من همچوپسری دارند.. من بمدرسه نخواهم رفت مگر: ن وحلوارا نخوانده که شیخ بهائی که زیروبالای مدرسه رادیده فرموده.

علم رسمی سر بسر قیل است و قال

نه از او کیفیتی حاصل نه حال

خداوند که دنیا رامدرسه قرارداده برای تحصیل معرفت و دانائی که با آن عمل شود و برای همین انبیاء را معلمین قرارداده و آنهاهم معارف حقه را آموختند ..

(بالاخره) پدرم مرا که قریب سیزده سال عمر داشتم بالاغی سوار نموده با اثاثیه مختصری آورد بشهرقوچان بمنزل یکی از آشنایان وارد شدیم بمنزل همان آشنائی که تازه ازقلعه بشهر آمده بود وروزهم آمدیم بمدرسه بحجرهٔ همان که از ده خودمان بودآنهم خیلی خوش آمد گفت واظهار بشاشت نمود. پدرم گفت که درس بحث مرا متوجه شود که خوب درس خوان وملابشود و همه نوع خدمات شما را هم خواهد نمود ...

من اجازه خواستم از پدرم که تااینجا قلیانی میکشید من میروم مدرسه میایستم تاشما بیائید، حجره این آقافوقانی درطرف مشرق بود آمدم پائین ملاحظه کردم که این مدرسه بیست و نه حجره فوقانی و تحتانی دارد و در دو طرف در بود و یک حجرهٔ فوقانی روی هشت مدرسه بود و در طرف شمال رو بقبله مسجد جامع بزرگی بود بنا و وضع مدرسه را که تا آنوقت ندیده بودم و با تامل دراو نظر کردم دیدم چنگی بدل نزد ومرا نگرفت. گفتم لابد شرف المکان بالمکین. نشستم یك گوشه مطالعهٔ حال طلاب وآخوندها رانمودم دیدم یك آخوند میان مدرسه وضومیگیرد اول آبی بصورت زد و خیلی دست بصورت کشید و چند مرتبه انگشت بسوراخ دماغش نمود وبیرون نمود ونگاهی کرد باز بسوراخ دیگر کرد گفتم شاید دماغش خون داشته باشد، ماکه اینطور وضو نگرفته ایم، اینها همکار ورفتارشان هم برای من درس است. بعد ازآن عمامه راکج نگاهداشت از نزدیك تپه سرش چهارپنج بند مشت آب ریخت وکشید تاسر ریش خود. من خیلی متوحش شدم که چرا از پیشانی وحد رستنگاه موآب را میریزد و از نصف سر خود میشوید و چرا بیك مشت اکتفا نمیکند اینهمه آب میریزد . در رسالهٔ عملیه که اینطور ننوشته اند. از یك بچه طلبه که درآن نزدیکی مشغول بمطالعهٔ

کتاب خود بود، گفتم این آخوند چرا اینقدر آب بسر و صورت خود می‌ریزد، در رساله نوشته یك مشت برای صورت ازحد رستنگاه مو باید بریزد، گفت این اسباغ میکند گفتم اسباغ یعنی چه گفت تو نمی‌فهمی بتو نمانده، گفتم چه میخوانی، گفت عوامل، عوامل در لغت گاوکارکن را گویند. خنده مرا گرفت.

گفتم پس کتاب گاوکارکن را میخوانی بدش آمد و چیزی نگفت. دیدم آخوند دیگری در ایوان حجره‌اش آتش کمی را دورسرخود میچرخاند. مثل ماکه در قلعه‌مان بعد ازچله بزرگ چله‌چحتی[1] میکردیم، پرسیدم اوچرا همچو میکند و آتش‌را میان چه کرده گفت اوذغال‌میم میان آتش گردان کرده‌میچرخاند که سرخ شود برای سرقلیان. بعدازآن گفت بنظرم توازسرکوه پائین‌آمده‌ای. گویامیان‌آدم نگشته‌ای. گفتم چنین‌است، هنوزکتاب گاوکارکن را نخوانده‌ام. مبال مدرسه کجاست یك‌زاویه از مدرسه‌اشاره کرد. رفتم دیدم راه دورودرازی دارد بسیارکثیف ومتعفن، ده‌بیست‌قدم رفتم در آن آخر چهارپنج‌جامبال بود که روی آنها سقف بود تمام اطراف آنها بسیارکثیف بود.

بیرون شوم آمدم میان‌مدرسه در یك حجره تحتانی‌دیدم قال‌قیل‌شدیدی بلند است نزدیك است همدیگر را بزنند. گفتم اینها را چه میشود، گفتند مباحثهٔ علمی می‌نمایند، گفتم خوب معنی مباحثه را فهمیدم ولکن با جنگهای دیگر هیچ فرقی ندارد مگر در کیفیت زدن که در آنها باچوب بسر یکدیگر میزنند و در این با دست مکتاب و زمین میزنند، اما در دادزدن وفحش دادن بدگفتن هیچ فرق ندارد.

ناگهان دیدم یك‌آخوند موقری بزرگ ریش وعمامهٔ بزرگ و عبای نو و جورابهای لطیف باکفش‌کمجت که پاشنهٔ اوالوان و بسیار خوشگل بود وارد مدرسه گردید. چند نفری که در جلوی راه او بودنـد از او تجلیل و احترام نمودند. پرسیدم این کیست. گفتند آخوند ملاعبدالوهاب مایوانی است. خیلی ملااست وشجاع‌الدوله امیرحسینخان او رامدرس مدرسه قرار داده ومنجم‌باشی خودش و از شاگردهای حاج ملا هادی سبزواری است.

در این بین‌پدرم از حجرهٔ آقای استادم‌پائین آمدو اشاره کردکه برویم رفتیم روبخانه، پرسیدکه آمدی پائین چه‌کنی، گفتم آمدم‌که وضع مدرسه و اهلش را بنظر خریداری‌ببینم، گفت پسندیدی، گفتم حالاکه خوشم نیامدبلکه مثل من مثل اهوئی بودکه صیاد او را آورد درطویله خروگاه حبس نمود و او در وحشت تمام بود. مگر بعدهامأنوس شوم. گفت برودی مأنوس خواهی‌شد

---

[1] ـ اررسوم ملی قدیم ایران است‌که بواسطه تمام شدن شدت سرمای فصل زمستان‌شب آخر ماه بهمن را آتش میگردانند ودرآن شب آتش‌بازی‌میکنند.

و هیچ غربت تأثیر نخواهد کرد . مخصوصاً من به آقای استاد تأکید نمودم که از تونیکو توجه کنند و به آشنائی اهل خانه با آنکه خانه او مثل خانه‌خودمان میماند از عیالات و بچه ها همه‌شان مهربان هستند ، معذالك سفارشات اکیده اخوهم نمود .

گفتم خانه و اهل خانه چندان اهمیتی ندارند باز هرچه هست تازه از ده آمده‌اند پیش آنها روی من باز و بیکدرجه آزادم اما دلم از این سیداستاد پاك نیست ، چه من از وضع حجره‌اش و پاکیزگی فرش و اثاثیه او وکیفیت لباسهای برش و طرز حرف‌زدن واخم روی او استنباط نمودم که من درحجره این شخص و شاگرد او بودن باالکلیه سلب آزادی و حریت از من خواشد ، حتی در ضروریات سنت بشریت هم پابند نخواهم بود . باز هزاررحمت بهمان مکتب‌خانهٔ که در نظرم حبس تاریك می‌بودکه بدرجهٔ مقید نبود . استادمان و علاوه متوجه هفتاد هشتاد شاگرد بودکه نوبت هریك قلیلی از وقت بود با این قیوداتیکه بخودش زده از خارج وداخل و همیشه حواسش متوجه بمن است‌من را علاوه برحبس درغل جامعه خواهد نمود معذالك من‌کی و درکجا پروبال فهم بازکنم و روح من در نشاط آید و متوجه مقصد تـرقی بشوم بعبارة دیگر من همیشه در حضور این شخص بایدسپر بسر کشم‌که از تیغ ملامت‌وگرزچون‌و چرای او خود را محفوظ دارم . محال آنکه منهم طرف مقصد خود بازوئی بگشایم و مشغول‌کار شوم نخواهم یافت و یك جهته آنکه پائین آمدم همین‌بود که همین نیم‌ساعت راهم بمن سخت بودکه آنجا باشم و یك چیز را از اهـل مدرسه پسندیدیدم‌که همین آزادی بودکه هرکس بفکر وکار خود مشغول‌واین در حجرهٔ سید از من مفقود خواهد بود .گفت نه‌خیر تو خطاکرده‌ای بـامن خیلی روباز وخنده‌رو وخوش خلق بود .

گفتم توغیر منی ومن نمیتوانم آینده‌راتوحالی کنم ، خوب هرچه‌مقدر است میرسد

درکف شیر نر خونخواره‌ای غیر تسلیم ورضا کو چاره‌ای

گفت تو هی دم‌از آزادی میزنی ، آنهم خوب نیست والا بچه‌اگرآزاد و ولگرد باشد تربیت نمیشود ، دزد دغل میشود.

اینکه فکر میکنی باقتضای طبع بچه‌گی‌است، می‌گویند مرده‌را اگر به حال خود بگذاری‌کفن را ملوث میکند.

گفتم‌که بتو نمی‌توانم حالی‌کنم. ولی دزد ودغل را نبایدآزاد نمودباید بغل و زنجیر باشد، اما آدمی‌که میخواهد کارخوبی پیشه کندکه خیر خودش و خیر عامه باشد. او نباید بغل وزنجیر باشد، او باید آزاد باشد، مثلا قاطر

چموش ولگد زن را باید حبس نمود وسگ هار را باید بزنجیر کرد، اماقاطر مسافرت را هم باید حبس کرد وسگ که عقب گله حافظ گله است باید بزنجیر نمود که گرگ گله را بخورد ، حاشا و کلا

حرف من اینست که عقل بایدآزاد باشد مطلقاً که بتفکر شاهراه صواب و حق را بفهمد ونوکرهای عقل از قبیل زبان وقلم و دست وپا وغیره نیز باید آزاد باشندکه بتوانند فهمیدهٔ عقل را بهاجرا گذارند والسلام .

گفت حالابمان تا ببینم چه پیش‌آید، حال‌که من ازاوخواهش کرده‌ام و ایشان هم قبول کرده‌اند خوب نیست هوسناکی دیگر بنمائیم .

خانهٔ آشنا در نزدیك دروازهٔ پائین که راه طرف قلعه ما است بود واین خانه را یعنی نصف آن‌را اجاره کرده بود و قریب دویست تومان که جزئی ملکی در ده داشتند فروخته بودند ، دوبرادر بودند و سرمایهٔ خود قرار داده دکان علافی درکنار میدان بزرگ بارکرده بودند و دو سه ماهی بیش نبود که بقوچان شمیس بودند ونصف دیگر خانه دست خود صاحبش بود پدرم صبح بعد از سفارش مرا بآن شخص‌که شبها باید بمنزل او باشم جدا حافظی نمود که به قلعه برگردد. منهم بمشایعت تا بیرون دروازه رفتم کنار راه زیر درختی الاغ را بست گفتم اصل خیال توچیست ، من در مدرسه موقتاً تا دوسه سالی باید درس بخوانم وباآنکه باید تاآخر که‌درس‌خوانده میشود بخوانم که رسماً ملا باشم ، نظیر شیخ‌الرئیس قوچان ، مثلا .

گفت باز میخواهی چه بگوئی ، گفتم علی ایحال همت به‌کار بسته‌ام‌که خواهی نخواهی مدتی بمانم و فعلا بده با تو نخواهم‌آمد ولو راضی‌هم باشی و فرض بگیر من تا آخر هم راضی هستم می‌خواستم میل قلبی تو را بفهمم .

گفت البته‌میل‌قلبی‌من اینست که‌اگرممکن شودحاج میرزاحسن‌شیرازی که در سامره است و مردم بلکه مسلمانان تقلید او را میکنند بشوی. گفتم‌آنکه ممکن‌نیست، مثلی است میگویند.

ملا شدن چه آسان آدم شدن چه مشکل

من‌میگویم میرزاحسن شدن چه‌آسان اما بجامعیت او و سیاست وریاست او چه مشکل

صدهزاران طفل‌سر ببریده شد تا کلیم الله صاحب دیده شد

اقلا در هندوستان وبخارا وقفقاز وایران وعراق ومصروشام‌صد هزاران آخوند خون‌جگرخوردند تا میرزا حسن، میرزا حسن شد. دیگرآنکه میرزا حسن قریب ده وزن خود را از مال پدر پول خرج کرد تا میرزا حسن شد.

جنابعالی تمام دارائی خودرا بفروشی بوزن یك‌پای‌کوچك من‌نمیشود،

مخارج آخوند ها همه خوراك و پوشاك نیست ، اندوخته آخوندها هزارها کتاب است. توهمیشه یك‌چشمه نگاه می‌کنی، هزار نکته باریکتر زمواینجاست نه هرکه سر بتراشد قلندری داند گفت حالا میرزا حسن‌نشدی پائین‌تر ازاو و پائین‌تر.

گفتم پائین‌تر از دوقسمند یك‌قسم‌ازمال ارثی‌یا ازپدر و مادرشان‌باندازه معاش مایحتاج داراست وبدون اینکه زحمتی در طریق تحصیل مایحتاج خود بکشدتا آخر عمر بخوشی زندگانی میکند یا اینکه دارائی چنین ندارد وبنده ازآن قسم اول که نیستم وقسم دوم‌که دارائیت فعلیة ندارد ورفته زحمت‌کشیده ومجتهد شده وبرگشته اینهم دوجور است یاقوه‌کار و زحمت‌کشی در زراعت بر حسب قوه بدنی واستخوان بندی داردکه امرار معاش از ممرحلال و کد یمین بدون چشم طمع بمال مردم وکیسهٔ مردم بنماید یا این قوه راه هم‌ندارد، بنده ازآن‌جور اول بازنیستم سالی‌که بکوست ازبهارش پیداست اگر بمدرسه‌نیامده بودم وازحالامشغول زحمت زراعت‌بودم شاید رشدی ونموی میکردم واین‌علیلی وکم بنیه‌گی بواسطهٔ ورزشهای بیابانی و بی‌خیالی رفع میشد، کما اینکه یقیناً رفع‌هم‌میشد وتو هم روزبروز مستریح‌تر میشدی والان‌که بمدرسه‌آمده‌ام یکجا باید بنشینم غذا بتحلیل نمیرود و درس هم تا نصف شب روی‌کتاب وغصه اینکه فهمیده نشد یك طرف و غصه اینکه ترتیب معاش بدهم از چه وکجا یکطرف و همه اوقات هم در قوچان نیستم‌که راه خودت نزدیك است یا بخیال خودت سفارشات اکیده به عمروزید نموده وحال‌آنکه معمول نخواهد شد.

درآن ولایت غربت‌دور است نه انیس ونه مونس یکطرف یقیناً اگر تلف نشوم بنیه وقوه بدنی ضعیف‌تر خواهد شد ، قوه زراعت. .. را نخواهم داشت حالا فرض‌کن‌که سالها رفته‌ام ومجتهد شده‌ام وخوال استعداد خود را پس از علوم نموده‌ام اما بنیه کارکردن را ندارم یقیناً طمع نیز هم ندارم یقیناً چون آخوندهائی‌که چشم بدست‌غیر ویا ادنی توقعی ازغیر دارند ویا اظهار احتیاج بغیر میکنندآنهارا من درمتن‌کفر می‌بینم یا در حاشیه واگر بمیرم از من سر نخواهد زد ودرمکتب‌خانه درصدکلمه خواندم‌که علی(ع) فرموده دل من‌طمع وهرگز من‌دلت برخود روا ندارم ودرآنوقت جنابعالی یا هستید وازکارافتاده یاخدانکرده نیستید، حالا این‌پسرکارکن وکاردان‌راکه بواسطه‌مدرسه فرستادن دخترکور پا شکسته ساختی چه‌کنند.

گفت مگر خدا مرده در آنوقت ،گفتم خدا نمرده ونخواهد مرد،لکن در تواریخ هست‌که خداهفتاد پیغمبر خود رابین صفا و مروه یا بین رکن ومقام ازگرسنگی کشت وبهیچ جاش هم غم نشد گفت اگر مقدر کرده‌که ترا هم‌از

گرسنگی بکشد صد کرور دولت که داشته باشی باز ازگرسنگی خواهد کشت.
برو برو همانطور که معین شده روزها بحجرهٔ استاد برو و نزدیک غروب بیا منزل آشنا گفتم چشم «خدا حافظ .....» (دنباله دارد)

ابوالقاسم انجوی شیرازی

ـ ۴ ـ

فرهنگ مردم

شاید تعجب کنید و باورتان نشود که نخستین شخص باسواد وروشن‌بین و داناوبینائی که خرافات و معتقدات عوامانهٔ زنان زمان خود را گـردآوری و تألیف کرده و بصورت کتاب معروف «کلثوم ننه» ـ که اگر نخوانده‌اید اسمش را شنیده‌اید ـ درآورده است ، شخصیتی روحانی ومردی ملاوزاهد ودانشمندی با تقوا به نام آقا جمال خوانساری بوده است و عجب‌تر آنکه تألیف این فقیه روشن ضمیر درمیان همهٔ طبقات ـ اعم از باسواد و بی‌سواد ـ شهرت و محبوبیت بسیار یافته است وچندین بار به‌چاپ‌رسیده است و با آنکه نام اصلی آن «عقاید النساء» است به‌اسم «کلثوم ننه» شهرت یافته و عامهٔ مردم هم آنرا به‌همین نـام می‌شناسند، نثری شیوا وآمیخته به‌طنزدارد وحاوی مقداری ازآداب ومعتقدات و رسوم وخرافات‌زنان دردورهٔ صفویه‌است

در هفتادهشتاد سال اخیرهم‌جمعی ازنویسندگان ایران باتوجه‌وآگاهی به ارزش آثار ومواد فولکلوری و تأثیرآنها در مردم ، کوشیده‌اندکه درضمن ساده‌نویسی ازآن آثار نیزاستفاده کنند ودرزمینهٔ ادبیات توده کم‌و بیش کارهائی انجام دهند. پیش‌آهنگ این گروه تاآنجاکه من‌خبردارم وشناخته‌ام میرزا حبیب اصفهانی متخلص به «دستان» از آزادگان دورهٔ ناصری ومترجم فاضل و با ذوق کتاب معروف «حاجی‌بابا»[1] است‌که مقداری از اصطلاحات و لغات عوامانه را جمع و ضبط کرده است.[2]

این «دستان» همان کسی است که دیوان کنزالاشتهای ابواسحق حلاج شیرازی معروف به‌بسحق اطعمه (متوفی در ۸۳۰ ه ق) و دیوان البسهٔ نظام‌الدین محمود قاری یزدی[3] «متوفی درحدود۸۶۶ ه.ق»را درحاک عثمانی بچاپ‌رسانده

۱ـ کتاب «حاجی بابا» ترجمه میرزا حبیب اصفهانی، به اهتمام آقای سید محمدعلی جمال‌زاده در شهریور ماه ۱۳۴۸ به‌وسیلهٔ مؤسسهٔ انتشارات امیرکبیر منتشرشد

۲ـ نگاه‌کنید به سواد و بیاض از ص ۱۵۵ تا ص ۱۷۷ نوشته آقای ایرج‌افشار

۳ـ دربارهٔ هردوکی رجوع‌کنید به: ازسعدی تاجامی از ص ۳۶۲ تا ص۳۶۹ بعد

است و اکنون آن نسخه چاپ عثمانی هم نایاب است.

در مشروطیت هم روزنامه‌هائی مانند «شرافت» و چنتهٔ پابرهنه وجنگل‌مولا وکمی بعداز اینها حارجی ملت منتشرمی‌شده[۴] که نویسندگان آنها مطالب خود را به‌زبان محاوره ومصطلحات عوامانه می‌نوشته‌اند و به‌همین سبب هم در تودهٔ طهرانی آن‌روز نفوذ فراوان داشته‌اند. سید اشرف‌الدین حسینی‌صاحب و مدیر روزنامهٔ نسیم شمال نیز به مدد همین‌کار شهرت فراوان کسب کرد.

چون‌سخن از روزنامه‌هامیرود بی‌آنکه فاصلهٔ‌زمانی‌دقیق‌را درنظر بگیریم. باید به‌روزنامه‌باباشمل که چندسال پیش منتشرمیشد وروزنامه‌توفیق که همین‌حالا هم منتشرمیشود، اشاره‌کنیم. این‌دو روزنامه‌هم‌ازهمین‌لطیفهٔ‌نهانی برخوردار بوده و هست. بعداز این دوره باید از شادروانان علی‌اکبر دهخدا وحسن‌مقدم یادکرد که علامه‌دهخدا امثال‌وحکم فارسی‌را (البته‌مقداری‌ازآنچه درمتون‌کهن‌وادبیات رسمی‌ما آمده‌است، به علاوهٔ مقداری ازمثل‌های عوامانه) درچهار مجلد تدوین کرده‌است وپیش‌ازآنهم در صدر مشروطیت با نوشتن مقاله‌های معروف (چرند وپرند) در روزنامه صوراسرافیل ساده نویسی را رواج داد وفارسی زبانان را از ارزش واهمیت اصطلاحات عوامانه وقوت تعبیر وقدرت توصیف زبان‌محاوره آگاه ساخت. اما حسن مقدم راچون خیلی‌ها نمی‌شناسند بـایـد بهتر وبیشتر معرفی کنیم. اوفرزند ارشد مرحوم محمدتقی‌احتساب‌الملك است‌که در سال۱۲۷۷ شمسی در طهران به دنیا آمده و درآذرماه ۱۳۰۴ خورشیدی در آسایشگاه مسلولان شهر لزن سویس از دنیا رفته است. این حسن مقدم، از استعدادهای ناکام وجوانمرگ است‌که در دوران‌کوتاه‌عمرخودخیلی کارکرده وزحمت‌کشیده است نمایشنامه نوشته، داستان‌کوتاه (نوول) نوشته، تحقیق وتتبع‌کـرده و مقداری از مثل‌های عوامانهٔ مردم تهران را جمع‌کرده استولی بیماری جوان‌ربا وجان‌گزای سل مهلت فعالیت بیشتر وثمربخش‌تر به‌اونداده‌وطومار عمرش را هم درنوردیده‌است حسن مقدم آثارخودرا به‌اسمهای مستعار متعدد: هوشنگ، حسن، میرزا حسن، میرزا علامعلی، میرزا حسنعلی، ابوالحسن، علی نـوروز و دلقك بیمار منتشر کرده است. نمایشنامهٔ جعفرخان از فرنگ آمده نیز ازآثار معروف اوست. وی بنا به نوشته خـودش چون بـا خبر میشود که دهخدا مشغول تدوین امثال وحکم‌است، درصدد برمی‌آیدکه با ایشان همکاری‌کند ولی

---

۴ ــ از استاد محیط طباطبائی سپاس دارم‌که مرا به‌این نکته متوجه ساختند.

چون برای معالجه به اروپا می‌رود آرزوی اجرای این تصمیم را باوجود عزیزش بخاك می‌برد.*

میدانیم که حسن مقدم بزبان فرانسوی تسلط داشته وارکارهای علمی عربیان در زمینه فولکور آگاه بوده است و اگر آن بیماری صعب امانش میداد شاید ازهمان اوقات ، کار گردآوری فرهنگ مردم ایران را به‌روش علمی آغاز میکرد ومقادیر زیادی از گوهرهای گرانبهای این گنجینه ملی‌را ازفنا وزوال محفوظ میداشت بهرحال، زحمات وخدمات آن شادروان در همین حدی که فرصت یافته وانجام داده در خور قدردانی وستایش‌است، خدایش بیامرزد ویادش به‌خیر باد.

دراین سالهاست که مجموعهٔ داستانهای کوتاه سیدمحمد علی جمال زاده به‌نام «یکی بود ویکی‌نبود» منتشر شده و نویسنده در شیوهٔ بیان هرداستان‌عشق وعلاقه خود را به زبان محاوره ومثل‌ها واصطلاحات عوامانه آشکار کرده است وبالاخره دنبالهٔ کوشش وی به گردآوری و نشر کتاب ذی‌قیمت فرهنگ عوام انجامیده است .

یکی دیگر ازپیش‌کسوتان وعلاقه‌مندان به‌گردآوری مواد ادبی‌فرهنگ مردم ایران امیرقلی امینی اصفهانی است که ازپنجاه سال پیش بافروتنی تحسین انگیزی به این کارمهم اقدام کرده . وی نخست هزار ویك سخن[1] و بعد از آن «داستانهای امثال - ۱۳۲۴» را منتشر ساخت و سرانجام با تألیف‌کتاب نفیس وپرارج فرهنگ عوام یا تفسیرامثال واطلاعات‌زبان‌پارسی‌خدمت فرهنگی‌خود‌راارونق بخشید.

ارزش کار واهمیت خدمات ومجاهدات این نیك مردان و مردم دوستان بیشتر در این‌است که اینان بی‌چشمداشت هیچ اجر ومزدی ، هنگامی بدایـن کارها دست زده‌اند که عالمان وفاضلان کم مایه وپر افاده ، این کارها را دون شأن خود میدانسته‌اند چنانکه هنوز هم جماعتی کثیر از فضلای [؟] امت به فقط خودشان پیرامون این‌کارها نمی‌گردند. بلکه برای دیگرانهم دلسوری‌میکنند

*مجله سپیده فردا - دورهٔ دوم - سال پنجم - شماره ۱۲ - ۱۱ نوامبر و دسامبر ۱۹۵۷ - ازآقای‌ابوالقاسم جنتی‌عطائی‌سپاسگزارم که‌این‌ماخذرادراختیارم گذاشتند ومرا بداین‌نکته متوجه‌ساختند.

۱ ــ هزار ویك سخن ، چاپخانهٔ کاویانی برلین- ۱۳۳۸ هجری‌قمری.

که چرا وقت ونام خود را برسراین کارهای سبك ! میگذارند ۱ پس وقتی که نظر بعضی ارفضلای امروز چنین باشد تکلیف حضرات«اقیانوس العلوم»! قدیم معلوم است.

کارهای هدایت

باری، در همین سالها است که انسان آزاده و فرزانه‌یی بنام صادق‌هدایت که به حق باید اورا ستارهٔ آسمان ادب درقرن اخیر دانست باشور وشوق‌بی‌پایان وباعشق وعلاقه فراوان به ایران و ایرانی،کار مطالعه و تحقیق در بارهٔ فرهنگ توده راشروع کرد و نخست رسالهٔ اوسانه را در ۱۳۱۰ وپس ازآن کتاب نیرنگستان را در ۱۳۱۲ منتشر ساخت وبا این دوکار مفید وارزشمند ، ذهن‌پژوهندگان وعلاقه‌مندان‌ایرانی‌را بمعنا ومفهوم کلمهٔ «فولکور» آشنا کرد.

بعد از انتشارکارهای هدایت ، اولیاء معارف ایران بفکر تأسیس موزه مردمشناسی افتادند وچیزی بنام موزه سرهم‌کردندکه تعریف وتوصیف‌آنرا در نوشته‌های هدایت باید دید۲ بعدها هم گویا به تدبیر محمدعلی فروغی و پس از تشکیل فرهنگستان ، در صدد بر آمدندکه فولکور ایران راجمع‌کنند وبه‌این خیال ، دستور و متحد المآل صادر کردند وگویا مقداری نوشته‌های مشکوك فراهم‌آمد ولی باآن مقدمه، البته‌کاری ازپیش‌نبردند.

به‌طوری‌که شادروان «هدایت» می‌گفت تنها کار با ارزش واصیلی‌که در آن نهضت‌گونهٔ فرهنگستان به عمل‌آمده این‌بوده است‌که یکی ازمأمورگاران شریف ایرد خواست رساله‌یی سودمند وپرمطلب در بارهٔ مواد مختلف فرهنگ مردم آن محل گرد آورده به‌تهران می‌فرستد ودر آن‌موزه مردم شناسی ـ که گفتیم باید وصفش را درآثار هدایت دید ـ جزء کاغذهای باطله از میان‌میرود

۱ ـ چون روحیه فعلا چنین باشد ارزش‌کار وکوشش‌آنان که با«اهل سوق ومحترفه» می‌نشینند ورنج‌سفر برخود هموار می‌سازند وروستا به‌روستادرپی‌یافتن لغات ومصطلحات پراکنده می‌گردند صدچندان بیشترمی‌شود واخلاق وآداب‌علمی حکم میکندکه سپاس خودرا به محققان و دانشمندانی مانند صادق‌کیا ، منوچهر ستوده، محمد جعفر محجوب ،ابراهیم شکورزاده، محمد مهریار، حمید ایزدپناه ، غلامحسین ساعدی ، یحیی ذکاء وصمد بهرنگی وافرادی چون اینان عرضه‌داریم وآرزوکنیم‌آنان‌که دراین‌راه‌گام برمیدارند وتحمل‌زحمت‌میکنند،درخدمات‌علمی خود بیش‌از پیش‌توفیق یابند

۲ـ نوشته‌های پراکنده صادق هدایت ص ۴۵۱ـچاپ‌اول

تأسف در این است که خیلی بعید بنظر می‌رسد که در همین ایردخواست، پیران و سالخوردگان سی و چهل سال پیش تاکنون زنده مانده باشند ومشکل بتوان دوباره چنان سند گرانبهائی فراهم آورد .

به قرار معلوم آنچه از نهضت متحد المالی فرهنگستان آن زمان به‌جا مانده رونویس‌هائی ازآن اسناد ونوشته‌هاست که گویا در بایگانی ادارهٔ فرهنگ عامه وزارت فرهنگ و هنر موجود است[1] ولی معلوم نیست اصالت آنها تا چه حد قابل تضمین باشد؛ زیرا در گردآوری آنها هیچ یك از اصول فنی رعایت نشده است .

در همین سالهاست که مجلهٔ راهنمای زندگی[2] نیز مقداری از مواد ادب عوام را که از خوانندگان شهرستانی می‌خواسته و آنان میفرستاده‌اند با عنوان «یادگارهای توده» چاپ کرده‌است. درهمین اوقات نیز شادروان حسین کوهی کرمانی بنا بـه ذوق فطری وتشویق وراهنمائی استاد گرامی شادروان ملك‌الشعراء بهار به گردآوری چهارده افسانهٔ روستائی و چند سال بعد بفراهم آوردن هفتصد ترانهٔ روستائی همت گماشته است‌که مقدمهٔ مبسوط ملك‌الشعراء در معرفی فولکور وارزش مواد آن و سابقهٔ کهن ترانـه‌های عوامانه هنوزهم تر و تازه و قابل استفاده است .

دراین میان فقط‌هدایت بودکه با همهٔ آزردگی‌ها وخستگی‌هائی که‌داشت فرهنگ مردم ایران رافراموش نکرد و باخلوص نیت وبرطبق موازین علمی دنبال آن کار راگرفت وبا نوشتن مقاله‌های دقیق ومفید در مجلهٔ موسیقی[3]ـ که از مجله‌های بسیار خوب آن روزگار بود ـ ذوق خوانندگان را بـه گرد آوری مواد ادبی فرهنگ مردم ترغیب کرد وهم او بودکه سرانجام در حدود

۱ـ این مطلب ازآقای علی بلوکباشی معاون اداره فرهنگ عامه شنیده شده است

۲ـ به مدیریت آقای حسین‌قلی مستعان از ۱۳۱۹ تا ۱۳۲۱ خورشیدی منتشر میشد

۳ـ این مجله در فروردین ماه ۱۳۱۸ به مدیریت غلامحسین مین‌باشیان ونویسندگی جمعی ازفضلا ونویسندگان وهنرمندان منتشرشد وسه‌سال دوام‌یافت. مین‌باشیان درآن‌زمان رئیس اداره موسیقی‌کشوربود ـ تحصیلات وی در رشتهٔ موزیك ومردی فاهم وآزاده ولطیف طبع وآدمی سمرت است ،حمایت اواز آن هنرمندان درآن زمان‌ارزش بسیارداشت وبه همین‌سبب ،هدایت پیوسته از وی‌به نیکی یادمیکرد

سال‌های ۱۳۲۲ و۱۳۲۳ نخستین طرح گردآوری فرهنگ‌توده را با استفاده از مآخذ فرانسوی آماده و پیشنهادکرد.[۱]

این تشویق وترغیب هدایت ، منشأ خدمات و اقداماتی شدکه در زمینهٔ ادبیات عامیانه ، قصه پردازی صبحی‌مهتدی در رادیوایران نمونه‌یی ازآنهاست. اما افسوس که‌صبحی برخلاف موازین علمی، چند روایت ازیك قصه‌را بر روی هم می‌ریخت واز آنها روایتی بـه سلیقهٔ خود می‌ساخت ودر استخوان بندی و لهجه وعبارت وترکیب قصه هم تصرفاتی ناروا میکرد و چون بـایگانی اسناد نداشت، اصل سندها را هم‌نگاه نمی‌داشت ولی انصاف آن است‌که ناشری کریم‌و سخاوتمند هم نبود وپیدا نمی‌شد تاچنین کار پرخرجی راتعهد کند وحاضرشود چندین روایت از یك‌قصه بدنبال هم‌چاپ شود. با این‌همه اگر اوهم‌این‌کار را انجام نمی‌داد ، چه‌بسا که اکنون بسیاری از همین قصه‌ها ازمیان رفته‌یافراموش شده بود .

مقارن همین اوقات نویسنده این سطور نیز باگرد آوری دانش عـوام زادگاه خود -که‌هنوز هم‌ادامه دارد - وطبع ونشر ترانه‌ها ودوبیتی‌ها ودیگر مواد ادبی آن درحرایط مرکز دل‌خوش میداشت وتنی‌چند از افرادعلاقه‌مندهم درجمع آوری بعضی مواد فرهنگ مردم ،کم وبیش فعالیت‌هائی میکردند.* اما کار فرهنگ مردم درکشور ما چندان وسعت وعظمت داشت که‌این کارهای تفننی وفردی وگهگاه نمی‌توانست حواب آنرا بدهد ، به‌ویژه آن‌که با رواج روز افزون رادیو در سراسر این‌مملکت ، جماعتی ازشهر نشینان لهجه‌دار و مردم شهرکها ودیه‌های دور افتاده در مقابل حرف زدن«لفظ قلم» رادیوتهران وکیفیت زندگی مردم «پایتحت» حالتی احساس میکردندکه باید آنرا «حس

---

۱ - نخستین‌بار در مجله سخن منتشر شدکه بعدها نیزفعالیت ما باهمین طرح آغازگردیداما درضمن عمل وبرحسب‌تجربیاتی‌که به‌دست‌آوردیم ،دربعضی از تقسیم‌بندی‌های آن‌تصرفاتی کردیم که وآنرا چندبار وهربار درچندهزار نسخه چاپ کردیم .

اینك‌نیز هرکس‌که آماده ومشتاق همکاری‌باشد ،نشانی‌خود رابفرستدتابلا عوض وبرایگان‌برای او بفرستیم.

* مانندکتاب عرف‌وعادت در عشایر فارس - ۱۳۲۴ تألیف محمد بهمن بیگی، مبتکر و موجد مدارس عشایری در فارس - وکتاب زیرگنبدکبود- ۱۳۲۴ اثر شادروان محمدشهید نورائی دوست نزدیك هدایت و برادر بـزرگ مـرحوم حسن شهیدنورائی ، استاد فقید دانشگاه طهران - وکتاب تات‌نشین های بلوك‌زهرا از شادروان جلال‌آل‌احمد.

ولایتی بودن» نامید ، مردم ولایات خیال میکردند تهرانی بودن افتخار و امتیازی یا تهرانی نبودن نقیصه وگناهی است. اینان می‌پنداشتندکه اگر بلهجهٔ محلی حرف بزنند یالباس آباء واجدادی خودشان را بپوشند ، مورد ریشخند قرارمی‌گیرند. بنابراین می‌کوشیدندکه ازهرحیث خود را شبیه مردم پایتخت کنند وبدین‌ترتیب بیم‌آن‌میرفت‌که‌ازمواد‌فولکوری‌چیزی‌باقی‌نماندوخداامیداند که‌در برنامه‌های رادیوئی ودر مکاتبات خصوصی چقدر استدلال کردیم ودلیل‌و برهان آوردیم تابه تدریج این اندیشهٔ باطل وخیال بی‌پایه از ذهن‌مردم‌شهرها ودیه ها زدوده‌شد وآن «حس ولایتی بودن» تاحدی تخفیف یافت و جماعتی از آنان درصف همکاران خوب مادر آمدند . مشکل اینجاست‌که این وضع روحی مختص ایران ومردم‌ایران نیست، بلکه در کشورهای اروپائی‌هم مردم‌ولایات‌در مقایسهٔ خودباساکنان پایتخت همین‌حال روحی را دارند.

برنامهٔ فرهنگ مردم و کاوش عمومی

به‌طور کلی تجدد ماشینی امروز ومو الید وعوارض آن از قبیل نزدیك شدن راهها واسکان ایلات وعشایر وارتباط سریع دیه‌ها و شهرها ورواج‌وسایل گوناگون «سمعی وبصری» باعث میشوند که مردم پس‌از مدتی بی‌اختیار وبی آنکه خود بخواهند یامتوجه باشند، گذشتهٔ‌خودرا فراموش کنند وخصوصیات محلی ومختصات آباء واجدادی‌خویش رااز‌یاد ببرند ومانند مصنوعات‌ریختگی وقالب‌گرفته همگی به‌یك‌شکل ویك ریخت درآیند. باتوجه به این مخاطرات بودکه دیدیم اگر بخواهیم کارگردآوری مواد واسناد آثار فرهنگ مردم را شهر به شهر وواحد به واحد و جزء به جزء شروع‌کنیم وبه‌پایان بریم، چندین سال طول میکشد و تازه اگر توفیقی نصیب شود در همان سالهای اول خواهد بود که‌هنوز ذهن جوانان کاملا به آداب وسنت‌های محلی بیگانه‌نشده وحافظهٔ پیران و سالخوردگان ضعیف و ناتوان نگشته است .

از این رو درصدد برآمدیم که هر طور شده نگذاریم رشته‌های نازك و ولطیفی که مردم دیه‌ها و ولایات و افراد عشایر و ایلات را با آداب و رسوم اقلیمی ومحلی خود پیوند می‌دهد ، بگسلد وارتباط معنوی عامهٔ هم‌میهنان که بد مبناء واساس همین رسوم‌زیبا ومعتقدات انسانی وباستانی وقومی‌استواراست منقطع شود وبه‌هر وسیله وازهرطریق که‌ممکن است‌بکوشیم تارشتهٔ‌این‌پیوندها

قویتر ومحکمتر بشود وهموطنان مابه جای آن «احساس ولایتی بودن» که در مقابل ساکنان پایتخت پیدا کرده‌اند همگی ازایرانی بودن احساس غرور و افتخار کنند وبا برنامه‌های رادیوئی به‌تبلیغ وترویج مطالب مربوط به‌فرهنگ مردم پردازیم تاحافظهٔ سالخوردگان به کار افتد و جوانان با سواد به دانش عوامانهٔ محل خویش و نوشتن و یاد داشت کردن آنها و بهره گیری ازحافظهٔ پیران علاقه پیدا کنند و به‌صف ما بپیوندند.

سرانجام آرزوی دیرینهٔ ما برآورده شد و باموافقت اولیای رادیوایران توانستیم نخستین برنامهٔ فرهنگ مردم را در فروردین ماه ۱۳۴۰ خورشیدی از تهران به‌گوش هم میهنان برسانیم.[۱] و با اجرای برنامهٔ محدود رادیوئی ومذاکره حضوری ومکاتبهٔ دائمی، نهضتی‌فکری و کوششی همگانی ایجاد کنیم واین جنبش و کوشش را تا اقصی نقاط کشور توسعه دهیم و در سراسر مملکت به‌کاوش‌عمومی.[۲] وسراسری دست یازیم وراه وروش گرد‌آوری‌را به گروه کثیری ازعلاقه‌مندان بیاموزیم وباسعی ومجاهدت مداوم وتوقف‌ناپذیر، فرهنگ مردم ایران را ازخطرات احتمالی مصون‌داریم

اینک تعداد افرادی‌که تعلیم دیده وراه و روش کار آموخته‌اند، بیش‌از چهار هزار نفرندکه باشور وشوق دائمی وزحمت شبانه روزی کار می‌کنند واز برکت کوشش جانانهٔ این‌عزیزان، گنجینهٔ اسناد فولکوری ما صاحب دهها هزار مواد واسناد ذی‌قیمت شده است‌که بی‌شك نام گرامی‌این راویان وهمکاران به‌عنوان پیشروان وبنیاد گزاران وخادمان صدیق فرهنگ مردم‌ایران‌در‌تاریخ این مرز وجاودان خواهدماند.

ازشما چه‌پنهان، درنخستین ماهها وسالهای پخش برنامهٔ‌فرهنگ مردم عده‌یی ازطبقات مختلف شنوندگان و به خصوص افراد بی‌خبر که ندانسته و نسنجیده مجذوب یا مرعوب زرق و برق ظاهری و تجدد سطحی مغرب زمین بودند چون به‌حقیقت وماهیت فرهنگ مردم و اهمیت ارزش آن واقف نبودند می‌پنداشتند که‌ما میخواهیم زمان را به‌عقب‌برگردانیم، جامعه را به‌قهقرا ببریم

۱ـ این‌برنامه هرهفته‌درساعت ۲۱ روز سه‌شنبه از رادیو ایران پخش می‌شود.

۲ـ مجموعه‌ای‌که نام «کتاب کوچه» وبه‌اهتمام آقایان احمد شاملو و علی‌ملو کماشی در «کتاب هفتهٔ کیهان» چاپ می‌شد صورت‌کاوش عمومی‌داشت و باهمهٔ کم و کسرهائی‌که ازنظر علمی وفنی داشت، نمونه‌ای‌قابل‌توجه وتحسین ازکاوش عمومی‌بود.

خرافات راترویج کنیم وبا علم وصنعت امروزی جهان بـه دشمنی بر خیزیم.
این پندار نادرست چنان در ذهن و فکر آنان جایگزین شده بود که بعضی‌از باسوادها وکتاب خوانده‌هاشان نیز اهمیت و ضرورت این خدمت فرهنگی و و وظیفهٔ ملی راباور نداشتند ودرنامه‌های مکرری که می‌فرستادند ما را مورد ایراد واعتراض قرار میدادند ، ما عوض اینکه ازجای بدر رویم و به اصطلاح تیز وترقهٔ شویم باصبر وحوصلهٔ بسیار وپیامهای پیاپی از آنان می‌خواستیم تا هر ایرادی دارند با نام ونشانی روشن بنویسند تابه آنان پاسخ دهیم. آنگاه با خونسردی وبردباری جواب نامه‌ها را می‌دادیم وبرهان وحجت می‌آوردیم‌تا مگر نیت مارا دریابند وهدف ما را بشناسند وبه حقیقت امر واقف شوند. خوش بختانه چون ازهیچ سوی غرض ومرضی درکار نبود، آن مذاکرات ومکاتبات به چنان حسن تفاهم دوستانه و برادرانه‌یی انجامید که عاقبت ، بسیاری از همان ایراد گیرندگان ومعترضان، خوداز یاران وهمکاران‌صمیمی وگرد آورندگان فعال وجدی موادداش عوام شدند ومارا شرمسار محبتها ومساعدتهای‌مادی‌خود ساختند .

موزه فرهنگ‌مردم

این که می‌گوییم « مساعدتهای مادی » غرضم کمك پولی واعانـهٔ نقدی نیست، بلکه مرادم ارسال‌هدیه‌ها وتحفه‌هایی ازنمونهٔ لباس‌ها وزیورهای‌قدیمی ومحصولات هنری ومنسوجات دستباف است‌که اینك مجموع آن‌ها بـه صورت موزهٔ فرهنگ مردم درآمده است. بعضی ازچیزهائی‌که دراین موزه‌گرد آمده شاید به‌ظاهر چندان بهائی نداشته باشد. اماآنچه برای ما بسیار ارجمند وپر بهاست، اعتقاد واعتقادی است‌که‌زنان‌ومردان وجوانان‌وسالخوردگان هموطنان ما نسبت به‌خدمتگزاران خویش نشان داده‌اندوبا خلوص نیت وصفای‌عقیدت‌این هدایا راترجمان علاقه وخوشنودی خود ساخته‌اند.

در همان ماههای اول‌که برنامه‌شروع شده بود، شنوندگان هـدیه‌هائی می‌فرستادند که‌نمی‌دانستم با آنها چه کنم ، حتی محلی برای نگهداری آنها نداشتم امادلم راضی نمی‌شد این‌مظاهر صفا ومحبت‌را به‌کناری افکنم، هرچند که آن هدیه«اسفندی» * ساده‌یی یایك قالیچهٔ یك‌وجبی بوده باشد. اماکم‌کم که این تحفه‌ها افزوده شدو کار این ابراز محبت وعاطفت بـالاگرفت ـ و از

* دریزد وکرمان وفارس، دانه‌های اسفندرا به‌شکل‌های گوناگون وگاهی ناجور وناهموار در نخ میکشند وبه نیت دفع‌چشم زخم‌وجنبی کردن‌آثارچشم‌شوم‌برسردر خانه واطاق ودکان‌میآویزند وبه‌آن «اسفندی» میگویند.

ستانشینان دوره افتاده‌ترین نقاط کشور گرفته تاخاندانهای جلیل تهران و
ستانها هرکدام به نحوی موزهٔ ما را رونــق دادند و از «اسفندی» و بطر
انی تا گران‌ترین ترمه‌های کمیاب و مروارید دوزی وچشمه وزی‌های قدیم
کارگاه کوچك پارچه‌بافی و قالی‌بافی تادوك نخ‌ریسی و از زیباترین‌نمونهٔ
س کامل زن و مرد روستانشین تاجامه و چادرچاقچور بانوان متشخص‌قدیمی
چیز و ازهمه‌جا فرستادند و ازیادگارهای عزیز موروثــی خانوادگی‌شان
م پوشیدند تا نشان دهندکه چون ، شخصی درگفتار وکردار خودصداقت و
میمیت داشته باشد ، آنان ازهیچ کمکی مضایقه نمی‌کنند ـ ماهم این هدیه‌ـ
نفیس و عزیز را گرامی داشتیم و به یاری همکاران دفتر مرکزی فرهنگ
م همه را دریك‌جاجمع کردیم و دفتری ترتیب دادیم تا هر هدیه‌یی‌که‌برسد
نام ونشانی مشخص درآن دفتر ثبت و ضبط شود و محفوظ بماند.

اینك برذمهٔ خود فرض میدانم‌که درود صادقانه وسپاس صمیمانهٔ خود را
یاران نفز «دوران باختر» ویاران فعال وهمکاران صاحبنظری تقدیم‌دارم
درچندسالهٔ اخیر باکوشش و جوششی تحسین آمیز و تمجید انگیز مواد و
لب بسیار و هدایای فراوان وبی‌شمار بــرای ما فرستادند و مــا را تأیید و
یق کردند وشور و شوق ما را به‌انجام این وظیفهٔ ملی و ادامهٔ این خدمت
نگی افزودند و چندان ما را بههمکاری خویش دلگرم و امیدوار ساختنــد
از ده دوازده سال پیش تاکنون ، اوقات شبانروزی خود را به‌کار خواندن
نکیك وتنظیم ونگهداری مطالب ارسالــی دوستان موقوف داشتیم و دمی از
مائی یاران وهمکاران وپاسخگوئی به‌نامه‌ها وپرسش‌هــای دوستان فــارغ
ستیم وکتاب حاضر ثمره‌یی ازثمرات همان یاری‌ها و مساعدت‌ها و نتیجه‌یی
تایج همین دقت‌ها و زحمت‌هاست‌که امیدواریم درپیشگاه دوستداران فرهنگ
م و هواخواهان‌آداب وسنت‌های باستانی مورد قبول افتد و احیاناً ازگفتن
شتن هیچ ایراد وانتقادی مضایقت نشود....۱

۱ــ ازکتاب فرهنگ مردم سروستان تألیف صادق همایونی (۱۳۴۹)

نسخه های خطی

احمد منزوی

نمودار نسخه‌های خطی فارسی

دردنیای‌کنونی که‌پژوهش بر پایهٔ آمارگیری ارزش خود را بـه ثبوت رسانده است، و نتایج بدست‌آمده از آمار به‌نسبت وسعت دامنهٔ آن و روش بکار رفته در آن روشنگر بسیاری از پوشیده‌ها میتواندباشد، دانستن‌اینکه نسخه‌های‌خطی فارسی به‌چه‌نسبت میان موضوعات علمی، ازعلوم مشتبه‌وعقلی و ادبی و تاریخی جز آن بخش‌شده است ، بسیار سودمند است.

در این‌کارمیخواهم‌نشان دهم‌درسده‌های گذشته نویسندگان وخوانندگان فارسی نویس و فارسی خوان چه رشته‌هـایی از دانش آن روز بشری راغب بوده‌اند، وپیشرفت وگسترش یا درجازدن هریك ازرشته‌هارا درهریك ازسده‌ها چگونه بوده است . ولی این‌کار من بسیار ناقص و ناچیز است . زیرا :

نخست اینکه تقسیم‌بندی کتابهای پیشینیان بـر-حسب مـوضوع بسیارکار دشواریست چه بسیاری ازکتابهای ریـاضی بحثهایی در ستاره‌شناسی وارد ، و برعکس، جداساختن بسیاری ازکتابهای فلسفی‌از عرفانی وکلامی بسیاردشوار است. بهرحال تقسیم‌بندی من دراین‌آمار مبتنی برتقسیماتی است که‌در«فهرست نسخه‌های خطی فارسی» خودکرده‌ام :

دوم اینکه این‌بررسی‌روی همهٔ نسخه‌های فارسی موجود در جهان‌انجام نگرفته است، و بیشتر نسخه‌های موجود در ایران را دربر گرفته است.

سوم اینکه ذوق و رغبت و عقاید مذهبی ایرانیان در سده‌های بعدی در نگاهداری از آثارگذشتگان خود، حتماً در بجاماندن این نسخه تأثیرداشته است، چه بسا تعصبها موجب شده است بسیاری از آثار پرارزش علمی و هنری ما از میان برود.

چهارم اینکه برخی‌از نسخه‌ها نامؤرخ بوده وفهرست نگاران به‌تشخیص خود برای نوشتن آنها سال تقریبی تعیین‌کرده‌اند و من در این آمـار ناچار از آنها پیروی‌کرده‌ام ، و یك‌گام‌فراتر نهاده آن سال تقریبی را سال واقعی نوشتن بحساب آورده‌ام .

در برخی مواردفهرست نگاران سال نوشتن نسخه رابمثال سدهٔ ۱۰-۱۱ یادکرده‌اند، در این‌گونه موارد اگر چهار نسخه سدهٔ ۱۰ – ۱۱ بوده من دو نسخه را بحساب سدهٔ ۱۰ و دو نسخه‌را بحساب سدهٔ ۱۱ گذارده‌ام.

این نواقص‌کارمن بود، و از اینگونه نواقص درهمه‌آمارگیریها که انجام گرفته و می‌گیرد وجود داشته و دارد، و نمی‌توانند ما را مانع از این‌شود که از این آمارها نتایج لازم را نگریم.

***

پایهٔ کار من در این آمارها روی پیرامن شصت هزار نسخه‌ایست که از صد وپنج جلد فهرست نسخه‌های خطی چاپ شده در ایران و خارج ازکشور بیرون‌کشیده شده است، و نیز نسخه‌هایی که خود درکتابخانه ها دیده‌ام و یادداشتهایی که برخی‌ازفضلاء برای خودتهیه‌دیده بودند ومن ازآن یادداشتهایی برداشته‌ام. کوتاه سخن، این آمار ازنسخه هایی برداشته شده‌که این‌ناچیزدر «فهرست نسخه‌های خطی فارسی» گرد آورده‌ام، که بخشی از آن چاپ شده و بقیه نیز در جریان چاپ شدن است، و نیز از ذیلی‌که خود بر آن فهرست نگاشته‌ام.

***

این شصت‌هزار نسخه که مورد بررسی است، بدینگونه میان رشته های زیر، برحسب بیشی آنها در تعداد، پخش شده است: (نمودار شمارهٔ ۱)

۱ ـ دیوان (بدون مثنویها و دیگر قالبهای شعری):		۶۱۹۲
۲ ـ عرفان.	پنجهزارو هفتصدو پنجاه وهشت نسخه:	۵۷۵۸
۳ ـ فلسفهٔ عملی (آرایش خوی خانه‌داری، کشورداری):	دوهزار وچهارصد وهشتا وسه	۲۴۸۳
۴ـ ستاره شناسی، اختربینی	دوهزار وسیصد وهشتاد و پنج	۲۳۸۵
۵ ـ فلسفه:	یکهزارو هشتصدوهشتادوهفت	۱۸۸۷
۶ ـ پزشکی.	یکهزارو هفتصد و شصت‌وهشت	۱۷۶۸
۷ ـ علوم ادبی:	یکهزار وهفتصد وسی وشش	۱۷۳۶
۸ ـ فرهنگنامه‌ها:	یکهزار وپانصد وشصت وسه	۱۵۶۳
۹ ـ علوم قرآنی (تفسیر، تجوید، کلیات).	یکهزارو پانصدوچهار	۱۵۰۴

صده	دیوان	عرفان	فلسفه عملی	ستاره شناسی	فلسفه	پزشکی	علوم ادبی	فرهنگ نامه	قرأت	کلام و عقاید	ریاضی	طبیعیات	دستور نامه نگاری	کلیات ادبی	کیمیا	دستور زبان	لغات	عروض و قافیه	دستور معما	منطق	بازی	خط	ملل و نحل
۵	-	۱	-	۲	-	۴	-	۲	۲	-	۱	-	-	-	-	-	-	-	-	-	-	-	-
۶	۳	۲	۱۲	۶	۶	۱۰	-	۱۳	۲۰	-	۵	-	۱	۲	-	-	-	-	-	-	-	-	-
۷	۴۱	۵۸	۳۰	۲۶	۲۰	۳۲	۱۲	۵۴	۳۰	۲	۹	۶	۶	۶	-	۵	۱	-	-	-	-	-	-
۸	۱۱۵	۱۱۸	۵۳	۴۳	۳۹	۲۸	۲۵	۴۵	۲۷	۲	۲۱	۱۲	۱۰	۲۶	۱	۴	۸	۹	۲	۷	-	-	-
۹	۴۳۶	۴۲۱	۹۹	۱۰۵	۵۰	۵۶	۸۱	۷۵	۶۶	۷	۲۰	۲۳	۱۵	۹۲	۴	۷	۲۰	۲۰	۳۳	۱۴	-	۴	۶
۱۰	۵۳۶	۴۵۴	۱۷۶	۱۵۱	۵۸	۱۲۷	۲۱۶	۱۴۳	۱۵۶	۲۸	۴۵	۴	۴۱	۸۴	۸	۱۴	۳۶	۴۶	۸۱	۳۲	-	۸	۷
۱۱	۱۱۲۷	۱۰۵۵	۵۰۱	۵۰۷	۵۳۸	۳۸۸	۲۹۵	۳۲۲	۳۸۰	۲۱۱	۱۶۵	۱۱۴	۶۵	۱۶۲	۳۰	۳۵	۵۵	۴۴	۶۸	۴۰	-	۲۸	۲۰
۱۲	۶۷۶	۵۷۴	۲۵۲	۳۶۱	۲۰۷	۲۵۹	۱۷۰	۲۳۸	۱۸۷	۱۵۸	۱۰۱	۸۸	۵۰	۵۵	۷۳	۲۵	۳۴	۲۳	۲۳	۲۴	-	۱۵	۱۶
۱۳	۱۷۵۲	۱۴۶۳	۶۵۸	۷۴۹	۳۶۵	۵۶۳	۴۸۳	۳۴۱	۲۸۶	۵۵۶	۱۷۶	۱۹۵	۹۷	۱۶۳	۱۶۱	۱۲۲	۱۱۳	۱۰۱	۲۶	۸۷	۸۳	۴۴	۴۳
۱۴	۵۷۶	۴۰۵	۲۸۱	۹۱	۱۲۴	۶۳	۱۱۲	۵۴	۵۸	۶۳	۳۵	۵۱	۱۰	۲۹	۲۰	۴۰	۲۸	۱۶	۱۷	۲۸	۱۴۳	۱۱	۱۰
مؤرخ	۵۲۶۳	۴۵۵۱	۲۰۶۲	۲۰۴۲	۱۴۰۷	۱۶۳۰	۱۴۹۴	۱۲۷۷	۱۲۱۲	۱۰۲۷	۵۷۸	۵۲۹	۲۹۵	۶۱۹	۲۹۸	۲۵۲	۲۹۵	۲۴۹	۲۵۰	۲۳۲	۲۱۶	۱۱۰	۱۰۲
نامؤرخ	۹۳۰	۱۲۰۶	۴۲۱	۳۴۴	۴۸۰	۲۳۸	۲۴۲	۲۸۶	۲۹۲	۳۲۰	۱۵۰	۱۹۷	۸۰	۸۵	۴۷	۸۳	۳۹	۵۵	۴۶	۴۶	۷۰	۴۰	۱۱
مجموع	۶۱۹۲	۵۷۵۷	۲۴۸۳	۲۳۸۵	۱۸۸۷	۱۷۶۸	۱۷۳۶	۱۵۶۳	۱۵۰۴	۱۳۴۷	۷۲۸	۷۲۶	۳۷۵	۷۰۴	۳۴۴	۳۳۵	۳۳۴	۳۰۴	۲۹۶	۲۷۸	۲۸۶	۱۵۰	۱۱۳

۱۰ ـ کلام و عقاید .	یکهزار وسیصد وچهل وهفت	۱۳۴۷
۱۱ ـ ریاضی .	هفتصد و بیست وهشت	۷۲۸
۱۲ ـ طبیعیات :	هفتصد و بیست و شش	۷۲۶
۱۳ ـ کلیات ادبی	هفتصد و چهار	۷۰۴
۱۴ ـ دائرةالمعارف، چند دانشی	ششصد وسی و هفت	۶۳۷
۱۵ ـ دستور نامه‌نگاری.	سیصد وهفتاد وپنج	۳۷۵
۱۶ ـ کیمیا :	سیصد وچهل وچهار	۳۴۴
۱۷ ـ دستور زبان	سیصد و سی وپنج	۳۳۵
۱۸ ـ بلاغت:	سیصد وسی وچهار	۳۳۴
۱۹ ـ عروض وقافیه :	سیصد وچهار	۳۰۴
۲۰ ـ دستور معماسازی:	دویست ونودوشش	۲۹۶
۲۱ ـ منطق :	دویست وهفتاد وهشت	۲۷۸
۲۲ ـ بابی ، ازلی ، بهایی :	دویست و هشتاد وشش	۲۸۶
۲۳ ـ خط .	صدوپنجاه	۱۵۰
۲۴ ـ ملل‌ونحل	صدوسیزده	۱۱۳

۲۵ـ پیرامن بیست‌وپنج هزار نسخهٔ دیگر میان رشته هایی‌است که هنوز نتوانسته‌ام آنها را از یکدیگر جداسازم وآمارگیری کنم. این رشته عبارتست از: منظومه‌ها (از مثنوی و دیگر قالبهای شعری ، پیرامن شش‌هزارو پانصد نسخه) ، تاریخ ، جغرافیا ، اسناد تاریخی ، هنرها (موسیقی ، بازیها ، نقاشی) ، فقه ، اصول ، حدیث ، علوم غریبه .

***

در نمودار دوم نسخه‌ها برحسب موضوع درستونهای عمودی در سده‌ها (ستون عمودی) نشان داده شده است . بدینگونه نشان داده میشود که درچهارچوب پیرامن شصت‌هزار نسخه که بررسی شده است ، در هریك از سده‌ها از هریك رشته های بیست وسه گانهٔ بالا چند نسخه در دست داریم .

در این نمودار ستونی که عنوان‌علوم ادبی را دارد ، شامل است : خط، دستور زبان ، دستور نامه‌نگاری ، بلاغت ، عروض وقافیه ، دستور معما (که‌هر یك در ستونهای جداگانه نیز نشان داده شده‌اند) .

***

نمودار سوم نمایشگر نمودار دوم است . با این جدایی .

۱ ـ نسخه‌های نامورخ که تاریخ نوشتن‌آنها تعیین نشده در این نمودار

نمودار چہارم
۳۰۰۰
۲۵۰۰
۲۰۰۰
۱۵۰۰
۱۰۰۰
۵۰۰
عقلی
ادبی
علوم عقلی
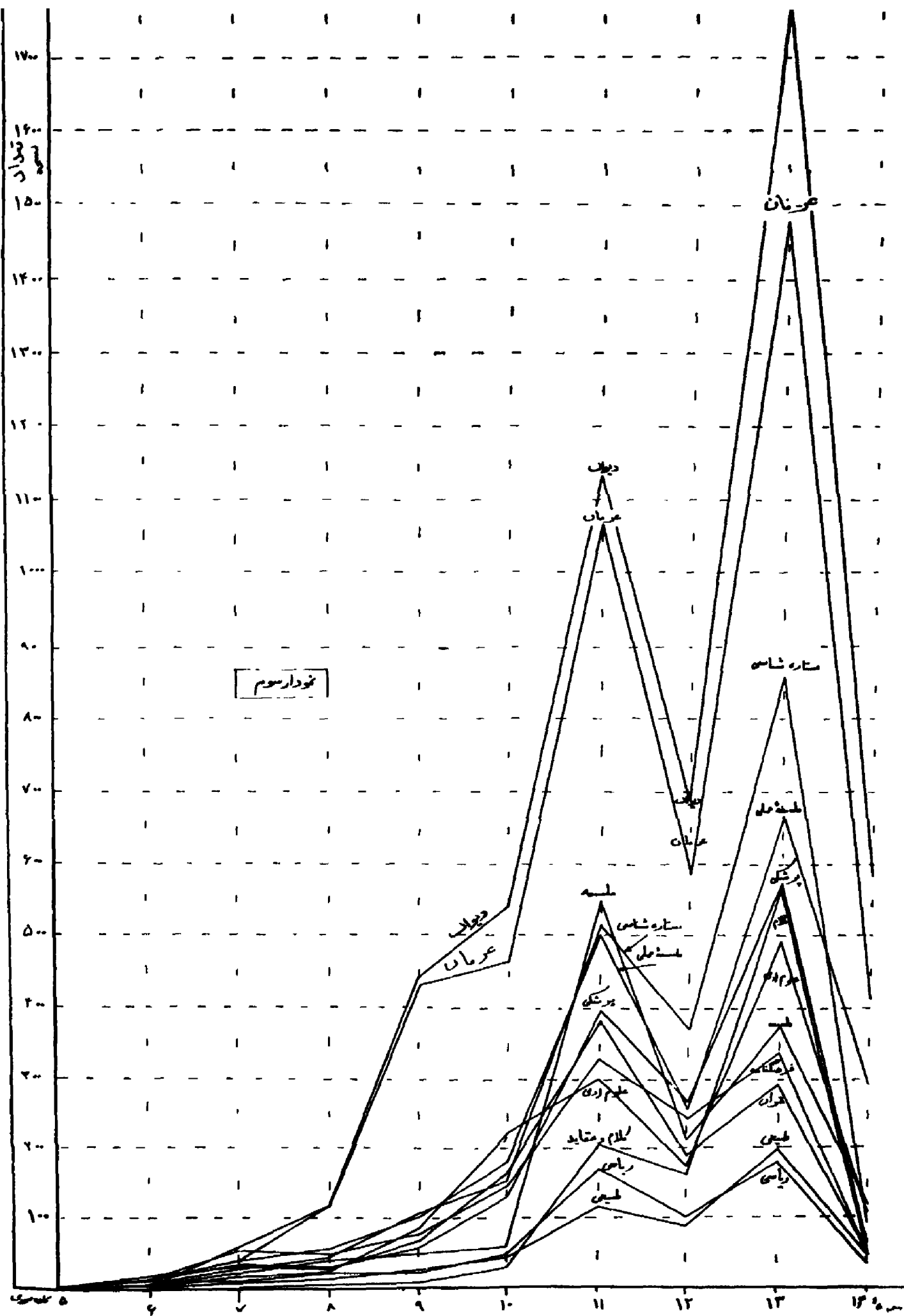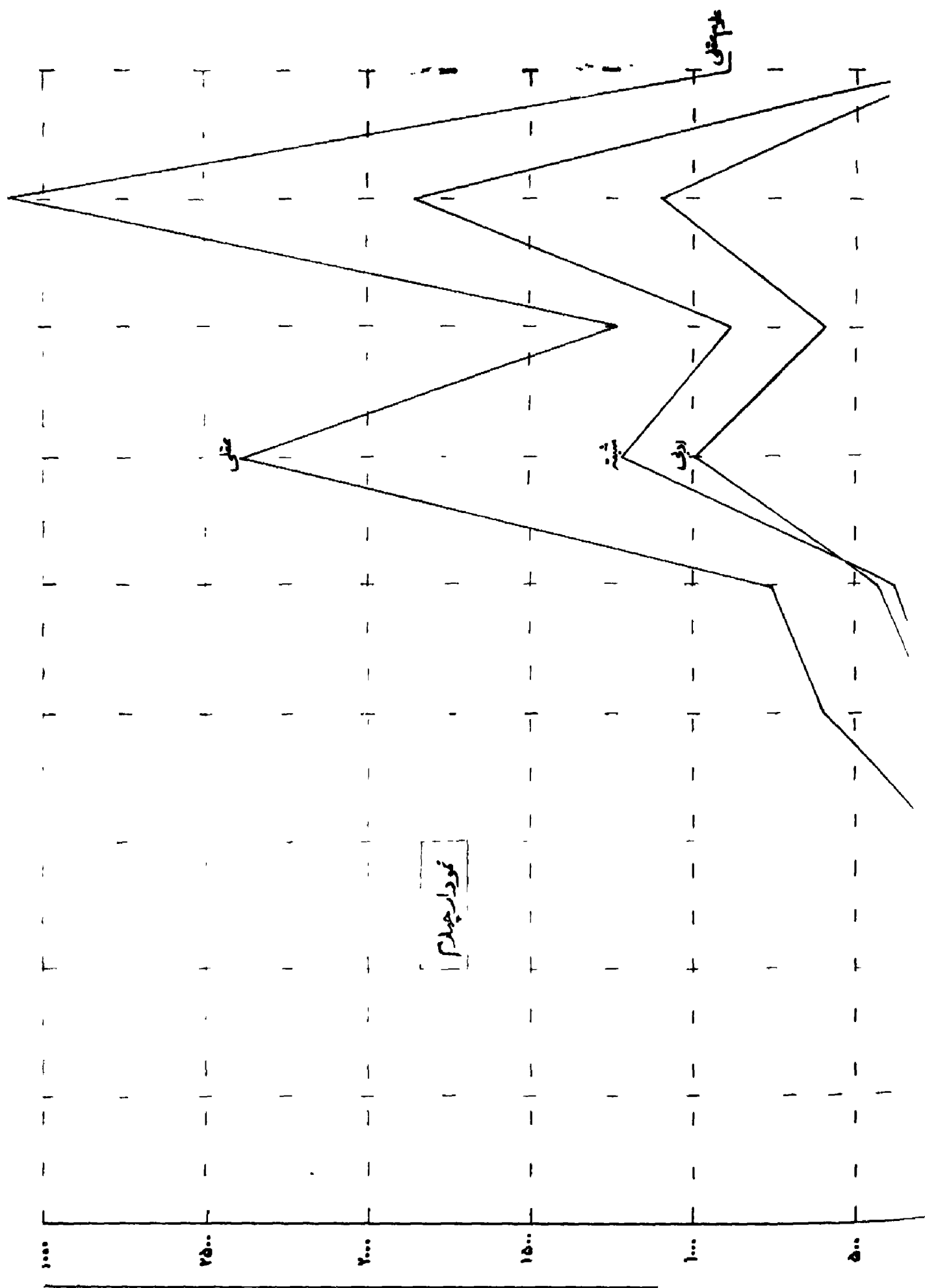
بحساب نیامده است .

۲ـ برخی ازرشته‌هاکه از نطر تعداد نسخه‌هاکمتر بوده ، گنجاندن آنها در این نمودار برای من دشوار بوده ، مانند : کیمیا ، منطق ، دائرةالمعارف، ملل و نحل ، بابی در این نمودار نشان داده نشده است .

۳ـ رشته‌های دستور زبان ، دستور نامه‌نگاری، دستورمعماسازی ، بلاغت، عروض و قافیه ، خط را در یکدیگر ادغام‌کرده نامه علوم ادبی بدانها داده‌ام و با یك منحنی نمایش داده شده‌اند .

***

نمودار چهارم · در این نمودار رشته هایی را با یکدیگر جمع کـرده این نام ها را بدانها داده‌ام :

۱ ـ علوم مثبته ، به ترتیب بیشی در نسخه‌هـا : ستاره‌شناسی ۲۳۸۵ نسخه ، پـزشکی ۱۷۶۸ نسخه ، ریـاضی ۷۲۸ ، طبیعی ۷۲۶ ، کیمیا ۳۴۴ نسخه .

۲ ـ علوم عقلی عـرفان ۵۷۵۷ نسخه ، فلسفهٔ عملی ۲۴۸۳ نسخه ، فلسفه ۱۸۸۷ ، کلام و عقاید ۱۳۱۹ ، منطق ۲۸۶ ، ملل و نحل ۱۱۳ نسخه.

۳ ـ علوم ادبی : فرهنگنامه‌ها ۱۵۶۳ نسخه ، دستورنامه نگاری۳۷۵ نسخهٔ، دستور زبان ۳۳۵ ، بلاغت ۳۳۴ ، عـروض وقافیه ۳۰۴ ، دستور معما ۲۸۶ ، خط ۱۵۰ نسخه.

سدهٔ	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	نامؤرخ	رویهم
علوم‌عقلی	۱	۲۰	۱۱۰	۲۱۹	۵۹۱	۷۵۱	۲۳۷۷	۱۲۲۵	۳۱۰	۸۹۴	۲۴۸۴	۱۱۸۶۵
علوم‌مثبته	۷	۲۱	۷۳	۱۰۵	۲۰۸	۳۷۱	۱۲۰۴	۸۸۲	۳۴۴	۲۶۲	۹۷۶	۵۸۱۹
علوم‌ادبی	۴	۳۳	۹۶	۹۷	۲۲۲	۵۱۵	۹۹۷	۵۹۵	۱۱۰۰	۲۲۴	۶۲۹	۳۳۴۷

* * *

نمودار پنجم نمایشگر نمودار یکم است. نام رشته‌هادر زیرستونها وتعداد نسخه‌های‌آن رشته در بالای ستون یادشده است.

***

من در این گفتار تنها آماری از نسخه را عرضه داشته‌ام ، بررسی آنها

و نتیجه گیری از آنها کار بدیست ، و نیاز به بررسی عمیق‌تری دارد :

خطوط منحنی در نمودار سوم بچه عللی و تحت تأثیر چه عواملی بموازت یکدیگر پیش نرفته است ، چرا یکی دیگری را شکافته و از آن پیش گرفته است ، نیازمند بررسی تاریخی آن سده‌هاست ، تنها در اینجا من به چند نکته اشاره میکنم .

۱ـ چنانکه طبیعی است و انتظار آن‌می‌رفت تعداد نسخه‌ها درطی‌سده‌ها ، در همهٔ رشته‌ها ، به‌نسبتهایی افزوده شده است و نمودارها این افزایش را نشان می‌دهند ، و این‌افزایش تا دهه‌های پایان سدهٔ یازدهم ادامه می‌یابد ، ناگاه‌ارقام و خطوط منحنی بصورت شگفتی سیرقهقرایی را نشان می‌دهند وقوس نزولی‌را طی کرده‌اند . پس از پی‌بردن باین‌نتیجه من‌دوباره به‌نسخه دقت‌کردم و پی‌بردم . تازه تعداد زیادی از نسخه‌ها سدهٔ دوازدهم نوشته شده در بیرون از ایران‌است

بیشتر درشبه قارهٔ هند و برخی عثمانی‌آن روز .

البته پس از اوج گرفتن تمام رشته‌ها در سدهٔ سیزدهم ، در آغـاز سدهٔ چهاردهم قوس نزولی تکرار میشودولی این‌بار عامل اصلی پیدایش چاپ‌است.

۲ـ رکودفرهنگی‌درسدهٔ دوازدهم تمام رشته‌هارا از علوم قرآنی وعقاید دینی تا فلسفه را دربر میگیرد ، ولی برخی از رشته‌هـا از آن آسیب‌کمتری دیده‌اند ، مثلا تعبیر در رشتهٔ‌کلام هرچند منحنی پایین رفته است و رقم ۲۰۱ (دویست‌ویك) در سده یازدهم به ۱۵۸ (صدوپنجاه‌و هشت) در سدهٔ دوازدهـم پایین میرود ولی آسیبی‌که به آن رسیده‌کمتر از آسیبی است کـه به فلسفه و عرفان و علوم مثبته رسیده است .

تعداد نسخه های فلسفی در سدهٔ یازدهم (بدون احتساب عـرفان) ۵۳۸ (پـانصد وسی و هشت) نسخه است و در سدهٔ دوازدهم به ۲۰۷ (دویست وهفت) میرسد .

۳ ـ نمودار رشتهٔ‌کلام و عقاید مذهبی پیش از سدهٔ یازدهم پایین است ، و نسخه های موجود در این رشته از سده‌های ۷ و ۸ و ۹ به ترتیب ۲ و۲و۷ میباشد و در سدهٔ دهم ۲۸ نسخه و رویهم تا پایان این سده ۳۹ (سی‌ونه) نسخه است .

***

درصورتیکه تنها نسخه‌های فلسفی(نیز بدون احتساب نسخه‌های‌عرفانی) که ازاین دوره در دست مانده ۱۷۳ (صدو هفتاد وسه) شماره است ، وپس‌ازاین

دوره صورت عکس آنرا می‌بینیم : نسخه‌های کلامی و عقاید نوشته شده درسدهٔ سیزدهم به شمارهٔ ۵۵۶ (پانصد و پنجاه و شش) بالا میرود و شمارهٔ نوشته‌های فلسفی تنها به رقم ۳۶۵ (سیصد وشصت وپنج) میرسد

کرامت رعناحسینی

مجموعه‌ای از رسائل موسیقی

درکتابخانهٔ استادگرامی آقای دکتر نورانی وصال مجموعه‌ایست بقطع وزیری کوچک (۲/۱۲۱ × ۲/۱۸۱) با جلدی نو از میشن زرشکی که ۳۴۰ صفحه دارد. درصفحهٔ اولش این اشعار ویادداشتهاست :

میرزا ابوالقاسم گونابادی

بود جامی چو ابن ملجم و هست — سخنش ز آب زندگی خوشتر
خواندن شعر او روا باشد — گرچه او دورجیست در محشر
زآنکه سلطان اولیاء فرمود — صاحب ذوالفقار و هم قنبر
توسخن را نگر که حالش چیست — در گزارندهٔ[1] سخن منگر

وله

مال دنیا مثال کیر سگ است — چون کس سگ بود کف مبحل
در درون کردنش بود آسان — ور برون کردنش بود مشکل

وله

دوزاید میش‌ورایدگرگ ده بیش — ولی گرگ اندک وبی‌حدبود میش
مثال ازظلم وحرم باش و خندان — که ظالم را بقائی نیست چندان

درذیل این اشعارمهری زده شده بقطر۲/۵ سانتیمتر که خوانده‌می‌شود: «محمود ابن‌الحسینی»و

متوسل به آل پیغمبر — ذاکر شاه اولیا حیدر

این مهرراهم بالای‌صفحهٔ ۱۶۱ که صفحهٔ اول رسالهٔ ادواراست زده شده درحاشیهٔ همین‌صفحه نوشته شده «کتاب درموسیقی از مال عالیجناب آقامحمد کاظم ولد محمدتقی طلبهٔ فسائی رونیزی».

بعد ازاین‌صفحه سه رساله درموسیقی و دومنتخب ازشرح وترجمهٔ ادوار

۱ـ اصل : گذارانده

آمده . رسالهٔ اول ودوم بعربی است و مؤلف هر دو صفی‌الدین عبدالمؤمن بن یوسف بن فاخر ارموی بغدادی است (۶۱۳ تا ۶۹۳ هـ . ق) که ادیبی‌بارع، وخطاطی‌شهیر، وعالمی‌معروف ، وموسیقی‌دانی فرید بوده . وکتابی‌هم‌بفارسی بنام رسالةالایقاع[1] داشته . اما شرح و مشخصات آن دورساله بدین‌شرح‌است·

۱) الرسالة الشرفیة فی‌النسب‌التألیفیة :

این‌رساله را برای‌شرف‌الدین هارون ابن شمس‌الدین محمدبن‌محمدبن محمدالجوینی وزیر نوشته و ازآن نسخ فراوانی درکتابخانه‌های جهان‌هست. از آن جمله است نسخهٔ محفوظ درکتابخانهٔ برلین مورخ ۶۷۴ هـ . ق که در حیاتش‌نوشته شده. این‌رساله بارها بزبان عربی وفارسی وترکی شرح‌وترجمه شده ، ودراین اواخر بارون دولابزه‌آنرا بفرانسه ترجمه‌کرده . وآن مشتمل برپنج مقاله بشرح زیراست .

المقالةالاولی : فی‌الکلام علی‌الصوت ولـواحقه ، و فی ذکر شکوك وارده علی ماقبل.

المقالةالثانیة : فی‌حصر نسب‌الاعداد بعضها الی بعض، واستخراج‌الابعاد ونسبها المستخرجه من نسب مقادیرها و مراتبها فی‌التلایم والتنافر و اسمایها الموضوعه لها .

المقالة الثالثة : فی‌اضافات‌الابعاد ، بعضها الی‌بعض، وفصل‌بعضها عن بعض، واستخراج‌الاجناس من‌الابعادالوسطی .

المقالةالرابعة : فی‌ترتیب‌الاجناس فی‌طبقات‌الابعاد العظمی ، وذکر نسبها واعدادها

المقالةالخامسة : فی‌الایقاع ونسب‌الادواروالاشارةالی‌کیفیة استخراج الالحان بالصناعةالعملیه.

این‌نسخه بخط نستعلیق با جداول شنجرف است ، وازصفحهٔ ۲ تا ۱۶۰ مجموعه را مشتمل است . وکاتب آن غیر ازکاتب دیگر رسائل است ، او نام و تاریخ‌کتابت‌را ذکر نکرده بلکه بدین دعا آنـرا بپایان برده . «تمت‌الرساله بعون‌الله وحسن‌توفیقه، والصلوة علی‌النبی محمد و عترته‌الطاهرین وسلم‌تسلیماً کثیراً ، تم»

۲) کتاب‌الادوار :

این رساله یکی از متقن‌ترین و عمده‌ترین‌کتاب موسیقی اسلامی است،

[1] ـــ تربیت ، محمدعلی ، دانشمندان آذربایجان ، ص ۲۳۶

گواه این مدعا نقد وشرح وترجمهٔ فراوانی است که ازآن به زبانهای عربی فارسی وترکی‌شده . اما معلوم نیست آنرا برای‌کدام بزرگی‌ساخته تنها گفته است : « امرنی من یجب علی‌امتثال اوامره، ولتیمن بالسعی فی مسالك مرامی خواطره ، ان اصنع له مختصرا فی معرفةالنغم ، و نسبت ابعاده و ادوارالایقاع واнواعه ....» . نسخ فراوانی از این رساله دردست است‌که از مهمترین‌آنها نسخهٔ مورخ ۶۳۳ ه‍ ق. محفوظ درکتابخانهٔ نور عثمانیه ونسخه مورخ ۷۲۷ بخط عبدالکریم بن سهروردی محفوظ در دارالکتب مصر است اوآن‌را مرتب کرده است برپانزده فصل زیر :

۱ــ فی‌تعریف‌النغم و بیان‌الحدة والثقل
۲ــ فی‌اقسام‌الدساتین
۳ــ فی‌نسب‌الابعاد
۴ــ فی‌الاسباب‌الموجبة للتنافر
۵ــ فی‌التألیف‌الملایم
۶ــ فی‌الاوتارو نسبها
۷ــ فی حکم‌الوترین
۸ــ فی‌تسویة اوتارالعود واستخراج‌الادوار منه
۹ــ فی‌اسماءالادوارالمشهوره
۱۰ــ فی‌تشارك نغم‌الادوار
۱۱ــ فی‌ادوارالطبقات
۱۲ــ فی‌الاصطحاب‌الغیرالمعهود
۱۳ــ فی‌ادوارالایقاع
۱۴ــ فی‌تأثیرالنغم
۱۵ــ فی‌مباشرةالعمل

این‌رساله ازصفحهٔ ۱۶۱ تا ۲۰۷ این‌مجموعه‌را مشتمل است و بنام‌کاتب وتاریخ‌کتابت چنین احتتام می‌یابد : « ونختم‌الکتاب به اسر(کذا) الفراغ عن کتبه ۲ محرم سنهٔ ۹۵۲ علی یمین‌الراجی رحمه ربه عبدالله‌بن شمس‌الدین‌عفی عنهما وغفرلهما بالنبی وآله‌الطیبین».

سرتاسر این رساله دارای حاشیه‌هائی است به علامت «م» و «س» و در صفحهٔ اول این رساله که برابر است با صفحهٔ ۱۶۱ مجموعه متذکر شده‌که :

«علامات ما فی‌الحواشی» شرح خواجه عبدالقادرالمراغی «م» ترجمهٔ نصیر بن احمدبن محمدالمعینی «ص» است .

۳)ـ منتخب شرح ادوار :

مؤلف این شرح خواجه عبدالقادر بن غیبی‌الحافظ‌المراغی‌است که شاید بعد ازصفی‌الدین ارموی بزرگترین موسیقی‌دان اسلامی باشد. پدر و فرزند و نوه‌اش‌هم موسیقی‌دان بوده‌اند . اوکه خطاطی ماهر، وشاعری ذواللسانین ، و موسیقی‌دانی خوش‌آواز بوده کتب فراوانی درموسیقی تألیف کرده که بجز رسائل «کنزالالحان» و «لحنیه» که تاکنون نسخه‌هائی ازآنها شناخته نشده از بقیه که عبارت است از «جامع‌الالحان» و «مقاصدالالحان» و «زبدةالادوار» و «شرح‌الادوارمفصل» و «شرح‌الادوارمختصر» نسخه‌هائی شناخته‌اندکه غالباً بخط مؤلف است ویا درزمان او نوشته شده.[1]

دردو جای این مجموعه منتخبات شرح ادوار نوشته شده یکی از صفحهٔ ۲۱۰ تا ۲۵۳ و دیگری از صفحهٔ ۳۰۱ تا ۳۴۰ که صفحهٔ آخر مجموعه‌است. وآنهارا ازشرح مختصر ادوار برگرفته چنانکه درصفحهٔ ۳۲۵ آمده است که :
«چون ازاین حقیر فقیرشرح ادوار درخواست‌کردند دوشرح نوشتم‌یکی‌شرح کبیر وآن را قبل ازآن نوشتم که‌کتب کنزالالحان ، وجامع‌الالحان ، ومقاصد الالحان ، ولحنیه تألیف کردم . و این شرح مختصر ومعید نوشتم ، هرکس‌که این را نیکو بداند اورا در این‌علم وعمل هیچ نسخه‌ای احتیاج نمی‌ماند »
اما فهرست این منتخبات بشرح زیراست :

* بیان شعبات ۲۴ وطریقهٔ استخراج آنها از وتر «ازص ۲۱۰ تا ۲۱۸»
* بیان طریقهٔ‌استخراج‌ترجیعات وتقسیم‌نقرات بروترین «ازصفحهٔ ۲۱۹ تا ۲۲۳»
* بیان انتقالات حرفی‌در مبادی ذی‌الکل احد«ازصفحهٔ ۲۲۳ تا ۲۲۴»
* بیان مبداء ومحط خوانندگی «ازصفحهٔ ۲۲۵ تا ۲۲۸»
* بیان تحریرات نغم درخوانندگی وگویندگی بحرکات‌حلق«ازصفحهٔ ۲۲۸ تا ۲۳۰»
* بیان تصانیف عملیات موسیقی و طریقه ساختن آنها «از صفحهٔ ۲۳۰ تا ۲۳۸»

---

۱ ــ برای شناسائی نسخ موجودآثار مراغی نگاه‌کنید به . دانش‌پژوه ، محمدتقی،هنر ومردم ش ۹۴ ص ۳۲ . صدوسی‌وانده اثر فارسی در موسیقی وبینش ، تقی، مقاصدالالحان،مقدمه.

* بیان استخراج ادوارمشهوره از وتر واحد درجمع‌تام «ازصفحهٔ۲۳۸ تا ۲۴۱»
* اسامی آلات‌الحان«ازصفحهٔ ۲۴۲ تا ۲۴۳»
* بدان‌که اصل ذوات الاوتار از ادوات طرب عود است «صفحه ۲۴۴»
*فصل۱: مولانـا قطب‌الدین گفته در کتاب خود که سبب حدت مطلق استحصاف متقارعین‌است وسبب ثقل مقابل آن «صفحهٔ ۲۴۵»
*فصل۱: صاحب‌ادوار گفته‌که سعهٔ ثقب اراسباب ثقل‌است«ازصفحهٔ۲۴۶ تا ۲۴۷»
*فصل۲: قوله‌تم‌نقسم‌الوتر تسعه اقسام‌ونعلم علی‌نهایه‌القسم الاول‌منه «از صفحهٔ ۲۴۸ تا۲۴۹»
* تقسیم دساتین‌بدین نوع‌که صاحب‌ادوار کرده‌بعضی نغمه‌بر محل خود واقع نمی‌شود « ازصفحهٔ ۲۴۹تا۲۵۰»
*بیان تعریب‌بعد بعید«از صفحهٔ ۲۵۰ تا ۲۵۲»
*طریقهٔ استخراج وتحقیق مقداربعد «ح» وسائرنغمات ثقال‌وحواد «از صفحهٔ ۲۵۲ تا۲۵۳»
*تقسیم دساتین بنوع‌دیگر «صفحهٔ۲۵۳»

* * *

فصل۳ : قوله‌البعد

بدانکهٔ تألیف بین‌النغمتین‌المختلفتین‌الحدة والثقل‌را بعدگویند وآنچه زیاده ازآنست‌جمع «ازصفحهٔ ۳۰۱ تا ۳۰۲»

*قوله وتسمی‌البعدالذی بالکل‌مرتین

بعددی‌الکل مرتین مشتمل است بر ۹بعد و دی‌الکل والخمس بر ۸ «صفحهٔ ۳۰۲»

*قوله واذا سمع‌المرتاض لسماع النغمات الی‌قوله اذلیس - التقلیدکالوقوف

قبل‌از این‌معلوم شدکه بعضی ازنغمات قائم‌مقام اخری می‌شوندوحکم‌آن هردو یکی می‌باشد «ص۳۰۳»
* بیان اشتباه بعدی که برنسبت مثل و سبعه اتساع باشد ببعدی که بر نسبت مثل‌وثمن‌باشد «ص۳۰۴»

«قوله فان طرح من بعد «ج» بعد «ب» الخ

قانون طرح آن است که چون بعدی را از بعد دیگر فصل کنند «از صفحهٔ ۳۰۴ تا ۳۰۵»

«فصل ۴: قوله الاول هو التعدی من الطرف الاحد

صاحب ادوار رحمه‌الله درسبب اول گفته که ازطرف احد ببعددی الاربع تعدی سبب تنافر است «ص ۳۰۶»

«فصل ۵ : قوله فی التألیف الملائم الی قوله لنسمه الطبقه الاولی

بباید دانست که اهل این صنعت ابعاد کبری را بی آنکه قسمت کنند به ابعاد صغری استعمال نکنند «ص ۳۰۷»

«قوله ثم لابدان نفرض اول الابعاد الی قوله بعدذی الاربع ـ الاول

پس ما اول تقسیم کنیم بعد ذی‌الاربع اول را و آنرا طبقهٔ اولی خوانیم «از صفحهٔ ۳۰۸ تا ۳۱۲»

«فصل ۶: قوله فان اصفیا السابع الی السابع

صاحب ادوار گفته که ظاهرءالتنافر آنست که سبب شریفه در آن دائره میان نغمات ثوابت باشد «ازصفحهٔ ۳۱۳ تا ۳۱۵»

قوله وانت تعلم ان هذه

وتو میدانی که این اصول بعینها اقسام ذی‌الاربع‌اند «ازصفحهٔ ۳۱۵ تا ۳۱۶»

«بیان انواع ذی‌الکل در جمع تام

ذی‌الکلاتی که در جمع تام واقع شوند آنها را انواع خوانند «از صفحهٔ ۳۱۶ تا ۳۱۷»

« فصل : دربیان اعداد نسبت نغمات دوائر مشهوره وطریقهٔ استخراج آنها از اجزاء وتر «ص ۳۱۸»

« بدانکه لفظ موسیقی مقول است باشتراك لفظی در عرف بر دو معنی «صفحهٔ ۳۱۹ تا ۳۲۰»

فصل ۱۵:

ممکن باشد که باداء هر حرکتی از حرکات اسباب و اوتاد وفواصل نقرهٔ بزخمه بروتر زنند «ص ۳۲۱»

*** قوله‌طریقه فی‌القدیم ثقیل اول مطلق الخ**

طریقه که در قدیم به‌ثقیل اول مطلق تألیف کرده‌اند و آن نه دورست «از صفحهٔ ۳۲۲ تا۳۲۵»

*چون از این فقیرشرح ادوار درخواست کردند دوشرح نوشتم‌یکی شرح کبیر. . «ص۳۲۵تا ۳۲۶»

*ودرین حدولین«ا» «د» علامت طرفین بعد ذی‌الاربع موصوع‌شده‌است «ص۳۲۶ تا ۳۳۰»

*بیان ترتیب‌طبقات اربعه‌دردی‌الکل مرتین «ازصفحهٔ ۳۳۰ تا۳۳۴»

***فصل ۷: قوله‌فی حکم‌الوترین**

رساتین که‌دروتر واحد۱۷ بودند بعددنغمات دروترین ده‌دستان‌بس‌باشد «ازصفحه ۳۳۴ تا۳۳۷ »

***فصل ۸: قوله‌فی ذکرالعود**

معلم ثانی حواست تاار اربعه اوتارکه‌عود قدیمست استحراج‌بعددی‌الکل مرتین کند«صفحهٔ ۳۳۷»

***فصل دربیان دساتین مستوی و منعکس**

قبل‌از این درتقسیم وترکه دراول کتاب کردیم دساتین روشن‌شد«صفحهٔ ۳۳۷ تا ۳۳۸»

***فصل۹: قوله وبعض‌الادوار یسمونه آواز**

مولانا قطب الدین‌شیرازی برصاحب ادوار در این سحنان اعتراض کرده است اگرچه صاحب ادوار را علمی وعملی بوده ، ومولانا قطب‌الدین را عملی نبوده وعلمی هم‌از کتاب ادواروشرفیه کسب کرده «ازصفحهٔ ۳۳۹تا ۳۴۰ که پایان است»

۴) ـ ترجمهٔ کتاب ادوار:

این‌رساله تألیف‌لطف‌الله محمدبن محمدبن محمدبن‌اسعدالسمرقندی‌است وآن رادرسال۷۹۸ هـ.ق برای امیرزاده سیدی دریك مقدمه بشرح زیرساخته:

۱ـ مقدمه

۲ـ القسم الاول فی‌التألیف(درده فصل)

۳ـ القسم‌الثانی فی‌الایقاع (در دوفصل)

این رساله در صفحات۲۵۴ تا۲۷۱آمده وکاتب آن‌همان کاتب«کتاب

الادوار» می‌باشد چون درخاتمه نوشته است: «در اوایل رجب سنهٔ ۹۵۴ هجریه کاتب عبدالله بن شمس‌الدین از نوشتن این‌رساله فراغ یافت. وبعدالحمد والمنه علی توفیق اکماله».

نسخه‌ای دیگراز آن بشمارهٔ ۱۶۴۷ در کتابخانهٔ ملی ملك هست که ناقص است.

اما این رساله رادر زمان قاجار دردی گدا صفت بنام میرزا اسمعیل بن محمد جعفر اصفهانی که خود رابری عالمان درآورده بود آن رابنام خودنمود تاکشکولی باشدبرای گدائیش نزد میرزا آقاخان نوری. وچون این رساله را مختصر دید بجای چند فصل آن فصل‌هائی ازشرح ادوار مراغی آورده واین همان است که آقای یحیی ذکاء آن را از روی نسخهٔ شماره ۵۶۴ مدرسهٔ عالی سپهسالار در مجلهٔ موسیقی ازشمارهٔ ۴۶ تا ۵۶ بچاپ‌رسانده‌اند. آن بی حیاهیچ تعبیری در متن روانداشته وشما می‌توانید گستاخی اورابامقایسهٔ این‌مقدمه با نسخهٔ چاپ‌شده در مجلهٔ موسیقی مقایسه بفرمائید.

بسم‌الله الرحمن‌الرحیم ، والاعتصام بلطفه‌العمیم

سبحان من‌تفرد بتألیف ادوار الافلاك الدائره ، وتوحدفی‌ایقاع نقرات حرکاتها فی‌الازمنه المتغائرة، قدجمع نغماتها ممایلایم من‌الابعاد، ورفع طبقاتها بلااوتار واوتاد . واصلی علی‌من اوضح الطرائق ، وارشدالخلائق ، الرسول الاکمل، محمدالمعدل فی‌القوی والعمل . وعلی‌ارومته‌واصحابه، ومن‌فاز کرامة اصطحابه ، ماترنم طائرفی العراق ، و تألم خاطرالعشاق .

اما بعد، چون بعون عنایت احدیت ، و بوفق ارادت ازلیت ،اختر ملك اقبال از افق‌کمال طالع شد ، و آفتاب اوج اعتبار دربرج شرف‌اسهاد (کذا) یافت ، اعنی‌ذات‌گزیده صفات ، مخدوم معظم درة‌تاج الامارة قرةعین الوزاره، صاحب‌المراتب العلیة ، واهب المواهب السنیة ، مجمع اوصاف‌الجمال ،مرجع اصحاب الکمال ، جامع حقایق معارف ، ضامن دقایق لطائف ، بحرغرائب حکمت ،گنج بدایع فکرت .

بیت

همای دروهٔ همت ، تذروگلشن عزت
مدیر نقطهٔ دولت ، مدار چرخ استعلا
مشرح از عباراتش رموزحکمت لقمان
مروح از اشاراتش روان بوعلی‌سینا

لوای علم او معلم ، بنای شرع ازو محکم
بهارعیش ازوخرم ، جمال لطف ازوزیبا
مطلع انوار معدلت ، مخزن اسرار معرفت ، سرو گلشن لطافت ، شمع انجمن ظرافت .

بیت

آنکه دروصفش بیانم قاصر است
کی توان گفت آنچه اندر خاطرست

المخصوص بلطف السرمدی ، امیرزاده سیدی - زیدت سیادته ، ودامت سعادته و رفع‌الله‌عزاً وتمکینا ، و یرحم‌الله‌عبدا قال‌آمینا - به فرخی بهجت برمسند عزت نشست، و در مرکز دولت قرار گرفت . علمای انام وفضلای ایام متوجهٔ آن قبلهٔ اقبال گشته ، واصناف طوایف از اطراف احرام آن کعبهٔ آمال بسته ، اصحاب فضل وارباب عقل ازرأی جهان‌آرای او اقتباس انوارکرده ، و عرفای عصرو ظرفای‌دهر بمصاحبت شریفه و محاورهٔ روحاء او اعتیادواستیناس یافته .

شعر

ناگاه برآمد زافق صبح جمالی
آورد نسیم سحری بوی وصالی

پای بخت در رکاب سعادت آمد ، و دست عنایت عنان‌گیر دولت شد ، روی بدان درگاه‌آوردم وآن سدهٔ سنیه راپناه خویش دانستم، سر برخط طاعت نهاده و خود را درسلك خدام انتظام داده، از انفاس نفیسهٔ او مستفیدمی بوده، و از اخلاق کریمهٔ او استفاضه می‌نموده .

شعر

بلبل مست و شکفته گلهای چمن
یکدل شده دوستان، برغم دشمن

الحمدلله الذی اذهب عنا الحزن . تا روزی در اثنای مخاطبه و ملاطفه چنان فرمود که‌علم موسیقی‌فنی شریفست، وادوارمولانا صفی‌الدین‌عبدالمؤمن بن ابی‌المفاخر الارموی - غفرالله‌له - درآن فن مختصری ظریف، للن‌اگر ترجمهٔ آن بپارسی میسر شود ، و در مقام اغلاق و اشکال مزید تحقیق و ایضاح اتفاق افتد . و آنچه سبب تطویل و انتشارست ضبط واختصار یابد ، عامه را فایدهٔ‌تامه باشد ، و موجب بقای اسم ، و خلود رسم گردد .

بندهٔ فقیر حقیر لطف‌الله‌محمدبن محمودبن محمدبن اسعدالسمر قندی۔ شرح‌الله‌صدره،ورفع قدره۔ برمقتضای اشارهٔ عالیه ازحضرت واهب الصورعنایت وهدایت‌درخواسته درآن امر خطیرشروع نمود وبقدر استعداد درجمع فوائد و نظم‌فرایداجتهاد وسعی‌فرمود، تادراواخر جمادی‌الاخر سنه‌ثمان وتسعین‌وسبعمائه باتمام رسید، وبرمقدمه ودوقسم انقسام یافت.

انشاءالله العزیز ، خدمت این‌بیچارهٔ بی‌سرمایهٔ فضول ، دراین حضرت پایهٔ قبول‌یابد. وماذالك علی‌الله بعزیز متوقع‌ازکرم عمیم افاضل، ولطف جسیم اماثل ، آنکه درموقع خلل شرف۱ اصلاح ارزانی دارند ، و مواضع اعتراض بذیل ۲ اغماض‌بپوشانند.

تاسبب‌ذکر جمیل واجر جزیل باشد ــ وهوحسبی ونعم الوکیل.

۵) ــمنتخب و تلخیص ترجمهٔ ادوار:

گفتیم‌که رسالهٔ ادواردارای حاشیه‌هائی است‌بعلامت «ص» ودرتوضیح‌این علامت درصفحهٔ اول آن رساله کاتب‌متذکر شده‌که «ص» نشانهٔ ترجمهٔ نصیر بن احمد بن محمدالمعینی است. وازآنجاکه‌آن حاشیه‌ها مندرج دراین منتخبات است وهم درآخر هرمنتخبی علامت«ص» آورده معلوم می‌شود این‌منتخبات بر گرفته ازترجمهٔ فوق می‌باشد من این منتخبات‌را بارساله‌ای‌که ذیل «لطایف الاسرارلمقاصدالادوار» درهمین مجله معرفی‌کردم۳ سنجیدم ودریافتم که آنها تلخیص‌ازآن رساله‌است. وفهرست‌این‌قسمت‌چنین‌است.

* مقدمه: موسیقی علمیست‌که مقصود ازو معرفت تألیف نغمات و ترتیب نقرات باشد « ازصفحهٔ ۲۷۴ تا۲۷۵»

*فصل ۳: قوله واذاکان «ا» «یا» بعدذاالخمس

چون بیش‌از این معلوم شدکه نسبت میان‌نغمات تابع‌نسبتی است‌که‌میان اوتار ایشان‌باشد«ازصفحهٔ۲۷۷ تا۲۷۸»

*قوله واذا سمع المرتاض

وصاحب‌ادوارمی‌گوید چون‌کسی‌دربن‌صناعت مرتاض باشد سماع‌نغمات وبه تحقیق نسبت حال‌نقرات‌گاه‌باشد که‌بعضی ازابعاد بروی‌بعضی دیگر مشتبه شود«ازصفحه۲۷۸تا۲۸۰

۱ــاصل :شریف ۲ــ اصل :ذیل ۳ــس۱۳ ش۱۰و۱۲ ص۷۴۸

***فصل۴:قوله فهذه هی‌الاسباب الموجبه للتنافر**

اینست اسباب تنافر بروجهی که‌صاحب ادوار ایراد کرده امابایددانست که اسباب تنافر درین امور مذکوره منحصر نیست چه‌گاه باشدکه سبب تنافر سوی اضافه بعضی ابعاد باشدبا بعضی دیگر«از صفحه۲۸۰ تا ۲۸۱»

***فصل ۵: قوله واذا توقیت هذه‌الاسباب لم‌یکن الخ**

باید دانست‌که اصحاب‌این‌صناعت ابعاد نه‌گانه‌کبری رابی‌آنکه تقسیم‌به ابعاد سه‌گانه لحنیه صغری‌کنند استعمال نمیکنند «ازصفحهٔ ۲۸۱ تا ۲۸۳»

* چون‌ناظر نظر درایں دوطبقه کندآنچه پیش ازاین دروجه تسمیهٔهر یك ازبعد ذی‌الاربع وبعد ذی‌الخمس گفته بودیم‌اورا روشن‌شود«ازصفحهٔ۲۸۳تا ۲۸۶»

***فصل ۸: قوله فی ذکر العود الخ**

اصطحاب‌وتسویه اوتار این آلت بردوگونه‌بود «ازصفحهٔ ۲۸۶تا ۲۸۷»

***فصل۹ : قوله‌واما الادوار الاخری**

دوائر غیر مشهورکه بعضی ازارباب صناعت ازدوائر۸۴ گانه استخراج کرده‌اند ۱۳است «صفحهٔ ۲۸۸»

*فصل ۱۳ . بدانکه معلم ثانی تعریف ایقاع چنین‌کرده است «ازصفحهٔ ۲۸۹تا ۲۹۲»

***قوله‌واماخفیف‌الثقیل فزمان دوره ایضا**

اگرسائل گویدکه چون هریك ازین سه‌دائره باعتبار زمان وعددنقرات مساوی همدیگرند چرا بایدکه اول‌را ثقیل‌اول‌گویند وثانی‌را ثقیل‌ثانی وسوم را خفیف ثقیل «ازصفحهٔ ۲۹۲تا ۲۹۳»

*** قوله و منهم من یسمیه‌المخمس**

یعنی این دورخفیف ثقیل را مخمس می‌نامند واکثرفضلاء دروجه تسمیهٔ این دور به مخمس متامل‌شدند « ازصفحهٔ ۲۹۴ تا ۲۹۵ »

*** قوله و اما الهزج فزمان دوره**

آنچه صاحب ادوارمیگویدکه زمان دورهزج مساوی دورخفیف‌رمل‌است «ازصفحهٔ ۲۹۵ تا ۲۹۶»

* پیشرو : مشتمل بردو سر خانه ومیانخانه و بازگوی بود «از صفحهٔ ۲۹۸ تا ۲۹۹»

خدارا شکر که این نسخه مارا مددکرد تا مترجم آن رسالهٔ پرمغرومتین را بشناسیم . پس بشکرانهٔ آن بگذارید با خواندن صفحاتی از آن وقت خودرا خوش کنیم .

مقدمه

موسیقی علمی است که مقصود ازو معرفت تألیف نغمات و ترتیب نقرات باشد ، بروجهی که از آن ترتیب وتألیف لذتی و بهجتی نفس را حاصل شود ، و این علم منقسم میشود بردوقسم :

قسم اول را موسیقی نظری گویند ، وآن آنست که جز به بحث و نظرو جدل حاصل نشود .

و قسم دوم را موسیقی عملی، وآن آنست که جز بمباشرت ومزاولت عمل میسر نگردد .

و این نه تقسیم کلی است برجزئیات ، بل تقسیم کل است به اجزاء. چه علم موسیقی برهریك ازین دوقسم صادق نمی‌آید ، وبرمجموع کـه از اجتماع این هردوحاصل صادق می‌آید .

و موضوع این علم نغمات است و الحان . چه صاحب علم موسیقی گاهی بحث ازعوارض نغمات کند ، که آنرا علم تألیف گویند . وگاهی بحث ازعوارض الحان که آنرا علم ایقاع خوانند . وموسیقی عبارت ازغناست، وموسیقار عبارت ازمغنی ، وموسیقا عبارت ازآلت غنا .

و موسیقی را فواید بسیاراست .

۱ـ آنکه لحنی که ترقیق قلوب کند وندامت از گناه پدیدآورد درمعابد وصوامع استعمال کنند .

۲ـ الحانی که آنرا مشجعه گویند ومورث شجاعت وسخاوت درحربگاهها بکاردارند .

۳ـ بعضی الحان که دربیمارستانها استعمال کنند جهت ازالت امراض.

۴ـ آنکـه بعضی الحان راکـه ازاله حزن کند در وقت غـم و هم بکار دارند .

۵ـ آنکه در بعضی ازصناعات چون حدادی وحمالی وبنائی بعضی الحان را بکاردارند تا موجب نشاط وخفت گردد .

۶ـ درسورها واعراس موجب سرورشود .

والحان مخصوص به انسان نیست ، بلکه تأثیر آن درسائر انواع حیوان ظاهر است . چنانکه در سفرها خاصه سفر حجاز خاصه در بر در شبهای دراز شتران درزیر بارگران مانده استعمال لحنی که آنرا عرب حدی‌خوانند نشاط وخفت حاصل گردد . وهمچنین صیادان آهو و دراج وقطا ودیگر از مرغان را درشب تاریك به بعضی الحان صید کنند . وهمچنین چوپانان گله را به الحانی که برای ترغیب بآب خوردن درمیان ایشان معهود است برلب آب آرند. وهمچنین حیوانات شیردار که دروقت دوشیدن شیر بازندهند به استعمال بعضی الحان شیر بازدهند. وهمچنین بعضی حیوانات که دروقت سفاد ازآن عناد کنند به لحنی خاص ورا برین معنی دلالت کنند .

وچون مردم بیشتر استعمال الحان برای لهوولعب وترغیب دراستیفاء لذات وشهوات دنیوی کنند ، واز اغراض صحیحه که استخراج قواعد موسیقی برآن بود اعراض نمودند، وبه انشاد ابیاتی که معانی آن مقتضی غرور وامانست مثل :

شعر

خذو ابنصیب من نعیم ولذه وکل وان طال المدی یتصرم

ومانند .

ما جاء نا احد یخبرانه فی جنة مذمات اوفی نار

مقرون گردانیدند لاجرم شریعت جهت ضبط ونظام آنرا منهی ومحرم گردانید .

و اول کسی که مستخرج اصول این علم بوده فیثاغورس حکیم بوده است. وسلسلهٔ استادان او به اغاثادیمون که شیث پیغمبر است ، وبه هرمس که ادریس پیغمبر است میرسد . و فیثاغورس نغمات و الحان را به ریاضت و تصفیهٔ باطن ازصریر حرکات افلاك گرفته . چه نقل است ازوکه : « ما سمعت صوتا احسن من صریر الفلك » وسخن حکما که « الفلك طبیعة خامسة » مراد ازونه آن است که اجرام فلکی من جمیع الوجوه مخالف اجسام عنصری اند تا لازم آید که افلاك را الحان نباشد ، بل مراد آنست که جرم فلك از کیفیات حرارت و برودت و رطوبت ویبوست عاریست ، وازحرکات او را جز حرکت دوریه نمی‌تواند بود. وقبول کون وفساد ، وزیاده ونقصان را درو راه نیست . دلیل براین آنکه اجرام افلاك شفافند چون بلور، وصافی چون هوا ، وکواکب روشن اند چون آتش، وجرم ماه صقیل است چون آینه ، و فلك عطارد و مـاه به تخصیص قبول نور می‌کنند چون زمین ، چه ظل مخروطی زمین به فلك ماه و عطارد میرسد . و اینجا صفات اجسام طبیعی است (أزص ۲۷۴-۲۷۵) .

مصدر واسم مصدر مصدر در فارسی معاصر

اشرف صادقی

موضوع این مقاله بررسی برخی صورتهای اسمی فعل در فارسی معاصر است. صورتهای اسمی فعل به کلیهٔ اسمها (وصفتها)یی گفته می‌شود که بوسیلهٔ وندها و بطرق دیگر از ریشهٔ فعل ویا بهعبارت دقیقتر از مادهٔ مضارع ساخته شده‌اند وآن شامل مصدر واسم مصدر، اسم فاعل، اسم مفعول و غیره است. صورتهایی که دراینجا موردمطالعه‌قرار می گیرند عبارتند ازمصدر، اسم مصدر وآنچه‌حاصل مصدر نامیده شده، دراین بررسی به‌خصوصیات صرفی‌این کلمات بسیارکم توجه‌شده بلکه بیشتر برخصوصیات نحوی‌آنها تکیه شده است.

جدا کردن مصدر واسم مصدر از سایر اسمها که‌دلالت براشیاء دارند به بر پدیده‌ها واعمالی‌که جریان دارند (فرآیندها) به‌این علت است‌که در زبان فارسی در گروه اسمی وضع این گونه اسمها با سایر اسمها دارای تفاوتهای اساسی‌است: برعکس سایراسمها، اینگونه‌اسمها وخصوصاً آنهائی‌که ازفعل مشتق شده‌اند بعضی ازخصوصیات فعل‌را حفظ‌کرده‌اند. به‌این معنی‌که بعضی از آنها بدون اینکه‌بتوانند جمله تشکیل دهند،می‌توانندفاعل ومفعول و بعضی‌وابسته‌های دیگر فعل را داشته باشند. این‌کلمات از این نظرنمی‌توانند جمله‌تشکیل‌دهند که دلالت بروجه وشخص وزمان نمی‌کنند. فعل وقتی ازقوه به‌فعل درمی‌آیدکه شناسه داشته باشد یعنی‌دلالت برشخص وزمان بکند ووجه را نیز نشان‌دهد. وقتی می‌گوییم «سهراب بدست رستم، کشته شد» یك جملهٔ تمام داریم زیرا فعل‌آن از قوه به فعل درآمده، اما اگر بگوییم «کشته شدن سهراب بدست رستم» دیگر با جمله روبرو نیستیم زیرا «کشته شدن» عملی را نشان می‌دهدکه بالقوه است نه بالفعل. ممکن است به جملهٔ بالاگروهی نظیر «در همان روز» اضافه‌کنیم‌که دلالت برزمان‌داشته باشد ولی بازجمله‌درست‌نمی‌شود. پس جمله آن چیزی‌است که درآن اسنادی از قوه به‌فعل درآمده باشد و این در جمله‌های فعلی فقط با صورتهای صرف شدهٔ فعل‌حاصل می‌شود (دراینجامقصودبدست دادن تعریف‌جمله

نیست چه تعریف‌جمله‌بایدکامل‌تر ازاین باشد واین فقط یکی‌از شرایط‌آن‌است).

مصدردرفارسی به‌آن‌صیغه‌ای گفته می‌شود که ازمادهٔ ماضی‌فعل‌باضافه‌پسوند an ــ ساخته‌شده باشد. (درمصدر مجهول‌این‌پسوند به آخر مادهٔ ماضی فعل‌شدن یعنی šad اضافه می‌شود)واسم‌مصدر آن‌صیغه‌هایی‌است که ازماده ماضی یامضارع باضافه پسوندهایی چون ār-و eš-و. وغیره‌ساخته شده‌باشند.

بررسی خصوصیات نحوی مصدر واسم‌مصدر درزبان فارسی تا آنجاکــه که‌نگارنده اطلاع دارد اولین‌بار است که انجام‌میگرد. در صرف ونحو عــربی این‌مسئله بدقت بررسی‌شده است. ابن‌مالك می گوید.

بفعله المصدر الحق فــی العمل مضافا او مجردا او مــع ال

ان کان فعل مــع ان او ما یحل محلــه و لاسم مصدر عمل

یعنی درعمل (نحوی)مصدر نظیر فعل خود است درصورتیکه فعل باان، وآنچه شبیه‌آن‌است همراه باشدخواه مصدرمضاف باشد خواه مجرد خواه‌باال، همراه باشد واسم‌مصدر نیز عمل‌میکند.

با اینکه توجه به‌مصدر ازاین دیدگاه درنحو عربی سابقه دارد متاسفانه تابحال دردستورهای زبان‌فارسی‌اصلا به بررسی‌آن‌ازاین نقطهٔ‌نظر توجه‌نشده‌است. محمد معین در کتاب «اسم مصدر، حاصل مصدر» (تهران، ابن سینا، ۱۳۴۱، صفحات ۹ــ۸) عین اشعار مذکور ابن‌مالك وشرح سیوطی بر آن را نقل‌کرده است اما بهیچ‌وجه توجه‌نکرده است که درفارسی نیزمصدر واسم‌مصدر نظیر فعل دارای عمل‌اند، یعنی ممکن‌است‌همچون فعل،فاعل یامفعول یا وابسته‌های دیگر داشته باشند. تنها چیزی‌که درکتاب مذکور مورد بحث قرار گرفته خصوصیات صرفی‌و اشتقاقی اسم مصدر وحاصل مصدرهای فارسی است که در واقع در درجهٔ دوم اهمیت قرار دارند.

طبق تعریف معین «اسم مصدر اسمی‌است مشتق ازفعل‌ودال برمعینی‌مصدر گونه، مانند: دانش، خنده، کردار، کشتار.» (همان کتاب ص۱۱) و«حاصل مصدر اسمی استمرکب از اسم یاصفت ودال برمعینی مصدر گونه مانند: آهنی، نیکی، زندگی» (ایضا ص۱۲). سپس در فرق اسم مصدر و مصدر می گوید: در مصدر واسم مصدر هردومتوجه به‌فاعلند، اما اسم مصدربرخلاف مصدر ازتجدد و حدوث برکنار استمثلارفتن ورفتار هردوعمل رونده (فاعل)است. امادرمفهوم رفتن توجه بزمان هست(هرچند زمان مشخص‌نیست مانند ماضی،مضارع‌وغیره) ولی مفهوم رفتار از توجه به زمان عاریست چنانکه دررفتارانسان بایدپسندیده باشد وهمچنین استکردن وکردار وخندیدن وخنده، بتعبیردیگر مصدر معرف

فعلی است که درمکان وزمان انجام گیرداما زمان مشخص نیست. اسم مصدرعمل مصدر را میرساند، مثلا گفتن بمعنی قول‌وسخن راندن شخص است درزمانی، بدون آنکه تصورماضی ومضارع باآن‌باشد، اما گفتار یاگوش عمل گفتن‌است و اصلابازمان سروکار ندارد، پس مصدر باتجدد و حدوث همراه است، ولی اسم مصدر ازآن مبری است» (صفحات ۱۳–۱۲)

بطوریکه می‌بینیم این تعریفها براساس ممنی است و خالی از تناقض هم نیست. مثلا اینکه در بارهٔ مصدر گفته شده «توجه بزمان هست (هرچند زمان مشخص نیست مانند ماضی،مضارع وغیره)» کاملا نامفهوم است چطور ممکن‌است چیزی متوجه بزمان باشد ولی در هیچیك از زمانهای ماضی ومضارع و آینده نباشد وهیچ یك از علامتهای صوری زمان را (که درصیغه‌های ماضی ومضارع و آینده فارسی‌هست) نداشته باشد؟ دراینصورت فرق‌آن بااسم مصدر چیست؟این نکته نیزکه گفته شده مصدر و اسم مصدر هر دو متوجه به فاعلند قابل تامل است ومنظور ازآن روشن نیست زیرا صورتاً نه مصدر و نه اسم مصدر هیچیك دلالت برچنین چیزی ندارند. همچنین معلوم نیست مقصود ازبرکنار بودن‌اسم مصدر از تجدد و حدوث برخلاف مصدر چیست. مطالبی که به این صورت در خصوص‌فرق میان مصدر واسم مصدر گفته‌شده همه ذهنی‌است وبا واقعیت خارجی خصوصیات عینی مصدر واسم مصدر وفق نمیدهد . از میان گذشتگان نجم الغنی مؤلف نهج‌الادب تا حدی به‌خصوصیات نحوی مصدر توجه‌کرده است وبا اینکه معین‌مطلب اورا نقل‌کرده (همان‌کتاب ص۱۳)درتألیف‌کتاب خود توجهی بدان نداشته است نجم الغنی میگوید: «مصدر نیزمثل فعل درحالت لزوم بفاعل تنها تمام شود (در اصل: نشود!) و به‌مفعول به‌نرسد، چون استادن زید خوب است و درحالت تعدیه بفاعل تنها تمام نشود، بل تاوقتی‌که به مفعول به نرسد، مقید معنی‌نبود چون زدن زید عمر وراخوب است».

بطوری‌که ملاحظه‌شدبحث ازمصدر واسم‌مصدر بابررسی خصوصیات‌صرفی آنها تمام‌نمیشود. ومطالعه‌خصوصیات نحوی‌آنهااست‌که باید در درجه‌اول‌اهمیت قرارگیرد .

در این‌گفتار ما به بررسی‌این خصوصیات پرداخته‌ایم. چون بسیاری از مصدرهاواسم مصدرهای عربی‌که به فارسی‌راه‌یافته‌اندنیزعیناً خصوصیات‌مصدرها واسم مصدرهای فارسی را دارند هنگام بررسی ، آنهانیز همپای مصدرها واسم مصدرهای فارسی موردمطالعه قرارگرفته‌اند، این نکته درخور یادآوری است که چون فعل‌های بسیط فارسی نسبت به فعل‌های گروهی بسیارکم است ، اسم

مصدرهایی که از این فعل‌ها ساخته شده‌اند همانهایی هستندکه از قدیم وجود داشته‌اند و امروز دیگر بهیچ وجه مصدر واسم مصدر جدیدی در فارسی ساخته نمیشود وپسوندهایی که دراین مورد بکاررفته‌اند دیگر به‌کلی مرده‌اند. مصدر واسم مصدر های عربی‌الاصل نیزازفارسی در واقع صورتهای جامدی محسوب میشوند وتنهاخصوصیات نحوی‌آنها است که باعث‌شده دراینجا موردمطالعه‌قرار گیرند. اسمهای دیگری نیز درفارسی هست‌که اشتقاقا یاعملا ومعناً بابعضی از افعال دارای‌ارتباط‌اند(مرگ: مردن، پرواز- پریدن وغیره). مطالعه این‌اسمها نیز درضمن مطالعهٔ مصدرها واسم‌مصدرها آمده است. معین‌درکتاب خود میان اسم مصدرو «حاصل مصدر» فرقی به‌این شرح قائل شده‌که اسم مصدر به‌کلماتی اطلاق میشودکه ازفعل گرفته شده‌باشند وحاصل مصدر کلماتی است‌که باالحاق «ـی» و«ـا» از اسم وصفت ماخودباشد. اگر دقت شود معلوم می‌شودکه‌آنچه اسم‌مصدر نامیده شده بیشتر کلماتی است‌که درزبانهای اروپائی‌آنها را اسم‌عمل (Nomd, action) مینامنـد یعنی بیشتر متعدی‌اند و دلالت بر عمل میکنند وآنچه حاصل مصدر خوانده شده بیشتر اسمهای حالت (Numd, état) اند و لازم‌اند. بنابراین از نظر ماتفاوتی میان این دودسته نیست، بخصوص‌که کلیه این‌اسم مصدرها وحاصل‌مصدرها می‌توانند بافعلهایی نظیر کردن، شدن، دادن، زدن وغیره همراه بیایند و فعل گروهی (مرکب) بسازند یعنی در تحلیل آخر دلالت برعمل فعل‌بکنند وفاعل ومفعول بگیرند. بنابراین خصوصیات صرفی و اشتقاقی مصدر واسم مصدر دراینجا موردنظر مانیست و قسمتی ازآنچه باید در این‌زمینه گفته شود درکتاب «اسم‌مصدر، حاصل مصدر»آمده‌است. تنها درقسمت دوم این‌مقاله نکاتی درتصحیح وتکمیل آنچه درآن کتاب گفته شده خواهدآمد.

مصدر و اسم مصدرفارسی علاوه برآنکه از نظر صرفی دارای تفاوت‌اند (مصدر باپسوند an ـ ساخته میشود واسم مصدربا eš ـ و ār ـ وغیره) از نظر نحوی نیز ـ صرف نظرازنقاط مشترك بسیار ـ دارای اختلافهایی هستند و این خصوصیات بتفصیل در زیر بررسی میشود.

مصدرواسم مصدرمانند هراسم دیگری میتوانند دارای مضاف‌الیه و صفت وکلیه وابسته‌های اسم‌باشند ودرکلیه نقشهایی‌که سایراسمها دارند به‌کارروند. اما برعکس سایر اسمها، مصدر و اسم مصدر دارای خصوصیاتی هستندکه نشان دهندهٔ رابطهٔ نزدیك‌آنها بافعل‌است. بعبارت ساده‌تر بسیاری از خصوصیات فعل درمصدر واسم مصدرهم دیده میشود واز این‌نظر مصدرها واسم مصدرهای لازم و متعدی خصوصیات مخصوص به‌خود دارندکه شرح‌آن بقرارذیر است:

۱ــ مصدر واسم مصدر متعدی میتواند مفعول داشته باشد. این مفعول به سه صورت میتواند به مصدر یا اسم مصدر مرتبط شود:

الف ــ بصورت مضاف‌الیه‌آن : خوردن غذا، کشتن گوسفند، انجام‌کار[1]، اتلاف وقت . این‌ساخت نظیرساخت سایراسمها (مضاف ــ مضاف‌الیه) است.

ب ــ بلافاصله قبل‌از آن‌قرارمیگیرد؛ دراین‌صورت ممکن‌است مفعول‌با «را» ویابدون آن‌باشد: غذا (را) خوردن، گوسفند (را) کشتن.

همانطوریکه ملاحظه میشود در اینجا تفاوت مصدر و اسم مصدر ظاهر میشود وآن‌امکان مقدم قرار گرفتن مفعول برمصدر وعدم‌امکان آن درمورداسم مصدراست. این ساخت (مفعول + مصدر) نظیرساخت جمله (مفعول+فعل) غذا (را) خوردم است.

پ ــ بوسیلهٔ «را» واین‌وقتی است‌که فاعل‌بصورت مضاف‌الیه بعدازمصدر یااسم‌مصدرآمده باشد. دراین‌موردمعمولا مفعول‌بعدازفاعل می‌آید: گروکشیدن طلب‌کار قناویزهارا (سیاحتنامهٔ ابراهیم بیك، چاپ جیبی ص۵۲) نگاهداشتن هریك از ایشان احامر واوباش را (ایضاً ص۱۰) اتلاف عربهاکتب ایرانی را (تقی‌زاده، لزوم‌حفظ فارسی فصیح، یادگار ۴ر۶ص۲۵)، طلب بلغار مهادنه را (محمد قزوینی ، یادداشتها ح ۹ ص ۱۹۴) این‌نوع ساختمان کهنه گرایانه

---

۱ ــ بسیاری ازافعال گروهی (مرکب)زبان فارسی ازیك‌اسم مصدراسم فاعل،اسم‌مفعول وغیره ساخته شده‌است، اماگاهی اوقات وقتی جزء اول‌افعال گروهی (مرکب) اسم بوده‌است به مرورزمان ودرنتیجهٔ تحول این‌اسم به‌اسم مصدر ویاصفت بدل‌شده‌است. ازاین‌قبیل است «انجام» درفعل «انجام دادن» که دراصل به‌معنی پایان‌است ودرفعل‌های «انجام‌پذیرفتن» و«انجام‌یافتن» و«بانجام رساندن» به همین‌معنی به‌کاررفته و در کلیه این موارد میتوان بجای‌آن‌کلمهٔ «پایان» راقرار داد. اما درسیاری مواردديده میشودکه انجام معنی‌اسم مصدری پیداکرده ودرگروههایی چون «انجام‌کار» و «انجام‌عمل» وغیره به‌کار میرود این احتمال نیزهست‌که مشابهت این‌کلمه بامصادر باب افعال عربی به چنین تحولی‌کمك‌کرده باشد، چنانکه کلمهٔ «فرود» ماخوذ از فعل «فرودآمدن» درگروهی چون «فرود هواپیما» به‌کارمیرود. ومسلما مشابهت‌آن بانزول وسقوط وصعود دراین‌تحول‌بی‌تأثیر نبوده‌است همین‌کلمهٔ فرود درمقدمهٔ شاهنامهٔ ابومنصوری ظاهراًبجای هبوط یاسقوط ونزول به‌کار رفته است . و ازفرود ایشان بدویست سال برسدکه یادکنیم ازگاه آدم بارچمداست (رك برگزیده نثرتألیف م . معین ص۱۷)

برای‌اسمهائیکه استعمال‌اسم مفعولی‌یافته‌اند مثال‌فراوان‌است. کلمات قفل، خواب، زخم، روزه خوروغیره درجملاتی‌چون: درقفل‌است. من‌خوابم. دستم‌زخم‌است، اوزکام‌است، اوروزه‌است وغیره به‌معنی قفل‌شده (بسته) به خواب‌رفته، زخم شده (مجروح) زکام شده (مبتلابه‌زکام) روزه گرفته روزه‌دارخورشده وجزآن است. گاهی‌اوقات اسم‌مصدرها نیزمعنی مفعولی گرفته‌اند: اشغال به‌معنی اشغال شده به‌کار میرود اطلاق اشغال است. نه مثال قفل،زخم و خواب ازکتاب لازار (دستور فارسی معاصر ص۲۵۸ گرفته شده‌است)

است و فقط در شعر کسانی که متأثر از فارسی قدیم‌اند دیده می‌شود.[۱]

۲ ـ مصدر واسم مصدر میتوانند فاعل داشته باشند واین چندحالت دارد:

الف ـ درمصدر فاعل به‌صورت مضاف‌الیه به‌آن وابسته میشود واین وقتی است که مفعول رائی همراه مصدرباشد. کشتن رستم سهراب را (برای مثال بیشتر بشمارهٔ ۱ بند پ رجوع شود). امادرمورد اسم‌مصدرکه مفعول رائی نمی‌گیرد. مفعول باحرف اضافه همراه است: دیدار پزشک از مریض رفتارحسن بابرادر خود. آمدن فاعل به تنهایی بصورت مضاف‌الیه نادر است· «دیدن دیگران» در جمله‌ای چون«دیدن‌دیگران‌معتبرنیست، دیدن‌خودانسان‌مهم‌است». ولی‌وقتی که مصدریااسم مصدرلازم‌باشد،فاعل آن‌همیشه بصورت مضاف‌الیه می‌آیدمرگ حسن، پرواز پرندگان .

ب ـ وقتی که مفعول به صورت مضاف‌الیه‌آمده باشد، فاعل با یك حرف اضافه که نظیراز، بوسیله‌وغیره همراه‌است: یادگیری زبان توسط کودك، کشتار گوسفندان بدست قصاب وغیره.

مصادر مجهول نیز چنین وضعی دارند، باین معنی که فاعل دستوری آنها بصورت مضاف‌الیه و فاعل حقیقی باحرف اضافه‌ای بعد ازآنها آورده می‌شود: کشته شدن سهراب بدست رستم.

تبصره ـ ساخت مصدرمعلوم+ مفعول+ حرف‌اضافه+ فاعل‌دیده شده است، اما ساخت اسم‌مصدر+ مفعول+ حرف‌اضافه+ فاعل‌کم نیست. آزمایش شاگردان توسط معلم .

۳ـ مصدر واسم‌مصدر میتوانند مفعول‌بواسطه ومتمم (بکمك‌حروف‌اضافه) داشته باشد: مطالعه(کردن) دراحوال‌شاعر ، احتراز(کردن) ازاشتباه، فرار (کردن) از خطر، بدگوئی (کردن) از دیگران، کوشش(کردن) درکار ، کار (کردن) در خانه .

۱ـ درفارسی‌کهنه وفارسی قدیم‌این‌نوع ساختمان فراوان بوده‌است: ساختن‌خسروایوان مدائن را (شاهنامه ، چاپ بروخیم ص۲۸۸۹) سجده‌کردن فریشتگان مرآدم راعلیه‌السلام (تفسیر طبری ج۱ ص۴۸).گاهی اوقات مفعول مصدر بلافاصله بعداز فاعل‌آن وبدون «را»آمده است : دیدن پیغامبر عزرائیل علیه‌السلام (تفسیرطبری ج ۱ ص۱۹۰). در مثال زیرفاعل مصدربا «از» به مصدر متصل شده ومفعول آن‌بلافاصله بعدازآن وبا «را» آمده‌است : حق‌ناشناختن ازایشان مرخداوند خود را (تفسیر پاك چاپ عکسی، ص۲۵ س۱۸)، درمقابل: وآن ناشناسی ایشان است مرمحمد را (ایضا ص۲۵).

۴ـ مصدر می‌تواند قید بهمراه داشته باشد: بسیار دویدن، تند حرف زدن، اما اسم مصدر نمی‌تواند قید داشته باشد. در عوض هر دوی آنها میتوانند صفت داشته باشند: دویدن بسیار، حرف زدن تند، کوشش بسیار، رفتار زشت ، پرواز سریع و غیره. به این نکته باید توجه داشت که برعکس فعل که قید آن معمولا می‌تواند درهرجای جمله قرار گیرد، قید مصدر فقط قبل از آن درمی‌آید.

۵ـ مصدرواسم مصدرمیتوانند جملهٔ تکمیلی (Complétive) بدنبال داشته باشند: نوشتن که این کار را بکن آسان است، قول او که برادر من دانشمند است صحیح است.

۶ـ مصدر می‌تواند بصورت وجه وصفی درآید. توضیح این مطلب اینکه فعل کامل گاهی اوقات ـ درصورت تکرار ـ به شکل وجه وصفی (اسم مفعول) می‌آید ودر آخرین نوبت به‌صورت کامل آورده میشود مصدر نیز می‌تواند در صورت تکرار بصورت وصفی آورده شود ودر دفعه آخر بشکل کامل بیاید. از کتابهای پهلوی و اوستا لغت درآورده وآن را فارسی دانستن بکلی غلط است (فروغی، پیام من بفرهنگستان ص ۵۰).

آنچه ازبحث بالا نتیجه میشود این است که مصدر واسم مصدر علاوه بر آنکه تمام خصوصیات سایراسمها را دارند بافعل نیزنقاط مشترکی دارند. حال باید دید این خصوصیات مشترك میان فعل ازیك طرف ومصدر واسم مصدرها از طرف دیگر یکسان است یعنی مصدر واسم مصدرها عیناً دارای یك نوع خصوصیات مشترك بافعل‌اند یا نه. یك بررسی مختصر معلوم میکند که چنین نیست. مصدر فارسی ازحداکثر خصوصیات فعل برخورداراست واسم مصدر به مقدار کمتر. اینك شرح این امر.

اسم مصدرهای مختوم به âr_eš[1] در بیشتر موارد نظیر مصدراند جز اینکه بعد ازآنها مفعول رائی نمی‌آید وجملهٔ تکمیلی نیز بندرت می‌پذیرند. بعلاوه قید نیز نمی‌گیرند.[2]

اسم مصدرها یا حاصل مصدرهای مختوم به ی - (یا gi که گونهٔ آن است)

۱ـ کلماتیکه صورتا شبیه اسم‌مصدرند نظیر خورش، مردار وغیره مراد نیستند.

۲ـ درفارسی کهنه وفارسی قدیم اسم‌مصدرهای ساخته‌شده با âr ـ مفعول رائی نیز می‌ـ گرفته‌اند. کستارمعول مردم‌نیشابور را

نظیر نوع‌بیشین است: هستی‌او، غمخواری دیگران ازطرف او و غیره.

اسم مصدرهای مختوم به ـگری معمولا لازم‌اند وتنها فاعل می‌پذیرند که بصورت مضاف‌الیه می‌آید: وحشیگری او بیمه‌گری حسن وغیره

مصدرهای مرخم نظیراسم‌مصدرهای مختوم به eš‌ـ و â است خرید حسن، خریدکتابها (توسط حسن) وغیره.

اما وقتی‌که مصدر مرخم باکلمهٔ «باید» وبصورت غیرمشخصی به‌کاررفته است می‌تواند مفعول(بیواسطه‌و بواسطه)، قید وجملهٔ‌تکمیلی بگیرد. باید این‌کار راکرد، باید بسیارکوشش کرد، بایدگفت‌که نباید وغیره

اسم مصدرهای مختوم به‌ ـ بندی[1] معمولامتعدی‌اند و نظیر اسم مصدرهای مختوم به‌eš ـ و âr‌ـ هستند: طبقه بندی‌کتابها ، طبقه بندی‌کتابدار ازکتابها، جدول‌بندی، جیره‌بندی وغیره.

تفاوتهای دیگری‌که میان مصدر واسم‌مصدر دیده میشود بقرار زیراست.

۱ـ قبل‌ازمصدر میتواند حرف‌نفی‌درآید. نرفتن، ندیدن ناگفتن.. اما اسم مصدر چنین‌امکانی ندارد، قبل‌ازبعضی حاصل مصدرها نیزمیتوان «نا»اضافه کرد: ناراستی، نامردی.

۲ـ بعداز مصدرمی‌توان«یاء»لیاقت افزودولی‌بعداز اسم‌مصدرچنین‌امکانی وجود ندارد: دیدنی ، شنیدنی .... **(دنباله دارد)**

۱ـ بندی بنظر نگارنده درفارسی معاصر پسوند مستقلی است‌که با پسوند ـ بند‌دیگر ارتباط ندارد، زیرا بسیاری ازکلماتیکه با پسوند ـ بندی ساخته شده‌اند بدار حذف ـ ی دیگر بی معنی می‌شوند ومورد استعمال ندارند: طبقه بند وصورت بند وغیره وجود ندارد شك نیست‌که این پسوند دراصل مرکب ازپسوند ـ بند درکلماتی نظیر غربال بند وماست‌بندوغیره ویای مصدری بوده، ولی امروز در بیشتر موارد از آن جدا شده است. امکان وجود موارد بینابین نیز بکلی منتفی نیست .

کتاب

محمدابراهیم باستانی پاریزی
(پاریس)

خود مشت و مالی

(Autocritique)

مدتها بود که دلم میخواست بهانه‌ای بدست آورم و با راهنمای کتاب و دوستان عزیز شبهای کتاب گفتگوئی داشته باشم که رشتهٔ الفت گسسته نشود، اما متأسفانه موقعیتی پیش نمی‌آمد، کتابهای فارسی تازه چاپ که درین گوشه ازدنیا کم است ویا اصلا نیست ، وحتی کتابفروشی‌شرقی Orient واقع‌در کوچهٔ اواسط سنت‌میشل‌هم ـ با اینکه کتابهای‌اغلب دول کوچك و بزرگ خاورمیانه را دارد ـ ازآوردن کتابهای فارسی خودداری‌میکند ، انتقاد ازکتابهای‌خارجی هم به‌علت عدم‌تسلط نگارنده برزبانهای فرنگی، چیزجالبی ازآب درنمی‌آید.

چند روزقبل بدون دعوت به خانهٔ ایران درشانزه‌لیزه رفتم تا نمایشگاه نقاشهای زمان قاجار را ـ که برای چند روز تشکیل شده است ـ ببینم، درآنجا اتفاقاً درکنار قالی کرمان‌و گز اصفهان و باقلوای یزد ، غرفه‌ای یافتم‌که‌تعدادی کتاب فارسی دست‌پخت دانشگاه درآن نهاده بودند . خواستم‌کتابی بخرم و با « مشت ومال دادن » مؤلف‌آن مقاله‌ای برای راهنما تهیه کنم ، اما متأسفانه کتابهایی که آنجا نهاده بودند ، غیر ازیکی دوجلدکتابهای استاد فلسفی هیچکدام ازآن نوع‌کتابهایی‌بودکه به قول بیهقی «به یکبارخواندن بیرزد»! علاوه برآن آدم فرانك دانه‌ای ۱۵ قران بخرد وبیاورد در پاریس ، آنوقت بدهدترجمه‌کتابی‌راکه سی‌سال قبل‌اصل‌آن درفرانسه نوشته شده درنفس‌پاریس خریداری کند ؟ این کار به‌چه می‌ماند ؟[1]

۱ـ اولیای خانهٔ ایران کمال‌علاقه را دارند که محیط‌آن بامحیط ایران‌سازگاری وهماهنگی داشته باشد، بهمین‌جهت‌اشیائی که درخانهٔ ایران‌گذارده‌اند، ضد ونقیض‌زیاد دارد، چنانکه‌فی‌المثل همین نمایشگاه تابلوی نقاشی آن بی‌نظیر بود، یك تابلو«زن قلیان بدست» راچهارهزار فرانك وتابلو «رقاصه» را هم چهارهزارفرانك وتابلو «شب‌عروسی» را هفت‌هزارفرانك‌قیمت زده‌بود . وخریدارهم داشت تابلو فتحعلیشاه ولطفعلی‌خان زندکه دیگر قیمت‌ندارد هرچه بدهند می‌ارزد گویا قبلا خریداری شده‌بود.

امادربرابر، دریك‌گوشه آلوچشك ودرجای دیگر کشمش یکسال‌مانده راهم می‌توان دید وازین همین نمونه بایدنام برد بعضی‌کتابها راکه باوجود قسمت ناچیز، آن همچنان‌گوشه دکه مانده وبادهوا می‌خورد. البته شرکت‌هواپیمائی‌که هستهٔ‌اصلی‌این‌خانه‌است تقصیر ندارد، اگرقرار باشد انتخاب‌کتاب به عهده اوباشد طبعا بیشترکتابهایی رابرمی‌گزیندکه «بادهوا» درآن‌باشدیا ←

مأیوس بازگشتم ، و در تردید بودم که بـا چه بهانه‌ای با خوانندگان راهنمای کتاب باب صحبت را باز کنم، درین میان «مائده‌ای از آسمان رسید»، یکی از دوستان دانشجوی ایـرانی مقیم پاریس، به مناسبتی ، صحبت از صمد بهرنگی پیش کشید و گفت :

« آیا مطلبی را که بهرنگی ـ نویسندهٔ ناکام ـ دربارهٔ کتابهای تو نوشته است خوانده‌ای؟» من گفتم : خیر! خودم هم پیش خود تعجب کردم که چگونه بوده است من که براساس حس «خودخواهی» و « شهرت طلبی » هرجا یکی دو کلمه دربارهٔ مقالاتم می‌نویسند، می‌خوانم وجمع میکنم ، وتاکنون این اظهار نظر را ندیده‌ام ؛ در دنباله مطلب به آن دوست عزیز گفتم

لابد ، بـالاخره این نویسندهٔ چیره‌دست ، « پته » مارا هم به روی آب انداخته و کتابهایم را به روزگار کتابهای «یمینی شریف» نشانده ، یا لااقل تهدید کرده است که :

میل داری تا که بنمایم به حلق
چیست پنهان زیر این آلوده دلق؟

گفت : بالعکس ، برووبخوان وببین چه نوشته .گفتگوتمام شد . من با حرص وولعی که خاصهٔ هرآدم نامجوی شهرت‌طلب است ، این‌دروآن‌در زدم و بالاخره کتاب صمد را پیدا کردم .

بهرنگی‌را من فقط یك‌باردردفتر راهنمای کتاب دیده بودم ، و بعدازآن تنها مقالات دلپذیرش‌را می‌خواندم وآرزومیکردم که وقتی اورا سیر ببینم ، اما متأسفانه ، یك روز درروزنامه‌ها خواندم که صمد بهرنگی هنگامی که برای شنا داخل رودخانهٔ ارس‌شده بود ، گرفتارامواج شد وچشم از جهان بربست . این بود پایان عمریك نویسندهٔ جوان پرشور آذربایجانی ، که عمرش را در دهات

← نویسنده‌اش بیشتر «بادِ هوا» باشد! از شوخی گذشته چون این عرصه در معرض دید بسیاری از بزرگان عالم و رجال ایران است، باید در انتخاب کتابها یك اصولی در نظر گرفته شود، یا برحسب شکل ظاهر، یا برحسب قدمت یا تازگی چاپ ، یا برحسب نحوه چاپ یا برحسب توجه خارجیان، یا براساس اهمیت موضوع وامثال انتخاب شود واگر بهرحال هیچ کدام از اینها ممکن نیست ، یا کتابهای منتخب را هرچند وقت یکبار تعویض کنند یا اینکه اقلا تنها کتابهایی را در آنجا نگهدارند که فی‌المثل از طرف مجلهٔ سخن یا یغما یا راهنمای کتاب برگزیده سال باشد یا جایزه سلطنتی‌را برده باشد که « دستی که حاکم برد خون ندارد» ! البته مقصودم این نیست که کتابها از استادان معروف مثل فلسفی باشد او احتیاجی به‌این حرفها ندارد

آن دلفریب نگار درهر کجا که باشد از مهرخویش، عاشق، از جون می‌تراشد

مقصود اینست که کار برطبق اصول وزیر نظر یك شورا صورت بگیرد

تبریز ومعلمی بپایان برد ، وقلمی آتشین داشت . شرری بود ودرهوا افسرد[1]

بهرنگی، درین کتاب - که مجموعهٔ مقالاتش است - درجائی درباب تاریخ صحبت میکند ونظریاتی در باب تدوین کتب ومقالات تاریخی میدهد ودرضمن آن، چنین اظهارعقیده می‌نماید :

« .... با مقدماتی که گفتیم می‌توان دانست که مطالعهٔ درست تاریخ یك قوم چگونه باید باشد . مثلا برای نوشتن تاریخ ایران درعهد انوشیروان باید دیدکارو بارمردم آن زمان چگونه بود ؟ مالیات چه اندازه می‌پرداختند ؟ چه فکرمی‌کردند ؟ طبقات مردم ازچه قراربود ؟ دین وبزرگان دین‌چه اثری‌در زندگی‌مردم‌داشتند ؟ وچیزهای دیگر.

متأسفانه‌مورخان‌ایران کتابهای‌خودرا همیشه‌فرمایشی‌ومصلحتی نوشته‌اند، وحقایق را وارونه نشان داده‌اند و بـه‌طریقهٔ اول مطالعه‌کرده‌اند . مثلا شرح وقایع زندگی محمود غزنوی‌را باآب وتاب وجانبداری نوشته‌اند و اسمش را گذاشته‌اند «تاریخ ایران درعهد محمود غزنوی»!

فقط دربن‌چند سال اخیراست که چندکتاب ومقالهٔ تاریخی‌علمی ودرست دربارهٔ گذشتهٔ ایران منتشرشده است کـه بایدآنها را قدرنهاد و نویسندگان را محترم شمرد . ازآنجمله ·

۱- تاریخ اجتماعی ایران ازآغاز تا امروز درسه جلد بزرگ ، تألیف مرتضی راوندی.

۲- حسن‌صباح ، تألیف‌کریم‌کشاورز.

۳- مقاله‌های‌تاریخی‌نصرالله فلسفی درکتاب «چند مقاله تاریخی‌وادبی» وجاهای دیگر.

۴ - چندتا ازمقاله‌های تاریخی باستانی پاریزی درکتاب «خاتون‌هفت قلعه» بخصوص مقاله‌ای‌که در احوال «گئومات» و «مردك» و دیگران است. و بعضی کتابهای دیگر که فعلا یـادم نیست ... وضع کتاب هـای تاریخ کلاسی چطور است؟

بی‌تردید بایدگفت که درتألیف آنهاسخت سهل‌انگاری و مسامحه شده ،

---

[1] ۱- مرگ جانسوز این‌جوان آتشین‌خوی درآبهای‌ارس مرا هم مثل‌بسیاری ازخوانندگان آثارش تحت‌تأثیر قرارداد چنانکه دربارهٔ اوگفتم:

بهرنگ ، چه بی گـاه فراموش شدی
چون برگ گل ازخاك کفن پوش شدی
با موج ، چو زنگبار، هم آغوش شدی
آتش بودی ، به آب ، خاموش شدی

ومطالعه وتحقیق به طریق یك جانبه ونادرست وغیر علمی صورت گرفته است.
برای‌نمونه، سرگذشت «گئومات» رایك‌بار درکتابهای تاریخ کلاسی بخوانید
و یك‌بار هم درکتاب «خاتون هفت قلعه» تا حساب‌کاردستتان بیاید..»[۱]
آنروزآن دوست‌عزیز اضافه‌کردکه براساس همین‌توصیه بهرنگی‌بودکه
من‌کتاب «خاتون هفت قلعه» راخریدم وحتی‌آنراباخودبه پاریس هم‌آوردم، و
اینك آن‌کتاب! پس‌کتاب را ازگنجه درآورد وبه من نشان داد .
من‌وقتی‌کتاب «خاتون» را درگوشه ساختمان ایران در شهر دانشگاهی
پاریس دیدم ودانستم‌که این دانشجوی عزیز ــ باوجوداینکه باهواپیما بهمراه
خودبیش ازبیست‌کیلو بار نمی‌توانسته بیاورد، وطبعاً حدود نیم‌کیلوی‌آنرا وزن
کتاب می‌گرفته بود[۲]ــمتوجه شدم که‌آدمی‌تاچه‌حد، درموردچیزی که مینویسد
مسؤول است ، و این مسؤولیت را تا آن ساعت ، من تا این حـد هرگز حس
نکرده بودم .

ملا نصرالدین و تپه خیارستان

بهرحال ، هم اظهار دلبستگی این دوست دانشجو ، و هم
عبارات گرم بهرنگی ، امررا برخود من‌هم مشتبه‌کرد و
نیز به‌قول‌معروف‌خودم‌هم گمان کردم«علی‌آباد دهی‌است»و
مثل‌ملانصرالدین‌شدم که یك‌روزدادمیزد: «مردم، پشت‌این
تپه خیارستان است» وحال‌آنکه نبود مردم به‌حرف ملابه‌طرف تپه راه افتادند،
یك‌وقت ملانگاه‌کرد ودید دهها نفر باشتاب خودرا بطرف تپه میکشند ، باخود
گفت: نکند واقعا خبری باشد! پس‌خودش هم به هوای خیارستان به‌دنبال‌آنها
راه افتاد. مخلص نیز به هوای تعریف بهرنگی ، به فکر افتادم‌که دوباره لای

۱ــ صمدبهرنگی، مجموعهٔ‌مقاله‌ها، انتشارات‌شمس،چاپ‌اول، تبریز، ص۴۷و۴۸، اصل‌این مقـاله باامضای «ص » در روزنامهٔ «مهد آزادی» چاپ تبریز ، مورخ اردیبهشت ۱۳۴۵ منتشر شده است .

۲ ــ این دانشجوی عزیز می‌توانست به‌جای این‌نیم‌کیلو خاتون هفت‌قلعه، نیم‌کیلوپسته آریـا ازشرکت‌سهامی پسته ایران را همراه بیاورد وباهردانه‌آن پسته خندان «چهـار ستاره» ، دهان دهها ستارگان پسته‌دهان خندان‌لب‌پاریسی را به‌خنده بگشاید، دختر کانی‌که در هرگوشهٔ کافه‌های سنت میشل وکـارتیه‌لاتن کنارمیز نشسته بودند

از گل طبقی نهاده کاین روی من‌است ورمشك خطی‌کشیده‌کاین موی من است

من ودکتر بحرالعلومی مخترع این پسته بیزبان ولی‌صددبان سخنگورا درحریره‌کاپری به‌چشم‌خویش دیده وتجربه کرده‌ایم

کتابهای خودم را باز کنم، بکند واقعاً شاید چیزی درآنها بوده باشد که خودم هم از آن بی‌اطلاع مانده باشم!

البته همه کتابهای من دراختیارم نبود، باهمهٔ اینها کم و بیش، نسخه‌های آنها را درکتابخانهٔ السنهٔ شرقیه وکتابخانهٔ ملی پاریس وکتابخانهٔ «انستیتوی تحقیقات ایرانی» یافتم وکم وبیش‌آن‌ها را تورق‌کردم .

دلاك حمام‌خان این کار موجب شد که متوجه شوم چه سهوها و اشتباهات عجیب وغریب داشته‌ام وگاهی چقدر تحقیقاتم بی‌پایه و بی اساس و خنده‌آور بوده است. ازین نظر بد ندانستم، بعضی ازین کتابها راخودم‌به باد انتقاد بگیرم! چه مطمئنم یك روز دیگران خواهند گفت و سخت درشت خواهند گفت .

خرده بینانند در عالم بسی آگهند از کاروبار هر کسی

از طرف دیگر همانطورکه گفتم دراینجا چون‌کتابی در دست ندارم‌که آنرامورد گفتگو قراردهم ودلم‌هم میخواهد برای راهنمای‌کتاب ازین راه دور مقاله‌ای بفرستم‌که لااقل جزء فراموش شدگان قرار نگیرم، هیچ راهی ندیدم جز اینکه به قول‌معروف «خودم را درازکنم!» وحتی از دلاك‌های «حمام خان» ـ که وقتی مشتری نیابند سرهمدیگررا می‌تراشند ـ هم‌جلوتر بیفتم[1] وحالاکه کتابی از دوستان وهمکاران زیردست ندارم‌که آنرا «قلقلك» دهم، سرخود را زیر تیغ بیندازم!

قال‌الغزالی یك علت دیگرهم هست‌که بعد ازخواندن یادداشتهای بهرنگی، درگوشه پاریس‌مرا بفکرانتقاد ازخودانداخت. «نفس‌مطمئنه» بمن خطاب زد، که ای فلان، اگر خیال می‌کنی‌که از درویشی‌بوئی برده‌ای، واگر تصور داشتی‌که اندکی بر نفس اماره پیروز شده‌ای، اکنون موقع‌امتحان فرا رسیده که از عبارت بهرنگی، بانگ « قال‌الغزالی » به گوش میرسد؟[2]

---

۱ ـ حمام‌خان درکرمان ازبناهای گنجعلی خان‌حاکم عصرصفوی (۱۰۰۶ــ۱۰۳۲=۱۵۹۷ـ۱۶۲۳م)وازجهت بناومصالح معماری و نقشه‌یی، نظیراست قراراست وزارت‌فرهنگ‌وهنر آنرادوباره تعمیرکند وموزه حمامهـای ایران قرار دهد. درکرمان مثلی است‌که میگویند: «وقتی دلاکهای حمام‌خان مشتری پیدانکنند سریکدیگر را می‌تراشند!»

۲ ـ غزالی (امام‌محمد) بااینکهٔ مدتها در نظامیه هم درس خوانده وهم‌درس‌داده بود (۴۸۴ه=۱۰۹۱م) باهمهٔ اینها متوجه شده‌بودکه نام وجاه‌دربهـای‌تحت عباسیان درکمین آزادگی دین ‌بیرانگی است، بهمین سبب خود راسالها ازبغداد دورکرده به‌شام وحجاز ومصر واسکندریه رفته وبالاخره به‌زادگاه خودش بازگشت. دراین سفرها بکلی منزوی ومرتاض شده بودچنانکه وقتی درمدرسه‌ای‌ـ گویا در دمشق جاروکشی میکرد (استادهمایی نام‌آنرا مدرسه امینیه‌نوشته‌اند ـ

فی‌الواقع آیا آنچه بهرنگی بیرنگ درباب مقالات تو نوشته‌صادق‌است؟

اندکی به‌خود فرو رفتم، من‌خوب می‌دانم‌که کاری‌را در طرف سی سال نویسندگی کرده‌ام ارزشی ندارد، من‌خودم واقف هستم‌که ازهمه این‌بیست‌جلد کتاب ودویست سیصد مقاله، بوی خود خواهی وشهرت طلبی وجاه‌پرستی می‌آید. من خیلی خوب‌آگاهم‌که «حسن‌شهرت» با«باطن‌امر» دوتاست،وهمه کس حتی اولیاء و اوصیاء دو شخصیتی هستند.

اگر بعضی کتابهای من درهمین مدت‌کوتاه چند بارتجدیدچاپ نمی‌شد، و اگر نظریات کسانی مثل استاد جمال‌زاده[1] استاد علی دشتی ، از آنها که آردشان را بیخته وغربال را آویخته‌اند یا امثال بهرنگی جوان ودیگران‌که

←ـغزالی نامه ص۱۵۵) درهمین مدرسه یک‌روز هنگامی‌که جارو بدست‌داشت وجاکرو ه راجمع‌می‌کرد دوتن طلبه‌را دیدکه پشت بدیوار ایوان داده، باهم در بحث ومجادله هستند ویکی‌از آنها برای‌آنکه دیگری‌را مجاب‌کند ، متوسل به‌آراء غزالی شده وبرای تحکیم استدلال خودمیگوید «قال‌الغزالی . کذا وکذا» غزالی دراتبدا ازاینکه نامش‌را درآن سوی عالم حتی برای مجاب‌کردن حریف بکارمیبرند کمی‌خوشحال شد. اما چند لحظه بعد متوجه‌شدکه دیو نفس‌وخودخواهی‌ها در اوجان میگیرد او ترک‌منهی ومقام کمنه بودکه نفس‌را کشته باشد، اگر قرارباشد بازهم همان خودخواهی‌ها تجدید شود، پس‌این سفرها وریاضت‌ها برای چه‌بوده است؟ پس باخود گفت : دیگر اینجا جای‌تونیست! وبلافاصله مدرسه راترك گفت وبجای دیگر کوچ‌کرد جایی‌که دیگرکسی نام‌غزالی‌را بزبان‌نیاورد (رجوع‌شود دربن‌مورد، به‌آسمای هفت‌سنگ باص۶۸)

[1]ــ برای انگیخته‌شدن نفس خود خواه وپیدایش غرور کافی‌است که‌آدم نامه‌جمال‌زاده را که‌یك «قال‌الغزالی» دلپذیر قرن بیستم است بخواند وباورش شودآنجا که می‌نویسد:«شرح مسافرت رومانی‌را بالذت وافر (واقعاً وافر) در مجله‌ها خواندم وتعجب‌کردم‌که آنهمه اطلاعات را ازکجا بدست آورده‌اید. قسمتی ازآن‌ها معلوم است ازحافظه است والا کتابخانه که با خود همراه نداشتید ، واقعاًمرحبا گفتم .. خداوند بشما کرامتی وآسودگی خیال ومجال و دماغ بدهدکه منبع فیض گرانبهائی شده‌اید و دارید کم‌کم بهموطنانتان خیلی چیزها یاد میدهید که درطول قرون کسی‌به آنها یاد نداده بود ونهایت ضرورت برای رسیدن به تمدن ومعرفت واقعی دارد. . خدا بشما چشمی داده‌که تنها نگاه نمی‌کند؛ بلکه می‌بیند، و مغزی داده‌که می‌فهمد و درمی‌یابد وهضم می‌کند وزبان وقلمی داده‌که آنچه را دریافته واستنباط فرموده‌اید با زبان بسیار دلپسند وجذاب وآموزنده وبیدار کننده بمردم میگوئید، آیا کاری ازین‌بهتر دردنیاوجود دارد، آیاپیامبری واقعی همین‌نیست؟ خدا بخواهد همچنانکه‌شما به ما لذت‌میبخشید وفیض می‌بخشید وفیض می‌رسانید روزگارهم که‌نام‌دیگرش خداست بشماآنچه را لذت‌بخش ودلخواه است برساند ولئامت نداشته باشد»

قربانت جمال‌زاده
ژنو ، ۲۹بهمن ۱۳۴۹
۱۸ فوریه ۱۹۷۱

(ازیك‌نامه‌خصوصی استاد به‌نگارنده)

بهرحال اغلب مرا مورد عنایت قرار داده‌اند نبود، و اگر فی‌المثل کسی مثل آقای نجم‌الملك، درین سنین عمر که بیش‌از هرچیز احتیاج به‌استراحت دارد ـ درفرودگاه پاریس ـ وقتی دکترناظرزاده مرا به‌اومعرفی کرد، بمن گفت که «من مقالات ترا یك بیك خوانده‌ام وبازمیخوانم»، من‌هرگز اینقدر احساس مسؤولیت ودرعین‌حال شرمندگی وخجلت نمیکردم.

تاتار خود ماهستیم

جامعه بهترین قاضی در مورد کتاب واثر نوشته است. اینکه ما تصورمیکنیم که‌هزاران کتاب ونوشتهٔ قدیمی‌را اسکندر و و عرب ترك ومغول وغیرآن از میان برده‌اند اشتباه صرف‌است. مغول‌به تمام معنی همین مردمند که وقتی اثری یاکتابی رانخواستند ونپسندیدند بی‌امان و با بی‌رحمی تمام آن‌را به گنجینهٔ فراموشی می‌سپارند ، تاتار همین آدمهای بی‌امان‌هستند که‌وقتی کتابی‌را نپسندیدند آنقدرآنرا در رف میگذارند ودست نمیزنند تا موش‌آنرا بخورد !

اگر جامعه کتابی راخواست، از زیرخاکهای خرابه‌های نیشابور بعداز حمله مغول هم آنرا بیرون خواهد آورد. شاهنامهٔ فردوسی، چهارمقاله نظامی عروضی، اسکندر نامهٔ نظامی، منطق‌الطیر عطار، تاریخ بیهقی، همه بر چهره خود آثار سوختگی وخاك وغبار این بی‌امانی ها را دارند. اماهرگز از یاد ملت ایران نرفتند، مردم‌زنان‌ودختران خودرافراموش کردند وبدشمن‌سپردند ولی تاریخ گردیزی را ازیاد نبردند و نگاهداشتند. پس اگر کتابی خودش نتواند خودش‌را نگهدارد، دیگران اورا نگاه‌نخواهند داشت.

در برابر، خیلی کتابها همین سالهای اخیرچاپ‌شده‌اند که فقط‌میتوان نام‌آنها را درفهرست‌کتابهای مشابه‌دید، جامعه‌اصلاازآن‌خبر ندارد.

پرگو پرغلط است

اینرا هم‌عرض‌کنم: من‌تقریباً از ۱۳۱۵ شمسی ـ یعنی ده دوازده‌سالگی ـ قلم بدست گرفته‌ام، ابتداروزنامه ومجله‌ای ـ البته خطی ـ درپاریز بنام «ندای‌پاریز» منتشر میکردم که دو سه نفر مشترك داشتم و نسخه های آن موجود است ، اما نخستین مقالهٔ چاپی من در تیر ماه ۱۳۲۱ در روزنامهٔ بیداری کرمان چاپ شده‌است ودرین سی‌سال نویسندگی، حدود ۲۲ کتاب وبیش‌ازسیصدمقاله در جراید ومجلات منتشر کرده‌ام ـ غیرازشعرها وتجدیدچاپ‌ها.

با این‌حساب، اگر درهرکتاب حداقل ده اشتباه داشته‌باشم ودرهرمقاله یك اشتباه ، تعداد اشتباهاتم مجموعاً ازپانصد خواهد گذشت. اینست که زیاده

نویسی همیشه بیشتر بهانه بدست نکته گیران میدهد، چنانکه فی‌المثل اگر کسی درمدت عمر تنها یك کتاب منتشر کرد، اگر صد تا غلط هم درین کتاب داشته باشد ازکسی که سی‌چهل کتاب نوشته ودر هر کتاب بیش از پنج‌شش غلط واشتباه نداشته طبعاً اشتباهاتش کمتر خواهد بود. ازینجا میتوان پی‌برد که‌چرا فی‌المثل اشتباهات سعید نفیسی - کسی که شاید بیشتر از سیصد کتاب ، نام اورا بر پشت جلدخود دارند- از اشتباهات دیگران چشم‌گیرتر است.

باری از صحبت دور نیفتیم . قرار شد، درین مقاله، کتابهای «باستانی پاریزی» بررسی شود، منتهی بقلم «باستانی پاریزی!».

قبل ازشروع به مطلب ، باید بگویم، هراثر ومقاله تاریخی،

ساختمان یك مقالهٔ تاریخی

درحکم یك «ساختمان» ویك بنای تازه‌ساز است این بنا بر اساس مصالح و مواد ساختمانی موجود ، و بر طبق نظریه و نقشه یك مهندس یا «آرشیتکت» - که مورخ نام‌دارد - ساخته می‌شود.

فرق میان تکرار روایات ونشخوار تاریخی، بایك «تحقیق تازه تاریخی» درهمین نکته است. اگر آدم ، گفته‌ها ونوشته‌های دیگران را پشت سرهم آورد وکتابی چاپ کرد، نشخوار تاریخی کرده‌است. اما اگر براساس گفته‌ها ونظریات دیگران، یك نظر ویك موضوع تازه راعنوان کرد یعنی ساخت و تحویل داد، آنوقت تحقیق تاریخی کرده‌است. درواقع مورخ حقیقی از مواد مصالح موجود یك «واقعیت تاریخی» را اثبات وساختمان می‌کند

یك معمار خوب، قبل‌از هرچیز طرح بنای مورد نظر را در ذهن خود رسم‌می‌کند وبعد نقشه‌آنرا ترسیم می‌نماید وآنگاه شروع به ساختمان می‌کند . شك نیست اگر مواد ومصالح اصلی قبلافراهم نیامده باشد ، ایجادیك ساختمان تنها برروی کاغذ امکان پذیر است ودر حکم وعده‌های کاغذی است که فی‌المثل بعض سازمانها برای صاحب خانه‌کردن مردم می‌دهند ؟

روش و متد لازم است

این‌موادازکجا بدست می‌آید؟ازمنابع ومآخذ موجود، منتهی بایك مقدارکارمداوم وبرطبق اصول تحقیقاتی وروش‌صحیح. یك نویسندهٔ ومحقق هرگز پیش‌ازآنکه سالهامواد و مصالح اصلی خودراجمع آوری کرده باشد نمیتواند یك‌ساختمان را بالاببرد. اینست که اگریك‌وقت دیدیدناگهان وبدون مقدمه، کسی یك بنای‌تازه ساز بالا برد بدانیدکه یا به‌قول معروف به‌گنج دست یافته‌اند و یا مصالح‌آنرا ازجای دیگر دزدیده‌اند. آیامیشودآدم فی‌المثل درباب «دین‌شاه عباس» مقاله بنویسد ، بدون‌اینکه مثل استاد فلسفی پنجاه سال درکتابها ومنابع عصر صفوی

غوطه خورده باشد ؟ صدها وهزارها ودهها هزار فیش لازم است تا ازمیان صدها کتاب و سند و فرمان و مدرك موجود بتوان چنین نکته‌ای را دریافت. در غیر اینصورت یابنا پوشالی و به قول امروزی‌ها «بناساز» است ویك جائی از آن خدشه و رخنه وثلمه دارد، ویااینکه واقعا موادآن از جائی دزدیده شده است، کاری که بعضی اوقات ماآدمهای ناشی می‌کنیم و به قول مولوی «درردیده علمی ناتمام» را به رخ مردم می‌کشیم وادعاهای دور ودرازهم داریم.»اوستاناگشته، نگشاده دکان ! »

آشنائی بامتدواصول تاریخ نگاری مثل همه علوم محتاج به مقدماتی است و باید در مدارس و محافل خاص آموخت. صادقانه باید اعتراف کنم که کارمن هرگز صددرصد بااصول علمی موافق نبوده‌است. آخرمن که به قول خودم «فارغ التحصیل یونیورسیته چهارگل سه ابتدائی پاریز» بوده‌ام ــ نه پاریس ــ چگونه می‌توانم کاری کنم که با «فرهیختگان کلژ دوفرانس» برابری کند؟

این نقص متدتحقیقاتی خودموجب یك مقدارکم وکسرهایی در نوشته‌های من شده‌است: در مرحلهٔ اول می‌توانم ازمقدمات وشروح زائد براصل صحبت کنم. هرمطلبی که به ذهنم میرسدبلافاصله درمتن می‌گنجانم. دیگرکاری ندارم که این آیا مربوط به‌اصل موضوع هست یا نه ؟ البته این کار ، گاهی، به‌تنوع ودلپذیری نوشته کمك می‌کند، ولی بهرحال بااصول علمی سازگار نیست

ازین نمونه‌است فی‌المثل، اشاره به‌سرنوشت کسانی که‌روی‌شاهنامه کارکرده‌اند در «سیاست و اقتصاد عصر صفوی» (ص۱۶۷) و یا تسجیل محل قبرشاه‌عباس درکاشان آنهم درفصل مربوط به «پول و دخل وخرج وبعد» از ارقام حقوقها (ص ۱۷۹ همین‌کتاب) که در واقع ارتباطی باهم ندارند . هرچند بهر حال مطالبی است که میشود بدان توجه کرد .

هواخوری در مقالات

این گونه خارج زدن‌ها وپرت شدن‌ها مؤیدحرف دوست عزیز افغانی‌ما آقای‌مایل هروی‌است که میگفت «مقالات باستانی پاریزی، هواخوری می‌کند» واین‌کار اگر درپیش اهل‌ذوق وحال راهی به دهی ببرد، باری پیش‌اهل منطق واستدلال وآنهاکه عقیده دارند کارباید طبق متد و روش پیش برود ، مردود و بادهواست وفقط برای «هواخوری» خوب است!

اهل اصطلاح

اصولا قدرت استنباط در تاریخ ـ خصوصاً ازخلال کتابهای تاریخی ما ـ یك‌مسأله مهمی است. مورخین ما گاهی به مناسباتی مطالب خود را در خبایای الفاظ پنهان ساخته‌اند، وازین جهت شناخت کیفیت یك واقعه احتیاج به‌آشنایی با اصطلاح خاص مورخ دارد و به‌همین‌سبب است که‌معمولا «اهل اصطلاح» به‌کسانی اطلاق میشود که‌قدرت‌تشخیص وشم‌درك مسائل را دارند.

وقتی مورخی می‌نویسد: شاه اسمعیل «حسین کیا را چند ماه در قفس آهنین بوم‌آسا نگاهداشت تا به‌علت اعراض نفسانی ودیگر اسباب، مرغ‌روحش قفس قالب را شکسته به عالم آخرت پیوست»[۱] مورخ باید استنباط کند که این «دیگر اسباب» خیلی معنی دارد وحکایت از یك «مرگ سیاسی» می‌کند. یا هنگامی که جای دیگر میخوانیم که هنگام جنگ پطرکبیر با ترکها درکنار رود پروت، «... زن او کاترین که دراصل از اهل سوید بود و در فراست و کیاست وحید ویگانه زمانه، افسادحال او را به‌اصلاح آورد، دریں مصالحه، صدر اعظم رومیه را بـه کشتن داد»[۲] استنباط مطلب کمی دقت میخواهد، در واقع در پردهٔ الفاظ، صاحب تاریخ، خواسته این نکته‌را ـ که از فضیحت‌های تاریخ است ـ باز گوکند که این خانم سوئدی ـ یعنی‌کاترین ـ شبانه به چادر بالتاجی محمد سردار سپاه عثمانی رفت وشدآنچه شد، ومصالحه بضررعثمانی‌و به‌سود روسیه خاتمه‌یافت، وبعدها که‌ترکهامتوجه‌کلاه شدند، بالتاجی‌رامحکوم ومقتول نمودند.

وقتی مورخی مینویسد: «همان شب، جهان بین او، به‌تکحیل میل‌مکحول شد» (شاه منصور ص ۲۸)، البته مقصود او نوازش چشم با میل سرمه دان و در واقع سرمه کشیدن چشم‌کسی نیست. مقصود اینست کـه کسی را کور کرده‌اند، منتهی مورخ‌عبارت پرداز خواسته است پادشاه‌رامحترمانه کورکرده باشد!

اما وقتی‌شاعری در وصف شاه شجاع میگوید:

سیخ در چشمهای بابا کوفت / میل در سرمه‌دان مادرکرد[۳]

بایدآدم متوجه باشدکه این استفاده از میل‌درسرمه‌دان باآن استفاده‌ای

۱ـ سیاست واقتصاد ص۲۲

۲ـ روضه‌الصفا ج ۹ ص ۲۸۹

۳ـ حاشیه تاریخ کرمان ص۲۰۵

که قبلا گفتیم تفاوت بسیار و حتی از لحاظ مکانی نیز گاهی بیش از یک متر فاصله دارد !۱

مقصود اینست که تاریخ‌های ما پر از ابهام و کنایه و در عین حال گویای اسراری است و آشنایی با زبان مورخان است که میتواند حوادث را روشن سازد. هنر ور اینست که کسی را بتواند آنچه را می‌خواهد ازخلال سطور تواریخ بجوید و بعد تجزیه و تحلیل و به اصطلاح امروزیها Synthése کند، یعنی خود مطلبی را توجیه کند و در واقع چیزی بیافریند که دیگران بآن نرسیده‌اند ، هرچند خود آنها منبع اصلی این آفرینش بوده‌اند.

دید بهتر از حافظه

از اینجاست که هنر «درست‌خواندن مآخذ اصیل تاریخی» و «درست فیش برداری از آنها» مورد توجه باید قرار گیرد کسی که کتاب تاریخ‌را برای تحقیق می‌گشاید باید قبلا بداند که این کتاب را به چه منظور می‌خواند وچه چیزهائی از آن می‌طلبد؟ همیشه یـك دسته فیش در کنارش باشد وهرجا مطلب مورد لزوم رایافت ، فیش‌بردارد وبعدها بـر طبق حروف تهجی منظم کند، وآنگاه که فیشها آماده و مهیا شد (البته بعد از چند سال) شروع به تنظیم مطالب ونوشتن مقالات وکتب نماید. رونویسی وبازگو کردن مطالب گذشتگان و در واقع تکرار و به روایت دیگر نشخوار آنچه دیگران خورده‌اند هنر نیست . باید نظم و طرز نو در بیان آورد . به عبارت صحیح‌تر «باز نمودن هرچه را که آدم می‌بیند و می‌خواند، دیگر زمان آن سپری شده‌است. مهم اینست که آدم ببیند وبخواند، آنچه‌را که باید بازنموده شود».

اما کیفیت کار مخلص را، مسلمان نشنود کافر نبیند. باید آمد و دید و بعد تعجب کرد که چطور از میان اینهمه یادداشتهای کوتاه وبلند وکاغذهای انبوه و تلمبار گاهی مطلبی استخراج میکنم. در واقع این از معجزات همین حافظهٔ ناقص وناکارآمد من‌است وگرنه با استفاده ازمطالبی که بسیار بد در پشت کتابها یادداشت کرده‌ام ودرآوردن‌مطلبی‌ازمیان آنهمه‌یادداشت انباشته‌در پاکت‌ـ های‌یك کیلوئی باطله‌ـ که‌چندبار همسرم تهدید کرد که آنها را به‌آشغالی‌خواهد سپرد ـ همیقدر کارکردن هم‌خودشق‌القمر است. شاید همکلاسهای من در سال تحصیلی در امیرآباد بخاطر داشته‌باشد که‌یك‌روز هندوانه۲٫۵ کیلوئی‌درمیان انبوه‌کاغذهای دور وبرمن گم شد! ومن آنرافراموش کردم‌تا دو روزبعد بصورت گندیده از زیر کاغذ بیرون‌آمد!

۱ـ واتفاقاً هردوی‌این‌میل‌ها مربوط‌میشود به‌شاه‌شجاع فرزند امیرمظفر دراین‌مورد‌رجوع شود به‌آسیای‌هفت سنگ ص۳۰

از محرهٔ کار کردن با اصول و پرسیپ غافل نباید بود. اگر کسی در طی مدتی مطالعات مداوم بتواند برطبق اصول صحیح برای هرموضوعی فیش جدا گانه تهیه و آنها را مرتب کند، روزی خواهد رسید که مثل «ویل دورانت» یك کتاب بیست سی‌جلدی در تاریخ تمدن عالم خواهد نوشت که هر جلد آن از جلد دیگر صحیح‌تر و بهتر ومرتب‌تر باشد. کاری که در دنیا کم‌نظیر است.

مرحوم لسان الملك سپهر هم ناسخ‌التواریخش در همین حدودها کاغذ سیاه کرده است، اما کیست که بتواند بهمهٔ فصول وحتی سطور اعتماد کند، علت آشکار است: گویا وقتی کنت گوبینو دیده بود که لسان‌الملك قلم دردست همین طور پی‌درپی وبدون وقفه مشغول نوشتن تاریخ‌خودش است پرسیده بود: آقای لسان‌الملك، منبع ومأخذ شما در نگارش این کتاب چیست؟

لسان‌الملك ، دست خود را باز کرده وپنجه برروی سینه‌خویش نهاده و گفت: منبع ومأخذ من اینجاست [1] یعنی هر چه می‌نویسم ازسینهٔ پر اطلاع خود می‌نویسم .او ظاهراً میخواسته خودرا مصداق این‌شعر نشان دهد که گفته‌است:

صد خانه پر از کتاب سودی ندهد

باید که کتابخانه در سینه بود[1]

اما سالهاست که این‌عقیده دیگر بکلی مردود ومطرودشده است.

قدرت تشخیص

آشنائی باسبك وطریقه وروش واصطلاح وزبان‌مورخان؛ یك تخصصی است که بمدار سالها مطالعه ومرور حاصل می‌شود وکار یك‌روز و دوروز نیست، هماطور که یك سخن‌سنج هوشیار بعداز سالهاممارست می‌توانست سبك حافظ وسعدی را ازهم تشخیص دهد وباشنیدن یك‌شعر بگوید ودرست هم‌بگوید - که این شعر ازسعدی‌است ، یا ازحافظ است، یا ازهیچکدام نیست ، ویا اینکه یك‌سبك شناس معروف میتواند تشخیص دهد که‌فلان بیت ،هر چند فی‌المثل دربارهٔ اسکندر سروده شده، آیا از نظامی است یا فردوسی ؛ یك مورخ سند شناس نیز میتواند بفهمد که فلان مطلب مربوط به‌کدام‌قرن، یاکدام سند یا کدام مورخ است، حتی ازنحوهٔ بیان مطلب میتواندتشخیص دهد که‌آیا این موضوع امکان دارد حقیقت داشته باشد یاخیر؟ البته رسیدن به‌این‌مرحله‌از ازتشخیص تاحدی مشکل ولی بهرحال ممکن است.

۱- واین‌شعر می‌تواند برای‌بعضی مؤسسائی که‌عنوان‌کتابخانه دارند ، ولی‌مثل‌مخلص در «لاکتابی» محض بسر میبرند یك شعار همیشگی باشد مثل اینکه اینها به‌تحقیق دریافته‌اندکه «لاکتابی،آخر ازلای‌کتاب آیدبرون».

یارب آن تمیرده ما را به‌خواست تا شناسیم آن نشان کژ ز راست

آزمایش آجر ساختمان

یك مورخ باید، منابع ومآخذ راسبك وسنگین کند ، وخوب وبد را ازهم بشناسد. وهمانطورکه یك بنا ، وقتی می‌خواهد ساختمانی بسازد، آجرها را به‌تیشه امتحان‌میزندکه اگر رخنه وثلمه‌ای دارند آنها رادوربیندازد، یا اینکه اصولا آجرها را درآب می‌اندازدکه اگر آهك در آنها باشند بشکافند وازحوزهٔ کار اوخارج شوند. یك مورخ هم باید منابع خودرا به‌محك‌امتحان بزند وبسنجد وسپس با موادآن شروع به ساختمان بنای‌فکرخود نماید، هرآجری بایدامتحان شود ، چه ازکارخانهٔ بهمن تهران باشد چه ازکورهٔ شیخ ابوالحسن بغداد !
هرکتاب تاریخی هم باید درمحك سنجش قرار گیرد، چه تاریخ طبری‌باشدچه یادداشتهای خصوصی ناصرالدین شاه . از اصول مهم تاریخ نگاری، توجه به ارزش و اهمیت منبع ومأخذ است وقتی مطلبی را از کسی نقل می کنیم، آیا مطمئن هستیم که این شخص دروغگو نبوده‌است؟ آیا مطمئن هستیم که سخن او، آنطورکه اونوشته بدست ما رسیده ؟ آیا مصححین‌کتاب ونساخان درآن دست نبرده‌اند؟ اینهاچیزهایی است‌که‌امروز دررأس امر تاریخ نگاری قرار دارد.

علم درایت، درفرهنگ‌اسلامی، یکی ازشقوق همین اصول بشمارمیرفت. وقتی میخواستند حدیث یا روایتی ازکسی نقل کنند. اول می‌سنجیدند که آیا راوی‌این روایت اهل‌اطلاع وثقه‌هست یا نه؟ این‌ضرب‌المثل شوخی‌که میگویند «راوی فلان واقعه سنی‌است» ازتعصب شیعه در مورد ناقلان روایات اهل سنت، حکایت میکند واینکه گاهی بعضی را «ممنعن» خوانده‌اند ازین سبب‌است که‌آن شخص اصرار داشته یك واقعه را ازقول فلان وفلان وفلان روایت‌کند و بگوید روی فلان عن فلان، وفلان عن فلان وعن ....

اهل تاریخ ما ،از همان صدر اسلام به میزان اطلاع راوی اولیه اهمیت می‌دادند وکوشش داشتندکه راویان راازکسانی‌که درمتن‌حادثه وثقه بوده‌اندو به‌قول امروزیها «دست اول» بشمارمیرفتند انتخاب کنند، طبری وقتی‌میخواهد واقعهٔ قتل عمر را به‌دست ابولؤلؤة‌حکایت‌کند، می گردد وازمیان‌آن‌همه راوی قول دختر دایه دختر عوف رابرمیگزیند، چرا؟ زیرا آن‌لحظه که‌عمر مشغول نماز صبح بوده، ابولؤلؤة‌کارد دوسر به‌پهلوی اوفروکرد، عمر به خاك افتاد،

اشاره به عبدالرحمن بن‌عوف کردو گفت: تو ما‌ر‌ا پایان‌برسان ، سپس‌عمررا بخانه‌بردند وسه روز بعد درگذشت

پس زنی که‌در خانهٔ عبدالرحمن بن‌عوف بوده، از همه‌کس بیشتر وبهتر می‌تواندبحسر واقعه آگاهی داشته‌باشد. ابن‌اثیرنیز همین مسأله‌را مورد توجه قرار میدهد ۱

بی دقتی

اما رفیق ما ، استاد تاریخ دانشگـاه تهران ، اعنی باستانی پـاریزی ، (خودم را میگویم !) وقتی می‌خواهد ، نسب شاه اسماعیل صفوی را بیان‌کند ، در همـان فصل اول سیاست و اقتصاد عصرصفوی (ص۹)۱، ودرهمان سطر اول می‌نویسد «شروع کار صفوی از زمانی است‌که قدرت معنوی این طایفه باقدرت مادی توأم شد و حلیمه سلطان خواهر حسن بیك (آق‌قوینلو) بحبالهٔ سلطان جنید پسر شیخ صدرالدین درآمد و . .» درهمین دوسطر دواشتباه بزرگ رخ‌داد که‌آقای باباصفری ازآذربایجان تذکر دادند، خواهر حسن‌بیك خدیجه خاتون بوده نه حلیمه سلطان و سلطان جنیدهم پسر شیخ صدرالدین نیست ونبیرهٔ اوست؛ این اشتباه ازکجا ناشی شد؟ ازآنجاکه من مطلب‌را ازخاطرات ظل‌السلطان نقل‌کرده‌ام. این همه‌کتاب در باب صفویه نوشته‌اند، تو ازمیان پیغمبران جرجیس را انتخاب کردی ؟ ظل‌ـ السلطانی‌که شب و روزبه‌خرید ملك لنجان مشغول بود وکتاب نویسی وخاطره نگاری‌را محض‌تفریح انتخاب‌کرده بود وآنچه‌را مشیرالملك وديگران‌بصورت حکایت به او میگفتند بقلم می‌آورد می‌تواند منبع معتبر کار تو باشد»

جـالب اینست‌که چهـار صفحه بعد ، یعنی درصفحه ۱۳، نسب صفویه و جنید دقیقاً ضبط شده و همین جناب بـاستانی مینویسد «جنید مقتول در ۸۶۰ ، فرزند شیخ ابراهیم معروف به‌شیخ‌شاه متوفی ۸۵۱، پسر سلطان علی سیاه‌پوش متوفی ۸۳۰، پسرشیخ صدرالدین موسی متوفی ۷۹۳ ه.» وقتی تو میتوانی‌این طور دقیق مطلب را بشکافی ، آن اشتباه دو صفحه قبل دیگر بـرای چه بوده است؟

مصالح نامطمئن

جناب استاد، درصفحه ۱۵ همان سیاست و اقتصاد عصر صفوی در مورد سرنوشت سلطان ایلدرم بایزید به نقل ازنظام‌الدین شامی گوید: دربن‌احوال، ایلدرم‌بایزید

۱ــ رجوع‌شود به اخبار ایران از ابن‌اثیرص۲۷۲

۱ــ من‌تعمداً دربن‌مقاله بیش‌ازهمه‌کتابهایم به سیاست و اقتصاد صفوی‌چوب میزنم،زیرا این آتش‌گرفته نزدیك بود بیخود وبی‌جهت «کار دست مخلص بدهد !»

را باآنکه مرضی مزمن بود، اعراض نفسانی باآن همراه شده آن مرض ازدیاد پذیرفت... اجل مقدر گریبانگیر گشته انفاس معدوده سپری شد» واین واقعه مربوط به‌سال ۸۰۵ه . (۱۴۰۴م) زمان امیر تیمور گورکان است. هشت صفحه بعد (یعنی ص۲۳)، این عبارت به‌نقل ازحبیب‌السیر درهمان‌کتاب صفوی آمده است: «...احراق حسد حسن‌کیا ومحمدکره ومتابوش درحضورایلچی ایلدرم بایزید به‌وقوع انجامید». (ازحبیب‌السیر ج۴ ص۴۸۱) ، و این مطلب مربوط به وقایع سال ۹۱۰ه (=۱۵۰۴م) یعنی زمان شاه‌اسماعیل اول صفوی است . خوب چطور میشودکه ایلچی ایلدرم‌بایزید، صدسال پس ازمرگ ایلدرم ، در دربار شاه اسمعیل باشد؟ صدسال در راه بوده یا عمر نوح داشته؟ هیچکدام.

جناب استاد آجری‌راکه باآن بنارا ساخته بود به تیشهٔ امتحـان برده است وآب برآن نیفکنده ، لاجرم آهکی‌که درآجر بوده آن را شکافته‌است. البته گناه اصلی ازصاحب حبیب‌السیر است یعنی‌کوره سازندهٔ آجر نامطمئن ، ولی این امرالبته رافع مسؤولیت استاد بنا نیست. توضیح درمحله خواندنیها و غلط‌نامه اضافی‌هم نتوانست بسیاری ازنسخ را ازین نقص بپیراید . حقیقت این است‌که این سفیر مربوط به‌عثمانی وشایدهم زمان بایزید بعدی بوده و حبیب‌ـ السیر به‌اشتباه آن‌را به‌ایلدرم بایزید نسبت داده وصدسال فاصله درین میان‌گم شده است. بی‌احتیاطی از این بیشتر می‌شود ؟

یعنی آدم اینقدر بی‌احتیاط باشدکه دوصفحه بعد را نداند چه مینویسد؟ این بی‌احتیاطی در دوجای دیگر همین‌کتاب نیز تکرار شده ، درصفحه ۱۸۰ استاد، افاضهٔ مرام می‌فرمایندکه «میرخواند درمرگ شاه‌عباس گوید... تن‌پاك شاه... » همینجا را داشته باشید این جناب میرخواندی که دربارهٔ مرگ شاه عباس ازو نقل‌قول شده‌کیست ؟

او سید محمدبن خاوندشاه بخاری متولد ۸۳۷ه (=۱۴۳۳م) ومتوفی در۹۰۳ ه (۱۴۹۷م) یعنی چهارپنج سال قبل از تأسیس سلسله صفویه و حدود صد وپنجاه سال قبل ازمرگ شاه‌عباس وهمان صاحب روضةالصفاست. امااشتباه از کجا ناشی شده ؟ ما میدانیم‌که روضةالصفا را مرحوم رضا قلی‌خان هدایت تکمیل‌کرد وآنچه نقل شده درست است‌که از روضةالصفاست، اما ازقسمت‌اخیر کتاب وبه‌قلم هدایت است. فکر نکنیدکه مؤلف این‌را نمی‌دانسته ، ده‌سال پیش ازین، درمقدمه تاریخ کرمان، وقتی منابع تاریخ‌کرمان را معرفی می‌کردم ، درباب روضةالصفا نوشته‌ام · «مرحوم رضاقلی‌خان هدایت، درزمان ناصرالدین

شاه سه‌جلد ذیل بر آن تـاریخ مشتمل بر تواریخ عهد صفویه و افشاریه و زندیه وقاجاریه افزوده است که معروف به روضة‌الصفا ناصری است و تمام آن به‌چاپ رسیده است»[۱]. اینکه هیچ، حتی درهمین تاریخ صفوی نیز چند جـا ، ازقول همین هدایت مطلب نقل کرده‌ام «شاه‌سلطان‌حسین به قول هدایت بیشتر به‌فرایض ونوافل می‌پرداخت وقاطعان طریق به‌قطع طرق و نهب قوافل . (ص ۲۸۲) ، «مرحوم هدایت باور داشت که «حضرت آقامحمدخـان در کمال صحت نیت و پاکی طویت بود» (۳۰۹).

در کتاب تلاش‌آزادی، صفحه۳۳۶نوشته‌ام «میرزا کوچك‌خان وهمراهش گائوك (يك آلمانی که بـا او همراه بود) از سرما در بیابان خشك شدند» اما درست يك صفحه بعد، درسطرسوم گفته‌ام . «جسد میرزا کوچك با گائوك ارمنی آخرین کسانی بودند که...» واقعاً قدرت حافظه چه‌میکند. آنجا گائوك آلمانی است واینجا ارمنی؟ اما صحیح اینست که گائوك ارمنی بود . بی‌دقتی مؤلف در غلط‌گیری صفحه قبل و عدم دقت و بی‌احتیاطی چنین‌دسته‌گلی به‌آب داده‌است

خوشمزه‌تر ازهمه اینها نقل يك خبر ومطلب بی‌پایه واشتباه ازيك منبع وتصحیح آن درصفحات همان کتاب است ، فی‌المثل نقل این عبارت از کتاب «یکصدوپنجاه سال سلطنت قاجار»، درزمان‌عین‌الدوله به‌اتمام رسید، ژنرال‌های روسی ثقه‌الاسلام با دونفر دیگر را بدار زدند و به‌عین‌الدوله امر مرخصی‌قشون داده شد» (ص ۱۶۴ تلاش‌آزادی) وتصحیح آن دربرابرهمان صفحه که «مطالبی که درباب ثقه‌الاسلام نقل شده صحیح نیست وقتل او در۱۳۳۰ بـوده است »! خوب مرد حسابی، نقل مطلب دروغ چه معنی دارد که دوسطر بر کتاب اضافه کنی که این‌مطلب قابل‌تشکیك است ؟ اصلا روزهٔ شك‌دار گرفتن چه معنی دارد؟

نقل قول ظل‌السلطان دربـاب انتقال استخوانهای نادر و کریم‌خان به راهرو کاخ مخصوص توسط آقامحمدخان قاجار واینکه گفته بود باین مضمون: «آقامحمدخان این‌کار راکرد تا اولاد او هرروزکه به کاخ قدم میگذارد پا بر استخوان نادر بکوبند و مـاکه اولاد او هستیم هم امروز و هرروز این کار را میکنیم». پسرم حمید، موقع فیش‌کردن‌کتاب صفویه گفت تاریخ‌هاکه مینویسند آقامحمدخان بچه‌دار نمیشد ! من البته جواب را يك جوری برگذارکردم ، ولی حالاکه می‌فهمم که بهرحال نقل‌نص‌روایات هم گاهی بی‌عیب وعلت‌نمیشود. هر نقلی باید اول بمیزان و محك سنجش عقل و خرد بخورد و باصطلاح پس

۱ــ مقدمهٔ تاریخ کرمان ص قکط

از آن که قابل قبول (یا به‌قول فرنگیها رزونابل Raisonnable) شد آنوقت میتواند قابل اعتماد بشود، والافلا.

حقیقت اینست که شما هم باشید در کار این منابع علیه ماعلیه درخواهید ماند، آخر چکار می‌شود کرد با منابعی که مال همین چند سال اخیر است و با اینکه نویسندگان آن معاصر وقایع بوده‌اند ، بازهم مطالب باهم تفاوت فاحش دارد. فی‌المثل در تلاش آزادی من خواسته‌ام واقعهٔ آخرین سفر احمدشاه را به اروپا نقل کنم.[1] مرحوم دولت آبادی مینویسد : « سردارسپه رئیس دولت تاکنار بحر خزر شاه را بدرقه کرد ». مفهوم آن اینست که شاه ازطریق قزوین وروسیه به اروپا رفته ، اما مرحوم شمیم در تاریخ قاجاریه خود می نویسد : « مسافرت احمدشاه ازطریق بغداد واسکندریه ومارسی به پاریس بود » وحسین مکی نیز در کتاب خود یاد کرده که « سردارسپه اورا تا خانقین بدرقه کرد ».

البته ماکه « بچه پیش‌ازقباله » نبوده‌ایم که به‌خاطر داشته باشیم که احمد شاه ازچه راهی رفت. راه را همین کتابها پیش ما می‌گذارند . سه منبع معاصر یك واقعهٔ مهم مملکتی، یعنی مسافرت شاه را ، با اختلافی فاحش بیش‌ازدویست فرسنگ راه بیان می کنند . تکلیف محققین کم‌حوصله‌ای مثل‌ما چیست؟

شك نیست که هرمورخی باید احترام همهٔ منابع را حفظ کند، زیرامنبع هرچه باشد بهرحال وسیلهٔ اصلی کارمورخ است . خوب یا بد ما باید از همین حبیب‌السیرها وروضة‌الصفاها وناسخ‌التواریخ‌ها استفاده کنیم ، چه اگر خودمان بخواهیم مطلب بسازیم وخلق منبع کنیم که دیگر نورعلی‌نورمی‌شود نکته مهم اینست که یك محقق این «شم» را پیداکند که درهرکتابی چه مطالبی به صحت نزدیکتراست.

در «سلجوقیان وغز درکرمان» یك‌جا صحبت از ازدواج ملك دینار با خاتون کرمانی کرده‌ام (۵۸۳ ه = ۱۱۸۷ م) ، ویك‌جا صحبت از پسرملك دینارازخاتون کرمانی که جانشین اوشده است، غافل ازآنکه این پسر نمیتوانسته عجمشا یا فرخشاه باشد ، زیرا موقع مرگ ملك دینار(۵۹۱ ه = ۱۱۹۴م) بیش ازهفت سال نداشته است .

لابد خوانندگان ، اینجا اعتراض خواهند کرد که دنیا درکار دیگر است و دیگران به ماه رسیدند وکشف اتم کردند ، وما هنوز درگیرودارو پسرخاتون کرمانی» وحلیمه خاتون‌صفوی‌هستیم شاید آنها حق‌داشته باشند، ولی بهرحال

---

[1] ــ آبان ۱۳۰۲ شمسی (ربیع‌الاول ۱۳۴۲ ق)

این باری است که ما «مزاربانان» گورستان تاریخ بدوش گرفته‌ایم وناچار باید آنرا یک‌جوری به منزل برسانیم .

مجلس احمق‌ها

میگویند چهل پنجاه سال پیش، جمعی ازفضلای ایرانی مثل مرحوم سعید نفیسی وبهار وفروزانفر وآقایان نصرالله فلسفی ودشتی وسید جلال تهرانی ومحیط طباطبائی جلسات هفتگی داشتند که دورهم می‌نشستند ، یك وقت گفتگوی مفصلی بین مرحوم بهار وآقای محیط طباطبائی برسر « شهاب ترشیزی » ورباعیات اودر گرفت که درمجلات بجان‌هم افتادند و مدتها طول کشید و خاطردارم کـه خود یکی ازهمین آقایان بربالای مقاله‌اش نوشته بود :

شعر است هیچ و شاعری از هیچ هیچ‌تر
درحیرتم که برسرهیچ‌این‌جدال‌چیست؟

گویا یك شب دنباله این بحث به همان مجلس فصلاهم کشیده بود. آقای سید جلال‌تهرانی با عصبانیت ازجا بلند شده بود وگفته بود « من‌دیگر به‌مجلس احمق‌ها نخواهم‌آمد، نصف مملکت را تیمورتاش گرفته ونصف دیگرش‌داداور، شماکه مدعی هوش وعلم وذکاوت هستید هنوز دعوا برسرشهاب ترشیزی‌دارید» وگویا بعد ازآن‌هم دیگرشرکت نکرده بود و خوب‌هم تشخیص‌داده بود . این شرح وحاشیه نوشتن‌های ماهم کمتر ازشرح‌های آخوندهای ریزه‌بین‌سابق‌نیست: میگویند مرحوم بروجردی رساله‌ای دارد ودرآنجا مسأله‌ای دارد بااین‌عبارت « الریح مبطل للوضوء ». این‌نکته‌ای است که هرمسلمانی می‌داند والبته‌لازم‌هم بود که دررساله باشد ، عمادالاسلام بروجردی برای اینکه هرگونه شبهه‌ای را ازبین ببرد درکنارهمین عبارت درحاشیه‌کتاب مرقوم داشته است : « سواء‌کان ذوصوت او بلاصوت »!

یکی‌درحاشیه شاهنامه، آنجاکه صحبت ازجنگ رستم بااشکبوس‌میکند، به عنوان توضیح‌نوشته بود : رستم پهلوان معروف ایرانی است‌که برادرش‌شغاد اورا به حیله‌کشت . ظریفی درکنارحاشیه اونوشته بود : خوب شد این‌توضیح را دادی ، وگرنه رستم درشاهنامه ناشناخته می‌ماند !

روزیکه مقدمه ایران باستان‌را درشرح‌حال مشیرالدوله منتشر کردم، سخت مورد استقبال قرارگرفت بطوری‌که مقداری نیز بصورت‌جداگانه چاپ

شد و به فروش رسید ، دربن کتاب که برندهٔ جایزهٔ یونسکو شده است. ۱ یکجا مطلبی نقل کرده‌ام که قوام‌السلطنه وقتی زندانی سید ضیاء بود ، پس از سقوط ناگهانی سیدضیاء ازرندان عشرت آباد به نخست وزیری رسید ودرآنجا نوشته‌ام «روایتی است که در همین روزها ، خانم قوام‌السلطنه از مشهد تلگرافی به عنوان قوام به آدرس زندان عشرت آباد مخابره میکند، وپرسش حال اورا می‌نماید، تلگراف وقتی بدست قوام میرسد که ابلاغ ریاست وزرا را دریافته بود و خبر سلامت خود را به همسرش تلگرافی به امضای «نخست وزیر، احمدقوام» مخابره می‌کند.» (ص هفتاد وچهار مقدمه ایران باستان) یک روز آقای احمد سعیدی که از فضلا ومردم بی‌نظیر وبا سلامت نفس است، بمن تلفن زد که به فلانی شرح حال مشیرالدوله را خواندم، من با این مرد محشور بوده‌ام ، همه مطالب درست است، اما این امضای «نخست وزیر احمدقوام» در تابستان ۱۳۰۰ شمسی یعنی ده پانزده سال قبل‌ازپیدایش فرهنگستان وتصویب کلمهٔ نخست‌وزیر بجای رئیس الوزراء چه میکرده‌است؟

این عبارت در چاپ دوم کتاب (۱۳۴۴ش) تصحیح شد، ودرتلاش آزادی نیز همچنین (ص ۳۲۰)، اما حقیقت اینست که بطور کلی اصل روایت را که من نوشته‌ام نارساست، مطلب به صورتی است که ذیلا نقل میشود وخواهش دارم همه کسانی که چاپهای اول ودوم وسوم وچهارم زندگی مشیرالدوله و تلاش آزادی را خریده‌اند بدین صورت آنرا اصلاح کنند:

«هنگامیکه کلنل محمد تقی خان در خراسان قوام‌السلطنه را دستگیر و روانه زندان تهران ساخت، همهٔ اموال او را ضبط وهمسرش را با یك گاری شکسته وبدون مستحفظ بتهران گسیل کرد. همسرقوام چون بشاهرود رسید ، به رئیس‌الوزرای وقت (سید ضیاءالدین طباطبائی) تلگراف کرد که عمل شوهرم به من‌مربوط نیست ومرا که خودازخانواده جلیلی‌هستم، شایسته نیست بدون‌محافظ ومانند اسراء روانه تهران کنند.

سید ضیاءالدین‌طباطبایی که درآن‌هنگام‌رئیس‌الوزرا بود، بحاکم‌شاهرود تلگراف کرد که خانم را با احترام لازم، همراه نوکر و پرستار ، با دویست تومان مخارج بتهران گسیل دارد. همسر قوام‌السلطنه تعریف میکند: من که این

۱ــ رجوع شود به تلاش آزادی ـ مقدمه. درواقع این‌جایزه چهارصد دلار رایج مملکت محروسهٔ امریکا بود . نه بیش. شبنمی از دریای بیکران U.S.A. وطوفانی درخانهٔ مور B.P. (اعنی باستانی پاریزی، نه بریتیش پترلیوم یا بنزین پارس!)

عاطفه ولطف را از سید ضیاءالدین دیدم، بمساعـدت بیشتر او امیدوار شده ، تلگرافدیگری خطاب بهرئیس‌الوزرا مخابره کرده ضمن‌تشکرپرسیدم «وقتی وارد تهران شوم، کجا منزل‌خواهم‌کرد؟» (زیرا در آنزمان خانه آنرا بمحل وزارت خارجه اختصاص‌داده بودند).

پس‌از مخابرهٔ تلگراف بسفرادامه‌دادم وچون بسمنان رسیدم تلگرافی بدین مضمون بدستم رسید:

وقتی وارد تهران شدید ، درخانه خود منزل خواهیدکرد .

رئیس‌الوزراء ـ احمدقوام

معلوم شد در فاصلهٔ مخابرهٔ تلگراف ورسیدن پاسخ‌آن ، سیدضیاءالدین از ریاست وزرائی‌افتاده وقوام‌السلطنه‌از زندان سید خارج شده و برمسندریاست وزرائی تکیه‌زده است. واز قضا نخستین نامه‌ای‌هم‌که بدستش‌رسیده، تلگراف خام خودش بوده‌که خطاب برئیس‌الوزرای وقت مخابره شده واز احتمال‌سر گردانی خود درتهران ابرازنگرانی کرده‌بود:

جریان این تغیر وتبدیل ها البته به‌تفصیل در تلاش آزادی‌آمده است.

ازینگونه اشتباهات و درواقع‌بدانم‌کاریها ـ که نویسنده اینجاهم زندگی کرده ومیخواهم‌تحت‌عنوان بی‌احتیاطی‌آنها را قلمدادکنم ـ درکتابهای من کم نیست.

من نمیدانم چه‌باید کرد بامن‌شیعهٔ‌مذهب‌حقهٔ‌جعفری‌اثناعشری وقتی‌که‌کلمه جعفررا صورتی ازکلمه یعفور ـ مرکب مخصوص حضرت رسول ـ بدانم‌وکلمهٔ جعفر را به‌«خر» معرفی کنم (ص۶۸ خاتون هفت قلعه) وحال‌آنکه در عربی به معنای «شتر شیرده» است وامروز ناچار باید هم‌از خر، وهم ازشتر وهم از جعفرخانهای از فرنگ برگشته عذرخواهی کنم وشاید در برابر همه اینهااز یعفور هم!

نویسنده حتی از لقب پدرخودم« حاج آخوند پاریزی » هم خجالت نکشیده وکلمهٔ آخوند را صورت محرفی از کلمه «آرکنت وآرخنت» یونانی دانسته‌ام (اصول حکومت‌آتن، حاشیه ص۸)،

دریك جا هم‌ظفرالسلطنه رابختیاری میدانم (ص۴۴۰ تاریخ‌کرمان)، و حال‌آنکه او یك‌شاهزاده قاجاری تمام عیار بود نه بختیاری، ومنبع این‌اشتباه نزدیکی نام اوباسردارظفربوده وحال‌آنکه، زین حسن تاآن‌حسن‌صد گزسن فاصله است .

یك‌وقت یك خوانندهٔ عزیز، در مجله خواندنیها بمن تاخته بود و بحق هم تاخته‌بود که تو درمقدمه مشیرالدوله‌ص‌پنجاو نه مینویسی«مشیرالدوله‌در ۱۳ دی‌ماه ۱۲۹۹ کابینه خودرا تشکیل‌داد» وآنوقت‌درصفحه شصت(یك‌صفحه بعد) اظهار نظر میکنی که مشیرالدوله « بفکر افتاد که چگونه ۳۹ نفر نمایندگان انتخاب شده زمان وثوق‌الدوله را با قراردادمخالف‌کند یعنی بالشکر یزید به جنگ معاویه‌برودوبدین جهت بتاریخ ششم اسد ۱۲۹۹میانیه‌ایی واقع به‌تجدید انتخابات صادرودرآن تأییدکردکه انتخابات‌را ادامه خواهد داد».

خوب این تاریخ ششم اسد میدانی مساوی چیست ؟ برابر فصل تابستان است. میشود آدم در دی ماه رئیس الــوزراء بشود ولی در تابستان همان سال نخستین اعلامیه‌اش منتشر شده باشد؛ اوحق داشت، زیرا در حروف‌چینی تیرماه رادی‌ماه چیده‌بودند ومن‌غلط نگرفته بودم. اشتباه مضحکی بود.[1]

ازنمونهٔ همین بی‌احتیاطی‌هاست وقتی درذیل‌صفحه۲۶ خاتون هفت‌قلعه مینویسم. «برای‌تفصیل‌سرگذشت‌محمدمظفر رجوع فرمائید به‌مقالهٔ نگارنده در همین‌کتاب تحت‌عنوان عبرتی‌ازتاریخ». اماخواننده هرچه‌کتاب خاتون‌راورق بزند، اثری ازین‌عبرت‌نمی‌بیند.[2] اصلاجناب مؤلف‌یادش‌رفته‌این‌مقاله رادرین کتاب بیاورد. بعدهاوقتی‌آسیای هفت‌سنگ راچاپ‌کرد، مقالهٔ«عبرتی‌ازتاریخ» رادرآن‌گنجاند، منتهی به‌تحت‌این‌عنوان، بلکه تحت‌عنوان «فداکاران گمنام» حالا تکلیف خــواننده را با اینگونه سرودندان‌ها و ارجــاع کردن‌ها چــه خواهد بود ؟

اما اینگونه کمبودها راجناب دکتر(خودم را میگویم) در جاهای دیگر جبران می‌کند، فی‌المثل درکتاب «یادویادبود» قطعه «چه‌گردد ارکه به‌مابیش ازین جفانکنی» را یك‌بار تحت عنوان به محبوب آسمانی چشم در صفحه ۷ و یکبار تحت‌عنوان «معشوقه بیوفا» درصفحه ۸۷ به خوانندگان عزیز قالب زده است. حافظه ازین دقیقتر میشود! کار«مندیك» ازین روبراه‌ترهست؟

تخصص در کار کرمان

اگر اشتباهات جناب‌استاد تنهابه‌اطلاعات عمومی او مربوط بود بار زیاد عیبی نداشت ، مثلا اینکه استاد نمیدانسته‌اندکه بورسه نزدیك آنکارا نیست[3] وبه‌اسلامبول نزدیك است. یا اینکه شعر

۱ـ این اشتباه‌در چاپهای‌بعدی اصلاح‌شد.

۲ ـ این اشتباه و بی‌احتیاطی را مدتها بعداز چاپ‌کتاب ، آقای‌دکتر بقائی کرمانی به من یادآوری‌کرد

۳ ـ صحرائی مندرج در مجموعه مقالات نخستین‌کنگرهٔ تاریخ ایران، وزارت فرهنگ وهنر،۱۳۴۸ .

معروف «این خط جاده‌ها که به صحرا نوشته‌اند...» از صائب نیست،[1] یا اینکه دکتر ملک‌زاده پسری داشته و این جناب تاریخ‌نویس مشروطیت آنرا ازیاد برده[2] و و... این ندانستن‌ها شاید خیلی مهم نباشد که صحبت تخصص نیست ولی جالب آنست که حضرت استاد ادعای تخصص در «کرمان شناسی» دارد و به اصطلاح «کرمانولوگ» یا «کرمانسین» هم هست و ده دوازده کتاب ورساله درباره کرمان نوشته، اما یک‌نوع اشتباهاتی درمورد همین کرمان دارد که آدم شاخ درمی‌آورد او وقتی درکرمان نامهٔ «هفتواد» را می‌نوشت، یک‌مقاله بنام میرزا آقاخان در شمارهٔ دوم (سرمقاله) باعکس میرزا آقاخان چاپ‌زد که معلوم‌شد ازمیرزا آقاخان نیست واز میرزا ملکم‌خان است[3] ودرهمین روزنامه شعری بنام منشی کرمانی با این‌مطلع چاپ شد.

دیده در هجر تو شرمندهٔ احسانم کرد
بسکه شبها گهر اشك به دامانم کرد
ماجرای دل دیوانه بگفتم با شمع
آنقدر سوخت که ازگفته پشیمانم کرد

ومعلوم شد که از منشی نیست وازیك شاعر دیگراست (نامش را یادداشت کرده‌ام ولی دراینجا دراختیارم نیست).

در فرماندهان کرمان ۴ ، لقب حاج آقا علی رفسنجانی زعیم التجار یادشده که در حقیقت «زعیم‌الله» ۵ بوده (ص ۱۰ مقدمه وص ۶۶) و این همان کسی است کــه سفارشات چینی سازی او از چین تالندن کشیده شده بود ، وبشقابهایی که در وسط آن عبارت «فرمایش ۱۱۰ کریلند لندن» دارد مربوط به اوست وعدد ۱۱۰ حاکی ازمجموع حروف نام او یعنی «علی» میباشد.

درهمین‌فرماندهان‌کرمان نوشته‌شده که ظهیرالدوله‌یك دختر فتحعلیشاه رابرای‌پسرش گرفت (ص۱۲) وحال آنکه صحیح آنست که دوپسر او شوهر دو دختر فتحعلیشاه بوده‌اند (این نکته درجغرافیای کرمان و سایرکتابهای بنده بعدها تصریح و توجیه شد.)

---

۱ ـــ تلاش‌آزادی ص۱۶۱

۲ـ تلاش‌آزادی ص۲۱۷، این‌مطلب را استادجمال‌زاده ازسویس به من تذکردادند.

۳ــ این‌اشتباه راآقای علی‌نصری عضوفرهنگ زاهدان به‌من تذکرداد و درهمان هفتواد تصحیح کردم .

۴ــضمیمهٔ فرهنگ‌ایران‌زمین سال‌یازدهم(۱۳۴۴) .

۵ـزعیم درمحل به‌معنی‌کشاورز وزارع است .

مهمتر از همه اینها در صفحهٔ ۵۲ فرماندهان، قصیدهٔ معروف لنگریه را از نوهٔ یغما و برای حاج محمد خان دانسته‌ام وحال آنکه صحیح آن است که هنر یغمائی پسر یغما و برای خود حاج محمدکریم خان گفته‌است ۱

سوی کرمان‌پوی وفیض نوح‌دعوت گر نگر
لنگر اندر بحر دیدی، بحر در لنگر نگر
لنگر عمان‌رها کن ، لنگر کرمان بجوی
هان‌وهان‌منگر بر آن‌لنگر درین‌لنگر نگر ..
صدر ابـراهیم انساب کریم النفس آنك
هرچه جز آثار او بینی بت‌آزر نگر

خوشمزه‌تر از همه اینها قضیهٔ طول وعرض «ارگ بم» است. این ارگ که بقول خود همین باستانی پاریزی «دردنیا بی‌نظیر است» وحدود ۲۰صفحه مطلب در راهنمای آثار تاریخی کرمان ونشریهٔ فرهنگ بم‌در بارهٔآن نوشته، وآنقدر در سوراخ سمبه‌های تاریخ قلعه جستجو کرده‌که حتی‌دقیقاً روشن‌می‌کندکه درزمان حکومت میرزا ابابکر در همین قلعه «در روز آخرماه‌رمضان کشتی گیری ازکرمان آمده بود، اورا گرفته به نـاحق‌کشتند به‌مظنهٔ آنکه جاسوس است وسرش درگردن دیگری آویختند ، وآن بیچاره بگناه بودکه درخانهٔاوفرودآمده،سرش درگردن‌او آویخته گردشهرمی گردانیدند»(راهنمای آثار تاریخی کرمان ص۴۲). خوب مرد حسابی توکه عقیده داری که‌قلعه بم در دنیا بی‌نظیراست واین قلعه‌ای بوده‌که هفتواد مدتها به وسیله‌آن راه‌را بر اردشیر بابکان سدکرده بوده، وبازتوکه اینطور تاریخ روز وماه وقایع‌اطراف قلعه را دقیقاً می‌نویسی‌و وقایع‌دور ودرازهراروپانصد تا پانصدسال‌پیش‌رانقاشی میکنی ، چطور درهمین کتاب و درهمین فصل می‌نویسی : طول قلعه بم قریب ۳۰۰ وعرض‌آن ۲۰۰ متر میباشد ،(ص۲۸) مرد عاقل این قلعه‌ای‌که توبااین طول وعرض وصف میکنی وعکس آنراهم چاپ کرده‌ای ازخانهٔ امرور امیر-عباس هویداهم کوچکتراست! قلعه‌ای که یك شهری را در خود منزل میداده، حمامها و بازارها ومسجدها وزورخانه داشته وتنها یك‌چاه‌آن چهارمتر طول و چهارمترعرض دهنهٔ آنست (وبرخلاف سایرچاه‌ها گردنیست)، چطوربا دویست متر عرض‌در دنیا بی‌نظیر است؟

(دنباله دارد)

۱ـ این‌نکته‌در غلط‌نامهٔ همان‌کتاب تصحیح شده، اینجا برای‌احتیاط‌تکرار شد.متن‌قصیده نیزدر تعلیقات جغرافیای‌کرمان‌ص۲۲۰ چاپ‌شده‌است.

مصطفی نجاحی

روان‌شناسی شخصیت

نگارش
دکتر علی‌اکبر سیاسی
از انتشارات ابن‌سینا . تهران ۱۳۴۹

چندی است که روان‌شناسی در ایـران مورد توجه مخصوص قرار گرفته، تدریس آن در بیشتر مؤسسات عالی فرهنگی معمول گردیده ودرشعب مختلف این علم کتابهای متعدد ترجمه وتألیف شده است . ولی دربارهٔ روانشناسی شخصیت تا کنون کتابی منتشر نشده بود والبته بجا بود که رفع این نقیصه راهم استاد ارجمند دکتر سیاسی، عهده‌دارشود. کسانی کـه با روان‌شناسی سروکار دارند هیچگاه فراموش نخواهند کرد که همین استاد بود که درحدود نیم‌قرن پیش برای اولین بار روانشناسی علمی را درایران معرفی کرد وتدریس آنرا نخست درمدرسهٔ دارالفنون ومدرسهٔ علوم سیاسی سابق و بعد دردانشگاه جدیدالتأسیس تهران عهده‌دار شد و نخستین کتاب روان شنـاسی بزبـان فارسی را در سال ۱۳۱۷ زیـر عنوان « علم‌النفس یاروانشناسی ازلحاظ تربیت » منتشر ساخت . بـا اینکه از آن تاریخ تا کنون کتابهای متعدد دیگری ، چه بقلـم خود او چه بقلـم شاگردان سابق و همکاران دانشمند لاحق او، ترجمه و تألیف شده و انتشار یافته هنوز آن کتاب مستطاب تجدید طبع میشود ومورد استفادهٔ شایان است .

کتاب روانشناسی شخصیت مشتمل بربیست وشش‌فصل و۳۱۱ صفحه است . درچهارفصل اول معانی مختلف شخصیت وتعریف شخصیت از نظر روان‌شناسی‌و چگونگی علم‌آدمی به شخصیت خود بیان گردیده است. درفصول پنجم‌ششم‌هفتم و هشتم عوامل مؤثر در تشکیل وتحول شخصیت ، یعنی وراثت ومحیط و گذشت زمان‌ووجدان اخلاقی... شرح‌داده شده است درفصل نهم سخن ازوسائل‌دفاعی سازگاری رفته ، و در فصلهای دهم و یـازدهم از روشهای تحقیق (پرسشنامه و روشهای عینی‌وبرون‌فکنی‌وبالینی ...) بحث شده است . آنگاه ، پس‌ازتوضیحی در بـارهٔ همبستگی و تحلیل عوامل ، تیپ‌های مختلف شخصیت و طبقه‌بندیهای گوناگونی که ازمنش‌ها وشخصیت‌ها شده است ـ ازطبقه‌بندی بقراطوجالینوس برمبنای‌مزاجها تا تیپهای کرچمروشلدن وهیمانس‌وویرسما ودیگران، برمبنای خصوصیات بدنی یا خصال وصفات اصلی روانی ـ درچندین فصل به تفصیل بیان

گردیده است . درفصول نورده و بیست و بیست و یک ، شخصیتهای نابهنجار و بیماریهای روانی مورد بحث قرار گرفته ، وپنج فصل آخر کتاب به تئوریها یا نظریه‌های مربوط به شخصیت اختصاص یافته است . در پایان کتاب فهرستی از اصطلاحات با معادلهای فرانسه وانگلیسی آنها ، ونیز فهرستی از منابع ومراجع داده شده است .

چنانکه ازاین مختصر تجزیه وتحلیل برمی‌آید ، هماطورکه در دیباچهٔ کتاب دیده میشود ، استاد « در برگزیدن مطالب مهم واساسی این دانش ودر پس وپیش آوردن وارتباط دادن آنها بـا یکدیگر مقید به پیروی ازکسی نبوده بلکه مطابق عقیده وسلیقهٔ خود عمل کرده » است . ضمناً کوشیده است «مطلب را با بیانی که بتواند ... از دشواری فهم آن بکاهد » عرضه بـدارد . توفیقی که دراین کار بدست آمده قابل تحسین است وبـا تبحر وتخصصی که نویسندهٔ کتاب دراین رشته دارد البته جز این هم انتظار نمی‌رفت . مطالب کتاب چون حلقه‌های زنجیر با یکدیگر پیوستگی دارند وبا عبارتی ساده ورسا بیان داشته‌اند . اینک چند سطر نمونه ازصفحات اول کتاب :

« .... این شخصیت عالی معنوی کـه همهٔ فلاسفهٔ روحانی مذهب
« ازحکمای قدیم یونان تا ابن‌سینا وسهروردی و غزالی و ملاصدرا
« وکانت و رنوویه و یونگ وبرگسن ... ؛ بعناوین مختلف ازآن
« یاد کرده‌اند در واقع همان است که بسیاری ازآنان آنرا بصراحت
« به لفظ روح یـا نفس خوانده و جوهری مجرد و مستقل از بدن
« دانسته‌اند ؛ منتها این جوهر لطیف به تعبیر حکمائی چون ابن‌سینا ،
« براثر لزوم تدبیر بدن ورفع حوائج آن ، و به تعبیر دانشمندانی
« دیگر زیر تأثیر محیطهای طبیعی وخانوادگی واجتماعی . بصورتی
« خاص درمی‌آید وشخصیت ظاهری آدمی را تشکیل میدهد، شخصیتی
« که در واقع حکم ماسك، یعنی نقاب یا حجابی را داردکه برچهره
« یا برشخصیت واقعی زده باشند و ازاین‌رو مناسب است که شخصیت
« نمایشی خوانده شود ... البته روانشناسی علمی ازشخصیت واقعی
« و شخصیت ظاهری یا نمایشی غافل نیست ، ولی آنها را دو چیز
« متفاوت و ممتاز از یکـدیگر نمیداند ، بلکه قائل است باینکه
« جنبه‌های دوگانهٔ موجود واحدی هستندکه ازگوشت وپوست وسایر
« عناصر واجزای مادی وخصال و صفات معنوی و فعالیتهای روانی
« درست شده است ...» (ص. ۲۲)

مطالعهٔ دقیق این کتاب چند نکته را بنظر آورده است که در زیر بذکر آنها می‌پردازد .

۱ـ خلاصه کردن نظریه‌های مربوط به شخصیت کاری است بس دشوار که استاد بخوبی ازعهدهٔ آن برآمده است . ای‌کاش دربارهٔ نظریه‌های فرم وراجرز وگیلفوردهم بهمان‌اندازه‌ای که نسبت به نظریه‌های آلبرت وکاتل وآیزنك... توضیح داده شده است توجه وعنایت مبذول‌شده بود.

۲ـ همه میدانند که‌استاد سیاسی‌ازچهل‌سال پیش‌باینطرف با ذوقی‌سرشار دربرگزیدن معادلهای فارسی برای اصطلاحات خارجی کوشش فراوان بخرج داده ودراین زمینه راه را برای سایر روان‌شناسان هموارساخته است.درآخر همین کتاب‌هم ، چنانکه اشاره شد ، فهرستی ازاین اصطلاحات دیده میشود که همه مناسب ، رسا و دلنشین هستند به استثنای دواصطلاح . یکی « وحدت‌یافته برای Intégré یا Integrated و دیگر « تعویض » برای Déplacement یا Displacement آیا برای اصطلاح اول کلمهٔ «بدرون برده » یا «بهم‌آورده»، وبرای اصطلاح دوم کلمهٔ « تغییر جـا » یا « جا بجا شدن » مناسبتر نخواهند بود ؟ ضمناً معلوم نیست که کلمهٔ « اینهمانی » مأخوذ از مرحوم فروغی‌را باید معادل Identification دانست‌یا معادل (Identité (Ipentity .

۳ـ آیا مناسب نبود برای‌مجسم ساختن پاره‌ای‌مطالب گراورهای‌بیشتری درکتاب می‌آوردند ؟ بعضی ازگراورهای موجودهم بنظرنمی‌آید که‌ساختهٔ نقاشی ماهربوده باشد .

۴ـ جاداشت که‌کتاب با اینهمه ارزش‌علمی که دارد با چاپ بهتری‌عرضه میشد . پاره‌ای‌صفحات قدری‌کم رنگ چاپ شده وبا صفحات دیگرناهم‌آهنگ بنظرمیرسد .

این تذکرات اگرقابل توجه باشند امید است که در چاپهای‌بعدی‌کتاب رعایت شوند .

۵ـ معلوم است که این‌کتاب برای سال چهارم لیسانس نوشته شده است واستاد مقید بوده است باینکه مطلب را تا اندازه‌ای شرح وبسط دهد که دریك نیم سال تحصیلی فراگرفتن‌آن برای دانشجومیسرباشد . با اینهمه ، اجمال و اختصار ازصراحت و روشنی مطلب و روانی ورسائی بیان چیزی نکاسته است و هرکس‌که از روان‌شناسی عمومی اطلاعی داشته باشد میتواندکتاب را بفهمد و ازآن بهره‌مند شود .

استاد سیاسی در نوشته‌های خود نه تمایل به فارسی سره نشان میدهد، نه پای‌بند کلمات واصطلاحات معقد عربی است ودرمتن کتابهای خود از استعمال کلمات خارجی دیگرهم حداً احتراز دارد وبطورکلی نثر او برای بیان مطالب علمی همیشه سرمشق خوبی بوده است . اینك برای نمونه ومثال ، وهمچنین برای حسن ختام این مقال، از کتاب روانشناسی شخصیت سطوری چند نقل میگردد:

«...واقع این است که حکم قطعی در بارهٔ اینکه وجدان اخلاقی فطری است
«یا اکتسابی کاری است دشوار، زیرا پاره‌ای صفات ذاتی یافطری وقتی
« بروز وظهور میکنند که موجود زنده بدرجهٔ معینی از تحول ورشد
« رسیده باشد. ازاین روقبول اینکه کودك هنگام تولد کاملا فاقد وجدان
« است این معنی را نمیدهد که استعدادی راهم که بعدها تحت تأثیر
« عوامل مناسب بتواند بصورت وجدان اخلاقی درآید فاقد می‌باشد.
« بعبارت دیگر ، غیر اخلاقی بودن نوزاد دلیل نمیشود به اینکه
« حس اخلاقی را بالقوه نداشته باشد ، وآنچه بعدها باین عنوان
« در او پدید می‌آید بالفعل شدن همان قوه نباشد ...» (ص . ۸۸)
« .... هر کسی در عرض روز گاه برون گرا وگاه درون گرا است.
« پاره‌ای اشخاص بیکی از این دو حالت خو گرفته و بیشتر اوقات
« خودرا درآن حالت می گذرانند و ازاین‌رو برون گرائی یا درون
«گرائی صفت ممیزهٔ آنها گردیده است ، و این صفت بشخصیت آنها
« رنگ مخصوصی میزند ودررفتارشان بصراحت انعکاس پیدا میکند
« چنانکه برون گرا گفتار ورفتارش تابع شرایط وروابط امور خارج
« است و افکار و عواطف ... خود را با آنها منطبق می‌سازد ؛ در
« صورتی که درون گرا امورخارج را توسط ذهن خود ارزیابی میکند
« و با محتویات آن مطابقت میدهد . بعبارت دیگر برون گرا در
« نوعی بیخبری ازخویشتن زندگی میکند ونظر را بخارج متوجه
«می‌سازد . او اعتنائی بانگیزه‌های روانی ، به مسائل فلسفی، حتی
« به ناراحتیهای بدنی خود ندارد ، چنانکه به ناخوشیهای جسمانی
« نسبهٔ شدید شاید التفات پیدا نکند وغافل ازعلائم آنها ناگهان از
« پای درآید . درون گرا درست نقطهٔ مقابل برون گرا است. توجهش
« به درون خوداست وازآنچه در خارج میگذرد غفلت دارد .....»
(ص. ۲۴۹)

کتاب نظریه‌های مربوط به شخصیت که استاد وعدهٔ انتشار آنرا داده است درواقع مکمل روانشناسی شخصیت است . علاقه‌مندان با کمال اشتیاق در انتظار آن خواهند بود .

احمد اقتداری

سفرنامهٔ پیترودلاواله

ترجمهٔ شعاع‌الدین شفا

تهران ـ بنگاه ترجمه و نشر کتاب ـ ۱۳۴۹ .

آوازهٔ مهربانی شاه‌عباس نسبت بارامنه ومسیحیان ایران و آزادی کاملی که «مرشدکامل» به‌مسیحیان ایرانی سرزمین خود اعطاءکرده بود پیترودلاواله جهانگرد سخت‌کوش و پژوهشگر و موشکاف متعصب مسیحی را ازرم به‌اصفهان کشانید. سفر پیترودلاواله درشرق قریب به‌دوازده‌سال طول کشید که نزدیك به‌ده سال آن درایران گذشت. پیترودلاواله نجیب‌زاده ایتالیائی بود که برای «حمایت مسیحیت» تربیت شده بود وشیوهٔ سرباری راچنان فراگرفته بودکه برای آئین مسیح شمشیر بدست وجان برکف گیرد، اما روزگاراورا بدام ماهروی‌نامهربانی انداخت و به‌مبارزهٔ عشق کشانید واورا چنان درعشق شکست دادکه لباس‌زائران مسیحی برتن کرد و «گردن‌بند متبرك» بگردن آویخت و لقب «ایل‌پلگرینو» برخود نهاد وعازم سرزمینهای مشرق گشت ودرسال ۱۶۱۴ میلادی از ونیزعازم قسطنطنیه شد وازآنجا رهسپار آسیای صغیر ومصر گردید وازراه صحرای سینا به‌فلسطین رفت واز اورشلیم وحلب ودمشق به‌بغداد سفرکرد ودر چهارم ژانویهٔ ۱۶۱۷ میلادی برابر با۲۵ ذی‌الحجه سال ۱۰۲۵ هجری‌قمری از بغداد عازم ایران شد وازراه کنگاور وهمدان به‌اصفهان فرود آمد.

پیترودلاواله دربغداد با «سیتی‌معانی» دختری آسوری مسیحی که‌مادرش ارمنی وپدرش‌آسوری بود ازدواج کرد واورا باخود به‌ایران‌آورد ودر«میناب» بندرعباس باوفات «سیتی‌معانی» غمی بزرگ درخانهٔ دل پیترو نشست که‌هرگز برنخاست. پیترودلاواله جسد بانوی آزاده‌اش را با جوانمردی و پایداری و وفاداری مومیائی‌کرد وبا تحمل مشقات فراوان ونزدیك به چهارسال تابوت غم‌فزای اورا به‌اطراف ایران وهندکشانید وازراه بصره وحلب بساحل‌مدیترانه

رسانید وبسال ۱۶۲۶ درکلیسای «آراحلی» برروی تپه «کامپدلیو» در شهر رم دفن کرد وخود بیر درسال ۱۶۵۲ میلادی درحوار «سیتی‌معانی» بحواب ابدی رفت ودرکنار او دفن‌شد. درمام «سیتی‌معانی» توحه به کلمه «سیتی» که همـان «ستی» در فارسی قدیم است خالی از لطف بیست همچنان‌کـه درنام همسر دوم پیترودلاواله بنام «ماریاتیناتیں ریبا» که پس ار وفات «ستی» او را بهمسری برگرید ودحتری گرحی بود، کلمهٔ «زیبا» حالب توحه است.

سالی‌چند پس‌ازایں سفر دراز وپرماحرا بودکه پیترود لاواله یا بهربان خودس «ایل‌پلگرینو» بهرم بـازگشت وحانه‌اش مرکـر آمد و رفت دوستاں و مشتاقان شد وداستانهای هیحان‌انگیرش ارکشورهای دوردست و مردمان مشرق رمیں ربامرد ظرفاء رم‌گشت‌وپیتروکه درعنفوان شاب وقبل‌ازسفر به‌مشرق عصو «محمع طرفاء رم» Academia de gli Humorisiti بود ارطرف همان‌محمع به‌لقب«ایل‌فانتاستیکو Il Fantastico» یعنی«اعحوبه» سرافراز گردید. شهرت این اعحوبهٔ سیاح کنحکاو با هوش ندوراں حیات هم فرونی‌گرفت و قسمتی ار حاطراتش پس ارمرگش چاپ شد و بمدد حاطرات او بودکه مردم ایتالیا و شاید مردم اروپا ار اهرام مصر وسنگ نوشته‌های تحت‌حمشید و آثار وخطوط سومری وآسوری ورندگی شاه‌عباس اول و رفتار کشیشاں مسیحی دراصفهان و آداب ورسوم ومداهب ایراں ومدهب شیعه وحنگاوران قرلباش و تعربه‌داری و چراغانی وسفرها وسفره‌های شاه‌عباس وشکارشاه وهراراں نکته دربارهٔ ایران و هند وممالك ساحل دریای حرر ودریای سیاه آگاه شدند.

سفرنامه پیترودلاواله بهسه قسمت تقسیم میشود ، ترکیه ، ایران وهند و تمام سفرنامه نصورت نامه‌هائی است که وی ار مشاهـدات حود درمشرق دمیں برشتهٔ تحریر درآورده و برای دوست حود «ماریواسکیپانو» به ناپل فرستاده است .

پیترودلاواله بادقت وطراف صحنه‌های مورد مشاهده حودرا شرح‌میدهد وچوں با ربانهای ترکی وفارسی وعربی وقبطی وکلدانی آشنابوده ملاحطات و مشاهدات او فوق‌العاده دقیق وخواندنی است . دوحلد سفرنـامهٔ پیترودلاواله مربوط به‌ایران بـاطارت چهارتن ار پسران او سال ۱۶۵۸ درایتالیا منتشر گردید، ترحمه سفرنامهٔ پیترودلاواله برنانهای فرانسوی ، هلندی، آلمانی و انگلیسی نیر نچاپ رسیده است وهریك از قسمتهای سه‌گانهٔ سفرنامه مشتمل بر هیحده مکتوب است اما مطالب مربوط به‌ایران در دوجلد وبا تفصیل زیادتری تحریر وچاپ شده است.

جلد اول ترجمهٔ فارسی سفرنامهٔ پیترودلاواله که مربوط به ایران است در۴۸۳ صفحه بصورت پنج مکتوب که ازاصفهان وقزوین و فرح آباد به ناپل فرستاده شده است، باتصاویری که از روی ترجمه‌های زبان هلندی وفرانسوی یا ازروی سفرنامه‌های عصرصفوی بدان افزوده شده است ازطرف بنگاه ترجمه ونشرکتاب بسال ۱۳۴۸ درتهران چاپ ومنتشرشده‌است مترجم‌دانشمندو بصیر و دقیق کتاب برای ترجمهٔ آن رنج بسیار برده وغالب نسخ چاپی‌را دیده وترجمه‌های فرانسوی و هلندی و آلمانی را مورد مداقه قرارداده ومجلدات هفتگانهٔ خطی کتاب را در «مؤسسهٔ جغرافیائی ایتالیـا» ملاحظه کرده است و بسیاری از مطالب راکه درزمان چاپ وانتشار درزبانهای اروپائی بعلت «سانسور» زمـان درکشورهای اروپائی وبنظر بمصالح سیاسی ومذهبی درآن سرزمینها ازچاپ‌آن جلوگیری شده‌است ازروی نسخه‌های خطی از زبـان ایتالیائی استخراج و به کتاب افزوده وترجمه فارسی را منقح وکامل ساخته است. دشواری کار آقـای شجاع‌الدین شفا مترجم امین و دقیق سفرنـامه پیترودلاوالـه در ترجمه وتنظیم مطالب کتاب و فهرست‌های آن و مقابلهٔ نسخ وانتخـاب تصاویر آن برارباب بصیرت پوشیده نیست و صرفنظر ازآنکه احاطه و قدرت مترجـم درچند زبان اروپائی آشکار است دقت ایشان درکتاشناسی ومقایسهٔ اسامی واعلام‌جغرافیائی باآنچه امروز باقی ومشهور مانده‌اند و تذکرات تاریخی که درذیـل صفحات داده‌اند حکایتی از اطلاع پر ارج وقابل توجه مترجم از تاریخ دوران صفویـه است وچنانکه مترجم در«مقدمهٔ مترجم» نوشته‌اند:

«این سفرنامه چندین بار بزبان ایتالیائی تجدید چاپ شد، ولی بعد از نیمهٔ اول قرن نوزدهم دربوتهٔ فراموشی افتاد واز سال ۱۸۴۳ که آخرین‌چاپ کتاب به‌زبان ایتالیائی در«برایتون» انجام گرفت چاپ دیگری ازکتاب بنظر نرسید تا اینکه اخیراً «به‌همت مؤسسهٔ ایتالیائی‌خاورمیانه وخاور دور «ایزمئو Ismeo» قسمت مربوط به ایران باتجدید نظر کامل وحواشی به زیرچاپ رفت وشاید بزودی دردسترس قرار گیرد.» خوشبختانه مترجم دقیق‌کتاب موفق‌شده است «صفحات موقت چاپ جدیدکتاب» را نیز دراختیار بگیرد وکارخودرا به کمال مطلوب نزدیك سازد و ترجمه‌ئی آراسته در زبـان فارسی وبرای فارسی زبانان فراهم آورد . ذکـر این نکته برای ارزش‌یابی کار آقای شجاع‌الدین شفا ضروری است که مترجم با انصاف وامین درمقدمهٔ‌کتاب خود باگشاده‌روئی

وسعه صدر وار روی انصاف معقول منشأ مطالعات مربوط به تاریخ صفویه خود را مطالعات‌ونوشته‌ها و کتابهای‌آقای نصرالله فلسفی یادکرده وبحق همهٔ‌آنهائی که درزبان فارسی درخصوص زندگی ودوران پادشاهی شاه‌عباس اول‌کاری‌علمی وتحقیقی می‌کنند، حود را مدیون مطالعات و پژوهشهای ایشان میدانند و این حقشناسی وانصاف، آنهم درمیان مؤلفان ومترحمان ومحققان ابناء زمان ما در خور تحسین است.

فصل اول کتاب که مکتوب اول است و ار اصفهان به ناپل فرستاده شده وتاریخ آن ۱۷ مارس ۱۶۱۷ است ازچگونگی تدارك سفر پیترودلاواله‌باتفاق «سیتی‌معانی» همسرش و همراهانش با کاروان ازبغداد بسوی ایران آغاز می‌گردد. دراین فصل مطالبی راحع بکردستان و کردها آورده‌شده و رصایت و بهحت نویسنده در حوالی قصرشیرین که بخاك اصلی ایران قدم می‌گذارد و گریبانش از دست ترکان عثمانی و اعراب عراق حلاصی می‌پذیرد بحوبی در نوشته‌اش آشکار است. مکتوب اول شرح سفر پیترو از قصرشیرین به‌اصفهان و توقف او دراصفهان وآمد ورفت‌ها وگفت وشنیدهای او است‌که بالاخره برای دیدارشاه‌عباس ازراه فیروزکوه به‌فرح‌آباد می‌رود. نکته‌های فراوان‌درخصوص رندگی‌ولباس وغدا وآداب‌ورسوم ومدهب وتفکرمردم ارقصرشیرین تافرح‌آباد همچنین نظام حکومت اصفهان، آراء وعقاید‌کشیشان مسیحی واختلافهای‌پنهانی ورقابتهای اقتصادی ومذهبی مسیحیان مرسل ونمایندگان سیاسی و مذهبی دول اروپائی در دربار شاه‌عباس وده‌ها مطلب خواندنی دیگر در این مکتوب برشتهٔ تحریر‌کشیده شده‌است. آنچه درمکتوب اول برای من حالب و حواندنی بود نام‌آبادیها وروستاهای سرراه این‌جهانگرد ارقصرشیرین‌به‌اصفهان وتافرح‌آباد بود، توجه به‌نامهای: تکیه، شهروان، چای‌خانگی، قصرشیرین، ینگی‌خانگی، کرند، هارون‌آباد، ماهیدشت، شهرنو، صحنه، کنگاور، سعدآباد، زاغه، همدان، گبرسین، نیشار، دزآباد، دزوا، ساری، شهرکرد، انگوان، کراوند، گلپایگان، اونیشون، کونیران، دهه، دهك، علیور، چالی‌سیاه وامثال‌آن برای مطالعات زبانشناسی وتحقیق دراعلام جغرافیائی بسیارارزنده استوخوشبختانه دراین‌کتاب تمام آبادیها وروستاهای سرراه با ذکر جزئیات مورد بررسی و یادداشت حهانگرد واقع شده‌است. اما اگرمترجم محترم‌آقای شجاع‌الدین شفا چنان‌که نسبت به‌بعض اعلام حغرافیائی درذیل صفحه توصیح مختصری داده‌اند نسبت بتمام اعلام حغرافیائی بخصوص اعلام مهجور ویا اعلامی‌که تلفظ آنها بغلط درکتاب ضبط شده است، همین روش تحقیقی را در پیش میگرفتند وجای

هریك وتلفظ امروزی آن‌را بازمی نمود بدود درصورت ممکن مشخصات موقع آن‌را هم می‌نوشتند کمك بسیار ارزنده‌ای به‌محققان جغرافیا وقدمی دراستکمال کتاب و رفع نقص کار مؤلف بود که محققاً به حسن فایدت کتاب می‌افرود. همچنانکه بطور مثال اگر در«مقدمهٔ مترجم» دقت بیشتری در اعلام جغرافیائی بکارمی‌ـ رفت بجای بندرسر «صفحهٔ ۱۵ مقدمهٔ مترجم» سربندر وبجای سورات «صفحهٔ ۱۵ مقدمهٔ مترجم» سورت (درهند) نوشته میشد. درمکتوب اول علاوه برفایدهٔ تشخیص اعلام جغرافیائی، وضع ارامنه وزردشتیان اصفهان، شهرسازی شاه دراصفهان، اعتقادات مردم نسبت بشاه‌عباس اول، عمارات اصفهان، باغهای شاه، اهتمام شاه درخصوص آبادانی اصفهان ترتیب سان وصف آرائی وتماشای هدایا درمیدان شاه، خانهٔ شاه، سفرشاه، زندگی خصوصی وخلقیات شاه، مناصب وتطامات درباری، قزلباشها وسلسله مراتب آنها، کیفیت کار وزراءوامراء، امامقلی‌خان وانتونی‌شرلی وحکام دست‌نشاندهٔ اطراف وده‌ها موضوع تحقیقی و دلکش در تاریخ صفویه را میتوان مطالعه کردکه شاید در دیگر سفرنامه‌ها با این طراقت و دقت و صحت نمیتوان خواند.

مکتوب دوم مورخ ۱۹ مارس ۱۶۱۷ و از اصفهان به ناپل فرستاده شده است. بیشتراین مکتوب شرح عللی‌است که پیترودلاواله را بتقاضای‌تنظیم‌سفر-نامه‌اش وتقدیم آن بـه‌آکادمی امور پستی یـا مجمع ظرفاء رم واداشته است، مترجم محترم بعذر آنکه مکتوب دوم حـاوی مسائل خصوصی مؤلف است و ضرورتی بترجمه ندارد از تـرجمهٔ آن خود داری کرده است و بتوضیحی بس مختصر اکتفا نموده، همچنانکه در مکتوب سوم ومکاتیب دیگر نیز رعایت این اختصار وانصراف برای‌مترجم محترم امری محتوم ومقبول می‌نماید وگاه‌بگاه درذیل‌صفحات توضیح مختصری میخوانیم که باین علت وآن علت مثلا ازترجمه شرحی‌که راجع به‌ریشه‌شناسی اسامی‌درکتاب‌آورده شده است خودداری شد و یا صفحه یا صفحاتی ازنظر انداخته‌ایم چون لزومی به ترجمهٔ آن نبود، اما علت این ایجاز مخل چنانکه حدس میزنم و امیدوارم حـدس قریب به یقین نباشد گویا بقول مرحوم وثوق‌الدوله : «درخم شش جهت و چار مزاج است اسیر ـ سر و پا بسته که خوانیش بشوخی آزاد» آن باشدکه بنگاه ناشر رغبت به‌چاپ قسمت‌هائی ازکتاب نشان نداده است، همانگونه‌که ناشران ایتالیـائی نیز به مصالح دیگری در اروپای پس ازمرگ این جهانگرد موافق با انتشارقسمتهای دیگری ازآن‌کتاب نبوده‌اند. درمکتوب سوم‌که مورخ ۱۸ دسامبر ۱۶۱۷ است

آنچه جهانگرد پرحوصله از زبان هندیان اصفهان در خصوص هندو ومذهبش شنیده‌است، وازشهر تازه ساخته شدهٔ جلفای‌اصفهان، ملاقاتهایش بادمیر رایان»، امراء وبزرگان مقرب شاه، چادری که شاه درآن میخواباند ودکانهاوآمد رفت شاه‌عباس به‌دکانها واماکن عمومی، چوگان بازی، رقص گل‌سرخ، زبان فارسی وترکی، میوه‌ها وتنقلات، سبزیجات وحبوبات وسائل مسافرت، زنان ایرانی، ارمنی وزردشتی، زن شهر و زن روستا ، زنان شاه ، بیگم‌ها و مقداری مطالب تاریخی بنقل از کتاب «ایران قدیم» نوشتهٔ «پیترو بیزاری»: Pietro Bizari; Persicarum rerum historia سخن می‌راند و در اواخر مکتوب مراسم شترقربانی‌وشرحی‌دربارهٔ نمایندگان اسپانیا وانگلیس‌در دربارشاه‌عباس وکشیش‌های کرملی برهنه پا و روابط آنها با دربار شاه و مسیحیان اصفهان را با دقت و فراست توصیف می‌کند .

اما مکتوب چهارم وپنجم مفصلترین مکتوبها وشاید جالب‌ترین‌قسمتهای کتاب باشند، مکتوب چهارم ازفرح‌آباد و قزوین بسال ۱۶۱۸ نوشته شده و شرح سفر جهانگرد ازراه کاشان وفیروزکوه به مازندران وفرح‌آباد وشرفیابی بحضور شاه‌عباس است، شرح آبادیها و راهها وکاروانسراها و آب انبارها ، پارچه‌بافی‌درشهر کاشان، شال ومیلک ومیلک‌زربفت، البسه، غذاها وعلت‌اقتصادی آنکه لباس مردان ازپنبه هندیست ولباس زنان از ابریشم ایران، ترکیب‌رنگها واستحصال آنها ، اسلحه، زین و برگ اسبها، کجاوه‌داری و شترسواری در راهها، مهربانی وپذیرائی مردم مازندران، مراسم تشرف بحضور شاه، سیاست‌های‌شاه ، روش‌های درباری، شکاروحرکت شاه، ساروتقی‌وزیر، آقامیر، تحته بیك،وزیرمازندران، گرجی‌هاوقزاق‌هاوترکهاوازبك‌ها. و گفتگوهای‌زیرکانه‌ئی که جهانگرد زائر مسیحی با نقش «ایل‌پلگرینو» وقصد انشاء خدمت بشاه‌عباس وکشتار ترکان کافر عثمانی و طراحی که برای عرایض حضوری در حضور شاه عباس می‌کند ونقشه‌های نظامی که برای شاه می‌کشد و ایرادات دقیق و ذکاوت وهوشیاری شاه‌عباس درجوابهائی که باو میدهد و باصطلاح دست اورا میخواند، دراین مکتوب خواندنی است.

درمکتوب پنجم که مورخ ۲۲ آوریل ۱۶۱۹ است، مطالب از قزوین و رفتار شاه باترکان عثمانی وهدایا وپیشکشی‌ها وگذراندن آنها در میدان شهر قزوین، ورود سفیر اسپانیا که ازطریق هند وهرمز به ایران آمده و تشریفات ورود او بقزوین و شرفیابی وی بحضور شاه آغاز میگردد، این سفیر «دن‌گار-

سیادوسیلوافیگوروآ.» نـام دارد و خود اوهم سفرنامه‌ئی از مسافرتش بایران نوشته که بنام خود او « سفرنامهٔ دن‌گارسیادوسیلوارفیگوروآ. » معـروف شده است واراتفاق آنکه بین این‌آقای سفیرمحتشم دولت مسیحی اسپانیا واین‌آقای «ایل‌پلگرینو» زائر مسیحی سیاح اختلاف شدیدی بوجود می‌آید و شرح این اختلاف و آنچه راکه پیترودلاواله دربارهٔ دن‌گارسیادوسیلوافیگوروآ مینویسد بسیار خواندنی است . امید است آقای شجاع‌الدین شفا سفرنامه دن‌گارسیادو-سیلوافیگوروآ راهم ترجمه‌کنند ومشتاقان‌را شادمان سازند تا بخوانیم وبدانیم آنچه پیترودلاواله دربارهٔ دن‌گارسیادوسیلوافیگوروآ نوشته کدامش درست و کدامش نادرست است .

درمهمانی‌که شاه‌عباس به‌افتخار دن‌گارسیادوسیلوافیگوروآ برپا می‌کند بنابرآنچه پیترودلاواله دراین مکتوب آورده است: «چندتن ازشحنای عرب و کرد وافراد دیگری‌که مهمان شاه بودند بالاتر از ترکها نشسته بودند و بالا دست‌آنان برادر یکی ازحکام ایالت یا بهتر بگویم ایالات دوگانهٔ مکران که شیخ مکران نامیده میشود به‌اتفاق چندتن از یاران خود قرارگرفته بود.» از این توضیح ، سیاست ارتباط و تحکیم قدرت شاه‌عباس درسرتاسر مرزهای دور دست‌کشور ، توجهی‌که شاه‌عباس به‌خلیج فارس ودریای عمان داشته است آشکار می‌گردد. شرحی‌که دراین مکتوب از سفرهٔ شاهـانه درمهمانی‌هـا و غذاهای شاهانه وظروف وآئین سفره‌گستری وسفره برچینی وشروع وخاتمه وآداب‌آن در حضور شاه عباس درسفرنامهٔ پیترودلاواله آمده است بتحقیق در هیچ یك از سفرنامه‌های همدوران ویـا مؤخر وجود ندارد .گفتگوهای دن‌گارسیا سفیر اسپانیا باشاه‌عباس برای‌طرد انگلیسیان واعاده وتثبیت وضع پرتغالیان درخلیج فـارس درزیرعنوان سیاسی دولتی اسپانیا ازمباحث مهم تاریخ سیاسی و روابط بین‌المللی خلیج فارس است‌که از زبان پیترودلاواله میشنویم وجزئیات نقشه‌ها وگفتگوها وطرحهای دیپلماسی زمان‌را باموشکافی ودقت توصیح وتشریح‌وتبیین کرده است.

دراین دومکتوب شرح سفر جهانگرد به سلطانیه و شرح گنبد و مسجد سلطانیه وملاقات با امامقلی‌خان و زندگی ونسب وجلال و شکوه امیرالامرای صوفی شاه‌عباس‌که پدرش ارمنی ومادرش گرجی است و نکته‌هـائی از زندگی خان فارس وارتباطش با شاه‌عباس توصیف شده است.

علت اختلاف شاه‌عباس با تهمورس‌خان گرجی و مناطق نفوذ «عثمانی» و «صفوی» و «روس» در گرجستان و جنگ شاه‌عباس با امراء گرجی و قزاقها و حکومت قزاقها و توسل آنها بقدرت شاه ایران و ارتباط با دولت لهستان از طریق امراء «قزاق» و نقش شاهزادگـان گرجی در این میان بسود یا بزیان ایران یا لهستان باحوصله تمام به‌رشته تحریر کشیده شده است.

تدبیرشاه‌عباس در پذیرائی‌ها برای رعایت افکار و اعتقادات مسلمانان و مسیحیان ایرانی و فرق مختلف مسیحیان اروپائی درمجلس پذیرائی ، شراب ریختن شاه برای مهمانان ، تفنگچیان شاه ، الغ‌بیك دن‌ژوان ایرانی ، افراد وطوائف وقبائل قزلباش ، شرح پیاده‌نظام وسواره نظام وآئین و مواجب ولباس وچالاکی و وظائف آنان ، پیش‌گامی شاه در جنگها دراین مکتوب از مباحث دلکش‌کتاب است.

جهانگرد ایتالیائی پس از ورود به اردبیل بشرح خـاندان شیخ صفی و بقعه شیخ‌صفی و شهر اردبیل وفرمان تخلیه اردبیل وسیاست شاه عباس درصدور این فرمان ودستور مخالف آن، ملاقات شاه باسفیر عثمانی وگفتگوهای آنان وعدم قبول پیشنهادهای شاه ازطرف سفیرعثمانی و جوابی‌که شاه‌عباس به سفیر عثمانی میدهد، فرمان آتش‌زدن شهر اردبیل ، جبرحوش قرچقای‌بیک سردار فاتح شاه‌که مانع اراجراء تصمیم شد، انتقال واعادهٔ استخوانهای شاه‌صفی، نذر شاه‌عباس چراغانی وجشن درمیدان شهر، سفراء مسکوی و لباس آنان ، سفیر هند وهمراهان وهدایای او وبالاخره به‌توصیفی از شهرهای ساوه وقم و تهران در راه بازگشت به اصفهان می‌پردازدکه دراین دومکتوب از مطالب خواندنی است . همچنان‌که گفتگوهـای رابرت شرلی با پادشاه اسپانیا و نقشه‌های شاه عباس در بارهٔ قلعهٔ بندر و هرمز و عدم اعتماد پادشاه اسپانیا به رابرت شرلی نیز برای تحقیق در تاریخ سیاسی ایران در دوران صفویه بسیار قابل استفاده محققان است.

جلد دوم کتاب‌که حاوی اطلاعات ممتعی در خصوص جنوب ایـران ، بندرگمبرون ، قلعه بندر وهرمز ومیناب ولار وشیراز ونقاط بین راه تجارتی هرمز ـ لار ـ شیراز ـ اصفهان خواهد بود از آن جهت بخصوص حائز اهمیت است که درست در اوائل مذاکرات شاه عباس بـا انگلیسیان در میناب بوسیلهٔ نمایندگان امیرالامرای فارس امامقلی‌خان برای اخراج پرتغالیـان از خلیج فارس، پیترودلاواله خود دراین مناطق بوده و علت‌کنجکاویهای سیاسی وشاید

هم شیطنتهای سیاسی خود به دومرکز و دوپایتخت سیاسی ایران وپرتغال یعنی اصفهان و«گوآ» آمد ورفت داشته وبه اصطلاح درجریان حوادث واخبار روز بوده است واز گفتگوها وقرار ومدارها و پیمانها وتصمیمات سیاسی و نظامی و دسته‌بندیهای ایران وپرتغال وانگلیسیان و هلندیان آگاهی داشته‌است. بنابر این باخواندن این کتاب‌است که جواب نظرات وسؤالهای سیصد وپنجاه‌ساله‌ای راکه محققان تاریخ دورهٔ صفویه مطرح است خواهیم یافت و گمان می‌کنم پس ازانتشار جلد دوم سفرنامهٔ پیترودلاواله بتوانیم دریابیم‌که، آیا انگلیسیان به اصطلاح سر شاه‌عباس را کلاه میگذاشتند یا شاه‌عباس سر انگلیسیان را و نقش هلندیها دراین میان چه بود وتاچه‌اندازه موفق شدند؟ چرا دولت‌اسپانیا باهمهٔ قدرت دریائی خود بیکار نشست وچرا پرتغالیان باوجود حمایت باطنی دولت اسپانی اخراج شدند ؟ راه ابریشم و ادویه بدست چه‌کسانی بود و پس ازاین محاربهٔ دریائی بدست چه کسانی افتاد ؟ آیا اساس رمز بقاء انگلیسیان طی سیصد وپنجاه‌سال اخیر درخلیج فارس واقیانوس هند همین معاهدهٔ «میناب» بود که با امامقلی‌خان بستند؟ نقش مردم خلیج فارس در راندن پرتغالیان چه‌بود نتیجه‌گیری شاه عباس از اخراج پرتغالیان در روابطش بادریاهای اروپایی‌چه بود؟ و شاید پاسخ صدها سؤال دیگر را که طی دوران درازی بدون جواب مانده‌اند بازشناسیم وبازیابیم.

امید فراوان داریم‌که بهمت مترجم فاضل وارجمند آقای شجاع‌الدین‌شفا جلد دوم سفرنامهٔ پیترودلاواله هم بفارسی ترجمه شود و بزودی انتشار یابد و آنکه این بار بعذر حذف اطناب ممل، ایجاز مخل بکار نبندند .

شاپور راسخ

امریکای جسور در یکه‌تازی (مبارزطلبی امریکا)

دورنمای دنیای ۱۹۸۰

تألیف ـ ژاک شرایبر ـ ترجمهٔ احمد نامدار ـ از انتشارات شرکت نسبی اقبال و شرکاء ـ طهران ۱۳۴۷

ژان‌ژاک سروان شرایبر نویسنده کتاب«Le Défi américain» کتابی‌بنام وزبانزد خاص‌وعام که چهارسال پیش‌ازاین درفرانسه بطبع‌رسید واینک ترجمه آن‌باهتمام‌آقای احمدنامدار بررسی می‌شود، مردی‌است سیاست‌پیشه ودرسیاست

صاحب‌اندیشه‌که مجلهٔ معروف Express نیز تحت نظر او انتشار می‌یابد. کتاب «مبارزطلبی امریکا» ظاهراً نخستین اثر اوست که هرچند بیشتر صورت «رپرتاژ» معمول روزنامه‌نگاران دارد امااز نکته سنجی علمی و تفکر منطقی همراه با خیال پردازی «آینده نگران» مشحون است.

کتاب موردنظر را وارث دو سنت می‌توان دانست : از یك سوی نمودار علاقه واعجاب دیرینه‌ایست که متفکران فرانسوی همواره در برابر جامعه و تمدن امریکائی ابراز کرده‌اند و نشانه آن کتاب معروف «تحلیل دموکراسی درامریکا» از الکسی دوتوکویل[1] و اثر تازه‌تر مشهور به «ممالك متحده امروز» نوشته اندره‌زیگفرید است وازسوی دیگر دنباله گیر تفکراتی است که محققان فرانسوی مستقلا (ازقبیل ژان فوراستیه درآثار متعدد خود مانند تمدن درسال ۱۹۷۵– امید بزرگ قرن بیستم وبالاخره «چهل‌هزار ساعت» یا در تحت تأثیر جریان عمومی «آینده نگری‌علمی» که درسالهای اخیررواج بسیاریافته‌است (وگواه آن دوکتاب معروف سال دوهزارهرمن‌کان و آنتونی وینر امریکائی و دنیای سال دوهزار فریتز بادهٔ آلمانی است[2]) آغاز کرده‌اند.

کتاب «مبارزطلبی امریکا» ندای‌هشداری است به جامعه‌های اروپائی و خصوصاً دولت وملت فرانسه که اگرازجهت سیاسی واقتصادی متحد نشوند واز نظر اهتمام در بسط تحقیق و پژوهش ـ توسعه تکنولوژی جدید و خصوصا بکار برد مدیریت وسازمان‌بندی صحیح ازامریکا سرمشق نگیرند برودی در برابر قدرت‌کشور اخیر به عقب‌ماندگی و وابستگی، محکوم میگردند.

ازجمله بدایع سخنان شرایبر عبارتی است‌که درابتدای فصل اول کتاب خودآورده است: «درپانزده سال‌آینده پس ازعظمت صنعتی امریکا و شوروی ، قدرت صنعتی دیگری‌هم بوجود خواهد آمد قدرتی‌که از آن اروپا نیست بلکه متعلق به صنعت امریکا در اروپاست» برطبق محاسبات شرایبرسرمایه‌گذاری امریکا در اروپای «بازارمشترك» بحدود ۱۴ میلیارد دلار بالغ می‌شود.حدود دو ثلث جمع سرمایه‌هائی‌که امریکا در دنیا بکار انداخته است بهمین منطقه جهان (بازار مشترك) معطوف است . فئودالیته تـازه‌ای در سطح صنعت در

---

۱ ــ کتابی‌که بتازگی بهمت آقای رحمت‌الله مقدم مراغه‌ای ترجمه شده ودرانتشارات زوار بچاپ رسیده است .

۲ ــ این‌کتاب اخیر بکوشش‌آقای شریف لنکرانی ترجمه شده ومؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات اجتماعی آن رانشرکرده‌است.

اروپا پدیدآمده است که بخلاف آنچه اولیای بازار مشترك می‌اندیشند پس از تشکیل این بازار نه‌فقط عملیات خود را متوقف نکرده بلکه بعلت وجود همین بازار دایرهٔ این‌عملیات را گسترش داده‌است. ازشگفتی‌های وضع‌تازه این‌است که ازهرده واحد سرمایه‌گذاری امریکا در اروپا حدود به واحد بخود مردم اروپـا تعلق دارد. اماکاری راکه در تجهیز سرمایه‌ها وبکار بردآن در توسعه اقتصادی و صنعتی اروپائیان خـود ازعهده برنیامده‌اند قدرت سازمان بندی و کفایت مدیریت امریکائی بخوبی به سامان رسانده است . نکته‌مهم دیگر این است که سرمایه‌گذاری در اروپا بیشتر به رشته هائی متوجه است که آینده‌ای محرزدارد (چون‌صنایع الکترنیك که صنایع فرداست) وبدینگونه تسلط‌امریکا را بر اقتصاد اروپا ریشه‌ای استوار می‌بخشد .

ازجمله وجوه امتیازجامعه امریکاکه اروپا بایدازآن درس عبرت‌گیرد این‌است که درآن‌سرزمین نزدیك به ۳٫۷ درصدتولید ملی صرف‌تحقیقات‌علمی وفنی می‌شود (دربرابرحدود۲درصد دراروپا) وقسمت عمدهٔ هزینه‌های تحقیقی، خصوصاً در رشته های‌خطیر و آینده‌گرائی چون امور فضائی ـ الکترونیك ـ ساخت‌آلمان وادوات علمی راخود دولت عهده‌دار است (رك. جدول صفحه۹۴) مزیت دیگرهمکاری دولت ـ دانشگاه و صنعت در ابتکارات فنی وبهره‌گیری بهترازعوامل تولیداست که چون پیوندمکرر، درخت‌اقتصاد امریکارا باروورتر کرده‌است (رجوع به صفحات ۳۹ و ۴۰) شاخص اصلی‌جامعهٔ «مابعدصنعت» که قریباً درامریکا تحقق‌خواهدیافت‌توسعهٔ بی‌سابقه‌فعالیت‌های «نوع‌رابع» ازقبیل تحقیقات عاری ازاندیشه سود، امورفرهنگی ، فعالیت‌های خیرخواهانه‌ونظائر آن خواهد بودکه امریکای‌آینده‌را ازجوامع دیگرکه بعضی در مرحله تسلط فعالیت‌های نوع‌اول (کشاورزی) یا نوع دوم (صنعت) باقی‌مانده‌اند و درموارد معدودی‌نیز بمرحله رشدفعالیت‌های نوع‌ثالث(خدمات) رسیده‌اند (ماننداروپای غربی) بکلی متمایز خواهدکرد. بگفته شرایبر متاسفانه اروپای غربی هنوز ازمرحلهٔ «جامعه مابعدصنعت» بسیاردوراست‌اما باید متذکر بودکه «مقصوداصلی ما ازتجزیه وتحلیلی که‌دراین‌کتاب می‌کنیم این‌نیست که فاجعه رابزرگ‌جلوه دهیم ویاخود راتسلیم عدم موفقیت‌کنیم و بتدریج ازافق دورشویم‌بلکه متفقاً در مقام تحقیق‌برآییم وبوسائلی دست‌یابیم که باتکای‌آن بتوانیم‌اروپا را ازچنگال وضع‌اسفناك‌فعلی‌نجات دهیم‌وفرصت‌دیگری بآن‌بدهیم درمسابقه فعلی بین‌تمدنها

شرائطی راکه مایل‌است آزادانه انتخاب کند واختیار کامل سرنوشت خود را بدرستی دردست بگیرد.»(ص۵۱-۵۲) ندای بیداری که شرایبر درمورد جامعه اروپا در داده‌است عاقلان دانندکه درباره ممالك درحال رشد چه‌اندازه بیشتر صدق می‌کند؟

علاوه‌بر تحقیق- تکنولوژی- سازمان‌ومدیریت که ازعوامل عمدهٔ پیشرفت خارق‌العاده و «سیادت» امریکا بشمار است بسط وتعمیم آموزش‌هم نقش مهمی دراین‌عرصه‌ایفا کرده‌است. برطبق گزارش‌دنیسن Denison یازده‌درصدرشدسریع اقتصاد امریکا درثلث اول قرن حاضر مربوط به‌امرآموزش بوده است و درثلث دوم‌قرن مذکور، سهم‌آموزش به ۱۳ درصد رسیده است. سبقت امریکا درتوسعه آموزش عالی نسبت به ممالك‌دیگر را از ارقام زیر می‌توان بروشنی دریافت: درامریکااز‌جمعیت ۲۰ تا۲۴ ساله ۴۳ درصدبدانشگاه‌هاومدارس عالی‌میروند ودرشوروی باهمه ترقیات شگرفی‌که داشته‌است فقط۲۴ درصد- درژاپون ۱۴- درفرانسه ۱۶ - ودرآلمان نزدیك به ۸درصد تعدادفارغ‌التحصیلان دانشگاهی در امریکا هرساله چهاربرابر دانش آموختگان اروپائی درهمان سال است و بعیدوغریب نیست‌که پس‌از استعمار سیاسی واقتصادی‌که اینك روزگارش به سر آمده‌است استعمار جدیدی‌که استعمار یاتسلط از طریق تکنولوژی باشد بدست همین فارغ‌التحصیلان امریکائی‌که بعضاً محققان - مخترعان ومکتشفان فردا هستند به سالهای دراز استقرار یابد.

درکتاب ژان ژاك سروان شرایبر، خواندنی و گفتنی بسیاراست‌که باید ناچار برعایت اختصار از بیان‌آن چشم پوشید. اما ترجمهٔ آقای احمد نامدار ترجمه‌ای است روان وخوشایندکه مطالعهٔ‌آن‌برهمه دانش‌پژوهان وارباب فکر توصیه‌می‌شود. نکته‌ای‌که دراین‌جا بایدیادآورشداین‌است که‌درجستجوی‌معادل اصطلاحات فنی خارجی‌که گاه درمیان ایرانیان اهل‌فن نیزتا حدودی تداول ورواج یافته‌است مترجم محترم‌همواره موفق‌نبوده‌است وازان جمله‌است ترجمهٔ «Ordinateurs» و ترجمهٔ Recherches désintéressées یا ماشین‌های حسابگر الکترونیکی به ماشین‌های ناظر و ناظم‌که تحقیقات فارغ از اندیشه سودباشدبه «تحقیقات زائد وباتحقیقاتی‌که چندان‌مورد علاقه نیست!»(ص۴۷). در صفحهٔ ۱۱۶ بجای اصطلاح رائج «افت تحصیلی» یا اصطلاح «کسری»آمده است‌که نارساست Urbanisation که بفارسی«شهرنشینی‌وگرایش به‌شهرنشینی ترجمه شده است درصفحه ۱۲۰ بخطابه «شهرسازی» تعبیرشده است(که معادل

Urbanisme است نه Urbanisation) درمواردی عین اصطلاحات غربی بکاررفته بدون آنکه معادل فارسی آن ارائه شود مانند stereotypées درصفحهٔ ۱۰۹ که مراد از آن «متحجر» است یا Fronts (که عیناً درصفحه ۱۵۷ فرونتها آمده) وجبهه‌ها ترجمه می‌شود . بعضی ترجمه‌ها از حسن سلیقه بدوراست (مثلا درصفحه ۲۲۸ صاحبان صنایع هستی آمده که مراد صنایع حیاتی Vitale است ودرصفحه ۲۶۷ دایره فساد آمده که مراد دور باطل یامدار بسته‌است. تعبیر «زیر بلیط دیگری رفتن» درصفحه ۲۷۳ نیز بواقع عریب‌است وگویا مرادزیر یوغ رفتن باشد ـ همچنین درصفحه ۲۹۹ شان نزول وتقوی آمده که مرادشان نزول وخاصیت است چون لفظ Vertu هم معنی تقوی‌است وهم‌خاصیت ـ سجیه ومانندآن معنی‌میدهد) واز این‌گونه نکته‌های دیگری نیز می‌توان برشمرد (چون پیچیدگی ترجمه مجموع فصل بیست ودوم) که نبایدقدررحمت مترجم راکه برمابی کوتاه کتابی بالنسبه حجیم را بپارسی گردانده و در دسترس خـوانـنـده ایرانـی نهاده‌است کاسته کند .

درباره جهان آینده و تحولات شگفتی که دنیای امروز آبستن آن‌است هرچه ازکتب‌حدی نظیر کتاب سال دوهزارکان وویبر که پیش‌از این بآن‌اشارت رفت‌و نیز کتاب پرغوغای‌تازه آلوین‌تافلر Toffler تحت‌عنوان «Future shock» بفارسی‌ترجمه شود جادارد و در خورعنایت وستایش‌است، خصوصاً که این‌گونه کتب از رازتوفیق ورمز اعتلاء جوامع پیشرفته عالم‌پرده برمیدارد وشوق مارا درپیمودن راهی‌که به نیکبختی مردم جهان‌سوم منتهی شود تیزتر می‌کند.

هوشنگ اعلم

Bibliography of Iran

ماهیار نوابی، یحیی: فهرستی از مقالات و کتابهائی که بزبانهای اروپائی دربارهٔ ایران چاپ شده است. ج۱، (تهران) بنیاد فرهنگ ایران (۱۳۴۷) انتشارات بنیاد فرهنگ‌ایران، ۴۳، فهرستها، ۱- بها، ۲۵۰ریال.

از رواج نسبی فهرستنویسی وبیبلیوگـرافی (کتابشناسی، کتابنگاری) در سالهای اخیر در ایران می‌بایست خوشحال‌شد، چونکه این فعالیتهاکم‌کم خلاء بزرگی را که‌در زمینهٔ تحقیق وپژوهش «علمی» درایران وجود دارد، پر

خواهد کرد. ازجملهٔ این بیبلیوگرافیهای اخیر، دو کتاب است تألیف آقای محسن صبا (یکی «کتابهای‌فرانسه دربارهٔ ایران»، چاپ ۳، ۱۳۴۵، ودیگری «فهرست‌کتابهای انگلیسی راجع به ایران» ۱۳۴۴)، ویکی هم بیبلیوگرافی ما نحن فیه ، تألیف آقای دکتر ماهیار نوابی. شاید در آیندهٔ نزدیکی‌بتوانم تألیفات مذکورآقای صبارا بررسی بکنم. فعلاً میخواهم بعضی انتقاداتی راکه پس از مروری نسبةً سریع به‌تألیف مزبور آقای ماهیار نوابی به‌نظرم رسیده است، معروض بدارم . چون وقت وحوصله این‌را نداشته‌ام که کم وکیف این بیبلیوگرافی را بدقت بررسی‌کنم، احتمال میدهم‌که مطالب ونکات دیگری هم هست‌که بنظر من نرسیده است. آنچه اکنون معروض خواهد شد ماحصل توجه ببعض فقرات وصفحات تألیف مزبوراست.

الف- مطالب عمومی

(۱) ظاهراً مؤلف این‌بیبلیوگرافی‌را برای خارجیان انگلیسی‌دان (یا لااقل برای ایرانیهای انگلیسی‌دان) تألیف‌کرده‌است؛ زیرا بغیراز صفحهٔ‌عنوان ودیباچه‌ای‌کوتاه بفارسی، بقیه (یعنی صفحهٔ عنوان اضافی، فهرست مندرجات، دیباجهٔ دوم، عناوین مندرجات وبخشها، وغیره) به‌انگلیسی است،حتی«اهداء» کتاب ،که مؤلف‌آنرا «بیاد مرحوم استاد و.ب.هنینگ» (To the memory of the late professor W. B. Henning) اهداءکرده است.* صفحهٔ عنوان انگلیسی صحیحتر وجامعتر ازصفحهٔ‌عنوان فارسی‌است(چنانکه بلافاصله‌خواهیم دید، عنوان فرعی‌فارسی‌این‌کتاب ازلحاظ محتویات جلداول، نادرست‌وگمراه کننده‌است).

(۲) برخلاف عنوان فرعی فارسی (یعنی «فهرستی ازمقالات وکتابهائی که بزبانهای اروپائی در بارهٔ ایران چاپ شده است») ، مؤلف مصنفات‌فارسی متعددی‌را در این بیبلیوگرافی‌گنجانیده است. البته بـا آوانگاری مخصوص خود مؤلف (از جمله، همهٔ‌آثارگرانبهای خود را که همه بفارسیست ؛ رجوع کنید به‌ص ۹-۱۴۸، ۸ مورد). چون‌مؤلف از ایرانشناسان بنام ایران ورئیس بخش زبانشناسی دانشگاه تهران است و، بنابراین، بآسانی نمیشود در صحت اقوال اوشك کرد، بالتبع اشخاص ناواردی مانند اینجانب باید نتیجه بگیرند

---

*این فقره اخیررا اینجور میتوان توجیه‌کرد که‌چون‌مرحوم پروفسورهنینگ‌انگلیسی را بهتراز فارسی میدانسته، روحش‌هم‌بالتبع باانگلیسی مأنوس‌تراست.

که فارسی یکی از «زبانهای اروپائی»است، ازقبیل یونانی و روسی وآلمانی.
اگر کسی از سر تا ته کتابرا بدقت وارسی کند ، به احتمال قوی نوشته ــ
هائی به زبانهای دیگری (مثلا گجراتی، هندی، سانسکریت، ترکی) هم بر
خواهدخورد، کهدر اینصورت، این زبانهاهم جزو«زبانهای‌اروپایی» محسوب
خواهد شد!

از طرف دیگر، یك نقیصهٔ چشمگیر در این‌بیبلیوگرافی، کمی یافقدان
عناوین بررسی‌وبدیگرزبانهای‌اسلاو (وشاید بعضی دیگر اززبانهای«اروپائی»)
است (البته چند مورد نوشته روسی بنظر اینجانب رسیده است، مثلا در ص۴۹
۱۲۹، ۱۳۰، ۱۵۸ وغیره). آیا باید نتیجه گرفت که(۱) بزبانهای اسلاو
مانند چك ولهستانی ویوگسلاوی چیزی در بارهٔ فارسی باستان، اوستا، پهلوی
زردشت، مذهب زردشتی وپارسیان هند (یعنی‌موضوعات‌جلد۱) نوشته‌نشده‌است،
یا (۲) این زبانها جزو «زبانهای اروپائی» نیستند؟ شق‌اول‌بعیدبنظر میرسد و
ظاهراً می‌بایست تن به‌شق دوم در داد.

(۳) این بیبلیوگرافی نه‌فقط شامل‌عده‌ای(البته عده زیادی) ازنوشته‌ها
ببعضی از زبانهاست، بلکه همچنین مؤلف چاپهای متونی‌راکه بزبانهای‌قدیمی
ایران (اوستائی، فارسی باستان، پهلوی) است (با یابی ترجمه، با یابی‌شرح)
درآن ذکر کرده است، مثلاچاپهای‌مختلف اوستا یابخشهائی ازاوستا. دراینجا
این سؤال پیش میآید: آیا اینها هم‌مشمول عنوان فرعی‌کتاب میشود، یعنی‌آیا
فلان چاپ از «کارنامهٔ اردشیر بابکان» یا از فلان بخش اوستا کتابی است بـه
«زبانهای اروپائی» و « دربارهٔ ایران » ؟

(۴) مؤلف در دیباچهٔ فارسی خود دوبار کلمهٔ«کمال»را بکار برده است.
یکی‌آنجاکه میگوید «بخوبی میدانم‌که این فهرست درحدکمال خویش‌نیست»،
ومورد دوم: «... مگر بتوانم با انتشار ذیلی آنرا به‌کمال نزدیکتر سازم» .
البته این توجه مؤلف بکمال سزاوار تقدیر است(حالا بگذریم ازاینکه«کمال»
یك چیز موهوم و پادر هوائی است)، ولی متأسفانه تألیف آقای ماهیار نوابی
چندان‌ازمرحلهٔ «کمال» دوراست‌که اگرمؤلف‌بقیهٔ‌عمررا به «تکمیل» وتوسیع
وتصحیح این بیبلیوگرافی (ومجلدات دیگرآن) بگذراند، بازهم مسلماً خیلی

نواقص و عیوب در کار خواهد بود. مؤلف در همان مقدمه بطور مبهمی مأخذ خودرا چنین ذکر کرده‌است: «فهرستهای چاپ شده وچاپ نشد، کتابحانه‌ها، مجله‌ها، سالنامه‌ها، حشن‌نامه‌ها و یادنامه‌ها وحاشیه کتابها». کدام کتابخانه‌ها؟ کدام محله‌ها؟ حاشیهٔ کدام کتابها ؟ مؤلف تصریحی نمیکندو، درنتیحه، امکان مراجعه مجدد به آنها را (بقصد تحقیق ادعـای مؤلف) از منتقدان، و امکان پیگیری کار خود را (نقصد «تکمیل» این‌ببیلیوگرافی)از پژوهندگان بعدی میگیرد. بهرحال ، چنانکه هست، این اطهار مؤلف بیشتر به‌یك ادعای مبهم ومبالغه شبیه است. متأسفانه باید عرض کنم که مؤلف‌نه‌فقط همهٔ مأخذموردذکر را بررسی نـکرده است (و نمیتوانسته است بکند) بلکه آنهائی راهم کـه طاهراً بررسی‌کرده، بادقت نکرده است. بهترین شاهد این مدعا عناوین بی‌ـ شماریست بربانهای گوناگون راجع بموصوعات حلد اول کـه ازنظر مؤلف دور مانده است. نه‌من میتوانم همهٔ سقطات این تألیفرا پیدا وذکر کنم ، ونه مقالهٔ حاضر حای چنین کاری است. معدلك ، اگرمؤلف یاهرحواننده دیگری شکی در بارهٔ مدعای اینحانب داشته باشد، حاصرم‌که بـا وحود کمی فراغت لیست‌بالابلندی ازبعضی سقطات ونواقص حلداول تهیه‌کنم تادرشمارهٔ آینده‌این محله چاپ بشود.

طاهراً یگانه راهی‌که برای «تکمیل» کارحود بنطر مؤلف‌رسیده اینست که از «دانشمندان وایرانشناسان » استمداد کند، آنحاکه درمقدمه مینویسد: «امیدوارم‌که دانشمندان و ایرانشناسان با فرستادن فهرستی ازآثار خود مرا سپاسگزار حویش گردانند، مگر بتوانم باانتشار دیلی آنرا به‌کمال نردیکتر سازم». بفرض تقریباً محال‌که همهٔ «دانشمندان وایرانشناسان » زنـدهٔ حهان دعوت مؤلف ما را بسیك بگویند، تکلیف مرده‌ها چه‌میشود؟ آیا ایـن دعوت خطاب بیازماندگان یـا ارواح « دانشمندان و ایرانشناسان » مرحـوم هم هست ؟ حقیقت اینکه این گونه ببیلیوگرافیهای حامع وگل‌گشاد کاریك‌نفر و یك‌سال وچند سال نیست. عمری میحواهد و فراغتی وهمچنین همت گروهی همکار ، و یك متدلوژی صحیح ودقیق . همچنانکه خود مؤلف در دیباچه‌اقرار کرده‌اند، آقای تقی‌زاده ایشان‌را به‌این‌کار «اعوا فرمودند»(کذافی‌الاصل) !*

*نمیدانم دیباچه فارسی ترحمه از انگلیسی‌است یـا بـالعکس. بهرحـال، در دیباچه انگلیسی «فعل persuade دراین‌مورد بکار رفته‌است‌که اصلاً معنی«اعواکردن» نیست.

ب غلطهای چاپی

اگر غلطنامهٔ دقیقی برای این کتاب درست بشود، بی اغراق شاید لااقل بحجم خود کتاب بشود. عجیب است در کتابی که بروح پروفسور هنینگ اهداء شده (یعنی دانشمندی که گویا مظهر دقت و وسواس علمی بوده است) اینهمه غلطهای چاپی و غیر چاپی وجود داشته باشد! بعضی از این غلطهای بیشماررا میتوان دسته بندی کرد (مثلا، استعمال تیره (ـ) بجای خط ربط (-) در مورد پیشوندها و پسوندها، کلمات مرکب، آخر سطرها، و غیره؛ تقسیم نادرست کلمات به سیلابهای خود درآخر سطور، که قواعد متفاوتی مثلا در انگلیسی و آلمانی دارد؛ فقدان یا نادرستی آکسان دربسیاری ازکلمات فرانسه)، ولی غلطهای انفرادی بیشماری هم وجود دارد. برای نمونه، صفحهٔ ۷ حاوی لااقل ۵۴ غلط است، واحتمالاغلطهائی هم دراعداد و تاریخها هست که جستجوی آنها فعلا برای من مقدور نیست.

ازوجودخود غلطهاعجیب تر فقدان غلطنامه است. شاید خود مؤلف یاناشر بعدازچاپ متوجه وفور غلطهای چاپی شده باشند و ترجیح داده باشند که از افزودن غلطنامه‌ای بحجم خود کتاب فعلا خودداری کنند.

توجیه خودپذیردیگری برای فقدان غلطنامه بنظر بنده نمی‌رسد. بهرحال واجب است که مؤلف دراهتمام خود به «تکمیل» این بیبلیوگرافی، بنحوی از انحاء اغلاط چاپی جلد اول را، که بسیاری ازآنها مراجعه کننده را گمراه یا وقت او را ضایع میکند، ذکر و رفع بکنند. *

---

* ـ آقای هوشنگ اعلم که اکنون درامریکاست و دررشتهٔ زبانشناسی به اخذ درجهٔ دکتری نائل می‌شود ازکسانی است که به دقائق علم کتابداری جدید آشناست و این رشته را هم بهاتمام رسانیده است و درکتابخانه هاروارد کار می‌کند. جزین مردی‌است بسیار دقیق و وسواسی و بی‌پروا درانتقاد وبه‌همین ملاحظه است که کتاب ماهیار نوابی را ازسر دلسوزی مورد رسیدگی قرارداده است.

اعلم بدین کتاب بسیار سودمند به‌چشم یك کتابدار متخصص نگاه کرده است و به همین ملاحظه نکته‌هائی را مورد تذکار قرارداده که برای یك عالم—

ج ـ قواعد فهرستنگاری

مؤلف بـه بسیاری ازقواعد و اصول معمولهٔ فهرستنگاری اعتناء ننموده است. البته این قواعد و ضوابط فهرستنگاری وحی منزل نیست ، ولی در سطح دنیائی ، رعایت آنها و خصوصاً استعمال یك نواخت آنها کمك بزرگی به یك دستی و دقت و سودمندی کار میکند . دراینجا فقط بعضی ازمطالبی کـه بنظرم رسیده است، ذکرمیکنم.

(۱) دریك فهرست الفبائی، وقتی که یك مدخل اصلی (بهاصطلاح کتابداری، انگلیسی، main entry) دویاچند بارپیاپی تکرار شود، آن مدخل اصلی فقط در اولین مورد ظهور خود، ذکر میشود، و درمورد دوم وغیره یك خط (درماشین

←شاید چندان مورد دقت نباشد.

میان کتابداران رسم است که در پرداختن یك کتابشناسی یك روش واحد اختیار می‌شود تاکتابشناسی تهیه شده یك نواخت ویك دست باشد.

دکتر ماهیار نوابی یکی از دانشمندان معدود ماست کـه به فایدهٔ وسیع کتابشناسی پی‌برده وسالهای درازست که‌اسم ونشانی کتب ومقالات را به هرنحو که به‌دست‌می‌آورد و جمع می‌کند وباحوصله ورنج بسیارکتاب خاصی رافراهم کرده است: طبیعی است که درچنین کتابی اغلاط و سهوها روی می دهد ولی تا کتابشناسی جامع‌تری وجود ندارد این اثر مورد استفاده محققان واقع خواهد شد و باکمك آنها ونوع همین اظهارنظرها ونقدهاست کـه باید به‌تصحیح آن پرداخت وکتابشناسی منقح‌تری فراهم کرد.

من بـه عنوان یك دوستدار فن کتابشناسی کار آقای ماهیار را باارزش میدانم وانتقادات آقای اعلم‌را ازنظر یك کتابدار متخصص وارد اکنون‌امیدوارم کتابداران‌ایرانی توجه کنند که وقتی‌خود به‌یك کار حرفه‌ای نمی‌پردازند نمی‌توان‌توقع داشت که یك دانشمندکار آنان را به‌همان اسلوب که دستور وخواست آنان‌است‌انجام‌دهد کارهای‌افرادی مثل شیخ آقابزرگ طهرانی وخانبابامشار وماهیار نوابی همان فواید را داردکه فهرست ابن‌ندیم وحاجی خلیفه داشته و ازنظر فن کتابداری عیبهای امروز بسیار برآنها واردست .

(ایرج افشار)

نویسی؛ ۸فاصله، درچاپ بطول ۴ یا۶ حرف ـ ضابطهٔ واحدی‌برای طول‌این حط وحود،دارد) کشیده میشود(اینرا اصطلاحاًمی گویند dash entry) : بعدیك نقطه‌وسپس‌عنوان بوشته. مؤلف‌ماترحیح داده‌است‌که مدحل‌اصلی‌رادرهمهٔموارد تکرار‌نکند. مثلا Bailey,H W ۸ بار(ص۳)، Benveniste, Emile ۱۷ بار (ص۶ـ۷) و Bartholomae,Ch ۳۲ بار (ص۴ـ۶). آیا مؤلف شیوه‌ای را که‌صرفه‌حوئی در فضای‌چاپ وحروف‌چاپ خانه را میسر میکند، نمی‌پسندد ؟

(۲) مؤلف ضابطهٔ ثابتی‌را برای‌ذکر نام اول (ویانام یا نامهای میانه) نویسندگان رعایت نکرده است ؛ گاهی آنها را بصورت کامل ذکر کرده است (مثلا Burnouf, Eugène ص۹۶، و Deecke Ernst Georg Wilhelm ، ص ۹۷) وگاهی بذکر حرف (یا حروف) اول نام اول (ویانام‌میانه) اکتفا نموده است. شاید گفته‌شود که‌تعیین‌صورت‌کامل اسم‌اول (ویا میانه) بعضی‌نویسندگان برای مؤلف مقدور‌نبوده‌است، ولی درمورداشخاص‌معروفی مانند H.W Bailey (ص۳وغیره) و R. Ghirshman (ص۱۳۱ وغیره) چطور؟ بعلاوه،مؤلف گاهی با اسم یك‌نویسنده در‌بخشهای مختلف کتاب رفتار مختلفی کرده است، مثلا اسم سیدحسن‌تقی‌زاده درص۵۱ بصورت Taqizadeh. S Hasan ،در۸۸ بصورت Taqizadeh,S H و در ص ۱۱۵ فقط بصورت Taqizadeh داده شده است

(۳) کاش ؛ چنانکه در قاطبهٔ بیبلیوگرافیهای نوین معمول است،مؤلف شیوه‌هائی‌را که ازلحاظ چاپ برای تمییزعنوان‌کتابها ومجلات (یعنی‌استعمال حروف خوابیده معروف به ایتالیك) ازعنوان مقالات (یعنی گذاشتن آن در میان و ....، یا « .... ») موجود است ، بکار برده بود. این‌گونه تدبیرات چاپی کارچشم وذهن را خیلی آسانتر میکند. وبعلاوه رسمی است‌که‌دارد‌کم‌کم جهان پذیر میشود.

(۴) مؤلف ضابطهٔ ثابتی را برای استعمال حروف کوچك (مینوسکول) و بزرگ (ماژوسکول) در عنوان نوشته‌ها رعایت نکرده است. یك قاعده کـه خیال فهرستنگاران را از این‌بابت راحت میکند اینست‌که، بجز درآلمانی‌که همهٔ اسمها بالضروره باحرف‌بزرگ شروع می‌شود ، در زبانهای اروپائی‌دیگر نمی‌بایست بجز اسمهای خاص (اعلام) کلمهٔ دیگری راباحرف بـزرگ شروع کرد. ظاهراً مؤلف ما عنوانهای نوشته‌هارا همچنانکه درمآخذ خود (که‌مسلماً همه یکدست و یکنواخت نبوده‌اند) دیـده است نقل کرده، بـدون اینکه در

هماهنگ ساختن آنها ازخود ابتکاری نشان بـدهد. این دو نمونه را مقایسه کنید :

A false readıng ın the Avesta (ص۳۴) : صحیح

The Doctorine of Metempsychosis in Manıchaeısm (ص۷۴)، غلط

(۵) ارجاعاتی که مؤلف درچندین مورداز فلان به بهمان داده است، همه مبهم واز لحاظ فهرستنگاری غلط است. مثلا درص ۱۲۵ از نـامی (که بعداز مراجعه معلوم می‌شود که نام‌مترجم است) بنام دیگری (که‌بعدمعلوم‌میشود نـام نویسنده‌است) ارجاع میدهد .

Bogdarov, L. see، Bartholomae, Ch.

وقتیکه درهمان فصل بهBartholomae رجوع میکنیم، با ۸مورد-Bartholomae روبرو میشویم و نمی‌دانیم کدامیك از این ۸ مورد است را مرجع الیه Bogdarov مذکور بدانیم. تصادفاً یکی‌از این۸مورد چنین‌است (باتکرار همه اغلاط موجود درمتن):

Bartholomae, Ch.، Notes on Sassanian law.transl. by L.Bogdanov. . (ص۱۲۳)

گذشته از اینکه در فهرستنگاری از مترجم بمصنف ارجاع دادن جائز نمیباشد، نمیدانم‌چرا مؤلف این شیوه ارجاع‌را در مورد همه مترجمان‌متعددی که در این‌کتاب مذکورند بکار نبسته است . بهرحال، بعضی ارجاعات دیگر مؤلف از اینقرار است : ازمؤلف بمترجم/ ویراستار / شارح (ص ۷۴ و۷۱)، از ویراستار / شارح به عنوان کتاب(ص۱۳۵ و۲۲۳)، وغیره.

(۶) ازاین ارجاعات ناجایزناجایزتر نوع مدخلهای اصلی‌ای است‌که مؤلف‌برای مصنفات‌بی‌نام‌مصنف(anonymous)مثلا اوستا، شهرستانهای‌ایرانشهر، کارنامه اردشیر بابکان ، ماتیگان‌هزار دستان، برگزیده‌است . یعنی مؤلف ما، بر خلاف قاعدهٔ معمول در فهرستنگـاری، دراین‌گونه موارد مدخل اصلی را نام ناشر یا ویراستار یا شارح یامترجم قرارداده است، مثلا.

Darmesteter ,J.، Le Zend - Avesta, traductıon nouvelle avec commentaıre hıstorıque et philologique(ص۱۳)

Anklesaria· B.T.، The Gâthâs of Zarathustra; transliteration and translation in English... ([۱]ص)

Abadani, F.S ، Drakht _ Asurik .([۱۱۹]ص)

چنانکه براهل فن معلوم است، در اینگونه موارد مدخل اصلی عنوان رسمی یا مقبول کتاب است، که عنداللزوم به بخشهای خود تقسیم میشود و ، در صورت مساوی بودن شرایط، برحسب تاریخ انتشار و یازبان ترجمه، مرتب می‌شود. مثال:

اوستا

قرآن.

کتاب مقدس

درخت آسوریك

اوستا. گاتها.

قرآن. سوره یوسف .

کتاب مقدس.عهد عتیق. سفرخروج .

سپس باید نامهای مترجمان ، شارحان ، ویراستاران و غیرهم را در اندکسی درپایان کتاب ذکر کرد(همراه باشماره فقره یافقرات مربوطه درمتن کتاب). در اینجا میخواهم این سؤال را از مؤلف خودمان بکنم: اگر فرضاً شخصی بنام احمد لنگرودی نژاد متن قرآن را چاپ بکند ویکی دوصفحه هم برای خالی نبودن عریضه بعنوان « دیباچه » به آن بیفزاید، آیا در اینجا متن قرآن مهمتر است یا نام احمد لنگرودی نژاد ؟ بر طبق رویه شما ، مراجعه کننده باید اسم ورسم این آقای مقدمه نویس یاناشررا بداند ، والا ممکن است که دسترسی به مشخصات این چاپ ازقرآن پیدا نکند .

(۷) درمورد ذکر مقالات، مؤلف خوشبختانه دربیشرموارد قاعدهٔ صحیح را رعایت کرده است، یعنی اول نام نویسنده، دوم عنوان مقاله، سوم عنوان کتاب یا مجله‌ای که آن مقاله درآن چاپ شده است، وغیره ولی نمیدانم چرا در موارد مشابه متعدد دیگری مؤلف عنوان مجله یاکتاب (وحتی اسم چاپخانه)را مدخل اصلی قرار داده است. مثال (باتکرارعمدی همهٔ غلطهای متن):

(1)*Outlook*.، Zend-Avesta, translated by J Darmesteter، 60, Sept; 24, 1898, p 242 (Review) (ص۴۳)

(2) *Christian Science Monitor Magazine*، Message from darius I, Inscription rock of Behistun. Oct 27, 1937, p.14
(ص ۹۷)

(3)*Encyclopedia Britanica* , *9th edition*، «Pahlavi»

این شیوه بکلی غلط است . ظاهراً مؤلف این‌شیوه را در مواردی بکار برده است‌که اسم نویسنده را نداشته یاگمان‌کرده است‌که فلان یا فلان مقاله بدون نام نویسنده چاپ است. ولو اینکه بفرض تقریباً محـال قبول‌کنیم که این‌گونه از مقالات نام‌نویسنده نداشته است ، بازهم شیوهٔ آقای ماهیار نوابی غلط است ، زیرا در صورتی‌که مقاله anonymous باشد، عنوان مقاله را باید مدخل‌اصلی قرارداد، بنابراین، مثلا فقرهٔ آخر ازفقرات منقولهٔاخیر میبایست بهاین صورت ذکر شود: وتاریخ

«Pahlavi .the» *Encyclopaedia britannica* 9th ed .

(ضمناً بغلطهای چاپی‌هم توجه فرمائید!)

(۸) گذشته از انواع واقسام عیوب، نواقص ونـدانمکاریهای دیگر (از قبیل فقدان محل ویا تاریخ چاپ دربعضی موارد، آوانگاریهای قلابی دربعضی موارد ، مدخلهای اصلی ناموزون، ذکر ناشایسته القاب مانند موبد ، هیربد، حاجی، سید الخ، دربعضی موارد) که اگر بخواهم ذکر کنم «مثنوی هفتاد من کاغذشود، دوموضوع نسبتاً فرعی هست‌که میبایست در اینجا ذکر کنم. یکی‌این که مؤلف‌معنی‌ومورد استعمال کلمهٔ *ibid* (مختصر کلمهٔلاتینی ibidem = درهمان جا) راکه بارها بکار برده است (مثلاً ص۲،۴ و۵) نمیداند. درهمهٔ مواردی‌که مؤلف *ibid* رابه‌کار برده‌است، بایدکلمهٔ *id* (مخفف*idem* لاتینی = همان) را بکار برد. دیگراینکـه درکتابهای فرنگی مرسوم است‌که برای شماره‌گذاری صفحات‌پیش‌ازمتن(یعنی صفحات مقدمه، دیباچه، پیشگفتار، فهرست مندرجات وغیره)«اعداد رومی»کوچك(مثلا i = ۱ ، ii = ۲ ، v = ۵ ، x = ۱۰) را بکارمیبرند، ولی مؤلف‌ما، برخلاف سنت‌جاریه، اعداد رومی‌بزرگ (یعنی‌مثلا I = ۱ ، II = ۲ ، V = ۵ ، X = ۱۰) رابکار برده‌است.

عبدالرحمن عمادی

تاریخ گیلان و دیلمستان

تألیف سید ظهیرالدین مرعشی، تصحیح و تحشیهٔ دکتر منوچهر ستوده
تهران-انتشارات بنیاد فرهنگ ایران دیماه ۱۳۴۷

درسال ۱۳۳۰ هجری قمری برابر با ۱۲۹۱ هجری خورشیدی. (ه.ل رابینو) کنسول دولت بریتانیا در زمان قاجارها ، که برای شناساندن گذشتهٔ بخشی از ایران آثار باارزشی ازخودبجانهاده‌است ازروی تنها نسخهٔ خطی موجود درجهان، درشهررشت، درچاپخانهٔ «عروةالوثقی» کتابی بنام «تاریخ گیلان و دیلمستان» بچاپ‌رساند وشناساندکه پیش از آن‌یکسره ناشناخته بود.

* * *

بررسی این کتاب نشان‌میدهد: زمانی‌که سیدظهیرالدین مرعشی درسال ۸۸۰ هجری قمری بنوشتن تاریخ «گیلان ودیلمستان» خودآغازکرد گیل‌ودیلم ولشکریان آنها تااندازه‌ای همان بودندکه فخرالدین اسعدگرگانی شاعرویس ورامین درنیمه سده پنجم هجری درباره آنهاگفته بود .

زمین دیلمان جائیست محکم — بدو در لشکری از گیل و دیلم
بتاری شب از ایشان ناوك انداز — زنند از دور مردم را بآواز
گروهی ناوك و ژوبین سپارند — بزخمش جوشن وخفتان گذارند
چو دیوانند گاه کوشش ایشان — جهان از دست ایشان باز ویران
ز بهر آنکه مرد نام و ننگند — ز مردی سال و مه باهم بجنگند
از آدم تا باکنون شاه بی مر — کجا بودند شاه هفت کشور
نه آن‌کشور به پیروزی گشادند — نه باژ خود بدان کشور نهادند
هنوز آن مرز دوشیره بماندست — برو یك شاه کام دل نراندست

باآنکه پس‌ازاسلام درکتابهاازدیلم ودیلمستان‌وگیل وگیلانیان گفتگوی فراوان شده بوداما بیشتر سخنها شنیده‌هائی ازدوربود نه دیده‌هائی ازنزدیك. اگر مرعشی‌هم یك‌گوشه‌ای از زندگی چند سده فرمانروایان آن مرزوبوم را نشان نمیداد چه بساکه برای دوران پادشاهی (سادات‌کیا) ودیگرفرمانروایان

گیلان ودیلمان ورویان نیزمیبایست شهریاران گمنام دیگری فراهم‌آورد .
مرعشی تنها کسی است که نه تنها چون کارگزار خویشاوند و سرشناس دربار (سادات کیا) بوده ازآگاهیهای دست اول برخورداری داشته بلکه خود دربسیاری ازپیش‌آمدها دست‌اندرکاربوده وهمه جاهای یادشده‌درکتاب‌رازیرپا گذارده وبسیاری ازآن رویدادها را بچشم خوددیده‌است.

***

شایداین خود ازشگفتیهای سرنوشت این‌کتاب است‌که پس‌ازسپری‌شدن بیش ازپنجاه‌وهفت سال از چاپ سنتاً مغلوط وابتدائی آن‌کتاب بوسیله رابینو (تاریخ گیلان‌ودیلمستان) نایاب باردیگر بکوشش دکترمنوچهرستوده دانشمندی از طراز نو تصحیح و با یادداشتهای سودمند چاپ و نشر شود . مصحح کتاب پژوهنده‌ای است مردم دوست‌که همه جاهای یادشده درکتاب را خیلی بیشتراز خودمرعشی وهردیلمی وگیلانی دیگری پیموده ودیده و شبها و روزها بامردم گیل‌ودیلم در دورافتاده‌ترین مکانها گفتگوها داشته واز واژه های مردم گیل فرهنگی ستوده فراهم ساخته، برای‌دژهای اسماعیلیان درالبرزکوه‌کتاب‌نوشته وهمه‌آثارتاریخی خرد وبزرگ گیل‌ودیلم را دراثربزرگ دیگری جزء آثار ملی‌وتاریخی‌گرد آورده وچنانکه شیوهٔ اودرشناساندن‌علمی مردم جاهای‌دیگر ایران است مطالعات ذهنی رابامشاهدات عینی درهم آمیخته‌است‌که آثارمتعدد اودربارهٔ گیلان ومازندران هریك درخوربحثی‌جداگانه‌اند. امروزبسیاری‌از مردم‌کوه ودشت‌گیلان بی‌آنکه درجائی خوانده باشند دکترمنوچهر ستوده را که بارها برای پژوهشهای ایران شناسی خود بمیانشان رفته دیده و نامش را شنیده‌اند. از این روکار تصحیح کتاب (تاریخ گیلان و دیلمستان) بدست مرد کاردانی انجام یافته‌است‌که مردم‌گیلان و مازندران و دوستداران فرهنگ آن سامان بدو دینی بزرگ دارند .

ارزش این‌کتاب ازجنبه‌های‌گوناگون بسیار است چه درآن‌گوشه های فراوانی از زندگی اجتماعی و اقتصادی و آداب و رسوم آن دوران را میتوان بروشنی دید .

اول : گوشه‌ای ازوضع اجتماعی واقتصادی آن زمان

درگیلان ودیلمستان آنزمان هر ناحیه‌ای که چند ده یادهستان را در بر میگرفته از خود فرمانروای خودکامه‌ای داشته که گاهی در لشکرکشیها و باحدهـی ناگزیر میشده از فـرمانروایان بزرگتر پیروی کند . بیشتر این فرمانروایان که خودراشاه‌میدانستندلقب عمومیشان(کیا) بودمانند: کیاکوشیج- کیا ولمی- کیاهراراسپ -کیاتجن گوکه - کیای‌شکور- کیا دیلمی - کیای‌لمسر- کیای الموت - کیایان شیرامه و... که بوسیله نام سرزمینشان از هم بازشناخته میشدند . نام‌خانوادگی فرمانروایان(استاندار) ولقب امیران بخشی‌از(اشکور وتنکابن) (کاکو) بود و (سادات کیا) نیز که عمده‌ترین فرمانروایان گیل و دیلم بوده‌اند بانام خود لقب‌کیا - خورکیا - باری‌کیا - کارکیا - رکابرن کیا داشته‌اند. تخت‌گاه این‌فرمانروایان بیشترقصبه‌وگاهی شهرکی‌بوده بابازارچه ومیدان ومسجد وآرامگاه فرمانروایان پیشین باساختمانهای حکومتی وخانه‌های (امیره) وکسان وسران لشکری‌وکشوری او وزندان و مهمانسراکه بنا - بشیوه‌کهن گیلانیان در روزهای معینی از هفته در آن تخت‌گاه برای دادوستد بازاری هم برپا میشده‌است. چنین‌تخت‌گاهی‌را (گوراب) میگفته‌اندکه مؤلف گاهی‌آنرا (بقعه) نامیده‌است .

هر فرمانروا یا بنوشته مؤلف (امیره) برای خود نوکرانی از لشکری وکشوری داشته‌است. چنانکه سادات‌کیاکه (امیره) های‌دیگردست نشانده‌آنها بودند درسپاهشان‌گروهی جنگ‌پیشه (حملهٔ سلاح) یا (متجنده) یا (جندی) یا (دیلم) از دیلم وگیل داشته‌اند که سپاهیگری کار خانوادگیشان بوده (۳۴۹) سوار نظام طبعاً نقش عمده داشته . فرماندهان بزرگ لشکری لقب (کیا) - اسپهسالار - اسپهبد رابرنام خود میافرودند . بیشتر فرماندهان سپاه از مردم کوهستان دیلم بوده‌اندکه از روزگار کهن بقول حدودالعالم پیشه سپاهیگری داشته‌اند. هرصف سی نفربود. فرمانده هر واحدی را (سروبوان) مینامیدند . (۱۲۸) درجنگها سان دیدن وآراستن‌لشکر ازگروه پیشروگروه (مایه‌دار) یانیروی ذخیره (پشت‌گیروپشت‌گیری) بمعنی: حمله غافلگیرانه از پشت‌سریا ازپیرامون، (اسواری) یعنی رشادت و مردانگی درجنگ - و ساختن (بنه بر)

سنگر تپه مانند و(پرچین) بمعنی نردهٔ چوبی رایج بوده‌است. بهنگام‌شادباش یابدرودگفتن بسپاهیان بآنها (روزبدهاد) گفته میشد.

یك‌دسته ازسپاهیان بنام (خلاسر) همیشه همراه وگوش بفرمان بوده در (گوراب) کنارارك‌خانه داشتند(۱۴۴) و هنگامیکه جنگ نبود هرکار دولتی و دیوانی دیگری که بدانها داده میشد انجام‌میدادند.(۱۴۰–۱۴۱–۱۴۴).

دسته دیگر ازلشکریان بنام(رستر) همان‌کارهای(جلابران)رامیکردند. چنین‌پیداست که دامنه عمل رسترها‌باندازه (جلابران) نبوده‌است(۲۰۰-۲۱۰-۲۲۷). گروهی دیگر از نوکران (سادات‌کیا) بنام (خاناده ـ جناده) بودند که‌گویا نقش‌فرستادگان وپیامرسانان داشته‌اند ودستورها رابلشکریان ومردم میرسانده‌اند. چه (خش) درگیلی ودیلمی بمعنی : صوت وصدا وطنین و آواز و بازتاب صدا است . هرچند مؤلف از (مرسوم عساکر) یادکرده ولی دستمزد لشکریان بیشترهمان چیزهای غارتی بوده‌که پس‌ازشکست دشمن از لشکر او بجامیماند ویادرخاك اوازمردم گرفته میشد. به زخمیان جنگها ازلشکر خودی چیزی بنام‌مرهم بهامیداده‌اند. چون گروهی از سپاهیان نامنظم و فصلی کسانی بودندکه بهنگام جنگ آنهارا فرا میخوانده‌اند از این‌رو پس ازپایان جنگ آنهارا بازپس میفرستادند تابخانه وکار خودبرگردند. گروه سپاهیان منظم و همیشگی مانند فـرماندهان ـ جلابران ـ رستر ـ خناده باید سپاهی زاده و سپاهی پیشه میبودند اماگروه سپاهیان نامنظم و فصلی لازم نبود سپاهی زاده و لشکری پیشه باشند(۳۴۹). کشتن‌اسیران جنگی نیز معمول بوده‌است.

ابزارهای جنگی : شمشیر و گرز وسپروتیروکمان و خنجر و ژوپین ـ پیشدار ـ هشت‌پر ـ فلاخن ـ وزره ، وکلاپشته وجبه وجوشن‌جامه‌جنگیان بود.

بسبب اهمیت سپاهیگری عنوان (دیلـم) و (کیا) در اذهان مـرادف اعیان وشریف یا بقول مؤلف (متجنده وجندی) بود (۱۲۵) از همین رو در چند جای‌کتاب‌که از (دیلم) و (دهجه) یاد میکندمنظورش ارباب ورعیت‌است. چه دهجه نامی بود عمومی برای‌تمام افراد طبقهٔ پایین بویژه دهقان وروستائی دامدار (۱۳۱). مردم طبقهٔ پایین بهیچ رو بحساب نمیآمدند : چنانکه درسیل بسیار بزرگ سال ۸۸۳ که ویرانی‌ها ببارآورد وکشتار بزرگی‌کرد (از این سبب جروی ملالت به خاطر عاطر دریا مقاطر رسید . اما چون اعیان مملکت

وارکان دولت ومشاهیر ولایت را زحمت نرسید و بسلامت بودند شکر باری عز
اسمه بتقدیم رسانید) صفحه ۴۱۸ .

مذهب شیعه دین رسمی بود ولی درگوشه وکنار اگر پیروان حسن زند
وسنی اسماعیلی وجود داشتند بوسیلهٔ (سادات کیا) سرکوب می‌شدند . کسانیکه
بدرد سیاست (سادات) کیا میخوردند پس ازنقل مذهب لقب (تائب) یا توبه کار
می‌گرفتند . واین‌عنوان همواره با آنها برجا میماند مانند تائب کاوس (۱۶)
تائب شاهملك (۲۹-۴۵) و این گروه را (تائبان) میخواندند (۱۶) .

سادات کیاکه ازسده های پیش بکمك پیروان شیعه خود با جنگهای پی
درپی فرمانروائی‌را ازچنگ خاندانهای بومی کهن بیرون‌آوردند ودستاویزشان
برای جنگها رواج دین مبین بامامت سادات بوده است خـود با فرمانروایان
پیشین وغیر سید درعمل چندان فرقی نداشتند وکسانی ازسادات کیا « چنان به
لهو ولعب وعیش وعشرت مشغول گشتند که گاهی‌سکران (مست) بودند.» ۷۸ -
اگر امیران غیرسید مثل امیرمحمد رشتی تجاسبی (پدر پیرحاجی گشته خود
را بطمع شوم دنیا وی قتل‌کرد ودو فرزند خود را با یکنفر فرزنـد زاده طفل
بکشت وبقتل برادر اقدام نمود) و یا اگرکیای هزار اسپی فرزنـد و برادر
خود را کشت (۴۶-۵۲-۷۸) سادات کیا نیز برای فرمـانروائی از کشتن
نزدیکترین کسان خود روگردان نبوده‌اند . کارکیا ناصرکیا وبرادرش‌کارکیا
سید احمد پدرخودرا ازتحت فرمانروائی فروکشیده زندانی‌کردند تادرزندان
مرد . سپس باهم بجنگهای خونین پرداختند . سرانجام وقتی‌کارکیا سیداحمد
شکست خورد ، آنقدر در زندان ماند تا مرد . سید محمدکیا در ۸۳۳ گروه
بزرگی از اسیران را درکنار (سیه رود) سر برید (۱۷۵) - دهستان (لیل)
را آتش زده سوزاندند چنانکه تاهفت سال خـروسی در آنجا ها نمیخوانـد
(۱۱۶) ، همه زن ومرد و کودك (کشته) از سرزمین دیلم را بعنوان (ملحد و
اسماعیلی) قتل عام‌کردند (۱۳۷) و (فقیه حامد) راکه در اشکور دیلم مردی
پارسا بود ومردم دیلم باو اعتقاد داشتند گرفتند (چون ضرر خاص جهت نفع
عام جایز داشتند حضرت رضوی شعاری اورا در وادی شیم رود بقتل‌آوردند .
ودرکوب بوریا پیچیده نفت ریختند و بسوختند) (۱۳۵) . (سیـد امیرکیای
گوکه) زن (انوزکوهدمی) راکه شوهرش زنده بود بزور بعقد خود درآورد

(۱۷۷) . سیدمهدی کیازن (نوپاشا) را نیز دربودهٔ شوهرش زن خود ساخت (۴۰) . گاهی ساکنان یك جا را دسته جمعی بجاهای دیگر تبعید می کردند (۴۲۰) دوده (اشپین وکماچال) را سوختند وبا خاك یکسان کردند (۱۹۵) .

اگر کسی یکی از خویشان (امیره) هارا می کشت نه تنها کشنده بلکه همهٔ خویشاوندان اورا نیز میکشتند (۳۲۶) گاهی نوکران باوفای خود را نیز ازروی هوس اعدام میکردند چنانکه وقتی کارکیاسید احمدکیا برصد برادر خودکارکیاناصرکیا توطئه چید رستم نام یکی ازنوکران این خبررا به ناصرکیا رساند. پس از چندی تحقیق کردند درستی توطئه چینی و وفاداری رستم نوکر ثابت شد . (هرچند دانستند که آن قصه واقعی بود اما جهت خاطر کارکیا امیر سید احمد ، رستم بیچاره را بفرمودند تا درمیـان بازار تمیجان به حلق برکشیدند وسه روز همچنان بگذاشتند) (۲۲۸). درجنگی کـه میان همین دوبرادر شد و میر سید احمدکیا در سال ۸۴۶ شکست خورد سربازان ترکی راکه درلشکر اوبودند واسیرشده بودند (آزادکرده خلعت دادند) ولی اسیران گیل و دیلم را بکیفر رساندند (۲۵۰) .

جنگهای پیاپی امیره ها باهم مایه (سفك دماء واخذاموال جماعت اهل اسلام) بود (۱۶۵) و (بر مصداق ان الملوك اذا دخلو قربة افسدوها بسبب ازدحـام عساکر نصرت آثار ملك خراب گشته و بایر شده بود) (صفحه ۲۷۶).

چون آن زمان مصادف با چیرگی ترکان ومغولان بر ایران و ایرانیان بود (سادات کیا) و سردستگان سپاه آنها نیز بشیوهٔ مغولی در جنگهای خود روستاها را غارت میکردند که حتی سید ظهیرالدین مرعشی مؤلف کتاب نیز خود به این سیاهکاری ها دست زده به آن بالیده است(۲۸۲-۲۸۵-۳۸۰-۴۰۵).

وضع اقتصادی

درگیلان کشت برنج و بهدست آوردن ابریشم ودرکوهستان دامداری و وگندم وجو رشته های اساسی اقتصاد آن زمان بود وابریشم گرانبهاترین کالا بشمار می آمد چنانکه در باج بگیریها ارسیم و زر با ارزش تر دانسته میشد . واحد پول (تنکه) بود (۱۸۰) وچون بقول حدودالعالم کار این مردم همواره جنگ بایکدیگر بوده از این رو هر فرمانروای کوچك محلی یا (امیره) که

بردیگری پیروز می‌شد خود بخود دارائی (امیره) شکست خورده و روستا ها و روستائی (دهجه) اورا نیز بچنگ می‌آورد ومیان کسان خود بخشش میکرد. از این‌رو شمارشان این بودکه چون ملك عقیم‌است هر که بروز شمشیر بچنگش آورد وارث آن است (۱۰۳) .

ابریشم وقماش اسکندرانی وتنکه سرح واسبسواری وباز شکاری وسگ وتوله تازی که برای زندگی و جنگ و شکار (امیره‌ها) بکار میرفت کالای ارزنده‌ای برای باج وپیشکش بودند . زیردستان فرمانبر نیز از فرمانروایان خود در برابر خوش‌خدمتیها بدریافت اسب وخلعت وکمر وتوغ وعلم سرافراز می‌گشتند . بسیاری از روستاها حتی شهر وبازار بدلخواه (امیره) به (الکا) یا بگفتهٔ گیل ودیلم (نانخانه) بایی وآن داده می‌شد. (۱۱۸) . با اینکه پول که ازآن بنام (تنکه) یاد شده رایج بود هنوز مبادله کالا با کالا در بازار های روزکه در روزهای معینی ازهفته در (گوراب)ها برپا می‌شد نقش‌عمده داشت. دهقان ده (دهجه) گذشته از بهره مرسوم مالکانه وپیشه ور و سوداگر شهری علاوه بر (تکالیف دیوانی) چیزی بنام (مرسوم عساکر) نیز میداده که اندازه و نحوه گرفتن آنها روشن نیست . برای باریافتن ـ دادخواهی کردن ـ عذر (تقصیر) خواستن ـ پیشواز و بسلام رفتن و.... پیشکش داده میشد که لابد بسته بمورد و موقعیت طرفین بوده و اگر هردو طرف (امیره) بودند این باج ابریشم ـ اسب تازی ـ توله وسگ شکاری ـ مرغانی‌چون : (قوش زنگل‌پا) ـ باز ـ باشق ـ چرغ ـ شاهین ـ بحری ـ سیاه چشم (۲۶۳).

و از پوشاکها : قماش اسکندرانی ـ پوستین ـ جامه‌های زربفت و از نقدینه (تنکه) وسکه های دیگر زر وسیم بود (۲۷۱) . (امیره)های بزرگتر نیز متقابلاً بهامیره های فرمانبر و لشکریان وکارکنان دستگاه خود (جامه و اسب وکمر وتوغ وعلم وریلوچه حکومت وحکم شاهی) بعنوان خلعت میدادند وآنهارا (مستمال) میکردند . بدیهی‌است که این خلعتها بافراد طبقهٔ روستائی (دهجه) داده نمیشد . بکسانی ازآنهاکه درخور نوازش شناخته می‌شدند چیز- های بنام (عطیه) و (هبه) میدادند . (۴۲۵)

به برخی ازجاها گاهی‌هم (خط ترخانی) داده از (تکالیف دیوانی) محفوظ میداشتند و از هر ده تنکه هشت تنکه می ستاندند (۱۴۳) . گویا کشاورزان نیز وابسته بزمینهای خود بوده مانند ملك و مال شخصی مالك داد وستد میشدند . چنانکه درسال ۸۵۱ کارکیا سلطان محمد درهرجا (ازشهری

و روستائی رعیت چند به برادرحود بخشیدند) صفحهٔ ۲۷۳.

(امیره ها) و همه مالکین ورمین داران و توانگران مانند دامداران در موسم گرما بکوهستان دیلم رفته و پائیز و رمستان و بهار در گیلان گرمسیر میماندند . واین رسم تاسالهای احیر بیرحاری بود .

یکی ار راههای بچنگ‌آوردن خواسته ومال به پیروی از شیوهٔ مغولان تاراح و تالان دارائی مردمان روستاها ودامداران درزمان‌لشکرکشیها بودکه مؤلف بارها درکتاب ارآن همچون نشانه فیروزمندی ناسرافرازی یاد می‌کند (۲۶۱-۲۸۲-۲۸۵-۳۸۲).

باآنکه (سادات‌کیا) درگیلان خاوری ومدتی(تحاسپی) ها و (دباح)ها در رشت و فومن تقریباً پادشاهی مستقلی داشتند چند بار بغارتگران مغول و ترکان باج وحراح هم دادند (۷۷) وگاهی برخی ازمدعیان محلی‌آنها برای رسیدن بفرمانروائی بترکان و مغولان پناهنده شده لشکریانی از آنهـا را بسرزمین گیل و دیلم می‌آوردهاندکه این خود درد دیگری بر دردهای دیگـر مردم می‌افزود (۱۴۲ ـ ۱۴۳ چاپ رابینوو ۷۷-۱۷۱-۲۴۶-۲۴۷-۳۶۵-۳۷۶) .

تنهاکار ساختمانی و عمرانی سادات‌کیا در آن چند سده بنای (گوراب تمیحان) و حداکردن دو نهر از (پلورود) بنام (شیرارو) و (گوارود) ونهر بزرگ دیگری ار سفید رود بنام (کیاحو) و درست‌کردن چند استخر بزرگ برای آبیاری برنجزارها و ساختمان آرامگاه چهار پادشاهان در لاهیجان و ساختمان چند پل خشتی و حمام و خانه‌هائی آجری با سقف سفالی برای خود و کسان خویش و احداث چند مسجد و بقعه و آرامگاه کوچك در جاهـای مختلف برای (امیره) های درگذشته بودکه نهرهای (شیرارو وکیاحو) وآثار آرامگاه (چهار پادشاهان) و بقعه‌های (ملاط وسمام) اکنون نیـز بر جاینـد (۷۴-۱۴۰ تا ۱۴۴-۴۲۸) اما از (امیره) های دیگر همدوره (سادات‌کیـا) هیچ‌کار ساختمانی و عمرانی یاد نگردیده است .

بازماندگان اسماعلیان در دیلمان

با آنکه فرمانروائی پیشوایان اسماعیلیه با کشته شدن علاءالـدین و رکن‌الدین بدست مغولان در سال ۶۵۵ و ویران شدن دژهای آنان در رودبار الموت یکسره برافتاد و بدستور منکوقاآن همه پیروان اسماعیلیان از زن و

مرد و بزرگ و کوچك تاکودك شیرخواره از دم تیغ مغولان گذشته بودند و با آن همگان کشی و ویرانگری مغولان و دشمنی (امیره) های گیل و دیلم و رویان با اسماعیلیان نمیبایست کسی ازملحدان بر جا مانده باشد ، بازدیده میشود که در زمان سید علی کیا در ۷۷۰ هجری یکی از داعیان اسماعیلی که از نبیرههای علاءالدین بوده با لقب (خداوند) در اشکوردیلم بسرمیبرده وپیروان زیادی داشته (و کیاهای کوشیج) دیلمان اسماعیلی بودهاند و به سید علی کیا که آنها را بنوکری خود فرا خوانده بود پاسخ دادهاند (کسی را حدآن نبود که برما این حکم کند . شما دانید بمذهب خود و ما بر مذهب خودیم) و هواخواهان آنها درالموت نیز برجا بودهاند . که سرانجام سید علی کیا آنها را در ده (کشه) دیلم غافلگیر کرده خرد و بزرگشان را قتل عام میکند (۵۴-۵۸-۶۷). و درسال ۸۳۳ باز هم یکی دیگر از داعیان اسماعیلی بنام محمد با لقب (خداوند) دیده میشود که در جنگ با سید محمدکیا شرکت داشته است (۱۶۹). درسال ۸۴۶ نیز داعی دیگری بنام محمد با همان لقب (خداوند) در جنگ با کارکیا ناصرکیا همدست دشمنانش بودهاست . (۲۴۷) که این نمونهها نشان میدهند اسماعیلیان تا سال ۸۵۰ در دیلم نیروئی داشتهاند و (خداوند) لقب داعیان آنها بوده است .

دوم : آداب و رسوم کهن

این کتاب یکی ازمنابع بررسی وپژوهش دربارهٔ برخی ازآداب ورسوم کهن گیل و دیلم است . مؤلف کتاب بارها از رسم پیشینیان بنام (رسم و آئین خسروان گیلان) (۲۱۴) (دستورگیل و دیلم) (۲۴۴) (داب حکام گیلان) (دستورگیل) (۲۷۰) (رسم وآئین که سابقاً درمیان مردم آن ایام جاهلیه مانده بود .... رسم وعادت گیل و دیلم) (۴۱۵-۴۱۲) و.... یاد میکند . این آداب ورسوم عبارت بودهاند از:

۱ــ آئین سوگواری برای مردگان و بزرگداشت یاد بود آنها که یکی از کهن‌ترین آداب بشری است. در دیلمان وگیلان که زادگاه و پایگاه بزرگ دین شیعه است ، رسمی است ریشهدار «مردم گیل و دیلم در میان خاك و خون غلطان وآب حسرت از دیده ریزان ودست برسینه‌کوبان، نمدهای سیه درگردن و خار وخاشاك درسر و تن میگردیدند .... مراسم تعزیت بتقدیم رسانید جامه سوگواری‌در بر کرده هفت‌روز پای‌برهنه برسرخاك‌وخار وخاشاك‌می‌نشست. . .

خاك برسر و خار در بر، با ناله و آه دست حسرت برسینــه و سرکوبـان میکردیدند .... با حامه چاك و دیده‌های نمناك خاك برسر وخاشاك دربرهفت روز بعراداشتن اشتغال نمودند .... واز اطراف وجواب برسم عزامی‌آمدند» (۲۲۳-۲۵۳-۲۶۵-۴۰۷-۴۲۹) .

برخی ازسادات کیاگورنیاکان خود را زیارتگاه ساخته بودند : (مزار سادات وائمه واکابر را بتخصیص روضات منوره‌آبا واحداد خودرا و مشاهد را دریافتند) (۴۲۶).

۲ــ برخی درختها را مقدس شمردن و بآن‌کهنه بستن در آن زمان نیز رایج بوده است (۱۰۴).

۳ــ غیر ازشکار پرندگان با مرغان شکاری وصید (کوه‌بزا) یا بزکوهی درکوهستان شکارگراز وگوزن و حانوران حنگلی درگیلان بوسیلـه (مخحیر چاه) که شرح‌آن را درصفحات ۳۱۷ - ۳۱۸ - ۳۱۹ موصع حالبی بیان‌کـرده بهمراه‌گروهی از مردم باآن همه تشریفات سرگرمی و ورزش دیگری بوده‌که بازمانده‌آن تاسالهای اخیر نیزمیان دهقانان حنگل نشین برحا بوده .

۴ــ کشتی دیلمی‌که ورزش باستانی‌آن سرزمین بوده هم مشت زنی است وهم درگیری سرپا و هم‌کشتی باستانی‌کنونی، یکی دیگر از رسمهای‌کهن است‌که هنوزهم پابرحااست . در زمان‌مرعشی برپاکردن این‌کشتی‌یکی‌از سرگرمیهای (امیره) ها بوده است . کشتی‌گیران را (زورگر) ومسابقه و ورزش آنهــا را (رورگری) می‌نامیده‌اند و رسم بوده‌که چندین روزپیش ازمسابقه‌کشتی‌حوانان حوراك مقوی میخورده واستراحت میکرده‌اند تا زورمند شوندکه این عمل را (داشت) می‌گفته‌اند . سپس در روز مسابقه برتن خور روغن مالیــده با هم درگیر میشدند .

۵ــ روزبازار درگوراب‌ها : یکی اد رسمهای‌کهن آن زمان این بوده که روستائیان وصاحبان کالا و مردمی‌که میخواسته‌اند نیازمندیهای خود را با خرید و فروش رفع‌کنند در روز معینی از هفته در یکی از (گوراب)ها گـرد می‌آمدند و بداد و ستد می‌پرداخته‌اندکه این رسم برپا شدن(روزبازار) درهر هفته دریکحا ویا چند حا هنوزهم برجا است وهردهقانی میداندکه درروزهای هفته درکدام یك از شرکتهای آن پیرامون (روزبازار) است ومیتوان بـرای خرید وفروش به‌آنحا رفت .

۶ـ باآنکه (امیره) ها برای شکوه دم و دستگاه خود غلام و کنیز هم داشته‌اند اماآنها را باکمرهای زرین و سیمین آراستن تا زمان سلطان محمد کیا در۸۵۲هجری رسم نبوده اونخستین‌کسی بودکه دستور داد باًنهاکمرهای زرین و سیمیں و حامه‌های زربفت با دگمه‌های طلا بدهندکه هرگز (داب‌حکام گیلان نبود) وزین وبرگ اسبان را بدستورعراق وخراسان بسازند واز(دستور گیل ودیلم) درانداختند (۲۷۰-۲۷۱).

نمونه‌ای ازبازماندهٔ حقوق پیش از اسلام

مرعشی می‌نویسدکه چون علی‌کیا بپادشاهی رسید در ۸۸۲ دستور داد (رسم وآیین‌که سابقاً درمیان مردم‌آن ایام جاهلیه مانده بود مثل آنکه شخصی راکه پسر نبود بدختر میراث نمیدادند و ستاندن (زن زر) وسایر امور بدعیه را از روی دفاتر محوگردانیدند و برموجب شریعت غراسلوك نمایند .... و به‌عمال ونواب وکارکنان دیوان اشارت فرمودندکه‌آثار ظلم وعدوان راکه از قدیم الایام رسم وعادت‌گیل و دیلم‌بود ازصفایح دفاترمحوگردانند.... به‌عمال دیوان امرشد رسوم وقواعد بدعت را بالکل براندازند) (۴۱۵-۴۱۶-۴۶۹) .
جای بسی‌افسوس است‌که درکتاب یادنکرده‌است‌که‌آن رسوم و قواعد (جاهلیه) چه‌بوده‌اند . تنهانمونه‌ای‌که می‌آورد ارث‌ندادن بدختردرنبودن پسر وستاندن (زن‌زر)است. این‌نمونه ازجهت‌بررسی بازمانده حقوق‌پیش‌ازاسلام‌درديلم‌وگیل درخور اهمیت فراوان‌است. مصحح محترم آقای دکتر منوچهرستوده،ستاندن (زن زر) را پولی شمرده‌که امیران از هرکس که عروسی میکرد دریافت میکرده‌اند.شك‌نیست‌درحقوق فئودالی‌برای‌عروسی‌باید باجی‌بفئودال‌داده میشد. چنانکه مالك همین باج را تا چند سال پیش در دیلم بنام (شیرینی) از داماد می‌گرفت . اما آنچه‌که درکتاب مرعشی آمده چیز دیگری است . مرعشی میگوید : اگرکسی میمرد ومالدار بود و پسری نداشت ماترکش را بدخترش نمیدادند و (زن زر) می‌ستاندند .

من علاوه برمفهوم حملات یاد شده از روی مدارکی‌که در باب وجود بازمانده حقوق مدنی پیش از اسلام در دیلم‌گرد آوری‌کرده‌ام برآنم‌که (زن زر) همان (سذر زن) آئین زرتشتی است‌که از روی دستور زبان‌گیلی و دیلمی مضاف ومضاف الیه و صفت و موصوف پس و پیش شده‌اند . زیرا : از روزگار

باستان خانواده و دودمان بنیان جامعه ایرانی بوده از این رو داشتن فرزند پسر بویژه برای افراد طبقه توانگر که باصطلاح باید چراغ خانواده را روشن نگاهدارد و نگذارد رشته نژادی دودمان پاره شود ، اهمیت بسیار بزرگ و بسزائی داشته از این رو درحقوق زمان ساسانیان پنج گونه زناشوئی پیش‌بینی شده بودکه یکی‌ازآنها (زن‌خوانده) یاگرفتن (زن قراردادی) بودکه به‌پهلوی (سذر زن) نامیده میشد . اگر مردی از افراد طبقه توانگرپس از بالغ شدن میمرد خانواده‌اش بزن بیگانه‌ای جهیز میداد واو را بکابین مردی درمی‌آورد تا هرچه فرزند برآید نیمی از آن مرده شده بنام فرزندان او بشمار آیند و تخمه‌اش از این راه قراردادی برجا ماند و نیم دیگر ازآن شوی واقعی باشد. این (زن قرار دادی) یاکسی‌که درشمار زن‌بوده همانند فرزند خوانده است‌که به‌پهلوی (سذر زید) گفته میشد . واژه (سـذر) را امروز زرتشتیان (ستر) گویند .

بنابراین (زن زر) همان (زن سذر -=زن ستر) یا (سذر زن==سترزن) آیین پیش ازاسلام است .

(دنباله دارد)

احمد طاهری عراقی

ترجمهٔ السواد الاعظم

تألیف ابوالقاسم اسحاق بن محمدحکیم سمرقندی ترجمهٔ فارسی در حدود ۳۷۰ هجری قمری‌بفرمان امیرنوح سامانی . باهتمام عبدالحی حبیبی . [تهران] بنیادفرهنگ ایران ، ۱۳۴۸ . ۲۵۰ ص.

«بدان‌که مسبب‌تصنیف این‌کتاب‌آن‌بودکه بیراهان‌ومبتدعان و هواداران به سمرقند وبخارا وماوراءالنهر بسیار شدند. پس‌ائمه وفقها و علماء سمرقند و بخارا و ماوراءالنهرگرد آمدند وگفتندآبا و اجداد مابودند برطریق سنت و جماعت بوده‌اند، اکنون هواهای مختلف پیدا شد و مارا جای‌ترس است. این سخن را به امیر خراسان رسانیدند . امیرعادل اسماعیل بفرمود مر عبدالله‌بن ابی‌جعفر را وباقی فقها راکه بیان‌کنید مذهب راست و طریق سنت وجماعت ، آنکه پدران مابرآن بوده‌اند پس‌ائمه و او اشارت کردند به خواجه ابوالقاسم سمرقندی‌وآنرا گفتند پیداکن‌ماراراه‌راست سنت‌وجماعت‌آنکه پیغمبرعلیه‌السلام

برآن بود وبفرمود تا تصنیف کرد این کتاب را بتازی. وبه نزدیك امیر خراسان آورد و عرضه کرد. همه پسندیدند وگفتند راه راست سنت و جماعت این است. پس امیر خراسان بفرمود که این کتاب را بپارسی گردانید تاچنانکه خاص را بود عام را نیز بود ومنفعت کند ومذهب را نیکو بدانند وازهوا وبدعت دور باشند»[۱]

بدین گونه کتاب السوادالاعظم نوشته شد و ترجمه‌یی نیز ساختند از آن بپارسی.

برمتن عربی کتاب ابراهیم حلمی شرحی نوشته است هم بعربی بنام **«سلام الاحکام علی السواد الاعظم فی الکلام»** که بسال ۱۳۱۳ ق. درآستانه (استانبول) بطبع رسیده است.[۲]

متن عربی السواد الاعظم نیز چاپ شده است، در بولاق بسال ۱۲۵۳ ق. که ادوارد فندیك ویوسف الیان سرکیس از آن نام برده‌اند.[۳]

ترجمهٔ فارسی السوادالاعظم ـ که از کهن آثار فارسی است ـ تا سال ۱۳۳۵ شمسی ناشناخته بود. بدین سال دکتر مهدی بیانی در «ارمغان علمی»[۴] آنرا شناسانید. سبب آن بود که در مجموعه‌یی که دانشمند افغانی فکری سلجوقی بدو هدیه داده بوده است رسالهٔ حکیم سمرقندی رامی بیند بخط خواجه محمد پارسا مکتوب بسال ۷۹۵. و برآن می‌شود که دربارهٔ آن پژوهشی کند وازین سوی وآن سو آگاهیهایی دربارهٔ آن گردآرد. نسخه‌یی دیگر (مکتوب بسال ۱۰۱۷) از این کتاب را حضرت استاد مینوی در کتبخانهٔ انقره می‌یابند و عکسی از آن می‌گیرند برای کتابخانهٔ ملی تهران. ومرحوم مهدی بیانی مقالتی می‌نویسد در «ارمغان علمی» بعنوان «قدیم‌ترین نثر فارسی موجود» که آن مقاله دگر بار بسال ۱۳۳۸ درمجله دانشکدهٔ ادبیات تهران[۵] منتشر شد.

---

۱ ـ ترجمهٔ السوادالاعظم: ۱۷ـ۱۹.

۲ ـ معجم المطبوعات: ۱۴.

۳ ـ اکتفاءالقنوع: ۱۶۶. معجم المطبوعات: ۱۰۴۶. عمر رضا کحاله نیز از حکیم سمرقندی والسوادالاعظم ذکر کرده است (معجم المولفین ۲، ۲۳۷) ولی گفتهٔ او نقل قولی است از حاجی خلیفه، وگویا نه نسخهٔ چاپی را دیده‌است ونه اقوال سرکیس وفندیك را. من بنده نیز باهمه جست وجوها در کتابخانه‌های تهران نه ازمتن عربی چاپی نسخه‌یی یافتم ونه ازشرح آن که درینجا

۴ ـ ارمغان علمی یادنامه پرفسور محمدشفیع است که درلاهور بسال ۱۹۵۵ باهتمام دکتر سیدعبدالله بطبع رسیده است.

۵ ـ سال ششم شمارهٔ ۳و۴ فروردین ماه و تیرماه ۱۳۳۸ (شمارهٔ یاد بود رودکی) ص ۵۳ ـ ۷۰.

آن دو نسخهٔ مبنای تحقیق مرحوم بیانی پرداختهٔ قلم خواجه محمد پارساست[۱] : گزیده‌یی بافزون کاستیهایی[۲] ، وبیانی معتقدبود_ وحق می‌گفت_ که «باتعمق ودقت می‌توان متن‌اصل را ازین‌حشوها عاری ساخت‌ولب‌عبارات‌را که متن‌اصل‌است‌شناخت. چنانکه یکبارمرور بعبارات رساله سهولت این‌امررا بخوبی آشکارا می‌سازد»[۳]

پس از مرحوم بیانی آقای دکتر[۴] صفا وآقای دکتر معین[۵] ازین کهنه اثرفارسی یادکردند.

بسال ۱۳۴۲ آقای عبدالحی حبیبی دانشمند و مورخ افغان مقالتی در مجلهٔ یغما [۶] نوشتند بعنوان «یك کتاب گم شده قدیم نثرفارسی : ترجمهٔ فارسی السوادالاعظم ورفع‌اشتباهات وارده دربارهٔ این‌کتاب»، که حاوی سخنهایی‌تازه بود. وبسال۱۳۴۸ کتاب ترجمهٔ السوادالاعظم باهتمام‌ایشان بنفقهٔ بنیادفرهنگ ایران پس‌از یك هزارسال بطبع رسید ومنتشرشد .

این‌قصه‌کتاب بود ازگاه تألیف تازمان‌چاپ .

***

وامااین خواجه ابوالقاسم سمرقندی‌که السوادالاعظم رانوشته‌است قاضی سمرقند بوده است واز یاران امام ابومنصور ماتریدی، بمذهب بوحنیفه· بسال

---

۱ _ خواجه پارسا (محمدبن محمدبن محمودحافظی‌بخارایی) ازبزرگان‌طریقهٔ نقشبندیه است وازخلیفگان خواجه بهاءالدین نقشبند در سفر حج روز پنجشنبه ۲۴ ذی‌الحجه ۸۲۲ در مدینه درگذشته‌است وگورش دربقیع‌است برای شرح احوالش‌رجوع شود به· نفحات‌الانس:۳۹۲_ ۳۹٦، رشحات · ۵۷ _ ۶۳ ، الانوارالقدسیه فی‌مناقب‌السادةالنقشبندیه ۱۴۲_۱۴۴ ، المواهب السرمدیه فی‌مناقب‌السادةالنقشبندیه (خلاصه) : ۶۲_۶۴.

۲ _ درباره گزینش ونیزافزایش های این‌نسخه خواجه محمدپارسا درپایان آن‌رساله چنین‌نوشته‌است « تمام‌شد بتوفیق‌خداوند عزوجل انتخاب‌این کتاب شریف وبنده ضعیف‌محمدبن محمدحافظی وفقه‌الله لایحبه ویرضاه‌آنچه ویرا مهمتر نمود ازین‌کتاب انتخاب‌کرده و در تصحیح آن‌بتایید الله‌عزوجل بقدراستطاعت‌کوشیده. . ونیز ازکتابهای معتمد معتبر درعلم حدیث پیغامبر صلعم و غیرآنچه موافق اصول این‌عقاید صحیح بود ازاخبار وآثار واقوال کبرا وعلما قدس‌الله ارواحهم در بعضی مواضع برای تاکید درانتخاب کتاب درج کرده است» (ارمغان علمی ۲۲۶ مجله دانشکده ادبیات ۶۳)

۳ _ ارمغان علمی: ۲۲۶ ، مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات : ٦۴

۴ _ تاریخ ادبیات درایران ۱ ٦۱۷ .

۵ _ برگزیده نثر فارسی۱: ۲۱ .

۶ _ سال ۱۷ شماره ۵ ص۱۹۳ _ ۲۰۰

۳۴۲ درگذشته است وخاکش درسمرقند است[۱]

تألیف السوادالاعظم - چنانکه گذشت - بعهـد امارت اسماعیل سامانی (۲۷۹ - ۲۹۵) انجام یافته است ۶ و مقبولیتی - و نیز نیازی - سبب می‌شود «امیرخراسان» فرمان به‌ترجمهٔ آن دهد : از تازی بپارسی .

نام این «امیرخراسان» که فرمان به ترجمـه داده است معلوم نیست . مرحوم نیانی مترجم را همان حکیم سمرقندی (متوفی۳۴۲) مؤلف کتاب‌دانسته است. وبدین‌گونه تاریخ ترجمهٔالسوادالاعظم‌را قدیمی‌تر ازشاهنامهٔ ابومنصوری (مؤلف بسال ۳۴۶) شمرده است و کهن سال‌ترین نثر فارسی موجود انگاشته است . آقای حبیبی تاریخ ترجمه را «هشتاد سال» پس ازتألیف دانسته است و آن «امیرخراسان» را نوح بن‌منصور (۳۶۶-۳۸۷) شمرده است و بتخمین‌سال ۳۷۰ را سال ترجمه پنداشته است

آن چنان‌که ازآغاز متن‌کتاب فهمیده می‌شود (ومرحوم نیانی نیز بدین قرینه حکم کرده بوده است) امیر اسماعیل خود فرمان به ترجمه داده است و ترجمان نیزحکیم سمرقندی بوده‌است؛ چه نویسنده درآنجا می‌گویدکه . «پس امیرخراسان ،فرمودکه این‌کتاب را بپارسی‌گردانید» از «امیرخراسان» بعهد دیگری «امیراسماعیل» را خواسته است ، آنچنان‌که درسطور پیشین مقصود از «به‌نزدیك امیرخراسان‌آورد وعرضه‌کرد...» امیراسماعیل است . و اگرامیری دیگر از امرای‌آل سامان مراد بود بایستی «امیرخراسان» را به‌گونه‌یی‌تعیین و تفسیر می‌کرد - با عطف بیانی یا بدلی - چنانکه التباس و تـداخل را سبب نشود . و دیگر آنکه نحوهٔ استعمال فعل «گردانید» دلالت‌واضح دارد براینکه ترجمان‌کتاب خود حکیم سمرقندی است و لاغیر .

ولی درنسخهٔ آقای حبیبی (متن‌چاپی) پس از آن مقدمه‌که در آغازمقال ذکر کردیم چنین‌آمده‌است : «و حدیث کرد مارا علی بن‌السعدی رح گفت مارا حدیث‌کرد ابومحمد بن عبدالله بن‌العباس المروری مشتمل[۲] خواجه امـام

---

۱ - تحقیق نسبتاً وافی دربارهٔ احوال حکیم سمرقندی همانست که مرحوم نیانی کرده است. مجله دانشکده‌ادبیات،۶۵-۶۹.

۲ - درنسخهٔ نیانی - تحریر خواجه محمد پارسا - نام امیراسماعیل سامانی تصریح شده است وعنوان مطلق «امیرسامانی» مذکور افتاده است .

۳ - این واژه درمجلهٔ یغما «مشمل» ضبط شده است و در متن چاپی کتاب «مشتمل» بی‌هیچ توضیحی حضرت استاد همایی حدس می‌زنند مصحف «مستملی» باشد

زاهد ابوالقاسم حکیم سمرقندی رح که گفت : والحمدلله رب‌العالمین ... پس گفت وصیت کنم شما را وتن خودرا بترسیدن ازخدای عز وجل .. و بدان که دین پاك آن باشد که نگاه کنی خدای تعالی چه فرموده است و رسول صلعم چه فرموده است ... و از هواها و بداعتها دورباشی و اهل خود را از اهل خود از اهل بدعت بازشناسی . پس من این کتاب را بپارسی جمع کردم زیرا که خواست امیرخراسان نوح بن منصور رح ازپس آنکه علمای کل ماوراءالنهر را جمع کرد تاپیدا کرده آید ایشان را راه راست وسیرت رسول صلعم ویاران وخلفای راشدین رض» .

آقای حبیبی ازین قرینه حکم کرده‌اند که ترجمهٔ فارسی را بعهد نوح بن منصور ساخته‌اند ۰ حدود ۳۷۰ ومترجم هم ناشناخته است .

ولی درنظر ایشان سخن است: نخست آنکه ظاهر کلام می‌رساند که مراد از «من» درجملهٔ «پس من این کتاب را بپارسی جمع کردم» گویندهٔ این گفتار است یعنی «خواجه امام زاهد ابوالقاسم حکیم سمرقندی» واگرچنین باشد بادوره امیری نوح بن منصور راست نمی‌آید، حکیم سمرقندی در۳۴۲ درگذشته است ونوح در۳۶۶ بامیری رسیده‌است. واگرچنین انگاریم که ترجمان کس دیگری است جزحکیم سمرقندی ، حکمی کرده‌ایم خلاف نص. ودیگرآنکه این‌پاره از کتاب باآغاز آن نمی‌سازد.

راست آنست که درین کتاب نابسامانیهایی افتاده است و امروز برما آشکار نیست که ترجمان کتاب کیست و درچه سالی کتاب ترجمه شده‌است ولی آنچه مسلم‌است وپذیرفتنی این‌است که ترجمه بعهدسامانیان انجام رسیده‌است‌و تاریخ آن از سال ۳۸۹ (سال انقراض امارت آل‌سامان) فروتر نیست بقرینهٔ اصطلاح «امیرخراسان».

بهرگونه شکی نیست که قاضی سمرقندی در اواخر قرن‌سوم بفرمان و اشارت امیر وائمه خراسان کتابی تصنیف می‌کند در بیـان «راه راست سنت و جماعت»: مذهب‌حنفی‌وعقیدت ماتریدی، وپس ازچندی ــ هم درعهد سامانیان ــ آن کتاب از تازی بپارسی گردانیده شده‌است. ولیکن سخن دراین است که آیا متن‌حاضر که بنام «ترجمه‌السوادالاعظم» بکوشش آقای عبدالحی حبیبی بچاپ رسیده‌است، آن‌چنان که آن‌استادمحترم انگاشته‌اند همان‌متن ترجمه شده عهد سامانیان است. حاشاوکلا!!

گواه این معنی ریخت عبارت‌هاست و بافت جمله‌ها و واژگان و گونه‌های مختلف فعلها و اینها گواهانند که کتاب در دست ما ، هرگز اثری بازمانده از قرن چهارم نتواند بود و نه بیزار قرن پنجم و اگر نقطه‌یی در دایرهٔ زمان بتخمین وتحدید برای آن تعیین کنیم قرن ششم است. نه فراتر و نه فروتر. زیادت یقین را در اینجا مقایسه‌یی می‌کنیم میانهٔ این کتاب و یکی از نثرهای باز مانده قرن چهارم :

ترجمه تفسیر طبری. واز هر دو متن ترجمهٔ یك آیت را برمی‌گزینیم تا با یکسانی موضوع کار مقایسه وسنجش باریکتر باشد واستوارتر .

وقدر فیها اقواتها فی اربعة ایام سواء للسائلین (فصلت/۱۰)

واندازه کرد اندرآن روزیهای آن اندر چهار روز یك ساست خواهندگان را (ترجمه تفسیر طبری ۶: ۱۶۱۸)	وقسمت کردیم روزی خلق پیش از آفرینش جانهای ایشان به چهار هزار سال (ترجمه السواد الاعظم : ۲۵) .

و یطعم و لا یطعم (انعام ۱۴)

و اوست که خورش دهد و نه خورش داده آید (ایضاً ۲ : ۴۳۷)	همه را طعام دهد و آن را بطعام حاجت نیست (ایضاً : ۱۰۷)

یا ایها الذین آمنو اطیعوا الله واطیعوا الرسول و اولی الامر منکم (نساء/۵۹)

ای آنکسها که بگرویدید فرمان برید خدای را وفرمان برید پیغامبر را و خداوندان فرمان از شما (ایضاً ۱ : ۳۰۱)	ای مومنان خدای عزوجل را طاعت دارید ورسول را طاعت دارید وامیران را طاعت دارید (ایضاً : ۴۰)

و ما آتکم الرسول فخذوه و ما نهکم عنه فانتهوا (حشر/۷)

آنچه دادشما راپیغامبر بگیرید وآنچه باز زدشما را ازآن بپرهیزید (ایضاً ۷ : ۱۸۲۰)	آنچه رسول صلی الله علیه وسلم بشما آورد چنگ درآن زنید و ازآنچه بازداشت باز استید (ایضاً : ۳۱)

***

کتاب بخشیده شده‌است به ۶۱ مسأله بامقدمه‌یی و خاتمه‌یی. واین ۶۱ مساله دراصول عقایداست ومسایل کلامی چون: صفات‌خدا وازلیت و ابدیت او، مرتبهٔ پیامبران، معراج وصراط وبهشت و دوزخ ومکیرومنکر...ولی‌ازفقه‌نیز پاره‌یی مسأله‌ها درین کتاب آمده‌است وبرخی ازفروع مذهب بیان شده است، ازآن‌مسایل که محل اختلاف فقیهان است، واهل سنت راست عموما وحنفیان را خصوصاً .

ابواب ومسایل کتاب نه توالی عقلی‌دارد ونه‌علمی.مسایلی است پراکنده ازین‌سوی‌وآن‌سو، دراعتقادیات. واین بی‌نظمی درترتیب کتاب چنان‌آشکارست که مساله مسح برموزه در دوجای یادشده است نخست در مسأله هشتم (ص۴۲) ودیگر در مسأله چهل‌وهشتم (ص۱۵۴). ایجاز و اطناب فصول نیز برشیوه‌یی منطقی استوار نیست· معضله‌یی مبهم ودشوار بکوتاهی‌آمده‌است ومسأله‌یی‌روشن وآشکار بدرازی.

استدلالات‌بیشتر برپایه نقل‌است تاعقل: یعنی‌کتاب وسنت. وگاه روایتی وحکایتی. چنانکه درمسأله بیست وهفتم‌پایهٔ اثبات‌کرامت‌اولیا، یك‌دوآیتی‌است ازمصحف‌کریم وحدیثی ازمصطفی(ص) ودرپی‌آن چهارحکایت، ازهمان‌دست‌که درکتب صوفیان می‌بینیم.

گویی دربنیان این‌کتاب خرد رابهره‌یی نبوده‌است . لابل نیازی بدان نمی‌بوده‌است. مردمانی بوده‌اند دین‌باور وپذیرا ، وقاضیی سمرقندی باحدیثی چند ــ راست یامرور ــ «راه راست سنت و جماعت» رابدانان نموده‌است پسند امیر وائمه را، که مبادا «بی‌راهان ومبتدعان» درسمرقند وبخارا بسیارشوند! .

فصل ارجمندکتاب «مسأله پنجاه‌وششم» است‌که نام‌هفتادوسه فرقه اسلام درآنجا آمده‌است بامقالت هریك. بسیاری ازین‌نامها درکتب دیگر ملل‌ونحل نیامده است. وبرخی بااختلاف ضبط شده است. ضبط این نامها سخت ارزشمند است .

ولی‌آنچه دربیان عقاید ومقالت فرقه‌ها آمده است ازاعتبارعاری است و گفتاری است غرض‌آلود وپنداری، تعصب آگین.

امروز مطالب این‌کتاب گذشته از فواید زبانی و ادبی از دو رو سودمند است : نخست از نظر سیر علوم اسلامی و تـاریخ‌کلام ، دیگر ازنگاه پژوهش

اجتماعی‌ومطالعهٔ اندیشه‌ها وپندارهای مردمان‌آن زمان .

* * *

و اما خصوصیات دستوری کتاب بسیاراست ومابرخی‌را (خاصه‌آنهایی را که آقای‌حبیبی یاد نکرده‌اند) ذکرمی‌کنیم :

* استعمال«را» مفعولی با فعل مجهول : « باقی را برطریق‌تفصیل‌شرح کرده خواهد شد » (ص۲۷)

* افرادفعل برای‌فاعل‌جمع: «اگر نه امیران‌و نه فقیهان بودی نتوانستندی که‌خدای‌را عزوجل باخلاص پرستند » (ص۴۱). و نیز: « وجهمیان‌گوید ایمان به دلست نه بزبان » (ص۱۲۲).

* استعمال «را» فاعلی : « آن ستون بناله‌آمـد چنانکه‌گاو را بچه‌گم کرده باشد » (ص۶۰).

* حذف رابط (= است) بدون قرینهٔ مقالی : « دنیا فانی و تو فانی میخواهی درسرای فانی‌خدای باقی‌را ببینی » (۹۵).

* آوردن فعل جمع برای فاعل مفرد (باکلمهٔ هیچ) : « اما واردیان گویند هیچ مؤمن دردوزخ شوند و بردوزخ نگذرند » (ص۱۸۴).

* صفت مطلق در معنی صفت تفصیلی : « هر که مبتدع را دوست دارد و با وی‌همنشینی‌کند به ازآن باشدکه هراربار باکافری همنشینی‌کند»(ص۱۹۰)

* حذف‌ضمیرمتصل فاعلی‌بقرینهٔ‌ضمیرمنفصل: «رسول‌علیه‌السلام گفت. . اگرچنانست‌که رنج نرسیدی بامت من نفرمودی تا هر نمازی‌راآبدست‌کردندی» (ص ۲۰۹).

تأثیر نحو عربی بحکم آنکه اصل‌کتاب بزبان تازی بوده است گه‌گاه بچشم‌می‌خورد ـ همچنانکه در شرهای‌کهن‌ترجمه شده این‌گونه تأثرات‌بسیار است ـ و ازین‌گونه تأثیر پذیری‌هاست .

● آوردن ضمیر اشاره پیش از مسند (گزاره) : « هرکـه از جماعت دست بازدارد آن ملعونست » (ص۳۳) « هرکه برجنازهٔ‌کودکان وخوردان‌نماز

۱ـ استعمال‌کلمهٔ « حذف » در این‌گونه جایها خالی ازمسامحه نیست چه مراد حذف تحقیقی نیست که اصلی باشد و محذوفی . بلکه برای تقریب مقصود بذهن با اندك تسامحی این اصطلاح بکاربرده می‌شود ، یعنی مقیاس‌کثرت وقلت استعمال ، وجه رایج‌ودارج اصل‌گرفته شده است وگونهٔ نادر وشاذ غیراصل‌وحذفی .

نکند آن مبتدع وهوادارواحمق بود » (ص۲۹. وایضاً نك: ص ۴۲ س۲،ص۴۷ س۲ ، ص۴۸ س۶ وص۵۰ س۹).

این گونه استعمال ظاهراً تحت تأثیر جمله‌بندی عربی است . واین«آن» برابر«هو» است در عبارتی مانند « من‌ترك‌الجماعة فهو ملعون » مثلا و در متن‌های ترجمه شده از عربی بدین استعمال فراوان برمی‌خوریم : « هر که از بنی‌اسرائیل ایدر اسیر است وی آزاد است » (تاریخ بلعمی پروین گنابادی ص ۶۴۹).

● رعایت تانیث صفت درکلماتی‌چون « برغاله مسمومه » (ص ۶۱) ولی استعمالاتی‌چون «گناه کبیره » (ص۳۵) ازاین‌حکم جداست .

● وساختمان این‌جمله : « اصحاب رسول علیه‌السلام بدین یافتیم وآن کسان که دین ما بدیشان درست بود واکنون هست بدیشان درست» (ص۱۴۵)

ولی این تأثیر پذیری از صرف و نحو عرب سخت اندك است خاصه که نویسنده دربسیارجایها بسنت فارسی زبانان خلاف قواعد تازی رفته است؛چون مفرد انگاشتن جمعهای عربی وجمع بستن‌آنها (ابدالان : ص ۱۳۶ ، آیاتها ص۷۱ . فرایضها : ص۲۰۷ ، حوران . ص۸۱) وحذف نکردن تاء تانیث‌بگاه الحاق یاء نسبت (مانند سنتی وجماعتی: ص۳۸) و اوردن « ــ تر » تفضیلی بدنبال صفت تفضیلی (اولی‌تر. ص۶۱،۱۰۰ و۱۰۲) ونیزاحتناب ازاستعمال جمعهای عربی و جمع بستن کلمات تازی با نشانه‌های فارسی (امتان. ص۶۹و ۲۱۲ ، خلیفتان : ص ۸۸ ، امامها : ص۱۱۲) و همچنین ساختن اسم مصدر فارسی از صفات عربی و خودداری ازاستعمال مصدر (حاصل مصدر)های تازی (چون خلیفتی = خلافت : ص۸۵،۸۶).

فواید لغوی کتاب نیز اندك نیست و از جمله لغتها وترکیبهای نادرش اینهاست

هوادار : آنکه درپی‌هوی ومیل نفس‌رود ومبتدع دردین :«هر که‌جماعت مسلمانانرا خلاف کند و از جماعت جدا شود وحق نبیند مرجماعت‌را اوهوادار بود » (ص۳۱ــ وایضاً ص۱۷،۲۱،۲۴،۳۵،۴۰؛۴۵و۵۶)

بی‌راه : گمراه وضال (ص۱۷،۹۱)

زیرا نکه در سرتاسر کتاب بجای « زیرا که » بکاررفته است . ازآن‌جمله نك ص۲۱،۲۲،۴۱و۴۳.

اشك (= پشك) : دندان نیش ، ناب (ص۵۶)

گرانی کردن : سستی کردن، تسامح کردن : « نگر تا برحکم خدای تعالی گرانی نکنی » (ص۲۰).

کوشان : کوشا ، ساعی (ص۸۲).

هرچگونه : «آن قادراست هرچه خواهد و هرچگونه خواهد تواند کرد» (ص ۶۰).

ناشناخت : « این دوازده گروه همه کافرند و ناشناخت و نامرد آتش دوزخ» (ص۱۶۳).

***

آقای عبدالحی حبیبی در تصحیح و چاپ این کتاب کوششی کرده‌اند و رنجی برده‌اند ــ مشکور باد. جز مقدمه و مدخل کتاب، تعلیقه‌ها و حاشیه‌هایی افزوده‌اند که سودمند است. در متن کتاب هر کجا نامی بوده است ــ نام کسی یا جایی ــ شرح آنرا شناسانده‌اند. ولیکن درین حاشیه‌ها یك دوجا ایشان راسهوی افتاده‌است که یاد می‌کنیم:

* درحاشیهٔ ص۵۲ درشرح حال امام احمد حنبل نوشته‌اند: «درعصر خود استاد فقها و محدثین بود و امام شافعی راپرورانید».

این سخن، درست واژگونه است امام شافعی (۱۵۰ ـ ۲۰۴) احمد حنبل (۱۶۴ ـ ۲۴۱) راپرورانیده بوده‌است نه‌این آنرا وگذشته از آنکه ابن حنبل چهارده سال خردتر ازشافعی بوده‌است، داستان شاگردیش را بردیك شافعی بیشتر مورخان نوشته‌اند[1]

* مسأله چهل و پنجم کتاب در«نهی از «بتیراء» (نماز يك ركعتی) است و استدلال بگفته‌های پیامبر و اجماع است ازصحابه تابعین وتبع تابعین. درمیان اینان نام «علی‌ابن‌الحسین بن علی» را می‌بینیم در طبقهٔ «تبع تابعین». وآقای حبیبی در حاشیه نوشته‌اند: «مراد یکی از فرزندان امام حسین باشد که به‌علی اکبر (متوفا۶۱ه) وعلی‌اصغر زین‌العابدین (۹۴/۳۸ه) شهرت‌دارند وموجز الذکر امام چهارم‌امامیه است»(ص۱۴۳).

اولا مؤلف خطاکرده است‌که علی‌بن‌حسین را از«تبع تابعین» شمرده است. او ازطبقهٔ تابعین است[1] . ثانیاً تردید محشی دربارهٔ تعیین علی‌بن‌حسین بی‌جاست .

۱ــ ابن خلکان ۱: ۴۷، شذرات‌الذهب ۲:۹۸ ، الوافی بالوفیات ۲: ۱۷۳ و ۱۷۸ ، تاریخ گزیده:۶۲۷، معجم المصنفین ۲: ۳۱۰.

۱ــ طبقات ابن‌سعد ۵:۱۵۶. ابن‌خلکان ۲:۴۲۹. الائمة‌الاثناعشر لابن طولون: ۷۵

مقصود از علی بن حسین مسلماً امام سجاد زین‌العابدین است، که بقولی علی اصغر هموست. واوست که در کتب حدیث ازو روایت می کنند نه برادرش علی اکبر که بجوانی بکربلا شهید شد.

واما «تعلیقات وفهارس» که آقای حبیبی درپی متن کتاب افزوده‌اند، سه بخش است: یکی «برحی ازخصایص دستوری ولغوی» دو دیگر «جدول مقایسوی فرق» وسدیگر فهرست اعلام.

فصل نحست که شرح پاره‌یی ار خصایص دستوری ولغوی است فایدتی اندك در بردارد، ارآنکه به برحی مطالب اشارت رفته است نه بهمهٔ آنها ونه به مسائلی مهمتر. ودربرخی ازآنها نیر که ذکر افتاده است سحن است:

در ص ۲۲۸ مثالها ونمونه‌هایی ذکر شده است برای «صورتهای خاص افعال ماوراء النهری که تاکنون هم آثار آن درمحاورات عامهٔ آنجا باقی است ولطافت خاصی دارد و گاهی دراشعار ما بعد هم بجا مانده‌است». وآن مثالها اینهاست: «بکداختندی، شدستی، چنانستی، گشتستی، آنستی، شدمی، کردستی، بکاستی، برنیامدی، بشدی، برآمدیدی، نشستندی. می کنندی».

معلوم نیست مراد آقای حبیبی از «فعل ماوراءالنهری» چه‌سان فعلی است؟ آیا آن گونه از افعال است که برحی «فعل نیشابوری» خوانده‌اند یا هرماضی «ـی» داری؟. وبهر دووحه این افعال با آن «لطافت حاص»!! نه اختصاص به آن‌سوی رود دارد و نه به این سوی رود، در دیگر حایها نیر برواج می گفته‌اند ومی نوشته‌اند.

در ص ۲۳۰ نیز برای این گونه افعال ماوراءالنهری مثال آورده‌اند: «و رسول گفت علیه‌الصلوة والسلام: رور قیامت بنده در نامهٔ خود نگرد حج بیند وغرا بیند وصدقه و رکوة بیند که نکرده باشد در دنیا. گوید: بار حدایا این نامهٔ من نیست. ندا آید که راست گفتی این طاعتها نکرده‌ای ولیکن می‌ـ گفتی ومی اندیشیدی که اگر مال بودی حج کردی وغرا کردی وصدقه دادی»: و در توضیح نوشته‌اند: «که در اینحا صیغ استمراری غایب را برای مخاطب آورده و اکنون می کردی گوییم».

اولا این «صیغ» استمراری نیست، یایی که در دنبال فعلها آمده است یاء شرط است نه استمرار و تداوم. ثانیاً «غایب» نیست که «برای مخاطب» آورده شده باشد. «کردی» و«دادی» درحملهٔ فوق حواب شرط‌اند وخودصیغهٔ خطابند و«ـی» در دنبال آنها «ـی» صمیر است و اگر هم حز این قایل شویم بـاید بگوییم «ـی» استمرار است و«کردی» و «دادی» صیغهٔ متکلم‌اند یعنی «حج

کردمی» و غزا کردمی و صدقه دادمی»[۱] و این حدس را تایید می‌کند نسخه بدل کتاب که درآنجا «حج وغز و کردمی و صدقه دادمی» (ص۷۴ ح۶)آمده است».

درص ۲۳۰ زیرعنوان «الحاق یای‌حالت به‌صفات» نوشته‌اند: از صفات فارسی وعربی به الحاق «ی» اسم حالت ساختن‌که درمتون قدیم‌بسیار رایج‌بود مانند پیسی ، ناروایی، داوری، سلطانی ، صمی، هولی، خلیفتی ، دستوری ، لواطی، راهنمونی، گردی»

اولا ساختن حاصل مصدر(یابقول آقای‌حبیبی اسم حالت؟!) از صفت به چیری‌است‌شگفت‌و به‌شاذو نادر. واژه‌هایی‌چون «توانگری»، «گردی»، «صمی» و «راهنمونی» درقدیم بفراوانی بکارمی‌رفته‌است وامروزهم اراصحاب قلم تامردم کوی وبرزن‌آنها را می‌گویندومی‌شنوند ومی‌نویسند ومی‌خوانند بی‌هیچ‌شگفتی و اعجابی وظاهراً آنچه آقای پوهاند حبیبی شنیده‌اند که از خصایص نثرهای کهن است ، الحاق یاء حاصل مصدر است به صفات عربی و استعمال آن بجای مصدر (یاحاصل مصدر) عربی‌چون خلیفتی (= خلافت) ، مومنی (= ایمان)، سلطانی (= سلطنت ورسولی (= رسالت) ومتاسفانه ایشان این‌هردو مقوله را بهم درآمیخته‌اند.

ثانیا درچندمثال ازآنچه به نمؤنه‌آورده‌اند حرف است گفته‌اند «الحاق یای حالت به صفات» ، و «دستوری» و «داوری» را مثال‌آورده‌اند. «دستور» و «داور» هیچکدام صفت نیستندکه باالحاق «ی» بدانها اسم حالت ساخته شود .

از ص ۲۳۲ تا ۲۳۶ فهرست لغات و تعابیر وترکیبات است، به ترتیب «ردیف الفبا» این واژه‌ها[۱] (ونیز نامهای فهرست اعلام) به‌صفحات نسخهٔ خطی اساس طبع‌کتاب‌ارجاع داده شده‌است(که درین‌کتاب میان قلاب نهاده‌شده‌است نه صفحات‌کتاب چاپی در دست خواننده این‌شیوه‌که متاسفانه درچنداثردیگر

۱ـ برای توضیح درباره این‌گونه از فعلها رجوع‌کنید به‌مقاله سودمند دوست‌فاضل وگرامی علی رواقی بعنوان «ساختهایی از فعل ماضی» مجلهٔ دانشکده ادبیات و علوم انسانی تهران‌سال ۱۶(فروردین ۱۳۴۸) شماره ۴ص۳۸۳ـ۲۸۵.

۱ـ واما واژه «لواطی» بمعنی‌لواط‌که درین‌کتاب یك‌بار بکار رفته‌است(ص۱۶۰) باید صیغهٔ مبالغه باشد یعنی‌تشدید واوتا باقول آقای‌حبیبی دیرراست‌آید، وفرض‌اینکه واو مخفف باشد ویاء بمصدر الحاق شده‌باشد (مانندسلامتی) اندکی بعیداست ازمتنهای دیگرفارسی در بحرالفواید چنین استعمالی دیده‌شد، بدانکه لواطی ازکبائراست: (ص۱۴۸)

آقای حبیبی نیز مشهود است خلاف روش فهرست نگاری است ودور از علت غایی آن که زود یافتن است و صرفه‌جویی دروقت گذشته ازین در ترتیب وتنظیم این واژه‌ها نیز روشی علمی بکار نرفته‌است، فعلها صورتی مغشوش وغیر منطقی فهرست شده‌است: بنسورد درحرف «ب» آمده‌است و «حدیث می کندی» «صورت می کندی (حدیث) «درحرف میم!!» و «برپای کردند» در زیر «پای» درحرف پ و کذلك اسمها وصفتها وغیره وغیره.

***

بازگردیم برسرمتن کتاب وکارتصحیح آن اساس طبع دو نسخه بوده است. این دونسخه هردو جدیدا‌ند. نسخهٔ کهن‌تر مکتوب بتاریخ ۱۲ محرم ۱۱۵۶ است وجدیدتر بتاریخ ۱۵ صفر ۱۲۴۷ نخستین نسخه‌اصل قرارداده شده است و دومین نسخهٔ بدل.

دراملاء کلمات رسم‌خط جدید گزیده‌شده‌است، جزچندجای، درنشانه‌گذاری (نشانه‌گذاری) دقت کافی نشده‌است، نقطه‌ها ونشانه‌ها گاه بی‌ضرورت افزوده‌شده است وگاه درغیر محل خود. مقابله وتصحیح نسبةً خوب ودقیق انجام‌شده است ولی درچند موضع سهوو خطایی رفته‌است.

ص ۱۷ س ۵ : «که بی‌راهان ومبتدعان وهواداران سمرقند و بخارا و ماوراءالنهر سیار شدند». واژهٔ «شدند» درنسخهٔ اصل «شدن» بوده است مصحح محترم آنرا به «شدند» تبدیل کرده‌اند و«شدن» را بحاشیه برده‌اند وبدنبال آن نوشته‌اند: «که سهو کاتب است».

ولی سهو کاتب نیست، که سهومصحح‌است. این گونه رسم‌خط درقدیم‌رایج بوده‌است. واین‌همانندی صورت‌مکتوب است باملفوظ : چنانکه امروز«شدند» و«کردند» را «شدن» و«کردن» تلفظ می‌کنیم، در قدیم نیزچنین بوده است. و برخی‌کاتبان این‌واژه‌ها رابهمان گونه نوشته‌اندکه می‌خوانده‌اند. درخود این کتاب (در نسخهٔ ب) درسه جای به‌این‌گونه استعمال برمی‌خوریم :

«این سخن را به‌امیرخراسان رسانیدن» (ص ۱۸ ح ۴)

«وبنزدیك امیر خراسان‌آوردن و عرضه‌کردند» (ص۱۹ ح۳)

«مومنان‌آن‌کسانندکه نگرویدن درایمان بخدای تعالی ورسول» (ص ۲۸ ح ۳)

(برای شرح بیشر نك : شفیعی کدکنی. راهنمای کتاب ۹ : ۲۹۶-۲۹۷ وایضاحنگنامه حضرت سیدجلال‌الدین‌اشرف مصحح محمدروشن: ص۱۵مقدمه)

ص ۱۸ س۱: «اکنون هواهای محتلف پیداشد وماراجای ترس استاین سخن بامیرحراسان رسایدند.»

درنسخه اصل چنین بوده‌است: «ومارا حایر تراست». و مصحح نسخهٔ ب رابرگریده‌است ولی‌صورت انتحابی مرجوح است وسخهٔ اصل اولی است و با معنی راستترمی‌آید. وحمله باید چنین باشد:

«.. و ماراجایر تراست این‌سحن‌بامیرحراسان‌رسابیدن» چه «رسابیدن» درنسخهٔ ب «رسانیدن» است.

●ص ۱۹ س ۴ : «بفرمودکه این کتابرا بپارسی گردانید» . در سحهٔ اصل«گردنید» بوده‌استکه مصحح‌محترم آنرا باعلامت‌استفهام بحاشیه‌برده‌اند. این‌گونه استعمال یعنی تبدیل‌صوت a به a حصوصیتی بوده‌است لهحه‌یی و در بعضی ازمتنهای‌کهن بآن برمی‌خوریم.

●ص ۲۶ س۳: «ازعرش برترمکان بیست وازآنحا تا به‌تری مرحق را مکان نیست» .

واژهٔ «تری» راباتاء مثناة صبط‌کرده‌اند و در حاشیه بوشته‌اند «مراد ار تری زیرزمین‌است» و درواژه بامهٔ‌آحرکتاب نیرآنرا درحرف «ت»آورده‌اند ولی‌صحیح «ثری» است به ثاء مثلث‌که بمعنی‌زمین است‌وحاك بمناك.

●ص۵۵ س ۱۴ : «ابوذر غفاری رص گفت‌که ای‌گور میدانی‌که در تو که می‌سفارند فاطمه زهراست دحتر محمدرسول‌الله».

مصحح محترم‌درحاشیه نوشته‌اند: «کدا دراصل. اکنون‌سپارند نویسند» ولی «سفاردن» نیرصحیح است.

●ص ۶۹ س ۱۳. «پس‌فرمان آمد یاحبیب‌من هرکه از امتان تو مرا به یگانگی گواهی داده‌اند وبه رسالت تواقرارکرده‌اند همه رابشفاعت توبخشیدم و آمرزیدم».

نسخه اصل (بنا برآنچه در حاشیه صبط شده‌است) چنین بوده است:

«..هرکه ار امتان تو یگانگی مراگواهی داده‌اند:...». این‌وحه هم بهتر است و هم‌کهنتر ولی مصحح‌باعلامت استفهام‌آنرا بحاشیه برده‌اند ومتن را ازنسحهٔ ب‌گریده‌اند .

●ص۷۰س۱: «کعب‌الاحبار راپرسیدم چرابوقت رسول‌الله(ص) مسلمان نشدی» درنسخهٔ اصل «بوقتی» بوده‌استکه مصحح محترم آنرا غلط پنداشته‌اند وبحاشیه برده‌اند باعلامت پرسش .

این «ـی» صورت‌مکتوب یایی‌است محهول که درمیانهٔ مضاف ومضاف‌الیه می‌آمده است وامروز نیزدربرخی‌لهجه‌های ایرانی(چون‌اصفهانی) بجای‌مانده است. درایں‌کتاب حز این‌حا درچند حای، دیگر نیر بکار رفته‌است‌که در همه‌حا مصحح محترم گونهٔ بدون «ی» رابر گریده‌اند وصورت‌بادی» رابحاشیه‌برده‌اند باعلامت استفهام. وازآن مواود است.

«اگرملحدی حداش‌را صفتی‌آمد و شدگوید (ص۱۲۵ س۸)

● حاشیهٔ ۳ ص۱۶۵ دربارهٔ واژه «تمنی»، مبهم‌است وارحاع آن‌به‌منتهی الادب ناشناخته است.

***

بهرگونه‌کوشش‌آقای حبیبی داشمند ومورخ گرامی دراحیای این‌گونه آثار گرانقدر ستودبی است واگر درکارایشان چندسهوی افتاده‌باشد ارح آنرا نمی‌کاهد، که آدمی هرگرکاری بکمال نتواندکرد وار رلت مصون نتواندبود.

ابوالقاسم طاهری
(لندن)

درازنای‌شب

محموعهٔ داستان از حمال میرصادقی.
تهران ۱۳۴۹

«درازنای شب» اثر حمال میر صادقی داستان‌برخورد دو دنیای‌محتلف است که نویسنده ژرف بیں وصاحبدل کتاب آن دو دنیا را در وحود دوتا ار اشحاص داستان یعنی کمال و منوچهر حلاصه کرده و محسم ساخته است. این دو شحص مختلف که نماینده دو تیپ اجتماع مایند آن دو گانگی و تضادی را که برای نحستین بار در داستانهای حمال راده ویا نمایشنامه «حعفرخان ار فرنگ برگشته» برشتهٔ نگارش در آمده بود بحوبی نشان می‌دهند. مطالعهٔ رویدادهای سدهٔ چهاردهم هحری بویژه سی ساله در احتماع ایران اهمیت‌به‌سرائی دارد، چه ریشه پدیده‌ای که امروزه ار آن به غرب زدگی تعبیر میشود از آغاز آن سده آب میخورد. در اثنای پنحاه‌سالهٔ‌اخیرآن بیداری وهوشیاری که لازمهٔ حفظ سنت‌های کهن است چه در ایران ما وچه دربیشتر کشورهای

آسیائی زیر ضربات امواج پیگیر ظواهر تمدن اروپائی تدریجاً فرسوده‌میشده است بی‌آن که قاطبهٔ مردم متوجه آن فرسایش‌باشند. تضادی‌که امروز متبلور شده و داستان درازنای شب بر آن متکی است بخوبی نشان میدهد کـه شکاف موجود میان دوتیپ متضادی که اشخاص رومان جمال میرصادقی مجسم کرده‌تا چه اندازه فراخ‌است.

«درازنای شب» شخصیت اصلی یا قهرمان داستان کمال نامی است متعلق به خانواده‌ای از طبقهٔ نسبتاً پائین اجتماع ماست که افراد آن خانواده مانند دیگر خانواده‌های این طبقه هنوز به سختی در بند سنت‌های مذهبی ریشه‌دار گرفتارند وچون موزانی ناتوان در طاس مشتی خرافات پیوسته می‌لغزند پدر ومادر کمال مثل هر پدرو مادر دیگری از این طبقهٔ یاد شده هرگز نماز و روزه‌شان ترك نمی‌شود، همواره درشب‌های احیاء ماه‌رمضان وروزهای سوگواری ماه محرم شاهد سینه‌زنی‌ها وقمه زنیهائی هستند که گـرچه امـروزه در میان مجامع باصطلاح مترقی‌تر وتحصیل کرده‌های کشور ما مایـهٔ ریشخند و طنز گوئی است هنوز رعب آمیخته باحترام را در دل قاطبهٔ مردم جامعه ما برمی‌ـ انگیزد. کمال پرورده پدری است که به تألیفات «حلیه المتقین مرحوم ملا- محمد باقر مجلسی» ارادت خاصی می‌ورزد وپس‌از ادای نماز هرگز مناجاتش ترك نمیشود میل دارد فرزند ارشدش کمال را مثل خودش که از راه پـوست فروشی گذران میکند، کاسب یا به‌اصطلاح خودش (حبیب خدا) بار بیاوردفغان و افسوسش از آن است‌که چرا به پسرش اجازه داده است‌که بعداز اتمام‌کلاس شش ابتدائی به دبیرستان برود وخود را برای‌گرفتن دیپلم‌آماده‌کند و ازمحیط مدرسه وبر اثر معاشرت با «مشتی قرتی قشم شم» افکار لامذهبی‌بیاموزد.

کمال از راه همنشینی وبه‌حکم علاقه ومحبتی که به یکی از همکلاسان خود منوچهر دارد بی‌آنکه بخواهد یابکوشد ، با دنیائی روبرو می‌شود کـه فریبندگی وجاذبهٔ آن دنیا ، خشت‌های زیر بنای دنیای کهنه وپوسیده‌ای کـه بواسطهٔ علقه خانوادگی به‌او رسیده است اندك اندك سست ومتزلزل میسازد. هر گامی که کمال در این دنیای جدید فراتر می‌نهد بـا اندیشه‌ها و قیافه‌های تازه‌تری‌که بیشتر آنها را به شکل شبح‌های ملعون و منفوری می‌پنداشت آشنا می‌شود. منوچهر وخواهرش فرشته که کمال به او دل می‌بازد و سوسن دختر خالهٔ فرشته تعلق‌به‌آن‌قشرازاجتماع دارندکه معمولامیان باغ خانه‌شان‌استخری وجود دارد وهمگی افراد خانواده در آنجا یا در استخرسیلور کلاب شنامی‌ـ

کنند ، عید به جائی مانند متل شهوند میروند، شبها در کلوبهای درجه اول میرقصند یا در خانهٔ یکی از دوستانشان پوکر یا رامی میزنند و خلاصه بگفتهٔ یکی از دوستان کمال، بی‌آنکه بین آنها الفت ومحبتی باشد بیهوده بخانهٔیك دیگرمیروند،زندگی‌خاصی‌رامی‌گذرانند واندیشه‌وفلسفهٔ ثابتی‌هم‌درزندگی‌شان ندارند.درچنین محیطی که‌افرادش‌همگی‌برای رفع پاره‌ای ازنیازهای‌خودگوئی چاره‌ای جزبکاربردن کلمات‌دست وپاشکستهٔ‌فرنگی‌ندارند ابتدااحساس‌کمال‌جز حقارت وسرشکستگی چیزی‌نیست:

«خوار وکوچك شده بود. ذلیل وناچیز شده بود. مثل این بود که یك دفعه همهٔ عزت نفس وغرورش را از اوگرفته باشند، مثل این بود که‌یك مرتبه به‌حیوان کوچك وترحم انگیزی تبدیل شده باشد. چیزی که‌بغض وحسد او را بر می‌انگیخت حرفهای آنها نبود بلکه‌لحن‌صحبتشان بود. اول بار بودکه متوجه این لحن خاص می‌شد. اغلب در مهمانی‌هائی که در خانهٔ منوچهر راه می‌افتاد با چنین طرز صحبتی روبرو شده بود . مهمانها با چنین لحنی با هم صحبت میکردند . کلمات را می‌کشیدند و تکیه‌های خاص به‌آن‌ها میدادند و مبتذل‌ترین موضوعها را چنان به‌زبان می‌آوردند وچنان در کلمه‌های شسته و رفته می‌پیچیدند که به‌نظر تازه وبدیع می‌آمد. گفت وگوهاشان بیش‌از آنکه دوستانه باشد، بیش‌از‌آن که صداقت واصالتی همراه داشته باشد،گویی رابطهٔ مرموزی را در بر داشت ، رابطه‌ای‌که اگریکدیگر راهم نمی‌شناختند، وقتی‌کنار هم‌قرار می‌گرفتند با اولین جمله‌ای‌که می‌گفتند، آنها را به‌هم می‌پیوست »

اندك اندك آشنائی با افراد این طبقه‌کمال بیچاره را مانند پرکاهی در اقیانوس جدیدی از افکار نو وانقلابی چنان سرگردان می‌سازد که‌گذشته رابه کلی از یاد می‌برد ودر دام جدیدی از تردید و نابسامانی گرفتار می‌شود. بی‌گفتگو جمال میر صادقی در تجسم‌این‌حالت سرگردانی‌ونافرجامی یابه‌اصطلاح خودش «حالت تعلیق وآویزش» بخوبی موفق‌گردیده است و خوانند هنگــامی کمال را ترك می‌گوید که وی در گرما گرم ویران کردن پلهای گذشته با بهت وتردید به دور نمای آینده می‌نگرد یابه‌سخن دیگر ازدنیای‌قدیم‌رانده‌ودر دهلیزدنیای‌جدید مانده است.

توفیق نویسنده را هرگز نبایدکاری کوچك پنداشت. زیرا دشواری‌کار

دربن زمینه به ویژه بسیارفراوان‌است . چه اولا نویسندهٔ خیال‌پردازچیره دست فقط به‌حکم تجربه و به اتکای استنباط شدیدی میتواند قهرمانان‌داستان رامحدود به چندنفر کند تاآن که ذهن خواننده بسوی شخصیت‌های زائد و حاشیه‌نشین منحرف نشود و خاطرش ملول نگردد . ثانیاً نشان دادن تضاد شخصیتها در داستان نیاز به‌تشریح وتوصیف محیط خانوادگی وتربیتی وبالاخره افکار و سخنان آنها دارد ودرنگارش رومان فارسی هنوز پرورانیدن سخن‌های‌دونفری یا چند نفری چنان که شیوه محاوره‌ای امروز ایران است‌کار آسانی نیست با تمام کوششهای جمالزاده درپی افکندن سنت و شکستن سیل‌بندها بدست صادق هدایت و ورود لغات عامیانه محروم به درون حرم زبان فارسی هنوز ازطرفی بواسطهٔ شترمآبی فضلای قلابی واز طرف دیگر بواسطهٔ اشکالات خطوٰرسی در ضبط لفظهای عامیانه وسخنان محاوره‌ای ، نوشتن مکالمه‌های قهرمانان داستان آسان ساده نیست که گروهی تصور کرده‌اند. به هر تقدیر جمال میرصادقی توانسته است در قالب عبارتهائی روان ویکدست مارا باقهرمانان رومان خویش و افکار یك یك آنها آشنا سازد و حس ترحم و همدردی مارا نسبت به قهرمان اصلی دوست داشتنی کتابش برانگیزد . امیدواریم که بزودی چشممان به دنبالهٔ داستان درازنای شب که ظاهراً مشتمل برسه بخش علیحده است روشن‌شود

غلامرضا زرین‌چنان
(مشهد)

تفسیر قرآن مجید

نسخهٔ محفوظ درکتابخانه دانشگاه‌کمبریج
جلد اول از سورهٔ مریم تا ـ اقاف ص ۱۲۰+۶۹۵
جلد دوم از سورهٔ ص تا ناس ص ۷۷۰
به تصحیح دکتر جلال متینی
انتشارات بنیاد فرهنگ‌ایران

بتازگی‌انتشارات بنیادفرهنگ ایران‌موفق بچاپ وانتشارکتابی گردیده است‌که افتخار وآبرو یکجا برای‌خود کسب کرد. این کتاب تفسیری برقرآن مجیداست .

درعصرحاضر که تسلط صنعت وماشین اندکاندک سستی ورخوت درمعتقدات
نی و معنوی مردم ایجادکرده و انحطاط اخلاقی بوضوح در جوامع مشاهده
یشود نشرچنین کتابهایی دربهبودساختن وتقویت مبانی دینی کمکی شایان ودرخور
همیتی فراوان است. این امر بخصوص برای جامعهٔ ایرانی بیش ازهرموردی دیگر
حساس میشود. تفسیر عبارتست ازمعانی کتابهای آسمانی والفاظ وعبارات ورموز
نها تفسیر وتاویل درمیان مسلمانان بعدازرحلت رسول اکرم باب شدزیرا تازمانیکه
حضرت رسول وجــود داشت آنحضرت خود شارح کتاب مبین بود ومسلمین هم
یاری بتفسیر درخود نمی‌دیدند امابعد از رحلت پیغمبر مسلمانان برای درک و
م قرآن احتیاج بشرح وتاویل آن پیدا کردند وازاین زمان بود که پاره‌ای از
ویسندگان ودانشمندان دراینراه گام برداشته وهمهٔ همت خود رادرین کارمصروف
کردند .

اصحاب پیغمبر وبعدازآنها تابعین ازنخستین کسانی بودند که باب تفسیر
رقرآن راگشودند. ومادرتاریخ تفسیر بنام بسیاری از مفسران برمیخوریم که
دهای ازآنان درشرح وتاویل بنابرمشرب وذوق خودمطالبی نوشته‌اندوگروهی
م در کارخود بقسمتهای مختلف علوم توجه کرده‌اند که در اینجا لزومی بذکر
چگونگــی آن احساس نمیشود . اما آنچه مهم است اینستکه مفسران بخلاف
ویسندگان و ناسخان دیگر کتب که آثارشان مشحون از تحریفات و تصرفات
ست خیلی کمتراختلاف درنوشته‌هاشان بچشم میخورد زیرا اینان باکتابی آسمانی
سروکار داشته‌اند وسعی میکرده‌اند کلام‌حق را آنطورکه بواقع هست بنمایانند
تصرف در آنرا گناهی عظیم می‌شمردنــد و اصولا ایمان و اعتقاد مذهبی آنها
آنان اجازهٔ چنین‌کاری را نمیداده است . تفسیر قرآن مجید که بکوشش آقای
کتر جلال‌متینی استاد ورئیس دانشکدهٔ ادبیات مشهد از طرف انتشارات بنیاد
رهنگ ایران بچاپ رسیده ازجمله تفاسیریست که قطعا بجهات مختلف دارای
ررش خواهد بود . این تفسیر که نسخهٔ منحصر بفرد آن در کتابخانهٔ دانشگاه
کمبریج انگلستان نگهداری میشده و بهمین جهت بتفسیر کمبریج نیز شهرت
یدا کرده است تفسیری کهنه و نفیس است که از اوایل قرن هفدهم میلادی ببعد
ر اروپا در اختیار دانشمندی بنام ارپینوس بوده است وگــویا بعد از انتشار
مقالاتی توسط دو تن ازشرق شناسان یعنی ادوارد براون وژیلبرلا زار ایرانیها
بوجودچنین نسخه‌ای پی‌بردند . تفسیر کمبریج کتابیست که نام‌ونسب و زادگاه
مؤلف وتاریخ تألیف آن معلوم نیست وتنهاچیزی که دربنمورد از آن بجای‌مانده

تاریخ تحریر آنست که در هفتم ربیع‌الاخر سال ۶۲۸ هجری بدست محمد بن ـ ابی‌الفتح‌الفقیه الغریب نگاشته شده‌است (مقدمه/۲۶) ودراصل ۴ جلد بوده که متاسفانه فقط مجلدات ۳ و ۴ آن باقیمانده است. کتاب بطور کلی شامل ۵ بخش است جلداول شامل (شش برگ از نسخهٔ خطی تفسیر مقدمه‌ای در ۱۲۰ص در باب معرفی . چگونگی تصحیح ، روش نگارش و نکات دستوری کتاب و بعد متن تفسیر است ازسورهٔ مریم تاصافات) وجلد دوم شامل (دنبالهٔ متن از سورهٔ ص تا ناس) ودرپایان فهرست لغات وترکیبات واعلام آمده‌است .

آغاز تفسیر چنین است

سوره مریم

«کهیعص ..

ذکر رحمة ربك عبده زکریا

ادیادی ربه آنگاه که بخواند خدای خود را نداخفیا خواندنی پوشیده که کس ندانست... (ج۱متن/۳) وپایان چنین.

«الحمدلله رب‌العالمین و الصلوة علی‌خیرخلقه محمد سید المرسلین وازواجه امهات‌المومنین واصحابه اجمعین کاتبه وصاحبه‌العبدالفقیه‌المحتاج الی‌رحمةالله محمدبن‌ابی‌الفتح الفقیه‌الغریب فی‌الیوم السابع من ربیع‌الاخر فی‌شهورسنه ثمان و عشرون و ستمایه.»

روش کار مؤلف باین‌ترتیب است که ابتدا نویسنده نام سوره ومکی‌ومدنی بودن‌آن و بعد یك یا دوآیه (بخلاف بعضی از تفاسیر گذشته مثل ترجمهٔ تفسیر طبری که در ترجمه وتفسیر از ذکر آیات خودداری کرده‌اند) ازهمان سوره را ذکر کرده وبترجمه وتفسیر میپردازد. گاهی هم از ابتدای‌آیه بتفسیر پرداخته (ج ۱/ ۴۵۶ و ۴۵۷) و بعد بمعنی توجه کرده است از تفسیرآیات تکراری نیز خودداری شده است چنانکه در سوره «الرحمن» آمده است: هرچه‌اندرین سورت « فبای الاء ربکما تکذبان » است تفسیرش همه همچنین است که‌یاد کردیم (ج ۲/ ۳۲۸ و ۵۷۸ آیه ۲۰) . تفسیر بعضی‌آیات نیز طولانیست (ج ۲ آیه ۴۱ ص ۲۴ وآیه ۲۲ ص۱۱). که ضمن‌آن بذکر داستانهای مختلف ازپیغمبر واصحاب وی واشخاص دیگر پرداخته است .

مولف جای‌جای درکارخود بنظرات وعقاید بسیاری ازمفسران بزرگ عالم اسلام نیز استناد جسته‌است که شاید برای محققان خالی ازارزش نیست. (ج۲/ ۱۱۲

آیه ۲۰ و ج ۱/ ۳۷۳ آیه ۸۲). همچنین در اکثر اوقات حین ترجمه بمعنی کردن لغاتهم پرداخته است . در مورد مکی ومدنی بودن‌آیات مؤلف بخلاف ترجمهٔ تفسیر طبری که بطرقطعی داده است چندان قاطع سخن نرانده است در پایان‌سورهٔ واقعه‌آمده‌است: این‌سورت بمکه فرودآمده‌استجز این‌آیت «افبهذا الحدیث انتم‌مدهنون» ودیگر «ثلة من‌الاولین وثلة من‌الاخرین» این هردوآیت برپیغامبر صلی‌اللّه‌علیه‌وسلم اندرسفر فرو آمده است که ازمکه بمدینه همیشه با ابوبکرالصدیق‌رضی‌اللّه‌عنه. واللّه‌اعلم. و درپاره‌ای مواردهم درباب‌مکی، مدنی بودن اشاره‌ای نکرده از آنجمله است سوره های لقمان (ج۱ر۴۸۴) و الحاقه العصر الاخلاص (ج۲ر۴۶۶ و ۶۲۹ و ۶۵۴) همچنین بخلاف جلد اول که مکی ومدنی بودن سوره‌ها را دراول‌آورده درجلددوم درپایان هرسوره یادآور شده‌است .

نحوهٔ ترجمه باین‌ترتیب استکه گاه یك لفظ فارسی مقابل یك‌لفظ عربی قرارگرفته وگاه ترجمه بامطالبی‌دیگرآمیخته شده‌است. کسانیکه مدعی‌هستند زبان فارسی‌کمتر توانایی تحمل خواسته‌های مارا دارد بامطالعهٔ این‌کتاب در خواهند یافت‌که نویسندگان چیره دست هیچگاه و درهیچ مورد احساس ضعفی ازین نوع نکرده‌اند

جمله‌های زیر نمونهٔ‌کوچکی ازشیوهٔ نگارش کتاب را نشان میدهد:

«نه این‌زمین‌را نگسترانیده‌ایم از بهرشماواین‌زمین رابستر شما گردانیدیم کوهها را برزمین نه ماننیخ کرده‌ایم تا زمین برجای بماند، ونه ما شما راجفت گردانیده‌ایم‌هر‌ بریرا ماده‌ای‌آفریدیم ونه خواب راجایگاه‌آسودن شماکرده‌ایم تاشمابخواب‌اندر بیاسایید وشب را پوشش‌کردیم وجای‌آرمیدن شماکردیم... »
(ج۲ر۵۳۶ آیه های ۱۰و۹)

نگارش کتاب‌نشان میدهد که سبك آن‌ازنیمه اول قرن‌پنجم فراتر نمیرود سجع وشعر دراین‌کتاب مقامی ندارد

رسم‌الخط‌کتاب هم‌مختلف است (که و چه) دراکثر موارد درحال‌اتصال است‌نظیر: کشمارا، کبود، کیاد کرده‌شد. چبوده است ویاعثمن جبریل، جبرایل، سلیمن، صاغر (ساغر)، طلخ (تلخ).

ویژگیهای دستوری این‌کتاب فراوان ومتنوع است ومصحح محترم‌خود بحثی مستوفا دربنمورد بعمل‌آورده است‌که‌کاملا برای روشن‌شدن اذهان بسنده است. (مقدمه / ۳۶)

اینك باختصار بپاره‌ای از این اختصاصات فقط اشاره‌ای میشود:

بکار رفتن لغات و ترکیباتی چون دروغ بریدن (افترا) دارو کردن (درمان) کردن چشم خانه (حدقهٔ چشم) پرهیریدن پادافراه، فراخ‌دستی (مقابل تنگدستی) فریوانیدن، کن ومکن (امرو نهی) گرمگاه، گم‌بودگی (ضلال) مرگت آدینه، نگوسار کردن، وام زده (مدیون) بریچه (برغاله) پای فرنجن (خلخال).

تکرار (اعم از تکرار جمله ویاضمیر ویا تکرار افعال وصفات وحروف) ـ جمع بستن کلمات عربی بآن (ان وها) مانند: منافقان، قصصها، لحنها، دلیلان، خلیفتان ـ جمع بستن اسمهای معنی با (ان) ـ استعمال مفعول بیواسطه وبا واسطه یا دو حرف اضافه ـ اندر بجای (در) در همهٔ موارد ـ استعمال فعل با پیشاوندهای گوناگون که بوفور بچشم میخورد ازین قبیل است: فروهشتن، فرو ریختن، فرود فرستادن، فرود باراییدن، اندر دمیدن، برآماسیدن، برپیچانیدن، برمالیدن، کلمه فرشته درهمه‌جا فریشتك ومردم نیز بعنوان مفرد آمده است. بکار رفتن مفعول مطلق ونشانهٔ ندا بسیاق عربی (او) و (و) بجای آیا ـ استعمال قیود عظیم سخت نیك ـ بکاررفتن حرف نفی (نا) دراول کلمات نظیر: نه‌بحق، ناگرویده شتاب ناکردن، ناخوب نااستوار داشتن، ناآمدن ـ استعمال فعلهای نیشابوری و افعال مقاربه ویاهای شرط، تمنا، بیان جواب و استمرار ـ همچنین استعمال (می‌وهمی) جهت‌استمرار وکار بردیای تاکیدوالف دعا ازرایج‌ترین مسائل‌این کتاب‌است. ونیز اتصال ضمائر شخصی متصل بکلمات و حروف مانند، چناشان، همه‌تانرا، رودتان، کتان، کشان، آنجت و هرچش بسیاردیده‌میشود. مطابقه صفت وموصوف وعدد ومعدود درافراد وجمع واستعمال تثنیه نیز بندرت مشاهده میشود. چاپ‌کتاب نیزهم ازجهت حروف وهم‌از جهت کاغذ درنوع خودخوبست تنهادرچند مورد منحمله درسورهٔ الکوثر ابتدای آیه یعنی اناأعطیناکالکوثر کلمهٔ (انا) چاپ نشده وبصورت عطیناکالکوثر در آمده است. (ج۲ر۶۵۳)

درپایان مقال برخودلازم میدانم درمورد نحوهٔ کارمصحح مطالبی یادآور شوم. اهل‌کتاب کمابیش بامصحح‌آشنایی دارندکسانیکه کتاب هدایةالمتعلمین فی‌الطب راکه بکوشش همین‌مصحح بطبع رسیده دیده‌اند بدقت‌و وسواس بی‌حد وی پی‌برده‌اند واگراغراق‌نباشد بایدازآن بعنوان‌درست تصحیح‌کردن یادکنیم. وباید ادعان‌کرد وی‌ازمصححانی قابل اعتماداست‌که نقدوتصحیح متون‌را بشیوهٔ اروپائیان‌بطرزی شایسته‌درباب‌متون‌کهن فارسی‌انجام میدهند. بایك‌نظر بمقدمه

تفسیر کمبریج محصوصا آنجاکه از ویژگیهای دستوری آن سخن بمیان آمده است درمییابیم که آقای دکتر متینی دردستور زبان این نوع آثار دستی قوی دارد ودرآن هیچ نکته‌ای از نظر تیز بین و کنجکاو وی دور نمانده‌است. وی هر کجا که متن پاك شده ویا ناخوانا بوده‌است اگر آیات قرآنی بوده با مراجعه بقرآن صحیح آنرا قرارداده واگر مطلبی درمتن اشتباه بنظر میرسیده بهمان صورت باقی گذاشته و درست آنرا درحاشیه توضیح داده‌است (ج ۱ ص ۹۶ / ح) چنانکه در این کتاب صفحه‌ایکه خالی از توضیحات مفید باشد کمتر مییابیم و اگر احیاناً مصحح خود مطالبی رادر متن تصحیح و اضافه کرده است اینکار خیلی با احتیاط و باتوجه بقرائن جمله‌های قبل و بعد انجام گرفته‌است (ج ۲ ص ۶۱۹ / ح و ۴۰۳ / ح) همچنین برای تصحیح موارد مشکوك درمتن از کتابهایی نظیر

ترجمه تفسیر طبری، کشف‌الاسرار میبدی، لسان‌العرب، تاج‌العروس، تفسیر سورآبادی، تفسیر ابوالفتوح رازی، مواهب‌علیه وتفسیر گازر سود جسته است.

توفیق مصحح محترم را که درانجام‌دادن این نوع کارها حدی بلیغ و کوششی بیدریغ مینماید خواستاریم.

دید

دید

دید

ایر

سفر کویر با پژمان

چندروزی بسفر «کویر» رفته بودم . درین‌سفر با پژمان بختیاری همراه بودم .

اگرچه‌سالهاست‌که‌با او آشنایم و «بهترین اشعار» ش را قریب‌سی‌سال‌است که دارم ومکرر ورق زده‌ام وجود اورا از وقتی‌که درمدرسهٔ پست و تلگراف مدیر بود ، یعنی‌قریب بیست‌وپنج‌سال که می‌شناسم ، این سفر مجالی بود ، پیش او را بهتر بشناسم .

وقتی با شاعری ادیب همسفر باشید سعادتی نصیب می‌شود که شعرهای خوب بشنوید . ازوحکایات ادبی و روایات شعری دلپسند استماع‌کنید و البته پژمان بختیاری از چنین صفتی به حدکامل برخوردارست

پژمان قصه‌های دردآورزندگی خودراکه جسته‌گریخته وگاه‌گاه شنیده بودم سلسله‌وار بازمی‌گفت ومن بهتر ازپیش درمی‌یافتم‌که چرا پژمان در شعر باغم بیش‌ازشادی انس‌دارد، وچرا شعرش بیشتر نمایشگرحیاتی‌اندوه‌گرفته‌است.

اگر بخواهم‌که آنچه شنیده‌ام بازگوکنم قلم من توانائی بیان آن همه ستم وجور را ندارد. خلاصه‌اش این‌است‌که مادروپدری داشت‌که‌باهم‌ناسازگار بودند وازیك سالگی ازمادربریده می‌شود. نه شیرمادرمی‌بیند ونه روی مادر . با نان‌ترید و برنج‌نیم‌پخت اورا بزرگ‌می‌کنند مادرش‌شاعری‌بزرگ‌واستادبود، ژاله تخلص می‌کرد وپس از سالهاکه ازمرگش می‌گذشت پژمان اورادرمجلهٔ یغما به مشتاقان ادب فارسی شناساند پدرش‌سرداری‌بودازایل بختیاری . اهل شکاروتفنگ‌وکوه‌واسب.مردی‌سخت بود وچون‌ایلی بود ظالم‌بود. روی خوشی بهزن وفرزند نشان نمی‌داد.

پژمان مادرندیده پس‌ازچندی گرفتارزن‌پدر وبرادری‌ازآن‌زن‌می‌شود . آن‌برادر بسیاربدطینت وآزار دهنده بود . پژمان ازآن هردو همه نوع آزار می‌دید. می‌گفت‌بهترآن‌که نگویم چگونه بسه سالگی‌رسیدم. ازدرس معلم‌نیز مرارتها کشید وصدمات روحی بسیاربرد. پدرش وقتی‌که پژمان به سنین کامل نوجوانی برسیده بود مرد وسرداراسعدبختیاری نگاهدار اوشد . درین دوران نیزسختیهای بسیاردیدو در روانش‌آزردگیهای‌بیشتراثر گذاشت. پدرش‌خواسته بودکه او را برای تحصیل بفرنگ بفرستند اما نفرستادند . اموال پدریش را

با برادری بردوخورد و پژمان ازروزگار طبعی بلند، اندیشه‌ای شاعرانه، حساسیتی بسیار، توانائی استادانه درادب فارسی نصیب برد.

از پژمان پرسیدم که شعرهای خود را چگونه تقسیم‌بندی می‌کنید. آیا نظمی به آن داده‌اید؟ گفت بله. سردفتر دیوانم اشعاری است که به آنها عنوان «شورها وشادیها» داده‌ام و نخستین قطعه‌ای که دراین بخش گنجانده‌ام قطعهٔ روح شاعر است و درآن گفته‌ام:

روح شاعر چو غنچه‌ای نوخیز | در جهـان خواستار لبخند است
گردد از ساغر طبیعت مست | که به گلهـای باغ مانندست

***

روح او عطر ناشناخته‌ای است | کز گل و سبزه درهم آمیزد
یاچو موجی لطیف و عشق آویز | که ز رفتار مهوشـان خیزد

***

روح شاعر چو کودکی نوپا | بستهٔ مهـر و مست لبخندست
از چه شادش نمی‌کنید آخر | روح شاعر به هیچ خرسندست

***

درهمین بخش است که باغزلها و شعرهای عاشقانهٔ خودخاطرهٔ روزگاران خوش زندگی را به یاد می‌آورم، مثلاً آنجاکه می‌گویم.

از تن شیرین او عطر جوانی می‌تراود
ز وجود ظاهرش عشق نهانی می‌تراود
ازخموشی ازتبسم ازنگه از هرچه دارد
نور هستی‌عطر گلهای جوانی می‌تراود
از گلوی مرمرین وسینهٔ آئینه رنگش
بافروغی خاص آب زندگانی می‌تراود

یا غزل دیگری که چند بیت آن این است:

خوش خنده وخوش بوسه وشیرین دهنی تو
ای طایـر قدسی ز کدامین چمنی تو
با آن تن چـون مرمر و پستان بلورین
حیف است که پنهان شده در پیرهنی تو
یك لحظه برون شو تو از آن جامهٔ تاریك
تا خلـق ببینند چه روشن بـدنی تـو

به او گفتم که حتماً اگردیوان خودرا چاپ کنید این نوع اشعارعریان و بی‌پروا را درآن چاپ نخواهیدکرد. گفت، چرا! مگرمن نمی‌توانم احساس خود

را بیان کنم. من که ریاکار نیستم و جا نماز آب نمی‌کشم. «نسل جوان» اجازه می‌دهد که فروغ فرخزاد که زن بود اندرون ضمیر را وارون کند و احساس خود را جلوه دهد ولی من نمی‌توانم! البته این نوع اشعار را چاپ خواهم کرد و بدتر از آنها را حالا بشنو آنچه در پاریس دربارهٔ دختر شناگر گفته‌ام:

یار زیران کرشمه افشانان	چشم بد دور دختری دیدم
گرم و پرشور و مست و بی‌آرام	در دل آب آذری دیدم
جلوه‌گر در لباس تنگ شنا	کمری دیدم و بری دیدم
ساعد و ساق و سینه و پستان	نیك دیدم بکوتری دیدم
قصه کوته ز مرمری گل رنگ	خوش تراشیده پیکری دیدم
بگذرار ران و ناف و سینه که من	دیدنیهای دیگری دیدم
دختری زن فریب و مرد افکن	فتنه‌ای فتنه پروری دیدم

با شنیدن این غزل که تمامش را به‌یاد ندارم، به او گفتم من بیشتر پژمان را ازمیان قطعاتی شناخته بودم که در آنها اندیشه و فلسفه و توجه اخلاقی و عاطفی به جامعه دیده می‌شود، مانند قطعهٔ معروف سپهبد حسن و مرگ که در حت که با دلیری و توانائی گوشه‌های زشت از جامعه و نکته های باریك مربوط به حکومت را مجسم ساخته‌اید. در آنها حکم حکیمی دارید و در این غزلی که اکنون شنیدم مردی لطیف طبع شده‌اید که بدن زن را خوب می‌شناسد، گفت خبر نداری که پا را از آن هم گامی فراتر نهاده‌ام!

در بیابانی که سفر کردیم آفتاب رو به غروب می‌رفت و سواد روستای سرسبزی از دور دیده می‌شد. هوا نسیم‌تر شده بود و من مشتاق شنیدن چنین آثاری بودم که غم غروب را از ما دور کند. او این یك بیت را از غزلی خواند که تمامش به یادش نبود:

میدود تا نافش از لرزندگی سیماب وار
گر نشیند بوسه‌ای چون خون من بر گردنش

گفتم منظرهٔ غروب هم قشنگ است و هم یادآور غم. آیا چنین حالی را شما در شعر منعکس کرده‌اید. گفت در چند شعر به غروب پرداخته‌ام، ولی خود آن را می‌پسندم که در قریهٔ می‌نوش شش سال پیش از این گفته‌ام و آن را «کوه عشق» نام نهاده‌ام و هفت بند است:

کوه دریں شامگه دلفریب	از همه شب خوشتر و زیباترست
مست شو از نغمهٔ خاموش او	زانکه از همه گویاترست

***

بر سر آن قلهٔ گردنفراز مشعل زیبای مه آویخته است
گرد صدف رنگ وی ازهرطرف برسر و بر پیکر او ریخته است

***

آن ده زیبا که چنین بی‌خیال رفته درآغوش درختان به خواب
شاهد عشقی شررانگیز بود پیش همین کوه و همین آفتاب

***

می زده در دامن این جویبار دلبر من بود در آغوش من
نغمهٔ او زمزمهٔ عشق او موج رنان گرد سر و گوش من

***

هرچه تأمل کرد نتوانست که سه بند دیگر آن را به یاد بیاورد. گفت دنباله‌اش یادم نیست. ولی دربارهٔ آن که در پا دامن آن کوه دلبر من بود غزلی سروده‌ام که مطلعش راخیلیها زمزمه می‌کنند و آن این است:

زیبا فراوان دیده‌ام اما تو چیز دیگری
صدها گلستان دیده‌ام اما تو چیزدیگری

گفتم حیف است که از غزلی بدین شور و حال به همین یك بیت اکتفا بشود. خواهش کردم که اگر ابیات دیگری‌ازآن راحفظاست بخواند. بامرمره کردنی و لبها به هم سودنی که عادتش است گفت بله می‌خوانم، زیرا هنوزهم معتقدم که‌دلبر آن‌شعرازدلبرهایی که‌درشعرهای‌دیگرخودوصف‌کرده‌ام برتر بود.

گلهای‌خندان دیده‌ام خورشید تابان‌دیده‌ام
صد رهزن‌جان دیده‌ام اماتوچیزدیگری
درصحبت گل‌پیکران درخیل‌شیرین‌دختران
دیدم‌ترا بادیگران اما تو چیز دیگری

گفتم کمی‌هم از حیات ادبی خود صحبت‌کنید، ازروزهایی‌که با ادیبان و شاعران در گذشته گذرانیده‌اید. گفت آنها را که بهتر شناختم و برمن حق ادب دارند ملك‌الشعرا ووحید دستگردی وبدیع‌الزمان‌فروزانفرند. با اینکه به‌سرودن قطعه در مرگ دوستان عادت نکرده‌ام وازماده‌تاریخ‌گویی‌بیزارم در بارهٔ ملك‌الشعرا دوقطعه‌ودر رثای‌وحید یك‌قطعه سروده‌ام. ازآنچه‌در بارهٔ ملك گفته‌ام این چند بیت‌را درخاطر دارم:

مردی بلند رتبه زملك جهان برفت
ور خاندان ما پدری مهربان برفت

رونق فرای محفل شعروسحن بمرد
زیور طراز شاهد نطق و بیان برفت
ویران شدآشیانهٔ شعر وادب ازآنك
آن‌مرغ‌نغمه‌گستر ازاین آشیان برفت
پنداشتم که رفت بهار از جهان ولی
اوازجهان نرفت جهان‌ازجهان برفت

گفتم اخوانیات یکی از مظاهر زیبای شعر و فکر در ادب فارسی است وآن چیزی است‌که در ادبیات عربی زیاد جلوه‌نکرده‌است. اوگفت من دراین زمینه زیادکارنکرده‌ام ، همانطورکه بندرة درمسائل مملکتی‌قطعه‌ای یا قصیده‌ای ساخته‌ام . مانند قصیده‌ای‌که در بارهٔ آذربایجان در زمانی که آن فاجعهٔ تلخ یعنی قضیهٔ پیشه‌وری پیش‌آمد از سرتأثر بسیار گفتم:

گشت مغز آشفته از سودای آذربایجان
خسته جان زاندیشهٔ فردای آذربایجان
کوفت‌خواهدتا قیامت‌کوس ایراندوستی
آسمان بر بام گرد و نسای آذربایجان

ادامه‌دادکه‌ایران‌دوستی‌خوی‌پدران‌من‌بود.من‌خودنیزوطنم‌راهمیشه‌دوست داشته‌ام‌وقطعه‌ای‌دارم‌که بدنیست‌چندبیت‌آن‌را بشنوی:

اگر ایران بجز ویران‌سرا نیست
من این ویران‌سرارا دوست‌دارم
اگر تاریخ ما افسانه رنگ است
من این افسانه‌ها را دوست دارم
اگر آب وهوایش‌دل‌نشین نیست
من این‌آب و هوا را دوست‌دارم
به شوق خار صحراهای خشکش
من این فرسوده پارا دوست‌دارم
من این دلکش زمین رامی‌پرستم
من این روشن سما رادوست‌دارم
اگر بر من ز ایرانی رود زور
من این زور آزما را دوست‌دارم

اگر آلوده دامانید اگـر پاك
من ای مردم شما را دوست دارم

عمر سفر کوتاه است و ما به مقصدی که در پیش داشتیم رسیدیم.

چون پیاده شدم ازعالمی که با پژمان گذشت بهدرآمدم. زیرا اوهمسفر من نبود. با دوستی شعر دوست سفرمی کردم که دیوان جدید پژمان موسوم بـه «کویر اندیشه» را با خودآورده بود ودرطول سفر ازاول تا آخرآن‌را خواند و مرا در سفر با یاد پژمان و شعر زیبای پژمان همسفرساخت و گفت وشنودی خیالی با او آغاز شده بود به پایان رسید.

به‌رفیقم گفتم که ما از کویر گذشتیم و هیچ به سختی ودشواری راه ملتفت نشدیم. این‌همه بواسطهٔ اشعار نغز و بلند پژمان بود که ما را با ذوق و شادی و سیراندیشه از این راهها گذرانده. رفیقم گفت پس چرا بی‌انصاف اسم کتابش‌را «کویر اندیشه» گذاشته است؟

عکسها و تصاویر قدیم

خاندان ادیب‌الملك

عبدالعلی ادیب‌الملك مقدم‌مراغه‌ای برادر محمدحسن‌خان‌اعتمادالسلطنه‌وپسرعلی خان حاجب‌الدوله است و از مقربان و محرمان دربـار ناصرالدین‌شاه بود .
وی طبع شعر داشت وسه سفرنامه ازسفرهای خود نوشت ومجموعه‌اشعار ناصرالدین شاه را جمع آوری‌کرد . یکی ازسفرنامه های «دافع‌الغرور » نام داردکه شرح مسافرت و ماموریت اوبه‌آذربایجان است وعن قریب نشرخواهد شد. چندعکس‌که اراو وخانداش به دست آمده درین صفحات چاپ می‌شود .

از راست به چپ ۱ ـ پسر مشارالسلطنه ـ ساعدالسلطنه الهامی‌ـ ممتازالدوله ـ مخبرالسلطنه‌ـ ترحمان‌السلطان ۲ـ طبیب مخبرالسلطنه ابراهیم سردارفاتح ـ ممتازهمایون‌ـمهدی‌اعتماد مقدم (برادر ممتازالدوله) (برادرممتازالدوله) درتبریز درسال۱۹۱۸

عبدالعلی ادیب‌الملک (ایستاده)

(نام شخص نشسته را آقای دکتر محمد مقدم یکی از مشیرالدوله‌ها شنیده‌اند)

عبدالعلی ادیب الملک

مرا

مؤسسا

ایرا

توران میرهادی

شورای کتاب کودک

در کتابهای کودکان و نوجوانان زبان فارسی در بین سالهای ۱۳۴۰ و ۱۴۴۰ از نظر کمیت و کیفیت تحولی نوین و ثمربخش پدید آمد، تعداد آنها از ۶۰ کتاب مناسب و نامناسب یکباره به درحدود ۲۰۰ کتاب خواندنی رسید

دراین تحول بنگاه ترجمه و نشر کتاب، کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، مؤسسهٔ انتشارات فرانکلین، مجلهٔ سپیده فردا، انجمن کتاب روزنامه‌های کثیرالانتشاره مثل اطلاعات و کیهان، نویسندگان و ناشران منفرد و بالاخره وزارت فرهنگ نقش بزرگی داشتند واز راه چاپ مجموعه‌های مختلف کتابهای علمی وغیرعلمی ومصور وغیرمصور اهمیت ایندسته از خواندنیهارا دردنیای کنونی نشان دادند

از نظر کیفیت نیز زمینه خواندنیهای کودکان سرزمین ما که از کتابهای خاله سوسکه و آقا موشه شروع می‌شد و مستقیماً به کتابهای گلستان سعدی و کلیله ودمنه راه می‌یافت تغییر کرد و کتابهایی متناسب بااحتیاجات سنین مختلف، داستان وغیرداستان درانواع گوناگون منتشرشد.

این تحول سریع مسائل ومشکلات بسیاری پیش آورده بود ـ از آنجمله نداشتن عادت به مطالعه وایجاد نکردن آن در بنای آموزشی وپرورشی کشور ما، نبودن کتابخانه‌های خاص کودکان ومحدود بودن بازار کتاب کودکان، تیراژ کتابهارا پائین نگه داشته ، نوع چاپ را نامرغوب ونامتناسب کرده بود.

توجه نکردن نویسندگان ایرانی به کار کتابهای کودکان سبب ترجمه به تألیف را به ده برابر رسانده بود .

ترجمه بسیاری از آثار بدون توجه به میزان آشنائی کودکان بزبان فارسی و درك کلمات انجام می گرفت وجائی که هدفهای علمی در بالابردن پایهٔ معلومات عمومی کودکان مدنظر بود ، مقاصد ادبی وسلیقه‌های خاص مترجم زبان کتابهارا ازحدود ادراك خردسالان وحتی نوجوانان خارج ساخته بود . دربازار بزرگ کتابهای خارجی برای کودکان مترجم به سلیقه خود وناشر بدون مطالعه هرنوع کتابی‌را انتخاب می کردند وبااین ترتیب کتابهای بی‌مایه ، تلخیص‌شده وبدچاپ به کمك یك جلد رنگی سطح مطالعهٔ کودکان تشنهٔ دانش‌را بیرپائین آورده بود

این‌مسائل لزوم بوجودآمدن یك شورای فنی ، مستقل وهم‌آهنگ کننده کوشش‌هارا هرروز بیشترمی کرد و بهمین‌جهت نیز کسانی که در زمینهٔ تهیه‌و نشر وتوسعه کتابهای کودکان و نوجوانان‌پیشقدم بودند درسال ۱۳۴۱ گردهم‌آمدند وشورای کتاب کودك‌را به‌وجودآوردند.

این شورا سه هدف اساسی برای‌خود درنظر گرفت :

۱ــ ایجاد امکانات لازم بــرای برانگیختن رغبت کودکان و نوجوانان به مطالعهٔ بیشتر و بهتر.

۲ــ کمك به فراهم آمدن کتابهـای سودمند برای کودکان و نوجوانــان به زبان فارسی

۳ــ تعقیب وتوسعهٔ ادبیات ملی‌خاص کودکان و نوجوانان.

وازنظرسازمان اعضایی پذیرفت و با مجمع عمومی وانتخاب هیئت‌مدیره و تشکیل گروههــای مختلف بررسی، نشریات وکتابخانه‌ها و توسعهٔ و ترویج به‌کارپرداخت

سه اصل اساسی ازهمان ابتدا پایهٔ‌کارها و اقدامات‌آن شد .

۱ــ شورای کتاب کودك بــرای ایفای نقش هم‌آهنگ کننده و تحقیقی و راهنمائیهای لازم می بایست مستقل از هرگونــه تشکیلات و سازمان یا مؤسسهٔ دیگری‌کارکند و تحت تأثیرهیچگونه عاملی جزنیازمندیهای اساسی کودکان و نوجوانان وهدفهای تربیتی نسل‌جوان دردنیای امروزقرارنگیرد .

۲ـ شورای کتاب کودك برای‌هم‌آهنگ کردن کوششهای هد ناشران‌وافراد وسازمانهای دولتی وغیر دولتی وحفظ نظرمستقل خود نمی‌بایست ناشر نشود و درمیدان رقابت اقتصادی با سایر ناشران قرار گیرد

۳ــ شورای کتاب کودك نمی‌بایست جایگزین هیچیك ازسازمانهای‌دولتی وغیردولتی بشود و نمی‌بایست وظایف آنها را بعهده بگیرد بلکه فقط می‌توانست نقش‌بررسی کننده وپیشنهاددهنده وراهنما و مشوق‌وهمکار وهمفکرراداشته باشد. شکی‌نیست که توجه به این‌سه اصل ازتوسعه یکباره شورا وتبدیل‌آن بیك‌سازمان وسیع جلوگیری کرد وبه‌کارهای‌آن بیشترجنبهٔ فنی وتحقیقی داد .

نتیجهٔ فعالیتهای‌شورای کتاب کودك را دراین‌شش‌سال می‌توان‌فهرست‌وار چنین‌خلاصه کرد .

۱ــ گنجاندن ماده‌ای بنام ادبیات کودکان وتشکیل و اداره کتابخانه‌های

مدارس در دوره‌هـای تـربیت‌معلم ، سپاه دانش دوره‌های مربیان کودکستانها، دورهٔ آموزش ابتدائی دانشسرای عـالی و کلاسهای کارآموری کتابداری ، تنظیم این برنامه وکمك باجرای‌آن درمؤسسات مذکور.

۲ـ تهیه فهرستهای کتابهای مناسب کودکان و نوجوانان درمواصل معین و انتشارآن بمیزان کشوری.

۳ـ تشکیل چهاردوره کلاسهای کارآموری کتابداری کوتاه مدت برای تهران وشهرستانها وکمك به ایجادکتابخانه‌های مدارس درشهرستانها ودرتهران

۴ـ تشکیل دوسمینار بزرگ ادبیات کودکان و نوجوانان که نتیجهٔ هریك مبنا وراهنمای کارشورا ، نویسندگان ، مترجمان ناشران وکتابداران ومربیان گردید.

۵ـ ایجاد هفتهٔ کتاب کودکان درایران که بعد مبنا وپایه کارمشترك وزارت آموزش وپرورش ووزارت فرهنگ وهنرووزارت اطلاعات قرارگرفت وبصورت هفته‌کتاب درایران رسمیت یافت واجرای برنامه‌های خاص کودکان و نوجوانان درهفتهٔ کتاب ازآن پس.

۶ـ تشکیل چند نمایشگاه کتاب و یـك نمایشگاه آثار مصوران کتابهای کودکان و نوجوانان درایـران و نمایشگاه برندگان جوایز بی‌ینال براتیسلاوا (آثارمصوران کتابهای کودکان ونوجوانان) و شرکت در برنامه‌های نمایشگاه انجمن حمایت کودکان و مؤسسات مختلف دیگر بـا هدفهای مشخص نشاندادن کمبودها ومعایب وپیشرفتها ومحاسن کتابهای تازه کودکان و نوجوانان به مسئولان امورو عموم مردم .

۷ ـ بررسی و انتخاب کتاب برگزیده سال برای سنین مختلف از میان کتابهائی که هرسال انتشار می‌یافت و معرفی آنها از طریق مطبوعات و رادیو و تلویزیون .

۸ـ انتشاریك نشریه فصلی ازمقالات تخصصی درزمینهٔ ادبیات وکتابخانه‌های کودکان و نوجوانان واخبارمهم ایران وجهان وگزارشهای فعالیتهای شورای کتاب کودك .

۹ـ انتشارچند جزوه . فهرست طبقه بندی‌دیوئی (تهیهٔ شده توسط آقای جانا) ، سخنرانی دکترمحجوب در باره انتخاب وانطباق منابع ادب فارسی برای کودکان ونوجوانان ، سخنی چند با ناشران (تهیه شده گروه بررسی)،

نکته‌هائی چند درباره ادبیات کودکان و نوجوانان (مجموعه‌ای از مقالات ترجمه شده از نویسندگان و شعرا و منتقدین معروف کتابهای کودکان و نوجوانان در جهان).

۱۰ـ تماس و همکاری مداوم با ناشران مختلف ، با نویسندگان و شعرا با مجلات و انجمن‌ها و سازمانها و کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان.

۱۱ـ برقراری ارتباط با مراجع بین‌المللی کتابهای کودکان و نوجوانان کوشش برای شناساندن فعالیتهائی که در کشورما انجام می‌گیرد و استفاده از تجربیات آنها ، ایجاد هم‌آهنگی لازم بین سازمانهای علاقه‌مند برای برگزاری روز بین‌المللی کتاب کودکان در ایران

۱۲ ـ انجام چندکار تحقیقی ، یکی درباره مجلات نوجوانان باکمك مؤسسه تحقیقات تربیتی و دیگری دربارهٔ اندیشه‌های کودکان در باره جهانی که در آن زندگی می‌کنند .

به نسبتی که تعداد کتابهای کودکان و نوجوانان درایران افزایش می‌یابد (آخرین فهرست شورای کتاب کودك حاوی ۵۲۵ کتاب مناسب برای اطفال و نوجوانان از ۳ تا ۱۵ سال است) و نویسندگان جوان وجدیدی دست بنوشتن کتابهای کودکان می‌زنند و ناشران برنامه‌های تازه‌ای برای این شعبه ازکارخود تهیه می‌کنند کارشورا سنگینتر ، دقیقتر وحساستر می‌گردد .

کتابهای کودکان صحنهٔ نوظهوری برای ابرازوجود نویسندگان ومصوران شده است هم‌اکنون سمبولیسم بی‌مایه‌ای شدت آثار تازه را تهدید می‌کند . سمبولیسمی که از دوری نویسندگان به کودکان و به مردم سرزمین خود حکایتها دارد عده‌ای دیگر از نویسندگان چون « پس زبان کودکی باید گشاد » را بکاربردن کلمات شکسته و ناصحیح فارسی تعبیر کرده‌اند و به عمق معنای این مصرع توجه نداشته‌اند درنتیجه مشکلات تازه و بیهوده‌ای درخواندن وادراك مطالب برای خوانندگان خردسال پیش آورده‌اند

ابتذال فکری وتخیلی ، فارسی ناصحیح چه درآثار ترجمه شده وچه در آثار تألیف شده وتلخیص ، احساس عدم مسئولیت در انتخاب کتابها نشناختن نیازمندیهـای واقعی کودکان و نوجوانان سرزمین ما بشدت نهال تازه ادبیات کودکان را درایران تهدید میکند وبرای برطرف کردن این خطر که نتیجه عدم تجربه ، عدم شناسائی وسهل انگاشتن کار تهیهٔ کتاب برای کودکان و نوجوانان

است ، شورای کتاب کودک کار بزرگی در پیش دارد ، بخصوص که شیوهٔ اصلی کار آن بحث وروش ساختن واستدلال وشناساندن است وبس .

کار پر ثمر ومداوم کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان در جهت تأسیس وگرداندن صحیح کتابخانه‌های کودکان علاقه‌مندی به مطالعه‌را گسترش داده است . ولی این موج درمدارس ومؤسسات آموزشی هنوز محدود وسطحی است وبهمین‌جهت شورای کتاب کودک برای ایجاد و فعال ساختن کتابخانه‌های مدارس درسراسر کشور وبه کمک گرفتن تمام امکانات موجود برای گسترش آنها لازم است نقشه‌هـای تازه‌ای طرح کند و بـرای تحکیم بنیان این کار در بنای آموزش و پرورش کشور علاوه بر برنامه‌های مداوم و قبلی ، دست به فعالیتهای تازه‌ای بزند .

راهنمای کتاب ــ این مقاله تقریباً پنج سال پیش از این نوشته شده‌است و ناچار باید مطابق با پیشرفتهای بعدی مجدداً تحریر شود .

ر

درگذشت محمد معین

دکتر محمد معین استاد دانشمند وعالیقدر دانشگاه تهران که ازمفاخر فرهنگی این روزگار وازمحققان طراز اول ایران بود درروزسیزدهم تیرماه ۱۳۵۰ ازپس بیماری سیار سخت که پنج‌سال مدت گرفت درگذشت

دراین مدت اودرعالمی بود میان زندگی ومرگ . انسانی بود نه زنده نه مرده خانواده‌اش سختی سیار کشیدند ودانشگاه وجامعهٔ علمی ایران هرروزبا یاد دردآور اوارسرنوشت استاد بیمناك بود.

مرحوم معین یکی از محققان پرکار وکارآمد بود. آثار سیار ازخود باقی گذاشت وکارهای بزرگ به انجام رسانید که باید بتفصیل ودر مقاله‌ای جداـ گانه مورد بحث ومعرفی قرارگیرد ولذا شرح زندگی او وفهرست آثارش را درشمارهٔ آینده خواهیم آورد.

برای خویشان دردکشیدهٔ آن‌مرحوم بردباری و برای معین رنج دیده آمرزش پروردگاری خواستاریم . اکنون اشعاری‌راکه آقای خسرو فرشیدورد دانشیاردانشگاه تهران دربارهٔ اوسروده است بچاپ می‌رسانیم.

خسرو فرشیدورد

درسوگ محمد معین

هیچکس نیست که ازمرگ‌تو گریان نشود — هیچ دل نیست که ازداغ تو بریان نشود

هیچکس نیست کزین درد گریبان ندرد — هیچکس نیست کزین سوك پریشان نشود

آه یك لحظه رها سینهٔ مردم نکند — اشك یك‌لحظه جدا از رخ یاران نشود

دیده‌ای نیست که از ماتم تو دریا نیست — سینه‌ای نیست که آشفته چوطوفان نشود

بعد از این هیچکس نالب خندان نشود — بعد از این هیچ دلی خرم‌وشادان نشود

بعد از این عیدنخندد برخ باغ‌وچمن — گل نروید به گلستان و بهاران نشود

در ادب چون تو کسی لب نگشاید بسخن — درلغت‌چون تو کسی صاحب‌برهان نشود

شاخ تقوی وشرف بی‌تو دگر برندهد — باغ فرهنگ وهنر بی‌توگلفشان نشود

کار دستور و لغت بی‌تو به سامان نرسد — بی‌تو این‌مشکل پرپیچ‌وخم آسان نشو د

عالمی نیست که در پیش‌تو زانو نزند | فاضلی نیست که از فضل توحیران نشود
اوستادان ادب یکسره شاگرد تواند | موری خردی همه دانند سلیمان نشود
قرنها بگذرد و چون تو نیاید دیگر | مشعلی چون تو فروزنده به ایران نشود
چون تو دیگر نتوان یافت به اقلیم وجود | اختری چون تو پدیدار به کیهان نشود
مرگ تو برتن وجان ادب وشعر وسخن | درد بیماری کن صعب است که درمان نشود
مرگ تو مرگ جوانمردی وعلم است وخرد | بی‌تو شمع خرد و علم فروزان نشود
ای‌عزیزی که سفر کرده‌ای از خانهٔ ما | هیچکس دستخوش مرگ عزیزان نشود
جان خود برسر تحقیق نهادی آسان | بهر تحقیق کسی مثل تو قربان نشود
آن معین هنر و دانش و تقوی و شرف | حیف دیگر که برایش جمع نمایان نشود
آن محمد که امین بود به کار تحقیق | گوهری بود که دیگر به کس ارزان نشود
پاسدار سخن استاد خردمند منی | بعد از این کس چو تو استاد سخندان نشود
ناکسان درطرب وبارو تو در خاک چرا | هیچکس آگه از این بازی دوران نشود
دیگر آن شمع هنر از چه بتابد برما | دیگر آن مرغ ادب ازچه نواخوان نشود
خیز تا یوسف دانش به وطن گردد باز | خیز تا خانهٔ ما کلبهٔ احزان نشود
خیز تا دختر عمدیده شود خرم وشاد | خیز تا همسر آزرده پریشان نشود
خیز تا باغ ادب خشک نگردد زغمت | خیز تاکاخ سخن یکسره ویران نشود
همه درسوگ تو ماتمزده خونین جگرند | هیچکس نیست که ازمرگ تو گریان نشود
زنده‌ای لیک در این دهر ونمیری هرگز | نام مرد هنر از خاطر مردان نشود
مرد جاوید هزاران و هزاران سالی | هیچکس مثل تو جاوید به دوران نشود

درگذشت متین‌دفتری

احمد متین دفتری دکتر در علم حقوق که دارای سمتهای مهم دولتی و قضائی ودانشگاهی بود در تیرماه درگذشت. او در ۱۲۷۵ شمسی در تهران متولد شد ومدرسهٔ آلمانی ومدرسه علوم‌سیاسی را درتهران گذرانید وازدانشگاه لوزان بهاخذ درجهٔ دکتری نائل‌شد. خدمت اودر دادگستری شروع شدوبمقام وزارت دادگستری رسید وسپس نخست‌وزیر شد. مدتی‌درزندان متفقین‌بودوپس‌از آن به نمایندگی مجلس و سنا رسید.

استادی دانشگاه کار رسمی او بود و چند تألیف علمی در رشته حقوق منتشر کرد.

متین دفتری باچند زبان آشنا بود ودرمراجع حقوقی بین‌المللی اعتباری در خوراحترام داشت.

درگذشت هاموت ریتر

اسلام شناس مشهور که بر ادبیات زبانهای عربی‌وفارسی وترکی وقوف عالمانه داشت‌در تاریخ نوزدهم‌ماه مه ۱۹۷۱ درگذشت.

ریتر ازمردم آلمان‌بود ودرعده‌ای‌از دانشگاههای‌آن‌کشور تدریس کرده بود . بیشترایام خدمت او در دانشگاه فرانکفورت گذشت. اوسالیانی چند از عمررا در ترکیه گذراند ودرآنجا هم تدریس می‌کرد وهم تحقیق وتجسس در نسخ‌خطی.

تألیفات وآثاری که ازو دردست است متعدد وهمه در درجهٔ‌اول اعتبار علمی‌است. یکی از خدمات برجستهٔ او تأسیس مجلـه بسیار معتبری در رشتهٔ اسلامشناسی است که تاکنون بیست دوره ازآن‌نشرشده است. این‌مجله Oriens نام دارد. یکی‌ازشاگردان‌برجستهٔ او پرفسوردلهایم‌استاد دانشگاه‌فرانکفورت مدیریت انتشار آن‌را به‌عهده دارد

شرح خدمات وآثار علمی‌دیگررا درین مختصر نمی‌توان‌بازگفت‌وامید- واریم‌پس‌ازین به‌تفصیل بدین‌کارپرداریم.

دفتری از توبینگن

تنی چند از ایرانیان اهل قلم مقیم توبینگن جـزوه‌ای بنام « همکاری معنوی جهت آموزش ایرانیان درآلمان برای ایران» انتشار داده‌اند و آقای میرحمید مدنی که در آلمان تدریس می‌کنند زحمت اصلی این‌کار را به عهده دارند .

این‌جزوه حاوی چند سخنرانی‌است‌که درسمینار لیندیخ‌ایرادشده است، بدین شرح.

تاریخ‌حماسی‌ایران یکی‌ازگرانبهاترین سرچشمه‌های فرهنگ وتمدن‌ما ازمیرحمید مدنی، سنت اصطلاح به‌هستی وچیستی ازاستیفان‌پانوسی، مختصری دربارهٔ‌تاریخ داروسازی‌از ف. معطر، قرصهای‌بین‌مهره‌ای درناحیهٔ‌کمرازرحیمی وریشتی. وسرمقاله بزبان‌آلمانی.

مجلهٔ دانشکدهٔ حقوق و علوم سیاسی

دانشکدهٔ حقوق وعلوم سیاسی که تأسیس آن با تاریخ مدرسهٔ علوم سیاسی در سال ۱۳۱۷ قمری مرتبط است درسال گذشته به نشر مجله‌ای پرداخت. این مجله هرسه‌ماه یک‌بار نشر خواهد شد ودر آن مقالات حقوقی وسیاسی دیده می‌شود امیدست که نویسندگان این مجله درکار خود توفیق حاصل کنند

مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی

مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه تهران سال جدید خود را آغاز کرد. این مجله به‌همت و تدبیر جناب آقای دکتر علی اکبر سیاسی بنیاد نهاده شد واز نخستین شماره سبکی جدی داشت و به نشر مقالات محققانه پرداخت. ابتدا هرچهارماه یک‌بار نشر می‌شد وبعدها به هردوماه یکبار این فاصله کوتاه میشد.

از زمانی که آقای دکتر سیدحسین نصر به ریاست دانشکده ادبیات رسید تغییری در مجله به وجود آمد و آن تخصیص دادن هر شماره از مجله به یک رشتهٔ خاص است. تاکنون که سه شماره به‌این‌صورت نشرشده نشانی است از آنکه مقالات هماهنگ‌تر و یک دست‌تر شده‌است

شمارهٔ جدید مجله که سرآغازسال مجله‌است ازحیث ظاهر و شکل بر تریها ودگرگونیها یافته واین‌همه ازدانش وابتکار ودلبستگی مدیرجدید آن آقای مظفر بختیار سرچشمه می‌گیرد.

ناگفته نباید گذشت که بالیدن مجلهٔ دانشکده ادبیات بدون تردید ناشی ازخدمات گرانقدر ودلسوزانه‌ای است که دانشمندانی چون دکتر ذبیح‌اله صفا، دکتر محمد خوانساری ودکتر باستانی پاریزی انجام داده‌اند ویادگاری است ازکارهای با ارزش دکتر علی‌اکبر سیاسی .

آبنوس

دفتری‌است ازانتشارات انجمن شعروادبیات دانشجویان دانشگاه پهلوی که به قطع وکاغذ وچاپ خوب درشیراز هرفصل یک‌بار نشرمی‌شود. ازین‌دفتر تاکنون چهارشماره نشر شده‌است.

مقالات این نشریه درمسائل ادبی وهنری و اجتماعی است. مصاحبه‌ای با

سیدعلی‌اصغر حوادی در دو شمارهٔ آخرین‌آن درج بوده که محتوی برمباحث ومسائل تازه‌است.

درادبیات بیشتر به‌شرادبیات معاصرایران وتوجیه ادبیات جدید غرب اهتمام می‌شود.

«آبنوس ویژهٔ هیچکس نیست. تهیه برای هرطرح‌نو وهراندیشه‌ی‌جالب است روش ویژه‌ای دربرخورد باجهان نداریم. پس‌تعصبی نیست.»

علاقه‌مندان باشیراز ــ خیابان هدایت‌شمارهٔ ۱۳۹ مکاتبه کنند.

پژوهنده

مجله‌ای است حاوی مقالات علمی پژوهندگان ایرانی که به زبانهای خارجی نوشته‌اند ودرمجلات معتبر علمی خارجی چاپ شده‌است.

این‌مجله که دفتر اولش نشرشده از انتشارات دفترامورمؤسسات علمی و پژوهشی وزارت علوم وآموزش عالی است و از خدمات بسیار باارزش است که در راه نشر مطالب علمی‌انجام می‌شود

سزاوارست که این‌مؤسسه ترجمهٔ مقالات درجه‌اول تحقیقی مخصوصاً در رشته‌های ایرانشناسی راکه به زبان فارسی نشرمی‌شود نیز تهیه وبرای اطلاع محققان خارجی نشر کند.

داستانهائی ازجمال‌زاده بزبان ازبکی

مقداری از داستانهای جمال‌زاده راکه جنبهٔ طنز وطنز دارد اخیرا در اواخر سال ۱۹۶۹ میلادی در تحت عنوان «طرفه هنگوملر» در شهر تاشکند پایتخت ازبکستان در ۶۰،۰۰۰ جلدباحروف الفبای‌روسی (ازروی ترجمهٔ‌روسی داستانهای جمال‌زاده که سابقا در ۵۰،۰۰۰ جلد درمسکو بچاپ رسیده بود) باتصاویری چندبطبع رسیده‌است.

تاریخ ادبی مسلمین پاکستان وهند *

این تاریخ مشتمل است بر شانزده مجلد و دارای شرح مفصلی است از ادبیات مسلمین نیم‌قاره که انعکاس لطیف‌ترین آرمانهای آنها را در بردارد. مقصود و منظور دانشگاه‌پنجاب از تعهد این‌کار آن بوده است که ارث‌فرهنگی

* ــ نقل از جزوه‌ای که در پاکستان نشر شده‌است.

ما حفظ و مدارك آن ثبت وضبط گردد ـ عقیده ونظر اساسی که این برنامه روی آن پایه‌گذاری شده استآنست که برای هر جامعه عوامل مختلف سیاسی واجتماعی و اقتصادی ودینی وجود داردکه در فعالیت‌های آن مؤثر می‌باشد. در مورد ما این عوامل در روش اسلامی حیات ملی ما وجود داشته و مختصات فرهنگ وتمدن اسلامی پاکستان وهند تحت تأثیر همین عوامل بوجود آمده است ـ البته فکر اساسی که برای‌یك‌جامعه سرچشمهٔ فعالیت قرار می‌گیردآن فلسفهٔ زندگی است که ارزش‌های اخلاقی و اجتماعی آنرا بوجود می‌آورد و چگونگی این ارزش‌هارا تعیین‌مینماید. باز این ارزشها همان اندازه که‌درعقاید دینی‌مردم منعکس است درمجاری اجتماعی واقتصادی زندگی آنها نیز انعکاس دارد ـ پدیده‌های لطیف اجتماعی و آرمانهای زیباشناسی درهنرهای زیبا وحتی در سایرصناعت‌ها منعکس ومتجلی‌میگردد ـ ولی انعکاس‌روش‌های زندگی‌وحتی تجلیات عالی‌ترین هدف‌ها ومرام‌های‌بشری نه‌تنها در بزرگترین‌آثار ادبی‌یك ملت بوجود می‌آید بلکه در نوشته‌های عموم نویسندگان و گویندگان حتی در ادبیات عامیانه یا فولکورآن‌ملت نیزمشهود می‌گردد. این‌تاریخ که‌آنرادر دست تهیه وتألیف داریم مبتنی برهمین اصل‌ها وایده‌هاست ـ این‌تاریخ تمام آن کارهای‌ادبی وعلمی‌راشرح‌خواهدداد که مسلمین نیم‌قاره‌درمدت‌سیزده‌قرن گذشته بلکه‌بیشتربوجود آورده‌اند.

باید در نظر داشته باشیم‌که ناحیهٔ بلوچستان را (که در آنزمان باسم مکران وسجستان خوانده می‌شده) عربها در سال ششصد وچهل وچهار میلادی مسیحی بتصرف درآورده بودند وبااین ترتیب مسلمین هزار وسی صد وبیست‌پنج سال پیش‌وارد نیم‌قاره‌شده‌اند ـ وقتی سلطان شهاب‌الدین غوری نواحی‌شمال‌هند راتسخیرکرد پانصد وپنجاه سال از ورود مسلمین درین سرزمین گذشته بود ـ ازین مدت پانصد وپنجاه سال برای سیصدو پنجاه سال زبان‌اداری وادبی‌وعلمی وفرهنگی مسلمین عربی بوده وسپس فارسی جای آنرا گرفته است واین زمان را تقریباًمدت هشت‌صدسال ابراز واظهار نیروهای‌خلاقه‌خودشان بکارمیبرده‌اند و درین زمینه فراورده‌های ادبی‌آنها از لحاظ ثروت خویش در تاریخ ادبیات جهانی کم‌نظیراست، چه در تصوف وعرفان واخلاق و چه در حقوق وپزشکی و چه در تاریخ و تذکره وشعر وسخن و نثر و انشاء وچه در ملفوظات و داستان و افسانه. خلاصه جنبه‌ای از هنر و دانش‌نیست‌که مسلمین نیم‌قاره‌شاهکارهائی‌در آن بوجودنیاورده باشند.

در زمینهٔشعر نحوهٔ فکری و روش ذهنی که سخنوران نیم قارهٔ پاکستان وهند اتحاد کردند مظهر شدت و حرارت احساسات وعواطف توأم باژرف‌بینی در اسرار زندگی وعرفان حقیقةالحقائق بوده ودر نتیجه یك روش فکری،وسبك شعری خاصی بوجود آمدکه در برابر شعر فارسی ایران ممیزات و مشخصاتی را برای خودش دارد ـ سنن شعری وادبی ومختصات‌زبان وبیان آن‌کهمحصول این محیط وعوامل‌آن بوده مرحله‌های مختلف تکامل‌خودش را می‌پیموده‌است ـ در آثار شعرای این سرزمین از زمان امیرخسرو گرفته تا عصر علامه اقبال دوره به دوره چگونگی این روش خاص شعری و تکامل آنرا مشاهده میکنیم ـ آثار فارسی ازقبیل تاریخ و شرح احوال و ادبیات متصوفه و ملفوظات صوفیه که از فرآورده‌های این سر زمین است در دنیا مورد تحسین و ستایش قـرار گرفته‌است

درقرن یازدهم میلادی چندین زبان تازه و گویش محلی بوصحنه آمد واستعدادی برای بیان افکار ومطالب نشان دادکه باعث شد ادبیات گـرانبهائی بوجود بیاید ـ این زبانها عبارت‌است از اردو وبنگالی‌وپنجابی‌وپشتو وسندی وکشمیری وعده‌ای از زبان‌های دیگر ـ ضمن بررسی و اندازه‌گیری‌آثار این زبانها خوشبختانه باین حقیقت میشود رسیدکه در نتیجه اتحاد فرهنگی و اشتراك در روش زندگی همهٔ زبانها و ادبیات‌آنها آثاری را داردکه در افکار و احساسات منتهی درجــه مشابهت را با همدیگر داراست و تقریباً در هریك از پدیده‌ها و انواع ادب بطور روشن انعکاس عقاید و افکار اسلامی و نحوهٔ زندگی اسلامی وارزش‌های اسلامی وروش‌های کردار و رفتار مخصوص مسلمین نیم قاره درآنها کاملا محسوس و مشهود است.

برای آنکه بتوانیم یك دورنمای کاملی را از زندگی مسلمین نیم قــاره در دسترس خوانندگان بگذاریم فولکلر وانواع‌آثار نویسندگان وگویندگان را از ردیف‌های پائین‌بیر حرو تتبعات خودمان قرارداده‌ایم- علت‌آن همانطور که قبلاً گفته‌ایم مطالب وموضوعاتی‌است در فولکلر ونوشته‌های عادی‌که‌کاملا مظهراحساسات وعقائد وافکار وسرگرمی‌های مشترك عموم مردم میباشد-معمولا به‌این قسمت از سرمایهٔ ادبیات ملی مااهمیتی داده نمی‌شود واغلب نویسندگان تتبع دراین نوشته‌ها وگفته‌ها را یك‌کار بیهوده‌ای تلقی می‌کنند وفکرمی‌کنندکه منحصراً اشخاص‌عامی که‌سطح‌ذهنی آنها بسیارپست‌است بااین نوع‌مطالعه‌می‌پردازند- معلوم‌است‌که این روش‌فکری به‌هیچ‌وجه درست نیست برای‌این‌که وقتی به‌این

سرمایهٔ ملی خودمان رسیدگی ودرین زمینه بررسی و کنجکاوی کردیم دیدیم که پایه‌های فرهنگ اصلا در فولکلر گذاشته شده و درین عصر جدید که تتبعات روانشناسی باعث شده‌است که مبانی‌ومجاری ایجادهنری یك ملت برای‌مارونس گردد واهمیت داستان وتمثیل طبقات عامه کاملا بدست برسد، تتبع درفولکلر نشانه‌هائی را بدست‌ماداده است که بآنها می‌توانیم محرکات اصلی روش‌هــا و راههای فکری ورفتار وکردار خودمان را در اجتماع بآسانی سراغ بگیریم‌و به‌آنها پی ببریم. آثارعادی‌که مورد قبول‌وعلاقهٔ مردم عامی قرارمی‌گیرد‌همین طور در ادبیات کودکان وادبیات بانوان بسیاری‌از جنبه‌های روش زندگانی‌ما منعکس گردیده و برای بررسی ما ارزش زیادی را دارد ـ لذا این‌نوع‌آثار را نیز مورد بررسی وجزو برنامهٔ تتبعات‌خودمان‌قرارداده‌ایم. باین‌ترتیب‌تاریخی که در دست تهیه داریم ازهریك ازجنبه‌های زندگی‌ما نمایندگی میکند ـ

این تاریخ مشتمل است برقسمت‌های زیر.

مجلد اول « « مقدمه شرح‌تاریخی‌اوضاع سیاسی‌واجتماعی وفرهنگی وفکری مسلمین پاکستان و هند

« دوم « « ادبیات‌عربی ازسال ۷۰۰میلادی‌مسیحی‌تاامروز ـ

« سوم « « ادبیات‌فارسی از سال ۱۰۰۰م‌تا ۱۵۲۸م ـ(مدیر محمد باقر)

« چهارم « « ادبیات‌فارسی از سال ۱۵۲۶م‌تا۱۷۰۷ م ـ(مدیر میرزا مقبول بیك بدخشانی)

« پنجم « « ادبیات‌فارسی (مدیر وزیرالحسن عابدی)
بخش‌اول از سال ۱۷۰۷ م تا ۱۸۵۷ م ـ
بخش‌دوم از سال ۱۸۵۷م تا امروز ـ

« ششم « « ادبیات‌ترکی‌از آغازتاسال ۱۹۷۰ م.

« هفتم « « ادبیات‌اردو ازآغاز تاسال ۱۷۰۷ م.

« هشتم « « ادبیات‌اردو ازسال ۱۷۰۷ م‌تا ۱۸۰۳م.

« نهم « « ادبیات‌اردو ازسال ۱۸۰۳ م‌تا ۱۸۵۷م.

« دهم « « ادبیات‌اردو ازسال ۱۸۵۷ م تا ۱۹۱۴م.

« یازدهم « « ادبیات‌اردو

بخش اول از سال ۱۹۱۴ م تا ۱۹۳۶ م

بخش دوم ۱۹۳۶ م – تاامروز –

» دوازدهم » » ادبیات بنگله از آغاز تا ۱۸۵۷ م

» سیزدهم » » ادبیات بنگله از ۱۸۵۷ م – تا امروز –

» چهاردهم زبان‌های ناحیه‌ئی پاکستان غربی پشتو و پنجابی و سندی.

» پانزدهم زبانهای ناحیه‌ئی پاکستان غربی ملتی، بروشسکی، شنا، خوار، کشمیری، هندکو، سرایکی، بلوچی، بروهی –

» شانزدهم زبانهای ناحیه‌ئی هندوستان هندی، گجراتی، تامل، ملیالم، مرهتی وغیره.

» هفدهم ملخص محتویات هر پانزده مجلد کتاب بزبان انگلیسی.

از شانزده مجلد مزبور شش مجلد کاملا تهیه‌شده ودرحال حاضر زیر چاپ است وامیدواریم درحدود پایان سال جاری ازچاپ درخواهد آمد. دانشگاه لاهور (پنجاب) ناشر این کتاب خواهد بود

وفات نوشین

مجله یغما درشمارهٔ سوم سال ۲۴ (خرداد ۱۳۵۰) خبر فوت عبدالحسین نوشین را که همان ماه اتفاق افتاد درج کرده بود . از نوشین چند ترجمه و نوشته‌هایی چند درادب وفن تئاتر به فارسی نشرشده‌است و اخیراً هم جزوه‌ای در بارهٔ شاهنامه . در مسکو او در تصحیح شاهنامه‌ای که در اتحاد جماهیر شوروی چاپ شد سهم اساسی داشت و نامش در صفحات عنوان آن کتاب چاپ شده است

نامه‌ها

کتاب کاخ گلستان

پس از مقدمه‌ای درباره کتاب تاریخچه ساختمانهای ارک سلطنتی تهران و راهنمای کاخ گلستان تالیف آقای یحیی ذکاء می‌نویسد

.. . در سالهائی که در اروپا بوده‌ام همواره متوجه این نکته شده‌ام که اروپائیها چقدر نسبت به حفظ سوابق و تاریخچهٔ ساختمانها و خیابانهـا و محله‌های شهرهای خود دقت دارند و چه کتابهای مفصل و قطوری که در این مسائل می‌نگارند درمورد برخی از ساختمانهای قدیمی تاریخی که گاهی کار به افراط میکشد و محققی که کار بر عهده اوست سوای نقشه‌ها و عکس‌ها و شرح احوال کسانی که در آن بنا زندگی کرده‌اند صورت تعمیرات و هزینه‌های آنرا نیز از آرشیو قدیمی ادارات مربوطه بیرون کشیده و آنرا طبع میکنند.

فقدان چنین کتب و آثاری درباره محلات و ابنیه قدیمی و تاریخی ایران همواره احساس میشد و سوای آثارکهن باستانی از ابنیهٔ قرون اخیره چیزی و تاریخچه‌ای در دست نبود. اینک جای خوشوقتی است که این کتاب نشر شده و باید آرزو نمود که انتشار آن سرآغاز یک سلسله انتشارات بهمین سبك و طریق برای سایر کوچه‌ها گذرها محله‌ها و بناهای قدیمی تهران (و سایر شهر های قدیمی ایران) باشد. توفیق فراوان در خدمتی که بر عهده دارید از خداوند بزرگ برایتان خواستارم.

فریدون وهمن (کپنهاك)

ه-ن

مجله راهنمای کتاب

درمقاله «شرح سه بیت به زبان شیرازی» نویسندهٔ آن گفته است. «هن مرکب از هاء مکسور بجای هست و نون زائده» از نظر زبانشناسی در وسط و آخر کلمه‌ای حرف زائد واقع نمی‌شود. حرف زائد در اوایل کلمه فقط واقع می‌شود، مانند «شتر» و «با» که باالف زائد می‌شود «اشتر» و «آیا» پس در اینجا «ن» زائد نیست بلکه چنانکه درص ۷۲۸ گفته‌شده و خلاصه‌اش این است که: «خوش - خوش + ن = خوش است «یعنی نون ماقبل مفتوح بمعنی «است» است . پس از نظر زبانشناسی پرواضح است که نون ماقبل مکسور و یا نونی که ماقبلش «ه» غیرملفوظ است بمعنی «هست» است پس در اینجا حرفی زائد نیست. و «هن» بمعنی «هست» است.

رهام جمشیدی (شیراز)

عربی در فارسی

بقیه از شماره قبل

ناقدان محترم آنچنان سرگرم عیب‌آفرینی برای کتاب حقیر شده‌اند که عیبها و لغزشهای خودرا فراموش‌نموده و درهمین چند صفحه‌نقدی که نوشته‌اند اشتباهات عجیبی کرده‌اند . مخصوصاً آقای شعار که در نوشته‌هایشان از اینگونه لغزشها بسیار است .

دیدیم که ایشان برای نشان‌دادن تسلط کامل خود به ریزه‌کاریهای صرف و نحو عربی نوشته بودند «کتاب گرانقدر معنی‌اللبیب دربارهٔ حروف است» (ص ۸۵ مجله) و همچنین مرقوم داشته بودند بنده «یکدوره کامل صرف عربی را در ۱۲۲ صفحه مشروحاً بیان‌کرده‌ام » (ص۸۶ مجله)

جای دیگر «داعی» را که از اسمهای منقوص است جزءاسمهای مقصور آورده‌اند و چنین نوشته‌اند « بحث دربارهٔ مقصور وممدود نیز از نظر فارسی نیماید است و در عربی نیز بیشتر مبنائی است برای بیان اعلال‌که مثلا در جمع «داعی» داعون میگویند» (ص ۸۶ مجله)

جای دیگر به بنده ارائه طریق کرده‌اند که به جای «جملات» که در عربی بکار نرفته است و اصالتی ندارد بهتر بود کلمهٔ اصیل «جزوات» رامثال میزدیم ودر این باب نوشته‌اند

«اگر مقصود مؤلف بیان قاعده عربی بوده‌است بهتر بود جزوات‌را مثال میزدند» (ص۸۹) غافل‌ازآنکه اگر «جملات» خود در عربی‌بکار نرفته است لااقل‌مفردش بکار رفته‌درحالی که«جزوه» و«جزوات » هیچکدام درعربی‌استعمال‌نشده، زیرا فارسی زبانان «جزء» را «جزو»کرده وسپس از«جزو» مؤنث جعلی«جزوه» را ساخته‌اند وبعدآن را به صورت «جزوات» جمع بسته‌اند وبنده این معنی‌را در کتاب متذکر شده‌ام (ص۱۷۹)

آقای‌شعار جای دیگر مینویسند «هیچیك از حروف بیمعنی نیستند مثلا (درمعنی بدین سبب) هم میتواند قید علت ولکن‌هم قید استدراك باشد»(ص۹۱) اولا کی به‌معنی «تا اینکه» و «به سبب اینکه» است نه به معنی «بدین سبب» و فرق‌است بین «بدین‌سبب» که گروه قیدی است با«بدین‌سبب‌که» که معادل زیر- است و گروه پیوندی بشمار میرود ، پیداست که ایشان بااین اظهار نظر ثابت

میکنند که ساختمان پیوند و گروه پیوندی وساختمان قید و گروه‌قیدی درنظر-
شان یکسان است والا نمی‌فرمود «کی» و «لکن» را که هر دو معادل پیوندند
میتوان قید گرفت.

درصفحه۸۸ س «لکن مشدد» که ازحروف مشبه بالفعل است و لکن مخفف(حرف‌عطف)
که درفارسی هم بکارمیرود ودرکتاب مامورد بحث است، تفاوت قائل نشده و
احکام اولی را به نقل از مغنی‌اللبیب برای دومی شاهدآورده‌اندکه مخلص را
دانکویند البته بنظر نمیرسدکه ایشان باآن‌همه تسلطی‌که برنحو عربی دارند
این مسأله ساده را دریابند!

و آنگاه درهمان صفحه بانقل‌مقدار زیادی از نوشته‌های ابن‌هشام آن‌هم
بامثله‌کردن وحذف نتیجه گرفته‌اندکه «لکن‌گاه افاده معنی تضاد میکند وگاه
استدراک» (ص ۸۸ مجله) و در نتیجه تضاد را درمقابل استدراک گذاشته‌اند در
حالی‌که مراد ابن‌هشام درمغنی‌اللبیب‌این نیست وی‌در آنجا تضاد را نوعی‌استدراک
میداند نه چیزی مقابل‌آن وحاصل سخن وی این‌است که «لکن (مشدد) درسه
مورد می‌آید ۱ استدراک ۲ استدراک وتأکید ۳ تأکیدصرف» وآنگاه‌استدراک
راچنین تفسیر کرده‌است که «حکمی مخالف حکم دیگر بیاورند و این حکم
مخالف یا نقیض‌حکم پیشین است یا ضدآن و همچنین استدراک را به معنی‌دفع
توهم ازکلام نیز آورده است» (ص ۲۹۰ و ۱۹۱ مغنی‌اللبیب چاپ قاهره‌ج۱)
بنابراین استدراک و تضاد به‌نظر ابن‌هشام‌عموم‌خصوص مطلق‌است نه‌تباین‌وتقابل

حال این سؤال پیش‌می‌آیدکه چراآقای شعارخودرا بدردسر انداخته
وقول ابن هشام‌را بمیل خود تفسیر کرده‌اند؟ وچرا لکن مشدد رابجای لکن‌مخفف
آورده‌اندکه دچارچنین‌اشتباهاتی شوند؟ مرادایشان‌ازاین‌کار تنها برپاکردن‌جدال
لفظی بوده است وبس وایشان این موضوع را برای این مطرح کرده‌اند که
ثابت کنند اصطلاح « پیوند تضاد» که در کتاب من استعمال شده است مناسب
نیست وبهتر بود بجای آن «پیوند مقابله» بکارمی‌رفت.

درکتاب بنده نوشته‌شده: «امادرفارسی‌ازپیوندهای تضاد است»(ص۱۲۸)
درحاشیهٔ همان صفحه آمده است‌که . «لکن را در عربی حرف عطف استدراک
گویند ولی ما آن را درفارسی پیوند تضاد نامیده‌ایم» آنگاه‌آقای شعار در رد
نظر بنده نوشته‌اند: «دراین بیان دو اشتباه بزرگ است نخست آنکه درمفهوم
مقابله و تضاد اشتباه روی داده است بدین معنی که اما همیشه افاده تضاد نمی-
کند بلکه گاهی مقابله یامطلق استدراک است دوم آنکه لکن گاه افاده معنی

تضاد می‌کند و گاه استدراک» (ص۸۸) آن گاه آن داستانهائی‌را که نقل کردیم نوشته‌اند.

اینک می‌آییم به‌سر وقت «اشتباه بزرگ» اول که آن‌هم خود داستان‌شیرینی دارد. ایشان معتقدند اصطلاح مقابله بهتر از تضاداست، چون «اینگونه پیوندها همیشه افاده تضاد نمیکنند» بر فرض درستی نظر ایشان و بدی‌سلیقه‌من در انتخاب اصطلاح آدم نمی‌عرض که اختلاف نظر بر سر اصطلاح را با قاطعیت «اشتباه بزرگ» نمی‌نامد زیرا از قدیم گفته‌اند در اصطلاح گرفت و گیری نیست (لامشاحة فی‌الاصطلاح) وانگهی از کجا معلوم است که این اصطلاح بد است در حالی که از طرفی خود میگویند لکن درعربی وفارسی معنی تضاد هم دارد وازطرفی دیگر در انگلیسی نیز این گونه پیوندها را «Adversative Coordinating conjunctions» می‌نامند می‌ماند اینکه اینها همیشه بر تضاد دلالت نمی‌کنند و این امر یعنی دلالت نکردن لفظ اصطلاح بر تمام معانی آن دیگری صادق است زیرا معنی لغوی هیچ اصطلاحی تمام وکمال برهمه معانی علمی آن دلالت نمی‌کند و برای شمول دادن معنی لفظی اصطلاح بر تمام معانی علمی آن باید آن را توسعه داد و این کاری است که هنگام تعریف اصطلاح باید صورت گیرد و بنده همین کاری را در رسالـه «پیوند در زبان فارسی» کرده‌ام و آنجا نوشته شده است که مراد از اصطلاح «تضاد» چیست و آقای شعار هم آن رساله را بدون کم وکاست در کتاب گفتارهای دستوری خود آورده‌اند (ص ۷۵ و ۱۰۵ گفتارهای دستوری تألیف آقای دکتر شعار) شگفتا ایشان در آن روزگاران هرگز به‌فکر این نیفتادند که در نظر اصطلاح تضاد «اشتباه بزرگی» نهفته است، اماحالامعلوم نیست چرا ناگهان متوجه شده‌اند که با اشتباه بسیار بزرگی مرتکب شده‌بودیم باری اگر اصطلاح تضاد بد و اشتباه بزرگ است چرا درکتاب خود آن را قبول کرده‌اند و اگر خوب است پس این قیل وقال چیست؟

بندهٔ پیر خراباتم که لطفش دائم است
ورنه لطف شیخ وزاهد گاه هست و گاه نیست

آقای فقیهی علاوه بر آنکه اشتباهـات آقای شعار را « نکات و دقایق » شمرده‌اند خود نیز گاهی از اینگونه اشتباهات کرده‌اند . مثلا به اینکه بنده‌حقیر نوشته است « حروف جواب عربی درفارسی بیشتر جانشین جمله‌ای میشوند که کار اسم را میکنند » اعتراض کرده و با استفهامی انکارآمیز پرسیده‌اند « آیا در فارسی جمله‌ای یافته میشود که کاراسم را بکند» (ص۶۶۴ مجله) باید عرض کرد

اینگونه جمله‌ها در فارسی فراوان است از آن قبیل است جمله‌هائی که فاعل « باید » و « ممکن است » و مانند آنها میگردند و همچنین آنها که معمول فعلهائی از قبیل گفتن، شنیدن ، حکایت کردن ، احساس کردن وغیره میشوند مثال: باید با او بروی ، گفتم غم تو دارم گفتا غمت سرآید ، شنیدم که دردی سرآمد ز دشت .
اینگونه جمله‌ها درعربی وفرانسه وانگلیسی‌هم فراوانند از آن قبیلند در عربی جمله‌هائی که نایب فاعل « فعل » یا مفعول « قال » و « علم » ومانند آنهـا میشوند و به کتابهای نحو بـاب جمله‌هائی که محلی از اعراب دارند و بساختمان جمله نوشتهٔ پرویز خانلری وهمچنین به کتاب دستور امروز تألیف نگارنده رجوع کنند.
درصفحهٔ ۶۶۶ چنین نوشته‌اند « خود عربها بسیاری از الفاظ را برخلاف قیاس استعمال کرده ومیکنند و از اینجهت نویسندگان از قدیم درزمینهٔ اینگونه الفاظ کتابهـائی نوشته‌اند از قبیل درة‌الغواص حریری و ما تغلط فیه‌العامه وچند کتاب دیگر » ولی تا جائی که میدانم دراین زمینه‌ها کتابی به نام « ما تغلط فیه‌العامـه » نداریم اگر مرادشان کتاب جوالیقی است نامش « تکمله اصلاح ما تغلط فیه‌العامه » اصلاح یا « اصلاح ما تغلط فیه‌العامه » است معلوم نیست آقای فقیهی چرا نام این کتاب را « اصلاح » فرموده وبه‌صورتی که دیدیم در آورده‌اند .
کسی که امروز میخواهد در بارهٔ مسائل دستوری اظهار نظر کند باید دارای دیدی تازه ومبتنی بر زبانشناسی باشد و باید اصل تحول زبان وتکامل علم را بپذیرد. با اینکه بنده در تألیف پیروی خود را از این اصول صریحاً نوشته‌ام (ص ۱۴۷ کتاب) باز آقایان که بـا همان دید طلبه‌های مدارس قدیم به‌صرف ونحو عربی نگاه کرده‌اند اظهار نظرهائی فرموده یا خرده‌هائی گرفته‌اند کـه مغایر با اصلی است که برای تنظیم کتاب حقیر بکار رفته است .
بسیاری از خرده گیریهای آقای فقیهی اصولا بر این پایه است که گفتیم. مثلا با آنکه اصطلاحاتی ازقبیل « له » و « علیه » و « نقش بازی کردن » جای خود را در زبان باز کرده واستادی چون دکتر معین هم آنها را به عنوان تعبیرات وترکیبات رایج فارسی درفرهنگ معتبر خود آورده است باز آقای فقیهی معتقدند اینها غلطند و به بنده انتقاد می کنند که چرا « له » و « علیه » را جزء مثالهای کتاب آورده‌ام (ص ۶۶۹ مجله) ویا چرا « نقش بازی کردن » را درنگارش خود بکار برده‌ام (ص ۶۷۰ مجله) شگفت اینجاست که عنوان کردن این مطالب کهنه بدون ذکر نام کسانی است که سالها پیش از آقای فقیهی آن را نوشته‌اند مثلا آقای سید احمد خراسانی بسال ۱۳۲۸ درمجلهٔ دانش وآقای شکیبا درسال ۱۳۲۹ درمجلهٔ یغما

نوشتندکه «له» و «علیه» غلط است زیرا ضمیر آنهـا بی‌مرجع است ولی مردم گوش به این‌حرفها نکردند واین «غلطها» را بکاربردند . آری ایشان‌همان حرفهارا به نام خود به عنوان نکته‌ای تازه مینویسند

آقای فقیهی‌کولی اصولا از لفظ «تحول» وازعبارت «تصرف‌فارسی زبانان درکلمات عربی» وحشت دارند مثلا یك‌جا منکر شده‌اندکه گروهی ازمردم تهران درتداول «تا»ی بسیاری از صیغه‌های اسم فاعل‌باب تفعل وتفاعل را ساکن تلفظ می‌کنند (فی‌المثل درمتوسط ومتواضع ومتحدد و بسیاری دیگر) و مینویسند این‌کار براثرعجله درسخن گفتن است (ص۶۶۸).

همچنین از تبدیل بلی به بله ناراحتند وبا استهزاء مینویسند « به دنبال این دوتعبیر ، تبدیل بلی (با الف مقصور) به بلی (بای) و(بله) تغییرسومی هم هست وآن بعله است » (ص۶۶۹) لابد چنین تعبیراتی دروغ است . خوب بود پیش ازاین خرده گیریها به فرهنگ فارسی دکتر معین نگاهی میکردند و میدیدندکه در آن‌کتاب مستطاب « بله » به عنوان یك لغت مستعمل در فارسی پذیرفته شده است

آقای سعارهم معتقدندکه قدما تمام مسائل صرف ونحو عربی‌راحل کرده ودراین زمینه « هیچ نکته‌ای‌را فرونگذاشته‌اند » (ص۸۴ مجله) غافل‌ازآنکه اشتباه ومسائل نگفته درکتابهای صرف ونحوقـدیم فراوان است بخصوص اگر بخواهیم‌زبان عربی‌را براساس زبانشناسی‌جدید توجیه کنیم اینك اشاره به‌چند نظر نادرست ونارسا ومهمل درکتابهای صرف ونحوقدیم :

قدما تحول‌زبان را قبول نداشته وبیشتر مرادشان ازتدوین صرف و نحو سدکردن این تحول بوده است زیـرا ان مردم را زبـان فاسد می‌پنداشته و تحول زبان را به عنوان فسادآن تلقی میکرده‌اند. تعبیرخلاف قیاس نیزناشی ازچنین دیدی نسبت به زبان است در حالی‌که براساس زبانشناسی امروز نه زبان مردم زبانی‌فاسد است ونه تعبیراتی‌که درآن‌صورت میگیرد فساد زبان بشمارمیرود

نظرصرف نویسان دربارهٔ حروف عربی با اشتباهات فاحشی‌توأم بوده که متأسفانه به فارسی‌هم سرایت‌کرده است مثلا حرکات راکـه از مصوتهای کوتاه ودرنتیجه ازاقسام حروفند چیزی‌غیرازحرف‌شمرده‌اند. سه حرف W،V وU را یکی فرض‌کرده وهمه را «واو» نامیده‌اند و همچنین است دربارهٔ «ی» و سپس بسیاری از قواعد اعلال را برپایهٔ اینگونه اشتباهات ومثلا همجنس شمردن سه

حرف مختلف قرار داده‌اند.

همچنین بحث نحاة دربارهٔ گروه واژه مرکب یعنی مجموعهٔ کلماتی که به مرکنند (ترکیب به معنی هندو اروپاییان نه به معنی عربی که مثلا مضاف و مضاف‌الیه وصفت وموصوف راهم ترکیب میگیرند) ونه جمله به وجود آورده‌اند سیار ناقص ومجمل وپراکنده‌است واین‌موارد تا آنجائی که به یاد دارم محدود است به بحث مختصری‌دربارهٔ مرکب ناقص ورابطه جارومجرور وعامی آن وشبه مضاف‌که بهیچوجه کافی نیست.

همچنین مطالعه نحونویسان دربارهٔ جمله‌های همپایه وجمله‌های مرکب (جمله‌کبری) و جمله های ناقص و به تعبیر نویسندگان نحو عربی «جمله‌های صغری» وافی نیست اینهامختصری است ازآنهائی‌که به‌یادنده است درحالی‌که اگر بخواهند تحقیق ودقت بیشتری‌دراین‌کارکنند باید درحرف ونحوواشتقاق عربی تجدید نظر نمایند وآن را از نو بنویسند

بدون مأخذ و سند نوشته‌اند مدام (به معنی همیشه) مخفف «مادام» (فعل ناقصهٔ عربی) است وفرموده‌اند اسم‌مفعول نیست درحالی‌که اگرمن‌نوشته‌ام اسم مفعول‌است‌یکی ازروی وزن‌آن بوده ودیگرازلحاظ مناسبت معنایی‌که با«دوام» دارد وسدیگر به استنادآن است‌که صاحب غیاث‌اللغات هم‌آن را اسم مفعول از مصدر «ادامت» دانسته است و چهارم این‌که این‌کلمه درشعر فارسی بامدام به معنی شراب به صورتی ابهام‌آمیز بکار میرود ومیدانیم «مدام» به معنی شراب هم به‌ضم‌میم است:مدامم مست می‌دارد سیم‌جعد گیسویت پنجم درفرهنگ‌فارسی دکتر معین هم مدام به معنی همیشه به ضم میم‌است در حالی‌که اگر امر کلمه مخفف «مادام» بود دلیلی نداشت‌که میمش مضموم شود بلکه کاملا مـی‌بایست مفتوح باشد .

یا بدون آنکه به فرهنگها نگاه‌کنند باقاطعیت مرقوم فرموده‌اند «زلف ریشهٔ فارسی دارد نه‌عربی» (ص ۶۶۷ مجله)درحالی که‌این امر به‌درستی‌روشن نیست .آقای دکتر معین‌هم در مقاله «زلف وزلفین» در مجلهٔ تمدن شماره ۲۱ به‌نقل دو نوع دلیل برای عربی یافارسی بودن ریشه زلف اکتفا کرده‌اند ولی در برهان قاطع‌که مجموعهٔ لغات فارسی است زلف به عنوان لغت فارسی‌نیامده است وبنده‌هم اگر برای‌آن ریشهٔ عربی قائل‌شده‌ام ازخود جعل نکرده‌ام زیرا

چند فرهنگ نویس ازجمله صاحب غیاث‌اللغات برای آن ریشهٔ عربی قائل شده‌اند وآن را مخفف زلف (به‌فتح ل) دانسته وزلف را جمع زلفه (به‌ضم زوسکون لام و فتح ف) بمعنی پاره‌ای ازشب گرفته‌اند.

نوشته‌اند «خلیق در عربی استعمال شده ولی به معنی تام‌الخلقه است و فارسی زبانان آن را در معنای دیگر بکار می‌برند وکلمهٔ رشید هم از قدیم در عربی آمده است ودر فارسی معنای دیگر به آن داده‌اند(ص ۶۶۶ مجله) ودو سه صفحه از این ایرادها مرقوم داشته‌اند که مثلا موعود و مولود هم در عربی آمده‌اند. ماییز در ابتدای بحث همین معنی که متذکرشده‌ایم ولی ایشان نوشتهٔ ما را ندیده گرفته‌اند . درکتاب کلمات ساختگی به دو دسته تقسیم شده یکی آنهائی که اصلا درعربی نیامده‌اند مانند جیون، خجالت، خجلت، دهشت وفارسی زبانان آنها راساخته‌اند ودیگر آنهائی که در عربی استعمال شده‌اندامّا به‌معنائی دیگر. وایرانیان آنها رابه‌معنائی غیرازآن بکار برده‌یااز نوساخته‌اند این‌هم عبارت کتاب ۰ «ایرانیان باورنهای عربی که پیش‌از این به‌تفصیل آنهارا مطالعه کردیم لغتهائی‌ساخته واستعمال کرده‌اندکه درعربی یا اصلا بکارنمیرود ویا اگر هم بکار میروند به‌معنی دیگری است» (ص۱۵۱ کتاب). بنابراین بنده منکر اینکه خلیق ورشید در عربی هم استعمال می‌شودنشده‌ام منتها گفته‌ام در آنجا به معنی‌دیگری است مثلا رشید در فارسی ازمصدر جعلی «رشادت» دوباره ساخته‌شده وبه معنی شجاع است درحالی‌که درعربی‌ازجمله در(هرون‌الرشید) به معنی رستگار است به‌شجاع معنی‌اصلی‌خلیق رادردوکمان () نوشته‌ام حال روشن نیست چرا آقای فقیهی ما را به باد انتقادگرفته‌اند

دربارهٔ مولود هم توضیح داده‌ایم‌ودرمورد موعودهم‌خودشان‌مرادمخلص‌را درک نموده‌اند ولی باز معلوم نیست چرا اعتراض کرده‌اند وانگهی روشن نیست چرا ایشان‌که فقط به این دو سه مورد ایرادگرفته‌اند و دربارهٔ تحکم، فراغت، نصاحب، رساء ، اداره و دهها مانندآن که نظیر همانها هستند حرفی نزده‌اند.

آقای فقیهی‌این‌عبارت‌را ازکتاب من نقل‌کرده‌اند: «جمع‌مکسر کلمات فارسی ــ بعضی ازکلمات فارسی و غیر عربی را جمع مکسر بسته‌اند اینگونه جمع‌ها گاه در عبارات عربی هم‌آمده است ازآن جمله‌اند، دراویش، فرامین،

ساتین، میادین، خواتین، حواتین، بنادر، بلابل، شوش، زنود» سپس خود نوشته‌اند «جمعهائی از قبیل‌دراویش، فرامین، ساتین، میادین را معلوم نیست فارسی زبانان جمع بسته‌باشند» (ص۶۶۵ مجله) باید ازایشان پرسید درکجای عبارت بالا نوشته شده است که این جمع‌ها را فارسی زبانان بسته‌اند و سپس افزوده‌اند در این جمعها در ستون عربی بخصوص ازقرن هفتم به‌بعد زیاد دیده می‌شود» .

مرقوم داشته‌اند مقروض‌در عربی‌به معنی وامدارآمده است و دلیلشان هم آن است‌که «بعضی احتمال داده‌اندکه قرض به‌معنی وام همان قرض به‌معنی بریدن است‌که القرض مقراض المحبة» (ص ۶۶۶مجله) راستی چه استدلال استوار و محکمی خوب بود برای قوی‌تر کردن حجت و تمهید هرچه بیشترحکم مصراع معروفی را هم‌که عوام پیش از آن عبارت عربی میآورند نقل می‌فرمودندکه

دیاران قرض‌مستان‌نیم جبه   که‌ان‌القرض مقراض‌المحبة

این‌کار «تتمیماً للفائده» لازم بوده است ومعلوم‌نیست چراآقـای فقیهی از آن صرفنظر کرده‌اند. اولا سخن از «مقروض» بود نه از (قرض) و ایشان سندی ومأخذی‌که دال برآن باشد که (مقروض) در عربی به معنی وامدار هم هست ارائه‌نکرده‌اند ولی ما برای‌تأیید نظر خود ازفرهنگ فارسی استاد معین صحبت می‌آوریم : «مقروض‌کسی‌که به‌دیگری‌وام‌دارد توضیح مقروص‌که به‌معنی‌مدیون و بدهکار استعمال کنند در عربی به معنی بریده شده‌است و قرض به معنی دین فعل مجرد ندارد تامقروض یعنی بدهکار صحیح باشددرلغت عرب قرض دادن را «اقراض» وقرض گرفتن‌را «اقتراض »گویند (دکتر جمامپور ، فرهنگ نظام)

خسرو فرشیدورد

در بارهٔ زبان فارسی و زبان علمی

آقای مدیر

آقـای دکتر نهاوندی رئیس کمونـی دانشگاه تهران در مقدمهٔ کتاب «شش‌دانگی» (چاپ‌شیراز تألیف‌اسمعیل عجمی) درباب زبان فارسی به‌نکته‌ای بسیار اساسی و ملی توجه‌کرده‌اندکه چون می‌تواند مورد دقت‌نظر قرار گیرد آن را نقل می‌کنم تا انشاءالله به وسیلهٔ آن مجله انتشار بیشتر پیدا کند .

«... من جداً عقیده دارم واین نکته را بارها گفته و نوشته‌ام که تازمانی که ما قادر نباشیم مسائل علمی امروزی را بزبان در صحیح وقابل فهم فارسی بیان کنیم و به‌اصطلاح مرحوم دکتر سیدفخرالدین شادمان تاهنگامی که دانش غربی را «تسخیر» نکرده باشیم، نمی‌توانیم مدعی پیشرفت و ترقی باشیم. برای یك ایران متحول و مترقی «علم ایرانی» قابل بیان و فهم به‌زبان شیرین وغنی و توانای فارسی لازم است. وگرنه تحقیقات وتتبعات ایرانیان اگر فقط بزبانهای خارجی انتشار یابد چه‌حاصل و نتیجه‌ای دربرخواهد داشت؟»

کمال توسلی (شیراز)

معرّفی کتابهای تازه

موضوعها

کتابشناسی ، فهرست

ادیان ، فلسفه ، علوم اجتماعی

تحقیقات ادبی و زبانی

متون قدیم زبان فارسی

ادبیات معاصر ایران

تاریخ و جغرافیا و سرگذشت

ادبیات خارجی

متفرقه ، کودکان

کلیات

۶۴ ـ اخوان ثالث، مهدی

مقالات کتاب اول (مشهد انتشارات توس . ۱۳۴۹) رقعی ۴۲۰ص (انتشارات توس، ۲۶)

این مجموعه در چهار فصل است یکی داوری و شناخت که بحثی‌هائی است در باب شعرهای احمدشاملو، محمدزهری، هوشنگ ابتهاج (سایه) و محمود فرخ دیگر مباحثی در باب نیما، متصوفه، موسیقی سه‌دیگر مطالبی تاریخی‌وادبی در باب حافظ، ابیات معین اصم، سهر طوس و بالاخره معرفی گونه‌ای از کتاب‌لطیفهٔ غیبی نوشته‌های اخوان‌ثالث دلپذیرست، زیرا هم در آن دیدی نو وجود دارد وهم‌اثر قلمی‌است‌پخته وآشنا به‌رمور ادبی ایرانی

۶۵ ـ افشار، ایرج

سواد و بیاض . مجموعه مقالات جلد دوم تهران . دهخدا ۱۳۴۹ رقعی ۶۲۴ ص

این‌مجموعه تجدید چاپ‌سه‌نوع کارست ۱ ـ سفرنامه های نویسنده ۲ـ مطالب‌تاریخی ومتن اسناد و مکاتبات ۳ـ وفیات مؤلفین.

جلد اول سواد و بیاض چند سال پیش چاپ شده بود.

۶۶ ـ باستانی پاریزی، محمد ابراهیم

نای هفت‌بند مجموعهٔ مقالات تاریخی و ادبی‌تهران عطائی. ۱۳۵۰. رقعی‌ـ ۴۰۰ ص

درغیاب‌باستانی‌پاریزی مجموعه‌ای‌دیگر ازمقالات اوتوسط مؤسسهٔ عطایی انتشار یافت . ازمقدمه‌ای که از پاریس بر آن نوشته است معلوم می‌شود که اقامت در آن‌دیار و دیدن محققان‌فرنگ‌وکتاب‌خانه‌های‌آنجا و سایر مآثری‌که ممکن است در روحیهٔ آدمی اثر بگذارد در اوتأثیری نداشته وازپاریزی به‌پاریسی تبدیل نشده است . یعنی در پاریس هم بی‌کراوات زندگی کرده و هم همان نوع حرفها را به‌سلك تحریر درآورده است که حدود سی‌سال قبل درپاریز و سیرجان برای‌جراید کرمان می‌نوشت

باستانی پاریزی درمقدمهٔ مجموعهٔ نای هفت بند مطلبی مهم‌که او را می‌شناسد مورد بحث قرارداده است و آن جواب به ایرادی است‌که اغلب به او می‌کردیم وشاید هنوز هم بکنیم‌که چرا درتحقیق مسائل تاریخی ورسیدگیهای ادبی هزار مطلب‌را با سحرقلم‌که نوعی سرنشم است به هم می‌آمیزی و از عصر ماد به دوره صفوی می‌پرداری و پاریز را به‌پاریس وصل می‌کنی! و تمام‌مسائل مهم‌عالم را با امثال وحکایاتی‌که‌مربوط به‌مردم عادی و شریف پاریزورفسنجان است مرتبط می سازی و از آوردن هیچ نوع طنز وهزل در دقیق‌ترین نوشتهٔ خود خودداری نداری ... درین کتاب

صریحاً می‌نویسد و آب پاك روی دست همه می‌ریزد که « این مطلب هست و درست هم هست ولی بهر صورت قصدمن... هرچند در وهلهٔ اول روشن ساختن یك موضوع و مطلب خاص بوده باشد اما بهرحال یك هدف دیگر نیز نهفته است و آن اینکه خواسته‌ام چند لحظه‌ای ملایم و آرام و ناسکون و نرمش درعالمی دیگر گردش دهم و بهرحال تسکین خاطر وطمأنینهٔ اعصابی نیز برای او فراهم کنم. البته همه‌جا موفق نبوده‌ام ولی به هرحال از هدف خود هر گز دور نمانده‌ام » (ص ۱۳)

من خیال می کنم که داستانی دو نکتهٔ دیگر هم مورد نظر دارد ودر مقدمهٔ مورد بحث از گفتن آن دو نکته خودداری کرده است. یکی اینکه باشیرین ساختن گفتار و نوشتهٔ سحر آمیز خود کاری کند که مشتری نرو بخوشد و نوشته‌اش خریدار داشته باشد. دیگر آنکه باامتزاج مطالب هزل وطنز وریشخندآمیز و حکایات خاص پاریز و روستاها و آوردن نام میرزا محمد مقنی و حاج سید رضای کوسایی و پیغمبر درداں سیرجانی و صدها از این مردمی که در تاریخ وافسانه‌های مکتوب نامی از آنها نیست به خوانندهٔ خود حالی کند کسانی هم که در تاریخ نامی دارند با این افراد فرقی ندارند وهمه ازیك قماشند وآنچه در دورانهای مختلف حادث شده است خواه از فلان کهکین (مقنی) روستایی و خواه از همان امیر خراسانی باشد از نظر این دنیای کهن و تاریخ درازآن حرف مفت است

نوشته‌های باستانی بسیار خواندنی و همیشه متنبه‌کننده و پر از نکته‌های تاریخی است واز نظر روش راه انتخابی شخص اوست ما موفقیت اورا خواستاریم. نای هفت‌بند مجموعهٔ شانزده مقاله وشعر ست.

۶۷ ـ سالنامه کشور ایران

سال بیست و ششم (۱۳۵۰) تهران ۱۳۵۰ جیبی ۸۸۸ ص

مجموعه‌ای است در بارهٔ سازمان ادارات و مقالات واسعار متنوع

دین و فلسفه

۶۸ ـ عصار ، سید محمد کاظم

ثلاث رسائل فی الحکمة الاسلامیة نقلها الی العربیة صلاح الصاوی [تهران ۱۳۴۹] وزیری ۱۲۰ ص.

دراین مجموعه سه رساله است: وحدة الوجود ، بدرات فی الجبر والاختیار ، اجابة الدعاء فی مسألة البداء

۶۹ ـ غزالی ، محمد

اعترافات غزالی ترجمهٔ کتاب المنقذ من الضلال [از] زین الدین کیانی نژاد چاپ دوم تهران . عطائی [۱۳۴۹] رقعی ۱۱۳ ص

۷۰ ـ غزالی ، محمد

غزالی نامه سخن می گوید چاپ چهارم به تصحیح ومقدمهٔ تقی مدرس گیلانی تهران. عطائی. ۱۳۵۰ جیبی. ۱۲۸ص

ملخصی است از کیمیای سعادت که آقای مدرس گیلانی فراهم کرده‌اند، به انضمام مقدمه‌ای کوتاه درسرگذشت غزالی.

۷۱- کاسه ، پرودو

فلسفه‌های بزرگ. ترجمهٔ احمد آرام. چاپ دوم [تهران کتابهای جیبی با همکاری فرانکلین. ۱۳۴۸] جیبی ۱۶۰ ص

۷۲- محقق ، مهدی

مجموعهٔ سخنرانیها و مقاله‌ها در بارهٔ فلسفه و عرفان اسلامی. به‌اهتمام مهدی محقق و هرمان لندلت. تهران ۱۳۴۹ (مؤسسهٔ مطالعات اسلامی شعبهٔ تهران دانشگاه مک‌گیل - سلسلهٔ دانش ایرانی، ش ۴)

نشریه‌ای است سودمند، محتوی بر مقالات و متون قدیمی مهم دربارهٔ فلسفه و عرفان اسلامی مانند رساله از سفر مجدالدین بغدادی، بحث دربارهٔ خرقهٔ هزارمیخی، احوال صائن‌الدین ترکه، احوال شمسای گیلانی و رساله‌ای ازو ، رسالهٔ فی بحث الحرکة. هریك ازین مقالات و متون توسط افراد فاضلی چون مهدی محقق، ابراهیم دیباجی ، سیدعلی موسوی بهبهانی، محمدتقی دانش پژوه، کرامت رعنا حسینی تهیه شده است.

علوم اجتماعی

۷۳- ارسنجانی ، حسن

حاکمیت دولتها. چاپ دوم. تهران کتابهای جیبی با همکاری فرانکلین [۱۳۴۸] جیبی ۳۵۲ ص

۷۴- افشار نادری ، نادر

مونوگرافی ایل بهمئی. تهران. مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات اجتماعی . ۱۳۴۷ . وزیری بزرگ ۱۸۲ ص.

رساله‌ای است تحقیقی مبتنی بر مطالعات دقیق علمی و مشاهدات محلی کافی.

مطالب عمدهٔ کتاب عبارت است از عشایر و جنگل، ساختمان ایلی، ساختمان سیاسی، رابطهٔ ساختمان اجتماعی و نظام دامداری، دامداری و افزایش گله، نظام مبادله ، محاسبهٔ درآمد خانوار ، قلعه نجف ، درآمد و هزینه سه خانوار.

۷۵- اکبر ، علی‌اکبر

بررسی چند مسألهٔ اجتماعی. [تهران ، ۱۳۴۹] رقعی. ۱۱۲ص.

انتقادها و اظهارنظرهایی است بر کتاب اسلام‌شناسی تألیف آقای دکتر علی شریعتی و بطور کلی برعقاید ایشان.

۷۶- امین ، فخرالسادات

روشهای مقدماتی آماری در روانشناسی و تعلیم و تربیت. تهران. مؤسسه انتشارات فرانکلین. ۱۳۵۰. رقعی ۲۸۷ص.

مؤلف فاضل گوید در نگارش کتاب کوشش شده است ضمن حفظ اصالت موضوع مطالب به‌زبانی ساده و قابل فهم بیان گردد.

تردید نیست که انتشار کتب در زمینه‌هایی ازقبیل موضوع این کتاب که در جامعهٔ علمی و تحقیقی ما سابقهٔ چندان ندارد بسیار مفید است و مخصوصاً اگر کتاب به هیأت و وضع کتاب حاضر باشد بسیار امیدوارکننده خواهد بود.

۷۷ ـ ایران. شورای عالی فرهنگ وهنر

گزارش فعالیتهای فرهنگی ایران‌درسال هزاروسیصدوچهل‌وهشت. [تهران]۱۳۴۹ وزیری‌بزرگ ۱۵۳ ص.

این‌رساله مورد استفاده است ودرتدوین آن‌کوشش قابل توجهی به‌کار رفته است و باید انتظار داشت‌که درسالهای بعد کاملترشود

۷۸ـ ایران. مرکز آمار ایران

سالنامهٔ آماری کشور ، سال ۱۳۴۸ [تهران] ۱۳۴۹ . وزیری بزرگ ۷۸۲ ص

۷۹ـ بلر ، گلن

روانشناسی نوجوانی برای مربیان گلن ماریر بلر و استوارت جونز ترجمهٔ رضا شاپوریان . [تهران امیر کبیر. ۱۳۵۰] وزیری. ۱۸۱ ص(نشارات دانشگاهی ، ۳۸)

رسیدگی به احوال نوجوانان و شناخت روحی آنان از مسائل مهم اجتماعی و روانی عصرماست. کتابی‌که آقای دکتر شاپوریان با زبانی فصیح و اصطلاحاتی قابل به فارسی نقل کرده‌اند از متونی است‌که طبعاً در دانشگاهها و مدارس عالی می‌تواند مورد درس قرار گیرد.

۸۰ـ جشن فرهنگ و هنر

سومین جشن فرهنگ و هنر در سراسر کشور ۴ تا ۱۸ آبانماه ۱۳۴۹ [تهران وزارت فرهنگ وهنر ۱۳۵۰] وزیری بزرگ ۳۱۵ ص

۸۱ ـ حسینی ، سید علی‌اکبر

تفکر خلاق - هدف غالی تعلیم و تربیت. [شیراز دانشگاه پهلوی. ۱۳۴۸]وزیری ۲۳۴ ص (انتشارات دانشگاه پهلوی ، ش ۷)

موضوعی است بسیار مهم و براستی‌اگر تعلیم و تربیت درزمان‌کنونی دارای چنین هدفی باشد جای خوشوقتی‌خواهد بود .

بهرحال کتاب‌آقای‌حسینی اگرچه درسی است زمینهٔ مناسب وتازه‌ای برای بحث دراین باب است .

۸۲ـ رستگار ، حسن

بازاریابی [تهران . ۱۳۵۰] رقعی ۲۱۰ ص

موضوع این‌کتاب مشتری یابی است ، یعنی چطور باید جنسهای تازه‌درآمده‌یا مانده‌را آب‌کرد شایدجنس‌مورداحتیاج و خوب جاحت به‌بازاریابی‌نداشته‌باشد. تمدن جدید وکثرت رقیب موجب‌ایجاد فنهای جدید و انتشار کتابهایی می‌شود که درقرون گذشته موضوع نداشت

۸۳ـ سابا ین ، جرج

تاریخ نظریات سیاسی ترجمهٔ بهاءالدین پازارگادی تهران. امیرکبیر[باهمکاری فرانکلین] ۱۳۴۹ وزیری (دوجلد در یك‌جلد)

۸۴ـ عجمی ، اسمعیل

ششدانگی پژوهشی دربسهٔ جامعه‌شناسی روستائی . [شیراز دانشگاه پهلوی ۱۳۴۸] وزیری . ۱۶۱ ص (انتشارات دانشگاه پهلوی ، ش ۹)

تحقیقی است خواندنی در بارهٔ یکی از دهات نزدیك‌شیراز که اجرای‌اصلاحات

درآن موجب تحولات بسیارعمیق
است.
این تحقیق جنبهٔ اقتصادی ـ اجتماعی

فرنالد ، داج
کلیات روانشناسی عملی به شیوهٔ برنامه‌ای
ترجمهٔ امیر هوشنگ مهریار و رضا
شاپوریان. [تهران ، امیرکبیر. ۱۳۴۹]
وزیری. ۴۰۴ ص
معتبرست و ترجمهٔ آن خوب و

مترجمان گویندکه در ترجمهٔ این
نظر داشته‌اند یکی‌فراهم آوردن
که بتواند اصول علم روانشناسی
را بدانسان‌که در مراکز علمی
زمین ساخته است در اختیار
ان ایرانی این رشته قرار دهد ..
دیگر این که ضمن معرفی شیوهٔ نوین
درسی برنامه‌ریزی شده است. این
خود ساحه‌ای است از تدریس ماشینی
در ده سال اخیر به عنوان انقلابی در
وتعلم تلقی شده است وموجب و
آن روانشناسان بوده‌اند.
ـ کومبز ، فیلیپ
بحران جهانی تعلیم و تربیت . ترجمهٔ
حسن صفاری وکوکب صفاری [تهران
کمیسیون ملی یونسکو ۱۳۴۹] رقعی
[۴۳۶ص] (نشریهٔ کمیسیون‌ملی‌یونسکو
۲۳)
ـ معنوی ، غلامحسین
فرهنگ اصطلاحات بانکی [تهران].
مؤسسهٔ علوم بانکی [۱۳۵۰] رقعی ۶۷
+ 63 ص

اثری است مفید . هرچه ازاین نوع
فرهنگهای اختصاصی بیشتر تهیه شودکار
ترجمه آسانتر خواهد شد.
فرهنگ حاضر راکسی تهیه‌کرده
است که‌خود در رشتهٔ علوم بانکی‌دارای
تجربه علمی و تدریس است .

۸۸ـ مصدر ، هوشنگ
تحولات سازمان ملل [شیراز دانشگاه
پهلوی ۱۳۴۹]وزیری ۳۰۰ص(انتشارات
دانشگاه پهلوی ، ۱۶)

۸۹ـ ملك ، حسین
واحدهای اندازه‌گیری در روستاهای
ایران ازحسین ملك وجواد صفی نژاد.
تهران. مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات
اجتماعی ۱۳۴۹ وزیری بزرگ ۹۵
ص
رساله‌ای است بسیار مفید وقابل توجه .
مؤلفان دراین رساله اقسام واحدها و
روشهای اندازه گیری (مقیاس) برای
مساحت و وزن درشهرها و روستاهای
ایران را مورد بررسی قرارداده‌اند .
قسمت‌اول واحدهای اندازه گیری‌زراعی
بقلم حسین‌ملك است وقسمت‌دوم واحد-
های اندازه گیری‌خاص منطقهٔ کهکیلویه
بقلم جواد صفی‌نژاد .
کلمهٔ قمیص را باید به‌صورت قفیز
ضبط کرد،اگرچه درتلفظ روستائیان گاه
به‌سین شنیده می‌شود.

۹۰ـ نهاوندی ، هوشنگ
اصول و مبانی تعاون چاپ‌دوم[شیراز
دانشگاه پهلوی ۱۳۴۹] وزیری. ۱۷۰
ص (انتشارات دانشگاه پهلوی ، ش ۲)

مؤلف درین کتاب‌پارا از نقل‌صرف‌مبانی عادی‌تعاون فراتر نهاده و مسائل محلی این پدیدهٔ دنیای‌کنونی را در ایـران مورد تدقیق‌قرارداده وچون‌خود درامور اقتصادی واداری‌کشورمؤثردخیل‌بوده ، آنچه عرضه‌کرده قابل توجه است

۹۱ ـ یوسفیه ، ولی‌الله

احزاب سیاسی تهران عطائی ۱۳۵ ، رقعی. ۶۶۶ ص

موضوع کتاب تاریخ و بحث درتشکیلات احزاب خارجی است. فصلی به احزاب انگلیس و فصلـی بـه‌احـزاب‌کمونیست اختصاص‌دارد حق‌بودکه‌دربارهٔ‌احزاب فرانسه هم بحثی شده بود.

نشر این کتاب برای علاقه‌مندان سودمند است

تحقیقات ادبی

۹۲ـ سودی بسنوی، محمد

شرح سودی برگلستان سعدی مترجمان حیدرخوش‌طینت، زین‌العابدین چاوشی علی اکبر کاظمی [تبریز. کتابفـروشی تهران،۱۳۴۹]

شرح سودی بر گلستان که بزبان ترکی است ازشروح بسیار مشهور است وارزش ترجمه شدن داشت تـا فارسی زبانان نیز با نحوهٔ شرح مذکور آشنا شوند مترجمان درین کار موفق شده‌اند.

ازفواید خاص کتاب‌حاضرفهرستی است‌که‌مترجمان ازاشعار فارسی گلستان مرتب‌کرده‌اند وبرای محققان درپیـدا کردن شعر کمك بسیار مفیدی است.

۹۳ـ کسمائی ، علی‌اکبر

رسالت از یاد رفته (ادبیات و تحولات اجتماعی ادبیات و اخلاق . ادبیات و آزادی). [تهران‌وحید ۱۳۴۹] وزیری ۳۶۵ ص

بحثی‌است با ارزش درباب ادبیات

شجیعی ، پوران

منظومه‌های درباری ایران . اصفهان مشعل ۱۳۴۹، رقعی. ۱۴۷ ص(انتشارات دانشگاه اصفهان ، ۱۱۴ص)

درین‌کتاب یکی از موضوعهای اساسی شعر قدیم ، فارسی مورد نظرست.

۹۵ـ صادقی ، خسرو

آیین نگارش ازرپایی‌کتاب [شیراز ۱۳۴۹] جیبی ۳۷ ص

نویسنده درین رساله می‌کوشدکـه روش نگارش نقدو بحث‌دربارهٔ کتاب‌را بیاموزاند

۹۶ـ عبدالرشید ، شیخ

داتا گنج بخش زندگینامه و تعالیم شیخ ابوالحسن علی‌بن عثمان هجویری ترجمهٔ احمـد سمیعی. تهران. [۱۳۴۹] وزیری. ۵۷ ص (نشریه شمارهٔ ۵ مؤسسهٔ فرهنگی منطقه‌ئی)

ترجمه‌این نوع تحقیقات‌ازآثارمحققان پاکستانی‌برای‌ماایرانیان‌بسیارمفیدست. امیدوارست مؤسسه با انتشار این‌گونه آثار مفید معارف مشترك دوملت‌را بیش ازپیش به یکدیگر معرفی‌کند.

۹۷ـ فسارکی ، محمد

درسایهٔ رز. شرح قصایدی چندازشعرای معدد ایران . [اصفهان مشعل- ۱۳۴۹] رقعی. ۴۴۰ ص

نام‌کتاب گویای موضوع آن‌است. کتاب برای تدریس تهیه شده است.

۹۸ـ فرشیدورد ، خسرو

هنر شعر فارسی . ۱ـ تشبیه و استعاره
در زبان فارسی [تهران] وحید[۱۳۴۹]
وزیری. ۷۸ ص

۹۹ـ دستغیب ، عبدالعلی

هنر وواقعیت [تهران، مرکز نشر سپهر،
۱۳۴۹] رقعی ۴۱۰ ص.

مجموعهٔ مقالاتی است از نویسنده در مباحث ادبی ازقبیل سمبولیسم در شعر، کارکرد اجتماعی شعر، شهود و الهام ، راز نگارش

۱۰۰ـ گی ، آرتور

مقدمه‌ای بر حافظ ترجمهٔ حسن فروتن
[تهران، عطائی ۱۳۴۹] رقعی ۹۶
ص

کتاب در دو بخش است. یکی مطلبی که آرتور گی دربارهٔ حافظ نوشته و ترجمه شده است. دیگر مطلبی که تحت عنوان «یار آشنا» مترجم خود تحریر کرده است

۱۰۱ـ نیرسینا ، هدایت‌الله

درسی از سخن و زندگی خواجو [تهران،
خیر ۱۳۴۹] وزیری ۶۰ ص

بحثی است کوتاه و درسی، درباب گل و نوروز ـ روضة‌الانوار ـ لیلی‌ومجنون از آثار خواجو

۱۰۲ـ وصال ، حسن

محراب شعر وسخن پارسی. منتخبی از
شاهکارهای شعر و نثر موزون از رودکی
تا شعرای معاصر،همراه باشرح تحقیقی
از زندگی شعر او معانی لغات و توضیح
اشعار [تهران پدیده ۱۳۴۹]وزیری
۴۰۷ ص

توضیحی که مؤلف برای کتاب خود آورده گویای موضوع آن است.

متون کهن فارسی

۱۰۳ـ حزین لاهیجی ، محمد علی

دیوان حزین لاهیجی بضمیمهٔ تاریخ
و سفرنامهٔ حزین. با تصحیح و مقابله و
مقدمهٔ بیژن ترقی. [تهران]خیام ۱۳۵۰
وزیری ۱۲ + ۶۱۲ ص

حزین از شعرای خوب و نویسندگان صاحب ذوق قرن دوازدهم هجری است. سفرنامه‌ای دارد که محتوی بر وقایع تاریخی واطلاعات دست اول است و در کتاب حاضر به‌چاپ رسیده تذکره‌ای هم از احوال شعرای دوست و معاصر خویش ترتیب داده بود که چندبار چاپ شده‌است و به‌همین ملاحظه دراین مجموعه نقل نشده است .

مجموعه‌ای که آقای ترقی ازروی نسخهٔ چاپی هند و دو نسخه خطی فراهم کرده عبارت است ازسفرنامه ، قصاید و ۸۲۰ غزل ، رباعیات، مثنویها.

در نقد اشعار حزین آقای محمد ـ رضاشفیعی کدکنی، چندسال قبل، رساله‌ای درمشهد انتشار داد وهنر حزین‌را بنحو بارزی عرضه‌کرد.

۱۰۴ـ دنبلی (مفتون)، عبدالرزاق بیک

تجربة الاحرار و تسلية الابرار . بخش
دوم به تصحیح و تحشیهٔ حسن قاضی

طباطبائی ـ تبریز . ۱۳۵۰ . وزیری ۲۷۹ ص (انتشارات مؤسسهٔ تاریخ و فرهنگ ایران دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه تبریز ش ۱۵ ـ سلسلهٔ متون فارسی ، ش ۴)

در جلد دوم این کتاب که بتازگی نشر شد اخبار دولت زندیه تا زلزلهٔ سال ۱۱۹۴ تبریز و جنگهای امامقلیخان افشار مندرج است طبع این کتاب که اخبار عصر مؤلف را دربردارد از خدمات ارزندهٔ مؤسسهٔ تاریخ و فرهنگ ایران است

۱۰۵ ـ گرگانی، فخرالدین اسعد

ویس‌ورامین، تصحیح ماگالی تودوا [و] الکساندر گواخاریا تهران بنیاد فرهنگ ایران [۱۳۴۹] وزیری ۳۴ + ۵۵۷ ص (انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ش ۱۰۱ ـ زبان و ادبیات فارسی ، ش ۱۸)

چاپ جدید ویس‌ورامین بر اساس نسخ متعدد و با توجه به ترجمهٔ گرجی آن توسط دو محقق گرجی که با ادب فارسی آشنایی یافته‌اند تصحیح شده است. نسخه بدلهای چندین نسخه در زیر صفحات را بدست داده‌اند

بی‌تردید این چاپ جدید کمک زیادی به شناخت این متن گرانقدر خواهد کرد و موجب رواج بیشتر کتاب خواهد بود

۱۰۶ ـ مستملی بخاری، ابو ابراهیم اسمعیل

خلاصهٔ شرح تعرف براساس نسخهٔ منحصر بفرد مورخ ۷۱۳ هجری به تصحیح احمدعلی رجائی. تهران بنیاد فرهنگ ایران ۱۳۴۹ . وزیری . ۵۸۶ ص (انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ، ش ۸۵ ـ فلسفه و عرفان ایران ، ش ۷)

تعرف تألیف ابوبکر کلابادی متوفی در ۳۸۰ و به زبان عربی از متون بسیار معتبر در باب تصوف است . آنرا ابوابراهیم مستملی متوفی در ۴۳۴ به زبان فارسی شرح کرده که یکبار در هند چاپ‌شده و چاپ دوم آن توسط دکتر مینوچهر آغاز شده و فقط مقدمهٔ آن انتشار یافته است

کتابی که اکنون توسط آقای احمد علی رجائی نشر شده است خلاصه‌ای است از شرح مستملی که در سال ۷۱۰ به تلخیص آن پرداخت و متن خاصی را فراهم آورده و آقای رجائی آن را در توبینگن یافته‌اند و بصورتی پسندیده با مقدمهٔ مبسوط و محققانه تصحیح و در ضمن در موارد با شرح تعرف تطبیق کرده‌اند و اینک در دسترس محققان متون فارسی و علاقه‌مندان به تصوف ایرانی اسلامی است . تا تمام متن شرح تعرف انتشار نیابد این گزیده و خلاصه فایدت آن کتاب را تا حدی جبران خواهد کرد

۱۰۷ ـ نورعلیشاه اصفهانی ، محمدعلی

مجموعه‌ای از آثار نورعلیشاه اصفهانی تهران ـ ۱۳۵۰ وزیری ۱۶۴ ص (انتشارات خانقاه نعمة اللهی ، ش ۴۳ ـ منظومه‌های عرفانی ، ش ۱۴)

نورعلیشاه اصفهانی از درآویش مشهور عرفانی نام قرن دوازدهم هجری است و از او آثاری در دست است که طبع قسمتی از آنها در مجلد خاصی مورد نظر و عنایت دکتر جواد نوربخش واقع شده است ایشان از روی نسخه‌هایی چند به تصحیح و تنظیم آنها پرداخته و آن را با مقدمه‌ای محققانه نشر کرده‌اند

آثاری که در این مجموعه دیده می‌شود عبارت است از جامع الاسرار یا حسن و عشق به نثر و نظم ، رساله اصول و فروع ، رسالهٔ انوار الحکمه در ۱۴۵ کلمه ، نامهٔ نورعلیشاه به یکی از مشایخ ،اجازه نامهٔ

رعلیشاه به‌محدونعلی‌شاه، تفسیر منظوم، رحمهٔ منظوم خطبه‌البیان ، منظومهٔ ری‌در منطق .
اقدام جناب نوربخش ، عارف‌شهیر س حاضر در تأسیس سلسلهٔ انتشارات نقاه و چاپ و نشر متون عرفانی از دمات ارزنده و پایدارست و نیت وهمت شان قابل تمجید بسیار

ادبیات معاصر ایران

۱۰ ـ آریا ، داود

آواره‌جان در امپهای غروب ت‌آتر دردو تکه [تهران تلویزیون‌ملی‌ایران ۱۳۴۹] خشتی ۹۴ ص

یك نمایشنامه است

۱۰ ـ ابراهیمی ، نادر

اجاره‌هست ، آقای‌برشت؟دوقصهٔ نمایشی [تهران ، امیرکبیر ، ۱۳۴۹] رقعی ۷۲ ص

۱۱ ـ اخوت ، مهدی

لبخندتلخ . مجموعهٔ داستان تهران ۱۳۴۹ رقعی . ۱۱۰ ص

مجموعه‌ای است از پنج داستان کوتاه

۱۱ ـ اسدی ، مینا

چه‌کسی سنگ می‌اندازد ؟ دفتر شعر [تهران امیرکبیر ۱۳۵۰] رقعی ۱۰۵ ص

مجموعهٔ اشعار است از شاعری‌که در آغاز دفترش می‌نویسد : کلمات دهان بزرگی شاعر مردم‌و شاعر مسؤول‌راحرف مفت می‌دانم .

۱۱۲ـ انصافپور ، غلامرضا

روح مرتضی‌خان. [تهران، پیام، ۱۳۴۹] رقعی ۱۲۳ ص

مجموعهٔ پنج داستان‌کوتاه است

۱۱۳ ـ پژمان بختیاری ، حسین

کویراندیشه . تهران [ابن‌سینا] ۱۳۴۹ وزیری ، ك + ۳۴۳ ص

دیوان اشعار شاعر ملند مرتبت روزگار ما پژمان بختیاری است‌که‌پیش ازین مختصری از اشعار او به عنوان خاشاك چاپ شده بود

۱۱۴ ـ پهلوان ، عباس

مرگ بی‌وسایل ، مجموعهٔ هشت قصه [تهران امیرکبیر . ۱۳۴۹] رقعی ۱۲۲ ص

مجموعه‌ای است از هشت قصه نویسنده از طنزنویسان اجتماعی مشهور امروز است .

۱۱۵ ـ حضرتی ، پرویز

قلاب [تهران ۱۳۴۹] رقعی ۱۲۹ص

مجموعه‌ای است از دوازده داستان کوتاه

۱۱۶ ـ خاکی ، ناصر

درمیان‌مردم .[تهران چاپار ۱۳۴۹] رقعی ۶۹ ص

مجموعهٔ پنج داستان است پس از نشر این‌کتاب آقای مهدی اخوت اعلام کردکه بعضی از قصه‌های آن ازکتاب «شکست مرگ» آقای اخوت‌که در سال ۱۳۳۰ نشر شد نقل شده است ! به همین ملاحظه موضوع به عدلیه عرضه‌شده است به این نوع دستبرد (در صورت صحت) در اصطلاح ادبی قدیم «انتحال» می‌گفتند

۱۱۷ - رهبر ، ابراهیم

دود [تهران ، سازمان تدارک و نشر ، ۱۳۴۹] رقعی ۹۶ ص .

مجموعهٔ ده داستان کوتاه است .

۱۱۸ - ساعدی ، غلامحسین

فصل گستاخی داستانی برای فیلم [تهران] نیل. ۱۳۴۸] رقعی . ۱۴۲ ص

۱۱۹ - ساعدی ، غلامحسین (گوهرمراد)

وای برمغلوب ، نمایشنامه. [تهران نیل ۱۳۴۹] رقعی ۹۶ ص (مجموعهٔ تئاتر، ۱۳ص) .

۱۲۰ - سپانلو ، محمد علی

بازآفرینی واقعیت ، مجموعهٔ ۱۱ قصه از ۱۱ نویسندهٔ معاصر [تهران زمان ۱۳۴۹] رقعی ۲۱۶ ص

گردآورنده کار خود را «انتخاب و حاشیه‌نویسی» نامیده است

۱۲۱ - شاپوریان ، رضا

خانه‌ای که آتش گرفته بود شیراز [کانون تربیت] ۱۳۴۸ رقعی ۱۵۱ص

مجموعهٔ سیزده داستان است و اغلب در آلمان نوشته شده است

۱۲۲ - شاملو ، احمد

شکفتن در مه چند شعر [تهران زمان ۱۳۴۹] وزیری . ۳۵ ص .

مجموعه‌ای است از چند شعر نخستین آن از سال ۱۳۲۳ وسروده شده در زندان متفقین و بقیه از آن سالهای ۴۸و۴۹ .

۱۲۳ - شاهرودی ، اسماعیل

چند کیلومتر و نیمی از واقعیت [تهران. نوف. ۱۳۴۹] رقعی ۷۲۰ ص

مجموعهٔ شش داستان کوتاه است

۱۲۴ - شاهرودی ، اسماعیل (آینده)

هرسوی راه راه راه مجموعهٔ شعر [تهران انتشارات نوف. ۱۳۵۰] رقعی ۶۲ ص

آینده از شاعران نوسخن ومشهور ست

۱۲۵ - شمس ، مرتضی

سقوط مجموع شعر [تبریز انتشارات ابن‌سینا. ۱۳۴۸] رقعی ۵۹ ص

این دفتر به قول گویندهٔ اشعارش «مجموع شعر»ست و نمونه‌ای از آن چنین است

صبح

بامدادان
در بلور بی بدها
ماهتاب نور
زرد ، آبی ، سرخ
شاخساری غم
سایه‌ای چون مرغ ماهیخوار
پر گشاده
برفراز موج

۱۲۶ - شهریار ، محمد حسین

کلیات دیوان شهریار [تبریز - انتشارات سعدی ۱۳۴۹] وزیری ۲ جلد (جلد اول چاپ سوم و جلد دوم چاپ اول)

شهریار از شاعران طراز اول امروزی حدود چهل سال است که شعرش خواستار دارد .

جلد اول دیوانش توسط ناشر کنونی سربار طبع شده و مجموعه‌ای است که پیش ازین در پنج مجلد نشر شده بود و چاپ تازه با تصحیحات جدید شاعر ومقدمه‌هایی از چند نویسنده همراه است

جلد دوم حاوی اشعاری است که تاکنون در دیوان شاعر چاپ نشده بود

به انضمام عکسهای متعدد از شاعر و مقدمه‌ای خواندنی از شهریار در باب اینکه هنر چیست و هنرمند کیست؟ و از این مقدمه نسبة مفصل عقاید شاعر در باب شعر و هنر به‌دست می‌آید

عده‌ای از غزلیات مندرج در این مجلد تضمین غزلیات حافظ است و مقابل هرغزل شاعر دوبیت از غزل موردتضمین نقل شده است بطور مثال نقل می‌شود

مشرکان کز هر سلاحی فتنه‌وشر می‌کنند
از عبا همگامه و زعمامه محشر می‌کنند

که تضمین این شعرست ؛

واعظان کاین جلوه در محراب‌ومنبر می‌کنند

یا

جز آن زرد که در باغ سر پوش آمد
سکندری است که در کاخ داریوش آمد

که تضمین این غزل است

صبا به‌تهنیت پیرمی‌فروش آمد
که‌موسم طرب‌وعیش‌و ناز و نوش آمد

دراین‌مجلد قسمتی از دیوان به‌مکتب شهریار تسمیه شده است و آن اشعاری است که شاعر در بارهٔ فردوسی و پروین اعتصامی ونقاش و حضرت‌امیر ومرحوم امیرخیزی وجزاینها سروده است

۱۳۷ - صهبا یغمائی ، حسن

دریچهٔ خداشناسی. تهران . ۱۳۴۹ رقعی. ۱۸ ص

یکی قصیده است در توحید که به خط خوش‌نویسانیده و به‌صورت مزینی چاپ شده است

۱۳۸ - فشاهی ، محمد رضا

زایا و زورگل سرخ . [تهران] ۱۳۴۹ جیبی. ۹۷ ص

مجموعه‌ای‌است‌از شعرهای‌سراینده

۱۲۹- فصیحی‌شیرازی (احسان)، حسن

دیوان احسان (ارمغان احسان). تهران ۱۳۵۰ وزیری ۴۳۹ ص .

سرایندهٔ این دیوان فرزند مرحوم شوریدهٔ شیرازی است که از فصحای شعرای قرن اخیر بود .

این‌دیوان مجموعه‌ای‌است از قصیده غزل و قطعه ومثنوی ورباعی و اکثر آنها ازاشعاری است که شاعر به‌مناسبت دوستی با اشخاص و وقایع مهم ایران سروده است و خاطرات سی‌چهل سال اخیررادر ذهن بیدار می‌سازد .

دیوان سراسر به خط نستعلیق‌خوش شاعرست که ازین هنر اصیل بهره‌ای دارد

۱۳۰ - مجابی ، جواد

رودی برقلب پالیز. برگزیده شعر [تهران امیرکبیر ۱۳۴۹] رقعی، ۲۰۸ ص

مجموعه‌ای است از اشعار جواد مجابی‌که هم شاعراست و هم نویسنده

۱۳۱- مجابی ، جواد

یادداشتهای آدم‌پرمدعا دفتری‌درطنز و طرحهای هجائی - [تهران . سازمان تدارک و نشر ۱۳۴۹] خشتی ۱۰۲ ص.

یکی از آثار خواندنی و لطیف و پرنکتهٔ طنزنویسی اجتماعی از عصر حاضرست

۱۳۲ - مؤذن، ناصر

شب‌های دو به‌چی مجموعهٔ قصه [تهران تهرنگ، ۱۳۵۰] رقعی. ۱۱۹ ص.

مجموعه‌ای است از هشت داستان کوتاه که رویداد اغلب آنها در جنوب ایران بوده است.

۱۳۳- مولوی (تنها)، غلامحسن

شبنم تهران [۴۹-۱۳۴۶] وزیری دوجلد (۴۳+۵۳۶ و ۳۹+۴۹۶ ص).

این دوجلد مجموعه‌ای است از اشعار آقای غلامحسین تنها و اکثر آغزل (جلد اول و قسمتی از جلد دوم). بسیاری از قطعات از اخوانیات و از اشعاری است که به مناسبت واقعه‌ای یا به‌خاطر دوستی سروده شده است.

مقدمه‌هایی چند براین دیوان توسط دکتر خطیب رهبر، خلیل سامانی، حسین‌مظلوم، نصرت‌الله فصیحی، محمدعلی درویش، علی‌اصغر اشراق جهرمی نوشته شده است.

۱۳۴ - میرصادقی، جمال

درازنای شب [تهران رمان. ۱۳۴۹] رقعی ۲۳۷ ص.

داستان بلندی است از نویسنده‌ای که تاکنون فقط داستانهای کوتاه ازو خوانده شده بود. درهمین شماره بحثی در باب آن چاپ شده است.

۱۳۵ - میرصادقی، جمال

مسافرهای شب. چاپ دوم شاهزاده خانم‌سبزچشم. [تهران. زر ۱۳۵۰] رقعی. ۱۸۸ ص.

علت تغییر نام را نویسنده خود می‌نویسد که به مناسبت اشتباهی است که غالباً می‌شد و آن را در زمرهٔ کتابهای مناسب برای کودکان می‌شمردند.

۱۳۶ - نمانی، اسماعیل

زن هزارتندیس [تهران ۱۳۴۹] رقعی. ۱۳۳ ص.

یك داستان است

۱۳۷ - نوری‌زاده، علیرضا

الف-ل-م. دفترشعر [تهران چاپار ۱۳۴۹] رقعی. ۱۰۱ ص

مجموعه‌ای است از شعرهای سراینده آن

۱۳۸ - همایونی، صادق

بیگانه‌ای درده مجموعهٔ داستان [شیراز کانون تربیت ۱۳۴۹] رقعی ۱۰۴ ص.

مجموعهٔ ۸ داستان کوتاه است

۱۳۹ - همایونی، صادق

دشمها تشنه‌اند، مجموعهٔ شعر [شیراز کانون تربیت. ۱۳۴۹] رقعی ۸۵ ص

تاکنون ازصادق همایونی دومجموعهٔ داستان وکارهای مربوط به فرهنگ عوام نشر شده بود و این دومین مجموعهٔ شعر اوست.

140 - *Hedayat, Sadegh*

Novellen Aus dem Persichen ubersetzt von Dora Smuda - Khoubnazar. [Shiraz. 1970] 62 s (Pahlavi University Publications, 19)

این کتاب ترجمهٔ آلمانی چهار داستان کوتاه از صادق هدایت است. ترجمهٔ آلمانی عده‌ای از آثار صادق هدایت توسط بزرگ علوی و شاگردان فارسی‌خوان او در پانزده سال اخیر درآلمان نشر شده است.

ادبیات خارجی

۱۴۱ - آخوندوف ، فتحعلی

سرگذشت مرد خسیس به انضمام رندگینامهٔ آخوندوف بقلم خودش . ترجمهٔ احمد مهدوی [تهران عطائی ۱۳۵۰] رقعی ۱۱۱ ص

نمایشنامهٔ سرگذشت مرد خسیس از آثار مشهور آخوندوف و اصل آن به ترکی است ترجمهٔ آن به فارسی مرسوم امروز خدمتی است در راه شناساندن آخوندوف که از متفکران قرن سیزدهم و از مؤثرین در نهضت تجدد طلبی در قسمتی از آسیاست

۱۴۲ - استاندال

صومعهٔ پارم ترجمه اردشیر نیکپور تهران ، نیل [با همکاری فرانکلن] ۱۳۵۰ رقعی ۶۰۲ ص

از داستانهای مشهور استاندال است

۱۴۳- اگرو یری، سنت

جلیان جنگ ترجمهٔ فروغ یغمائی تهران[کتابهای جیبی با همکاری فرانکلن ۱۳۴۹] جیبی. ۲۵۱ ص .

۱۴۴ - پیراندلو ، لوئیجی

یکی ، هیچکس ، صدهزار ترجمهٔ بهمن فرزانه . تهران . انتشارات پیام [با همکاری فرانکلین] ۱۳۵۰ . رقعی ۱۳۸ ص

ادبیات کودکان و نوجوانان

۱۴۵ - اودل ، سکات

جزیرهٔ دلفینهای آبی رنگ . تهران . [کتابهای جیبی] ۱۳۵۰ رقعی ۱۹۸ ص

۱۴۶ - بل ، هانریش

عقاید یك دلقك ترجمهٔ شریف لنکرانی تهران . [کتابهای جیبی] ۱۳۴۹ جیبی بلند ۳۱۵ ص

۱۴۷ - فلمینگ ، یان

چیتی چیتی ، بنگ بنگ ، تهران پدید [با همکاری فرانکلن] ۱۳۵۰ جیبی ۱۶۳ ص

۱۴۸ -کارلسون ، ناتالی‌سویچ

خانوادهٔ ریرپل . ترجمهٔ گلی ترقی تهران [کتابهای جیبی] ۱۳۵۰ رقعی ۱۲۴ ص

داستانی است شیرین و خواندنی برای بچه‌ها

۱۴۹ - لیندگرن ، آسترید

پی‌پی‌جوراب بلند تهران [کتابهای جیبی] ۱۳۵۰ رقعی ۱۵۲ ص

۱۵۰ - نمل ، جان‌ر.

بازگشت به‌شهرزمرد ترجمهٔ ابوالقاسم حالت . تهران نشر اندیشه [باهمکاری فرانکلن] ۱۳۴۹ . رقعی . ۲۶۰ ص

۱۵۱ - وایت ، ئی.بی.

کارتنك‌شارلوت تهران [کتابهای‌جیبی ۱۳۵۰ . رقعی . ۱۷۳ ص .

علوم و فنون

۱۵۲ - اپارین ، آ. ای.

حیات ، طبیعت ، منشأ و تکامل آن [تهران .کتابهای جیبی با همکاری فرانکلین . ۱۳۴۹]جیبی بلند . ۳۵۵ص

۱۵۳ - لانگمن ، جان

رؤیاشناسی پزشکی . مترجمان مسلم بهادری [ودیگران] . تهران انتشارات فرانکلین ۱۳۵۰ رقعی ۳۵۶ ص

کتاب از متون اساسی تدریس پزشکی است و ترجمهٔ آن به زبان فارسی خدمتی گرانقدر بهتوسعهٔ ادبیات پزشکی فارسی

۱۵۴ - لاوبن ، زیگموند

مهاجران، ترجمهٔ منوچهر آتشی تهران [کتابهای جیبی با همکاری فرانکلین ۱۳۵۰] رقعی ۱۶۷ ص

داستانواره‌ای‌است‌شیرین‌وآموزنده دربارهٔ حیوانات مهاجرت کننده.

۱۵۵ - هنجی ، علی‌محمد

تفسیر الکتروکاردیوگرام شیراز دانشگاه پهلوی ۱۳۴۹ وزیری ۵۹۹ ص (انتشارات دانشگاه پهلوی ، ۳۱)

ظاهراً مفصل‌ترین کتابی است که در بارهٔ این رشته از علم پزشکی به زبان فارسی نشر شده است .

۱۵۶ - هنوئی، ادوارد

چراچرخ‌می‌چرخد ترجمهٔ اکبر بهرادی تهران ابن‌سینا [با همکاری فرانکلین] ۱۳۴۹. جیبی ۲۲۴ ص

لغت و آداب و رسوم

۱۵۷- قاضی‌خان‌بدر محمد دهار

دستورالاخوان . بتصحیح سعید نجفی اسداللهی . جلداول . تهران . بنیاد فرهنگ ایران[۱۳۴۹] وزیری ۱۲+ ۷۹۱ (انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ، ۹۶ - فرهنگهای تازی بهپارسی ، ۳)

مؤلف از دانشمندان و ادبا فارسی‌زبان دهلی در قرن هشتم هجر است کتاب دستورالاخوان لغت‌عربی فارسی است که مؤلف آن را بر اسا المستخلص ، جراهراللغه ، مقدمه‌الاد زمخشری‌والسامی فی‌الاسامی تألیف‌کر است

متن از روی دو نسخه تصحیح شد یکی مورخ ۸۲۷ و دیگری احتمالاً قرن یازدهم

نشر این سلسله از کتب که لغت زبانی است بسیار مفیدست و مخصوصاً لحاظ احیای لغات فارت اهمیت دارد

۱۵۸- همایونی ، صادق

فرهنگ مردم سروستان . با مقد سیدابوالقاسم انجوی تهران ۱۳۴۹ وزیری. ۵۵۵ ص (نشریهٔ شمارهٔ ۱ دف مرکزی فرهنگ مردم)

کتابی‌است بسیار ارجمند و حاص زحمات بسیار زیاد مؤلفی که با علم بصیرت و علاقه به‌کارپرداخته است بح کافی ازین اثر در شمارهٔ آینده خواه آمد

بطور خلاصه‌کتاب در بارهٔ آداب رسوم و امثال و قصص و سنت نساج سروستان فارسی است

هنر

۱۵۹ - شعبانی ، رضا

موسیقی برای همه . بخش‌اول. [شیر دانشگاه پهلوی. ۱۳۴۹] وزیری ۱۰ ص (انتشارات پهلوی ، ۳۰)

این بخش از کتاب شامل موسیق نظری است .

تاریخ و جغرافیا

۱۶۰ - ابن‌فقیه همدانی، ابوبکر احمد بن محمد

ترجمهٔ مختصر البلدان. بخش مربوط به ایران. ترجمهٔ ح. مسعود. تهران. بنیاد فرهنگ ایران [۱۳۴۹] وزیری، ۲۵+۳۰۱ ص (انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ش ۹۸ - منابع تاریخ و جغرافیای ایران، ش ۳۵).

البلدان ابن‌فقیه یکی از کتب مهم و معتبر جغرافیای اسلامی است. بسیار لازم بود که ترجمهٔ فارسی آن در دست باشد و خوشبختانه ترجمهٔ روان و منقحی از آن اینک انتشار یافته است.

اصل کتاب ابن‌فقیه از میان رفته و ملخصی از آن که محتملاً علی بن حسن شیزری حدود سال ۴۱۳ فراهم آورد در دست که دخویه اول بار چاپ کرد و اینک ترجمهٔ قسمت ایران از آن ملخص انتشار یافته است.

از قسمتهای خواندنی و دلپذیر اطلاعاتی است که مؤلف دربارهٔ همدان یعنی زادگاه خود درین کتاب مندرج ساخته است.

در اسامی جغرافیایی بعضی اصلاحات به نظر می‌رسد و به‌طور احتمال یاد می‌شود. سربان‌ری احتمالاً شمران‌ری درست است (ص ۶۲)، ماخان حتماً ماچان است (ص ۶۲).

ترجمه کردن لفظ «جبال» که علم شده به کوهستان، ذهن را از سوابق تاریخی دور می‌سازد (ص ۵۵).

آیا صورت کثران بجای قطران در مآخذی دیده شده است که در صفحهٔ ۶۲ ضبط شده.

سیب‌شیری (ص ۶۱) باید سیب تیری باشد یعنی سیب تیرماهی و از تیر مراد تیر به حساب گاهنامهٔ قدیم یعنی پائیز است.

تب ربع (ص ۲۷) را به آسانی می‌توان به تب چهارم ترجمه کرد، به دلیل آنکه در ذخیرهٔ خوارزمشاهی و فرخنامهٔ جمالی و کتب دیگر استعمال شده است.

۱۶۱ - ابوالفداء، عمادالدین اسماعیل

تقویم البلدان. ترجمهٔ عبدالمحمد آیتی. تهران. بنیاد فرهنگ ایران [۱۳۴۹] وزیری (انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ش ۹۹ - منابع تاریخ و جغرافیای ایران، ش ۳۵).

این متن جغرافیایی از امهات کتب جغرافیانویسان اسلامی است و به روش مجدول تنظیم شده است. مؤلف حاجت به معرفی ندارد و بسیار شناخته است. او کتاب خود را در سال ۷۲۱ هجری به اتمام رسانید. ترجمهٔ آیتی روشن و منقح و با دقت انجام شده است و با اعتماد می‌توان آن را مورد استفاده قرار داد.

۱۶۲ - اعتماد مقدم، فرخ

خاندان مقدم. [تهران] ۱۳۴۹. وزیری ۹۵ ص.

رساله‌ای است مفید و محتوی بر اطلاعات خانوادگی دربارهٔ خاندان مقدم مراغه‌ای که رسوخ و نفوذ آنان در دستگاه حکومتی ایران از زمان حاجی علیخان حاجب‌الدوله آغاز می‌شود و اعتمادالسلطنه (محمدحسن‌خان) و ادیب‌الملک پسران او از محارم و مقربان دستگاه ناصرالدین‌شاه بودند.

پیش ازین آقای مهدی اعتماد مقدم هم جزوه‌ای در همین زمینه نشر کرده‌اند.

۱۶۳ - پاتینجر ، هنری

مسافرت سند و بلوچستان اوضاع جغرافیائی و تاریخی [شاهپور گودرزی تهران. دهخدا ۱۳۴۸] وزیری ۳۱۳ ص

مترجمان بسیاری از کتابهای خارجی که به فارسی ترجمه میشود از آوردن نام مؤلف به خط لاتینی و نام کتاب به زبان اصلی خودداری دارند . بالنتیجه کسی که بخواهد به اصل آن اثر رجوع کند دچار دشواری میشود تعجب است که مترجم کتاب حاضر که قطعاً با کتب اروپائی آشناست از آوردن نام کتاب خودداری کرده است. با مراجعه به کتب کتابشناسی معلوم شد که این کتاب ترجمهٔ اثری است از H. Pottinger که به نام

Travels in Baloochistan and Sinds

انتشار یافته است مترجم در ترجمهٔ اسم کتاب نام سند را بر بلوچستان مقدم کرده اند (صفحهٔ عنوان) و در روی جلد «سفرنامه پاتینجر» نامیده اند و در صفحه ای از کتاب سفرنامهٔ بلوچستان و قسمتی از ایران » یعنی یك کتاب است با سه نام بهرحال اسم حقیقی کتاب «مسافرتهای بلوچستان و سند» است .

سفرهای مؤلف در سال ۱۸۱۰ میلادی از سند بمبئی آغاز شده و هفت ماه مدت گرفته است مطالبی که در سفرنامه مندرج است بیشتر توصیفهای جغرافیائی و مردمشناسی است و جنبهٔ تاریخی کتاب ضعیف است .

مترجم در نقل نامها دچار سهوهای بسیار شده و به علت عدم آشنایی و عدم مراجعه به منابع نتوانسته است اسامی جغرافیائی را درست برگرداند و در نتیجه اشتباهاتی بسیار از او دست داده است که بطور نمونه بـه مقداری از آن اشاره میشود. و آن مربوط به قسمتی است که نویسندهٔ این یادداشت بهتر آن نقطه را میشناسد . اگر بقیهٔ کتاب را هم بنگرید بهمین وضع است البته مؤلف هم اسماء را هنگام شنیدن درست تشخیص نداده وگاه بصورتهای بعید از ذهن ضبط کرده است ولی بر مترجم فرض بود که با مراجعه به مراجع ضبط صحیح آنها را نقل می کرد

باری اسامی میمند بنزدیك شهر بابك را در این کتاب میان (ص ۲۶۷) و مرودشت را امیردشت (ص ۲۷۴) وساعد را ساگنا (ص ۳۰۸) وخرانق راخارانی (ص ۳۰۹) و اشکذر را اشکیدر (ص ۳۱۱) و اردکان را اردا نو (ص ۳۱۱) مینیم و صدها ازین قبیل که اگر خواننده محلها را نشناسد بهیچوجه بر مسیر مؤلف مطلع نمیشود معایب دیگر ترجمه آوردن کلمات و اصطلاحاتی است از قبیل «سرای» به جای کاروانسرا (ص ۳۱۲) ، سیمان را با ساروج (ص ۱۳۵) معادل دانستن، عصب پوشاك (ص ۳۴۵) ، پیشکار بجای وزیر

۱۶۴ - پالمر ، رابرت روزول

تاریخ جهان نو ترجمهٔ ابوالقاسم طاهری چاپ دوم . تهران امیرکبیر [باهمکاری فرانکلین] ۱۳۴۹ . دو جلد

یکی از بهترین کتابهایی است که در رشتهٔ تاریخ به زبان فارسی نشر شده مترجم همچون در هر دو زبان مسلط و چیره دست است اثری ارزنده بـه فارسی زبانان عرضه کرده است .

کتابی است که میتوان آن را متن درس در دانشگاهها قرارداد

۱۶۵ - دورانت ، ویل

درسهای تاریخ . ترجمهٔ احمد بطحائی .

تهران [کتابهای جیبی با همکاری فرانکلین] ۱۳۵۰ رقعی ۱۸۴ ص

از کتابهای بسیار خوب و ارزندهٔ ویل دورانت است و ترجمهٔ آن روان و خواندنی.

مباحث کتاب بیشتر نشان دهندهٔ چگونگی رابطهٔ تاریخ است با مواضیع دیگری از قبیل دین، نژاد ، اقتصاد ، حکومت، جنگ ، اخلاق، زیست شناسی، جغرافیا

۱۶۶ - دهقان ، ابوالحسن

ماگناکارتا یا منشور کبیر شیراز دانشگاه پهلوی ، ۱۳۴۵ وزیری ۲۵۴ ص (انتشارات دانشگاه شیراز ، ۸)

این کتاب در باب منشور کبیری است که جان پادشاه انگلیس در ۱۲۱۵ میلادی منتشر ساخت و کتاب خاص نخستین اثر مستقلی است که در باب این واقعه مهم تاریخ انگلستان به زبان فارسی نشر شده است

۱۶۷ - ذکاء ، یحیی

تاریخچهٔ ساختمانهای ارگ سلطنتی تهران و راهنمای کاخ گلستان . تهران . انجمن آثار ملی، ۱۳۴۹ وزیری ۴۱۱ ص

یکی از کتب بسیار دقیق و عالمانه که در باب یك بنای تاریخی و مهم تهران نگارش یافته همین کتاب تاریخچهٔ کاخ گلستان است این بنا در زمان ناصرالدین شاه ساخته شد است .

مؤلف براساس مآخذ و مدارك و تواریخ عصر قاجاری و با توجه به کتیبه‌ها و آثار موجود عمارت این کتاب با ارزش را فراهم آورده و آن را با عکسهای دیدنی و قدیمی مزین کرده است اگر ایشان دنباله کار را در باب سایر قصور تهران بگیرند خدمتی شایسته به تاریخ تهران خواهد بود

۱۶۸ - صفائی ، ابراهیم

برگهای تاریخ [تهران، ۱۳۵۰] وزیری ۱۵۱ ص

مجموعه‌ای است از چهل و پنج سند تاریخی که همه با زندگی و اندیشه و فعالیت سیاسی میرزا حسین خان سپهسالار (مشیرالدوله) مرتبط و بدون تردید مهمترین مجموعه‌ای است از این دست که توسط آقای صفائی انتشار یافته (پنج جلد قبلا انتشار داده‌اند) .

ارزش کار آقای صفائی مسلم و قابل قدردانی و جای خوشوقتی است که ایشان هم عکس اسناد را چاپ می‌کنند و هم خواندهٔ آنها را اصل اسنادی که در این مجموعه چاپ کرده‌اند طبق آنچه در انتهای کتاب یادآوری کرده‌اند در کتابخانه مجلس محفوظ است

تعجب است که هیچ جای این کتاب محل و تاریخ چاپ ذکر نشده و حتی شمارهٔ کتابخانهٔ ملی هم که اجباری است بر آن چاپ نشده است

۱۶۹ - ضرغام بروجنی ، جمشید

دولتهای عصر مشروطیت . [تهران] ادارهٔ کل قوانین [مجلس شورای ملی ۱۳۵۰] رقعی ۴۱۸ ص

کتابی مفید و مستند است حاوی صورت دولتهایی که از عهد مظفرالدین شاه تا عصر حاضر تشکیل شده است .

۱۷۰ - کلبی ، ابومنذر هشام بن محمد

کتاب الاصنام یا تنکیس الاصنام تاریخ پرستش عرب پیش از ظهور اسلام. ترجمهٔ سیدمحمدرضا جلالی نائینی . تهران . ۱۳۴۸ . رقعی . ۹۶+۹۵+۱۲۰ ص .

مقدمهٔ کتاب حاوی اطلاعات جامعی در احوال مؤلف است و جای قدردانی است که آقای جلالی این متن مهم‌را از زبان‌عربی به فارسی نقل کرده است متن عربی هم از روی چاپ مصر آن دراین مجموعه تجدید چاپ شده است

۱۷۱ ـ کساریبی ، آمبروسیو

سفرنامهٔ آمبروسیو کساریبی ترجمهٔ قدرت‌الله روشن [تهران امیرکبیر ۱۳۴۹] وزیری ۱۰۷ ص

این‌سفرنامه‌یکی‌از آثار مهم‌تاریخی است مؤلف در زمان اوزون‌حسن در ایران سفر کرده و طبعاً سفرنامه‌اش از مآخذ با ارزش است و ما را از دیدگاه یك خارجی با ایران آن روزگار آشنا می‌سازد

اتفاقاً ترجمهٔ دیگری از همین سفرنامه هم در همین ایام نشر شده است و آن به قلم‌آقای منوچهر امیری است

۱۷۲ ـ کیوان ، مصطفی

نوروز درکردستان تهران ۱۳۴۹ . رقعی ، ۱۹۲ ص

بخش‌اول‌این‌کتاب محتوی‌اطلاعاتی است از وضع نوروز در دوره‌های‌مختلف تاریخی ایران وبخش سوم نقل اشعاری است ازشعرای فارسی‌زبان بخش دوم که از صفحهٔ ۵۹ تا ۱۴۰ کتاب حاضر رادر بردارد اختصاص یافته است به آداب و رسومی که برای نوروز در میان کردها مرسوم است و اثری است با ارزش .

۱۷۳ ـ مستوفی ، احمد

حوضهٔ مسیله تهران . ۱۳۵۰ . وزیری ۸۰ ص + ۶۸ تصویر (گزارشهای جغرافیائی‌مؤسسهٔ‌جغرافیا دانشگاه‌تهران ش ۵) .

گزارشی است در باب حوزهٔ مسیله که منطقه‌ای‌است میان قم‌وکاشان‌وتهران این منطقه از حیث آنکه گذرگاه مهم میان اصفهان و ری و خراسان بود در دوره‌های تاریخی واجد اهمیت بوده و لذا مؤلف به جغرافیای تاریخی آن نیز توجه کرده است

استعمال لفظ «حوضه» که از حوض ساخته شده بهیچوجه برای منطقه‌ای که محل‌ورودوگردآمدن‌آبهای‌رودخانه‌های یك ناحیهٔ جغرافیائی‌است مناسب نیست تهیهٔ این نوع گزارشهای علمی در باب نقاط مختلف قابل استفاده و موردتقدیر است

۱۷۴ ـ نلینو ، کرلوآلفونسو

تاریخ‌نجوم‌اسلامی ترجمهٔ‌کتاب‌علم‌الفلك تاریخه عندالعرب فی‌القرون وسطی . ترجمهٔ احمدآرام [تهران ۱۳۴۹] وزیری ۴۵۶ ص

باراحمدآرام‌کاری بسیار مهم‌عرضه کرد و آن ترجمهٔ‌کتاب مشهورومحققانهٔ علم‌الفلك بالینومستشرق ایتالیائی‌است.

این‌کتاب مجموعه‌ای‌از خطابه‌هایی است که‌دانشمند مذکور در دانشگاه‌مصر خوانده وازهمان وقت‌انتشار مورداعتبار و اهمیت واقع شد وکتابی است که‌تابه امروزاعتبار علمی‌خود را از دست‌نداده است

ترجمهٔ آرام جای حرف ندارد. او دراین زمینه‌استاد بی‌همتاست . دقیق‌است وصاحب‌وسواس علمی و واقف به‌موضوعی که ترجمهٔ آن را انجام‌داده است پیش ازین‌هم‌مجموعهٔ‌مقالات گاه‌شماری تقی‌زاده راکه در همین مباحث است ترجمه کرده بود جز این ، خود در تاریخ اسلام‌وعلوم

ریاضی و نجومی از متبحران است و به معانی و مفاهیم علم در میان ملل اسلامی آشنای کامل و زبان فارسی در دستش چون موم پس به چنین ترجمه‌ای می‌توان اعتماد کرد . همت آرام ستودنی است که دست از خدمت به علم و جامعه نمی‌کشد و آرام نمی‌گیرد

۱۷۵ــ وارد تهرانی، محمد شفیع

تاریخ نادرشاهی (نادرنامه) به اهتمام رضا شعبانی تهران بنیاد فرهنگ ایران [۱۳۴۹] وزیری، ۲۶+۲۷۷ص (انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ، ش ۹۷ ـ منابع تاریخ و جغرافیای ایران ، ش ۳۳)

نسخه این متن در کتابخانهٔ ملی پاریس است . طبق تحقیقات مبسوطی که مصحح کرده توانسته است مؤلف آن نسخه را که بلوشه مؤلف فهرست کتابخانه ملی پاریس هم او را معرفی نکرده بوده است بشناساند

بلوشه حدس زده بوده است که این متن مورد استفادهٔ Gentil مؤلف کتابی به فرانسه در تاریخ مغولان هند تا عهد نادر قرار گرفته است و ایشان با مقابله نسخهٔ خطی مورد ذکر و نسخهٔ خطی فرانسه کتاب Gentil روشن کرده‌اند که چنین نیست ولی آیا کتاب خطی Gentil که عکس نقاشی از نادرشاه هم در آن آمده همان کتاب است که چاپ شده است و من در مجلهٔ راهنمای کتاب بمناسبتی از آن یاد کرده‌ام (سال ۱۰ ص ۱۸۲) یا این شخص دو کتاب داشته یکی خطی که مصحح آن را دیده است و دیگری چاپ شده که من آن را دیده بوده‌ام .

کتاب حاضر از مآخذ مفید در باب عصر نادرشاه و دوران زندگی اوست و با انتشار این کتاب یك مأخذ ارزشمند به مدارکی که تاکنون در باب نادرشاه می‌شناختیم افزوده شد تألیف این کتاب در سال ۱۱۵۶ به پایان رسیده است

مسابقهٔ شاهنشاهی بهترین کتاب سال

بدینوسیله باطلاع عموم علاقه‌مندان میرساند که مدت قبول کتاب برای شرکت در مسابقهٔ شاهنشاهی بهترین کتابهای سال ۱۳۴۹ از تاریخ نشر این آگهی تا پایان مردادماه ۱۳۵۰ است و فقط کتابهایی که درسال ۱۳۴۹ برای باراول طبع ونشر شده‌است برای شرکت درمسابقه پذیرفته مشود و تاریخی که بعنوان چاپ در روی جلد کتاب ذکر شده معتبر است .

داوطلبان شرکت در مسابقهٔ شاهنشاهی بهترین کتاب سال لازم‌است تقاضای خود را مبنی برشرکت در مسابقه همراه باپنج نسخه از کتاب خود بانشانی کامل درظرف اینمدت بقسمت فرهنگی بنیادپهلوی بفرستند و رسید دریافت دارند .

تقاضای شرکت در مسابقه باید بوسیلهٔ شخص مؤلف یا مترجم بعمل آید و درترجمه‌ها باید اصل کتاب هم همراه باشد .

کتابهای مخصوص کودکان و نوجوانان نیز در مسابقه شرکت داده میشود .

کسانی که تاکنون بطور متفرقه نسخی از کتاب خود را به بنیادپهلوی فرستاده‌اند در صورتی که مایل بشرکت در مسابقه باشند باید برطبق این آگهی عمل کنند .

کتابهایی که برای‌مسابقه فرستاده‌میشود پس‌داده نمیشود.

ترجمه هایی که متن کتابرا همراه نداشته باشد در مسابقه شرکت داده نمیشود .

مشاور و سرپرست امور فرهنگی

سناتور دکتر شمس‌الملوک مصاحب

مجموعهٔ متون فارسی

انیس‌الناس

تألیف شجاع **به‌اهتمام ایرج افشار**

این کتاب مشتمل بر یک خطبه و بیست فصل در اخلاق و آداب زندگی است که شجاع نامی از خاندان شاه‌شیخ ابواسحاق اینجو بسال ۸۰۳ هجری به تألیف آن آغاز کرده. کتاب مذکور همانند قابوس نامه و کتابهای نظیر آن در اخلاق عملی و اصول معاشرت و رسم و آدابی است که همگان را بکار آید. نثری شیوا دارد که به نظمی روان آراسته است.

مراکز فروش:

سازمان فروش بنگاه ترجمه و نشر کتاب

دفتر مرکزی تهران .

خیابان سپهبد زاهدی شمارهٔ ۱۰۲

طبقهٔ پنجم تلفن ۲–۸۲۶۱۰۱

فروشگاهها

۱ـ خیابان پهلوی ـ نرسیده به میدان ولیعهد. ساختمان بنیاد پهلوی

۲ـ خیابان سپهبد زاهدی ـ شمارهٔ ۱۰۲

۳ـ خیابان شاهرضا ـ مقابل دانشگاه تهران

مجموعهٔ معارف عمومی

اصول علم آمار

تألیف

اندره وسرو

ترجمهٔ

سعید نحوی

این کتاب دربارهٔ دانشی بحث می‌کند که اکنون یکی از ارکان استوار بسیاری ازعلوم دیگر بشمار است و به‌بیانی ساده‌که درخور درك و فهم مبتدیان باشدترجمه شده و نه‌تنهامورداستفادهٔ دانشجویان دانشگاه‌است، بلکه‌پویندگان راه دانش‌راعموماً راهنما ودستیاری‌نیرومند تواندبود. ترجمهٔ اینگونه‌کتابهای علمی نوین به اشاعه وتوسعهٔ فرهنگ خدمتی ارزنده وبسیار سودمند است

مراکز فروش :

سازمان فروش بنگاه ترجمه و نشر کتاب

دفتر مرکزی تهران :

خیابان‌سپهبدزاهدی شمارهٔ ۱۰۲

طبقهٔ پنجم تلفن ۲-۱-۸۲۶۱۰

فروشگاهها .

۱ ـ خیابان پهلوی ـ رسیده به میدان ولیعهد ـ ساختمان بنیاد پهلوی .

۲ ـ خیابان سپهبد زاهدی ـ شمارهٔ ۱۰۲

۳ ـ خیابان شاهرضا ـ مقابل دانشگاه تهران .

مجموعهٔ متون فارسی

نقاوة الآثار فی ذکر الاخبار

تألیف
محمود بن هدایت‌الله افوشته‌ای نطنزی

ترجمهٔ
دکتر احسان اشراقی

تاریخ دوران پادشاهی صفویه هنوز نکات تاریک و نامعلوم فراوان دارد و هر کتاب که بازنمایندهٔ چگونگی تاریخ آن عهد باشد بسیار مغتنم و درخور توجه است. کتاب حاضر که رویدادهای دههٔ اول سلطنت شاه‌عباس بزرگ و وقایع روزگار سه تن پادشاهان پیش از او را دربردارد، بی‌گمان یکی از اسناد گرانبهای تاریخ ایران در عصر صفوی است و اهمیت دیگر این تألیف از آن است که در آن از وقایعی سخن رفته که یا در کتب تاریخ آن عهد نیامده یا بدین دقت و شرح نیست. مؤلف کتاب خود را سال ۹۹۸ آغاز کرده و در سال ۱۰۰۷ هجری قمری بپایان برده است.

مراکز فروش :

سازمان فروش بنگاه ترجمه و نشر کتاب

دفتر مرکزی تهران

خیابان سپهبد زاهدی شمارهٔ ۱۰۲

طبقهٔ پنجم تلفن ۲-۸۲۶۱۰۱

فروشگاهها

۱- خیابان پهلوی - نرسیده به میدان ولیعهد - ساختمان بنیاد پهلوی.

۲- خیابان سپهبد زاهدی - شمارهٔ ۱۰۲ .

۳- خیابان شاهرضا - مقابل دانشگاه تهران.

مجموعهٔ معارف عمومی

آموزش و پرورش کهن و نوین

تألیف

ای - بی کاسکل

ترجمهٔ

مهین ملانی

از روزگاری بس کهن بشر در این اندیشه بوده است که فرزند خویشتن را چگونه بپرورد و تجربهٔ نیاکان و اندوختهٔ ذهنی خود را برچه وجه بدو درآموزد. سیر آموزش و پرورش اقوام گوناگون و اتخاذ، روشی متناسب زمان و مکان و تحول و تطور آن سرگذشتی جالب و دلانگیز دارد مؤلف در این کتاب روشهای باستان را با شیوهٔ امروزین به سنجش و تحقیق علمی گذاشته و کتابی بسیار آموزنده و خواندنی پرداخته است

مراکز فروش :

سازمان فروش بنگاه ترجمه و نشر کتاب
دفتر مرکزی تهران :
خیابان سپهبد زاهدی شمارهٔ ۱۰۲
طبقهٔ پنجم تلفن: ۸۲۶۱۰۱-۲

فروشگاهها :

۱ - خیابان پهلوی - نرسیده به میدان ولیعهد - ساختمان بنیاد پهلوی .

۲ - خیابان سپهبد زاهدی - شمارهٔ ۱۰۲ .

۳ - خیابان شاهرضا - مقابل دانشگاه تهران .

ارج
ARJ
نامی که میشناسید و باآن اطمینان دارید
یخچـــــال ارج
بظرفیت ۵ تا ۱۵ فوت
برنگهای سفید، فیروزه‌ای و لیموئی
● با ماده پلی اورتین فوم عایق بندی میشود که مانع ورود گرمای خارج به داخل یخچال وخروج سرمای آن بخارج میشود و درنتیجه مواد غذائی بمدت زیاد سالم میماند و در مصرف برق صرفه‌جوئی میشود
● بدنه داخلی از پلاستیک A.B.S است که نمیشکند، بو نمیگیرد و زنگ نمیزند
● بطریقه الکترواستاتیک رنگ آمیزی میشود و رنگ آن صاف، شفاف و ثابت است
● طبق استانداردهای جدید اروپائی و آمریکائی باریک و بلند ساخته شده، جا کم میگیرد ولی گنجایش زیاد دارد.
● به دیفراست اتوماتیک مجهز است و در کمترین مدت برفکها را بطور خودکار آب میکند

راهنمای کتاب

مجلهٔ زبان و ادبیات فارسی و تحقیقات ایران شناسی و انتقاد کتاب

نشریهٔ ماهانه انجمن کتاب ایران

صاحب امتیاز: دکتر احسان‌یارشاطر ، **مدیرمسؤول :** ایرج افشار

نشانی : صندوق پستی ۱۹۳۶ ، طهران

تلفن دفتر: ٤٩٨١٥ تلفن‌منزل‌مدیر ۸۸۲۲۵۳

مکاتبات به نام مدیرمسئول مجله ارسال شود

بهای اشتراك در ایران

۲۵۰ ریال(باپست عادی) ، ۳۰۰ ریال (باپست سفارشی)

بهای اشتراك درخارجه : ۸ دلار

Rahnema-ye Ketab

A journal of Persian language and literature, Iranian studies, and book reviews

Published by the Book Society of Persia

Editor: **E Yar-Shater**

Associate Editor: **I. Afshar**

Annual subscription rate: 8 dollars

All inquiries to be addressed to the ssociate Editor:

P. O. Box 1936, Tehran, Iran

چاپ بهمن

Vol. 14. No. 4 - 5 - 6 July - Sept. - 1971

A MONTHLY JOURNAL OF THE
BOOK SOCIETY OF PERSIA

Includes

ARTICLES ON PERSIAN LANGUAGE AND LITERATURE

REVIEWS OF RECENT PERSIAN BOOKS

A CLASSIFIED BIBLIOGRAPHY OF RECENT PERSIAN PUBLICATIONS

REVIEWS OF ROFEING BOOKS CONCERNING PERSIA

Editor E Yar-Shater

Associate Editor Iraj Afshar

All inquiries to be addressed to the ssociate Editor'

P. O. Box 1936,

Tehran, Iran

Annual subscription rate **$** 8

***

Foreign subscribers should send their orders to
our representative :
Ad Orientem, St Leonard- on - Sea
Sussex, England

راهنمای کتاب

شماره‌های ۷ ـ ۸ سال چهاردهم

مهر ـ آبان ۱۳۵۰

مداومت واستمرار اندیشه‌ها و سنتهای ایرانی

در آثار فکری وادبی ایرانیان

ذبیح‌الله صفا

از تاریخی که زردشت پیغامبر سرگرم سرودن گاثاها بود ، اگر بقول خسانتوس لیدیایی استنادکنیم ، تا امروز اندکی بیش از سه‌هزار سال گذشته است . این مدت متمادی، هرچه بخواهیم درکاستن آن اصرار ورزیم، باز برای حیات فکری وادبی یك ملت بسیار طولانیست ، خاصه‌که آن ملت درگیرودار حوادث شیب وفرازهایی دیده و ازموانع بسیار دشواری برسر راه زندگانی خود گذشته باشد.

دراین دوران ممتد بسیاری ازقبایل واقوام وملتها در کشاکش ایام زیر وزبر شدند و در زیروبم حوادث اندیشه‌ها وآداب خودرا بدست نیستی سپرده و ازخاطرها سترده‌اند.

این راز بزرگ در شناخت میزان مقاومت روحی و استواری شخصیت یك ملت بسیاراهمیت داردکه بدانیم هریك ازآنها دربرابر حوادثی که برآنها روی می‌آورد تاچه حد مقاومت داشته و اگر توانسته‌اند از زیر بار مشکلات فاتح بیرون‌آیند تا چه‌میزانی در حفظ عقاید وآداب وافکار وعقاید خود توفیق یافته‌اند.

بهترین میدان این‌مطالعات آثار فکری و ادبی ملتهاست، واین ادبیات یك قومست که درمقام تغییر وتحول قطعی نخستین ضربات سنگین را می‌پذیرد ویاآنها را بآسانی ازخود درمی‌گذراند.

من دراین سخن بغیر ازنیاکان خود بهیچ ملت وقوم دیگری نظر ندارم و درمقام تمثل نیز فقط بآثار و افکار ایرانی توجه می‌کنم.

همه می‌دانیم که ایران باقرار داشتن برسرراه طبیعی شرق وغرب ، در

تمانهایی که سهل‌ترین راه وصول بمواضع دوردست ازخشکیها می گذشت،معبر مهاجمات بود وهمین مهاجمات که چندین بار درتاریخ ماتکرار شده استمسلماً گاه درآشفتگی تشکیلات احتماعی وسیاسی و یا دینی ماموثر بود، اماخاصیت ایرانیان درهمه این احوال‌آن بودکه مهاجمان غالب را درزیر تازیانهٔ تربیت خود آرام می‌کرد و بعدازآنکه آنان را با تمدن و فرهنگ ریشه‌دار خود آموخته میساخت بنواحی دیگر می‌فرستاد . اینست که هرتهاجم بزرگی‌که به ایران صورت گرفت وسیلهٔتازه‌یی برای نشر فرهنگ و زبان و ادب ایرانی‌شد تاجایی‌که آنرا نه‌تنها از پشته‌های پهناور ایران تجاوز داد بلکه ازیکسوی تا اقصای سرزمین هند وتاپشت دیوار چین و از سویی دیگر تانزدیکیهای دریای آدریاتیك پیش برد؛ و ازجانبی دیگرچون ایرانیان در طول قرنهای متمادی چندبار ازمرزهای طبیعی خودخارج شده و بنواحی دوردست رسیدندفرصتهای طولانی وپرثمری برای دادوستدهای فرهنگی بدست‌آوردند واین‌دادوستدهای فرهنگی همواره بسود اجتماعات دیگر تمام شده و مایهٔ مبادلات مدنی‌بزرگ درممالك دوجانب غربی وشرقی فلات ایران گردیده است .

اگر این دادوستدهارا ازلحاظ قوم ایرانی مورد مطالعه قرار دهیم‌باین نتیجه می‌رسیم که مردم ایران همواره‌آنچه راکه ازخارج گرفتند ، ویاآنچه‌را که ازخارج بمیان آنان رخنه‌کرد ، باسلیقهٔ ملی و باروح و ذوق خود انطباق داده وبعبارت دیگر آنها را بصورت ملی‌درآورده جزو فرهنگ خود نمودند.

انکار نمی‌کنم که این‌خاصیت دربرد عده‌یی دیگر از ملتهای جهان‌هم‌وجود دارد ولی این را هم اضافه می‌کنم که ازملتهای دیگر جهان‌کمترملتی‌را مانند ایرانیان می‌شناسیم که درگیری اوباسیل حوادث وهجوم اتفاقات‌باندازه ایرانیان باشد.

آری، از دوران تشکیل سلطنتهای کیانی درمشرق ایران ، وپس ازآن ایجاد پادشاهی‌مادی درمغرب و سپس ظهور شاهنشاهی هخامنشی درجنوب‌یعنی ازحدودسی‌قرن پیش‌ایرانیان چندین‌بار اززیر آسیای تیرگرد حوادث گذشت سلسله‌های بزرگ شهرها،کتابخانها، ابنیه وآثار عظیم وبسی ازینگونه چیزها درین گردشهای گونه‌گون ناپدید وناچیز شد، ولی‌همواره یك‌عنصر‌اساسی‌درین میان، بی‌آنکه تغییری درآن راه یابد، امتداد یافت وآن سنتها و اندیشه های ایرانی و فرهنگ ملی ما بمعنی کاملا وسیع آنست‌که در روزگاران دشوار تاریخ ما ماهمان سرسبزی و شادابی دوران آسایش ورفاه ادامه داشت.

دراینجاست که یك مطلب اساسی‌درتاریخ اجتماعی وفرهنگی ایران‌می‌رسیم وآن مسألهٔ «مداومت واستمرار» است درهمهٔ مبانی‌فرهنگ وتمدن‌ایرانی این مداومت اصول ومبانی فرهنگ وتمدن ما درهمهٔ احوال وجود داشت : در پیروزیها وشکستهای ما، درتغییرات وتحولات اجتماعی واقتصادی ما ، وحتی دردگرگونی دین و اعتقادات مذهبی ما.

تصور این نکته که سنتهای ایرانی در گیرودار حوادث تاریخی آن از میان رفته وحیاتی دیگر باساز وسامانی دیگر درین سرزمین کهنسال پدیدار شده است، اشتباهی دور از تحقیق است. بلی ، در گیرودار مهاجمات بزرگی که بایران، بویژه ازهفتمین‌سدهٔ میلادی تاچند قرن صورت گرفت، وضع‌سیاسی و اقتصادی و نظامات اجتماعی آن دستخوش دگرگونیهایی شد اما در خلال همهٔ این حوادث آنچه شعار ایرانیت و نمایندهٔ روح ملی وسنت نژادی ما بود باسرسختی تمام‌حفظ شد ومانندآخگرهایی سوزان درزیرخاکستر قرنهامحفوظ ماند تا بما رسید و ازمانیز بفرزندانمان انتقال خواهد یافت.

بنگریم به‌جشنهایی که ازبس کهنند تاریخ آغاز آنها را ناگزیر باتاریخ مهاجرت آریائیان بایران مقرون میشماریم، به‌نوروز و بمهرگان و به سده و جشنهای آتش، بجشن‌آبریزکان وبه‌آیین فروردگان، بیادمانده‌های سوك سیاوشان و بقایای‌کیش بهدینان.

نگاه‌کنیم بمبادی افکار عرفانی و فلسفی ایرانیان قدیم وبعقاید مذهبی وبمقیاسها ومیرانهای اخلاقی و اجتماعی‌آنان، بزبانها ولهجه‌ها وآرمانها و آرزوها، بقصه‌ها ومثلها و داستانها، بحماسه‌های ملی و بسرگذشت قهرمانانو پهلوانان، بحکما وعقلا و مواعظ و حکم‌آنان، وآنوقت بانهایت حیرت درمی‌یابیم که چگونه یك ملت درطول قرنهای متمادی، باهمه دشواریهایی که دید ، ازسنتهای نیاکان هرچه راکه قابل بقاء می‌دانست نگاه داشت وآنچه راهم که بسبب دادوستدهای فرهنگی ازدیگران گرفت باصیقل ذوق وسلیقهٔ خاص و ضرورتهای اقلیمی خود متناسب با زندگی خویش ساخت و رنگ ملی خود را بدان بخشید.

پرش دخترکان سیه‌چشم ایرانی برآتشهای چهارشنبه‌سوری همان آتش سوری را بیاد ما می‌آوردکه شرحش را دراخبار قدیم می‌یابیم و آتشهای سده درکرمان ویزد وبیابانك همانست که از دورانهای بسیارکهن بعهد ما رسیده و نسلهای پیاپی ازایرانیان را برگرد خود بشادی و شادخواری واداشته است . هنوز درپاره‌یی ازنواحی به بانگ خروس و به روشنایی سوگند یاد می‌شود و

هنوز از آتشدانهای زیبای برنجین بهنگام جشن و آذین یا درسوکها و آیین‌ها و نیز برای رهایی ازآسیب شورچشمان رایحهٔ دلاویز سپندمشام جانها را معطر می‌سازد و ما را بیادگیاه مقدسی می‌افکند که نیاکانمان آنرا درهمهٔ مراسم و حتی برای دفع چشم‌زخم بکار برده‌اند.

اگر کسی راغب تحقیق درتأثیرات عجیب ایران قدیم در مسائل مذهبی ایران ازقرن هفتم میلادی ببعد باشد می‌تواند ضمن مطالعهٔ کتابهای متعددی که دراین زمینه داریم، ازمیان کتابهای‌فارسی، بسیاستنامهٔ خواجه نظام‌الملك طوسی و به‌کتاب النقض نصیرالدین قزوینی که جـزو از دوکتاب فضایح الروافض و مثالب النواصب پدیدآمده است، مراجعه کند.

ازمیان مؤلفان متعدد عربی‌نویس ابومنصور عبدالقاهر بغدادی درکتاب معروف خود «الفرق بین‌الفرق» شرحی‌دربارهٔ انطباق عقاید باطنیان بااندیشه های دینی ایران قدیم آورده و آنرا ازچندراه اثبات‌کرده است مانند : تأثر باطنیان از ثنویت محسوس براثر اعتقاد آنان بدو مدبر اموعالم یعنی خالق و نفس‌که نخستین به‌اله‌الاول و دومین به‌اله الثانی موسوم بـوده است؛ و اعتقاد آنان به تدبیر هفت فلك و طبایع نخستین در ادارهٔ امـور جهان‌که شبیه همین اعتقاد دربارهٔ هفت امشاسپند وایزدان درمزدیسنا بـود. البغدادی بسیـاری از تأویلات دینی باطنیه را بازگویی اصول عقاید ایرانیان قدیم تلقـی می‌کند و گذشته ازین تصریح می‌نمایدکه‌باطنیان درمسجدهای خود آتشدانی می‌نهادند و درآن عود می‌سوزانیدند، و او نمی‌دانست‌که این عود سوزها و آتشدانها را قرنها بعدازو ایرانیان درسیاری ازمراسم‌بکار خواهند برد وگرنه آنهمه‌ازین عمل باطنیان سگفتی نمی‌کرد وازکار برمکیان، که بنابرگفتار اوخلیفهٔ‌عباسی را به‌نهادن عود سوز درکعبه دعوت می‌نمودند ، بـه تعجب نمی‌افتاد و برای استواری سخن خود دراینکه عقاید باطنیان دنباله عقاید زردشتیان است آنهمه باستدلال و بیان شواهد نمی‌پرداخت.

البغدادی دربیان‌آنچه‌گفته‌ام تنهانیست، سخنان اورا نویسندگان‌باریك بین دیگر چندبار تکرارکرده‌اند، ولی فقط این دسته نیستندکه شیوهٔ‌ایرانیان قدیم را دراعمال خود دنبال‌کرده‌اند. مگر دنبالهٔ سخنان مانویه را درمتناهی بودن نور ازپایین‌وعدم تناهی‌آن‌ازسایر جهات درسخن محمدبن‌کرام‌سیستانی نمی‌بینیم‌که خداوند را جسمی ازفوق نامتناهی وازتحت متناهی‌ومماس باعرش می‌دانست؟

مداومتهای فکری ایران‌قدیم را درایران دورهٔ اسلامی فقط دراعتقادات نباید جستجوکرد وگرنه رشته سخن دراز خواهد شد، وآنگهی فلسفه‌وعرفان

ایرانی‌میدان وسیعتری برای یافتن آثار این امتدادست، وخوبست‌بآن توجهی کنیم :

درآغاز شاهنامهٔ فردوسی ابیاتی‌را می‌یابیم که هرایرانی آنرا ازبردارد و از دبستانها تا دانشگاهها تکرار می‌کند وآن‌چنین است

بنام خداوند جان و خرد	کزین برتر اندیشه برنگذرد
خداوند نام و خداوند جای	خداوند روزی ده رهنمای
زنام ونشان وگمان برترست	نگارندهٔ برشده گوهرست

اگر محققی بخواهد این سخنان را تحلیل‌کند رد پای «قدمای خمسه» ایرانیان یعنی آفریدگار ، جان ، خرد، جای، نوم را در آنها می‌یابد. یك قرن‌پیش‌از فردوسی فیلسوف وپزشك نام‌آور ما محمدبن زکریای‌رازی ازاستاد خود «ایرانشهری» همین‌اعتقاد راگرفت و مابعدالطبیعهٔ خود را برآن بنا کرد وهمین اعتقاد فیلسوفان ایرانیست که ازقدیم بنابر معلوم رای علمای اسلامی‌مثل مسعودی درالتنبیه والاشراف و ابن حزم درکتاب الفصل فی‌اهواءالملل‌والنحل نیز بوده و درسخن فردوسی ظاهراً از راه متن شاهنامه ابومنصوری راه یافته و درادب پارسی پایدار مانده است. ازجانبی‌دیگر بنابراشاره‌یی‌که ابوریحان محمدبن احمد بیرونی باحوال محمدبن زکریای رازی کرده است میدانیم‌که این فیلسوف را بمطالعهٔ کتب مانی و پیروان او عشقی وافر بوده است، آیا رازی این اعتقاد خود را ازهمان‌کتابها استخراج نکرد؟

درتاریخ فیلسوفان دورهٔ اسلامی ایران باطریقت استواری بنام حکمت اشراق مواجهیم‌که باطریقهٔ عارفان درسیاری ازموارد نزدیکی و تشابه دارد. پیشوای بزرگ‌این طریقه شهاب‌الدین یحیی‌سهروردی است‌که قسمتی‌ازمبادی افکارش ازطریقهٔ ایرانیان و بتصریح‌خود اواز «طریقهٔ‌خسروانی»اخذشده‌است. وی ضمن بحث در مبداء اندیشه های خود می‌گوید که « آنچه ازعلم الانوار و متعلقات آن آورده‌ام مبتنی است بردوق‌امام‌الحکمة افلاطون وآنانکه ازو پیروی‌کرده‌اند، و برهمین روش ازقاعدهٔ مشرق دربارهٔ نور و ظلمت‌که طریقهٔ حکمای ایران مثل جاماسپ و فرشاوشتر و بزرگمهر و آنکه پیشتر ازین فیلسوفان می‌زیسته‌اند، نیزاستفاده شد و این غیر ازطریقهٔ مجوس ومانی وجز ازمسائلی است‌که بشرك منجرمی‌شود.»

مقصود ازین طریقهٔ حکمای ایران، شیوهٔ فلسفی متداول درایران خاصه فلسفهٔ متمایل بعرفان است‌که درطریقت زردشت دیده می‌شود، وهمین‌روش است که شیخ اشراق ازآن بطریقهٔ خسروانی تعبیر می‌کند وگویا همان باشدکه در

عهد ساسانیان خاصه در دورهٔ خسرو اول، براثر ارتباط باحکمای نوافلاطونی بشیوهٔ اخیر گراییده و در دوران اسلامی با عنوان طریقهٔ خسروانی ادامه‌یافته است .

توجیه بهمین طریقه است که منجر باخذ عده‌یی ازمطالب واصطلاحات ازحکمت ایران قدیم شده است، مثلا شیخ اشراق موجودات عالم را بدو دستهٔ «انوار معنوی» و «غواسق برزخی» منقسم‌می‌دارد و این‌امرتأثر او را ازاندیشهٔ ثنویت ایرانیان درعالم وجودکه درنزد زردشت بهیأت‌منش نیك (سپنت می‌نیو) و منش زشت (انگر می‌نیو) و درنزد مانی بهیأت اندیشهٔ نور و ظلمت درآمده است، کاملا آشکار می‌سازد. سلسلهٔ انوار وجودی بالذات نورانی‌اند و آنچه‌از عالم غواسق برزخی هستند یعنی هیولی و اعراض بالذات تیره و ظلمانی، و بهمین‌جهت اگرچه تابش‌انوار وجود از آنها زائل گردد بازهم درحد ذات‌خود ثبوت تواند داشت. این اندیشه درست‌یادآور تقسیم سلسلهٔ موجودات بدو دستهٔ خیروشر یعنی وجودیات وعدمیات است در روش فلسفی زرتشتی و تصور ثبوت عدمیات درحد ذات خود و درحال زوال نور وجود ازآنها.

بالاترازآنچه دیده‌ایم استفاده‌ییست‌که شیخ اشراق از روش فلسفی ایران قدیم دربارهٔ کیفیت صدور موجودات ازواجب‌الوجودکرده است. دربن مورد آفریدگار منشاء وجودست‌که فیض وجود چون نوری ازو به‌هفت نیروی قاهر دیگرکه بنام هفت امشاسپند موسومند فیضان می‌کند وآنگاه ادارهٔ هرقسمت از امورعالم برعهدهٔ یکی ازین‌هفت امشاسپند قرار می‌گیرد و بعبارت خود شیخ‌هر دسته ازغواسق برزخی طلسم یکی از آنها می‌گردد و درین‌مورد پیروی شیخ اشراق ازشیوهٔ حکمای ایرانی واصطلاحات مزدیسنا و اندیشهٔ دینی ایران‌قدیم بحدی بودکه بتهمت الحاد وقتل‌او درحلب منجر گردید ولی بافرومردن‌چراغ حیاتش آفتاب اندیشهٔ او همچنان در تابندگی باقی ماند تا بنسلهای معاصر رسید.

ایرانیان از روزگاران قدیم همواره بداشتن سخنان حکیمانه کوتاه و اندرزهامشهور بوده‌اند. این‌اندرزها وسخنان منتخب که دراندرزنامه‌های‌پهلوی شمه‌یی ازآنها رابصورت قدیم خودمی‌بینیم، از راههای گوناگون بدورهٔ‌اسلامی رسیده و باقی مانده است . درشاهنامهٔ استادطوس ، در قابوسنامهٔ عنصرالمعالی کیکاوس، درکتابهای دیگری ازقبیل عیون الاخبار ابن‌قتیبهٔ دینوری والسعادة والاسعاد محمدبن یوسف عامری‌نیشابوری‌وجاویدان خرد پسرمشکویه و نصیحة الملوك غزالی طوسی وسیاستنامهٔ‌نظام‌الملك طوسی ومجمل‌التواریخ ازیك‌مؤلف

ناشناخته آغاز قرن ششم و تحفة‌الملوك از نویسندهٔ گمنام دیگری درآغاز قرن هفتم وآداب الحرب والشجاعة مبارکشاه و امثال این کتابهای پرارزش بسیاری ازینگونه اقوال که مستند برمآخذ قدیمند، باز می خوریم. ـ این سخنان حکیمانه و اندرزها که ازشاهنشاهان و وزیران وحکیمان پیشین بیادگار مانده، غالباً در ادب عربی ودرکتابهای اخلاقی فارسی راه جسته و مبنای بیان مطالب یاحکایات کوتاه اخلاقی درآنها گردیده است.

این گونه مداومتها واستمرار درسنتهای اجتماعی و اندیشه‌های دینی و فلسفی واندرزهای حکیمانه را درآثار فکری وادبی ایرانیان. وقتی برهنرهای مختلف ایرانی وبرصنعت معماری آن، که هردو بصورت موسعی در دورهٔ اسلامی ادامه یافته وهمراه تمدن اسلامی ایران سایر ممالك تجاوز نموده است، بیفزاییم بر حقایقی دست می‌یابیم که رسیدگی بهمهٔ آنها بوقتی طولانی نیازمند خواهدبود و ما دراینجا فقط بذکر همین نمونه‌ها ونمودارها اکتفا می کنیم

درموضوعات ومطالب ادبی ازاوستا گرفته تادوران اسلامی همان مداومت مطالب و اندیشه‌ها وتعبیرات را می‌بینیم که درسایر مسائل دیده‌ایم بلکه می‌توان گفت که دراین مورد استمرار مطالب خیلی بیشتر ازمسائل اعتقادی وفلسفی و اجتماعی بچشم می‌خورد زیرا دراین‌مسائل اخیر جریانهایی که پس‌از هفتمین سدهٔ میلادی درتاریخ افکار و اجتماعیات و سیاسیات ایرانیان رخ داده بودتأثیر عمده کرد وحتی درموارد خاص رواج اندیشه‌های مخالف امتداد بعضی‌ازاندیشه های اصیل ایرانی را دشوار ساخت ولی درساحت ادب چنین دشواریها کم بود وطبعاً بسیاری ازآنچه درپایان عهد ساسانی درادبیات پارسی میانه و یاادبیات پهلوانی وسایر زبانهای میانهٔ ایرانی وجود داشت، در دورهٔ رواج پارسی دری وخط فارسی بصورت تازه‌تر وبا اختلافاتی درظواهر باقی ماند وبما رسید.

درمقدمه‌یی که چندسال پیش برکتاب گنج سخن نوشته‌ام با تفصیل نسبی دربارهٔ کیفیت تحول تکاملی شعر ایرانی از وزنهای هجایی بی قافیه بوزنهای تقریباً عروضی قافیه‌دار سخن گفته ونشان داده‌ام که این تحول ازاواخر دورهٔ ساسانی شروع بجود نمایی کرد وهنگامی که دبیات مکتوب دری پیدا می‌شد بکمال خود رسیده و درآثار شاعران پایان قرن سوم وآغاز قرن‌چهارم‌هجری ظهور نموده است وآنهاکه تصور می کنند شعر تقریباً عروضی قافیه‌دار پارسی ازشعر عروضی عربی‌قبول تأثیر کرده است بتفاوتهای بزرگ آنها چه دروزنها وچه درساختمان قافیه‌ها توجه ندارندوعلاوه‌براین دقت نکرده‌اند که شعرفارسی

بتمام معنی عروضی نیست بلکه تامیران قابل توجهی توانایی انطباق بروزنهای عروضی را دارد ، و اگر باین اصل توجه کنند بآسانی علت تشابه فراوان شعر های غیرمکتوب مارا درلهجه‌های محلی با شعر مکتوب ادبی فارسی دری پیدا خواهندکرد، ونیز بآسانی درمی‌یابند که چرا ادبیات مکتوب فارسی دری از همان عهدی که آغاز شدآمادهٔ کمال بود ومیتوانست درآثار شاعران چیره دست آغاز قرن چهارم هجری درهیأتی بدان دلپذیری ظاهر شود .

داستانگزاری شفاهی، بنحوی که‌در دورهٔساسانی معمول بود درعهداسلامی تاروزگارما باهمان شیوه‌یی که‌داشت امتداد دارد وموضوعات داستانهاهمانهاست که ازروزگاران قدیم بازمانده و تنها بعلت مدون شدن داستانهای قدیم بتدریج ازشمارهٔ این داستانهای شفاهی کاسته شده است.

درقصه‌های عامیانهٔ ایرانی هنوز همان عناصر کهن وغالباً همان قطعات شعرهای هجائی باقافیه‌های ناقص آنها باقیست.

داستانها ورمانهای موجود فارسی، مخصوصاً آنهاکه تاحدود قرن هشتم هجری تدوین شده، همانها هستندکه از اواخر عهدساسانی بعهد اسلامی رسیده است وموضوع غالب داستانهای منظوم، جزآنهاکه مثل لیلی و مجنون و ورقه وگلشاه، از ادبیات شفاهی عربی گرفته شده، مابقی غالباً متکی برروایات قدیم ایرانیست .

چون بداستانهای منثور قهرمانی و حماسهٔ ملـی ایـران برسیم امتداد روایات و مطالب را از اوستا تا ادبیات پهلوی و پارسی میانه و سپس پارسی دری بوضوح تمام آشکار می‌بینیم. بنیاد این داستانها و روایات منثور و منظوم همه‌جا از اوستا تا ادبیات پهلوی اواخر قرن ششم میلادی وحتی تاآثار پهلوی قرن نهم میلادی گسترده است وچنانکه می‌دانیم نظم این داستانهـای متعدد از حماسهٔ ملی ما مانند شاهنامه وگرشاسپنامه و اخبار رستم و فرامرز نامه وآذر برزین‌نامه وشهریارنامه و برزونامه وبانوگشسپ نامه وسام‌نامه وجزآنها وقت شاعران پارسی‌گوی ایران را تاحدود قرن چهاردهم میلادی گرفت وازین راه قسمت بزرگی از روایات قدیم پهلوانی ایرانی بی‌کم‌وکاست از دورانهای کهن بعهد اسلامی منتقل شد و در جامهٔ زیبای شعر پارسی برجای ماند.

چرا زبان فارسی مرگ نمی‌

هوشنگ اعرامی استادیار دانشگاه پهلوی
(دکتر در کتابداری)

فارسی عمری بس‌دراز دارد. دست زمانه‌ها این زبان‌بازی بسیار کرده‌است. زمانی فارسی چنان به‌پستی گرائیده که نه زبان دفتری و درباری بوده و نه نویسنده‌ای بدان قلم را آشنامی کرده و زمانی دیگر بداسان درخشیدن گرفته که‌قدرتش‌ازمرزهاگذشته‌وغنایش‌شاعران راشیده‌وشیدای‌خود ساخته. فارسی‌بارها سست وناتوان شده، قدخم‌کرده، برمین افتاده وبخاك‌کشیده شده اما هیچگاه از پای‌در نیامده‌است. باز برخاسته، بار توان گرفته و باز جلوه‌کرده و یکه تازی

شگفتا! فارسی‌هزارساله‌فردوسی برای‌بقال کم‌سواد قهوه‌خانه وشنوندگان بیسواد او زبانیست روشن و ساده وفهمیدنی اما انگلیسی‌چهارصدساله شکسپیر برای دانشجوی آکسفورد وکمبریج زبانیست دور ازذهن و نیازمند به‌تفسیر: چه‌افسونی‌فارسی دراز عمر راهمچنان‌پای‌برجا وجوان‌نگهداشته است؟ فارسی، گلی‌نیلوفر گونه‌است. بارها سردرخود فروبرده وبارها شکوفان‌شده. بیگمان ضربه‌هائی هم‌که در سالیان اخیر بخاطر ناعلمی بودن فارسی بدین زبان وارد می‌آورند آنرا درکورهٔ زمان پخته‌تر و آبدیده‌تر خواهدکرد؛ چنانکه‌ضربه های دیرین چنین‌کرد. نکته دراین‌است‌که فارسی هرچه باشد، زشت یا زیبا، تلخ‌یا شیرین، کم‌توان یاپرتوان، زبانی است‌کهن وزنده‌که هیچ‌سیلاب‌وتوفانی آنرا ازپای‌نمی‌تواندافکند. فارسی سخت‌جان‌است. میرا نیست. زوال نمی‌پذیرد مرگ‌گریز است. چرا؟ چرا فارسی نمی‌میرد؟

اگر بتوان‌فقط یك دلیل ارائه داد آن دلیل بستگی به خود زبان‌فارسی پیدا می‌کند. مربوط به بافت و ترکیب و ساختمان آن میشود: فارسی عمر جاودانه دارد برای آنکه طبیعت و ماهیت آن اینطور حکم می‌کند و نه‌بخاطر آنکه از آن حمایت ساختگی شده و برای‌گسترانش تبلیغ‌تهی. این‌تك‌دلیل را بشکافیم. مراد از اینکه مرگ‌ناپذیری فارسی به خود زبان بستگی دارد چیست؟

***

هرزبان طبیعی‌از تعدادی واژه تشکیل‌شده‌که جمع آنها فرهنگ‌آن‌زبان را پدید می‌آورد. شماره واژه‌ها ممکنست محدود باشد. اما شماره جمله‌هائی

که می‌توان از ترکیب هرچند واژه ساخت بی‌نهایت است . همه‌واژه‌ها ساده و مجرد نیستند. بیشتر آنها نیز چون جمله از ترکیب چندپاره بوجودمی‌آیند. از اینرو نه‌تنها دراین بیان که «واحد گفتارما جمله است»[1] باید شك کرد بلکه حتی‌دشواراست که واحد کلام‌راواژه دانست. اگر«واحد» را بمعنای کوچکترین پارهٔ تقسیم‌ناپذیر بدانیم واحد گفتارمرفیم morpheme است . مرفیم را بفارسی واژك خوانده‌اند « تکواژه یا واژك یعنی کوچکترین واحد معنی‌دار »[2] خود پاره‌ای از یك واژهٔ است . واژه «نمیخواهم» در فارسی از پیوند چهار تکواژه بوجودآمده. بدینسان :

۱ ـ ن = نشانه‌نفی ، بمعنای‌نه .

۲ ـ می = نشانه مضارع اخباری .

۳ ـ خواه = ریشه اول از فعل خواستن .

۴ ـ م = نشانه ضمیر ، بمعنای من .

اگر هریك از این‌تکواژه‌ها راکه بخودی‌خود دارای معنی است‌ازواژه جدا سازیم با ترکیبی نوومفهومی‌تازه روبرو خواهیم بود . مثال :

۱+۳+۴= نخواهم .

۲+۳+۴= میخواهم .

۳+۴= خواهم .

۱+۳= نخواه .

یك واژه ، ترکیبی از چند تکواژه است و مثل یك جمله ، قابل‌تجزیه وتحلیل ، از بافت تکواژه هاست‌که واژه‌های نوخلق میشوند و فارسی درچنین بافتی نیروئی شگرف و باورناکردنی دارد . دست فارسی در اینکار باز است و برخلاف بسیاری از زبانهای دیگر دهها راه برای پیوند تکواژه‌ها و پیدایش واژه‌ها وجود دارد . «نمیخواهم» در بعضی از زبانها بصورت جمله درمی‌آید. در زبان فرانسه چنین میشود : Je ne veux pas و در انگلیسی چنین :

I do not want

بافت در واژه‌های فارسی بمانند بافت در فرشبافی و خاتم‌سازی است . همانطورکه گره‌های ریزرنگین در فرشبافی و خرده‌های عاج و چوب نارنج و

---

۱ ـ پرویز ناتل خانلری ، دستور زبان‌فارسی «روش‌نو» ، (تهران : سازمان کتابهای درسی ایران ، ۱۳۴۵) ، ص ۱۱۷

۲ ـ علی‌اشرف صادقی ، انتقادکتاب تاریخ زبان‌فارسی بقلم پرویز ناتل‌خانلری ، راهنمای‌کتاب ، سال سیزدهم (دی ـ اسفند ۱۳۴۹) ، ۷۸۸ .

استخوان‌شتر در خاتم‌سازی هزاران نقش‌دلپذیر پدید می‌آورند، پارهٔ تکواژه ها نیز خالق واژه‌های دلانگیز بیشمارند باتاروپود تکواژه‌هاست که درهرزبان فن‌واژه‌سازی یا word formation بوجود می‌آید . فارسی در این‌فن بسیار چیره‌دست و توانمند و پرنیروست . به قدرت همین فن‌استکه فارسی در برابر ضربه‌های زمان ایستادگی می‌کند . درهرزمان و هردوره نیازی به‌رواج واژه های نوپیش‌آمده ، فارسی یا ابتداء بمدد پیوند و ترکیب تکواژه‌ها این نیاز را برآورده ویالفتی بیگانه را مدتی پذیرفته، آنرا سنجیده، سبك سنگین کرده وباز از راه‌بافت تکواژه‌ها ، واژه‌ای‌نوعرضه داشته است. این واژه‌های‌ترکیبی هیچگاه نامأنوس و ناهنجار نبوده‌اند و بهمین‌سبب مانده‌اند . و درخـام جمع آنهاست که بفارسی اکسیرجوانی و شراب جاودانگی نوشانده میشود

مبحث‌واژه‌سازی در دستورفارسی آنچنان که‌باید جدی گرفته شده‌است. درمتون درسی دستور زبان تنها از پساوند و پیشاوند و نیز فعل ساده و مرکب سخن رفته ودرنوشته‌های تحقیقی از«اشتقاق و مشتقات»بحث شده است .شگفتی است‌که حتی درجلدنخست لغت‌نامه دهخدا که بخامه‌تنی چند از فارسی شناسان تراز اول در بارهٔ دستور این زبان فراهم آمده تنها مختصری به «جامدومشتق و اقوال مختلف درباب اشتقاق»[۳] اشاره شده و از چگونگی‌بافت واژه‌ها گفته‌ای بمیان نیامده . شاید علت آن باشدکه واژه سازی در فارسی چنان‌کاری ساده و روان است‌که یك‌کودك دبستانی هم می‌تواند واژه‌های تازه قابـل فهم ودرست پدیدآورد و نیازی به‌شرح و بیان آن برای‌کسی‌که زبان بومی‌اش فارسی‌است احساس نمیشود . اماهمین بخش از دستورزبان ما توجه فارسی‌شناسان‌خارجی را بخودکشیده و در باره‌اش بدقت بحث‌کرده‌اند در اینجا هـدف آن نیست که صورتی‌ازکار این فارسی شناسان و نظرات آنها در بارهٔ واژه سازی دراین زبان عرضه‌شود و نیز مراد آن نیست‌که آنچه را یکفرد در این باره نـوشته تماماً و یکجا گفته آید .

اینکار رابابد به وقتی‌دیگر گذارده تنها چند قاعده‌از قواعدی‌که‌پرفسور لازار[۴] در بخش چهارم از خود پیرامـون دستور فارسی زیرعنون des mots

---

۳ ـ جلال‌الدین همائی «دستور زبان‌فارسی»، لغت‌نامه دهخدا ؛ مقدمه (تهران :سازمان لغت‌نامه ، ۱۳۳۷) ۱۳۶ .

4– Gilbert Lazard, *Grammaire de Persan Contemporain*, (Paris: Klincksieck, 1957) , pp. 255 - 294 .

Formation آورده است فرمول‌وار در اینجا می‌آوریم تا قدرت فارسی درخلق واژه‌های نو از طریق بافت تکواژه‌ها بهتر روشن شود ، پیش از ذکر گلچین از فرمولهای واژه‌سازی باید گفته شود که فعل فارسی دارای ریشه است ولی از نظر شماره و نام‌ریشه‌ها بین صاحبنظران اندك اختلافی وجود دارد .

«عقیده شمس قیس‌یادیگر دانشمندان قدیم فارسی این بود که اصل‌وریشه فارسی هئیت امراست[5]» . همائی معتقد است که «از جنبهٔ تعلیم و تعلم بارعایت تسهیل و تعمیم هیچ ضرری ندارد که بگوئیم همه مشتقات ازدوصیغه‌ماضی و امر ساخته میشوند»[6] . خانلری می‌نویسد : «در زبان فارسی هرفعلی دوماده دارد یکی ماده ماضی و دیگر ماده مضارع»[7] وی «دید» را ماده ماضی فعل دیدن و «بین» را ماده مضارع این فعل می‌خواند و حال آنکه همائی «بین» را «هیئت امـر» و «دید» را صیغه ماضی می‌نامـد بهر تقدیر نامگذاری ریشه‌های فعل فارسی آنقدر مهم نیست که وجودخودآنها. لازار سادگی یکی را ریشه اول و دیگری را ریشه دوم می‌خواند . منظور وی از ریشه دوم حالت گذشته و ریشه اول «هیئت‌امـر» یـا «ماده مضارع» است . مثلا : زدن ریشه اول : زن ریشه دوم : زد.

در مثالهای زیرین که برای فرمول واژه‌سازی آورده شده بـرای ریشه فعل از شیوه اسم‌گذاری لازار پیروی گردیده است .

۱ ـ صفت + ی = اسم معنی .

مثال : بزرگ + ی = بزرگی .

۲ ـ ریشه اول فعل + ش = اسم فعل .

مثال : کوش (کوشیدن) + ش = کوشش .

۳ ـ ریشه دوم فعل + ار = اسم فعل .

مثال : کشت (کشتن) + ار = کشتار .

۴ ـ ریشه اول فعل + گار = اسم .

مثال : آموز (آموختن) + گار = آموزگار .

۵ ـ اسم + بان = اسم .

مثال : باغ + بان = باغبان .

۶ ـ اسم + ستان = اسم .

---

۵ ـ همائی همان منبع ، ۱۲۳ .

۶ ـ همان منبع ، ۱۳۹ .

۷ ـ ناتل‌خانلری ، همان منبع ، ۳۸ .

مثال : گل + ستان = گلستان .

۷ ـ اسم + ه (غیرملفوظ) = اسم .

مثال : زمین + ه = زمینه .

۸ ـ ریشه اول فعل + ه = اسم فعل .

خند (خندیدن) + ه = خنده .

۹ ـ اسم + ریشه اول‌فعل = خنده .

مثال : سر + باز (باختن) = سرباز .

۱۰ ـ اسم + اضافه + اسم = اسم .

مثال : تخت + خواب = تختخواب .

۱۱ ـ ریشهٔ دوم فعل + ریشه اول فعل = اسم .

مثال . گفت (گفتن) + گو (گفتن) = گفتگو .

۱۲ ـ صفت + اسم + اسم .

مثال‌نو + روز = نوروز .

۱۳ ـ صفت + ریشه اول فعل = اسم .

مثال : نو + آموز (آموختن) = نوآموز .

۱۴ ـ اسم + ی = صفت

مثال : ایران + ی = ایرانی .

۱۵ ـ اسم + ین = صفت .

مثال : زر + ین = زرین .

۱۶ ـ ریشه اول فعل + ناك = صفت .

مثال : تاب (تابیدن) + ناك = تابناك .

۱۷ ـ اسم + ور = صفت .

مثال : نام + ور = نامور .

۱۸ ـ اسم + وار = صفت .

مثال : ماه + وار = ماهوار .

۱۹ ـ ریشه اول فعل + ا = صفت .

مثال : دان (دانستن) + ا = دانا .

۲۰ ـ ریشه اول فعل + ان = صفت .

مثال : سوز (سوختن) + ان = سوزان .

۲۱ ـ نا + صفت = صفت .

نا + پاك = ناپاك .

۲۲ ـ اسم + اسم = صفت .
مثال : سنگ + دل = سنگدل .
۲۳ ـ صفت + ریشه اول فعل = صفت .
مثال : تیز + رو(رفتن) = تیررو .
۲۴ ـ اسم + ریشه اول فعل = صفت .
مثال : کام + یاب (یافتن) = کامیاب .
۲۵ ـ بر + فعل‌ساده = فعل .
مثال : بر + داشتن = برداشتن .
۲۶ ـ در + فعل ساده = فعل .
مثال : در + ماندن = در ماندن .
۲۷ ـ فرا + فعل ساده = فعل .
مثال : فرا + رسیدن = فرارشیدن .
۲۸ ـ باز + فعل ساده = فعل .
مثال: بار + گرفتن = باز گرفتن .
۲۹ـ صفت + شدن = فعل .
مثال: حسته + شدن = خسته شدن :
۳۰ ـ اسم + کردن = فعل .
مثال: حواهش + کردن = حواهش‌کردن .
۳۱ ـ اسم + حوردن = فعل .
مثال : گول + خوردن = گول‌حوردن .
۳۲ ـ اسم + بردن = فعل .
مثال : رنح + بردن = رنح‌بردن .
۳۳ ـ اسم + آمدن = فعل .
مثال : گرد + آمدن = گردآمدن .

بررویهم شماره افعال ساده یا فعلهای تکواژه‌ای در فارسی بسیاراندك است و بیشتر افعال اربافت یك اسم یاصفت یاقید باافعال ساده‌ای چون آمدن ، شدن ،کردن ، بودن ، آوردن و مانند اینها بوحود می‌آیند . این ویژگی واژه‌ساری راه را بروی‌فعلهای جدید بازمی‌گدارد . فعل « تلفن‌کردن» ازاین دسته است.

فرمولهای گویای بالامشتی است ازخروار ونمونه‌ایست از بسیارچه‌آسان می‌توان در قالبهای درست ، واژه‌های نوپدید آورد ! اگر فقط کلمات حدیدی

را که در چند سال اخیر بوسیله نویسندگان و مترجمان با تکواژه‌های «گر»، «گرا»، و «گرائی» عرضه شده گرد آورند از آنها می‌توان فرهنگی ساخت.
شاعری که بفن واژه‌سازی فارسی چیرگی دارد در یك مقاله چندبرگی چه‌واژه های دلنشین بدیعی بکار بسته: «نقش‌پذیری، ویرانگری، بازدودبی، دریغ انگیز، خام‌کاران، مادرآسا، جادووش، سعدی‌وار، ناسیراب، بادیده‌سمند، نیم‌لیس، اخگر افشان، عطشناك، عامیانه‌گو، مردم‌فریب، فرمان‌پذیر، لگام‌شناس، نغمه‌گری، غیرت‌افروز، جنگ‌زده، زمان‌پذیر، زمان‌ناپذیر، نازك اندیشی، سمندآسا، زمان شکاف، خورشیدروی، مه‌سرشت، تیرتك، گردون‌گریز، بیم‌سایه، گورگریز، هذیان‌وش[8]».

به یاری فرمولها یا قالبهای واژه سازی است که در فارسی بی آنکه نیازی به فرهنگستان باشد هرروز ازگوشه‌ای واژه‌ای پاك پیدا میشود. تا چندی‌پیش برای «شرح زندگانی» کلمه‌ای سود. مدتی «شرح‌حال» و «بیوگرافی» بکار رفت اما آن یك عربی بود و این یك‌غربی. کتابها در زمینه شرح زندگی افرادبیشتر نشر یافت نیازبرای وجودیك واژه فارسی احساس گردید وبناگاه واژه‌ای زیبا زاده‌شد. «زندگینامه» و این واژه درقالب «شاهنامه» بود.

برای نامیدن کسی که در هواپیما سلاح بر پشت خلبان می‌گیرد ومسیررا بدلخواه خود تغییر میدهد هیچ کلمه‌ای درفارسی وجود نداشت. لغات ناموزون (highjacker) hijacker یا Skyjacker به‌آسانی در فارسی پذیرفته نمیشد. برق‌آسا واژه‌ای خلق شد: «هواپیماربا». و این واژه در قالب «هوش‌ربا» بود.

در چندسال گذشته کار جهانگردی در ایران رونقی گرفت، هتلها ساخته شد و در موسسات آموزشی اصول هتلداری تدریس گردید. اما کلمه «هتل» فارسی نبودو«مسافرخانه» کهنه‌بود. خیلی‌ساده واژه‌ای‌نوعرضه‌شد: «مهمانسرا». و این واژه در قالب «کاروانسرا» بود...

این رشته سردراز دارد.

در فارسی تنها شماره‌ای معدود پیشوند و پسوند واژه نمی‌آفرینند بلکه دراساس پیوستگی تکواژه‌ها یا juxtaposition است که سرچشمه واژه‌سازی‌در این زبانست. نگاهی به «واژه‌های نوفرهنگستان ایران» و یا کلمه‌هائی که مردان صاحب سبکی چون احمدکسروی‌درترویج آنها کوشیده‌اند نشان میدهد که بیشتر آندسته از واژه‌ها مورد پذیرش همگان قرارگرفته‌اند که براساس

---

۸ ـ فریدون توللی، «شعرزمان‌ناپذیر» راهنمای کتاب، سال دوازدهم (فروردین ـ اردیبهشت ۱۳۴۸) از ۸ تا ۱۹.

فرمولهای واژه‌سازی پدیده آمده‌اند کلمه‌هائی مانند : «آئین‌نامه ، آب‌بها ، برآورد، پایان‌نامه، خدمتگزار، دیرکرد، دیرین‌شناسی، سنگواره ،شهرداری گذرنامه ، نانوا ، دادگستری ، واخواست [در برابر لغات بیگانه‌ای چون] نظامنامه، حق‌الشرب، تقویم، رساله دکتری، مستخدم، تاخیر ، پالئونتولژی، فسیل ، بلدیه ، پاسپورت ، خباز ، عدلیه ، پرتست»[۹] از آن زمره‌اند . اما کلمه «خاره» بجای صخره یا Roche (فرهنگستان) یا «آخشیج» بجای‌ضد یا مخالف (کسروی) پذیرفته نشده‌اند .

در سالهای اخیر هجوم لغات بیگانه و ناتوانی فارسی در برابر کلمه های فنی و علمی سخن بسیار رفته است و فارسی دوستان را چنان هراسی‌دست یافته که گفتی از این زبان بوی مرگ می‌آید . چه هراس بیجائی ! فارسی هیچگاه نمی‌میرد . مرگ را با فارسی سروکاری نیست . اگر فارسی‌میرا بود یورش واژه‌های عربی و مغولی و ترکی تاکنون این زبان را از پای‌درافکنده بود . زبانها و لهجه‌هائی را که در خاك ایران بدانها تکلم میشود در نظر آورید که تا کمتر از یك قرن پیش شمارهٔ با سوادان کشور ما از چند هزار نمی‌گذشت. با اینهمه فارسی از دل قرون گذشت و پایدار ماند و زندهٔ جاوید و اینك ، در روزگار ما ، فارسی یك نویسنده جوان از فارسی یك دانشمند کهنسال چندقرن پیش‌پاك‌تر و شفاف‌تر و درخشانتر است . چرا ؟ برای‌اینکه برپایه اصول‌واژه‌سازی در هرعصروزمان بیاری تکواژه‌ها ، واژه‌های تازه‌ای تولدیافته‌اند وجان‌تازه‌ای به‌فارسی بخشیده‌اند. واژه‌های «مه‌نورد» و«ماهواره» و «فضاپیمائی» و «فضاشناسی» و مانند آنها را کدام فرهنگستان ساخته است ؟ اینها همه درکارگاه بافت طبیعی از راه پیوند پدید می‌آیند . چشمه واژه‌سازی فارسی هرگز نمی‌خشکد . تکواژه‌ها زاینده‌اند و بارور و دستور فارسی‌برای پیدایش واژه‌های نوبی‌هتما وشگفت‌انگیز .

در پیش گفتیم : در هرزبان شماره واژه‌ها ممکنست محدود باشد . اما شماره جمله‌هائی که می‌توان از ترکیب هرچند واژه ساخت بی‌نهایت است . و اینك می‌افزائیم : در فارسی شماره تکواژه‌ها محدود است اما شماره واژه‌هائی که می‌توان به‌اقتضای زمان ازترکیب دویا چندتکواژه ساخت مرزی‌نمی‌شناسد ... واین است رازجاودانگی زبان‌ما .

شیراز ــ شهریور ۱۳۵۰

---

۹ ــ فرهنگستان ایران ، واژهای نوتاپایان سال ۱۳۱۷ ، ([تهران] : کتابفروشی مرکزی ، ۱۳۱۸) ۱۲۲ ص .

در حاشیهٔ تاری[ـخ]
عصر قاجا[ر]

یادداشتهای سیدمحمدطباطبائی

اسلام کاظمیه

مشروطیتی که امروز داریم محصول نقشی است که هریك از طبقات وقشرهای احتماعی در مجاهدات قبل از حصول مشروطه و وقایع بعد از آن داشته‌اند . بی گمان هر گاه سحن از آن مجاهدات به میان آید نقش قشرروحانی مطرح می‌شود که بانفوذ عمیق خود در ادهان مردم کوچه و بازارعامل مؤثرا حتماعات، اعتراضات ، تحصن‌ها و تلاش و کوشش هائی بودند که عاقبت به صدور فـرمان مشروطیت انحامید . در آن مجاهدات نقش رهبری جناح روحانی مشروطـه خواهان با سیدمحمد طباطبائی وسیدعبدالله بهبهانی بود آنچه عموم نویسندگان مشروطـه در بـارهٔ آن متفقند شیوهٔ عمل این دوسید در امور احتماعی است . بهبهانی در مذاکرات و بعضی توافق‌ها و کنار آمدن‌ها با حریف ابائی نداشت، باریکری هوشیار بود ، بده‌بستان داشت و باخرحی که میکرد دستگاه وسیع‌تر و نفوذ بیشتری درمیان مردم بهم رسانده بود. ولی طباطبائی زاهد بود و باتقوی و ساده و بی‌شیوه . همین اختلاف‌مشرب بود که پس از حصول مشروطیت ووقایع آن سیر زندگی دوگانه‌ای برای‌سیدین پیش‌آورد . سید عبدالله بهبهانی بعد از افتتاح مجلس هم میخواست از قدرت و نفوذ شخصی در حل و فصل امور استفاده کند و خود را برتر از مجلس و مجلسیان قرار دهد که مجلسیان تـاب نیاوردند ، جواب قدرت طلبی‌های اورا با گلوله دادند ولی‌سید محمدطباطبائی براثروقایع بعد از مشروطیت ازامور سیاسی و احتماعی کناره گرفت و تاپایان عمردرانزوا وتنهائی بسربرد .

آنچه بعدازاین سطور میخوانید وصیت‌نامه و یادداشت‌هائی است کـه سید در اواخر عمر ازخاطرات خود نوشته‌است، فتوکپی این یادداشت‌ها ضمیمهٔ رسالهٔ لیسانس آقای محمدحسن طباطبائی است که با راهنمائی آقای دکتر رضوانی در اردیبهشت ۱۳۵۰ خورشیدی در دانشگاه ملی تهیه و با درجهٔ ممتاز قبول‌شده است . اگرچه این یادداشت‌ها بسیار مختصر است ولی بازگوئی بعضی وقایع است که‌سید در آنها بوده و روشن‌کنندهٔ بعضی قضایا مثلا اینکه درشرح احوال او در مجموعهٔ جـزوات «رهبران مشروطه» نوشته‌انـد : « پس از واقعهٔ رژی ناصرالدینشاه که از میرزای آشتیانی دلتنگ بود و میخواست بوسیلهٔ روحانیان نفوذ او را محدودکند ، چون این‌کار از روحانیان طهران ساخته نبود شرحی به‌میرزای شیرازی نوشته‌درخواست نمودچندنفر از مجتهدان مورد اعتمادخود

را که آقازاده وایرانی باشند بطهران اعرام دارد. میرزای شیرازی شیخ‌محمد رضا محتهدقمی‌و طباطبائی‌را بهمین‌منظور بطهران‌اعرام داشت ح ۱-۱۳۱۱ق» همین مقوله را طباطبائی خود در این یادداشت‌ها می‌نویسد : «درسنهٔ ۱۳۱۲ بطهران آمدم‌از اول‌ورود بطهران بخیال‌مشروطه نمودن ایران وتأسیس‌مجلس شورای ملی بودم» و شرح میدهدکه چگونه ناصرالدینشاه باورودواو به طهران مخالف بود و میخواست‌با تطمیع او رااز کرمانشاه‌بر گرداند و چه گفت‌وگوها بین‌آندو بود و سایر قضایاکه در متن یادداشت‌ها خواهید حواند .

اسلام کاطمیه

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

اشهدان‌لااله‌الاالله وحده‌لاشریك‌له‌وان‌محمدص عبده‌ورسوله و حاتم‌انبیائه وان‌علیاع واولاده المعصومین ع وهم‌الحسن ع بن‌علی ع والحسین ع بن‌علی‌ع وعلی‌بن‌الحسین ع و محمدبن‌علی ع و جعفر بن‌محمد ع وموسی ع بن‌جعفر ع وعلی ع بن‌موسی‌الرضا ع ومحمد ع بن‌علی ع وعلی ع بن‌محمد ع والحسن‌ع بن‌علی‌ع ومحمد ع بن‌الحسن‌ع الامام‌الغائب‌المنتظر الذی‌یملاالله‌الارض به‌قسطا وعدلا بعدماملئت ظلما وجـورا ائمتناو شفائنا صلوات‌الله وسلامه علیهم اجمعین و اشهدان کل‌جاء به‌النبی ص حق‌اللهم احینی حیواتهم وامتنی مماتهم وادرقنا شفاعتهم اللهم‌احفظنی من‌شرالشیطان وتسویلاته وتدلیساته بمحمد ص والـه ع شب‌دوشنبه ۱۳ جمادی‌الثانیه ۱۳۲۹ بونك آمدم باعیال و اکنون‌که ۱۵ است مشغول نوشتن هستم. گمانم این استکه از اینجا زنده‌بر نگردم‌زیراعمرم هفتاد ویك‌وشش ماهست وحالم بسیار بداست امیداورم ببرکت‌ائمهٔ طاین ع[طاهرین] که خداوند مرگ وعقبات آنرا برمن آسان فرماید .

(ص ۲) - انسان هرچه بمرگ نزدیك میشود معنی فرمایشات بزرگان دین را میفهمد که میفرمایند بدنیا علاقه پیدا نکنید و دل‌بعلایق آن نه‌بندید زیرا صدمهٔ مرگ جزعلاقه چیزی نیست .

عکس بالائی :

۱ - سیدمحمد طباطبائی ، ۲ - میرزا ابوالقاسم ، ۳ - آقاسیدمحمد صادق ، ۴ - آقا سید عبدالمهدی ، ۵ - آقاسید عبدالهادی

عکس پائین :

آقا سید محمد طباطبائی وعده‌ای از علماء وطلاب واطرافیان او

(نفر چهارم ازسمت چپ در ردیف دوم)

(سید محمد صادق نفرچهارم از سمت‌چپ در ردیف اول است)

سیدمحمد طباطبائی (در جوانی)

***

این مردم یا خوف یا طمع دارند راهی با شخصی میروند خوف و طمع که مرتفع شد هرکس بشخص نزدیک‌تر است صدمه‌اش بیشتر است پس صدمهٔ اولاد ازهمه‌کس بیشتر است .

حاشیه : ـ آنها هم مبتلا باولاد خواهند شد و حال مراخواهند فهمید انشاءالله

من سه‌دختر دارم‌یکی در مشهد است یکی درکربلا دیگری در طهران چهارپسر دارم میرزا ابوالقاسم[1] بزرگتر از همه است تا در شهر بودم روزی یکبار سری بمن میزد میرزا محمدصادق[2] مبتلا بمجلس است زیادکم ملاقاتش میکردم‌عبدالمهدی[3] و عبدالهادی[4] تا درطهران. (ص ۳) بودم روزی‌یکی‌دوبار احوالی از من می‌پرسیدند . عبدالهادی بنا بود به‌ونك بیاید تاکنون‌نیامده‌است من در ونك تنها هستم آقا مجتبی نوهٔ من پسر میرزا ابوالقاسم نزد من است از صدماتیکه در توپ‌بستن بمجلس بمن رسید حالت وحشت و خیال دست داده است واین دو بمن سخت میگذرد. اگر کسی‌باشدکه مرا مشغول کند حالم بهتر میشود. در ونك‌کسی نیست. من‌تنهاهستم دستم ازچاره‌کوته و راه درازپیش‌جز بخداوند ورسول‌اکرم ص وائمهٔهدی ع امیدی ندارم امیدوارم خداوند ببرکت این انوار مقدسه در دنیا وآخرت بمن‌رحم فرماید و بفضلش‌با من رفتارفرماید چنانچه رفتار فرموده است از قارئین‌التماس دعا دارم وطلب مغفرت خواهند فرمود اگر درست‌ننوشته‌ام معذورم (ص ۴) ـ مایملك من خانه‌ایست‌که در آن نشسته‌ام و اسباب خانهٔ ناقابل وکتابخانه‌که بزحمت وپول زیاد مرتب شده و فعلا در این زمان قیمتی ندارد

نزدعیالم چیزی‌ندارم نه‌نقد نه‌غیرنقد. ثلث‌آنچه دارم باوصلح کرده‌ام. باغ پائین نصفش صلح بمیرزا ابوالقاسم شده نصف دیگرش مال ورثه است باغ جمشیدیه‌رااصلح‌بعبدالمهدی وعبدالهادی کرده‌ام‌نه‌هزار ذرع زمین پشت‌اکبرآباد است چهار هزار ذرع متصل بآن نه هزار ذرع مال خانم مخصوص است .

امضا

حاشیه : ـ خیلی چیزها میخواستم بنویسم از سوانح عمریه و زحماتیکه برای این خلق بی‌وفاکشیده‌ام حالت همراهی نکرد .

(ص ۵) ـ بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم ـ پانزدهم شوال ۱۲۹۹ از طهران

---

۱ ـ در جوانی در لباس روحانیت فوت شد .

۲ ـ سیدمحمد صادق‌طباطبائی که چند دوره نمایندهٔ مجلس و سفیرشد و در دورهٔ چهاردهم به‌ریاست مجلس رسید .

۳ ـ سیدعبدالمهدی به خدمت دادگستری درآمد و مدتی مستشار دیوان عالی‌تمیز بود یك دوره‌هم به سناتوری انتصابی درآمدو چون در اظهار نظر نسبت به بعضی مسائل‌حال و هوای دوران مجاهدات پدر را از خود نشان داد تا آخر عمرخانه‌نشین بود .

۴ ـ به‌خدمت دادگستری درآمد و درسمت مستشاری‌دیوان‌کشور فوت شد .

عازم مکهٔمعظمه‌زادهاالله‌شرفا شده‌بقصدرشت حرکت کرده از رشت عازم‌اسلامبول شدم بیادکوبه عبور نموده بدره‌بوزان [طرابوزان؟] رسیده از آنجاباسلامبول رسیده از اسلامبول بمکه مشرف شده از مکه بمدینه منوره مشرف شده‌لله‌الحمد بزیارت قبرمطهر خاتم‌الانبیا ص مشرف شده قبر مطهر حضرت صدیقه‌طاهره ع وائمه‌بقیع ع و سایر مواضع مقدسه را زیارت‌کرده بسمت بوشهر حرکت کردم از بوشهر ببغداد حرکت کرده بزیارت نجف وکربلا وکاظمین مشرف شده‌وارد سامراء شدم دوازده سال در سامراء خدمت جنت‌مکان میرزای شیرازی ماندم‌در سنه ۱۳۱۲ بطهران آمدم از اول ورود بطهران بخیال مشروطه نمودن ایران وتأسیس مجلس شورای‌ملی بودم درمنبر صحبت از این‌دو میکردم‌ناصرالدین‌شاه غالب از من شکوه میکرد وپیغام میدادکه ایران‌هنوز قابل مشروطه شدن‌نیست تازنده بود باو مبتلا بودم تارفت .

حاشیه : در تعداد یکی او دوستان اشاره نموت جنت‌مکان والدکرد به‌سامراء که آمدم مرحوم میرزا مجلس‌فاتحه مهیاومرا دعوت بآن مجلس فرمود رحم‌الله معشرالماضین وانا بهم‌لاحق .

(ص ۶) ـ مظفرالدینشاه بتخت نشست عنوان مطلب کرده گاهی بحضرت عبدالعظیم ع متحصن شدم گاه بمعصومه قم تابرحمت زیاد مشروطه و مجلس را داد و بدنبود تا مرحوم شد و محمدعلی‌میرزا بتخت نشست وکرد آنچه کرد مجلس را بتوپ‌بست آسیدعبدالله مرحوم را روانهٔکرمانشاه و مرا بمشهد مقدس فرستاد تا بختیاریها مملکت را از شراو آسوده کردند و من بطهران‌آمدم آسیدعبدالله نیز با تشریفات زیاد وارد شد او راکشتند و من‌ناخوش شدم که تاکنون‌ناخوشم‌مجدداً مشروطه ومجلس‌درست شد ولی‌نه‌آنطورکه من‌میخواستم امید است انشاءاله‌که بطور دلخواه شود اکنون‌که ۲۰ جمادی‌الثانیه ۱۳۲۹ است در ونك هستم بحالت زیادبد مختصراً نوشتم تاریخ نویسها مفصلا نوشته‌اند.

امضا

حاشیه : این‌دوکلمه را هم مینویسم‌کار را شیخ‌فضل‌اله و آقاسیدعبدالله خراب‌کردند یکی بعنوان دشمنی یکی بعنوان دوستی خداوند از هردو نگذرد .

(ص ۷) ـ بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم الحمدلله‌رب‌العالمین والصلوت‌والسلام علی‌محمد ص وآله‌الطاهرین‌ولعنة‌الله‌علی‌اعدائهم اجمعین .

امشب شب‌سه‌شنبه چهارم شهر رمضان‌المبارك ۱۳۲۹ است در قریه ونك این سطور را باکسالتی زیاد مینویسم امراض عدیده مانند بواسیر وفتق وزخم محل نیشتر در محل نشیمن‌گاه دارم و همه موذیند ولی عمده مرضیکه‌مانع از همه‌کار است و حالمرا پریشان داردگیجی سرودوران آن است از علاج‌مأیوسم سنین‌عمر بهفتادو دورسیده و وقت مردن است امیدوارم با ملت ومحبت‌محمدص

و آل ع محمد ص از دنیا بروم وخداوند مرگ و عقبات آنرا برمن آسان فرماید و از تسویلات شیطان ونفس که برادرشیطان است حفظ فرماید .

سنهٔ ۱۳۱۲ از سامراء وارد طهران شدم ناصرالدین شاه گمان کرده بود که غفران مآب میرزای شیرازی اعلی‌الله مقامه مرا برای برهم‌زدن وضع بطهران فرستاده‌اند خبرورود من بکرمانشاه که رسید ناصرالدین‌شاه خبرشد برحال‌دولت گفت بفلانی هرچه ممکن‌است بدهید برگردد اعتنا نکرده‌رو بطهران کردم بحضرت عبدالعظیم ع که وارد شدم نایب‌السلطنه بشاه گفت فلانکس وارد طهران میشود تشریفاتی ازجانب دولت لازم‌است جواب داد که هیچ لازم‌نیست.

(ص ۸) ـ وارد طهران‌شدم از جانب دولت تشریفاتی نبود ولی مردم زیاد احترام کردند مکررشاه مراخواست ممکن نشد حضور بروم . این مطلب بیشتر خیال او را مشوش‌کرد میرزا علی‌اصغرخان که آن وقت صدراعظم بود به من پیغام داد که فلان روز شاه تو را احضار کرده است و باید بیائی ومن‌دیگر عذری باقی نمانده که بیاورم ناچار رفتم اول ملاقات زیادسنگین سلوك کردولی پس از صحبت‌زیاد ملائم بلکه خیلی خوشحال شد عرض تازه‌ئی نبود زیاداظهار دوستی میکرد ولی غالباً گله‌مند بودبلکه هفته نمیگذشت‌که بتوسط مشیرخلوت پیغام بدهد که حرفهائیکه بر منبر و غیره میگوئی مناسب حالت حالیه مملکت نیست مشروطه برای ایران فعلا مناسب نیست چون برمنبر وغیره بعضی سخنها که بوی‌مطلب‌ازآن‌استشمام‌می‌شد میگفتم غرض تازه‌ئی نبود مبتلا باین کشمکش‌ها بودم تاکشته شد. نوبت مظفرالدینشاه رسید پادشاه رقیق‌القلب کم مدرکی بود. آنچه‌کردیم در دورهٔ او بود خداوند تعالی بیامرزدش (ص ۹) ـ

مبدأ مشروطه ومجلس شورای‌ملی

در سنهٔ ۱۳۲۳ علاءالدوله حاکم طهران بود قند بواسطهٔ اغتشاش‌روسیه کم وگران شد [علاءالدوله] آسیدهاشم تاجر قند را احضار نمود مواخذه‌نمود جواب داد تقصیرمن نیست قندبواسطهٔ اغتشاش روسیه حمل نمی‌شود سیدپیرمرد را بی‌جهت‌بچوب‌بست پسرسید وجمعی از تجار شفاعت‌کردندآنها را هم چوب زد آقاسیدهاشم و تجار بمسجدشاه‌آمدند بعنوان بست آقایان علماء کلیتاً بمسجد آمدند منهم آمدم ابتدا بمنزل حاج‌میرزا ابوالقاسم امام‌جمعه سابق رفتم چون کمال خصوصیت‌باهم داشتیم‌اظهار خصوصیت‌کرد گفتم خوب است بمسجد برویم و این فتنه را اصلاح‌کنیم‌آمد در چهل‌ستون مجتمع شدیم‌علماء و غالب معتبرین حاضر بودند مطلب را عنوان‌کردیم‌قرار شد علاءالدوله بمسجد بیاید و ازتجار استماله‌کند و بهریك عبائی بدهد تمام تصدیق‌کردند بذهن مردم دادندکه ماها مجتمع‌شده‌ایم که قندراگران‌کنیم عوام باورکردند و بنای بدگوئی‌راگذاردند

بعضی زنها بماالتماس میکردندکه قندراگران نکنید آخر قرار دادیم مرحوم آقاسید جمال واعظ بمنبررود و مردمرا بیاگاهاندکه احتماع ما برای اصلاح است نه گران‌کردن قند ما قندنداریم و تاجر قند نیستیم .

حاشیه . من کلیات وقایع را میخواهم بنویسم نه کل ماوقع را واگر عباراتسلیس نیست معذورم چه حال درستی ندارم

(ص۱۰)ـ تاجرقند نیستیم آقاسیدجمال درسکوی مسجد بمنبررفت تمام درسکوی مسجدحاضر شدیم ابتداء شرحی تمجید ازمظفرالدینشاه و اسلامیت و رأفت اوبیان‌کرد وگفت اگرشاه مسلمان نبود البته اطاعت او نمی‌کردیم ولی چون‌مسلمان است‌کلیتاً مطیع‌اوهستیم امام‌جمعه ازپای منبر برخواست و فحش زیادبسیدجمال داد وامرکرداز‌منبر بریرش‌آورندسید گفت آقامن‌خلافی‌نکردم گفتم اگرشاه‌مسلمان نبوداطاعت از اونمیکردم لله‌الحمدمسلمان است وماواو را مطیع خداوند تعالی به پیغمبر (ص) می‌فرماید لان‌اشرکت لیحبطن‌عملك لازم نمی‌آید پیغمبر مشرك باشداین‌حرفها بخرج نرفت وحاج میرزا ابوالقاسم باو وماهابدگفت وفحش داد وبسمت خانه‌اش روانه شدحالت همه متغیر شدچه این حرکت ابداً شایستهٔ اونبود خاصه درمسجدکه بمنزلهٔ خانهٔ اوبؤد مختصر مارا بهت‌گرفت از این حرکت غیرمنتظره ومشغول شور شدیم‌که چه‌بایدکرد ناگاه جمعی زیاد با چوب و چماق و قمه و قداره بسمت ماها دویدن‌گرفتند و میرزا ابوالقاسم‌فریاد میردهمه رابکشید واطوارموحشهٔ ازآنهاظاهر بودچوب بسیمهای مسجد میزدندکر مسجد رابااین‌سمت وآن‌سمت حرکت میدادند برای‌ترساندن مـردم واقعاگمان‌کردیم کالسکه‌های پرازاوباش برای‌کشتن ماها وارد مسجد شد مدتی داستان و ضرب‌المثل بود ـ (ص۱۱) تفنگچی زیاد بالای بام مسجد گذاردهٔ بودکهٔ اگرمردم دفاع‌کنند آنهارا نیز بزنند معلوم شدامام تهیهٔ این کارراخوب دیده‌بودغرض‌همه فرارکردیم‌وکسی‌درمسجد نماند مگرآقاسیدجمال متحیرانه‌که اگرآقاعبدالهادی او رادرنبرده بودکشته شده ــ اورابمنزل‌آورد وچندی‌آنجابودمیرزا ابوالقاسم بعدازتفرقهٔ مردم‌نزدعین‌الدوله رفت‌وبشاه‌پیغام دادکه ازامروزتوشاه مستقل‌شدی غرض‌قراردادیم عجالتا بحضرت‌عبدالعظیم(ع) برویم چه برخود مطمئن نبودیم روز بعد بحضرت عبدالعظیم(ع) متحصن شدیم میرزا ابوالقاسم شرارتها کرد اذیتها بمـردم کرد مختصراً مـردم بحضرت عبدالعظیم(ع) مجتمع شدندتجارهم‌آمدندیکماه ماندیم امیربهادر شرارتهاکرد غلامهارا امرکردریختند بصحن‌مردم راچاپیدند بدروغ برای کلمهٔکه مرحوم آقا سید جمال‌آنچه گفت پی‌غـرض غش‌کرد[؟] غـرض نباشد با او بشهر بیائیم

محرمانه اطلاع دادند که (ص۱۲)ـ که کالسکه ودرشکه حاضر کرده‌استوه
نیست محلی‌شما راکجامیخواهد ببرد ماها بتدبیر در حرم متحصن شدیم
حاج شیخ‌مرتضی بخیال‌اینکه مرا بشهر بردند غش‌کرد امیربهادر دیدحاج
مرتضی بدحال‌است برخواست ورفت وگفت من درحضرت عبدالعظیم(ع)
هروقت بنای‌شهرشد مرا خبرکنید آن‌شب را ازترس خواب نرفتیم و هر
منتظر بلا بودیم غرض امیر اعظم آمد و خوب سلوك کـرد و ماها را
آورد مرحوم مشیرالدوله با ما همراه بود و زیاد زحمت‌کشید و در باب
مجلس زیاد همراهی‌کرد بنا شد مقاصد نوشته شود هرکس چیزی خواس
قبیل ردمدرسهٔ خان‌مروی‌که امام‌جمعه ضبط‌کرده بود و عزل عسگرگاریچ
امثال‌اینهامن‌نوشتم‌آنچه مقصودا ست‌مجلس‌عدالت است قبول‌کردند وبشهرآ
(ص۱۳) عین‌الدوله همه‌را بطفره‌میگذراند ومجلس‌را نمیداد ودراین‌بین‌ا
رفتن بقم‌فراهم‌آمد مدرسه‌چال ومقبرهٔ پشت‌آن متصل‌بامامزاده سیدولی را
ببانك(۱) دادکه عمارت برای‌بانك‌کند ومرحوم‌آقا شیخ‌فضل‌الله مبلغی پو
رئیس‌بانك‌گرفت وآنها رابرئیس‌بانك صلح‌کردحاج شیخ‌محمد در منبر
حاج‌شیخ‌مرتضی مردمرا بهیجان آوردکه ایمردم این مدرسه ومقبرهٔ شماا
بانك‌میشود ودروسط معموره متصل‌بەامامزاده ومدرسه ومسجد شیخ عبدالح
واقعاً این‌اسباب سی‌فسادها می‌شد علاوه مشرف‌می‌شد بعمارت اندرونی‌سل
غرض مردم ریختند وبناهای بانك را خراب‌کردندکه هنوز بهمان حالت
است و دولت مبلغی‌پول برئیس بانك دادعین‌الدوله درمقام (ص۱۴) ـ گ
حاج شیخ‌محمد بودتاروزی او رادرمحلی دریافته‌گرفتند آقاسید عبدالحم
آنجاعبور میکردخواست بداند چه خبراست نزدیك رفت‌سرباز شلیك‌کرد
کشته شد نعشش رابمسجدجامع‌آوردند خبرشدیم همه بآنجا رفتیم وداد و
کردیم چند روزآنجا بودیم سپه‌دار برای تفرقهٔ ماها بآنجا آمد قبول نکـ
سربازدورمسجد وبالای بامهارا ازچهارسمت احاطه کرد چندی باین حال
مسجدبودیم باکمال‌اضطراب‌چه مطمئن ازجان‌نبودیم چندبارقصدکردند به
بریزند ومارا بکشند غرض‌آخر قرارشد ماازطهران بعتبات برویم بیرون
روانه قم شدیم .

حاشیه : روز بعدهم سربازها آقاسید حسین را کشتند عبدالهادی نیز نزدیك
کشته شودخداوندمتعال حفظ فرمود

(ص۱۵ـ برای‌کشتن‌ماها جمعی غلام مأمورکردند بمارسیدندوخبر

۱ـ مقصودبانك روس‌است

داشتند دراین بین مردم بسفارت عثمانی‌پناه بردند و ماها را خواستند یکنفر بچاپاری روانه کردندکه نغلامها‌بگویدمتعرض ماهاشوندغلامهاباما تاقم‌آمدند وبودند تامارواته طهران‌شدیم وباما بطهران آمدند وارد طهران‌شدیم‌عین‌الدوله معزول شدومحلس را بمادادند وایران مشروطه شد محمدعلی‌میرزا باما همراه بودنظامنامهٔ محلس را او واداشت مطفرالدینشاه امضاکرد برای‌اینکه ملت بااو در ولیعهدی همراه‌باشند چون‌امیر بهادر اصرارداشت درولیعهدی شماع‌السلطنه عرض سلام مفصلی‌دراطاق بریلان [برلیان] منعقدشد (ص۱۶)ـ که تاآن [وقت] کسی چنین سلامی ندیده بود و حشن مفصلی گرفته شد و حلو محلس چراغان مفصلی شدحال‌حوب بودتامطفرالدینشاه مرحوم شدنوبت بمحمدعلی‌میرزارسید و کرد آنچه‌کرد محلس‌رابتوپ بست جمعی را کشت مرا روانهٔ خراسان کرد مرحوم آقاسیدعبدالله را روانهٔ‌کرماشاه اینهامحملی ارمفصل واندکی از بسیار است مختصر آقاسیدعبدالله بعنوان‌محلس‌حواهی‌وشیخ‌فضل‌الله بعنوان دشمنی‌مجلس ومشروطه سبب بهم‌خوردن محلس ومشروطه شدند خداوند ار تقصیر ماهاهمه ببرکت محمد(ص) وآل‌محمد بگذرد.

امضاء

۵ رمضان‌المبارك ۱۳۲۹

حاشیه ، التماس طلب مغفرت ارهمه دارم

(ص۱۶) ــ بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم‌الحمدلله‌رب‌العالمین‌والصلوات والسلام علی‌محمدوآله الطاهرین

امشب شب ۱۴ شهر رمضان‌المبارك ۱۳۲۹ است در ونك هستم واقعاً تنها هستم عبدالهادی وعبدالمهدی حفطهماالله وطول عمرهما واعطاهما خیرالدنیاوالاحره درونك هستند ولی معلوم است بامن انس‌نمیگیرند آنها حوانند و بامثل حود مانوسند بامن پیرمریض انس‌نمی‌گیرندوکمتراتفاق می‌افتدکه اولاد باپدرانس بگیرند علی‌ای‌حال دونفربامن هستندوالدهٔ بچهاوملاباجی عیال مرحوم والده معلوم‌است اهل صحبت بیستند حال منهم خوب‌نیست‌خداراشاکرم وشکوه‌ندارم.

(ص۱۸) ــ امشب شب‌بیستم‌شهررمضان‌المبارك است ۱۳۲۹ در ونك‌هستم میرزا محمدصادق وفقه‌الله‌المرصاته بونك آمده‌است آقامصطفی پسرش حفطاله همراهش هست خوشحال شدم‌که باردیگر آنها را دیدم حال من‌دائم در تنزل است ابدا شکوه ندارم هرچه خداوند مقدر فرموده‌است خواهدشد اللهم‌صل‌علی محمدص وآل محمدص

ایران شناسی

ایرانشناسی درگرجستان

جمشید گیونا-ویلی

ملت گرجستان از دیرزمانی با فرهنگ و ادبیات غنی ایران‌زمین آشنا بوده‌است. درقرنهای گذشته شاهکارهای ادب فارسی بزبان گرجی ترجمه شده چنانکه بعضی از آنها همعصر خودمؤلفین بوده وبدین جهت امروز برای تصحیح متون فارسی دارای اهمیت میباشند. ولی ایجاد و بسط ایرانشناسی بمعنای جدید ازسال ۱۹۱۸ میلادی یعنی سال تأسیس دانشگاه تبلیسی آغازمیگردد.

اولیای امور و مؤسسین دانشگاه بترویج و توسعه خاورشناسی، منجمله ایرانشناسی درگرجستان اهمیت بزرگی قائل بوده وهمیشه در نظر داشتندکه استفاده ازمنابع و مآخذ ادبی وتاریخی بسیار غنی ملل شرق ومخصوصاً تالیفات بزرگان ایران برای بررسی و روشن‌گردانیدن بسیاری ازمسائل مربوط به حیات اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی گرجستان دوران فئودالیسم خیلی مؤثر وکاملا ضروری است.

از روزهای اول تأسیس دانشگاه تبلیسی اقدامات و فعالیت های مفیدی ازجهت تدریس و تعلیم زبان و ادبیات فارسی و تاریخ ایران انجام میگرفت. مخصوصاً پس از تأسیس دانشکدهٔ خاورشناسی دانشگاه در سال ۱۹۴۵ میلادی مطالعات دراین زمینه روزبروز رونق بیشتری پیدا کرد. در پرتو حسن نیت اولیای امور دانشگاه کوششهائی درتهذیب وتکمیل وترویج‌ایرانشناسی ومنجمله تدوین و نشرکتب درسی انجام گرفت‌که مورد توجه و اعتنای متخصصین واقع شد.دراین زمینه‌کتب ذیل را میتوان‌نام برد: «منتخبات فارسی» وپوتوریدزه[۱] (۱۹۴۶)؛ «تاریخ ادبیات فارسی»دردوجلد د.کوبیدزه[۲] (۱۹۴۶–۱۹۴۷)؛ «دستور زبان فارسی» یو.آبولادزه[۳] (۱۹۵۳)؛ «منتخبات فارسی» د. کوبیدزه در دوجلد (۱۹۶۴ – ۱۹۶۷)؛ و «منتخبات فارسی» خانم ل. توشی شویلی[۴] برای‌سال اول دانشگاه (۱۹۷۰). اینک چاپ‌جلد اول «منتخبات‌متون‌تاریخی فارسی» تدوین ج. گیوناشویلی[۵] و د. کاتسی تادزه[۶] نزدیک باتمام میباشد.

درزمان حال بنگاههای فعال ایرانشناسی گرجستان عبارتند از کرسی

1– V. Puturıdze　2– D. Kobıdze　3– Y. Abuladze

4- L.Tushıshvilı　5– J.Gıunashvılı　6–D Ka'sitadze

فیلولوژی‌ایرانی (رئیس د. کوبیدزه)، کرسی زبانشناسی (رئیس گ. آخولدیانی)[7] وکرسی تاریخ ممالك شرق (رئیس و. گاباشویلی)[8] در دانشگاه، شعبهٔ فیلولوژی فارسی (رئیس م. تودوا)[9]، شعبهٔ زبانهای هند و ایرانی (رئیس ج. گیوناشویلی) وشعبهٔ تاریخ قرون‌وسطی ممالك شرق (رئیس و. گاباشویلی) و شعبه تاریخ معاصر ممالك شرق (رئیس أ. گی‌گی‌نئشویلی)[10] درانستیتوی خاورشناسی فرهنگستان علوم جمهوری گرجستان. بعضی ازمسائل ایرانشناسی درانستیتوی ادبیات فرهنگستان علوم، انستیتوی نسخ خطی فرهنگستان علوم و انستیتوی تاریخ فرهنگستان علوم مورد مطالعه و بررسی قرار میگیرند.

یکی ازمطالب مهم مورد تحقیق ایرانشناسان گرجستان بررسی کلمات مأخوذ ازفرس‌قدیم، فارسی میانه ودری میباشد. درطی قرون متمادی گرجستان روابط بس‌نزدیکی ازلحاظ‌سیاسی، اقتصادی وفرهنگی باایران داشت. درنتیجهٔ این تماسها بسیاری از واژه‌های زبان فارسی دوره‌های مختلف درزبان گرجی مستقر ومتداول گشته‌است. مطالعهٔ اینگونه کلمات نه‌فقط برای روشن گردانیدن مسائل تاریخ زبان گرجی ضروری است بلکه برای بررسی نکات جالب‌فونتیك تاریخی و صرفی خود زبان فارسی نیز مفید میباشد. دراین زمینه تحقیقات زیادی بعمل‌آمده ما اینجافقط بذکرکتاب خانم م. آندرونیکاشویلی[11]-«رساله روابط زبانهای ایرانی باگرجی» (۱۹۶۶) اکتفا میکنیم. این‌کار علمی‌نفیس شامل کلمات مأخوذه ازفرس قدیم و زبانهای فارسی میانه میباشد.

دیگر ازمباحث مهم تحقیقاتی مسائل اشتقاق، ترکیبات لغات، لهجه‌شناسی و فونتیك زبان‌فارسی است: کتاب‌خانم ت. چخه‌ئیدزه[12]«کلمات‌مرکب زبان فارسی» درسال ۱۹۶۹ بچاپ رسید. یك سلسله مقالات خانم ل. توشی شویلی دربارهٔ مختصات فونتیکی و صرفی‌لهجه‌های شیراز، اصفهان وسمنان‌نیز منتشر گردیده است. فعالیت‌علمی‌چندین سالهٔ گ. آخولدیانی‌درزمینهٔمطالعات مسائل فونتیك، لغات ولهجه‌شناسی‌زبان‌اوستی» (Ossetic) درکتاب «منتخبات کارهای علمی دربارهٔ زبان اوستی» (۱۹۶۰) جمع آوری شده است. ش. گاپریندااشویلی[13] و ج. گیوناشویلی درکتاب «فونتیك زبان فارسی» (۱۹۶۴)

7-G. Akhvledıanı 8- V.Gabashavılı 9- M. Todua

10- O. Gıgıneishvılı 11- M. Andronıkashvılı

12- T. Chkhe,dze 13- Sh. Gaprındashvılı

اصوات زبان فارسی را بوسیلهٔ اشعهٔ مجهول، اسیلوگراف و تجزیهٔ طیفی مورد مطالعه قرار دادند. ضمناً تعبیر فونولوژیك این اصوات که بااستفاده ازماشین‌های حساب سریع‌العمل صورت گرفته است درکار علمی ج. گیوناشویلی «سیستم فونمهای زبان فارسی» (۱۹۶۵) بچاپ رسید.

مبحثی که همیشه مورد توجه خاص ایرانشاسان ما قرار دارد روابط ادبی ایران باگرجستان است. چنانکه گفته شد شاهکارهای ادب فارسی درطی قرون وسطی بزبان گرجی ترجمه شده وتطبیق ومقایسه روایات گرجی بامتون فارسی، معلوم کردن مختصات سبك ترجمه‌های گرجی واهمیت آنها برای بررسی مآخذ فارسی توجه دانشمندان را بخود جلب میکند.

اثر جاویدان فردوسی ونوشته‌های مقلدین و اقتباس کنندگانش درطی قرون ۱۸-۱۵ میلادی بوسیلهٔ چندنفر بنظم ونثر گرجی درآمده است. جلد اول روایات گرجی شاهنامه در۱۹۱۶ باهتمام یو. آبولادزه چاپ شد. جلد دوم این روایات زیرنظر یو. آبولادزه، آ. بارامیدزه[14]، ك. کِکِلیدزه[15]، پ. اینگوروقوا[16] و ا. شانیدزه[17] درسال ۱۹۳۴ منتشر شد. جلد سوم این روایات‌را د. کوبیدزه آماده چاپ کرده است و در روزی بدست خوانندگان خواهد رسید. پرکارترین ایرانشناس گرجستان د. کوبیدزه تحقیقات مفصلی در بارهٔ شاهنامه و روایات گرجی آن بعمل آورده است. نتیجهٔ فعالیت ثمربخش ایشان درکتاب «روایات گرجی شاهنامه ومآخذ فارسی آنها» منعکس شده است. این کار علمی پرارزش درسال ۱۹۵۹ چاپ شد. دراینجا مناسب است که ازکتاب «فردوسی و شاهنامهٔ او» (۹۳۴) تألیف ا. بارامیدزه نیز نام ببریم.

درکار تحقیق منظومهٔ فخرالدین گرگانی «ویس‌ورامین» وترجمهٔ گرجی آن که درقرن ۱۲ میلادی انجام داده‌شده موفقیتهای بزرگی نصیب‌ایرانشناسان گرجی گردیده‌است. بقول‌شادروان سعیدنفیسی ترجمهٔ گرجی این‌منظومه‌برای تصحیح متن فارسی منتهای اهمیت را دارد . بسیاری از متخصصین ما دراین زمینه تحقیقات دامنه‌داری کرده وکتب ومقالات متعددی بچاپ رسانیده‌اندولی ما فقط بذکر دوکتاب اکتفا میکنیم. چاپ ترجمهٔ گرجی درسال ۱۹۶۲ و انتشار متن انتقادی فارسی منظومه بوسیلهٔ «بنیاد فرهنگ ایران» در ۱۹۷۱ . هردوکتاب را ا. گواخاریا[18] و م. تودوآ برای چاپ آماده کرده‌اند.

14- A Baramidze 15- K. Kekelidze
16 P.Ingorokva 17 A Shanidze 18 A. Gvakharia

«انوارسهیلی» واعظ کاشفی را چنـدنفر در طی قرون ۱۸ـ۱۶ ترجمه کرده اند . تحلیل این‌روایات درکار علمی ا. بارامیدزه بنام «روایات گرجی کلیله ودمنه» (۱۹۴۵) داده شده است. کتاب دیگری نیز دراین زمینه بوسیلهٔ م. تودوآ درسال ۱۹۶۷ بچاپ رسید.

ایرانشناسان گرجستان تتبعات زیادی برای پیدا کردن ماخذ و تحقیق متون «کتاب بهرام گور»، «یوسف و زلیخا» ، «لیلی ومجنون»، «بختیارنامه» «سندبادنامه» و غیره که در قرون ۱۸ـ۱۶ میلادی بگـرجی ترجمه شده بعمل آورده‌اند. در خاتمه این فصل باید خاطرنشان ساخت که بسیاری ازمسائل مهم روابط ادبی وفرهنگی ایران و گـرجستان در کتاب ذیقیمت د. کوبیدزه ـ «روابط ادبی گرجستان‌وایران» (۱۹۶۹) مطرح شده است.

کتابهائی که درمسائل ادبیات شناسی بچاپ رسیده ازین قرارست؛

«تاریخ ادبیات فارسی» دردوجلد تألیف د. کوبیدزه (۱۹۴۶ـ۱۹۴۷) مجموعهٔ مقالات « رودکی» باشتراك وزیرنظر د. کوبیدزه (۱۹۵۷)، مجموعهٔ مقالات «جامی» باشتراك و زیرنظر د. کوبیدزه (۱۹۶۴)، « نثر بدیع صادق هدایت» تألیف ت. کشه‌لاوا[19] (۱۹۵۸)، «نثر بدیع سعید نفیسی» تألیف خانم ل. گیوناشویلی[20] (۱۹۶۶)، «ـشعر سعید نفیسی» از خانم ل. گیوناشویلی (۱۹۷۱). بغیر ازکتابهای مذکور یك سلسله مقـالات دربارهٔ شرح احوال و خلاقیت نظامی ، سعدی، حافظ، دهخدا، بهار، جمال‌زاده، فرخی‌یزدی، نیماـ یوشیج و دیگران منتشر شده است.

چنانکه ذکر شد مطالعهٔ منابع تاریخی ایران برای روشن گـردانیدن مسائل مربوط بحیات اجتماعی، سیاسی و اقتصادی گرجستان دوران فئودالیسم کاملاضروری است، لذا ایران‌شناسان گرجستان توجه شایانی بفراگرفتن‌مآخذ واستخراج اطلاعات مربوطه مبذول داشته‌اند اینجا دروحلهٔ اول بایدخدمات مرحوم و. پوتوریدزه را بیاد بیاوریم. آثار اساسی ایشان عبارتند از : «اسناد تاریخی گرجی ـ فـارسی» (۱۹۵۵)، «اسناد تاریخـی فارسی درمخازن کتب گرجستان» درچهارجلد (۱۹۶۵ ـ ۱۹۶۱) ، «اطلاعات حسن روملو دربارهٔ گرجستان» (۱۹۶۶)، «اطلاعات اسکندر منشی‌دربارهٔ گرجستان» (۱۹۶۹).

تحقیقات پی‌گیر و دامنه‌دار دررشته تاریخ بعد ازتأسیس کـرسی تاریخ ممالك شرق (۱۹۵۰) تحت سرپرستـی استاد و. گاباشویلی آغاز میگردد .

---

19. T. Keshelava 20 L Giunashvili

مسائلی‌که مورد توجه متخصصین ما قرار دارند عبارت‌اند از : تاریخ اجتماعی واقتصادی دورهٔ ساسانیان، شهرها و تشکیلات اجتماعی آنها درقرون وسطی ، تاریخ دورهٔ مغول، تاریخ دورهٔ صفوی، تاریخ زندیه ، تاریخ قاجار و غیره. کتابهائیکه دراین مباحث بچاپ رسیده بقرار ذیل‌اند. درسال ۱۹۵۷ باشتراك وزیر نظر و. گاباشویلی «مجموعه دربارهٔ تاریخ خاور نزدیك» منتشر شد. در این کتاب مسائل تاریخ دوره‌های ساسانیان، سلجوقیان ، ایلخانیان و صفویان مطرح گردید اثر علمی دیقیمت و. گاباشویلی «سازمان فئودالیسم گرجستان درقرون ۱۶-۱۷» (۱۹۵۸) حاوی مطالب جالب روابط ایران و گرجستان بوده وضمناً مختصات تشکیلات‌فئودالی گرجستان‌مورد بررسی قرار گرفته وباسیستم مالیاتی و زمین داری ایران مقایسه شده است . « سلجوقیان و گرجستان » (۱۹۶۸) تألیف ن سنگلیا،[۲۱] «المعزیگ» (۱۹۶۸) تألیف ر. کی‌کنادزه[۲۲]، «شهرها و زندگانی شهری در ایران صفوی» (۱۹۶۶) تألیف ك. کوتسیا،[۲۳] «ایران درنیمهٔ دوم‌قرن ۱۸» (۱۹۷۰) تألیف ز. شاراشنیدزه،[۲۴] « ترکمنهای ایران» (۱۹۶۸) تالیف ا گویلاوا،[۲۵] «توسعهٔ شرکت‌های تعاونی روستائی در ایران» (۱۹۶۸) تألیف گ چی‌پاشویلی[۲۶]

برای تکمیل نمای‌ایرانشناسی‌درگرجستان بایدمتذکر شدکه‌دانشمندان جمهوری میکوشند تا خواستهای خوانندگان بیشمار وعلاقه‌مندان بادب ایران را از راه ترجمهٔ آثار شعرا و نویسندگان کلاسیك ومعاصر تأمین نمایند. مثلا درطی ۱۸ ماه اخیر ۷۰۰۰ نسخهٔ «منتخباتی‌از دیوان حافظ» (۱۹۷۰)ترجمهٔ و کوته‌تی‌شویلی،[۲۷] ۳۰۰۰۰ نسخه مجموعه داستانهای‌صادق هدایت تحت‌عنوان «لاله» (۱۹۷۰) ترجمهٔ ت کهسه‌لاوا و ۲۵۰۰۰ نسخه «افسانه‌های فارسی» (۱۹۷۱) تدوین‌کننده ح. گیوناشویلی بچاپ رسیده است

21- N. Shengelia 22- R. Kiknadze 23- K Kutsia
24- Z Sharashenidze 25- O Gvilava
26- G. Chipashvili 27- Kotetishvili

خواندنی

خواندنی

حواندنی

حواندنی

علی دشتی

-۱-

رباعیات اصیل مولانا

طوریکه دیوان غرلیات مولوی
تر ار مثنوی معروف و متداول بود
عیات وی نیر کمتر ار غرلیات او
رد اهل دوق وادبست. شایداغراق
د اگر بگوئیم‌عدهٔ رباعیات‌متداول
بادرمیان مردم‌ازده‌تا تحاوز نکند
سورتیکه شمارهٔ رباعیات منسوب
تقریباًاردویست‌برابرآنچه دبانرد
داران سعراست تحاور میکند.
حلدهشتم دیوان‌کبیر مولانا حلال‌الدین محمدکه معروف است به دیوان
تبریزی‌وبه یمن‌تحقیقات دقیق‌وتتبع‌فاصلانه فقیدعلم‌وادب مرحوم‌فروزانفر
وتهدیب وتدوین یافت احتصاص به رباعیات مولوی دارد وحجمی متناسب
لیات او یافته است. زیرا ار روی مآحـذ عدیده‌ای‌که مبنای کار مرحوم
انفر بوده است ۱۹۸۳ رباعی در این‌حلد صبط شده است.
اما بیگمان نمیتوان همهٔ آنها را ار مولوی دانست چه رباعیهای بسیاری
ن میان هست که بشیوه فکر و سخن او نیست وپاره‌ای از آن رباعیات در
سایر شعرا آمده بسبك گفتارآنها نردیك‌تر است تا بسبك مولوی.
حودمرحوم فروزانفر بانظر تیزبین وشم‌سبك شناسی و استیلائی‌که بر
ن ادبی داشت ودرابداء رای بحدوسواس حانب احتیاط‌را مراعات‌میکرد
این‌معنی بوده ودرمقدمهٔ حلدهشتم تصریح کرده است‌باینکه.
«شك نیست که تمام رباعیهائی‌که دراین منابع دکرشده ار
«مولانا نیست و شاید در محالس برربان‌آن‌بزرگ رفته و مریدان»
«ثبت‌کرده و سپس دیگران بنام وی نوشته‌اند. زیرا در این میان»
«رباعیاتی می‌بینیم‌که پیش‌از روزگارمولانا در متون فارسی ویا در»
«محتارنامه عطار ویاحرو رباعیات اوحدالدین‌کرمانی‌ونجم‌الدین»
«رازی وجزآنان یادشده‌است.»
وبلافاصله‌وعده داده‌اند که درآینده درین‌باره‌بحث‌مستوفی‌کنند ورباعیات
ل را بازنمایند امادریغ وافسوس‌که باداحل‌این‌چراغ فروزان راخاموش
را ازفیض‌نور اومحروم‌کرد.

۵ ـ نقل ار«۱۰۰ رباعی مولوی» ،تنطیم‌پرویزصدیقی، چاپ‌تهران ۱۳۵۰

همانطوریکه استاد فقیداشاره کرده‌اند درباب این‌رباعی‌ها جای بحث و انتقاد بازوفراخ است وبطورحتم نیمی‌از آنهارامیتوان‌کنارگذاشت. پاره‌ای از مولانا نیست زیرا بهره‌ای ازسبك انشاء وفکر اوراندارد، بعضی از رباعیات با تغییرات مختصری تکرار رباعی‌دیگر یست ازاینرو میتوان‌آنها راتقلیدوپیروی ازیك رباعی اصیل فرض کرد.

باوجود همه اینها در این ۱۹۸۳ رباعی رباعیات بسیاری می‌توان پیدا کردکه بشیوهٔ سخن واندیشه مولوی نزدیك است، رنگ خاص غزلیات دیوان شمس تبریزی درآنها دیده میشود: قوت‌تعبیر، شوریدگی روح، شوق وجذبه، بی‌اعتنائی به مقررات (خواه ادبی خواه شرعی) خلاصه بارقه وگرمی روحی که مولوی رامافوق عادیات قرار می‌دهد درآنهابچشم می‌خورد.

بدیهی‌است تشخیص اصیل ازدخیل وپیداکردن سروده‌های مسلم مولوی ازمیان انبوه‌رباعیاتی‌که درجلدهشتم دیوان‌کبیر جمع‌شده است کارآسانی‌نیست ومستلزم نیروی تحقیق ودقت‌نظر، موهبت سخندانی وسخن شناسی، اطلاعات واحاطهٔ برادبیات ایران تانیمه‌های قرن هفتم هجریست و ازهمه اینهاکمیابتر و ارزشمندتر ملکه استنباط واجتهادبایستی پای بمیان‌گذارد وازروی ضوابط سبك‌شناسی انگشت برروی رباعیات اصیل بگذارد.

اماعرب می‌گوید «مالایدرك‌کله‌لایترك‌کله» وخودمولوی نیزمی‌فرماید «آب‌دریا را اگرنتوان‌کشید ــ هم‌بقدر تشنگی بتوان چشید» اگرهمه سروده های مولوی رانتوان از انبوه۱۹۸۳ بیرون‌آورد لااقل این امکان هست‌که در حدود یکصدرباعی ازآن‌میان برگزیدکه صددرصدازشیوهٔ سخن و روح‌مولوی برخوردار باشدواین همان کاریست‌که دوست فاضل آقای پرویز صدیقی بدان همت‌گماشته‌اند. با ارادت استوار و بی‌شائبه‌ای‌که باین متفکر بزرك دارند و سالها از روح فیاض مولوی، چه از راه کتاب عظیم‌الشأن مثنوی وچه از راه غزلیات دیوان شمس تبریزی فروغ وگرمی گرفته‌اند، برآن شده‌اندکه این جای تهی‌را درادب فارسی پر کنند.

ودرانجام این‌امرحسن ذوق بکاربرده وازکمیت به‌کیفیت پرداخته‌وابداً درغم فزونی حجم نبوده بلکه‌کوشیده‌اند رباعی‌هائی‌را انتخاب‌کنندکه دم‌گرم مولوی از آنها وزیده واثری از شعلهٔ دل‌وی درآن احساس شودتا در حدگفتهٔ خودمولانا قرارگیردکه می‌گوید.

میجهد شعله دیگر ز زبان دل من
تا ترا وهم نباید که زبانیم همه

*

خون چومیجوشد منش ازشر رنگی میرنم

*

رنــگ دلم هر نفسی رنگ خیال تــو بود

***

در اینجا اشارهٔ اجمالی باین مطلب سودمند است که رباعــی یکی از متداولترین و رائج‌ترین و آسانترین اشکال شعریست: مرکب ازچهار مصراع است‌که هرکس‌می‌تواند مطالب خود را درآن‌بگنجاند، هرچندحرفهٔ اوشاعری نباشد و یارای سرودن قصیده یاغزل و مثنوی نداشته باشد، خواه موضوع آن تغزل یامدح و هجای کسی بوده یا نکته‌ای فلسفی واخلاقــی در آن گنجانده شده باشد.

اما درانبوه رباعیات گوناگون پارسی دودستهٔ رباعی متمایز و مشخص است. یکی رباعیاتی‌که متضمن‌اندیشه‌های فلسفی است ودیگر رباعیات‌صوفیانه که نشان‌دهنده جذبه‌های روحی طبقه خاصی است.

رباعیات معدودی بنام خیام در کارنامهٔ ادبــی ایران ثبت شده است که نمایشگراندیشه سرگردان دانشمندیست‌درجستجوی سرآفرینش، درپیداکردن علت غائی وخردپسند خلقت، درمعمای تاریك وغامض مرگ وزندگی وخلاصه دربارهٔ جهان هستی به تکاپوافتاده‌است: این‌رباعیات معدود يك واحد فرهنگی وادبی است‌که به پیروی و تقلیدآنها صدها رباعی‌گفته شده و حتی از حــدود تفکرات خردمندانه‌آن بسی‌دورگردیده وجنبهٔ خرق معتقدات وعادات و سنن راگرفته است‌که رویهمرفته بقول دانشمند دانمارکی ارتورکریستن‌سن «اگر هم آنهارا ازخیام ندانیم نماینده فکر و تعقل يك‌طبقه از قوم ایرانیست‌که از تحمل عواید وآداب سامی بتنگ آمده‌اند. »

عرفای بزرگ ایران بگونه‌ای‌دیگر در رازجهان هستی اندیشیده‌اند. درفکرآنها آدمی مرکزکائنات ورازعالم وجود است ولی‌انسانی‌که از تاریکی ماده‌رهائی یافته بابال‌وپرشوق وجذبه بسوی‌نور مطلق وزیبائی محض به پرواز آمده ولاجرم «ازملك پران شده» وآنچه دروهم ناید گردیده‌است.

خوداین طرزفکرشأن واعتباری دارد وشاخص يك‌طبقه مردمانی است‌که فکر وروح آنان نتوانسته است درمرزهای عقاید تعبدی وسنن‌عادی زمان خود باقی‌بماند: مختارنامه عطار، رباعیات عین‌القضاة، رباعیات معدودی که بشیخ ابوسعید ابوالخیر نسبت میدهند و رباعیات جلال‌الدین محمد مولوی نماینده

اینده است.

دراین عصر که روح قومی ایرانیان بیدار شده و اندیشمندان بحرانه توانگر فرهنگ وادبیات خودروی آورده‌اند نشر رباعیات اصیل مولوی خدمتی است وفراغی را پر می‌کند.

مولوی در سرودن اشعار بهٔ عرف و عادت اعتنائی ندارد . قصد او بیان اندیشه یا بیرون ریختن انفعالات نفسی همان‌دمی است که زندگی می‌کند ، در بیان‌شور وهیجان روحی چیزی او رامحدود ومقید نمی‌کنداراینرو از مختصات بارز شیوهٔ او مفهومی است که بزبان فرانسه Spontane می‌گویند وشایدبشود آنرابخودی خود گفت یعنی بطورطبیعی وبدون سبق ذهنی به ساختن وپرداختن آن، چیزی که او را بیش ازدیگرشاعران متمایز می‌کند وحتی می‌توان او را اشعرشعرا نامید همین‌مناسبت. نهایت بواسطه استیلای تردیدناپذیری که برادبیات فارسی وعربی دارد وذخیرهٔ وسیع و عظیمی‌که درذهن او انباشته است و ضمیر ناآگاه وی ازتعبیرات گوناگون استادان زبان فارسی مایه گرفته است گاهی سروده‌های وی‌ازحیث فصاحت وجزالت بمثابهٔ سرودهٔ های فصحای بزرگ‌می‌شود وگاهی متوسط وگاهی نیزفرو میافتدولی درهرصورت هرمتأمل فکوری که در گفته‌های وی دقت کرده‌است بخوبی‌استنباط می‌کندکه اوپروای انشاء وتزیین کلام وترصیع جمله ندارد وبقول خوداو «قافیه و مفعله راگوهمه سیلاب ببر»

اما درعوض یك‌خصوصیتی‌ملازم سروده‌های وی‌هست وآن‌قوت تعبیراست که یاناشی ازصداقت لهجه وصراحت بیان‌است وخواننده احساس می‌کندکه از اعماق روح او جوشیده است و یاآنکه معلول سادگی گفتار اوست‌که گاهی با تکرار یك‌کلمه آنرا قوی و مؤثر می‌کند مثلابیتی از وی مشهور بودکه سابقاً اینطور نقل می‌شد،

حاصل عمرم سه سخن بیش نیست
خام بــدم ، پخته شدم ، سوختم

درصورتیکه همین بیت‌ضمن یك‌غزل‌کوچك درديوان تصحیح شده‌مرحوم فروزانفر اینگونه ثبت‌شده وبطورقطع بشیوهٔ سخن مولانا نزدیك‌تر است زیرا بیشترحاکی ازآن چیزیست‌که در ذهن‌دارد ومی‌خواهد بگوید.

حاصل ازاین، سه سخنم بیش نیست
سوختم و سوختم و سوختم (۱)

۱ـ خود غزل چنین‌است:
چند فنا برقد دل دوختم

(دنباله‌درحاشیهٔ‌صفحهٔ بعد)

این احتمال وفرض معقول است که دیگران یا یکی از مریدان بیت مولانا را مطابق سلیقه و ذوق خود تغییر داده باشد و بدیهی است این تعبیر نیز معقول است ولی بیشتر جنبهٔ دنیائی دارد و مراحل آدمی را در ایام عمر نشان می‌دهد در صورتی که بدان وجه که مولانا گفته است اصیل‌تر ، عمیق‌تر ومتناسب‌تر است با هیجان وشوری که در روح دارد.

در رباعیات نیز گاهی بدین گونه تعبیرات مواجه می‌شویم که گوئی رباعی بادف وبانگ رباب گفته شده و گوئی کودکی به بازیچه مطلوب خویش دست یافته است.

امروز سماعست و سماعست و سماع
نوراست وشعاعست وشعاعست وشعاع
این عشق مشاعست ومشاعست و مشاع
از عقل وداع است و داعست و وداع

دراین مجموعه‌ای که آقای پرویز صدیقی تهیه فرموده‌اند باانواع رباعیات خوب ولطیف وپرمایه ولبریز ازجهش روح برمی‌خوریم که همه ازخاصیت زبان واندیشه مولانا بهره‌مندند و اگر کم انتخاب کرده وآنرا به صد رباعی محدود ساخته‌اند لااقل این اطمینان هست که همه از نفس گرم مولانا فرورآمد.

ـ ۲ ـ

زندگی طلبگی و آخوندی

قسمت دوم

سیدحسن یحیی قوچانی

آمدم همان کتاب چهارقرآنی را کـه داشتم از منزل برداشتم وبسم‌الله گفتم. رفتم به‌مدرسه که درس بخوانم ودرآن وقت سیزده‌سال داشتم سنهٔ ۱۳۰۸ (قمری) بود .

(دنباله ازصفحهٔ قبل)

چند چراغ خرد افروختم
پیر فلک راکه قرارش نیست
گردش بس بوالعجب آموختم
گنج کرم آمده مهمان من
وام فقیران ز کرم توختم
در مثل شمع من پاك ـــاز
ریختم آن دخل که اندوختم
حاصل . . . . . .
الخ . .

دیدم استادم جارویی به‌دست گرفته تازه می‌خواهد حجره را جارو کند و حجره هم پاکیزه بود ، اگر فی‌الجمله گردی یا چوب کبریتی و امثال او داشت . گفت پسر نگاه کن که جارو کردن را یادبگیری و فرش اطاق نمدخوبی بود الادرنشستن‌گاه خود قالیچه معتبری داشت و لحاف و متکای خود را کـه پاکیزه بود میان لحاف‌پیچ ابریشمی بسته‌بود دیدم جارو بسرعت و شدت‌میبرد پائین‌ولکن سرجاروش‌بنمد وفرش اطاق نمیرسیدمثل آنکه گرد اورامیخواهد بتموج‌هوا عمده برطرف‌کند نه‌آنکه جارو را بروی فرش‌کشش بدهدکه موئی از نمدکنده نشود اطاق را بهمین وضع جاروب‌کرد و منهم بدقت نگاه‌میکردم و این درس را بخوبی روان‌کردم .

گفت حجره را روزدو مرتبه درطرف صبح وغروب جارومیکنی ودربین هم‌پاکیزه نگاه میداری‌که چوب‌کبریتی وذره‌کاغذی و پـرکاهی نبایـد افتاده باشد ، گفتم چشم . بعداز آن جارورا بمن‌داد و گفت پیش‌طره ۱ جاروکن بعد هم هشت‌نه‌پله‌ها را جاروکن روپائین وبعدهم ممررا و جاکروبه رازیر میان کاله مدرسه ولکن لازم نیست پله‌ها را روز دومرتبه‌جاروکنی ، گفتم‌چشم .

بعداز تمامی جاروب قدری پول دادو گفت از این زغال‌فروش درمدرسه میان میدان زغال‌میم‌بگیر . بفلان دکان‌عطاری‌که میان‌بازاراست ومن بااوحساب دارم بگو فلانی‌گفت پنج‌سیر تنباکو بدهد بگیر و بیارزود. فوراً رفتم آوردم بردم بپیش‌طره هرکدام را بجای خودش ریختم بازخودش آمد و گفت‌نگاه‌کن و یادبگیر یك‌کاسه سفالی را تانصف آب‌کرد نصف‌تنباکو را ریخت میان آب و همهٔ تنباکورا‌آب فراگرفت ازروی آب‌بملایمت تنباکو را برداشت وبرداشت تا آنکه در آب تنباکو نماند وکاسه را حرکتی داد آب را پائین ریخت ثانیاً تنباکو ها را میان همان‌کاسه ریخت و شاکرد بمالیدن تنباکو چند دقیقه مالش داد وچند قطره هم آب ریخت بقدریکسر قلیان‌گذاشت با انگشت شصت‌اطراف تنباکو را فشار دادکه تنباکو بـا اول بادگیر از طرف پائین برابر شد .... بعد از آن سرقلیان راگذاشت مقداری ذغال میم‌به آتش‌گردان‌کرد و کبریت زد به‌زغال و آنرا هم بگوشهٔ‌گذاشت ...گفت هروقت قلیان خـواستم اینطور بسازد ...

و اگر دفعهٔ از آنچه دیدی وشنیدی تخطی‌شود همچو بزنم‌کـه بمیری کره‌خر . از این‌حرف چنان خوف‌ورعبی بدلم افتادکه برخود لرزیدم باخود گفتم حالاخوب شد . هنوز من خلافی نکرده‌ام‌کره‌خر میگوید .

گفت آفتابه را ببرازچاه‌پر آب‌کن‌وته او را دومرتبه بحوض بزن‌بیاور

۱ ـ بالکن .

بجایش بگذار . رفتم پر آب کردم وته او را بحوض تطهیر کردم آوردم و او نگاه میکرد وقتیکه آفتابه را گذاشتم برخواست و گفت کره‌خر وقتیکه لب‌چاه آب بآفتابه آب میریختی چرا دامن خود را جمع‌نگرفتی که ترشح بتو نکند، سك‌نحس و يك پشت گردنی هم زد وحال آنکه من خود را جمع گرفته بودم .

با خودگفتم بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم مقداری گرفته شدم و به گوشهٔ نشستم قلیانش راکه تمام‌کشید رفت بیرون . منهم خیلی نشستم باخودگفتم یقین درس من امروز همین‌کارها بوده هنوز درس سطح نخوانده درس خارج میخوانم . عجب باین زودی ترقی کردم پدرم بمن کـه اصرار مدرسه رفتن داشت خوب فهمیده بود. غرض گرسنه‌شدم رفتم از بازارنان‌وماستی‌گرفتم و خوردم ،ظهری آمد همیشه خود را زمخت مثل برج‌زهرمار میگرفت . چوب خطی دادبمن‌که در بازار از فلان نانوائی سنگکی یکدانه‌نان برشته دوآتشه تخمك‌دارمخصوص بگیر بیاور. رفتم همان‌الفاظ را مرتبابنانوا گفتم ، نان‌را گرفتم دیدم روی نان مقداری خشخاش و چند دانه سیاه‌دانه وچنددانه‌کنجد پوست گرفته شده پاشیده شده و معنی تخمك‌دار را فهمیدم بامقداری پنیر آوردم مشغول خـوردن شد و قلیانی بترتیب صبح ساختم‌کشید و چون در منظرهٔ او بود و حرفی نزدفهمیدم این درس را روان‌کرده‌ام. بعد از قلیان گفت‌کوزهٔ بزرك را بردار برو از آن درکوچك‌که خارج شدی بپرس سرطبیلهٔ امیرحسین‌خان شجاع الدوله که‌ممر آب مخصوص عمارت از آنجاست‌کوزه را از آنجا پـر آب‌کن بیاروسماور را پرآب‌کن و آتش بینداز‌که من‌چرتی میزنم وچائی را وقتیکه برخواستم‌خودم دم میکنم .

او خوابید و منهم بگفته های اوعمل‌کردم لکن‌با احتیاط تامی‌که مبادا خشی وصدائی‌بلند شود ودر غیروقت بیدارشود . سماورکه‌جوش آمد برخاست چائی دم‌کرد و سینی استکان را نزد خودگذاشت . حوله کـه از روی استکانها برداشت چنان برق داشتند که‌گانه تازه خریده شده .

چائی دم‌کشید . دو استکان یکی را بطرف من‌گذاشت‌کـه بخور و یکی را نزد خودش من بعجز تمام‌که نمی‌خورم و چون علیلم برای من خوب‌نیست و عادی هم نیستم و علاوه پـدرم سفارش نموده که چائی نخور . چیزی نگفت چائی خود را خورد و مال من را برداشت رفت به‌پیش‌طره چائی و قند او را ریخت میان‌مدرسه بازآمد نشست ودواستکان ریخت. باز یکی‌را طرف‌من گذاشت و یکی را نزد خود و زمخت وساکت شد .

در این مرتبه استنباط کردم‌که عازم شده‌که هرچه بگویم نمی‌خورم‌این

میبرد میان مدرسه میبرد مادا استکان چائی دیگر پیش من خواهد گذاشت ...
تا آب سماور تمام شود . بعد ازآن با این لجاحت وغیظ معلوم نیست چه خواهد شد .

از خوف نابینی بحالك مالیده شدگی استکان چائی را برداشتم خوردم که اگر زهرقاتل را خورده بودم گواراتر بود. باخود گفتم این صورت را ازکسی ندیده و نشنیده بودم .

طرف عصر دیدم یکدونفر از محترمین شهر و یکی از میرزاهای شجاع الدوله آمدند. باردورهٔ قلیان و چائی گرم شد اینها یکدوساعت نشستند و من متصل در حرکت بودم برای ذغال و آب سماور و بیرون بردن سماور و خوش آوردن و قلیان کدائی را ساختن و بازار رفتن تا نیم غروب آنها رفتند اجازه مرخصی گرفته آمدم درد کان آشنا که با او بخانه برویم گفت . همان ماده گاو سیاه شاخ کوتاه که دوسه مرتبه صبح و شام در خانه میدیدی او را بگوره[1] فرستاده ایم بروزود در دروازه پائین که حالا گوره می آید او را ببر بخانه و اگر نشناختی از گوربچی[2] بپرس وقتیکه بردی دهپارده سیر آرد جو بگیر باکاه بریده سار آخورش را پر کن و صبح هم پیش از مدرسه ببر بدر دروازه به گوره سر بده باز نیم غروب برو بیاور وتر یدکن برای شب و این قاعده کلیه است و کار همه روز است

گفتم خیلی خوب بمحله رفتم گاورا آوردم نیم ساعت از شب گذشته ازطبیله کاهدان بیرون شدم .

آشنا گفت بیااین قران را بگیر ، یك شیشه هم داد که ازدکان عطاری دهسیر. نفت بگیر رفتم عطار گفت یکقران دهسیر نمیدهم گفتم دهسیر چند میشود گفت یکقران وپنجشاهی ، گفتم بقدر یکقران بده ، دادلکن شیشه پرشد آوردم آشنا گفت آوردی دهسیر است گفتم شاید زیادتر هم باشد ، شیشه خیلی پرشده احمق هم خوشحال شد که ارزان خریده ام . گفت من خودم قیمت کرده ام، دهسیر را یکقران وپنجشاهی کمتر نکردند ، پس توهروقت نفت تمام شد برو ازهمانجا بگیر . گفت حالا برو هفت هشت دلو آب بکش ، کوره ها ودودیك و آفتابه ها را پر کن برای خوردن وغیره که زنها نمیتوانند گفتم خیلی خوب، گفت هر شب آب کشیدن منزل بعهده تست . گفتم حالاکه برف انبار شده عیب ندارد .ساعت سه

---

۱ ـ گوره بفتح اول و دوم و سوم وسکون آخر از اصطلاحات محلی بمعنای دمیهائی که گاوچرانیده میشود

۲ ـ گاوچران

ارشب غدا خوردیم و یکساعتی هم بابچه‌های کوچك باری کردیم و حوابیدیم با حود گفتم چقدر حوب درس میحوانم حالا پدر بیچاره خوشحال است که چند صباح دیگر مجتهد میشوم .

غرض بعد از چهارپنج‌روز سیداستاد عوامل بمادرس داد لکن باریکروز درروز ترك میکرد و جرئت نداشتم از جای دیگر درس بگیرم و یا اشتباه بپرسم و خودش هم‌فهمی نداشت . ولومعالم ومطول میحواند . لکن همان اسم بود و بواسطهٔ پیوند بابزرگان ورفت‌وآمد با آنها و تقدس ، معززومحترم بود و پول زیاد باوداده میشد . و درمیان مدرسه هم خوب خرج میکرد

در زمستان اول پیچ یعنی بخاری فرنگی گذاست و حال آنکه در آن وقت فقط شجاع‌الدوله داشت و سائر خانه‌ها کرسی و اجاق‌های معمول بود من‌روزی دوبار کنده باندازهٔ بخاری که خیلی کوچك بود کنده خشك وتر می‌شکستم و شبانه‌روز متصل این بخاری سرخ بود حجره را رفقای خودش قهوه‌خانه اسم گذاشته بودند و منهم قهوه‌چی و شاگرد قهوه‌چی و نوکر بازاررو همه‌چیز بودم و درخانهٔ هم روزبروزکارها و توقعات زیاد شب‌تا ساعت پنج چونه تریاك را لوله و بکاغذ میپیچیدم و پنجشنبه و جمعه که بیکار بودم از منزل دوری‌دوسه پشته بوتهٔ هیمه برای تنور هفتگی بمنزل آشنا میبردم در این اواخر بقاعده و مستقلاعلاقی میکردم تا قریب یکسال رسید بشرح قطروچندووقی که گفت و طفره هم خیلی داست معلوم شدکه درست از عهده‌بر نمی‌آید .

گفت سیوطی برو نزدفلان‌طلبه‌بخوان. وقتیکه این اجازه‌را دادکانه‌عالم را بمن داد چه‌بسیار وقتها از درس نخوانده‌ام در خلوت گریه میکردم وخیلی غصه میخوردم از این جهت وجهات دیگر تا آنکه یك ثلث از شرح قطرمانده بودکه ترك‌کرد وگفت در نزد فلانی برووجامی را بخوان .

در سیوطی عقالم[1] بازشد ودرجامی لجام ازسرم برداشت ولکن درحجرهٔ او بودم و تمام خدمات را باحسن مایکون انجام میدادم و خوشحال بودم با آنکه همان آب خوردنی‌که از سرطبیلهٔ شجاع‌الدوله می‌آوردم که فقط در همانجا یکدو سوراخ‌کرده بودند وآب برمیداشتند والا درهیچ منزلی روی‌آن آب بازنبود مع‌ذلك پاکیزه‌گی آقا گل‌کرد و مدتی‌بودکه روزدومرتبه‌باکوزهٔ دومنی از بیرون دروازهٔ بالا از دهن‌فره[2] آن قنات آب می‌آوردم‌که خیلی‌بکر بود بعدهم رن‌گرفت شب و روز غالباً جهت خدمات درخانهٔ او بودم یك‌کمی

۱ ــ عقال ــ پای‌بدشتر .

۲ ــ مطهرقنات .

بمدرسه بودم و خدمات بیش از مدرسه بود تا ناخوش و بمرض استسقا مبتلا و بالاخره رفت بقلعه با الکلیه من‌آزاد شدم .

حرص غریبی بدرس داشتم چون‌که همدوشان من با اینکه من ازآنهابا هوشتر بودم از من‌گذشته بودند .

جامی بسه‌ماه خوانده شد. چون شب بقدر سه‌چهار ورق مطالعه میکردم فردا باستاد میگفتم تو فقط عبارت بخوان ومعطل تفسیرمباش من مواردنفهمیدهٔ خود را نشان‌کرده‌ام آنجا ترا اعلام میکنم و شرح نظام را بسه‌هفته و حاشیه ملاعبداله را بشرح ایضاً ، ازمغنی درس گرفتیم چندی که گذشت وباآمد .

اگرچه درقوچان سبك بود لکن در مشهد و اطراف مشهدشورش‌داشت. سیداستاد هم در قلعه مرحوم شد و من بالکلیه آزاد وآسوده شدم بسکه بدرس تشنهٔ بودم با آنکه طلاب متفرق شدند از ترس‌وبا من ابداً بیاد وبا نبودم .

شجاع‌الدوله رفت‌که فیروزه راتسلیم روس‌کند. درچهارفرسنگی قوچان اسب او راکشت و ما تا بیرون دروازه باستقبال جناره رفتیم . آوردند وبردند بمشهد .

... حارج را نرد سید باقر رفتم در اوائل تحصیل‌اصفهان بسیارسحت گذشت بطوریکه در مدت شش‌ماه اول سه‌روزگرسنه بسر برده وناچار شده یکی ارکتابهای خود را بنام‌کتاب معالم به‌دو قران فروخته سد حوع نماید... .

-۳-

زادگاه زبان‌دری و قلمروآن

تقدیم به دانشمند ارجمند استاد عبدالحی حبیبی

این قطعه اثرطبع دکتر محمود افشار مدیر محلهٔ آینده در محلهٔ «آریانا» چاپ کابل (شماره مسلسل ۲۹۵) چاپ شده است.

من‌آنم‌که درپای خوکان نریزم
مرا این قیمتی در لفظ دری را
ناصرخسرو

چوعندلیب‌فصاحت فروش‌شدحافظ
توقدراو به سخن گفتن‌دری‌بشکن
حافظ

***

«دری» اندرخراسان‌پرورش‌یافت — که بودی تابه‌چین شرق شمالش
خراسان کلان کانروز میبود — خراسان کنونی از محالش

عرب بافارس بدهمسایه ، آورد ... «دری» را «فارس» اندر مقالش
وگرنه «پارسی» بودآن زبانی ... کـه بـا «دارا» بشدگاه زوالش
زبان«پهلوی»ز«اشکان» شدآغاز ... بـه «ساسانی» بشدحـد کمالش
از آن‌پس بالسان تازی آمیخت ... زبـانی نـوبـزاد از اتصالش
«دری» این لهجهٔ اهل خراسان ... همی تـابید حـورآسا جمالش
سمرقند و بخارا بـود از آغاز ... مقر شاعران پرجلالش
درآنجا «رودکی» باسازو آواز ... فـرار آورد تـا اوج هلالش
که‌تاگوید بـه مـاه آسمانی ... تـو چیزی نیستی انـدرقبالش
سپس دربـارحوددرغزنـی‌آورد ... در آنجا بـرد تا حـدکمالش
چوبتگرلعبت‌آسا عنصری ساخت ... به‌صنع شعر زلف‌و خط‌وخالش.[1]
درآن دربارسلطانی‌چو«محمود» ... غلامش گشت وعاشق بـرجمالش
بـه‌خلعت «فرخی» آنکه بیفزود ... بـه تشریف ادب فـروجـلالش
همانجا نیز «فردوسی» پی‌افکند ... یـکی کاخ بلند بـی‌زوالش
چوعیسی زنده‌کرد اومردگان‌را ... بـه‌کلك معجزآسای خیالش[2]
به گردان و دلیرانش بیاموخت ... فنون رزم و آئین جـدالش
«سنائی» «مولوی» بادشیخ‌عطار» ... بـدوآموختند عـرفـان‌وحالش
زدیگر سـوی درگنجه «نظامی» ... رمـوز دلـبری ، غنج‌و دلالش
بدین‌سان نازنین آمد بـه شیراز ... که‌تا«سعدی»کشد نازجمالش
بـه لفظ و معنی زیبایش آراست ... ز نظم ونثر در شعر و مقالش
«گلستانی»برایش‌ساخت‌چونانك ... نه می‌باشد خزان و نه زوالش[3]
ازآن پس‌چون‌عروسی گشت‌دلبر ... که «حافظ»کام بگرفت ازوصالش
نقاب از چهرهٔ انـدیشه بگشود ... سخن را شانه‌زد کلك کمالش[4]

---

۱ ـ اشاره به این بیت عنصریست :

بادنوروزی همی در بوستان بتگر شود ... تا زصنعش هردرختی لعبتی دیگر شود

۲ ـ اشاره به‌این ابیات فردوسی است :

پی‌افکندم از نظم‌کاخی بلند ... که از باد وباران نیابد گزند

چوعیسی من‌این مردگان راتمام ... سراسر همه زنـده کردم بنام

۳ ـ اشاره به این بیت سعدیست :

گل همین پنج‌روزو شش باشد ... وین‌گلستان همیشه خوش‌باشد

۴ ـ اشاره به این شعرحافظ است :

کس چوحافظ نگشود از رخ اندیشه نقاب ... تا سرزلف عروسان سخن شانه زدنـد

کنون اهل زبان دیوان وی را — همی‌خوانند و می‌گیرند فالش

دگرباره به شرق آمد فروهشت — به‌دربار «هری»،«جامی» رحالش

سپس از راه کابل رفت زی‌هند — به‌همره «صائب» نازك خیالش [5]

پذیرا شد از او دربار دهلی — چنان چون بود شایان حالش

چومشاطه «کلیم» و «بیدل» آنجا — بیفرودند برحسن و جمالش

به‌سبك هندی آرایشگر آراست — چوخط وخال‌هند و خط وخالش

رموز و نکته‌ها آموختندش — که تا نقصی نماند در کمالش

«دری» خود این زبان اهل کابل — قلمرو بود روزی تا «آرالش»

بـه‌شرق وغـرب اوشهپر گشوده — همه‌چون مرغکان در زیر بالش

ز هر شاعران دربار «غزنی» — ز هر دربار والاتر جلالش

ز «کشمیر»،«ختن»،تا«سند»،و«خوارزم» — همه‌زیره‌خور خوان نوالش

به«بغداد»و«حلب» تاخطهٔ «روم» — چو برگ زر برندی مقالش

به«چین» از گفتهٔ «ابن بطوطه» — بسی بودند عاشق برجمالش

ز مرز «هند» تا «دربند قفقاز» — رسیده سر بـه‌سر صیت کمالش

دکتر محمود افشار

---

۵ ـ صائب هنگامی‌که بهند میرفت مدتی درکابل نزد ظفرخان حاکم آنجا بود و قصیده معروف خود را در وصف کابل و محال آن بدین مطلع سرود :

خوشا عشرت سرای کابل و دامان کهسارش
که ناخن بر دل گل میزند مژگان هر خارش

انتقاد کتاب

بررسی کتابهای درسی

علیقلی جوانشیر

هر کتاب یا رساله‌ای که درعصر ما و درکشورما تألیف ویا ترجمه و منتشرمی‌شود ارباب علم وادب بمحض انتشار به بررسی آن پرداخته وصحت یا سقم مطالب ومیزان موفقیت یا عدم موفقیت مؤلف یا مترجم‌را موردتحقیق قرارداده و با درج مقالات انتقادی در جراید یومیه یا مجله‌های هفتگی و ماهیانه ارزش علمی یا ادبی یا هنری آن‌را به اطلاع علاقه‌مندان می‌رسانند وکتاب را آنچنانکه هست به‌خوانندگان معرفی می‌کنند .

دریغاکه کتابهای درسی که خوانندگان آنها صدها برابر خوانندگان کتابهای‌دیگراست ابداً مورد التفات محققان‌ودانشمندان‌قرارنگرفته‌وهیچگونه اظهارنظری‌درباره‌ٔ آنها مرسوم نمی‌باشد وحال‌آنکه موضوعات ومندرجات این کتابها پایه و اساس معلومات جوانان کشور بوده و از این جهت شایان توجه بسیار است .

علت اینکه ازکتابهای درسی انتقاد علمی نمی‌شودگویا این‌باشد آنانکه صاحب فضل‌واستاد عالیقدرند گفتگودرباره‌ٔ کتابهای‌درسی‌را دون‌شان‌خود دانسته و حیثیت علمی و اجتماعی آنها اجازه نمی‌دهد به چنین‌کارکوچکی بپردازند . خرده گیریهای خود دانش‌آموزان‌ومنتقدان فاقد عناوین‌علمی‌نیزدرنظرمقامات مسؤول بی‌ارزش وغیرقابل اعتناست . درنتیجه‌کتابهای درسی، غالباً از مطالب غیرمفید وضد ونقیض وحتی‌گمراه‌کننده پر شده است وچیزی ازاین اسفناکتر نخواهد بودکه جوانان‌کشورکه چشم امید همهٔ ترقیخواهان به نیروی بدنی و روانی‌آنان دوخته است اوقات گرانبها و قوای روانی وجسمی خودرا طوعاً و کرهاً در راه مطالعهٔ‌کتابهائی تباه سازندکه مطالب آنها غالباً بیهوده واحیاناً گمراه‌کننده نیزباشد .

حال‌که دانشمندان عالیمقام دخالت درین قبیل مسائل ظاهراً غیر قابل اهمیت را در خورشأن و عنوان خود نمی‌دانند عجب نخواهد بود کـه شخص بیمایه‌ای چون بنده زبان انتقاد بازکرده وبا ذکرنمونه‌هائی ازمعایب اساسی‌و هفوات واشتباهات مؤلفان پاره‌ای ازکتابهای درسی که متأسفانه مراجع‌صالحه نیزبرآنها صحه گذاشته‌اند معتقدان به اصلاح روش‌آموزش به لزوم تجدیدنظر

اساسی در برنامه ومندرجات کتابهای درسی توجه بدهد . شاید بدینوسیله باب انتقاد کتابهای درسی را نیز برارباب فضل وهنر بگشاید و نشان دهدکه قضیه آنقدرها که تصور می‌شود ساده و بی اهمیت نمی باشد بلکه در خور آست که استادان دانشگاهها نیز بدان توجه کنند

نویسنده حتی معتقد است که استادان محترم دانشگاهها دراین باب یك وظیفهٔ نوعی و اجتماعی و یك تکلیف اختصاصی نیز بعهده دارند زیرا کتابهای درسی را از دونظر می‌توان مورد توجه قرارداد یکی از نظر برنامهٔ آموزشی دیگری‌ازنظرصحت مطالب .

ازنظربرنامهٔ آموزشی باید بررسی‌شودکه‌آیا مطالبی که ازروی‌کتابهای فعلی به دانش آموزان تدریس می‌شود بفرض اینکه آن مطالب از روی دقت و امانت جمع‌آوری وتنظیم شده باشند اصولا مفید یا لازم بوده و خواندن آنها درواقع دانش‌اندوختن است ؟

آیا حفظ نام ولقب وکنیه ونام پدر واجداد صدها شاعر و نویسنده و نام صدهاکتاب فارسی وعربی وبخاطر سپردن اطلاعاتی ازقبیل اینکه مثنوی شاه و درویش را هلالی نوشته وسبعهٔ سیاره‌را زلالی‌تألیف‌کرده بدون اینکه‌دانش‌آموز از افکار و اهداف مرحومان هلالی وزلالی در تألیف آن‌کتابها جویا شده و اثرات‌آن‌را درزندگی واندیشهٔ آدمی سنجیده باشد وبدون اینکه به این‌کتابها حتی از روی جلدشان نظری افکنده باشد خود بخود علم محسوب می‌شود ؟ و به این نوع دانستن‌هاکه در اندك زمانی اگر مورد علاقه و مربوط به رشته تحصیلات عالیه شخص نباشد فراموش خواهد شد فایده‌ای نیزمترتب هست؟

آیا لازم است‌که تمام دانش‌آموزان فعلی ایران‌که درآینده یکی پزشك ودیگری شیمی‌دان وسومی قاضی و .... خواهند شد این را بدانندکه راه‌آهن نیویورك به سانفرانسیسکو یا خط ریاض به دمام در چه تاریخی‌کشیده شده و چندکیلومتر بوده وازکدام بلاد و اودیه می‌گذرند واگرندانند بیم‌آن می‌رود که پس‌ازمسافرت به‌آن‌کشورها دردشتها وشوره‌زارهای‌آمریکاوبیابانهای‌بی‌آب وعلف وقاعاً صف صف عربستان گمراه وسرگردان بشوند ؟

برای‌یك دانش‌آموزایرانی چه فرق می‌کندکه‌کارخانه‌های هواپیماسازی ژاپن در شهر (ناگویا) باشد یا (ازاکا)؟ وکارخانه‌های‌کشتی‌های‌جنگی‌آن کشور در (یوکوشوکا) باشد یا در (یوکوهاما) ؟ آنچه مهم است و در برنامه‌های‌آموزشی‌ماکمترین‌التفاتی بدان نمی‌شود این است‌که‌بدانش‌آموزان ایران‌بگویند وروشن‌کنندکه مثلاکشورژاپن‌ازچه راهی وتحت تاثیرچه‌عواملی به چنان ترقیات شگرف نایل‌شد ؟ و اجرای‌کدام برنامه‌ها سبب شدکه امروز

صنعت و تجارت آن بازار کشورهای بزرگ جهان را به خطر افکند ؟

آیا مغز جوانان را با این قبیل اطلاعات ناتوان کردن و قوهٔ حافظه را انباری برای انباشتن مطالب انگاشتن در عصری که علمای فن دیاسحش بودن این روش را با شواهد و براهین علمی و آزمایش‌های روانی ثابت کرده‌اند ضرورت دارد ؟

هم‌اکنون کتاب علم‌النفس تألیف یکی از استادان عالیقدر دانشگاه تهران در برابر نویسنده است . فصل مربوط به حافظه را بارکرده و به این گفته‌های پرمغز برمی‌خوریم : « در روزگار پیشین ذهن را مانند انباری می‌پنداشتند و تا ممکن بود در آن مطلب وارد می‌کردند و میزان فضل و دانش را عبارت از کمیت موادی می‌دانستند که مردمان در حافظهٔ خود فهمیده یا نفهمیده ذخیره کرده بعدها می‌توانستند بی کم وکاست و بی‌دخل و تصرف عیناً تحویل‌داده تقریر کنند البته در آن‌دوره قوه ابتکار ذهن و ملکهٔ فهم و تمیز مورد غفلت بود و آموزگاران و مربیان به این‌قوای عالی‌ذهن توجهی نداشتند . نخستین دانشمندی که برضد این اصول تربیتی قیام کرد (من تنی) * بود . این‌حکیم درچهارصد سال پیش چنین‌می‌نویسد : « روح ظرفی‌نیست که پر کنند بلکه کانونی است که بایدحرارت داده گرم نمایند ... من ترجیح می‌دهم روح را بسازم تاآنکه با اسباب واثاثه زینتش دهم . . . از برداشتن دانستن نیست بلکـه نگاهداشتن امانتی است در حافظه ...» پرورش حافظه به طریق فوق به زیان استعدادهای عالی ذهن تمام وظیفهٔ حافظه در نظر علمای نفس و تعلیم و تربیت امروزی آن نیست که مطلب زیاد انبار کنند بلکه این است که خدمتگذار قوای عالیهٔ ذهن باشد وفقط موادی را نگاه دارد که قابل استفادهٔ آنها باشند و بتوانند در اعمال مختلفهٔ ذهن و ابتکارات آن به‌کاربروند ...»

متأسفانه قسمت اعظم مطالب درسی مـا از همانگونه است کـه امروزه علمـای نفس و تعلیم و تربیت آن را نفی می‌کنند. یـك دانش‌آموز رشتهٔ ادبی دبیرستان نام صدها مداح وممدوح وفارسی‌نویس وعربی‌نویس‌را با نام‌آثارشان درذهن خودموقتاً جای می‌دهدولی هنوزیکی‌ازشعرای بزرك ایران‌را به‌درستی نشناخته و به افکار یکی ازحکما ومتفکرین ماپی‌نبرده و به‌معرفی‌یکی ازصدها کتاب‌که نام‌آنها را خوانده‌است قادرنمی باشد، درکتابهای تاریخ دانش‌آموز وقایع تاریخی رابطورخلاصه ازابتدا تاعصر، می‌خواند. ولی‌علل وقایع بـه او نمی‌شود و دانش‌آموز باروش تحقیق و تجسس علمی تاریخ آشنانمی‌شود زیرا

۱ ـ Michel Eyquem de Montaigne دانشمند قرن ۱۶ فرانسه

کتابهای تاریخ بذکرنام شاهان وسرداران وجنگ‌ها وفتحهاوشکستها وتأسیس وانقراض پی‌درپی‌سلسله‌ها آنهم بطورمختصرولی‌غیرمفیداختصاص‌داشته‌و بهیچوجه روشنگراوضاع اجتماعی اعصار مختلف نبوده و بسیاری ازمسائل در تاریکی و ابهام‌باقی می‌باشند و متاسفانه حفظ طوطی‌واری بعضی کتابهای قطور درسی که بظاهرممتع ازمطلب ودرمعنی محذوف می‌باشد، برای دانش‌آموزان‌فرصتی باقی نمی‌گذارد تابه توصیه‌ای‌که وزیرمحترم‌آموزش‌وپرورش درمقدمهٔ زیبا وپرمغز آن کتابها مرقوم فرموده ودرآن‌لزوم مطالعه وتحقیق رابه‌دانش‌آموزان خاطر نشان ساخته‌اندعمل کنند.

ایکاش حفظ این‌همه مطلب‌که درکتابهـا گنجانیده شد لامحاله از نظر تقویت‌حافظه مفیدمی‌بود متأسفانه این‌فایده راهم‌ندارد روانشناسان باآزمایش های دقیق ثابت کرده‌اندکه حافظه با انباشتن مطالب بسیار قوی‌تر نمی‌شود . (نرمان ل مان)* درکتاب اصول‌روانشناسی به‌استناد آزمایش‌های روانی‌چنین نتیجه می‌گیرد «حفظ‌کردن چیزهائی بـه امید اینکه حافظه را تقویت کند همانطور که‌ورزش‌عضله رامی‌کندصرفاً اتلاف وقت‌است». درباره برنامهٔ‌آموزشی مدارس گفتنی بسیاراست ولی‌به‌برای‌بیان‌آنهادراین‌جا مجالی‌هست ونه‌نویسندهٔ بیمایهٔ این‌مقاله می‌تواند درتمام موارد اظهارنظر نماید واصولا انجام چنین‌امر مهمی‌مستلزم غوروبررسی عمیق بوسیلهٔ دانشمندان و متخصصان تعلیم‌وتربیت و گوش‌شنوای مسئولین‌امور دارد وغرض ماهم ازاین توضیح مختصراین است‌که همانطورکه درمقدمه عرض‌شد باب‌انتقادکتب‌درسی را افتتاح‌کندوچون‌بحمدالله ازطرفی‌درکشورما مخصوصاً دانشگاههای ماعلماوفضلائی‌که درامرتعلیم‌وتربیت متبحر و صاحب‌نظر بد کم نمی‌باشد و از طرف دیگر مسئولان آموزش وپرورش خودطالب تغییرات عمیق درآموزش وپرورش می‌باشند یقین‌است‌که نظرات و راهنمائیهای صاحبنظران اثر قطعی خواهد داشت واین وظیفهٔ نوعی واجتماعی دانشمندان واستادان عالی‌قدر می‌باشدکه ازراهنمائی وارشاد مضایقه نفرمایند.

اما ازنظرصحت‌مطالب کتابها بارهمانطورکه عرض‌شد استادان‌دانشگاهها یك‌تکلیف‌اختصاصی بعهده‌دارندزیراهمه ساله سؤالات‌امتحان‌کنکوردانشکده‌ها از طرف استادان عالی‌مقام تهیه می‌شودکه ناچارند سؤالات را از روی همین کتابهای درسی‌استخراج و مطرح‌کنند. یك استاد دانشگاه چگونه می‌تواند از

---

* ـ Norman L . Mann دانشمند معاصر امریکایی‌که کتاب روانشناسی او وسیله آقای‌دکتر محمود صناعی بفارسی برگردانده شده‌است

میان متون کتابها ومطالبی که در گردآوری آنها سهل انگاری و بی بند وباری تمام بکار رفته ومانمونه های آن را درمورد یك رشته از کتابهای درسی یعنی جغرافیای دورهٔ دوم دبیرستان رشتهٔ ادبی متذکر خواهیم شد سؤالات امتحان را برگزینند ودانش آموزان را بیازمایند؟

باری قصه واصلی ما ازین مقاله این است که ذکر نمونه هائی از اختلالات و نابسامانیهای کتب درسی جغرافیا علاقه مندان به امر آموزش وپرورش را به این نکته جلب کنیم که فرا گرفتن مطالب این کتابها نه تنها سودمند نیست بلکه زیانهای بسیاری نیز در برداشته وجز گمراهی ویاد گرفتن مطالب بی اساس یا کهنه که فاقد ارزش تحصیلی می باشد نتیجهٔ دیگری ندارد،

آنچه دراین مقاله درمیان کتابهای موردنظر نوشته می شود، اندکی از بسیار ومشتی از خروار است که بعقل ناقص مارسیده وعیبهای مهم این کتابها وقتی روشن خواهد شد که ازدیدهٔ تیز بین جغرافیدانان فاضل واهل تحقیق بگذرد زیرا بنده کمترین اطلاعی ازعلم جغرافیا ندارد وکارش تحقیق و مراجعه به کتابهای دیگرومآخذ معتبر نمی باشد ولاجرم نکته گیریهایش بطوریکه ملاحظه خواهند فرمود غالباً مستند به مطالب خودآن کتابها (یعنی همان کتابهای درسی) خواهد بود وشیوهٔ کارش دراین باب شبیه به شیوهٔ بازپرسی خواهد بود که از اظهارات ضد ونقیض یك گناهکار کم حافظه به دروغگوئی او پی برده ودرصحت تمام اظهارات او تردید کند.

۱ــ درصفحهٔ ۱۱ کتاب جغرافیای سال چهارم چاپ ۴۷ تعریف درستی از استوا شده که عیناً نقل می گردد: «استوا دایره ایست که سطح آن به محورموهومی زمین عموداست واز آن می گذرد» امادرصفحه ۲۲ همان کتاب درتوجیه علت اختلاف شب وروز وپیدایش فصول چنین می خوانیم، «اگرمحور زمین برسطح استوای آن عمود بودشب وروز درهمه جا وهمه وقت برابر واختلافی در مدت و همچنین در درجه حرارت آنها دیده نمی شد ولی چون محورزمین نسبت به آن متمایل است...»

ملاحظه فرمایند نویسندگان هفتگانهٔ کتاب جغرافیا که عمودبودن محور زمین به سطح استوایش معتقد بوده اند در توجیه اختلاف ساعات شبو روز و پیدایش فصول درمانده وناگزیر شده اند برخلاف گفتهٔ قبلی خود این بارمحور زمین را نسبت به سطح استوای آن قابل تصور کنند وازاین نکته غافل بوده اند که میل محورزمین نسبت به استوایش نیست بلکه این میل نسبت به سطح مدار آن بر گردخورشید است واین میل است که علت اصلی پیدایش فصول است

۲ ـ در صفحهٔ ۱۹ همان کتاب نوشته شده است محور زمین برسطح مدار گردش انتقالی آن به اندازهٔ ۶۶ درجه و ۳۳ دقیقه و ۲۷ ثانیه تمایل دارد که این تمایل ثابت است ودر آن هیچگونه تغییری حاصل نمی‌شود ولی در صفحهٔ ۲۱ همان کتاب در توجیه اعتدالین و انقلابین به این جملات برمی‌خوریم: «...درروز های اول بهار واول پائیز اشعهٔ آفتاب برخط استوا عمودی می‌تابد و به عبارت دیگر همه ساله دراین دو روز سطح استوای زمین برسطح مدار آن به دور خورشید منطبق می‌شود..» ازاشتباهی که دراندازهٔ زاویه محورزمین نسبت به مدار گردش وانتقالی آن دیده می‌شود می‌گذریم(۱) بحث در توجیه اعتدالین وانقلابین از طریق انطباق سطح استوای زمین باسطح مدار گردش انتقالی آنست. آیا چنین چیزی ممکن است؟

وقتیکه محور زمین نسبت به مدار گردش انتقالی آن متمایل است و این تمایل ثابت وغیرقابل تغییراست پس سطح استوای زمین هم نسبت به سطح مدار گردش انتقالی آن تمایل خواهد داشت واین تمایل نیزهمیشه ثابت خواهد بود حال دوصفحه‌ای که همیشه با هم تمایل دارند * چگونه دردوروز ازسال نسبت به‌هم عدم تمایل خود را ابراز وبرهمدیگر منطبق می‌شوند ؟

این جاست که ما عقیده داریم استادان دانشگاه باید دخالت کنند و جلو این تعلیمات گمراه کننده ومخالف علم را بگیرند .

۳ـ درصفحه ۹۶ جغرافیای سال چهارم چاپ ۴۷ چنین آمده است. «شهر ایوانو درشوروی کانون تهیهٔ پارچه‌های پشمی به شمارمی‌رود». دانش‌آموزی که در کلاس چهارم ازین موضوع اطلاع حاصل کرده پس ازرسیدن به کلاس ششم از مطالعهٔ مندرجات صفحات ۳۰۸ و ۳۰۹ جغرافیا چاپ ۱۳۴۹ متوجه می‌شود که شهری کــه درجغرافیای سال چهارم ازآن بنام کانون پشمبافی یاد شده اولا کانون پارچه‌هـای پشمی نیست بلکه در آن پارچـه (اعم از پشم یا پنبه) بافته می‌شود ثانیاً درپارچه بافی نیز برشهرهائی مانند مسکو ـ لنینگراد و(یارسلاو) امتیازی نداشته بلکه اگر دردرجهٔ چهارم نباشد در ردیف آنهاست. ثالثاً اهمیت مسکو ولنینگراد و یارسلاو و (ایوانووو) در پارچه بافی مرقعی بوده که هنوز انقلاب سوسیالیستی در آن کشور بوقوع نپیوسته بود رابعاً محصول پارچه بافی این شهردردوران قبل از انقلاب بسیار ناچیز بوده و پس ازانقلاب سوسیالیستی

۱ـ میل محور زمین نسبت به سطح مدارگردش انتقالی آن به‌گرد خورشید ۶۶ درجه و ۲۳ دقیقه و ۱ ثانیه است

۲ـ این تمایل معادل ۳۳ درجه و۲۶ دقیقه و۵۹ ثانیه می‌باشد

در کشور روسیه شوروی صدها کارخانه پارچه بافی در ازبکستان ـ تاجیکستان و آذربایجان دایرشده که از نظر محصول بسیار مهمتر می باشد زیرا علاوه بر تأمین احتیاج داخلی محصول آنها به خارج نیز صادر می گردد .

۴ـ بموجب مندرجات صفحهٔ ۲۰۶ جغرافیای سال ششم چاپ ۱۳۴۹ کارخانه قندکهریزك هنوز دایراست ومحصول قندآن در بازار بفروش می رسد و برطبق مندرجات صفحه ۲۰۵ همان کتاب کارخانه حریر بافی چالوس در مازندران هنوزدایر بوده ومحصول آن پارچه‌های ابریشم طبیعی است وبنا به نوشتهٔ صفحه ۲۳۴ همان کتاب ، ایران ازصادرکنندگان غلات ودامهای زنده است و ازسطور ۶و۷ صفحه ۱۷۸ همان کتاب چنین برمی آید که محصولات دامپروری ایران ازجمله ارقام بزرگ صادراتی کشورمحسوب است.

دانش آموز دورهٔ دوم دبیرستان درنظر مؤلفان محترم مثل کودك چشم و گوش بسته‌ای تصورشده کــه می توان هرچه برقلم مؤلفان جاری می گردد بنام علم جغرافیای اقتصادی به آســان تحویل داد . یــك جا شهر ایوانووو مرکز پارچه‌های پشمی قلمداد می کنند و درجای دیگر بطوریکه درمادهٔ ۳ بیان شد گفتهٔ خود را باطل می کنند و اگر دانش آموز به بعضی مآخذ غیر ازکتابهای درسی مراجعه کند خواهد فهمید که اصولا شهرت شهر (ایوانووو) درپنبه‌بافی است نه در پشمبافی * از طرف دیگر املای گونــاگون آن درکتابهای درسی دانش آموزرا گیج می کندیك جا ایوانو (بروزن میرابو) جای دیگر Ivanovo ودرجای دیگر Ivanova نوشته‌اند .

کارخانه قندکهریزك بغل گوش تهران است ودانش آموز تهرانی می بیند هرگز ازآن دود وبخاری برنمی خیزد وصدای سوتهم ازآن به گوش نمی رسد و اگر برخلاف مؤلفان کتابهای جغرافیا اندکی کنجکاو باشد خواهد فهمید که سالهاست اجاق این کارخــانه خاموش بوده وازمحوطهٔ آن بعنوان انبار استفاده می شود هکذاظاهراً ازمحصولات حریرچالوس سالهاست که خبری نیست. حال اگر این دانش آموز نوشته کتاب را باورکرده وبه فروشگاهی مراجعه و ازآن قند کهریزك وحریرچالوس بخواهدداستان اصحاب کهف را زنده کرده وفروشندگان را به حیرت خواهد انداخت ولی اوچه گناه دارد این مؤلفان محترم جغرافیا هستندکه گوئی ازغارکهف برخاسته وبه نوشتن اخباری که از ایام بیداری خود بیاد می آورند پرداخته‌اند .

۱ــ در دائرةالمعارف فارسی این شهر یکی از مراکز پارچه بافی اتحاد جماهیرشوروی قلمدادگردیده وازنظر پشمبافی وجه اخصی ندارد در لاروس ازمراکز پنبه بافی معرفی شده است

دانش‌آموز کلاس ششم متوسطه می‌داندکه اثراتی‌که جنگ دوم جهانی‌در کشورما برجای گذاشت بهمدستی‌عوامل دیگرمانند افزایش‌جمعیت این‌سرزمین وبالا رفتن سطح زندگی و غیره سبب شده‌اندکه برای تهیهٔ نان و پنیر وکره به‌کشورهای دیگر نیازمند شویم و سالی نیست‌که دولت ما ازکشورهای متحده امریکا یاکانادا ودیگر جاها گندم وارد نکنند وخبر قرارداد های بازرگانی و حرکت کشتیهای حامل غله رابرای‌جلوگیری‌ازمقاصدسود محتکران درجراید یومیه به اطلاع عامه نرساند. دانش‌آموزسال ششم وقتی‌که به مغازه‌های‌لبنیاتی مراجعه می‌کند می بیندکره وپنیر محصول‌هلند واسترالیاوبلغارستان ودانمارک وفرانسه ورومانی وغیره جارابه محصولات‌مشابه داخلی تنگ‌کرده ودردکانهای قصابی لاشه‌های یخ زده‌گوسفند خارجی ازقلابها آویزان است .

ایکاش این لاشه‌های یخ زده زبان باز می‌کردند ودرحین‌مراجعه یکی‌از نویسندگان پنجگانهٔ‌کتاب مورد بحث برای‌خرید‌گوشت هویت وملیت خود را به اواظهارمی‌کردند تا درچاپهای بعدی‌گوشت ودامهای زنده را جزوواردات بنویسند نه‌صادرات.

دانش‌آموزسال ششم برای تطبیق وتلفیق مشاهدات عینی‌خود باآنچه در کتاب نوشته شده است ناچارعقیدهٔ تازه‌ای پیدا می‌کند و به مصداق شعرانوری که گفته است :

با بزرگان مستفیدم با فرودستان مفید
عالم تحصیل را هم واردم هم صادرم

عقیده‌مند می‌شود که ما غلات و فرآورده‌های دامی را هم وارد می‌کنیم وهم صادر می‌کنیم یعنی تجارت می‌کنیم و در این میان سود سرشاری هم عاید خزانهٔ دولت‌می‌شود ! وعلت اینکه ازصدوراین‌قبیل‌کالاها دولت ومردم بی‌اطلاع می باشند ممکن است این باشدکه این اجناس ازطریق قاچاق صادر می‌گردد. این نکته را باید یادآور شویم‌که درسالهای قبل ازآغاز جنگ جهانی دوم‌که متفقین ازیک طرف ودولتهای محورازطرف دیگرخودرا برای یک‌جنگ‌طولانی آماده می‌کردند درهر کجای‌دنیا که مشتی‌گندم وجو ونخود ولوبیا وحب‌البقر سراغ داشتند به هرقیمتی بود به خرید آن اقدام وبرای سالهای‌جنگ ذخیره می‌کردند. دولت ایران‌که ازآن سالها هنوزبا سوابق جنگ وتحولات‌دیگری که اشاره رفت مواجه نشده بود وهنوز در سراسر کشور مانند امروزسیلو بقدر کافی وجود نداشت‌که گندم مازاد براحتیاج برای دوره‌های مبادا ذخیره شود لذا بفروش‌گندم به یکی ازطرفین‌متخاصم مبادرت کرده ولی پس‌ازجنگ‌جهانی

دوم به جهاتی که سابقاً باختصار بیان شد غالباً مواجه با کمبود غلات بوده‌ایم و تصور نمی‌رود جز مقداری ناچیز برنج چمپا آنهم در بعضی سالها صادر کرده باشیم ودر بعضی سالها برنج‌هم از پاکستان وارد کرده‌ایم بهرحال اگر منظور مؤلفان محترم ازصدورغلات همان برنج چمپاست چه اشکال داشت که چمپا را جزو صادرات وگندم‌را جزو واردات منظورداشته ودانش‌آموزرا ازاین‌بهت وحیرت خلاص می‌کردند

۵- در صفحهٔ ۱۸۰ جغرافیای سال‌ششم‌فقط گیلان ومازندران وآذربایجان و خراسان از مراکز پرورش طیور قلمداد گردیده است‌گویا مؤلفان محترم هنوزخبر ندارندکه سالهاست دورتادورتهران را مؤسسات مرغداری فرا گرفته و تمام شهرها محتاج به مرغ وجوجهٔ تهرانند و اگر در یکی دوسال اخیر در بعضی شهرها مؤسسات مرغداری دایر گردیده اهمیت آنها هرگز به‌پای تهران نمی‌رسد و شایسته بودکه از این مرکز مهم مرغداری‌که در ایران بی‌رقیب‌است نام ببرند. بخاطر دارم ۴ یا ۵ سال پیش شبی در تبریز باتفاق میزبان‌تبریزی خودکه نسبت به‌آن شهر شدیداً متعصب بود و عقیده داشت‌که تهران برای‌تأمین نان‌وپنیر خود محتاج به تبریز است و درست هم می‌گفت برای صرف شام به رستوران‌راه‌آهن رفتیم وازگارسون رستوران‌تقاضاکردیم برای ما جوجه‌کباب بیاورد ولی‌گارسون باکمال ادب و اظهار اسف‌جواب داد : متاسفانه دیروز مرغ و جوجه از تهران نرسیده‌است. میزبان، گرچه ازاین جواب ناراحت‌شد ولی از آنوقت فهمیدکه مواردی هم هست‌که تبریز محتاج تهراست .

امروزه در پرورش طیور هیچ‌شهری در ایران بپای تهران نمی‌رسد.

متأسفانه مؤلفان‌ماکه به‌وضع‌حال‌غیرواقف ودرماضی بعید متوقف هستنداطلاعات کهنه واز ارج‌افتاده قدیمی را همچنان بیاد داشته و از دانش‌آموزان انتظار دارندکه این اطلاعات را بنام آخرین خبر بخوانند و بپذیرند . داستان‌کسی که بمنظورکسب اطلاع از اوضاع جدید ایران به‌کتابهای جغرافیای درسی ما مراجعه‌کند داستان‌آن جوان شیك‌پوش و جویای مد خواهد بودکه مثلا امروز به‌یك خیاط لباسی سفارش دهدکه مطابق مد روز بدوزد ولی در روز موعودکه جهت دریافت‌آن مراجعه می‌کند ملاحظه نمایدکه بجای‌کت بلند وشلوار زانو تنگ و پاچه‌گشادکه مد امروز است یك‌دست نیم‌تنه یا ارخالق باسردستهای سموسه‌دار و شلواری‌که مرسوم عهدزندیه وافشاریه بوده برای او دوخته‌اند .

اینك از صاحبنظران می‌پرسیم اگر بنا باشد جغرافیدانان ما از حقایق

اوضاع زمان این‌قدر دور باشند ودر اخذ اطلاعات مربوط به روز قدمی برندارند وکتابها را از اخبار قدیمی ومنقضی شده که ماچند نمونه آن را درسطور گذشته آوردیم و در سطور آینده نیز نمونه‌هائی خواهیم آورد پر کنند آیا بهتر نیست که اصولا فصول مربوط به صنعت و اقتصاد را از کتابهای جغرافیا حذف و به جغرافیای طبیعی یعنی شرح کوهها و رودها و دریاهـا قناعت کنیم ؟ امـروزه تحولات عظیم و سریع کشورهای جهان اجازه نمی‌دهد که ما آن کشورهـا را از روی اخبار و اطلاعات ۱۰ یا ۱۵ سال پیش بشناسیم . حتی ذکـر ارقـام سال ۱۹۵۳ در کتابی که در سال ۱۳۴۷ مقارن با ۱۹۶۸ میلادی چاپ شده وشاید مؤلفان ما بدست آوردن آن ارقام را دلیل هوشیاری و آگاهی خود از اوضاع اقتصادی عالم دانسته و در نقل آن‌ها در ذیول و حواشی کتاب جغرافیا احساس غرور هم بکنند و . دانش‌آموزان و اولیای وزارت آموزش و پرورش منت بنهند عمل افتخارآمیزی نمی‌باشد زیـرا ارقامی که مربوط بـه ۱۵ سال پیش است نمی‌تواند قیافه امروزی آن کشورها را نشان دهد .

۶ ـ در صفحهٔ ۹۱ جغرافیای سال چهارم چاپ ۴۷ نوشته شـده است : «مراکز بافتن پارچه‌های پنبه‌ای فرانسه در الزاس‌ولرن و نرماندی می‌باشد» ولی در صفحات ۴۹و۵۰ جغرافیای سال پنجم چاپ همانسال که مراکز پارچه بافی آن کشور مشروحاً و بـاذکر نام شهرها توضیح داده شده بانـام شهری برنمی‌خوریم که در ناحیهٔ الزاس واقع شده باشد ؛ این شهرهـا عبارتند ازلیل روبه، روان ومولهورکه هیچکدام در استان الزاس واقع نشده‌اند .

۷ ـ درصفحه ۹۱ جغرافیای سال چهارم چاپ ۴۷ می‌خوانیم درامریکا کارخانه‌های بافندگی پارچه‌های پنبه‌ای بین بستن ونیویورك می‌باشد امـا از صفحه ۱۷۲ جغرافیای سال پنجم چاپ همانسال متوجه می‌شویم که خبر مندرج در جغرافیای سال چهارم مربوط به‌سی‌سال پیش بوده است اینك عین نوشته کتاب «مرکز تهیه پارچه‌های نخی ابتدا در کشورهای نیوهمپشر وماساچوست وسایر کشور های شمال شرقی بود ولی درسی‌سال اخیر در نواحی جنوبی ، نزدیك مزارع پنبه که مزد کارگران تا اندازه‌ای کم است توسعه یافته است» ملاحظه فرمایند هر دوکتاب در یکسال چاپ شده ولی اطلاعات مؤلفات یك کتاب از مؤلفان کتاب دیگر سی سال عقب‌تر است مضافاً به‌اینکه نیوهمپشر هم بین بستن و نیویـورك قرار نگرفته است .

(دنباله دارد)

غلامحسین یوسفی

صور خیال در شعر فارسی

دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی ، تهران ، انتشارات نیل ۱۳۵۰ ، ۵۸۸ ص .

محتاج به گفتن نیست که روح و فکری نو و خلاق در ادبیات فارسی معاصر پدید آمده است که با همه فراز و نشیبها ، جلوه‌های دلپذیر و مطلوب نیز دارد. همچنان که این تجدد واقعیتی انکارناپذیر است و سودمند ، حقیقتی دیگر را نیز باید پذیرفت و آن لزوم تجدید نظر در طرز مطالعات و تتبعات ادبی است خاصه در زمینهٔ نقد و بررسی آثار گذشتگان . اگر بخواهیم ادبیات فارسی را خوب بشناسیم و آن را به دیگران نیز بشناسانیم باید در نقد و ارزیابی آن از تقلید حرف و نقل آراء پیشینیان چشم بپوشید و معیارهایی دیگر برگزید به عبارت دیگر در عین آشنایی کامل با تاریخ و ادب و معارف گذشته ، در این زمینه بینشی تازه لازم است مبتنی بر دانش امروزی . یعنی هم دیروز را باید شناخت و هم امروز را . بخصوص در هر باب توجه به اصول نقادی ضرورت دارد تا آنچه عرضه می‌شود راهنما و راهگشای خوانندگان باشد و ارباب ذوق . کتاب «صور خیال در شعر فارسی» از چنین مزیتی برخوردار است و جا دارد باختصار به معرفی آن بپردازم .

نویسندهٔ کتاب مایهٔ کافی از ادب فارسی و عربی و معارف اسلامی اندوخته است . بعلاوه در مباحث جدید مربوط به ادبیات ، خاصه شعر ، مطالعه و تتبع کرده خود نیز شاعر است؛ از آراء سخن‌سنجان غربی هم آگاهی دارد . از این رو در خلال فصول این کتاب از یك طرف از عقاید کسانی سخن می‌رود مانند ارسطو ، ابن‌سینا ، خواجه نصیر ، عبدالقاهر جرجانی ، جاحظ ، مبرد ، ابن معتز ، ابن سنان خفاجی ، ابن رشیق ، ابوهلال عسکری ، سکاکی ، ابن اثیر سعدالدین تفتازانی ، قدامة بن جعفر ، ابن قتیبه ، عبدالرحیم عباسی ، رشیدوطواط ، شمس قیس ، احمدالشایت ، احمدامین ، شوقی ضیف ، محمدمندور ، فروزانفر ، خانلری .... ، همچنان که اندیشه‌های دی‌لویس Day Lewis ، مك‌لیش Machleich ، بندتو کروچه Benedetto Croce ، شلی shelley ، درایدن Dryden ، ژرار دو نروال Gérard de Nerval ، رابرت فراست Robert Frost کالریج Coleridge ، ریچاردز Richards ، دیچز Daiches ، مالارمه Mallarmé ، الیزابت درو Elizabeth Drew ، ت . اس . الیوت T.S Eliot ..

نیز مطرح است .

گهگاه که مؤلف میان آراء ادبای مغرب‌زمین بـا ارباب بلاغت مقایسه نموده یا از سبکها و مکاتب ادبی یادکرده سخنانش دقیق است وسخته به‌ازقبیل عقاید برخی ازکسانی‌که بواسطهٔ خامی و بیگانگی با ادبیات قومی ، هرچیز را می‌خواهند با مقیاسهای فرنگی اندازه بگیرند از این‌رو گـرفتار افـراط می‌شوند و لغزش. بعلاوه مؤلف در مطالعات و بررسیهای خود دیدی تازه‌دارد و ذوقی سلیم و روشن‌که همه‌جاچون چراغی پیش روی او پرتوافکن است .

وسعت مطالعات و پشتکاروی سبب شده‌که در هرباب مراجع لازم‌ومعتبر را مطالعه‌کند از این‌رو آنچه می‌گوید مستندست و استوار ۱ . بعلاوه چـون نویسنده اهل تقلید و تعبدنیست در هرموضوع حاصل تتبع و اندیشهٔ خود رانیز عرضه‌کرده و در اکثر موارد نکته‌هایی تـازه دریافته است کـه دیگران بقلم نیاورده‌اند .

کتاب پرست ازفوائد انتقادی. یعنی‌مؤلف‌در هربحث‌آراء صاحب‌نظران را سنجیده و خود نیز اظهارعقیده‌کرده بعلاوه درباب اشعار گویندگان بـه‌نقد وداوری پرداخته است . ارائهٔ شواهد و امثال متعدد وگوناگون درهرزمینه و انگشت نهادن برآنها وسخن‌سره وناسره را ازیکدیگرجداکردن ونشان‌دادن، سبب شده‌است‌که خواننده نه‌تنها در موضوع‌کتاب بهره‌ها برمی‌گیرد بلکه‌ذوق سخن‌سنجی او نکار می‌افتدو بامسائلی روبرو می‌شودکه جای آنها درکتابهای ادبی بسیار خالی است .

نکتهٔ دیگر آن مؤلف مباحث ادبی را بطور مجرد مـورد گفتگو قرار نمی‌دهد بلکه بینش اجتماعی او موجب شده در مسائل شعری به‌نکته های دقیق وقابل ملاحظه‌ای‌دست یابد ازقبیل‌آن‌که چرا صورخیال درشعر مدیحه‌سرایان، مانند عنصری و معزی ، نیروی حیات و حرکت و پویایی لازم را فاقدست ؟ یا چگونه بواسطهٔ تربیت مذهبی اسماعیلیان و دقت و توجهشان در مورد حروف، ناصرخسرو به تشبیهات حروفی‌گرایشی خاص از خود نشان داده است . این مقدمات را داشته باشید تا عرض‌کنم مطالب‌کتاب چیست ؟

کتاب در دوبخش است : در بخش نخستین ، مسائـل‌کلی مربوط بـه صورخیال image موردبحث است با بررسی آراء ادبای اسلامی و حدودابداع

---

۱ ـ حتی وقتی از اسناد صفت «روشنی» ـ که از اختصاصات دیدنیها و از صفات‌رنگ است ـ به «آواز» سخن می‌گوید ، نه‌فقط از آثار شعری بلکه از هدایةالمتعلمین فی‌الطب‌نیز ـ که‌کتابی‌طبی و از آثار نثرفارسی قرن چهارم هجری است ـ مثال مـی‌آورد (ص ۲۱۰) ودامنهٔ گسترش معنی واژه را بمدد نیروی تخیل اهل زبان در قرن نشان می‌دهد

و اقتباس آنها ، همراه باطرح نظر های برخی از منتقدان فرنگی بتناسب موضوع . اما بخش دوم در حقیقت شامل نوعی سخن‌سنجی عملی است یعنی بررسی اصول و مبانی و معیار های بخش اول در شعر یکایك شعرای مهم زبان فارسی از آغاز تا پایان قرن پنجم هجری .

مؤلف بخش دوم را به‌چهاردوره تقسیم کرده است : دورهٔ اول ، از آغاز تا ۳۰۰ هجری ، دورهٔ دوم از ۳۰۰ تا ۴۰۰ ه . ، دورهٔ سوم از ۴۰۰ تا ۴۵۰ ه . ، ودورهٔ چهارم از ۴۵۰ تا ۵۰۰ ه . در مقدمهٔ هردوره فصلی‌ترتیب داده است و در آن از خصائص عمومی صورخیال در شعر آن عصر سخن‌رانده ولی برای صورخیال درآثار شاعران بزرگ، عنوانی جداگانه قائل شده‌است.

بخش اول کتاب حاوی مفصل‌ترین بحثی است که تاکنون در بارهٔ صورخیال ـ با توجه به‌سیر تاریخی آراء اهل بلاغت ـ به زبان فارسی صورت گرفته است . تصویر سازی در شعر ، امروز موضوع گفتگوهاست . بسیارند کسانی‌که در این باب سخن می‌گویند اما اگر از برخی از ایشان پرسیده شود آیا شاعران و اهل بلاغت درگذشته با این موضوع سروکار پیدامی‌کردند یانه ؟ و از جلوه‌های‌گوناگون صورخیال چه‌تصوری داشتند و آنها راچگونه تشخیص می‌دادند و چه‌می‌نامیدند ؟ درمی‌مانند . زیرا باسوابق ادبیات فارسی وکتب ادبی اسلامی آشنایی‌کافی ندارند . اما در این بخش ، مؤلف باتتبع و دقت فراوان و بامطالعه و تأمل‌کافی این بحث را طرح‌کرده و بخوبی از عهده برآمده است .

در این قسمت، نخست ازاهمیت تخیل در تجربه‌های شعری سخن‌می‌رود همراه با ارائهٔ نمونه‌هایی از خیال شاعرانه وتعریفهای قدما در این باب‌واین

---

۲ ـ در باب توصیف‌طبیعت در اشعار غنائی فارسی قرن‌پنجم‌کتاب ارجمند آقای فوشه‌کور به زبان فرانسوی قابل ملاحظه و یادآوری است :

C . H de Fouchécour : La description de la nature dans la poésie lyrique persane du xıe siècle (inventaire et analyse des thèmes), Paris 1969

ولی چنان‌که از عنوانش پیداست ، هدف و مطالب آن باکتاب مورد . بحث متفاوت‌است و بیشتر مربوط می‌شود به هر نوع صورت ذهنی شاعر از عناصر و عوامل طبیعت از آن نظرکه در بیان شعری او بصورگوناگون بکار رفته است . در باب اول این‌کتاب از شعر عنصری ، فرخی‌و منوچهری بتفصیل سخن رفته است و درباب دوم از قطران وازرقی ومعزی مجدسرگر و درباب سوم ازلیبی ، عسجدی ، ناصرخسرو و مسعود سعددرکمال ایجاز . درهرحال‌کار آقای فوشه‌کور بخصوص روش دقیق ایشان درخور توجه است .

نتیجه حاصل می‌شود که «ایماژ یا خیال‌عنصر اصلی در جوهر شعرست» . آنگاه ضمن توضیح معنی و مقاصد منظور از «ایماژ» در اصطلاح ناقدان فرنگی ، و «خیال» در زبان فارسی و عربی ، دلیل انتخاب کلمهٔ «خیال» و «تصویر» در برابر «ایماژ» بیان می‌شود(۱-۱۵) خاصه که‌سوابقی از این‌گونه ، دراستعمال این واژه‌ها ، در برابرماست :

والله ماطلعت شمس وماغربت
الاوانت‌منی‌قلبی و وسواس ...
ولا هممت بشرب‌الماء من‌قدح
الارأیت خیالامنك فی‌کاس

***

نقش‌خیال روی توتاوقت صبحدم
برکارگاه دیدهٔ بی‌خواب می‌زدم
(۱۶-۱۸)

در فصول بعد ، عناصر معنوی شعر ، محاکات و تخییل وخیال ، وتأثیر نغمه و وزن درنفس انسان مورد نظرست سپس «تحدیدنظر در شیوهٔ بحث راجع به خیال » . در فصل اخیر گفته می‌شود چگونه محدودیت اصطلاحات قدیم ارباب بلاغت موجب محدود کردن ذهنها در خلق تصاویر شده و پدید آمدن جدولهایی از مصطلحات ادبای قدیم، ذوقها را اسیر کرده[۳] و از پروازبه‌سوی افقهای تازه بازداشته است (۳۸-۴۴). «نقدآراء قدما در بارهٔ صورخیال»یکی از مباحث خوب این کتاب است ، آنگاه تشبیه ، تمثیل ، مجاز ، استعاره ، صورخیال درمباحث بدیع، اغراق و مبالغه ،کنایه، تشخیص Personification مورد بررسی قرار می‌گیرد . هریك از این عناوین ؛ بحثهای دراز دامن و بدیعی را بوجود آورده است مانند آنچه در باب تشبیه و همهٔ مسائل مربوط به آن آمده است (۴۷ بعد) .

چنان‌که «مررحقیقت و مجاز» (۷۰ - ۷۵) بحثی شیرین و دقیق استو مبحث استعاره همراه باآراء انتقادی است و رسیدن به این نتیجه که‌چگونه در نظرقدما «توجه به وظیفه ونقش هرچیز ـ در ادبیات ـ چندان اهمیت نداشته که بحث در بارهٔشاخه‌ها و صورتهای آن» (۹۰) .

---

۳ ـ مؤلف‌به‌نکته نیز اشاره‌کرده‌که در مواردی این اصطلاحات توانسته است برای‌نشان دادن رمز زیبایی یا پیچیدگی یا روشنی یك شعرکمکی باشد .

علاوه برمباحث اصلی مجاز و استعاره وتشبیه وکنایه ، مؤلف درابواب بدیع‌نیز تجلی صورخیال را می‌جوید از جمله دراغراق و ایهام و برخی‌دیگر از صنایع . آنگاه بسبب اهمیت عنصر تخیل در اغراق و مبالغه آن فصلی‌خاص ترتیب می‌دهد و از دشواری تشخیص زیبایی و نازیبایی آن سخن بمیان می‌آورد .

مؤلف کلمهٔ «تشخیص»را ـ باتوجه به‌این‌که درزبان فارسی معنای‌دیگری هم دارد ـ به‌پیروی ازناقدان معاصر عرب در برابر Personification فرنگی بکار برده وآن را عنوان فصلی‌خاص قرار داده . ممکن است در پیشنهادکلمه‌ای معادل این اصطلاح رأیی دیگر نیز اظهار شود ، اما آنچه در این فصل درباب تصرف شاعر در عناصر بی‌جان طبیعت و روح و حرکت بخشیدن به آنها آمده درخور اعتنای خاص است. بخصوص که می‌بینیم گاه مراد از استعارهٔ بالکنایه‌در کتب بلاغت چنین موضوعی است ولی در عین‌حال عدم توجه ناقدان قدیم به‌این نوع بیان شاعرانه موجب شده براین‌گونه تصویرهای ابوتمام ایرادها بگیرند (۱۱۷ ، ۱۱۹) .

معرفی‌کتب قدما در باب صورخیال (۱۲۱ ببعد) و بحث انتقادی‌دربارهٔ هریك از آنها از دیگر فواید این‌کتاب است . موضوع «محور عمودی‌ومحور افقی‌خیال» ـ یا هم‌آهنگی و تناسب در ترکیب همهٔ اجزاء در سراسر یك قطعه شعر ، و یا یك بیت ـ یکی دیگر از مباحث سودمندست .

در این فصل انواع اشعارگویندگان با توجه به این اصل مورد بررسی قرارگرفته‌که تاچه‌حد هیأت‌کلی و مجموع اجزاء سازندهٔ آنها ازهم‌آهنگی‌و وحدت برخوردارست و یا در جهت افقی تصویرهای تازه و بدیع در ادبیات فارسی پدید آورده است . در ضمن از علل ادبی و اجتماعی محدودیت خیال بسیاری از شاعران در محور عمومی و ابداعشان درجانب افقی یاد شده . هم‌آهنگی تصویرها و عناصر خیال شاعرانه در شعر دورهٔ مورد بحث وفراموش شدن آن در روزگاران بعد و بروز تزاحم در میان صورخیال موضوع دلکشی است‌که خود فصلی جداگانه دارد (۱۴۴ ـ ۱۵۵) وکمتر مورد توجه ادباشده است. توجه‌به تصویرهای تلفیقی‌ومعانی مشترك رازبسیاری از تقلیدها وسرقات شعری را آشکار می‌سازد (۱۵۶ ـ ۱۶۹) .

در این‌کتاب همچنان‌که از جوهر ودرون شعرسخن می‌رود ، اسلوب‌و قالب نیز مورد غفلت‌نشده است . از این قبیل است‌گفتگو در بارهٔ تأثیروزن و قافیه و قالب قصیده ، در محدودیت تصاویر شعری (۱۶۴) ، یا علل وفور

ردیف در شعر فارسی (۱۷۱ - ۱۷۲) ، سکون وصف تحرك تصویرها بواسطهٔ وجود ردیف (۱۷۳) ، پدید آمدن تصاویر تازه درشعر مردف گویندگان‌توانا (۱۷۳ - ۱۷۴)،اهمیت ردیف از نظر خلق استعاره‌هاوترکیبات خیالی(۱۷۵)، محدودشدن محور عمودی در اشعار ردیف‌دار (۱۷۴) و خلاصه فوائد ومضار ناشی از بکاربردن ردیف در شعر (۱۷۹) .

تأثیر اسطوره‌ها در ترکیب صورخیال و چگونگی بروزآنها ، بحثی‌را بوجود آورده است که یك نوع نقدروان شناسی را فرایاد می‌آورد همراه با طرح‌بسیاری از مسائل اجتماعی(۱۸۰ - ۱۹۱) . حرکت‌و سکون درصورخیال (۱۹۲ - ۲۰۵) و موجبات آن و ارائهٔ نمونه‌ها و توجه به‌صورگوناگون بیان از این‌نظرگاه ، مبحثی است دلکش وبدیع ، همچنان‌که بررسی عنصررنگ‌در صور خیال این دوره (۲۰۶ - ۲۲۱) و اهمیتی‌که رنگ درحسی‌کردن تصاویر و تنوع و حرکت و دلپذیری آنها دارد و سبب سودجستن برخی گویندگان‌از این عامل مهم وغفلت‌گروهی دیگر از آن .

صبغهٔ اشرافی صورخیال (۲۲۲ - ۲۳۴) ، رنگ سپاهی و تأثیر عنصر ترك در تصاویر شعری این عصر (۲۳۵ - ۲۴۵) ؛ مباحث ادبی و اجتماعی سودمندی را پدید آورده است ، و از آن پس گفتگو از عناصر طبیعت است و کیفیت ورود آن در انواع اشعارگویندگان بصورگوناگون (۲۴۶ - ۲۵۳) و جلوهٔ حیات و جنبش در برخی از آنها و خموشی و سکون ورکود در بعضی دیگر .

گسترش ادب و فرهنگ اسلامی در دورهٔ مورد نظر ، وتجلی‌آن درزبان عربی موجب نوعی‌همبستگی و ارتباط در آثار شاعران حوزهٔ تمدن اسلامی‌شده و توجه به این واقعیت مؤلف را به نوشتن فصلی - در پایان بخش اول کتاب - برانگیخته است در باب تأثیر صورخیال شاعران عرب در شعر این روزگار (۲۵۴ - ۲۹۹). این فصل‌که‌همراه شواهد متعددست زمینه‌ای است برای‌بحثی مفصل در باب روابط وتأثیرات ادبی - یا ادبیات تطبیقی - در مورد شعرفارسی و عربی و نمودار تتبع و کوشش مؤلف تواند بود و نکته‌جوییهای او، مانند آنچه در باب سابقهٔ «مادرمی» ، «دخترزر» اندیشیده که زاییدهٔ «ابنةالکرم» عربی است و یا تناسبی‌که «مردن شمع» ، و«کشتن‌آتش» با خصائص فرهنگی ایرانی دارد و انبوهی از تشبیهات و استعارات‌که از زبان شعری‌گوینده‌ای‌در زبان دیگری رسوخ یافته و دراین فصل عرضه شده است (۲۵۶ - ۲۵۷) .

بخش دوم‌کتاب ازیك طرف مارا باسبك شناسی شعر فارسی از نظرتجلی

صورخیال درآن آشنا می‌کند وخواننده را متوجه می‌سازدکه شناخت سبك‌شعر یا نثر در دوره‌های مختلف، فقط با تأمل در مختصات لفظی و خصائص‌دستوری و صورت ظاهر آن حاصل نمی‌شودبلکه سبك هرشاعر و نویسنده‌ای میدان‌فراخ دیگری نیز داردکه درون و جوهر سخن است و نفوذکردن و راه‌جستن بدان البته ظریف‌ترستو دشوارتر ، فصلی‌که در ابتدای دوره‌های چهارگانه درباب خصائص عمومی صورخیال در شعر فارسی آن عصر نوشته شده برای حصول‌این مقصودست و از مطالعهٔ آن‌کیفیت تصویرسازی در شعر آن دوره معلوم می‌شود. از طرف دیگر در این بخش ، به سراغ یکایك شاعران این روزگار می‌رویم و سخن آنان را برطبق اصول وکلیاتی‌که در بحش اول مطرح بود می‌سنجیم

در این جاىحست انواع شعر فارسی مورد بررسی واقع می‌شود وکیفیت بروز صورخیال در آنها این تقسیم‌بندی‌گاه از لحاظ صـورت و قالب است مانند آنچه درباب قصیده آمده و استیلای شکل آن برمعانی ودر نتیجه‌تضعیف هم‌آهنگی و وحدت شعر (۳۰۵)، یا استعدادی‌که مثنوی برای‌گسترش‌اندیشه و خیال دارد (۳۰۷) .گاه نیز انواع شعر باعتبار معنی و مضمون آنها مورد گفتگوست و تناسب هریك بایکی از تجلیات صورخیال از قبیل مبالغه‌وغلو در حماسه (۳۰۷ ــ ۳۰۸) ، استعاره در اشعار غنائـی (۳۰۹ ببعد) ، تشبیه در توصیف(۳۱۰-۳۱۱) ، اغراق در مدح (۳۱۱)، اغراق و تشبیه‌وکنایه‌درهجو (۳۱۲) و امثال آن .

کمی اشعار دورهٔ نحستین از دوره‌های چهارگانه (از آغاز تا ۳۰۰هـ.) بحث راکوتاه می‌کند اما در دورهٔ دوم سخن‌گسترده‌ترست از جمله در بـاب وفور تصاویرحسی وتجربه های مستقیم شعری ، جنبهٔ تفصیلی تصاویرشاعرانه، نقش عنصر رنگ وحرکت حیات در تصاویر ، سادگی و ملموس بودن‌تصویرها و نبودن تصاویرکلیشه‌ای و قراردادی (۳۲۲ــ۳۲۹) .

نمونه‌های‌تصویرهای جاندار وزنده ومتحرك را درشعر رودکی‌می‌بینیم. حتی وی امور انتزاعی وذهنی را در جامهٔ امور حسی و مادی درمی‌آورد ونیز تصویر درشعر او بصورت‌گسترده وتفصیلی ظاهر می‌شود واین همه از تخیل‌قوی او حکایت می‌کند و خواننده را به این تأمل وامی‌داردکه در ایجاد این‌تصویر ها ، وی تاچه‌حد تجربهٔ مستقیم بصری داشته است ؟کورمادرزاد بوده یـا بعد نابینا شده است ؟ (۳۳۰-۳۳۶) . صورخیال در شعر دقیقی (۳۳۷) ، کسائی (۳۴۲) ، منجیك (۳۴۵) ، شاهنامه (۳۴۹) ، ورقه وگلشاه عیوقـی (۳۷۵) هریك جداگانه‌مورد ملاحظه واقع شده است. اما مفصل‌ترین آنها فصل‌مربوط

به شاهنامه است . زیرا همچنان که مؤلف بدرستی تشخیص داده ، این شاهکار بزرگ ادبی نه‌تنها یکی از غنی‌ترین آثار شعر فارسی از نظر احتوا بر صور خیال است بلکه یکی از هنری‌ترین آنها نیز هست . یعنی فردوسی بواسطهٔ نبوغ خود تصویرهای شعری را هم زیبا و بدیع خلق کرده و هم با نهایت هنرمندی و متناسب و بجا بکار برده است .

تصویر در شاهنامه ، به‌تعبیر نویسنده ، وسیلهٔ «القاء حالتها و نمایش لحظه‌ها و حوادث گوناگون طبیعت در زندگی است، آن گونه که در متن واقعه جریان دارد» . از این‌رو «ارزش القائی» دارد و تصاویر ، خود را بطور انفراد و بیرون از ترکیب شعر چندان نشان نمی‌دهند اگرچه شاهنامه از لحاظ در-برداشتن تصاویر بدیع دریای پهناوری است . رنگ حماسی تصویر هادرسراسر کتاب ، تناسب آنها با موارد و مواقع و هم‌آهنگیشان باموضوع ، کوتاهی یا گسترش آنها بتناسب مقام ، استفاده از استعاره ، تشبیه ، اغراق و دیگر زمینه های تجلی صور خیال باقتضای حال ، سودجستن از عناصر مادی و ملموس که-برخلاف عناصر تجریدی - باطبع حماسه سازگاری خاص دارد ، برخورداری عناصر تصاویر از طبیعت ، جان‌بخشیدن به اشیاء و به سخن درآمدن با آنها ، حرکت و جنبش تصویرها و علل آن ، رنگ ایرانی تصاویر شاهنامه ، کشش و نیروی شعر فردوسی درمحورعمودی و افقی و اعتدال‌سخن او درهردوجهت، پدیدآوردن تصویر های بدیع مبتنی بر ترکیب خاص و هنرمندانه ازصفتها ، سودجستن از عنصر رنگ در ابداع تصاویر، تنوع و تعادل و هم‌آهنگی‌شگفت-انگیز شاهنامه در زمینه‌های‌گوناگون و قدرت تخیل آفرینندهٔ فردوسی همه مورد بحث واقع شده است با نکته‌سنجیها و آوردن نمونه‌ها(۳۴۹ - ۳۷۴) . بی‌گمان این فصل‌حاوی یکی از بهترین بحثهاست که در باب ارزیابی‌شاهنامه ازنظرگاهی خاص صورت گرفته است .

در این بخش نکات قابل ملاحظه فراوان است از آن جمله ضعف‌دقیقی‌هم دروحدت ترکیب اجزاء خیال درسراسر منظومه وهم در یکایک ابیات گشتاسپ نامه، بالعکس قدرت اودر اشعار غزلی (۳۳۷ - ۳۴۱)، تصاویرطبیعت درشعر کسائی ولطف‌آن (۳۴۲ - ۳۴۴) ، استعاره‌های بدیع‌منجیك وکنایه‌های‌لطیف او (۳۴۵ - ۳۴۸) ....

دورهٔ سوم(از ۴۰۰ تا ۴۵۰ ه.) از لحاظ‌گسترش دامنهٔ تصاویرشعری، سرشارترین دوره‌ها خوانده شده . آنگاه بحث می‌شود از اختلاف شعر این دوره‌با دورهٔ قبل ازنظرتوجهی که به‌زمینهٔ انتزاعی خیالهای شعری شده(۳۷۸)

درعین‌حال که کوشش فخرالدین گرگانی در جهت عکس این شیوه است یعنی مادی‌کردن بسیاری از مسائل تجریدی (۳۷۹) . بعلاوه چون ذهن شاعران در ساختن تصاویر مادی ، در ترکیب عناصر طبیعت تصرف می‌کند ، در این‌دوره مجموعه‌ای از تشبیهات خیالی داخل شعر فارسی می‌شود که نمونهٔ فراوان آن رادر تصاویر شعری منوچهری می‌بینیم ودر دورهٔ بعد در شعر ازرقی بحدافراط (۳۷۹) مع‌هذا هنوز سهم عمدهٔ اجزاء خیال از طبیعت گرفته می‌شود (۳۸۰). با آن‌که تشبیهات حسی رواج دارد استفاده از رنگ باندازهٔ سابق نیست ولی شکل هندسی اشیاء مورد توجه می‌شود . عناصر قراردادی از جمله مسائل‌علمی درصورخیال شاعران این‌دوره بیشتر ازگذشته اثر می‌کند (۳۸۰). تشبیهات تفصیلی و نیز حرکت تصاویر در شعر گویندگان این زمان مشهودست (۳۸۱) تأثیر فرهنگ اسلامی و عناصر سامی و قرآن و نیز عنصر ترك در صورخیال (۳۸۲ - ۳۸۳) ، رنگ سپاهی بسیاری از تصویرها ، شیوع تمثیل براثردور شدن ذهن شاعران از طبیعت (۳۸۴) ، جان‌بخشیدن به اشیاء و طبیعت بی‌جان بصورتی هرچه وسیع‌تر ، تأثر از طرز دیدشاعران و صورخیال آنها (۳۸۵) از دیگر نکات قابل ملاحظه در شعر این عصرست .

فرخی، منوچهری ، عنصری ، قطران، ناصرخسرو، فخرالدین گرگانی شاعران ناموراین دوره هریك فصل خاصی را به شعر خود اختصاص داده‌اندامّا شعرهرکدام رنگ وبوی خاصی دارد . فرخی از نظر تنوع حوزهٔ خیالهای شاعرانه و هم از نظر لطافت تصویرها ، شاعری ممتاز معرفی شده (۳۸۷). با این‌که وحدت اجزاء در قصاید او ضعیف می‌نماید، وصفها، تغزلات ، وتصاویر تازه و زندهٔ او از طبیعت ارجمندست ؛ بعلاوه حیات و حرکتی‌که اشیاء درشعر او دارند برلطف سخنش افزوده است (۳۸۸ - ۳۹۰) . در شعروی بواسطهٔ مقتضیات‌اجتماعی وعصری ، رنگ سپاهی واشرافی تصاویروضعف عناصرفرهنگ ایرانی وصبغهٔ دینی آشکارست (۳۹۱ - ۳۹۹) .

از جهت شعر طبیعت، منوچهری برجسته‌ترین شاعران این دوره‌معرفی شده و بزرگترین شاعر در تصویر های‌حسی و مادی . این صوربدیع خیال در شعر منوچهری حاصل تجربه های مستقل و اصیل اوست و جاذبه‌ای‌که محیط اطراف برای او داشته و همه حواس وی را به‌سوی خود می‌کشیده است .

مؤلف با ارائهٔ یك قصیدهٔ منوچهری و اوصاف گونه‌گون او از باران ، از زوایای مختلف ، لطف ذوق وهنرشاعر را در ابداع تصاویر نشان داده‌است که چگونه شعر او در حقیقت جهانی است«در»برابر«طبیعت»، زنده و ملموس

و حاکی از تخیل وسیع گوینده و تنوع دید و ذوق مبتکر او . غور در یکایك جنبه‌های شعر منوچهری و طرز ارائهٔ تصویرها و شکل گـرفتن آنها در ذهن شاعر ، و عناصر واجزائی که در ترکیب صورخیال او بکار گرفته شده ، فصلی دلکش براین کتاب افزوده است (۴۰۰ - ۴۱۹) .

در مقابل ، گمان نمی‌کنم کسی بدین صورت که در این کتاب می‌خوانیم شعر عنصری را چنین بدقت مورد انتقاد قـرار داده و از شیوهٔ شعر او و سوء تأثیرش‌در ذوق دیگر گویندگان سخن گفته باشد. به‌نظر مؤلف عنصری‌بواسطهٔ نداشتن دید شعری و تجربهٔ حسی، وضعف نیروی تخیل کوشیده است ازتصویر های رایج در زبان ، ترکیبات و تلفیقاتی بوجود آورد . در نتیجه شعر او از حس‌وعاطفه دورشده و به منطق گراییده یا به تعبیری دیگر بصورت نظم‌وصنعت درآمده است. حتی نمی‌توان‌گفت سخنش رنگ فلسفی دارد بلکه بیشتر تصاویر فلسفی او ناشی از قافیه است نـه‌زاییدهٔ بینش فلسفی گوینده . برروی‌هـم شعر عنصری از ابتکار و تازگی وروح زندگی و حرکت بی‌نصیب است و بیشتر نظمی است که در آن عقل وصنعت و فن ، جای عاطفه وشور وحس و حال را گرفته‌و صبغهٔ اشرافی آن نیز سخن را از زندگی و تجربیات حسی دورکرده است . موقع خاص ونفوذکلام عنصری موجب آمده که این طرز سخن پردازی او در گروهی از معاصران و پسینیانش مؤثرافتد . بدین سبب مؤلف او را از عوامل مهم انحطاط شعر فارسی شمرده است (۴۲۰ ـ ۴۳۱) .

باآن‌که قطران، تبریزی است و از شمال غرب ایران ، تصاویرشعریش به شعرای‌مشرق می‌ماند و تشبیهاتش‌صورت تلفیقی دارد و از رنگ محلی‌خالی است . این نکته مؤلف رامتوجه‌کرده است از یك طرف به نتیجهٔ گسترش‌شیوهٔ شعر گویندگان‌خراسان در دیگر نواحی وبیش از آن به خصائص مشترك شعر اسلامی در سراسر کشور های مسلمان قرن پنجم . با این همه توجه بـه آیین مسیحی در شعر قطران ناشی از محیط زیست‌شاعرست ، وگرایش او به‌اوصاف طبیعت و برخورداری از تنوع رنگها ، وذوق گوینده در نحوهٔ ترکیب‌وتلفیقی از تصویرهای شعری پیشینیان قابل ملاحظه می‌نماید (۴۳۲ - ۴۳۹) .

توجه صاحب‌نظران به مشرب خاص وشیوهٔ استدلال و سخن حکمت‌آمیز ناصرخسرو موجب آمده از عناصر خیال در شعر او کمتر سخن‌رود . از این نکته‌درکتاب‌منظور بشرح‌بحث شده خاصه ازوحدت و پیوستگی شعرناصرخسرو در طول قصاید مکرر یاد شده است و نیز از استقلال دید و تجربه های حسی او در تصویر طبیعت . حق بـا مؤلف است که می‌گوید در شعر ناصر «عناصر

خیال و وسائل بیان بمنزلهٔ رنگهایی هستند که یك نقاش ، طرح و تصویر خود را ، با آنها تشخیص می‌دهد و بناچار در دیدار نخستین ، قصاید او مانند یك تابلو نقاشی که طرح و تصویر در آن‌گیر است ، مجال خودنمایی به رنگها بطور جداگانه و مشخص نمی‌دهد» . در این‌جا صور بدیع‌خیال در شعر ناصر مورد نشرست و تأثیری که دید مذهبی، نفوذ قافیه ، مفاهیم فلسفی ، امور حسی و مادی ، یا انتزاعی و دیگر عوامل در پدیده های ذوق او داشته است (۴۴۰- ۴۵۰) .

تنوع و وفور و تازگی تصویرها در منظومهٔ فخرالدین اسعد گرگانی و جلوه‌مادی بسیاری از معانی وحالات درسخن او که‌شعر جاهلی را بیادمی‌آورد- موضوع بحث دیگری است در این داستان عاشقانه هرقدر معانی‌غنائی‌پرجلوه است صحنه های رزمی و حماسی ضعیف است و در همه حال طبیعت در شعر فخرالدین گرگانی بصور گوناگون خودرا نشان می‌دهد (۴۵۱ - ۴۶۱) .

تجلی‌صورخیال درشعردورهٔ چهارم (از ۴۵۰ تا ۵۰۰ ه.)دگرگونیهای بارزی دارد . از یك طرف ازرقی به آوردن تشبیهات خیالی می‌خواهد به‌شعر خود رنگی تازه ببخشد ، از طرفی ابوالفرج‌رونی با استفاده از زمینه های علمی یا قراردادی در صدد حصول این مقصودست .کم‌کم تجربه های حسی در تصاویر شاعرانه جای خود را می‌دهد به تأثر از مایهٔ خیال شاعران گذاشته . بنابراین اگر رنگ محلی در شعر این روزگار جلب‌نظر نکند جای شگفتی نیست . فشردگی و تراحم تصویرها سبب می‌شود که به تعبیر مؤلف حظ حاصل از خواندن بسیاری از شعرها ، صورت لذت حل‌یك مشکل را پیداکند به‌لذت هنری . اوصاف طبیعت از صورت خارجی آنها بسیار دور می‌شود و حرکت و حیات در تصویرها ضعیف می‌گردد ، همچنان که تنوع و گسترش شعر کاهش می‌یابد وصور انتزاعی افزونی می‌گیرد . البته همهٔ گویندگان در یك ردیف نیستند ولی این نکته هادرشعر این روزگار قابل تأمل است و بررسی(۴۶۲- ۴۶۶) .

رواج تکرار وتقلید بعضی از صاحبان قریحه را به ابتکار برمی‌انگیزد و حرکتی پدید می‌آید ولی‌گاه از نوع‌کوشش ابوالفرج رونی است در ایجاد تصاویری‌که نهاد علمی دارند ودر نتیجه شعر از زندگی و سادگی طبیعی‌بدور می‌افتد و دچار استعاره های عجیب وپیچیده می‌شود . بعدها انوری و دیگران نیز به این راه می‌روند و در نتیجه بسیاری از اشعارشان را جز خواص زمان کسی درنمی‌یابد (۴۶۷ - ۴۷۵) .

قصاید مدحی مسعودسعد نیز تازگی و ابتکاری ندارد اما حبسیه‌های او نمودار لحظه‌هایی است از حیات شاعر و برخی از تجربه‌های حسی و عاطفی او و به‌قول مؤلف «گزارش لحظه‌های تنهایی است و ملال» . در این شعرها نیز اگرچه تصویرها وسعتی ندارد، حرکت شعرها در مسیر قصیده قوی و پرشور است محدود بودن محیط زیست وی در حبسهای نوزده‌ساله ، تنگی مجالی را برای تجربه های مستقیم او از طبیعت موجب شده است که در این کتاب با نمونه‌ها و شواهد نشان داده می‌شود همراه با دیگر خصائص شعرش (۴۷۶ ۴۹۱)

از گرشاسب‌نامهٔ اسدی طوسی نیز بتفصیل سخن رفته‌است : از استعارات و تشبیهات او ، تصاویر مجرد و اختراعیش ، کم بهرگی منظومه از اغراق مطلوب و دیگر مناسبات حماسه . از این‌رو طبیعت حماسی منظومهٔ وی بحد شاهنامه نیست .

هرقدر بیان اسدی از امور مادی روی‌گردان شده و صورت معنوی پیدا کرده یا تصویرها رنگ‌عنائی بخود گرفته‌اند ، لحن شاعر از حماسه دورتر افتاده است درعین‌حال که گرشاسب‌نامه اثر ارجمندی است ، این نکته‌جوییها در بارهٔ آن ، در مقام مقایسه درخشندگی اثر فردوسی را نیز آشکارتر می‌کند (۴۹۲ - ۵۰۲)

شعر معزی از آن‌رو مورد بحث واقع شده است که از گویندگان این دوره است وگرنه مؤلف سخن او را نمایندهٔ تمام عیار انحاط شعر فارسی - از نظر تصویر - در پایان قرن پنجم می‌داند به عبارت دیگر معزی را از لحاظ تجربه‌های مستقیم هنری در زندگی و طبیعت ناتوان می‌شمرد مانند عنصری در کار مدح ، بطور مجرد ، از تواناترین گویندگان بوده است . در این کتاب نیز معزی مقلد عنصری و فرخی خوانده شده است که اسلوب تلفیق تصویرها را از شاعر نخستین آموخته است و مواد تصاویر خودرا از دیوان دومی گرفته است یعنی مطابق همان نظر که شادروان فروزانفر در سخن وسخنوران(۱ر۱۱۱) اظهار کرده است . شواهدی که در این فصل آمده از جمله حکومت قافیه‌را بر ذوق شاعر درآوردن تصاویر و مضامین مکرر نشان می‌دهد وضعف تخیل او و اغراقهای غیرهنریش را ، همراه بسیاری از نکته های انتقادی دیگر (۵۰۳- ۵۱۵) .

لامعی نیز بیشترمتوجه تلفیق وترکیب تصاویرشعری دیگران است واهل تقلید ، اگرچه تصویرهای تازه‌ای هم از طبیعت عرضه کرده است خاصه در توصیف شبوستارگان . تأثر ذوق او از مسائل و اصطلاحات علمی و صنایع شعری گاه به‌تناسب تصویرها درشعروی صدمه می‌زند (۵۱۶ ـ ۵۲۲) . شعر

ازرقی ، چنان‌که گفته شد ، به استفاده از تشبیهات خیالی مشخص است همین خصیصهٔ افراط‌آمیز موجب ایراد رشید و طواط بود طبیعتی که درشعر اوست خیالی است و دور از واقع ، و ذوق و رندگی اشرافی زمانــه همه‌چیز آن را زرین و سیمین والماسگون‌کرده است . کوشش او در حسن ارتباطهای منطقی در صورخیال قدمانیز نوعی از تفننات ذوق خواص است و در نتیجه تصویرها و طبیعت در شعر او مصنوع است و درهم‌پیچیده و خـالی از طراوت حیات و سادگی(۵۲۳ - ۵۳۱)

آنچه عرض‌کردم اشاراتی مختصر بود به برخی ازنکات فراوانی که در این‌کتاب ارجمند طرح شده است. ممکن است در نظر برخی از خوانندگان، ذکر شواهد از اشعار و کتب بلاغت عربی در این‌کتاب نامأنوس نماید ولی مگر ممکن است تحول شعر فارسی را از نظر صورخیال بدون مراجعه به کتب اهل بلاغت‌و سیر تاریخی‌موضوع بررسی‌کرد؟ خاصه که اکثر کتابهاوسرمشقهای شاعران و بحثهای مورد نظر به زبان عربی بوده است پس نه‌تنها مؤلف از چنین مطالعه‌ای ناگزیر بوده بلکه تتبع و کوشش وی را در این زمینه بایـد قدردان بود .

برخی از نکات این‌کتاب در نوشته‌هـای بعضی از معاصران جای جای بنوعی طرح شده . مؤلف شاید از باب آن‌که آنچه بقلم می‌آورد بیشتر فرزند طبع خود او باشد به آنها نپرداخته است ولی در همه‌حال‌کار وی اصالت دارد و از ابتکار وذوق و تتبع و تحقیق فراوان برخوردارست . نیز اگر بعضی از صاحب‌نظران در بارهٔ پاره‌ای از مباحث کتاب رأی دیگر هم داشته بـاشند از ارزش این اثر نمی‌کاهد .

در پایان این بحث‌انشای روان و ساده وبلیغ نویسنده را بـاید تحسین کرد . وی توانسته است این همه مباحث دقیق و نکات ظریف را به‌نثری‌روشن و زنده ودل‌انگیز بیان‌کند . ایـن امتیاز انشای او وقتی بیشتر جلوه می‌کند که آن را در برابر نوشتهٔ برخی از معاصران قرار دهیم و نثر نیمه‌فرنگی‌نیمه فارسی آنان را در نظر آوریم‌که خواننده نمی‌فهمد دروزای کلمات چـه فکری را نهفته‌اند و خواسته‌اند بیان‌کنندکه پریشان است و نامفهوم .

بنده این‌کتاب را بدقت خوانده‌ام . اگر می‌خواستم یکایك مباحث‌مفید آن را طرح ودرهر باب‌بحث‌کنم نوشتن چند مقاله لازم بود وامکان نداشت .از این‌رو به‌همین مختصر اکتفا می‌شود و مطالعهٔ دقیق‌کتاب را به دوستداران‌شعر فارسی و نقد ادبی پیشنهاد می‌کنم .

امیدوارم مؤلف دانشمند و صاحب ذوق کتاب با شایستگی و همت وعلاقه‌ای که دارد بتواند بررسی حود را در مورد شعر فارسی ادوار بعد، از نطر تصاویر شعری و بیان هنری - چنان که در مقدمه وعده فرموده است - دنبال کند زیرا تألیف این گونه کتابها انگاره‌های تازه‌ای در شعرشناسی و نقد و تفسیر آثار ادبی بدست خواهد داد و به شعر فارسی - که بی‌گمان از میراثهای بزرگ فرهنگ ایرانی و مایهٔ افتخارماست - حلوه و شکوهی نوآیین تواند بحشید.

سید محمدحسین روحانی

ترجمهٔ معلقات

مترجم: عبدالمحمد آیتی
ناشر: انتشارات اشرفی - تهران ۱۳۴۹

ترجمهٔ معلقات به قلم آقای عبدالمحمد آیتی نخستین بار درمجلهٔ صدف (فروردین ۱۳۳۷ ببعد) وسپس درکتاب هفته به چاپ رسید واخیرا انتشارات «اشرفی» همه را بطور مستقل منتشر کرده‌است. درچاپ اخیر برخی ازابیات فراموش شده‌آورده شده و ضمنا اصلاحاتی به‌عمل آمده‌که بدون نزدیك کردن ترجمه به‌اصل، پاره‌یی ارزیبایی عبارت کاسته است.

بیان دلنشین آقای آیتی وکوشش ایشان برای فهم ابیات مشکل این قصائد بی‌نیاز ازتوصیف است.

ترجمه بسیاری ابیات درعین روانی بسیارنزدیك به‌اصل است وانسان را به تحسین وامیدارد واین موفقیتی است که کمتردست میدهد.

در تطبیق ترجمه بااصل در مواردی چندنکاتی ملاحظه شدکه امید است موردتوجه قرار گیرد و در چاپهای بعدی اصلاح شود. برخی از این موارد چنین است:

۱ - درمعلقهٔ امرؤالقیس بیت ۴۷ چنین آمده‌است.

فیالك من لیل کان نجومه بامراس کتان الی صم جندل

این بیت مخلوطی است ازدوبیت به‌این‌صورت.

فیالك من لیل کان نجومه بکل مغارالفتل شدت بیذبل
کان الثریا علقت فی مصامها بامراس کتان الی‌صم جندل

چنانکه دیده می‌شود مصراع‌اول از بیت اول بامصراع ثانی ازبیت دوم تشکیل یك بیت را داده‌اندکه آقای آیتی هم به همین نحو ترجمه کرده‌اند ، درصورتی‌که درشرح زوزنی وسایرشروح به‌این نسخه بدل اشاره شده ورورپی توضیح داده‌است‌که : «هذه‌اعرف‌الرواتین واسیرهما» وانگهی اگراین روایت را بپذیریم‌باید‌بگوییم‌که امرؤالقیس به صورتی‌کاملامحل به فصاحت‌فعل«علقت» یا «شدت» یانظیرآن راحذف‌کرده ولی چون فعلادسترسی به‌امرؤالقیس نیست همان به‌که این‌گناه‌را ازآقای آیتی بدانیم ومسئول، ایشان راشمریم.

۲ ــ درمعقلهٔ طرفه بیت ۶۵

اری‌الموت یعتام الکرام‌ویصطفی عقیلة مال‌الفاحش المتشدد

چنین ترجمه شده است:

«بارهامرگ را دیده‌ام‌که کریمان رابرگزیده است و نیربسا دیده‌ام‌که برزنان وخواستهٔ بخیلان سخت‌کرش تاخته وبهترین آنهارا ربوده‌است.

کلمهٔ «زنان» باتوجه به‌معنی عقیله (العقائل . کرائم‌المال و النساء و الواحدة العقیلة) افروده شده‌است درست‌است‌که عقیله اعم‌ازگزیدهٔ زن ومال است‌لیکن اضافهٔ‌آن به مال‌این اعمیت راتخصیص می‌دهد وسیاق‌کلام هم‌دربارهٔ مقایسهٔ جواد وبخیل‌است وشاعرعجالتا به‌زنان‌آنهاکاری ندارد. باافرودن این کلمه ترجمه بیت شیرین‌تر می‌شود ولی باید همان سخن مرحوم حرائری را درباره آن بگوییم : تفسیر لطیفی است گرچه یقین داریم‌که شاعرآنرا اراده نکرده است.

۳ ــ در معلقهٔ زهیربن ابی سلمی بیت ۵۸

و مهما تکن عند امــری مــن خلیقة

و ان خالهــا تخفی علــی‌الناس تعلم

چنین ترجمه شده‌است.

«آنکس راکه صفتی زشت‌باشد و بخواهد آنرا ازهمگنان بپوشد عاقبت رسوا شود»

این‌ترجمه ایرادی نداردلیکن‌آن‌همه مقدمه‌چینی وتمهیدکه شاعربرای بیان‌مطلب خودآورده است درترجمه منعکس‌نشده وفقط به ذکریك جملهٔ ساده اکتفا شده‌است. دراین بیت شاعراولا از میان کلمات شرط «مهما» را انتخاب کرده ، ظرف «عندامری» وپس‌ازآن جارومجرور «من‌خلیقة» رابه‌صورت مفرد نکرده آورده و درآغاز مصراع دوم برای تاکید بیشتر مطلب شرط را تکرار کرده‌است وجواب شرط ونتیجهٔ‌این‌همه تمهیدرا فقط به صورت یك‌کلمه(تعلم)

قافیهٔ بیت قرارداده است.

باتکیه برایں همه نکته سنجی ادبی شاعر خواسته است تاکید کند که هرگونه کوششی برای پرده‌پوشی خصائل زشت وکارهای ناشایست ناکام می‌ماند و چنین تلاشها به ثمر نمیرسد و برخلاف میل وتقلای فریبکاران از پرده بیرون می‌افتد آقای آیتی می‌توانستند بابیان شیوای خودتاکیدات گوناگون شاعر را درترجمه منعکس کند.

۴ ــ درهمین معلقه بیت ۶۱

و ان سفاه الشیخ لاحلم بعده   وان الفتی بعدا السفاهة یحلم

چنین ترجمه شده

«پیری که به سفاهت موسوم باشددیگر امیدی به بردباری او نیست ولی اگر جوانی به سفاهت دچار گردد امید هست که پیری بـر او لباس بردباری پوشد.»

کلمه «حلم» درزبان پارسی به معنی بردباری بکار برده می‌شود ولی‌در زبان عربی این استعمال نادراست وحلم عموما به معنی عقل وفرزانگی وخردمندی می‌آید و مقابلهٔ آن در این بیت باسفاهت گواه این معنی است. ترجمهٔ صحیح چنین است،

پیرمردی که به سفاهت موسوم باشد دیگرامیدی به خردمندی او نیست ولی اگرجوانی به سفاهت دچار گردد امیدهست که پیری براولباس فرزانگی بپوشاند.

همین اشتباه در مــورد کلمهٔ حلم در بیت ۴۱ از معلقهٔ امرؤالقیس پیش آمده است

الی مثلها یرنوالحلیم صبابة   اداماسکرت بین درع ومحول

ترجمهٔ آقای آیتی: «چون در میان زنان دامن فروهشته یا دوشیزگان کوتاه جامه بخرامد مردمان «بردبار» مشتاقانه در او می‌نگرند. که «مردم خردمند» درست است. در ذیل همین بیت زوزنی (که مستند آقای آیتی است) توضیح می‌دهد که. الی مثلها ینبغی ان ینظر «العاقل» کلفا وحنینا الیها اداطال قدها وامتدت قامتها بین من تلبس الدرع و بین من تلبس المحول. سیاق معنی این دوبیت نیز مؤید این نظر است،

۵ ــ درمعلقهٔ لبیدبیت ۵۵و۵۶

اولم تکن تدری نوار باننی   وصال عقد حبائل جذامها

تراك امکنة ادالم ارضها   اویعتلق بعض النفوس حمامها

چنین ترجمه شده است:

«آیا نوارنمیدانندکه من باآنان که راه وفا می‌سپرند وفاکنم وبا آنان که طریق بی‌وفائی سپرند بی‌وفائی‌کنم؟ چون از سرزمینی خشنود نباشم آنرا ترك می‌کنم، مگرآنکه مرك امانم ندهد»

درمورد ترجمهٔ این‌دوبیت نیز باید توجهی به صیغه های مبالغه «وصال» و «تراك» و «حذام» می‌شد و روی آن تاکید بیشتری می‌شد . شاعر می‌خواسته است نهایت ایستادگی خودرا در وفاداری وجوانمردی از یکسوی و سرسختی خودرا درقطع ارتباط باهمرهان سست‌عناصر برساند وصیغه‌های مبالغه به‌همین منظور دربیت آمده است که این‌معنی درترجمه منعکس نشده‌است.

۶ ــ درمعلقهٔ عمروبن کلثوم بیت۱۲

وان غـدا وان الیوم رهن و بعـد غـد بمالا تعلمینا

چنین ترجمه شده است.

«امروز و فردا گروگان حوادث اندوما را از پس فردا هیچ آگاهی نیست .»

ترجمهٔ این‌بیت متزلزل است به‌این معنی‌که مترجم دومصراع بیت‌را از هم‌جدا تصویرکرده درصورتی‌که مصراع اول ودوم متعلقات یك حمله و برای بیان‌یك مطلب‌است وفعل بمالاتعلمینا، مأولی‌به‌مصد محرور به وسیلهٔ ماءمصدریه متعلق به «رهن» درمصراع اول‌است به‌این معنی‌که . امروز وفردا و پس فردا درگروحوادثی هستندکه مارا ازآن خبری نیست،

۷ ــ درهمین معلقه بیت ۳۲

نزلتم منزل الاضیاف منـا فعجلنا القری ان تشتمونا

چنین ترجمه شده‌است.

چون میهمانان ولی به‌آهنگ جنگ‌بماروی آوردید و چـون بمادشنام دادید ماتیزحق میزبانی بجای آوردیم وبه یکباره کشتارتان کردیم.

معلوم‌است‌که میهمان از راه نرسیده‌زبان به دشنام نمی‌گشاید مگراینکه بطورشایسته از اوپذیرائی نشود و شاعرنیزکه دشمنان رابه‌میهمانان‌قبیله تشبیه می‌کند همین معنی رادرنظر دارد و می‌گوید .

شما چون میهمانان برماوارد شدید و ماتیز وسائل پذیرائی (قری) را هرچه زودتر فراهم‌آوردیم (وکشتارتان کردیم) تاازتاخیر درپذیرائی‌افسرده نشوید ومارا دشنام نفرستید.

زوزنی می‌گوید برلتم منزلة الاضیاف فعحلناقراکم کراهیة ان‌تشتمونااي لکیلا تشتمونا .

۸ ـ معلقهٔ عنترة بن شداد بیت ۵

حییت من طلل تقادم عهدها اقوی و اقفر بعد ام الهیثم

چنین ترحمه شده .

ای عاشق آن اطلال و دمن‌که اکنون پس‌ار رفتن ام‌هیثم خالی و بی‌آب و گیاه مانـده است بتو درود می‌فرستند» مترحم «من» را ابتدائیه گرفته در صورتی که بیانیه است . وانگهی فعل حیی‌ـ یحـی با «من» متعددی نمی‌شود. پس‌معنی چنین‌است :

ای‌اطلال ودمن‌که پس‌از رفتن ام‌هیثم خالی وبی‌آب وگیاه مانده‌ای به تو درود می‌فرستم و خاطرهٔ شیرین ایام وصال را در تـو می‌حویم (ایضا ر ك زوزنی) .

۹ ـ درهمین معلقه بیت‌آحر

ان یفعلا فلقد ترکت ابا هما حرر السباع و کل نسرقشعم

چنین ترحمهٔ شده است.

«آنان نیك می‌دانندکه اگردست بسوی من درار کنند و یالب به دشنام گشایند پدرشان راطعمهٔ سباع وکرکسان پیرخواهم ساخت.

اگر حرای شرط بـه صورت مضارع «اترك» می‌بود ترحمه درست بود لیکن باآوردن فعل ماصی مصدربه فاء و لام و قد معنای بیت بـه درستی روشن می‌شود . می‌گوید .

اگرفررندان ضمضم دهان به دشنام من می‌گشایند وتشنهٔ خون‌من هستند بدینحهت است‌که من پیش از این پدرشان را طعمهٔ درندگان و کرکسان پیر ساخته‌ام .

باتوجه به بیت قبل «الطالبین دمی...» ترجمه آقای‌آیتی چنین‌می‌شود اگرخون مرا بریزند پدرشانرا درحواهم آورد، (ایضاً رك زوزنـی و خطیب تبریزی) .

۱۰ ـ درمعلقهٔ حارث بیت ۴۴

فهداهم بالاسودین و امرالله بلـغ تشقی بـه الاشقیاء

چنین ترحمه شده ،

«این‌آدمکشان را بخرما وآب رانده بود، حداوندناشقیا ونابکاران را

برشتکاری گمارد .

شاعر نمی‌خواهدبگوید که «خداوند اشقیا را برشتکاری می گمارد» این این‌حمله‌امر الله بلغ تشقی به الاشقیاء مفهومی است‌حاری دراد‌بیات عـربی و اسلامی ، باتعبیرات محتلف حاکی از این معنی که مشیت الهی غایت حکیمانه خود را دنبال می‌کند و اشقیاء (از سوء حظ و سوء احتیار خود) بوسیله آن بدبحت می‌شوند .

لیقضی‌الله امراکان مفعولا ـ لیهلك من هلك عن‌بینه ویحیی من‌حی عن بینه (قرآن: ۸ـ۴۳،۴۶) بهٔ نطرمی‌رسدکه این دونحوهٔ تعبیره‌آلا یکی است (حرفی نیست) ولی همین نکته باید طوری بیان و «وانمود» شودکه به گوشهٔ ابروی یاربرنحورد؛ وتانگویند:

هرنیك و بدی که میرود درعالم اومی‌کندوبهانه برعام‌نهاد ..

هوشنگ امید

نفت ما ومسائل حقوقی آن

نوشتهٔ دکتر محمد علی موحد تهران . موسسه انتشارات حوارزمی . ۱۳۴۹

اهمیت روزافرون اقتصاد نفت از لحاظ کشورهای پیشرفته و یا در حال پیشرفت وهمچنین تغییرات شگرفی که در اوصاع سیاسی و احتماعی و اقتصادی کشورهای‌صادرکننده نفت‌حاورمیانه پدیدآمده موحب‌شده است که دردهه اخیر کتب ورسالات و مقالات متعددی در مورد این‌منبع مهم انرژی حرارتی برشته تحریر درآید بدون اغراق میتوان گفت که کتاب « نفت ما ومسائل‌حقوقی آن » که اخیراً وسیلهٔ دانشمند محترم محمد علی موحد برشته تحریر درآمده است از جملهٔ کتب نادر وقابل‌توحهی‌است کـه در موضوعـات محتلف نفت بخصوص مباحث حقوقی‌آن با قلمی بسیار شیرین وشیوا ودرکمال روانی وسلاست مورد بحث قرار گرفته است بنحوی که خواننده باکمال اشتیاق فصول آنرا دنبال کرده وبا نهایت‌علاقه درصدد میآیدکه ازاطلاعات‌عمیق‌نویسنده حداکثراستفاده را بنماید . برای‌آنکه پی‌باهمیت وعمق مطالب برده شودکافی است چندکلمه‌ای نیز درباره نویسنده این‌کتاب گفته شود . دکتر محمدعلی موحد بدون اغراق ازکارشناسان مسلم‌رشتهٔ حقوق نفت است. تحارب ممتد او دراین رشته و موقع

شغلی نامبرده درشرکت ملی‌نفت ایران بعنوان‌مشاورعالی‌حقوقی ایجاب‌میکرده است‌که مشارالیه درمذاکرات وکنفرانس‌های مهم نفتی‌که بمنظور عقد قرارداد ازطرف دولت ایران وشرکت ملی نفت ویا احقاق‌حقوق‌کشورهای صادرکننده نفت‌خاورمیانه صورت میگرفته حضوریابد ومیتوان‌گفت اکثر قراردادهای‌نفتی ویا قطعنامه‌های اوپك که در دهه اخیر تنظیم‌گردیده باکمك و نظر ایشان بوده است .

این موقعیت خاص وتجارب واطلاعات‌گرانبهای مؤلف موجب‌شده است که مباحث حقوقی از نظر تئوری صرف مورد بحث قرار نگیرد وخوانندگان‌را با واقعیات وجهات علمی ومباحث مشخص ومعین حقوقی‌که دردنیای‌کار و عمل آگاهی بر آنها بسیارضروری‌است‌آشنا سازد. (رجوع شود به فصول ۱۴ ببعد)

پس از ذکر سابقهٔ تـاریخی نفت در ایران بمنظور بررسی روابط بین کمپانی‌ها و کشورهای صادرکننده نفت مؤلف محترم ابتدا از دوران امتیازات (ازآغازصنعت‌نفت‌تا سال ۱۹۵۰) وسپس ازدوران تزلزل ودگرگونیها(۱۹۵۰ تا ۱۹۷۰) سخن گفته است . در بررسی دوران اول نویسنده با قلم محققانه خود از امتیازات نفتی‌خاورمیانه تا سال ۱۹۵۰ ورورآزمائیها ورقابت‌هائی‌که درتحصیل‌امتیازات‌نفت‌کشورهای‌خاورمیانه بین‌کمپانیهای‌عضو کارتل‌بین‌المللی بوجودآمــده سخن‌گفته است . دربررسی دوران تزلزل ودگرگونیها نه تنها تحولات نفتی‌درایران‌وبوجودآمدن قراردادهای مشارکت وخدمت‌مورد بررسی قرارگرفته است بلکه مؤلف‌با دید وسیع‌خود وخاصه اینکه‌خود دراین‌تحولات نقشی‌را ایفاء نموده چگونگی این‌تحولات را درایران وسایر کشورهای‌نفتخیز خاورمیانه نیز بطورخلاصه مورد مطالعه‌قرارداده است . قسمت سوم‌کتاب‌به‌بحث درزمینه‌های حقوقی اختصاص یافته است . دربخش سیزدهم این قسمت خواننده با مالکیت منابع نفتی ازنظرحقوق اسلامی وحقوق انگلوساکس وحقوق‌ایران آشنا میشود وسپس مولف محترم منابع نفتی واقع درزیرآبهای ساحلی وفلات قاره را ازلحاظ حقوق بین‌الملل وحقوق ایران وهمچنین موقعیت خاص خلیج فارس را ازلحاظ فلات قاره وبـالاخره نظرات جدیدی‌که درمورد منابع نفتی دریائی واقع درخارج ازآبهای ساحلی و فلات قاره‌که اخیراً براساس اعلامیهٔ مورخ۲۳ ماه مه ۱۹۷۰ نیکسون دردنیای غرب بوجودآمده است موردبررسی قرارداده است‌که مطالعه آن از هرلحـاظ برای استادان و دانشجویان حقوق سودمند است . دربخش۱۶ کتاب قراردادهای‌نفتی‌که دردهه اخیرتنظیم گردیده است وهمچنین تحولاتی‌که دراین‌قسمت بوجودآمده بنحومختصرولی‌بسیارمفید

مورد بررسی مؤلف قرارگرفته است .

درتجزیه وتحلیل این قراردادها مؤلف با صراحت وشهامت توضیح میدهد که قرارداد ۱۹۶۷ عراق که بدنبال قرارداد اراپ بامضاء رسید ازلحاظ دولت حاوی شرایط مساعدتری است. ازجمله آنکه بموجب این قرارداد بهره مالکانه معادل $\frac{1}{2}$ ۱۳ درصد قیمت اعلان شده مقرر گردیده و ۱۵ ملیون دلار پذیره پیش بینی شده است که بعد ازکشف نفت بمیزان تجاری درده سال پرداخت خواهد شد » (صفحه ۲۷۰) منتهی برای اینکه خواننده گمراه نگردد علت این امتیاز خاص در صفحه بعد بیان شده است بدینشرح که « ناحیه‌ای که بموجب قرارداد ۱۹۶۷ عراق دراختیار اراپ گـذارده شده است از لحاظ امکانات نفتی غنی و امیدبخش، شرائط قرارداد بیرمساعدتر وجالب توجه‌ترمیباشد چاهی که اراپ بموجب این قرارداد در ناحیه بازرگان نزدیك مرز ایران و عراق حفر کرده است تجاری اعلام شده لیکن ازعملیات اراپ در ایران هنوز نتیجه مثبتی عاید نگردیده است » .

دربحث مربوط بدرآمد دولت ازقراردادهای نفتی مؤلف باکمال بی‌نظری ازعوائد نامرئی نفت که نصیب کشورهای صاحب نفت میگردد واکثرخوانندگان ازکم وکیف آن مطلع نمیباشند صحبت میکند . ولی درتجزیه و تحلیل عوامل تشکیل دهنده قیمت فرآورده‌های نفتی که در داخل مصرف میگردد کاش نویسنده بطور دقیق معین میکرد که از بابت هرلیتر فرآورده‌های عمده نفتی مانند نفت و بنزین وگازوئیل چه مبلغ بعنوان مالیات وعوارض عاید دولت و شهرداریها میشود واصولاقیمت تمام شده برای شرکت ملی نفت چه مبلغ است وعلاوه بر آن توضیحی درمورد « اضافه بهاء » داده میشد (صفحه ۲۸۳).

ازجالب‌ترین مباحثی که دراین کتاب مطرح وخواندن آن به استادان و دانشجویـان علم حقـوق تـوصیه میگردد بخش ۱۹ کتاب موضوع کوشش برای بین‌المللی کردن قراردادهای نفتی وهمچنین فصل احتجاجات ومناقشات است. دراین قسمت ازکتاب قانون حاکم برقراردادهای نفتی بطورمفصل ودرعین حال ساده و قابل فهم برای دانشجویـان حقوق (بخصوص دانشجویان رشته حقوق بین‌الملل عمومی وخصوصی) تشریح شده‌است. مؤلف با استناد بآراء صادره از طرف داوران بین‌المللی دراختلافات ناشی از امتیازهای نفتی بین‌قطروابوظبی بـا کمپانیهای مربوطه بحث بسیار جـالب و فاصلانه‌ای را آغـاز و در مورد « اصول عمومی حقوقی مورد قبول کشورهای متمدن » کـه در مـاده ۳۸ اساسنامه دیوان دادگستری بین‌المللی جزء منابع حقوق بین‌الملل احصاء و عیناً درماده ۴۶ قرار داد ۱۹۵۴ با کنسرسیوم نفت ذکر گردیـده چنین استنباح مینماید

«بنظرما اگر بخواهیم نسخهٔ مدونی از این اصول را ارائه دهیم ناگزیر باید خودرا به قطعنامه‌های سازمان‌ملل‌متحد که به عنوان عالی‌ترین مجمع‌ملل‌متمدن درزمان ما شناخته میشود محدود کنیم. قطعنامه‌های مورخ ۱۴ دسامبر ۱۹۶۲ و ۲۵ نوامبر ۱۹۶۶ سازمان ملل‌متحد درباره حاکمیت دائمی کشورها برمنابع طبیعی‌خود اصولی را که مورد قبول ملل متمدن بطور عموم میباشد اعلام کرده است ازجمله آنکه «حق استفاده وبهره‌برداری ازاین منابع جزئی‌از«حاکمیت غیرقابل انتقال ملتها است». دیگرآنکه «بهره‌برداری از منابع طبیعی درهر کشورهمواره باید تابع مقررات وقوانین داخلی‌آن‌کشور باشد». دیگرآنکه عملیات اکتشاف وتولید وفروش‌درمورد منابع‌طبیعی‌وهمچنین استفاده ازسرمایه خارجی برای این منظورازهرجهت تابع قواعد وشرایطی است‌که هرملت‌نسبت به لزوم ویا مطلوب بودن‌آنها آزادانه تصمیم بگیرد این‌قواعد وشرائط ممکن است آن‌عملیات را مجاز تلقی‌کند یا محدودیت‌هائی درآن باره قائل شود ویا بکلی‌آن را ممنوع سازد» (صفحه ۲۳۴).

قبول قطعنامهٔ مذکور در فوق بعنوان «اصول مورد قبول ملل متمدن» نظر کاملا جدید وانقلابی است‌که ازهرلحاظ شایان توجه وقابل‌مطالعه میباشد آینده نشان خواهد دادکه تا چه اندازه ممکن است این‌نظرمورد قبول محاکم بین‌المللی وکارشناسان حقوق بین‌المللی قرار گیرد. مسلماً اظهار نظری‌که بصورت دادن رأی بـه قطعنامه‌ای ازطرف اعضاء سازمـان ملل صورت میگیرد اظهار نظرسیاسی وهـدف‌آن نیز جهات سیاسی است نه جهات حقوقی و معلوم نیست‌آراء‌کشورهائی‌نظیر بوروندی - اوگاندا - توگو- ترینیداد-چاد-داهومی رواندا - موریتانی - هندوراس -کنگو ویمن‌که به قطعنامه مورد نظر رأی مثبت داده‌اند تا چه اندازه میتواند مبین اعلام «اصول مورد قبول ملل‌متمدن» باشد وکشورهائی‌مانند فرانسه واتحاد جماهیر شوروی راکه به قطعنامه مذکوررأی مخالف‌ویا ممتنع داده‌اند متعهد ومقید سازد ولی‌بهرحال نظرمولف ازهرلحاظ درخور تدقیق وبررسی‌علماء علم حقوق است.

محمد پروین‌گنابادی

منشآت خاقانی

از انتشارات دانشگاه تهران به تصحیح وتحشیه محمد روشن‌دارای ۳۴۶ صفحه متن و ۲۴ صفحه مقدمه مصحح وبرخی از عکسهای نسخه ها و۴۱۴ صفحه تعلیقات وحواشی‌که رویهمرفته ۷۸۴ صفحه است.

تردیدی نیست که چـاپ منشآت خاقانی بااین شیوهٔ انتقادی دقیق از

واجبات بشمارمی‌رفت وخوشبختانه دقت وباریك‌بینی‌مصحح‌جوان برای‌به‌دست دادن تألیفی‌گرانبها به‌راستی درخور ستایش می‌باشد و هر کس بادیدهٔ انصاف به چنان متن سنگین وآکنده از دشواریها در نگرد و ۴۱۴ صفحه تعلیقات و فهرست لغات وترکیبات مصحح رابخواند یکباره ازهمت‌بلند مصحح درشگفت می‌شود وبه دنبال این‌شگفتی توفیق یافتن وی‌را در راه اینچنین خدمات علمی که زبان فارسی را به شاهراه تکامل می‌راند، خواستارمی‌شود، زیرادردسترس قرارگرفتن این‌کتاب بااین‌شیوهٔ تصحیح دقیق‌کمکی بسرا به مشکل‌های‌دیوان این‌شاعر بزرگ نیزمی‌کند چنانکه در دیوان این‌بیت به نظررسید.

مه‌زان به اسد رسد به هرماه تا دردم شیرنان ببینم

(دیوان چاپ دکترسجادی ص۲۶۶)

درمنشآت درچندجا ازتحویل‌اسد به قمر بدینسان تعبیرشده است.

ندانم‌کدام میغ سپیدکار سیه‌کاسه آن‌نان سمین را ازاین‌خان سنگین در حجاب داشته‌است آری طلعت اغره ماه‌تمام دایره‌است و ماه سیمی به دو گرده نان‌سمین راماند، بالله‌که ماه برمایدهٔ فلك‌نان سمین‌است ودگر ستارگان‌خردهٔ آن‌نان (ص۲۹۰ منشآت) ورجوع به‌همان صفحه وص۲۹۱ شود وددرصفحه۳۰۱ آمده‌است.

در وقت خبر دادند که قمر به اسد است نان سرد سمین در دهان گرم شیر است.

ازعبارتهایی‌که درمنشآت‌آمده مفهوم بیت خاقانی «نان دردم شیردیدن» روشن می‌شود ولی‌درباره نان‌سمین درکتابهای لغت (سمین) بدین معنی نیامده هرچند در دیوان رودکی هم بیتی بدینسان هست.

کشکین نانت نکند آرزوی نان[سمن] حواهی‌گردوکلان

در فرهنگها از قبیل صحاح‌الفرس و جز آن دربیت رودکی‌هم نان سمین است نه سمن میدانی درالسامی فی‌الاسامی : درمك وحواری وسمیذ رانان‌سپید ترجمه‌کرده‌است. (اسامی‌چاپ قاهره‌ص۱۴۹)درمنتهی‌الادب (حواری) به‌معنی میده سپید وهرطعام‌که آن‌راسپید‌کرده باشند آمده‌است.

درهمان متن. درمك نیربهٔ معنی‌آرد سپید وشستهٔ‌آمده وسمید و سمیذ به معنی میده سفید وقید شده‌است‌که سمیذ باذال افصح‌است.

در برهان قاطع نان سیمین به معنی نان‌سفید فلك است‌که کنایه ازماه باشد وبنابرین شاید بتوان حدس زدکه نان‌سمین درمنشآت و بیت رودکی نان سیمین یانان سمیذ بوده‌که به تدریج به صورت سمین تحریف شده است فرخی

دربارهٔ نان‌میده که به همین معنی است آورده‌است.

هرکه غرنین دیده باشد درسپاهان چون بود
هرکه نان میده بیند چون خوردنان جوین

درهرحال نان‌سمین‌خواه تحریف سیمین یاسمیذباشد ویاخودلغتی‌مستقل به همین معنی به‌کار می‌رفته است در منشآت خاقانی تشبیه خاقانی را در بیت دیوان به خوبی روشن وواضح می‌کند وخواننده را از تردید بیرون می‌آورد از این‌قبیل ترکیبها وتعبیرها درمنشآت بسیاراست که می‌توان باآنها به برخی ازمشکل‌های دیوان پی‌برد منشآت خاقانی همچون آینه‌ای است که توان گفت تاریخ دانشهای اسلامی و مصطلحات ونامهای عالمان روزگاران گذشته درآن منعکس شده‌است چنانکه گاه ازاصمعی وابن‌درید وابن‌بحرکتانی وابن سحله اصفهانی ونفطویه ونوریدو بوعمرو درباره لغت و نحوه صرف سخن می‌گوید (ص۱۸۰) وگاه نام کلبی و ثعلب را دربارهٔ تفسیر یادمی‌کند(همان‌صفحه).

رمانی آگاهی خویش را ازدانش پزشکی بدینسان نشان‌می‌دهد: خونی است سوخته وجگری گداخته که یك‌چند در مضیق حبةالقلب جمع‌آمده بود و پس به طارم‌سه غرفه دماغ‌تصاعدکرده وازآنجا به‌هفت طبقه رسیده ولعبت دیدار راپرده‌عنابی‌بسته‌اکنون... به جداول‌اعصاب گذشتهٔ وازراه دست به‌جوی‌اناحل رفته، اینك ازسرخامه قطره‌قطره می‌رود. (ص۱۹۳) و رجوع به ص۹۵ شود. وگاه ازراه‌ترکیبهای مخصوص به خود، اصطلاحهای‌حرف راچنین‌بازمی‌گوید معتل‌ذات ناقص صفات، لفیف‌خاطر اجوف باطن چون‌صرف ترخیم سقط وچون الف وصل‌گمنام (ص۱۹۴) و دربارهٔ حساب بدینسان جمله باابهام می‌آورد . ازین‌یك رخه اعداد اعدای احدکه‌آحاد تحته‌الجاد را الوف‌کنند (ص۱۹۵) و دراینجا بدینسان از شاعران دوره‌های جاهلیت و اسلام عرب وشاعران فارسی زبان وممدوحان آنان نام‌می‌برد. من کهتر رابدان ماندکه (حسان ثابت)مؤید روح‌القدس برعتبهٔ جلال مصطفوی(ع) یا (کعب) مدحت خوان با تشریف برد یمنی هم‌درآن حضرت سیادت یا(ابولیلی جعدی) باتحیل دعاء لافض‌الله خاك هم درآن معرس سعادت و (لبید عامری) درکهف وکرامت و امامت عمری و (طرفةبن‌العبد) درایوان منادمت ملك‌عمروبن هند و(نابغهٔ ذبیانی) در دارنعیم پیشگاه بوقابوس‌بن نعمان‌المنذر و زهیربن ابی‌سلمی در کنف همت هرم‌بن سنان و. . وبهمین‌سان نام‌شاعر وممدوح وی رابه تفصیل می‌آوردکه نقل آنها مایهٔ اطناب‌سخن می‌شود رجوع به ص۲۹۸ شود ودرباره دیگردانشها از قبیل نجوم وریاضیات نیزگاه‌گفتگو می‌کند (یعنی اصطلاحات‌آنها).

من کهتر چنان عطاردی منطبق را که منطق ازاصم شناسد و منطقه حوزا نندوات سازد(ص۲۹۹) سعادت تثلیث یافته صورت تربیع پذیرفته (ص۲۹۵) وگاه مانند بیشتر شاعران ونویسندگان گذشته اصطلاحات شطرنج رامی‌آورد من بنده را بررقعه بندگی و نطع دوستداری آن حضرت را به یك بیدم هزار فرزینم ازجوارقرب خدمت رمیده و مستوحش گرداند (ص۲۷۹) وگاه درباره انواع پارچه ولباسهای متداول درعصر خود سخن می گوید.

از قبیل. زربفت زبدیحی کلاه زرکش، عتابی ملمع چادر شابوری واز سیج‌نشابوری کوته کوهسارسازد۔ مشطبی ـ توری نامعلم ص۳۰۲ و در صفحه ۳۰۴ نیز گونه‌های دیگری ازجامه‌ها را می‌آورد .

ودرصفحه ۳۰۶ نامهای ستاره‌ها چون‌عیوق وسماك وجز اینها رامی‌آورد ودرصفحهٔ ۳۰۷ از اصحاب صفه سخن می گوید.

رسم خطبه‌خوانی رابدینسان بازمی‌گوید. ورؤوس منابر را به خطبهٔ‌ثنا فایح‌مفتوح می گرداند (ص۳۱۷) ودرباره رسم سکه وخطبه رجوع به ص ۲۸۱ شود. اصطلاحات منطق‌را ازقبیل مقولات وفصل وخاصه و رسم وحدوکلی یاد می کند. ص۱۰۳وباردرصفحه۱۷ نامهای‌ستارگان رابدینسان درضمن‌ترکیباتی می‌آورد. مشتری خصلت، زحل نیت، مریخ صولت، زهره صفت، عطاردسخن‌و اصطلاحات دیگر نجوم‌قدیم همچون. حضیض و اوج و احتراق و رجوع و استقامت رابه شیوه‌ایهام می‌آورد. ودرصفحه ۱۶ از پنج روز مسترقه و دیگر اصطلاحهای نجوم سخن می گوید ودرص۸۷ ازدب‌اکبر ودب‌اصغر وبنات‌النعش وکلب شامی ویمانی یاشعریان ودیگراصطلاحهای این‌دانش نام می‌بردوباز در صفحه۱۱۱ نیراز اصطلاحهای این‌دانش به شیوه ایهام وترکیبهای زیبا گفتگو می کند .

وگاه به نکته‌های تاریخی می‌پردازد(ص۱۵۲ وص۱۵۳) واصطلاحهای تصوف رانیز به‌کار می برد ص۱۹۱ درص۲۸۱ می‌نویسد .

ملك‌ری رادولتخانه اصفهود (اسپهبد) کیان و پهلوان اشکانیان ، بهرام چوبین می‌شمرد وازآن به ملك‌نیاکان تعبیر می کند در صفحه ۱۷۶ مهارت و براعت نثر نویسان و شاعران را در فنون گوناگون سخن با درایتی خاص بازمی گوید،

عراف یمامه که در ص۲۳۴ آمده است‌نام‌وی رباح‌بن عجله‌است (ترجمه مقدمه ابن‌خلدون ج ۱ ص۱۹۹ و مروج‌الذهب مسعودی ص۷) ولـی ابن‌قتیبه عراف یمامه را رباح ابوکلحبه مولی بنی‌الاعرج‌بن کعب‌بن اسعدبن زیدمناةبن

تمیم خوانده‌است (الشعروالشعرا چاپ‌لیدن (ص۲۹۲) و احمدبن یحیی ثعلب در مجالس ثعلبه (ص۲۹۲) نام وی را رباح‌بن کحله یا عحله آورده واصمعی درالحیوان ح ۶ ص ۲۰۴ و ص ۲۰۵ رباح بن کحکه آورده است و در ثمارالقلوب ثعالبی‌ص۸۱ ریاح‌بن‌کحیله ودررسایل‌جاحظ نام‌پدروی‌کهیله‌آمده درفهرست اغانی نام عراف عامه‌ابن مکحول است ودرح ۳ بلوغ‌الادب‌ص۳۰۵ نیرهمان رباح‌بن عحله آمده‌است. یکی دیگر ازعرافان یاکاهنان نامدار عرب که پیشگویی‌می‌کردند، عراف‌بجداست‌که نام‌وی ابلق‌اسدی بودگذشته‌از اینها شق‌ابن انماربن نزاروسطیح‌بن مازن‌بن غسان‌هم بسیارشهرت داردکه دراغلب تاریخهای اسلامی نام‌آنان آمده‌است. دربارهٔ داستان عشق عروة‌بن حرام بـه دخترکی موسوم به عفراء نیز می‌توان علاوه بر ماخذ متن به الشعروالشعراء ابن‌قتیبه ص۲۹۶ چاپ لیدن و اغانی ح ۸ ص۵۵ چاپ مصر و ذیل‌الامالی و النوادر ابوعلـی اسماعیل‌بن القاسم‌القالـی بغدادی از ص ۱۵۸ تـا ص ۱۶۳ رجوع‌کرد

در صفحه ۲۹۰ «میغ سپید کارسیه کاسه» آمده‌که به عنوان شاهد برای (نان‌سمین) نقل‌شده بودسرا است یادآورشویم‌که سپیددست‌هم به دو معنی‌متضاد به‌کار رفته وشاعر آن رابا(سیه‌کاسه) بدینسان‌آورده‌است.

دهرسپید دست سیه کاسه‌ای است صعب
منگر به خوش ربایی این‌ترش میزبان

○

خون جگر دهم به جهان سپید دست
تاندهد او به دست سیه عشوه دیگرش

***

عمود نور به صبح سپید دست دهد
نقاب قیر به شام سیاه گر سازد
درم خوشیم سحر می‌دهد و گر نخورم
سپید دست چو روز جو صبحدم رسوا
(مجیر بیلقانی به نقل ازامثال وحکم دهخدا)

شاهان عصر حبر تو هستند ظلم پیشه
اینجا سپید دستند آنجا سیاه دفتر
(خاقانی به نقل ازامثال وحکم)

مرحوم دهخدا در ذیل معنی سپید دست نوشته است ستمگر . و در ذیل معنی سپیدکاری هم ظلم وستم باشواهدی از مجیر بیلقانی وفرخی و منوچهری وسوزنی وسلمان ساوجی دربرهان‌هم سپیدکاری به معنی منافق و دو رویی آمده وسپید دست راکنایه ازموسی نیز آورده است.

(دنباله‌دارد)

احمد احمدی برجندی

جام جهان بین

(در زمینه نقد ادبی و ادبیات تطبیقی)

نوشتهٔ

دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن — چاپ سوم — ۱۳۴۹ شمسی

از انتشارات کتابفروشی ابن‌سینا ۴۴۷ صفحه + دو مقدمه

***

نقدادبی و بویژه ادبیات تطبیقی در ایران هنوز مراحل ابتدائی را می‌گذراند درین زمینه اگرکارهائی پراکنده انجام شده است همه درحدحدود ضروری و اززنده بوده است اما بیقین‌کافی وحتی نزدیك به بسندگی نبوده است . دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن ازکسانی است‌که درین راه ناهموار گامهای بلند و استوار برداشته مقالاتش شاهدی صادق برشایستگی وکفایت‌وی دربن‌فن پردامنه و عمیق و درعین‌حال دقیق میباشد . آشنائی‌کافی بــا دوزبان زندهٔ دنیا و احاطهٔکافی درامهات متون ادب فارسی (نظم‌ونثر) و آگهی‌اجمالی از سیرادب فارسی و بیش ازهمه ومقدم برهمهٔ اینها داشتن دوق لطیف وحس تشخیص و نکته‌یابیهای خاص به دکتر اسلامی آمادگی‌کافی وکفایت لازم‌درین فن‌بخشیده است. گاه و به‌ندرت می‌توان متوجهٔ این نکته شدکه دکتر اسلامی آن اندازه‌که درادبیات فارسی و ادب غربی آگاهی دارد در زبان و ادب‌عرب و معارف اسلامی و سیرونفوذ عمیق ادبیات و تعلیمات قرآنی در ادب فارسی‌ که برای ادبیات کلاسیك فارسی از قدیم الایام منبعی سرشار و چشمه‌ای فیاض وپربرکت بوده است ــ احاطه‌ای آن چنان ندارد . یا چنین می‌نمایدکه‌توجه وی‌به‌این جنبه عموماً کمی‌کمتر از حدلزوم بوده است . این نکته رادرمقالاتی مانند : خیام وفردوسی‌درصفحهٔ ۱۶۸ همین‌کتاب ومقالهٔ : جهان‌بینی‌ابوالفضل بیهقی ص ۳۰۳ و نظایر آن می‌توان دریافت‌که اشارات مربوط به‌شیوهٔ تفکر

و تربیت این مردان بزرگ درین مقالات محدود وشتابزده است . بـزرگانی مانند ، فردوسی و خیام و ابوالفضل بیهقی و آثارشان اگر از یك جهت قابل مقایسه وتطبیق با افرادی مشابه خود در ادبیات عرب باشند و آثار مردی چون فردوسی را اگر بتوان با برخی شاهکارهای کلاسیك غرب تطبیق کرد اماوجهۀ نظر منتقد ادبی باید در درجۀ اول متوجه‌عوامل سازنده وفرم‌دهندۀ این بزرگ مردانی باشد که دربستر زمان مفهوم و معنای زندگی و جهت افکار و آثارخود را مدیون شیوۀ تفکر اسلامی‌و برخوردهای عقاید دینی و تربیت خاص‌اسلامی بوده‌اند ــ فردوسی و خیام وبیهقی و دیگرانی‌که مورد بحث‌ما قرارمی گیرند وبا این‌افراد مشترکات فکری وتربیتی‌دارند‌همه‌سالیان دراز ــ بی‌هیچ کم‌وکاست و حتی‌کمترین تعبیر ــ از دورۀ صباوت پای‌به‌مکتب‌های آن‌چنانی نهاده وبـا کلمات قرآنی وآیات ربانی ازابتدا آشنا می‌شده‌اند وپس از تعلم‌وتلمذمقدمات صرف‌ونحو زبان عربی و آشنائی بافقه و اصول و علوم دقیقه مانند ریـاضی و نجوم و علوم فلسفی وحکمی مانندکلام وحکمت و سرانجام تفسیر قران وعلم اخلاق ــ اخلاق اسلامی ودینی ــ یابه راه معقول وحکمت وفلسفه‌می‌رفته‌اندودر‌ــ عین آنکه از ریاضی ونجوم وطب‌هم بهرۀ داشته‌اند یاعمری را درمنقول‌ورشته‌ــ هـای حدیث و تفسیر و لغت و اخبار رسول‌اکرم ص سالیان دراز دود چراغ می‌خورده وشمع فکرت وریت‌اندیشه‌می‌سوخته‌اند وبه‌مراحل کمال‌می‌رسیده‌اند. اگر از میان چنین افرادی‌کسانی بوده‌اند که بـه امور ذوقی و ادبی خود را سر گرم می‌کرده‌اند و شاعری یا دبیری و کسب مشاغل دیوانی را پیشۀ خـود می‌ساخته‌اندباز ازکسب‌دانش‌ومعارف‌زمان‌تاحد لزوم‌خودرا بی‌نیازنمی‌دانسته‌اند از این جاست‌که بسیاری از شاعران ماحکیم نیز بوده‌اند و از علوم زمان‌خود بحدکفایت‌بهره‌مند . باری‌قیل‌وقال مدرسه و جریانهای فکری و عقیده‌ای‌مانند بحث طولانی اشاعره معتزلی مذهبان و سرانجام جنگ دراز دامن «هفتادودو ملت»که هر کدام درطول‌زمان وگذشت روزگاران بحثهای‌داغ و تندبرانگیخته ودسته‌هائی را به‌جان یکدیگر می‌انداخته ومشت ونعلین وگاهگاه چماق‌تکفیر برسرهم می‌کوفته‌اند !

همه وهمه‌آثار بین‌وروشنی داشته و درشکل دادن به اذهان و افکار ابناء روزگار تاثیری انکارناپذیر داشته‌اند ــ دلیل این‌اثرپذیری را در آثارشاعران و نثرنویسان‌آن روزگار بوضوح می‌توان‌دید ــ نثر بیهقی رباعیات خیام‌واشعار فردوسی وکلمات سعدی و مثنوی ویس‌ورامین و خمسۀ نظامی گنجوی ودیگرو

دیگران همه مشحون است به اشارات ریاد به‌شیوه‌های تعکر اسلامی و اسلوب حهان‌بینی دینی و حکمی بویسندگان آنهاکه قبل ار همه چیز تربیت یافتگان مکتب دین و مدهبی بوده و به‌عربی دابی مفاحرت می‌کرده‌اند

حال بر گردیم به‌اصل مطلب ـ کتاب «حام‌حهان‌بین» شامل مقالاتی است بشرح زیر: ادبیات در عصر فضا ـ خواننده و نویسنده ـ سوداب وقدر ـ رومئووژولیت ورال‌ورودابه ـ ویس ـ ویس‌وایزوت ـ حیام و فردوسی ـ بیشابور و حیام ـ حویشاوبدی ایران وهند ـ حافظ ، شاعر داسدهٔراز ـ تاثیر اروپادر تحدد ادبی ایران ـ یك سربوشت‌ممتاز ـ حهان‌بینی‌ابوالفضل بیهقی ـ آیاویس ورامین یك‌منطومهٔ ضداحلاق است ـ ادبیات و احلاق و ادبیات‌ایران واحلاق.

آنچه در همهٔ این مقالات مشترك است توحه و کوششی است‌که بویسنده درمسائل نقدادبی و ادبیات تطبیقی داشته ، گرچه برحی ار عناوین بطاهر ار هم دور باشد و یاتواصلی در بیان و نگارش آنها پیش آمده باشد

بنطرمن یکی ار بهترین و حذاب‌ترین مقاله‌های این مجموعه (حافظ ، شاعردانندهٔراز) است‌که در آن نویسندهٔ بادوق کوشیده است بـرحلاف آنچه تاکنون معمول به ادباوحافظ شناسان بوده‌است‌ـحافظ رابابرش‌تحلیلی سححش‌ـ به حواننده بشناساند و عرلش را ریردره‌بین تحلیل و انتقاد ودست‌یابی به‌رموز و علل و اسبابی‌که آفریدگار چنین سحنانی بوده و آن درحـد اوح ، اوح بلاغت وفصاحت وزیبائی وگیرائی مرموز قرار داده‌است بنهد و حوانندهٔحافظ را به‌قصر دلگشای سحن‌وی راهبر شود و او را ار بردیك بااحراء سازندهٔآن آشنا کند «قصری‌که پنحره‌های رنگارنگ و نقش ونگارها و چراغها وغرفه‌ها و عشرتگاهها و محرابهایش ، آنرا بصورت مکانی افسانـه‌ای درآورده است . دربن‌قصر بدیع، طبیعی با مصنوع ، فلز باگل آب‌بابلورکاشی باگیاه وحواهر با عطرترکیب شده است . و ار همه‌عحیب‌تر هوائی است‌که در آن شناور است ورشی‌سحرآمیز حوی‌مست‌کننده وبخورآگین که‌محموع اشیاء رادربرمی‌گیرد و بههمهٔ آنها سیلان وطپشی می‌بخشد .اگر بتوان پیکر رقاصه‌ای را تصورکرد که در آن واحد ، موسیقی ورقص وعطر ورنگهای قوس‌قرحی از خودبیفشاند تحسمی از غزل حافظ است[1] » .

دکتر اسلامی باذوق لطیف خود سعی می‌کند در قالب و معنی‌شعرحافظ نفوذ کندتاراز سحر‌او را پیداکند . گرچه خود مانندبسیاری از حافظشناسان، قبل‌ازهمه‌چیز، اعتراف می‌کندکه : «... درهر اثر بزرگ ، لطیفه‌ای هست‌که

---

۱ ـ صفحه ۲۶۲ کتاب حاصر

از حدتفسیر وبیان درمی گذرد و این همان است که خود حافظ آن را «آن» نامیده، لیکن می‌توان کوشید وعناصر اصلی‌ای ، که کلام‌او را جاویدان‌وهمگان پسندکرده بازشناخت وجداجدا مورد بحث قرارداد، و سپس این عناصر را به دودستهٔ : صوری ومعنوی تقسیم‌می کند . و ازحیث صورت (forme) به سراغ کلمات وترکیب کلمه‌ها می‌رود و بدنبال آن آهنگ وطنین و موسیقی کلام حافظ‌ابدام غزل وترکیب ابیات‌وتلفیق خاص سمفونی‌وار غزل و سرانجام‌طرز بیان او را مورد بحث و استقصاء قرار می‌دهد و درمقوله (معنی) (روش خاص بینش وادراك) (وحدت وجود) و سرانجام (مضمون) و اندیشهٔ عمیق حافظ ویا بقول نویسنده (شعری که عصارهٔ تاریخ و تمدن ایران است و مجموعهٔ رنجها و شادیها وتجربه‌ها و دانش‌های قوم‌ایرانی) [مانند موسیقی اصیل ایرانی]میباشد مورد تجربه و تحلیل قرار می‌دهد .

و برای نمونه یك غزل برهنه به‌مطلع :

مدامم مست می‌دارد ، نسیم‌جعد گیسویت

خرابم می کند هردم، فریب‌چشم‌جادویت

رابانشان دادن تمام صنایع لفظی و معنوی وپیچ‌وخمهای کلامی و تاثیر و ترکیب حروف با یکدیگر و نشان دادن نمودارهـا (دیاگرامها)ی دقیق ، خواننده را باللطائف سحر بلند و مرموز حافظ آشنا می کند .

بیقین دست‌یافتن به لطائف سحر امثال حافظ ورموز و زیبائیهای آن - که اغلب معانی ونکات فرار وغیرملموس و بقول معروف (یدرك‌ولایوصف) است کاری است به‌آسان و انجام شدنی که هر کس را بدان راهی باشد . امـا بیقین اگر بتوان همهٔ چنین نـکات لطیف و دیریابی را تحلیل و بیان‌کرد مـی‌توان گفت . بسیاری ازکسانی که مفتون ومسحور سحرحافظ شده و می‌شوند ، بدین نکات ظریف - دست‌کم - توجه داشته و دارند . آقای دکتر اسلامی بکاری‌دربن مقال دست‌زده است که باید گفت - تاحدزیادی -بی‌سابقه بوده است .

این روش را - که می‌توان برخلاف روش‌کلی وترکیبی synthetique بسیاری دیگر از حـافظ شناسان ، شیوهٔ تحلیلی analytique نامید بـاید در دبیرستانها و بعدها در دانشکده‌ها معمول شود و مطالب لفظی و معنوی و زیبائیهای سحری که در صناعات ادبی و معانی و بیان جداگانه مـورد بحث قرار می‌گیرد در آزمایشگاه آن - یعنی اشعار شاعران‌گرانقدر مانند سعدی‌و حافظ ودیگران‌عملا مورد تحلیل وتجربه قرارگیرد - البته همانطورکه‌اشارت

رفت   این بکاریست آسان ولی شدنی است و از هر کجا که شروع شود مغتنم است .

چقدر بجا و بایسته بود که نویسندهٔ لطیف طبع برای تکمیل این بحث دوسه غزل دیگر از نمونه‌های مختلف غزل حافظ (یك نمونه از غزلیات عرفانی — عاشقانه وسیاسی و اجتماعی ، را به بحث وتحلیل می گرفت و استنباطات ارزندهٔ خود را بهمین اسلوب بروی کاغذ می‌آورد تا دانشجویان را بکار آید و حافظ دوستان را ارادت بیفزاید .

مقالهٔ دیگری که درین مختصر خوب است از آن یاد شود و اولین مقالهٔ این مجموعه است تحت عنوان «ادبیات درعصرفضا» می‌باشدکه نخستین بار در مجلهٔ یکی شماره‌های بهمن واسفندماه ۱۳۴۸ شمسی منتشر شد وسپس بااصلاحاتی مختصر درین مجموعه جا گرفت . این مقاله حقاً دارای نکات بسیار دقیق و آموزنده است   از جمله مطالبی که درین مقاله بدان اشاره شده است اینست که ادبیات برای بشر جنبهٔ تفننی و تجملی ندارد زیرا اگر چنین باشد «دنیا خواهد توانست هروقت خواست از آن چشم بپوشد و تفنن دیگری راکه باروح زمان بیشتر سازگار باشدجانشین آن کند[1]» ادبیات تغییر می کند ـ تغییرسیما می‌دهد ولی‌ماهیت آن تغییر نمی کند.لزوم ادبیات برای بشرازصنعت وفن بیشتر است زیرا ادبیات باقلب و روح بشر سروکار دارد ـ ادبیات قلب اجتماع است. ادبیات آدمیان را بـا زندگی وخویش آشنا می‌کند ـ و ناگواریها و نقائص زندگی را می‌شناساند و آنرا قابل تحمل می‌سازد ـ زیـرا ادبیات دنیائی را مجسم می‌کند که در آن از نارسائیها خبری نیست ـ هنرمند زنـدگی را آن چنان‌که باید باشد مجسم می‌کند ـ اما در آینده ادبیات بچه‌صورتی در خواهد آمد . چند نکته را می‌توان پیش‌بینی کرد : از جملهٔ آنها

۱ ـ کمیت بر کیفیت پیشی‌خواهدگرفت (متأسفانه این دردی است که در همهٔ سازمانهای اجتماعی امروزه راه یافته است) .

۲ـ جنبهٔ سرگرم‌کنندگی‌و تحریك‌آمیزی ادبیات افزایش‌خواهدیافت .

۳ ـ وقایع روز وسیاست بیش ازپیش در ادبیات راه خواهد یافت .

۴ ـ مطالب ادبـی بیشتر از طریق چشم بـوسیلهٔ تلویزیون به افکار راه خواهد یافت .

---

۱ ـ صفحات ۲۲ ـ ۲۳

تلویزیون رقیبی برای کتاب شده و خواهد شد زیرا هنگامی مجال کم شد - فرصت مطالعهٔ کتاب و تفکر کمتر بدست خواهد آمد - افکار واذهان قالبی و کلیشه‌ای خواهد شد - بیشتر مردمی که در دنیای صنعتی زیست می کنند - اندیشه‌هائی مشابه هم خواهند داشت . حکومت تبلیغات نیرومندتر می‌شود و براعصاب و افکار اثری شدیدتر می گذارد - مباحثی که درین مقاله عنوان شده است همه درخور تأمل و تدقیق است و باید با دقت خوانده شود .

سؤال مهمی که درین مقاله مطرح می‌شود ولی جواب آن به‌بعد موکول شده است اینست که : چه‌باید کرد ؟ کشورهائی چون کشور ما که سرمایهٔ ادبی و فرهنگی گرانقدری دارند چه‌مشیی را باید در پیش گیرند ؟ ماشین و تجدد [نه‌تمدن] درکشورما با قدرت مقاومت ناپذیری به‌جلو می‌تازد مقاومت زیادی می‌خواهدکه این آثار در برابر سیل‌وهجوم دنیای‌صنعتی منهدم نشود

هم‌اکنون هرسال در امتحان ورودی دانشگاه‌ها نزدیک ۷۰ هزارنفر داوطلب بامغزهائی پراز فرمولهای کوتاه - تستهای ماشینی - چنانکه‌باب طبع ماشینهای آی-بی-ام باشد صف‌می‌کشند به این جوانان یادنداده‌اند که چطور نامه باید نوشت ؟ چگونه احساسات و افکار خود را باید بروی‌کاغذآوردچنین چیزها کسی‌از وی نمی‌خواهد ولی تا دلتان بخواهد فرمولهای کوتاه بلداست ؛ آنها را چون دانه‌های تسبیح در ذهن خود چیده و انبارکرده است . چنان می‌خواهند و او چنین تربیت شده است . بگذریم - این رشته سردراز دارد ؛ این یکی از مظاهر زندگی شبه‌صنعتی ماست !

با تأسف مجال بحث در بارهٔ سایر مباحث کتاب نداریم - خوانندگان عزیز را به خواندن این کتاب پرارزش دعوت می‌کنیم - که مطالب مفید و ارزنده در آن‌کم نیست .

فرهاد آبادانی

نظری به روابط ایران وهند پیش ازاسلام

تألیف محمدفشارکی ، رقعی۱۵۸ ص،کتابفروشی تأئیداصفهان، دی ۱۳۴۸

این روزها کتابی زیر عنوان «نظری به‌روابط ایران وهند پیش‌ازاسلام» نوشتهٔ آقای محمد فشارکی بدستم رسیدکه با شوقی وافر خواندم و استفاده‌ها بردم . این رساله چنانکه در مقدمه‌اش آمده یکی از ده شهادتنامه‌ایست‌که برای دانشکده ادبیات دانشگاه تهران نوشته شده است . در زبان فارسی‌برای

شناخت سرزمین‌هند : ادبیات وسیع، ادیان مختلف، فلسفه‌های گوناگون، حتی تطوروتحول‌زبان‌وادب پارسی‌درآن دیار، هنورکاری ارزمند وکوششی‌چشم گیر انجام نشده ازین‌رو هرچه ازین رهگذر برسد مشتاقان‌را غنیمت است . مطالعهٔ رسالهٔ مختصرآقای فشارکی (با همهٔ اختصاروایجاز) برای‌کسانی که‌بخواهند با سرزمین « بهارات » آشنایی‌حاصل نمایند خالی از فایده نیست .

مردم ایران‌وهندبرورگاران‌بسیارقدیم با هم دریك‌جا زندگی‌می کردند علت‌هایی روی نمود وآین‌قوم همنژاد بدوگروه بخش‌شدند : دسته‌ای‌به‌سرزمین کنونی ایران روی آوردند و جمعی به‌کشوری‌که امروز هندوستانش می‌نامند رهسپارشدند .

این‌گروه درسرزمین جدید با اقوامی بومی روبروگردیدند که آنان‌را در تاریخ Dravidians (دراویدی‌ها) می‌گویند

این‌قوم بومی هنوز درهند وجود دارند وبموجب‌آماری‌که دردست است تا سال۱۹۵۳ میلادی متجاوز از ۹۰ میلیون نفر بوده‌اند ، که بدون شك‌امروز بیش از آن تعــداد هستند این قوم دارای ادبیاتی بسیار غنی در زبانهای تامیل (Tamil) تلگو(Telugu) ومالایان (Malayan) وکناری(Kanarese) می‌باشند ۱

درمطالعهٔ این‌کتاب چند نکته بنظر نگارنده رسید که تذکر درتصحیح‌آن نکات‌را برخویش لازم دانستم . درصفحهٔ ۴۳ این رساله‌آمده است«که‌آریائیها چون بهند رسیدند با اقوام بومی روبرو شدند و آنهارا تار ومارکردند و در خود حل نمودند .» همانطورکه پیش‌ازین نگاشتم هنوز چندین‌میلیون‌ساکنان جنوب‌سرزمین هندرا دراویدی‌هاتشکیل‌می‌دهندوزبانهائی که بدانهاتکلم‌میکنند در بسیاری از دانشگاههای آن دیار زبــان رسمی شناخته شده است بدین‌معنی که مثلا دانشجوئی‌کــه دردانشگاه بمبئی درس می‌خواند می‌تواند رسالهٔ پایان تحصیلی خویش را بیکی ازربانهای تامیل، تلگو وکناری بنویسد .

در فصلی از این‌کتاب به مقایسه آئین ایرانیان قـدیم ومذهب هندوان پرداخته آمده است . دراین‌فصل ظاهراً خواسته‌اند وجوه تشابهی میان این‌دو آئین بیابند در صورتی‌که مقایسهٔ این دو سنخ اندیشه بقول منطقیان از مقولهٔ

۱ــ برای اطلاع بیشتر در باب زبانهای دراویدی‌ها رجوع شود به‌کتاب
The Cambridge History of India, Vol 1
Edited, by E J. Rapson, 1962 p. 13-16

قیاس مع‌الفارق است . زیرا که دستورهای بودا ، پیامبر هندوان درست نقطهٔ مقابل فرمانهای زرتشت ، پیغمبر ایرانیان می‌باشد . نخستین جهان را خوار می‌شمارد و انسان را بیك زنــدگی خشك زاهدانه دعوت می‌نماید ولی دومین زندگی این جهانی را نمونه‌ای از زندگی جهان دیگر می‌داند و انسان را به کوشش کار، آبادانی زمین فرا می‌خواند ووعدهٔ بهشت بدان کسانی می‌دهد که در آبادانی این جهان بهتر کوشیده باشند . زرتشت چون بودا نجات آدمی را در فنای وی نمی‌داند. آنچه اومارا بدان می‌خواند زندگی است ، وکوشش درراه زندگی.

محمدابراهیم باستانی پاریزی

خود مشت و مالی
قسمت دوم

گفتم که تحقیقات مخلص درباب ارگ هم خالی ازنقیصه نیست . خوب معلوم است دیگر! وقتی بنا باشد تحقیق درباره طول وعرض ارگ بم در گوشه‌های کتابخانه وروی تخته پوست گوشه اطاق وبانوشیدن یك لیوان نه‌لیموی کرمانی صورت گیرد نتیجه‌اش بیش ازین نخواهد شد. امروز دیگر تحقیق در گوشهٔ کتابخانه برای توجیه عالم کافی نیست ، محقق باید پاشنه گیوه را ور بکشد ومثل ایرج افشار ومنوچهر ستوده ازین تپه به آن تپه وازین قریه به آن قریه جست بزند و عکس بردارد و بپرسد و کتیبه وسنگ قبر بخواند تاچیزی دستگیرش شود .

محقق واقعی کیست؟

برای اینکه یك نمونــه بهتر از یك محقق واقعی را بشناسیم بد نیست اشاره‌ای به سر مارك او رل اشتین بشود .

« Sir Marc Aurel Stein » وقتی میخواست در باب جادهٔ ابریشم تحقیق کند خودش به راه افتاد که مسیر جاده را بپیماید ، او از همهٔ بیابانها ودشتها گذشت و « به لوب نور Lob Nor» رسید ، جایی که کتیبه‌های دوهزارسال پیش تبتی را کشف کرد ونخستین ومهمترین آثار تمدن آسیای میانه را در دسترس محققان نهــاد . او از بــام دنیاهم گذشت : جائی کــه وقتی یادداشتهایش را می‌نوشت مرکب دوات او یخ می‌بست ! او از قرقیزستان گذشت : سرزمینی که ارتفاع متوسط آن از دریا بیش از ۲۷۵۰ متراست وتماماً کوهستانی است و تنها ۶۴ قله که بیش ازچهار هزار متر ارتفاع دارند درآنجا یافت می‌شود. اوکتیبه‌های

مکشوفه را داخل جعبه‌ها گذاشت و با دقت تمام بست و بر پشت گاو و اشتر نهاد و به طرف انگلستان فرستاد. هنگام بازگشت، درحوالی هیمالیا احساس کرد که پـای او پیش نمیرود، برحمت خود را به این طرف کوه رساند و در یك دهکدهٔ دورافتادهٔ هند، دردامن هیمالیا، بستری شد. درهمان روزی که نمایشگاه آثار مکشوفه و کتیبه‌هـای چینی قدیم و نوشته‌ها و مقالات او درلندن و برای تجلیل او با شکوه تمام برگذار می‌شد، متأسفانه خود «مارك اورل اشتین» نه تنها حضور نداشت، بلکه دریك بیمارستان کوچك، زیر تیغ جراحان، یك پای خود را از دست می‌داد، معلوم شدکـه پای او را در کوهستانهـای تبت سرما برده است.

محقق واقعی یعنی این، یعنی کسی که قدم به قدم کوی مقصودرا به پای ارادت طی کرده باشد:

حدیث عشق چه داند کسی که درهمه حال

به سر نکوفته باشد در سرائی را

جناب دکتر باستانی فرزند حاج آخوند روضه‌خوان، در کتاب خاتون هفت قلعه داستان نقاشی سر حضرت حسین را در سیرجان توضیح میدهدو تصویر آن نیز هست، اما این توضیح چند نقص دارد: اولا نقاش محمد علی خان پسر ثقة السلطنه است، نه خود ثقة السلطنه[1]، ثانیاً تصویررا محمدعلی خـان از روی تصویری که گویا اصل آن درموزهٔ واتیکان بوده است کشیده نه براساس توضیحات مرحوم حاج آخوند، ثالثاً آنکه شعر شاعر که درکنار تصویر نقل شده

به تماشای تجلی تو مدهوش کلیم

ای سرت سر اناالله وسنان نخله طور

ازشاعر معروف نیر تبریزی است[2]. خواهشمند است کسانی که این کتاب رادردسترس دارند، این سه تصحیح را نیز برتصحیحات قبلی اضافه کنند.

در فرماندهان کرمان (ص ۴۳) وقتی از توطئه میان وکیل الملك و حاکم خراسان و کشف توطئه از زیر نعل قاطرهـا توسط امیرقاین گفتگو می کند، نمیتواند بدلائل فراوان واقعه‌را بهمرگ سپهسالار بزرگ (۱۲۹۸) پیوند دهد. این نکته را بعدها آقای سعادت نوری یادآوری کرد که واقعه می‌تواند با مرك محمدخان سپهسالار (۱۲۸۳) پیوستگی پیدا کند. دراین‌صورت بسیاری از تأویلات این صفحه و حاشیه فرماندهان کرمان بی‌مورد می‌نماید.

---

۱ ـ این توضیح را آقای ایرج نوری که خود ناظمی است در محله باغشاد در خصوص همین مطلب داده‌اند، آقای هدایت زاده ابراز بازیری آ؛ ا تایید نمود

۲ ـ این نکته را مرحوم یزدان‌بخش مدیر پیك ایران یادآوری کردند.

البته جستجو کردن درمیان هزاران نام کرمانی و غیر کرمانی در تواریخ کرمان کار ساده‌ای نیست و اشتباهاتی پیش می‌آید که بهرحال اجتناب ناپذیر است. یکی از خوشمزه‌ترین این اشتباهات ، چـاپ شعری است محلی بدین مطلع درهفتواد (شمارهٔ ۹)

بزرگوار خدایا به حق ضامن آهو

که هیچ وحش نیفتد بسان من به تکاپو . . .

بالای شعر نوشته بودم « از مرحوم رفعت زرندی »

چند روز بعد ، نامه‌ای از زرند کرمـان بدست من رسید به شعر با این عنوان

ای جناب باستانی ، ای مدیر هفتواد

کی فرستاده برایت کهنه اشعار مرا ؟

ودرآخر نوشته بود که : بابا ، من زنده‌ام ، من هنوز خیالها دارم چرا مرا «مرحوم» یادکرده‌ای؟ خودم خجالت کشیدم که آدم حی حاضر را درمجله‌ام مرده معرفی نموده بودم

خوشبختانه از اکناف واطراف گاهگاهی اشتباهات را به من یادآوری میکنند، واینك بعضی تصحیحات جزئی در بعضی کتابها نام پیشخدمت مخصوص امیراعظم « اراروردی » بود نه ایاروردی[۱] ، عنك که من جلوی آن علامت (؟) گذاشته‌ام (ص۱۵۶ پیغمبر دزدان) همان انك است که مهر و تمغا و اجازه نامه باشد[۲] ،علی بن عیسی بن ماهان (تاریخ کرمان ص۴۳۲)صحیح است روز برگاو است و از گردون جنس (ص ۱۰۰ خاتون هفت قلعه) ، گهی این لعل اورا می گشاید (ص۸۵ خاتون هفت قلعه) ، منش بدیده اشاره کنم که رود بمیر(ص۷۷ خاتون هفت قلعه). یك جا لقب لقمان نفیسی را لقمان الملك نوشته‌ام که محاسب الملك صحیح است (تلاش آزادی ص۲۱۰) وجای دیگر گفته‌ام که میرزا محمد ناظم الاسلام پسر نداشت وحال آنکه نوه او (ناظم زاده شجاعی) یعنی پسر پسرش ضمن تصحیح این مطلب نوشت که پدر من (یعنی پسر ناظم الاسلام) تاهمین چند سال پیش حیات داشت ، و هم اکنون یادداشتهای چاپ نشده ناظم الاسلام توسط همین نوه به امانت نزد بنیاد فرهنگ ایران سپرده شده است .

حتی پاریز هم این اشتباهات به کرمان که هیچ ،حتی بمسقط الرأس خود مخلص هم کشیده میشود، تا آنجا که شاعری بنام

۱ــ این نکته به اشاره آقای فرهنگ بردی درچاپ چهارم پیغمبردزدان تصحیح شده

۲ ــ این توضیح را آقای دکتر مظفر معالی کرمانی به من دادند.

«ملامینا» درمقدمه چاپ سوم پیمبر دردان باشعاری ازو یاد می‌کنم که بعدها دانستم این شاعر «حسین‌حکو» نام دارد ۱ ویك شعر دیگراوهم بنام ملامینا در حاتون هفت قلعه(ص۹۹) چاپ شده .

اگر این اشتباه را ابن قتیبه دینوری یا ابن بطوطه مغربی یا قلقشندی میکرد حرفی نبود ، عیب‌کار این است که راوی، باستانی پاریزی است وپاریز تا «گستوحونو» منزل ملامینا یـك فرسنگ فاصله دارد وحود نویسنده بارها درسایهٔ سرو بی‌نظیرسالخورد «گستو» درازکشیده است !

از همین نمونه است، موضوع «آب ایوب» که درحغرافی کرمان(۱۶۷) نوشته‌ام: « درسالهای ملح سال مردم میروند واز چشمه ایوب آب می‌آورند و درمیان شاحهای درحتهـا می‌گذارند، معروف است کـه ملح ازحوردن درخت حودداری میکند .» . بعدها به من‌نوشتند۲ که چشمه ایوب درکوهی به همین نام به فاصله شش فرسخ تا شهربابك و۱۸ فرسخ تا پاریزوحود دارد ، بعقیده مردم ، یك نفرآدم نمازحوان برای‌آوردن آب ایوب به‌آن‌کوه فرستاده‌میشد، پس ازوضوساحتن و دو رکعت نماز، آب را ازچشمه برداشته سپس‌آن ظرف‌را به چوبدستی خود آویزان می‌کرد که به زمین‌گذاشته نشود ، وآن را به مقصد میرساند ، اگرلازم بود در بین راه استراحت‌کند ، آب را به درحتی‌آویزان میکرد ، بعداً رو به قبله ایستاده این‌آب‌را درگلوی شاحهای‌درخت می‌ریختند این امر باعث میشدکه درختها ازکرم‌خوردگی نجات یابند (به‌ملح حوارگی) این‌کرمهاکه در محل « ره » یـا « را » نامیده میشوند ، برگها را حورده و سپس به شکل پروانه درمی‌آیند ، ویکی ازمشکلات باغداری‌کوهستانی پاریز حفظ درحتها ازین « ره » است . واین تعبیه‌ای بودکه سابقاً انجام میدادند

ماجرای ابن دیلاق

درمیان همهٔ اشتباهات، حوشمره‌تر ازهمه ماحرای ابن دیلاق است

محقق‌حوش‌حافظهٔ ما، درپاریزکرمان یك معراحیه ازربان دکترمحمدحان پسر مجدالاسلام می‌شنود گوینده اظهار می‌داردکه این‌شعرازابن دیلاق بمی است ، واین‌شعرراهم که تحلص اورادارد می‌خواند

امید که شعر ابن دیلاق منظور نظر شود درآفاق

سالها بعد ، یعنی در ۱۳۲۷ شمسی، در تهران ، وقتی مجموعـهٔ اشعار باستانی پاریزی تحت عنوان «یادبود من » به چاپ رسید ، بدون‌ادبی‌مناسبتی

۱ــ این اشتباه درمقدمه چاپ‌چهارم پیمبردردان تصحیح شده است (ص ۹)

۲ــ این نکته را مرحوم حاج حسن برایی به من نوشت

یك جزوه کوچك تحت عنوان « معراجیه ابن دیلاق » نیز منتشر ساخت که در مقدمهٔ آن نوشته بود . چون شاعر از اهل بم کرمان و در واقع همولایتی بنده است ، ازین جهت برای اطلاع همشهریان این اشعار چاپ شد» . این جزوه در پانصد نسخه انتشار یافت . سالها بعد ، وقتی مؤلف ، تاریخ بزرك ۸۰۰ صفحه‌ای کرمان را منتشر می کرد، هرچه در ادبیات و تاریخ و سیر کرمانیان جستجو کرد کسی بنام ابن دیلاق که همشهری « طیان بمی» باشد نیافت

شرمندگی او وقتی بیشتر شد که به تواتر، جمعی گفتند که این شعر نه تنها از ابن دیلاق که در گذشته باشد نیست ، بلکه از شاعری است حی و حاضر و زنده و بنام و دانشمند بهرور و معروفتر از کفر ابلیس ! مریزاد دست کرمان شناس که یك شاعر تازه برای کرمان ساخته بود !

وقتی کتاب پیغمبر دزدان بـه چاپ سوم رسید ، آنجاکـه نبی السارقین خطاب به شیخ عبدالحسین احسائی از یك معراج خود گفتگو می کند و میگوید دیشب هنگام عروج به سدرة المنتهی وصعود به قاب قوسین او ادنی ، از دست تو شکایت بردم وعرض بی‌جهت کردم باراالها ، هرچه میخواهم امر دزدی را افشاء کنم ودین محمدی را حاشا، این شخص ــ که گوهر عقیده‌اش تابناك ودامنش از لوث معاصی پاك است ــ نمیگذارد ...» درحاشیه کتاب اضافه کردم که «شعرا و گویندگان فارسی عموماً معراجیه‌های شیوا و رسا در صدر کتب خود دارند که معراجیه‌های نظامی ازهمه معروفتر است ، صورتی طنزآمیز از معراج را نیز شاعری بنام .... و بنام مستعار ابن دیلاق گفته است که طرداً للباب قسمتی از آن دراینجا نقل میشود »

خدا، شاهد است وهمان پیغمبری که معراج کرد نیز شاهد می‌باشد که من درنقل این قسمتها هیچ قصدی نداشتم جز اینکه اشتباه گذشته خود را رفع کنم یعنی به آنهاکه مرا «کرمان‌شناس » می‌دانستند و می‌شناختند- بگویم که شاعری بمی به اسم ابن دیلاق‌ نبوده است ، واینکه هست حاضراست وزنده... قسمتهای تند آنرا هم البته کنار گذاشتم .

خوب تا اینجاکه اشتباه رفع شد، بدنیست دنبالهٔ داستان ابن دیلاق‌را هم برایتان بگویم .

یك شب درمحلهٔ یغما بودیم ، مردی اهل‌صلاح و شاعر کتابی زیبا چاپ کرده بود و نسخه‌ای برای مجلهٔ یغما آورد ، یغمائی مرا معرفی کرد .« مرد مسجدی مؤمن » همینکه نام مرا شنید ، برافروخته شد و دوباره سؤال کرد آن باستانی‌پاریزی که کتاب پیغمبردزدان‌را چاپ کرد توئی؟ گفتم آری، وگمان میکردم میخواهد تشویق و تأییدم کند. فریاد زد که: تو این خزعبلات ابن دیلاق‌را

درآن چاپ کرده‌ای ؟ باری با ریش باباهم باری ؟ کار به اینجا کشیده است ؟ من دیدم هوا خیلی پس است . حرف خیلی زده شد ، فحشها بود که ظاهراً نثار گویندهٔ اصلی واولیه میشد و باطناً « رسد»۱ خود بنده بود، ساعتها طول کشید تا مرد آرام شد . اوگفت: اگر شعر مرگ محمد مسعود را نگفته بودی هرگز با تو آشتی نمیکردم و می‌دیدی آنچه بایست دید ! این یك نتیجهٔ تحقیق دربارهٔ این دیلاق بود .

اما مسألهٔ این دیلاق هنوز دنباله داشت . یك روز در دفتر کارم در دانشکدهٔ ادبیات نشسته بودم. استاد دکتر محمد مقدم بدرون آمد، عرض سلام کردم. گفت فلانی ، تو با ... چه خرده حسابی داشته‌ای ؟ گفتم : هیچ . گفت . پس گوش کن، من در اطاق فلانی بودم ، متوجه شدم که به وکیل دادگستری تلفن می‌کند و با اودرباب دعوت تو به محاکمه مشورت دارد. دکتر مقدم گفت : من پرسیدم محاکمه این آقا برای چه ؟ گفت این فلان فلان شده ، معراجیه را بنام من در کتابش چاپ زده ، میخواهم اعادهٔ حیثیت کنم ، زیرا مطمئناً او قصد داشته مرا بدنام کند . دکتر مقدم گفته بود . من باستانی را می‌شناسم ، مردی درویش مسلك است ، گمان نکنم قصد بدی داشته . یك دو روز صبر کن تا من با او صحبت کنم شاید مسأله حل شود. به خواهش دکتر مقدم ، ازتعقیب شکایت صرفنظر شده بود ، و من هم ناچارشدم درچاپ چهارم پیغمبردزدان (ص۱۴۴) معراجیه را بنام همان « این دیلاق» تجدید طبع کنم ، تا آن شیرین کاری اولیه اصلاح شود .

بدینطریق معلوم شد که بجامعه کارمرا پسندیده بود و بصاحب اثر ارچنین عملی راضی بود ؛ خدا میداند ، درآن دنیا جواب پیغمبر دزدان را چه باید بدهم. اگر اعتراض کند که فلان‌فلان‌شده، این حرفهارا در کتاب من به‌چه‌مناسبت چاپ کرده‌ای ؟ « چوب دوسر طلا » یعنی همین

خار ترم که تازه ز باغم بریده‌اند

مطرود باغبانم و مردود آتشم

حافظه خطا میکند

اصولا درمورد نقل اشعار، چند جا من دچار اشتباه شده‌ام واینهم علتی دارد ، یك وقت محفلی داشتیم که دوستی اغلب اشعار دلپذیری می‌خواند و وقتی می‌پرسیدم از کیست نام شاعری را می‌برد واغلب آنهارا به شعرای کرمان نسبت می‌داد ودر ذهن من بهمین‌صورت نقش می‌بست. بعدهاکه تحقیق کردم متوجه شدم که بیشتر

۱ــ کلمه رسد یك اصطلاح فارسی محلی است ، در پاریز بجای سهم وقسمت بکار برده میشود و رسد کردن ، تقسیم کردن است .

آنها ازدیگران بوده است ورفیق ما برای اینکه جوابی به ما داده باشدشایدهم به تعصب کرمانی بودن چنین کاری میکرده ومن‌هم بــه ریسمان پوك او به چاه افتاده‌ام .

ازین نمونه است شعری که درسالنامهٔ ۱۳۳۳ نشریهٔ فرهنگ کرمان منتشر ساخته‌ام به عنوان افسر کرمانی بدین‌مضمون

بلندی یافت کوه از پای دردامن کشیدن‌ها
به سنگ آمد سرسیلاب ازبیجا دویدن‌ها
من از بی قدری خار سر دیوار دانستم
که ناکس کس نمیگردد ازین بالا گریدن‌ها

شعر بسیار قشنگی است و من با اندك تغییری شعردوم آنرا درجایی بنام دیگری دیده‌ام ، امــا هرچه هست می‌نمایاندکه شاعر از شهرهای کرانهٔ کویر بوده است . آبادیهائی‌که سردیوارهارا با خارمی‌پوشند .

درهمان نشریــه شعر دیگری بنام حسن بقائی آورده‌ام بدین‌مضمون

رفتم بر آن نگار همچون مه نو
گفتم که دلم پیش تو مانده است گرو
صد دل ز سر هر گره زلفش ریخت
گفتا دل خود بجوی و بردار و برو

و من این رباعی راهم ــ با اندك تغییری ــ درجایی قدیمتر دیده‌ام.

این دو اشتباه درنشریه‌ای رخ داده است که قریب بیست سال پیش‌یك‌تنه آنرا تدوین وچاپ کردم وهمانست که مرحوم اسماعیل امیرخیزی ازپیشقدمان فرهنگ ومشروطیت ایران بدون اینکه نگارنده را بشناسد ، درباب آن چنین نوشته است .

« . این کتاب یا سالنامه ــ هرچه بخوانید ــ درعالم خود یك کتاب رندهای بود و نــویسندهٔ فاضل آن در پیکرآن روحی دمیده بود که انسان از مصاحبت وی نمی‌توانست خودداری کند . . . گاهی مرحوم مجدالاسلام‌را به‌جوال انداخته واورا ازسرما محفوظ‌می‌دارد و باردیگر گوشت اورا ازچنگال کرکس وکلاغ مصون می‌دارد ، گاهی حاج شیخ یحیی‌را [1] ازعدم حضور درمجلس‌روز

۱ــ مرحوم‌شیخ یحیی احمدی حاجی نبود و من در نشریه فرهنگ‌کرمان وهم درمقدمه فرماندهان‌کرمان اورا حاجی‌خوانده‌ام این نکته را مرحوم سید محمد هاشمی ــ کسی‌که دریائی تاریخ درحافظه داشت ــ به من یادآوری‌کرد . بهرحال اینهم یك اشتباه دیگرکه دوجا تکرار شده است ، حالا جواب مردم بجای‌خود ، جواب خدا را هم باید داد !

نمایندگان تبرئه می‌کند ودرآرزوی وکالت می‌گذارد ، وقتی آقای فهیمی را از مدرسه ملول ساخته به فکر شاهد ومعشوق می‌اندازد ، و زمانی با امامزاده در بارهٔ کهولت وی سرپنجه نرم می‌کند و او را به صورت تازه جوانی می‌آورد گاهی با مرحوم مایل‌تویسرکانی به شوخی پرداخته سخن از توالی بخشنامه‌ها به میان‌آورده وازلطیفهٔ مشتاق سخن به میان می‌آورد [1] ، هنگامی آقای کسروی را از رشت به‌کرمان آورده دردیگرازش می‌نشاند .. بالجمله کتابی است که در بارهٔ وی فرخی نوشته

از هر بدایعی‌که بخواهی درو اثر
ور هر صنایعی که بجوئی در او نشان

این نویسندهٔ محترم شخص با اطلاع و با سوادی است که نظیر آن در فرهنگ ماکمتر پیدا می‌شود خواهشمندم سلامهای ارادتمندانهٔ مرا به‌خدمتشان ابلاغ داشته و از طرف بنده به ایشان در فراهم آوردن چنین کتابی تبریك بگوئید ...»[2]

حسن ظن بزرگان بیش از فضلیت ماست

در اینجا تأسف من بیشتر ازین است‌که مرحوم امیر خیری همشهری دیگر مرحوم بهرنگی با اینهمه حسن ظن در بارهٔ بنده درگذشت و تا امروز نمانده که این مقاله را به قلم‌خودم بخوانند و بدانند‌کاندرین صندوق جز لعنت نبود !

اما بهرحال، این نشریه‌هم امروزکمیاب است و اگر کسی نسخه‌ای‌داشت من بخاطر دومقاله‌ام «فتح‌کرمان بدست عرب » و « جزیرهٔ هرموز»، حاضرم آن را به قیمت بیست سی‌تومانی‌خریداری‌کنم .

فهرست حکام‌کرمان‌که در پایان تاریخ‌کرمان آمده، با اینکه روی آن زحمت فراوان کشیده‌ام بازهم یکی دواشتباه داردکه آنهارا درپایان جغرافیای کرمان (ضمیمهٔ فرهنگ ایران‌زمین‌سال۱۴)اصلاح کرده‌ام البته‌آن‌اشتباهات رفع شد ولی یك اشتباه دیگر افزوده گشت ، یعنی نام معاضدالسلطنهٔ پیرنیا (پدر دکتر حسین و باقر پیرنیا)که درسال ۱۳۱۴ شمسی حاکم‌کرمان بود

۱ــ مرحوم مایل تویسرکانی در سال ۱۳۱۴ به‌کرمان آمد و خدمات بسیار به فرهنگ کرمان‌کرده‌است ومتأسفانه نام اوفراموش‌مانده اماشوخی‌مشتاق براساس‌این‌نکته بودکه مرحوم مایل، سری‌سخت بی‌مو داشت وموردگفتگوها قرار میگرفت در آن سال‌ها آقای‌شیخ ابوالقاسم هرندی‌کارخانه برق‌کرمان‌را راه انداخت ویك شعله‌برق‌هم‌دراطاق مایل‌تویسرکانی رئیس‌معارف نصب نموده بود. مرحوم مشتاق‌شاعرومعلم‌کرمانی ،که مردی باذوق بود، به همین مناسبت‌سرود

امساله اطاق دفتر ما
تا سال گذشته فرق دارد
روز از سرمایل است روشن
شب‌هم‌که چراغ برق‌دارد!

۲ــ نقل از نشریه سال ۱۳۳۵ فرهنگ‌کرمان ص ۱۱۸

از قلم افتاده است (ص۲۵۶)، همان کسی که باز مرحوم مشاق به شوخی درباب او گفته بود :

ای خدا ، بعد سر پیر نیا کربیا ،کوربیا ، پیر بیا !

نمیدانم به چه مناسبت یك بیت شعر رامن ازدیوان مشتاق (مظفرعلی‌شاه) دانسته‌ام و آن اینست:

هر که شد خاك نشن مرگ و بری پیدا کرد
دانه در خاك فرو رفت و سری پیدا کرد.
(آسیای هفت سنگ ص۲۰۷)

وحال آنکه بعدهادرپاکستان این‌شعررا درتذکرهٔ مخزن‌الغرائب ازقدما یافته‌ام وازملااعلی تورانی‌است .

قصهٔ عکسهای تاریخ کرمان هم‌مطلب جالبی‌است، حقیقت اینست که این عکسهارامن‌ازآرشیودکترحافظ فرمانفرمائیان‌استخراج کردم وچون چاپ‌متن کتاب به‌پایان رسیده‌بود، عکسهارابا زیرنویس آنهابه‌چاپخانه‌دادم‌که چاپ کنند وخودم بعلت خستگی زیادویك سال کارمداوم شبانه‌روزی بعد ازتصحیح وچاپ تاریخ هشتصدصفحه‌ای کرمان چندصباحی اواخرتابستان راپه‌کرمان رفتم و به چاپخانه توصیه کردم‌که درچاپ‌عکسها احتیاط‌ودقت کنند، وقتی‌بازگشتم متوجه شدم‌که‌عکسها بابهترین صورتی‌وبسیاردقیق وزیبا وبرروی‌کاغذ گلاسه گرانقیمت چاپ ودرکتاب صحافی شده‌وکتاب‌آماده‌انتشاراست. امامعلوم شدکه‌زیرنویسها جابجا شده و بعضی فراموش گردیده ، از آنجمله ، عکس مدرسهٔ ابراهیم‌خان (شماره۲) بنام‌باغچهٔ مشتاقیه، وحیاط مدرسهٔ ابراهیم‌خان(شماره۳) بنام سرو-های مشتاقیه، و صحن وکیل‌الملکی مزارشاه نعمت‌الله (شماره۱۳) بنام رواق-شاه‌عباسی چاپ شده‌است(۱).

باید حساب کرد

یك‌روزآقای‌محمد طاهری یزدی‌که روزگاری معلم ریاضیات بنده در دانشسرای مقدماتی‌کرمان بودمرادید وضمن تبریك چاپ‌کتاب یعقوب‌لیث گفت : فلانی، مثل‌اینکه درین مدت ریاضیات توبازهم پیشرفتی نکرده! پرسیدم به‌چه‌دلیل؟ گفت درکتاب‌تو نوشته شده‌که هنگامی‌که یعقوب‌لیث درگذشت ، درخزانهٔ اوهشتصد هزارهزاردینار باقی‌مانده بود(ص۲۷۲ و ۲۸۷ و۳۰۲) گفتم... بلی‌ومن‌این روایت را ازقول یك مورخ نزدیك به زمان یعقوب، یعنی از قول مسعودی نقل

۱ - ازکرمان برخی به من‌اعتراض‌کردند ازآنجمله آقای‌حسن‌ابراهیمی از بافت‌نوشته بود که من مطمئن‌هستم باستانی پاریزی بسیاری از روزها درسایه دیوارمدرسه ابراهیم‌خان ظهر-های تابستان کرمان استراحت‌کرده‌است، وبهمین‌جهت ازین‌اشتباه او تعجب‌می‌کنم.

کرده‌ام وحصوصاً درموردنقل‌عبارت حیلی‌دقت‌داشتم که سینم آیا یك کلمه‌«هزار» درعبارت هست‌یا «هرار هزار» است و دوسه‌حا تحقیق کردم ومعلوم شد همه‌حا هرارهرارصبط شده‌است

گفت: خوب، حالا بنشین‌حساب کنیم، حودت درهمین کتاب نوشته‌ای که هردینار طلادرآن‌ایام تقریباً ۵ /۴ گرم ـ حدودیك‌مثقال ورن‌داشته(ص۳۰۳) همچنین میدانی که عدد «هرار هرار» قدیمیها معادل «یك میلیون» است پس محموع پول‌سکه طلای یعقوب هشتصدمیلیون سکه بوده یعنی‌اگر پول اورا بین تمام حمعیت امروز ـ قرن بیستم ـ دنیا تقسیم کنیم بهرسه چهارنفر یك‌سکه طلا میرسیده. این‌هشتصد میلیون سکه ـه ورن بیش‌ارسه میلیارد گرم، یعنی درست ششصدوچهل‌میلیون مثقال‌طلا میشده که اگرهرمن‌را ۶۴۰ مثقال بگیریم محموعا یك میلیون‌من‌طلا ـ به حساب دقیق ـ درحرانهٔ یعقوب بوده‌است ، یعنی‌حهل‌هرار الاع لارم بود که هرکدام یك بار بیست و پنج منی طلا برپشتشان بگدارند و و بحرانه یعقوب ببرند[1] این‌پول‌ها ارکحا آمده؟ آیا این‌مقدار طلا آنرورها اصلا درتمام عالم موحودبود که تمام‌آن ـ به فرض محال ـ سهم حرانهٔ یعقوب لیث شود ؟

البته ممکن است‌ثروت یعقوب حیلی بیش‌ارینها بوده‌باشد، مسأله‌اینست که آیااینقدر سکه طلای‌نقد میتوانسته وحود داشته باشدیانه؟ سکه طلاتا کالای عادی فرق دارد.[2]

من‌برای این‌استاد ریاضی‌حودم که اصلا‌یردی و برخلاف ماکرمانیها حیلی اهل‌حساب واقتصاداست‌هیچ‌حوابی نداشتم‌حراینکه‌بگویم «والعهدة‌علی‌الراوی». مسؤول حبرمسعودی نویسندهٔ کتاب است وتعهداحلاقی بگردن اوست که روایت کرده‌است، اماوحداناً پیش‌حودم شرمنده شدم که چطورحناب‌استاد روزیکه‌این بارا برای یعقوب لیث میساخت این‌آحرها را به‌تیشه نرد و درآب نینداحت و امتحان نکرد وگول کارحانهٔ آحر سازی «مروج‌الذهب و معادن الحوهر» را حورد !

ار همین نمونه است درج بعض روایات دیگر که هرچند نویسنده قبلا به اعراق‌آمیز بودن اشاره میکند، بارهم ارنقل‌آن ابانداردُ، مثل‌وحود «۱۲ هرار قنات روبه قبله در قهستان سیرحان (ص‌ید مقدمه تاریح کرمان) وقضیه باردار

[1] ـ ارحوانده محترم استدعا دارم حمع وتفریق همین ارقام راهم دوباره کنترل کند میترسم که اینحاهم بی‌احتیاطی کرده باشم !

[2] ـ موحودی‌طلای‌پشتوانه‌امرورایران درنانك‌ملی وصندوق‌بین‌المللی پول به‌حساب دقیق ۱۹۷۳۴۲۶ کیلوگرم است، یعنی تقریباً نصف موحودی یعقوب‌است!

شدن۱۲ هزار دختر کرمانی در حمله آقامحمدخان از لشکریان او (مقدمه سلحوقیان و غز در کرمان و محله یغما بهمن ۱۳۴۳) ۱ و نقل قول وعدهٔ شاه عباس برای نوشتن اشعار شاهنامه به میرعماد به قرار هر بیت یك تومان: «شاه‌عباس امر کرد کتاب شاهنامه فردوسی را بنویسند، سه هزار تومان هم وجه نقد داد که بعدا راتمام، باقی را که شصت هزار تومان باشد سطری یك تومان ـ بدهد. میر سه هزار بیت از شاهنامه نوشته فرستاد ووجه را مطالبه کرد. .(ص۱۴۸ سیاست و اقتصاد عصر صفوی ص۱۴۸ ومحله راهنمای کتاب، مقاله شاهنامه آخرش خوش است). کار به بقیه مطلب نداریم، درهمین کتاب (صفحه ۱۹۰) برای مقایسه ارزش پول نوشته شده که زمان شاه‌عباس (حدود سال ۱۰۲۸ هـ - ۱۶۱۸م) «هشت هزار خروار غله درسیستان به هزار تومان معامله شده است» هشتصدهزار من گندم امروز بر دیك دومیلیون تومان ارزش دارد، یعنی هر تومان در آن روزگار به اندازه دوهزار تومان امروز قدرت خرید داشته است؟ واقعاً آیا شاه‌عباس اینهمه ثروت داشت یااینقدر گشاد باز بود که به یك خطاط آنقدر پول بدهد (شصت وسه هزار تومان) که بتواند پنجاه میلیون من گندم خریداری کند؟

البته بازهم این حضرت استادی شماره و زاده روی این عبارت گذاشته و آنرا به مؤلف اصلی اسناد داده وحتی نوشته که شایدمقصود پول زمان قاجاریه (روزگار بدیع‌الملك راوی اصلی) بوده ولی هیچکدام ازین «سر گریز باری»ها مسئولیت مؤلف راسلب نمیکند

وقتی مطلبی تاریخی بیان میشود باید چنان باشد که با **تاریخ باید باعوامل** عوامل زمان ومکان وموقعیت جغرافیایی و طبیعی و به **دیگر مطابقت کند** طورکلی با زندگی مردم سازگار وهمراه باشد، اگر روایتی خلاف سنت ورسوم وزندگی روزمرهٔ مردم بیان شد مطمئناً قابل تشکیك وتردید است و درنقل آن باید نهایت احتیاط و وسواس رابکار برد

آنهاکه خودرا اهل تاریخ میدانند برای نوشتن یك مطلب آنقدر وسواس به خرج میدهند که گاهی حوصلهٔ انسان سرمیرود ، آقای اکداتابی در مورد وسواس کار مشیرالدوله پیرنیا گوید « ... آن مرحوم برای تهیه سندی برای اینکه عین نطریك مورخ یونانی را در کتاب ذکر کند ، دوصفحه کتاب راهمچنان سفید گذاشت تا آن مأخذ از اروپا رسید و مطلب ترجمه و بجای خود چاپ شد» (تلاش آزادی ص ۵۴۹) . این مطلب را با اینکه خودمن در هرچهار چاپ احوال مشیرالدوله آورده‌ام با اینهمه هرگز آویزهٔ گوش نشده است .

۴ ـ این مطلب درآسیای هفت‌سنگ به صورتی تصحیح شده‌است.

اینست که هرچه از بی‌احتیاطی خود بگویم کم گفته‌ام و این بی‌احتیاطی گاهی مورث اشتباهات مضحک و در عین حال گمراه کننده‌ای شده‌است. خواهشمندم هر کدام از کتابهای مرا خریده‌اید هم اکنون هم بدست گیرید و برطبق این فهرست اصلاح کنید

مقدمه تاریخ کرمان ص «یو»، کرمان باندازه نصف خاك فرانسه وسعت دارد به‌تمام آن

ایضاً ص«سر»، قدمات فلان‌بن فلان‌بن فلان، بجای قدماء.

« ص «قیا» افضل کرمان متوفی اوایل قرن هفتم نه به‌هشتم.

جالب اینست که درصفحه «صح» تا «صو» همین کتاب بحثی مستوفی درباب تعیین تاریخ مرگ افضل آورده‌ام که خودکاری درخور تعمق است و تاریخ دقیق را تا حدی روشن می‌کند

در صفحه ۷ مقدمه ذوالقرنین یا کوروش کبیر، بابل را در کنار دجله نوشته‌ام که صحیح آن درکنار فرات است این اشتباه در صفحه ۷۲ متن نیز تکرار شده و اکنون اصل کتاب را در اختیار ندارم که ببینم مرحوم ابوالکلام خود اشتباه کرده یا من سهواً ترجمه کرده‌ام.

بگذریم از اینکه دهها بار درمقالاتم من بابل را صحیحاً درکنار فرات ذکر کرده‌ام، علاوه براینها اصولا من خودم بابل را دیده‌ام، یعنی هنگام سفر عتبات به خرابه‌های بابل سری زدم و درباب آن مطالبی در مجله وحید، تحت عنوان درکنار فرات» نگاشتم که موضوع حدائق معلقهٔ آن مورد عنایت دانشمند بزرگ جناب راشد واعظ نامدار هم قرار گرفت و همان ایام مطلبی درباب آن مرقوم داشتند که در مجله وحید چاپ شد.

صفحه ۲۴ همین کتاب در شجره‌نامه، نام ویشتاسب پدر داریوش از قلم افتاده و حال اینکه چند صفحه بعد یعنی ص ۲۸ مقدمه و ص ۸۱ متن بطور صحیح ذکر شده است.

همین کتاب ص ۹ مقدمه، فتح ماد در ۵۵۰ ق. م صورت گرفته، صفحه ۵۵، هامان نام که به وزارت رسید یهودی نبود و در صفحه ۷۷ صحیح یادشده است.

ص ۱۲۵ ملکم‌خان صاحب تاریخ ایران نیست بلکه سرجان ملکم صحیح است.

ص ۸۹ تاریخ کرمان، تاریخ بنای محله سه‌شنبهی ۴۷۸ است نه ۴۸۸.

ص ۹۰ تاریخ کرمان و همچنین در سلجوقیان وغز درکرمان، از روی متن اصلی کتاب محمدبن ابراهیم، نامی به‌صورت کاکا بلیمان ضبط شده، دوست

عزیز آقای ایرج افشار توضیح دادند که این بنیمان است و هنوز هم در یزد چنین نامی می‌گذارند ، خصوصاً در خانواده‌هایی که بچه برای آنها نمی‌ماند و اطفال در خردسالی میمیرند اتفاقاً در کرمان هم چنین نامی می‌نهند. «نمونو» از کلمهٔ ماندن .

در ص «لد» مقدمه تاریخ کرمان نوشته شده که «حکومت بدست ملك‌دینار افتاد و مختصر آرامشی در نتیجه سخت‌گیری او پدید آمـد و با انداختن یکی دو تن نانوا به تنور، مردم از قحط نجات یافتند» . این بحث مربوط به ملك‌دینار نیست ، ملك قاورد سلجوقی چنین کرد و حـدود بنده داستان به تنور انداختن نانوایان را توسط قاورد در حاشیه صفحه ۸۵ همین تاریخ کرمان آورده‌ام . امان از بی‌دقتی و بی‌احتیاطی !

در مجلهٔ یغما (آذرمـاه ۱۳۴۷) عبارتی در باب قبر بیهقی نوشته‌ام کـه تلویحی دارد بر اینکه ممکن است قبر بیهقی در سبزوار باشد . آقای فرهنگ یزدی از فضلای یزد مقیم سبزوار به بنده تذکر اصلاحی آنرا دادند، و این نکته را در ذیل هفت بند ص ۵۵ رعایت کرده‌ام .

خوشمزه‌تر از همه اینها عکس پشت جلد تلاش آزادی است . قـرار شد نقاش یکی از عکسهای متن کتاب را انتخاب کند و پشت جلد را فراهم سازد او عکسی انتخاب کرد و بمناسبت آزادی و مشروطیت ایران ، زنجیری راهم که گسسته شده بود در کنار آن ترسیم نمود و بدون آنکه من آنرا ببینم چاپ شد . خواهید گفت ، پس چه عیبی دارد ؟ هیچ : این عکس که در داخل کتاب هم چاپ شده (۳۷۹) و در فهرست تصاویر و زیرنویس عکس با خط درشت تصریح دارد که تصویر «حسین پیرنیا مؤتمن‌الملك» است ! خوب متوجه شدید ؟ کتاب شرح حال مشیرالدوله است و عکس پشت جلد از مؤتمن‌الملك ! یك عکس در پشت کتاب به حساب مشیرالدوله آمده و درمتن کتاب با زیرنویس «حسین پیرنیا مؤتمن‌الملك» معرفی شده است .

داستان استقبال مردم روزگار از این کتاب هم چنان بود که تمامًا متوجه شدیم و خواستیم پشت جلد را عوض کنیم ، تمام نسخه های آن در اندك زمانی فروش رفت ، و هم اکنون این کتاب جزء کتابهای کمیاب و مثل تاریخ کرمان بـه‌قول معروف « اپوئیزه » ! است .

یکی از مـوارد استفادهٔ من در تمام مدت کار ، کتاب گرانبهای تـاریخ بیهقی تصحیح استاد فیاض و دکتر غنی بوده است. همه‌جا، از آنجمله در حواشی آسیای هفت‌سنگ ، و فهرست منابع خاتون هفت قلعه و سایر کتابهایم بـه همین عنوان معرفی شده ، ولی یك‌بار در فهرست آخـر کتاب «سیاست و اقتصاد عصر

صفوی» به این عبارت برمیخوردیم : « تـاریخ بیهقی ، تصحیح م درس رصوی ۱۳۲۴» ۱

درمقدمه صاحب‌ابن‌عباد، (ص‌سی‌ودو) درشرح‌حال مرحوم بهمنیار نوشته‌ام. «استاد در ساعت ۵ر۲ بعدازظهر روز جمعه ۱۲ آبانماه ۱۳۳۴ بدرود حیات گفت ، جنازه او نخست درحضرت عبدالعظیم به‌امانت سپرده شد ، و سپس‌طبق وصیت آن مرحوم روز شنبه ۱۶ آبانماه ۳۴ به‌عتبات عـالیات حمل و در ۱۸ آبان درکربلای معلی در وادی‌ایمن به‌خاك سپرده شد» آدمی‌که اینقدرحساب دقیق فوت وحمل جنازه را به روز و ساعت می‌نویسد ، چطور نمی‌داند که‌جمعه دوازدهم روز شنبه ۱۳ را درپی خواهد داشت ؟ حقیقت آنست‌که جنازه روز دوشنبه ۱۶ آبان حمل شده وکلمه «دو» ازپیش شنبه افتاده است .

ادیب‌کور نبود ادیب های مملکت هم درنوشته های من‌کم و بیش جای پایی یافته‌اند منتهی به‌صورت غلط که‌باید توضیح داده شود. اولا در آسیای هفت‌سنگ (ص۲۷۹) شعرادیب‌الممالك‌فراهانی‌راخطاب به حاجی میرزایحیی دولت‌آبادی، ازادیب نیشابوری دانسته‌ام، که خوشبختانه در همان حین چاپ متوجه شده ودرآخر کتاب توضیح داده‌ام اما جالب‌تر ازآن مطلبی‌است‌که در باب ادیب‌پیشاوری نوشته‌ام، (مجلهٔ یغما، یادداشتهای‌پاکستان) وادیب راکور دانسته‌ام، وحال‌آنکه معلوم میشودکه ادیب‌کور نبوده‌است. این نکته را آقای‌دکتر علی‌اصغرحریری درپاریس به من‌گفت البته من شخصاً که ادیب‌را ندیده‌ام و نمیدانم این‌اشتباه ازکجا به نوشتهٔ من‌راه یافته؟ عجب‌آنست که خوداستاد یغمائی‌هم‌که بارهامحضر ادیب‌پیشاوری را درك‌کرده و حتی‌شرح حالی ازو در رادیو ایرادکرده است، چطورمتوجه این‌اشتباه من نشده و آنرا تصحیح نکرده‌است.

آیامیشودگفت کوری رودکی شاعرهم ازنوع همین‌کوری ادیب‌پیشاوری یعنی درواقع «کوری تذکره‌ای» بوده‌است. وقتی‌مایك‌شاعر روشندل روشن بین پنجاه‌سال قبل‌را اینطور نابینا جلوه دهیم شاعر هزار ودویست‌سال پیش‌ازین نه تنهاکور بلکه‌کرولال هم ممکن‌است معرفی شود!

مسأله استفاده ازحافظه واتکاء به حافظه درنوشته‌های من پدیده‌ای است که خود داستانی شگفت‌انگیزدارد وبااینکه صدبار پایم توی سوراخ اشتباهات حافظه رفته، بازهم ازنقل مطالب بدون توجه به نوشته خودداری نکرده‌ام وبا اینکه تقریباً اعتقاد دارم به‌این نوشتهٔ مرحوم محمد قزوینی که‌گفته بود: «من

ر بخواهم سورهٔ قل‌هوالله راهم بنویسم، بدون‌مراجعه به متن‌قرآن ازنقل‌آن
دداری میکنم » بازهم متکی به اطلاعات حافظه هستم ۱.
درمقدمهٔ تاریخ‌کرمان هنگام نقل‌شهادت‌نامه شیخ‌ابواسحق فیروزآبادی
ـ آن‌نوشته‌ام «حرره‌ابواسحق» (ص‌مو) وحال‌آنکه وقتی‌اصل‌سند رادرآسیای
تسنگ نقل‌کرده‌ام عبارت «کتبه ابواسحق» دارد حمل‌دراسناد رسمی یعنی
ین‌که جرمش گاهی ۱۵ سال‌زندان است! نام‌رفعت نظام بمی درصفحه ۴۴۵
یخ کرمان محمد رفیع‌خان بمی نوشته شده، (هرچندآنرا در مقدمه پیغمبر
دان جبران‌کرده‌ام.) بدتر از آن‌اینکه بعضی‌ازین‌اشتباهات را به روایتی زنده
حکم‌ومستند کرده‌ام‌که حتماً‌مورداعتراض‌راوی‌قرار گرفته‌است. فی‌المثل‌تاریخ
ت‌مرحوم‌شوکت‌الملک‌را ۱۳۲۴ یادکرده‌ام‌به‌نقل‌ازاستاد دکتررضایی‌بیرجندی
ه ۱۳۲۳ صحیح است ومطمئنا ایشانکه اهل‌البیت‌هستند وحتی در ترحیم آن
د شرکت کرده‌اندغلط نمی‌گفته‌اند ومن‌بدشنیده‌ام یابدارحافظه نقل‌کرده‌ام
سیای هفت سنگ ص۱۰۴) ودرسطر سوم شروع همین کتاب ، طول «سنگ
م‌الله‌تبریز راهشت‌متر!! نوشته‌ام‌که به حساب دقیق‌سه متروه۷ سانتیمتراست
بار سلسلهٔ روایت درمورد این سنگ را هم به دکتر زریاب خویی رسانده‌ام
بااین بی‌احتیاطی سندیت و « اتوریتگی » دو مرد محقق را سست‌کرده‌ام ۲
کسهای شاه اسمعیل وشاه طهماسب در سیاست واقتصاد عصرصفوی (۲۵ و ۲۹)
علق به موزهٔ فلورانس‌است نه‌واتیکان، باردرسطرسوم‌اولین صفحه‌کتاب صفوی
هاری‌که من‌مهمان انجمن‌ایران وامریکای اصفهان بودم درهتل‌شاه‌عباس‌صرف
.ه بود به‌سعدی (به قول‌معروف خوردن‌وفراموشی؟)
یك‌وقتی پدرم‌نقل‌کردکه شاه‌عباس صفوی برای‌اینکه قران سال ۱۰۰۰
جری (۱۵۹۱م) بگذرد، به‌فکر تغییرپایتخت‌به‌اصفهان‌افتاد ووزیراعظم خودرا
آئینه وقرآن به‌این شهرفرستاد وسپس به‌اصفهان منتقل شد: من‌این حرف را
حافظه نقل‌کرده‌ام. مطمئنم‌که ساختگی‌هم‌بوده‌است زیرا یك رسم‌عمومی‌ماست
ه هنگام منزل به‌منزل شدن‌آئینه وقرآن میفرستیم. پدرم‌هم قصدی نداشت که
مین مطلبی‌سازد، من‌این‌نکته رادرسیاست واقتصاد صفوی (ص۵۰) آورده‌ام،
ا تاامروزکه درمنابع صفویه دست‌وپا میزنم نتوانسته‌ام مدرکی دال برارسال
آئینه وقرآن» پیداکنم.

۱ ــ چنانکه همین‌جمله مرحوم قزوینی راهم ازحافظه نقل‌کرده‌ام ومعلوم نیست تااصل
نچه آن مرحوم‌گفته مطابقت داشته‌باشد. بایدبه یادداشتهای قزوینی چاپ‌ایرج‌افشارمراجعه‌کرد
۲ ــ این‌مطلب را به صورت‌صحیح ودقیق درنای هفت سد (ص۲۰۰) تصحیح ورفع‌اشتباه
رده‌ام

درمقدمهٔ آسیای هفت‌سنگ (ص۴) نوشته‌ام «درسال ۱۸۸۲ که هشتاد بهار بر گلستان عمر ویکتورهوگو گذشت، مردم فرانسه بافتخار اوجشنها گرفتند و ششصدهزارتن از ستایش‌کنندگانش برابر خانه وی گردآمدند و فریادهای شادی برآوردند. سال بعد روزجمعه ۲۲ مه ۱۸۸۵ هوگواین‌وصیت‌نامه رانوشت وازدنیارفت...» کار به وصیت‌نامه نداریم، فقط به‌این‌پروفسورخوش‌حافظه‌باید حالی‌کردکه جمعه ۲۲ مه ۱۸۸۵ سه سال بعد از ۱۸۸۲ است نه‌سال بعد!

درصفحهٔ ۱۰۷ ترجمهٔ اصول حکومت‌آتن پایان‌کار پریکلس بکلی‌محدوش وآشفته است و این‌نکته را طی غلطنامه‌ای خارج ازمتن توضیح داده‌ام که لای کتاب گذاشته شود. امابهرحال بایدآنرا اصلاح وشایدهم‌بطورکلی‌حذف‌کرد

(ناتمام)

عبدالرحمان عمادی

تاریخ گیلان و دیلمستان

تألیف ظهیرالدین مرعشی تصحیح منوچهر ستوده

بقیه ازشمارهٔ قبل

سوم ـ واژه‌های گیلی و دیلمی

میان تاریخ نویسان سید ظهیرالدین مرعشی اگر تنها شخص نباشد از آن کسان انگشت شماری است که بواژه‌های مردم و گرد آوری آنها توجه داشته وفصلی از آغازکتاب خود را بدان اختصاص داده بوده که متاسفانه آن بخش بهمراه چند بخش دیگرکتاب ازبین رفته ودردسترس نیست . ازنوادر اتفاقات دکترمنوچهر ستوده مصحح گرانمایه‌کتاب پانزده سال پیش ازآنکه به تصحیح وتحشیه همین تاریخ گیلان ودیلمستان بپردازد، فرهنگی بسیار گرانبها و پر‌ـ مایه ازواژه‌های گیلی‌فراهم ساخته وچاپ نمود که امروز تنها منبع‌مهم‌واژه‌های گیلی است . او با این‌خدمت بزرگ خود بگیلانیها خود بخودکمبود بخشی ازکتاب مرعشی را جبران‌کرده است هرکس دیگری بود بهنگام تصحیح و تحشیه از فرهنگ گیلکی خود بعنوان نوعی جبران مافات درمتن‌یا در حاشیه یادی میکرد . اما فروتنی انسانی منوچهر ستوده نگذاشته است‌که این‌کارکه درجای‌خود ناپسندهم نبوده ونیست ؛ صورت بگیرد .

توجه مرعشی‌بواژه‌های مردم اثرخود را درکتاب برجاگذارده‌چنانکه تعدادی از واژه‌های محلی‌را میتوان ازمتن‌کتاب بدست آوردکه نمونه‌های‌زیر را با معنی‌آنها یاد میکنم :

(پیشدار) = ابزار جنگی ـ (هشت پر) = کاخ و کوشک ـ (امیره) فرمانروای معین ومشخص ـ (اسواری) = هنرنمائی بهادرانه درسوارکاری و نبرد ـ (سروپوان) = فرمانده یك دسته از لشکریان ـ (پشت و دیم) پس وپیش وسروته درلشکرکشی وصف آرائی ـ (مایه‌دار) = نیروی پشتیبان در لشکرکشی ـ (کلاپشته) = جامه‌کلفت در سردها ـ (دهحه) = طبقه روستائی‌ودهقان ودامدار وکسیکه رو بهمرفته ازطبقه توانگر واشراف‌وجنگیان نیست ـ (دیلم) = طبقه درمیان‌وکسیکه روبهمرفته ازگروه سپاهی‌پیشه‌گان وتوانگران است ـ (سطل = اسطلخ) = استخروتالاب ـ(کیش) = درخت شمشاد ـ (پره‌نشین) ـ کسیکه درجائی‌خوش‌نشین بوده بومی آنجا نباشد و همیشه‌هم در آنجـا زندگی‌نکند . (گیشبر) = کسیکه (گیشه) یا عروس را بایں‌سو وآن‌سو میبرد وآن نگهبان ومامور ویژه زن فرمانروا واسب وستورش بوده است . (سلار) ـ سالار = مهتر یك گروه (روزبدهاد) ـ بدرودبادی که فرمانروا بسپاهیان پس از پیروزی و یا بهنگام مرخص کردن آنها میگفته (مرهم بها) = دستمزد درمان سرباران زخمی ـ (خراشش) ـ کدورت خاطر ـ (مستمال) برخوردار ازمال‌وخواسته وسادارتوانگری ـ(پشت‌گیر) حمله از پشت وپـا از پهلوهـا درجنگها ـ (شست اندازی) تور و دام برای ماهیگیری انداختن ـ (سیاه حشم) ـ مرغ شکاری ـ (دست) = واحد و حقب درشمارش ـ(گوراب) ـ شهرکی با بازار وخانه‌های امیران‌وتوانگران و ساهـای دولتی ومیدان ومسجد ومزار فرمانروایان درگذشته ـ (بومدان) بلد راه وراهنمای محلی ـ (بنه‌بر) = تپه‌کوتاه کـه ازخاك در سنگربندیها پدید میآوردند ـ (پرچین) ـ سد و برده ازچوب وشاخه درخت و نی(زورگر) وررشکار ـ(زورگری) ـ مسابقه ورزشکار با ورزشکار دیگر(داشت) ـ پرستاری وخوردن وخوراندن خوراك مقوی واستراحت برای زورمند شدن وچاق وچله گردیدن . (زنه زر) = برسم پیش از اسلام بـرای جوان توانگر بالغ و مرده از محل ماترك او بـه زنی جهیز میدادند تا بخانه شوهر رود . نیمی از کودکان این زن بنام و ملحق بهمان مرده بود نیمی دیگر بشوهرش . چنین زن قراردادی را در پهلوی (سدر زن) یا (سترزن) مینامیدند . (زن زر) یاد شده درکتاب مرعشی بهمان‌معنی است. اما مصحح آنرا بمعنی: باجی‌گرفته که هرکس‌که عروسی‌میکرده میبایست بامیران بدهد ـ (پیشکش) = تقدیم مال ـ (جناده) مأمور ابلاغ فرمـان امیر بلشکری و کشوری ـ (خلایر) ماموردائمی وحاضر به خدمت ومسلح فرمانروا برای کارهای لشکری‌و کشوری

(رستر) = نیز بهمان معنی (حلاس) ـ (پاس‌پای) نگهبانی ـ (کاکو) حالو و برادر (شید ودمای) بوقلمون صفتی وریاکاری و نیرنگ ـ (سی) ولایت وآبادی وخانه‌کوهستانی که ازسنگ ساخته شود ـ (حئرسی) ولایت وآبادی کوهستانی بالا ـ (پرد) پل ـ (کیا) بزرگ وفرمانروا از طبقه اشراف وتوانگر بهمان معنی دیلم (نخجیرچاه) - چاهی که شکاررمیده در آن بدام میافتاده ـ (پلنه آستان) - آستان بزرگ ـ (ربگله پا) آنکه برپایش ربگوله است مرغ‌شکاری که برپایش ربگوله بسته میشدـ(حلدوی) انعام‌وعطیه درعوض‌خدمت ـ (تیف) = خاروتیغ درخت ـ (تمش) = تمشك (تیجچه) = صربت ـ لطمه ـ (بربحار) بربحرار ـ (اسواران) = صمف سواد (عراق) - نواحی‌مرکزی‌ایران که هوای‌خشك وغیربارانی‌دارد ، اراك وسلطانیه ـ (رالی‌شدن) - پیروشکسته همچون زال‌شدن ـ(کاس) - کبود و آبی‌رنگ وکسیکه چشمان زاغ دارد . (صحبت) - شوخی و خوشمرگی و تفریح ـ (رووار) رودبار ـ (رووارووار)= رودبارکنار ـ سواحل رودبار (سفالو) = سفالینه (پلی) - پهلو ـ نزد ـ کنار(حرور) - خروس(کپك) نوعی‌جامه (کوب) حصیر (گرباس) ـ نوعی کج بیل درکشاورزی (حرق) که همان (حرك) بمعنی= نوعی‌کشتی وقایق دوبه مانند بوده است ـ(کوبرا) برکوهی ـ (نوا) = زاری وموبه ـ (بیه پس) = پسارود ـ آنسوی‌سفیدرود که پساگیلان ویاگیلان باختری باشد (بیه پیش) ـ این سوی سفید رود که پیشاگیلان یاگیلان خاوری باشد (روپس) ـ بهمان معنی (بیه‌پس) است (روپیش) = بهمان معنی (بیه‌پیش) است (روشناس) = دارای‌سابقه‌آشنائی (دار) = جای‌بلند واستوار ودژمانند همچون‌کوه ـ (گوهی) = گوئی‌ـ‌پنداری (جانور) = مرغ شکاری دربنده ـ (جانورداری) = پرورش مرغان شکاری (حبر) = برورن قبر بمعنی: جلد وهشیار.

چهارم : نامهای جغرافیائی کتاب

مؤلف بیش ازچهارصد نام جغرافیائی که بیشترآنهارا خود دیده است یادکرده‌که دست‌کم بیش ازدوسوم آن نامها امروزهم بهمان‌گونه نوشته و یاد میشوند . این نامها نه تنها بـرای جغرافیای‌کنونی و تاریخی و واژه شناسی سودمندند بلکه درمیان‌آنها نامهائی دیده میشوندکه میتوانند برای‌اوستاشناسی ونشانه‌های پیوندکهن هند وایرانی برای محققین درخورتوجه و بررسی‌باشند.

مثلا ۱ـ در اوستا یکی از رودهای نام‌آورکه آبش‌ستوده شده(اردوی Aredvi) است‌که درونندیداد درداستان جمشیدآمده‌که بهنگام فرا رسیدن سرمای سختی

همچون‌طوفان‌نوح چنان برفی‌فروبارید که همه‌جا تافراز اردوی‌را فرا گرفت . در(هرمزیشت) بآب (اردوی) درود فرستاده شده.

درکتاب تاریخ گیلان ودیلمستان از دهی بنام سامان ومرز(اردوی) یاد شده‌و گوید « روزچهارم آذرماه قدیم‌به (اردوی) سامان‌حقیررا اتفاق‌زمین‌بوس افتاد » (صفحه۴۴۷) امروزهم همین‌آبادی‌گالشی بنام (اردسامان) درهمانجا برجا است

۲ ـ سروش در اوستا یکی از ایزدانی‌که یشت یازدهم (سروش یشت) بنام او است . مرعشی نیز از ده (سروش) در پیرامون رحمت‌آباد کنونی یاد میکند (صفحه ۴۳۷)

۳ـ (ورن) یکی از نامهائی است‌که در اوستا یاد شده واوستا شناسان آنرا (گیل ودیلم) دانسته‌اندکه پیروآئین پیش‌اززردشت بوده‌اند.

مرعشی نیز از (ورن)آبـاد در سرزمین رویان نام میبرد و مینویسد (.. ازآنجا بدررفت وخود را بجنگل ورن آباد انداخته بساحل بحر بیرون رفت) صفحه ۳۰۴

۴ـ (گرزمان)که در روایات زرتشتی بمعنی عرش اعلی‌است. درتاریخ یاد شده نام دژی است دراشکور(صفحه ۳۰)

۵ـ یکی ازنامهای اوستا درادب قدیم (وستا) است. چنانکه بهرام‌پژدو شاعر زرتشتی گفته :

(زرتشت) در آن وقت نزدیك دریا رسید

یکی ژرف دریای بس ناپدید

به (وستا) درون نام او دایتی

که قعرش نبودست هرگز تهی

درکتاب تاریخ گیلان و دیلمستان‌هم نام یکی ازمحلات شهررشت(وستا) سرا آمده‌که امروز (اوستا) سرا گویند (صفحه ۲۵۶)

۶ـ اکته . درتاریخ گیلان صفحه ۱۶۷ نام جائی دردامنه (اهتکو)است این نام .در اساطیر ودائی‌یعنی: آیه‌ـدعاـ ستایش وسرود ـ نام‌یکی‌ازایزدان آریائی است (صفحه ۵۰۵ ج اوپانیشاد) برای این‌کوه و دامنه آن نیز نزد مردم‌گیلان خواص سحرآمیز گمان شده است

۷ـ (اشپیس) نام دهی بزرگ درکنار سفیدرود بوده است(۴۴ـ۱۲۰) در (ودا)کتاب دینی هند باستان (اشوین) بهمین‌معنی : مالك اسبان و اسب سواران ـ نام دوخدا یاد وایزد سپیده دم ازپسران‌آفتاب است‌که درپیکر اسب نمایانده شده خدایان پزشکی وخدمتگزارمردمان شمرده شده‌اند .

بحر اینهـا نامهای دیگری‌هم میان نامهای جغرافیـائی تاریخ گیلان و دیلمستان میتوان یـافت که از دیدهای گونـاگون شایسته همه‌گونه بررسی و پژوهشند

پنجم : نامهای کسان

در تاریخ گیلان و دیلمستان نامهای ایرانی و کهن بسیاری از کسان یاد شده‌که از دید تحقیق در نامهـای کهن ایرانی درخور توجهند مانند سالوک مرداویج ـ طالش ـ کاوس ـ هندوبابا ـ پاشا کیا ـ نوپاشا ـ سیاوپاشا ـ بایجن بتول ـ تتی‌طاوس ـ پولاد ـ کیاشرپاشا ـ انور ـ پهلوان ـ کوچایی ـ شاهملك کاکواردشیر ـ هراراسپی ـ داخیلی ـ تجاسپی ـ پیسه سالوك ـ قباد ـ کیاکوشیج دباج بهـادر ـ فرعون ـ ساسان ـ رهی‌راد ـ کوله بهـادر ـ ایملك ـ توملج جورکیا ـ رستم ـ کیومرث ـ بیستون ـ هندوساه ـ کامیارود ـ جمش ـ کـرجی کلیج ـ جلابر ـ جاباده ـ رستو ـ کیاتوپاشا ـ کیا همایونشاه ـ کیشملك ـ بودر طوس ـ جهانگیر ـ ایرج ـ داداك ـ کیاکالجار ـ مرداویج ـ فریدون ـ سیا بهادر بهادرسپهسالار ـ بهادین سالار ـ سیامردلیلی ـ کیاجورکیا ـ سالوك دباج ـ ولك رستم ـ کیای توبلا ـ دینگ ـ بهادرك ـ سیاهند بهادر ـ خداوند ـ کیاشاهمیرولمی اوجی ـ بهمن ـ کیانماور ـ فرخراد دباج ـ کیخسرو ـ هوشنگ ـ تاج‌جال ـ اسوار کارکیاباری‌کیا ـ کیا دیلمی ـ پیاده ـ گستهم ـ کاسه ـ دباج ـ العش ـ تجاسپ کیابهاددیلمی ـ سیاوس ـ پاشا جمشید ـ پریج ـ جشیج ـ اژدها ـ انوراوند تجن‌گوکه ـ شیرج ـ شیرامه ـ شهرآکیم ـ تورك دیلمی ـ شهرج .

ششم : لغات و ترکیبات عجیب

علاوه بر واژه‌های ترکی ومغولی‌که یادگار بود غیرمعمولها است واژه‌ها وترکیبات ناما‌نوس دیگری دراین تاریخ هست‌که درزیر برخی‌هارا یاد میکنم

(روزموعودکردن) روز معین کردن (صفحه ۲۳)

(به‌عجاله) بعجله (صفحه ۲۳)

تملق‌کنان (تعـارف کنان « بدستور گیلان تملق‌کنان قدم مینهادند » صفحه ۲۴

(تائب) و(تائبان) کسانی بودندکـه از دین پیشین توبه‌کرده بسادات پیوسته بودند ازاین‌رولقب تائب داشتند.

(وکیل مکرری دوری (صفحه ۳۴) وکیل در توکیل اگرچه مکرر (دری‌بیدا) صفحه ۴ : (هریکی‌دردریای‌حقیقت ودری‌بیدای‌طریقت‌اند) .

دری : آماج ـ آماجگاه

(آفتاب بیدا) صفحه ۲۷۲ . بیدا : بیابان .
(ترك راندن شهوت کردن) = ترك شهوت رانی کردن (صفحه۵)
(اررشحات حیاض عدالت مخضوریان گشتن) (صفحه۳۹)
(شهود عدول) شهود عادل صفحه ۴۰
(بقعه) بمعنی : ولایت وسرزمین وشهر (صفحه ۳۹)
(قصاد روانه کردن) پیك‌ها روانه کردن صفحه۴۱
(درحیاض سعادت دوجهانی غوطه خوردن)حیاض‌جمع‌حوض صفحه۵۵
(فرحان شدن) شادان شدن. صفحه ۶۱
(خط ترحانی) حکم معافیت .
(ماتحت) زیردستان صفحه ۶۶
(مستمال‌ساختن) ثروتمند ساختن : ارمستمندی درآوردن‌صفحه۷۶
(طالت) بمعنی: پهلوانی صفحه ۷۹
(حصما) صفحه ۸۰ بمعنی. حصمها ــ خصمان .
(بدستور بهادران گیلان صرب متعدد شمشیر برحود حود به‌اصحاب‌حود بنمود) صفحه ۸۰
(عراق) همه‌جا بمعنی جلگه مرکزی ایران و سلطانیه و اراك است صفحه ۸۲
(از قعار رسیده سورن انداختند و به کمانداری مشغول شدند) (صفحه ۱۶۷) (سورن‌انداختن)را بمعنی: کمین کردن وچهارچشمی‌پائین‌آورده است
(فیج) معرب پیك ــ قاصد صفحه ۸۳
(کتب فقیهه)کتب فقهی صفحه ۸۴
(بغات وعصات)گمراهان و سرکشان صفحه ۸۵
(نصیبه) بجای‌نصیب صفحه ۸۵
(جلدوی) صفحه ۹۶ (سید هادی‌کیا .. دانکوردا ده جلدوی قتل توملج به فرزند خود سید محمدکیا داد وکوجصفهان را به جلدوی‌مهم مذکور بدو بخشید) صفحه ۲۹۴ = عطیه و بخشش درعوض خدمت .
(طوایف حمله سلاح) یعنی مردمی‌که کارشان سلاحداری و سپاهیگری است صفحه ۱۱۱
(لیلج) - منسوب به لیل- اهل‌لیل (لیلجان) صفحه ۱۱۶ = لیلیان مردم لیل، درجای دیگرده (درجرد) یا (درگرد) (صفحه ۲۵۹) را(رزیرد) نوشته بوده‌که برای تبدیل حرف ج وی بهمدیگر گواه خوبی است.

(مراسم تهانی) مراسم بدرود و تهنیت صفحه ۱۲۳
(سکان) ساکنان صفحه ۱۴۲
(دراطفاء نایره کوشیدن یعنی• درازدیاد آتش‌فتنه کوشیدن(صفحه۱۶۱)
(احیان) صفحه ۱۶۸
(نفورنمودن) صفحه ۱۶۶ یعنی= مکدرشدن
(مردم مرائی) مردم ریاکارصفحه ۱۷۲
(سکران) مست (صفحه ۱۷۸)
(محلی) --متحلی‌ومزین‌صفحه ۱۸۶
(مخضرودیان) کنایه از بهشت عدن صفحـه ۱۸۶ در صفحـه ۴۴۹
(سرسروریان) نوشته
(حصیص) حصه‌ها ـ بهره‌ها وقسمت‌ها . صفحه ۱۸۸
(مندرج‌النسب) بلاعقب ـ بدون ولد واولاد صفحه ۱۸۹
(بعداللتیاوالتی) بجای: لیت ولعل (۱۹۰)
(میلان‌خاطر) صفحه ۱۹۰ میل وتمایل‌خاطر
(بخریت) صفحه ۱۹۴ به خواری.
(بقید اسار) صفحه ۱۹۶–۳۸۱ بقید اسارت .
(شرب حمور) ۱۹۷ • شرب خمر
(کبرای لشت نشاء) بزرگ لشت نشاء صفحه ۲۰۰
(سایه عدالت ... برمفارق ادانی‌واقاصی‌آن ولایت گسترده بد)صفحه ۲۰۲ یعنی : برفرق. وسیع و شریف .
(زبدسگال‌تجاوزکن‌روی محفی‌دار) مصرع‌صفحه ۲ ۲ یعنی بدسگالی بدکاررا بروی‌خود نیاور.
(منخجل) صفحه ۲۱۱ = خجل‌شرمنده
(موسم عجب) فصل نامناسب ـ زمان ناهنگام صفحه ۲۱۳
(برسر کردن) بربالین آوردن صفحه ۲۱۷
پرحضورشدن ـ بی‌حضورشدن . شادمان وملول گشتن (صفحه۲۲۴) در صفحه ۲۲۹ بیرحضوربمعنی شادی‌آمده است .
(کلال)== تاثر ودلتنگی (صفحه ۲۳۰) یا ملال خاطر
(حرام نمکی) حق‌ناشناسی، نمك بحرامی صفحه ۲۴۰
(حلال نمکی) حق‌شناسی‌صفحه ۲۵۰
(رزیرد)== درخرد صفحه ۲۵۹

(عدو بدام باشی) صفحه ۲۶۳ دعا درحق کسی
(تعظیم و تبجیل کردن) صفحه ۲۷۹ = احترام کردن
(مشارالیهما) بجای مشارالیه صفحه ۲۸۶
(دشوارالعبور) بجای صعب‌العبور صفحه ۲۹۱
(مدمن‌الخمر) دائم‌الخمر صفحه ۳۰۱
(بـه سخن همه‌کس ملتفت شدن) دهن بین بودن و سخن هر کسی را باور کردن صفحه ۳۰۱
(ملك ملکی) صفحه ۳۰۲ ملك طلق ـ ملك اختصاصی.
(عزا پرسش‌فرستادن و یا نمودن) برای عرض‌تسلیت نزدکسان‌درگذشته فرستادن صفحه ۳۱۷
(مرادی را به (شعار ادب مقبل و ملثوم ساخته آمدن) صفحـه ۳۲۴ زیارتگاهی‌را بوسیدن
(بطریق عقوق زندگانی عاق کردن) یعنی قهرمـان کتاب عاق والدین بودن۳۲۷
(صحرای‌مال آمال‌سوغملاغ برافراختند) صفحه۳۳۴ یعنی صحرائی که همچون مال‌آرزوشده است
(عظموت) صفحه ۳۳۷ عظمت‌ها۔
(نتایج)فرزندان صفحه ۳۴۰
(سیول‌محکم) یعنی سیل‌های بزرگ صفحه ۳۵۴
(راوالانه‌کردن) بندآهنین بردست وپای بستن صفحه ۳۵۶
(سردارکامل وکافل) سرداربا کفایت . صفحه ۳۶۵
(دهین) هوشیارصفحه ۳۷۷
(ملاآل) بدفرجام‌صفحه ۳۷۹
(متجنده) -- سپاهی‌پیشه‌گان ـ مردم سپاهی پیشه
(بتضرع تمام وابتهال مالاکلام) درنهایت خواری‌صفحه ۳۸۲
به (عیش وحبورواقدام نمودند) صفحه ۳۸۶ خوشگذرانی کردند
(حروی) حرئی صفحه ۳۸۸
(شکرآلاء ونعماء پروردگارکردن) صفحه۳۹۳ نعمتهای خدا را سپاس گفتن
(معرا گردانیدن) عاری‌ساختن‌صفحه ۳۹۴
(زمین ادب بلب استکانت بوسیدن) صفحـه ۴۰۶ برابری با لب زمین ادب بوسیدن

(چندانك سخنان دولت‌آمیز برد او میفرستاد مطلقا مرتکب آن صلاح نمیشد) ۴۱۹ بسخنان دلجویانه اعتنائی نمیکرد.

(تفرج بهاریات) گردش در بهار صفحه ۴۲۸

(اقاصی وادانی) صفحهٔ ۴۵۰ بمعنی: وضیع وشریف .

(سمت سنوح یافتن حالات) رخ دادن پیش‌آمدها صفحه ۴۵۱

(آسوده ومروح بودن) ۴۷۰ =راحت وآسوده بودن .

(بانساد وافسان مشغول بودن) صفحه ۴۷۰ بافسون و فتنه‌انگیزی پرداختن

(صحبت) شوخی وتفریح صفحه ۴۷۵

(عصریه) موقع عصر- طرف عصر صفحه ۴۷۷

(درخواه خون نمودن) مانع قتل کسی‌شدن صفحه ۱۷۵

هفتم : چند یادآوری برای برخی اشتباهات .

۱- (پلته استان) بمعنی: کانون و مرکز درخت پلت نیست (۱۹۶) آستانه بزرگ یا آستانه اشرفیه لاهیجان را گویند هم‌اکنون نیز برخی از دهقانان گیلان خاوری آستانه را چنین‌میخوانند . لفظاً یعنی : آستان ودرگاه بزرگ .

۲-(کنجکای) درصفحه ۷۹ بمعنی . کنج و گوشه دنج بوده‌که با عبارت متن‌هم جور درمیآمده آنرا مبدل به (کنجکاو)کردن نادرست است.

۳- در صفحه ۹۴ واژه (تپنجه) راکه بمعنی لطمه وضرب بوده و با متن‌هم سازگاری داشته (پنجه) چاپ کرده‌اندکه درست نیست .

۴- درصفحه ۴۱۷ آمده (روزپنجشنبه .. بنیاد باران‌شد. به‌نوعی‌که کوه احرام فلکی‌آب شده . ...روبمرکزخاك‌آوردند). درچاپ رابینو بجای (کوه)کلمه (گوهی) بوده ودرست‌هم بوده است . زیرا (گوهی) بمعنی: گوئی پنداری واژه‌ای است دیلمی از فعل (گوهتن) بمعنی : گفتن - پنداشتن گمان‌کردن .

۵- (دهجه) نام تیره و طایفه نیست بلکه نام عمومی طبقه روستائی و دامدار یعنی نقطه مقابل طبقه دیلم یاکیا است .

۶- درصفحات ۳۳۰ و۴۸۵ آمده‌که ده (تویلا) برساحل راست‌رودخانه (پلورود) واقع شده . این ده با (پلورود) نسبتاً فاصله دارد . ازکنارش رودخانه‌های (پرامکوه) درخاورو (چاکرود) درشمال‌میگذرند .

۷- اینکه درمتن (۴۲۶) آمده‌که (عازم قشلاق دیلمان گشتند) درست است . زیرا ناحیه (لیل)قشلاق (دیلمان) بوده است .

۸ـ دراصل نسخه ودرچاپ راینو چنین‌آمده بود :

بدان کوه بحشایش آرد رمین
که او اسب راند بهنگام کین

یعنی . چون ممدوح من‌اسب ررم بمیدان براندباید محال‌کوه‌رحم‌آورد. اما دوکلمه (بدان‌کوه) را (بدان‌گو) چاپ‌کرده‌اندکه درست‌نیست .

۹ـ (گیشه) راکه در‌گیلی و دیلمی بمعنی : نوعروس. عروس‌زیبا است بهمراه ابریشم ازواردات ژاپن وماخوذ از(گیشا)ی ژاپنی‌شمردن شایسته‌نیست (۳۸) زیرا (گئشه = گیشه) واژه‌ایست بسیارکهن وایرانی‌که دراینجا محال بحث درباره‌آن نیست برای نمونه دوخویشاوند نزدیك این واژه را یاد میکنم یکی . (گش) و (گشی) بمعنی: خرام وخرامیدگی وحلوه وحلوه‌گری بنازو ناز رفتاری است چنانکه سوزنی سمرقندی‌گفته

تا بحهان‌گشی است و خوشی ای‌صدر
حوش‌زی وگش با سمن رخان پریوش

دومی (گیش) بمعنی ‌گیس‌وگیسو است‌که در اوستائی(گئس)ودرپهلوی (گس) است هلالی‌گفته ·

گیش سیاه بر سر آن شوخ دلستان
مانند ابر بر سر خورشید سایبان

۱۰ـ کلمه (شر)که در‌نام (کیاشر یاشاکوشیج) (صفحهٔ ۲۵) آمده بمعنی(شیر)گرفته شده (۴۸۰) درصورتیکه (شر) بروزن سردر دیلمی‌بمعنی (شار) و(شهر) است چنانکه (شهربانو) را (شربانو) یا (شاربانو)گویند. (شار) چنانکه میدانیم لقب سیاری ازشاهان (غرجستان) بوده است. (شر) دردیلمی‌بمعنی‌مساحت زمین‌هم هست . هرسه معنی با این نام ولقب برازندگی دارند .

۱۱ـ درصفحه۳۱۳ کتاب نام یکی‌ازمرداں دیلم (کیای‌مکرم: کیاتورك علی دیلمی) یاد شده . مصحح‌گرامی درزیرنویس‌آورده‌اند (تور: درگیلکی بمعنی حل ودیوانه است) . البته یکی از معانی (تور) درگیلی ودیلمی‌همین است اما اینکه (تورك) بهمین معنی‌باشد جای‌تامل است . (طورك)یا (تورك) بر ورن بزرگ‌نام چندین نفراز سرداران بزرك باستانی بوده : نام نواده جم۔ یکی‌از پهلوانان تورانی درلشکر افراسیاب ـ سپه سالار خاقان معاصرخسرو۔ پرویز ساسانی (تورك) بوده . اسدی درگرشاسبنامه آورده :

یکی پورش آمد ز تخمی بزرگ
برسم نیاکرد نامش تورك (نقل‌ازلغت‌نامه)

بگمان من این پیشینه برای آن نام برازنده‌تراست .

۱۲ـ درصفحه ۲۱۰ این شعر بوده :

(چو درویش بی‌چیرکم بوده بحت
که حود را دهد وعده تاح وتحت)
(بهد گنح و سارد سرای نشست
چو بیدار شد باد دارد بدست)

کلمه (بی‌چیر) دراصل (بیخبر) بوده که بحای آن (بی‌چیر) چاپ شده . بگمانم (بی‌چیر) نادرست است . ریرا (حبر) برورن قبرو (حبره) بر وزن طفره درديلمی بمعنی . هشیاری وحلدی وآگاهی‌هم امرور بـکار میرود و شاحه‌ها ومصادری‌هم دارد . در ادب قدیم نیر (حباره) بروزن هراده بمعنی چست وچالاك وحلد وهشیار درکار و (خبره) بمعنی : سنحیده واستوار آمده (برهان) .

ناصرحسروغ گفته :

فلك روغنگری گشتست برما
بکار حویش در حلد و حباره

از این‌رو (بی‌حبر) برورن بی‌قدر بمعنی مدهوش وناآگاه است بدیهی است این (حبر) را نباید با (حبره) عربی اشتباه کرد . پس درویشی که کمبود بحت دارد و در مدهوشی حود را توانگر و تاحدار پندارد ، چون بهوش آید باد درمشت دارد .

۱۳ ـ در صفحه ۳۲۸ کتاب آمده (هشتم ربیع‌الاول ... کوچ کرده بعد ازنه‌روز که رور حمعه بیست‌وهشتم ربیع‌الاحر بود آنحا رسیده اقامت نمودند) این فاصله بیش ازنه رور است شاید درست چنین بوده (بیست‌وهشتم ربیع‌الاول وهشتم ربیع‌الاحر) که فاصله آن دوهمان ۹ رور میگردد .

۱۴ ـ در صفحه ۴۷۷ ماه (حرداد) بعدار ماه (تیر) آمده گویامنطور (مرداد) بوده است که‌در نوشتن (حرداد) شده است .

۱۵ ـ در صفحه ۳۱۳ آمده : بیت :

(ره‌نشسته‌رو که تـا برچشمه اصلی‌رسی
تشنه‌میرد آنکه‌گه‌در بحروگاه‌اندر براست)

کلمه (نشسته) معنی درست نمیدهد . بگمانم این‌کلمه (نبشته) بـوده . بفتح اول و دوم بمعنی درنوردیده وطی شده که با معنی سازگار است .

۱۶ ـ در صفحات ۱۵۷ ـ ۱۵۸ دوحامینویسد (ملك کیرمرث مرحوم)

ولی در صفحه ۱۶۰ همان مرحوم را دیده کرده آستان پادشاه جهان مطاع میفرستد و مورد عفوقرار میدهد ، شاید ازکلمه (مرحوم) تحقیروطعنه مورد نظر مؤلف بوده است .

۱۷ ـ در شعرصفحه ۱۹۸ (تانفسی خوش بنشینیم . .) گویا (تا) زائد است

۱۸ ـ غلطهای چاپی که دل مؤلفان از این درد بی‌درمان پرخون است در کتاب گاهگاه دیده میشود مانند : (تبدل الازن) بجای (تبدل الارض) (صفحه ۳۸۱) - (سورن) بجای (سورن) (صفحه ۱۶۷) ـ (بام) بجای (بنام) (صفحه ۹۴) (فهروهم) (صفحه ۱۳۳) بجای (وهرموهم) .

۱۹ ـ درصفحه ۲۰۷ در اصل (بالکا) بمعنی : سه‌تیول ـ به‌اقطاع بوده که درست هم بوده است بجای آن (باالکا) آمده‌که بامتن سازگار نیست .

۲۰ ـ در صفحات ۴۹ و ۷۱ دوجادرمتن کتاب نام یك‌دودمان وتیره‌ای از مردم (سمیلور) آمده بوده که آنرا بقیاس‌عربی سازی (اسمعیل‌ود) کرده‌اند.

صرفنظر از اینکه معلوم نیست (سمیل) همان (اسمعیل) باشد، فرضا هم که باشد چرا باید تلفظ مردم وصورت بومی آنرا تغییر بدهیم ؟ مگرفرانسوی و انگلیسی و روسی مثلا (یوسف و یعقوب) را (ژورف ـ جورف ـ ایوسیب ، ژاکوب ـ جیکب ـ یاکوب) نمیگویند و نمینویسند ؟

۲۱ ـ در شعر صفحه ۲۹ بجای (دل‌او) باید (دلش) باشد تاوزن شعر درست درآید .

هشتم : معانی لغاتی که جلوی آنها علامت سؤال گذارده شده

۱ ـ (روز موعودکرد) (صفحه ۲۳) = روز معین کرد ـ وقت معین کرد .

۲ ـ (سروبوان) (صفحه ۱۲۸) فرمانده دسته در سپاه .

۳ ـ (حروارها) (صفحه ۱۵۰) بمعنی . لنگه‌ها وبارهای بزرگ است.

۴ـ (سردار) (صفحه ۱۶۸) یعنی برسردار . چون او را بدارکشیدند برفرازچوبه‌دار میگفت . .

۵ ـ (رووارواد) (صفحه ۳۲۲)همان (رودبارباد)یعنی. کناره‌وکرانه‌های رودبار است .

۶ ـ در صفحه ۱۳۳ مصرع عربی .

(کالبرق‌فی‌سحاب وحراً (؟) فی‌الاخگری) شاید بشود پنداشت (کالبرق فی‌سحاب وحراقی‌الاحگری) باشد .

۷ ــ در صفحه ۴۵۰ آمده است : شعر

(چهار؟ لشکرما بر برسر کسی ننشست که ازسعادت ما بهره‌ای بدو نرسید)

چنین پیداست که در تشبیه‌لغت (چهار) همچون مرغ فرخنده مالی پنداشته شده که برسر بختیار می‌نشسته . اما (چهار) باین معنی در هیچ فرهنگی دیده نشد. تنهاگمانی که میشود برد این است که در فرهنگها (حهره) و(چهره) بمعنی : چرخ نحریسی است ولغت (چرح) هم دراوستاد (چخره) ودر هندی باستان (چکره) نامیده‌میشود . ار این‌روشاید نقیاس نتوان (چهار) این شعر را بمعنی (باز) یا (چرخ) همان مرغ معروف پنداشت .

۸ ــ (لادن) (لاون) . (۳۵۵ ــ ۴۹۰) در چاپ دابینو (لادن) سوده (صفحه ۳۴۴) هردونام در شاهنامه یادشده‌اند . (لادن) نام رزمگاهی بود که حنگ هومان باگیودر آنجا روی‌داد .

سدو گفت گیوای فرومایه مرد	زلادن چه گوئی ورورتبرد
زمردی‌بدآن‌حنگ وخونریختن	شبیخون زترکان و آویختن
به‌لادن مرا دیده‌ای روز حنگ	بیاورد با تیغ هندی بچنگ
به‌لاون بحنگ آزمودی مرا	بیاوردگه درستودی مرا

(فردوسی . نقل‌از دهخدا)

***

برای منوچهر ستوده‌کامیابیهای علمی روزافزون‌تری را آرزومندم .

ب
جی

...اده

...بی در شاهنامهٔ فردوسی

بقلم محمدجعفر معین‌فر (ویسبادن (آلمان) (اوتوهاراسویچ) ، ۱۹۷۰ میلادی) از انتشارات مؤسسهٔ «مطالعات دربارهٔ ایرانشناسی» در تحت ادارهٔ استاد ژورژ رودار استاد ایرانشناسی دانشگاههای برن و نوشاتل درسویس .

«Le Vocabulaire arabe dans le Livre des Rois» de Firdowsi (Etude philologique et de statistique linguistique, par Mohammad Djafar Moinfar. Beitrage zur Iranistik. Herausgegeben Von Georges Redard - 1970, Otto Harrassowitz, Wiesbaden

این کتاب در صدوده صفحهٔ رسالهٔ اجتهاد (دکترا) آقای محمد جعفر معین فر است که در روز نهم اسفند ۱۳۴۹ (۲۸ فوریه ۱۹۷۱) در دانشگاه نوشاتل (سویس) با حضور و داوری دواستاد ایرانشناس محترم آقایان استاد رودار (استاد در دانشگاه نوشاتل‌وبرن) و استاد لازار (استاد دانشگاه پاریس) پذیرفته گردید . مؤلف در ضمن خطابهٔ خود هنگام معرفی رساله تذکر داده است که در تهیهٔ این رساله مدت مدیدی در تحت‌نظر استاد زبانشناس و ایران شناس بسیار نامدار فرانسوی بنونیست‌کار کرده است .[1]

مؤلف در ضمن همین خطابهٔ مقدماتی مطالبی در بارهٔ زبان و زمان فردوسی آورده که جالب توجه است و از آن جمله تصریح نموده که شمارهٔ کلمات عربی در «شاهنامه» بالغ بر ۷۰۶ کلمه است و فردوسی این کلمات را در ۸۹۳۸ موارد گوناگون استعمال نموده است بدون آنکه از لحاظ تبعیض و ترجیح کلمه و زبانی بر کلمه و زبان دیگری نظر خاصی داشته باشد .

بموجب تحقیقات مؤلف که البته مستلزم زحمت و دقت بسیاری بوده‌است اکنون میدانیم که فردوسی در «شاهنامه» ۸۰۰۰ نوع (تیپ) کلمه را در حدود ۳۷۴۰۰۰ موردگوناگون و با معنی‌هائی که گاهی با همدیگر اندك تفاوتی (نوآنس) را در استعمال فرموده است و رویهمرفته نسبت کلمات عربی در «شاهنامه» بکلمات غیر عربی نسبت ۸٫۸ درصد است و همچنین از لحاظ‌موارد استعمال مقام ۲/۴ درصدر اخایر میباشد . بدیهی است که ازین مقدار کلمات عربی اسماء اعلام (اشخاص وامکنه) است که در کتاب بتفصیل بیان شده است و

۱ ـ و نیز تأسف خورده است که این استاد عالی‌مقام متجاوز از چهارده‌ماه است که سخت مریض و در بستر بیماری افتاده است خداوند بایشان شفای کامل وعاجل عطا فرماید .

P . Horn, «Neupersische Schriftsprache.

همچنین بعضی از کلمات عربی هم درحقیقت کلمات معرب است که از فارسی‌در زبان عربی رفته و داخل شده است .

کتاب کاملا از نظر علمی و بطریقهٔ علمی تألیف یافته است و معناشناسی معانی (سمانتیك) مورد توجه مؤلف بوده است و از بسیاری جهات کاملتر از کارهائی است که تاکنون دربن زمینه بعمل آمده است و مؤلف در بارهٔ دو کتابی که مستقیماً باهمین موضوع سروکاردارد یعنی کتاب پول‌هورن آلمانی[1] وکتاب پول‌هومیر[2] مطالب ونکات سودمند و آموزنده‌ای را تصریح نموده است

معین فر شمارهٔ کلمات عربی رادرهریك ازفصول شصت‌وسه گانه[3] «شاهنامه» معین نموده است و بموجب این شمارش «شاهنامه» دارای ۵۱۹۶۵ بیت است و مؤلف چنانکه درمقدمه بیان‌نموده است‌به تحلیل‌وتجزیهٔ کلمات عربی«شاهنامه» پرداخته است و در رسالهٔ دیگری که در دست تألیف دارد بتفصیل بتحقیق در بارهٔ تمام کلماتی که فردوسی در « شاهنامه » آورده است خواهد پرداخت وسایه وروشنی های‌معانی ومفاهیم گوناگون‌هر کلمه‌ای‌را برطبق علم«سمانتیك» یعنی معناشناسی بیان خواهد نمود ، خداوند برتوفیق ایـن مـرد دانش‌پرور بیفزاید تا این رسالهٔ دوم و رساله‌ها وکتابهای سودمند دیگر بوجودآورد .

کتاب کنونی دارای پنج باب‌است و هربابی نیز بچند فصل تقسیم شـده است که رویهمرفته ۳۳ فصل میشود وبعضی از فصول نیز دارای چند قسمت‌است چنانکه مثلاباب چهارم‌مفصل‌ترین‌ابواب واختصاص به «اسم عام» دارد(صفحات ۲۳ ـ ۶۰) مشتمل‌است برقسمتهای چهارگانهٔ زیر .

الف = گیتی

ب = انسان

ج = انسان از نظر موجودی اجتماعی

د = تشکیلات اجتماعی

وهرکدام ازین چهارقسمت نیز به شعبه‌های فرعی متعدد تقسیم شده‌است چنانکه مثلا قسمت «تشکیلات اجتماعی دارای عناوین ذیـل است : حکومت ـ تشکیلات قضائی ـ سپاه ـ جنگ ـ عقاید وکیش .

و باز هریك ازین عناوین دارای قسمتهای فرعی کوچك‌تـری است و

۱ ـ متأسفانه معین‌فر محل و تاریخ طبع این‌کتاب رانداده است

2 _ P Humbert : «Observations sur le vocoabulaire arabe, du Châhnâmeh», Neuchatel 1953 .

۳ ـ اگر هجونامهٔ سلطان محمود راهم‌که به‌فردوسی نسبت داده‌اند (و شاید لااقل بعضی‌از ابیات آن واقعاً از فردوسی باشد بدانیم .

مثلاقسمت «سپاه»مشتمل برموضوعهای مخصوصی است که با «تشکیلات وکارمندان (پرسنل) ـ سلاح و آنچه بسلاح مربوط است (زره ، خود ، خفتان وجز آنها) پرچم ـ قلاع و مستحکمات ـ وهمچنین در قسمت مربوط به «علم وهنر» مؤلف پس از بیان کلیات در بارهٔ هریك از رشته های دانش وهنریعنی ادبیات وهنرهای ادبی ـ موسیقی ـ نقاشی و مجسمه سازی ـ نجوم و «آسترولوژی یعنی طالع‌بینی و وقت شناسی از راه نجوم ـ طب ـ ریاضیات و هندسه ، کلمات عربی مربوط بآن رشته را که در «شاهنامه» آمده است شمرده و مورد توجیه وتوضیح قرار داده است .

در باب پنجم (صفحات ۶۱ـ۶۷) که «نتیجه» عنوان را در گذشته از آمار سودمند و پاره‌ای قواعد و اصول زبانشناسی‌ریاضی فصل مخصوصی آورده است دربارهٔ مقایسه بین کلمات عربی‌که دقیقی از یکطرف و فردوسی از طرف دیگر در «شاهنامه» آورده‌اند.

جدولهای چهارگانهٔ کتاب نشانهٔ زحمت و دقت مؤلف در کار تهیهٔ این اثرلسانی است . مفصلترین این جدولها جدول دوم است (صفحات ۷۱ـ۸۸) که نشان میدهد که هر کلمهٔ عربی‌که در «شاهنامه» آمده چندبار آمده است و از لحاظ تعداد موارد استعمال دارای چه‌درجه‌ایست و مثلا معلوم مینماید که کلمهٔ «حمله» ۲۶ بار استعمال شده وازلحاظ درجه‌بندی دارای درجهٔ ۸۰ است برطبق‌این جدول میدانیم که کلمهٔ «غم» از هرکلمهٔ دیگری در «شاهنامه» بیشتر استعمال گردیده یعنی ۷۰۷ باراستعمال شده و ازین‌لحاظ در مقام اول است ، کلمات عربی بسیار دیگری در «شاهنامه» تنها سه‌بار یا دوبار و حتی چه‌بسا فقط یك‌بار استعمال شده است . راقم این سطور شمرده معلوم شد از ۷۰۶ کلمهٔ عربی‌که فردوسی در «شاهنامه» آورده است ۲۵۸ کلمهٔ از آنها تنها یك مرتبه استعمال شده‌است و من حیث‌المجموع نسبت کلمات عربی در «شاهنامه» بابیات آن‌کتاب ۴ر۶ درصد میشود .

کتاب دارای فهرست مفصلی است (صفحات ۹۴ ـ ۱۱۰) از کلماتی که از زبانهای بیگانه (ومعرب) ویا زبانهای قدیم خودمان در«شاهنامه»آمده است[1] (بترتیب الفبا) و از آن جمله است‌کلمات اوستائی (۲۳ کلمه) و فارسی باستان (۱۶ کلمه) و پهلوی‌میانه (۵ کلمه) و فارسی میانه (۵ کلمه) و سغدی (۵ کلمه) ویونانی (یك کلمه) و اوستی (۳ کلمه) وسانسکریت (۱۷ کلمه) و

۱ ـ این‌کلمات عموماً بصورت اصلی در «شاهنامه» نیامده است و بصورتی‌که در زمان فردوسی درزبان ادبی‌فارسی مستعمل بوده‌آمده‌است ومعین‌فر برای تکمیل فایدت اصل‌آن‌کلمات را هم معین نموده و از این‌راه برارزش‌کتاب خود افزوده است .

وارمنی(۸ کلمه)ولاتینی(۱۶ کلمه) واسپانیولی(یك کلمه) وآلمانی (یك کلمه) ولهستانی(یك کلمه)وگرجی (یك کلمه) وسومری(یك کلمه) ومصری)یك کلمه) واکادی(۴ کلمه)وآرامی (۲ کلمه) وآسوری (۳ کلمه) و عبری (۳ کلمه)

راقم این سطور ازعلم زبانشناسی بهره‌ای ندارد و ازینرو دارای صلاحیت معرفی چنین کتابی هم نیست ولی از آنجائی که بیم آن میرفت که نسخه‌هائی از کتاب نزودی در دسترس اشخاص صلاحیتدار ازهموطنان قرار نگیرد در نهایت گستاخی تهیهٔ این گفتار پرداخت و امیداست که هرچه‌زودتر این کتاب بزبان فارسی نترجمه وطبع برسد و مورد استفاده هموطنان علاقمند واقع گردد .

ضمناً باید دانست کــه تاکنون دو کتاب دیگر هم درسویس از سلسله انتشارات متن‌های ایرانی درزیرنظر استاد عالی مقام ژورژ رودار ایرانشناس محترم سویسی استاد زبانهای ایرانی در دانشگاههای برن ونوشاتل وبهمت و سعی آقای دکتر جعفرمعین‌فر انتشار یافته است از قرار ذیل :

۱ = بر گزیدهٔ‌متن‌ها عرفانی فارسی (دفتر اول نثر) همراه باپیشگفتار وفرهنگ فارسی‌وفرانسه محمدجعفر معین‌فر، ویسبادن، هاراسویچ، ۱۹۶۵ .

۲ = منظومهٔ لیلی ومجنون‌مکتبی شیرازی (چاپ عکس از روی‌نسخهٔ خطی موجود در موزه تاریخ شهر برن) همراه باپیشگفتار و فرهنگ فارسی و فرانسه بکوشش محمدجعفر معین‌فر ، هاراسویچ ویسبادن ، ۱۹۶۸ میلادی .

این هردوکتاب بصورت مرغوبی بچاپ رسیده و نشانهٔ زبانداری است است از علاقه و کوششی که درکشور سویس در راه ترویج زبان وادب مامبذول میدارند و البته سزاوار هر گونه‌قدرشناسی وسپاسگذاری است .

هرمز انصاری

ایران درسیاست شرقی آلمان

در زمان جنگ بین‌الملل اول

اثر . اولریش گرکه ــ اشتوتگارت ۱۹۶۱

Ulrich Gehrke: Persien in der deutschen Orientpolitik wahrend des Ersten Weltkrieges, Stuttgart, 1961.

دربارهٔ روابط سیاسی‌ایران باآلمان و دول محور از یکطرف وانگلستان و روسیه از طرف دیگر آثارچندی ازطرف افسران و شرقشناسان انگلیسی و آلمانی ورجال ونویسندگان ایرانی بجای مانده است، ولی هیچکدام از این

ثار از حدوقایع نگاری نظامی، خاطرات نویسی و یاحداکثر تجزیهٔ وتحلیل ینی سیاسی تجاوز نمیکند و بدین لحاظ منبع تاریخی مستند برای شناخت ریخ سیاسی معاصر بحساب نمی‌آید.

رساله‌ایکه اولریش گرکه آلمانی تحت‌عنوان فوق‌برای اخذدرجه‌دکتری ر دوجلد تدوین کرده نسبت به نشریات گذشته حاوی دوامتیاز برجسته است. نخست آنکه نطفهٔ‌اصلی این اثر تحقیقی درمیان اسنادمنتشر نشدهٔ آرشیو وزارت امورخارجه آلمان منعقد شده‌که نویسنده درآوریل۱۹۵۶ در کتابخانه وبخش تحقیقات وزارت امورخارجه انگلستان‌باردید وپس‌ازتهیه مقدارزیادی‌میکروفیلم ویادداشت‌های مفید ازآن سود جسته است[۱]

بااحاطهٔ‌کامل بمذاکرات ومباحثات محرمانه‌که‌پی‌درپی‌بین‌عمال‌خارجی اولیای دولت ایران درآن‌زمان‌صورت گرفته ، نویسنده لیست بیشتر افرادیکه ازطرف دول متحارب بنحوموثری درصحنهٔ سیاست آنزمان ظاهرشده‌اندفراهم بطرحها، یادداشت‌ها وخاطرات منتشر نشده‌آنها مستقیم یادر مواردی بوسیله تماس بابازماندگان آنهـا دسترسی پیدا کرده و بابیطرفی دانشمندانه‌ای نقش واقعی موزائیك های متفرق سیاسی‌آنزمان را بازیافته است.

درمقدمهٔ این‌منبع گرانبهای تاریخی گفتگوازطرح مشترك آلمان‌وعثمانی در جنگ اول بمنظور برانگیختن احساسات دینی‌ملل شـرق علیه امپراطوری انگلستان‌آغازمیشود. امپراطورآلمان بکومك ملل‌مسلمان‌خاورمیانه ومسلمانان افغانستان و هندوستان چشم امیدداشت و اظهارات هیجان‌انگیز و مبالغه‌آمیز امپراطور مبنی‌برحمایت ازمسلمانان‌جهان درمسافرت بدمشق ۱۸۹۸ تکیه‌گاه این‌تصور بود.

اصطکاك اولیهٔ منافع روس‌وانگلیس برسرحکمران اصفهان‌صمصام‌السلطنه که سخت‌موردپشتیبانی همسایه جنوبی بودتاآنجاگسترش یافت‌که سفیرانگلیس درپترزبورك یادداشت‌رسمی ازطرف دولت‌خودتسلیم سازانف وزیرخارجه‌روسیه کرد . البته مبادلهٔ یادداشت اعتراضیه بین دو دولت متحدجنگ اول (ص۱۶) ازلحاظ دیپلماتیك موضوع پیش‌پا افتاده‌ای‌نبود.

اولین برخورد نظامی روس وعثمانی درخاك‌ایران بین‌ارامنه بطرفداری روسها واکراد بهواداری عثمانی‌ها در حوالی دریاچه رضائیه و درشهر رضائیه بوقوع پیوست و درجریان تدارك هیأت نظامی آلمان بافغانستان بودکه اهمیت استراتژی ایران درنظرستادارتش آلمان محسوس گشت. انورپاشا وزیرجنگ عثمانی طراح‌اولیه اعزام هیأت‌نظامی بافغانستان برای‌جلب موافقت‌آن‌کشور و

۱ـ اسنادآرشیو وزارت‌خارجه‌آلمان پس‌ازجنگ دوم بین‌المللی ازآلمان‌خارج وبانگلستان برده شد .

حمله بمنافع انگلستان در هندوستان سعی‌داشت اما سرپرستی عملیات هیأت در مرحله اول باواسموس کنسول سابق آلمان در بوشهر بود وپس‌ازآنکه وی‌بعلت اختلاف نظر باافسران عثمانی‌راه خودرا جداوبمیان عشایر جنوب‌ایران رفت، نیدرمایر محقق و افسرآلمانی ابتکار عمل را از دست افسران ترك که باماموور ماهرانه‌ای میخواستندآلمانها را زیردست نگاه داشته و بمیسیون جنبه اسلامی بدهند بکلی خارج کرد.

تلاش متهورانهٔ این‌دونفر آلمانی در خاطرات منتشر شدهٔ آنها از نقش ژنرال سایکس‌انگلیسی بانی‌تفنگداران جنوب وعامل اجرای‌سیاست انگلیس‌در ایران درجهت حفظ منافع دول متنوع چیزی‌کم نداشت.

درمناطق‌مرکزی‌وجنوبی‌آلمانها وانگلیسها ودرنقاط شمالی‌وشمال‌غربی عثمانی‌ها وروسها قدم‌بقدم معارض یکدیگر بودند ودولت‌ایران را بعد ازوقوع برخوردهای نظامی دراجرای سیاست بیطرفی اعلام شده حیران ساخته بودند. فتوای جهادعلمای شیعه درکربلاونجف تحت‌فشار دولت عثمانی که در آنزمان هنورحاکم بربین‌النهرین بوصادرشده ونمیتوانست ایران را برعایت آن‌ملزم کند، بویژه‌آنکه این‌فتوا بافرمان بیطرفی‌احمدشاه مغایرت داشت.

ازمیان افراطیون‌ملی‌که خاطرات تلخی از همسایگان شمالی و جنوبی داشتندعده‌ای همه‌روزه تماسهای مختلفی باکاردار سفارت‌آلمان گرفته وتقاضای اسلحه و مهمات وپول میکردند تادرصف آلمان و عثمانی برعلیه منافع روسیه وانگلستان درایران واردجنگ شوند وپس‌ازتردیدبسیاردولت‌آلمان‌مبلغ پنجاه هزارمارك برای مسلح‌کردن عشایرایران تصویب‌کرد . (ص۳۹).

در عین‌حال طرح نقشه های خام رجال وافراطیون ایرانی مانند میرزا محمودخان‌احتشام‌السلطنه سفیرایران‌درقسطنطنیه وحسین‌اخترخان دبیرسفارت ایران دربروکسل وبخصوص فانتزیهای‌شخص‌اخیر درمورداندم ارسالی بعنوان وزارت‌خارجه آلمان خالی ازتفریح نبود.

نه تنهاتضادروسها وانگلیسها بلکه دوگانگی سیاست‌آلمان ودولت‌عثمانی در ایران باذکرشواهد و نمونه‌های برجسته از طرف نویسنده بازشکافته شده . شنیدنی‌است‌که تصمیم مبنی برورود آلمان درصحنهٔ‌آکتیوسیاسی ایران ناشی‌از همین‌اختلاف‌نظر بین‌دوکشور واعتراض‌آلمان‌ها بخشونت نظامی وسیاسی‌ترکها درایران بوده‌است.

تشکیل‌کمیتهٔ ایرانیهای مقیم برلین و فعالیت معنوی آن برای تحریک ایرانیها بطرفداری دول محورموجب اعزام جمال‌زاده وچندتن از یاران‌کمیته

از برلین به بغداد و تعیین میرزا رضاخان تربیت بنمایندگی کمیته ایرانی‌های برلین در قسطنطنیه گردید.

تقی‌زاده نیزاز برلین سعی میکرد وزیر خارجه اسبق یعنی حسینقلی‌خان نواب رابطرف کمیته ایرانیهای برلین متمایل کند.(ص۱۳۴)

هر کدام از دول بزرگ آنروز برای نفوذ در میان رهبران سیاسی و خوانین و روشنفکران ایرانی‌راهی درپیش‌گرفته بودندوچون بذل‌پول بیش‌از توزیع اسلحه ومهمات اثرداشت روسهاهم مانند انگلیسها وآلمانها برای جلب قلوب ایرانیها متوسل به پخش پول شدند.

شرح مبسوط ومستند عملیات‌واسموس درجنوب‌ورشادت دلیران‌تنگستانی وعشایر جنوب درمبارزه باانگلیسها وجانبداری ازآلمانها در صفحات مختلف کتاب منعکس شده است. مذاکرات محرمانهٔ آلمانها با دولت ایران دربارهٔ پرداخت‌قرضه بدولت عین‌الدوله بعلت‌تاکتیك مدبرانه وی‌آلمانها رادرمحظور قرارداده بود. (ص۱۶۶)

آلمانهاکه ناظراحساسات ملیون‌ایرانی‌نسبت بخودبودند باقتضای‌سیاست زمان درصددِ یافتن یك فرمول گول‌زننده برای تضمین استقلال و حفظ تمامیت ارضی ایران بودند (ص۱۷۲) سرانجام درمذاکرات بین‌سفیرآلمان واحمدشاه معلوم شد که مواعید قبلی آلمانها بمقامات رسمی ایران باصمانت قطعی حفظ استقلال و تمامیت ارضی‌ایران یکنواخت نیست، بلکه قولی‌است مبهم ودوپهلو.

دلتنگی ایرانیها از ترکها ازرفتار بیرویه بعضی از افسران عثمانی و اظهارات وعملیات فرماندهان آنان درغرب‌ایران ناشی میشد. ظن‌آنها نسبت به مقاصد پنهانی اطریشیها هم بی‌اساس نبود ، چه در اثر این تحقیق تاریخی معلوم میشودکه وزیرخارجه اطریش در مذاکرات فوریه ۱۹۱۶ خود باسفیر آلمان در تهران اظهار علاقه میکندکه روسها از دارداِمل دست‌کشیده و برای کوتاه شدن شرشان ازسراطریشیهانظرخود رابیکی‌ازبنادر ایران درخلیج‌فارس معطوف‌کنند . (۱۸۱ص)

با انتصاب مارشال فن درگولتس آلمانی بفرماندهی عملیات نظامی در عراق وایران انتظار میرفت اوضاع جبهه‌شرق واختلاف‌نظرهای سیاسی وتشتت آرای‌محلی‌که مانع ایجادیك‌جبهه واحدبرای پیشبرد مقاصدآلمان ودول‌محور بود برطرف‌گرددولی متاسفانه اکثرایرانیانی‌که جانب‌آلمانها راگرفته بودند فاقد میهن‌پرستی حقیقی وکمتربفکر نجات وطن از چنگال استعمار روس و انگلیس وبیشتردرصددکسب مال ومنال وبقصدسودای سیاست بودند.(۱۹۲ص).

پس از پیروزی نیروهای انگلیس درعراق و تصرف کوت العماره (۲۹

سپتامبر ۱۹۱۵) مذاکرات مستوفی‌الممالك باسفیر آلمان که با تردید وتغییر دائم دروضع سیاسی و نظامی همراه بود به بن‌بست میرسد و مستوفی‌الممالك برای حفظ سیاست موازنه بین دودسته متخاصم جنگ اول، علی‌الظاهر کوشش بیشتری نشان میدهد. بااینهمه مذاکرات محرمانه سیاستمداران ایرانی باعمال سیاسی ونظامی آلمان ادامه می‌یابد ومستوفی‌الممالك امضاء قرارداد همکاری بین ایران وآلمان راموکول بتأمین کسر بودجه کشور و دریافت ماهیانه دو میلیون مارك آلمانی مینماید. (ص۱۹۷)

ازطرف دیگر روسها بعدازاطلاع از مذاکرات محرمانهٔ آلمان و ایران نیروهای خود را بطرف تهران اعزام کرده وباپیشروی قوای روسی تانزدیکی تهران وخامت اوضاع برای احمد شاه مجسم میشود و در نتیجه شاه از امضاء قرارداد دفاعی بیستساله ایران وآلمان که بعدازمعطلی بسیار آماده و بامضاء سفیر آلمان هم‌رسیده بودخودداری میکند. (ص۲۰۲)

باتهدید تهران بوسیله نیروهای روسی ، مهاجرت دسته جمعی ملیون و دموکراتها وطرفداران آلمانها بهقلم‌آغاز میشود وسفیر آلمان نیزصبح‌روز۱۵ نوامبر۱۹۱۵ رهسپارآن شهر میگردد.

ازطرف دیگرمذاکرات آتاشه نظامی در بروجرد بانظام‌السلطنه‌فرماندار آنشهر منجر به انعقاد قرارداد همکاری (۱۲ دسامبر۱۹۱۵) بین نمایندگان بی‌اختیار دو دولت میگردد که درآن‌حقوق‌ماهیانهٔ نظام‌السلطنه مبلغ‌هشتادهزار مارك آلمانی مقررشده بود. (ص۲۱۷).

مطالبی که نویسندهٔ کتاب باشناسائی دقیق وباتکاء اسناد ومدارك وشواهد بروی‌کاغذ آورده نه تنهاازجنبه های تاریخی بلکه ازلحاظ روانشناسی‌اجتماعی زمامداران و سررشته‌داران‌کشور مادرآن دورهٔ بحرانی تاریخ شایان‌دقت‌است.

اماچون‌منظور ازاین‌معرفی‌تشریح یکایك وقایع‌سیاسی‌و نظامی‌واجتماعی نیست‌همینقدر بدنیست‌اشاره‌رودکه آقای گرکه باروشن‌بینی وقاطعیت یك مورخ بیطرف‌مسائل‌را تجزیه وتحلیل کرده‌است. او نه تنها ازسیاستهای مطرود وکهنه همسایگان شمالی وجنوبی درآنزمان شواهد مستندی بدست داده بلکه هرکجا اقتضاء داشته ازسیاست دولت متبوع‌خودورفتاربرخی‌ازعمال آلمانی ودول‌محور درخلال ۳۲۷ صفحه جلداول بررسی خودزبان بانتقادگشوده.

درجلددوم کتاب (۳۹۱ص)فقط‌منابع‌اصلی‌ومتن تلگرامهاوگزارشهای‌سیاسی وقراردادهای‌محرمانه‌وتوافق‌نظرها باروسای عشایروقبایل آمده وبرای‌افرادی که بمنابع‌اصلی تاریخ‌آنزمان علاقه دارند مجموعه گرانبهائی محسوب میشود.

بجااست‌اگریکی‌ازایرانیان‌تحصیلکرده درآلمان که دارای‌اطلاعات‌کافی درزمینه‌های‌تاریخ معاصر باشدکمرهمت برای‌ترجمهٔ این‌اثر بسیاردلنشین بر بندد.

مناد

تارك

حسین محبوبی اردکانی

پیشنهادی از علاءالملک

میرزا محمودخان طباطبائی علاء‌الملک تبریزی سفیر ایران درروسیه و عثمانی ووزیر معارف ووالی کرمان، از مأمورین خوب دورۀ ناصرالدین‌شاه ومظفرالدین شاه بود که چون قسمت عمدۀ دورۀ خدمت خود را در خارجه گذرانیده بودفکری باز وتربیتی‌دور از تحجر وتکبر که شیوۀ بسیاری‌ازرؤساء مأمورین داخلی بوده و هست داشت وحقاً نسبت به‌آنها ممتاز بود.

در این نامه‌که‌تقریباً یکسال‌بعداز قتل ناصرالدین‌شاه بطور رسمی‌نوشته است پیشنهادی کرده است‌که هرچند امروز شاید خیلی مهم شمرده نشود اما در آن زمان یعنی ۷۶ سال پیش پیشنهادی متین و درست و مفید بوده است و شاید اگر به‌آن‌توجه نشده وعملی گردیده‌بود برای مملکت خیلی مفید ومؤثر واقع میشد. در این پیشنهاد او بتربیت غربی و علاقه‌اش بسنن شرقی و ملی کاملا آشکاراست. این سند ازمجموعۀ گرانبهای جناب‌آقای معاون‌الدولۀ غفاری است‌که از راه لطف و عنایت بسیارکه به‌این جانب، وعلاقه‌ای‌که‌به انتشاراسناد مربوط به تاریخ ایران دارند در دسترس این بنده گذارده واجازه فرمودند که از راه مطبوعات به انتشار آن‌مبادرت شودواکنون بمناسبت ، نهایت‌تشکر وامتنان خود را بحضورآن مخدوم مکرم عالی تقدیم‌میدارم.

علاءالملک چنانکه براهل‌اطلاع پوشیده نیست‌جداعلای علیاحضرت‌شهبانوی ایران‌است یعنی‌پدر مرحوم شجاع‌الدوله‌دیبا. که آنمرحوم نیزخودمردی خوش ذوق ودانا وهنرمند وهنردوست‌بود- وپدر بزرگ مرحوم سرتیپ سهراب‌دیبا.

مکتبخانۀ ناصری

نشان شیروخورشید
سفارت سنیۀ دولت
ایران دراسلامبول
۹ شهر شوال‌المکرم ۱۳۱۴
نمرۀ ۱۴۸

ازاعصار قدیمه الی یومناهذا رسم است سلاطینی که زحمات زیاد در آبادی ملک و رفاه حال اهالی مملکت خود کشیده‌اند آثاری بنام آن پادشاه در ممالك خود هرملت بنانهاده‌اند علی‌الخصوص پادشاهی که مثلا اولیاء و اصفیاء شهید شده باشد شاه‌شهید سعید اناراالله برهانه که عهد نامها باتمام دول فرنگ بستند و با عموم دول وملل راه مراوده را باز فرمودند واسم قدیم ایران را به تشکیل سفرا در خارجه وادخال صنایع واسباب آبادی‌در احداث راه‌طراموای ونمونهٔ راه‌آهن و ادارهٔ پلیس و تلگراف و بنای مدرسهٔ دارالفنون و نظام و تربیت ابنای وطن از فرستادن متعلمین بفرنگستان وجلب قلوب اهل مملکت خود در خارج و داخل زنده وباقی وپایدارداشتند وباین‌طور درمشهدمقدس حضرت عبدالعظیم(ع) باوضووحلوص‌شهیدشدند تمام‌اهالی‌ازکارگذاران وعمال‌واعیان وتجاروسایرمایل هستندکه آثاری‌بنام شاه شهید بنانمایند چه درداخلهٔ مملکت وچه درهندوستان وسایر ممالك مضایقه نخواهند کرد هرکس وجهی بدهندکه بنای خوبی باسم شاه‌شهید درطهران ساخته شودعلی‌الخصوص که باین‌کار ونیت‌خیر باید زودتر و بعجله‌اقدام‌کرد که هنوز شور درسرهمهٔ شیعیان‌است

وبهترین خیرات که درزیر حمایت وریاست بندگان اعلیحضرت قدر قدرت‌همایونی روحنافداه ساخته شوداین‌است‌که مکتب خانه[ای] به‌اسم «مکتب ناصری» بنانمایندکه نفعش‌عام باشد.

این مکتب بدو صنف منقسم باشد صنفی مخصوص به اطباء زیراکه‌طبیب که محتاج‌الیه عامه‌است وحفظ نفوس وازدیادآن‌بسته بوجود آنهاست‌درولایات وقصبه جات‌کم است علی‌الخصوص در دهات ایران که وجود ندارند صنف دوم مکتب مخصوص بصنایع که منحصر بفقرا و ایتام و اطفالی‌که از بی پرستاری شغل گدائی را شعار خود کرده‌اند باشدکه‌تفصیل هردو اینهادرذیل‌ذکرمیشود.

برای جمع‌کردن وجه بقرارذیل‌ویا باطرح وتعدیل آن انشاءالله‌مجلسی فراهم بیاید درجمع نمودن تنخواه لازم نیست‌عجله بشودکه دریك‌سال‌جمع‌شود هر قدر طول‌کشید بکشد. درفرنگستان برای ساختن یك معبد یا یك مریض‌خانه وغیره پنجسال وده‌سال تنخواه جمع میکنند تا از صورت مخیله وجود خارجی پیداکنند. تنخواه بایدبقدری بمرور جمع شودکه‌هم به‌بنای این‌مکتب کفایت بکند وهم از منافع وعواید آن تنخواه مخارج مکتب‌خانه دربیاید.قبل از ساختن هر بنا وهر راه وهر چیز باید تنخواه تعمیر و حفظ بقایش را اول

جابجا وتدارک نمود . درفرنگستان شوسه و راه آهن ومکتب و مریضخانه و غیره که میسازند اول مخارج بقا وحفظ اورا تهیه مینمایند این است چیزی را که ساختند برآن زوال نیست نه اینکه برعکس برای ساختن اینقبیل بناها تنخواه پیدا بکنند وخیال حفظ وتعمیرآن را نکنند تابزوال بانی آنها بنا هم بمرور رو بانهدام بگذارد.

مجلس این اعانه باید درتحت نظارت وزارت داخله باشد واعضای مجلس هم بقرار ذیل معین شود:

یکنفر رئیس مجلس یکنفر نایب مناب که اگر رئیس بعذر شرعی غیبت نماید نایب مناب در جای او باشد یکنفر ناظم مجلس یکنفر منشی اول که به مضامین مکاتبات وارد وصادر رسیدگی نماید وبقدرلزوم چند نفرمحرردفتردار اعضای دائمی که هفته[ای] یکروز جمع شوند وسایرین آنها را انتخاب کرده باشند اقلا شش نفر اعضای فخری هرقدر خواستند از وزراء وامراء واشخاص محترم وهر طبقه که باشند قبول شود ولی سالی دو دفعه مجبوراً باید جمع گردند اگر اقتضا نمود برحسب اعلام رئیس مجلس هرقدر وهرچند روز یا شب که لازم باشد جمع شوند. در این مجلس یکنفر امین را صندوق دار باید قرار بدهند، تنخواه که میرسد بااطلاع سه نفر بصندوق گذاشته بمهر ثلاثه ممهور نمایند کلید نزد صندوقدار باشد بعد از سه روز هرچه حاضر شده باید ببانك تحویل داده قبض بگیرند ودرصندوق قبوض را حفظ کنند ودر دفتر صورت اورا ضبط وثبت نمایند.

اولا دراین مجلس وضع جمع کردن تنخواه لازمه رامعین نمایند ،
ثانیاً معلوم کنند که چه قدر وجه برای بنا واداره مکتب لازم است ،
ثالثاً چقدر سرمایه لازم است که تنزیل آن کفایت اداره مکتب را بکند،
رابعاً مخارج این مجلس از مواجب دفتردار و محرر وخدمه وخرده مصارف چه قدراست ،
خامساً عدد طلاب طبیب وشاگردهای صنایع چه قدر باشد.
سادساً طلاب بدو قسم است یکی بخرج اداره مکتب دیگری بخرج خود شاگرد ولی شاگردهای مکتب صنایع خرجشان تماماً بعهده اداره است.
سابعاً مدت تکمیل تحصیل مکتب طب دوازده سال است،
ثامناً مدت فارغ التحصیلی متعلمین مکتب صنایع چهار سال است،

نقشه وقرارة محل ساختن مکتبرا بامهندس در محل معین نمایند،

تشکیل وادارة مکتب را باید بمعلم فرنگی سپرد خزینه‌دار وتحویلدار ایرانی باشد. سررشته‌دار فرنگی. ترتیب وپروگرام راکه دستورالعمل مکتب باشد در ثانی مجلس اصلی معین خواهد کرد

وضع و دستورالعمل جمع نمودن تنخواه را بمضمون ذیل شرحی نوشته چاپ کرده بجمیع حکام فرستاده شود که آنها هم بعمال خود واشخاص صاحب نفود تقسیم نمایند وعلاوه در روزنامهٔ ایران واطلاع و ناصری هم آن دستور-العمل درج ومنتشر گردد. اعلانات را بعلمای عظام واعیان وکسبه داده بدرمساجد وغیره هم بچسبانند.

مضمون اعلان نامه

باجازه‌وحمایت بندگان اعلیحضرت‌اقدس همایونی روحنافداه ملت‌ایران بسوادواشمار علمای عظام‌واعیان‌وامراء وصناديدمملکت در ازاءزحمات‌بزرگی که شاهنشاه شهیددرایران‌ازقبیل‌فلان وفلان.. کشیده‌ودرصحن مقدس حضرت عبدالعظیم ع شهادت یافتند اراده نموده‌اند مکتب خانه[ی] موسوم بناصری مخصوص به اولاد فقرا بیادگاری آن شاه شهید بسازند هرکس هر وجهی که خواهد داد بهروسیله که مناسب بداند بفرستد در وزارت داخله به اسم فلان رئیس مجلس که ببانك تحویل داده قبض دریافت خواهد شد که‌همینکه تمام‌وجه لازم جمع گردد شروع به‌بنای آن گذاشته شودواسامی اشخاصی که‌پول‌میفرستند در روزنامجات نشر خواهد شد وبعد تفصیل بنای‌مکتب وعددشاگردها وعلومی راکه درآنجا تحصیل‌کرده خواهد شد شرح دهند .

واین اعلان‌راحتی‌المقدور علمای عظام و وزرای‌کرام امضاء نمایند ودر هرولایت‌دستورالعمل‌داده شودکه دردارالحکومه محلسی برای‌جمع‌آوری‌تنخواه و تحویلدار از علماء و تجار ونوکر باب فراهم بیاورند و بهر تدبیر که صلاح بدانند در مساجد وغیره بجمع نمودن وجه بپردازند تنخواه در هرجاکه به صدتومان بالغ شد بطهران بفرستند ودر دهات وقصبه‌جات به بیست‌تومان کـه رسید بفرستند بمجلس حکومتی . هرکس هرچه می‌دهد بـا اسم اودر روزنامهٔ ایران بنویسند وبصاحب‌آن برسانند تا همه بدانند آنچه داده‌اند به‌محل خود رسیده است واین اسامی‌رایك دو دفعه درعرض‌شهود وایام‌بنویسندیکی‌هم‌هرسال کلیة مجدداً چاکرده بهمه فرستند

دولت عثمانی مدتی است برای نظام خود اعانه از مردم بمرور جمع میکند تا امروز زیاده از یك ملیون وصد وهفت هزار وسیصدوهفت لیره جمع شده است و باز مشغول جمع کردن می‌باشد. درهر کار همت ومردانگی لازم است والاچرا کاری که اینطرف رودخانه وکوهها ودریاها میشود در آنطرف نمیشود. این کار بسته بهمت مردی ومردانگی اهالی مملکت از هر طبقه که باشند می‌باشد.

بمحض اینکه این مجلس تشکیل یافت و شروع بجمع کردن پول شد بنده سیصد تومان تقدیم خواهم کرد محمود الطباطبائی

[دستخط شاه]: وزیر امور خارجه این کتابچه را بدهید وزیر دربار در مجلس بخوانند آن چه آرای وزرا قرار گرفت عرض بکنید.

***

قرارداد امضا نشدهٔ ایران و سویس

بعداز وقایع هرات در سال ۱۸۵۷ فرخ خان امین‌الملك مأمور مذاکره بادولت انگلیس وعقد قرارداد صلح شد. فرخ خان مدتی در دربار ناپلئون سوم بود وبا سفرای کشورهای اروپائی آشنا شد واز طرف ایران به‌عده‌ای ازآنان پیشنهاد عقد قرارداد کرد وبا سفرای اتریش ساردنی بلژیك و سویس قرارداد هم‌امضاء کرد که ازآن میان قرارداد با اتریش فقط به‌صحهٔ شاه رسید. زمانی که درسوئد بودم‌کتابچهٔ زیبائی ازطرف یکی‌از دوستان ارائه شدکه متن‌فارسی آنرا برایش ترجمه کنم. کتابچه متن قراردادی بودکه‌فرخ خان باکلنل‌ژوزف بورمان سفیر سوئیس درپاریس تنظیم‌کرده بودولی به‌تصویب وصحهٔ شاه‌نرسید. بااجازه صاحب‌کتابچه‌ازآن عکسی برداشتم‌که سالها جزوکاغذها باقیمانده‌بود. چون اصل آن در دسترس نیست وممکن است متن آن روزی مورد نیاز کسی باشد عین عکس را می‌فرستم تا اگر مصلحت دانستید درمجله بچاپ برسانید.

احمد توکلی

بعون ایزد متعال ما پادشاه بالاستقلال اعظم و شهریار بالات

اکرم زیب افزای سریر خلافت و تاجداری و زینت بخشای ار

و شهریاری محیی آثار عدل و انصاف ماحی علایم جور و اعتد

داور تاج و تخت دارای فر و بخت شکوه بخشای دیهیم و نگین

الاسلام و المسلمین ملک عدالت گستر خدیو رعیت پرور افتخار ملوک

مالک بالارث کل ممالک ایران موافق این مبارک سطور بهر کس

و تعلق داشته باشد معلوم میفرمائیم که در پانزدهم شهر محرم الحرام

هزار و دویست و هشتاد و چهار هجری در پاریس فیما بین اعلیحضرت

و ممالک متفقه سویس موافق اختیار نامهائیکه از طرفین داده شده بود

یعنی از جانب ما بجناب جلالتمآب مقرب الخاقان فرخ خان امین الملک سفیر کبیر

دولت علیه ایران صاحب تصویر همایون و حمایل آبی و دارای کمر مکلل

بالماس و غیره و غیره و از جانب ممالک متفقه سویس بسر هنک

ژوزف بارمان وزیر مختار سویس در دربار اعلیحضرت امپراطور فرانسه

عهد دوستی و تجارت قرار داد و منعقد شده است که مشتمل است بر فصول

آتیه و کلمه بکلمه از اینقرار است

بسم الله الرحمن الرحیم چون اعلیحضرت خورشید رایت اقدس همایون

شاهنشاه اعظم و پادشاه بالاستقلال کل ممالک ایران و ممالک متفقه

سویس علی السویه اراده و تمنای صادقانه دارند که روابط دوستی فیمابین

دولتین برقرار و بواسطه عهد دوستی و تجارتی که بالسویه نافع و سودمند

تبعه دولتین باشد مودت و اتحاد جانبین را مستحکم سازند لهذا برای
تقدیم این کار اعلیحضرت شاهنشاه ایران جناب جلالتمآب مقرب الخاقان
فرخ خان امین الملک سفیر کبیر دولت علیه ایران صاحب تصویر همایون
و حمایل آبی و دارای کمر مکلل بالماس و غیره و غیره و غیره را و ممالک
متفقه سویس سرنک ژوزف بارمان وزیر مختار سویس در دربار
اعلیحضرت امپراطور فرانسه را وکلای مختار خود تعیین نمودند و ایشان
بعد از آنکه در پاریس مجتمع شدند و اختیارنامهای خود را مبادله نمودند
و موافق ترکیب رسمی دیدند فصول آتیه را برقرار کردند **فصل اول**
بعد الیوم فیمابین دولت علیه ایران و رعایای آن دولت و دولت متفقه
سویس و رعایای آن دولت دوستی صادق و اتحاد محکم برقرار خواهد بود
فصل دویم سفرای کبار و وزرای مختار و سایر مامورین دیپلوماطیک

که هریک از دولتین معاهدتین بخواهند در باریکدیگر مامور و مقیم سازند همان
رفتار و سلوکی که در حق سفرای کبار و وزرای مختار و سایر مامورین
دیپلوماطیک دول کامله الوداد و اتباع آنها معمول میشود بعینها همان
رفتار نیز در حق سفرای کبار و وزرای مختار و سایر مامورین دیپلوماطیک
دولتین معاهدتین و اتباع ایشان معمول و مجری و همان امتیازات محفوظ
خواهند بود **فصل سیم** تبعه دولتین معاهدتین از قبیل سیاحان
و تجار و پیشه ور و غیرهم که در مملکتین سیاحت و توقف نمایند بالسویه از جانب
حکام ولایات و وکلای طرفین بعزت و حمایت قادرانه بهره مند خواهند
گردید و در هر حال سلوکی که نسبت باتباع دول کامله الوداد منظور میشود در حق
ایشان نیز منظور خواهد شد و بالمعاوضه ماذون و مرخص خواهند بود که
هرگونه امتعه و اقمشه و محصولات چه از راه دریا و چه از راه خشکی بممالک یکدیگر

بیاورند و از ممالک همدیگر ببرند و بفروشند و مبایعه و معاوضه نمایند و بهر بلدی

از بلاد مملکتین که بخواهند حمل و نقل نمایند ولیکن این مقرر است که تجار طرفین که اقدام

بتجارت داخله مملکتین نمایند مطیع قوانین آن مملکتی که محل تجارت مزبوره باشد خواهند

بود **فصل چهارم** هرگونه امتعه و اقمشه که اتباع دولتین معاهدتین بممالک

یکدیگر نقل نمایند و یا از ممالک همدیگر بیرون برند وجه گمرکی که از تجار و اتباع دول

کاملة الوداد حین ورود امتعه و محصولات ایشان بولایات دولتین و حین خروج از مملکتین

مطالبه میشود از ایشان نیز مطالبه خواهد شد و حق و وجه علیحده بهیچ اسم در دولتین معاهدتین

مطالبه نخواهد شد **فصل پنجم** در ممالک ایران اگر فیمابین اتباع دولت بهیه سویس

مرافعه یا مباحثه یا منازعه روی دهد طی گفتگو و اجرای عدالت آن با تمام تعهد

وکیل یا قونسول دولت سویس خواهد بود اگر متوقف در محل و مکان این مرافعه و مباحثه

و منازعه بوده باشد و الا در مملکتی که اقرب بمکان مزبور است خواهد بود وکیل یا قونسول مزکو

طی این گفتگو را بر وفق قوانین متداوله در ممالک سویس خواهد کرد هرگاه مرافعه یا مباحثه
یا منازعه فیمابین تبعه دولت سویس و اتباع دولت علیه در ممالک ایران حادث گردد در محکمه
وکیل یا قونسول دولت سویس مقیم باشد مقاولات متداعین تحقیق و تدقیق و اجرای حکم بعدل
و انصاف در محکمه دولت علیه که محل عادیه طی اینگونه امورات است با حضور احدی از منتسبان
وکیل یا قونسول دولت مزبوره خواهد بود هرگاه مرافعه یا مباحثه یا منازعه در مملکت ایران
فیمابین اتباع دولت سویس و تبعه سایر دول خارجه واقع شود تحقیق و اجرای حکم آن
بعهده وکلای یا قونسولهای طرفین خواهد بود کذلک گفتگو و منازعاتیکه فیمابین تبعه دولت علیه
ایران و اتباع سویس و تبعه سایر دول خارجه در ممالک سویس اتفاق افتد قرار انجام و اتمام آن
بنحوی خواهد بود که با اتباع دول کامله الوداد در ممالک مزبوره معمول و مرتب میشود تبعه دولت
علیه ایران در ممالک سویس یا اتباع دولت سویس در ممالک ایران اگر متهم بجرایم کبیره شوند
بنحویکه در مملکتین مزبورتین با اتباع دول کامله الوداد رفتار میشود با ایشان نیز معمول و مرتب و قطع

وفصل خواهد شد **فصل ششم** - کاه احدی از اتباع دولتین در مملکتین محروستین

وفات یابد در صورتیکه میت را اقوام وشرکا باشد ترکه او بالتمام تسلیم ایشان خواهد شد

ودر صورتیکه شخص میت را قوم وشریکی نباشد متروکات وامانات بوکیل یا قونسول دولت

میت تسلیم میشود تا مشارالیه بر وفق قوانین متداوله در مملکت خود چنانچه باید وشاید در انجام

معمول دارد **فصل هفتم** دولتین معاهدتین بجهت حمایت اتباع وتقویت امور تجارت

وفراهم نمودن اسباب حصول معاشرت دوستانه وعادلانه فیمابین تبعه جانبین چنین اختیار

نمودند که از طرفین سه نفر قونسول برقرار کردد قونسولهای سویس در دارالخلافه طهران

ودارالسلطنه تبریز وبندر ابوشهر مقیم خواهند بود دولت علیه ایران مختار خواهد بود که در

ممالک سویس محل توقف قونسولهای خود را معین نماید قونسولهای دولتین معاهدتین بالسویه

در محل توقف ومسکونه مملکتین از اعزازات وامتیازات ومعافاتیکه قونسولهای دول کامله الوداد

در ممالک محروسه جانبین محظوظند بهره یاب خواهند کردید مامورین دیپلوماطیک وقونسولهای

دیپلوماتیک و قونسولهای ایران رعایای دولت بهیه سویس را در ظاهر و نه در جنبه حمایت

نخواهند کرد و قونسولهای دولتین متعاهدتین که در مملکتین طرفین مشغول تجارت باشند مطیع

خواهند بود و بهمان قوانین و رسومیکه سایر رعایای دولت متبوعه ایشان که مشغول

تجارت مزبوره میباشند مطیع هستند **فصل هشتم** این عهدنامه دوستی و

تجارتی که بملاحظه کمال صداقت و دوستی و اعتماد فیمابین دولتین محروستین ایران

و سویس منعقد شده است بعون الله تعالی از تاریخ روز مبادله امضانامجات طرفین

تا دوازده سال از جانبین بصدق و راستی مرعی و محفوظ خواهد بود اما اگر یکسال

پیش از انقضای این مدت مقرره هیچیک از دولتین متعاهدتین میل خود را در توقیف

اجرای این عهدنامه رسما بدولت دیگر اعلام نکرده باشد عهدنامه حال برقرار

خواهد ماند تا مدت یکسال بعد از تاریخ اظهار چنان اعلام هر وقتیکه اعلام مزبور ظهور نماید

فصل نهم این عهدنامه ممضی خواهد شد و امضانامجات

[illegible]

مبادله خواهد شد وکلای مختار دولتین معاهدتین این عهدنامه را

بخط و مهر خود مرقوم و مختوم نمودند این عهدنامه در دو نسخه بزبان فارسی و

فرانسه در پاریس فی پانزدهم شهر محرم سنه هزار و دویست و هفتاد و چهار هجری

بناء علیه ما اعلیحضرت پادشاهی بعد از ملاحظه

کافی عهدنامه دوستی و تجارتی مسطوره فوق را امضا و تصدیق داشتیم بنحویکه

موافق این سطور میمونه قبول و ممضی و تصدیق میفرمائیم در کل مضامین آن و بقول

ملوکانه ما از برای خودمان و اخلاف مان وعده میفرمائیم که آنچه در این عهدنامه

قرارداد شده از جانب ما بلا تخلف معمول خواهد شد از برای اعتبار آن ما

این تصدیق نامه را بدستخط خودمان مزین نموده حکم کرده ایم که بمهر دولت

خودمان مختوم شود بتاریخ پانزدهم شهر جمادی الثانیه سنه هزار و دویست و

هفتاد و چهار هجری سال هفتم سلطنت ما

صحافی ایرانی

دوتصویری که‌دراین صفحه و صفحه قبل دیده می‌شود دونقاشی است از صحافی قدیمی ایران که اصل آنهادرمحموعهٔشمارهٔ ۲۷۵۶ (B 839) کتاب‌خانهٔ فرهنگستان علـوم علوم‌شوروی درلنین گراد محفوظ است این‌محموعه تاریخ تحریر ندارد و به دویاسه حط مختلف‌است‌و علی‌الطاهر همه‌از آثارقرن دوازدهم هحری است . بهر تقدیر چون نشان‌دهنده ویادگاری ازهنر صحافی قدیم است درینحا چاپ می‌شودواردوست‌دا نشمندم مسیـح دیبـحی سپاسگرارم که‌مرا به این اثر راهنما شد (ا.ا.)
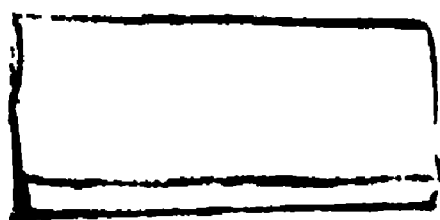
عکسها
و
تصاویر
قدیم
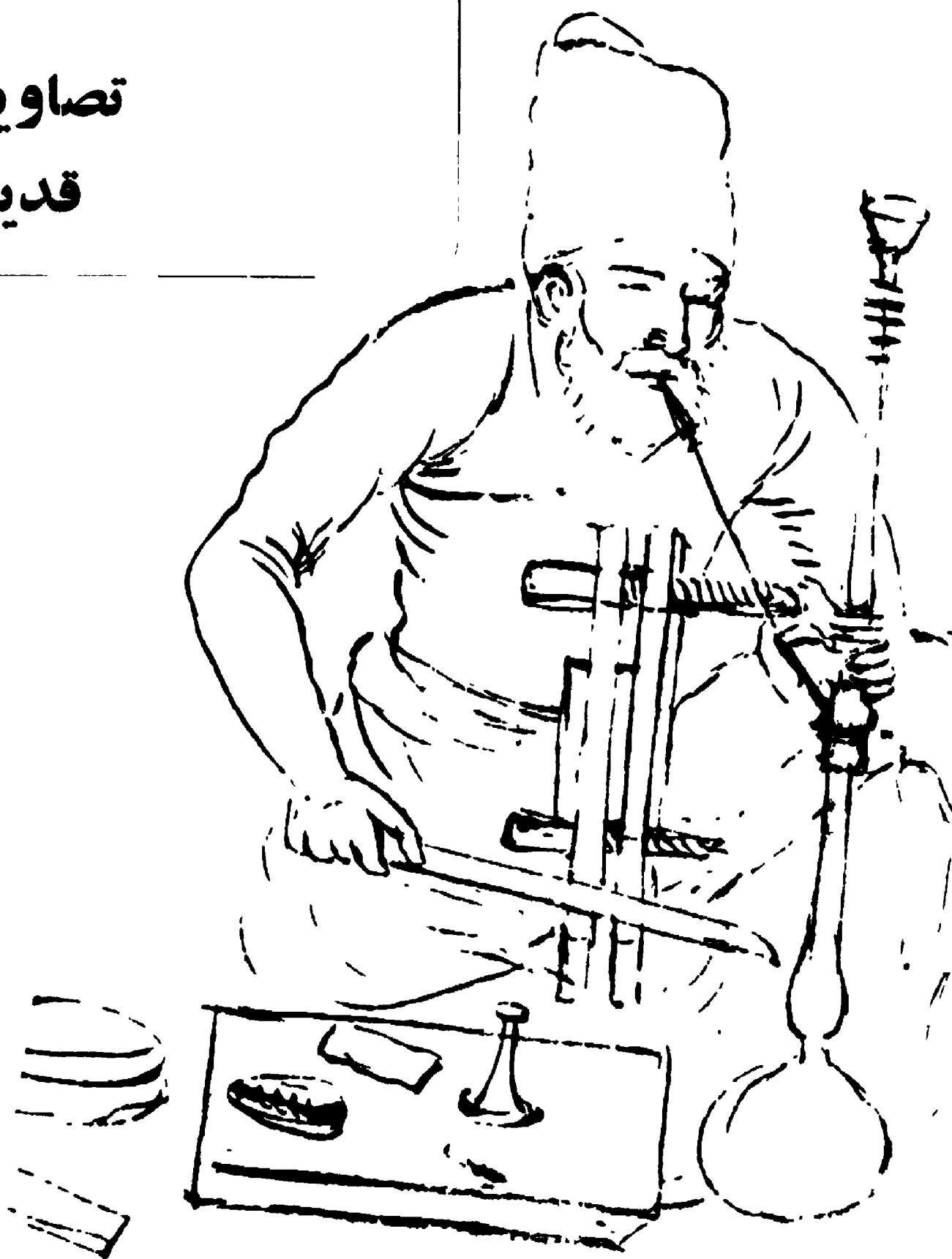
یادبود
یادبود
یادبود
یادبود
یادبود

وفات دکتر صادق رضازادهٔ شفق

دکتر شفق (متولد ۱۳۰۷ قمری) روز هفدهم شهریور ۱۳۵۰ درگذشت و یکی دیگر از فضلای ایران از دست رفت. مرحوم شفق حیات اجتماعی خود را باشرکت در نهضت آزادیخواهی و مشروطه طلبی ومبارزه باقوای خارجی (روس) در تبریز شروع کرد و با انتشار روزنامه‌ای به نام «شفق» شهرت بیشتر یافت.

پیش از خاتمهٔ یافتن آن اوضاع به استانبول رفت و از آنجا به آلمان کشیده شد وبا فرهنگ اروپایی آشنایی یافت. درآنجا به‌تحصیل معارف جدید پرداخت ومخصوصاً در رشتهٔ فلسفه به‌تلمذ وتحقیق پرداخت

پس ازبازگشت به‌ایران به‌علت ارائهٔ عقاید جدید اروپائی وبیان گرم و شیرین که‌هنگام سخنرانی داشت شهرتی عامتر و بیشتر یافت ومخصوصاً طبقات جوانتر و منور به‌او عقیده‌مند شدند.

به مناسبت دارا بودن مقام‌فضل به‌استادی دانشگاه برگزیده شد و به علت

علاقه‌داتی به‌ادب فارسی بعضی تحقیقات‌و نوشته‌ها درزمینهٔ ادبیات‌ایران نشر کرد. به‌تاریخ پیش‌ازاسلام‌نیز پرداخت. بطورکلی‌جامعیتی‌ازخودنشان داد. مخصوصاً به‌علت‌آنکه زبانهای‌آلمانی، انگلیسی، فرانسه، ترکی‌می‌دانست ومراجع‌ومنابع متعددی راموردِاستفاده میتوانست قراردهداعتباری‌یافت. نگارش‌مقالات مختلف درجرایدومجلات نیز باعث‌اشتهاراوشد.

به‌ملاحظهٔ حسن‌شهرت علمی‌وادبی‌که یافته بود پس‌از شهریور ۱۳۲۰ و آغاز شدن انتخابات دورهٔ چهاردهم نامزد وکالت مجلس شورای‌ملی شد و به‌این آرزو رسید ودرراه‌کسب وجههٔ سیاسی کوشا بود ولی‌رویه‌ای‌نصیب‌او وتقدیر بود که‌آرام آرام موجب تنزل شهرت او شد. او ازین حیث بسیار رنج میبرد واز ناصیه‌اش‌خوانده می‌شدکه تأسف دارد ازاینکه چرامردم به‌شنیدن سخنرانیهای اومانند پیش‌علاقه ندارند. شفق دربعداز شهریور اگرچه مردی‌بود اهل‌سیاست به تحقیق و تجسس علمی نیز می‌پرداخت. اماآنچه درین سالهای اخیر نوشت مایه‌اش همان اطلاعات و معلوماتی بودکه در سالهای قبل‌کسب‌کرده بود .

دوسه سالی از عمر را در امریکا گذرانید ودرآنجا به تدریس پرداخت. کتابخانه‌ای‌داشت‌که مفیدبود وخوب جمع‌شده‌بود وقبل‌ازسفرامریکا به‌کتابخانه دانشکدهٔ حقوق فروخت. دکترشفق درچندین سال‌اخیر عمرسناتوربود و به‌کار ترجمهٔ‌کتب می‌پرداخت. بدون تردید مردی بودکه مقداری از سخنرانی‌هایش درعده‌ای از مردم تأثیرگذارد. او در پرورش جمعی ازجوانان دانشگاه تهران و دیگر ایرانیان موثر واقع شد. دکتر شفق مردی بسیار نجیب، سلیم‌النفس ، وفادار، حساس، دانشمند و از مردان با ارزش جامعهٔ فرهنگی ایران در پنجاه سال‌اخیر بود. وبهمین‌جهت وفاتش‌موجب تأسف‌است وبرای‌روانش ازآمرزشگر روزگار طلب شادمانی وآرامی می‌شود

فهرست کتب و تالیفات او عبارت است از :

فهرست کتب و تألیفات اوعبارت‌است:

۱ ـ روزنامهٔ شفق (تبریز ۱۳۲۸)

۲ ـ رسالهٔ اقتصاد

۳ ـ راه رهایی ایران (۱۳۴۵ قمری)

۴ ـ تورك متفکر بیلك نظراشاهنه (برلن ۱۳۴۳)

۵ ـ سه سخنرانی (تهران ۱۳۱۸)

۶ ـ تاریخ‌ادبیات ایران (که مکررا چاپ‌شده ودرسی‌است)

۷ ـ تاریخ مختصر ایران، ترجمه از اثر پول‌هرن (دوبارچاپ‌شده)

۸ ـ یك روز از زندگانی داریوش ترجمه از اثر یوستی .

۹ ـ فرهنگ شاهنامه (دوبارچاپ شده‌است)

۱۰ ـ ایران از نظر خاور شناسان (تهران ۱۳۵۰)

۱۱ ـ نادرشاه ازنظر خاورشناسان (تهران، ۱۳۳۹)

۱۲ ـ یادگار مسافرت سویس (تهران ۱۳۲۸)

۱۳ ـ تحقیق درفهم بشر (ترجمه‌ازاثرجان‌لاك، دانشگاه تهران، ۱۳۳۹)

۱۴ ـ چند بحث اجتماعی (تهران ۱۳۴۰)

۱۵ ـ تاریخ ادبیات فارسی، ترجمه‌ازاثرهرمان‌اته (تهران، ۱۳۳۷)

توضیح

عکسی که در صفحه ۵۹۶ چاپ شده است دکترشفق را درلباس مبدل با عمامه سیادت نشان میدهـد و مربوط بـه سال ۱۳۳۱ قمری درسن ۲۴ سالگی‌است. این‌عکس‌درشهراستانبول برداشته شده

۱۶ ـ سرودمهر (دیوان‌اشعار) تهران، ۱۳۴۲
۱۷ ـ اسکندر مقدونی، ترجمه از اثرهارولدلمب (تهران ۱۳۳۵)
۱۸ ـ درسهایی ازتاریخ (تهران ۱۳۴۲)
۱۹ ـ کورش‌کبیر ترجمه ازاثرهارلدلمب (تهران ۱۳۳۵)
۲۰ ـ ادیان شرق‌وغرب ترجمه ازاثر رادکریشنان (تهران۱۳۴۴)
۲۱ ـ اوپه‌نیشاد ترجمه، (تهران، ۱۳۴۹)

از دکتر شفق مقالات متعدد ادبی و فلسفی در مجلات ایران چاپ شده است‌که برشمردن‌آنها دراینجا میسر نیست.

* * *

عکسی‌که ازو درصفحهٔ‌بعد چاپ می‌شود ازمیان‌عکسهای مرحوم‌تقی‌زاده به‌دست‌آمد. مرحوم شفق پشت این عکس مطالبی نوشته است‌که نقل‌آن ازنظر بازگویی احساسات وطنخواهانه وسابقهٔ مبارزات ملی او مفیدست.

* * *

به‌تاریخ ۱۹شهرربیع‌الثانی ۱۳۳۱
حضور محترم آقای تقی‌زاده

هم‌مسلك معظم ـ فدای وجودتان‌گردم. شکرخدا راکه جان ناچیزخود را اززیر تهدید «اعدام روسی» رسته‌وبار با دوستان خودکه فداکاران پراکندهٔ ایران‌هستند واغلب‌شان به‌کیفر صدق‌خدمت وخلوص‌نیت‌دوچار وبه‌انواع‌مصائب گرفتارند پیوستم. واقعاً آنچه دراین مدت تجربه‌کردم بزرگترین حقیقتی که کمون حیات اجتماعی موجودست همانا الفت روحیه بین احباب است‌که آن را «محبت‌افلاطونی» گویند. رشتهٔ بقای یك‌انسان هرقدر متنزل ومتزلزل باشدباز به‌شوق‌هم‌حیاتی‌باانسانهای دیگرکه سلطان‌حب‌حقیقی‌راکه میان‌آنها تسلطی‌است هوسکارتلقینات عمراین‌عالم‌خواهدگردید حقیر نیز از روی این‌تقاضای‌طبیعی حیات درتمامی دقائق‌دهشت ومحنت خودیعنی دراقصی درجهٔ یاس از حیات‌که محیط عادی‌عالم ازنظرم‌ناپدید وتنهایك نائرهٔ خوف‌انگیز قاطع‌علایق‌زندگانی می شده بود دراین‌چنین اوانی تنهاچیزی‌که عکس‌انداز روح دلم می‌شد خاطرهٔ دوستان بود.

امروز بارهمان دوستان را درنقطهٔ استانبول می‌یابم وازیکی‌سیرشده به دیداردیگری می‌شتابم. فقط تأسف می‌کنم‌که نه از دورفلاکت بلکه ازدوسال به این‌طرف ازلذت‌دیدارعالی‌محروم شده‌ام. اینك به‌استانبول نیز آمدم وبازناامید
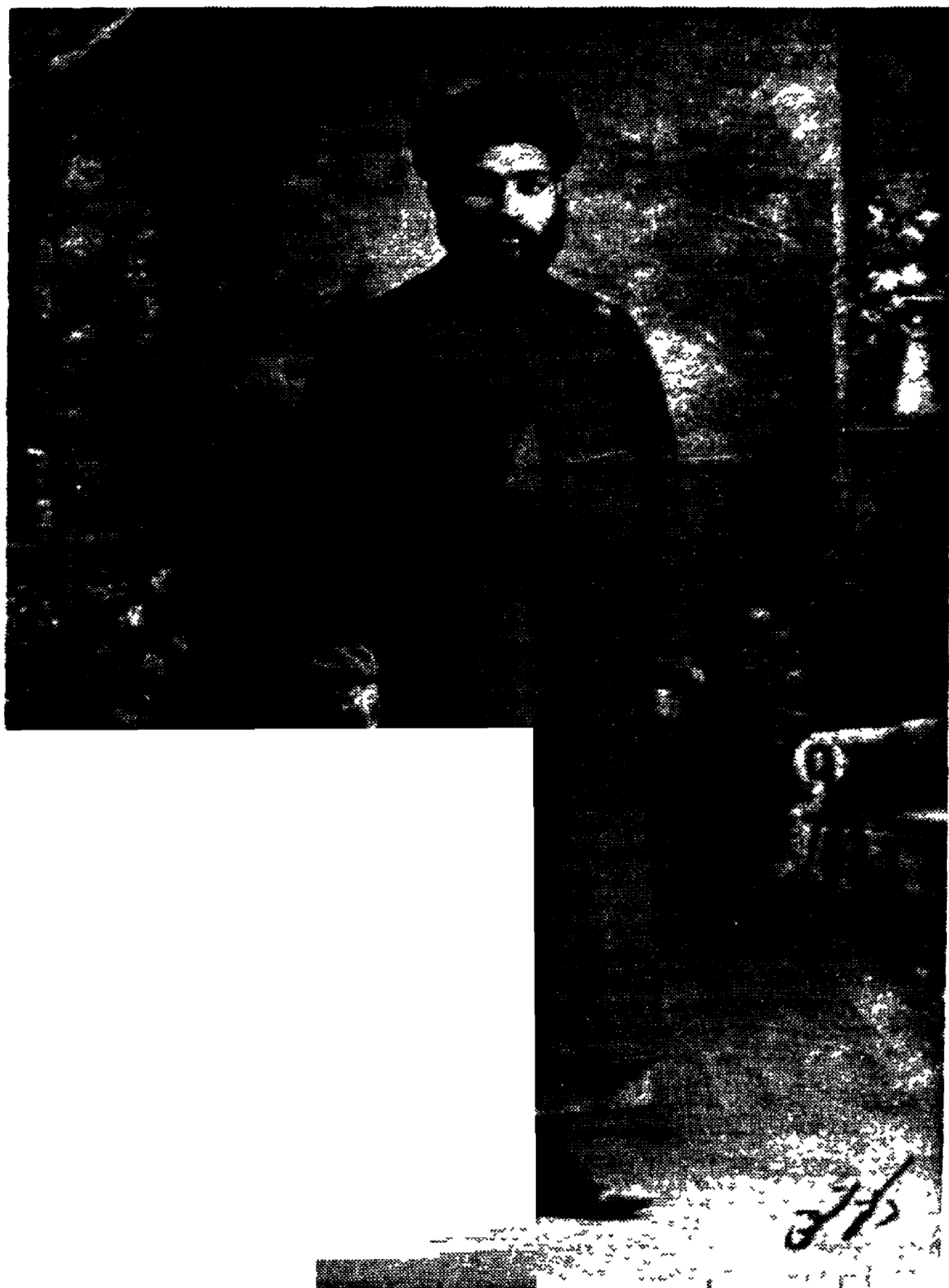
شدم‌وعکس خودرا که خاتمهٔ صفحات تاریخ فلاکت من‌تواند بود به مفاد «بمثت عیونی‌عندکم ان‌تراکم» فرستادم ورهی‌افتخار دارم‌که اولین نموشمر باهمراهی ابتلای‌سیاسی به‌عمل‌آمده‌ولحیه‌ای که بی‌حسران‌را لنگرتی‌بود مراسنگر احتجاب از دشمن گردید عجالتاً مراتب ارادت رادرطی یك‌الفت روحی اظهار داشته و دست عالی را به‌نام بقای ایران وایران دوستان می‌فشارم. رضازاده.

(درانتهای‌آن این عبارت از نوبری‌آمده): «به‌عرض عبودیت و خلوت عقیدت مبادرت می‌نمایم، قربانت نوبری.»

* * *

اینك می‌پردازیم به نقل یادداشتی که عبدالکریم گلشنی دانشیار گرامی تاریخ‌دانشگاه پهلوی ارشیرازمرقوم داشته‌اند

یادی از شادروان رضازادهٔشفق

یکی از بازرگانان تبریزی بنام آقای حاجی‌خان مهردادکه چهل‌سال است درآلمان سکونت دارد وازدوستان بسیارقدیمی مرحوم‌دکترشفق بود برای نگارنده حکایت میکرد که روزی همراه‌دکترشفق و تنی‌چند از دوستان صمیمی به‌قصد گردش‌وهواخوری‌درشمیران پیاده‌روی‌میکردیم؛ وقتی به‌دهستان‌جعفرآباد رسیدیم درآنجا قصرمخروبه‌ای‌یافتیم که به‌قصرملك(حاج‌حسین‌آقاملك)معروف بود وازآن تنها یك‌دیوارگچی باقیمانده‌بودکه‌برآن،این‌خط به‌چشم میخورد «این‌یادگار فرشته خانم‌است».

دکترشفق بالبدیهه ابیات‌زیر راسرودوآنرا «زیریادگاری «فرشته‌خانم» قلمی‌کرد:

ای آنکه یادگار، تواین خط نوشته‌ای
نا دیده نا شناخته، گویم فرشته‌ای

من رشتهٔ علایق دنیا گسیختم
بر گردنم ز موی تو افتاد رشته‌ای

هرچند مام، نام توجانا «فرشته»خواند
الحق به جلوه از همه خوبان گذشته‌ای

میرزا عبدالرحیم‌خان همایون‌اهل‌کاشان وقتیکه این‌داستان راشنید گفت من این دختر را می‌شناسم، وی خواهرزادهٔ ظهیرالدوله است ومنزلش نیز در جعفرآباد شمیران واقع‌است واینها دوخواهرند یکی‌اسمش «ملك خانم» و آن دیگر «فرشته خانم». گفت‌که قصد دارد در همین موضوع با دکترشفق مناظرهٔ

شعری نماید وچون نتوانست فی‌المجلس شعر بگوید پس ازیکهفته مهلت، روزی این‌اشعار را برای‌ما قرائت کرد:

ای آنکه حسن را به ملاحت سرشته‌ای
من خودندانم آنکه «ملك» یا «فرشته» ای
قصر ملك چنان شد و استخر کوثرش
از آن زمان که بر لب آبش نشسته‌ای
قصر ملك مداین کسری شکست داد
زآن یادگار خط که بر ایوان نوشته‌ای

وفات دکتر علی‌اکبر فیاض

دکتر علی اکبر فیاض استاد بزرگوار و دانشمند روز پنجم شهریورماه درسن‌هفتاد و سه سالگی از جهان خاکی کناره کرد و در بقعهٔ مشهد رضوی که پدرانش خادمان آن مزار بودند دردل خاك جای گرفت و سوکش دلهای‌دوستان‌ودانشمندان را بسیار سوزاند، زیرا سلیم النفس و نجیب و آزاده وصاحب سجایای اخلاقی دیگر بود .

دکتر فیاض چندی وکیل‌مجلس‌شورای‌ملی بود. ولی‌چون طالب‌علم وحقیقت بود دست‌ازآن کار شست . او در همان هنگام خدمت درمجلس به‌خواندن دروس عالی‌پرداخت وتوانست به‌محیط علمی دانشگاه وارد شود و به حق و شایستگی به‌استادی برسد وفیض دامنهٔ وسیع علم

خود را به طالبعلمان دیگر برساند .

چندی به مصر رفت و در دانشگاه فؤاد اول به تدریس ادبیات فارسی پرداخت. درتهران که بود کرانه‌نشین و گوشه گیر بود. تااینکه خاك خراسان‌او را بخودکشید. یعنی به‌سمت ریاست‌دانشکدهٔ‌ادبیات دانشگاه مشهدبر گزیده شد به‌خانه و کاشانهٔ پدری‌بار گشت وحدود ده‌سال آخرعمررا درآن شهر به‌سر آورد تأسیس دانشکدهٔ ادبیات مشهد حقاً یادگار اوست و افرادی‌که اکنون چراغهای‌تابان درآن حوزهٔ دانش‌اند اغلب پروردهٔ دست ودانائی‌آن دانشی‌مرد درخاك شده‌اند.

محضر دکترفیاض بسیار گرم بود متین وخراسانی‌وار، محکم‌وباکشش صحبت می‌کرد.دانشمندی بود جامع که درموضوعهای ادبی وتاریخی وعرفانی بسیاراستادانه وبادقت‌نظر به‌بحث می‌پرداخت. چون بزبانهای عربی‌آشنابود و کتابهای خارجی رابادمی‌خواند اصول و اسلوب نقد و سنجش جدید را بخوبی می‌دانست. بهمین لحاظ مطالبی‌که توسط او طرح می‌شد باتازگی واستواری آمیخته بود.

مرحوم فیاض از ذوق مستحسنی برخوردار بود. کم‌نویس‌اما گزیده‌نویس بود. آرام‌کار بود وبه‌استحکام‌آن‌می‌اندیشید. مهمترین‌کارش تصحیح تاریخ‌بیهقی است. چاپ اول را باهمکاری دکترقاسم غنی به‌پایان برد درچاپ دوم‌که تنها بود بیش ازده‌سال برسر تجدید نظر آن صرف‌همت ودقت‌کرد بار چاپ‌آن به پایان نرسیده بود‌که بمرد .

یکی از نوشته‌های بسیار شیرین و در عین‌حال پرمغز و محققانهٔ استاد مقاله‌ای است‌که تحت عنوان«خبری ازمشهدبرارسال» پیش نوشت ومتن‌آن در شمارهٔ قبل راهنمای‌کتاب تجدید طبع شده بود. مقالات مهم دیگر اواکثراً در مجلهٔ یغما به‌چاپ رسیده است.

نویسندگان مجلهٔ راهنمای‌کتاب درگذشت دانشمند سنجیده و حساس و بزرگواررا ضایعه‌ای بزرگ وجبران ناپذیر می‌دانند وتسلیت‌گوئی این‌مصیبت را به‌دوستان سخنورخراسانی‌ودانشگاه مشهد وجامعهٔ علمی‌ایرانواجب‌می‌دانند.

(ا. ا.)

اینك می‌پردازیم به‌درج یادداشتی‌دقیق‌که‌آقای غلامرضا حریرچیان درباب سرگذشت او ازمشهد مرقوم داشته‌اند.

* * *

علو فی‌الحیاة و فی‌الممات لحق انت احدی المعجزات

دریکی دوسال اخیر جامعهٔ هنروادب شاهداردست دادن بسیاری از فضلا وارکان خودبوده است که متأسفانه جای خالی این ازدست رفتگان را بهیچگونه نمیتوان پرکرد. هنوردانش دوستان از سوك پاره‌ای ازاستادان و محققان ادب پارسی فراغت حاصل نکرده‌اند که بارصایعه‌ای جبران ناپذیر بوقوع می‌پیوندد ویکی دیگر ازبانیان ادب پارسی واساسهای حقیقی رخت ازاین دیار می‌بندد و بدیگر رفتگان می‌پیوندد.

استاد دکتر علی‌اکبر فیاض درآخرین ساعات روز پنجم شهریورماه جاری چشم ازین جهان بربست ومشتاقان ودوستداران ادب را دراندوهی جانکاه فرو- بردوهمگان را ازچشمهٔ فیاض خودمحروم ساخت.

دکتر فیاض در ۱۲۷۷ در خانواده‌ای روحانی و دانشدوست بدنیا آمد پدرش حجة‌الاسلام سیدعبدالمجید از روحانیون ومعاریف عالیقدر مشهد بود که نسب این‌خانواده بامام علی‌بن‌موسی‌الرضا میرسد . استاد فیاض از ۵سالگی به یادگیری قرآن پرداخت و ازهمان اوائل جوانی در مدارس علمیهٔ قدیم مشهد بفراگرفتن علوم قدیمه پرداخت فقه و اصول را نزد سید ابوالقاسم ادغندی و ادبیات فارسی راپیش‌ادیب نیشابوری‌آموخت ودرهریك ازین علوم بکمال‌رسید بویژه مطالعاتش دررشته منقول‌حائز اهمیت‌بود. از۱۳۰۷ درمشهد واردخدمات فرهنگی شدو درتشکیل پاره‌یی موسسات مهم‌فرهنگی دراین شهرستان از جمله دبیرستان‌شاهرضا، دانشسرایمقدماتی(در۱۳۱۴) ودانشکده‌ادبیات (در۱۳۳۴) سهمی بسزادارد.

در۱۳۱۶ بتهران منتقل شد و در ۱۳۲۲ دوره دکترای ادبیات فارسی راگذراند. در۱۳۲۷ برای ایراد چندسخنرانـی بمصررفت و سخنرانیهایـی پیرامون تاریخ‌ادبیات وسبکهای ادبی درجامع‌الازهر واسکندریه ایرادکرد و در۱۳۲۸ بایران بازگشت و در دانشگاه بتدریس پرداخت. در ۱۳۳۴ریاست دانشکده‌ادبیات مشهدرا بعهده گرفت ومامور تشکیل‌آن گردید ودر۱۳۳۷ نیز عهده‌دار ریاست دانشکده الهیات گردید . چند دوره هم نمایندگـی مجلس را داشت .

استاد فیاض دارای کمالاتی گوناگون بودکه حتی فهرست وارهم نمیتوان بهمهٔ‌آنها اشاره کرد اما ازذکردوصفت استادکه در کمترکسی مشاهده میگردد و موجب اعجاب همگان بود نمیتوان چشم پوشید وآن فروتنی و حق جـویی وی است.

دکترفیاض‌تواضعی‌بیش ازاندازه داشت. بطوریکه دیده نشده هیچگاه از

دانشهای خود با کسی سخنی بمیان آورد، کف نفس را باعلا درجه رسانده بود، احدی نمیدانست استاد چه زبانی میداند در حالیکه عربی، روسی ، فرانسه و انگلیسی را بخوبی میدانست وازاسپانیولی ، لاتینی ویونانی مطلع بودواخیرا مقداری چینی‌هم فراگرفته بود در بحثهای علمی‌هیچگاه لجاج بخرج نمیداد. کم‌سخن بود ومعرفت‌فروشی‌را سخت‌مهاررده بود. باآنکه بمدارج عالی‌رسید، هیچ مقام‌ومنصبی‌درو نخوت وغرور بوجود نیاورد، حتی‌ازپوشیدن لباسهای فاخر دوری می‌جست وهیچیك ازمظاهر فریبندهٔ دنیاراکه شایستهٔ دلبستگی باشد، نمیدانست. صفت‌دوم‌استاد حق‌جویی بودکه ازآثارش بخوبی‌میتوان این‌خصیصه را استنباط کرد. دقت ووسواس‌اودرگزینش هرچیز یا مطلب درست بواقع اعجاب‌همکارانرا برمیانگیزد، کسانیکه تاریخ بیهقی مخصوصا تاریخ اسلام‌وی رامطالعه کرده‌اند بآنچه میگوییم‌بیك‌آگاهند. درمحیط اداری‌کاملا مقرراتی وتمیص بهیچ‌صورت ودرهیچ‌موردی درکارش‌دیده نمیشدوبدین سبب‌همه راشیفتهٔ اخلاق وآزاداندیشی خودکرده بود ـ استادکم مینوشت اماهمان‌کم شیرین‌وساده ودلکش‌بود، حسن تقریرداشت حتی درسالهای‌آخرزندگی، کتابشناس بودمراجعی راکه درتاریخ اسلام‌یادکرده بموداربیك‌اندیشی‌وی‌درحسن‌انتخاب مآخذاست. ذوق‌وقریحه‌ای انتقادی داشت وامور راخوب می‌سنجیدآبانکه دامنها اروی فایده بر گرفته‌اند ازین مطلب خوب‌آگاهند.

درگذشت استاد فیاض موجب تاسف شدیدعموم دانشگاهیان و ارادتمندان وی‌است. برای روان پرفتوح این‌دانشی مرد طلب‌آمرزش وجاودانگی داریم .

ار شمار دوچشم یکتن کم　　　　ور شمار خرد هزاران بیش

درگذشت نیناپیگولوسکایا

خانم پیگولوسکایا ایرانشناس شوروی‌که تاریخ ایران‌زمینهٔ تحقیقات‌او بود (متولد ۱۸۹۴) در ۱۷فوریه ۱۹۷۰ درگذشت. کتاب تاریخ ایرانی‌که با همکاری چندتن‌دیگر نوشت توسط‌آقای‌کریم‌کشاورز دردومجلد بفارسی ترجمه ونشر شده‌است. آثاردیگری هم‌داردکه باید در راه‌ترجمه آنها کوشید.

یادبود استاد پورداود

به‌مناسبت آغاز چهارمین سال وفات پورداود و به یاد آن استاد بزرگوار متن خطابهٔ جناب آقای دکتر عیسی صدیق که در ۲۹ دی ۱۳۴۷ در دانشگاه تهران خوانده شده است چاپ می‌شود.

مجلسی که امروز در دانشکدهٔ ادبیات در این تالار بر پا شده بیادبود استاد گرانمایه دانشمند فرزانه ابراهیم پورداود است که بامداد روز یکشنبه ۲۶ آبانماه ۱۳۴۷ ازمیان ما رخت بربست و برحمت ایزدی پیوست و دانشگاهیان وفرهنگیان را سوکوار نمود وهمگی مارادچار تاثر شدید و اندوه بی‌پایان ساخت.

دردی به دل رسید که آرام جان برفت

وان‌هر که درجهان بدریغ ازجهان برفت

من باآن مردبزرگوار ازآغاز جوانی آشناشدم وقریب ۵۷ سال درعداد ارادتمندان صمیمی او بودم وتاثرم ازاین فقدان عظیم بوصف نمی‌آید. دراین مدت من تاحدی بفضائل ومناقب آن مرحوم پی‌بردم واگر در این مجلس چند کلمه راجع باوصاف ستوده وملکات فاضله اوبعرض میرسانم بواسطه همین سابقه ممتد واخلاص وارادتی است که سالیان درازبدوداشتم.

نخستین بار که من‌آن وجود شریف را زیارت کردم و بدو دست ارادت دادم دیماه ۱۲۹۰ مطابق محرم ۱۳۳۰ و ژانویه ۱۹۱۲ بود. درآن موقع دولت‌روسیهٔ تزاری حدود بیست‌هزار قزاق وسرباز بآذربایجان وگیلان وخراسان وقزوین وکرج فرستاده دولت مارامجبور به تعطیل مجلس‌شورای‌ملی وبرچیدن

ساط مشروطیت کرده بود. مأمورین غلاظ وشداد تزار در تبریز ورشت ونقاط دیگر عده‌ای از اعاظم احرار ووطن‌پرستان رابدارزده یاشقه کرده ظلم و جور و قساوت وشقاوت را درایالات شمالی بحداعلی رسانده بودند. این اخبار کم‌وبیش بوسیلهٔ تلگراف باروپا میرسید وبطورمختصردرجراید انتشار می‌یافت وایرانیان مقیم آنجا راغرق درتالم می‌ساخت

بنده ازشهریور ۱۲۹۰ واردفرانسه شده در دانش‌سرای ورسای نزدیك پاریس بتحصیل اشتغال داشتم در تعطیلات ژانویه ۱۹۱۲ دعوتی رسید که در پاریس درخیابان سن‌میشل درکافه «گلستان‌یاس» Roseraie des Lilas نزدیك دانشگاه حاضرشوم. درساعت مقرر ازورسای بپاریس رفتم ودریکی ازاطاقهای کافه حضور یافتم. درآن موقع عدهٔ دانشجویان و ایرانیان مقیم پاریس از سی چهل نفر تجاوز نمیکرد واین عده درآنجا حاضر شده بودند.

پورداود که درآن تاریخ حدود بیست وپنج سال داشت و درآن شب کلاه ایرانی برسر گذارده بود ازجا برخاست و باآهنگی شورانگیز اشعاری را که سروده بود خواند که برای نمونه چند بیت‌آنرا ذکر میکنم تا از میزان عشق او بوطن ودرجهٔ آزادگی وفصاحت وشیوائی اوشمه‌ای عرض شده باشد

از آه بخشکانم آب همه دریا را
ور اشك کنم دریا روی همه صحرا را

در کلبهٔ درویشی خوش باشم از آزادم
در بند نمی‌خواهم صد قصر معلا را

خواهم که ز پاافتم مدهوش وخمارومست
تا باشنوم ز ایران این غلغل وآوا را

از ناحیهٔ ایران هر لحظه به‌گوش‌آید
صوتی که بلرزاند این گنبد مینا را

شاهنشه انوشروان در گور سیه خسبید
حرس است ابرجایش، بین‌بازی دنیارا

گر «پور» رود روزی از مهروطن‌بردار
صد شکر و سپاس آرد مر ایزد یکتا را

باسابقه‌ای که از احوال واوضاع ایران عرض شد معلوم‌است این ابیات که درغربت وچندهزارکیلومتری ازوطن قرائت شدچه غوغائی بپاکرد.

حس‌وطن‌پرستی شدیدی که آن‌بزرگوار آن‌شب در پاریس ابراز داشت برای همیشه مرامخلص حقیقی و دوست صمیمی او ساخت وازآن تاریخ ببعد با او ارتباط داشتم وبانهایت اخلاص باو ارادت ومودت میورزیدم.

در آن موقع پورداود در دانشکدهٔ حقوق وادبیات پاریس تحصیل میکرد و بتاریخ و فرهنگ ایران باستان و اوستا شناسی تعلق خاطر داشت . دوسال و اندی بعد جنگهای اول شعله‌ور شد و پورداود آهنگ آلمان کرد تا از محضر استادان آن کشور کسب فیض کند . لیکن اوضاع و احوال جنگ و هجوم قوای متفقین بایران پورداود را بسرحدات عربی ایران کشاند، باین امید که کمکی بهرزماوران وطن ومهاجران کند. لیکن بزودی بآلمان بازگشت ورشتهٔ تحصیل ومطالعه را دنبال نمود.

در ۱۳۰۳ باخانوادهٔ خود بایران آمد و ما را از دیدار خویش مشعوف ساخت. سپس از راه عراق بهندوستان رفت وشش سال در آنجا اقامت گزید و با همکاری وکمك پارسیان بمبئی ثمرهٔ مطالعات وتحقیقات وزحمات خودرا بدنیا عرضه داشت. دراین مدت ترجمه وتفسیر اوستارا بفارسی سلیس وروان بصورت گاتها و یشت‌ها درسه مجلد بزرگ با حـواشی وتوضیحات وفهرست و فرهنگ لغات در ۱۲۰۰ صفحه طبع و منتشر ساخت و از هر یك نسخه‌ای برای بنده فرستاد .

قبل از انتشار کتب مذکور البته اشخاص بسیار معدودی که بزبان فرانسه یاانگلیسی یاآلمانی مسلط بودند میتوانستند از کتب ایرانشناسان مغرب زمین وترجمه‌های تحت‌اللفظی ومجمل آنها اطلاعات موجزی نسبت باوستا و زردشت بدست آورند، ولی دیگران این اطلاعات مجمل ومبهم راهم نسبت بکتاب آسمانی ایران باستان وپیامبر ایرانی نداشتند.

ترجمه وتفسیر اوستا بفارسی کاری بود عظیم که ملت ایران راباخودش آشناساخت ونخستین بار بعداز اسلام بودکه چنین کاری بزرك بدست دانشمندی عاشق وشیدا انجام شده بود. این خدمت بزرگ را میتوان تشبیه کرد بخدماتی کـه گروته فند Gretefend و لاسن Lassen آلمانی و بورنوف Burnouf فرانسوی وراولین‌سن Rawlinson انگلیسی در قرن نوزدهم میلادی نسبت به کشف الفبای میخی کردند ودنیا را ازتاریخ قوم آریائی و ایران هخامنشی آگاه ساختند. پورداود باانتشار ترجمه وتفسیراوستا جوانان ایران رابیدارساخت و آنانرا ازاخلاق و آداب و رسوم و فلسفه و فرهنگ ومعتقدات دینی و روایات تاریخی نیاکان خویش آگاه نمود وافق تازهٔ بسیاروسیعی درمقابل آنان گشود وگنجینهٔ سرشاری دراختیار آنان گذاشت.

بااین سابقه وقتی تاگور در ۱۳۱۱ بدعوت دولت بایران آمد واین بنده میان او و دربار پهلوی رابط بودم همین که برای دانشگاه شانتی نی کتان تقاضای

اعزام استادی کرد که زبان و فرهنگ ایران باستان را در آنجا تدریس کند بی تأمل پورداود پیشنهاد و تصویب شد و وسایل مسافرت او از آلمان بهندوستان بیدرنگ فراهم گشت.

درموقع تأسیس دانشکدهٔ ادبیات در برنامه درسی برای ادبیات و زبانهای قبل از اسلام منظور شد و درشهریور ۱۳۱۳ بتصویب شورای عالی فرهنگ رسید و از پورداود دعوت شد که بایران باز گردد و بتدریس مشغول شود لیکن دوسال طول کشید تا آن بزرگوار از آلمان بکلی قطع علاقه کرد و بایران مراجعت نمود. در ۱۳۱۵ بهمت و پایمردی داور و بزرگواری که خدای غرق در رحمتش کناد پورداود از روز اول ورود بخدمت دانشگاه باخذ اکثر حقوق پایه ده استادی بتدریس مشغول شد و بدین ترتیب یکی از برجسته‌ترین رجال وطن‌پرست عصر پهلوی نخستین بادمراتب تقدیر راست بخدمات استادانه‌اش نمی‌داشت

در ۱۳۱۶ که پس ازچند سال مبارزه بالاخره اساسنامهٔ دکتری زبان و ادبیات فارسی بتصویب شورای دانشگاه رسید درس فرهنگ ایران باستان و زبان اوستائی بعهدهٔ پورداود واگذار شد و اگر وجود شریف او نبود معلوم نیست چگونه بدون تعلیم و تحقیق در ماده مذکور اعطای درجه دکتری زبان فارسی امکان پذیر میشد

در ۱۳۱۷ که سازمان فرهنگستان تکمیل میشد پورداود (که در موقع تأسیس فرهنگستان (د. ۱۳۱۴) درایران نبود) بالطبع بعضویت پیوسته انتخاب گردید.

دراسفند ۱۳۲۲ که وزارت فرهنگ به عهدهٔ بنده بود و مقرر گردید از ایران هیئتی برای تجدید روابط فرهنگی بهندوستان اعزام شود استاد پورداود باتفاق آقای علی‌اصغر حکمت و مرحوم رشید یاسمی معین شدند و بآن دیار رفتند و نتایج نیکو بدست آوردند.

در ۱۳۴۱ بهنگام تاسیس شورای فرهنگی سلطنتی بفرمان شاهنشاه آریامهر پورداود بعضویت شورای مذکور منصوب گردید.

بطوری که معروض افتاد پورداود درتمام عمر پر برکت خود یك منظور را دنبال کرد و آن آشنا ساختن هموطنان بود بفرهنگ و آئین و فلسفه و اخلاق و تاریخ ایران باستان و انگیزه‌اش در این کار عشق سرشاری بود که بمیهن خود داشت و هرچه دراین راه بیشتر مطالعه میکرد عشقش عمیق‌تر و استوارتر میشد.

درنتیجهٔ همین عشق از هر پیشامد ناگواری که برای کشور رومیداد آشفته و پریشان خاطر میشد و آلام خود را بزبان شعر ظاهر میساخت. درنتیجهٔ همین عشق وقتی دربرابر یکی از مظاهر ومفاخر ملی چون تخت جمشید قرار میگرفت و در عالم خیال دوران مجد وعظمت ایران باستان رامیدید حالش دگرگون میشد و آن مظاهر راچون آثار مقدس دینی تعظیم وتکریم میکرد.

پورداود باآنکه دنیائی بود از دانش وهنر و بیش از چهل سال تحصیل و مطالعه پرداخته بود همیشه از تظاهر دوری می‌جست و در سادگی و بی‌تکلفی و فروتنی ومهربانی وخوشروئی سرآمد اقران بود و درعین حال مناعت و عزت نفس ازملکات فاضله آن مرحوم بود وهیچگاه بمال ومنال دنیا اعتنا نداشت با متانت و وقار وآرامش خاطر، علی‌رغم تعصبات افراطی توانست طرف سی‌سال و اندی‌خوانان رابفرهنگ کهن ایران آشنا سازد وچندین جلد کتاب جدید تالیف ومنتشر نماید و عده‌ای دانشمند تربیت کند که هم اکنون دراین دانشگاه و دانشگاههای دیگر بتدریس مشغولند ودوران زندگانی معنوی وفرهنگی مارا که تانیم قرن پیش منحصر و محدود بدورهٔ اسلامی میشد بیك دوران سه‌هزار ساله بسط وتوسعه دهد. دراثر استقامت وزحمات پی‌گیر وممتد که در راه مرام وکمال مطلوب خود تحمل کرد برای شاگردان خویش سرمشق بزرگی شد و باعشق سرشاری که دردلها برافروخت یقین است درآینده فرهنك وآئین ایران باستان بیش از پیش مورد پژوهش قرارخواهد گرفت وآثار باارزش بدنیای ادب وفرهنگ تقدیم خواهد شد.

درگذشت سیف آزاد

عبدالرحمن سیف آزاد مدیر روزنامه های ایران باستان (چاپ تهران ۱۳۱۲ تا ۱۳۱۶)، صنایع آلمان وشرق، آزادی‌شرق، ایران‌نو که سه درآلمان نشرمی‌شد (البته ازهریك چندشماره بیشتر انتشار نیافته) در۲۲شهریور ۱۳۵۰ درسن هشتاد ونه سالگی فوت‌شد. ازخدمات ادبی سیف‌آزاد چاپ دیوان عارف و دیوان فروغی بسطامی وکتاب‌تاریخچهٔ فرقهٔ اسماعیلیه وتاریخ خلفای فاطمی قابل ذکرست. اوکتابهایی‌دیگری هم‌نشر کرده‌است‌که اغلب مجموعه‌ای ازعکس ومقالات است.

یادی دیگر از معین و چند عکس از او

یکی از عکسها یادگاری است از آخرین سفر مرحوم معین با مجتبی مینوی و دکتر سید حسین نصر که به ترکیه رفت و در بازگشت بیمار شد. چند کلمه‌ای که آقای دکتر نصر درین موضوع نوشته‌اند به یاد این مسافرت نوشته‌اند بدین شرح است: «در دی ماه ۱۳۴۵ به مناسبت کنفرانس میراث مشترك فرهنگی که از طرف سازمان عمران منطقه‌ای در انقره منعقد شده بود در معیت استاد مجتبی مینوی و مرحوم دکتر معین هفته‌ای در ترکیه گذراندیم و پس از برگزاری کنفرانس در انقره یك روز به زیارت حضرت مولانا جلال‌الدین رومی به قونیه سفر کرده و سه روز نیز برای دیدن آثار اسلامی اسلامبول و ملاقات با دانشمندان آن دیار به آن شهر زیبا عزیمت کردیم. عکسی که اکنون از نظر می‌گذرد و به‌عنوان یادگار و یادبود آخرین روزهای طبیعی عمر آن استاد فاضل و محقق پرارج که نامش راهمواره نه تنها در ایران بلکه در سایر بلاد اسلامی که با فرهنگ این سرزمین سروکار دارند یاد می‌کنند تقدیم می‌شود.

سید حسین نصر

دکتر سید حسین نصر و دکتر محمد معین (برعرشه کشتی و درسفر)

یادگاری از کنگرهٔ شرقشناسی [مونیخ ، ۱۹۵۷]

مجتبی مینوی، محمدمعین، احسان یارشاطر (تگن‌ری، نزدیک مونیخ، تابستان ۱۳۳۶، عکس از ایرج افشار)

نصرالله فلسفی ومحمد معین درتابستان ۱۳۳۶
(منترو - سویس - عکس از ایرج افشار)

نامه

نامه

نامه

نامه

نامه‌ها

اشتباه اندر اشتباه

چهل‌سال پیش از این‌در رسالهٔ خطی تعلیم‌المتعلم زرنوجی که خلاصهٔ آن را به‌نام آداب المتعلمین چندین سال رودتر ضمن کتاب جامع‌المقدمات درسی در مکتب رواره خوانده بودم، دیدم‌که دربارهٔ ادب علمای عصر خود نسبت به‌استادان ایشان‌چنین‌نوشته بود

«یکی از فقهای معروف ماوراء النهر (که نام اورا فراموش کرده‌ام و کتاب زرنوجی هم‌اکنون دسترسی ندارم) روزی‌درمسجد شهر خوددرس‌میگفت. گروهی از طالبان علم پیرامون اوحلقه زده بودند و میدیدند استاد در فواصل مختلفی از زمان‌ازجابرمیخیزد ولحظه‌ای چندبرپا می‌ایستد وسپس‌فرومی‌نشیند و به کار خود می‌پردازد. بعدازختم‌کار درس از او پرسیدند باعث براین‌قیام و قعود غیرمعهود چه بوده‌است. درجواب گفت درضمن‌تدریس گاهی چشم من به درگاه مسجدمی‌افتاد وپسر کوچك‌استادمرحوم خودرا میدیدم‌که هنگام گوبازی با همسالانش همینکه‌گویش بدرون درگاه می‌افتاد به احترام پدرش از جا برمیخاستم وتاوقتی‌که او ازدرگاه بیرون نرفته بود،برپا می‌ایستادم.»

این شیوه‌ای بودکه استادان مدرسه و مسجد ایران در قرن پنجم وششم هجری برای‌تعظیم وتجلیل روح معلمان خودبه‌کار میبردند چندانکه به فرزند خردسال استاد متوفای خویش احترام اکابر می‌گذاردند.

حالا ازآن دوره‌ای‌که اسلوب تعلیم و تربیت‌آن احیاناً مـورد استهزای مقلدان روی حوض یاهنرمندان صحنهٔ تئاتر عصرما قرار می‌گیرد بگذریم و به قرن چهاردهم هجری بیائیم وببینیم استادان دانشکده های این‌زمان از معلمان واستادان رهنمای خود چگونه یادمیکنند؟

پیش ازورود دراصل مطلب برای‌روشن شدن ذهن خوانندگان یادآوری میکندکه مرحومان بهارونفیسی وفروزانفر وآقای فلسفی از استادان دانشکده ادبیات تهران برآقای‌باستانی پاریزی‌که دکترازهمین‌دانشکده‌اند حق‌استادی مسلم داشته‌اند وتنهامرحوم سعید نفیسی بودکه باستانی‌را تامرحلهٔ دکتری در تاریخ عربی‌راهنمائی کرده است.

این نکته هم مسلم است‌که هیچ استادی و دبیری وآموزگاری در برابر خدمت تعلیم ازشاگردی انتظارمزد وحتی قدرشناسی‌هم ندارد ووظیفهٔ خودرادر مورد اومانند دیگران انجام میدهد.

حال چند کلمه از آقای دکتر باستانی استاد فعلی تاریخ عرب و عجم دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی تهران بشنوید که هنگام ذکر خیر از معلمان خویش در در موقع «گوش خود مالیدن» در مقالهٔ «خودمشت ومالی» یا به عبارت ساده‌تر «اعتراف به اشتباهات خود» چنین مینویسند.

مجلس احمقها

«میگویند چهل پنجاه سال پیش جمعی ازفضلای ایرانی و محیط طباطبائی جلسات هفتگی داشتند که دور هم می نشستند.»

اگر ایشان دسترسی به رفتگان راه درازنداشته‌اند میتوانستنداززندگانی که نام برده‌اند بپرسندودریابند تشکیل چنین محلسی به این مشخصات که در آن مرحومان سه گانه هرهفته درکناریکدیگر بنشینند و بگویند و بشنوند جز در دانشگاه وفرهنگستان آن‌هم ازسی‌وهفت سال پیش بیعدمیسر نبود

مرحوم نفیسی روز دیداری هفتگی درسرای خویش ومرحوم ملک‌درخانهٔ خود و بدیع‌الزمان درامامزاده قاسم وآقای دشتی درمنزل خود وآقای طهرانی در ونك مستوفی داشتند. ازآن میان درکتابخانهٔ سرای نفیسی مرحومان اقبال ودهخدا وخلخالی ورشد یاسمی وهجیر وآقایان عبدالحسین میکده و نصرالله فلسفی وسیدعبدالله سیار بطورمنظم واحیاناً افرادیگری مانند آقایان طهرانی ومینوی (وبه‌ندرت محیط‌طباطبائی) هم درآنجا حضورمییافتند. ولی‌ازکیفیت و روز دیدارهای هفتگی منزل دشتی وبدیع‌الزمان وبهاروتهرانی بی‌خبر بودم.

تذکراین‌نکته تصورمیکنم برای‌آقای باستانی‌حالی ازتنبه نباشدکه‌اگر محیط طباطبائی درچنان مجالسی که به وجوه‌ارباب ادب وسیاست ومشاغل‌روز آراسته میشدازپیوستگی و بستگی، همبستگی‌داشت امروز بدون‌شك‌ازحیث‌اوضاع ظاهری وباطنی درشرایط دیگری به سرمیبرد ودست کم این‌امتیاز نصیب او شده بودکه در خرگاه فسق موباکو یابارگاه عیش پاریس سرراهی بر شاگردان با فرهنگ خودمیگرفت ودرکوی پیادگان عشق‌کپنهاك باپروردگان مکتب صلاح خود وهمکاران دیگرش همقدم میشد.

اینك به نقل‌آثارکلك داستانگوی، دکتر باستانی برگردیم.

«یك‌وقت گفتگوی مفصلی بین‌مرحوم بهاروآقای محیط طباطبائی برسرشهاب ترشیزی و رباعیات او(؟) درگرفت که‌در مجلات به‌جان‌هم افتادند ومدتها طول کشید.»

۱ ــ عین ترتیبی است‌که در مقالهٔ آقای محیط طباطبائی مشخص شده، مراد قطعاً مرحوم عبدالحسین هژیر است (راهنمای کتاب)

باستانی عزیز! این که روزگار یعقوب‌لیث وشاه‌اسماعیل وپیغمبردزدان کرمان‌نیست که بواسطهٔ دوری فاصلهٔ زمانی ار قدرت دید تاریخی شما بکاهد و مرتکب خطا درتحریر گردید یك‌طرف این‌مناظره ادبی هنوز خسته و رنجور، هفته وماهی یکی‌دوبار شمارامی‌بیند ومیتوانید کیفیت مناظره را از او بپرسید بعلاوه استاد تاریخ دانشگاه که نباید به هررطب و یابسی که بر زبان عابری یا سامری میگذرد مانند روایات قابل‌استنادتاریخی بنگرد، بلکه او باید برود و ارمغان سال ۱۳۱۱ راکه مشتمل برمقاله های دو طرف مناظره است بردارد و بخواند و دریابد که این اختلاف‌نظر یك‌منازعهٔ تن‌بتن یادرگیری مشت وسیلی نبوده، بلکه مناظره‌مانندی بوده‌است که هریك‌ازدوجانب قضیه نظرخودرادربارهٔ برداشت سخن‌شهاب ترشیزی شاعرعصر زند وقاجاریه اظهارکرده‌اند. پایهٔ بحث بریك نکتهٔ تربیتی قرارداشت که علاقهٔ وسعی مرحوم‌بهار نام‌شهاب را درردیف اسامی گویندگانی‌درآورده بود که درس‌تاریخ‌زندگانی‌وشعرآنان رابرشاگردان ششم‌متوسطه درپروگرام یابرنامهٔ مصوب شورای عالی معارف روز تحمیل کرده بودند و این جانب به عدم صلاحیت شهاب برای کسب چنین امتیاز ادبی قائل بودم .

این‌اختلاف‌نظر به مرحوم ملك‌اجازه‌داد که بدواً مقالهٔ ارمغان و بعداً در سخنرانی انجمن ادبی برای تأمین‌نظریه خود درمقدمهٔ این‌خطابه ودیباچهٔ آن مقاله به‌ردنظریهٔ محیط‌بدون تصریح‌به‌اسم اوبپردازد بدیهی‌است مقالهٔ این‌جانب در ارمغان راجع به اثبات عدم صلاحیت شعر شهاب برای ورود درکتابهای درسی بود.

این‌یك بحث ادبی وفنی دوستانه بودمیان یك شاعرادیب ورزیده واستاد سیاستمدار معروفی بایك‌جوان نویسنده وپرورشکاری که ازسیاست برکنار مانده ودوسوم عمر گذشته خودرادرکارشعر وادب گذرانده بود وبه‌حق یاناحق خودرا در هردوامر صاحب‌نظر می‌پنداشت

این‌مناظره که ازحداعلای نزاهت قلم ونزاکت سخن برخوردار بود، به جای‌آنکه به دوستی نوزاد ذات‌البین آسیبی برساند موجب تقویت روح‌وداد و اطمینان طرفین گردید. مرحوم بهار باقبول نظریهٔ دوست بی‌ریای جوان‌خویش به مناظره خاتمه بخشید وشهاب‌هم ازفهرست شعرای برنامهٔ دبیرستانها بیرون آمد. آری! آن رشتهٔ استوار دوستی تا چند ماه پیش از مرگ‌آن دوست نامدار برقرار بود. چنانکه در بهار۱۳۲۹ ازدهلی به‌تهران‌آمده بودم در نیاوران به عیادت آن‌مرحوم رفتم واورابرای تغییرآب و هوا به دهی دعوت‌کردم و مورد

تکریم ودعای خیراو قرار گرفتم.

ازآنجاکه سرآقای دکتر باستانی در آن روزهنوزاقتضای آن راپیدانکرده بودکه مقالات دوجانب بحث را درمجلهٔ ارمغان ۱۳۱۱ بجوان ازسیاق نوشتند ایشان میتوان استنباط کردکه بعدهاهم ندیده اند، یاآنکه دیده اندوفراموش کرده اند وشاید پس ازسالیان دراز موضوع را ازربان دیگری شنیده و به نقل آن پرداخته باشند وراوی سخن هم فراموش کرده به این بیت سعدی که درصدرمقاله محیط نوشته شده بوداشاره کند که

مباززان جهـان قلب دشمنان شکنند

ترا چه شد که همی قلب دوستان شکنی

این بیت طوری مرحوم ملك را منقلب ساخت که به مرحوم رحیمزاده صفوی گفته بود: «من تاحال از دخالتهای فلانی در کار شعر و شاعری همواره ناراضی بودم. زیرا او اهل قلم واطلاع است وبرای بحث درشعر باید شاعر بود امااین استشهاد شعری نشان میدهد که محیط باعالم شعر بی ارتباط نیست و شاید خودش هم شاعر باشد. آنگاه رحیم‌زاده بیتی ازیك غزل محیط‌راکه در انجمن ادبی ایران خوانده شده وشنیده بود وبه‌یادداشت برای مرحوم بهار روایت کرده وجواب شنیده بودکه: «حالاراحت وراضی شدم، زیرا معتقدم شاعرشعرشناس باید در قضایای شعری به داوری برخیزد.»

مسلم است اگرجناب دکترشعردوم (سعدی) رادرصدرمقاله این جانب دیده وبه خاطرسپرده بودند دیگرچنین داستان بی‌سروبنی رادرضمن گوشمالی خویشتن گوشزد دیگران نمیکردند و نمیگفتند:

«گویا یك شب دنبالهٔ این بحث بـه همان مجلس فضلا کشیده بود.»

چنانکه توضیح‌دادم وآقایان تهرانی و دشتی وفلسفی راگواه میگیرم که چنین مجلس موصوفی درخارج ازمشیمهٔ خیال داستان‌پردازی وجود نداشته و اگر هم فرض کنیم که در طهران آن روز وجود داشته محیط طباطبائی بدانجا نمیرفته‌است، تامستمع وشاهدچنین سخن مجعول‌منقولی باشد، سخنی که توانسته است عنان قلم رادردست دکترباستانی برانگیزد وبه شکرانهٔ درس وامتحان و درجهٔ تحصیلی دانشگاهی شکر به‌کام استادان خود چنین بریزد:

مطلع غزل :

ماجوانمردی که پیش دیگران بدگوی ماست

در حضور ماچرا دیگر خوش آمدگوی ماست

«آقای سیدجلال تهرانی باعصبانیت از جابلند شده بود و گفته بود من دیگر به مجلس احمقها نخواهم آمد، نصف مملکت را تیمورتاش گرفته و نصف دیگرش را داور ..»

خیلی افسوس میخوردم که نویسندهٔ مقاله گویا با شخصیت جلیل‌القدر جناب آقای تهرانی هنوز آشنائی نیافته‌اند و نمیدانسته‌اند که ساحت فضل و ادب ایشان از ذکر اینگونه سخنهای دشنامواره مبراست و شأن علمی ایشان اجل از این بوده وهست که درکاری خارج از حوزهٔ تخصص ریاضی و سیاسی خود دخالت کنند و زبان را به بیان چنین سخن مبتذلی بگردانند.

مگر جناب استاد بلامنازع درس تاریخ دانشگاه تهران ازحوادث پنجاه سال قبل وطن خود اینقدر بی‌خبر افتاده‌اند که نمیدانند که در پنجاه‌سال یادرچهل سال قبل نصف کشور دراختیار داور و نصف دیگرش دراختیار تیمورتاش بود. بلکه درسال اول سلطان‌احمدشاه سلطنت میکرد ومجلس ودولت و قشون‌کارها را در قبضهٔ اقتدار خودداشتند. امادر سال دوم، تیمورتاش و داور درکارهای مملکتی به شهادت همکار دانا وتوانای ایشان، مرحوم تقی‌زاده هرسه جزآلت فعلی در اختیار پادشاه عصر نبودند.

آقای باستانی اگر درگردش فرنگستان هنگام درك الهام برای تحریر این‌مقاله ره‌آورد سفرفرنگ دسترسی به جناب‌آقای تهرانی نداشتندکه دربارهٔ این‌قضیهٔ مجعول ازصاحب‌سخن منسوب تحقیقی روادارند، دست‌ایشان به درآن دیار جنت آثار به‌دامان استاد فلسفی میرسید و میتوانستند از ایشان بپرسند و بــه دروغ بودن این قصه‌آگاه شوند ودیگر از زبان سید بزرگوار فردانه‌ای خطاب به استادان بزرگوار خود ننویسند.

«شماکه مدعی هوش وذکاوت هستند هنوز دعوی برسر شهاب ترشیزی داریدو گویا بعدازآن‌هم دیگر (درمجلس‌معهود وموصوف) شرکت نکرد وخوب هم تشخیص داده بود.»

آنگاه در دنبالهٔ‌آن آیت‌الله بروجردی را به‌باد استهزاء بگیرند وسخن طنزآمیز راباحرف بی‌صدا وباصدا به‌پایان‌آورند.

زهی‌براستاد نازنین تاریخ ونویسندهٔ طناروجهانگرد سبك‌سیری که‌برای تهی کردن دل‌قلم خودنویس عقدهٔ مرکب سیاه راگشوده وعنان‌گشاده به چپ و راست میتازد و درسرراه خوداز پاریز تا پاریس و ازخیابان گرگان تهران تا کوی پیادگان کوپنهاك ازکشته‌ها پشته میسازد و دیگر از این پروائی ندارد

که نقل‌سمند ایشان بر گوراستادان مـرده یادیدهٔ دوستان بیمه جان عیار باسرا بیفشاند .

از اینها بگذریم، آقای دکتر اگر درمجالس ادبای مملکت سخن ازشعر و شاعری وشعرا ونیك و بد منظوم ومنثور فارسی نباشد پس چه باید گفته شود؟

تصور میکنم بزرگترین نقص دستگاههای ادبی رسمی و ملی مملکت در همین است که دسته‌ای شعر وتاریخ ادب را دستاویز ساخته‌اند و به کار نعب ومس و سیم وزر وتبلیغ وترویج عوامل معلوم سیاسی واقتصادی می‌پردازند ودر نتیجه تبدیل فاصل زمان وحاصل زبان به سرمایهٔ حاصل سودوزیان دیگر مجالی برای تحقیق دراصل کارها وجود ندارد ولحظه‌های بازمانده به ربودن نکته‌ای ازدهان رجال می‌گذرانند وبالتبع دستخوش چنین لغزشهای اصلاح ناپذیری میگردند

آقای دکتر باستانی، اگر قرار باشد شما در حیات عده‌ای ازمعروفترین هموطنان خویش چنین داستان ساخته وپرداخته‌ای به ایشان نسبت دهید و ثبت دفتر حـوادث ایام کنید دیگر از کجا میتوان به کارهای بلند و کوتـاه دیگر جناب‌عالی اعتماد کرد وهمه‌را ازپاریز تاپاریس ازمقولهٔ تحقیقات ابتکاری در موردآخوند ویعفود ندانست؟

۱۳۵۰/۸/۲۶

محمد محیط طباطبائی

جمشید وخورشید سلمان

در شمارهٔ ۵–۷سال سیزدهم مجلهٔ راهنمای کتاب بنده مقاله‌ای نقدگونه نوشته بودم برمنظومهٔ جمشید و خورشید سلمان ساوجی (که اخیراً به‌تصحیح آقایان آسمرسن و وهمن بچاپ آمده) وبعضی از اشتباهات واغلاط صریح آن‌را فرانموده بودم تا اگر این‌متن بچاپ دوم رسید منقح‌تر و درست‌تر ازکاردرآید.

درشمارهٔ ۱و۲و۳سال چهاردهم مجله آقای دکتر وهمن (یکی ازمصححان) بپاسخ انتقاد من نامه‌ای گله‌آمیز پرداخته‌اند وعلاوه برآنکه اغلاط فراوان‌متن‌مصحح خود وهمکارشان را منحصر به‌چند اشتباه آنهم ازنوع غلط چاپی دانسته بنده را بدین عقیده متهم داشته‌اندکه: «مصحح باید بطورقیاسی درنسخ دست‌برده لغات وقوافی‌را بسلیقهٔ خود تغییردهد.....» باید خدمتشان عرض‌شود که سلیقه وعقیدهٔ بنده این نیست که مصحح بذوق‌خویش متون قدیم را به‌اصلاح‌آورد. حرف‌بنده اینست که دیگرروش‌ساده وآسان مقابله درمتون (بصورتی که دراین کتاب انجام

گرفته) کهنه شده است ومندروس ، آقای وهمن خود می‌دانند که ابیاتی چون این بیت

ضعیف و ناتوان رانسان که گر باد
بروحشی (کذا) ردی صدگونه فریاد
(ص ۱۳۷)

***

یا این بیت :

زبان تیغ ار انصاف سخن راند (کذا)
جهان این قطعهٔ موزون فرو خواند
(ص ۹)

***

یا این بیت .

سمن رخسار خورشید گلندام
کنیری داشت گلبرگ‌تری(کذا) نام
(ص ۶۲)

***

ویا این بیت .

ز شادی روی را برکاست (کذا) مهراب
بسوی مرز قیصر رفت عنان تاب
(ص ۱۵۸)

اگردرچند نسخه دیگرهم بخطوط عبرانی وسریانی وکلدانی بدین‌صورتها ضبط شده بود بازهم غلط بود واین‌را نیز هرفارسی زبانی‌چون بنده که مختصر سروکاری باآثارقدیم فارسی‌دارد درك‌می‌نماید وبرایشان بوده که دست‌کم درذیل صفحه به‌صورت‌صحیح اشارت می کردند.

خوانندهٔ متون کهن، امروزعلاوه برآنکه ازمحقق‌می‌خواهد که متن‌قدیم را باکمال امانت منقح وپاکیزه دراختیار اوگذارد ، نیز خواستاراست که نقد وتحلیل وتوصیح وبررسی آن‌را از نظرگاهـهای مختلف به قلم وی درمقدمه یا ذیل‌کتاب ببیند . محققی که متنی‌را تنها با مقابله چند نسخه انتشارمی‌دهدفقط چند نسخه ازمتنی‌را تکثیر نموده است .

بنده درمقالهٔ خویش گفته بودم که : «از پس برخی‌محققان ماکارتصحیح متون را ساده گرفته‌اند بعضی کتـابفروشان ساطانـداز نیز برقابت با ایشان برخاسته‌اند ...» این‌سخن سوءتفاهمی برای‌آقای وهمن پیش‌آورده وایشان‌را

برانگیخته تا به دفاع از حیثیت بنگاه ترجمه و نشر کتاب برآیند درصورتیکه هرخوانندهٔ بی‌غرضی این مطلب را درك می‌کندکه قصد من ازین گفتار تنها انتقاد از آسان‌گیری برخی ازمحققان است کار تحقیق و نشرمتون‌را نه توهین به‌مؤسسه‌ای فخیم چون بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

جمشید سروشیار (اصفهان)

نامهٔ استاد ایرانشناس ژاپنی دربارهٔ معین

.. جای نهایت تأسف بود که دردهلی نو خبردرگذشت دانشمند بزرگ واستادم شادروان محمد معین‌را شنیدم . مراتب تسلیت و تـأسف عمیق‌خودم را تقدیم دانشمندان ایران می‌نمائیم.

می‌خواهم به‌حضرتعالی اطلاع بدهم که ترجمهٔ ژاپنی‌هفت‌پیکر نظامی گنجوی ازدست بنده درماه گذشته به‌چاپ رسید ومنتشر گردید .

کورویاناگی (تونکو)

دربارهٔ حافظ

مجلهٔ راهنمای کتاب

مطالعهٔ مقالهٔ آقای محمد خوانساری درمورد حافظ که در شماره ۱و۲و۳ سال‌چهاردهم (فروردین اردی‌بهشت خرداد ۱۳۵۰) ص۵۷ بنده‌را واداشت که چندکلمه‌ای در این باره بنویسم اگر آنرا مفید تشخیص فرمودید امر بدرج فرمائید :

درمورد حافظ عقایدی‌که عامه دارند وبنظر روشنفکرانی‌که خیلی علمی ومنطقی فکرمیکنند خرافه می‌آید بنده شخصاً معتقدم‌که آن عقاید نه به‌حقیقتی دارد وابداً خرافه یا مبالغه نیست واین‌اعتقادرا ازسه منبع یا منشأ مختلف بدست آورده‌ام که تصوراینکه هرسه‌اشتباه باشد خیلی بعید است. وهریك‌بجای‌خودمهم است، لااقل برای خودم.

۱ـ دقت‌خودم درابیات اصیل‌حافظ وتحیری‌که هر بار ازغوردرگفته‌های اودست داد ، چون‌خودم طبع شعردارم وشعرمیگویم و می‌بینم‌که قدرت انسان درفشردن مفاهیم عمیق درکلمات بـالاخره حد و اندازه‌ای‌داردکه تجاوز ازآن امکان پذیر نیست، چه بمحض‌آنکه مظروف از ظرفیت ظرف فزونی‌کند لبریز میشود وآنچه اضافی باشد بزمین می‌ریزد. ولی‌حافظ درست مثل یك شعبده باز مثلامعادل دواستکان آب‌را دریك استکان مساوی‌جامیدهد، بطوریکه مقدارزائدش

با آنکه در حال لبریزی قابل مشاهده دیده دل میباشد ولی عجبا که برمیس نمی‌ریزد خوب این هنر اگر از عهدهٔ افراد آدمی روی موازین فیزیکی و علمی و تحصیلی غیر ممکن باشد حافظ هنرمندیست که هنر را بخرج داده و همه کس می‌فهمد و بهمین جهت شعرش را دوست دارند مثل مملکتی است خیلی‌ها علت جذب شدن خود را بگفته‌های حافظ درك نکند ولی منکر خود فعل (جذب) نمی‌توانند بشوند ـ مثلا در این بیت حافظ دقت فرمائید .

ببوی مژدهٔ وصل تو تا سحر شب دوش

براه باد نهـادم چراغ روشن چشم

این بیت چند کلمه بیش نیست دقت فرمائید مفهومی که از آن استنباط میشود تا چه حد عمیق یا وسیع یا بزرگ است بقول آقای دشتی (بی‌نهایت) یا این بیت

هر مرغ فکر کز سر شاخ طرب بجست

بازش ز طره تو بمضراب میبردم

وامثال آن که از نظر تیزبین علاقه‌مندان بحافظ مسلماً دور نیست

بنابراین هنگامی یك قدرت فوق‌العاده وغیرعادی انسان دراین هنرمند می‌بیند ناچار بفکر فرومیرود که حافظ چگونه باین درجه از کمال رسیده وچرا دیگری بپایه او نرسیده است ، مسلماً راه تحقیقی دارد. وسالها پیروی مکتب رندان کرده است .

۲ـ مندرجات کتاب الهامات خواجه تألیف مرحوم محمدعلی بامداد که مسلماً بنظر حنابعالی رسیده وخوانندگان راهنمای کتاب آنرا دیده‌اند بطوریکه ملاحظه فرموده‌اید مرحوم بامداد حتی طریقهٔ سلوك حافظ را بدلالت اشعار خود حافظ بدست داده و نوعی نتیجه گیری کرده که هر بی‌اعتقادی‌هم ناچاراست دست از لجاجت بکشد و بیك مسئله فوق‌العاده و غیرعادی پیدا کند

۳ـ سومین منبـع عقیدهٔ بنده دوبار تاکنون اتفاق افتاده که نسبت بدو مسئله‌ای که برای خودم خیلی مهم بوده مثال زده‌ام ودرهردو نوبت طوری جواب گرفته‌ام که برای خودم هیچگونـه شك و شبهه‌ای در لسان‌الغیب بودنش باقی نمانده است .

البته درمورد سومی ممکن است آنرا بمعتقدات قبلی بنده ارتباط داد و آنرا برای دیگران حجت ندانست ولی دوتای اولی هرکدام بحد کفایت قانع کننده است ـ در پایان امیدوارم عرایض بنده آقایانی را که درکار حـافظ هم با مقیاس‌ها ومعیارهای ریاضی وهندسی تحقیق می‌فرمایند باین فکر وادارد که ستایش ایرانیها ازحافظ اگر روی عرق ملیت یا وطن پرستی و بالاخره راهی بخودخواهی

دارد درمورد گوته که یك شاعر آلمانی است چه باید گفت و بچه چیز باید آنرا حمل کرد بقول شیخ علاءالدوله عارف سمنانی «بیهوده سخن باین درازی نبود»

حالا که مطلب باینجا رسید حیف است بگذارید همه رباعی شیخ علاءالدوله را ذکر کنم که اگر ضرری هم دارد این عارف ربانی باشد.

این حال و سماع ما مجازی نبود
این وجد که می کنیم بازی نبود
با بی‌خبران بگو که ای بی‌خردان
بیهوده سخن باین درازی نبود

حسن صهبا یغمائی

راهنمای کتاب - درج این نامه نمونهٔ خوبی برای نشان دادن احساسات و عقاید عادی است که بطور عموم نسبت به حافظ در جامعهٔ فارسی زبان وجود دارد و طبعاً محتاج بدان نیست که استدلال علمی بر علیه آن درمیان آید. شاید استاد دکتر خوانساری نیز در سکوت همعقیدهٔ مجلهٔ راهنمای کتاب باشند

اخبار

اخبار

اخبار

اخبار

اخبار

کنگرهٔ جهانی ایرانشناسی-شیراز

مقارن برگذاری جشن شاهنشاهی کنگرهٔ بزرگی از ایرانشناسان ممالک مختلف (بالغ بر ۷۰ ایرانی و یکصد خارجی) روزهای ۲۰ تا ۲۳ شهریور در شیراز تشکیل گردید.

کنگره چند جلسهٔ عمومی داشت همراه با آن جلسات، دو شعبهٔ ۱) تاریخ و باستانشناسی ۲) زبان و ادبیات نیز تشکیل می‌شد.

ریاست کنگره با کاردینال کونیك دانشمند برجستهٔ اطریشی بود دبیری کنگره با شجاع‌الدین شفا بود که کلیهٔ امور به کنگره را از طرف کمیتهٔ بین‌المللی جشن شاهنشاهی به‌عهده گرفته بود. طبق قطعنامهٔ کنگره متن سخنرانیهای ایراد شده در یك مجموعه به‌چاپ خواهد رسید.

اکثر شرکت کنندگان در کنگره از برجستگان ایرانشناسان خارجی بودند و اجتماع آنها در چنین کنگره‌ای از لحاظ تبادل نظر علمی ومخصوصاً آشناشدن محققان ایرانی با آنها سودمند بود. شرح تفصیلی تشکیل کنگره درشمارهٔ آینده درج می‌شود

دومین کنگرهٔ تحقیقات ایرانی

به دعوت دانشگاه مشهد دومین کنگره از ۱۱ تا ۱۶ شهریور در مشهد تشکیل شد.

روز افتتاح استاندار و دکتر فریار رئیس دانشگاه و دکتر جلال متینی رئیس کنگره و رئیس دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه مشهد و ایرج افشار دبیر ثابت کنگره صحبت کردند .

درجلسات شعب خطابه‌هایی خوانده شد که نام‌آنها در زیر نقل می‌شود

شعبهٔ باستان شناسی و هنر

۱ـ سید احمد خراسانی : کاشی معرق است نه‌معرق
۲ـ علی سامی : هنر حجاری پاسارگاد و مقایسهٔ آن با حجاریهای تخت جمشید
۳ـ منوچهر ستوده : هنر چوب در گیلان
۴ـ رضا شاپوریان : نقش سکه‌های صفوی
۵ـ ایرج افشار : معمای سنگ قبر حضرت ثامن‌الائمه
۶ـ عبدالحمید مولوی : چشمه سبز ، گلمکان ، سوداد ، خواجه عبدالرحمن
۷ـ عزت‌الله نگهبان : حفاری سکز آباد دشت قزوین

شعبهٔ تحقیقات ادبی مربوط به‌ایران دورهٔ اسلامی

۱ـ حسین بهرادی‌اندوهجردی : طنز درشعر فارسی
۲ـ مهدی درخشان : نثر فارسی در عثمانی و شناساندن چند کتاب
۳ـ حسن سادات ناصری : محتشم کاشانی رهبر مرثیه سرایی‌واشعار مذهبی
۴ـ ضیاءالدین سجادی : شعر فارسی درقرن ششم هجری
۵ـ اسماعیل حاکمی‌والا : تمثیل در ادبیات فارسی
۶ـ محمد دامادی : مدرسه درادبیات فارسی
۷ـ سیدجعفر شهیدی : علل مخالف بافلسفه درقرن ششم
۸ـ مرتضی صراف : سر تراشیدگان
۹ـ محمد علوی مقدم : علم بلاغت درقرن سوم هجری
۱۰ـ پریمرز نفیسی : دیوان وشرح‌حال شاعرهٔ قرن‌هفتم جهان ملک خاتون انجوی

شعبهٔ دین وعرفان وفلسفه

۱ـ عباس آریان‌پور : نفوذ عقاید ایرانی‌دردین یهودومسیحیت

ـ سیدکاظم امام		آراء حکمای پارس حکمت اشراق
ـ رضا داوری اردکانی	.	نحوهٔ تلقی متداول نسبت به‌شعر حافظ
ـ محمدمهدی رکنی یزدی		دریافت عرفانی میبدی ازقرآن
ـ حشمت‌الله طبیبی	.	غلاة شیعهٔ کرد
ـ مهدی محقق		تحریری و بیست‌وپنج مقدمهٔ ابن‌میمون
ـ عبدالمحسن مشکوة‌الدینی		مبادی تصوف اسلامی درحکمت اوستایی
ـ غلامحسین یکینی	:	فلسفه و دنیای جدید یامثل افلاطونی
ـ اسماعیل واعظ جوادی		حکیمی درتخته فولاد اصفهان
۱ـ محمدتقی دانش پژوه	.	رسائل عشقی

شعبهٔ زبان شناسی زبانها و لهجه‌های ایرانی

ـ منصور اختیار	.	گویش‌های کردی وساختمان دستوری آنها
ـ منوچهر امیری	.	تحول تلفظ لغات فارسی
ـ جمال رضائی	.	فعل در گویش بیرجند
ـ عزیز ژیان		مقایسهٔ تغییرات حروف زبان فارسی و کردی
ـ خسرو فرشیدورد		تحول فعلهایی که فاعل‌یامتممشان مصدر است ازپهلوی به‌پارسی
ـ ماهیار نوابی		تفسیری دربارهٔ دولغت پهلوی
ـ نعمت‌الله ذکائی بیضائی		لهجه موسوم به‌زبان‌رایجی (آران‌کاشان)
ـ سلیم نیساری	.	بررسی اصلاح خط‌فارسی درقالب‌حروف فعلی باتوجه خاص به‌آماده ساختن آن بصورت یك الفبای کامل
ـ محمد ناصر غلامرضایی	.	زبان خوری
۱ـ معصومه قریب		واکهای ترکیبی زبان فارسی
۱ـ رضا زمردیان	.	تفاوتها و دگرگونیهای منظم گویش‌قائن و مقایسه با زبان فارسی
ـ علی رواقی		چند واژهٔ خراسانی

شعبهٔ مردم شناسی وفرهنگ عامه ومطالعات اجتماعی

عبدالحسین نیك‌گهر	:	مکانیسم ارزشهای فرهنگی

۲ـ عباس توسلی	تأثیر تحولات اقتصادی جدید در دگرگونیهای اجتماعی مناطق مختلف ایران
۳ـ محمود روح‌الامینی	سنن کهن قومی و انطباق آن با پدیده‌های صنایع ماشینی درجامعه کنونی ایران
۴ـ باقر ساروخانی	همسر گزینی درایران امروز
۵ـ ابوالفضل آزموده	قصه‌های فارسی
۶ـ طفردخت اردلان	نظم خانوادگی درایل شاهسون
۷ـ محمد ناصر علامرصایی	فرهنگ عامه کهکیلویه
۸ـ عباس منصور	ادبیات شفاهی مازندران

شعبهٔ تاریخ وجغرافیای تاریخی پیش ازاسلام و دورهٔ اسلامی

۱ـ حسینقلی ستوده	تقسیمات کشوری در زمان داریوش کبیر
۲ـ جواد شیخ‌الاسلامی	روحیات محمدعلی شاه قاجار
۳ـ علیرضا حکمت	سرزمین اولیهٔ آریا ایران است
۴ـ علی عروی	قوم «رط» ونقش آن در رویدادهای دورهٔ اسلامی
۵ـ رحیم هویدا	پل خداآفرین وحوادث تاریخی آن بعد از اسلام

شعبهٔ ادبیات معاصر ایران

۱ـ نصرت تجربه‌کار	ادبیات ایران درعصر قاجار
۲ـ حمید زرین کوب	زبان داستان درنثر فارسی معاصر
۳ـ ه. کلبروخه (هلند)	صادق هدایت
۴ـ حبیب یغمائی	یغما وخانوادهٔ او

شعبهٔ دستور زبان فارسی

۱ـ گیتی فلاح رستگار	شیوهٔ ترکیب
۲ـ تقی وحیدیان کامیار	آیا درزبان فارسی فعل مرکب نیست؟
۳ـ جعفر شعار	نوعی متمم درزبان فارسی
۴ـ خسرو فرشیدورد	کلمهٔ مرکب
۵ـ محمودشفیعی	پژوهشی درشاهنامه ازنظر دستور

شعبهٔ کتاب شناسی و نسخه شناسی

۱ـ احسان اشراقی	مقاوةالاثار
۲ـ یوسف حسین بکار	عربیة معاصرة فی‌الادب الفارسی
۳ـ تقی بینش	معرفی کتاب نتیجةالدوله
۴ـ سیدمحمدرضا جلالی نائینی	معرفی تذکرهٔ منتخب اللطائف
۵ـ عزیزالله جوینی	معرفی نسخهٔ خطی مجموعةالفرس
۶ـ محمدتقی دانش‌پژوه	قانون ناصری
۷ـ محمد شیروانی	اندرزنامه‌ها
۸ـ جلال متینی	معرفی نسخهٔ خطی تفسیری کهن

شعبهٔ علوم قدیم ایران

۱ـ سید محمد باقر حجتی	مراکز تعلیم اسلامی در ایران و کتب درسی آن
۲ـ حسین جدیوجم	علوم قدیم درایران
۳ـ حسنعلی شیبانی	کتاب کیمیاوی الکاثی
۴ـ هوشنگ میرمطهری	هندسهٔ عقلی از نظر اخوان‌الصفا

در جلسهٔ آخر کنگره قطعنامه زیر خوانده شد

به لطف خداوند بزرگ و بموجب امر شاهنشاه آریامهر دومین کنگره تحقیقات ایرانی دردانشگاه مشهد وباهتمام‌دانشکدهٔ ادبیات‌وعلوم انسانی‌تشکیل شد وازیازدهم تا شانزدهم شهریورماه ۱۳۵۰ مقارن بادوهزاروپانصدمین سال بنیان‌گذاری شاهنشاهی‌ایران‌جلسات بحث‌علمی وایرادخطابه برگزارگردید

دراین‌کنگره‌که ده شعبه داشت ۱۳۵ تن از محققان عضویت داشتند. از این‌گروه چهارتن محققان خارجی بودند ونیزجمعی از دانشجویان دوره‌های فوق لیسانس ودکتری در شعبه‌های دهگانه‌کنگره برروی‌هم ۷۳ خطابه قرائت شد. درهریك ازشعبه‌ها علاوه براعضای رسمی جمعی ازعلاقه‌مندان ودانشجویان نیزحضور یافتند.

اینك‌که برنامهٔ دومین کنگرهٔ تحقیقات‌ایرانی‌انجام‌پذیرفته است‌تصمیمات وپیشنهادهای کمیته منتخب کنگره که بتصویب کنگره نیز رسیده است بشرح زیر اعلام میشود :

۱ـپیامهای‌تشویق‌آمیز دفترفرهنگی‌وزارت دربارشاهنشاهی، دانشگاههای

تهران، تبریز، پهلوی، جندی‌شاپور و بنیادفرهنگ ایران موجب امتنان دومین کنگرهٔ تحقیقات ایرانی است.

۲ـ درگذشت دو استاد محقق گرانقدر شادروانان دکتر علی‌اکبر فیاض و دکتر محمد معین با تأثر فراوان در دومین کنگرهٔ تحقیقات ایرانی تلقی گردید.

۳ـ اقدام به انتشار مجموعه مقالاتی تحقیقی بمناسبت پنجاهمین سال خدمات علمی و بمنظور تجلیل ازمقام استادعلامه مجتبی مینوی موجب خوشوقتی اعضای کنگره است

۴ ـ اقدام دانشگاههای تهران ومشهد درانتشار آثاری به‌یادگار دومین کنگره تحقیقات ایرانی و همچنین همکاری کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران که‌امور دبیرخانه ثابت رابرعهده‌دارد موجب تشکراست.

۵ ـ توصیه میشود که مجموعهٔ خطابه‌های دومین کنگرهٔ تحقیقات ایرانی طبع ومنتشر شود.

۶ـ توصیه میشود که در کنگره‌های آینده بیرعلاوه برشعب مختلف کنگره ودرکنار جلسه‌های آنها مجمع‌های اختصاصی درموضوعات معین تشکیل شود تا متخصصان خرابه‌هایی در آن مباحث عرصه کنند.

۷ ـ تصویب میشود پس‌ازاین صدی‌ده ازحق‌عضویت پرداخت شده اعضای کنگره برای مخارج دفتری در اختیار دبیرخانه ثابت قرارگیرد .

۸ـ توصیه میشودکه درمورد برخی ازتصمیمات نخستین کنگرهٔ تحقیقات ایرانی ـ که هنوز صورت‌عمل بخودنگرفته است اقدام شود

۹ ـ دعوت جناب‌آقای دکتر پرویز ناتل‌خانلری به عنوان دبیرکل و مدیرعامل بنیاد فرهنگ ایران‌که سومین کنگرهٔ تحقیقات ایرانی در تهران و بتوسط بنیاد مربور از یازدهم تاشانزدهم شهریورماه ۱۳۵۱/ تشکیل گردد با امتنان پذیرفته میشود. کمیتهٔ مرکزی و دبیرخانهٔ ثابت مأموریت دارد که در برگذاری کنگرهٔ آینده با بنیادفرهنگ ایران همکاری نماید.

۱۰ـ بمنظور فراهم کردن وسایل انعقاد سومین کنگرهٔ تحقیقات ایرانی کمیته مرکزی ـ به ترتیب الفبایی ـ مرکب ازافرادزیر تشکیل میشود:

اعضای مقیم تهران

دکتر پرویز ناتل خانلری، دکتر غلامعلی رعـدی آذرخشی، محمدرضا جلالی نائینی، محمود روح‌الامینی، دکتر ضیاءالدین سجادی، دکتر سیدجعفر

شهیدی، دکتر ذبیح‌الله صفا ، دکتر مهدی محقق ، مجتبی مینوی، دکتر سید حسین نصر، حبیب یغمائی، ایرج‌افشار (دبیر ثابت).

اعضای مقیم شهرهای دیگر

اصفهان : دکتر فرهاد آبادانی ، دکتر لطف‌الله هنرفر.

تبریز، عبدالعلی کارنگ، دکتر منوچهر مرتضوی.

شیراز : علینقی بهروزی، دکتر عبدالوهاب نورانی وصال

مشهد : محمود فرخ، دکتر جلال متینی.

در پایان اعضای کنگره وظیفه خود میدانند از جناب آقای پیرنیا استاندار خراسان و نیابت تولیت آستان قدس، جناب آقای دکتر فریار رئیس دانشگاه مشهد، و آقای دکتر جلال متینی رئیس دومین کنگرهٔ تحقیقات ایرانی و رئیس دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد و آقای دکتر سعیدی رضوانی دبیر دومین کنگره وسایر کارمندان اداری ودفتری دانشگاه مشهد سپاسگزاری کنند.

***

نظم و ترتیبی که دانشگاه مشهد و برگزاری این کنگره مراعات و اجرا کرد درخور تحسین است وخوشبختانه بااینکه راه دور بودعده‌ای که هیچ تصور آن نمیرفت شرکت کرده بودند.

در پایان بدرج اطلاعاتی مبادرت می‌شود که دبیر ثابت کنگره در جلسهٔ افتتاحی به اطلاع اعضای شرکت کننده رسانید .

سرآغاز عرایض مختصر بنده اظهار سپاسگزاری اعضای کمیته انتخابی نخستین کنگرهٔ تحقیقات ایرانی و همچنین شرکت‌کنندگان گرامی دومین کنگره از مقام والای رئیس ارجمند دانشگاه مشهد و نیز رئیس محترم دومین کنگرهٔ تحقیقات ایرانی و همکاران دانشگاه مشهد است که تشکیل دومین کنگره را با محبت خاص وعلاقه‌مندی وداش‌دوستی قبول فرمودند و آشکارا می‌بینیم که با آماده ساختن تمام وسایل لازم امکانات تشکیل کنگرهٔ دوم را به صورتی پسندیده و دلپذیر برای عرضه کردن نتایج تحقیقات جدید و اطلاعات سودمند شرکت کنندگان دانشمند فراهم کرده‌اند .

کمیتهٔ انتخابی نخستین کنگره که نام اعضای آن در دفتر برنامهٔ کنگره درج است طی جلسه‌ای که در خردادماه منعقدساخت چندمطلب را مورد توجه و بررسی قرارداد که اینک خلاصهٔ مذاکرات جهت اطلاع شرکت کنندگان این

مجمع شریف عرض میشود .

کمیته برحسب پیشنهاد فراهم آورندگان مجموعه‌ای مقالات تحقیقی به منظور اهداکردن به محضر عالم ادب وفرهنگ ایرانی و اسلامی استاد علامه مجتبی مینوی به چاپ رسانیده‌اند موافقت کرد که مراسم اهدای آن مجموعه که اکثر نویسندگانش دربن کنگره شرکت‌دارند درجلسهٔ کنونی برگذارشود. ولی چون آقای مجتبی مینوی به سفری تحقیقاتی به کشورهای اروپائی تشریف برده‌اند ناچار اجرای آن مراسم به موقع دیگرموکول شد.

دیگر آنکه درمورد تشکیل یك یاچندمجمع بحث علمی کوچك و سمینار در موضوعات خاص مربوط بـه فرهنگ و زبان و تاریخ ایران پیشنهاد شدکه اعضای دومین کنگره رئوس مواضیع ومسائل مناسب که طرح آنها را واجبتر و عاجلتر می‌دانند یادآوری کنند تادرزمان تشکیل کنگره سوم وسائل اقتصاد آن مجمعهای بحث‌علمی باشرکت متخصصان فراهم شود. به همین منظور یادآوری نامه‌ای ازطرف دبیرخانه ثابت تهیه و پخش‌شده و امیدست که اعضای محترم با راهنمائیهای مؤثرخود دبیرنامه را ارشاد فرمایند.

دیگر آنکه درموردچاپ‌مجموعهٔ سخنرانیهای نخستین کنگره که‌دانشکده ادبیات وعلوم انسانی دانشگاه تهران به‌طبع آن‌پرداخته است ونیمی ازآن‌چاپ شده ازریاست‌محترم‌دانشکدهٔ مزبورکه خودعلاقهٔ وافربه‌انتشار زودتر آن‌دارند درخواست شدکه بادستورلازم موجبات تسریع‌نشر آن‌مجموعه رافراهم‌فرمایند وایشان مقرر داشته‌اندکه به موازات چاپ جلد اول چاپ جلدهای دوم وسوم آغاز شود وامیدست که هرسه مجلدیکباره ازطرف یك‌سال آینده به چاپ رسد

دیگر آنکه درمورد تذکر چندتن معدود از دانشمندان که پرداخت حق عضویت و نیز خرج مسافرت را درست ندانسته‌اند اظهار نظرشدکه چون این ترتیب موجب آزادی‌اشتراك علاقه‌مندان درکنگره وسبب‌استواری و دوام‌کنگره ونشانهٔ پیوستگی وعلاقه‌مندی باطنی شرکت‌کنندگان تواند بود تغییری درآن حاصل نشود و آشکار و مسلم است‌که مؤسسات برگذارکنندهٔ کنگره که به‌شوق تمام به منظور پیشرفت امور ایرانشناسی این‌خدمت راعهده‌دار میشوند مخارج زیادی را متحمل میگردند.

کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران

ساختمان‌کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران‌که از سال ۱۳۴۳ به‌ساختن

آن آغاز شد پس از آماده شدن روز اول مهر ۱۳۵۰ مورد بازدید شاهنشاه آریامهر و شهبانو فرح پهلوی قرار گرفت. به‌مناسبت تشریفرمائی اعلیحضرتین چندین نمایشگاه بدین شرح در کتابخانه تشکیل شده بود ـ۱) نسخه‌های خطی قدیم وخط مؤلف (و فهرستی هم از آنها به‌چاپ رسید ـ۲) انتشارات دانشگاه تهران ـ ۳) انتشارات مؤسسات و واحد های دانشگاه تهران ـ۴) مجلات و نشریات ادواری دانشگاه تهران ـ ۵) نمونهٔ کتابهای چاپسنگی قدیم ـ۶) عکس رجال تحقیق و ادب ایران که فوت کرده‌اند ـ۷) کتابهای مربوط به‌مطالعات ایرانی که توسط اعضای هیئت آموزشی دانشگاه تهران از بدو تشکیل تاکنون نوشته شده است .

این نمایشگاه مدت یك ماه برای دیدن عموم باز بود .

نمایشگاه «از چرند و پرند تا زن زیادی»

نام نمایشگاهی است از آثار چاپی و ترجمه‌ها و نوشته‌های مختلف و عکسها و نقاشیهایی که از صادق هدایت ، علی‌اکبر دهخدا، صمد بهرنگی و جلال آل‌احمد توسط کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران از پانزدهم تاسی‌ام آبان برگذار گردید .

نمایشگاه سهم بریتانیا از مطالعات ایرانشناسی

این نمایشگاه با همکاری مؤسسهٔ ایرانشناسی بریتانیا و وزارت فرهنگ وهنر از روز ۲۷ مهرماه در موزهٔ ایران باستان برقرار شد و چندروز مورد بازدید قرار گرفت .

نمایشگاه قسمتی از کتابهای ایرانشناسی

درکتابخانهٔ ملی قسمتی ازکتابهای خارجی دربارهٔ ایران به مناسبت جشن فرهنگ‌وهنر به‌نمایش گذاشته شد .

نمایشگاه کتابهای خاص جشن شاهنشاهی

این نمایشگاه درکتابخانهٔ ملی در آبانماه تشکیل شد .

مجموعهٔ کتب اهدایی به کتابخانهٔ آرامگاه حافظ

کتابخانهٔ فرزند آیة‌الله شیخ محمدکاظمی شیرازی که بالغ برشش‌هزار

پانصد جلد کتاب است از طرف صاحب آن به کتابخانهٔ آرامگاه حافظ اهدا شد

مجلهٔ ایرانشناسی

دومین شمارهٔ سال دوم مجلهٔ ایرانشناسی از نشریات دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی انتشار یافت .

درین شماره دومقاله به فارسی وشش مقاله به زبانهای خارجی درج‌شده است

«دمی با خیام» در زبان انگلیسی

کتاب معروف «دمی با خیام» نوشتهٔ آقای علی‌دشتی توسط الول‌ساتن استاد زبان فارسی دانشگاه ادینبورگ به‌زبان انگلیسی انتشار یافت و موجب شد که
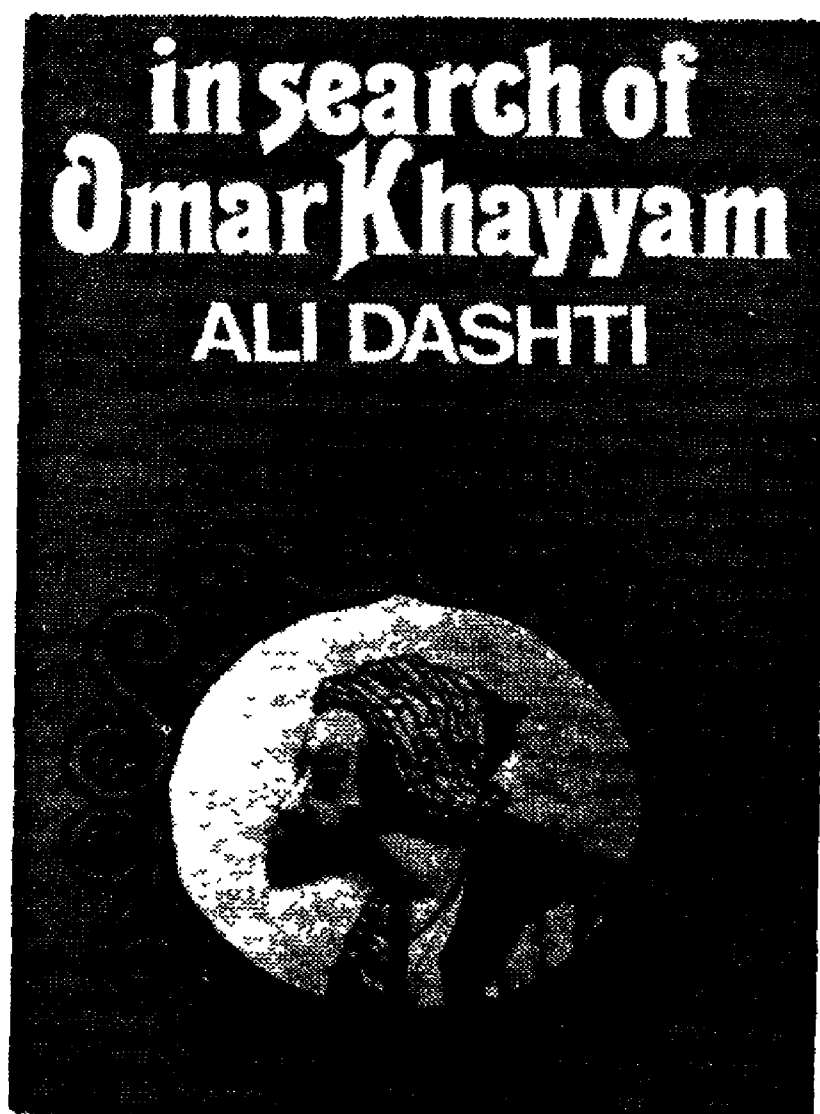
یکی از نوشته‌های ادبی ایرانیان در دسترس علاقمندان خارجی قرار گیرد. تاکنون آثاری که از ایرانیان معاصر به زبانهای خارجی ترجمه شده بود داستانها بوده است و ظاهراً این نخستین کتاب است که در زمینه‌های تحقیقی به زبان خارجی نشر می‌شود.

مترجم مقدمه‌ای گویا بر کتاب نوشته و توضیحات لغوی و رجالی و فهرست اعلام نیز بر کتاب افزوده‌است

این کتاب نخستین نشریه از سلسلهٔ کتابهایی است که به نام Persian studies monographe زیر نظر احسان یارشاطر انتشار خواهد یافت کتاب توسط George Allen درسال ۱۹۷۱ درلندن به‌چاپ‌رسیده ودر۲۷۶صفحه‌است

معرّفی کتابهای تازه

موضوعها

کتابشناسی ، فهرست

ادیان ، فلسفه ، علوم احتماعی

تحقیقات ادبی وربانی

متون قدیم زبان فارسی

ادبیات معاصر ایران

تاریخ وحغرافیا وسرگدشت

ادبیات خارحی

متفرقه ، کودکان

ادیان

۱۷۶ ـ زمردیان شیرازی، احمد
عشق و رستگاری (شرح دعای ابوحمزهٔ ثمالی). شیراز. ۱۳۴۶. وزیری. ۶۶۱ ص.

کتابی است که عده‌ای از علمای اعلام به آن تقریظ نوشته‌اند و همهٔ آن اظهارنظرها در ابتدای کتاب درج شده است. تقریظها از آیة‌الله حکیم، دانشمند مشهور محمدحسین طباطبائی و دیگران است.

۱۷۷ ـ سیدقطب
ما چه‌می‌گوئیم؟ ترجمهٔ سیدهادی خسروشاهی. چاپ چهارم. [تهران ۱۳۵۰] جیبی. ۱۳۰ ص (بررسیهای اسلامی، ش ۱)

مباحث طرح شده در این رساله اصول عقاید سیدقطب است که شهید راه عقاید خود شد

لغت

۱۷۸ ـ امینی، امیرقلی
فرهنگ‌عوام یا تفسیر امثال‌واصطلاحات زبان پارسی. [جلد اول. چاپ‌دوم]. اصفهان [۱۳۵۰] وزیری. ۳۵۳ ص (انتشارات دانشگاه اصفهان [۱۳۵۰] وزیری ۳۵۳ ص (انتشارات دانشگاه اصفهان، ۱۲۰.)

این مجلد دارای ۴۵۹۸ مثل و اصطلاح است و به حرف «ح» خاتمه‌یافته است. کتابی است معروف ومفید که پیش ازین راجع به‌چاپ اول آن درین مجله بحث شده است چاپ حاضر بااصلاحاتی چند همراه است.

۱۷۹ ـ سجادی، سیدجعفر
فرهنگ لغات و اصطلاحات و تعبیرات عرفانی [تهران، طهوری، ۱۳۵۰] وزیری ۵۵۹ ص (زبان‌وفرهنگ‌ایران، ش ۶۲)

بررسی در اصطلاحات عرفانی از زمانی که متصوفه آثار مکتوب برجای گذاشته‌اند باب بوده است و در زبان فارسی‌هم‌مجموعه‌های‌متعدد به‌نام‌اصطلاحات صوفیه جمع‌آوری شده است

دانشمند گرامی آقای جعفر سجادی درکتاب‌حاضرسعی کرده‌است که‌اصطلاحات را با آوردن شواهد مختلف و از میان متون متعددتعبیر ومعنی کند و البته‌کارش نسبت به آنچه تاکنون درین زمینه در دسترس قرارگرفته بوده است مرجح و کاملتراست‌واز لحاظ‌استفاده‌کردن‌مراجعه کنندگان امروزی مفیدتر

آنچه‌مسلم است‌تکمیل این مجموعه با انتشار متون مختلف عرفانی که درین سالهای اخیرنشرمی‌شود مورد درخواست علاقه‌مندان خواهد بود

دربارهٔ ادبیات فارسی

۱۸۰ ـ حقیقت(رفیع)، عبدالرفیع
نگین سخن (شامل شیواترین آثارمنظوم ادبیات پارسی از قرن چهارم هجری تاکنون) [تهران] شرکت سهامی‌چاپ و انتشارات‌کتب ایران [۱۳۵۰] وزیری. ۵۱۹ ص.

مجموعه‌ای‌است‌ازبرگزیدهٔ اشعار

۱۸۱ ـ خسروشاهی ، رضا

شعروادب فارسی در آسیای صغیر تاسدهٔ دهم هجری [تهران] ۱۳۵۰ وزیری . ۲۱۷ (انتشارات دانشسرای عالی ، ش ۴۰) .

نخستین اثر مبسوطی است که در بارهٔ ادب فارسی در روم‌شرقی (عثمانی و متصرفات آن) به‌فارسی انتشاریافته و امیدست که‌دنبالهٔ آن را این مؤلف‌محترم بگیرد و مشتاقان را بیشتر دربن زمینه فیض‌ببخشد

۱۸۲ ـ رضا ، فضل‌الله

نگاهی‌به شاهنامه تناور درخت‌خراسان تهران انجمن آثارملی ۱۳۵۰وزیری ۳۵۱ ص . (انتشارات انجمن‌آثارملی ، ش ۸۲) .

این کتاب دلپذیر که‌به‌نثری‌دلاویز ست فصولی‌است درباب نکته‌های جهان‌آفرور و خردمندانه و صحنه‌های مهم وجهانی شاهنامهٔ‌فردوسی . کتاب دربیست‌وسه‌بحث است .

رضا در میدان ادب ، همچون علم، نیروی اندیشه و قدرت قلم و بینش‌وسیع خود را با انتشار این‌کتاب نشان داده

۱۸۳ ـ رضازادهٔ‌شفق ، صادق

فرهنگ‌شاهنامه [چاپ دوم] به‌کوشش و تصحیح مصطفی‌شهابی . [تهران]انجمن آثار ملی [۱۳۵۰] وزیری . ۲۸+ ۲۳۳ ص (انتشارات انجمن آثارملی ، ش ۸۵)

چاپ نخستین این کتاب در سال ۱۳۲۰ نشرشد

چاپ حاضر با تجدیدنظرهایی‌همراه است و مقاله‌ای که شفق در بارهٔ شاهنامه فردوسی نوشته است در ابتدای‌کتاب به چاپ رسیده است

۱۸۴ ـ شفیعی ، محمود

دانش و خرد فردوسی . [تهران]انجمن آثارملی [۱۳۵۰] وزیری ۳۹۰ ص (انتشارات انجمن آثارملی ، ش ۸۹)

این کتاب‌مجموعه‌ای‌است از انتخاب ابیات شاهنامه‌که از حیث وحدت مضامین و فکر تقسیم‌بندی شده است فراهم آورنده می‌خواهد از خلال آن نظرات فردوسی‌درباب دانش وخردرابه‌خواننده بشناساند

۱۸۵ ـ صمصامی ، سیدمحمد

شهدسخن(شامل نثرمعاصر فارسی.قواعد انشاء ومتون‌کهن) اصفهان . ۱۳۵۰رقعی ۲۳۰ ص

عنوان فرعی کتب گویای موضوع آن است قسمت نثر فارسی معاصر شامل منتخبات عده‌ای از نویسندگان معروف مثل فروغی ودهخداوهدایت وجمال‌زاده وحریمهاست .

۱۸۶ ـ فرزین ، ف . م .

نقش پادشاهان‌ایران در ادبیات‌پارسی. [جندی‌شاپور . ۱۳۵۰] رقعی . ۷۶ص (از انتشارات دانشگاه جندی‌شاپور)

اثر کتبی است که به مناسبت جشن شاهنشاهی ایران تهیه شده است

۱۸۷ ـ نیلوفری ، پرویز

ترانه‌های ملی‌ایران . [با] ترجمهٔ‌منظوم به‌انگلیسی بقلم‌عباس آریانپورومنوچهر آریانپور [تهران] مدرسهٔ عالی ترجمه [۱۳۵۰] رقعی ، بی ص ـ (حدود ۲۵۰ صفحه) .

دارای متن ۷۳۸ دوبیتی است

شعر معاصر

۱۸۸ ـ ریحان، یحیی

دیوان یحیی ریحان مدیر روزنامهٔ گل زرد ضمیمهٔ چند عکس تاریخی مشهد ۱۳۵۰ وزیری. ۲۲۳ ص

یحیی ریحان از شعرای معروف است که از پنجاه سال پیش آثارش میان سیاسیون و اهل ادب مشهور بود. او شهرت خود را با انتشار روزنامهٔ گل زرد که از سال ۱۲۹۸ نشر شده به دست آورد. در زمانی که سید ضیاء الدین طباطبائی به ریاست وزرا رسید به زندان گرفتار شد. اما در این سالهای اخیر که به ایران آمده بود به سید ارادت می ورزید و دوستی محکمی میان آنها به وجود آمده بود.

ریحان طبعی روان در شعر دارد و شاعری حساس است. عکسهایی که در اول دیوان خود چاپ کرده یادآور گذشت روزگاران ادبی اوست با رجال ادب معروف مانند دشتی، ملک الشعرا، نفیسی، فلسفی، اقبال، رشیدیاسمی و دیگران.

ریحان زمان جنگ بین المللی دوم از ایران به امریکا رفت و بیش از بیست سال از عمر را در آن کشور گذرانید و پس از بازنشسته شدن از کاری که در آنجا دست و پا کرده بود به سفر در اروپا پرداخت و اکنون سالی چندست که گاه به گاه به ایران می آید و در محافل دوستانه شرکت می کند.

اکثر اشعار جدید او در سالهای اخیر در مجلهٔ یغما نشر شد و سرگذشتی که از خود نوشته بود و شیرین هم بود نیز در آن مجله به چاپ رسید.

امیدست کتابی هم که در باب حوادث ادبی و سرگذشت خود به تفصیل نوشته است نیز به دنبال این دیوان به طبع برساند.

متون کهن فارسی

۱۸۹ ـ تفلیسی، ابوالفضل حبیش ابن ابراهیم

قانون ادب. به اهتمام غلامرضا طاهر جلد اول [تهران] بنیاد فرهنگ ایران [۱۳۵۰] وزیری. ص (انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ش ۱۰۸ ـ فرهنگهای تازی به پارسی، ش ۵)

حبیش از ادبا و دانشمند قرن ششم هجری است و در دربار سلاجقهٔ روم معزز و محترم بود. آثار متعدد و در علوم مختلف به زبان فارسی دارد و یکی از کتب معتبر و مفید او لغتی است که از عربی به فارسی به

نام قانون ادب فراهم کرده این لغتنامه تاکنون طبع نشده بود و اکنون بنحوی شایسته توسط دانشمند دقیق علامه طاهر انتشار یافت.

مصحح کتاب را براساس سه نسخهٔ معتبر تصحیح کرده است.

۱۹۰ – حاجرمی، محمدبن بدر

مونس الاحرار فی دقائق الاشعار جلد دوم باهتمام میرصالح طبسی [و مقدمهٔ علی دشتی تهران] انجمن آثار ملی ۱۳۵۰ وزیری. ۹۰ + ۴۲۶ تا ۱۲۴۳ ص (انتشارات انجمن آثار ملی، ص ۸۳).

محمدبن بدر حاجرمی مونس الاحرار را در سال ۷۴۱ مجموع ساخت و بدین ترتیب بسیاری از اشعار قدیم و خوب را از گزند نیستی و پراکندگی ایام مصون ساخت. نشر این کتاب مدتهاست که مورد انتظار اهل ادب بود. آقای میرصالح طبسی توفیق یافت که جلد اول را چندسال پیش انتشار دهد. جلد دوم اینک در دسترس قرار گرفته است.

مصحح نسخ مورد استفاده و ترتیب کارخود در تصحیح را در مقدمه گفته است. اشتباهاتی که در آن دیده می‌شود از این قبیل است:

با گه شدی و ملک سپاهان گذاشتی
بشان و قصر وصفه و ایوان گذاشتی

(ص ۸۲۵)

که «بیشان» درست است، واینکه بشان را یکی از قرای مرو دانسته‌اند درست نیست.

دور کی چند درجهان بودم
برسر خاك باد پیمودم (ص ۸۹۱)

که بجای پیمودم «بمودم» آمده و غلط است.

مرا ردای سپیدوزپیمه دستاری
ز دل نشاط برون رفت و دیده گشت سیاه

(ص ۶۵۷)

پیمه غلط و پِسه صحیح است.

در قصیدهٔ عجمی کاتب نام بسیاری از شهرها و دیه‌ها آمده است و چون توجهی به علم بودن جغرافیایی آنها نشده ناچار در فهرست اعلام، اکثر آن اسمها دیده نمی‌شود و بعضی هم درست خوانده نشده است و طبعاً تعبیرات عجیبی درباب آنها دیده می‌شود. مانند اینکه درمورد قمشه (قمیشه) شهرك نزدیك اصفهان به معنای اطوار و بارخرکی آمده است. اسامی که بدانها توجه نشده و درست تشخیص نگردیده عبارت است از قصرزر (باررد)، گردکان، روحکان، قمشه، ماهیار، مورچه‌حوار (مورچه‌خورت)، قهرو (قهرود)، سلطانیه، دیه‌لاله (؟ که دیدلاله چاپ شده)، اوجان وجز اینها. (ص ۴۳۶ ببعد)

۱۹۱ – خیام، عمر

رباعیات عمرخیام ترجمه به شعر انگلیسی نگارش عباس آریانپور کاشانی [و] منوچهر آریانپور کاشانی [تهران ۱۳۵۰] وزیری بی ص (نشریهٔ شمارهٔ ۷ مدرسهٔ عالی ترجمه).

دراین مجموعه ۱۵۴ رباعی ضبط و ترجمه شده است.

۱۹۲ – ژنده پیل، احمد جام نامقی

انس التائبین وصراط الله المبین. جلد اول. بامقابلهٔ پنج نسخه و تحشیه و مقدمهٔ علی فاضل. [تهران] بنیادفرهنگ ایران [۱۳۵۰]. وزیری ص (انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ص ۱۱۱ – فلسفه وعرفان ایران، ۸)

دکتر علی‌فاضل پس ازچاپ‌فاصلا نهٔ مفتاح‌النجات توفیق نشر اثر دیگری از شیخ‌جام را یافت و آن منقح و تصحیح و انتشار انس‌التائبین وصراط‌الله‌المبین است که مجلد اول آن در دسترس‌قرار گرفت و موجب شناساندن کاملتر عارفی شدکه عنوانش و شهرتش درعصرخودش‌و بعد ازآن‌بسیار بوده‌ولی آثارش‌وعقایدش را چنانکه باید نمی‌شناختیم .

متن حاضر بر اساس مقابله با پنج نسخهٔ قابل اعتماد تهیه شده و با فهارس متعدد و مقدمهٔ قابل‌استفاده همراه‌است دقت مصحح از نقل نسخه بدلها و کثرت آنها که در حاشیه آمده پیك مشهوداست

۱۹۳ ـ شجاع

انیس‌الناس تألیف سال ۸۳۰ هجری به کوشش ایرج‌افشار تهران، بنگاه ترجمه و نشرکتاب ، ۱۳۵۰ . وزیری ۴۲۴ ص . (انتشارات بنگاه و نشرکتاب ، ش ۳۵۳ ـ مجموعهٔ متون فارسی ، ش۴۵).

کتابی است در اخلاق وسیاست‌ودر بیست باب مؤلف در ضمن کتاب بعضی مطالب محلی و زمانی خود را آورده و ازین حیث اطلاعات مفیدی در دسترس قرار می‌گیرد . ازین کتاب تاکنون بیش از یك نسخه‌شناخته شده و نسخه‌ای‌است مربوط به عصر مؤلف .

۱۹۴ ـ شیروانی ، زین‌العابدین (مستعلی‌شاه)

کشف‌المعارف. به‌سعی دکترجواد نوربخش تهران . خانقاه نعمة‌اللهی . ۱۳۵۰ وزیری ۶۳ص(انتشارات خانقاه نعمة‌اللهی، ۴۴ـ متون عرفانی ، ش ۳۰)

مستعلیشاه قطب سلسلهٔ نعمة‌اللهی است در ۱۱۹۴ متولد شد ودر۱۲۵۳ درگذشت صاحب‌تألیفات مشهوری است چون ریاض‌السیاحة ، حدائق‌السیاحه ، بستان‌السیاحه که همه آثاری‌جغرافیائی‌و عرفانی است

اثر دیگر او کشف‌المعارف است که چاپ مغلوطی از آن سالها قبل نشر شده بود

این کتاب در بیان اعتقادات و وحدت وجود است

۱۹۵ـ مولوی، جلال‌الدین‌محمد:

صد رباعی مولوی به‌کوشش پرویز صدیقی با مقدمهٔ علی‌دشتی [تهران ۱۳۵۰] جیبی ۷۲ ص .

مجموعه‌ای از رباعیات برگزیده و دلپذیرمولوی، بعضی‌عارفانه‌و بعضی‌عاشقانه این‌رباعیات اکثراً توسط دشتی که سالهاست به‌مولوی‌عشق‌می‌ورزدانتخاب شده‌وپرویز صدیقی از آنها مجموعهٔ حاضر را فراهم ساخته است

۱۹۶ـ نطنزی،محمودبن‌هدایت‌الله افوشته‌ای

نقاوة‌الاثار فی‌ذکرالاخیار به اهتمام احسان اشراقی . تهران ، بنگاه‌ترجمه‌و نشرکتاب ۱۳۵۰.وزیری۶۴۹ص(انتشارات بنگاه‌ترجمه‌ونشرکتاب، ش۳۵۵ـ مجموعهٔ متون فارسی ، ش ۴۴)

این‌کتاب در ذکر حوادث تاریخ صفویه است مؤلف در عهد شاه‌عباس می‌زیست وکتاب خود را درباب سالهای آخرزندگی شاه‌طهماسب تا یازدهمین‌سال سلطنت‌شاه‌عباس‌نوشت (یعنی سال۱۰۰۷ هجری). طبع این‌کتاب ازخدمات دکتر اشراقی به‌روشن شدن تاریخ عصرصفوی

است و به خوبی از عهدهٔ کار برآمده و طبع کتاب را به صورتی نیکو به انجام رسانیده و در چاپ کتاب دو نسخه‌ای را که در دسترس بوده مورد رسیدگی و سنجش و مقابله قرار داده است .

تاریخ و جغرافیا

۱۹۷ ـ آبادانی ، فرهاد

گوشه‌ای از فرهنگ ایران باستان [تهران کانون زرتشتیان شریف‌آباد یزد ۱۳۵۰] رقعی . ۲۹۲ ص

مجموعه‌ای است از ۲۳ مقاله که بعضی ترجمه و برخی نوشتهٔ آقای دکتر فرهاد آبادانی و همه درخصوص فرهنگ و تاریخ روزگاران پیش از اسلام است .

۱۹۸ ـ آرمند ، عبدالصاحب

وضع جغرافیائی و تاریخی خوزستان . [دشت‌میشان ۱۳۵۰] . وزیری . ۸۰ ص .

(از انتشارات شورای جشن شهرستان دشت میشان)

۱۹۹ ـ آریانپور ، عباس

نفوذ عقاید ایرانی در دین یهود و مسیحیت نگارش عباس آریانپور و دکتر منوچهر آریانپور کاشانی . [تهران ۱۳۵۰]

Iranian Inluence in judaïsme and Christianity Tehran 1971 72 p (Publication of the College of Translation, No 5)

متن کتاب به زبان انگلیسی است

۲۰۰ ـ ابن‌طقطقی ، محمدبن‌علی ابن‌طباطبا

تاریخ فخری در آداب ملکداری و دولتهای اسلامی ترجمهٔ محمدوحید گلپایگانی. تهران بنگاه ترجمه و نشر کتاب. ۱۳۵۰. وزیری ۴۸۶ ص (انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب ، ش ۳۳۴ ـ مجموعهٔ ایرانشناسی ، ش ۵۳)

الفخری از مآخذ معتبر تاریخ اسلام و ایران در زبان عربی است که بر اساس آن کتاب معروف تجارب‌السلف فراهم آمده است و بسیار لازم بود که ترجمهٔ کامل الفخری نیز برای استفادهٔ محققان در دسترس باشد .

۲۰۱ ـ احمد ، محمدحسین

تاریخ تطور سیستم مالیاتی در دوران شاهنشاهی ایران. [تهران] مؤسسهٔ عالی حسابداری [۱۳۵۰] وزیری . ۲۲۸ ص

نیمی از کتاب به تاریخ روش مالیاتی در ایران از قدیمترین ایام تا عصر قاجاری اختصاص یافته و بقیه به عصر پهلوی

۲۰۲ ـ ادیب‌الملک ، عبدالعلی

دافع‌الغرور . به کوشش ایرج افشار [تهران] خوارزمی [۱۳۴۹] رقعی ۳۰+ ۳۳۳ ص .

این کتاب شرح مسافرت ادیب‌الملک مقدم برادر اعتمادالسلطنه است به آذربایجان در سال ۱۲۷۳ قمری و در آن اطلاعات زیاد درباب وضع تبریز در آن روزگار از حیث آداب زندگی مردم و اوضاع دیوانی مضبوط است

۲۰۳ ـ اصفهانیان ، کریم

مجموعهٔ اسناد و مدارک فرخ‌خان امین‌الدوله. قسمت سوم مربوط به سالهای ۱۲۷۴ ـ ۱۲۷۵. [تهران . دانشگاه تهران، ۱۳۵۰]

وزیری . ۴۱۸ ص (انتشارات دانشگاه تهران ، ش ۳/۱۱۵۵ ـ گنجینهٔ تحقیقات ایرانی ، شمارهٔ ۳/۵۴) .

انتشار سومین مجلد اسناد ومدارکی که از خاندان فرخ خان امین‌الدوله باقی مانده نشان دهندهٔ اهمیت ولزوم انتشار آن اسنادست خوشبختانه آقای اصفهانیان با علاقه ودقت به ادامهٔ انتشار این مجموعه پرداخته است و امیدست که جلد چهارم نیز هرچه زودتر در دسترس قرار گیرد

انتشار این نوع اسناد بدون تردید گوشه‌های تاریك تاریخ عصر قاجاری را روشن می‌سازد

۲۰۴ـ ایران . سازمان شکاربانی ونظارت برصید .

تالابها وپرندگان مهاجر ایران [تهران ۱۳۵۰] رقعی ۴۳ ص

از رسالات مفیدی است که بامطالعهٔ محلی تدوین شده است و باید امیدوار بود که این سازمان رسائل متعدد درزمینهٔ شناخت حیوانات و شکارستانهای ایران نشر کند .

۲۰۵ ـ ایران . شورای جشن شاهنشاهی

راهنمای رژهٔ تخت‌جمشید (پارسه) [تهران ۱۳۵۰] رحلی . بی ص .

مجموعه‌ای استزیبا از نقاشیهای تهیه شده از سربازان و سپاهیان دوره های مختلف تاریخ ایران که براساس آن رژه مهر ۱۳۵۰ انجام شد .

۲۰۶ ـ ایران . وزارت علوم و آموزش عالی

گوشه‌ای از سیمای تاریخ تحول علوم در ایران . (مجموعهٔ مقالات تحقیقی) [تهران . ۱۳۵۰] وزیری . ۲۳۷ ص

مجموعه‌ای است از ده مقالهٔ محققانه در زمینهٔ سابقهٔ تاریخی فلسفه ، طب ، جغرافیای ریاضی ، دریانوردی ، ادب ، کلام ، تاریخ ، ریاضیات ، موسیقی در ایران بقلم دکتر سیدحسین نصر ، دکتر منوچهر ستوده ، محمدعلی امام‌شوشتری ، دکتر محمد جعفر محجوب ، دکتر مهدی محقق ، دکتر عباس زریاب‌خویی ، پرویز شهریاری و دکتر برکشلی

۲۰۷ ـ ایزدپناه ، حمید

آثار باستانی و تاریخی لرستان. جلد نخست [تهران] انجمن آثارملی ۱۳۵۰ وزیری . ۵۷۶ ص (انتشارات انجمن آثارملی ، ش ۸۰) .

این کتاب از سلسله آثاری است که انجمن آثار ملی تهیه آن را ازدانشمند محلی و مطلع در آثار باستانی لرستان خواست حمید ایزدپناه با کنجکاوی و پی‌گیری و علاقه‌مندی بسیار به نقاط مختلف لرستان سفر کرده و کتاب حاضر را تهیه کرد .

دراین کتاب فصولی به جغرافی اقلیم لرستان و تاریخ آن اختصاص داده شده و سپس آثار و ابنیهٔ تاریخی و سنگهای قبور و مزارات هر بخش و ناحیه مورد معرفی قرار گرفته است .

امیدواریم که جلد دوم این کتاب با ارزش و محققانه هرچه زودتر نشرشود ناگفته نماند که کشف نقوش دیواری غار-های لرستان توسط ایزدپناه انجام شد و او بود که نخستین بار به اهمیت این نقوش پی برد و مراجع باستانشناسی کشور را از وجود آنها مطلع گردانید .

۲۰۸ ـ تقی‌زاده ، سیدحسن

سیدجمال‌الدین اسدآبادی معروف به افغانی. تکمله از سدیدالسلطنه [تبریز] انتشارات سروش [۱۳۴۸] رقعی . ۸۰ ص .

این رساله‌متن‌مقالهٔ معروف ومبسوط تقی‌زاده درباب سیدجمال است‌باتکملهٔ سدیدالسلطنهٔ کبابی که‌هردو در مجله‌کاوه نشر شده بود و اصل آن بسیار کمیاب است تاگفته‌نماند که تقی‌زاده تحریر جدیدی از آن مقاله در کتاب مردان خود ساخته در سال ۱۳۳۴ نشر کرد که هم در انتهای رسالهٔ کنونی تجدید طبع شده است

۲۰۹ ـ تهران . دانشگاه‌تهران

اطلس‌تاریخی‌ایران [زیرنظرسیدحسین نصر ، احمد مستوفی ، عباس زریاب تهران] ۱۳۵۰ قطع‌سلطانی . ۱۶۰ ص + ۲۸ نقشه

بی‌هیچ تردید درباب این اثرباید گفت‌که ازکارهای کم‌نظیری است‌که به صورت‌کارگروهی در ایران‌نشر شده‌است و آیندهٔ درخشانی رانویدمی‌دهد .

همانطورکه‌نام‌کتاب‌میرساندمجموعه‌ای است از نقشه‌های مربوط به تاریخ‌ایران ازاقدم ازمنهٔ تاریخی الی روزگار کنونی این نقشه‌ها گویای وسعت خاك ایران در هریك از دوره‌ها و نام‌شهرهای مهم آن دوره‌هاست نیز راههای آن روزگاران و معبرهای جنگی و رویدادهای مهم را دربردارد برای‌هرنقشه شرحی به‌سه‌زبان فارسی و انگلیسی و فرانسه نوشته‌اندوبه اختصار تمام تاریخ عصری‌که نقشه برای آن رسم شده است‌گفته آمده و سعی‌شده است‌که اصول تاریخ نویسی و احتیاط و دقت تاریخی به‌حد قابل توجهی اعمال شود و حتی‌المقدور ازگزافه‌گویی بدور باشد

کتاب‌دومقدمه دارد یکی‌مقدمه‌ای است به‌قلم دکتر سید حسین‌نصر دربارهٔ چگونگی ودشواریهای بسیار پدیدآمدن این اثر و طرزکاری‌که یك عده کثیر هم با ۱۱ نفردورهم‌گروهی انجام داده‌اند .

مقدمهٔدیگر بقلم دکتر سیدذبیح‌الله صفاست‌که نگاهی سریع است به تاریخ ایران دردوصفحهٔ بزرگ . تنظیم‌نقشه‌ها از لحاظ تطبیق با تاریخ توسط نصرالله فلسفی ، سعیدنفیسی ، باستانی‌پاریزی ، احمد بهمنش، عیسی‌بهنام، علی‌اکبرمینا، اسماعیل رضوانی ، حسینقلی ستوده ، علی‌اصغرشمیم‌، ذبیح‌الله‌صفا، احسان‌اشراقی و نقشه‌کشی‌ها زیرنظر محمدپور کمال به انجام‌رسیده وتنظیم‌فهارس برعهدهٔ آقایان مظفر بختیار و ویلیام چیتیك بوده‌است تردید نیست‌که‌از میان چنین‌کار بااهمیت وبزرگ و دشوار نکته هایی به‌تدریج به دست خواهدآمدکه قابل نقدوتجدیدنظر و اصطلاح خواهد بود و مؤسسه‌ای که توانسته‌است گام اول را با استواری و شایستگی تمام بردارد خدمت گرانقدر خود را در آینده کاملتر عرضه خواهد کرد .

برای‌کسانی‌که در پایه‌گذاری این اثر ارزنده زحمت کشیده‌اند توفیق علمی بیشترخواستاریم وبرای‌آنان که‌درجهان دیگر خفته‌اند آمرزش درخواه‌می‌شود .

۲۱۰ ـ حریریان ، محمود

جغرافیای اقتصادی ایران . جلداول منابع‌گیاهی تهران . دانشسرای عالی

۱۳۴۹ . وزیری . ۱۸۲ ص (انتشارات دانشسرای عالی ، ش ۳۶) .

فصل اول مقتضیات طبیعی ایران ـ فصل دوم تقسیمات اقتصادی ایران ـ فصل سوم کشاورزی ایران ـ فصل چهارم نباتات زراعتی ـ فصل پنجم گیاهان زراعتی صنعتی مؤلف محترم در نشان دادن سابقهٔ تاریخی بعضی از گیاهان بایستی از کتاب هرمزد نامه استاد پورداود استفاده کرده باشد .

۲۱۱ ـ ذبیحی ، مسیح (گردآورنده)

گرگان‌زمین . تهران . ۱۳۵۰ وزیری ۲۲۹ص (انتشارات شورای جشن شاهنشاهی ایران در گرگان)

این کتاب در حقیقت دومین جلد از کتاب «استرآباد نامه است» که مسیح ذبیحی از رسائل قدیم در بارهٔ گرگان جمع آوری و نشر کرد .

در کتاب کنونی رسائل مذکور در زیر از روی نسخه‌های خطی و بعضی هم چاپی نقل شده است .

ترجمهٔ گزینه‌ای از تاریخ جرجان، نسام ملوکات و قـراء استرآباد از عصر ناصرالدین شاه ، کتابچهٔ نفوس استرآباد در سال ۱۲۹۶ ، آمار نفوس استرآباد در سال ۱۲۷۶ ، راپـورت میانکاله از حاجی محمد مهندس ازسال ۱۳۰۵ قمری، مطالبی از کتاب ایران و قضیهٔ ایـران سرد کرده، سفرنامهٔ گرگان محمد معصوم شیرازی صاحب طرائق الحقایق به نقل از کتاب طرائق الحقائق ، تفصیل احـوال تراکمه ترجمه از آلمانی که نوشتهٔ یکی از سیاحـان اطریشی است . در انتهاسه فـرمـان جهانشاه قـره‌قویـنلو و یعقوب آق‌قوینلو و شاه طهماسب دوم سه چاپ رسیده است

باید از مسیح ذبیحی که مطلع‌ترین فرد در بارهٔ گرگان است خواست که این خدمت گرانقدر خود را ادامه دهد

۲۱۲ ـ زاهدی ، حبیب

بررسی و تحقیق در بارهٔ شاهپور آذربایجان تبریز . شورای مرکزی جشن شاهنشاهی آذربایجان غربی ۱۳۵۰ وزیری. ۱۵۳ ص (انتشارات شـورای مـرکزی جشن شاهنشاهی آذربـایجان غربی ، ش ۷) .

از رسائل مفیدیست که در بارهٔ یکی از شهرهای آذربایجان براساس مطالعه و بررسی علمی از لحاظ تاریخی مردم‌شناسی و جغرافیایی و اجتماعی نشر شده‌است

۲۱۳ ـ زمردیان شیرازی، احمد

بیان حقیقت . بانات ولی عصر عج شرح افتتاح [شیراز ۱۳۵۰] وزیری .۴۸۰ ص

تفصیلی است در باب حضرت حجت و محکوم کردن عقائد باطله و تبیین اصول اسلامی

۲۱۳ ـ سامی ، علی

پارس‌گده (پاسارگاد) ، پایتخت و آرامگاه کورش بزرگ . [شیراز] ادارهٔ کـل فرهنگ و هنر استان فارس [۱۳۵۰] وزیری . ۳۱۰ ص

از کتابهایی است که به یادگار جشن شاهنشاهی ایران نشر شده است مؤلف سابقهٔ تاریخی این محل و عقیدهٔ دانشمندان کنونی و تاریخ‌نویسان قدیم را نقل کرده و فصولی چند را به وصف آثار تاریخی آن مخصوص گردانیده است .

قسمتی از کتاب به آثار دورهٔ اسلامی که در پاسارگاد بود، مانند مسجد اتابک و سنگ‌های قبر قدیمی اختصاص داده شده است و این قسمت از نظر ضبط آن آثار که دیگر برجای خود نیست خدمتی ارزنده است.

شوق و علاقهٔ علی‌سامی در تدوین کتب متعدد خاص خاک فارس در خور قدردانی بسیارست

۲۱۴ ـ ستاری، محمد

حمایت حیوانات از دیدگاه شاهنشاهان ایران. تهران. جمعیت ملی حمایت حیوانات [تهران] ۱۳۵۰ ـ وزیری بزرگ. ۱۵۸ ص

این کتاب حاوی اطلاعاتی درخصوص وضع حیوانات در دوره‌های مختلف تاریخ ایران بر مبنای تواریخ و آثار قدیمی است

۲۱۵ ـ [شهبازی، ی.]

تحلیلی از فلسفهٔ جشنهای شاهنشاهی ایران [تهران ۱۳۵۰] رقعی ۱۰۰ ص

۲۱۶ ـ طاهری، ابوالقاسم

جغرافیای تاریخی خراسان از نظر جهانگردان. [تهران] شورای مرکزی جشن شاهنشاهی ایران ۱۳۴۸. وزیری ۳۰۲ ص

کتابی است بسیار مفید و نمایی است از آنچه عده‌ای از جهانگردان درطول چند قرن در بارهٔ خراسان نوشته‌اند و بیشتر ناظر است به نظرات جهانگردان انگلیسی مؤلف بهمین روال کتابی هم در بارهٔ مازندران نشر داد

۲۱۷ ـ فورون، رمون (R.Furon)

زمین‌شناسی فلات ایران (ایران، افغانستان و بلوچستان) ترجمهٔ عبدالکریم قریب [تهران. ۱۳۵۰] وزیری ۲۰۱+۹۰ ص (انتشارات دانشسرای عالی، ش ۳۷)

موضوع کتاب از اسم آن معین است. نکته‌ای که باید توضیح داد وجود یک کتابشناسی دقیق و منظم حاوی نام و نشان ۶۳۸ کتاب و مقاله به زبانهای مختلف در باب زمین‌شناسی ایران است که در انتهای کتاب قرار دارد

۲۱۸ ـ قربانی، ابوالقاسم

ریاضیدانان ایرانی از خوارزمی تا ابن‌سینا. تهران. ۱۳۵۰ وزیری ۳۶۷ص (نشریهٔ شمارهٔ ۱۴ مدرسهٔ عالی دختران ایران).

کتاب حاوی بیست و دومقاله و هر مقاله خاص احوال فهرست و آثار و معرفی نظرات ریاضی بیست و دو ریاضی‌دان ایرانی است از خوارزمی تا ابن‌سینا

دقت نظر و تجسس کافی و تبحر مؤلف درمباحث ریاضی موجب شده است که این کتاب به صورت دقیق و معتبر فراهم آمده است و مسلماً یکی از مراجع محققان آینده درباب ریاضیات اسلامی خواهد بود

۲۱۹ ـ قزوینی، محمد

یادداشتهای قزوینی. جلد سوم. به کوشش ایرج افشار چاپ دوم. تهران دانشگاه تهران. ۱۳۵۰ وزیری ۳۶۷ص (انتشارات دانشگاه تهران، ش ۳۸۳ ـ گنجینه تحقیقات ایرانی، ش ۳ر۱۰)

۲۲۰ ـ لوکونین، ولادیمیر

تمدن ایران ساسانی، ترجمهٔ عنایت‌الله رضا. تهران. بنگاه ترجمه و نشر کتاب ۱۳۵۰. وزیری. ۳۷۸ ص. (انتشارات

بنگاه ترجمه و نشر کتاب ، ش ۳۶۲ — مجموعهٔ ایرانشناسی ، ش ۵۵)

لوکونین از ایرانشناسان شوروی و از متخصصان کنونی در تاریخ و هنر دورهٔ ساسانی است و چندین تألیف و مقاله دارد و مخصوصاً چون در مطالعات خود بر اثر تدقیق در سکه‌ها و آثار هنری اطلاعات جدیدی در زمینهٔ تاریخ ساسانی در دسترس محققان گذارده است آثارش به دیدهٔ اعتنا نگریسته می‌شود و اعتباری در کار خود به دست آورده است ، لذا ترجمهٔ کتاب حاضر که محتوی نکته‌های جدید در باب آن عصر است برای ایرانیان بسیار مفیدست و باید از آقای رضا ممنون بود که این کار مفید را از پیش برداشته‌اند .

درین کتاب تأسیس دولت ساسانی ، شاپور و لشکرکشی به غرب ، کرتیر و مانی ، پیدایش کیش رسمی کشور ، بهرام دوم و نرسی ، پیکار به خاطر شهریاری ، شاپور دوم و اردشیر دوم ، رویدادهای شرق ، سکه‌ها و نقشهای برجستهٔ اوایل شاهنشاهی ساسانیان ، جدول شجرهٔ دودمان ساسانی مورد بحث قرار گرفته است .

رضا چون خود در باب دورهٔ ساسانی به تحقیق می‌پردازد طبعاً در نقل این کتاب صاحب صلاحیت بوده است .

۲۲۱ — مشهد . دانشگاه مشهد

خراسان و شاهنشاهی ایران مجموعه‌ای از مقالات تحقیقی استادان دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه مشهد. شورای دانشگاهی جشن شاهنشاهی ایران استان مشهد . ۱۳۵۰ . وزیری ۱۸۹ ص

مجموعه‌ای از هشت مقاله تحقیقی در زمینهٔ تاریخ و فرهنگ ناحیهٔ خراسان به معنای تاریخی آن و همه به قلم استادان گرامی و فاضل و علاقه‌مند دانشگاه مشهد

۲۲۲ — ممتحن ، حسینعلی

سرگذشت جندی‌شاپور . [جندی‌شاپور. ۱۳۵۰] وزیری ۸۰ ص (از انتشارات دانشگاه جندی‌شاپور) .

این رسالهٔ مفید به مناسبت جشن شاهنشاهی ایران فراهم شده است

۲۲۳ — نصر ، سیدتقی

ابدیت ایران از دیدهٔ خاورشناسان [تهران ، ۱۳۵۰] وزیری بزرگ . ۵۵۸ ص .

آفرین بر سیدتقی نصر که با وجود آنکه حدود سی سال در خارج از ایران بود نام ایران از ضمیرش محو نشد و کتاب خود را با این بیت عالی آغاز کرده ،

روی تو به هر دیده که بینند نکوست
نام تو به هر زبان که گویند خوش است

این کتاب تاریخ ایران است به صورت «مقاله‌هایی» مطالب آن اغلب از نوشته‌های خارجیان اخذ شده است. این خارجیان جمعی از محققان تاریخ و ادب و زبان می‌باشند چون المستد، پوپ و دیگران و جمعی از سیاحان و گذرکنندگان سطحی بین روزگارهای مختلف دکتر نصر با دیدی که در ابتدای کتاب می‌دهد به بررسی و ترجمه و انتخابات این آثار پرداخته است از کتابهای باارزشی است که فارسی‌زبانان را با عقاید مساعد دیگران در باب ایران آشنا می‌سازد .

علوم

۲۲۴ — شمس‌اردکانی ، محمد

باردای و رایمان . [تهران ، ۱۳۴۹] رقعی ۱۰۷ ص .

دربارهٔ ایران به زبانهای خارجی

Iran in the 1970 's oppor_ tunities in a dynamic developing economy Tehran [Iran Chamber of Commerce, Industries and Mines] 1971. 164 p.

نشریه‌ای است درباب وضع اقتصادی و توسعه‌ای ایران در سال ۱۹۷۰ به زبان انگلیسی با تصاویر جالب توجه .

Nasr, S H.

Cosmography in pre-Islamic and Islamic Persia. Tehran 1971 31 p.

از رسائل معتبری است که هنگام جشن شاهنشاهی انتشار یافت

راهنمای کتاب

فهرست ده‌ساله

(۱۳۳۷ - ۱۳۴۶)

تنظیم

یوسف موسی زادهٔ فصیح

بها: ۲۵ تومان

از دفتر مجلهٔ راهنمای کتاب خریداری شود

از مجموعهٔ کودکان

گلهای گویا

شعرهای کودکان

اثر :

عباس یمینی شریف

توجه به پرورش ذهنی و نیروی روانی کودکان از مسائلی است که بحق در درجهٔ اول اهمیت قرار دارد و تهیهٔ کتابهائی درخور و سودمند بسیار لازم و شایان توجه است، در این اثر ارزنده شعرهای نغز و روان و ساده چنانکه پذیرای ذهن سادهٔ نوباوگان و گلهای نوشکفتهٔ اجتماع است گرد آمده و با نقشها و تصاویری جالب و متناسب زینت شده است.

مراکز فروش :

سازمان فروش بنگاه ترجمه و نشر کتاب

دفتر مرکزی تهران :

خیابان سپهبد زاهدی شمارهٔ ۱۰۲

طبقهٔ پنجم تلفن: ۲-۸۲۶۱۰۱

فروشگاهها :

۱- خیابان پهلوی ـ نرسیده به میدان ولیعهد ـ ساختمان بنیاد پهلوی .

۲ ـ خیابان سپهبد زاهدی ـ شمارهٔ ۱۰۲ .

۳ ـ خیابان شاهرضا ـ مقابل دانشگاه تهران .

۴ ـ خیابان شاه نرسیده به چهارراه شیخ هادی

از مجموعهٔ معارف عمومی

تندرستی
برای زندگی بهتر

اثر :

سه تن از کارشناسان بهداشت و تربیت بدنی امریکا

ترجمهٔ :

دکتر باهر فرقانی

انبوهی از آراء وافکار و تجارب در بارهٔ بهداشت وتربیت‌بدنی دراین مجموعه‌گرد آمده که خوانندگان را ضمن شناسایی دقیق روان وتن‌آدمی به زندگی بهتر و تندرستی و نشاط حیات رهمنون است ، در این کتاب از: تأمین سلامت، روش بهداشت ومنظور ازتندرستی سخن رفته و برنامهٔ روشن و دقیقی برای توجه به‌یك رشته‌بازیها و فعالیت‌های جمعی بیان شده است .

از مجموعهٔ ایرانشناسی

تمدن ایران ساسانی

ایرانیان در سده‌های سوم تا پنجم میلادی

تألیف

و. گ. لوکونین

ترجمهٔ

دکتر عنایت‌الله رضا

این کتاب اثری علمی و پژوهشی است و بر مبنای کتیبه‌های شاهنشاهان ساسانی و مآخذ مربوط به کیش و مراسم دینی آنان و آثار فرهنگی، خاصه آنچه بتازگی بر اثر کاوشها در جهان دانش راه یافته تألیف شده است و آخرین تحقیقات علمی را دربارهٔ سکه‌های ساسانی در آن میتوان یافت.

مراکز فروش :

سازمان فروش بنگاه ترجمه و نشر کتاب

دفتر مرکزی تهران .

خیابان سپهبد زاهدی شمارهٔ ۱۰۲

طبقهٔ پنجم تلفن: ۸۲۶۱۰۱ و ۲

فروشگاهها :

۱ ــ خیابان پهلوی ـ نرسیده به میدان ولیعهد ـ ساختمان بنیاد پهلوی .

۲ــ خیابان سپهبد زاهدی ـ شمارهٔ ۱۰۲ .

۳ــ خیابان شاهرضا ـ مقابل دانشگاه تهران.

۴ ــ خیابان شاه نرسیده به چهارراه شیخ‌هادی

بنگاه ترجمه و نشر کتاب

از مجموعهٔ آثار فلسفی

پاسخ به ایوب

تألیف

ک. گ. یونگ

ترجمهٔ

فواد روحانی

این کتاب که استدلالی فلسفی بر پایهٔ اصول روانشناسی و روانکاوی است سرگذشت جالب و عبرت‌انگیز ایوب را ضمن بحث دقیقی در موضوعهای مجرد دینی بیان می‌کند و مؤلف معتقد است که مبانی و حقایق دینی از گونهٔ حقایقی روانی است که به انکارپذیر است به دلیل میخواهد

مراکز فروش :

سازمان فروش بنگاه ترجمه و نشر کتاب
دفتر مرکزی تهران :
خیابان سپهبد زاهدی شمارهٔ ۱۰۲
طبقهٔ پنجم تلفن : ۸۲۶۱۰۱-۲

فروشگاهها :

۱ ــ خیابان پهلوی ـ نرسیده به‌میدان ولیعهد ـ ساختمان بنیاد پهلوی .
۲ــ خیابان سپهبد زاهدی شمارهٔ ۱۰۲ .
۳ــ خیابان شاهرضا ـ مقابل دانشگاه تهران .
۴ ــ خیابان‌شاه نرسیده به چهارراه شیخ‌هادی

بخاری

Vol. 14. No. 7 – 8 Nov. – Dec. – 1971

A MONTHLY JOURNAL OF THE
BOOK SOCIETY OF PERSIA

Includes:

ARTICLES ON PERSIAN LANGUAGE AND LITERATURE

REVIEWS OF RECENT PERSIAN BOOKS

A CLASSIFIED BIBLIOGRAPHY OF RECENT PERSIAN PUBLICATIONS

REVIEWS OF ROFEING BOOKS CONCERNING PERSIA

Editor : E. Yar-Shater

Associate Editor Iraj Afshar

All inquiries to be addressed to the ssociate Editor:

P. O. Box 1936,

Tehran, Iran

Annual subscription rate : $ 10

***

Foreign subscribers should send their orders to
our representative .

Otto Harrassowitz Wiesbaden, Germany

سال چهاردهم
شمارهٔ ۹ - ۱۲

مجله ماهانه زبان وادبیات
وتحقیقات ایرانشناسی وانتقادکتاب

آذر، اسفند ماه ۱۳۵۰

مباحث این‌شماره

یادبود
ایرانشناسی
تاریخ کتاب
حاشیه
زبان فارسی
خواندنی
انتقادکتاب
کتابهای خارجی
اسناد ومدارک
عکسها و تصاویر قدیم
نامه‌ها
اخبار

نویسندگان این شماره

عبدالحسین زرین‌کوب . . . سیدمحمدعلی جمال‌زاده . . .
سعیدعماب . . علی‌اشرف صادقی . . داریوش آشوری . .
اوانس اوانسان . . احمد سهیلی خوانساری . . . محمد
تقی دانش‌پژوه . . . . حسن عاطفی . . . . . ابوالقاسم
طاهری . . . محمد دامادی . . . منوچهر ستوده . . .
عزیزاله جوینی . . . . . محمد پروین‌گنابادی . . : . .
علیقلی جوانشیر . . . . محمدابراهیم باستانی
پاریزی . . . ایرج افشار . . . هوشنگ ساعدلو . . . .
سید حسن نجمی قوچانی . . . . . .

فهرست مندرجات

۶۴۵ـ گفت و شنودی در باب ادبیت ایران . . . . عبدالحسین زرین‌کوب

یادبود

۶۵۴ـ یاد روز و بزرگداشت و نمایشگاه محمدعلی فروغی در دانشگاه تهران . . .

۷۰۳ـ دادخواهی‌ملت ایران بمناسبت سومین‌سالگرد وفات‌تقی‌زاده . . سیدمحمدعلی‌جمال‌زاده

۷۲۱ـ درگذشت ذبیح بهروز ، نامه بهروز به تقی‌زاده وقسمتی از کتاب مرآةالسرائر .

۷۳۷ ـ یادی از محمد معین . . . علی‌اشرف صادقی

ایرانشناسی

۷۴۲ـ ایرانشناسی‌چیست؟ شرقشناسی چون خودآشناسی . . . . . داریوش آشوری

۷۴۸ـ کشتن‌گاو نر در مهچستر آوانس آوانسیان

تاریخ کتاب

۷۵۳ـ هنرکتاب سازی در ایران . احمد سهیلی خوانساری

حاشیه

۷۶۳ـ انیس‌الناس . محمدتقی دانش‌پژوه

۷۶۷ـ ورزنامه . . . . حسن عاطفی

زبان‌فارسی

۷۷۱ـ مصدر و اسم مصدر در فارسی معاصر علی‌اشرف صادقی

خواندنی

۷۷۹ـ زندگی طلبگی وآخوندی (قسمت سوم) سیدحسن نجفی قوچانی

انتقادکتاب

۷۹۰ـ فردوسی و شعر او ابوالقاسم طاهری

۷۹۳ـ فیلسوف ری (محمدبن زکریای‌رازی) . . . محمد دامادی

۷۹۹ـ فرهنگ مردم سروستان . . . . منوچهر ستوده

۸۰۲ـ قابوسنامه . . . . . . عزیزالله جوینی

۸۰۹ـ منشآت خاقانی . . . . . . محمد پروین گنابادی

۸۱۵ـ بررسی کتابهای درسی . . . . علیقلی خوانشیر

۸۲۴ـ خود مشت ومالی (قسمت سوم) . محمدابراهیم باستانی‌پاریزی

کتابهای خارجی

۸۶۶ـ سخنی چند دربارهٔ شاهنامه سید محمدعلی‌جمال‌زاده

اسناد ومدارك

۸۷۲ـ دوسند ازتقی‌زاده در بارهٔ مشروطیت . . ایرج افشار

۸۷۷ـ یادگاری از دوران مشروطیت‌ایران . . هوشنگ ساعدلو

عکسها و تصاویر قدیم

۸۸۲ـ نقاشیهای ناصرالدین‌شاه . .

۸۸۷ـ اعضای اولین انجمن بلدیه در تهران . .

نامه‌ها ـ اخبار

راهنمای کتاب

شماره‌های ۹ ـ ۱۲ سال چهاردهم

آذر ـ دی ۱۳۵۰

گفت و شنودی

در باب ابدیت ایران *

عبدالح...
زرین‌ک...

اشخاص: فردوسی و رستم ـ صحنه: طوس، باغ آرامگاه ـ تاریخ هزار سال بعد از مرگ شاعر

فردوسی (با خودش) ـ این هم حاصل یک عمر زحمت! انگار همین دیروز بود که در غزنه آن جواب سربالا را بمن دادند. بعد از هزارسال هنوز این جواب سلطان دارد توی گوشم زنگ می‌زند. مرا بگو که این قیمتی در لفظ دری را در پای چه کسانی ریختم! سی سال زحمت، سی سال خون دل بخاطر یک کتاب، بخاطر همین شاهنامه، و تازه عوضش... دش بیایند و توی روی آدم از قول سلطان بگویند که شاهنامه خود هیچ نیست مگر حدیث رستم و اندر سپاه من هزار کس چون رستم هست. هزار کس چون رستم! و حالا هزارسال هست که من از اینجا، از فراز این دخمه‌یی که سالهاست استخوانهای فرتوت من آرامش خود را در غبار نمناک آن یافته است رفت و آمد تمام قافلهٔ تاریخ را دیده‌ام و هنوز یک رستم هم پیدا نشده است. حتی سالها و قرنها پیش از من و محمود هم در تمام تاریخ یک رستم، یک رستم دیگر قدم بعرصهٔ هستی نگذاشته بود. از همان وقتی که پهلوان بزرگی بخدعهٔ برادر هلاک شد هزارها سال بر دنیا گذشت و هرگز یک رستم بدنیا نیامد. اسکندر با آن یال و کوپال تمام شرق و غرب را زیرپا آورد و نتوانست خاطرهٔ رستم را احیاء کند

* اندیشه‌هایی است در باب مسألهٔ استمرار در تاریخ ایران و نقش شاهنامه و قصه‌های پهلوانی در آن

در تمام سپاه اردشیر و بهرام و شاپور و خسرو نیز هرگز آفریده‌یی مثل رستم پدیدار نشد حتی عربها هم که آمدند یك رستم قدراست نکرد که سرزمین آریاها را از این تازیان دیوچهر برهاند. درست است که یك رستم وجود داشت اما آن فقط یك نام بود. در سپاه خود محمود هم «رستم»ها فقط کارشان این بود که در سند، در مولتان، و در هر جا که ممکن میشد به مردم بیدفاع بتازند، اندوختهٔ معبدها را تاراج کنند، و زر طلا که برای خودشان مقدس‌ترین چیزها بود، هیچ چیز دیگر حتی روح انسانی را محترم نشمارند. بعد از محمود باز دنیا شاهد ماجراهای بسیار شد و شاهد کشمکش‌های بسیار. چنگیز آمد و از کنار دیوار چین تا کرانهٔ سند زندگی میلیونها انسان را در سیل خونی که راه انداخت غرق کرد سرداران او هم شاید از اینکه خویشتن را «رستم» بخوانند ابائی نداشتند اما کارشان در حقیقت، چیزی جز خدمت به مرگ، خدمت به انهدام، و خدمت به اسارت انسان نبود در صورتیکه رستم حتی آنجا که کشت، حتی آنجا که بر یدو درید و شکست و بست، به حیات خدمت می‌کرد و به آبادی و آزادی تیمورلنگ هم که آمد از سمرقند تا سرزمین روس رشته‌یی سرخ ـ از خون انسانها ـ در تمام طول راه خویش دور کمر کوه و صحرا کشید و رستم‌هایی هم که در موکب خونین او دم از پهلوانی می‌زدند بیشتر بدرد بنّائی می‌خوردند ـ ساختن کله منارها. از همین خراسان هم یك بچهٔ پوستین‌دوز راه افتاد و از اصفهان تا دهلی را از شکوه نام خویش پر کرد یك لحظه این اندیشه بخاطرم آمد که بالاخره یك رستم واقعی پیدا شد ـ با همان عظمت و با همان سادگی. اما در سالهای آخر که سیمای پنهانی او آشکار شد آنچه در وجود وی می‌توانست رستم واقعی بشود تبدیل شد به افراسیاب ـ یك دشمن مردم. سالها بعد، از افقهای دور مغرب سپاه فرنگ را دیدم ـ با یك امپراطور کوتوله بنام ناپلیون. گرد و غباری که کر و فر سپاه مخوف او در دنیای زنده‌ها برانگیخت هنوز تمام افق‌های تاریخ را در دود و آتش فرو برده است اما آنها که ممکن بود در سپاه او داعیهٔ رستمی داشته باشند بیشتر اسفندیارهایی بودند که فقط پیروزی را ـ بهر قیمت که هست ـ می‌جستند و تنها وقتی نقطهٔ بیدفاع وجودشان آماج تیر دشمن بود می‌توانستند از رویین تنی خویش بلافند. اما این نقطهٔ بیدفاع در وجود آنها وجدان انسانی بود که رستم واقعی هیچ چیز از آن استوارتر نداشت. در تمام این حوادث، جنگ بود، ویرانی بود، کشتار بود، اما «رستمی» در کار نبود. چون

جنگ برای انسانیت نبود بـرای هدف‌هایی بود که با انسانیت فـاصلهٔ بسیار داشت. حتی در همین سالهای اخیر به‌فقط دو جنگ بزرگ تمام دنیا را زیرو روکرد بلکه داعیه داران صلح هم بازماندهٔ دنیا را در امـواج مهیب سیلی از خون و پولاد غرق‌کردند امانه هیچ‌جا از شکست و پیروزی قطعی نشانی پیدا شد نه در سپاه هیچ‌طرف یك‌نفر پدید آمدکه در تمام این هزارسال بتوان او را با رستم طرف نسبت یافت هزارکس مثل رستم! این غیرممکن است. مثل رستم هنوز که هنوز است خدا هم نیافریده است .. آیا من حق ندارم، پیش خود بیندیشم‌که رستم آفریدهٔ من است، مخلوق اندیشهٔ مـن؟ دراینصورت باید اعتراف‌کنم‌که این قهرمان رؤیاهای خـود را خیلی بیش از آنکه باید بزرگ تصویرکرده‌ام و هیبت‌انگیز. در واقع آن شکوه و عظمت بی‌مـانندکه من‌رستم خوانده‌ام چنان غیرعادی است‌که اگر ناگاه در عالم خارج پیدا بشود، بی‌شك آفرینندهٔ خویش را نیز به‌وحشت خواهد انداخت اما راستی، بعد از هزار سال آن کارکه من درآرامش اثیری‌دنیای برزخ بسر برده‌ام حالا بازدارم دچار خیال باطل‌میشوم ـ ودچار وحشت؟ پس، این‌خش‌خش مهیبی که گویی‌می‌خواهد سکوت شب را در زیر فشار نامحسوس خود خرد و خمه‌کند چیست؟ عجیب است مثل این است کـه زمین واقعاً دارد در زیـر فشار یك جسم سنگین ناله می‌کند ونفس می‌زند. بله، درست است اشتباه نمی‌کنم ودرحقیقت زمین دارد می‌لرزد و ناله می‌کند. آه، آیا چشم من درست مـی‌بیند؟ مثل این است‌که شبح یك غول پیش چشم من جان‌گرفته است. راست راستی هیولای‌عریبی‌است آیا شبح رستم‌نیست؟... اما من... من‌که دیگر نباید از یك شبح‌اینطور وحشت کنم. یك‌شبح چه لطمه‌یی‌می‌تواند به‌شبح‌دیگر بزند؟ .آهای،. .آهای هیولا، اسم تو چیست؟

رستم ـ اسم‌من؟اسم من‌رستم‌است پهلوان‌شاهنامه امااستاد(بلندبی‌خندد) تو چرا اینقدرترسیده‌یی؟ آدم‌که نباید ازآنچه آفریدهٔ خود اوست این‌اندازه وحشت‌کند. (بالحن ریشخند) اگر من واقعاً مخلوق خیال تو هستم‌که دیگر نباید اینطور از من بترسی

فردوسی ـ نه، هیولا، ممکن نیست توآفریدهٔ من باشی. آفریدهٔ شاعر وهمی بیش نیست. تـو چنان حقیقت داری کـه حتی سایه‌ات هم خاك و هوارا می‌لرزاند. حتی‌سایهٔ تومایهٔ وحشت‌است.. آیا...آیا تو‌واقعاً وجود داشته‌یی‌و

من در تمام عمر خویش می‌پنداشتم که ترا من خلق کرده‌ام؟

رستم ــ مرا تو خلق کرده‌ایی؟ نه‌استاد، استاد طوس این فقط یك پندار شاعرانهٔ تست. من مخلوق هیچ کس نیستم که می‌گوید من مخلوق اندیشهٔ یك شاعرم؟ حتی اگر شاهنامهٔ تو نمی‌بود باز من وجود داشتم، باز من کارخود را انجام می‌دادم.

فردوسی ــ کار خود را انجام می‌دادی! اما، کار تو چیست؟

رستم ــ آیا فراموش کرده‌یی که کار من چیست؟ من نیرویی هستم که در تمام تاریخ، در تمام تاریخ ایران درکار بوده‌ام. با هرآنچه به «ایران» تعلق دارد، با هرآنچه به «دروج و اهریمن» وابسته است دایم پیکار داشته‌ام، نه فقط بخاطر کیکاوس و سیاوش جنگیده‌ام، نه تنها با افراسیاب و دیو واژدها نبرد کرده‌ام بلکه در سراسر تاریخ باتمام قهرمانها، با تمام دلاورانی که با هرچه اهریمنی است پیکار کرده‌اند همراه بوده‌ام. استاد، آیا در نهانگاه اندیشهٔ خویش، در فراموشی‌های ناخودآگاه خود حتی پیش‌ازآنکه شاهنامهٔ نیک گزند خویش را بوجود آوری که گاه وجود مرا درکنار خویش حس نکرده‌یی؟ من یك وجود واقعی بوده‌ام، یك نیروی واقعی. تو آیا خیال کرده‌یی دنیا آنقدر کوچك وحقیرست که تاب یك رستم واقعی را ندارد؟

فردوسی ــ یك رستم واقعی؟ خوب، حالا که بعد ازهزار سال باشبح قهرمان خود روبرو شده‌ام اجازه بده باربان امروز صحبت کنم. زبان‌مردانه‌یی نیست اما چه باید کرد بعد از هزارسال انگار خیلی چیزها زنانه است. بعلاوه اگر اشتباه نکنم‌رستم‌هم دیگرحالا با زبان امروز صحبت می‌کند و با اندیشه‌ها و شیوه‌های تازه. به‌آخر یك شبح، دیگر درقید محدودیتهای جسمانی‌عصرو محیط خویش نیست. بهمین جهت بود که وقتی من از اروپا صحبت کردم، از چنگیز و ناپلئون سخن گفتم، و از دو جنگ جهانی یادکردم تو هیچ تعجب نکردی ومن‌هم وقتی تومثل یك روانشناس امروز از «ناخودآگاه» سخن گفتی حیرتی‌نشان ندادم. حالاکه بعد از هزارسال، مثل دو شبح بایکدگرحرف می‌زنیم باید ازآنچه انسانیت دراین مدت‌ها آموخته است بیخبر نباشیم. بهرآیا هم اکنون اگر بنا باشد تو یك‌بار دیگر در دنیا سروسوری راه بینداری‌دیگر سراغ رخش‌کدائی و گرز گاوسارو سربیان نمی‌روی و خود را باتوپ وتانك وسایر دستگاه‌های هراس‌انگیز آدم‌کشی مجهزمی‌داری؟

رستم ـ و توهم، استاد طوس، اگر حالا بخواهی یك حماسهٔ تازه درست کنی دیگر وزن و قافیه را که با آن جلال و شکوه فرتوت سنتی، یادآور عهد کی‌ها و خسروهاست لامحاله باندازهٔ همان گرز گاوسار و مغفر بیان بی‌قوارهٔ سابق من سنگین ودست وپا گیر می‌یابی، آنها را ناچار کنار می‌گذاری وشاید شعر دیگری می‌سازی که وزن و قافیهٔ شاهنامه‌ات را ندارد اما شکوه و عظمت آن‌را دارد.

فردوسی ـ درست است رستم همه چیز دنیا عوض شده است وحتی‌اسماء هم دیگر مثل اشباح قدیم‌مرموز و اسرارآمیز جلوه نمی‌کنند خود تو با آنکه تمام دنیارا ازهیبت حضور خویش بلرزه درآوردی‌هیچ وخودخودرا درون‌هالهٔ اسرار نپوسیده‌یی اگر کسی غیر ازسرایندهٔ شاهنامه بود ممکن نبود قبول کند که تو شبح رستمی اما راستی از رستم واقعی صحبت بود، و از اینکه آیا دنیا تاب تحمل یك‌رستم واقعی را دارد یا نه؟ این‌هنوز یك آرزوی‌دنیاست رستم حتی نیچه، یك شاعر و فیلسوف اروپا هم‌که حالا خودش شبح فراموش شده‌یی بیش نیست، برای دنیا ظهوریك نسل‌تازه را آرزومی‌کرد که می‌بایست نوعی‌نسل رستمی‌باشد ـ نسل مرد برتر. اما رستم واقعی گمان‌دارم دنیای انسانها آن اندازه بزرگ نیست که بتواند رستم واقعی را تحمل کند

رستم ـ این‌دیگر یك مبالغهٔ شاعرانه است شایدهم بیش از یك مبالغه چون هم‌دنیا را ازآنچه هست کوچکتر جلوه می‌دهدهم رستم را ازآنچه‌واقعیت دارد بزرگتر امااستاد دنیا خیلی‌ازآنچه بخاطر یك‌شاعر می‌رسد بزرگترست بهایت آنکه این بزرگـی را فقط باچشم رستم ـ یك انسان بزرگ‌تر ـ میشود دریافت آنجا که انسانهای حقیر نشسته‌اند‌افق‌خیلی‌نزدیك است وخیلی‌محدود باید مثل رستم روی دوش‌کوه قدم گذاشت‌تا افق‌دور شود، گم شود و دنیاوسعت بیکران خود را نشان دهد. در دنیائی بآن تنگی که در ذهن تست رستم‌ممکن نیست نفس‌بکشد تاچه رسد باینکه‌یك نفس‌هم از پا بنشیند ودایم درجنب‌وجوش باشد و.

فردوسی ـ دایم در جنب‌وجوش؟ اما سالهاست که دیگر نه رستمی درکار است نه‌جنب‌وجوش رستمی. حالا دیگر دنیائی‌نیست که درآن وجود رستم‌لازم باشد.

رستم ـ استاد اشتباه می‌کند، دنیا هیچوقت رستم را بیکار نمی‌گذارد

هنوز تمام «ایران» مرا به پیکار می‌خواند ـ و «کوشش و آورد. من در تمام تاریخ بخاطر انسانیت ایران با «انیران» پیکار کرده‌ام .. در تمام تاریخ، تنها در دوران افسانه‌ها بود که با وحش سروکار پیدا کردم و با گرگ گاو سار . در دوره‌های دیگر سلاحهای دیگر داشته‌ام، حتی زبان وقلم ... اما کدام دوره بود که من ایرانیان را در پیکاری که باانیران، با اهریمن ودروج داشته‌اند یاری نکرده‌ام حتی در عهد اژدهاک، خودت داستان قیام مرا نوشته‌یی. البته به بنام واقعی من، بنام دیگرم کاوه . . آخر، آن کاوه هم من بودم

فردوسی ـ کاوه؟ اما او آهنگر ساده‌یی بود، نه نوادهٔ سام سوار...

رستم ـ درست است اما من درهر دوره شکل دیگری آمده‌ام نه آیا در آن قیام که برضد اژدهاک شد ساده مرد آهنگر همان کاری را کرد که من در تمام تاریخ و در هرجای دیگر کرده‌ام؟ اما تو، استاد عزیز نتوانسته‌یی مرا که در هرجا سیمای دیگر بوده‌ام همه‌جا درست بشناسی نمی‌گویم خیلی از داستانها را سرسری گرفته‌یی اما درخیلی از ماجراها هیچ نکوشیده‌یی تا قهرمان واقعی را پیدا کنی آیا تو واقعا قبول کردی که اژدهاک تازی دو مار بر دوش داشت و از مغز سرها نان غذا می‌داد؟ استاد، این یك قصه است. اما بی‌من معنی ندارد زیرا معنی آن منم آن دومار هم که بردوش اژدهاك روئید به هیچ وجه دوماروافعی نبود گروه کاتوریان بود و نیساریان ـ از دنیای انیران درینصورت رستم که دشمن دیرینهٔ ایران را در وجود این دو مار مردم او بار می‌دید آیا می‌توانست در چنان روزگاری فارغ وآرام بنشیند و برای درهم کوبیدن آنها حتی از پتك و چرم پارهٔ یك آهنگر هم استفاده نکند؟ مسأله، بودن یا نبودن بود ـ بودن یا نبودن ایران

فردوسی ـ آیا باز همین مسأله بود که پنجهٔ پولادین رستم را بخون سهراب یل رنگ کرد یا آنطور که امروزیها می‌گویند ماجرا از یك عقده ناشی میشد ـ یك عقدهٔ پدری؟

رستم ـ این چه حرفی است، استاد عزیز! این عقدهٔ پدری اگر وجود داشت شاید در مورد گشتاسب واسفندیار راست بود درمورد من وسهراب قصهٔ عقده یك شوخی است اما در پیکار با آنچه اهریمنی است که نمی‌توان پای بند احساسات شخصی ماند من در وجود سهراب تمام نیرو و زیبایی جسمانیش را تحسین می‌کردم امار روح اورا که نمی‌توانستم تحسین کنم . روح سهراب روح انیران بود، روح بیداد و تجاوز به انسانیت ومن که در تمام ادوار تاریخ ایران خویشتن را با این روح

ایران‌درپیکار دیده بودم‌آیا می‌توانستم در وجود سهراب‌آن را نادیده بگیرم؟ درتمام‌عمر برای من هرچه به‌ایران تعلق‌داشته‌است اهریمنی بوده‌است و باآن پیکارداشته‌ام. پیکار بی‌زنهار، پیکار بی‌ترحم. در تمام تاریخ، هروقت‌ایران برای پیکار باآنچه اهریمنی‌است ازمن‌یاری خواسته‌است درکنارش بوده‌ام.ـ دیر یا زود یادت هست تاچه‌کندی وسرگرانی بیاری کاوس کی‌شتافتم؟ اما اگرهم‌دیر رسیدم باز تا ایران را ازآنچه اهریمنی بود پاک‌نکردم، ازپای ننشستم. درداستان اسکندرهم دیرآمدم زیراسالها بود که بادنیای زندگان پیوندی‌نداشتم. بااینهمه ازوقتی‌حضور من‌احساس شد نبود ایران، نبود باحجستهٔ یونانی، درفرهنگ ایران مهار شد. چطور؟ حطور، مرا مخلوق خیال خویش پنداشته‌یی، استاد؟ این من بودم که درسپاه شاپور، قیصرروم را اسیر کردم ودرموکب نوشیروان نیرانی‌را به‌لرزه افکندم. در تاخت وتارتاریان یک رستم درسپاه ایران وجود داشت اما من‌نبودم. من، بارقدری دیررسیدم.ـ درصورت ابومسلم بله، بدست ابومسلم بودکه من‌اهریمن‌ایران‌را درهم‌کوبیدم. درفاجعهٔ مغول هم‌آمدم‌اما بارمدتها بعد... شاید تصورکنی‌حالا دیگرپیرشده‌ام ودیرمی‌جنبم. اما بازمن بودم که در وجود فرزندان چنگیز وتیمور ایران رامغلوب کردم وازمیرزاهای تاتارکسانی بوجودآوردم که تمام وجودشان مقهور ایران بود، مقهور فرهنگ و هنرایران. بله استاد حالا مدتهاست‌که در پیکار باایران دیرمی‌جنبم اما اگر واقعاً باورکنی‌که این دیرجنبی‌ازپیریست باید عرض‌کنم اشتباه می‌کنی. حقیقت این است‌که من‌وقتی سرنیان و گرز گاوسار راکنارمی‌گذارم و باسلاح‌فرهنگ بمیدان می‌آیم‌عمداً آرام‌ترحرکت می‌کنم‌وخونسردتر. اینگونه پیکار نه‌جوش‌و خروش‌فراوان‌لازم دارد نه‌خشم وشتاب بسیار. برای همین‌است‌که تومرا چون همیشه حضورم‌درصحنه‌های شاهنامه‌باجوش‌وخروش‌وخشم‌وشتاب همراه بوده‌است دراین‌صحنه‌های‌آرام نشناخته‌یی. امااستاد درتمام تاریخ‌هروقت‌ایران بمن‌حاجت داشته است، هروقت ایران مرا بیاری خوانده است من درکنارش بوده‌ام، البته هربار قهرمان دیگری بوده‌ام و هردفعه با سلاح دیگری ظاهر شده‌ام.

فردوسی ــ اما سالهاست، شاید هم قرنهاست، که در تاریخ این سرزمین هیچ‌کس یک قهرمانی بزرگ، چیزی که‌آن را بتوان شایستهٔ رستم خواند نشان نداده است یا ... یا شاید من خبری ازین‌گونه بیاد ندارم.

رستم ــ تعجبی ندارد، وقتی انسان پیرمیشود گذشته‌های دور را خوب

بخاطر می‌آورد اما آنچه را به‌دوره‌های نزدیک مربوط است غالباً از خاطر می‌برد. آنچه را من در گذشته‌های دور انجام داده‌ام استاد بیاد دارد و مثل هر خاطرهٔ کهن آن را بزرگ می‌یابد و درخورستایش اما آنچه را به‌زمانهای نزدیک مربوط است یا هیچ بیاد ندارد یا درآنها هیچ قهرمانی نمی‌تواند بیابد من در همین سالهای اخیر هرجا ایران نقش تهدیدانگیزی داشته است بیاری ایران، و درکنار ایران ظاهرشده‌ام گاه درصورت یك پادشاه، گاه درصورت یك سردار و حتی گاه در صورت یك شاعر

فردوسی ـ حتی گاه درصورت یك شاعر؟

رستم ـ آیا استاد هیچ گاه رستم را دروجودخوداحساس نکرده است، اما استاد عزیز نه آخر تو بودی که با شاهنامهٔ بیمرگ خویش زبان و فرهنگ ایران را ازتجاوز وانیران، رهانیدی؟ تورستم بودی، استاد رستم که هرچه را به‌اهریمن تعلق داشت و هرچه را مربوط به انیران بود ازمیان برد. نه آیا رستم هم اگر در روزگار تو می‌بود کاری جز آن نداشت؟

فردوسی ـ تصور نمی‌کردم پهلوان افسانه‌های من مورخ هم باشد، بعد از هزار سال انگار مورخ تمام عیاری شده‌یی، رستم!

رستم ـ من در هردوره وظیفه‌یی را که یك رستم باید انجام دهد به‌عهده می‌گیرم. نه آیا حالا مورخ است که مسئولیت پیکار با انیران اهریمنی را بر عهده دارد؟ آن نیروی نگهبان ایران که یك روز کاوه شد، یك روز ابومسلم شد و روزی بصورت فردوسی درآمد حالا باید مورخ باشد، استاد. من بهمهٔ این قالبها در می‌آیم. با همه گونه سلاحی قدم بمیدان مــی‌گذارم و در عین حال چیزی نیستم جز رستم. پهلوان شاهنامه بـا اینهمه بعد از هزارسال هنوز تو گمان می‌کنی که ممکن است فقط مخلوق تو باشم مخلوق خیال شاعرانهٔ تو راستی، از یك جهت هم شاید حق باتست بله، حق باتست چون یك بار هم که باشد تورستم را خلق کرده‌یی!

فردوسی ـ پس قبول داری که مخلوق منی، مخلوق خیال شاعر؟

رستم ـ نه، نه، .. بهیچوجه. اما تورستم را دروجودخودخلق کرده‌یی نه آیا آن رستم را که در وجود تست و در اطراف تو با هرآنچه به‌اهریمن، به دروج و به انیران تعلق دارد پیکار می‌کند، خودت خلق کرده‌یی؟

فردوسی ـ خودم خلق کرده‌ام؟ ازحرف تو درست سردر نمی‌آورم. شاید

می‌خواهی بگویی انسان خودش را می‌سازد خودش ماهیت خود را درست می‌کند بحث خالی‌است اما بدرد همین بروبچه‌های امروزمی‌خورد که اسم عجیبی هم روی خود گذاشته‌اند.. اگزیستانسیالیست (باخود) آیااستثناء نمی‌کنم؟ تازه این گفت‌وشنود طولانی ما اصلا چه فایده دارد؟ اگـرمن در دنیا وقتم را صرف این حرفها کرده بودم در آن عمر کوتاه خطور می‌توانستم چنان شاهنامه‌یی بوجود بیاورم و اگر توهم ساعتهای دراز را همینطور صرف حرف کرده بودی که دیگر «ایران» چیزی از ایران باقی نگذاشته بود حرف، حرف، حرف چه فایده دارد که اینهمه از گذشته‌ها صحبت کنیم راستی مثل اینکه خیلی از شب گذشته است دیگر وقت حرف بس است اما شب خوشی بود خیلی از آشنایی با تو خرسندم، رستم شب بخیر!

رستم ــ شب بخیر، استاد، خدا نگهدار!

شیراز ۲۳ مهرماه ۱۳۵۰

تبود

روز و بزرگداشت و نمایشگاه
مد علی فروغی

شگاه تهران

به‌مناسبت آغازشدن سی‌امین سال وفات محمد علی فروغی (ذکاءالملک) سیاستمدار، دانشمند و متفکر ایران (متوفی در ششم آذر ۱۳۲۱) به‌ابتکار دانشگاه تهران مجلس بزرگداشتی روز هفتم آذر ۱۳۵۰ درکتابخانه مرکزی تشکیل گردید و رئیس‌دانشگاه تهران (دکتر هوشنگ نهاوندی) مجمع مذاکره‌ای را در آن‌مجلس اداره‌کرد و بجز خود ایشان آقایان عبدالله انتظام، دکتر غلامحسین صدیقی، دکتر علامعلی رعدی آذرخشی، مجتبی مینوی وحبیب یغمائی صحبت کردند و مهندس محسن فروغی از دانشگاه تهران وسخنرانان تشکر کرد و سپس از نمایشگاه خاندان‌فروغی بازدید شد و مجسمه‌ای که محمدعلی مددی از فروغی ساخته بود ازطرف خاندان‌فروغی به‌کتابخانه مرکزی اهدا گردید. درنمایشگاه، کتب و نوشته‌های جد فروغی (میرزا مهدی ارباب)، پدر فروغی میرزا محمد حسین ادیب معروف به‌فروغی وملقب به‌ذکاءالملک و برادر فروغی موسوم به ابوالحسن فروغی به‌نمایش‌گذاشته شده بود و از آثار جالب اصل دوقطعه نقاشی ازکارهای دوران جوانی محمدعلی فروغی بود.

اینک متن‌سخنرانی سخنرانان و چندعکس از نمایشگاه به‌منظور تجلیل ازمقام علمی و فرهنگی فروغی به‌چاپ می‌رسد.

سخنان هوشنگ نهاوندی
رئیس دانشگاه تهران

امروز آغاز سی‌امین سال از درگذشت شادروان محمد علی فروغی ذکاءالملک است. مرحوم فروغی یکی از شخصیت‌های بزرگ تاریخ معاصر ایران و یکی ازمردان برجستهٔ تاریخ این کشور است. اوهم سیاستمداری بزرگ بود و درصحنهٔ دیپلماسی بین‌المللی بلندآوازه شد هم یکی از بزرگترین نویسندگان وادباء کشور ما بود وهم ازبنیانگذاران ومروجان فلسفه غرب درایران محسوب می‌شود و نیز یکی ازکسانی است که فرهنگستان ایران را پی‌ریزی کرد. امااز همهٔ این نکات که بگذریم، شاید بزرگترین خدمت ذکاءالملک فروغی به میهن،

مجسمه فروغی ــ کار محمدعلی مددی

بزرگترین خدمت این مرد بزرگ به ایران، نقش حساس او در یک موقع بسیار دشوار تاریخ ایران یعنی دورهای پردغدغه و پرماجرای بعد از حملهٔ متفقین به کشور ما باشد که نقش بسیار حساسی بعهده داشت ، مرحوم فروغی در آن دورها واقعا بافداکاری و از خودگذشتگی که از خدیوی اسانهای متعارف بمراتب بالاتر بودعاملی مهم دردوام و بقای مملکت باشد و برای توجه باین مطلب کافی است که خانمها و آقایان محترم نکاتی را که اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر در کتاب انقلاب سفید در بارهٔ آن شادروان ودربارهٔ نقش تاریخی واستثنائی او در آن دورهای دشوار تاریخ مرقوم فرموده‌اند مطالعه بفرمائید برای دانشگاه تهران جای کمال افتخار وسربلندی است که امشب بوسیلهٔ چنین مجمعی که بزرگان سیاست وادب مملکت در آن شرکت دارند رسماً از این مرد بزرگ تجلیل میکند و بنده فکر میکنم یکی از رسالتها ووظایف اصلی دانشگاهها ، بخصوص دانشگاه تهران که بزرگترین ونخستین دانشگاه کشور است بزرگداشت رجالی باشد که ایران را ساخته‌اند ودرمواقع دشوار تاریخ وظایف ملی واساسی خود را انجام داده‌اند نکته‌ای که همه خانمها و آقایان بآن توجه دارند جامعیت شخصیت مرحوم ذکاءالملک فروغی است وموجب خوشوقتی است که امشب ازدیدهای مختلف و بوسیلهٔ کسانی که افتخار وسعادت دوستی وهمکاری باآن مرحوم را ازنزدیک داشته ومحضرش را درک کرده‌اند و شناخته‌اند مورد بررسی قرار خواهد گرفت

سخنان عبدالله انتظام

شاید سابقه ممتد خانوادگی که به صدسال میرسد موجب این باشد که من راجع به مرحوم فروغی صحبت کنم

جد بنده بامرحـوم میرزامحمد حسین فروغی، پدرم با مرحوم فروغی دوست بود وخودم شاگرد مرحوم فروغی بودم وبا اولاد فروغی دوستی دارم.والا شایستگی دیگری بنده درخودم نمیبینم

نظر مرحوم فروغی را راجع به سازمانهای بین المللی که بنده درطول سنوات چندین بار باایشان صحبت کردم بطور خلاصه میتوانم بعرض برسانم

مرحوم فروغی اعتقاد وایمان راسخی به یک سازمان جهانی و بین المللی داشت که بتواند دردهای کشورها را شفا بخشد، از جنگها جلوگیری کند و صلح وصفا را ایجاد کند، درمسائل اقتصادی عمومی دنیا ، بهداری، خواربار وفرهنگ خدمت بکند

باین جهت مرحوم فروغی ازطرفداران یک دستگاه بین المللی بود، ولی دراین قسمت مرحوم فروغی نظرقطعی داشت که این دستگاه مانع از استقلال و

میرزا محمدحسین فروغی (نشسته) ، محمدعلی فروغی (ایستاده)

برپاماندن یك کشوری نخواهدشد. بر این اساس هر کشوری بایستی استقلال خود را حفظ کند ومخصوصا در پایداری سنن و آداب و فرهنگ خود کوشش کند. بنده خیال داشتم دراینجا به مقاله‌ای که مرحوم فروغی دراین خصوص نوشته بودند اشاره کنم وخوشبختانه دیدم این مقاله چاپ‌شده و در دسترس خانمها و آقایان گذاشته شده است وباین جهت کار بنده را سهل کرد.

نظر مرحوم فروغی به‌یك‌دستگاه بین‌المللی بیشتر از نظر فلسفی ودور‌اندیشی بودبرای اینکه‌خوب میدانست که این‌دستگاه جامعه‌ملل که‌ابتدا بوجود آمد کافی وشافی برای دردها نخواهد بود، در ژنوهم که گاهی با ایشان صحبت میکردیم راجع به‌مشکلاتی که پیش‌میامد وراه‌حلی برای آن پیدا نمیشد میگفتند که‌این جامعه ملل جواب دردهای مارا نخواهد داد. خاطرم هست وقتی که دراول جنگ بنده از اروپا برگشتم وخدمتشان شرفیاب شدم گفتند دیدید که این جامعه ملل باهم نتوانست از جنگ جلوگیری بکند. ولی مرحوم فروغی عقیده داشت که مقدمات بایستی فراهم بشودباتدریج به نتیجه‌برسد میگفتند که یکی دونسل برای رسیدن به‌مقصود کافی نیست زیراصدها سال گذشت که ساکنین یك کشور بتوانند بصورت ملی فکر بکنند وقبول داشته‌باشندنظم وقانونی برهمه آنهامقرر باشد تاچه‌رسد باینکه دنیا بصورت جهانی فکر بکند و قبول نمایدکه یك‌قوه مافوق‌قوای‌معمولی برهمه آنها تسلط داشته باشد، این بودنظر وخلاصه نظر مرحوم فروغی‌راجع به جامعه‌ملل‌ولی باآینکه به توفیق‌این‌جامعه اعتقادزیادی نداشتند ولی در موقع آنچه ازدستشان برمی‌آمد درتقویت آن میکوشیدند و در جلساتی که تشکیل میشداین فکررا به سایرین‌هم تلقین میکردند.

مرحوم فروغی چندین‌بار بعنوان نماینده ایران به ژنو رفته همینطور که اشاره شد در یکی از این دوره‌ها که ایران عضوشورای امنیت بود مرحوم فروغی بریاست شورای‌امنیت انتخاب‌شد وهمانموقع بود که کلنگ بنای جامعه ملل درژنو بدست ایشان زده‌شد ودرهمان موقع‌هم نطقی فیلسوفانه خیلی کافی راجع به آرزوهائی که هرفردی از جامعه ملل میتواند داشته باشدکردند. در جلسات دیگر جامعه ملل‌هم شرکت‌میکردند یکی‌از آن جلساتی که بنده‌بخاطر دارم موقعی‌بود که دولت‌عراق واردجامعه میشدمرحوم فروغی دریك نطق کوتاه ولی مایه‌داری بعدازآن‌که تبریك‌ورود به‌نمایندگان‌عراق گفتند، گفتنداین‌هم ناگفته‌نماندکه ما بادولت عراق در بعضی مسائل اختلافاتی داریم که حالاکه دراین مجمع برادری واردشده‌است امیدواریم‌بتوانیم آن‌اختلافات رارفع‌کنیم

الان که متأسفانه چهل سال ار آن وقت گدشته آن احتلافات هنور رفع نشده‌است.

مرحوم فروغی عادت باین نداشت که حودرا دریك حامعه‌ای نمایش‌دهد و بهمین‌جهت هم ارحطابه و نطق‌های دور ودرار حتی‌المقدور کناره میگرفتند و فقط سحن کافی و لارم رامیگفتند و همین سبك ایشان در بین نمایندگان دیگر تأثیر بسیار حوبی کرده بود برای اینکه عادت درحامعه ملل این بود که هر نماینده‌ای برای اینکه حودنمائی بکندساعتها وقت‌شنوندگان رامیگرفت وآنها راکسل وحسته میکرد.

نوری که ار دانش مرحوم فروغی بطور طبیعی در اطرافش ساطع میشد محتاح باین نبود که فتیله را بالاتر بکشد و بحواهد روشنی مصنوعی بآن اضافه کند.

مرحوم‌فروغی دردوران خدمات‌دیپلوماتیك‌حود موقعی که درآنکار اسفیر کبیر بودند ودوره آسایی درآن‌وقت نبودایشان برای‌رفع مشکلات و بهبود روابط حدمات ریادی انجام دادند

شهرت مرحوم فروغی مابین سیاستمداران و دیپلماتهای حارحی بیشتر درمداکرات حصوصی‌وکاردر کمیته های کوچك آشکارمیگردید، مرحوم‌فروغی باآن‌حامعیتی که داشتنددرهر محلسی که میرفتندواقعاً بدون‌آنکه من‌مبالغه‌بکنم مستمعین حودرا محدوب میکردند که‌اگر ساعتی‌هم‌ایشان‌صحبت میکردند کسی راحسته نمیکردند.

اگرارىنده بپرسید که صفت برحسته فروغی چه‌بود صرف‌نظر ار دانش ایشان اربطر یك انسان صفت برحسته‌ایشان سلامت عقل واعتدال‌فکر بود یعنی آنچه‌راکه فرانسویها بآن میگویند بن‌سانس (Bon Sens)

مرحوم فروغی دراین‌قسمت درواقع بحداعلا رسیده‌بود و بههمین‌جهت‌بود که شنوندگانش ودوستانی‌راکه دورش حمع میشدند مفتون حود میکرد . علت این‌امتیارو سلامت فکر بنظرم دوچیر است

آقایان وحانمها شاید بدانندکه مرحوم فروغی تحصیلات حودش رادر طب شروع کرد. این‌پایه گداری علمی تحصیلات مرحوم فروغی‌وبعد واردشدن به فلسفه وادبیات آن‌اساس فکر منطقی رادرایشان ایجادکرد ویك نکته دیگر این‌بودکه مرحوم فروغی باتمام گرفتاریهائی که داشت وهمیشه در مدت عمرش مصدرکارهای‌وقت‌گیری بودارحواندن‌کوتاهی‌نمیکرد. من‌مکرر درمنرل‌ایشان

دیده بودم که توی طاقچه‌ها ودم پنجره‌ها یك مقدار کتاب ریخته و میگفتند کاش بیشتر وقت داشتم که اینهارا میخواندم ولی بعد که میرفتم میدیدم اغلب لبه کتابها بریده شده و خوانده‌اند ولی مرحوم فروغی با این که زیاد کتاب میخواند، بعجله وسرسری میخواند مطلب کتاب را حذف میکرد

این ترکیب بناء تحصیل علمی واین خواندن وحذف کردن مطالب بنظر من موجب شده بود که این اعتدال فکری دراو بوجود آید و بهمین جهت درسخت‌ترین مواقع که چند بارمن خودم شاهد بودم شکیبائی، خودداری، وشهامت اوموجب میشد که خودرا گم نمیکرد در آن دوران سخت آشفته نمیشد مرحوم فروغی روحی بسیار کنجکاو داشت مطالبی را که دردوران عمرش دراطرافش اتفاق میافتاد مایل بود که از آنها سردربیاورد خاطرم است بعدازجنگ اول موضوع فرضیه انشتن Einstein یك چیز تازگی داری بود مرحوم فروغی به موضوع علاقه‌مند شده بود درمنزلشان یك عده از مجلات خارجی را جمع کرده بودند، مرحوم رهنما را دعوت کرده بودند مرحوم میرزا ابوالحسن خان فروغی هم حضورداشتند همه مجلات را با دقت میخواندند وبحث میکردند ومیخواستند ازفرضیه نسبی که یك چیز تازه‌ای بود سردربیاورند

موقعی که دیسکور متد Discours de la methode دکارت را ترجمه میکردند میگفتند که من درترجمه این کتاب به قسمتی برخوردم که برایم روشن نبود در یکی ازسفرهایم که به پاریس رفته بودم با یکی ازدوستان دانشگاهی گفتم که من یك اشکالی دارم وآن هم گفته بود که من یکی از استادان فلسفه را که تخصص در فلسفه دکارت دارد دعوت میکنم به جائی و شما این مشکلتان را با او در میان بگذارید میگفتند من وقتی آن قسمت ازکتاب را بازکردم آن استاد خواند و گفت بنظر من هم مشکل می‌آید ولی تا بحال متوجه آن نبودم حالا معلوم میشود انسان وقتی میخواهد ترجمه بکند به مشکلاتی پی‌میبرد که درموقع خواندن عادی متوجه آن نمیشود

بنده عرایضم راکوتاه میکنم وقطعاً آقایان عزیز مطالبشان جالب تراست و یك نکته را عرض میکنم وآن موضوع گزارشهای سیاسی است که مرحوم فروغی در مأموریتهای مختلف خودشان بوزارت خارجه میفرستادند مخصوصاً آن دوره‌ای که در آنکارا بودند وبعدها دوره‌هائی که دراجلاسیه جامعهٔ ملل بودند این یادداشتها که بیشتر بخط خودشان وماشین هم نشده با انشاء خوب وسلیس نوشته شده وانشاء ادبی ایشان درانشاء گزارشهای سیاسی ایشان هم منعکس است بنظر بنده ارزش دارد که دروزارت خارجه آنهارا ازبایگانی خارج کنند وبصورت یك رساله چاپ

بکنند، مسلماً برای کارمندان جوان وزارت خارجه سرمشق بسیار خوبی خواهد بود

بنده عرایضم را ختم میکنم. محاسن ومکارم مرحوم فروغی خیلی بالاتر از این است که من بتوانم عرض کنم همانطور که ترجمه یك شعری از یك زبان بزبان دیگر تقریباً غیر ممکن است و لطافت و ظرافت خود را از دست میدهد همینطور هم شرح زندگی کسی را گفتن غیر از آن است که انسان خود شخصاً با آن انسان از نزدیك آشنا باشد. این عرض بنده را آن اشخاصی که از نزدیك با مرحوم فروغی آشنائی داشته‌اند تصدیق خواهند فرمود

سخنان دکتر عیسی صدیق

شادروان محمدعلی فروغی ذکاءالملك در طول عمر سراسر افتخارش شاغل عالی‌ترین مقامات ارجمند فرهنگی وقضائی و قانونگذاری وسیاسی بود چون ریاست مدرسهٔ علوم سیاسی ــ نمایندگی و ریاست مجلس شورای ملی ــ ریاست دیوان‌عالی کشور ــ وزارت دادگستری و دارائی و جنگ وامور خارجه ــ نخست وزیری ــ ریاست فرهنگستان ایران ــ وزارت دربار، و درهر مقام منشأ آثار جاوید بود وخدمات برجسته بشاهنشاه ومیهن خود نمود ونام شریفش زیب صفحات تاریخ ایران است

آغاز آشنائی بنده با آن بزرگوار از ۱۳۰۲ بود، موقعی که وزارت خارجه را برعهده داشت در آن تاریخ بنده در دارالمعلمین مرکزی بریاست مرحوم ابوالحسن فروغی برادر کهتر ودانشمند او، بتدریس زبان فرانسه وانگلیسی اشتغال داشتم و فرزندان برومند ذکاءالملك در آن مدرسه تحصیل میکردند دراثر علاقه وافری که ذکاءالملك بفرهنگ داشت گاهی بدارالمعلمین سرمیزد وبرای تشویق معلمین ومحصلین درهیئت‌های ممتحنه حضور می‌یافت روزی که درجلسه امتحان شفاهی زبان فرانسه شرکت فرموده بود از پیشرفت محصلین اظهار خشنودی ونسبت بروش تدریس بنده ابراز کمال لطف فرمود ودرتمام عمر این لطف روبفزونی رفت

موضوعی که برای صحبت بنده دراین مجلس معین شده طرز کار فروغی در اداره امور دولت است. بنابراین عرایضم باید مربوط بریاست دولت او باشد مرحوم فروغی سه‌بار بریاست دولت برگزیده شد. نخستین بار درآذر ۱۳۰۴ درآغاز سلطنت رضا شاه کبیر بود که زمامداری او حدود شش‌ماه بطول

انجامید، دومین بار ازشهریور ۱۳۱۲ تاآدرماه ۱۳۱۴ ودفعه‌سوم از ۵ شهریور تا ۱۸ اسفند ۱۳۲۰. درشهریور ۱۳۱۲ که بنده در دارالمعلمین عالی‌بتأسیس دانشگاه تهران مشغول بودم مرحوم فروغی وزارت فرهنگ را بمن تکلیف فرمود ولی بواسطه محظوراتی که در آن موقع وجود داشت ودرجلد دوم‌کتاب یادگار عمر بدان اشارت رفته نتوانستم افتخار عضویت دولت‌او را پیدا کنم‌ولی درسایر امور باآن مرحوم درارتباط بودم وازمحضر شریفش مستفیض میشدم و باوصاف وملکات او تاحدی پی‌میبردم درآن زمان مرحوم فروغی ریاست انجمن آثار ملی را نیز بعهده داشت بنابراین درفراهم ساختن موجبات‌اتمام ساختمان آرامگاه‌فردوسی در ۱۳۱۲ ودرتشکیل و کمك باداره کنگره بین‌المللی فردوسی درمدرسهٔ دارالفنون ومسافرت خاورشناسان در مسیرهمایونی طوس در ۱۳۱۳ ، وظایفی که بهبنده محول فرمود بانهایت صمیمیت انجام دادم در ۱۳۱۴ نیز تجربیاتی راکه راجع بوضع لغات واصطلاحات علمی وفنی در شورای عالی نظام در ۱۳۰۳ ودر دانش سرای‌عالی از ۱۳۱۱ تا ۱۳۱۴ بدست آمده بود دراختیارآن مرحوم گذاشتم که در تـأسیس فرهنگستان ایران مورد استفاده‌واقع شد وازآغاز تشکیل‌آن مؤسسه بعنوان نیابت درخدمت‌آن‌بزرگوار بودم. شرح اقدامات او درفرهنگستان توسط جناب آقای دکتر زعدی‌باطلاع حضار محترم خواهد رسید .

در مهرماه ۱۳۱۹ که تأسیس اداره‌کل انتشارات بعهده بنده محول شد مرحوم فروغی بفرمان رضاشاه‌کبیر صدارت شورای عالی انتشارات را مرکب ازمرحومان علامه محمدقزوینی ودکتر غنی ودکتر شفق وجنابان دکتر سیاسی ودکتر محمود افشار واستاد علی نقی وزیری قبول فرمود وتاشهریور ۱۳۲۰ در تعیین هدف وخط‌مشی اداره مذکور وحفظ وتوسعه و ترویج فرهنگ ایران از راه رادیو ومطبوعات ، مملکت را از نظریات عمیق خود بهره‌مند ساخت

درسومین‌دوره زمامداری‌آن مرحوم‌درشهریور ۱۳۲۰ دراوضاع‌بحرانی واستثنائی‌کشور ، ابتدا بعنوان رئیس‌کل انتشارات سپس بعنوان وزیرفرهنگ از نزدیك شاهد اقدامات وطرزکار او در اداره امور دولت بودم

عصر روز چهارشنبه پنجم شهریور ۱۳۲۰ وقتی جناب آقای علی‌منصور نخست وزیر سه‌روز پس ازحمله قوای بیگانه بایران استعفا داد ، جناب‌آقای نصرالله‌انتظام رئیس‌کل تشریفات سلطنتی باتلفون از مرحوم فروغی‌دعوت‌کرد که درسعدآباد بحضور رضا شاه‌کبیرشرفیاب شود وکمی بعد بااتوموبیل دربار

منزل او درخیابان سپه رفت وبااو رهسپار سعدآباد شد برفروغی وخانواده او که بواسطه ناراحتی قلبی درخانه او جمع بودند معلوم بود دعوت برای چیست ودربازگشت ازسعدآباد همین که برادر وفرزندان اومطلع شدندکه آن مرحوم مأمور تشکیل کابینه شده دچارحیرت شدند وپرسیدند چگونه‌درآن موقع سهمناك باآن‌کسالت مزاج چنان مسئولیت خطیر را بعهده گرفته است آن شادروان درجواب فرمود

«مملکت شصت سال مرا درآغوش خود پرورده و درهای نعمت را بروی من گشوده ومرا بعالی‌ترین مقامات کشوری رسانده است واکنون که رئیس مملکت احساس میکندکه ایران بخدمت من احتیاج دارد چگونه ممکن است از رمقی که برایم باقیست دریغ کنم ولواینکه پایان حیات در نظرم مجسم‌شود؟»

همین تقبل خدمت درآن تاریخ ودرآن حالت درجه فداکاری ومیهن پرستی او را درخدمت بشاهنشاه وکشور روشن میسازد ونشان میدهد چگونه در حفظ قانون اساسی واستقلال مملکت کوشید وعلی‌رغم مشکلات موجود با دوراندیشی کامل ومنطق قوی وشهامت بی‌مانند تمایل قلبی رضاشاه‌کبیررا دائر بر کناره گیری از سلطنت و تفویض‌آن بجانشین قانونی خود شاهنشاه‌آریامهر باحسن تدبیر وکمال آرامی وپختگی وملایمت برآورده ساخت واز مخاطرات سهمگین که کشور را تهدید می‌نمود جلوگیری کرد

روزپنجم‌شهریورپس‌ازبازگشت‌مرحوم فروغی‌ازسعدآباد، بمحض آگاهی از قبول زمامداری او برحسب وظیفه اداری وبمقتضای ارادت دیرین‌وهمکاری درشورای عالی انتشارات تاآن‌روز ، بخانهٔ‌آن مرحوم رفتم واز تقبل مسئولیت خطیر علی‌رغم‌کسالت وضعف مزاج بعرض تشکر وتهنیت پرداختم درجواب من فرمود «گرچه موقع بسیار دشوار و مسائل بسیار غامض در پیش است‌که بنیه سالم و فعالیت شدید میخواهد معذلك امیدوارم قضایا بزودی روشن شود واوضاع متدرجا بحال عادی برگردد » وقتی آخرین اخبار واصله را راجع به بمباران شهرها توسط قوای مهاجم و پیشروی قشون روس بطرف تهران باطلاع او رساندم، درآن ساعات پراز اضطراب چنان قدرت روحی واخلاقی نشان داد وآثاراطمینان بنفس واعتماد به‌آینده‌کشور واستواری ومردی وعظمت در وجنات او پدید آمدکه من شدیداً تحت تأثیر قرارگرفتم وبدستوراوهمان شب در رادیو اعلام شدکه ذکاءالملك بریاست دولت منصوب شده و بامداد روز بعد یعنی ششم شهریور ۱۳۲۰ هیئت وزیران جدید را به مجلس شورای ملی

معرفی خواهد کرد . همین اعلامیه بواسطه محبوبیت فروغی و اعتماد مردم بکفایت وتدبیر او درآرامش مردم وامیدواری وخوش بینی بحل قضایا تأثیر بسیار کرد

یکی از مهمترین مشخصات طرز کار مرحوم فروغی دراداره امور دولت ذوق فوق‌العاده بود **درانتخاب اشخاص** او به‌شیخ اجل سعدی سخت ارادت میورزید وتقریباً تمام آثار اورا برای طبع تنقیح وتصحیح کرده بود وبسیاری از اندرزهای اورا از حفظ داشت وآنها را در زندگانی بکار می‌بست از جمله این دوبیت را

گرت مملکت باید آراسته   مده کار معظم بنوخاسته
نخواهی که ضایع‌شوددور گار   بناکار دیده مفرمای کار

ودر تشکیل دولت جدید که روز پنجشنبه ششم شهریور ۱۳۲۰ به‌مجلس شورای ملی معرفی کرد مدلول دوبیت مذکور را باتمام ضیق وقت وشتابی که‌در کار بود رعایت فرمود

در آن ایام پراز نگرانی وآشوب مهمترین وظیفه دولت روشن ساختن سیاست مملکت نسبت بآینده ومذاکره بادول مهاجم‌بود . برای این‌کارفروغی بانصب مرحوم علی سهیلی بوزارت خارجه حسن انتخاب خود را نشان داد سهیلی از اعضاء قدیمی‌وزارت خارجه بود و از اواخر ۱۳۰۰ خورشیدی‌قریب دو سال در مسکو زیر نظر تقی‌زاده مشغول مذاکره وعقد بازرگانی وپستی وکنسولی‌بادولت جماهیر شوروی بود وزبان روسی‌را فرا گرفته بود وباعده‌ای اززجال روسیه‌آشنا شده‌بروحیه‌آنها پی‌برده بود وهمین اوصاف موجب‌کامیابی او در مذاکرات بااسمیرنوف سفیر شوروی ودولت روس بود . حسن انتخاب دیگر فروغی درهمان ایام تیره وتار مربوط بحکومت نظامی پای‌تخت بود درآن اوقات ستون پنجم در داخل‌کشور وراديوهای بیگانه از خارج‌کشور در مردم تولید رعب و وحشت میکردند واخبار دروغ ومدهش پراکنده میساختند مانند بمباران سعدآباد توسط هواپیماهای روس وعزیمت رضاشاه‌کبیر باصفهان وتغییر پایتخت و حرکت قشون روس بطرف تهران فروغی حکومت نظامی تهران را به‌سپهبد امیر احمدی واگذار فرمود که درآن موقع تنها افسری‌بود که مفتخر بدرجه سپهبدی‌بود وبه‌شاهدوستی وقوت اراده وسرعت تصمیم‌مشهور بود . بروزشنبه هشتم شهریور وقتی سپهبد امیراحمدی نخستین اعلامیه‌حکومت

نظامی را منتشر کرد وعده‌ای سواره نظام را مامور گشت در خیابانها نمود در روحیه مردم چنان تأثیر کرد که مغازه‌ها ودکانها ظرف سه چهار روز باز شد وکسانی که از ترس ناامنی عازم مسافرت بودند از حرکت منصرف شدند وکمبود خواربار که در اثر وارد نشدن آرد وگندم بشهر مردم را تهدید به قحطی میکرد بتدریج برطرف شد

دومین مشخص عمده طرز کار فروغی در اداره امور دولت **آزاد گذاردن وزرا در کار خود بود** مشروط براینکه اولا سیاست عمومی دولت را رعایت کنند ودر کلیات امور خود را مسئول اعمال دولت بدانند ثانیاً تصمیماتی که میگیرند طبق قوانین موضوعه باشد فروغی به کسانی که بهمکاری خود دعوت نموده بود اعتماد داشت ودر جلسات هیئت دولت بآراء وعقاید هریك از وزرا احترام میگذاشت ودر امور داخلی وزارتخانه‌ها مداخله نمیکرد خود بنده دروزارت فرهنگ ودانشگاه تهران تصمیماتی که طبق قانون اتخاذ کردم مانند دعوت هیئتی از استادان مامور دانشگاه کلمبیا برای معاینه مدارس ایران وکمك باصلاحات آنها ـ تصفیه واصلاح دانشکده حقوق وبعضی از ادارات وزارت فرهنگ ـ دادن اختیار حل وفصل امور برؤسای ادارات ـ تأسیس شورای فرهنگ در شهرستانها مستقلا وبدون احتیاج بمراجعه برئیس دولت صورت گرفت تنها در مواقعی که به بحث وزیر شکایتی برده میشد ، از وزیر مسئول درخلوت با نهایت ملایمت وملاطفت توضیح میخواست ودستور مقتضی صادر میفرمود

سومین مشخص عمده طرز کار فروغی در امور دولت **موقع شناسی** او بود فروغی شم خاصی برای تشخیص بهترین موقع برای اقدام بمهمترین وفوری ترین کار داشت هیچ فراموش نمیکنم که روز جمعه هفتم شهریور ۱۳۲۰ ساعت ده ونیم شب آن رادمرد سالخورده بیمار از منزل خود بخانه من تلفون کرد واعلامیه‌ای دیکته نمود که فوراً در رادیو منتشر شود بدستور تلفونی بنده موسیقی آن ساعت رادیو قطع شد واعلامیه دولت باطلاع عموم رسید مفاد اعلامیه این بود که مردم متانت وخونسردی خود را حفظ کنند وبه اراجیف واخبار مفسده‌انگیز ترتیب اثر ندهند ومطمئن باشند که جای نگرانی نیست ودولت بوظایف خود عمل میکند وموجبات آسایش عموم اهالی را فراهم میسازد در آن ساعت شب که عده‌ای از توانگران وصاحبان جاه ومقام از ترس بهم خوردن اوضاع وورود قشون روس به تهران وعلی‌رغم فقدان بنزین وتعطیل فروشگاههای

نفت وسایل عزیمت باصفهان و شیراز را تهیه میکردند اعلامیه دولت تأثیر فوق‌العاده در تسکین مردم کرد ومانع بی‌نظمی وهرج ومرج گردید .

این شم موقع‌شناسی‌را فروغی درمورد اخذ تعهد از دول مهاجم به‌تخلیه ایران از نیروهای بیگانه در پایان جنگ جهانی دوم بحداکثر بکار برد . از ساعتی که زمام امور را بدست گرفت همواره دراین فکر بودکه پس از متوقف ساختن حرکت قشون روس بطرف تهران و بیرون آوردن مملکت ازحال اشغال نظامی ، برای بیرون رفتن نیروهای بیگانه از ایران در خاتمه جنگ ، تعهد رسمی بگیرد . درآن موقع دولت جماهیر شوروی در مقابل هجوم برق آسای قشون آلمان به‌قفقاز سمالی احتیاج حیاتی بکمك دولت انگلیس داشت‌و بحکم لزوم تاحدی به‌پیشنهادهای دولت انگلیس روی موافق نشان میداد .

فروغی‌میدانست که باسوابق رقابت‌دیرین انگلیس‌وروس ، نفع‌انگلستان دراین است‌که بعدازجنگ قشون روس از ایران خارج شود ــ از قرارداد عدم تعرض روس و آلمان مورخ مرداد ۱۳۱۸ ومواد محرمانه آن آگاه شده بود ــ اطلاع هم حاصل کرد که هجوم قشون روس بخراسان درسوم شهریور برخلاف موافقت وسیاست‌دولت انگلیس صورت گرفته ــ اختلاف بین‌دول روس وانگلیس را در یادداشتهای متبادل باایران از۷ تا ۱۸ شهریور ۱۳۲۰ بویژه درقسمت امتیاز نفت خوریان واختلاط نظامیان بیگانه بامردم ایران در مدنظرداشت، بنابراین موقع را مغتنم شمرد و بادولت انگلیس عقد قرارداد رادرمیان گذاردو برای‌نیل‌باین‌مقصودتقریباًهرروز سرریدربولارد Sir Reader Bullard سفیر انگلیس را بمنزل خود دعوت میکرد ودر شهریور واوایل مهرماه بواسطه گرمی هوا در زیر زمین خانه خود بااو خلوت ومذاکره میکرد ودرباب عقدقرارداد پافشاری میمود ومعتقد بود تازمانی که احتیاج بحمل مهمات وخواربار از راه ایران فوق‌العاده شدید است باید قراردادی بسته شود ودرکابینه‌ای که در روز ۳۰ شهریور ۱۳۲۰ تشکیل گردید وبنده وزارت فرهنگ وریاست دانشگاه‌را بعهده داشتم دولت انگلیس طرح قرارداد را تهیه‌کرد وبتوانست در اثر اوضاع جنگ درآن‌ایام ، موافقت دولت شوروی‌را بدست آورد. متن انگلیسی‌قرارداد بدولت تقدیم ودروزارت خارجه بفارسی ترجمه شد وتطبیق متن باترجمه‌بعهده بنده واگذار گردید وپس ازطرح درجلسه هیئت وزیران به‌مجلس شورای ملی تقدیم شد ودر بهمن ۱۳۲۰ بتصویب رسید وچهارسال بعد در ۱۳۲۴ که‌جنگ

پایان یافت ودرموقع مقرر نیروی شوروی ایران را تخلیه نکرد ناراد؛ پاسخ وشجاعانه شاهنشاه آریامهر شکایت ایران در شورای امنیت سازمان ملل متحد مطرح گردید ملاحظه شد قراردادمذکورچه سند ناارزش وقاطعی برای اثبات حق وپیشرفت مقاصد ایران بوده وبالاخره باعث بیرون رفتن قشون روس از ایران دراردیبهشت ۱۳۲۵ گردید .

این بود شمه‌ای از طرزکار فروغی درامور دولت درایامی که بنده باآن مرحوم افتخار همکاری داشتم ودراینجا بطور نمونه بعرض رسید فروغی علاوه براحراز عالی‌ترین مراتب فضل ودانش که موضوع بحث آقایان مینوی وحبیب یغمائی است وعلاوه برخصائلی که از او ذکر کردم عارف وحکیم وخداپرست بود ــ آرامش خاطر وصفای باطن داشت ــ بااخلاص تام شاهنشاه را ستایش میکرد ــ در زمامداری اوعقیده افلاطون که بهترین دولت آن است که حکیم حاکم‌شودمصداق پیدا کرد ــ درهرمقام که بود بدون تکلف وبسادگی‌میزیست ــ بمال ومنال دنیا توجه نداشت ــ نسبت بامور مملکت راز دار بود و از تظاهر پرهیز میکرد ــ دراستغناء طبع وعزت‌نفس ومناعت سرمشق بود حقیقت آن که مکارم‌اخلاقی او بحدی است که من از ذکر تمام آنها عاجزدارم

فنون وفضل ورا غایتی وحدی نیست　　که نفس ناطقه را قدرت بیان ماند

همین‌قدر کافی است عرض کنم که صفات وملکات وخدمات فروغی بحدی بزرگ وبرجسته است که اکنون دانشگاه تهران پس از ۲۹ سال که از رحلت اوگذشته این محلس را باحضور بزرگان ودانشمندان‌کشور برای تحلیل از شخصیت بارز اوبرپا کرده وبذکر جمیل‌ازمناقب ومقامات معنوی اومی‌پردازد.

خنك‌تنی که پس‌ازوی‌حدیث‌خیر کنند　　که جز حدیث نمی‌ماند ازبنی‌آدم

سخنان غلامعلی رعدی آذرخشی

وظیفه‌ای‌که امروز برعهده من محول شده وباعث افتخارم میباشد این است که درباره فروغی در فرهنگستان وعقاید او درباب زبان فارسی مختصری بعرض حضار گرامی برسانم .

بدیهی‌است که منظوراز تعبیر«فروغی درفرهنگستان» بیان تأثیرشخصیت او دراین مؤسسه میباشد . برای توضیح این تأثیر ناگزیرم قبلا بعنوان‌مقدمه

بگویم که باعتقاد من و بدون کمترین مبالغه محمدعلی فروغی یکی از دانشمندترین وروشن‌بین‌ترین و بزرگترین رجال ایران در قرن حاضر بود. یکی از خصوصیات بارز او جنبه جامعیت کم نظیرش میباشد واین جامعیت شرکت اوضاع واحوال استثنائی ومتعددی برای اودست داده بود زیرا اولا هوشی سرشار وذهنی جوینده ودقتی فراوان داشت. ثانیاً در خانواده‌ای تربیت شد که از میراث علم وادب بهره‌مند بود. باین معنی که جدش از نخستین ایرانیانی است که با بعضی از رشته‌های علوم جدید آشنائی یافته ودرصدد ترویج آنها برآمدند. پدرش محمد حسن فروغی (ذکاء الملك اول) مردی ادیب وشاعر ونویسنده و مؤلف کتابهای متعدد وروزنامه نگاری روشنفکر بود که در تعلیم وپرورش دوفرزند خود محمد علی فروغی وابوالحسن فروغی کوشش واهتمام فراوان بکار می‌برد. محمدعلی فروغی که موضوع بحث ماست دراین محیط خانوادگی مساعد ومشوق قریحه وهوش فطری خود را بکار انداخت. علاوه برفراگرفتن زبان وادبیات فارسی ومقدمات زبان عربی و ورزش درفن نویسندگی در اغلب رشته‌های معلومات جدید هم از فیزیك وشیمی وپزشکی و ریاضیات وهیئت گرفته تا فلسفه و علم حقوق وعلوم سیاسی اطلاعات وافی بدست آورد. زبان وادبیات فرانسه رانحوبی وزبان انگلیسی را درحد رفع احتیاج یادگرفت ودرفن ترجمه مهارت خاصی کسب کرد. فروغی بسبب این جامعیت وتنوع معلومات واحاطه برمباحث علمی وادبی واجتماعی باذوق سلیم وطبع معتدل وروح واقع بینی که داشت می‌توانست هنگام اظهارنظر وداوری واخذ تصمیم درهرامری اعم از امورسیاسی واجتماعی وفرهنگی رابطه آن را باسایر امور ازمدنظر گذرانده وبه‌روشنی درك وبیان کند واز خطر شیفتگی واغراق وافراط وقضاوت یك جانبه باشتاب زده برکنار بماند. بالاتر از همهٔ اینها آن مرحوم ازلحاظ مکارم اخلاقی و عوالم معنوی انسان بزرگی بود که بآسانی حس احترام واعتماد صاحب نظران را بسمت بخود جلب میکرد.

فروغی که دارای چنین جامعیت و شخصیت ممتازی بود، بجهاتی که در مقاله‌ای بی‌امضاء بنام «تاریخچی از فرهنگستان ایران» در شماره اول سال اول مجلهٔ فرهنگستان شرح داده‌ام ـ وآن مقاله در مقدمه لغت‌نامه دهخدا هم درج شده است ـ در اوائل ۱۳۱۴ هجری خورشیدی ودرزمان سلطنت اعلیحضرت

رضا شاه کبیر و باکسب اجازه از شاهنشاه فقید فرهنگستان ایران را باهمکاری
وزیر معارف دانشمند و بلند همت خود جناب آقای علی اصغر حکمت تأسیس
کرد بطوریکه در آن مقاله به‌تفصیل ذکر شده است درسال ۱۳۱۳ «ناگهان
اندیشه‌های تندی درباب اصلاح زبان ولغت وطرز نگارش فارسی بوجود آمد
وعلل واسباب متعدد موجب ایجاد اضطراب و تشویش خاصی در اوضاع ادبی
ولغوی ایران شد. بدین معنی که بقول مرحوم فروغی برای بعضی ازعلاقه‌مندان
به‌ترقی زبان فارسی این فکر پیش آمد که برای معانئی که امروزه الفاظ فارسی
برای آنها وجود ندارد یااستعمال نمیشود اصطلاحات وضع کنند لیکن غالباً
دیده شد کارهائی که دراین باب می‌کنند بی‌رویه است واز روی مبنای صحیح
و ذوق سلیم نیست». عیب کار دراین بود که درآن موقع عده‌ای از این اشخاص
دراغلب وزارتخانه‌ها و مؤسسات دولتی وغیر دولتی انجمن‌هائی تشکیل داده
وهر کدام مطابق ذوق وسلیقه خود لغات واصطلاحاتی حتی بجای کلمات معمول
ومأنوس ورایج وضع وجعل کرده درمقالات ورسالات خود بکار می‌بردند ویکی
از آن انجمن‌ها که در وزارت جنگ تشکیل شده بود غالباً باشتابزدگی و بدون
مطالعه کافی، هرهفته عده‌زیادی ازلغات‌را که مدعی بود برخی از آنهاازربانهای
قدیم قبل از اسلام ایران اقتباس شده بالطائف الحیل به‌تصویب مقامات عالیه
رسانده واستعمال آنها را بروزارتخانه‌ها تحمیل میکردند. درنتیجه این‌وضع
اغلب مقالات روزنامه‌ها ومکاتبات اداری نامفهوم شده بود واگر آن روش‌دوام
می‌یافت بزودی هرج ومرج چاره ناپذیری برزبان فارسی مستولی میشد. در
آن گیرودار که بازبقول فروغی «بادسماهتی میوزید» آنمرحوم باتوسل بمقام
سلطنت وباتوضیح مطالب اجازه تحصیل کرد که برای پایان دادن باقدامات
خودسرانه وتفنن‌آمیز بعضی از وزارتخانه‌ها ومؤسسات وبمنظور مطالعه دقیق
واخذ تصمیمات سنجیده درامر پیراستن زبان از الفاظ نامتناسب خارجی
فرهنگستانی مرکب از دانشمندان واهل لغت ومحققان تشکیل شود وچون با
این تدابیر توانست که دستگاههای گوناگون وبکارزنگ امتسارى اشخاص
غیر مسئول وانجمن‌های افراطی ویا غیر صالح را برچیند یکی از بزرگترین
خدمات را درباره زبان فارسی انجام داد. بنابراین ایجاد فرهنگستان درآن
موقع بحرانی در درجه اول مدیون شخصیت وموقع‌شناسی وچاره‌جوئی مرحوم

فروغی بود . بار دیگر که شخصیت فروغی در فرهنگستان تأثیر بخشید هنگام تدوین اساسنامه آن بود . برای اطلاع بعقاید آن مرحوم در خصوص مقاصد و وظائف فرهنگستان کافی است که بماده اول ودوم اساسنامه آن مؤسسه مراجعه شود زیرا هردو ماده بقلم اوست. بخاطر دارم که در اوائل سال ۱۳۱۴ که متصدی اداره کل انطباعات در وزارت معارف بودم بحضور آن مرحوم رفتم و درباره اینکه طرح اساسنامه فرهنگستان چگونه تنظیم شود کسب تکلیف کردم. مرحوم فروغی که کاغذ سفید دم دست نداشت پس از چند دقیقه تفکر پاکتی که شامل یك نامه اداری بود از جیب خود درآورد ودراندك زمانی درپشت همان پاکت ودر حضور من ماده اول ودوم اساسنامه را که ساهکاری است از ایجاز ورسائی وملاحظه کلیه دقائق وجوانب امر بخط خود نوشت وحضور ذهن ونظم فکری واحاطه او به موضوع مورد بحث مرا بشدت تحت تأثیر قرار داد

آن دو ماده را میخوانیم زیرا معتقدم مندرجات آنها می‌تواند در زمان ما وتاسالیان دراز در امرحفظ وتوسعه وترقی زبان وادبیات فارسی راهنما والهام بخش هر فرهنگستان واجد شرائطی باشد از این گذشته این دو ماده اصول عقاید مرحوم فروغی را درباره زبان فارسی دربردارد

ماده اول ـ برای حفظ وتوسعه وترقی زبان فارسی انجمنی بنام فرهنگستان ایران تشکیل میشود

ماده دوم ـ وظائف فرهنگستان بقرار ذیل است

۱ـ ترتیب فرهنگ بقصد رد وقبول اصطلاحات در زبان فارسی

۲ـ اختیار الفاظ واصطلاحات در هررشته از رشته‌های زندگانی باسعی دراین که حتی‌الامکان فارسی باشد

۳ـ پیراستن زبان فارسی از الفاظ نامتناسب خارجی

۴ـ تهیه دستور زبان واستخراج وتعیین قواعد برای وضع لغات فارسی واخذ یارد لغات خارجی .

۵ـ جمع‌آوری الفاظ واصطلاحات پیشه‌وران وصنعتگران .

۶ـ جمع‌آوری لغات واصطلاحات ازکتب قدیم .

۷ـ جمع‌آوری لغات واصطلاحات واشعار وامثال وقصص ونوادر وترانه‌ها وآهنگ‌های ولایتی .

۸ــ جستجو وشناساندن کتب قدیم وتشویق بطبع ونشر آنها

۹ــ هدایت‌افکار به‌حقیقت ادبیات وچگونگی نظم ونثر واختیار آنچه‌از ادبیات گذشته پسندیده است و ردآنچه منحرف میباشد وراهنمائی برای‌آینده

۱۰ــ تشویق شعرا ونویسندگان در ایجاد شاهکارهای ادبی

۱۱ــ تشویق دانشمندان بتألیف و ترجمه کتب سودمند بفارسی فصیح ومأنوس

۱۲ــ مطالعه دراصلاح خط فارسی

بحث دراین‌که فروغی‌در نوشتن این‌مطالب وانتخاب این‌الفاظ چه‌وسعت نظر ودقتی بکار بسته واز رعایت هیچ نکته‌ای فروگزار نکرده است می‌تواند موضوع رساله مفصلی باشد ومخصوصاً باید توجه داشت باینکه درنظراو وظیفه فرهنگستان فقط پیراستن زبان از الفاظ نامتناسب خارجی نبوده بلکه‌وظائف خطیر دیگری هم داشته که اهم آنها مندرجات بند ۹ و ۱۰ یعنی هدایت افکار به حقیقت ادبیات وچگونگی نظم ونثر الی‌آخر وتشویق شعرا و نویسندگان بایجاد شاهکارهای ادبی بوده است

اکنون این سئوال پیش می‌آیدکه فرهنگستانی‌که فروغی به‌تأسیس آن همت‌گماشت وچنین اساسنامه جامعی برای‌آن نوشت چرا آنچنانکه می‌بایست نتوانست وظائف خود را انجام دهد وپس ازپنج شش‌سال فعالیت‌کم فایده عملا دچار تعطیل شد در جواب بایدگفت‌که اولا نفس تأسیس فرهنگستان درآن موقع ، بحران تب‌آلودی راکه برزبان فارسی عارض‌شده بود فرونشاند‌واگر این مؤسسه نتوانست باانجام وظائف مهم خود مستقیماً خدمت مثبتی دربـاره زبان فارسی انجام دهد لااقل موفق شدکه زمام عمل را ازدست‌گروهی‌افراطی بدرآورده واین خدمت منفی ولی قـابل توجه را که عبارت بود از منع رواج هزاران لغت مجعول ونامأنوس در هرهفته وهرماه تقدیم جامعه ایرانی کند ثانیاً باید بخاطر آوردکه فروغی‌که درخرداد ۱۳۱۴ در مقـام نخست وزیری فرهنگستان را تأسیس‌کرد ودرماههای اول عملا ریاست واداره جلسات آن را برعهده‌گرفت بانهایت شور وشوق وعلاقه وحسن تدبیرخط مشی وسیاست‌کلی آن را تعیین فرمود ولی در اواخر همان سال از سمت نخست‌وزیری وهمچنین از ریاست عملی فرهنگستان برکنار شد . پس از وقایع شهریور ۱۳۲۰ نیز که

برای آخرین بار به‌نخست‌وزیری انتخاب شد از دی ماه ۱۳۲۰ تاتاریخ‌وفات یعنی تاپنجم آذرماه ۱۳۲۱ رسماً ریاست فرهنگستان را داشت ولی دراین‌مدت کمتر ازیکسال هم‌که مصادف باشغال کشور ازطرف قوای‌بیگانه بود وهمچنین بسبب ضعف مزاج وبیماری‌که منتهی به‌مرگ تأسف‌انگیز او در۶۷ سالگی‌شد نتوانست بوضع فرهنگستان‌که درفاصله ۱۳۱۵ و ۱۳۲۰ از وظائف اصلی‌خود منحرف شده بود سروسامانی بدهد من اطمینان دارم که اگر پیشامدهـای سیاسی‌موجب‌آن نمی‌شدکه فرهنگستان درسالهای اول‌تأسیس خود ازسرپرستی فروغی محروم بماند قسمت مهمی‌از مقاصد وظائف مندرج دراساسنامه‌برآورده وانجام‌داده میشد زیرا سرپرستی فروغی جنبه تشریفاتی نداشت ومنحصر باداره جلسات نبود بلکه اودراین‌مقام ازطرفی‌این‌مؤسسه را دربرابرفشارهاوتوقعات بیجای بعضی ازمقامات وگروههای متنفذ حمایت میکرد وازطرف دیگر مانند يك مرشد وراهنمای‌مورد احترام می‌کوشیدکه درداخل فرهنگستان بین اعضاء آن‌که بعضی تندرو وبعضی میانه‌رو وبرخی محافظه کار بودند بااستدلالی متین وبیانی دلنشین توافق وحسن تفاهمی برقرارکنند بیاد دارم‌که درسال ۱۳۱۴ دوتن‌از اعضاء افراطی‌فرهنگستان دریکی ازجلسات اصرار داشتندکه يك‌کلمه ثقیل ونامأنوس زبان اوستائی بعنوان معادل يك‌کلمه عربی رایج وساده‌مستعمل درفـارسی پذیرفته شود مرحوم عبدالعظیم قریب بااین پیشنهاد مخـالف بود ومیگفت‌اولا این‌کلمهٔ عربی هزارسال‌است‌که درفارسی وارد ومعمول شده‌وجزء دارائی زبان ماست ثانیاً زبان اوستائی مرده و متروك شده وكلمات آن بـا کلمات فارسی امروزی هماهنگی ندارد دوعضو افراطی ازاین بیان مرحوم قریب برآشفتند وعوغائی براه انداختند وگفتند شمـا حق ندارید‌که به زبان اوستائی که زبان مقدس نیاکان ماست اهانت‌کنید وآن را زبانی مرده بخوانید دراین اثنا مرحوم فروغی‌که رئیس جلسه بود بی‌آنکه یکی از دو طرف بحث را مستقیماً مورد حمایت یاملامت قرار دهد ناگهان رشته سخن رابدست‌گرفت وبامتانت تمام از فرد فرد حضار پرسیدآیا پدر او مرحوم محمد حسین فروغی را می‌شناختند یانام اورا شنیده‌اند؟ یکايك‌اعضاء فرهنگستان جواب مثبت‌دادند وهرکدام شرحی درباره فضائل‌محمدحسین فروغی بیان‌کردند . آنگاه‌مرحوم محمدعلی فروغی‌گفت‌آقایان بشهادت همه شما پدرمن مردی دانشمندوارجمند بوده ومن بفرزندی او مفتخرم بااین وصف اگر همه شمـا بمن بگوئید که پدرت‌مرده است من‌حق‌ندارم ازشما برنجم زیرا مسلم است‌که پدرم‌مرده است

زبان اوستائی هم درست است که زبان مقدس نیاکان ما بوده است ولی چه میتوان کرد آن زبان هم مرده ومتروک شده وانصاف نیست که ما بکسی که این حقیقت واضح را اعلام میکند بتازیم ودر وطن پرستی او تردید روا داریم این بیان شیوا واین استدلال سقراطی فروغی مانند آبی که بر آتش ریخته شود جلسه را بحال عادی درآورد وبحث درمحیطی آرام ودور ازهیاهو ادامه یافت

فروغی در ۱۳۱۴ برای روشن ساختن اذهان درباره اهمیت وظائف فرهنگستان خطابه‌ای تحت عنوان «فرهنگستان چیست» ایراد کرد ودر ۱۳۱۵ پس از برکناری از ریاست فرهنگستان همین که احساس کرد که آن مؤسسه بتدریج از وظائف اصلی خود منحرف می‌شود وحتی درامر انتخاب معادل برای الفاظ عربی وفرهنگی عالماً برخلاف اصول وقواعد صحیح عمل میکند کوشید تابلکه باتوجه ساختن افکارعمومی ، درحد امکان از این وضع جلوگیری کند وبدین منظور در آن سال نامه مفصلی در ۶۸ صفحه بنام پیام من بفرهنگستان نوشت وبچاپ رسانید

خطابه ونامه مذکور از آثار بسیار ارزنده فروغی است ودر آنها عقاید خود را درباره‌فرهنگ وادبیات وزبان و درباب عیوب ونقائص زبان فارسی امروزی وخطرهای‌کنونی‌وآینده وراه‌رفع این‌عیوب وجلوگیری از آن خطرها بیان‌کرده است وچون وقت محدود اجازه نمیدهدکه حتی خلاصه آنها را نقل کنم ناگزیر درباره عقاید فروغی‌درباب زبان فارسی بآن مقدارکه ضمن‌اشاره به‌ماده اول و دوم اساسنامه معروض داشتم اکتفا میکنم واز حضار محترم تمنی دارم برای مزید توضیح بآن دوسند مهم مراجعه فرمایند همچنین امیدوارم اولیاء ارجمند دانشگاه تهران‌که بااقدام به‌تشکیل‌این مجلس یادبود موجبات امتنان همه علاقه‌مندان به‌تجلیل از مفاخر کشور را فراهم آورده‌اند باتجدید چاپ وسعی درنشر خطابه وپیام مورد بحث‌که قواعد سالم ساختن وغنی‌ساختن وتوسعهٔ زبان فارسی را در زمینه‌های علمی وادبی درعین حفظ اصالت‌آن به روشن‌ترین وقانع کننده‌ترین وجامع‌ترین وجهی بدست میدهند چراغی فراراه کسانی بگیرندکه ،خواهند در این راه دور از شائبهٔ دعوی وتعصب جاهلانه وتظاهر قدمی بردارند .

درخاتمه از اظهار این نکته نمی‌توانم خودداری کنم که خدمات فروغی بزبان وادبیات فارسی مانند سایر خدمات اجتماعی او فراموش شدنی نیست وچنانکه دوست‌دانشمندم جناب‌آقای دکتر علی‌اکبرسیاسی رئیس اسبق‌دانشگاه تهران چند هفته یاچند ماه پس ازدرگذشت آنمرحوم بیان داشتند شخصیت

فروغی مانند یك تابلو نقاشی گرانبهائی است که برای اینکه بهتر به زیبائی آن پی ببریم باید چند قدم عقب‌تر برویم. اکنون که سی سال از مرگ آن بزرگوار گذشته این معنی حاصل شده و با گذشت زمان قدر و منزلت والای او بیشتر و بهتر آشکار خواهد شد.

سخنان مجتبی مینوی

پنجاه و پنج سال پیش از این بود (۱۳۳۶ قمری) که بنده در کلاس اول دارالفنون درس می‌خواندم. روزی بما اعلام داشتند که امروز بعد از ظهر در ایوان غربی دارالفنون کنفرانسی داده خواهد شد آنجا حاضر شوید. کنفرانس دهنده مرحوم میرزا محمدعلی خان ذکاءالملك فروغی بود و موضوع کنفرانس تحقیق در احوال فردوسی طوسی. در آن روز در خارج ایران جنگ جهانی اول مشتعل بود.

مرحوم ذکاءالملك در آن سال درست بیاد ندارم که رئیس دیوان عالی تمیز بود یا کار دیگری داشت، اما ما شاگردان دارالفنون با اسم او آشنا بودیم و می‌دانستیم که در جزء کارهای دیگر در مدرسهٔ علوم سیاسی هم درس می‌دهد و برادرش میرزا ابوالحسن خان فروغی را مکرر دیده بودیم که در کلاسهای بالاتر از کلاس ما درهمان دارالفنون درس می‌داد. اما اولین مرتبه بود این مردی را که از رجال مهم مملکت ایران بود از نزدیك می‌دیدم و صدای آرام و با وقار و با طمأنینه اورا می‌شنیدم، اولین دفعه بود که با جزئیات احوال فردوسی بآن نحو که مرحوم فروغی تقریر می‌کرد آشنا می‌شدم، اولین بار بود که نامهای مستشرقینی مثل ژول مهل و باربیه دومینار و نلدکه را می‌شنیدم اگرچه چندسال طول کشید تا اهمیت تحقیقهای آنان برمن معلوم شد.

تاریخ مختصر ایرانی که ما در کلاس پنج و شش ابتدائی خوانده بودیم تألیف همین محمدعلی خان فروغی بود و این جملهٔ اول آن برای ما ضرب‌المثل شده بود که «مملکت ما ایران است و ما ایرانی هستیم و پدران ماهم ایرانی بوده‌اند». درسالهای مدارس متوسطه یك تاریخ ایران مفصلتر بما درس دادند که آن‌راهم همین محمدعلی خان ترجمه و تألیف کرده بود ولی پدر او مرحوم محمدحسین ذکاءالملك فروغی آن‌را نگارش کرده بود، سالها گذشت تا دانستم که در تألیف قسمت تاریخ اسلام این کتاب مرحوم میرزا شیخ محمدخان قزوینی‌هم قبل از رفتن بفرنگستان دست داشته است.

بعدها کتابی درعلم بدیع و کتابی دیگر در تاریخ ادبیات واحوال شعرا درمدرسه درس‌خواندیم‌که آنهاهم نوشتهٔ مرحوم محمدحسین‌خان ذکاءالملك بود وقتی‌که می‌خواستیم‌کتابی‌خارج ازکتب درسی بخوانیم هم بارها نام ذکاءالملك فروغی اول روبرومی‌شدیم وکتابهائی بما توصیه می‌شد از قبیل‌عشق وعفت، کلبهٔ هندی ، عصر بشر ، سفر هشتاد روزهٔ دور دنیا ، بوسهٔ عذرا ، غرائب زمین و عجائب آسمـان، و امثال اینها ـ کتابهائی‌که انشاء و نگارش محمد حسین‌خان فروغی بود اگرچه اشخاص دیگری ، ومن جمله محمدعلی‌خان پسر فروغی و شیخ‌محمد قزوینی وغیرهم آنهارا تألیف یا ترجمه‌کرده بودند . دردارالمعلمین مرکزی‌که داخل‌شدم رئیس مدرسه مرحوم میرزا ابوالحسن‌خان فروغی‌بود که اصول تعلیم وتربیت ومنطق وتفسیررا بما درس‌می‌داد[۱]، ودرکلاس مدرسه با دو تن ازپسران محمد علی فروغی‌هم درس بودیم، آقا محسن‌خان وآقا جوادخان خلاصه اینکه تمام دورهٔ درس‌خواندن ونشوونمای ما با تألیفات فروغیها واسم خاندان فروغی بهم پیچیده بود . اوراقی مشوش را که مجموعهٔ مقالات میرزا ابوالحسن‌خان‌بودخوانده بودم وسعی‌کرده بودم‌که بفهمم . دورهٔ نزدیك‌بکاملی از نه سالهٔ جریدهٔ تربیت بمن دادند و من بسیاری از اوقات بخواندن مقالات آن مشغول‌میشدم . درمدرسهٔ دارالمعلمین مرکزی دومجلهٔ اصول‌تعلیم و فروع تربیت منتشرمی‌شدکه ما شاگردها غالب‌آنها را می‌خواندیم . یك وقت معلم ما مرحوم‌میرزاعبدالعظیم‌خان‌قریب‌گرکانی‌بمن‌تکلیف‌کردکه‌درشرح‌حال‌فردوسی و راجع به شاهنامهٔ اوگفتاری تهیه‌کنم و در سرکلاس بخوانم اما شاهنامه نداشتم آقا جوادخان نسخه‌ای ازشاهنامهٔ چاپ بمبئی بمن امانت داد. دو سه ماهی نزد من‌بود تاگفتارخودرا تهیه‌کردم وابیاتی ازشاهنامه برگزیده‌ضمیمهٔ آن‌کردم . در ضمن ملتفت شدم‌کـه متن این‌شاهنامه تصحیح‌کردهٔ مرحوم آقا محمد مهدی ارباب اصفهانی است‌کـه پدر محمد حسین‌خان ذکاءالملك فروغی بوده است . بعدها دانستم‌که این آقا محمد مهدی اربـاب ازفضلا و ادبای بنام بوده وتألیفات متعدد داشته است‌من‌جمله‌کتابی درباب‌تاریخ‌وجغرافیای‌اصفهان بنام « نصف جهان » نوشته بوده است و تاریخ وصاف چاپ بمبئی هم به اهتمام همان‌آقا محمد مهدی‌ارباب بطبع‌رسیده بوده است ، هنوزشاگرد دارالمعلمین بودم‌که به‌بنده اجازه دادند برخی‌شبهای هفته‌که مرحوم ادیب پیشاوری بخانه

۱ـ در باب مرحوم میرزا ابوالحسن خان ممکنست عقاید مختلف باشد بنده همین‌قدر می‌دانم‌که‌گردنم زیر بارمنت اوست

مرحوم فروغی می‌آمد بنده هم شبها آنجا حاضر باشم و شعرهای او را که شیخ‌الملك اورنگ می‌خواند بشنوم. آن نسخهٔ شاهنامه‌ای که مرحوم جوادخان بمن امانت داده بود اختصاص دیگری داشت

در سراسر کتاب پهلوی روی بعضی از بیتهای آن با مرکب سیاه نقطه‌ای گذاشته بودند و آن‌را باصطلاح برگزیده و منتخب کرده بودند . سالها گذشت و دور روزگار اقتضا کرد که من با مرحوم محمدعلی فروغی ذکاءالملك در سالهای مقارن جشن هزارهٔ فردوسی نزدیکتر شوم و با آن مرحوم در تهیهٔ خلاصه‌ای از شاهنامه همکاری کنم . این خلاصهٔ شاهنامه همان ابیات نقطه‌گذاری شدهٔ آن نسخهٔ شاهنامه بود که عرض کردم. آقا محمودخان فروغی و همشیرهٔ ایشان از روی آن متن چاپی اینها را پاکنویس می‌کردند، مرحوم فروغی و بنده صبحها از ساعت هفت و نیم تا ده آنها را با هم می‌خواندیم و با نسخ خطی و عکسی و چاپی مقابله و تصحیح می‌کردیم و بمباشرت بنده در چاپخانهٔ مجلس چاپ می‌شد در مقدمهٔ این خلاصهٔ شاهنامه شرحی نوشته است بصورت نامه‌ای خطاب به دوستی مهربان که از لطیفترین نوشته‌های فروغی و از لطیفترین و مؤثرترین مقاله‌های مربوط به فردوسی است که بنده خوانده‌ام، و بهمین جهت بار دیگر آن‌را در جزء مقالات راجع به هزارهٔ فردوسی طبع کردیم . گمان نمی‌کنم افشای رازی باشد اگر امروز که ۲۹ سال از فوت فروغی می‌گذرد اینجا بگویم که در آن ایام مکرراً اظهار می‌کرد که آرزوئی جز این ندارم که با من کاری نداشته باشند و از خدمات دولتی معاف بدارند و بگذارند که در گوشه‌ای بنشینم و به تألیف و ترجمه و تصحیح و تحشیهٔ متون قدیم بپردازم

غیر از خطابه‌ای که مرحوم فروغی در دوران جنگ اول جهانی در ایوان دارالفنون ایراد کرده بود دو خطابهٔ دیگر نیز بنده از آن مرحوم شنیدم که متن هر دو را انجمن آثار ملی چاپ کردند ، یکی مشاهدات و تفکرات آن مرحوم بود دربارهٔ آثار ملی در ضمن سفری به اصفهان و پارس که روز ۲۸ اردیبهشت‌ماه ۱۳۰۶ هجری شمسی در سالن معارف ایراد کرد . دیگر کنفرانسی بود بالنسبه طولانی و مفصل درخصوص فردوسی که در بهمن‌ماه ۱۳۱۳ در طالار دانشسرای عالی ایراد کرد ، و در آن موقع فروغی رئیس‌الوزراء و رئیس انجمن آثار ملی بود و همان مواقعی بود که مشغول طبع خلاصهٔ شاهنامه بودیم .

بمناسبت گفتگو از کنفرانسهای مرحوم فروغی از یك خطابهٔ دیگر آن بزرگوار نیز یاد می‌کنم که آن‌را در پاریس در مهرماه ۱۳۰۸ درسفارت ایران
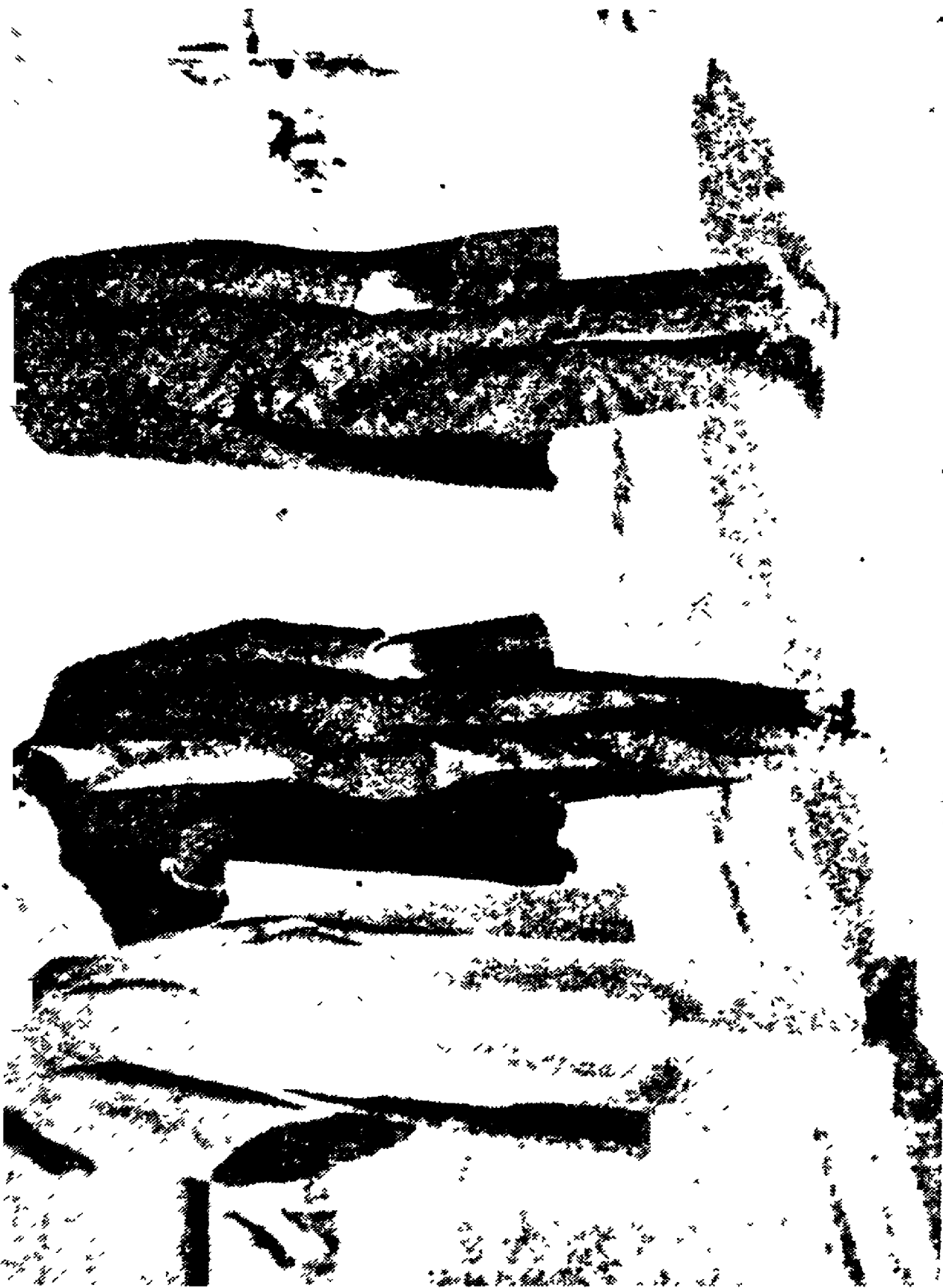
مخبر السلطنه — مستوفي الممالك — محمدعلي ذکاءالملک

از برای محصلین ایرانی گفته بود وموضوع آن جامعهٔ ملل بود و درآن موقع فروغی نمایندهٔ ایران درجامعهٔ ملل بود وشرحی که دراین باب ایرادکرده‌است از بـرای آشناکردن محصلین ایرانی با موضوع ، بسیار مفید و سودمند بود و هنوزهم خواندنی است .

این مطلب مرا به‌شیوهٔ انشای مرحوم فروغی می‌کشد. برخلاف مرحوم پدرش که او اهل سجع‌سازی وعبارت پردازی بود محمدعلی فروغی چنان می‌نوشت که حرف می‌زد، یعنی به انشائی شبیه به‌مکالمه ومحاورهٔ مردم تربیت‌شدهٔ فارسی زبان هرگز دنبال بکاربردن الفاظ قلمبه واصطلاحات غلیظ نمی‌رفت؛ البته آنجاکه باید اصطلاحی فنی یاعلمی بکار برد از استعمال آن‌مضایقه‌نداشت، مثلا نکات مربوط به‌فلاسفهٔ اروپا و افکار ایشان را که درکتاب «سیرحکمت در اروپا» بایست بیان‌کند ناچار با اصطلاحات خاص ایشان بیان‌کرده است، ولی انشاء او بقدری ساده ولطیف است‌که برهرکس‌که با اصطلاح آشنا باشد فوراً مفهوم، ومثل شکرپنیر در دهن‌آدم‌آب می‌شود، واشکالی‌که درفهم متون فارسی برای خوانندگان پیش می‌آید درقرائت نوشته‌های فلسفی مرحوم فروغی، چه مربوط به دکارت و سقراط و افلاطون باشد چه مربوط به ابن‌سینا ، پیش‌نمی‌آید.

خیز تا برکلک آن نقاش جان افشان کنیم
کاین همه نقش عجب در گردش پرگار داشت

بعضی ازترجمه‌ها وتألیفهاراکه محمدعلی فروغی درزمان حیات مرحوم پدرش‌کرده بوده است محمدحسین ذکاءالملك ازنو نگارش‌کرده وبه‌انشای‌خود آراسته است، مثل: کتاب «چرا ؟ بأین جهت» که نیمی از آن ترجمهٔ میرزا محمدخان بن ذکاءالملك بوده است؛ وکتاب عشق وعفت که شرح راجع‌بتاریخ وجغرافیای اسپانیا درآن‌کتاب‌تألیف میرزا محمدعلی‌خان بوده است، وکتاب حقوق اساسی یعنی آداب مشروطیت دول تألیف میرزا محمدعلی‌خان که‌مرحوم پدرش برآن مقدمه نوشته وبعید نیست‌که در انشای‌کتاب هم دست برده باشد ، دورهٔ تاریخ ملل قدیمهٔ مشرق و تاریخ ایران که اصل‌آن تألیف سنیوبوس بوده است ترجمه میرزا محمدعلی خان بوده ودرطبع دوم‌آن‌کاملا متابعت‌ازسنیوبوس نشده، بلکه اضافاتی نسبت به‌آن دارد، بخصوص جزء مربوط بتاریخ ایران‌که مجلدی جداگانه‌کرده‌اند بسیار مفصل و باندازهٔ تمام تاریخ ملل قدیمهٔ مشرق شده است؛ این دو جلد تا سالهائی‌که بنده در مدارس متوسطه تحصیل می‌کرده هنورکتاب درسی بود وتاریخ ایران‌آن را حتی درحدود ۱۳۰۲ شمسی هم در

دارالمعلمین مرکری می‌حواندیم کتاب اصول علم ثروت ملل یعنی اکونومی پولیتیك ترحمه و نگارش میررا محمدعلی‌حان اس دکاءالملك در۱۳۲۳هحری قمری درمطبعهٔ شاهنشاهی نه طبع رسیده، و سابراین قبل ار فوت مرحوم دکاء الملك اول منتشرشده است ولی من دلیلی‌بدست نیاوردم براینکه پدر درانشای پسر دراین مورد تصرفی کرده باشد.

یوسهٔ عدرا یا بت روئین در دوحلد ارکتبی است که مرحوم محمدعلی فروغی درترحمهٔ آنها دحالت داشته است اصل این قصه برنان انگلیسی بوده است و نویسندهٔ آن حرح رینولدر ارنویسندگان تندکار و پرکار انگلستان در قرن‌نوردهم میلادی بود، اما امروره هیچ یك ارکتب او درحود انگلستان‌طالب وحواننده ندارد. این‌کتاب‌یوسهٔعدرا رادرهندوستان برنان‌اردو یاهندی‌ترحمه می‌کردند وحروه حروه با یکی‌ارمحلات هندی ار برای مشترکین می‌فرستادند یکنفر ارمترحمین دارالترحمهٔ همایونی وکارمندان ادارهٔ انطباعات دولتی نام سید حسین شیراری‌که نعدها باو لقب صدرالمعالی دادند این حروه‌های برنان هندی را نتدریح نفارسی ترحمه می‌کرده و تا بحائی رسانیده بوده است که ترحمهٔ هندی منتشرشده نوده ولی‌محله دیگر نشر نمی‌یابد یا این‌قصه دنباله‌اش درهندی مقطوع می‌شود وکار ناتمام می‌ماند، نهرحال ناچار میشوندناصل‌کتاب را ار انگلستان نحواهند، و مرحوم میررا محمد علی‌حان آن را ار انگلیسی نفارسی درآورد. مجموع این اوراق مترحم را مرحوم محمد حسین‌دکاءالملك می‌گیرد و نسبك محصوص حود، یعنی انشای مصنوع و مسجع ومرین، نگارش می‌کند . دونسحه ارحلد دوم‌کتاب نام کشف‌الاسرار که نحط نستعلیق بسیار حوش در سال ۱۳۱۰ هحری قمری نوشته‌اند حرء‌کتابهـای نمایش داده شده موحود است که یکی ارآنها همهٔ تصاویر نسحهٔ اصل انگلیسی را نیر دارد و معلوم است‌که ار برای این نوشته‌اند تا ار رویش چاپ‌کنند . اماکتاب درعهد ناصرالدین‌شاه چاپ نشد،وماند تا نعهد محمدعلی‌شاه درطهران‌نطبع رسید. ار نسحهٔ چاپی یك محلد حاوی هردوحلد درحاندان فروغی محفوظ است‌که آن را مرحوم محمدعلی فروغی باردیگر حوانده وچنانکه دوقی او اقتضا میکرده است ار انتدا تا انتهای آن را اصلاح کرده و زواید را قـلم رده است و بسیار مناسب است‌که ار روی نسحه‌کتاب تحدید چاپ شود

تاریح ساسانیان که ار روی‌کتاب راکینسن ترحمه شده است از کارهای میررا محمدعلی‌حان است وآن‌را پدرش میررا محمدحسین‌حان نگارش‌کرده و نه‌انشای مرین ومسجع خود درآورده‌است. چاپ این‌کتاب در دومحلد درسال

های ۱۳۱۳ تا ۱۳۱۶ هجری قمری در طهران بپایان رسیده، و این هم از جملهٔ کتبی بود که ما خارج از کتب درسی می‌خواندیم

جزء نسخه‌های نمایش شده یك نسخهٔ خطی از ترجمهٔ کتاب شجرهٔ اتراك تألیف ابوالغازی بهادرخان دیده میشود که درسال ۱۳۲۴ هجری قمری یعنی درحیات مرحوم ذکاءالملك اول ترجمه شده است اصل کتاب بترکی بوده و دراروپا با ترجمهٔ آلمانی آن چاپ شده بود ودر ۱۷۲۶ هم ترجمهٔ فرانسوی آن منتشر شده بوده و من گمان می‌کنم این ترجمهٔ فارسی از روی آن ترجمهٔ فرانسه حاضر شده باشد و بنابراین باحتمال قوی ترجمهٔ محمد علی فروغی است نه ترجمهٔ پدرش، و نسخه بخط خود مترجم است وقابل این‌است که چاپ بشود

چاپ دیوان نظم ونثر ذکاءالملك اول در ۱۳۱۸ شروع شده بودو ترجمهٔ ریحانةالافکار را از عربی میرزا رضای کلهر باآن خط زیبای خود برای این چاپ نوشته بود ولی کار آن تا ۱۳۲۵ که سال آخر زندگانی صاحب آن بود طول کشید پس از فوت او دو فرزندش میرزا محمدعلی‌خان و میرزا ابوالحسن‌خان در ۱۳۳۳ دورهٔ علم بدیع و دورهٔ تاریخ ادبیات ایران و تاریخ شعرا را که مبتنی بردرسهای مرحوم پدرشان و بعضی مقالات متفرقهٔ دیگر بود جمع‌آوری کردند ودریك مجلد منتشر ساختند ودرحقیقت نشر نوشته‌های نثر او را بمرحلهٔ کمال نزدیکتر کردند

تاریخ مختصر دولت‌قدیم روم رادر ۱۳۲۷ میرزا محمدعلی‌خان ذکاءالملك بسفارش مرحوم مؤتمن‌الملك که وزیر معارف واوقاف بوده است تألیف کرده، واساس این تألیف کتاب تاریخ دم سنیو بوس بوده است.

حکمت سقراط راکه عبارت از ترجمهٔ چهار رساله از رسائل افلاطون باشد مرحوم محمد علی فروغی در ۱۳۰۴ هجری شمسی ترجمه و نگارش کرده بطبع رسانید بعدها در ۱۳۱۶ مجموعه‌ای ازرساله‌های ترجمه شدهٔ از افلاطون را در دو مجلد، کلاً حاوی شش رساله، بضمیمهٔ متن خطابه‌ای که در شرح حال افلاطون و فلسفهٔ او درپنج مجلس درداشکدهٔ معقول ومنقول ایرادکرده بود، طرح ریخت که منتشر کنند . جلد دوم هنوز منتشر نشده بود که درگذشت و چراغ عمر پر برکات او خاموش شد، آن جلد دوم را دوست گرامی آقای حبیب یغمائی در ۱۳۲۲ منتشرساخت

ازجملهٔ نوشته‌های بسیار دلچسب و فایده بخش مرحوم فروغی جزوه‌ای است بنام اندیشهٔ دور و دراز، که دراستانبول نوشته وهمان‌جا بطبع رسانیده و

محمدعلی فروغی (۱۹۱۹ میلادی)

حقیقة اندیشهٔ دور و دراز است که در آن زندگانی چندین میلیون سال آیندهٔ نوع بشر را از مد نظر گذرانیده و پیش بینی کرده است که این نوع بصورتی عجیب وغریب درخواهد آمد. آنچه بسیار مغتنم است اعتراف صریحی است که درابتدای این رساله کرده است، می گوید: «بی‌تمهید مقدمه بگویم که من به فلسفهٔ تکامل یا نشو و ارتقاء یا رأی تحول انواع موجودات معتقدم» ـ و این اقرار او در زمانی که هنوز بعضی از علمای دین براصول نظریهٔ داروین رد می‌نوشتند حاکی از کمال جرأت است.

دورهٔ کتاب سیر حکمت دراروپا را مرحوم فروغی درسال ۱۳۱۰ شروع کرد و درآخر جلد اول آن ترجمهٔ Discours de la methode دکارت را جا داده وبه قرن هفدهم ختم کرد. درسالهای ۱۳۱۸ تا ۱۳۲۰ دوجلد دیگر برآن افزود وتاریخ فلسفهٔ اروپا را تا زمان خود ما رسانید.

خلاصهٔ شاهنامهٔ فردوسی چنانکه گفتم متنی برانتخاب قدیمی بوده است که آن مرحوم بوسیلهٔ نشان‌گذاشتن درکنار ابیات منتخب، کرده بوده است و اتفاقاً درسال ۱۳۱۳، موقع جشن هزارهٔ فردوسی، وسایل طبع آن را وزارت فرهنگ فراهم آورد. انتخاب بطوری شده است که هیچ داستانی ناقص نشده است وابیاتی که بجهت ارتباط مطلب لازم بوده است ولو اینکه ابیات برجسته و ممتازی هم نبوده حفظ شده. برای مقابلهٔ آنها نسخهٔ شاهنامهٔ بایسنغری را ازکتابخانهٔ سلطنتی، دورهٔ چاپ پاریس را از انجمن زردشتیان، یک نسخهٔ خطی قرن هشتم را ازمرحوم دکتر سعیدخان‌کردستانی امانت گرفته بودیم و عکس نسخهٔ مورخ ۷۹۶ قاهره را باچاپ فولرس در دست داشتیم وآنجا که اشکالی درفهم بیتی پیش می‌آمد یا شکی دراصالت ابیاتی وضبط الفاظی حاصل می‌شد به‌آن منابع رجوع می‌کردیم افسوس‌که نسخهٔ قاهره دیر بدست مارسید ورنه مقدار زیادی از ابیات غیراصیل ازاین خلاصه حذف می‌شد.

بنده درباب این خلاصهٔ شاهنامه قدری تفصیل دادم از این بابت‌که در ایام اخیر عمر آن مرحوم خامی برداشت ودرجریده‌ای نوشت‌که این خلاصهٔ شاهنامه کار پدر او بوده است‌که به مرحوم فروغی امانت داده بوده است؛ این دروغ صرف وبهتان محض بود ودرهمان زمان‌هم مرحوم ملک‌الشعرای بهار که شاهد کار ما بود و چندبار درحالی که ما مشغول تهیهٔ خلاصه بودیم بدیدن فروغی آمده بود درهمان جریده سخنان آن خام را تکذیب کرد.

سه‌تا ازنمایش‌نامه‌های مولیر راهم مرحوم فروغی ترجمه‌ای کرده است که اقتباس‌گونه یا ترجمهٔ آزاد باید نامید. من جمله تارتوف بودکه در این

زمان به‌مرحوم عبدالحسین نوشین داد، واو با گروه تئاتری خود آن را روی صحنه آورد.

هنگام نمایش دادن آن بنده دیگر درطهران بودم وآن را ندیدم . در همهٔ این نمایش‌نامه‌ها مرحوم فروغی اسمها را فارسی کرده ، مثل کمال‌الدین وغیره . حق این است که همهٔ این سه نمایش‌نامه را بدست آورده چاپ کنیم ومنتشر سازیم اگرچنان شودکه درصفحهٔ مقابل هرصفحه متن فرانسوی هم طبع برسد درجه ومیزان تصرفی راکه فروغی دراقتباس وترجمه ونگارش خود کرده است میتوان سنجید.

کتاب آئین سخنوری و معرفی خطابه‌های معروف در دو مجلد نیز از جملهٔ تألیفات همین دوره است

درسال ۱۳۵۶هجری قمری بمناسبت گذشتن هفتصد سال قمری ازتاریخ تألیف گلستان حکومت ایران و رجال علم و ادب مصمم شدند کلیات سعدی را بصورتی شایسته طبع و نشر کنند. قرعهٔ این فال بنام مرحوم فروغی زده شد وازو بهتر کسی نمی‌شد یافت.

دوست ما حبیب یغمائی هم برای همکاری باآن مرحوم برگزیده شد و کلیات سعدی‌را درمدت‌پنجسال (از۱۳۱۶ تا ۱۳۲۰) ازروی قدیمترین نسخی که درایران و اروپا بدست آمده بود تصحیح و درچهار مجلد منتشر کردند . گلستان وبوستان که دوکتاب جدا بوده است جداگانه چاپ شد، تمام غزلیات عاشقانهٔ سعدی را ازهرچهار مجموعهٔ غزلیات قدیم وبدایع وطیبات و خواتیم بیرون کشیده دریك ترتیب متوالی الفبائی ، برحسب قوافی ابیات ، مرتب کرده‌اند واین را یك مجلد قرارداده ، وغزلیاتی راکه حاوی عرفان و پند و نصیحت واخلاق است با قصاید فارسی وقصاید عربی ومراثی ومقطعات‌وحکایاتی به‌نثرکه غیرازگلستان ازسعدی مانده (یعنی مجالس وعظ) وحکایاتی راجع به زندگانی سعدی همه را تحت عنوان‌مواعظ یك مجلدکرده‌اند و حتی رسالهٔ صاحبیه را که سعدی از برای یکی از دو صاحب دیوان جوینی (علاءالدین عطاملك یا شمس‌الدین محمد) تالیف‌کرده بوده، ونثر آن حاوی نصایحی در باب مملکتداری وقطعات نظم‌آخر خطاب به‌صاحب دیوان بوده ویا از زبان او سروده شده بوده، تجزیه‌کرده ونثرآن را جداگانه تحت عنوان نصیحةالملوك و نظم‌آن را جزء قطعات منظوم در مواعظ ، آورده‌اند.

گویا مرحوم فروغی متوجه نبوده است‌که این تقسیمات ودفترهای جدا

جدای کلیات سعدی توسط خود سعدی در اواخر عمر او ترتیب داده شده بود و تا زمان ما هنوز نسخه‌های بسیار، چه قدیم و چه جدیدتر، یافت می‌شود که بهمان شیوه مرتب است و حتی غزلیات هم در هر چهار مجموعهٔ مختلف برحسب ترتیب سرودن ضبط و تدوین شده و رعایت ترتیب الفبائی برحسب حروف قوافی در آنها نشده است. شاید اگر متوجه می‌شد که این ترتیب از خود سعدی است نه از دیگران، از مبادرت در بهم زدن ترتیب کتابها و مخلوط کردن شعرهای دوره‌های مختلف با یکدیگر، خودداری می‌فرمود

اما متنی که برای این چهار جلد حاضر کرده است تا آن زمان بهترین متنی بود که از کلیات سعدی بدست مردم داده شد، و هنوز هم چاپی بهتر از آن از همهٔ کلیات بیرون نیامده است (البته مرادم چاپی است که تحت نظارت خود آن مرحوم نشر شد، نه چاپهائی که بعد از آن دیگران بیرون دادند و ادعا کردند که از روی متن مصحح فروغی منتشر کرده‌اند)

ترجمهٔ سماع طبیعی شفا را فروغی در ۱۳۱۱ بدست گرفته بود و در ۱۳۱۶ به انتها رسانید و آن‌را چاپ کرد. بعد از آن کتابهای آسمان و جهان و کون و فساد را هم ترجمه کرد و مجموع اینها را درسالهای ۱۳۱۸ و ۱۳۱۹ منتشر کرد. در این کار چنانکه خود آن مرحوم نوشته است از مشورت مرحوم فاضل تونی استفاده کرده است ولی این مطلب را بعضی از راه ناجنسی و بی‌انصافی چنان تعبیر کرده‌اند که گوئی ترجمهٔ شفا کار فاضل‌تونی بوده، او تقریر میکرده و مرحوم فروغی می‌نوشته!

ما که شاگردان فاضل تونی بودیم خوب میدانیم که جناب فاضل بقلمی داشت که بنویسد (حتی امضای خود را نمی‌توانست درست رسم کند) و به تقریری که قابل ذکر باشد، تعلیقهٔ برفصوص که از تقریر او نقل شده است با اینکه کار دیگران در آن واضح است نمونهٔ خوبی است از شیوهٔ بیان او، و این چقدر فرق دارد با ترجمهٔ شفا که از ابتدا تا انتها به نثر بسیار ساده و پخته و فصیح و زیبای فروغی نوشته شده است که در ترجمه‌های از افلاطون و در سیر حکمت در اروپا می‌خوانیم و کو تا کسی دیگری بیاید و کار ترجمهٔ شفای ابن‌سینا را بفارسی بهمان شیوائی به پایان برساند!

زبده‌ای از غزلیات خواجه حافظ شیرازی بهمکاری برادرش میرزا ابوالحسن خان فروغی و استشاره با حاج سید نصرالله تقوی منتشر کرد که دو بار چاپ شد و چاپ دوم آن در ۱۳۲۰ منتشر گردید.

مجموعه‌ای از رباعیات حکیم خیام نیشابوری به همکاری دکتر غنی نشر داد که در ۱۳۲۱ چاپ شد با مقدمه‌ای مفصل در باب تشخیص رباعیات اصیل و الحاقی خیام. ولی من گمان می‌کنم این مسأله هرگز حل نخواهد شد و جزء معضلات تاریخ ادبیات ایران خواهد ماند که از این رباعی‌ها کدام از خیام است و کدام نیست. بعضی گمان می‌کنند حل مشکل بدین خواهد بود که منکر اساس آن بشوند!

در همان ۱۳۲۱ منتخب شاهنامه‌ای برای دبیرستانهـا به اهتمام محمدعلی فروغی و حبیب یغمائی از جانب وزارت فرهنگ منتشر شد که با خلاصهٔ شاهنامهٔ سابق‌الذکر از این حیث تفاوت داشت که در این منتخب رابطهٔ بین قطعات اشعار بجهت تکمیل داستانها به نثر انشا شده است و فقط ابیات نخبه و برگزیده بصورت نظم باقی مانده است. دوسه سالی قبل از اینها ترجمهٔ فرانسهٔ مقاله‌ای از فروغی که بعنوان پیام من بفرهنگستان نوشته بود توسط پروفسور هانری ماسه تهیه شد و درسال ۱۹۳۹ در Revue des Etudes Islamiques منتشر گردید.

این بود فهرست مانند از تألیفات و ترجمه‌های مرحوم محمدعلی فروغی که بنده به آنها دسترس داشتم. اما در باب سبك انشای او هنوز یك سخن باقی است، و آن عبارت از سخنی است که خود آن مرحوم در ۱۳۱۶ در مقدمهٔ بر چاپ دوم از جلد اول حکمت سقراط و افلاطون نوشته می‌گوید: در رسالاتی هم که سابق بچاپ رسیده و اکنون تجدید طبع می‌شود بعضی اصلاحات عبارتی نموده‌ام یعنی آنها را بفارسی نزدیکتر ساخته‌ام، زیرا که اینجانب بفارسی نویسی مایل بوده و هستم، ولیکن معتقدم که شیوهٔ نویسندگی نباید ناگهان تغییر کند، و باید تدریجاً تحول یابد که در اثناء زمان محسوس نشود. بیست سال پیش هم نوشته‌های اینجانب از اکثر نویسندگان فارسی‌تر بود. اکنون در نویسندگی خود بار تغییر شیوه می‌دهم تا جائی که از آن فارسی‌تر ممکن نشود، یعنی قید فارسی نویسی مخل فصاحت نگردد، چه عقیدهٔ راسخ دارم که آنجا باید ایستاد و بمشق فارسی نویسی زبان بسته نباید شد.

خدا رحمت کند مرحوم فروغی را که کارهای او همه سرمشق بود و باید سرمشق بشود.

هم اکنون ز دل خاك طلب باید کرد
زانکه اندر دل خاك‌اند همه پرهنران

سخنان حبیب یغمائی

بعد از گفتار دانشمندانی که همه از علم و فضیلت شهرهٔ جهان‌اند و بیان و عبارات آنان سنجیده و سخته و عالمانه است، گفته‌های من نه بهائی دارد، و نه لطفی، و از این روی پوزش و شرمندگی خود را بر هر سخن مقدم می‌دارم.

***

مقرر است من بنده روش مرحوم فروغی را در تصحیح و انتشار بعضی آثار ادبی به عرض رسانم اما ممکن است گاهی از مرزی که معین فرموده‌اند بیرون شوم که بقول ابوالفضل بیهقی سخن از سخن شکافد در بیان بنده نیز نقص و ناتمامی است اما اطمینان می‌دهم که اغراق و مجامله را در آن راه نیست و چون قسمتی از مطالب را در همین محلس حذف کردم امیدوارم که زیاد خسته کننده نباشد.

***

من از سال ۱۳۱۲ تا هنگام وفات فروغی که در ششم آذرماه ۱۳۲۱ اتفاق افتاد، همه روز صبح‌ها و عصرها ، و گاهی تا پاسی از شب گذشته در خدمتش بودم و باید بگویم پیش از این تاریخ نیز مرا می‌شناختند و لطفی خاص داشتند، اما افتخار مصاحبت دائمی که بطور متوسط روزانه کمتر از ده دوازده ساعت بود از سال ۱۳۱۲ آغاز شد . و تصور نمی‌کنم این سعادت را دیگری یافته باشد.

***

ارادت و عشق فروغی به فردوسی و سعدی و حافظ و ابن سینا و نظامی و خیام و دیگر بزرگان ایران، درست است که هسته و هاله‌اش ادب دوستی خالص او بود اما نمیدانم اشاره باید کرد یا نه؟ که پس از سال‌ها مصاحبت دریافتم که در انتشار آثار این بزرگان گذشته از جنبهٔ ادبی، نظر حهانی هم داشت، زیرا این بزرگان را در جوامع بشری افرادی کامل می‌دانست و شناساندن اینان را برای شناسائی ایران لازم می‌شمرد .

***

می‌فرمود . در مجمع اتفاق ملل ، یکی از نمایندگان پهلوی من نشسته بود ، و سؤال کرد ، نمایندهٔ چه کشوری هستید ؟ هرچه سعی کردم ایران را ، پرس را ، باو بشناسانم، نتیجه نبخشید، عاقبت خودش گفت شاید آن مملکتی است که سعدی از آن خاست، شاعری که گفته بنی آدم اعضای یکدیگرند او سعدی را می‌شناخت اما ایران را نمی‌شناخت.

***

وقتی دیگر درضمن بحث از ملیت ، فرمود که اتاترك به من گفت شما ایرانی‌ها قدرملیت خودرا نمی‌شناسید ، ومعنی آنرا نمی‌فهمید ، و نمی‌دانید که ریشه داشتن، وحق آب و گل‌داشتن ، درقسمتی ازرمین‌چه نعمتی‌عظیم است ، و ملیت وقتی‌مصداق پیدا می کند که آن ملت را بزرگان ادب و حکمت و سیاست ودرمعارف وتمدن بشری، سابقه ممتد باشد .

شما قدروقیمت بزرگان‌خودرا نمی‌شناسید، وعظمت شاهنامه‌رادرنمی‌یابید که این کتاب‌سند مالکیت وملیت وورقهٔ هویت‌شماست، ومن‌ناگزیرم برای‌ملت ترك چنین‌سوابقی‌دست وپاکنم

نقل‌قول اتاتورك‌را ازربان‌فروغی که صریح‌تر و بی‌پیرایه‌تر است به‌عبارت اصلی مناسب نمیداند . و بایدگفت که فروغی از دوستان محرم اتاتورك بوده است .

***

نظیر این‌سخن‌ها مکرر بمیان می‌آمد که از آن‌جمله مفهوم می‌شد نظر فروغی درانتشارآثار بزرگان ایران بـا ادب و دید جهانی توأم بود ، و من نمیدانم این‌تصور با واقعیت تطبیق‌می‌کند یا نه ؟

***

در مدت هشت نه سالی کـه درخـدمت فروغی بودم ، **کلمات سعدی، شاهنامه فردوسی، خمسه نظامی**، که من‌بتدریج به خط خود برای‌چاپخانه آماده کرده بودم، با نسخه‌های قدیم واصیل‌مقابله، وتصحیح‌شد. خلاصهٔ‌شاهنامه وکلیات سعدی ومخزن‌الاسرار نظامی بچاپ رسید، خمسهٔ نظامی ناتمام ماند وگلستان وبوستان مکرر‌چاپ شد .

***

درچاپ‌وتصحیح این کتاب‌ها بنده را افتخارهمکاری‌بود ، اماکتاب‌هائی دیگر درهمین اوان تألیف فرمود که بنده فقط متصدی‌چاپ وتصحیح مطبعی‌آن بودم از قبیل · سماع طبیعی ابن‌سینا ، سیرحکمت دراروپـا ، آئین‌سخنوری، حکمت سقراط کـه جلد دوم‌آن‌را بعد ازوفاتش بدستور فرزندانش بنده بچاپ رساندم ، وهمچنین نخبهٔ حافظ ، رباعیات‌خیام ، وپیام من به فرهنگستان کـه

در باره هر یك حرفها دارم و افسوسها نیز که مجال سخن نیست

***

نخستین کتابی که به تصحیح آن دست برده شد گلستان سعدی بود ، که بمناسبت هفتصدمین سال تصنیف آن کتاب مقدس ، در سال ۱۳۵۶ هجری قمری انتشار یافت، و چنین می‌نمود که این کار تعطیل شود ، اما شور و شوق فروغی این رشته را نگسیخت بعد از گلستان ، بوستان و کلیات سعدی ، و خلاصهٔ شاهنامهٔ فردوسی ، و خمسه نظامی ، از پی هم نوبت یافتند

***

جمله‌ای است معترضه ، اما اگر در محضر شما ، ای صاحب نظران آگاه، و ای بزرگان کریم ، یاد نکنم ، برای من که آفتاب عمرم در شرف افول است دیگر چنین فرصتی بدست نخواهد آمد

***

اهتمام فروغی در این خدمت ادبی صرفاً عشق شگفت انگیز و باور نکردنی او به شیخ سعدی بود و با این که وزارت فرهنگ اصرارها داشت دیناری بپذیرفت ، و استفادهٔ مادی هرچند ناچیز بود ـ از آن من بود ، و من مخصوصاً از فروغی درخواست کردم باین مطلب در مقدمهٔ کتاب اشارت فرماید چنین کرد و با این همه ، **از بدگویان و نهمت زنان** در امان نماند در مقدمه می‌فرماید

« ووظیفهٔ اختصاصی من اینست از جناب آقای حبیب یغمائی قدردانی کنم که در تهیهٔ این مجموعه در همکاری با من بوجه اکمل واحسن همواره از تحمل هیچگونه تعبی خودداری ننمودند ، چنانکه شوق و ذوق و بردباری ایشان در انجام این کار عامل مؤثر بود ، و از این گذشته باید از وزارت فرهنگ دولت شاهنشاهی تشکر کنم که سلسله جنبان این اقدام شدند و هرچند اینجانب در این عمل برای خود نفعی منظور نداشتم و فقط به مقتضای ارادت صادقم بشیخ بزرگوار با کمال رغبت و اشتیاق تحمل زحمت و صرف وقت نمودم ولیکن بدون مساعدتی که وزارت فرهنگ در فراهم آوردن نسخ خطی بما فرمودند و مدد مالی که برای چاپ کتاب بآقای یغمائی رسانیدند البته حصول این مقصود بآسانی میسر نبود »

* * *

عرض کردم نخستین کتابی که به تصحیح و مقابلهٔ آن دست بردیم گلستان بود و پس از آن بوستان ، و بعد غزلیات و قصاید وغیره .

نقاشی محمدعلی فروغی – ۱۳۰۸ قمری

نسخه‌ای از گلستان بود متعلق به ابوالحسن بزرگزاد اصفهانی، که در صفحهٔ اول آن عبارتی است که در زمان شیخ نوشته شده، اما به هر حال نسخه‌ای است بی‌مانند و معتبر و کم اشتباه.

در اردی‌بهشت امسال که سفری بشیراز اتفاق افتاد، آن نسخه را دیگر بار زیارت کردم ایرج افشار چند صفحه‌اش‌را عکس‌برداری کرد. گفتند که آقای دکتر کاظمی آن‌را خریده و به مزار سعدی تقدیم داشته.

نسخهٔ گلستان و بوستان متعلق به لرد گرینوی انگلیسی که در سال ۷۲۰ کتابت شده یعنی بیست وچند سال بعد از سعدی، واز نسخه‌های بسیار معتبر است. اوراق عکسی آن‌را بوسیلهٔ مرحوم حسین علاء که گویا در آن‌هنگام سفیر ایران در انگلستان بود، به قیمت تهیه کردیم وعجالةً در کتابخانهٔ ملی است.

* * *

نسخهٔ معتبر دیگر، ازمرحوم محمد دانش خراسانی در تصحیح کلیات مورد استفادهٔ ما بود، و آن نسخه متمم نسخه لرد گرینوی است باین‌معنی که یك نفر کاتب درمدت دوسال کلیات سعدی‌را نوشته گلستان و بوستانش بلندن رفته، و بقیه‌اش درایران مانده. این نسخه اکنون در کتابخانه مجلس شوری است و از بهترین وصحیح‌ترین وارجمندترین کتاب‌ها درجهان است

* * *

نسخهٔ بوستان وقسمتی ازغزلیات متعلق به مرحوم دکتر لقمان‌الدوله‌ادهم که درسال ۷۱۸ کتابت شده یعنی بیست و چند سال بعد ازسعدی

روزی با مرحوم فروغی که عصای خودرا بردوش می‌نهاد، و ملایم راه می‌سپرد، به منزل دکتر لقمان‌الدوله رفتیم، و کتاب را بامانت گرفتیم، ومن پس ازچند ماه کتاب را برگرداندم، ویادداشت فروغی‌را واپس گرفتم

ازآقـای دکتر علی‌قلی لقمان ادهم چندی پیش‌جویای آن نسخه شدم با کمال تأسف فرمودند که ازمیان رفته، من بیرافسوس خوردم که برخلاف میل دکتر چرا ازان عکس نگرفتم.

* * *

مسموع افتاد که نسخه‌ای است ازمرحوم تیمورتاش که درتصرف شاهزاده افسر است

روزی با فروغی کــه همچنان عصای خود را بردوش می‌نهاد و برزمین نمی‌کوفت، ازمنزلش واقع درچارراه پهلوی قدم زنان به منزل‌شاهزاده افسر

درخیابان عین‌الدوله رفتیم . مرحوم افسر پذیرائی ومحبت کرد نسخه‌رادیدیم‌و نپسندیدیم و بازگشتیم .

نسخه‌هائی دیگر: ازکتابخانه‌هند درلندن کتابخانه پاریس کتابخانه ملك کتابخانه سلطنتی و نیز نسخ خطی دیگر از بدیع‌الزمان ، و صادق انصاری و مجدالدین نصیری ، و امیرخیزی ودیگران، و نسخه‌های چاپی هند و اروپا و تبریز وطهران ازهرجانب فراهم‌آمدکه اگر بخواهم درباره هریك به‌اجمال توضیح دهم مجالی‌بیش می‌باید.

شما آقایان بزرگوار ، حق دارید بگوئید همین مقدار گفتن هم بی‌جا است، اما عذر بنده را بپذیرید، بنده مخصوصاً همه این نسخه‌ها را نام و نشان برشمردم ، ومحل هریك را نمودم ، تا کسانی‌که تصور می‌کنند فروغی ذوق و سلیقه ونظر خود را در تصحیح کلیات سعدی بکاربرده، بروند، ومطالعه کنند، وتطبیق فرمایند ، واز ایرادهای نابجا و ناپسندکه روح آن مرحوم را آزرده می‌سازد، دامان فراهم چینند.

***

باری، با فراهم آمدن این‌نسخه‌ها بکار شروع‌کردیم محل‌کارمان منزل فروغی درچهار راه پهلوی بود

تابستان‌ها دراطاقی‌که طرف شمال واقع ونسبتاً سرد بود، ومیز وصندلی داشت، می‌نشستیم فروغی برمیز مخصوص خود چند نسخه‌را می‌گسترد، وبنده برروی میز دیگر، چند نسخهٔ دیگررا.

اوراق مخصوص چاپخانه‌که نیمی‌ازصفحه سفید، وبرای یادداشت‌حواشی آماده بود، دردسترسم بود. آنگاه باتأمل تمام ابیات را می‌خواندم، وفروغی به‌دقت‌گوش می‌داد، ونظرخودرا درهربیت اظهارمی‌فرمود. وبابن روش مقابله وتصحیح ادامه می‌یافت.

در زمستان‌ها، دراطاق جنوبی زیرکرسی می‌نشستیم. فروغی دریکطرف کرسی بحال استراحت دراز می‌کشید، کتابهارا بالای سرش می‌گشود، وبه‌قما سربربالین می‌گذاشت، که مطالعه آسان باشد، و من درطرف مقابل او زیــر کرسی به دو زانو می‌نشستم وکتابهارا روی‌کرسی می‌گشودم، وابیات را می‌خواندم و موارد اختلاف نسخه‌ها رامی‌نوشتم ، وباین روش، روزها ، ماهها و تابستانها، وزمستانها، وسالها ازپی‌هم می‌گذشت

یادباد آن روزگاران یادباد!

نمونهٔ نقاشی آب و رنگ، کار محمد علی فروعی (۱۳۰۸ قمری)

* * *

فروغی، در تابستانها، پیراهنی نازک می‌پوشید، و در زمستانها ربدوشامبری بر تن راست می‌کرد، اما بنده هیچگاه در گرمای سخت تابستان هم، کت خود را از تن بر نمی‌آوردم و همواره و در هر حال ادب و احترام این حکیم بی‌مانند را از یاد نمی‌بردم

* * *

در ضمن اشتغال، گاهی خسته می‌شدیم، و دقایقی به گفتگوهـای متفرقه میگذشت

در این فرصت‌ها فروغی از توجهات پدرش، و تحصیلاتش، و مسافرت‌هایش و تألیفاتش، و صفـات دوستان پدرش، و دوستان خودش و از نوادر داستانهـا و لطیفه‌ها از خلوه و محمودخان ملک‌الشعرا و دیگران سخن می‌گفت

گاهی در مقایسه سعدی و حافظ و عشق حقیقی و مجازی و از این گونه مطالب بحث میشد افسوس، افسوس

قضا روزگاری ز من در ربود
که هر روزی از وی شب قدر بود
من آن روز را قـدر نشناختم
ندانستم اکنون کـه دریافتم

گاهی هم اتفاق می‌افتاد که بعضی از دوستانش بدیدنش می‌آمدند، اشخاصی چون حکیم‌الملک، حسن‌علاء، فروزین، محمود جم، علی‌سهیلی، شیخ مرتضی نجم‌آبادی، صدرالاشراف رحمة‌الله علیهم‌اجمعین، و بعضی از محصلان حقوق برای پرسش، که فروغی همچنان با جامهٔ مخفف آنان را می‌پذیرفت

* * *

وقتی بزرگانی که نام بعضی از آنان را بردم بدیدار فروغی میآمدند بنده از اطاق بیرون میشدم، و هرچند اصرار میکردند نمی‌ماندم، زیرا در آن سالها فروغی خانه‌نشین و از کار برکنار بود، و سزاوارتر بود که در گفتوگو آزاد باشند

مشرق شناسان و دانشمندان دیگر کشورها کـه به طهران می‌آمدند به تصریح خودشان امکان نداشت که او را زیارت ناکرده بگذرند، با اینکه در ملاقات وی محظوراتی بود.

اما محضر شیخ‌نجم‌آبادی چندان شیرین و نشاط آور بود که دل برکندن

نمی‌توانستم. این شیخ مرتضی اریکان رود، ومعلم خط ما دردارالمعلمین‌عالی بود. وقتی این‌بیت را به من سرمشق داد.

مردی که هیچ جامه ندارد باتفاق
بهتر زجامه‌ای که در اوهیچ مرد نیست

* * *

مقدار ابیاتی که درهر روز مقابله می‌شد، متفاوت بود، بعضی از روزها برای جستن یك لغت، ساعت‌ها صرف می‌شد، ازاین فرهنگ بدان فرهنگ، و از این کتاب بدان کتاب و رشتهٔ تحقیق به کتاب‌های اروپائی نیز می‌پیوست فروغی‌فرانسه وانگلیسی‌راچنانکه شما آقایان کاملا آگاهید بسیار خوب‌می‌دانست ومقالات وخطابه‌های او بدین زبان‌ها گواهی‌است متقن، آلمانی‌راهم می‌خواند و می‌فهمید.

* * *

مرحوم فروغی‌دراشعارسعدی وفردوسی‌حساسیت‌عجیبی‌داشت **سخت**، و **سخت** متأثرمی‌شد، اگرغزلی‌یا قطعه‌ای اورا جذب می‌کرد، دستورمی‌فرمود مکرربخوانم واوسراپاگوش‌بود، گاهی به تبسم‌نشاط وشادی‌خودرا می‌نمود،و گاهی‌چنان افسرده ومغموم می‌شدکه اشك به چشم می‌فشرد

بخت آئینه ندارم که دران می‌نگری
خاك بازار نیرزم که بران می‌گذری
من‌چنان‌عاشق‌رویت که زخود بی‌خبرم
توچنان‌فتنه‌خویشی‌که زمن بی‌خبری
خفتگان‌راخبر ازمحنت بیداران نیست
تا غمت پیش نیاید غم مردم نخوری

یکی دوبارهم بی‌هوش‌افتاد، طبیب اویك‌نفر روسی‌سپید بود

* * *

کلیات‌سعدی‌که با نظرفروغی‌چاپ‌شده، بی‌تردیدصحیح‌ترین نسخه‌هاست اما چاپ نخستین آن، نه چاپ‌هائی‌که‌کتاب فروشان نام فروغی را بران نهاده‌اند

همین‌چاپی‌که خودمان‌هم متصدی‌بودیم اشتباهاتی‌داردکه بعداً متوجه‌شدیم. بدین امیدکه درتجدید چاپ‌آن اشتباهات رفع‌شود، اما فروغی وفات یافت و بنده‌راهم توفیق حاصل نشد

اگر اجل فرا نرسد و توفیق یار شود وظیفه دارم آن کتاب را با اصلاحات مجدد فروغی دیگر بار بچاپ رسانم

***

مقابله و تصحیح شاهنامه و خمسهٔ نظامی نیز به همین روش بود که به عرض رساندم.

شاهنامهٔ فردوسی برای دانشجویان خلاصه شد، اشعار داستان‌هائی چون داستان زال ورودابه، بیژن و منیژه، سیاوش، رستم واسفندیار بتمام انتخاب شد واشعاری دیگر جای به جای، و برای این که رشتهٔ مطالب گسیخته نشود قسمت‌هائی به نثر نوشته شد

چاپ کتاب در شرف اتمام بود که فروغی رخت از جهان بر بست و بنده آن را بپایان بردم.

***

درضمن مقابله و مطالعهٔ شاهنامه، هم لغات واصطلاحات یادداشت می کردیم وهم معانی بعضی از ابیات را.

از این همه مهم‌تر تنظیم فهرست اسامی شاهان و پهلوانان و بزرگانی است که فردوسی درموارد مختلف از آن نام برده وتصور می کنم اگر این تألیف تکمیل و چاپ شود از آثار بی‌نظیر این عصر خواهد بود

از خمسهٔ نظامی، مخزن الاسرار و خسرو و شیرین، ولیلی ومجنون، با نسخه‌های خطی معتبر مقابله و تصحیح شد، یك خلاصهٔ برای عموم، و خلاصه‌تری برای محصلان، از این کتاب تنها خلاصهٔ مخزن‌الاسرار بچاپ رسید

یك دهان خواهم به پهنای فلك
تا بگویم ذکر آن رشك ملك

هم از اندیشه، وهم از بیان، عاجزم که شمه‌ای از صفات ملکی و انسانی فروغی‌را به عرض‌رسانم. می‌دانم که بزرگان مجلس، دراین‌باب ازمن بصیرتر وآگاه‌تر ند اما چکنم نمی‌توانم که ازیاد ولی‌نعمت خود غافل بمانم،

وگرچه سخن اندك و نارسا باشد

این‌چه، دراین‌محضر مقدس معروض‌می‌دارم، دقایقی‌است که درطی‌سال‌ها مصاحبت دریافته‌ام، واطمینان‌وقطع‌دارم که‌اشتباه نکرده‌ام، که این‌مایه ازمعرفت داشتم.

ـ فروغی به‌تمام معنی، ایران‌را دوست داشت، و وطن‌خواهی با حقیقت

ود، درمصلحت مملکت هرچه تشخیص می‌داد بکارمی بست وارعوعا وهیاهوی عوام حتی حواص باك بداشت وار کسانی بود که وجهۀ ملی حودرا بمصلحت کشورش ر جیح بهد .

ــ به ثروت وتمول، چه پول، چه رمس وامثال آن‌ها مطلقاً بی‌اعتنا بود روبی بمی‌طلبید ـ بههمان‌مقدار که حرج‌حابه‌اش‌را تکافو کند راضی وقانع بود ـ رست‌چنانکه حافظ فرموده

دراین بازار اگرسود است با درویش حرسند است
حدایا قانعم گردان به درویشی و حرسندی

ــ در بانك‌ها نه درداحل نه درحارج شمارهٔ حساب بداشت چون نه تنها وحودی بداشت بل‌مقروص‌هم بود

او، اکنون دستش ارجهان کوتاه است و بقول سعدی
آن پنجه کمان‌کش وانگشت حط نویس
هر يك كنون فتاده بحائی و مفصلی

ارخصوصیات زندگی اوهم گمان بدارم کسی چون من آگاه باشد و اگر راطهار بعضی ارحقایق زندگانی وی اهمال کنم گناه کرده‌ام ، گناهی نابحشودنی

ــ نقدینه‌اش برای محارج روزانه در کشوی میزش بود، که هرمقدار برمی‌داشت یادداشت می‌کرد گاهی که ار حـانه بیرون می‌شد ، کشو میزرا نمی‌بست ، و نده ارناراحتی و ناآرامی ، مکرر ناین رفتار ، به تندی سحن گفتم ، و گوش می‌داد

ــ يك قلم محارجش، هزینهٔ تحصیلی فرزندانش دراروپا بود ، وقتی باو رض کـردم ، وزارت فرهنك به محصلین اعزامی هزینهٔ تحصیلی می‌دهد، چرا راین‌راه حرجتان را کم‌نمی کنید؟ نپذیرفت

ــ مقداری زمین ار بابت حق‌تألیف تاریخ مختصر ایران کتاب‌فروشی باو اده بود که ارزان‌فروحت، اما روزی که نشان‌هاو بعضی ارا شیاء نفیس‌حانوادگی ا فروحته بود متأثرش‌یافتم

ــ حوش‌محصروحوش بیان بود گاهی لطیفه‌ها وداستان‌های‌شیرین‌می گفت ارشنیدن لطیفه‌ها نیزشادمان می‌شد و تبسم می کرد

ــ هیچ گاه به قهقهه نمی‌حندید

ــ بسیارمؤدب بود، دررمستان ، يك روز که پنجره‌ها بسته بود من‌اطاق ا ، اردود سیگار انباشتم ، اوحود ارحای برحاست وپنجره‌هارا باز کرد ، و رسی آموزنده ارادب به من‌داد
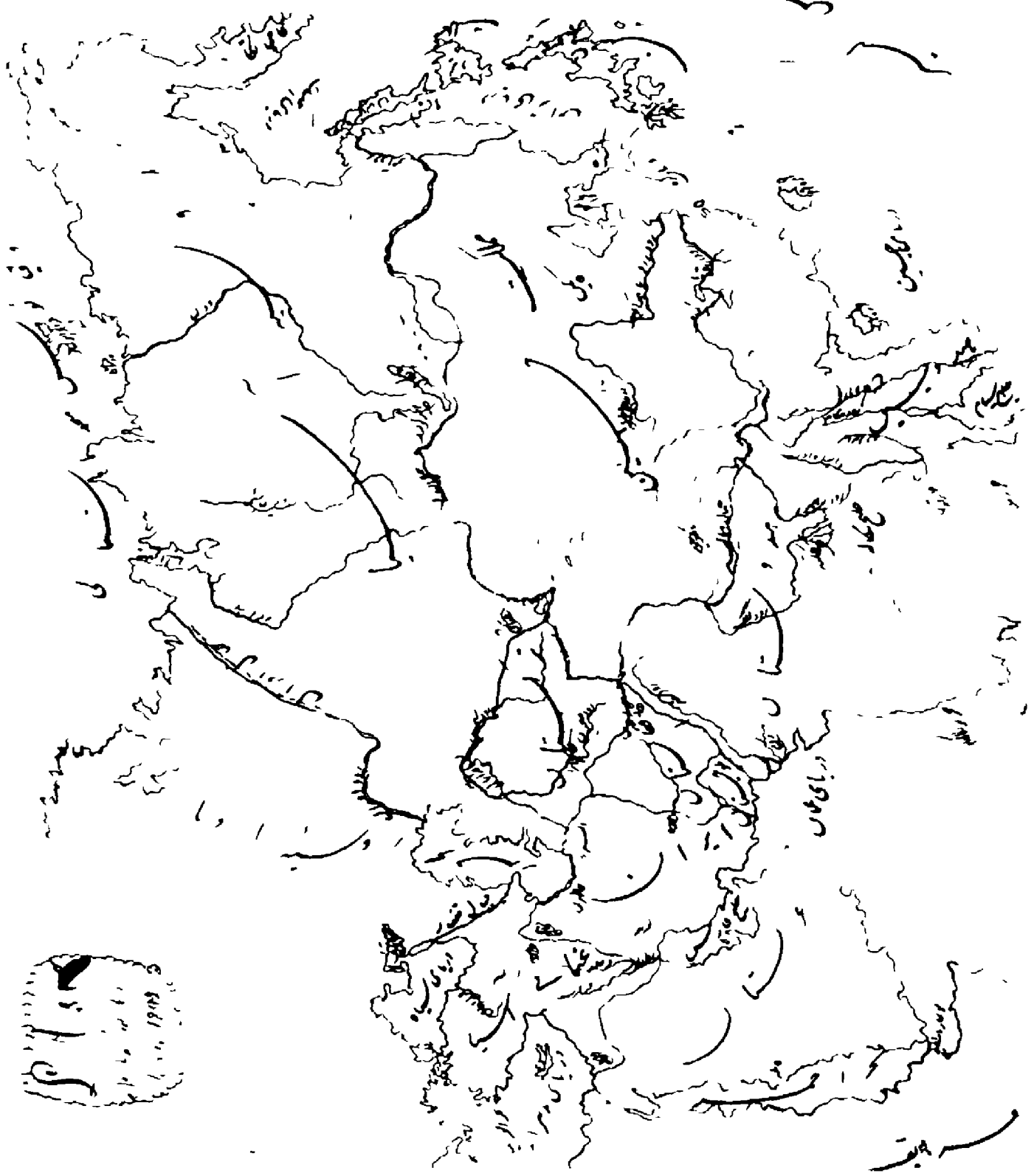
ـ دخانیات مطلقا استعمال نمی‌کرد .
ـ ازمشروبات الکلی دوری می‌جست مگر درموارد بسیار نادر
ـ فرزندانش‌را بسیار دوست داشت هروقت نامـه‌ای ازآنان می‌رسید از شادی برمی‌افروخت ومی گفت محسن چنین و چنان نوشته، از پایان تحصیلات، ازمراجعت ، ازمراجعت اوخبر می‌داد .
ـ درنخستین‌روزی که مقررشدهمه روزشرفیاب‌شوم اصرارفرمود که ناهار درخدمتش صرف شود اما با نهایت سماحت استدعاکردم که اجتماع خانوادگی خودرا با حضورمن‌مشوش‌نسازد، ولی اتفاق می‌افتادکه‌گاهی اراوقات ناهار را باهم بودیم
ـ اوراق تألیفات خودرا چون
سیرحکمت ، حکمت سقراط ، آئین‌سقراط ، آئین‌سخنوری، وجز این‌ها که من متصدی‌طبع همه بودم به خط خودش پاکنویس‌می‌کرد ، بی‌قلم‌خوردگی ودرنمونه‌های‌چاپخانه عبارت‌را تغییر نمی‌داد .
ـ ازهیچ‌کس بد نمی گفت حتی به‌کسانی کـه او را آزار می‌رساندند و ناسزایش می گفتند .
ـ روزنامهٔ ستارهٔ ایران‌نوشت‌که فروغی ودکترغنی بپاداش‌تنظیم‌رباعیات خیام هجده هزارتومان گرفته‌اند ، درصورتی‌که قرارداد وزارت فرهنگ به‌مبلغ هفتصد تومان بود با عصبانیت و برافروختگی به فروغی عرض‌کردم، باید این نسبت را تکذیب‌کنید نپذیرفت . عرض‌کردم اجازه فرمـائید من تکذیب‌کنم فرمود موجب می‌شوی کـه هردو ناسزا بشنویم ، از وزارت فرهنگ رونوشت قرارداد راگرفتم‌که گراورکنم بی‌هیچ توضیح بازهم موافقت نفرمود .
این بردباری وخون‌سردی‌را هنوزهم وقتی بیاد می‌آورم ناراحت‌می‌شوم
قضا خوریم وملامت بریم وخوش باشیم
که در طریقت ما کافری است رنجیدن
بیشتر تألیفات فروغی درهمین سالهای آخر عمر اوست و من نمی‌دانم این‌کتابها راکی وچه وقت می‌نوشت چون همه‌روز باهم بودیم وشبها هم‌مجالی چندان نمی‌ماند ، هنوزهم دراین معنی تعجب وحیرتم بجای است.
ـوقتی شاهنامه‌را تصحیح کردیم نسبت‌هائی ناروا ورننده به‌فروغی‌دادند که این اهتمام ازآن دیگری است چه دشنام‌هاکه دادند، وچه دشمنی‌هاکردند وفروغی جواب نمی‌داد.

روزی با مرحوم ملک‌الشعراء بهار از بردباری فروغی در این زمینه سخن گفتم بهار با اینکه با فروغی خوب نبود، ساحت فروغی را از اتهامات منزه شمرد و به تلخی به مدعیان حمله کرد از بهار خواستم گفته‌های خود را بنویسد، پذیرفت و نوشت و خوب هم نوشت، نامهٔ بهار را در روزنامهٔ ایران‌ما ـ بی‌اجازهٔ فروغی ـ درج کردم زیرا ممکن نبود اجازه بفرماید واکنون هم سزاوار است که از روزنامه ایران ما به مجلهٔ یغما نقل شود که یادگاری است از مرحوم بهار

شاید سبب تیرگی روابط فروغی و بهار را در موقعی دیگر بگویم که خالی ازعبرت واشتباه نیست.

ـ درکتاب تاریخ اصفهان نژادفروغی، پدر بر پدرتصریح شده که نیاکانش در دربارپادشاهان صفویه مقامی‌عالی‌داشته‌اند،شاید بعضی‌ازآقایان بخاطرداشته باشندکه رادیو برلن چه دشنام‌ها براو می‌داد وفروغی اعتنا نمی‌فرمود واجازه هم نمی‌داد این‌قسمت ازتاریخ اصفهان در روزنامه‌ای نقل‌شود اما بعد ازمرگش درمجلهٔ یغمامنتشر کردم

ـ به دوستانش که گاهی از او راهنمائی می‌جستند مدد فکری می‌رساند ولی از نوشتن توصیه خودداری داشت

ـ شعرخوب می‌شناخت، ولی شعر نمی‌گفت، مگریك قطعه که درجوانی گفته است.

ـ درخطابه ونطق مانند نداشت، شمرده، وملایم، ومستدل حرف می‌زد. اتفاق می‌افتادکه موضوع بحث او، و دیگری، یکی باشد، اما او چنان مطلب را ساده و روان وقابل دریافت ادا میکرد که دیگران نمی‌توانستند

همه گویند وسخن گفتن سعدی دگر است.

ـخطابهٔ خودرا نمی‌نوشت و حتی یادداشت هم نداشت، در فضای فوقانی سالن خطابه درتالار باستان‌شناسی گاهی قدم می‌زد، و روی به‌بالا داشت واین درمجالسی بودکه مستمعان ازبزرگان و دانشمندان بودند.

ـیادداشتی به خط مرحوم مدرس داشتم‌که پس از نطق فروعی درمجلس شوری باو نوشته بود «دهانت را می‌بوسم»

باری، ازاین‌گونه خاطرات بسیار دارم ، اما ازین‌بیش‌تصدیع مرا روا نمی‌دارد .

***

این کاریکاتور از فروغی در رستوران «باواریا» (Bavaria) در ژنو نصب است از آقای سید محمد علی جمال‌زاده متشکریم که وسیلهٔ استفاده از آن را فراهم کردند

ـ از اوراق یادگاری فروغی بخط خودش، آنچه اکنون به دسترس شده است

ـ نخست یادداشت‌هائی‌است از توضیح معانی لغات واصطلاحات که بعضی درحواشی کتاب به‌خط اوست و بعضی درجزوه‌های متفرقه و آشفته

ـ دراین جزوه‌ها بنده معانی لغات‌را نوشته‌ام وفروغی آن‌را تصحیح و تکمیل فرموده است

ـ دیگر، بعضی ازمکاتبات و گزارش‌ها وپیش‌نهادها به مجمع اتفاق ملل است که دراروپا وترکیه نوشته است، و بهترین ومؤثرترین درس وطن‌دوستی و راهنمائی‌درامور کشوری‌است درسطح‌جهانی، انتشار این اوراق روا نیست‌وباید خواند وفرا گرفت، وبکاربست و این‌وظیفه سیاست‌مداران با علاقه‌است ، بعضی ازاین‌نامه‌ها به‌زبان فرانسه‌وانگلیسی‌است این‌امانت‌را به فرزندان بزرگوارش درهمین‌مجمع‌مسترد می‌دارم

ـ دیگرترجمه‌چند تآترازمولیراست‌بخط‌خود فروغی،وفرزندان‌عزیزش که به بنده محبتی بیش‌ازحد دارند‌اجازه‌خواهند فرمود عجالة نگاه دارم مگر درهمین‌دوسه‌ماه بچاپ وانتشارآن‌توفیق یابم

ـ فروغی به‌من بنده اعتماد واطمینان‌مطلق‌داشت، درنامه‌هائی، بمناسبت تصریح فرموده‌که بعمائی هرچه بگوید من گفته‌ام وامضای او امضای من‌است

بعضی اوقات مطالبی که من‌ازقول اونوشته بودم بی‌این‌که بخواند امضا می‌کرد .

با تقدیم معذرت ازفراوان سخنی‌درپایان چند بیت ازقطعه‌ای‌را که سابقا گفته‌ام به عرض‌می‌رسانم ودم درمی‌کشم

***

به روح پاک فروغی درود باد درود
که افتخار زمان در فنون دانش بود
دقیق فکر نویسنده‌ای به‌معنی ولفظ
لطیف طبع‌سخن گستری نکته‌وشنود
به هیچگاه زگفتار او دلی آزرد
به هیچوقت ز رفتار او تنی فرسود
به‌هرمقام که بد، ازنفوذ دشمن‌کاست
به هردیار که شد قدر دوستان افزود

ماهل علم ، اگریافت نعمتی بحشید
ر حهل‌حلق ، اگر دید دلتی بحشود
به‌حیردولت‌وملت‌چه‌طرح‌ها که فکند
ز کارمردم‌وکشورچه عقده‌ها که گشود
به حفظ ملك تن‌حویش‌را نمود سپر
اگرچه شد هدف طعن‌های‌رهرآلود
باین امیدکه ما درحهان سرافرازیم
به هیچ بیم بیاورد قدر ملك فرود
وحودآدمی‌ارحاك مایه‌ای‌است حقیر
سعادت‌است ارین‌مایه برگرفتن‌سود
بشر رسد بمقامی که بگدرد ر ملك
اگر طریق درستی و راستی پیمود
وحود حلق شود مطهر تحلی حق
اگر به‌مصقل احلاص تیرگیش ردود
پیمبران و حکیمان بزرگ مردانند
که‌حق‌رحلوه‌آنان حمال‌حویش‌نمود
حجاب حاك بپوشد فروع رای‌حکیم
نمی‌توان‌رح حورشید را نگل اندود
همان دعاکه نگفتم نحست گویم باز
به‌روح پاك فروغی درود باد ، درود

بمناسبت سومین سالگرد وفات ت

سید محمد علی جمالزاده

سیدحسن تقی‌زاده در روز هشتم بهمن ۱۳۴۸ وفات نمود و اکنون یک سال از وفات او می گذرد. بزرگان ما گفته‌اند:

«مرده آنست که نامش به نکوئی نبرند»
و همه میدانیم که زنده و جاوید یافت هر که نکونام زیست» تقی‌زاده بدین معنی زنده است و زنده و جاوید خواهد بود

دراین موقع مناسب دیده شد که یك سند تاریخی مهم را که درموقع وفات او بدان در مقاله‌هائی که در بزرگداشت وتعظیم او بچاپ رسیده اشارهٔ مجملی رفته است باتفصیل بیشتری دراینجا بچاپ برسانیم تا درتاریخ سیاسی کشورایران جائی را که سزاوار چنین سند مهمی است بگیرد و بزرگاران یادگاری دیگری از مساعی و کوشش دائمی و صادقانه سید حسن تقی‌زاده در راه آزادی واستقلال وسیادت ایران وسعادت تمدنی ایران باقی بماند

قسمت اول

بطور مقدمه لازم است تذکر داده شود که بطوریکه شرح حال بتفصیل در روزنامه «کاوه» مطبعهٔ برلن (شمارهٔ ۲۶ شوال ۱۳۳۵ هجری قمری معادل با ۱۵ اوگوست ۱۹۱۷ میلادی، شمارهٔ ۲۲ از سال دوم) در سرمقاله تحت عنوان:

«اجتماع استوکهولم» یا انجمن بزرگ بین‌المللی اجتماعیون در پای تخت سوئد مذکور گردیده است در اوایل بهار آن سال، یعنی ۱۳۳۵ هجری قمری (۱۹۱۷ میلادی) در ماه آوریل (رجب‌المرجب) که جنگ جهانی اول دوام داشت اقداماتی درسرتاسر جهان برای انعقاد یك کنگره بین‌المللی اجتماعیون (سوسیالیست‌ها) شروع شد تا بمنظور پایان دادن بجنگ و استقرار یك صلح معقولی که بتواند پایهٔ صلح‌را در آینده استوار سازد راهی بیابند. چنین کنگره‌ای قبل ازجنگ هرسال دریك مملکتی انعقاد می‌یافت ولی پس ازشروع جنگ در سال ۱۹۱۴ میلادی دیگر انعقاد نیافته بود ولهذا دعوتنامه ازجانب سوسیالیست های کشورهای اسکاندیناوی وهلند بتمام ممالك فرستاده شد که نمایندگان تمام فرقه‌ها واحزاب سوسیالیستهای دنیا در روز دهم ماه مه فرنگی ۱۹۱۷ میلادی درپایتخت سوئد گرد آیند و به منظور سعی در راه صلح عمومی و تعطیل جنگ دنیائی اقدامات لازم را بعمل آورند.

از آنجائی که نمایندگان سوسیالیستها بمناسبت مشکلات جنگ نتوانستند به موعد مقرر به استوکهولم برسند موعد انعقاد کنگره به ۱۵ ماه ژوئن همان سال (۱۹۱۷) یعنی ۲۴ شعبان ۱۳۳۵ محول گردید. بازهم در نتیجهٔ پاره‌ای مشکلات کنگره نتوانست در آن تاریخ منعقد گردد وامید بود که بتواند چندماه پس از آن یعنی در اواخر ماه اوت ۱۹۱۷ (اواسط ماه ذیحجه ۱۳۳۵ هجری قمری) درهمان پایتخت سوئد منعقد گردد

درآن موقع وطن پرستان ایرانی که در برلن جمع شده و کمیتهٔ ملی ایرانیان را تشکیل داده بودند چنان مقتضی دانستند نمایندگانی بدان کنگره بفرستند تا مسئلهٔ مربوط بایران وحقوق حقهٔ ایران ومردم ایران را درآنجا مطرح سازند ودرمقابل انظار ملل دنیا بگذارند وازموقع برای استحکام استقلال ایران استفادهٔ بسزا نمایند

پس تقی‌زاده و وحیدالملك راکه دونفر از پیشروان وکلای ملت ایران بودند برگزیدند تا به استوکهولم بروند ومدافع حقوق ایران باشند.

تقی‌زاده و وحیدالملك دراستوکهولم‌بیان نامه‌ای‌راکه در برلن تهیه شده بود[1] خطاب به‌کنگره بین‌المللی اجتماعیون بزبان فرانسه وآلمانی وانگلیسی بکنگره تقدیم داشتند و اسباب انتشار آنرا هم در مطبوعات فراهم ساختند و گذشته از آن درآن موقع دوسه ماه لاینقطع بجد وجهد ونشر حقانیت مطالب ایران ومظلومیت آن ودادخواهی کوشیدند ودراغلب جراید سوئد مقالاتی نشر کردند وشرح ملاقاتهای خودرا درج نمودند

دو نماینده نامبرده در موقعی‌که در استوکهولم بودند باهیأت مرکزی اجتماعیون هلند واسکاندیناو ملاقاتهای مکرر کردند ومخصوصاً يك جلسهٔ هیأت مرکزی مخصوص استماع بیانات وکلای ایران بوده‌است. آن دونفر با رجال بزرگ ومهم دولت سوئد وباپیشروان آن‌ملت وبا محررین نام وحتی‌باظامیان ملاقاتهاکرده مقاصد ایران را بقدر قوه ترویج‌کردند وبیز هیئت عمله‌وسرباز روسی راهم ملاقات‌کردند ودرهمراهی با مقاصد ایران و آزادی تام آن‌کشور ازایشان قول گرفتند.

* * *

درآن موقع بهمین مناسبت درجراید فرنگستان خیلی ازایران بحث‌به میان آمد ومخصوصاً اکثر جراید آلمان که حامی نظر ملیون ایرانی دربارهٔ

---

[1] ـ راقم این سطور افتخار داردکه ترجمهٔ فرانسوی آن بیانیه بقلم او بود وازفرانسه بزبانهای دیگر فرنگی بترجمه رسید

استقلال تام وتمام ایران وحقوق حقه آن کشور و آن ملت بودند خلاصهٔ بیانامهٔ ملیون ایرانی را با شرح لازم در تفسیر آن مطالب نشر کردند

اکنون متن آن سند مهم بطوریکه در روزنامهٔ «کاوه» شمارهٔ ۲۲ از سال دوم درتاریخ ۲۶ شوال ۱۳۳۵ هجری وقمری مطابق با ۱۵ اوت ۱۹۱۷ انتشار یافته است

دادخواهی ملت ایران

از انجمن بین‌المللی اجتماعیون
منعقد دراستوکهولم درتابستان سال ۱۳۳۵

آقایان

سالهاست که عده‌ای از دول فرنگستان بعزم‌اجرای مقاصد عناصر سرمایه‌دار وجهانگشایان ممالك خودبنای استیلا والحاق و تصرف ممالك دیگر را که در چهار قطعهٔ دیگر دنیا واقع است گذاشتند وازآنجائی که از آغاز امر سرآن داشتند که درراه استعباد مطلق سیاسی واقتصادی‌ملل بی‌پناه مذکورجز هوی‌وهوس وخواهشهای نفسانی‌خود مراعات هیچگونه اصولی ننمایند یك‌رشته‌اصول‌وقواعد جابرانهٔ برای‌سهولت اجرای مقصودناحق خودایجادکردندکه سرتاپا اجحاف و استبداد بود و از این‌رو آن طبقاتی که بملاحظهٔ بصدا آمدن ملل‌خود در فرنگستان جبراً دستشان از رشتهٔ استبدادکوتاه شده‌بود ولی هنوز یادگار ایام سطوت ولذت روزگار عظمت وجبروتشان درزیردندان بود نظرخود را بجانب ملل دوردستی انداختند که میدانستند صدای استغاثه آنها بگوش کسی نخواهد رسید و اندك جنبش آنانرا در راه احقاق حق خود میتوان بیاغی‌گری تأویل نمود. خلاصه آنکه بنابترتیب فوق متمدنین‌فرنگستان عبودیت وشکنجه‌ها وزجرهائی راکه یادگار قرون‌وسطی بود ازغرب بشرق‌منتقل نمودند

آقایان، درمیان این‌ممالکی‌که طرف حرص وطمع‌طبقات مذکوره‌واقع گردیده ایران یکی ازآنهاست‌که بیشترازهمه زهر جفای‌آنانرا چشیده و بار سنگین خدعه وبیرنگ آنها راکشیده است بطوری که مارایقین قطعی حاصل است‌که اگر حقیقت‌اوضاع وگزارشهای این‌مملکت زجردیده بتفصیل درمقابل نظرملل اروپا گذاشته شود اکثریت عظیمهٔ این‌ملل و تمام دوستداران عدالت و انصاف وهواداران آزادی وحقانیت برحال آن مملکت ترحم خواهند آورد و بلاشك حسیات عالم بشریت متأثر و متألم گردیده و در صدد احقاق حق برخواهد آمد.

ملت ایران یکی از قدیم‌ترین ملل‌عالم و یگانه نمونهٔ ملل‌متمدنهٔ مشرق

است که تا بحال بازمانده‌است وازرمانهای بسیارقدیم دارای یك نژاد خالص‌ویك تمدن بدیع‌و یك‌حیثیت وتربیت شخصی بوده وهست همواره درهرعصری‌مشاهیر واساتید علمی وادبی وسیاسی و صنعتی بوجودآورده است ومقام بسیار عالی در تاریخ حاصل‌نموده‌است وکمك بزرگی به‌پیشرفت وترقیات‌انسانیت نموده‌وهنوز هم‌دراین راه دارای قابلیت لازمه‌هست بشرطی‌که او را ازنعمت‌آزادی‌واستقلال که موجد هرگونه والائی وبالائی است محروم ندارند.

تمام نویسندگان اروپائی وسیاحینی‌که دراین‌مملکت مسافرت نموده‌اند متفقاً هوش فطری واستعداد وذوق خلاقیت ملت‌ایران راشناخته وازآن تعریف وتمجیدهای بسیار نموده‌اند. بعلاوه این‌ملت درتمام‌شرق سرمشق مهمان‌نوازی وخوش‌سلوکی وعدم افراط تعصب مذهبی بالنسبه بغیر مسلمانان است و نزاکت طبیعی راکه نتیجهٔ تربیت چندین‌قرن است باادب ولطف‌اخلاق وآزادگی‌سرشته دارد ملت‌ایران‌که درآب‌وخاك‌اجدادی خوداززمانهای قدیمی‌کورش وزردشت تازمان حاضردارای یك‌ملیت صاف‌وخالص ومتجانس انکارناپذیری بوده امروز آلت‌قهروتعدی مللی‌گردیده‌که بااوهیچ رابطهٔ تاریخی ندارند وصدها فرسنگ از اودور وازحیث‌نژاد وملیت ومذهب وزبان بکلی بااومتباین هستند اگرچه دراین‌قرون اخیره ملت‌ایران قدری درترقی‌مادی ومعنوی دوچار توقف‌شده‌بود ولی دراین ده‌سال آخر یك‌انقلاب بزرگی درآن مملکت بعمل آمد و یك دورهٔ تازهٔ حیات مدنی وسیاسی واداری درآن سرزمین آغاز گردید . این انقلاب‌که ذاتاً ملی بودوملل فرنگستان چنانکه بایدبجزئیات داستان آن ره نیافتند باید ازجملهٔ‌انقلابهای بسیارصمیمی‌وجدی‌بحساب آید. سعی‌وکوششی که خردوبزرگ ملت‌ایران درراه‌سرنگون ساختن سلطنت استبدادی چندین صد سالهٔ خود بعمل آوردند ازحیث‌گذشت وجان‌نثاری ورعایت احترام‌جان و مال رعایای خارجه فوق‌العاده شایان‌تمجید وتحسین‌است. ولی‌بدبختانه نتایجی‌که ازاین همه سعی وکوشش مطلوب بود بدست نیامد ودوهمسایهٔ بزرگ ایران روس‌وانگلیس سدی شدید درمقابل آن کشیدند ومانع ترقی وآزادی ملت‌ایران گردیدند.

روس و انگلیس از طرفی بهمهٔ وسایل حیل و تهدیدات واتمام حجتها و قشون‌کشیها وحبس وسدور بگیر وداز وازطرف دیگر بوسیلهٔ بستن راه هرنوع مددمالی بروی‌وی‌چرخ ترقی‌ایران‌را درهم‌شکستند وبتدریج‌استقلال آن‌مملکت‌را سلب‌کردند وپس‌ازانقلاب مذکور تاملت ایران خواست نفس بکشد و در راه آزادی واصلاحات قدمی بردارد روس‌وانگلیس بواسطهٔ عقد قرارداد ۱۳۲۵ که برای هرکدام‌ازآنها درایران یك منطقه نفوذی معین مینمود ودرحقیقت معنای

ازعکسهای جوانی تقی زاده

آن تقسیم ایران بود راه ترقی را برروی ایران مسدود داشتند و ازاین تاریخ بعد درهرموقع مداخله درامور داخلی ایران را جایز دانسته و نفوذ خود را محسوس داشتند .

روس وانگلیس درجمادی‌الاولی ۱۳۲۸ متفقا ملت‌ایران راتهدیدنمودند

تقی‌زاده و مرحوم علوی

که اگر درصدد پادشاه خودشان که درصدد مشروطیت و مجلس تحریکات مینمود اقدامی نمایند ایشان مداخله خواهند نمود وهمین مسئله باعث آن شد که آزادی طلبان بواسطه پرهیز نمودن از آنچه ممکن بود بهانه بدست خارجیان داده و خدشهٔ باستقلال ایران وارد آورد مجبور بتسلیم گردیدند واز مقاومت آنها کاسته گردید. ودر ۲۳ همان ماه مجلس ملی ایران بدست لیاخوف صاحب منصب روسی که درخدمت ایران بود بتوپ بسته شد ومشروطیت موقتا مسوخ گشت وآن همه جان‌فشانی وخون‌دل هباء منثوراً گردید.

در ۲۷ ربیع‌الاول و ۱۰ جمادی‌الاولی ۱۳۲۸ روس وانگلیس یادداشت تهدیدآمیز سختی بدولت ایران داده وتقاضا نمودند که دولت ایران درآینده نباید هیچگونه امتیازی بدهد که «در آن احتمال خطرسیاسی و نظامی برای دولتین مذکوره منظور باشد» و مخصوصا امتیازات راجعه بوسایل ارتباط ازهر قبیل و خطوط تلگرافی وبنادر واز این قرار دولت ایران را از یك قسمت اساسی حقوقش محروم داشتند.

در ذی‌الحجه ۱۳۲۹ دولت روس باستصواب و تأیید دولت انگلیس یك اتمام‌حجت سختی بدولت ایران فرستاد که دولت ایران بایدمستشاران مالیه را که

تقی‌زاده در فیلادلفیا
هنگام برگزاری غرفهٔ ایران درنمایشگاه بین‌المللی

ازامریکا استخدام نموده بودعزل کرده وتعهدنماید که بعدها هیچ مستخدم خارجی اجیر نکند جز برضای دولتین مذکوره.

درسلخ صفر ۱۳۳۰ روس و انگلیس باتهدید قشون کشی فشارآوردندکه دولت ایران قرارنامهٔ سال ۱۳۲۵ روس وانگلیس راجع بایران را رسما بشناسد ودرحقیقت همان عهدنامه رامبنای سیاست خود قراردهد و همچنین دولت ایران سلب حق داشتن قشون ملی را ازخودبنماید واگرعدهٔ بسیارکمی هم مثلا ۵ یا ۶ هزارنفر بخواهد تشکیل نماید قبلا مجبور باشد که اجازهٔ دولتین مذکوره را تحصیل نماید وپس از آن هم درترتیب تشکیل آن با استشارهٔ آنها کارکنند

جنگ وحشتناك حاضرهم حتی مانع از مداخلات و بی قانونیهای روس و انگلیس نگردید و در ۴ شوال ۱۳۳۵ باز یك یادداشتی بدولت ایران داده و مطالبه کردندکه اداره مالیه وقشون ایران بدست مأمورین آنها سپرده شود یعنی مالیه ایران در تحت نظارت و ادارهٔ یك هیئت مختلطی مرکب از مأمورین روسی وانگلیسی وبلژیکی وایرانی درآیدکه اختیارات تامه درتمام امورمالیهٔ ایران اعم از عایدات و مخارج خواهد داشت بعلاوه دو فقره قشون درایالات شمالی وجنوبی ایران تشکیل شودکه هرکدام مرکب از ۱۱ هزارنفر خواهد بود یکی درشمال درزیر اداره صاحب منصبان روسی ودیگری در جنوب درزیر ادارهٔ صاحب منصبان انگلیسی وتمام مخارج ولوازم این قشون را تاآخرجنگ حالیه آن دو دولت خواهندداد.

حاجت باظهارنیست که کلیه این مطالب وتقاضاهای بیجا بترتیبی پیشنهاد دولت ایران میشد که شکی نمی ماندکه مقصود دولتین مذکوره سلب مطلق استقلال ایران می باشد مقاومت وعدم شتاب دولت ایران درقبول این تقاضاهای اخیر منجرشد باتمام جنجت ربیع الثانی ۱۳۳۵.

تااینجا سخن ازحرکات بامنجار دولت روس فقط درسالهای اخیر بود. ولی باید دانست که این دولت از یك قرن باینطرف متدرجا باستقلال ایران صدمات وخدشه‌های متوالی واردآورده وهرروز این مملکت را ضعیف‌تر نموده وهرقدمی که ایران خواسته بطرف ترقی وتمدن بردارد وی مانع وحایل گردیده بطوری که میتوان گفت که حکومتهای متوالی سلسلهٔ رومانوف در رفتارخودنسبت بایران بدون اختلاف بمضمون وصیت نامهٔ منسوبه بپطرکبیر عمل نموده‌اند

این دولت درسال ۱۲۲۸ دولت ایران را از حق داشتن قوای بحری در بحرخزر محروم داشت.

در ۱۲۴۴ حق امتیاز (کاپیتولاسیون) اتباع خودرا درایران برقرارنمود که بموجب آن تاامروز اتباع روسیه ولو جانی وقاتل هم باشند ازحکم قانون و

محکمه ایران خارج هستند و دولت ایران فقط حق تمدید آنها را از خاك خود دارد. این مسئله برای ملل دیگر هم سرمشق شده و هر کدام بعنوان ملت کاملة ـ الوداد نظیر آن حقوق و مختصات را برای تبعهٔ خود از دولت ایران خواستار شده و تحصیل نمودند و دولت ایران را در امور داخلی خود مبتلای اشکالات بیحد وحساب ساختند.

درهمین سال روسیه حق آزادی گمرك را و درسال ۱۳۰۸ حق ساختن راه آهن و یا امتیاز آنرا بخارجه نیز از دولت ایران سلب نمود و پس از آن در ۱۳۱۸ دولت ایران را از حق استقراض ازخارجه محروم داشت.

از این قرار دولت روسیه درمدت مزبور صدها وسایل و نیرنگها که شرح آن کتابی میشود تقریبا تمام حقوقی را که بنای استقلال یك مملکت برروی آن است از دست دولت ایران بیرون آورد و مملکت و ملت ایران را دوچار فقر و فلاکت وویرانی نمود.

دولت انگلیس هم ازطرف خود کوتاهی ننمود و رخنهای سخت باستقلال ایران وارد نمود. بانك انگلیس حق انحصاری نشر اسکناس را در ایران دارد بدون آنکه دولت ایران هیچگونه حق وارسی در این خصوص داشته باشد. انگلیسها در ولایات جنوبی با رؤسای محلی قراردادهای مستقلانه گذاشتند و در اعمال روس بعد از قرارداد ۱۳۲۵ قدم بقدم شرکت نمودند.

امروزه روس وانگلیس درشرف خفه کردن ایران و خاموش نمودن آخرین رمق حیات و آزادی آن مملکت میباشند و نزدیك است که آخرین ضربت را باین ملتی که جز آزادی وترقی وصلح وسلامت آرزوئی ندارد وارد آورند

روسها علاوه بر آنکه از ابتدای قرن دوازدهم تاسال ۱۲۴۴ بتدریج ایالات متعدده از شمال ایران بعنف ضمیمهٔ متصرفات خودکرده بودند در سال ۱۳۲۷ بارقشون بایران وارد نمودند و ببهانهای مختلف متدرجاً ولایات شمالی را تماماً استیلا نمودند. درابتدای سال ۱۳۳۰ بزرگان وپیشروان ملت را در تبریز بدار زدند و بقیه یافراری یامتواری یامحبوس بجلای وطن گردیدند. در گیلان نیز بهمین قرار رفتار نمودند و همچنین در مشهد در ۱۱ ربیع الثانی ۱۳۳۰ بزرگترین زیارتگاه ایرانیان راکه برای مسلمانان شیعه حکم بیت المقدس را برای عیسویان دارد بتوپ بستند. در ۱۳۳۳ و ۱۳۳۴ نصف بیشترایران را استیلا نمودند و پایتخت را دربدر تهدیدانقراض سیاسی آورده و لگد بر گلوی دولت ایران نهاده واجرای مقاصدخودراکه نتیجهٔ آن انقراض ایران است خواستار شدند .

انگلیس هم در تمام اقدامات فوق قدم بقدم با روس همراه و متفق بوده است والآن هم صاحب منصبان انگلیس بدون آنکه وقعی بحکومت محلی بدهند در ایالات ایران مشغول سربازگرفتن هستند

سرمایه‌داران ساحل نوا و تیمز مصمم هستند که مانع از وزش هرگونه نسیم آزادی و «دموکراسی» در آسیای وسطی گردند و برای رسیدن بدین مقصود از هیچ وسیلهٔ نامشروعی روگردان نیستند و هیچیك از قواعد انسانیت و اخلاق را مراعات نمیدارند

مرحوم ژورس که مدافع بی‌باك عدالت وحقانیت و پشتیبان مظلومین بود وصدای رسای وی حتی درسلسلهٔ جبال البرز هم پیچید درسال ۱۳۲۸ درموقع مدافعه ازمظلومیت ایران درمجلس وکلای فرانسه در حق ایـران قریب بدین مضمون سخن گفته است

«آقایان درصورتی که آداب واخلاق بین‌الاشخاص اقتضا می‌کند که بضعفا وپیرمردان احترام شود و ریش سفیدها همواره طرف تواضع باشند چرا بایستی دراخلاق بین‌المللی نیز همین قاعده مرعی شود ، چرا باید ایران راکـه ریش سفید و یکی از پیرترین ملل متمدنهٔ عالم است بحال خود واگذاشت وبجای عذاب وی رادستگیری نمود؟»

ملی آقایان، ایران زردشت را پدید آورد که قرنها قبل ازحضرت مسیح فلاحت زمین وکارگری را مذهباً جزو اعمال نیك وثواب قرارداد ایران وطن بزرگترین شاعر وادیب شرق سعدی است که در اواسط قرن هفتم چنین سروده است

بنی آدم اعضای یکدیگرند که درآفرینش زیك گوهرند
چوعضوی بدردآورد روزگار دگر عضوها را نماند قرار

ایران همیشه مجذوب آزادی و «دموکراسی» بوده است . و امروز نیز فرقه‌های بزرگ سیاسی درآن سرزمین پدید آمده که مرامنامه‌هایشان ازاغلب جهات با اصول اجتماعیون موافق است وحتماً اگر مداخلات خارجه آن عامه پرستی نوزاد جوان را امان داده بود همهٔ مملکت را تسخیر نموده بود.

تمام مساعی وجد ما مشروطه‌خواهان ایران دراین‌بوده وهست که آزادی کلام وقلم واستماع وجمعیتها وتعطیل را با تمام معنی این کلمات بموجب مرام‌نامه‌های خود در ایران نگاهداری نموده و آزادی افکار و وجدان را برقرار

نمائیم ودرعین صلح وسکون ترقی و رفاه زندگانی نموده و به بهبودی حال رعیت کوشیده ازراه حفظ ایران درمقابل حرص وطمع کاری ملل خارجی کمکی بصلح وسلامت عالم نموده باشیم. ولی برای انجام این مقصود باید تمامی زنجیرهای سیاسی واقتصادی که بدست و پای ایران زده شده درهم شکسته گردد و استقلال کامل آن ملت اعاده شود و دول خارجه‌را درمداخلهٔ امور وطرق نجات ما حقی نماند

خلاصه ما تقاضا میکنیم که

۱ـ عهدنامهٔ انگلیس و روس سال ۱۳۲۵ راجع بایران نسخ شده‌و آزادی سیاسی واقتصادی ایران اعاده شود

۲ـ ایران در ادارهٔ مالیه وقشون خود کاملا آزاد و مختار باشد و حق دولت ایران دراستخدام مستشاران ازممالك خارجه وانتخاب آنها ازهرمملکت باو مسترد شود ایران دارای حق استقراض ازخارجه باشد

۳ـ ایران آزادی گمرکی داشته باشد و اهالی مملکت مجبور نباشند که برای تحصیل مایحتاج پول خودرا به سرمایه‌داران مسکو و لندن داده و عمله ایرانی از گرسنگی جان بدهد

۴ـ ایران حق کشتی‌رانی در دریاهای خود وحق استفاده ازمعادن خود که دولتین همجوار مخصوص ومنحصر بصاحب امتیازان خود نموده‌اند داشته باشد

۵ـ امتیازات بیحد وحساب‌که بزور گرفته شده و هریك بندی بدست و پای ملت ایران واستقلال آن گردیده وتمام قیودات وتعهدات خارجه که یکان یکان بوسیلهٔ اتمام حجت وتهدید گرفته شده منسوخ گردد

۶ـ استقلال کامل ایران باو اعاده شده وملت ایران بتواند درخاك خود بطور آزادی وسائل رفاه وترقی خود را با صلح و سکون فراهم آورد

آقایان ، صلح طلبان دنیا سعی دارند که برای اینکه اوضاع و مناظر وحشتناك این جنگ عالم‌گیر تکرار نشود یك صلح مستمر ومحکمی پایدار و برقرار شود. ولی بدیهی است که رفع جنگ بسته برفع اسباب آن است ویکی ازموجبات مهم جنگ وخونریزی همانا مسئله جهانگیری فرنگیان و استملاك است . جنگ برطرف نمیشود مگر وقتیکه این طمع و رقابت دول بزرگ در مقهور ساختن ملل شرق ازمیان برود . والا تا وقتی‌که این ملل مظلوم نمانند دایم درصدد انتقام ومترصد فرصت خواهند بود که آتش کینهٔ دیرینهٔ خودرا از

چون ظالمین جمود دهند.

ایران بحسب موقع جغرافیائی خود همیشه در آینده کانون جدال و کشمکش بین دول فرنگستان خواهد بود بهمانطور که درگذشته هم منشأ اختلافات و کینه‌ورزیهای سخت مخصوصاً بین روس و انگلیس بوده است.

مسئلهٔ رقابت روس و انگلیس برسر ایران همواره از صد سال باینطرف فضای سیاست اروپا را تیره وتار ساخته و حتمی است که اگر این مسئله امروز بطوری که دلخواه ملت ایران است حل نشود دیری نخواهد گذشت که پهنای مملکت ایران مانند خاك لهستان میدان جنگهای خونین دیگر خواهد گردید ویگانه چارهٔ که بنظر می‌آید این‌است که ایران درآسیای وسطی مانند مملکت سویس دراروپای وسطی درامور خودمختار ودر دفاع ازحقوق واستقلال خویش آزاد باشد تا بتواند درمقابل حرص وطمع خارجی که موجد جنك‌وخونریزی است سدی شود

آرزوی ما این است که این مجلس کـه باعتقاد ما بهترین نمایندگان بشریت درآن گرد آمده‌اند صدای خود را در همراهی مملکت ستم‌دیدهٔ ما نیز بلندکنند وعقیدهٔ خودرا آفتابی نمایند تاتمام سکنهٔ کرهٔ ارض این صدا را شنیده وآزادی ایرانی که در سر دفتر تاریخش نجات سبایای یهود از اسارت بابل ثبت است وتیسفون پایتخت قدیمش درقرن ششم مسیحی پناهگاه فلاسفه مطرود و فراریان روم بوده اعاده شود.

اگرواقعاً دولی‌که ادعا دارندکه حامیان ملل‌ضعیفه هستند وچنانکه‌یکی از مهمترین سردسته‌های آنهاکه رئیس جمهوری یکی ازممالکی است‌که‌تازگی با ایشان متحد شده است با آب و تاب هرچه تمامتر بطور رسمی اظهار داشت که درراه برقراری اصول ملیت می‌جنگند درگفتهٔ خود صادق هستند وقت‌است که ادعاهای‌خود را درایران که بهترین‌مصداق ملیت است از قول بفعل آورند

مجمع اجتماعیون‌که در ۱۳۲۸ از ۲۲ تا ۲۷ شعبان درکوپنهاگ منعقد شده بود در خصوص ایران قرار مخصوصی دادکه بعضی از مضامین آن ازقرار ذیل است:

«نظر باینکه ازآغاز شورش ایران به موجب قرارنامهٔ ۱۳۲۵ مابین روس وانگلیس حکومت امپراطور روس درراه جلوگیری از مشروطیت درایران همه‌گونه وسایل برانگیخته،

نظر باینکه دولت‌روس چندین‌بارظاهراً ببهانهٔ حمایت‌تبعهٔ‌خود

وحفظ سرحد ولی در باطن بقصد ایجاد مشکلات در مقابل مساعی دموکراتهای آن مملکت مداخلات درامور ایران نموده وحتی بعضی اوقات این مداخله بقوهٔ مسلحه نیز متکی بوده است،

نظر باینکه قشون و نظمیهٔ روس علناً و با شدت هرچه تمامتر برضد آزادی خواهان و رؤسای آنها رفتار مینمودند،

نظر باینکه امروز هم دولت روس باز بوسیلهٔ عمال مخفی خود درایران مشغول خدعه و نیرنگ وتحریکات است و قسمت مهمی از قشونش هنوز با وجود بازخواستهای مکرر مجلس شورای ملی و دولت تهران درخاك آن مملکت هستند،

خلاصه نظر باینکه دولت روسیه که در داخلهٔ مملکت خود در اقدامات خونین خویش برضد آزادی مظفریت دارد و نمی‌تواند مشروطیت را در دو سرحد خود برقرار بیند مطلقاً در صدد است که با سعی و کوشش هرچه تمامتر حکومت مستبده را از نو درایران و عثمانی دایر نماید ،

لهذا بمناسبت این اعمال مهم و غامض که برای دوملت جوان شرق حکم یك خطر دائمی را داراست مجمع حاضر فرقه‌های اجتماعیون اروپارا با اصرار هرچه تمام‌تر ترغیب و دعوت مینماید که هرچه از دستشان برمی‌آید در راه خاتمه دادن برفتار ارتجاعی دولت تسار بعمل آورند»

اینك بنظر می‌آید که دورهٔ ظلم تساری که همواره زجرهائی که بایران وارد میکرده بگردن او انداخته میشد بطور قطعی ازپای درآمده باشد اکنون باید دید که دولت جدید که جای آنرا گرفته در راه تلافی مظالم آن دورهٔ پر وحشت وتصحیح آن همه خطاها کوششی خواهد نمود یانه؟

آیا پیشروان انقلاب روسیه که ادعا دارند خون عامه‌پرستی و اجتماعی مسلکی در عروق آنها جاری است صدای این مجمع راکه حکم محکمهٔ عالی عدالت خواهان دنیا را دارد خواهند شنید وایران پیر را آزاد خواهند نمود؟

آقایان ، ما با وجودآنکه تمام سیاه روزیمان چنانکه مذکور گردید از روسیه است امروز حاضریم که بدون هیچ کین و کدورتی باملت روس دوست‌شده و همسایهٔ مهربان و بی‌آزاری باشیم ما حاضریم گذشتها را که برای ما پر از یادگارهای دردناك است فراموش نموده و دست برادری بسوی جانشینان تسار

درارکیم بشرط آنکه آنان نیز قلم بر گذشته کشیده و بطیب نفس قیود و عهود گذشته راکه زنجیر دست وپای ماست بطاق نسیان گذارند وبا ما مثل یك ملت مستقلی باستقلال کاملی رفتار نمایند.

ای نخبهٔ عدالت‌خواهان وای نمایندگان اکثریت عظیمهٔ نوع بشر، چه باشد که محلس عالی شما حکم خودرا دربارهٔ مملکت ما اظهار دارد و صدای برادرانهٔ این هیئت عالی ازطرفی بگوش همهٔ ملل دنیا وسیاسیون دمکرات و مصادر امور روسیهٔ خوان وانگلیس‌پیر وازطرف دیگر بگوش ملت زنجیرایران برسد تا دهقان ودهاتی ایرانی نیز نیل بدست درکنار کشتزار خود بشنود که حقوق آزادی او دراستوکهلم از طرف بهترین عناصر همان فرنگستانی که از آن جز ظلم وجور نشناخته وجز توپ ودار وتفنگ ندیده دفاع میشود

ما بنام ملت ایران از مجمع حاضر بین‌الملل اجتماعیون دادخواهی نموده و استغاثه مینمائیم که یك قراردادی که در حقیقت حکم تعیین سرنوشت ایران ازطرف بزرگترین قوهٔ فردای دنیا خواهد بود دربارهٔ شکایات ایران، این مملکت قدیم شرقی که باعلی درجه شایستگی عدالت وملاطفت عالم‌انسانیت را دارد، بدهند

تقی‌زاده وحیدالملك

وکلای تهران درمجلس شورای ملی و پیشروان دسته‌های مشروطه طلب ایران که برای دفاع ایران درفرنگستان نمایندگی دارند

قسمت دوم

(اعتراض نامه ملیون ایرانی)

بطوریکه در روزنامهٔ «کاوه»، شمارهٔ ۲۴ ازسال‌دوم بتاریخ ۲ ربیع‌الثانی ۱۳۳۶ هجری قمری مطابق با۱۵ ژانویه ۱۹۱۸ میلادی می‌خوانیم .

دار آنجائی که هیأت‌اجتماعیون (سوسیالیست) هلندواسکاندیناوی دربیان نامه‌ای که دراوایل محرم‌این‌سال دربارهٔ مقاصد خود و شرایط صلح نشر کرده بود دربارهٔ ایران فقط بذکرلزوم مذاکره درباب استقلال اقتصادی تنها اکتفا نموده بود لهذا نمایندهٔ هیأت ملیون ایران در استوکهولم آقا سید محمد علی جمال‌زاده اعتراض نامه‌ای در ۱۶ محرم ۱۳۳۶ نوشته وبدان هیات فرستاد که

صورت آن در شماره‌های ۱۷ محرم روزنامه‌های سوئدی «آفتن بلادت»[1] و «نیا داگلیگت آلهاندا»[2] طبع و در بعضی روزنامه‌های دیگر نیز ذکری از آن شده است.»[3]

باز در دنبالهٔ این مقاله «روزنامه کاوه» شمارهٔ نامبرده چنین آمده است

«اعتراض‌نامهٔ مذکور اولا دلایلی چند برای آنکه استقلال اقتصادی برای یك مملکتی نه‌فقط کافی بلکه غیرقابل اجرا هم هست آورده سپس بذکر منافع و فوایدی‌که در وجود یك ایران بالتمام مستقل برای دنیا و آتیهٔ صلح مستمر آن ملحوظ است پرداخته‌وپس از اظهارات حیرت و تأسف از آن‌که روسیه با وجودآنکه تا دیروز باعث اغلب سیه روزیهای ایران بوده امروز در جزو شرایط صلحی که بتوسط اسکوبلف[4] نماینده دستهٔ کارکنان[5] و سربازان در تاریخ چهارم محرم بهیات متفقین‌که میبایستی درپاریس‌برپا شود فرستاد استقلال تام و تمام ایران را درمادهٔ دهم از شرایط اساسی‌صلح قرار میداد و حال‌آنکه هیات اجتماعیون‌که‌آن همه دعوی عدالت پروری و مساوات وآزادی طلبی دارد از استقلال سیاسی ایران هیچ سخنی نرانده است.»

اعتراض نامه باز شمه‌ای از خطرات سیاست و طمع کاری انگلیس را در آسیای عربی و آرزو های ملت ایران را بشمار آورده و بالاخره باین جمله پایان می‌گیرد

«ملت ایران جز آزادی واستقلال‌که ازجملهٔ مشروع‌ترین حقوق وی است و بدان سزاواری‌کامل دارد آرزوئی ندارد و تمام قصد وی این است‌که‌آزاد و آسوده خدماتی راکه درگذشته به‌تمدن وترقی نوع بشر نموده ادامه بدهد و از پرتو سعی وکوشش و هوش فطری خود گنجهای پربهای‌دیگری بسرمایهٔ معنوی نوع‌بشرافزوده در طرق صلح و رفاه و ترقی بشود و نما نماید.»

---

۱ – Aftenbladet

۲ – Nya Daglıgt allehanda

۳ – راقم این سطور گمان میکند که در میان اوراق خود این مقاله‌های روزنامه های سوئدی را داشته باشد

۴ – Sko belew

۵ – مقصود کارگران است واصطلاح کارگر درآن موقع هنوز زیاد متداول نگردیده بود (ح ز)

راقم این سطور خوشوقت است که این‌سند مهم را که باردلیلی از هزار دلیل باردیگر بروطن پرستی خالص سیدحسن‌تقی‌زاده است امروز که یکسال از وفات او میگذرد بنظر هموطنان برساند.

قسمت سوم
دنبالهٔ کوشش و اقدام

روزنامه‌کاوه منطبعهٔ برلن در شمارهٔ ۲۴ از سال دوم جدید در تاریخ ۲ ربیع‌الثانی سال ۱۳۳۶ هجری قمری مطابق با پانزدهم ژانویه سال ۱۹۱۸ میلادی سرمقاله‌اش چنین عنوان داشت

مژدهٔ حیات
یا
تخلیه ایران از قشون خارجی

و متن آن این قرار است

«مادهٔ دهم متارکه نامه‌ای را که در تاریخ غرهٔ ربیع‌الاول ۱۳۳۶ بین نمایندگان فرماندهان کل‌قشون دول اتحاد ازیك طرف ودولت روس از طرف دیگر در برست لیتوسک[1] بسته شد **میتوان یك قدم حقیقی بطرف استقلال حقیقی‌وکامل ایران دانست.»**

ترجمهٔ مادهٔ مذکورکه درشمارهٔ نامبردهٔ روزنامهٔ «کاوه» آمد ازین‌قرار است

«فرماندهان کل‌قشون عثمانی وروس اساس‌آزادی واستقلال وتمامیت خاك ایران‌را مبنی‌قرار داده حاضرند که قشون خود را از ایران بیرون ببرند فرماندهان مذکور هرچه زودتربادولت ایران داخل مذاکرات شده تا جزئیات امر تخلیه را تصفیه وسایر اموری راکه برای انجام اساس مذکور ضروری است مقرردارند.»

***

درهمان موقع‌روزنامه‌آلمانی«نرد دویچه‌آلگماین‌زیتونگ[2]» ازروزنامه

1 - Brest - Litowsk
2 - Norddeutsche allgemine Zeitung

های مهم آلمان درشماره ۲۳ دسامبر ۱۹۱۷ خود (مطابق با ۹ ربیع‌الاول ۱۳۳۶ هجری قمری) مقاله‌ای بقلم تقی‌زاده منتشر ساخت که چنین عنوان داشت

تخلیه ایران

یك قدم بسوی استقلال حقیقی

مقالهٔ مفصلی است درشش ستون و بعضی قسمتهـای آن در ذیـل نقل میگردد :

«غرهٔ ربیع‌الاول ۱۳۳۶ در تاریخ ایران مانند ۹ محرم ۱۳۳۵ برای لهستان یك روزسعادتی خواهدبود .

. نه تنهادرنطقهای پی‌درپی سه سالهٔ رجال «آزادی طلبان» وپهلوانان اصول ملیت دربصف کرهٔ غربی دکری از ایران نشد بلکه دولت بریطانی باتسار روس همدست شده و در ۱۱ محرم ۱۳۳۴ بقیةالسیف آن‌مملکت رابیرمیان‌خود محرمانه قسمت کردند. آنهاکه از برای بلژیك وکوه سیاه وسربستان که تاریخ استقلال آنها بقرنی نمیرسد ادعای مدافعه میکردند وحتی‌ملتهای‌ازمیان‌رفته را استقلال می‌بخشودند بی‌شرمانه ایران ویونان دونمونهٔ شرقی وعربی قدیم‌ترین ملیت دنیای متمدن رازجرکش وخفه میساختند.»

«غرهٔ ربیع‌الاول ۱۳۳۶ بایدیك‌عید ملی بماند درایں‌روزبهمه بی‌حسابیها و مظالمی‌که درنه سال اخیرازطرف قشون روس درایران بعمل‌آمده‌که داستان بی‌پایان آنرا بیك‌کلمه «زجرکشی و مثله» اختصار توان‌کرد خاتمه داده شده است .

***

«از عهدنامه های مخفی منتشره در پترسبورك معلوم می‌شود که مدعیان آزادی ملل‌خیال داشته‌اند بعداز جنگ یکباره کارایران را ختم‌کنند و «منطقهٔ بیطرف» راهم‌میان خود قسمت نمایند.»

***

«تخلیهٔ ایران از قشون خارجی اول قدمی است‌که در راه استقلال کامل ایران برداشته شدلکن برای‌آنکه ایران واقعاً آزاد وحقیقةً دارای تمام‌حقوق استقلالی خود باشد لازم‌است‌که این‌قدم راقدمهای دیگری در پی‌آید»

دراینجا تقی‌زاده بشرح این قدم‌های دیگرپرداخته و ازآن جمله چنین

نوشته است

«ثانیاً[1] باید قشون انگلیس و ملاحان آن دولت نیز که در ولایات جنوبی و بنادر ایران رحل اقامت انداخته‌اند و بهانهٔ ظاهری آنها دائماً فقط خوف از نفوذ و خطر روس بود نیز «ایران بیطرف» را کاملا تخلیه کنند »

* * *

«ثالثا و مهمتر از همه آنست که قیودات و امتیازاتی که بموجب آنها بتدریج ایران را معلول و مقید داشته و در صدد بود حقوق استقلال آنرا روس و انگلیس سلب کرده و ایران را مانع از هرگونه حرکت و ترقی شده‌اند باطل و زایل گردد تا دست و پای ایران کاملا از این زنجیرها آزاد شود »

«قسمت اول و آخر مادهٔ دهم متارکه که دولت متحدین مرکزی و روس (بر طبق آن) آزادی و استقلال و تمامی خاکی «ایران را مبنای سیاست قرارداده و علاوه بر تخلیهٔ ایران می‌خواهند با دولت ایران داخل مذاکره شده و» سایر وسایلی را که برای انجام اساس مذکور ضروری خواهد بود تصمیه نمایند امید قوی میدهد که مقصود نه تنها تخلیهٔ ایران از قشون خارجی بلکه استقرار اصول آزادی و استقلال کامل ایران است »

* * *

این بود بطور خلاصه شرح مساعی و مجاهدت سید حسن تقی‌زاده[2] در موقعی که مورد بحث این مقاله است در راه استقرار تام و تمام حقیقی ایران احدی مدعی نیست که تنها کوشش و اقدامات تقی‌زاده و یاران او سبب گردید که استقلال ایران مستقر گردد اما منکر هم نمیتوان شد که این قبیل اقدامات و عملیات بی‌نتیجه نمی‌تواند بماند و بطور قطع تاریخ سیاسی ایران از آن صرف نظر نخواهد کرد و مورد قدرشناسی دامنه‌دار هم‌وطنان ایران خواه تقی‌زاده در امروز و فردا خواهد بود

ژنو ، دی ۱۳۴۹

---

۱ ــ شرط اول تخلیهٔ ایران از محافظین نظامی و بسولجانه بود که در حقیقت پیش‌قراول استیلای نظامی بودند که هر وقت میخواستند بتدریج زیادمیکردند

۲ ــ و البته ملیون و وطن پرستان دیگری که نه تنها در خاک آلمان و با کمیته ملیون ایرانی در آنجا بلکه در سایر نقاط دنیا برای نجات و استقلال مملکتشان کوشش میکردند

درگذشت ذبیح بهروز

ذبیح بهروز درگذشت ، هشتاد ودوساله بود وروز دوشنبه بیست ودوم آذر ۱۳۵۰ بود

پدرش دانشمندی از دانشمندان عصر ناصری بود از نویسندگان نامهٔ دانشوران بود خوش‌خط وصاحب ذوق بود از مردم ساوه بود و میرزا فضل‌الله ساوجی نامش بود

مولد فرزندش ذبیح، نیشابور بود . متولد سال ۱۳۱۰ قمری بود این طرف و آن‌طرف سوادآموخته بود . درتهران محصل کالج امریکایی بودتا اینکه به مصر رفت . مدتی که دراین دیار زیست حدود ده سال بود ـ زبان‌عربی آموخت وبا معارف قدیم آشنایی یا[illegible] . پس‌از آن به انگلیس رفت علوم ریاضی آموخت و چون پروفسورادوارد براون فارسی‌دان ادیبی می‌جست که‌در تدریس زبان فارسی به

او کمک کند ذبیح بهروزرا انتخاب کرد. علی‌الطاهر مدت پنج‌سال معبد دروس براون بود.

اگرچه بعدها به براون و تقریباً کلیهٔ مستشرقان به عقیده شده بود موقعی که درسال ۱۹۲۲ مجلس تحلیلی درکمبریج برای براون گرفته شد و از ایران هم هدایائی برای براون ارسال‌شده بود. بهروزشادمـانه نامه‌ای به‌تقی‌زاده نوشت اححار و تحلیل از براون‌را با احترام ارسال داشت. چون متن‌آن‌نامه یادگاری از روزگاران گذشته است پس از این‌درج می‌نماید.

بهروز درسال ۱۳۰۴ شمسی به ایـران آمد. درچند مدرسه درس گفت مدرسهٔ عالی‌تجارت، دارالفنون. بعدها به تدریس درداشکدهٔ افسری‌پرداخت مدتها رئیس کتابخانهٔ باشگاه افسران بود تا اینکه ازخدمت دولت باز نشسته‌شد

بهروزصاحب ذوقی عالی ودرجه اول بود. درطنز وهزل ومطایبه دستی قوی‌داشت. قدرتش دراین هنرکم مانند بود. قطعـهٔ طنز منثوری‌که در مجلهٔ «آرمان» شیراز پورپرتو(مشهور به سین‌پرتو) علی‌الطاهر ازوچاپ‌شده گویای این‌هنر با ارزش‌اوست. منظومه‌هایی‌چندهم برسرزبانهاست که باز به‌همان‌معیارست طاهراً کتابی به تقلید گلستان و به اسلوب ادبی آن‌کتاب موسوم به «گندستان» دارد که اگرملایم و چاپ شدنی بود موجب شهرتی عظیم بـرای بهروز می‌شد همچون‌آثارعبید. اما معلوم می‌شود هنوزکسی نتوانسته است که مانند عبیدهم حرف‌حق‌بزند، همچنان‌بزندکه معنی برنقل‌آن‌باشد

باری گوشهٔ اصیل و پایدارحیات فکری‌ذبیح بهروزرا باید درآثارطنزی اوجستجو کرد

یکی ازآثار ازین دست او جیجیك علیشاه است و آن نمایشنامه‌ای است معروف وخواندنی وسراسرنقد اجتماعی

نمایشنامه نویسی گاه‌گاه قالبی‌بود زیبا برای بیان تأثرات ادبی او. در راه مهر، شب فردوسی، شاه ایران وبانوی ارمن (با اسلوبی‌بوازحیث طرزبیان که سعرماسدی است) نمونه‌هایی‌است ازآن

بهروزخیال‌پرست بود یعنی بعضی‌فکرها به سراغ اومی‌آمد و براثر آن کارهایی می‌کردکه باعث اعجاب می‌شد ودوستان همسالش‌تعجب می‌کردندچرا نیروی ذهن وجوهرذوق‌خودرا درراههای بی‌فایده به‌کارمی‌برد. شایدمی‌خواست کاری بکندکه دیگران نکرده‌اند. مثلا یك وقت به فکرآن افتادکه خط ساده اختراع کند وطرزآموزش کودکان‌را تغییردهد. همین‌کارراکرد. چند جزوه‌هم به‌آن‌خط ساختگی‌چاپ‌کرد. موش وگربه عبید وبعضی‌غزلهای‌حافظورباعیهایی

ازحیام وکلماتی ازسعدی. خود مدعی بودکه با این خط درظرف چند هفته هر کودك و بزبانی با سواد می‌شود و ضمناً اسلوبی درآموزش ریاضیات داشت‌که سختی و ناملایمی آن‌را ازبین می‌برد وازبعضی ازمردم ثقه شنیدم‌که ادعا بودو چنین‌کاری‌کرده بوده است. پس‌چراکارش نگرفت وچنین‌روش‌را دنبال نکرد

حرف عمدهٔ او که باعث برتخطئهٔ عقاید او می‌شد این بودکه اسکندری درکاربوده است مسیح بوده است. وچند بوده است دیگر یادم است‌که چندین‌سال قبل‌که از دم باشگاه افسران تا نزدیکیهای دانشگاه باهم می‌آمدیم همین‌حرفهارا زد. مقداری ازسنه ورصد وزیج و زردشت و تقویم (و حلطی‌که فرنگیها در آن‌کرده‌اند) و بهروز حرف زد وگفت هرچه مستشرقین گفته و نوشته‌اند به قصد توهین به ایرانی ومحوآثار ایرانیت بوده است و در تاریخ به نفع‌خودتصرفهای نارواکرده‌اند نیز به عده‌ای‌که درایران‌تحقیقات‌اروپائی را دنبال‌کرده‌یا ناقل‌آن‌بوده‌اند به مثل‌همیشه بد وبیراه‌گفت اما چون‌سیرین وگیرا صحبت می‌کرد می‌شنیدم. عاقبت‌گفتم‌که این‌مباحث محتاج‌دلیل‌و برهان است‌وحقیقت‌آن‌است‌که با این‌آسانیها هیچ‌یك ازمطالبی‌که مردودخاطر شماست باطل‌محسوب نخواهد شد گفت توهم مثل . .گمراهی گفت همین روزها « تقویم وتاریخ » من درمی‌آید و ادلهٔ مرا خواهی دید. آن وقت چه میگویی اتفاقاً آن‌کتاب درآمد ومن‌چون‌اطلاعی‌دقیق‌ازمباحث مورد ذکر نداشتم‌نتوانستم مستقیماً درباب آن‌کتاب قضاوتی بکنم تـا اینکه مجلهٔ یغما نشرسد و نقدی جانبانه از فاضلی‌که خود را استرآبادی خوانده بود خواندم و دریافتم‌که بهروز بیشتر با خیال‌حساب رصدهـارا می‌رسد و چون دوستدارمملکت و تمدن ایرانی‌است نمی‌تواند فکر خود را با حقیقت امور و تاریخ واقعی وفق دهد

سخنان گرم بهروزواحساسات کم‌مانند اوموجب‌شدکه عده‌ای پیروداشتین یافت. درحقیقت بانی‌مکتبی‌است‌که برای‌خود فکری وآرمانی وروشی داردکه بایدکتابها ورساله‌ها درتوجیه‌آن منتشر کنند

ذبیح بهروز مردی دوست داشتنی بود، قولی است که جملگی برآنند هرکس‌هم‌که بافکرومکتب اومخالف بودموافق است‌که بهروز وجودی نادرین بود محضرش دلپذیر وشعرش شنیدنی ولطف کلامش‌جذب‌کننده بود.

دربارهٔ زبان فارسی‌هم عقاید خاص داشت. رساله‌ای به نام «زبان‌ایران، فارسی یا عربی» (تهران ۱۳۱۳) نوشت وآن به‌هنگامی بودکه به‌ساختن لغت برای اصطلاحات نظامی پرداخته بود وخواستار داشت آن وقت‌بودکه هنوزکار

فرهنگستان رونقی نیافته بود. عقیده‌اش براین بود (و تاآخر عمرهم بود) که بسیاری ازلغات عربی (اصیل به‌استناد قوامیس واساتید) کلمات فارسی است و همین‌القاء تصورات بود که بعضی‌از فضلای دیگر را به تجسس واثبات این امر واداشت و رسالاتی هم دراین زمینه انتشاریافت. جزین خواستار پیراستن زبان فارسی ازلغات دخیل عربی بود

دوست داشتن زبان‌فارسی و نگاهبانی آنچه فارسی است بسیار مطلوب و مسلما هر ایرانی‌که به ملیت خود علاقه‌مند است می‌داندکه بقای‌ایران حقیقی به‌پاسداری زبان وپایداری‌آن‌خواهد بود. بهروزمعتقدبودکه بایدکلمات‌عربی را از زبان فارسی خارج‌کرد ولی‌آیا درست‌است که دانشمندی درسال ۱۳۱۳ بگوید «درهر صورت، خوانان وطنخواه دانش‌دوست خود را مژده می‌دهیم‌که کلمات عربی چون سخت است وکسی فرصت آموختن آنها را ندارد پس‌ازچند سال رخت‌اقامت ازین جهان بربسته ودرکنارزبانهای سخت‌قدیم به‌گورخواهد رفت» (ص۵۲)

آیا دراین‌گفته‌گزافه وسخن غیرعلمی نیست؟

متأسفانه باهمه بینش و شور درون به مدارك و مآخذ چنانکه باید توجه نمی‌کرد. یانمی‌شناخت ویانمی‌خواست، نمیدانم به‌کدام یك ازاین‌دو دلیل‌بود مثلا ازاینکه دردمین رساله‌نوشت «هیچ‌کتاب‌لغت عربی‌به‌فارسی‌که بتوان‌بدان اعتمادی‌کرد جز ترجمه قاموس به فارسی در دست نیست.» معلوم می‌شودکه فرهنگهای متعدد دوزبانی عربی‌به‌فارسی‌رانمی‌شناخت وبه‌مراجع نگاهی‌نکرده بود. باز در دنبال‌آن عبارت‌گفته است «فرهنگهای متعدد فارسی‌که درنهایت **آسانی** نوشته شده و بچه ده ساله می‌تواند بدان مراجعه‌کند در دست داریم» وطبعاً این‌مطلب هم محل تأمل است وبه‌عشقی‌که درنهانخانهٔ دل‌داریم نمی‌توان هنوز هم چنین ادعائی‌کرد

این را هم بنویسم‌که درسال ۱۳۲۹ شمسی‌که مطالب‌کتاب «نثر فارسی معاصر» راجمع‌می‌کردم ودربارهٔ اوبیرشرحی‌می‌نوشتم به‌من‌گفت: «این‌رساله‌را دیگران برای او‌به‌چاپ رسانیده‌اند لذا نسخه‌اصل‌نیست» ومن‌عین این‌عبارت رادرکتاب مذکور ضبط‌کرده‌ام تاواقعا حقی ازو تضییع نشود و چه‌بساکه متوجه شده بودکه بسیاری از حرفهایی‌که به هرحال بانام او درآن‌کتاب آمده است درست نیست وباید درآنها تجدیدنظر کند.

مرحوم بهروز ازکسانی است‌که در نشر مجموعه «ایران‌کوده» همکاری،

می‌کرد. این مجموعه به‌کوشش دکتر محمد مقدم چندسال انتشاریافت و قطعاً موجب تأسف است‌که تعطیل شد. بعضی‌از‌آثار ذبیح بهروز درایران‌کوده چاپ شده‌است مانند «در راه مهر» (۱۳۲۳)، دبیره (۱۳۲۳) تقویم و تاریخ در ایران، خط وفرهنگ (۱۳۲۵)

ذبیح بهروز راهمیشه دوست می‌داشتم. هروقت‌که او را می‌دیدم، اگر چه اومرا گمراه می‌دانست وتحت تأثیر روشهایی‌که مطلوبش نبود بار به‌حرفش می‌گرفتم. همین‌تابستان گذشته بود که‌دریك‌ محلس‌عروسی‌ساعتی حرف‌زد. اگر چه ازآن حال‌ودماغ گذشته‌افتاده‌بود. بیمارگونه‌بود. مهندس ناطق‌هم بود و هردو ساکت بودیم و محو سخنهای او، ولی راهی نداشت‌که به اعتقادات او عقیده‌مند شوم (خودم رامی‌گویم) آن شب بارقصهٔ اسکندر را پیش‌کشیده بودو ضمناً موضوع«مهر» راهم به‌میان‌آورد و باید گفت‌که اوعقاید خود را دراین‌باب به‌تفصیل درمقدمهٔ‌کتاب «قصهٔ‌اسکندر ودارا»تالیف اصلان غفاری تهران۱۳۴۳) نوشته است.

وفات ذبیح‌بهروز موجب تأسف است‌که مردی ادیب ودانشمند بودکه به هرحال حرفه‌ای در فکر هرکس‌که تازه به او می‌رسید می‌افروخت تاآن تازه برخورد براثرآن «حرفه» به‌کدام راه بیفتد.

هنر نویسندگی بهروز

سعید عابدی

دریغ، زمانی‌از بهروز، سخن گفته میشودکه او درمیان ما نیست وناچار کلام رنگ مرثیه میگیرد وازهمه بدتر نشانه دیگری است ازسنت دیرینه‌تحلیل از رفتگان وسکوت درباره زندگان!

هرقدر «ژورنالیسم» معاصر و روزنامه‌نگاری ایران در دریافت خبر سیاسی واجتماعی چالاك است دررمینه فرهنگ وایجاد ارتباط بامتفکرین‌سهل‌انگاری آشکار دارد.

«بهروز» را میتوان بعنوان یك نویسنده محقق، زبانشناس، آشنا به فرهنگ پیش ازاسلام بازشناخت‌که دراینجا ما فقط بتجدید خاطره‌ای از او در زمینه نمایشنامه‌نویسی می‌پردازیم.

باگفته بگذاریم کــه نمایشنامه نویسی برجسته‌ترین آثار او را شامل

نمی‌شود، باین‌جهت که او رمانی سگارش این رشته ار آثار ادبی آغاز کرد که راهی ناهموار درپیش داشت و پشتوانه‌ای تاریخی نمـایشنامه نویسی ایران را حمایت نمیکرد.

قرنها بود، شعر فارسی مجال گرایش فکری به هنرمندان در رشته‌های دیگر ادبی نمیداد وهنر درچشمه زلال شعر غوطه‌میرد و هردم گوهری چشم‌ربا ار اعماق بهدیه می‌آورد وقتی‌هم نویسندگان وشاعران درنیم قرن حاضر بطمع آزمائی پرداختند داستان نویسی‌ومنطومه‌سازی آنچنان خاطرشان راجذب کرد که کمتر بنمایشنامه روی آوردند

«نهرور» نزدیك به چهل‌سال پیش‌نمایشنامه «حیحك» را بچاپ رسانید، اعراق نیست اگر این نوشته را یکی ار سادترین نمایشنامه‌های زبان فارسی بدانیم که حتی اکنون نیرهمتائی ندارد.

«حیحك علیشاه» بخاطر طنز تلخ و کلام نیش‌آلود خود نمونه‌ای ار یك نمایشنامه «متعهد» است و وصای مخفی‌ترین حریم قـدرت یك جامعهٔ اسرافی دروغین را بنمایش میگذارد

چهره‌ای که او دراین اثر ار «دلقك» ارائه میدهد بدون تردید کمتر ار بازیگران مسحره ویکتورهوگو در نمایشنامه‌هایش نیست، او ار زبان بی پروای این بازیگر ارزشهای ساختگی‌جامعه را بهاستهزاء میگیرد وجسورانه راز قدرت‌های حاکم را برملاء میکند.

آشنائی بهرور بازبان‌فارسی وارزش‌های کلام‌آن، نوشته‌اش‌را ارسادگی و عمق شگفت‌آوری برخوردار می‌سازد، محاوره‌ای کـه او در این نمایشنامه پدید آورده دقیق‌ترین گفتگوی یك نمایشنامه ایرانی است وچنانکه خود باین نکته آگاهی دارد واژه‌ها وساخت جملات هرکدام بیان‌کننده موقع اجتماعی شخصیت‌های نمایشنامه نیز هست.

«حیحك علیشاه» را باید خواند، تا بهنقطه اوج طنزنویسی آگاه و به هزل‌گوئی سطحی» آشنا شد. همین مطالعه سئوالی را پیش می‌آورد کـه چرا چنین نوشته‌ای تاکنون درصحنه اجرا نشده و به چاپ‌های متعدد نرسیده؟ آیا نفوذ کلام وی برای عده‌ای ایجاد هراس میکرد؟ «نهرور» بعـد ار «حیحك علیشاه» بجستجو دراعماق تاریخ ایران پرداخت ولی ارتوجه او بزبان به‌تنها کاسته نشد بلکه در آثار دیگر به‌تکامـل آن نیز کوشید و به نثری آهنگین، سلیس و نافذ ولی ساده و مردم فهم دست یافت که نمونه دو اثر «شب فردوسی» و «در راه مهر» است.

دربارهٔ «شب فردوسی» فقط باختصار باید گفت ، شوق «بهروز» برای ترسیم چهره حماسه سرای بزرگ ما او را به تدوین نمایشنامه‌ای در قالب نمایش گشاینده و نمایشگر دورانی از زندگی شاعر است که نخستین بار در جشن هزارهٔ فردوسی به نمایش گذارده شد

ولی در این نوشته شکوفائی کلام و آزمونهای او برای ارائه یك زبان محکم و زیبا بخوبی آشکار است و خودش درمقدمه‌ای که بر این نمایشنامه نوشته به این نکته اشاره می کند

«تشخیص ، رسائی یك زبان از از نظر کلمه و جمله و جمله‌بندی باید از روی اصول علم معنی باشد زبان فقط باید وسیلهٔ پروردنی آسان و رسائی برای ادای هر گونه معنای مقصود باشد نه آنکه چنان در لفافه مشکلات پیچیده شود که از یکطرف اسباب فضیلت عده‌ای بسیار کم شود و ازطرف دیگر اکثریت مردم از استفادهٔ آن بجرم بیسوادی محروم بمانند»

... و «در راه‌مهر» بار نمایشنامه‌ای است با کلامی روشن و جذاب که درخشندگی واژه‌ها وانتخاب صحیح کلمات به‌آن ارزشی والا بخشیده وشنونده ویا خواننده را به قدرت بیان نویسنده ودقتی که در تجسم واقعیت‌ها دارد معتقد می‌سازد

این نمایشنامه درمقایسه با آثار چاپ نشده «بهروز» رنگ شعر گونه ویا شاید بهتر است بگوئیم نثری آهنگین پدیدآمده که سیزائی آن را در شعر پاره‌ای از نوسرایان می‌توان سراغ گرفت

«راست است.. باید اندیشیدن

من خود اکنون مست هوشیاری دیدم که سخنش گاهی مست و پریشان و گهی هشیارم کرد» «در راه‌مهر» (صفحه ۴۰)

از پیش گفتیم که پژوهش ارزشهای نمایشنامه‌نویسی «بهروز» جز بادرك شرائط زمان او ممکن نیست او همگامی به‌آفرینش این آثار نمایشی پرداخت که گنجینه ادبیات نمایشی ما ازچند اثر تجاوز نمی کرد و بجز چند ترجمه مانند «خدعه وعشق» شیللر، ترجمه «اعتصام‌الملك» حتی زبان فارسی بانمونه‌های عربی این رشته نیز آشنائی نداشت . بـه این جهت بحث از محتوا و خصوصیات فنی این آثار دشوار است و همین قدر فراموش نکنیم که نمایشنامه «پادشاه» ازسعید نفیسی و«پروین دختر ساسانی» و «مازیار» ازصادق هدایت و«جیجك‌علیشاه» و«شب فردوسی» و «در راه مهر» «بهروز» ازنخستین نمایش‌نامه‌های زبان فارسی است و بهروز را باید درشمار بنیان‌گذاران فن نمایش‌نامه‌نویسی ایران دانست.

نامهٔ ذبیح بهروز به سید حسن تقی‌زاده

مرحوم بهروز درسال ۱۹۲۲ نامه‌ای به تقی‌زاده به مناسبت مراسم تجلیل از براون که در کمبریج برگزار شده بود نوشت تا درمجلهٔ کاوه چاپ شود چون آن نامه یادگاری است از دوران اقامت بهروز در کمبریج وهمکاری او با پروفسور براون و نیز تجدید خاطره‌ای از تجلیل براون است عیناً با حفظ املای کلمات به درج آن مبادرت می‌شود

خدمت ذیمرحمت سرکار اجل آقای تقی‌زاده دام اجلاله

دوست عزیز مکرما اگرچه تابحال بخدمت مشرف نشده و باب مراسله ومکاتبه مفتوح نبوده است ولی ازهرحیث اخلاص عائبانه داشته و دارد و چون میدانست که حضرتعالی بدین‌گونه اخبارات علمی که راجع بایران باشد اهمیت فوق‌العاده میدهید لازم دانست که وقایع پریروز گذشته را که روز میلاد جناب پروفسور ادوارد براون بود بخدمت عرض نمایم جناب پروفسور سرکار را اخلاص ومحبت قلبی دارند وهمیشه بذکر خیر حضرتعالی متذکر و روزنامه کاوه را هم بدقت میخوانند و لابد بمناسبت القلب یهدی الی القلب حضرتعالی بدینگونه اخبارات علمی اهمیت خواهید داد

چون یقین داشتم که ازطبع ونشر این اخبار بنده را قرین امتنان و رهین منت خواهید کرد لهذا آنرا باخط نسخ نوشته وارسال خدمت میدارم و اگر خواسته باشید که عکس پروفسور را هم در روزنامه چاپ کنید ممکن است که آنرا بدست آورده بخدمت ارسال دارم

در واقع هدایای نفیسه‌که ازایران باهتمام سرکار عیسی‌صدیق ارسال شده بود در روز مذکور دراین جا باعث سرافرازی ایرانیان و جالب انظار همه مدعوین بود والحق جناب پروفسور هم درحضور همه تشکرات لازمه رادرقدردانی ایرانیان نمودند

عکس مکتوب ایران و قصیده جناب عمادالکتاب با تفصیل مختصری بانگلیسی محض ملاحظه ارسال خدمت میشود واگر معلومات دیگری هم خواسته باشید ومرقوم دارید فورا جهت حضرتعالی ارسال خواهد شد وخواهش میدهستم که اگر خبری مرقوم میشود بکلی امضای بنده را محفوظ داشته و ذکر اسمی از بنده نشود باقی ایام عزت و اجلال مستدام اخلاص کیش غائبانه ذبیح بهروز

کمبریج سه شنبه ۷ فوریه

حشن شصتمین سال میلاد پروفسر ادوارد براون

امروز که روز سه‌شنبه هفتم فوریه وروز شصتمین سال میلاد سرکار پروفسور

ادوار برون بود برحسب دعوت جناب دکتر هدلی رئیس پمبرك کالج عدهٔ کثیری که تقریباً صد نفر آنها از اجلهٔ علما وفضلای انگلستان وسایر ممالك اروپا بودند درعمارت پمبرك کالج مجتمع شده واول درتالاری که نزدیك درکالج است ازطرف جناب رئیس کالج وسایر اعضا پذیرائی شایان شدند

ابتدا درآنجا صرف چاهی درسرمیز شد وتقریباً ساعت چهارونیم مجتمعین بتالار دیگر که مخصوص خطابه بود انتقال کرده وهر کس روی صندلی مخصوص نشست

درصدر تالار درمقابل سه صندلی بود در وسط سرکار رئیس کالج و دریك طرف جناب پروفسر ادوارد برون و درطرف دیگر رئیس کل دارالفنون کمبرج جلوس کردند

پس جناب دکتر هدلی برخواسته وپس ازتشکر ازحاضرین که اغلب از ممالك دوردست مخصوص این روز آمده بودند وسبب دعوت واجتماع شمهٔ ازتاریخ زندگانی پروفسور برون وهنگام جوانی ایشان با حروف وتفصیلی از زحمات ایشان در راه علم وادب واحیای علوم شرقیه بیان نموده که موجب انبساط همهٔ مستمعین گردید

بعد سرکار سر توماس آرنلد وجناب ادیب یگانه دکتر نکلسن که هردو از اجلهٔ مستشرقین هستند برخواسته وپیش آمدند

سر توماس آرنلد نطق بلیغی در شرح خدمات چهل وسه سالهٔ پروفسور ادوارد برون در راه علوم وادبیات ملل اسلامیه کرده و درآخر اظهار داشتند که نظر بآن همه زحمات شما چهل وسه نفر از دوستان شما ازهرملت ومملکت این مجموعه را نوشته و بیادگار این روز که روز میلاد شصتمین سرکار است تقدیم میداریم

اسم این کتاب را «عجب نامه» گذاشتیم و وجه تسمیه آن این است که این کلمه مرکب است ازحروف اوائل اسم ولقب خانوادگی سرکار (E G B) و دلیل بزرگی براعجاب و استحسان همه دوستان و محبین مخصوصاً نکتهٔ که درنطق ایشان قابل دقت بود شکرگذاری ازسرکار «مادام برون» بود زیرا که الحق خدمات وتشویق وترغیب ایشان هم در راه علوم وادبیات شرق درخور همه گونه تمجید است

وبعد جناب «پروفسور ادوار برون» برخواسته و نطق مفصلی که خلاصهٔ آن ذیلا نگاشته میشود درجواب خطبای مذکورکردند .

آقایان محترم :

یقین دارم که اگر خواسته باشم که اندکی از سرور قلبی و احساسات خود را بیان کنم در اسطار مبالغه و اغراق جلوه نماید ولی همین قدر میخواهم عرض کنم که هیچ چیزی در دنیا مرا بقدر آنچه در این روز دیده و می بینیم خورسند نکرده بود و نخواهد کرد . قدری مشکل بنظر می آید که عرض کنم که بنده سزاوار این همه زحمات نبوده زیرا که شاید در خور مقام استاده و علمائی نباشد که متکلف این همه زحمات شده اند ولی گمان می کنم چیزی که سبب اینگونه اهتمامات ایشان شده باشد همان مصداق این شعر فارسی است .

گر هنری داری و هفتاد عیب
دوست نبیند بجز آن یك هنر

بنده اگرچه اخیراً بواسطهٔ روزنامه خبری یافتم ولی حقیقة این سر را تا اندازهٔ خوب نگاه داشته بودند . وازقراری که بیان کردند چهل وسه نفر از علما در تألیف این مجموعه که مایهٔ افتخار خود میدانم شرکت داشته اند .

ویك مسئله که پیش از هر چیز باعث خورسندی است اینکه آن رشتهٔ ارتباطی که بواسطه این جنگ ازمیان اساتدهٔ اروپا گسسته شده بود مجدداً بهم پیوسته وامیدوارم که در آتیه استحکام آن بیش از پیش شود .

معمرترین اشخاصی که در این مجموعه رسالهٔ مرقوم داشته اند جناب علامه پروفسور نولدیکی است که از اجله مستشرقین و در آن وقتی که بنده شروع کردم که الف بای عربی بخوانم یعنی درسال ۱۸۷۹ میلادی مجلدات تاریخی ایشان در تاریخ سلاطین ساسانیه سند تاریخی و جالب انظار علمای شرق و غرب بود.

و نیز افسوس میخورم که دو نفر از علمای بزرگ که در این مجموعه رساله شان طبع شده «پروفسور گلدزهر» و «پروفسور سی بلد» هردو پیش از طبع و نشر آن بسرای باقی شتافته اند .

دیگر آنکه جوان ترین اشخاصی که در این عمل شرکت داشته اند جناب دکتر نکلسن است اگرچه ایشان در پیش بنده تحصیل علوم السنهٔ شرقیه را کرده اند ولی حقیقةً گوی سبقت برده و مدارج کمالاتشان که مایهٔ سرافرازی بنده و بالاتر از توصیف است .

در واقع با کمال افتخار عرض میکنم که فعلا سیصد سال تقریباً میشود که در این دارالفنون تدریس علوم شرقیهٔ میشود و بنده هفدهمین شخصی هستم که

دراین منصب دراین جا تعیین شده‌ام (در اینجا شرحی از تاریخ اساتذهٔ سلف و اشخاصی که اوقاف بجهت نشر و تعلیم علوم شرقیه تعیین کرده‌اند گفتند) .

شکرگذاری از ایرانیان قدردان

چه قدر خورسندم که بجهت آقایانی که دراین جا تشریف دارند ثابت کنم که محبت‌های قلبی بنده نسبت با ایرانیان و ایران بدون اسباب واقعی و نتیجهٔ عملی نبوده . بنده همیشه این مملکت قدیم را دوست و اهالی آنرا محترم داشته و باندازه مقدور از اظهار خدمات ممکنه کوتاهی نکرده‌ام و اگر آقایان باطاق دیگر کالج تشریف ببرند روی هدایای نفیسهٔ که از ایران رسیده اندازهٔ قدردانی اهالی آن مملکت قدیم ومقدار امتنان بنده را از احساسات ایشان دریافت می کنند ومن از صمیم قلب اظهار تشکر از زحمات ایرانیان چه آنهاکه درایران تشریف دارند و چه آنهاکه دراین جا تشریف دارند می نمایم

و نیز لازم است که از انجمن اسلامی کمبرج هم دراین موقع اظهار تشکر در باب خطابهٔ که ارسال داشته‌اند نمایم چنانچه اعضای محترم میدانند بنده همیشه متمنی ترقی اسلام واسلامیان بوده واز روی صمیم قلب ترقیات آتیه ایشان را ازهر حیث طالبم . باری دراین‌جا سخن را بآخر رسانیده که وقت کافی بجهت دیدن هدایای ایرانیان بوده باشد »

پس مردم دست زده و برخواستند و باطاق دیگر رفتند آنجا روی میز مکتوب تهنیت مذهب با لوله نقره که در روی آن تصاویر تاریخی تخت جمشید وغیره ، برجسته نقش شده بود وقصیدهٔ جناب عماد الکتاب وتصویر قلمی جناب پروفسر کار آقای صنیع‌زاده که در میان چهارچوب خاتم قشنگ نصب بود وعالی کاشانی و یك مرقع مرکب از شاهرده رباعی وقصیده که باکمال دقت و قشنگی تذهیب وتجلید شده بود بایك ترتیب منظمی گذاشته بودند . الحق این هدایای نفیسه وشکر گذاری جناب پروفسور باعث کمال سرافرازی بود و درساعت پنج ونیم مجلس ختم شد .

از کتاب مرآة‌السرائر محمد بن فضل‌السنبلی‌الشاملو ☆

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

اما بعد چنین گوید نگارنده و فراهم کنندۂ اوراق محمدبن فضل شاملو ایده‌الله وایاك که تراجم احوال مشاهیررجال دربار جهان مدارامیرعورحلدالله ملکه و سلطانه و شعرا وادبا و فضلای نامی آن‌دیار را مرحوم مبرور پروفسر مینامین‌شلکن‌هاین مدیرسابق‌کتابخانۂ بریشگوریم و رئیس دائمی دارالفنوم چسم درکتاب مشهورتاریخ ادبیات عوربا بشرح وتفصیل شایان بیان کرده‌وبنده آن‌نامۂ نامی‌را بضمیمه تعلیقات‌جناب دکترسفکن‌برگ وملاحظات وتوضیحات حضرت استادی شیخ‌براقجان حاجی مدظله‌العالی دوسال قبل ازفوت پروفسر مذکور از زبان فرنگی ترجمه نموده و درهمان اوان در مدینه زیدن‌برگ از بلاد فرنگستان صانهاالله عن‌الحدثان طبع ومنتشر گردید و حال مدتیست که آن کتاب نفیس در اقطار و امصارعالم مرجع و مأخذ ادبای متتبع وفضلای متبحر میباشد وهرکس باندازۂ فهم و ذوق خود ازآن مجموعۂ عدیم‌النظیر استفاده و استعانت می‌نماید

ولی، چون دراصل فرنگی‌آن‌کتاب، بمناسباتی عوامل و علل کدورت و نقارمابین‌حضرت مولانا‌عبدالله الولان‌الجابلی‌النخمعی وجناب خواجه‌ابوالحسن مفخرالشعرای جیحکی ذکرنشده بود وشاید خرمعدودی ازحقایق آن‌حوادث خبری نداشتند لازم دانست که دراین‌موضوع مخصوص رسالۂ جداگانۂ بیادگار آخرین دقایق ایام جوانی بنگارد و تقدیم دوستان گرامی دارد ومنه‌التوفیق و علیه‌التکلان

پروفسر مینامین شلکن هاین

حوادث زندگانی وفضایل بیشمار مرحوم پروفسر دراکثرکتب فرنگی بشرح وتفصیل وافی مرقوم ومسطور است دراینجا همین‌قدر میتوان گفت که از چندین‌قرن باینطرف مستشرقی‌متبحروماهرمانندآن‌فقید درتمام بلادفرنگستان یافت نشده و بیرسالیان درازی براین بگذردکه شبیه ونظیری مر او رابعرصه وجودابدر نیاید.

چهار قراری‌که ازآنمرحوم مکرر شنیده شدهمتاد زبان مستشرقی را با

☆ — نقل از مجلۂ آرمان۔ چاپ تهران۔ شماره‌های ۹و۱۰و۱۱

☆☆— در اصل بشکل دیگری نوشته شده است و حزین، کلمات دیگری هست که بخاطر حفظ امانت عیناً نقل گردید

خود تنها حرف میرد و خطوط کلنگی و تیشه‌ایرا چون آب روان و سربیان تحریر و تقریر میفرمود.

اکتشافاتش در سد یاجوج و ماجوج و تشخیص خطی که اسکندر مقدونی در آنجا بدست خود باخیارچسر حبشی نوشته اولین عامل و باعث شهرت او در اقاصی وادانی بلاد فرنگ گردید وهم اول کسی است که نکوری حشم ایرانیان درخط کلنگی حرف عبرا شناخت و بملاحظاتی سیاسی مملکتی چون عیلام را از کتم عدم بعرصهٔ وجود کشانید

تازمان این یگانه پروفسر آفاق معنی قزوین وغازیان بر تمام علمای جهان مجهول بود واو ثابت کرد که درزمان هخامنشی پول در ایران وجود نداشته و کلیهٔ معاملات تجارتی و پرداخت حقوق کشوری از روی ماخذ و میزان غازصورت می گرفته‌است واصول کلمهٔ قزوین غازبین بوده

و چون مالیات وخراج ممالك واسعه راجمع و می‌فرستادند کارگذاران ایرانی درغازبین که قزوین فعلی باشد آنهارا معاینه وشماره کرده واز آنجا بسوی خزانهٔ عامرهٔ (غازیان) گسیل میداشتند علت انتخاب غازیان برای گنج پادشاهان هخامنشی اینست که موقع بحری اش برای زندگانی نشوونمای آنقدر غازکه از اطراف آنجا می‌آوردند مناسب وموافق ترین نقطه در ایران بوده یکی از حوادثی که کمال حدیث و نهایت استقامت مرحوم پروفسر را درمحضر علما و محققین ملل ونحل اظهر من الشمس وابین من الامس نمود همانا صبر و ثباتی است که درمدت چندین سال متوالی در کنجکاوی وحفاری حوالی قدر استر حجود درهمدان از ایشان بمنصهٔ شهود رسید ودر نتیجه آنهمه زحمات فصل دوازدهم از سفر پیدایش توراة بخط خود ابراهیم علیه‌السلام وهمچنین یادگاری که مردخای پس از فتح وفیروزی بردشمنان در کنار معبد حجودان نصب کرده و بخط خود در آنجا کلام معجز نظام (عرس تنحم) رانوشته بودازقعر طبقات فروریخته زمین کشف وبمعرض نمایش جهانیان گذاشته شد

خلاصه فضایل عدیده واوصاف حمیدهٔ آنمرحوم ازحدحصر بیرون واگر چه ایشان را مانویسندهٔ این‌اوراق بواسطه مزاحی که در خصوص غزل حضرت خواجه شیراز اتفاق افتاد کینه و عداوتـی فوق‌العاده بود و در دربار حضرت ظل‌الله خلدالله ملکه وسلطانه باعث تحقیر وتبعید وتوهین مرا ازهرحیث وجهت فراهم ساخت ولی باوجوداینهاذرهٔ ازقدرومنزلت ایشان درنظرمن نکاسته وهمیشه

و در هر جا از بیان حقایق درباره ایشان چیزی فرو گذار نکرده و نخواهم کرد .

چون شرح مراحلی را که باعث کدورت مرحوم پرفسر تابنده شده بواسطه عدم مناسبت در ترجمهٔ تاریخ ادبیات غورد کر نکرده بودم در اینجا مجملا بدان اشارتی میرود.

درسالی که ادبا وفضلای ماوراءالنهر وخوارزم برای اظهارمراتب بندگی بدربار گردون مدار امیرعور خلدالله ملکه و سلطانه آمده بودند اوامر امیرانه براین مقرر گردید که مرحوم پروفسر درمحضر علماوفضلای آن اقطار تحقیقی راجع بیکی ازشعرای ایران نماید

ازآنجائیکه آنمرحوم خودرا درغزلیات خواجه‌شیرازی متبحرومتخصص میدانست خواست که بر شیوهٔ جلال‌الملة والدین حکیم علی ابن‌الدیلاق الزیق مولاقی‌القرقیبی‌راجع بموضوع‌استعداد فطری‌طابق‌آراء عالیهٔ اشراق دراطراف غزل ذیل بیاناتی بفرماید

چو بشنوی سخن اهل دل مگو که خطاست
سخن شناس نئی دلبرا خطا اینجاست

سرم بدنیی و عقبی فرو نمیآید
تبارک‌الله از این فتنه‌ها که در سر ماست

از این بدیر مغانم عزیز میدارند
که آتشی که نمیرد همیشه در دل ماست

در اندرون من خسته دل ندانم چیست
که من خموشم و اودرفغان و درغوغاست

ولی بواسطه اینکه مأخذ تحقیقات مرحوم پروفسر ترجمهٔ فرنگی‌دیوان خواجهٔ شیرازی بودازمن‌خواهش کردند که اصل‌غزل را ازروی ترجمهٔ فرنگی آن‌پیدا کرده وبدیشان بدهم ومن‌برای‌اینکه قوهٔ تشخیص آنمرحوم راآزمایشی کرده‌باشم عین ترجمه فرنگی رابصورت ذیل بنظم آورده وتقدیم کردم :

گر سمع کنی صحبت اهل دل را
چون علم نداری تو نکو هست خطا

بر دنیی و عقبی نشود رأسم کج
به به که چه فتنه‌ها است اندر سرما

در معبد گبران بکنندم تکریم
چون یار نمیر باشد اندر دل ما
در جوف دل خسته نمیدانم چیست
من خامشم و همی کند او غوغا

مرحوم پروفسر ازشدت نزدیکی این‌الفاظ با ترجمه فرنگی فریفته شده وازسوء انتخاب الفاظ غفلت‌کرده و در موقع بیان مطالب عالیه اشراق همین‌که بابیات غزل ساختگی استشهاد نمودند مورد تمسخر وخنده جمیع ادبا وفضلای ماوراءالنهر وخوارزم واقع وفی‌الحقیقه توهینی بیش از اندازه بمقام گرامی ایشان وارد شد .

ولی اکثر دوستان میدانندکه حتی ساعتی چندقبل ازآن‌واقعه بخدمتشان رفتم وگفتم که گمان‌دارم که این غزل ازخواجه نباشدولی ایشان بمناسبت نزدیکی الفاظ با ترجمهٔ فرنگی دیگر بعرایض بنده گوش نداده و واقع شدآنچه شد .

این‌نکته‌هم دراینجا نگفته نماندکه از اهم‌اسباب شهرت مرحوم‌پروفسر دراقاصی بلاد دنیا حضرت استادی شیخ براق‌خان خاخمی است‌که از اجلهٔ فضلا وادبای غور میباشند

نام‌نامی این یگانه ادیب شرقی دوش‌بدوش با نام‌آن مستشرق بی‌عدیل‌در اطراف واکناف شرق وغرب پراکنده وشرح آن از اندازهٔ این‌مختصر بیرون است. بعلاوه شروح و تعلیقاتیکه این‌فاضل فرزانه برفصول تاریخ ادبیات غور برای مساعدت مرحوم پروفسر نوشته‌اند ، تالیفات و تصنیفات لاتعد لاتحصی نیز دارند

از جمله آثار قلمی مشهور ایشان یکی کتاب:

طبقات اللجار فی فضایل التاتار

و دیگری کتاب ،

کتاب‌الدمر وقبائل‌التتر

میباشدکه هر دو در مدینهٔ عامرهٔ زیدن برگ بطبع رسیده است ولی بنظر نگارنده بهترین کتابیکه ازآن‌پایه کمالات صوری و معنوی حضرت شیخ را در زبان تازی وادبیات فارسی وغوری توان شناخت همانا تفسیر سورهٔ کتاب‌مقدس **(خاله جزء)** میباشد .

اگرچه تفسیری‌که از کتاب‌مقدس (خاله‌جزء) مشهور ومعروف ومرجع

عمل علمای اعلام دراین عصر واقع شده همانا تفسیر حجة الاسلام والمسلمین الامام ابن البلید المعالی است ولی تفسیر حضرت شیخ براق خان حاجی از لحاظ علوم ادبیه وعرفانیة از هر حیث ممتاز و باکمال جرئت می توان گفت که از روزی که غصن قلم از بستان معرفت قطع ودر بین اصابع ارباب فضل و هنر بجولان آمده چنین جنبش وتکاپوئی از آن درمیدان سخن سنجی و نکته پردازی مشاهده نشده وازقراریکه یکی ازفضلای غور اظهار میداشت پس ازمعاودت نگارنده از ممالک محروسه غور تفسیری بدان سبك و روش دیرینه بر سورهٔ مبارکه **قاب والپلو** برشتهٔ تحریر درآورده ودراطراف این آیهٔ شریفه

فلما اسرجوا سراج البرق حول وجهه وقال انهذاحرام با الدلیل قالوا ماذاسرح فال الرب والعسل

چنان باریت فکرت سراج معرفت را برقمه شعائر اسلامیه روشن کرده اند که ارباب ملل متنوعه واشیاء واتباع نحل متضاده سرانگشت حدلانشان دردهان طعمه اسبان حیرت گردیده است هرچند مرحوم پروفسر رحمةالله علیه بعلاوهٔ مراتب علمی وفضلی دارای مزایای اخلاقی بی شمارهم بودند ولی گاه گاهی با وسایل مختلفه اسباب کدورت ونقار دربین شعرا و ادبای فارسی زبان ممالک محروسهٔ غورفراهم کرده وایشانرا بهجو وبدگوئی یکدیگر می گماشتند

اگردرتاریخ ادبیات غور غورودقت نمائیم ملاحظه می شود که تمام ابیات وقطعات آن در مدح وذم اشخاص است وفقط کسیکه بواسطه توفیق نعمت عزلت از اینگونه مشاجرات و منازعات دور و مهجور بوده همانا حضرت ولی الحق جمال الملة والدین مولانا حکیم علی ابن دیلاق الریق بولاقی القرقیزیست وچون تفصیل وتشریح اینمطالب کتابی جداگانه خواهد ازآن چشم پوشی کرده ومقصد اصلی که بیان علت کدورت بین حضرت مولانا عبدالله الولان الجابلی النجمی و جناب خواجه ابوالحسن مفخر الشعرای جیحکی میباشد میپردازیم .

یادی از محمد معین

علی‌اشرف صادقی

درگذشت استاد دکتر محمد معین بی‌گردید یکی از اسفناک‌ترین ضایعات علمی‌وادبی‌سالهای اخیراست. شاید علاقمندان به زبان و ادب فارسی درمرگ کمتر کسی‌ازاستادان این‌رشته باین‌حد متأثرشده‌باشند علت این‌امر آن است‌که مرحوم دکترمعین بعنوان یك انسان دارای خصائلی بودکه اورا درمیان همکارانش ممتاز ساخته بود از نظر علمی نیز روش‌کار او سرمشق بسیاری از شاگردان وهمکاران او بود دکتر معین یك دانشمند به معنی واقعی کلمه بود از آن عالمان با عمل بودکه نظیرشان دراین‌روزگارسخت نادراست کسی بودکه جز علم وتحقیق هیچ چیز نمی‌شناخت و مقامات وحطام دنیایی‌که عدهٔ بسیاری از درس خوانده‌های ما را شیفته ساخته و بخود مشغول کرده است نتوانست اورا بفریبد دکتر معین عاشق علم وتحقیق بود وجان خود را برسر آن نهاد

ممکن‌است تصورشودکه چون اودیگردرمیان ما نیست‌وچون‌مرگ‌معمولا خطاهاونقائص‌را بفراموشی‌می‌سپارد قلم‌دروصف‌اوراهی‌جزطریق‌حقیقت‌سپرد ولی‌امیدوارم سه سال‌شاگردی من درمحضراودردانشکدهٔ ادبیات وارادت‌خاصی که باوداشتم مرا ازترسیم‌چهرهٔ حقیقی او بازندارد

معین‌همیشه می‌گفت استاد دانشگاه نباید غیر ازتدریس وتحقیق بکار دیگری بپردازد وخودچنین‌کرده‌بود. ازبازرگانانی که بلباس‌استادی‌درآمده واین‌شغل‌را نردبان «ترقی» خود ساخته بودند بخوبی یاد نمی‌کرد برعکس کسانی‌که با حقوق‌ناچیز استادی‌ساخته بودند ودرجستجوی‌جاه ومقام نبودند بسیارمورد احترام او بودند علوطبع وشخصیت بلند وروح بزرگش اورا چنان ساخته بودکه دربرابرمقام سلطان هیچگاه سرفرود نیاورد وی دارای نوع حجب ذاتی وشرم‌حضور بودکه ممکن‌بود بعضی دربرخورد اول اورا به تکبر منسوب‌کنند کثرت‌مطالعه واجتناب ازاتلاف وقت اورا همیشه برآن‌میداشت‌که ازشرکت درمجالسی‌که محل‌تظاهر بود وقدر در وحرف معلوم نمی‌شدبپرهیزد بسیارتند راه میرفت وزیاد به این‌طرف وآن‌طرف نگاه نمیکرد وهدفش ازاین کارچیزی‌جزصرفه‌جویی دروقت نبود کار زیاد اعصابش‌را تاحدی فرسوده‌کرده بود . درکلاس‌همیشه جدی وتا اندازه‌ای‌خشك بود بسیاراتفاق می‌افتادکه در

موقع صحبت با میهمانان خود مشغول یادداشت برداشتن از لغات و اصطلاحات یا مطالبی میشود که در سخنان آنان اورا جلب کرده بود. در نقل مطالب دیگران بی نهایت امانت دار بود حتی اگر شاگردان وی مطلبی را بوی توضیح می‌دادند در موقع نقل بدون استثناء نام آنان را ذکر میکرد. برعکس کسانی که تاب هیچگونه انتقاد خصوصاً از جانب شاگردان خود ندارند، وی در باب نوشته‌های خود حتی از شاگردان خود نظر میخواست. وقتی در نامه‌ای از پاریس ضمن چند توضیح لغوی برای او نوشتم که کلمهٔ «نهیب» که در حاشیهٔ برهان قاطع عربی و مثال «نهاب» جمع «نهب» دانسته شده، فارسی است و در متون پهلوی آمده[1] نامه‌ای نوشت ومرا تشویق بسیار کرد.

در طول مدتی که در اروپا مشغول تحصیل بودم مرتباً با او مکاتبه داشتم و اکثر مطالبی که در مکاتبات ما مطرح میشد مسائل لغوی ودستوری و ادبی بود مدتی بحث برسر «چند» یا «چندِ» و «بار» یا «بارِ» بود. ابتدا من تصور میکردم که این کلمات را باید بدون کسرهٔ اضافه خواند و برای این مطلب دلایلی داشتم ولی وی مثالهایی آورد که مؤید لازم‌الاضافه بودن «بار» است و بعضی از آنهارا در نامه‌ای از او که عکس آن درهمین جا چاپ شده، می‌بینید.

دکتر معین یکی از پرکارترین استادان زبان وادبیات فارسی بود و همیشه کوشش میکرد تا کارش به اصول علمی متکی باشد. برعکس شیوهٔ مرسوم یعنی اتکاء به حافظه که هنوز هم عده‌ای از معلمان دانشگاه‌های ما پیرو آنند مرحوم دکتر معین با اصول صحیح فیش‌نویسی کار میکرد و سعی داشت بهیچ چیز بدون مراجعه به فیش‌های خود پاسخ قطعی ندهد.

در ارائهٔ نظریات جدید علمی بی‌پروا نبود. همیشه سعی داشت در وهلهٔ اول تحقیقات دیگران را نقل کند و بعد نظر خود را بیاورد و در این کار بقدری وسواس و اصرار داشت که گاهی ممکن بود خوانندهٔ عادی از خواندن نوشتهٔ او ملول شود. تقریباً از همهٔ تحقیقاتی که در زمینه کارش به زبان فارسی نوشته شده بود خبر داشت و زبان‌های فرانسوی وانگلیسی و آلمانی را خوب می‌دانست و تا سرحد امکان و تا آنجا که آثار و نوشته‌های عربیان را در اختیار داشت از تحقیقات آنان استفاده میکرد. پیوسته در حال مطالعه بود واین نکته از بررسی چاپ‌های متعدد کتابهای او که همیشه در چاپ جدید مطالب ومخصوصاً شواهدی افزون

---

[1] ـ این کلمه که صورت دیگر آن درفارسی «نهیو» است یکبار در «ارداویرافنامه» بکار رفته است مرحوم دکتر معین براساس یادداشت نگارنده، درجلد چهارم فرهنگ فارسی این اشتباه را اصلاح کرده است. از قضا این روزها دیدم مینهی در «دستور دبیری» (نسخهٔ عکسی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران) که در ۵۸۵ کتابت شده نیز نهیب را مثال نهاب دانسته.

در چاپ قبل دارد بخوبی مشهود است. زمینهٔ کار او بسیار وسیع بود. در آغاز کار به ادبیات مزدیسنا و زبان‌های ایران قدیم پرداخته بود. رسالهٔ دکتری او «مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات فارسی» در خصوص تاثیر آئین زرتشتی و رسوم ایران قبل از اسلام در ادبیات ایران عهد اسلامی است و حق مطلب را در آن بخوبی اداکرده است. طبق شیوهٔ خود در چاپ دوم مطالب آن را گسترش داده و آن را در دوجلد تنظیم کرده بود که متأسفانه عمرش کفاف نکرد تا جلد دوم آن‌را به چاپ برساند. زبان پهلوی را آموخته بود و رسالهٔ «خسروقبادان» را از آن زبان به‌فارسی ترجمه کرده و بعضی از مشکلات آن را حل کرده بود. اما بعدها این رشته را رها کرد و به زبان و ادبیات فارسی خصوصاً لغت ودستور پرداخت. در دستور زبان بهمان شیوهٔ سنتی جزوه‌ها بل کتابهایی در خصوص «اسم‌مصدر»، «اضافه»، «مفرد و جمع»، «معرفه و نکره» منتشر کرد که تا حد زیادی راه را برای تحقیقات بعدی در این باره‌ها هموار کرده است. وی قصد داشت در این باره دنبالهٔ مطلب را بگیرد و رسالات دیگری در خصوص موضوعات دستوری تدوین کند ولی پرداختن به کار لغت اورا از این کار بازداشت و سایر کارهای او را نیز تحت‌الشعاع قرار داد.

دکتر معین تعدادی از متون فارسی را به شیوهٔ انتقادی تصحیح کرد و با توضیحات مفصل و مفید به‌چاپ رسانید. از این میان «چهارمقاله» از همه ممتازتر است و حواشی و تعلیقات آن به‌حد برابر متن میرسد. رسالات و مقالات متعددی نیز درشرح حال شعرا و نویسندگان وموضوعات مختلف تاریخی و ادبی و جز آن نوشته که همگی مفید وارزنده وقابل استفاده است. اما مهمترین کار او در زمینهٔ لغت است. ابتدا «برهان قاطع» را درچهارمجلد با حواشی مفصل در تصحیح تصحیفات وتوضیح مطالب متن واشتقاق بعضی از لغات ومطالب گوناگون دیگر به‌چاپ رسانید.

در آن زمان معین در نظر داشت برهان‌را بصورت یك فرهنگ امروزی درآورد و بهمین جهت است که می‌بینیم بسیاری از لغاتی را که درمتن کتاب نیامده‌وپاره‌ای اعلام تاریخی وجغرافیایی‌را درحاشیه اضافه‌کرده است. اما بعدها چنانکه در مقدمهٔ جلدچهارم همین‌کتاب (ص‌هشت) آمده تصمیم به تألیف چنددوره فرهنگ مستقل گرفت که درزمان حیات خود فقط موفق به نشر فرهنگ متوسط آن شد. بی‌شك تألیف این‌فرهنگ ۶جلدی‌فقط ازهمت والاوکارشبانه‌روزی وتوان‌فرسای دکترمعین‌ساخته بود. این‌فرهنگ تاحد زیادی خلائی‌را که دراین‌زمینه وجود داشت پرکرده است. باهمهٔ نقائصی که براین‌کتاب شمرده‌اند و خواهند شمرد

این فرهنگ فعلا مهم‌ترین ودقیق‌ترین فرهنگ فارسی است و مسلما تا سالهای سال هم چنین خواهد بود. تصور نمیکنم با این زودیها کسی پیدا شود ودامن همت به کمر زند ویك تنه عمر گرانبها را برسر تألیف فرهنگی دراین حد نهد. بررسی این کتاب از نظر فنی محتاج بحثی دیگر است که اینجا جای آن نیست.

باری مرحوم دکتر معین با اینکه بیشتر عمر خودرا برسر تألیف وتصنیف در زمینهٔ ادبیات قدیم و تصحیح متون وتدوین دستور ولغت فارسی نهاده بود به ادبیات امروز ایران نیز علاقه وتوجه داشت درسال اول دانشکدهٔ ادبیات برای هریك از دانشجویان موضوعی تعیین میکرد وماخذ مربوط را به آنان میداد تا در آن باره رساله‌ای بنویسند. بخاطرم هست که بعضی از این رسالات دربارهٔ شعر نو وادبیات معاصر ایران بود. آنچه در دکتر معین خیلی جالب بود ودر کمتر کسی از همکاران او دیده میشد نداشتن تحجر وعدم تعصب بود. ذهن او همیشه آمادهٔ پذیرفتن مطالب و تحقیقات جدید بود و بهیچوجه با نوآوری مخالفت نداشت برعکس بعضی از استادان وادبای ما کــه فقط برای دانسته‌های خود قدر وقیمت قائلند وآنچه را دیگران میدانند تخطئه می کنند و ناچیز میشمارند، دکتر معین به معلومات وکار دیگران درهر زمینه‌ای که بود احترام می گذاشت اما مهمتر این است که با این مقدار کار تحقیقی که رونویس کردن آن خود عمری میخواهد از دنیای پیرامون خود بی خبر نبود از آن دانشمندانی نبود که جز از چهاردیواری خانهٔ خود از چیز دیگری خبر ندارند.

دکتر معین رفت اما بسیار زود رفت. سالها طول خواهد کشید تا چون او کسی با آن مایهٔ علمی و آن خصایل انسانی در جامعهٔ ادب ما ظهور کند.

چنین مردان خود ساخته مسلماً نمی‌توانند با قیل وقال مدرسهٔ ما پرورش یافته باشند.

ایران شناسی

ایرانشناسی چیست؟

شرقشناسی چون خود شناسی

داریوش آشوری

و اما چگونه شدکه ما برای
بازشناخت خود شرقشناس (یادقیقتر،
ایرانشناس) شدیم؟ از کی شرقشناسی
را به‌عنوان «خودشناسی» آغاز کردیم؟
داستان از آن زمان آغاز شد که ما به
تاریخ خود به عنوان یك تمامیت و از
بیرون آغاز نگریستن کردیم. ملتهای
شرقی زمانی شروع به باز شناختن
خود از طریق غرب کردند که بار
ننگ و نکبت تاریخ بر گرده‌شان نهاده
شده بود آنها درهم شکسته و تحقیر شده، و ترس و احساس حقارت گریبانشان
را گرفته، شروع به باز نگریستن و تفسیر مجدد گذشته‌ی خود کردند، به گذشته‌ی
خود با کینه وعداوت نگریستند و شروع به جستجوی ریشه های انحطاط و
فلاکت خود درعمق تاریخ خود کردند وازاینجا بود که تاریخ وعلم تاریخ اصالت
یافت و این تاریخ برحسب مفاهیم غربی که به طور سطحی وساده به ذهن
روشنفکران این سوی جهان راه یافته بود، تفسیر شد و گرایشهای مختلفی برای
تفسیر این سیر انحطاط درکار آمد آنان باتوسل به عوامل مختلف مانند دین،
نژاد، ادبیات وعرفان، استبداد حکومت، و تأثیر حملات خارجی میخواستند
توجیه کنند که چرا ما مانند غرب «پیشرفت» نکردیم و به‌روز گار علم وتکنولوژی
نرسیدیم

یکی از این گرایشها عبارت بود از طرد تاریخ بعد به نفع تاریخ مرده
واین تمایل هنوزهم بسیار ریشه‌دار وقوی است این گرایش عبارت است از یافتن
سرآغازی برای این تاریخ انحطاط و تحلیل از ماقبل آن این مبداء، بخصوص
در دوره‌ی بیست ساله که کارنفوذ نازیسم و نظریه های اصالت نژاد وضدسامی در
ایران بیر بالا گرفت، عبارت بود از حمله‌ی عرب (یعنی سرآغاز تاریخی که هنوز
به‌اعتباری دوام دارد) وتحلیل از تاریخ «ایران باستان» این تمایل درجنبشهای
دست‌راستی بعداز شهریور بیست نیز پایگاهی اجتماعی یافت. این تمایل اگرچه
امروز ازجنبه‌ی نفوذ اجتماعی ضعیف شده، ولی ازلحاظ فکری کاملا محو نشده
وحتی شاعری چون مهدی اخوان، برای یافتن دستاویزی درعرفان زمانه، بدان
چنگ میزند. البته اخوان بیشتر به یك نوع جوهر اخلاقی در اندیشه‌ی دینی
ماقبل اسلامی ایران می‌جسد. گویا مصریها هم، پیش از بالا گرفتن جنبش
ناسیونالیسم عرب، به همین ترتیب، تاریخ عصر فراعنه را تحلیل می کردند و
هندیها هم به ترتیب دیگری

این سلسله‌ی جستجوی علل و عوامل انحطاط سخت دراز است. کسروی و یارانش، به اتکاء آن اصالت عقل ساده‌اندیش که از اصالت عقل قرن هجدهم اروپا آب می‌خورد، گریبان ادبیات و عرفان را گرفتند و «بدآموزی»های شاعران و عارفان را سرچشمه‌ی این انحطاط دانستند و کتاب سوزیها کردند. حاصل این دردشناسیها جز نفی همه جانبه‌ی یک تاریخ به‌عنوان سرگذشت یک ملت نبود و کار به آنجا کشید که شتابکارانه به «نوسازی» پرداختیم و به سرعت کفش و کلاه عوض کردیم و دروازه‌های شهرها را خراب کردیم و تیغ وسط آنها گذاشتیم و خیابانها و میدانهای جدید را از میانشان درآوردیم و از همه حیث به آنچه که در نظرمان جدیدیابی و آراستگی می‌نمود تشبه جستیم.

این نحو از تفسیر تاریخ گذشته نحو تفسیر صرفاً غربی از تاریخ نیست، اگرچه مستقیماً از آن متأثر است، بلکه روانشناسی غربزدگی را نیز عمیقاً در بر دارد. روان غربزده گرفتار عقده‌ی حقارتی‌ست که تمام وجود او را در بر گرفته و در تمام رفتارهایش انعکاس دارد و این عقده‌ی حقارت از برخورد تاریخی غرب با ملتهای غیرغربی و شکست و رنگ باختگی تاریخ آنها در برابر تاریخ غرب حاصل میشود. این عقده رنگهای مختلفی به‌خود می‌گیرد. انعکاس توده‌ای آن در رفتار بورژوازی شهری دیده می‌شود که می‌کوشد در تمام نمودهای زندگی و رفتار خود را عیناً با مثال اعلای پیشرفتگی و تعالی، یعنی الگوی زندگی غربی، مطابقت دهد و همین قشر از جامعه به عنوان پیشتاز تمامی جامعه را به دنبال خود می‌کشد.

این عقده‌ی حقارت نمودهای مختلفی دارد. گاهی به همان صورت که هست عرض وجود می‌کند و گاه در جهت عکس. عرض وجود مستقیم آن به این صورت است که وقتی به خود و به گذشته‌ی خود باز می‌گردد جز نکبت و ذلت چیزی نمی‌بیند و تمامی هم او نفی این «خود» و گریز از آن و آرزوی تشبه مطلق به آن مثال اعلای ارزشمندی‌ست. در این احساس حقارت یک وبال یا نگونبختی تاریخی بر دوشها سنگینی می‌کند و تشبه به صورت ظاهر زندگی غربی معنای یگانگی با آن را پیدا می‌کند. نمونه‌ی این رفتار، رفتار کسانی‌ست که با بداخمی به همه چیز نگاه می‌کنند و همین فاصله گرفتن را پوست انداختن از «خود» و یگانه شدن با آن مظهر ارزشمند تصور می‌کنند. اینها به افسران و مأموران دوره‌ی استعمار مستقیم بی‌شباهت نیستند. برای آنها دیگر مردم همان «بومی»هایند، کثیف، ذلیل، بدبخت، و گرفتار ملعنت، و چنان راه می‌روند که تنشان به آنها

نباید و باهمه چیز سعی میکنند فاصله‌ای را نگه‌دارند. و هیچ‌چیز این سودا از «خود» و خود را با هیچ چیز آن پیوند خـورده ندانند. اگر میتوانستند یك شناسنامه‌ی انگلیسی یافرانسوی درجیب داشته باشند بسیار خوشنود می‌شدند در زندگی وحوادث این‌جامعه شرکت نمیکنند، زیرا تاریخ آن‌را از آن‌خود نمی‌دانند و بیشتر دل خوشند به اینکه خـود را «صاحب» یا مباشر صاحب بپندارند.

نمود دیگر این روانشناسی، ازجهت نظری، بزرگنمایی‌ست‌که کارش گاه به جدجنون می‌کشد. این بزرگنمایی عبارتست ازچسبیدن به‌این تاریخ به عنوان تاریخ افتخارات. این‌طرز تلقی به‌طورضمنی حاوی‌این فکرست‌که گویا نوعی بی‌همانند باعنایتی‌الاهی‌اسباب‌آنرا فراهم کرده‌است‌که این‌ملت‌سرمنشاء همه‌ی چیزهای باارزش درجهان باشد به نظرایشان، فلسفه و اندیشه‌ی یونانی چیزی جز آموزشهای مغان زرتشتی نیست، و مسیحیت و بودایی‌گری و دیگر جنبشهای بزرگ دینی‌همه ازاین‌سرزمین سرچشمه گرفته‌اند وخلاصه این‌نژاد برومند ازکیسه‌ی نوع وفتوت خود آنقدر به جهان بخشیده‌که عاقبت خود به روز سیاه افتاده‌است!

زنده کردن میراثها

انسان‌همیشه به موجودیت چیزها وقتی‌که ازمیان رفتند بیشتر آگاه‌میشود تازمانی‌که بی‌واسطه در زندگی اوحضوردارند وباآنها زندگی می‌کند. انسان تازمانی‌که دست‌وپایی‌دارد، باآنها زندگی می‌کند بی‌آنکه به دست وپاداشتن خود فکرکند. دست‌وپا تاوقتی‌که هست فقط وسیله‌است، ووسیله به‌خودی خود اهمیتی ندارد مگربرای برآوردن مقاصدی‌که علت وجودی وسیله‌است. تاوقتی که‌راه میرویم به‌این‌فکرنمی‌کنیم‌که پا داریم، زیرا پا در راه رفتن‌بی‌واسطه با مادرداختیار ماست ومقصود ازپاداشتن همان‌راه رفتن است اما وقتی‌که این پا به سنگی خورد واز درد ایستاد یازیرچرخ ماشین له شد، آنوقت است‌که‌پاخود موضوع فکر میشود آنوقت‌است‌که پانداشتن خودغم نامی‌شود.

میراثهای تاریخی نیزهمچنین است. ما تازمانی‌که ایرانی بودیم، یعنی تاریخ، هنروادبیات، دین، اخلاق وارزشها، وبطورکلی، «زندگی» خاص‌خود را داشتیم، هرگز نمیپرسیدیم‌که ایرانی بودن چیست. و درست از زمانی که دیگر نتوانستیم «ایرانی» باشیم این‌حکم صادرشدکه باید ایرانی بود. ازآن

پس بود که «ایرانی بودن» فی‌نفسه ارزشی شد مثل ارزش پاداشتن به خاطر پا یاچشم داشتن به خاطر چشم. آدم‌شل یاکور گمان می‌کند که صرف داشتن پا یاچشم خود غایتی است که باید خواهان آن بود. اما آدمی که پا یاچشم دارد صرف داشتن آنرا غایتی برای خود نمی‌شمرد، بلکه آنها را وسیله‌ای برای رفتن ودیدن تلقی می‌کند ومیپرسد که رفتن چه‌راهی یا دیدن‌چه چیزی‌ست که به بینایی وپاداری ارزش می‌بخشد. وچه‌بساآدم پادار که اززفتن هرراهی بیزار است، زیرا«رفتن» را بی‌معنی‌می‌داند وچه‌بساآدم چشمدار که می‌گوید «دیده‌را فایده‌آنست‌که دلبر بیند ــ ورنبیند. ..»

به همین ترتیب، مانیز وقتی آن‌پا وچشم تاریخی را ازدست دادیم گمان کردیم که صرف داشتن آنها ارزشمند است، بی‌آنکه بپرسیم آنها که این‌پا و چشم‌را داشتند (یعنی‌نیاکانمان) باآن پا چه راههایی رامیرفتند وباآن‌چشم چه چیزهایی را می‌دیدند، وآیا آن‌راهها ودیدارها فی‌نفسه ارزشی دارد که‌ما در طلب آن‌باشیم ویااصلا دوباره رفتن وباز دیدن‌آنها امکان‌پذیر است یا نیست؟ آیا میتوانیم باهمان چشم زیبایی‌ها و زشتی‌ها را همانگونه ببینیم که نیاکانمان می‌دیدندیاباهمان پاپیاده‌به زیارت کعبه‌هایی برویم که‌آنها میرفتند یابه‌جاهایی برویم که آنهامیرفتند؛

خلاصه، مقصوداینست که داشتن‌آنچه راکه نیاکان مابه عنوان ابزارهای لازم برای یک‌زندگی ساخته بودند وبه‌کارمیبردند غایت‌آمال‌وجودآن‌زندگی تصورمی‌کنیم ومتوجه نیستیم که بادیگر شدن‌زندگی‌مان دیگر نه آن ابزار را داریم واگرهم داشته‌باشیم نمیتوانیم‌آنهارا همانگونه به‌کار بریم که آنها به‌کار می‌بردند. واز اینجاست که تضادهای زندگی‌کنونی ما سرچشمه می‌گیرد که از یکسو، میخواهد، بنابه‌ارزشهای‌امروز، یکسره «پیشرفت» و«تکامل» و«ترقی» باشد، وازسوی‌دیگر، محافظه‌کاری وحتی‌ارتجاع. ودرمتن‌چنین‌تضادی«ابزار» های گذشته چه میتوانند باشند؟ عتیقه‌هایی که درموزه‌ها یا درخانه‌های اشخاص «متشخص» با نهایت دقت نگاهداری میشوند. هر روز گردآنها را پاك می‌کنیم وسخت‌مواظبیم که نشکنند و باآنها بەدروهمسایه‌پز می‌دهیم، اما باآنها زندگی نمی‌کنیم. آن‌کاسه‌ی فغفوری بالای بخاری یا درون ویترین همانی نیست که من درآن‌آش می‌خوردم. روزگاری که من درآن‌آش میخوردم‌آنقدر به حضورش آگاهی نداشتم که امروز دارم، زیراکاسه‌ای روبروی من، سر بخاری، نبود، بلکه دردست من‌بود. واگر می‌شکست‌آنقدر از شکستنش تأسف نمیخوردم که

امروز می‌خورم، زیرا آنروز میتوانستم کاسه‌ی دیگری را جانشینش کنم، اما امروز اگر بشکند آه از نهادمن برخواهد آمد که یك شیء قیمتی که در بازار عتیقه فروشان چندین و چندقیمت دارد از دست رفته است وامروز همین «قیمت» مطرح است و به ارزش کاسه به عنوان وسیله‌ای که با ریختن آب و خوراك در آن میتوان تشنگی و گرسنگی را فرونشاند ماتشنگی و گرسنگیمان را با کاسه‌های دیگر فرو می‌نشانیم ـ ساخت فرنگ.

هر تاریخی تمامیتی است که همهٔ عناصر آن (درعین تضادهای درونی) دارای هماهنگی و یکسویی باهمند وهیچ تاریخی قابل تکرار نیست مگر (به‌قول استاد فروید) به صورت ماده‌ای که صورت تازه‌ای به‌آن‌داده شود صورت تازه‌ای که امروز به همه‌ی تاریخهای شرقی داده میشود همان صورت غربی است و این صورت غربی‌است که راه‌ورسم‌ها ومعانی وارزشهای تازه‌ی رفتار را القامیکند. هگل میگوید که حوادث تاریخی‌همیشه دوبار روی می‌دهند، باراول به صورت تراژدیك وباردوم به‌صورت کمیك هر کوششی برای تکرار آگاهانه‌ی صورت‌های تاریخی گذشته جز به‌صورت دوم نخواهدبود، زیرامعنای آن‌تاریخ قابل تکرار نیست و ازینرو تکرارآن جز ملقمه‌ای ناساز از تناقض صورت و معنا نخواهد بود.

کوششی‌که امروز برای «ایرانی» کردن همه چیز صورت میگیرد هیچ معنایی ندارد مگرتکرار تاریخی که تکرارآن امکان ندارد به وجود آوردن نقاشی ایرانی، داستان نویسی ایرانی، تئاتر ایرانی، فلسفه‌ی ایرانی،معماری ایرانی، و دیگرچیزهای «ایرانی» هیچ معنا ندارد مگر تکثیراشیاء عتیقه به شیوه‌ی عتیقه فروشان یهودی. اینهایانقاشی‌اند یاتئاترند یافلسفه‌اندیا معماری ویاهیچ یا به‌ذات همان چیزی هستندکه می‌باید باشند، یعنی هنروادبیات‌اند و چیزهای دیگر، ویا هیچ. وهیچ صفت واضافه‌ای به‌آنها جهت وجودی نخواهد داد، مگر به عنوان کالایی برای بازار توریسم هیچ معمار یانقاش یا شاعر یا فیلسوف فرانسوی یاآلمانی یا ایتالیایی نمی‌خواهد نقاشی یا معماری یا شعر و فلسفه‌ی«فرانسوی»یا«آلمانی»یا«ایتالیایی» به وجودآورد، بلکه بی‌واسطه‌خالق «نقاشی» و «معماری» و «فلسفه» است، همانگونه‌که آن معمار یا کاشیکاری‌که بناها ونقشهای شگفت وآن‌زیباییهای حیرت‌آور را دراصفهان به‌وجودآورد یا رضای عباسی یاملاصدرا یاهمه‌ی آن بزرگان دیگر درتاریخ این ملك هیچ‌یك اراده نکردندکه هنریاشعر یافلسفه‌ی «ایرانی» به وجود بیاورند، بلکه آنها

بی‌واسطه تاریخ خود را می‌زیستند و درمتن آن زیبایی و اندیشه می‌آفریدند و خلاقیت‌حقیقی جز این نیست. و اگر چیزی در این آثار هست که از لحاظ نگرنده‌ی خارجی به آنها خصوصیت قومی یاملی می‌دهد، همان چیزی‌ست که از زیست مشترك درمتن يك تاریخ برمی‌خیزد و نه‌از تصمیمات مجدانه‌ی شخصی یا برنامه ریزیهای اداری. پشت به فرادهشها (ترادیسیون) های تاریخی داشتن چیزی جز تصمیمات حساب شده و برنامه‌ریزی است. فرادهشها را نمیتوان مصنوعاً به متن زندگی تاریخی افزود، بلکه می‌بایست بی‌واسطه چون ابزارهای ناگزیر يك زندگی، از درون ضرورت تاریخی سر بر آورند یا وجود داشته باشند والا چیزی جز تکثیر مصنوعی عتیقه‌ها برای سودجویی‌هایی کاسبانه یاسیاستمدارانه نیست.

وماهمه‌اکنون شرقشناس‌وایرانشناسیم وهمانگونه بااین تاریخ ومواریث آن‌سروکارداریم که اسلاف فکری یاخداوندگاران زندگی امروزما- یعنی‌بنیاد گذاران تمدن غربی‌ودنباله‌های آنها، دانشمندان «شرقشناس» وآنچه به‌عنوان رجوع به گذشته واحیای مواریث آن (به‌معنای آنکه تاریخ کنونی ادامه‌ی‌منطقی تاریخ گذشته است) انجام می‌دهیم همانا جز «توریسم فرهنگی» و برای جلب توجه «جهانیان» نیست

ب
.نر
چستر

قلم ا د فراسیس

هنگامی که شاه [ایـران] و نمایندگان‌او، حمایت و تشویق بی‌دریغ خودرا بسته‌به‌اولین کنگرهٔ بین‌المللی مطالعات میترائی عنایت کـردند، همبستگی چشمگیری‌ازسیزدهم‌تابیستم حولای ۱۹۷۱ در دانشگاه منچستر بین محمع‌محققان‌ودربارشاهنشاهی‌ایران، فراهم شد. این کنگره تحت ریاست پروفسورسرهرولدبیلی، استادکوئینز کالح دانشگاه کمبریح ، و با همکاری کمیتهٔ بیست و پنحمین سدهٔ بنیانگداری شاهنشاهی ایران ، برگرار شد . سال حاری ، همچنین ، نشان دهندهٔ هفتاد و پنحمین سالگرد حلد اول Textes et monuments اثر فرانر .C است‌که انتشارآن، تاریح‌حدید تحقیقات میترائی را افتتاح‌کرد. حناب‌آقای امیرحسرو افشار سفیرایران درانگلستان درمراسم افتتاحیه شرکت‌کرد و نمایندگان اروپا و هند و ایران، ولایات پیشین میترا ، آمریکای شمالی وژاپن را پدیرا شد.

میترای حدا دردوحا متحلی شده است . اول در مشرق رمین و دوم در امپراطوری روم غربی، این‌حدا درشعردوره اولیهٔ هند + ایرانی تحلیل‌میشد، ولی‌علیرعم این‌سند ادبی‌سنة حامع، نقشهای او، وطایف او وارتباط اوباسایر حدایان هنورموصوع بحث‌وگفتگوست. بنابریك تفسیری که‌بیشترموردقبولست، خدای‌هند + ایرانی، اولین سازنـده ونگهبان حقوق‌دوحانبه بود (نقشی‌که بی‌شباهت با diké همرنیست)، بدین‌ترتیب پروفسور پل‌تیم ، میترا را بعنوان یك «قرارداد» تنطیم‌شدهٔ ارادی‌ـحامی آنان که به‌کلمهٔ قراردادی باورمندند ولی برسرهرکسی قید وبندحودرا حیله‌گرانه میشکنند وتلافی درمیآورند‌ـ توصیف میکند. بهرحال، به هرفردی‌این‌تحلیل‌را میپدیرد . مثلاحطابهٔ پروفسورگندا چنین بودکه توصیف «قراردادی»، یك محدودیت غیرمحارقدرت میترا بود، و میترای‌ریگ + ودا، خدائی‌بودکه وطایف‌مناسب احتماعی‌وشحصی‌مردم‌راتعیین میکرد .

پروفسور لنترحتی با شرایط‌کلی‌تری دربارهٔ میترا سحن‌میگوید و اورا حدای‌تقوی‌میامد . ولی‌بنظرسرهرولدبیلی، این‌وطایف، نتیحهٔ پیشرفت‌ثانوی را حلوه‌گرمیسارد ریرا درتحدید بنای‌تشکیلات‌احتماعی‌پاشئون‌هند+ ایرانی

درحدود ۱۵۰۰ ق.م. باین نکته بسنده شد که میترا درمقابل سایر خدایان، تقریباً یك نقش مکمل ومعین داشته است.

برای محققانی که توجه اولیهٔ آنها به میترائیسم رومی بوده، این مباحثات جنبهٔ آموزندگی بیرومندی دارند ، اگرچه جنبه منفی هم داشته باشند ؛ زیرا هیچکدام از این سنتها بالقوه شامل حال الوهیت هند+ایرانی نمیباشد و باخدای آفتاب امپراطوری روم که کشندهٔ گاو نر است ، ارتباطی هم ندارد. همانطورکه دکتر گرشویچ هم بطورقاطع استدلال میکند، بهمین ترتیب جنگ باگاو نر ـ خصوصیات شمسی میترای غربی هیچ نوع قرینهٔ نزدیك درادبیات هند+ایرانی نمی یابد . نظری همه جاگیر که بارها درمنچستر مورد انتقاد واقع شده، اینستکه شجره نامهٔ قابل جستجو، تحلیلات میترای شرق و غرب را ـ که قسمت اعظم آن ازاثراولیه این رشته بقلم فرانز C ، محقق ادیان تطبیقی بلژیك، استخراج شده ـ بهم مربوط میسازد . بنظر میرسید که شرح باگریز .C دربارهٔ بیوگرافی و ماهیت میترا که بهنگام تبدیل قرن اخیر منتشرشد ، زوایای تاریکی که ریشهٔ ایرانی و آئین رومی میترائی را احاطه کرده، آشکار کند. بهرحال C با تعصبی که برای ترکیب مدام و روشن خود دارد، نتایج کارش را ماورای سند موجود دانسته است، و بکرات، بسیاری epigoni که بمنظور نمایش یك حقیقت انکار نشدنی، نشان داده شده است، برمبنای چیزیست کمی بیشتر ازیك تفسیر نظری ومفروضات (data) مشکوك غیرمعمول. بسیاری از نمایندگان، بخصوص ریچارد گوردن هنگام توجهٔ عمیق به تحقیق C ، مأخذ مستدل بسیاری از تماسهای اورا با تصدیق کامل مورد گفتگو قرار دادند. درواقع تحقیقات روزافزون بیشتر محققان عالم میترائی ـ که مطالب مختصری از آنها فهمیده میشود یا موافقت کلی آنها را نشان میدهد ـ شاید موجب تجدید نظر دراین آئین کهن شود.

بازهم، به عنایت دربارشاهنشاهی ایران ، نمایندگان بمنظور تجسسات دست اول میترائی در Housesteads and Carrawburgh ، از قلمرو نظر به Hadrian's Wall منتقل شدند. راهنمای ما دراین مرز عربی امپراطوری روم، قلعهٔ عظیم Severan را در Dura_Europos یادآوری کرد که در کرانه های فرات قرار داشت و موضوع مهم ، میترائی آن، بعنوان خطابهٔ شب بعد تعیین شد.

این نزدیکی وپیوند Housesteads و Dura ، بطوربرجسته نمایشگر وسعت خطه میترائیسم رومی است، زیرا معابدی که همیشه تاریك وغالباً غارمانند

است و به این «خدای سرباز رومی» وقف شده، نه تنها در سراسر مرزهای امپراطوری بلکه در بندر Ostia و در مرکز شهر روم متمرکز است. ماهیت تأثیر خدا بر سرباز و تاجر رومی چه بود؟ نقش پرستیدن او چه بود؟ با به منابع مربوط به دعا که بطور قطعه قطعه موجود است و سمبولیسم تحیر آور بناها، اینها سؤالات سهلی نیستند که پاسخ داشته باشند.

با پیدا کردن ریشه‌های پیکر نگاری نقش کشتن گاو بر میترائی در نمونهٔ اصلی هلنی، که در آن پیروزی (Nike) گاو نر را میکشد، برایان شفتن (B. Shefton) برای اولین مسأله از سه مسأله، راه حل مفیدی را ارائه میدهد. رابطهٔ تقلیدی موجود، بین کشنده و کشته که روی مجسمه‌های نوع هلنی است، و تناقض بین صورت بی کوشش و مرگ سخت، چنین تصوری را ایجاد میکند که سرباز دور از وطن برای زنده ماندن میجنگد. این موضوع میتواند بآسانی پاسخگوی مسأله ما باشد. لقب ثابت میترای رومی، «تسخیرناپذیر» (به یونانی aniketos) است که زبان ستیزهٔ نظامی و زنده ماندن پس از مرگ در این جهان را بوجود میآورد.

کاملاً صرفنظر از هر نوع مراسم عبادت که در معابد میترائی رخ میدهد — و ما در مورد ماهیت این مراسم اطلاعات بسیار کمی در دست داریم — تشخیص دادن بین مرجعیت خدا وضع باحور و فرد سرباز و تاجر + که هر دو بنحوی افراد رانده شده هستند + ممکنست در توضیح منابع محدودیت‌های اجتماعی تأثیر میترا مفید واقع شود.

هر چند تحقیقات نظری، مقدار زیادی از بررسی و مطالعات میترائی در گذشته و حال را بطور قابل فهم مشخص میکند، مسلماً این نکته در درجهٔ اول اهمیت قرار دارد که مقدار آثاری که از روزگار باستان بما رسیده است، تا سر حد امکان تفسیر کنیم. بنابراین کوشش پروفسور لنتر در تشریح تعیین موقعیت میترای رومی، بطور ویژه‌ای جلب توجه میکند.

پرستشگاههای میترائی در طول یك اردوگاه رومی بطور نمونه Typically قرار داشتند و با این شرط که در آئین‌های دینی که رسماً شناخته شده‌اند، دخالت نکنند، این پرستشگاهها بوسیله سیاست سلطنتی مجاز شمرده میشدند. با تمیز دادن بین تصورات خارجی و داخلی آن، پروفسور لنتر پیشنهاد میکند که تشکیلات داخلی پرستشگاه با تصویر خیال آئین دینی بوسیله خورشید یا یك نور باطنی ارتباط دارد.

ا. د. فرانسیس کـه کتیبه‌ها و نوشته‌هائی از Dura_Europos را ـ که هنوز بطور کامل منتشر نشده ـ مفصلا تهیه کرده ، ساختمان جامعهٔ محلی میترائی را تحدید بنا کرده و با مقایسهٔ شواهد شمایل نگاری عینی ولفظی ازهمان آثار میترائی، تفسیر دورهٔ هفت مرحله‌ای آغاز آئین دینی را مطرح کرد .

همچنین دکتر فرانسیس اعلام کرد که آخرین نسخه خطی فرانز C، ـ که مطالعـهٔ کاملی از Dura_Mithraeum است ـ اخیراً جزو Yale Collection درآمده و برای انتشار آماده میگردد

چگونه است که کسی عوالم میترائیسم هند+ایرانی ورومی را که اینهمه در زمان ومکان ازیکدیگر جدا اند وبدون اشتباه کردن در همانندی از نظر ارتباط خانوادگی، بهم مربوط سازد؟ عده‌ای این کاررا ناسودمند ـ اگر نه محال ـ میدانند سایرین اطمینان بیشتری دارند مثلا جان هینلز عضو پیوستهٔ کنگره، قربانی کردن خون را که هنوز بوسیله زرتشتیان زاهد ایرانی درجشن میترا انجام میشود، در تحقیق خود حاوی سنت پیوستهٔ شرق وغرب درشرایط جدید وبعد از C، اظهار کرد .

سایر محققان مدارک سکه ماسه‌ای کوشان را آزمایش کردند وچون خواستند که تیر جوب ست را قبل از انتقال به غرب که در آن صفات خدای شرق مجدداً تفسیر شده بود ، تشخیص دهند ، در تاریخ ماد نکاوش پرداختند همچنین عده‌ای جانور شیر سر را که مجسمهٔ آن به انواع گونه گون بعنوان قدرت شر یا سرچشمهٔ شفا و حیات تازه ، تفسیر شده ـ درحدود وثغور آسیای صغیر دنبال کرده‌اند

دکتر گرشویچ بـا دکر فولکلور و اتیمولوژی ارمستان ، همراه شرح هرودوت درمورد مهاجرتهای Scythian ، اطلاعات تازه‌ای درباره‌راه امکان پذیر میترا به مغرب را پیشنهاد میکند.

درواقع اسناد گونه گون و ناقصی که دانشجویان میتراشناسی باید بهم پیوند دهند، توفیق وهمچنین شکست کوشش آنهارا تشکیل میدهد

این تأکید چند جانبه ، یکی از ارزشمندترین جنبه‌های کنگره را نمودار ساخت با درنظر گرفتن محققان فرهنگ وزبانشناسی هند+ایرانی ، تاریخ وهنر یونان + رومی، ادیان تطبیقی، سکه‌شناسی که بمنظور درک arcanaی این خدای اسرار آمیزی که تاریخ مستند او بیش ازسابقهٔ سایر خدایان میباشد، با کوششی متحدمنابع خودرا بدست آوردند .

نتایج این سنجش‌ها بزودی بوسیله انتشارات دانشگاه منچستر منتشر خواهد شد و نمایندگان میتوانند با خوشوقتی منتظر جلسهٔ مجددی در ۱۹۷۴م در طهران باشند که دربار شاهنشاهی با سخاوتمندی کنگرهٔ دوم را دعوت به اجتماع کرده است .

درعین حال مباحثه بوسیله **انجمن مطالعات میترائی** که اخیراً بنیان یافته و اعضای هیأت رئیسه آن پروفسور هرولد بیلی از دانشگاه کمبریج، پروفسور ریچارد فرای از دانشگاه هاروارد ، پروفسور دیوید فرانسیس از دانشگاه یل و آقای جان هینلز از دانشگاه منچستر میباشد، ادامه خواهد یافت .

ترجمهٔ آوانس آوانسیان

هنر کتاب سازی در ایران

احمد سهیلی خوانساری

در شمارهٔ ۴ و ۵ و ۶ راهنمای کتاب بقلم دوست دانشمند آقای رکن‌الدین همایونفرخ زیر این عنوان مقاله‌یی نگارش یافته بود هر چند موجز ومفید بود لکن نویسندهٔ فاضل را در بعضی از هنرهای مذکور سهوالقلم‌هائی دست داده بود که اکنون در زیر می‌شماریم تا تصحیح گردد واگر در این باب توضیح بیشتر خواسته باشد از بندهٔ نگارنده نخواهند دریغ ندارم.

درصفحهٔ ۲۲۹ ترنج در پشت‌صفحهٔ نخستین کتاب چنداصطلاح دارداگر زمینهٔ آن فقط طلا باشد ترنج تو خالی زمینه زرین میخوانند و اگر بوم آن لاجورد و دارای نقوش تذهیبی باشد ترنج زمینهٔ لاجورد تو پر و اگر دارای نقوش دیگر باشد بدان اشاره می‌کنند و اگر گرد باشد و یا لوزی و پائین و بالای‌آن دارای بازو بند باشد ذکر مینمایند شمسهٔ رنگین ودرین‌اصطلاح کتاب شناسی نیست ، شمسه خود بمعنی قرص زراندود میباشد و بجای ترنج استعمال نمیشود

در صفحهٔ ۲۳۰ مادر شیخ ابواسحق را تاش خاتون مرقوم فرموده‌اند اشتباهست نام مادر شیخ ابواسحق اینجو بنابروایت مورخین تاشی خاتون بوده است

درهمین‌صفحه مرقوم رفته (اثردیگر ازاین‌مکتب نسخه‌ئیست از خمسه نظامی که درموزهٔ هنرهای اسلامی ترکیه نگاهداری میشود این نسخه را سال ۸۰۱ تهیه کرده‌اند ونقاشیهای‌آن نمایندهٔ سبک‌کاراستاد عبدالحی‌است).

استاد عبدالحی درزمان‌سلاطین آل‌جلایر در بغداد میزیست پس‌ازفتح بغداد امیرتیموروی‌را بمعیت بسیاری ازهنرمندان بسمرقند برد و اوسپس بهرات رفت چگونه مکتب شیراز درعهد ابواسحق وامیرمبارزالدین‌میتواند نمایندهٔ سبک‌کار استاد عبدالحی‌باشد یعنی‌مکتب دوم بغداد.

درصفحهٔ ۲۳۱ که نوشته شده (متأسفانه بعضی ازهنرشناسان باشتباه‌آثار هنری این‌دوره را بنام مکتب بغداد نامیده‌اند درحالیکه بایدآنرادورهٔ نخست هنری‌مکتب تبریز نامید) باید گفت بعضی‌ازهنرشناسان اشتباه نکرده‌اند. بغداد دومکتب هنری‌داردیکی قبل از تسلط هلاکوخان بر بغداد یکی‌مکتبی که درعهد سلاطین آل‌جلایر در بغداداساتیدایرانی بوجودآوردندوچون‌سلاطین آل‌جلایر گاه

دربغداد وگاه درتبریز بوده مکتب بغداد طبیعة رود در تبریز رایج گردید دربغداد ابداع شد وزودتر ازهر بلاد درتبریز رواج یافت.

ومکتب نقاشی بغداد سپس با انتقال مولانا شمس الدین، جنید، وعبدالحی بسمرقند وهرات راه یافته است و همانا مکتب بغدادست که در دوران سلاطین اق‌قویونلو درتبریز ترقی بسیار کرد وازهرات استحاله شده با همراهان سلطان ابراهیم میرزا پسرشاهرخ بشیرازرفت ودرآنجا نیزرواج یافت

در صفحهٔ ۲۳۲ نوشته شده میرعلی تبریزی واضع خط نستعلیق نیز واضع نقاشی عمائی ایرانست و شاهکار او را در مثنوی همای همایون خواجو ستوده‌اند

بطورکلی درمینیاتورسازی (نقاشی قدیم ایران) این اصطلاحات امروزی بکار نمیرود

نقاشی عمائی وسمبولیك خاص مکتب‌های جدید نقاشی‌است.

وهرکه خمسهٔ خواجوی برپتیش موزیم خط میرعلی بن الیاس تبریزی واضع خط نستعلیق که بسال ۷۹۸ دربغداد تحریر وتصویر شده وهمای همایون یکی ازمثنویات آنست دیده میداند که تصاویر آن بنا بقول کارشناسان آن موره کار جنید است وتاکنون درجائی خوانده نشده که میرعلی واضع خط نستعلیق نقاشی هم میدانسته وهمای همایون خواجورا نقاشی وتصویر فرموده است و اگر واضع خط نستعلیق را میرعلی بن حسن تبریزی بدانیم او نیز نقاش نبوده واز او آثاری درخور توصیف درمیان نیست

میرعلی بن الیاس باورچی تبریزی بعد ازآنکه ازتبریز بعداد رفت مورد توجه سلاطین آل جلایر قرار گرفت وپس از انقراض این سلسله بخراسان رهسپار گشت ودردربار شاهرخ معزز گردید و درسال ۸۵۰ هجری درحالیکه عمری طولانی کرده بود وفات یافت وشاگردان اومیرزا جعفر واظهر بسیار معروفند.

درصفحه ۲۳۴ نوشته شده (دراین زمانست که هیأتی بسرپرستی غیاث الدین نقاش درسال ۸۲۲ ازطرف شاهرخ بهادرخان به پکن رفتند وهنر نقاشی را باردیگر درچین احیا کردند)

چنانکه مورخین نوشته‌اند درسنه ۸۲۲ هنگامیکه شاهرخ شادی خواجه وعده‌ئی ازامرا وشاهزادگان را بسمت ایلچی بدربار دایمنیك خان روانه مملکت ختای کرد خواجه غیاث الدین نقاش را اعزام داشت تا ازآنروزیکه ازدارالسلطنهٔ هرات برعزیمت سفرختای بیرون میروند تاروزیکه مراجعت می کنند بهرموضع

که میرسند آنچه می‌بینند ازچگونگی راه واوضاع ولایات وعمارت وقواعدشهرها وعظمت پادشاهان وطریقهٔ ضبط وسیاست وعجایبی چند که درآن دیارمشاهده کرده مجموع برچندحرورور بروز بطریق روزنامه ثبت کند. این هیأت که میرزا بایسنغر بیرهمراه آنان بوده درسال ۸۲۵ ازختای بهرات بازمیگردند و حکایات غریب ازاوضاع ورسوم آن مملکت تقریر می‌کنند و خواجه غیاث‌الدین نقاش مضمون آن‌حکایات را بی‌غرض وتعصب نوشته ونقش‌کرده بود که خلاصهٔ این‌سفرنامه‌در مطلع‌السعدین عبدالرزاق سمرقندی نقل‌شده است سفرغیاث‌الدین‌نقاش به‌ختای چنان نیست‌که تأثیری در مکتب نقاشی‌عظیم چین داشته باشد وچنانکه ملاحظه میشود این‌هیأت سرپرستی‌غیاث‌الدین‌بوده‌اند

درصفحهٔ ۲۳۷ استاد ناصرالدین منصور مصوراستاد وتربیت‌کننده استاد بهزاد دانسته شده لکن بموجب مأخذ و مـدارک کهنسال ازجملـه مقدمهٔ مرقع بهرام میرزا ودیگرمنابع استاد بهزاد ازشاگردان خواجه میرک هرویست.

درصفحهٔ ۲۳۸ میرمصورتبریزی نداریم اگرمقصود میرمصورپدرمیرسید علی‌مصورمیباشد این‌دویعنی پدروپسراهل ترمد بوده‌اند .

عبدالصمد نقاش درکتابخانهٔ شاه سلطان محمد جدا شده بوده بنابرقول مورخین مولانا عبدالصمد ومیرسیدعلی‌با جمعی ازهنرمندان درخدمت همایون پادشاه‌سال۹۵۲بهندوستان‌رفتندوتا پایان عمرمولانا عبدالصمد دردربارهمایون واکبربود وقریب سنهٔ هزارازاینجهان درگذشت .

استاد صادقی‌بیگ افشارشاگرد استاد محمدی هروی نیست وی بنا بقول اسکندربیگ شاگرد سابروری استاد مظفرعلی‌بوده است .

درصفحهٔ ۲۳۹ضمن شاگردان رضا عباسی میرسید علی‌تبریزی (ترمدی) وخواجه‌عبدالصمد شیرین‌قلم‌راهم نام‌برده‌اید درصورتیکه‌این‌دونفرازهنرمندانی هستند که درسنه ۹۵۲ با همایون بهندوستان رفته‌اند وزمان رضا عباسی‌را درک نکرده‌اند

نام هنرمندان دوران افشاریه و زندیه راکه برده‌اید آقا محمد اسمعیل وحیدرعلی‌ولطفعلی‌خان‌شیرازی که ازهنرمندان عهدمحمدشاه واوایل‌ناصرالدین شاه میباشند جزو آنان ذکرکرده‌اید

در عهد فتحعلی‌شاه و ناصرالدین‌شاه‌که نوشته شده مختصرهمتی باحیای هنرکتاب معطوف گردیـده اشتباهست در این زمان همت بسیار بهنرهای‌کتاب مبذول گردید واستادان بنامی‌که دراین‌عهد بوجود آمده‌اند بی‌شمارند وتاریخ هنردراین‌سده درخشان میباشد وهنراین‌قرن‌را کتابی‌جداگانه باید.

بالترجيح بحسب الخارج ولم يتعرض له لانه يعلم مما ذكر والصنف الثاني في الاسناد الا ولم
يتعرض لهما ايضا لذلك القسم الثالث في ترجيح المنقول المعقول في المنقول اما خاص
واما عام والخاص من انهما المنطوق او لا منطوق فالخاص الدال منطوقه يقدم على المعقول
من قياس او استدلال والخاص الدال لا بمنطوقه درجات مختلفة في القوة والضعف
والترجيح له او عليه بحسب ما يقع للناظر من قوة الظن واما العام مع القياس فمتقدم
حكمه في انه هل يجوز التخصيص بالقياس اولا فاما اما الحدود وانواع ما في وجوه الترجيح
في الادلة واما الحدود فمنها عقلية كتعريفات الماهيات ومنها سمعية كتعريفات
الاحكام وهذا هو الذي نتعلق غرضنا فنرجح بوجوه الاول رجحان الحد بالفاظ صريحة
على ما فيه تجوز او استعارة او اشتراك او غرابة او اضطراب الثاني كون المعرف في
احدهما اعرف منه في الاخر الثالث كونه ذاتيا في الاخر عرضي الرابع ان يكون مدلول
احدهما اعم من مدلول الاخر فيرجح الاعم لتناوله اكثر فيكثر الفائدة وقيل بل يتقدم
الاخص للاتفاق على ما تناوله لتناول الحدين بخلاف الباقي فانه مختلف فيه والمنفي
علته اولى الخامس ان يكون على وفق النقل الشرعي او اللغوي ويتقرر الوضعهما والاخر مخالف
نقلهما فان الاصل عدم النقل السادس ان يكون اقرب الى المعنى المنقول عنه شرعا
او لغة لان النقل لو كان فلمناسبة فالاقرب اولى السابع ان يكون طريق اكتسابه
ارجح من طريق اكتساب الاخر لانه اغلب على الظن الثامن عمل اهل المدينة او عمل الخلفاء
الاربعة او عمل العلماء ولو عالما واحدا التاسع كونه مقررا لحكم الحظر والاخر لحكم الاباحة
العاشر ان يكون مقررا لحكم النفي والاخر للاثبات الحادي عشر ان يكون مقررا للدرء
الحدود والاخر فانه يتركب من الترجيحات انواع اذا اعتبرت الترجيحات في الادلة
من جهة ما يقع في المركبات من نفس الدلائل ومقدماتها وفي الحدود من جهة ما يقع في
الحدود وفي مفرداتها ثم ركبت بعضها مع بعض ثنيا وثلاث فما فوقها حصلت امور
لا تكاد تنحصر وفي القدر الذي ذكرنا ارشاد لذلك ارشدنا الله واياكم لما ينفعنا
في الدنيا والاخرة ويكون مقربا برضاه ومقربا الى عفوه ورحمته واصلح شاننا
واعمالنا وتقبلها منا وزادنا من فضله انه المستعان وعليه التكلان

تم الكتاب قراءة وكتابة يوم الاحد لاثني عشر خلا من جمادي الاولى
سنة خمس وثمانين وسبعمائة بحرية مدينة ...
الاخرة والحمد لله رب العالمين والصلوة على ...

صفحهٔ آخر شرح مختصر قاضی عضد قدیمترین کتاب به خط نستعلیق

درصفحهٔ ۲۴۰ در نام انواع کاغذ اشناهاتی‌شده ازجمله کاغذحنائی، حنائی نوعی کاغذ نیست بلکه هر نوع کاغذ که رنگ آن حنائی باشد میتوان بدان رنگ خواند مثلا ترمهٔ سمرقندی‌حنائی و یا کاغذ آهارمهرهٔ فرنگی‌حنائی .

حاشیهٔ فلفل‌نمکی یعنی‌چه چنین‌اصطلاحی‌شنیده نشده کاغذ فلفل‌نمکی کاغذ محصوصی‌است که اواخر قرن‌سیزدهم‌ازاروپا بایران آورده‌اند و گاهی کتابهائیکه چاپ می‌شد چند جلد برای اعیان واشراف ازان کاغذ استفاده‌میکردند.

ترمه‌ها نیز انواع واقسام دارند و منسوب بشهر و بلادی‌هستند که در آنجا ساخته شده‌اند

در صفحهٔ ۲۴۱ نوشته‌اند (وراقان میتوانستندکاغذ را پوست‌کنند و این هنری‌بسیارظریف بود با یك موی‌دم اسب یك برگ کاغذ را بدونیم‌مساوی‌قسمت میکردند)

نخست باید گفت هرکاغذی را نمیتوان دو پوست‌کرد کاغذهای برخی از بلاد که بیشتر مواد ابریشمی دارند میتوان پوست‌کرد ترمهٔ حنائی و خانبالیغ و ترمهٔ سمرقندی صحیم ازجمله کاغذهائیست که میتوان دوپوست و گاهی‌سه‌پوست ساخت ولی‌نه با موی اسب با سر ناخنهای برآمدهٔ شست ورموز اینکاررا امروز درتهران خوشان بعضی میدانند .

درصفحهٔ ۲۴۴ نوشته شده‌درروی‌چرم‌جلدها صدف‌نیز کارمیکردند تاکنون دیده نشده‌که درروی‌جلدهای ایرانی‌صحافان‌صدف کار کرده باشند صدف‌کاری‌در روی‌جلدها ازهنرهای‌چینی‌است واینکه برای‌جلدهای‌سوخت (باصطلاح‌امروز) ساغری‌را مناسب دانسته‌اند صحیح‌نیست و بهیچوجه ساغری برای‌ساختن سوخت بکاربرفته ودرجائی دیده نشده ساغری دریکصدوپنجاه سال‌اخیرمعمول ومرسوم شده است

اما جلد سوخت، لغت‌سوخت یا سوخته بنظر نگارنده لغت صحیح‌واصیلی برای‌جلد کتاب نیست‌اگر تحقیق‌شود ملاحظه‌خواهد شد درقدیم‌این‌نوع‌جلدهارا معرق‌نوشته‌اند واگرنه درانددوده بودند طلاپوش‌نوشته‌اند یعنی‌معرق‌طلاپوش‌ویا ضربی‌طلاپوش

مشته‌ئی نیز اصطلاح غلطیست وصحیح آن‌همان‌ضربی‌میباشدجلدهای معرق را اوائل‌صفویه منبت برروی جلد می‌گفتند سپس‌معرق نوشته‌اند واین اصطلاح

جلد سوخت ازعصر تیموری

در کتب قدیمی دیده‌شده ومخترع آن استاد قوام‌الدین مجلد تبریزی در عهد سلطان بایسنغر میرزاست .

اصطلاح لاکی برای جلدهای روغنی غلط است لاکی اصطلاح امروزی و فرنگی است وروغنی باعتبار روغن سندروس است که برروی این جلدها زده شده واگر بخواهید اینگونه جلدهارا وصف کنید ابتدا ازروی آن شروع میکنید وبعد پشت آنرا بهرشکل که واقعست توصیف مینمائید مثلاروغنی گل‌وبوته زمینه‌مرغش پشت بوته زنبق الوان زمینه طلائی. البته هنگام توصیف باید باصطلاحات آشنا بود .

درباب انواع جلدها باید گفت اکثر غلط ومطابق واقع نیست و هرکس این اصطلاحات را برای جنابعالی نقل کرده اطلاع کافی نداشته است .

درصفحهٔ ۲۴۶ نوشته‌اید (درجلدهای سوخت وساغری غالباً درلبهٔ جلد لچکی هم می‌ساختند که این لچك حافظ لبهٔ کتاب بود)

اصطلاح لچك فقط درچهار گوشهٔ جلد یعنی چهارطرف ترنج وسط جلد بکارمیرود این نوع جلد را لبه‌دار ودارای برگردان می گفتند وبرای حفاظت لبهٔ کتاب هم نبوده بلکه برای آنست که هنگام مطالعه هرجاکه اقتضا می‌کندآنرا لای کتاب بمنزلهٔ نشانه گذارند و این لبه بهمین دلیل به تای سمت چپ متصل میباشد .

واینکه نوشته شده این لچکهارا (لبه‌ها) گاه با اولاهای طلاویا نقره به‌لت اول جلد متصل میکردند خلافست وغلط وتاکنون جلد کتابی با این وصف در هیچ کتابخانه‌یی دیده نشده است .

ونمونه‌ئی ازجلد معرق درصفحهٔ ۲۴۷ گراورشده که درزیرآن نوشته‌شده ازعصرتیموری، درصورتیکه متعلق بعهد صفویه است وهنرمعرق درجلد در عهد امیرتیمورهنوزابداع نشده بود .

و نمونـهٔ تشعیر کامل که در مورد قرآن خط علیرضای عباسی نشان داده شده بود (صفحهٔ مقابل).

باید دانست درحاشیهٔ قرآن هنرمندان هیچگاه تشعیر ساخته‌اند وحزبها گل وبوته زرین ویا الوان ونقوش تذهیبی یعنی(جلکاری) تذهیب نمیکرده‌اند.

تشعیرعبارتست ازمناظر باغ وگل‌ودرخت وحیوانات وپرندگان که بطرز خاص درحالات مختلف با طلادرحاشیهٔ کتاب نقش کرده‌و گاه‌قسمتی‌ازان‌را الوان میساختند وگاهی با صنعت عکس که ازهنرهای‌قدیم کتابست‌توأم می‌شدونقش گل وبرگ درحاشیهٔ کتاب‌را هیچگاه تشعیر نگفته‌اند .
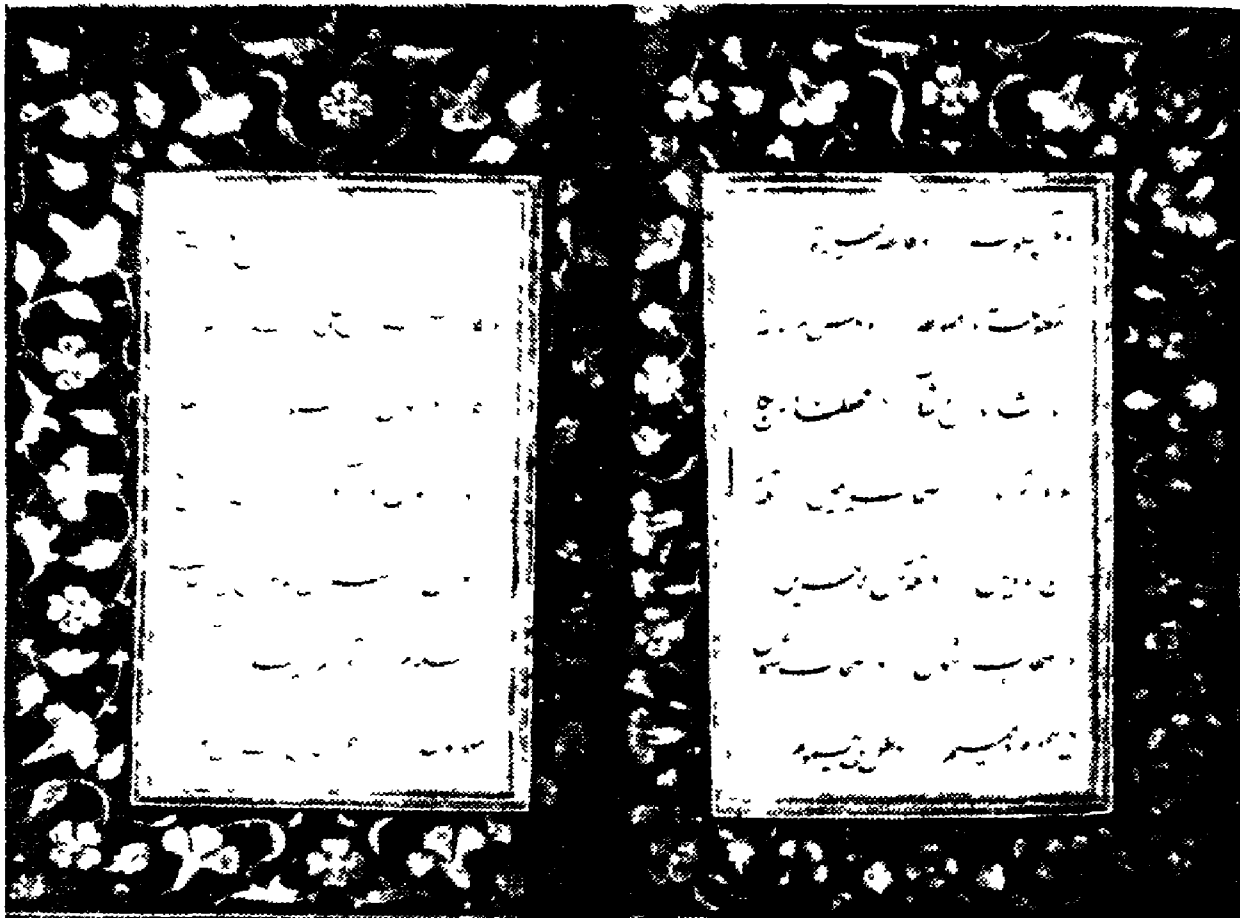
نمونهٔ تشعیر کامل قرآن خط علیرضا عباسی

درصفحهٔ ۲۵۱ برای اسلیمی نامهای بسیار ذکر شده که بسیار عجیب بنظر میرسد چه مذهبان برای هر نقش نام خاصی دارند اسلیمی، ختائی، ترمه، برگ فرنگی، برگ موئی، دم خروسی وغیره وهریك نام واصطلاحی برای نقشی است در تذهیب، و دندان موشی تحریر دندانه دندانهٔ دور طلا اندازی وطلاکاری بین السطور است وگره نیز نام خطوط هندسی درهم که مانند گره بیشتر در جدول دور سرلوح‌ها قرار دارد میباشد .

درصفحهٔ ۲۵۴ نوشته شده (برای تشعیر رسام از یک دانه موی دم گربه که برقلم موی خاص نشان داده‌اند استفاده میکنند) باید دانست برای نقاشی و تذهیب هرگز نمیتوان از یك تار موی استفاده کرد بلکه باید دسته‌ئی از موی را برهم بست مانند قلم مو تا رنگ بتواند بر نوك قلم مو روان گردد و نقاش ومذهب بتواند نقشی را که میخواهد رسم کند آنهم نه از موی دم گربه بلکه از موی گردهٔ گربه و نه هر گربه‌ئی گربه سه ماه .

درصفحهٔ ۲۵۵ شرحی درباب ناسمه مرقوم رفته که مربوط بصنعت عکس درحاشیهٔ کتابهاست صنعت عکس ازقرن دهم درهنر کتاب سازی ابداع شده و معمول نقاشان بوده نه درزمان زندیه. اصطلاح آنهم ناسمه نیست ناسمه اصطلاحی است که درچاپ بکار میرود نه در تذهیب و تشعیر.

درصفحهٔ ۲۵۶ نوشته شده (دراواخر صفویه بجای سیلو رنگ جوهر و بجای طلا اکلیل بکار میرفته و همین امر سبب شده است که اینگونـه جدولها کاغذ را خورده‌اند ودر نتیجه موجب جداشدن حاشیه ازمتن گردیده است).

این مطلب صحیح نیست زیرا اکلیل یکصد وچند سالست کـه از فرنگ بایران آمده بعد ازصفویه مذهبان گاهی برای صرفه‌جوئی وارزان تمام کردن طلا فرنگی بکاربرده‌اند که بیشتر این نوع طلاکاریها تیره وتارشده است بایدداست هیچوقت اکلیل وطلافرنگی کاغذ را نمیخورد سبب جدا شدن متن ازحاشیه ویا سوختگی بعضی ازمتن‌ها استعمال رنگ سبز (سیلو) میباشد چه در سیلو زنگار بکارمیرود واین زنگارست که کاغذ را میخورد وسبب پاشیده شدن ازهم میگرددو بیشترمجالس تصویر که سیلودرآنها بکاررفته سوخته شده است.

بسیارمسائل باریک وقابل توجه درهنر کتاب‌شناسی هست که متأسفانه متروک شده و کسی درپی آموختن نیست.

حاشیه

محمد تقی دانش پژوه

انیس الناس

تألیف سال ۸۳۰ هجری از شجاع

از یک رشته منشآت و مکاتبت خاص مربوط به دستگاه دبیران دیوان تیموری چند نسخهٔ مختلف در دست هست .

۱ـ نسخهٔ کتابخانهٔ ادوارد براون که در فهرست نیکولسون (ص ۱۰۷) وصف محتویات آن هست و بدان نام «فتح نامهٔ صاحب قرانی» داده شده است چون پس از خطبه از چگونگی تألیف تاریخ امیر تیمور گورکانی که همان ظفرنامه است و در شیراز سال ۸۲۸ ساخته شده است سخن بمیان آمده است و همین تاریخ است که بدان نام «فتح نامهٔ سلطانی» (ص ۳۸۷ انیس الناس) یا «فتح نامهٔ صاحب قرانی» (همین منشآت) داده شده است وا ین باید نام اصلی تحریری از این کتاب (نسخهٔ ۱۹۰ دیوان هند) باشد .

۲ـ نسخهٔ شمارهٔ ۲۵۷۵ دانشگاه تهران که من در فهرست آنجا (۹ : ۱۳۷۱) آن را شناسانده‌ام و نام آن دیوان قوام‌الدین محمد یزدی است .

۳ـ نسخهٔ شمارهٔ ۲۶۷ مرحوم دکتر مهدی بیانی که اکنون در کتابخانهٔ مجلس سنا است (شمارهٔ ۳۱۶ فهرست آنجا در نشریه ۶ ۵۳۰) و فیلمی از آن هم در کتابخانهٔ دانشگاه (شماره ۳۴۱۰) هست . آن را خود مرحوم بیانی و من وصف کرده‌ایم .

در این نسخه منشآت قوام‌الدین محمد یزدی هست و همچنین منشآت برادرش شرف‌الدین علی یزدی .

۴ـ نسخهٔ روان کوشکو ش ۱۰۱۹ مورخ ۸۶۷ بنام منشآت و اشعار شرف‌الدین علی یزدی (فهرست طوپقپوسرای ش ۶۷۶ ص ۲۳۳ ج ۱) که فیلمی از آن در دانشگاه هست به شماره ۶۸۴ (ص ۲۵۹ فهرست) .

پس از منشآت و دیوان منسوب به قوام‌الدین علی یزدی و شرف‌الدین علی یزدی دست کم چهار نسخه‌ای در دست داریم و آنها در بیشتر جاها باهم یکی هستند . بندی بنام دیباچهٔ دقایق شقایق نعمانی در آغاز منشآت شرف یزدی (نسخهٔ روان کوشکو) و در پایان منشآت قوام یزدی، (نسخهٔ دانشگاه ص ۳۶۲ـ۳۸۶ در انجام

افتاده) و در نسخهٔ منشآت یاد شدهٔ بیانی (راهنمای کتاب ۴ ۰ ۳ ص۲۴۰) و گویا هم در نسخهٔ برون هست و بنام ابوالفتح ابراهیم است .

دیباچهٔ تاریخ امیر تیمور یا فتح نامهٔ صاحب‌قرانی که املاء مغیث‌الـدین ابوالفتح ابراهیم وتنقیح شرف‌الدین علی یزدی است درسال۸۲۸ درشهرشیراز دریك مقدمه و سه مقاله که سرانجام به‌ساخت ظفرنامه درآمده است در منشآت قوام یزدی (ص ۳۹۶ و ۴۰۲ نسخهٔ دانشگاه و ازآغاز افتاده) و منشآت شرف یزدی (ص ۲۹ و ۳۰ نسخهٔ عکسی ازنسخهٔ روان کوشکو) ونسخهٔ منشآت بیانی (راهنمای کتاب همانجا) و درآغاز نسخهٔ برون آمده است.

نسختی دراخلاق وسیاست بشمارهٔ ۳۹۸۲ در دانشگاه تهران هست که از آغاز وانجام آن افتاده ومن آن را درست نشناخته بودم ونام رساله دراخلاق وسیاست درفهرست (۱۲ ۲۹۷۶) آن را نشناسانده‌ام و نوشته‌ام که درآن (ص ۱۷۵) ازفتح نامهٔ سلطانی یا فتح‌نامهٔ صاحب قرانی املاء مغیث‌الدین ابراهیم سلطان پسرشاهرخ تیموری یاد شده‌است وگمان بردم که این کتاب ازمؤلف این فتح نامه است

درفهرست نسخه‌های خطی فارسی (ص ۱۵۳۹) هم ازهمین نسخه بهمان نامی که من بدان داده‌ام یاد شده‌است وبس

اصل نسخهٔ انیس‌الناس شجاع راکه اکنون درمجلس‌است و دوست گرامیم آقای ایرج افشار رنج‌نشرآن را برده و اینك در دسترس همگان گذارده است یکبار دیده بودم ومیدانستم‌که فیلمی ازآن در دانشگاه هست ومیخواستم هم در مجلد دوم فهرست میکروفیلمها ازآن وصفی بکنم ولی فرصتی دست نداد آنچه شاد روان قزوینی دربارهٔ آن در یادداشت‌ها (۹ ۱۴۳) نوشته است دیـده‌ام ولی نارنتوانستم به‌دقت درآن بنگرم تا اینکه دوست عزیز نسختی ازچاپ شده را بمن لطف‌کرد . نگاهی بدان کردم نخستین بار به‌فهرست کتابهای پایان‌آن نگریستم چشمم به کلمه «فتح‌نامه سلطانی» خوردکه در ص ۳۸۷ آمده است این کلمه راآشنا دیدم ومیدانستم که درمنشآت یادشده نام‌آن‌آمده‌است به‌فهرست‌ها نگریستم وبه‌سراغ همان‌رساله دراخلاق وسیاست‌رفته‌ام ناگاه دیدم‌که این‌رساله نسخهٔ دوم همین انیس‌الناس است ومن نمیدانستم و مؤلف‌آن شجاع است و فتح نامهٔ سلطانی یا صاحب‌قرانی هم از او نیست ای‌کاش زودتر این را میدانستم و بدوستم می‌گفتم‌که دچارتنها نسخه نگردد وکارش درتصحیح‌آن‌آسان‌تر شود .

درفهرست نسخه‌های خطی فارسی (ص ۱۵۴۷) هم از تنها نسخهٔ مجلس (ش ۶۵۵۰ فهرست نشده) از انیس‌الناس یاد شده‌است وبس .

امیدوارم که آقای افشار درچاپ دوم ازهردو نسخه بهره برند و همچنین توفیق یابند که با فراهم آوردن نسخه‌های مشابه یاد شده آنها را هم نشر دهند .

انیس‌الناس نسخهٔ دانشگاه بابهای ۵ و۶ و۷ و۱۲ تا۱۵ و ۱۸ را دارد وآغاز افتاده (ص۱۲۹ چاپی) وهشت‌سطر ازآن دراینجا درنسخهٔ چاپی نیامده است . درانجام هم افتاده است (ص ۳۴۸ چاپی) و این دو نسخه اندکی از هم جدایی دارند وپاره‌ای ازعبارتهای نسخهٔ مجلس درآن نیامده‌است

اینك نمونه‌ای ازاختلاف نسخه‌های آن‌دو

ص ۱۳۱ س ۷ داخل گردی ، بجای آن در نسخهٔ خطی دانشگاه در روی

ص ۱۳۵ س ۲ حکار ــ محتکر

ص ۱۵۰ س۲۰ حکما گفته‌اند ـ حکایت گفته‌اند

ص ۱۸۲ س۱۵ قرائت‌کتابی ـ قراءتی از

ص ۱۸۳ س ۵ آیه‌ای درچاپی نیامده‌است

ص ۱۸۹ س ۵ درعبارت کمی و بیشی دارند

ص ۲۵۲ س۱۴ ٠ «کودنت» آمده مانند اصل‌مجلس

ص ۲۵۵ س ۴ محبثی ـ بحشتی (؟)

ص ۲۵۸ س ۲ کودنت مانند پیش

ص ۲۶۵ س۱۱ کلمهٔ «کودنتی» درنسخه‌دانشگاه نیست

ص ۲۶۶ س ۵ مصراع ـ بیت

ص ۲۶۶ س ۷ تنه‌کار ـ مکثار

ص ۲۷۳ س۱۴ : نسخهٔ دانشگاه «سفره بعرما»

ص ۲۷۸ س۱۷ . کوحورد ــ گر خورد

ص ۲۸۷ س ۷ : دانشگاه ـ مهمان مردم شدن بیروحق این صورت

ص ۳۰۵ س ۳ . نسخهٔ دانشگاه «مناسب حال دبی»

ص ۳۰۵ س۳و۴ . نسخهٔ دانشگاه «ازقبیل وضع الشیء علی محله بود»

(ص ۱۳۱ خطی)

ص ۳۳۴ س ۴ : «سنجی دیگر آنکه مندورا . . .» در نسخهٔ دانشگاه نیست .

ص ۳۳۷ س۱۷ . درآن نسخه «نور» نیست

ص ۳۳۷ س۱۸ : درآن نسخه بجای «نفره»آمده است «نقره»

ص ۳۴۳ س ۶ . درآن نسخه‌آمده است «حالع‌اغنو»

ص ۳۴۴ س ۹ » «اعنق» بجای «اغنو»

ص ۳۴۸ س۱۲ . » «علاج و دفع»

گویا بتوان بااین‌نسخه پاره‌ای ازمشکلات این کتاب را حل نمود واین هم برعهدهٔ ناشر گرامی‌آن خواهد بود . ازسنجیدن نسخهٔ خطی با چاپ شده آشکار شدکه در چندین‌جا درمیانهٔ نسخه هم افتاده است .

ورزنامه

متنی کهن از قدیمترین ادوار نثر پارسی

حسن عاطفی (کاشان)

ورزنامه متنی‌است بازیافته که به‌احتمال قوی‌از آثارنثری هزارسال پیش زبان پارسی وازعصرسامانی است . این‌متن اززبده بخشی از مجموعه‌ایست‌که درسال۱۳۴۷ خورشیدی درکاشان به‌دستم‌افتاد ، این‌مجموعه شامل قسمت های زیر است :

۱ــ ورزنامه .

۲ــ جهان نامهٔ محمدبن‌نجیب بکران [۱].

۳ــ فکاهات ومضاحك [۲] .

۴ــ رساله مناظرةالورد وبنت‌الکرم تألیف ابوسعد ترمذی [۳] .

ورزنامه، این‌کتاب شامل دوازده جزو وهرجزو دارای ابواب مختلفی است‌که درپیرامون امور زراعی ازقبیل: فصول‌مختلف‌کشت، برداشت محصول، غرس وپیوند اشجار ونیز دردفع‌آفات نباتی و حیوانی ، دام‌پروری و پرورش طیور، تهیهٔ شراب وسرکه ونگهداری محصولات نباتی‌بحث می‌کند .

این‌کتاب‌ترجمهٔ «الفلاحة‌الرومیة» یا «کتاب‌الزرع» عربی‌است واصلش یونانی بوده ودر روزگار ساسانیان ازیونانی‌به‌پهلوی ترجمه شده‌است ترجمهٔ پهلوی نیز در دورهٔ حکومت بنی‌عباس به‌تازی نقل گردیده است .

استاد صفادرمورد این‌کتاب می‌گوید «ازمیان‌کتبی‌که ازپهلوی‌به‌عربی

۱ــ این‌کتاب در سال ۱۹۶۰ میلادی درمسکو مشتمل برعکس نسخه بامقدمه وتصحیحات وفهرستها به‌قلم برشچفسکی ودرتهران به‌سال ۱۳۴۲ خورشیدی به‌کوشش دکترمحمدامین ریاحی بچاپ رسیده است .

۲ــ درصفحهٔ اول مجموعه بدین‌نام ازاین متن یاد شده ولی یك برگه بیشتر ازآن باقی نمانده است .

۳ــ این رساله درسال۱۳۴۷ خورشیدی در نشریهٔ انجمن ادبی صدای کاشان بنام « نبید کهن درساغرسخن» وبار دیگر درجلد شانزدهم فرهنگ ایران زمین، بچاپ رسیده است. مؤلف آن ابوسعد ترمذی یکی از نویسندگان قرن ششم هجری است و این رساله را به‌پیروی از سبك مقامات حمیدی در سال ۵۸۵ (ثمه) بنام قتلغ ملکا نیمواسفهسلار ابوالمحامد محمدبن علی نوشته است .

نقل شده بود کتابی را در کشاورزی می‌یابیم که اصلا ازیونانی بپهلوی ترجمه شده و «ورزنامه» خوانده شده وسپس بنام «الفلاحة الرومية» به‌عربی درآمده بود ونسخهٔ عربی آن موجود است[1] .

نسخهٔ باز یافته ورزنامه متأسفانه فاقد صفحاتی از پایان دیباچه وآخر کتاب است ، بدین جهت نام مترجم و تاریخ دقیق ترجمه مشخص نیست . اما سبك نگارش متن که با اسلوب نویسندگی قرن چهارم واوائل قرن پنجم برابری دارد ، حاکی از آن است که ترجمهٔ این کتاب باید تقریباً همزمان با ترجمهٔ تاریخ طبری وتفسیر طبری وتألیف شاهنامهٔ ابومنصوری وحدود العالم والابنیة ودانشنامهٔ علایی. ودیگر متون آن روزگاران باشد.

ورزنامه حاوی مقداری واژه‌های اصیل پارسی راجع به‌گیاهان وداروها ونیز اصطلاحات کهن کشاورزی است که درکمتر جایی می‌توان نظیر آنها را یافت

مترجم کتاب ، موضوع وواضع کتاب را چنین توصیف میکند.

« این نسخت آن کتابست که قسطوس بن اسکوراسکهٔ عالم روم نهاد ، آنك او را فیلسوف روم خوانند ، درآنچ وصف کرده است ازآن چیزها که کشاورزان را ودهقانان را و دیگر مردمان را از دانستن آن چاره نیست ، از آنچ ایزد تعالی ایشان را منفعت پدید آورد ، در زندگانی کردشان ، واین کتاب را به‌پارسی «ورزنامه» خوانند ومعنی آن «کتاب الزرع» باشد به‌تازی ، یعنی کتاب کشاورزی . »

یکی از کسانی که ازاین کتاب نام برد ، ابوبکرمطهرجمالی است که در فرخنامه [2] درخواص سفرجل (به) ازاین متن استفاده کرده وبه‌آن اشاره نموده است

ویژگیهای متن کوتاهی جملات ـ تکرار افعال ـ تکرار وآوردن «را» (علامت مفعول بی‌واسطه) دنبال هریك ازمفعولها درجمله ـ آوردن « را » در بعضی‌موارد برای فاعل ـ بکاربردن واژه‌های کهن پارسی که برخی ازآنها در

---

۱ ـ تاریخ ادبیات درایران ـ جلد اول ـ مبحث «علوم عقلی درایران پیش از اسلام» صفحهٔ ۹۶

۲ ـ این کتاب درسال ۵۸۰ هجری در علوم وفنون وعجایب مختلف تالیف یافته وبه سال ۱۳۴۶ خورشیدی به‌کوشش محقق فرزانه جناب‌آقای ایرج افشار بچاپ رسیده‌است .

دوره‌های بعد ازمیان رفته یاتغییرشکل داده ـ کمی استعمال لغات تازی ـ بکار بردن مفعول مطلق بهسبك عربی برای تأکید.

نمونه‌ای از لغات متن :

گستاخ شدن (درمورد کبوتر) = حلد شدن کبوتر

میو = مو ـ درخت انگور.

پاذیر = پاییز .

درون تر = واردتر ـ آگاه تر

کرسیدن = رشد ونمو کردن وبزرگ شدن . « چون بکارند بکرسد و بزرگ شود.» یا هردرختکه بود بکرسد. »

دویدن بجای وزیدن درمورد باد « وتابستان آن سال بادها دود پیوسته»

مزه = مزه وطعم « تامزه بدان آب باردهد.»

گرمش = گرما .

ستدرا = صحامت .

بکنند = پنهان کنند = بپوشانند ؟ « اگر بادام بدین وقت که چینند در میان کاه بکنند ازکاه گندم ، روزی چند درآن جای بگذارند. » (باب ۵۲ ـ جزو ۵) .

جستن = طلب (درمورد جفت گیری حیوانات).

یك به دیگر = بهیکدیگر.

پیشه کار = پیشکار ـ مستخدم ـ ندیم

دوسیدن = چسبیدن .

دوسانیدن = چسبانیدن

رایش = رایش .

توث وتود = توت

بیرون این = جزاین.

بلوش[1] = ثفل وتفاله ـ قسمت زائد کشمش ، پس ازصاف کردن شراب و سرکه .

آغاز دیباچهٔ کتاب : « سپاس خدای راکه همه اوست وهمه ازوست، وهمه‌را بازگشت بدوست . آن خدای کی خدای دوجهانست ، وآفریدگار خرد وجانست

[1]ـ این واژه درکاشان بصورت «ولوش» بروزن «وحوش» مصطلح است وبمعنی پوستهای زائدی استکه ازجو وگندم درهنگام آردکردن بدست می‌آید .

ودارای زمین و آسماست، و روزی‌دهندهٔ جانورانست، و آمرزندهٔ گنه‌کارانست، وچارهٔ بیچارگاست ، ودستگیر درماندگاست. آن خدای راکه بکن ازنیست ابداع هست کرد ، چنانك گفت · انما امره اذا اراد شیئاً ان یقـول له کن فیکون .... »

از این کتاب منتخبی در چهارده صفحه درکتابخـانهٔ مرکزی دانشگاه تهران وجود داردکه باخط شکسته نستعلیقی خوش‌کتابت یافته وظاهراً ازقرن یازدهم هجری است .

دراین منتخب‌کاتب بنا به‌سلیقهٔ خویش بعضی‌جملات وعبارات‌را به‌صورت تازه‌تری درآورده، ونیزمقداری ازلغات عربی‌راجایگزین پاره‌ای ازواژه‌های کهنهٔ پارسی‌کرده است .

مص

و ا

مص

فارس

معاد

۲

علی اشرف صادقی

نکاتی در تصحیح و توضیح کتاب «اسم مصدر، حاصل مصدر».

در ص ۱۲ آمده «در زبان عربی بخشی از افعال را افعال ثبوتی نامند. حُسن (به ضم سین) حسن، (به فتح سین) لال، خشن، کرم، عظم در فارسی فعل بسیط برای اینگونه افعال نیست، ناگزیر با فعل معین ترکیباتی ساخته اند تا جایگزین آنها شود زیباشد، نرم گردید، سخت شد، بزرگواری کرد، بزرگ شد»

چنانکه میدانیم افعال ثلاثی مجردی که عین الفعل ماضی آنها مضموم است بیشتر دلالت بر حالات و صفات ذاتی می کنند بنابراین در ترجمهٔ افعال بالا نباید بتوان گفت زیباشد، نرم گردید... زیرا ترجمهٔ آنها به این صورت و با فعل گردیدن مفید این معنی است که این صفات وجود نداشته و بعد بوجود آمده اند و این درست ضد «ثبوت» است. بنابراین ترجمهٔ صحیح تر آنها چنین است زیبا بود، نرم بود وغیره

صفحات ۲۰-۱۴ ـِش ـِشت ـِت . در بارهٔ منشأ این پسوند در کتاب توضیح کافی داده نشده و بعلاوه ارتباط سه صورت بالا باهم به هیچ وجه مشخص نشده است.

این سه پسوند که در اصل سه گونه از یك صورت اصلی اند از فارسی باستانی ☆ -šna (اوستائی -θni ، ودایی -Tna) گرفته شده اند. در لهجهٔ کردی زازا بعضی از مصادر با -iš ختم میشوند: vātiš «گفتن»، wāstiš «پرسیدن، خواستن» sāyiš «رفتن» پسوند این مصادر نیز مسلماً با išn مرتبط است (E Benveniste, *Les infinitifs avestiques*, P. 106) قس. فارسی باستان dāšna * ، پهلوی dāšn (که با دهش تقریباً ارتباطی ندارد). این کلمه در آرامی بصورت dšn بقرض گرفته شده است رك.

Benveniste, *Eléments perses en araméen d' Egypte* JA, 1954, P 300-301

این پسوند در پارسی سه صورت -ašn -ešn -išn یادداشت شده است و این ظاهر این امر را ثابت می کند که در ابتدای دورهٔ فارسی میانه هنوز این پسوند بصورت -ašn تلفظ میشده است. خلاصه اسم مصدرهای مختوم به išn و مصادر زازا مختوم به -iš به کلمات ایرانی باستان مختوم به -θna

(فارسی باستانی šna-) مرتبط می‌شوند که خود با از دست دادن یک مصوت به tanaiy فارسی باستان (tana ـ tna) (که ریشهٔ پسوند مصدر فارسی است) مربوط میشود . رك Benveniste, *Les infinitifs*. P. 105 -107

اما اینکه چرا درفارسی این پسوند بصورت iš- (یا eš- درفارسی امروز) درآمده درحالی که در بعضی کلمات بصورت išn- باقی مانده است امری است که احتیاج به توضیح کافی دارد . درتحولات زبانی معمولا وقتی تبدیلی در یك قسمت پیدا میشود باید شامل کلیهٔ مثالها بشود، مگر آنکه بدلیل یادلایلی بعضی از امثله وضع خاصی پیدا کنند ومانند سایرهمنوعان خود تحول پیدا نکنند درمورد چند مصدرمختوم به išn- درفارسی نیز باید بدنبال چنین راه حلی رفت . بنظرمیرسد که عده‌ای از این کلمات از راه لهجه‌هایی وارد فارسی شده‌اند که در آنها n پسوند حذف نشده بوده‌است این احتمال نیز هست که بعضی از آنها بصورت کلمات دخیل اززبان پهلوی گرفته شده باشد. مثلا کلمه «بروشن» بمعنی امت، اسم‌مصدر ازفعل گرویدن که بصورت مصحف« برروشن»، «برپروشان»(جمع)در فرهنگهای فارسی آمده و درشعر زیراز دقیقی (که زردشتی بوده و یا باکتب پهلوی سروکار داشته‌است) احتمالا ازپهلوی یایکی از لهجه های نزدیك به آن وارد فارسی شده‌است

شفیع باش برسه مرا بدین زلت چو مصطفی بردادار بروشنان را

(رك برهان‌قاطع ذیل برپروشان قس برویدن (= گرویدن) درتفسیر سورآبادی (قصص قرآن‌مجید ص۱ وبعد) وقس. رامشن وبرشن که در زیر نقل خواهدشد). این احتمال نیز هست که برخی دیگرازاین کلمات ارتباط خود را با اسم مصدرهای مختوم به iš(n)- از دست داده باشند، مثلاداشن، پاداشن‌صورتا بااسم مصدرهای ساخته شده بطریق فوق رابطه‌ای ندارد یا راست روشن که در سیاستنامه آمده(رك اسم مصدر، حاصل مصدرص۱۷ـ۱۶) بصورت راست روشن rōšan خوانده شده وغیره چندمثال‌دیگر برای اسم‌مصدرهایی که درفارسی با n آمده‌اند رامشن وبرشن در زراتشتنامه آمده (زراتشت نامه چاپ روسیه صفحات ۲۴ـ۲۳، چاپ‌تهران ص۴۸) روشن (معارف بهاءولد ص۴۷۹، تاریخ طبری نسخهٔ کتابخانهٔ ملی‌پاریس‌شمارهٔ ۶۳ اوپاك دست‌وباردست وراست‌روشن (= است) ام‌الکتاب‌ص۳۶۰، سیاستنامه نسخهٔ کتابخانه ملی‌پاریس‌ص۱۷۲ ب گفت‌روشن این‌کارچون بینی. درمتون‌فارسی یهودی‌نیز‌اسم‌مصدرهای مختوم

به išn- دیده می‌شود . برای مثالهای فوق رك .

Lazard, *La langue des plus anciens monuments* P. 160 -1

اما صورت išt-(ešt-) که درفارسی گفتاری در بعضی کلمات دیده میشود، بنظر نمی‌نیست از همان صورت išn- و در نتیجهٔ تباعد یا دگرگون شدگی (dissimilation) بیرون آمده است، بنظر اواین صورت احتمالا دراصل در کلماتی پیداشده که ریشهٔ کلمه دارای یك t بوده است فارسی یهودی مانشت ، فارسی بدکشت، رك Benveniste, *Les infinitifs* .P 106

صورت išt- در پهلوی نیز گاهی دیده می‌شود در رادسپرم (ص۱۰۵) مانشت به‌کار رفته است بنابراین تبدیل išn- به išt- قدیم است تبدیل n به t (یا به‌عکس) در بعضی کلمات دیگر فارسی و پهلوی نیز دیده شده بدون اینکه قبل از آنها t وجود داشته باشد. درفارسی کلمات دشن و دشت به معنی دستلاف است (رك. فرهنگها) ایضا کلمات پشت و پشن وحشن یکی است همچنین کلمه داش به‌معنی کوره‌ای که خشت وخم و کوزه در آن پزند و کورهٔ نانوائی درقم و بعضی لهجه‌های دیگر بصورت داشت به‌کار میرود واحتمالا اصل آن داشن بوده است کلمهٔ کشت درپهلوی بصورت kišn به‌کار رفته است. درپهلوی کلمات pašn و pašt به‌معنی معاهده است (برای دو کلمهٔ اخیر رك Zaehner, *Zurvan* P 293 و غیره(۱)

دارمستتر نوشته است که اسم‌مصدرهای مختوم به išt- درفارسی یهودی به‌کار رفته‌است چون دیرشت، لررشت، کشت، آمرزشتها، نمایشت، سورشت، آسایشت ، رك *Etudes iraniennes* T 1 P 278 بنابراین بعید نیست که صورتهای مختوم به išt- دراصل متعلق به بعضی لهجه های عربی و جنوب غربی که منشا بسیاری از لهجه های فارسی یهودی است (Lazard, *ibid*,P 133 134 بوده باشد

ص۴۱ ح۳ گررش به معنی تظلم درست و پهلوی آن garzišn است

ص۵۳ س۱۹ آیش ازفعل آمدن نیست. درقم از این کلمه دوصورت āqeš

۲ــ دربرهان قاطع کلمهٔ «دشنیاد» به معنی عیب آمده‌است T در این کلمه مسلما منشا اشتقاقی ندارد و احتمال میرود اگر تصحیف خطی نباشد بقیاس با کلماتی که مختوم به ešt- است به آن افزوده شده باشد

و âyeš به‌کار میرود و بنظر میرسد که صورت قدیمتر آن(n)aγiš*و (n)āgiš*
بوده است.

ص۵۶ح۸ پوریدن به‌این صورت درجایی دیده نشده وظاهرا مولف برهان قیاسا آنراساخته است در ویس ورامین درچندمورد «جان بور» به معنی جان پناه آمده است (ویس‌ورامین چاپ محجوب ص۴۷۲) در یکی از متون فارسی یهودی «بورشت» به معنی‌قصص ورسیدآمده است رك. Lazard P 161 مصدر این کلمه درپهلوی buxtan به معنی نجات دادن است

ص ۵۹ بعد از پورش می‌توان«گرمش» را هم‌افزود که درالابنیه (چاپ بهمنیار ص۶۵) آمده‌است کلمهٔ «تفتیش» که گاهی در تداول بصورت «تفتش» به کارمی‌رود نیز باید به این کلمات افزوده شود ظاهرا این کلمه به قیاس بااسم مصدرهای مختوم به ش - ش به‌این‌صورت درآمده‌است ایضاکلمه «کراء»عربی دراصطلاح «کراءکردن»: بیاسس که کرامی کند تماشائی (حافظ چاپ‌قزوینی ص۳۵۰) در فارسی تهران بصورت «کرایش» در آمده (در اصفهان· کراشت <*کرایشت) کرایش کردن= ارزش(آنرا)داشتن.

ص ۶۰ اسم مصدرهای«ه» چنانکه میدانیم «ـ ه» فقط در خط وجود دارد و تلفظ آن در قدیم a ـ بوده و امروز در فارسی eـ می‌باشد . پس‌تسمیه این نوع اسم مصدرها به اسم مصدرهای«ه» درست نیست .

ص ۷۰ ح ۲ قاعده‌ای که نقل شده درست نیست . درواقع دراینگونه موارد «الف» به‌ریشه افزوده نمی‌شود بلکه مصوت ریشهٔ فعل امتداد می‌یابد مثلا kar ریشه‌فعل «کردن» بصورت kār (درفارسی امروز kâr) درمی‌آید یا āzar ریشهٔ فعل«آزردن» بصورت āzār درمی‌آید وغیره. مولف خود در ص ۸۳ متوجه این نکته شده آنجا که می‌گوید «و درحقیقت ا = a را تبدیل به آ = â کنند (باشباع) ...» .

ص ۷۱ س ۵ علامت این نوع مصدرها درفارسی دری âr ـ است بـه târ ـ و dâr ـ و اگر اشتقاقا در زبانهای ایرانی باستان، این پسوند tarـ بوده است در فـارسی میانه و در فـارسی دری چنین نبوده و نیست و اشتقاق هیچگاه در اینگونه موارد نمی‌تواند بعنوان دلیل به‌کار رود .

ص ۸۶ . در بارهٔ کلمات مختوم به ـ اك بحث مختصری لازم است . هما نطوریکه در بالا اشاره شد وقتی در یك نقطه تحولی در زبان پیدا می‌شود

باید تمام مثالها را شامل بشود. اگر k آخر کلمات پهلوی مختوم به -āk در فارسی نو افتاده ، باید این تعبیر در همهٔ مثالها دیده شود و اگر مثالی پیدا شود که این تغییر در آن حادث نشده باید بدنبال علت آن رفت. اشاره شد که احتمال اینکه اینگونه کلمات از لهجه‌هایی که تحول شامل آنها نشده وارد فارسی شده باشد بسیار است احتمال میرود که کلمات خوراك ، پوشاك و غیره از بعضی لهجه‌های شرقی ایران و شاید از سغدی وارد فارسی شده ویا تحت تأثیر کلمات سغدی ، در فارسی بوجود آمده باشند میدانیم که کلمهٔ «وغ» سغدی است و از آن لهجه بفارسی راه یافته است پس می‌توان احتمال داد که «فغاك» به‌معنی ابله‌وخرامزاده هم از سغدی گرفته شده باشد همچنین است کلمات «وژاك» به‌معنی پلشت و مغاك که صورتا فارسی نیستند اینکه کلمه «بیاك» که در این بیت دقیقی آمده

ایا شاهی که ملك تو قدیمی بیاکت برد باك از اژدهاکا

(لغت فرس چاپ اقبال ص ۲۵۳) در سغدی به‌معنی جد است (ر ك Benveniste , *Essai de grammaire sogdienne* ,p 226 .)

کلمهٔ «بغوشاك» (مانوی) نیز فارسی نیست و صورت فارسی آن «نیوشا» است .

ص ۱۰۲ س ۱۱ ـی در اینجا تشبیه را نمی رساند و در همان معنی به‌کار رفته که ذیل شمارهٔ یك شرح داده شده مثلا درجمله‌ای چون «محمد پیغمبر اسلام بود و مرد ، چون مرگ بیاید محمدی سودی ندارد» ، «محمدی» به‌معنی محمد بودن است و بهیچ‌وجه تشبیه را نمی‌رساند

ص ۱۱۹ شمارهٔ ۸ . اینکه ـی مصدری به آخر مصدر های عربی اضافه می‌شود تنها به‌این علت نیست که این مصدرها درفارسی بصورت صفت به‌کار میروند ، بلکه‌بیشتر به‌این علت است که چون درفارسی بیشتر حاصل مصدرها که‌دلالت برحالت می‌کنند با ـی ساخته شده‌اند ، این مصدرها کـه ـی ندارند اسم ویا صفت تصور شده وسپس ـی گرفته‌اند . تردید نیست‌که‌کلمات ترتیب ، نجاست ، نقصان ، زیادت ، جمال و غیره که در صفحات ۱۲۲ ــ ۱۲۱ با ـی به‌کار رفته‌اند بهیچ وجه استعمال صفتی ندارند . اضافه شدن ـی به آن دسته از اسم مصدرها یا حاصل مصدرهای فارسی که به‌طرز دیگر ساخته شده‌اند و در نتیجه نسبت به حاصل مصدر های مختوم به ـی استعمال کمتری دارند نیز بعید نیست . در همین‌کتاب (ص ۱۰۸) از معارف بهاء ولد دومثال نقل شده که در

آنها «گنجا» که اسم مصدر است با ـی همراه است (گنجائی) . البته درمورد این مثال این احتمال هم هست که گنجا را صفت مشبهه بگیریم که ـی حاصل مصدر به آن اضافه شده (قس . گنجایش) . درقم کلمه‌ای به‌صورت «تمومائی» به‌کار میرود که به‌معنی انتها ، نهایت ، تمامی است و مرکب است از «تمون» (= تمام) + ـا + ـی در اینجا نیز میتوان تصورکرد که «تمون» صفت تصور شده و سپس ـا بآن اضافه شده و بعد ـی گرفته است .

نظیر این امر در موارد دیگر نیز دیده شده است جمع‌های مکسر و گاهی غیرمکسر عربی که با الگوی جمع در زبان فارسی جور درنمی‌آمده در قرن‌های نخستین هجری در فارسی با علامت‌های جمع فارسی (آن و ها) دومرتبه جمع بسته شده‌اند و این به‌این علت است که فارسی زبانان از آنها معنی جمع نمی‌فهمیده‌اند

ص ۱۳۱ شمارهٔ ۳ . مطلب را باید به‌این صورت بیان کرد که در مورد کلماتیکه به a- (امروز e-) ختم می‌شوند پسوند حاصل مصدر gi- است ، زیرا بهیچ وجه مسئلهٔ تبدیل ـه به ـگ درکار نیست و همانوریکه می‌بینیم این امر در کلمات غیر فارسی‌الاصل (حملگی ، شحنگی و غیره) نیز دیده می‌شود اصولا هنگام توصیف زبان رجوع به‌اصل و اشتقاق به‌تنها مفید نیست که گمراه کننده هم هست قبلا دیدیم که مؤلف در نتیجهٔ رجوع به اصل، پسوند اسم مصدر را درکلماتی چون گفتار و خریدار و غیره târ- و dâr- دانسته است

ص ۱۴۳ ، حذف «ـی» حاصل مصدر در این قسمت تعدادی مثال آورده شده که در آنها ظاهر ـی حاصل مصدر حذف شده است . این مثالها عبارتند از میگسار ، گشاده زبان، دستبوس ، آتش‌انگیز ، ترکتاز ، شکیبا، ترس، سرافشان ، استوار، تاریك ، تشنه‌رده ، کلان‌سال، بی‌آگه، شیرافشان، کیا ، تنبل ، نظرانداز ، بد .

مختصر دقتی در این مثالها معلوم میدارد که می‌توان آنها را به دودسته تقسیم کرد . دستهٔ اول آنهایی است که از دوکلمه تشکیل شده و جزء دوم آنها مادهٔ مضارع (یا به تعبیر دیگر ریشهٔ فعل) است . میگسار ، دستبوس ، آتش انگیز وغیره . هنگامیکه درنظر میگیریم که درهمین کتاب در ص ۸۲ آمده: «بعضی‌ریشه‌های افعال (حقیقی‌وجعلی) در زبان‌فارسی معنی اسم مصدردهند: .. جور ، توان ، سوز ...» و بادرنظر گرفتن این نکته‌که جزء اول بیشتر این

اسم مصدرها مفعول جزء دوم حساب می‌شود ، روشن می‌شود که درواقع دراین اسم مصدرها ، ـی حـذف نشده و فی‌المثل «میگسار» یعنی گسارمی ، دستبوس یعنی بوس‌دست و غیره که گسار و بوس و غیره در آنها معنی مصدری دارد و مجموع این اسم مصدرها ومفعول‌ها خود اسم مصدراند هرچند در موارد دیگر بصورت صفت نیز به‌کار رفته‌اند . امـا دستهٔ دیگر صفت‌هایی هستند که بجای اسم نشسته‌اندو بطوری که‌دیده می‌شود همه از معارف بهاء ولد و مثنوی‌مولوی است و این موهم این معنی است کـه ایـن یك استعمال محلی است که ظاهراً مربوط به فارسی بلخی بـوده است ، هرچند استعمال صفت بجای موصوف در فارسی عمومیت دارد اما استعمال صفت بجای اسم معنی (حاصل مصدر) دیـده نشده است . در مورد سایر مثالها نکات زیر قابل ذکر است

در «گشاده زبان و جوابیت هست» ، گشاده زبان بجای گشاده زبانی به‌کار رفته و تعبیر مصراع چنین است ترا زبان گشاده و جوابی هست .

شکیبا در جملهٔ « ما شکیبا نکنیم» اسم مصدر است که با پسوند ـا ساخته شده ، هرچند شکیب خود معنی مصدری میدهد و افزودن پسوند اسم مصدر به کلماتیکه‌خود اسم مصدرند بارهم دیده شده گنجائی ، گنجایش . این‌احتمال نیز هست که چون شکیبا به ـا ختم می‌شود و صورتا شبیه اسم مصدرهایی است که به این طریق ساخته شده‌اند ، اسم مصدر تصور شده است

«کیا» دربیت زیر از مولوی

خطبهٔ شاهان بگردد و آن کیا   جز کیا و خطبه‌هـای انبیا

خود اسم‌مصدر است کـه از کی و ـا ساخته شده ومعادل کیی است این کلمه امروز بصورت «کیا و بیا» (۱) به معنی دبدبه و تجمل در تداول به‌کـار میرود .

ص ۱۴۶ ـگی . ـگی همـان پسوند ـی است کـه به کلمات مختوم به مصوت a (یا e) ملحق شده است و این مطلب با عبارت دیگری در ص ۱۴۷ توضیح داده شده ، منتها گاهی به‌کلماتی که به صامت ختم می‌شوند نیزمتصل شده است : خردمندگی (قابوسنامه چـاپ یوسفی ص ۲۲۷ و ۴۵۸) پنهانگی (جامع‌الحکمتین ص ۱۴۳ بنقل‌یوسفی‌در قابوسنامه ص ۴۵۸) خردگی(الابنیه چاپ بهمنیار صفحات ۲۸۶ ، ورقـه و گلشاه ص ۴۹) و غیره . البته عکس

---

۱ ــ «بیا» نیز به‌احتمـال قریب به‌یقین از «بی» [bay] یعنی صورتی از کلمهٔ «بغ» و « ـا » است .

این مطلب نیز ندرت دیده شده یعنی کلماتی که به مصوت a (e) ختم می‌شوند با ـی آمده‌اند پختهیی = پختگی (الابنیه ص ۲۸۵) .

ص ۱۵۰ حاصل مصدر مختوم به ـیا مثالهایی که برای این نوع اسم مصدر آمده سه کلمهٔ گرسنیا ، تشنیا و برهنیا است از کیمیای سعادت غزالی. بطوری که مشاهده می‌شود این کلمات هرسه مختوم به مصوت a هستند واگر بخواهیم به آنها پسوند اسم مصدر ـا اضافه کنیم تلفظ آنها بسیار مشکل می‌شود. بهمین جهت بین a و â یك y برای رفع التقاء دومصوت افزوده شده واین y بهیچوجه جزء پسوند اسم مصدر نیست و پسوند همان ـا است . اگر این کلمات را با تلفظ قدیمشان آوانویسی کنیم چنین می‌شوند :

bırıhna - y - ā و gurusna - y - ā و tıšna - y - ā

یادداشتـ ص۱۷۳ همین مقاله ص۲۴

هربرت پیپر (Herbert H Paper, *Judeo-Persian Deverbatives in* -šn *and*-št, IIJ , X (1967) PP 56 - 71)

مقداری از اسم مصدرهای مختوم به ـِ ش و ـِ شت را از متون فارسی یهودی استخراج کرده است اسم‌مصدرهای مختوم به ـِ شت درمقالهٔ اومستخرج از نسخه‌ای از تورات است که در واتیکان (Vat Pers 61) محفوظ است. از اینقرار درمحلی که این‌ترجمه نوشته شده،ظاهرا فقط اسم مصدرهای‌مختوم به ـِ شت به‌کار می‌رفته است .

درمورد انتساب متون‌فارسی یهودی به‌جنوب وجنوب غربی ایران رك.

G Lazard , *La dialectologie du Judéo-Persan* , Studies in Bibliography and Booklore,Vol VIII Spring 1968 , Nos 2-4 PP 77 - 98

اغلاط چاپی مربوط به قسمت اول این مقاله :

ص ۳۰۶ س ۶ بعد از مضارع افزوده شود . و مادهٔ ماضی که خود از مادهٔ مضارع گرفته می‌شود

ص ۳۰۷ س ۴. -šod صحیح است.

ص ۳۱۰ س ۳۰ رکام ، دوره صحیح است .

ص ۳۱۱ س ۱۲ اضافه سطر توسط ، بدست ، از . . صحیح است .

ص ۳۱۱ س ۱۰ اضافه شود : در مثال‌زیر که جمله مبهم است نقش‌فاعل و مفعول از قرینه معلوم می‌شود . وصف هوشنگ از پرویز . در اینجا معلوم نیست که هوشنگ موصوف است یا پرویز .

ص۳۱۱ س۲ ح بروخیم ج۹ ص۲۸۸۶ صحیح است.

خواند

خو

زندگی طلبگی و آخوندی
قسمت سوم

سید حسن نجفی قوچانی

«... طلبه باید همیشه بیاد خدا باشد وتوفیق فهم از او خواهد غذای غلیظ نخورد و زیاده نخورد و چنانکه گرسنه نماند، صبر نماید و بی‌خوراکی را نعمتی داند و توفیق حق پندارد که این دهان اگر بسته شود دهان جوجهٔ روح باز شود و خوراك خواهد وفیاض فیض خود را برایں مستحق بریزاند و اگر بی خوراکی نصیب ما می‌شد اورا عزیز داشتیم و نعمت حق می‌پنداشتیم چنانکه وارد شده است اجعلوا ادامکم الجوع واورا همچون طلا از رفقا پنهان میداشتیم واستقراض نمیکردیم مگر آنکه کارد باستخوان میرسید و وقتیکه بسرحد وجوب میرسید ازبعضی از رفقا استقراض میکردیم واگر آنها عذری می‌آوردند ونمیدادند خوشحالتر میشدیم که تکلیف ساقط وگرسنگی باقی است .»

«درك غیرت چیز فهمی را داشتیم وبه چیز فهم‌ها رشك میبردیم و آنهارا دوست داشتیم وقتی دریك سطر عبارت رسائل شیخ ماندم واز سرشب تاساعت چهار ازشب درفکر فرو رفتم آخر نفهمیدم مرا گریه دست داد و اشکها بروی کتاب ریزان شد کتاب را برهم گذاشتم وبا چشم پراشك و مأیوس از فهمیدن خوابیدم سحر بیدارشدم قبل ازاینکه برخیزم چراغ را روشن نموده کتاب را باز نمودم وآن یك سطر را مطالعه نمودم وبهمان نظر اولی مطلب بطوروضوح وآشکار فهمیده شد تعجب نمودم که سرشب چطورشد ودراین راه هموار کمیت فکرمن لنگ گردیده بود

« طلبه باید درس را لله بخواند یعنی برای دستگیری و هدایت و ارشاد جهال ، درس بخواند که بندگان خدا را از ورطه جهالت و ضلالت برهاندکه خدا چنین طلبه را دوست خواهد داشت وبالاخره عالم وچیز فهم گردد اگر به نیت مالیهٔ دنیا وریاست دنیا وغلبه برامثال واقران درس بخواند تن برحمت چیز فهمی ندهد ودرصدد آن نباشد بلکه بچهار کلمه لفاظی وصناعی که جهال‌را باو قانع توان کرد قناعت کند ولذا کسانیکه تقدس بخرج دهند وتدلیس پیشه گیرند ادراکات علمی ندارند ومعارف یقینی در آنها نیست وحال آنکه اول‌الدین معرفةالله وسط الدین معرفةالله وما خلقت‌الجن‌والانس‌الالیعبدون، ای‌لیعرفون »

«...اینطوراشخاص دین‌فروش و راهزنانند باید حتی‌الامکان دست آنهارا کوتاه کرد و باین طایفه نباید چیز آموخت که سلاح بدست دزد و دشمن دین دادن است... تعلیم اشخاص بدتر از بیع اسلحه است با کافر حربی.

مـار بد تنها همی بر جـان زند
یار بد بر جـان و بر ایمـان زند

بلکه اجازه اجتهاد باینها دادن ولو مجتهدهم شده باشند بدتر از محرمات شدیده است.»

«... تا آنکه باخوشی حصبه مرا گرفت بعد از ده پانزده روز دوا خوردن و عرق ننمودن حال یأس از حیات حاصل گردید.

طبیب به رفیق باوفا گفت اگر امروز وامشب عرق نکند کار مشکل میشود رفیق شوربای داغی ساخت گفت ولو بی‌میل هم باشی تا بتوانی زیاد بخور بلکه عرق کنی، چند قاشق خوردم وخوابیدم یك لحاف از خودش بود کرباسی روی من انداخت ولحاف دیگری آورد اورا هم انداخت، دوخرقه داشتم هر دو را انداخت، گفتم نفسم تنگی میکند خفه میشوم، باز دیدم نمدی دولا کرده آنرا هم انداخت، در بین آنکه داد من بلند بود که حالا خفه میشوم یکمرتبه خودش را مثل قرباقه (قورباغه) از روی اینهمه اثقال بروی من انداخت دست وپای خود را باز نموده باطراف من مرا محکم گرفته که نمی‌توانم تکان بخورم ، نفس به سینه پیچید.

آنچه زور زدم وتلاش کردم که آخوند... را دور کنم، ضعف غالب بود، زورم نرسید، آنچه فحش وناسزا گفتم این .. . لجوج نشنید ، گریه گرفت ، آنچه التماس و زاری وقسم خوردم که من میمیرم بگذار بلکه به‌آسودگی جان بدهم ثمر نکرد وازصدا افتادم ونفس بشماره افتاد سر تسلیم باین‌عزرائیل‌بردی بلاعلاجی سپردم واز خود گذشتم.

آیساً من‌الحیوة وعازماً علی‌الموت . عرق آمد وآمد وآمد تـا لباس و لحاف زیرین تر گردید خورده خورده گرفتگی وتنگی سینه برطرف شد، گفتم آخوند حالا برخیز که من عرق‌کردم واز مردن برگشتم، گفت برمیخیزم به شرط آنکه چیزهای دیگر را برنداری، گفتم سمعه وطاعته، بالاخره از باخوشی خلاص وخوب شدم.»

«از پول بین راه فقط دوقران داشتم ویك پتو کهنه که با خودآورده بودم بایك عبای کلفت کوپائی کهنه ویك سماور حلبی و یك قوری و یـك استکان تمام

اثاثیهٔ من همین وپول‌هم دوقران بود و غذا شب لحاف بود و دوسه آجر کهنه متکا بود.»

«...من ازآن روزی که علی(ع)مرا مستحق‌این‌حجرهٔ کوچك دانست و مرا مالك و متصرف درآن ساحت نجفی شدم و دوستدار نجف بهر کجا میرفتم دلتنگ میشدم وغربت بمن اثر میکرد وبزودی خود را بنجف میرساندم. گابه وطن منست.

... در ودیوار نجف‌را بسیار دوست داشتم. بیابان نجف صحرای قفری است نه درخت و باغی و نه آبی و نه سبزه‌ئی بلکه خاك ندارد، ازخاك گچ و رمل ترکیب یافته.. مع‌ذلك روحانیتی محسوس میشود که درباغات کربلا و کاظمین وانهار جاریهٔ که درآنهاست ادراك نمیشود. بطوری مجذوب شده بودکه یاد وطن اصلی را نمیکردم بلکه کلمهٔ ایران ازیادم رفته بود.

«..اما مسئلهٔ اجارهٔ من، یك دوسالی بعدازنجف‌آمدن فهمیدم که‌مجتهد شده‌ام وغالباً درمسائل معنویه رأی من با رأی آخوند (مقصود آخوند ملاکاظم خراسانی است) توافق داشت قبل ازآنکه او اظهار رأی‌کند وعملا تقلیدآخوند نمیکنم الا در موارد نادری‌که نرسیده‌ام استنباط‌کنم.»

«... درخوراکی نیز همیشه الیف گرسنگی و ناداری بودم از زیارت کربلا برگشتم درحالی‌که هیچ پول نداشتم وقت نهار شد رفتم حجره میان طاقچه‌ها نان خشکه‌هائی‌که لقمه لقمه ازسابق مانده وبعضی‌ها بدمزه و سبزشده بود ویا خمیروسوخته بود جهت سدرمق‌چند مثقالی‌خوردم‌که معده تاشب‌مشغول نان باشد تاچه پیش آید و همچنین درشب از آن نان خشکه‌ها جاویده تا مگر فردا فرجی حاصل‌آید.. روز خود را وعدهٔ بشب دادم وشب را وعده بروز تا یکهفته براین منوال گذشت ونان خشکه‌های بغل زده و سبز شده وگرد وخاك آلودکه لقمه‌لقمه درگوشه وکنار طاقچه‌ها ازکی‌مانده تمام‌شد وفرج‌وگشایشی حاصل‌گردیدکه برمن‌آشکار بودکه این تضییقات از جانب حق است و ازطرف من تسبیب اسباب هیچوقت نبوده ومن در فکر درس و بحث خود بودم وهیچ بفکر خوراك و لباس نبودم خدارا وکیل خرج خود قرارداده بودم اگر شل میکرد واگر سفت میکرد واگر عسر بود واگر یسر من مثل‌گاونر بیك حال بودم وخوش بودم.

عاشقم بر قهر و بر لطفش بجد

ای عجب مـن عاشق این هردو ضد

وحقیقت لطف درلطف است ، قهر نیست ، در این مقام اسم قهر بریك
ثمره از الطاف گذاشتن فقط باصطلاح عامه ناس است دوای تلخ و شور دادن
پدر و مادر بطفل مریض حقیقت لطف است ولو بچه خیال کند قهر است.

بار نوبتی دیگر چنین رخ داد، شب پنجشنبه آمدم بحجره بدون غذا
و بی‌پول شدم، و بقدر هفت هشت سیر لقمه نان خشکه درطاقچه‌ها جمع‌شده گفتم
البته تاخدا چشمش باینهاست کاری نخواهد کرد ، چو(ن) اینها نگهبان حیوة
من هستند واینهارا باید هرچه زودتر معدوم کرد، چند لقمه درآن شب سدرمق
نمودم وصبح که لباسهای ناشور را بردم بدریا که بشویم نان خشکه‌ها را نیز
جمع کردم وبا خود بردم بیکی ازسقاها دادم که به الاغ خود بدهد چو(ن)
مأکول آدمیزاد نبود ولباسهارا شستم و آمدم بحجره بخدا عرض کردم که در
حجره نان خشك نیست که کمافی‌السابق آسوده باشی حالا یا موت است یا نان
دادن، چو(ن) بالسان انبیاء و اولیاء خود فرموده که روزی بنده با حیوة او
همدوش ودرعرض هم حرکت میکنند ، هیچکدام بردیگری سبقت نگیرند و از
یکدیگر عقب نیفتند

آن روز خبری ازطرف خدا نشد و شب را هم بشرح ایضاً صبح جائی
گذاشتم دیدم قوهٔ جاذبه ازکار افتاده وابداً میل به جائی ندارم و دلم از چای
خوردن آشوب میکند و جیگاره ایضاً کشش ندارد و این دو چیز کانه دوای
مقیی شده هردورا ترك کردم ، هوا گرم نبود گاهی که آب میخوردم تا زیر
ناف سردی آب را احساس میکردم ودرآنوقت علفی وپوست خربزه و هندوانه
پیدا نمیشدکه سد رمق نمایم

مع‌ذلك قوه و رمقم کماکان موجود بود سستی و کاستی نگرفته بودم .
بلکه علاوه قلبم خیلی روشن بود. جمادات و در و دیوارکانه میخواستند با من
حرف بزنند باآنها محرم وآشنا شده‌بودم و دراخمای امرخود نزد رفقای‌منزل
حدیث داشتم وحتی در وقت نهار وشام بمنزل نمی‌آمدم‌که اگر بپرسند کجا
نان خورده‌ای بگویم کجا یك وعده بودم وپلوخوبی‌خوردم وهمین گفت وشنیدها
هم واقع شد.

روز سیم که عیارآب غذائی نمی رسیده بود خیال آمدکه چون باب
استقراض باز است واگر بهمین حال بمانی وبمیری یا مریض گردی معصیت‌کار
خواهی بود والآن برمن واجب است جهت دفع ضرر محتمل‌که ازاین رفقا یك
قران ونیم قرانی قرضاً بخواهم بفکر این شدم که این وجوب را ساقط کنم

بدون اینکه پولی بمن برسد بیك دونفر بطور بی‌اعتنائی و استغنا گفتم فلانی یکدو قران نداری بدهی که ما یك تاس کبابی بسازیم، آنها هم گفتند نه . من بزودی ازنزد آنها رفتم که تکلیف تازهٔ زحمت ندهد واولی‌هم که وجوب مطالبه‌بود ساقط گردید وازطرف این‌خیال هم بخیال خود آسوده شده گفتم خدایا ، حالا چه میگوئی‌من نان دادن را منحصر بتوکرده‌ام وحاضرم برای همه قسم پیش‌آمد، تو فکر خودرا داشته باش

ظهرروز چهارم دیدم ازخودش لحافارتر هم هست دو تومان به توسط کسی فرستاد و شکم را از عزا بیرون نمودیم و هیچ مرض هم الحمدلله نه ما نخورد.

« .. زمانی قرض من که متدرجاً دو قران وچهار قران گرفته بودم از رفقا دربین دوسال متجاوز به بیست و هفت تومان رسیده بود و من آنچه فکر کردم دیدم بهیچ وسیله ممکن نمیشود این قرض را بدهم واز دائنین ولو مطالبه نداشتند بلکه اظهار میکردند اگر پول میخواهی موجود است ولکن مع‌ذلك چون طول کشیده بود خجالت میکشیدم ازآنها وآنچه خودم را بکارهای دیگر مشغول بلکه خود را به بیماری میزدم و بخود میگفتم که اینهمه مسلمین مال یکدیگر را صدها وهزارها عمداً خورده‌اند ورفته‌اند، منهم یکی ازآنها لیس اول قارورة کسرت فی‌الاسلام. مع‌ذلك ازخیال این قرض سنگین بیرون نمیشدم و همیشه محزون وغمناك که اگر عملی میشد وصحبتی و خنده‌ای واقع میشد همین که بیاد می‌آمد فوراً وقهراً منقبض واندوه تمام سراسر وجودم را تکان میداد یکی از رفقا میرسید بما میگفت درجه خیالی وچون اهل حال بود گفتم خیال این قرض آخر مرا تمام میکند ، گفت این قرض را کرده‌ای جهت امر غیر مشروعی گفتم نه

گفت پسر دیوانه‌ای، توقرض کن و بهمین وتیره که گذران کرده‌ای خرج کن و بمیر فردای روز قیامت بگردن من بگردن من که حضرت حجت که آمد اینطور قرضها را میدهد.

گفتم و مرا چند دقیقه‌ای خوشحال کردی لکن مالیخولیا مرا گرفته ازخیالات آسوده نیستم وحقیقة راست است که «لاهم کهم‌الدین و لا وجع کوجع العین .»

وازاین رو روآورده‌ام به ختومات مسموعه ومدونه وتوسلات بائمه و پیغمبر که یك سفر درغیر فصل زیارت پیاده زدم براه کربلا و در حرم عرض

شکایت نموده، بعد از دو روز مراجعت نمودم ویك ختم چهارده هزار صلوات باسم چهارده معصوم دریك شب جمعه بعد از غسل و نماز مغرب و عشا رو بقبله دو زانو نشستم تا بیم‌ساعت بامدادان صبح مانده سیزده هزار صلوات را تمام ومال حضرت حجت عصررا باسم گرو نگاهداشتم، تسبیح را بسرمیخی بایدآویخت که تا حاجت برآید ودرجمعه آتیه بعد از روا شدن حاجت خوانده شود . و من دیدم تا شب جمعه آینده خبری نشد

وضو گرفتم بعد ازنماز مغرب وعشا تسبیح‌را برداشتم که من‌هزارصلوات حجت عصر راگرو نگاه نمیدارم ونمیخوانم ، میخواهند قضای حاجت بکنند یا نکنند خود میدانند و من این صلواتها را بخشیدم بآنها مرد خواستن یعنی چه، یعنی لب مطلب بار این بودکه باین‌گذشت ومشتی گری کردن من آنها بلکه سرغیرت بیایند زودتر انجام مقصود دهند بازهم خبری نشد رفتم بیرون صورت قبر پیغمبر را ساختم وبا اشارهٔ بآن صورت قبر هزارمرتبه گفتم صلی‌الله علیك یا رسول‌الله و بعد ازآن حاجت خواستم باز نشد

بالجمله آنچه ازکتب ادعیه و مندرجات بیاض کهنه‌ها وخواص سور و آیات قرآنی ومسموعات ازختومات برای اداء دین وسعه رزق و مطلق حاجت دیده و شنیده معمول گردید واثر حاجت‌که ظاهر نمیشد برحزن و اندوه و خیالات من افزوده می‌شد و خیالات مشوش‌تر بود ونزدیك بود دیوانه شوم

عصر جمعهٔ از روضه برخاسته رو بصحن می‌رفتم و در فکر این ختومات بودم‌که اثری ظاهر نشد تا بدر مسجد هندی رسیدم بخاطرم خطور نمود که بهرامام وپیغمبر و ولی‌متوسل شده، بدرخانه خدا بدون واسطه با اینکه چیزدار وکهنه‌کارتر ازهمه است توسل نجسته‌ام باز بقول خودمان هرچه هست‌میگویند دود ازکنده می‌آید باید رفت بمسجد .

رفتم ومسجدهم خلوت وهواگرم درپناه یکی ازستونهای عقب مسجد ، قناراکندم ازگرمی زیرسقف دو رکعت نماز حاجت ویك سوره یس خواندم و شروع به ختم امن‌یجیب‌المضطر نمودم، چون تنها بودم بهزار و دویست قناعت کردم وتا نزدیك غروب تمام نمودم، بعد ازآن بخدا عرض‌کردم‌که اگر تو لجت گرفته‌که بدرخانهٔ دیگران رفته‌ام والله بالله تالله ازاین‌رو بوده که آنان مقربین درگاه تو و وسیله وشفعاء و وسائط فیض تو بودند.

نه‌آنکه بدون اذن شما آنها کاری میتوانند بکنندکه برتو ناگوار آید، برفرض‌که آنطور بوده حالا چه میگوئی، نمیتوانی بگوئی‌که از در و دیوار

مسجد خواستی فقط ازتوخواستم وازقولت (که فرموده‌ای ادعونی استجب لکم) هم نمیتوانی برگردی واگر بگوئی بحد اضطرار نرسیده معنی اضطرار کدام است، دیوانه شدن ویا ازغصه مردن است که آنوقت مضطری نیست. مضطر کسی است که دستش از زمین وآسمان کوتاه باشد، مثل من عرض بهانه برایت نمانده بعد ازمن وردی ودعائی هم نخواهم کرد. خودت میدانی وارمسجد رفتم داخل صحن شدم ، سلامی بحضرت نمودم. عبا سرکشیده‌ای بمن رسید، هیجده قران بمن داد وگفت آخوند جهت شما داده وگذشت.

من زود سر بآسمان نموده گفتم خدا اگرچه شکمم بیرگرسنه بود این موقع رسید لکن حاجتی که ازتو خواستم اشتباه نشود اداء دین بود نه شکم سیری و آن بیست و هفت تومان پول است ، یکجا به تدریجاً که بدرد قرضم نخورد واگر خورده خورده صد تومان هم بدهی حساب نخواهد شد و سر من بعد ازاین شیره مالیده نمیشود، کارد باستخوان رسیده

این تشرها را زدم اما خیلی‌امیدوار شدم ازهمین رسیدن هجده قران که مخارج فعلیه راه افتاده که خدا سرمرحمت آمده قضای حاجت‌خواهد نمود، حالا چند روزی‌هم دیر و زود نشود شاید زودآورد، ازآسمان که مسکوك نمی‌ریزد لابد بکلاه‌کلاه نمودن قرض مارا خواهد داد. حالا چند روزی باید صبر نمود تاسیم دراین وادی غیر دیدرع چه دود وکلکی میسازد

گوشتی گرفتم آمدم به حجره آنشب را با اطمینان قلب و شکم سیر گذراندم.

همیشه ازبی‌پولی یکدو تومان میرسید، سه‌چهار قران میدادم قندوچائی ویکدو قران میدادم به تنی واصغ جیگاره که تهیه دود چائی را همیشه داشتم ونامر خوراکی اهمیتی نمی‌دادم وازاین جهت وقتیکه بی‌پول وگرسنه میماندم روی نداشتم که از خدا وعلی نان وپول بخواهم و اگر وقتی هم درحرم بالای سر که جای دعاکردن است در ضمن طلب مغفرت و توفیق علم وعمل عملة طلب توسعهٔ روزی میکردم فوراً بدلم می‌افتاد کانه علی می گفت گرسنه باش تاچشمت کور شود اگرچائی وجیگاره نکشی شکمت ازنان گندم همیشه سیر است ومن ازنان جوهم سیر نبودم مع‌ذلك دور من‌را گرفته‌اید و اقتدای بمن ادعا دارید وهیچ چیزتان شبیه بمن نیست، آنوقت خجالت‌زده سر بزیر ازحرم بیرون‌میشدم و لکن در حرم سیدالشهداء اگر دعا میکردم اینطور نبود هرچه دلمان می‌خواست بزبان میخواستیم وخجالت‌هم نمیکشیدیم وترسی‌هم نداشتیم، چون‌حسین

باب رحمةالله الواسعه بود.

غدای ما بوعاً درتابستان وپائیر وقتی که بداشتیم معلوم بود وقتی که بود فقط بان و دوع بود وگاهی خرما و رطب‌هم حرئش بود وهفته‌ای دو مرتبه و یا یکمرتبه آبگوشت بود ودر رمستان بهار یکدو لقمه بان وگاهی پنیرهم حرو میشد وشب طبیح ویا آبگوشت بود، محارح طبیخ چارپول برنج ودوپول رغال وشش‌پول‌روعن وسه‌پول‌حرما جمعاً پابرده پول وعالباً جهت طبح حورش‌میسا ختم وحرما نمیگرفتم وحورش ده پول گوشت، دوپول رعال و دوپول رردك كه با کارد می‌تراشیم واستحوان او را دور می‌انداختم وآن رردك تراشیده را با پنج پول سکنجبین که یك استکان میشد می‌ریحتم روی گوست با دو استکان آب او میجوشکید اورا درکاسهٔ جینی حالی جا میدادیم اورا حورش سه شب طبیح می‌کردیم که جمعاً دوارده پول حرح طبیح ودو سمی شش پول حرح حورش آن بود وحرح بهارهم سش پول بیش سود این بیست وچهار پول ومحارح چائی وجیگاره وبمت روری بیش ارشابرده پول نمی‌شد، تماماً روری یکقران که‌حرح میکردیم سلطان وقت حود بودیم ، سرفرار وگردن درار ومعتنا باحدی دردنیا بودیم الانکارسار واین به ارآن تکبر مدموم است و درسالی محارح سلطنتی ما سی و شش تومان بود بدون پول لباس و ابریق و حربه آب حوری و حصیر حجره وسرداب وکورهٔ عداپری وکاسه سفالی وشیشهٔ فانوس و استکان که گاهی شکسته می‌شد وحمام وسرتراسی سه تومان لباس که میگرفتم شش‌سال بااوبسر میبردم که پیراهن درآن اواحرعمرش فقط همان حلو یاحن میماند چیر دیگر بداست وهمچنین ریرجامه که ساترعورت بود و قبا و عبا را ستارالعیوب اسم گداارده بودیم که در هرسالی پنج قران لباس لارم بود و پنج قران هم اشیاء دیگر که اسم برده شد وسرتراشی دوهفته یکمرتبه ومرتبهٔده پول ماهی‌پنج‌قران سالی‌سش تومان ودرشش ماه تابستان نمی‌رفتیم به‌حمام، حوض‌مدرسه حمام ما بود ویا شط کوفه و شش‌ماه دیگر هفته‌ای ده‌پول ماهی یك قران ودرسال شش تومان جمعاً دوارده قران وجمع محارح درسال سی وهشت تومان و دوقران بود.

پولی که بما میرسید درسال ارمعقابی هیجده تومان وارآقای آحوند سه تومان والسلام نامه تمام ، بقیه آن بقرض وگرسنگی میگدشت ویا ازغیب‌بدون اطلاع ما می‌رسید ، چون چند دفعه بحساب ماهیانه حود رسیدگی نمودم وحوهی که رسیده بود بمعت یا بقرض محدود ومعلوم بود محارحی که شده بود بیش ار دحل بود بسیار مورد تعحب شد بعد ار آن عهد نمودیم که بحساب

رسیدگی نکنیم که سر خدا فاش گردد که شخص کریم مهربان عطای او منتی برسر واحتفاء است وبنده باید باوجدان وحقوقشناس باشد وماسر بسته واجمالا ممنون واظهار امتنان داشتیم که گله واظهار حاجتمندی نزد احـدی نمیکردیم واگر کسی‌هم مینمود من بدرجهٔ اورا کافر میدانستم.

وار ختم امن یجیب .. من یکهفته گذشت که ازخراسان کاغذی رسید که صد تومان پول جهت آخوند حواله شد وبیست وهفت تومان اورا ناخوند بنویسیم که بشما بدهد وشما ازآخوند مطالبه کنید

خوشحال شدم که خدا کارکن وحـرف شنوتر ازپیغمبر و ائمـه است و سریع‌الاجابه‌تر است

حرکت کردم رو بمنزل آخوند و دربین راه فکر کردم که این کاغذ یك ماه قبل نوشته شده پس زمینهٔ کار را ختومات سابق تأثیر نموده وکاش معـلوم میشد که بدرد بعد ازاینهم میخورد

رسیدم به‌آخوند عرض کردم چنین کاغذی بمن نوشته‌اند فـرمودند بمن هم نوشته‌اند ولکن تاجر درنجف نیست تـا هفته دیگر صبر کنید وقتیکه آمد نوشته عمل خواهد شد.

من از اوج خوشحالی که داشتم پائین آمدم بلکه اوقاتم تلخ شد ، شاید ازآن خیالی که بین راه کردم خدا سرلج افتاد وانگشتی بمطلب رسانید کـه به عهدهٔ تعویق افتاد وبالاخره معلوم نیست که اصلا بدهند، دلم میلرزید ، ای‌کاش این کاغذ نرسیده بود که بار آسوده بودم، ای خدا آن خیالی بود شیطانی و یا بعنوان شوخی ازدل ما گذشت، تو خود میدانی که من موحدم والله بالله انت الاول والآخر والظاهر والباطن وبیدك ملکوت کل‌شیئی وبمضمون اسامی جمالیه وجلالیه تو اذعان دارم ولایشفعون الا لمن اذن لـه الرحمن وقال صوابا من نه علی اللهی‌یم ونه‌حسین‌اللهی، توبه توبه، شوخی‌هم بعد از این نکنم چشم ، در دهان را ببندم دروازهٔ خیال‌را چه‌کنم.

ز دست دیده و دل هر دو فریاد — که هرچه دیده بیند دل کند یاد
بسازم خنجری نوکش ز پولاد — زنم بردیده تا دل گـردد آزاد

هفتهٔ دیگر پول رسید وقرضها اداء شد.

«... عیال خانه گفت با این پیش‌آمد روزگار وبی فکری تو رشته‌معاش بکلی گسیخته است ، فتوحات آلمان ولو از جهتی مـایهٔ خوشی شمـا و کلیهٔ مسلمانان است، آب ونان وقند وچائی زن و بچه نمیشود، خصوص مسئلهٔ آب

در این هوای گرم تابستان که آب نجف بواسطهٔ عجه‌های شدید. وبادهای زرد وسرخ تند تابستان جوی آب پر و آب از نجف بالکلیه مقطوع و از کوفه سقاها می‌آورند باریکه ده من آب بیش از همه میکند وهمچنین سائر لوازمات زندگی خصوص برای ما نایاب وتحصیل آن درغایت سختی بود ازقبیل دغال و نفت و غیره .

دیدم وقتی است که بدون تدبیرات کامله وقناعت‌مند و به‌معاش ممکن‌است ورمان لاتعمل دراستخارهٔ امر ترویج جوب اوج گرفته باید دامن همت بکمر زد، امرمعاش را باقل مایقنع مرتب داشت که معاد انسان بدون این‌نیز خطرناك است وسکون نفس بواسطه وساوس شیطانی نیز بدون این حاصل نگردد.

عیال، درآنوقت مکینهٔ خطاطی داشت وعرقچین گاهی میساخت و بتوسط بعضی ازپیرزنها میفروخت که هرعرقچینی نیم‌قران خرج داشت ویکقران و نیم فروش میشد روزی سه‌چهارتا بیش نمیساخت ، گفتم تو هرچه شلال نمائی من مکینه میکنم و خمس مداخلش را بمن واگذار کن ، گفت بسیار خوب است لکن برای ملا مناسب نیست کاسبی نمودن گفتم غلط مکن ، اصحاب پیغمبر و امامها همه‌کاسب بودند نهایت دوسه ساعت درنصفهای شب این‌کار را میکنم که کسی ملتفت نشود چون در این جزء زمان مزدوری نمودن اهل علم ناپسندیده شده است ولکن اعمال‌ناپسندیده پسندیده معمول شده .

بالجمله سحرها مشغول کار مکینه روزی چهار پنج قران از مکینه و صلوة استیجاری تحصیل میشد وچائی را با خرما حستاوی دسلمه میخوردیم و جیگاره را ترك کردیم ودرعوض سبیل می‌کشیدیم ازآنجا که تتن‌هائی که قبلا میریختند والحال یکقران میدادیم و قریب نیم‌من میان دامن حاچیه میکردیم تا بمنزل گاهی تکان میدادیم درست او بقدر یکدو سیر میماند و اورا با سبیل می‌کشیدیم .

وکبریت خریدن را نیز ترك کردیم درعوض چخماق برداشتیم و برق او را باکهنه پنبه‌های آلوده بشوره می‌گرفتم و بتوسط کبریت مصنوعی آتش روشن میکردیم، یعنی گوگرد ازبازار میخریدیم در میان کاسه مسی روی آتش آب می‌کردیم تراشه‌های دسته‌کرده را سرهای آن را بگوگرد میمالیدیم بیك برق آتش که میبردیم روشن میشد .

ونفت عراق وغیره منحصر بود به‌نفت عاداان(۱) ایران تتن‌هائی که‌قبلا

---

۱ ــ آبادان

هشت نه قران بود، رسید بدو لیره و چراغ روشنائی ما از آن لامپائی بود که بعتداں او بقدر سیب واباری بود سرح وحبابی داشت بقدر گردوئی وفتیلهٔ او قیطان باریکی بود که قبلا جهت زینت حجلههای عروسان بود به روشنائی وما اورا چراغ شبخود قرارداديم که دروقت مطالعه روی همان صفحه مطالعه می‌کردیم. ودر وقت مکینه نزدیك سورن مکینه گذاشته میشد ودرشبی دوسه‌مثقـال نفت بیش مصرف نمیشد.»

«یکدو ماهی گذشت که خبر آمد پدرم از دنیـا درگذشت و مقـارن این نوشتند پول بتوسط آقا میرزا مهدی پسرمرحوم آخوند فرستاده شدکه‌حرکت کنید. سه روز مجلس ترحیم وفاتحه گرفتیم برای مرحوم پدرم قریب بیست و پنجسال بود که یکدیگر را ندیده بیست سال و۱۵ روز تمـام درنجف بودیم و پنجسال دیگر در اصفهان ومشهد که یکدیگر را ندیده بودیم »

انتقاد کتاب

فردوسی و شعر او

تالیف مجتبی مینوی تهران انجمن آثار ملی

ابوالقاسم طاهری

کتاب فردوسی وشعر او نگارش مجتبی مینوی ازسلسله انتشارات انجمن آثار ملـی کتابی است که نگارندهٔ دانشمند آن بی‌شك سالیان دراز برسر تألیفش وقت صرف کرده است و هر ایرانی دانش پژوه علاقمند که مایل به‌دانستن شرح حال مختصری از فردوسی باشد داشتن وخواندن آن کتاب فرض است .

از آن‌جاکه فردوسی ، حماسه سرای بزرگ ایران منت فوق‌العاده‌ای به گردن همهٔ ما ایرانیان دارد ، بنده برآنم که این مقالهٔ کوتاه را به فردوسی ودو کتاب مهم که دربارهٔ شعر او نوشته‌اند اختصاص دهم واینك دربارهٔ کتاب اول به‌بحث می‌پردازد

استاد مینوی در طی یازده فصل کتاب خود ابتدا به‌داستانهای ایرانیان، مقام زبان وادبیات درملیت، شوروجوش قومی سپس به مختصری دربارهٔ فردوسی طوسی، شاهنامه به‌نثر فارسی، ابتکار آن شاعر، کم‌وبیشی شاهنامه فردوسی نسبت به اصل داستانهای باستانی، اشعارمشکوك ومردود، ازآن‌جمله منظومه بزرگ یوسف‌وزلیخا وبالاخره داستانهای ایران‌قبل و بعد ازشاهنامه اشاره می‌کند و سپس بیش ازیك‌سوم کتابش را به‌نمونه‌ای ازشاهنامه‌اختصاص می‌دهد. دراین گفتار من‌اساس‌کارم‌را براین فرض نهاده‌ام که خوانندگان، کتاب فردوسی وشعر او را ندیده‌اند لذا بی‌مورد ندانسته‌ام که خلاصه‌ای از نوشته‌های استاد مینوی راکه از پژوهشهای شادروانان تقی‌زاده و ملك‌الشعراء بهار الهام گرفته است در این‌جا نقل کنم

اصل افسانه‌هائی راکه دربارهٔ دلاوران وبزرگان قوم‌ایرانی به‌ما رسیده است ظاهرا در دوران پادشاهی‌خسروپرویز ویزدگردسوم‌آوردند. آن‌افسانه‌ها بعدا به عربی ترجمه شد ودرحدود نیمه‌سدهٔ چهارم‌هجری بودکه براساس تمام آنها کتابی به زبان دری بنام شاهنامه به نثر درآوردند و همان شاهنامه منثور دری‌بودکه بعدها اساس‌کار دقیقی وفردوسی شد.

اطلاعات مادربارهٔ فردوسی بسیارمحدود است. همین اندازه می‌دانیم‌که وی شاعری از اهل طوس با کنیهٔ ابوالقاسم بود که میان سالهای ۳۱۵ و ۳۲۹ هجری بدنیا آمد، درسی یا چهل سالگی شاهنامه را به شعر درآورد و نزدیك سی‌وپنج سال برسر این‌کار وقت صرف‌کرد، درحدود سال ۴۰۰ هجری آنرا پیش‌سلطان محمودغزنوی فرستادوصله‌ای دریافت نکردوسرانجام میان سالهای

۴۱۱ هجری تا ۴۱۶ هجری از جهان درگذشت آخرین اشاره‌ای که فردوسی به عمرش درشاهنامه کرده‌است فقط یك مصرع است که آن حکایت ازهشتاد سالگی عمر شاعر می کند: «کنون عمر نزدیك هشتاد شد.»

درکتابهای فارسی ازقدیم ترین اشاراتی که به فردوسی وشاهنامه وی شده است مؤلف چهارتا را برمی‌شمرد ازاین‌قرار: تاریخ‌سیستان از نویسنده‌ای گمنام در حدود ۴۴۵، گرشاسب‌نامهٔ اسدی طوسی (که سال ۴۵۸ پایان یافته است)، تعرض سرایندهٔ یوسف وزلیخا به فردوسی و بالاخره اعتراض امیرمعزی شاعر درقصیده‌ای که ظاهراً به‌سال ۴۸۰ ه. سروده‌شده‌است. درصدو پنجاه‌سالهٔ پس ازمرگ فردوسی افسانه های فراوانی دربارهٔ فردوسی ساخته بوده‌اند که پاره‌ای از آنها را نظامی عروضی سمرقندی (حدود ۵۵۲ ه‍) درکتاب چهارمقالهٔ خود آورده است اماچنان که مولف خاطرنشان می‌سازد چون چهارمقاله کتاب انشا وعبارت پردازی است به هیچ کدام از حکایت‌های آن اعتماد نمیتوان کرد. البته راجع به خودفردوسی درشاهنامه نیز اشاراتی دیده میشوداما اشکال مهم آن است که ما نمی‌دانیم این اضافات که به فواصلی درشاهنامه واردشده مربوط به کدامین دورهٔ عمرشاعر است به سخن دیگر نمی‌دانیم کدام اشعار را فردوسی تاسال ۴۰۳، کدامین را درسال ۴۰۰ هجری‌ویاپس از آن سروده‌است.

نخستین مرتبه که ظاهراً ازتمامی کتابها ورساله‌ها و مدرك‌های درباری ومحفوظات دانشمندان، تاریخ پادشاهان ایران‌را گردآوردند در عهدیزدگرد سوم بود. ظاهراً کتاب خدای‌نامه‌مشتمل برهمهٔ آن‌اطلاعات، نگارش موبدان‌موبدشاه وهمچنین یکی‌ازنزدیکان یزدگرد سوم‌موسوم به‌دانشور بوده‌است. پس‌ازانقراض سلسلهٔ ساسانی نسخه هایی ازاین‌کتاب برجای بوده است که ابن مقفع ترجمه عربی‌یکی‌ازآنها را به‌نام‌سیرالملوك‌انتشارداده است. چنانکه مؤلف خاطرنشان می‌سازد برخی‌دیگر مانند یعقوبی وابن‌بطریق و ابن‌قتیبه و طبری و مقدسی و مسعودی وحمزهٔ اصفهانی‌هم از روی‌کتابهای عربی تألیفاتی دراین زمینه نموده بودند چنانکه درحدود ۳۴۵ ه‍ تعداد زیادی‌کتاب در زمینهٔ اساطیر باستانی و تاریخ ایران وجود داشته است.

این نکته نیز گفتنی‌است‌که به عهد سامانیان چندین‌کتاب همانند به‌اسم شاهنامه یا باستان‌نامه به نظم یا نثرفراهم آمده بود. ازآن جمله شاهنامهٔ نثر ابوالموید بلخی، و شاهنامه ابوعلی محمدبن احمد بلخی که ابوریحان از آن یادکرده‌وشاهنامهٔ مسعودی‌مروری منظوم، که چندبیتی‌ازآن‌باقی است وشاهنامهٔ

منثور ابومنصور محمدبن عبدالرزاق طوسی سردار بی‌باك سامانی و بالاخره ترجمهٔ فارسی تاریخ طبری به‌اجمال

بهرتقدیر از مقدمـهٔ شاهنامه ابومنصوری چنین برمیاید که درعهد آن ابومنصور، به فرمان وی چهارتن از دانایان زرتشتی را از شهرهای هرات، نیشابور، طوس و سیستان گردآوردند تا آنها هرچه از تاریخ باستانی ایران میدانند بنویسند وشاهنامه‌ای مدون کنند. چون ازاین شاهنامهٔ ابومنصوری جز مقدمه‌ای بیش به‌دست مارسیده است لذا دقیقا نمیدانیم که قصه های شاهنامه را فردوسی از آن کتاب برداشته و یا شخصا آنها را از مراجع تازه‌ای نقل کرده است

این بود آنچه مؤلف به‌اختصار دربارهٔ فردوسی وشعر او ازمنابع مختلف گردآورده است وهم چنانکه پیشتر عرض شد زحمات وی ستودنی است زیرا درراه شناسائی فردوسی متحمل رنج فراوان شده است درخواست آقای مینوی از خوانندگان کتاب اینست که.

«بیائیدماکه خودرا ازنژادشاهان وبزرگان مذکوردرشاهنامه می‌پنداریم کاری کنیم که شایسته فرزندان خلف باشد. نسخه خوبی از آن شاهنامه فراهم آوریم و چاپ کنیم وبه‌انواع واقسام صورتها و به‌قیمت ارزان در دسترس عموم قراردهیم وبالاتر ازهمه اینکه شاهنامه رابخوانیم.

این درخواست بجاو به‌موردی است منتهی بایدعلاوه کرد که تا نسخهٔ پاکیزه وجامعی ازشاهنامه فراهم نیاید راغب ساختن دانش‌آموزان میهن‌ما به‌خواندن شاهنامه دشواراست وغرض من از نسخهٔ پاکیزه وجامع آن است که باتوجه به‌کهن ترین نسخه‌ها، طبق قواعدعلمی نقد شاهنامه‌ای نزدیك به‌آنچه فردوسی سروده‌است بازنویس وتوضیحات کامل دربارهٔ لغات‌واصطلاحات شاعرچاپ گردد والا هر گونه کوشش دراین زمینه بیهوده خواهد بود. انصاف بدهید کدام دانش‌آموز ایرانی امروزه معانی این ابیات شاهنامه رامی‌فهمد.

دو دست و دو پای من آهـو گرفت
تهـی دستی و سـال نیرو گـرفت

و یا

تـویـی پهلـوان جهـان کتخدای
به‌فرمان تو دیر و مـرغ و مـای

و یا

میان سخن ها میانجی نوید
نخواهند چیزی گرانجی نوید

و یا

گناهش به یزدان دارنده بخش
مکن روز بر دشمن و دوست دخش

و یا

نیم آگه از اصل و فرع خراج
همی غلطم اندر میان دواج

محمد دامادی

فیلسوف ری (محمد بن زکریای رازی)

تألیف دکتر مهدی محقق تهران، انجمن آثار ملی، ۱۳۴۹

اقدام انجمن آثار ملی که اعضای صاحبدل ودل آگاه آن، همواره همت بر انجام امور خیر مصروف می‌دارند و با انتشار کتابها و نشریات تحقیقی ودقیق، برغنای زبان‌وادبیات فارسی وفرهنگ وتمدن‌این‌سرزمین کهنسال می‌افزایند، مأجور ومشکور است

از دکتر محقق مؤلف کتاب فیلسوف ری، علاوه برمقاله‌های متعدد ـ پیش ازین کتاب ـ آثار دیگری نیز به‌فارسی‌زبانان عرضه گردیده‌است که واسطةالعقد آثارش «تحلیل اشعار ناصر خسرو» است که بااضافات تازه‌درسال گذشته(۱۳۴۹) بچاپ رسیده است واو درحال حاضر ارشارحان ارجمند ومتتبع آثارحکیم ناصر خسرو قبادیانی در روزگار ما است

کتاب فیلسوف ری‌دریك مقدمه و۴۶۳ صفحه به‌فارسی ویك مقدمهٔ کوتاه وترجمهٔ طب روحانی رازی به‌انگلیسی تألیف یافته است

مؤلف در مقدمه‌کتاب ازکیفیت تألیف و شیوهٔ تحقیق و تلفیق مطالب و کوششهایی که‌به‌منظورفراهم‌آوردن‌مآخذ ومنابع‌مربوط به‌رازی به‌عمل‌آورده‌است، سخن رانده وضمن‌آن مینویسد :

« . . . نه تنها افکار فلسفی واخلاقی‌رازی‌مورد تحلیل‌قرارگرفته‌ونکاتی مبهم از زندگانی‌او روشن‌گشته، بلکه بسیاری‌ازمعاصران رازی معرفی گردیده

وافکار آنان موردبررسی وتحقیق قرار گرفته‌است وهمچنین ارتباط اندیشه‌وتفکر دانشمندان اسلامی بایونانیان واسکندرانیان ویونیان باستان آشکار گشته‌است » (ص هشت).

نویسنده نوید داده است که قسمت مربوط به‌عقاید وافکارمذهبی وهمچنین جهان بینی وجهان‌شناسی رازی راکه مهم‌ترین قسمت زندگانی علمی رازی را تشکیل میدهد درمجلدی دیگر بیاورد.

درمقدمه، نویسنده به‌شکوایی پرداخته‌که خواندنی است ودرحقیقت حسب‌حال ماست‌آن ! «مؤلف‌شیوهٔ تحصیل وتعلیم وتعلم را در روزگاران گذشتهٔ ایران‌پیش‌می‌کشدو به‌سنت علمی‌ایرانی واسلامی‌اشاره‌می‌کند که‌تاچه‌حددوستدار وعاشق وجویای علم بودند وعشق وشوق مانع سوز آنها موجب خلق آثاری در مقیاس اندیشهٔ جهانی می گردید . به‌گونه‌یی‌که خودرا بکلی از یاد می‌بردند، برخور وخواب وخشم وشهوت یك سره خط بطلان می کشیدند و به‌دردوغم عشق می‌سوختند و می‌ساختند تـا سر انجـام نزول در حرم‌کبریـا می‌توانستند کرد !

کتاب «فیلسوف ری» درنحو معنوی تحصیل بنابرسنت‌اسلامی نگارش‌یافته است وکسانی راکه باچون وچراهای بی‌آغاز وانجام فلسفهٔ امروز و مغالطه و سفسطه سروکار دارند، بکار نمی‌آید .

نویسنده برای بیان‌سرگذشت رازی، گذشته ازمآخذمتعدد ومراجع‌معتبر تحقیق‌که در ذیل هرصفحه نام ومشخصات‌آنها را بدست داده است از روایات وافسانه‌ها وروایات شیرین نیز بهره برگرفته‌است . که‌البته دلیل‌برعمق‌تحقیق و وسعت تتبع وقدرت تجزیه وتحلیل مؤلف محقق می‌نماید . علاوه برآنکه‌این حکایات و روایات خود متضمن نکاتی دقیق ولطیف است .

برای مثال به‌نقل از رسالهٔ بیرونی درصفحه ۶ سرگذشت گفته شده است که «ازفرط علم دوستی چراغ خود را در چراغدانی بر روی دیواری می‌نهـاد وکتاب خودرا برآن دیوار تکیه می‌داد و به‌خواندن می‌پرداخت تا اگرخواب او را در رباید ، کتاب از دستش بیفتد و او بیدار شود و به‌مطالعهٔ خود ادامه دهد ! »

که ظاهراً حاکی‌ازاستغراق علمی رازی تواند بود ومبین‌این‌حقیقت‌است که وی همواره کوشش‌داشته‌که ازخور وخواب بکاهد وسوخت‌زیت دماغ‌وفکررا درخدمت تحصیل علم قرار دهد .

نویسنده تنها به نقل اقوال درسرگذشت رازی اکتفا نکرده است، بلکه با دقت درمنابع تحقیق به نقد روایات وصحت وسقم انتساب آثار به رازی نیز پرداخته است (برای مثال رجوع کنید به صفحات ۷-۸-۱۲-۱۵-۸۷-۱۶۲-۱۶۳-۲۰۹-۲۱۳ و موارد متعدد دیگر)

درفصل اول کتاب زندگی نامهٔ محمدبن زکریارا با مراجعه به منابع معتبر آورده است .

درفصل دوم خواننده با سرگذشت استادان رازی ــ علی بن ربن طبری بلخی و ایرانشهری به تفصیلی دقیق و محققانه روبروست مؤلف برای بیان سرگذشت این سه تن به مراجع فراوانی مراجعه کرده و قسمت هــای تاریک زندگانی هر کدام را به تفصیل و اشباع و به شیوهٔ پژوهش علمی روشن ساختــه است .

فصل سوم کتاب به معرفی شاگردان رازی اختصاص دارد که با جستجویی پردامنه، سرگذشت شش تن از شاگردان رازی آمده است که البته ضمن بیان شرح احوال هریک مؤلف به کیفیت تحصیل در روزگار آنها و وضع علوم دینــی و کتابخانه‌ها (ص۲۴) وسیر تدریجی فلسفه وعلوم اسلامی درمراکز علمی نیز، جای به‌جای سخن رانده است روح حقیقت جویی وکنجکاوی علمی عالمــان قدیم که با حسرت دیدن یک کتاب از دنیا رفته‌اند وعدم انبساط وادراک عوام از خواص (ص۲۴) وشیوهٔ تعلیم وتدریس استاد و کیفیت تحصیل طلاب درشمار مسایلی است که طرداً للباب بدان‌ها اشاره شده است

درفصل چهارم ضمن معرفی کسانی که رازی به رد ونقض آنان پرداخته‌است، خواننده به کیفیت برخی ازمناظرات سوفسطایی‌ها (ص ۳۲) ومکاتبات اهل علم با یکدیگر آشنا میشود، و به کیفیت معارضه و نکته گیری وعرض ورزی شاگردان به‌استاد نیز وقوف می‌یابد (ص۳۵) وانسان تنبه پیدا می‌کند که حماقت نوع بشر آغاز و انجامی ندارد !

این فصل کتاب داستانهای عبرت‌آموز نیز دارد داستان کیفر و قتــل ابوالعباس سرخسی به‌جرم فاش‌کردن اسرارمگوی معتضد عباسی (ص۴۴) وغوغای عوام به‌جرم‌الحاد وزندقه (ص۴۶) که‌سابقهٔ‌دراز دارد وچماق‌تکفیر نیرومندترین حربه‌هاست !

درفصل پنجم مؤلف درپانزده بخش مستقل به‌معرفی وتحلیل وتوجیه دقیق آثار رازی درفنون مختلف علوم اسلامی پرداخته است این بخش تنها اختصاص

به ذکر نام مؤلفات رازی ندارد . بلکه مؤلف به یاری اجتهاد دقیق علمی به بررسی محتوای آثار او همت گماشته و به نقل برخی از مطالب مفید و آموزنده و خواندنی آثار او به تناسب مقام بامقال پرداخته . (ص ۶۰ و ۶۱ فی محنة الطبیب و کیف ینبغی ان یکون) و معتقدات بزرگان اسلامی را دربارهٔ کسب و معیشت ـ نرد و شطرنج و برخی از مسایل دیگر یادآور گردیده است (ص ۱۱۵-۱۲۹-۱۳۰-۱۳۹) .

در این بخش کتاب، خواننده به تصرف ماهرانه و ابتکار خردمندانه دانشمندان ایرانی هنگام اخذ و نقل و اقتباس از منابع یونانی در عهد اسلامی و کیفیت اشاعهٔ دانش پزشکی در سرزمین‌های اسلامی در روزگارانی که تمدن و معارف اسلامی به‌عنوان فرهنگ برتر و غالب بشمار می‌آمد، آشنا می‌گردد (ص ۶۲ و ۶۳ و ۱۵۹) به‌سنت تألیف و تصنیف علمای اسلامی که برای مبتدیان و متعلمان و مستکملان و منتهیان، بفراخور استعداد کتاب می‌نوشتند و تناسب عقلی را همواره ملحوظ می‌داشتند هم اشاره شده است (ص۶۸) .

موضوع جالب دیگر، جای پای علمای یهود و نقش آشکار آنها در تکوین علوم اسلامی است (ص ۳۴۹-۳۵۰) که در این کتاب بمناسبت و گاه بیگاه بدان اشارت رفته است و خود می‌تواند موضوع تحقیق مستقل جالبی قرار گیرد زیرا دانش و معرفت از مرز تعصبات نژادی و مذهبی، سخت به‌دور است و چشمهٔ زلال و فیاض معرفت هر کس را به‌فراخور استعداد و عطش و لیاقت بهره‌مند و برخوردار می‌سازد .

همچنین از خدمت‌های فرهنگ اسلامی به‌دانش پزشکی نیز سخن رفته است (ص ۶۹ کتاب الجدری والحصبة) .

برای دوستداران مطالعه در طب اسلامی هم این کتاب مرجعی مطلوب و دقیق بشمار می‌آید علاوه بر آنکه این کتاب آشنایی با علوم اسلامی نیز هست زیرا به‌تناسب بحث پیرامون آثار رازی در هریك از رشته‌های علوم و فنون، مؤلف به کیفیت نشأت و تکوین و تدوین هریك از علومی که رازی در آن زمینه تألیف و یا تصنیفی دارد، اشاره کرده و دربارهٔ مسایل علمی هریك از آن دانش‌ها به‌بحث پرداخته است

در فصل ششم مؤلف به‌نقل نام آثار رازی به‌روایت ابن ابی‌اصیبعه پرداخته و ۲۳۵ اثر منسوب به‌رازی را نام برده است .

در فصل هفتم مؤلف به‌تحلیل دقیق و جامعی از بیست بخش کتاب طب روحانی

رازی پرداخته است. دراین فصل شیوهٔ نقد فلسفی رازی و وجوه امتیاز شیوهٔ اندیشهٔ انتقادی او ازپیشینیان بازنموده شده (ص ۱۶۵) و آراء متفکران اسلامی در زمینهٔ مسایل فلسفی وکلامی وشرعی وعرفی مورد مقایسه قرار گرفته است (ص۱۶۷ تا ۱۶۹) .

مؤلف ضمن بررسی هریك ازبحث‌های طب روحانی رازی، بااستمداد و بهره یابی ازمنابع متعدد ومعتبر، به‌جزئیات و دقایق جوانب دینی ولطیف اشاره کرده که برغنای معنوی این فصل کتاب خود افزوده است برای مثال داستان منقول درص۱۹۵ که جالب است ونقل آن دراینجا مطلوب

«به‌دانشمندی خبر دادندکه فرزندت عاشق شده او گفت باکی نیست‌زیرا عشق او را لطیف وظریف و دقیق ورقیق می گرداند.»

فصل هشتم کتاب اختصاص به‌ترجمهٔ فارسی سیرت فلسفی رازی دارد، که مؤلف درپایان‌آن به‌نقد افکار و بررسی سخنان رازی درکتاب سیرت فلسفی‌نیز پرداخته است

فصل نهم تحقیقی دقیق دربارهٔ کتاب «فی‌مائیه‌اللذة» رازی است‌که مؤلف نخست به‌نقل مطالب این‌کتاب‌که در زاد المسافرین ناصر خسرو آمده است ، اقدام نموده وسپس به نقل و بررسی و ارزیابی مشروح عقاید مستند ومتکی به مآخذ و منابع قابل اعتماد حکمای یونان و متفکران و متکلمان اسلام دربارهٔ لذت پرداخته است

فصل دهم‌کتاب ویژهٔ بحث پیرامون‌کتاب‌علم الهی‌رازی است‌که بنا به‌نظر مؤلف معروف‌ترین ومهم‌ترین‌کتابهای رازی‌است ومباحث عقلی وفلسفی وجهان شناسی درآن مورد بحث قرارگرفته است

مؤلف دراین مبحث بابررسی ومقایسهٔ پژوهش‌های نویسندگان‌ومحققان قدیم اسلامی‌وخاورشناسان‌اخیر، دربارهٔ کتاب‌مذکور رازی- سرانجام به‌نتیجه‌یی معقول رسیده‌است‌که رازی بافلسفهٔ یونان وآراء وعقاید حرانیان وکیش‌مانویان وآیین مزدیسنان‌آشنا بوده وازهمهٔ آنها هنگام اظهار عقیده خود استفاده برده واو یگانه فیلسوف اسلامی است‌که میراث گذشتگان را با وسعت نظر واجتهاد علمی خود بصورت مستقل درآورده است .

فصل‌یازدهم مشتمل‌برشکوك برجالینوس‌است دراین‌فصل، مؤلف‌سرگذشت دقیق ومستندی ازجالینوس‌طبیب،حکیم وفیلسوف معروف و بنیادگذارطب‌تجربی وآثار او وکیفیت نقل و ترجمهٔ‌آن‌آثار بدست مترجمان زبردست اسلامی‌آورده

واهمیت کتاب شکوک رازی‌را در تاریخ انتقادات ومناقشات علمی یاد کرده‌است . (ص۳۰۹) وپس از نقد آراء و بیان کیفیت استفاده و اقتباس متکلمان اسلامی از آراء فلسفی رازی (ص۳۳۲ - ۳۳۱) ، سرانجام به‌نتیجهٔ معقولی دست یافته که شکوک رازی یکی‌ازمنابع مهم تحقیق درآثار وافکار رازی وجالینوس به‌شمار می‌رود .

فصل دوازدهم شامل رد ابن‌میمون برجالینوس‌است . مؤلف نخست به‌بیان سرگذشت عبدالله موسی بن‌میمون قرطبی اسرائیلی، فیلسوف وطبیب و متألـه یهودی قرن ششم پرداخته و اهمیت مقام علمی و فلسفی و اجتماعـی او را در میان قوم یهود بازنموده و سپس به‌ترجمه رد ابن میمون برجالینوس پرداخته است .

رسالهٔ حنین پیوست کتاب‌است که درآن نام کتابهائی راکه ابوزید حنین بن‌اسحاق‌العبادی در رسالهٔ خود ازجالینوس یادکرده و نیزاسامی مترجمان و حامیان ومشوقانی‌که درطی رساله‌آمده، آورده است .

خاتمهٔ کتاب شامل فهرست‌های پنج‌گانهٔ اشخاص ـ گروه‌ها و فرقه‌ها ـ جاها ـ کتابخانه‌ها ـ کلمات توضیح داده شده‌است وسپس‌فهرست منابع‌ومآخذ مؤلف به‌تفصیل دقیق یاد شده است .

مطالب کتاب جنبهٔ تعلیمی واخلاقی را هم دارد وخواننده به‌عمق و معنی که هدف هرگونه تألیفی است نیزوقوف پیدامی‌کند (ص ۱۸۷ تا ۱۸۹) مؤلف متتبع به‌مناسبت وگاه به‌گاه اشتباهات مستشرقان‌را نیزکه درنتیجهٔ عدم‌آشنایی عمیق به‌مسایل ، به‌حدس‌های نادرد پرداخته‌اند با نقد منصفانه یادآورگردیـده است . (ص۷۵)

ذکرمنابع ومآخذ اسلامی وفرنگی‌آثار رازی ونیز اقتباس وترجمه‌هایی که از آثار او به‌عمل آمده با ذکر دقیق مراجع هر یك و معرفی نسخه‌هایـی ازآثار رازی‌که احیاناً ازهریك درکتابخانه‌های داخل و خـارج ایران وجود دارد نمایندهٔ دقت و علاقهٔ مؤلف نکته‌سنج بـه بررسی مسایل علمی و تحقیقی است . . .

خواندن‌کتاب «فیلسوف ری» به‌دوستداران فرهنگ وعلوم اسلامی‌توصیه می‌شود .

منوچهر ستوده

فرهنگ مردم سروستان

گردآورده و تألیف صادق همایونی

نشریهٔ شمارهٔ یک دفتر مرکزی فرهنگ مردم، با مقدمه‌ای از س. ۱-۱ نحوی (نحوا)
بهمن ۱۳۴۹، چاپخانهٔ وزارت اطلاعات

نخستین صفحات متن کتاب، دربارهٔ آب و هوا و طبیعت زمین سروستان است و درصفحهٔ ۲۷، طریقهٔ ساختن چارو (ساروج) که بسیار جالب است شرح داده‌اند که با طرز تهیهٔ ساروج در تهران اختلاف بسیار دارد و بیشتر به طرز تهیه سیمان که با حرارت سروکار دارد، شباهت دارد. جارو کوبی و کاری را که «کمکی» بی‌اجر و مزد انجام می‌دهد، همبستگی اجتماعی ساکنان سروستان را گواهی صادق است.

صفحاتی که دربارهٔ آب است و تقسیم‌بندی «آب زرو» و «آب رباط» را نشان می‌دهد، درنوع خود بی‌نظیر است.

درصفحهٔ ۴۲، زیر عنوان ساختمان عمومی، مؤلف محترم به وصف مساجد و آب انبارها پرداخته‌اند و سپس نگاهی به سازمانهای دولتی و ملی انداخته‌اند و پس از آنها، گردشگاهها و زیارتگاهها و خاکسون (گورستانها) را شرح داده‌اند.

پس از توصیف آثار تاریخی شهر به «حرف خانه» پرداخته‌اند که بحثی بسیار شیرین است.

در زیر عنوان «آسیاب» به مصطلحات آسیابانان برمی‌خوریم که پاره‌ای از آنها همانند واژه‌های آسیابانان در کوهپایه‌های تهران است. گفتگوی آسیابان و شاگرد و جمله‌ها و عباراتی که در این گفتگواست، جالب نظر است از صفحه ۹۷-۱۱۰ مؤلف نام غذاها و وسایل پخت و پز و انواع عرقهای گیاهی و شربتها را یاد کرده‌اند که پراست از اصطلاحات محلی و بیشتر آنها اصیل و قدیمی است و دنبال این فصل به شرح لباسها پرداخته‌اند.

بعداً بحثی از خانه و مسکن و وسایل موجود در آن به میان آورده‌اند در میان اشکال به «دیگ شوره» برمی‌خوریم که ظاهراً «دستگیره» است که برای برداشتن دیگ از سر بار به کار می‌رود و در شست وشوی دیگ نقشی ندارد حل پاره‌ای را که برای شستن ظرف‌های آشپزخانه به کار می‌رفت، در تهران «قاشور» می‌گفتند.

درصفحهٔ ۱۲۶ به‌شرح وسایل حمل ونقل پرداخته وسپس درصفحهٔ ۱۲۷ چهارپایان شیرده نظیر میش وگاو و بز وچارپایانی که به‌کشتارگاه فرستاده می‌شوند، نظیر میش وگاو و نر وبره و کهره نام برده‌اندکه مربوط به این قسمت نیست

صفحهٔ ۱۲۷ - ۱۵۸ دربارهٔ کشاورزی و دام داری است که پراست از اصطلاحات محلی وفصلی بسیارجالب‌نظر است ودنبال این‌قسمت نمدمالی وگیوه کشی را شرح داده‌اند

درصفحهٔ ۱۷۵ فصلی مربوط به‌حرف وپیشه‌های‌شهرنشینان‌است وپیشه‌هائی‌نظیر سلمانی وقصابی وکوره‌گری، آجرپزی، آهک‌پزی، بقالی ورنگرزی وعرق‌گیری را توضیح داده‌اندکه به‌نظر اینجانب دربارهٔ رنگرزی که قطعاً در آن صفحات مصطلحات زیادی دارد شرح‌کافی نوشته نشده است. در دنبال این قسمت به‌منبع درآمد افراد و وسایل‌کشاورزی و اجارهٔ باغ وخانه برمی‌خوریم دراین فصل شرحی از «کله حضرت عباس» آمده‌که بسیار خواندنی است

از صفحهٔ ۲۰۵ مؤلف به زندگـی معنوی مردم پرداخته‌اند و ذیل‌آن اصطلاحات، قسمها، تعارفات، دعاها ونفرین‌هاست.

درقسمت دوم این بحث ، دانش عوام است‌که ابتدا از نجوم وفصول سال و خسوف وکسوف، رعد وبرق گفتگو می‌کند و سپس علائم بدن وآثار آنها و سایر آداب وعادات محلی شرح داده شده است.

درقسمت بعدبه‌گیاه‌شناسی وگلهای باغ‌وصحرا وگیاهان خودروی وطبی وگیاهان‌کوهی مخصوص دام برمی‌خوریم و دنبال آن جانوران را ازحشرات وخزندگان وپرندگان و انواع شکار شرح داده‌اند.

درصفحهٔ ۲۳۵ - ۲۴۲ گاه‌شماری و هـواشناسی و اوزان ومقادیر شرح داده شده است دنبال ایـن فصل مردمشناسی و هنرشناسی‌که شامل قالی‌بافی و موسیقی و سایر امور هنری است‌آمده است.

درصفحهٔ ۲۶۹ به‌ادبیات توده، شامل مثلها، فال‌گوشك‌ها (چیستان‌ها)، ترانه‌ها، قصه‌ها پرداخته‌اندکه به‌نظر بنده بهتر بـود درفصل زندگی معنوی، ذیل قسمت زبان ذکر شود تعزیه وتعزیه‌خوانی ازصفحه ۳۰۰ شروع‌می‌شود و به‌صفحهٔ ۳۶۵ ختم می‌گردد بااینکه بحثی بسیار خواندنی است، اما نسبت به سایر قسمتهای ادبیات توده، صفحات زیادی راگرفته است.

از صفحهٔ ۲۶۵ زندگـی اسرارآمیز ساکنان سروستان شروع می‌شود و

دعاهائی درصفحات ۳۷۹ و ۳۸۰ و ۳۸۱ و ۳۸۲ و ۳۸۴ و ۳۸۵ و ۳۸۷ و ۳۸۸ و ۳۸۹ و ۳۹۰ آمده است که تمام کار سید هدایت‌الله استواری نژاد است. دعاها بسیار تازه و بی‌پایه است وچنین به‌نظر می‌رسد که برای‌صفحات این کتاب تنظیم شده است. بی‌شك‌هنوز درخانواده‌های قدیمی سروستان‌دعاهای بازوبندی وهیکلی ولوله‌ای که بوسط سینه‌می‌آویزند می‌توان یافت‌که‌تمام‌آنها قدیمی است و شکلهای خالی دارند نقل آنها در اینجا بسیار بجا و به مورد بود

درصفحهٔ ۳۹۱ جشن‌ها وافسونهای کشاورزی‌را زیر یك عنوان آورده‌اند که به‌نظراینجانب دوموضوع جداگانه‌است ازاین گذشته سوکواریهای‌مذهبی ص ۳۹۷ باتعزیه‌خوانی صفحات ۰ ۳-۳۶۵ بیشتر ارتباط دارد بحث تعزیه خوانی‌را می‌توان دراین قسمت ذکر کرد.

درصفحهٔ ۴۰۰ بیرق محلهٔ حسن‌آباد و طرح فلزی سر بیرق را نشان داده‌اند

سپس درصفحهٔ ۴۰۹ ذیل عکس «علم» نوشته‌اند «بیرق حسن‌آباد پس‌از تزیین» بیرق معمولا تزئینی جز منگوله (گمپل) و قسمتهای فلزی که بر سر چوب‌آن می‌گذارند، ندارد. ظاهرأشکل ص۴۰۹ «علم» است که پس‌ازبسته‌شدن به این‌شکل درآمده است و این علم‌بندی و علم واچینی درتمام صفحات ایران آداب و رسومی دارد. گراورهای صفحات ۴۱۰ و ۴۱۱ نیز شکلهای مختلف علم است‌که درمحلات مختلف شهرها، به‌شکلهای مختلف دیده مـی‌شود شاید «علم» را درسروستان «بیرق» می‌گویند.

ازصفحهٔ ۴۱۷ مؤلف به شرح زندگی اجتماعی سروستان پرداخته‌اند و از زناشوئی، آرایش، زیور، جننه سوزان، سوراخ کردن‌گوش دختر، لوله اندازون، رختك بزون، زایمان، لالائی، امراض دوران‌کودکی، بازیهای کودکانه و اسباب بازیها گفته‌اند. دوباره به‌بحث نامردی و خواستگاری و عقد وحنابندون وپس‌حجله‌ای و دست‌بوسان وپاگشا وسایرآداب عروسی‌پرداخته‌اند که به‌قسمت اول این بحث بیشتر ارتباط دارد.

در صفحه ۵۱۳ شرح پزشکـی وطبابت و حکمت عامیانه است‌که بسیار قابل استفاده است.

درآخر کتاب فصلی به‌عنوان «آشنائی باراویان» است و دنبال‌آن لغات محلی متن‌کتاب الفبائی شده است.

این کتاب با مقدمهٔ پرارزش آن که به‌قلم دوست فاضل ارجمند آقای انجوی (نجوا) است، بسیار خواندنی است. سالهاست که نگارنده چشم براه انتشار چنین کتابی بوده است. بارها مؤسسات مختلف دست به گردآوری این نوع مطالب زده‌اند، اما هیچیک موفق نشده‌اند چنین کتاب سودمندی در دسترس اهل تتبع و تحقیق قرار دهند. نگارنده از خداوند بزرگ توفیق بیشتری برای افراد ودستگاههائی که به‌این گونه کارهای فرهنگی پرارزش می‌پردازند، می‌خواهد.

منوچهر ستوده

تهران ۱۰ ر۴ر۵۰

عزیزالله جوینی

قابوسنامه

منتخب غلامحسین یوسفی. تهران. بنگاه ترجمه و نشر کتاب. ۱۳۴۹

چند سال قبل که ترجمهٔ عربی قابوسنامهٔ عنصرالمعالی، از عبدالمجید بدوی چاپ مصر به دستم رسید، خواستم ببینم، ترجمهٔ آن کتاب، که به عنوان پایان‌نامهٔ تحصیلی دورهٔ دکتری زبان وادبیات فارسی انجام‌گرفته است، تاچه اندازه بادقت وحفظ امانت همراه است

لذا به‌همین منظور، متن‌عربی‌را باچاپ‌های‌موجودقابوسنامه مقایسه کردم دراین میان‌متوجه شدم چاپ‌های موجودکتاب عنصرالمعالی کیکاوس‌ازلحاظ تصحیح ونقد وچاپ نمی‌تواند خواننده راقانع وراضی نگاه دارد.

مدتی گذشت تااینکه استادمحترم جناب آقای دکتر یوسفی استاددانشگاه مشهد به تصحیح وتنقیح نسخه‌ای مرغوب وقدیمتر پرداخت(۱) وبنگاه ترجمه ونشر کتاب نیز آنرا بابهترین نوع‌چاپ وکاغذ به طبع‌رسانید و دراختیارادب دوستان قرارداد

شایسته است که گفته شود حضرت‌استادیوسفی راهی‌دشوار ورحمتی بیشمار دراحیای این‌اثر گرانقدر متحمل شده، باصبر وحوصلهٔ فراوان به تصحیح آن کتاب پرداخته‌اند، بعدشرح وتعلیقات مفصلی، که حاکی ازکارممتد ومداوم آن جناب‌است درآخر کتاب آورده ومشکلات ومعضلات کتاب راتاسرحدامکان‌حل

۱ ــ فیلم‌این‌نسخه به همت‌استادمینوی ازکتابخانهٔ فاتح استانبول‌تهیه شده و به کتابخانهٔ مرکزی اهدا کرده‌اند

کرده‌اند، به‌همین‌جهت این‌نسخه حائزمقام بهترین کتاب‌سال شده‌است.

مطالعهٔ قبلی این‌بنده سبب‌شدکه این‌چاپ نفیس وجدید را مطالعه‌کنم و ازنصایح حکیمانه وپندها واندرزها وشوخ‌طبعی‌های عنصرالمعالی کیکاووس بن اسکندربهتر آگاه و بهره‌مند گردم، اینك به‌چند نکته که به‌نظرحقیر رسیده‌است یادآوری آنرا لازم‌میدانم واین‌تذکر ناقابل هرگز از ارج‌وقیمت زحمات بیحد وحصرمصحح محترم نمی‌کاهد، سعی‌ایشان برای‌همیشه مغتنم ومشکور است

درپشت‌جلد ونیز درصفحهٔ اول کتاب، کلمهٔ «ابن» راکه‌بین دواسم‌خاص قراردارد، می‌بینیم‌که باهمزه ضبط شده است، یعنی به‌صورت « .اسکندرابن قابوس . ».

درکتب مختلف بحث‌هائی‌راجع به‌همزهٔ «ابن» شده‌ونتیجهٔ‌کلی که‌حاصل شده‌است اینست‌که هرگاه«ابن» بین‌دواسم خاص‌قرارگیرد به‌نحوی‌که یکی‌نام پسر ودیگری نام‌پدر و ابن‌نیز صفت‌باشد دراین مورد همزهٔ‌ابن حذف میگردد مانند «قطب‌الدین محمودبن‌مسعود» که محمودپسر مسعوداست. لیکن‌چندمورد است‌که‌کلمهٔ «ابن» راباهمزه می‌نویسند وآن‌مواردراکه متفق‌علیه علمای‌لسانی است ثعالبی‌درکتاب سرالادب فی‌مجاری‌کلام‌العرب آورده‌است وماترجمهٔ‌آنرا دراینجا ذکر میکنیم.

«۱ـ هرگاه ابن به‌ضمیراضافه شود مانند: هذا ابنك

۲ ـ اگرابن به جداعلی نسبت‌داده شودمثل‌محمدابن شهاب التابعی‌که شهاب جدجد اواست.

۳ـ وقتی‌که ابن‌به‌جد یاام‌اضافه‌گردد مانند المقدادابن‌الاسودکه پدر حقیقی وی عمرواست واسود جداو است و محمدابن‌الحنفیة که حنفیة مادر وی است و پدرش علی است.

۴ ـ وقتی‌ابن بصورت خبرباشد مانند ابن‌عمرو

۵ ـ هرگاه ابن‌دریك جملهٔ سؤالی قرارگیرد به‌نحوی‌که این‌صفت اسم قبلی نباشد مانند هل‌تمیم ابن عمرو؟

۶ ـ هرگاه به صورت تثنیه باشد مثل: زیدوعمروابنا محمد

۷ ـ اگرابن بدون اسم قبلی‌آورده شود مانند: جائنی‌ابن‌عبدالله.» ونیز میتوان به دومقالهٔ محققانهٔ استاد مینوی‌که یکی در مجلهٔ یغما ۷: ۲۱۹–۲۲۱

ودیگری درمجلهٔ سخن ۵ ۰ ۵۶۳–۵۶۴ میباشد مراجعه کرد(۱).

البته مواردیدیگر نیز برای ابقاء همزهٔ «ابن» وجود داردکه یکی از نحویین تمام آنرا به نظم درآورده ودر کتاب المطالع النصریة نقل شده‌است(۲) که پس از مطالعه و بررسی معلوم میشود، آن‌چندموردهم جزء یکی ازاین‌هفت نوعی است که متذکر شدیم.

مثلا دراین بیت برای ابقاء همزهٔ ابن گوید: اوکان اول‌سطر او دعاسبب لقطع همزته فی نظم منثور(۳) که سرسطر واقع شدن‌این دلیل ابقاء همزهٔ آن نمیشود، مگراینکه کلمهٔ ابن بصورت مبتدا دراول‌جمله قرارگرفته باشد، زیرا اگر جز این باشد نقض غرض نحویین بالاخص زمخشری درالمفصل واقع میگردد.(۴)

۲ - ص۲۱۶ س ۵ من طلب‌الکل فاته‌الکل : یعنی هرکس همه چیز را بخواهد همه چیز از اوفوت میشود بطور ۰ من‌طمع‌فی‌الکل فاته‌الکل من‌طلب مالایعنیه فاته مایعنیه ، (تعلیقات‌ص۴۵۲) این‌ترجمه استوار نیست، بلکه‌معنی صحیح آن اینست که هرکس همهٔ یك چیز را بخواهد تمام آنرا از دست می‌دهد .

۳ – ص۷۳ س۱۲اگر حرامی‌کنی باکسی نیکوکن حرامی‌کردن‌یعنی کارحرام‌کردن ودراین‌جا ظاهرا منظور فسق و فجور و همخوابگی باکسی از طریق‌حرام است (تعلیقات ص۳۱۱).

توضیح‌اینکه این‌عبارت در باب دوازدهم قابوسنامه «در مهمان کردن و مهمان شدن» آمده‌است ومعنی‌عبارت «اگر حرامی‌کنی باکسی...» اینست که اگر سیدی را که در شریعت نهی شده وحرام است، خواستی باکسی خوری «خوشترین» و بهترین آن‌راخور که چون درآخرت مأخودباشی لااقل در نزد میهمانان به‌لئامت وخست طبع منسوب نگردی حال اجازه دهیدکه چندسطری

---

۱ – ونیزرجوع شود، شرح درةالغواص فی اوهام الخواص حریری ـ الاشباه والنظایر سیوطی ج ۱ ص ۹ – ۱۰ ـ المفردالعلم فی‌رسم‌القلم ص۱۸۹ ـ کتاب انتشارالخط‌العربی ص۱۰۲ـ المفصل زمخشری ـ Higher Persian Grammer ـ از Phillott ص 727 – و کتاب A grammer of the Arabic Language از Wright ـ وشرح شافیه ابن‌حاجب معروف به شرح رضی درباب‌الخط ـ شرح ابن‌عقیل باب‌النداء ـ ونیزرجوع شودبه سطر«ابن» درعنوان‌کتاب نسخهٔ اصلی‌که درصفحه۱۸ کتاب قابوسنامه گراورشده‌است

۲ـ و ۳ ـ رجوع شود به مقاله استاد مینوی درمجله یغماسال ۷ـص۲۱۹ .

۴ ـ المفصل زمخشری ص۳۸

را از کتاب قابوسنامه نقل کنم تا این توهم کاملا برطرف گردد

«...وتا بتید خوش سود مهمان مکن که همه روز خود مردمان نان خورند، سیکی خوش وسماع خوش باید تا اگر در خوان و کاسه تقصیری افتد عیب خوان تو بدان پوشیده گردد

و نیز سیکی خوردن بزه است چون بزه خواهی کردن باری بزه بی مزه مکن، سیکی که خوری خوشترین خور وسماع که شنوی خوشترین شنو، و اگر حرامی کنی باکسی نیکو کن تا اگر اندر آن جهان مأخوذ باشی بدین جهان معیوب و مذموم نباشی. پس چون این همه که گفتم کرده باشی خود را بر مهمانان حق مشناس ایشان را برخویشتن حق واجب دان.»

واضح است که مبحث بر سر میهمان کردن ومیهمانی است نه چیز دیگر

دلیل دیگر براین مطلب اینست که عنصرالمعالی برای عمل نزدیکی کردن در کتاب خود از لغات گرد آمدن ومجامعت استفاده کرده است نه «حرامی کردن» ص ۲۳۶ س ۱۳ و ص ۸۶ باب پانزدهم مثلا میتوان است بگوید «اگر با کسی بحرام گرد آیی» ومانند آن.

دیگر اینکه عنصرالمعالی اصولا میل به زنان و مردان را یکسان می انگارد ودر نرد وی جنس عملی به تنها حرام وقبیح نیست، بلکه فرزند خویش را نیز به این کار تحریص وتشویق میکند وی به پسرش اندرز میدهد که «اما از غلامان و زنان میل خویش بیک جنس مدار تا از هردو گونه بهره ور باشی ور دو گونه یکی دشمن تو نه باشند»

یا «وتابستان میل بغلامان ورمستان میل بزنان کن »ص ۸۶-۸۷

عقلا نیز محال است که کسی را به میهمانی طلب کند و بعد بجای بکار بستن دستور «اکرم الضیف» باوی عمل همخوابگی از طریق حرام انجام دهد

۴ - ص ۸۳ س ۱۰ بنده ای دارد بهایی بهایی صفت نسبی است به معنی گرانبها (تعلیقات ص ۳۱۹) بهایی در اینجا بمعنی فروختنی و فروشی است نه گرانبها وپرقیمت، دلایلی که این مطلب را ثابت میکند بدینقرار است

یکی استعمال آن در متون فارسی قدیم است «گفت اشتر بهایی [است؟ گفت] هست گفت بچند؟ گفت بدویست خریده ام با تو مساومت کنم.

اعرابی گفت بچهارصد درم نقد بمن دادی؟ [گفت دادم].»(۱)

---

۱ - قصص قرآن برگرفته از تفسیر عتیق سورآبادی ص ۲۴۱

یا این عبارت «امیرالمؤمنین گفت من برخاستم و درع برگرفتم تا به بازار بروم اعرابی از پیش من برآمد و گفت یاعلی این درع بهایی است؟ گفتم آری گفت بچندمیفروشی؟. .»(۱)

دوم اینکه عنصرالمعالی برای گرانبها لغت بابها و قیمتی را بکار برده است مانند :

«اگر خواهی که بچشم دوست و دشمن بابها باشی و درجهٔ تو از مردم عامه پدید باشد بر گزاف زندگانی مکن و ترتیب خویش نگاه‌دار . » ص ۶۳ س ۱۰ .

یا «وبندهٔ قیمتی خرکه گوهر هرکسی باندازهٔ قیمتش بود .» ص ۱۱۸ س ۱۸ .

سوم اینکه از عبارت کتاب نیز معنی گرانبها استنباط نمی‌شود، مخصوصاً در نسخهٔ «ل» و «ن» که بعد از «بهایی» این عبارت را افزوده‌اند . «دوهزار دینار بهای وی است .» حال اگر این جمله را به متن اصل مرتبط کنیم مطلب روشن‌تر می‌شود یعنی بدین صورت :

«حکایت چنانکه بروزگار جد من شمس‌المعالی خبر آوردند · که بازرگانی بخارا بنده‌ای دارد بهایی [دوهزار دینار بهای وی است ـ بهای وی دوهزار دینار] احمد سعدی این حکایت پیش امیر بگفت ...»

یعنی بنده‌ای دارد که می‌فروشد و فروشی است قیمتش دوهزار دینار است چون ممکن است بازرگانی بنده‌ای یابندگانی داشته باشد و نفروشد. بنابراین معنی « گرانبها » از عبارت « دوهزار دینار بهای وی است . » فهمیده می‌شود نه از کلمهٔ بهایی

۵ـ ص ۱۳۳ س ۱۵ ما را قطع افتاد یعنی «درنگ کردیم .» (سعید نفیسی، قابوسنامه ص«لو») رجوع شود به تعلیقات کتاب قابوسنامه ص۳۶۸

معنی جملهٔ «مارا قطع افتاد .» اینست که ما دوچار قاطعان طریق شدیم و دزدان برما چیره شدند .

از قطع‌الطریق علی‌السالکین· منعه (۲) و اخافهٔ گرفته شده است زیرا عبارت چنین است :

---

۱ ـ تفسیرا والفتوح ج ۸ ص۲۹۶

۲ ـ اقرب‌الموارد .

«تا اتفاق اوفتاد که آن سال که بحج همی‌رفتم از راه شام بردره‌وصل، ما را قطع افتاد وقافله بردند وعرب بسیار بودند وما با ایشان بسنده بودیم.»

در کلیله و دمنه چاپ استادمینوی ص ۴۰ چنین آمده است . «وهر که علم بداند و بدان‌کار نکند بمنزلت کسی باشدکه مخافت راهی می‌شناسد امـا ارتکاب کند تا بقطع و غارت مبتلا گردد »

۶ ـ ص ۱۹۰ س ۹ هزج مکفوف کف از جمله زاحیف «مفاعیلن » است و آن «انداختن حرف هفتم باشد از جزوی که رکن آخریـن آن سببی خفیف باشد و چون از مفاعیلن نون بیندازی مفاعیل بمانـد بضم لام و مفاعیل چون از مفاعیلن منشعب باشد آن را مکفوف خوانند یعنی حرفی از آن کـم کرده‌اند» (المعجم ۳۶) . بنابراین هزج‌مکفوف نام بحری است بروزن‌چهار بار مفاعیل . (لام مضموم است) تعلیقات قابوسنامه ص ۴۳۰ .

توضیح اینکه بحرهزج مکفوف هیچگاه به‌تنهائی در شعر شعرای ایران نیامده است یعنی شاعری تاکنون شعری یاغزلی نگفته است‌که مصراع هر بیت آن چهار بار مفاعیل (بضم لام) باشد مگر اینکه مفاعیل چهارم بسکون لام باشد‌که دراینصورت مکفوف با مقصور جمع شده است مانند

غم جان و غم عشق وغم دهر و غم یار دم سرد و رخ‌زرد وتن خوار ودلزار

مفاعیل مفاعیل مفاعیل مفاعیل مفاعیل مفاعیل مفاعیل مفاعیل

کف کف کف قصر

که ممکن است مکفوف با اخرب و محذوف نیز جمع شود (۱)

۷ـ لغت اوفتادن کـه در صفحهٔ ۲۸ و ۵۹ و ۲۳۶ و ۲۴۰ به معانـی مختلف آمده است مصحح محترم در فهرست لغات همه را به یك معنی گرفته و توضیح نداده است ؛ زیرا اوفتادن درصفحهٔ ۲۸ بمعنی فهمیدن است مثل «و تا نخواهند، کس را نصیحت مگوی و پند مده خاصه کسی را که پند نشنود که او خود اوفتد ...» یعنی خود او خواهـد فهمید که در ص ۱۳۵ نیز نظیر آن برهان تازی آمده است «من لم یؤدبه والداه ادبه اللیل و النهار .»

و در صفحهٔ ۵۹ س ۱۲ و ص ۲۳۶ س ۱۶ اوفتادن بمعنی سقوط کردن است و درصفحهٔ ۲۴۰ اوفتادن به معنی واقع شدن است و حال اینکه‌می‌بینیم در تعلیقات‌کتاب، لغات ساده‌تر ازآن را توضیح داده است مانند . ریح‌مندی ـ همیدون ـ فریشتگان ـ برنشستن ـ نماز دگر ـ سیاست و

(۱) رجوع شود به عروض همـایون و المعجم فی‌معـاییر اشعارالعجم

۸ ــ ص۲۰۴ س۴ ملاهی بمعنی لهوولعب است ودرجملهٔ «باید که اندر ملاهی ترا دست بود ، چیزی بدانی‌زدن . » از قرائن چنین برمی‌آید که در این‌جا بمعنی‌موسیقی وسازهای‌آن است وآلات‌الملاهی نیز بمعنی‌آلات موسیقی درفرهنگهای عربی‌آمده است (المنجد) . رجوع به‌تعلیقات ص ۴۴۳ شود .

توضیح این مطلب نیز اینست که ملاهی‌جمع‌مکسر است، هم برای ملهی (بفتح اول) که مصدرمیمی است وهم جمع مکسرملهی (بکسرمیم) است که اسم آلت وبروزن مفعل میباشد پس‌احتیاجی نیست براینکه بگوئیم از قرائن معلوم میشود یا ازفحوای عبارت مثلاً چنین به‌نظر میرسد ، حتماً عنصرالمعالی این دوفرق را می‌دانسته ولغت ملاهی را برآلات الملاهی ترجیح داده است[1]

ناگفته نماند که ملاهی در باب بیست وسوم ازکتاب قابوس‌نامه نیز بکار رفته است مانند

«وعلامت علامی که ملاهی‌را شاید نرم‌گوشت بود وکم‌گوشت بود، خاصه بر پشت وباریك انگشتان نه لاغر ونه فربه این‌چنین علام هرپیشه که دقیق بود رودآمورد خاصه جنبا گری[2]

۹ــ ص۲۰۳ س۵ شین یعنی زشتی وعیب ومقابل‌زین (بفتح راء) وزیست است بقیاس این‌کلمه شاید بتوان گمان کردکه در ضبط نسخهٔ «ل» زینی تناسبی لفظی رعایت شده‌است اگرچه درسبك این‌کتاب بندرت ممکن‌است. رجوع‌شود به‌تعلیقات ص۴۴۲

ظاهراً زینتی که درمتن اصلی‌آمده است ازتصرفات‌کاتب باشد و صحیح زینی است که در نسخهٔ «ل» آورده شده است بنابراین اگر بروش التقاطی عمل‌کنیم وزینی را بجای زینتی‌قراردهیم‌عبارت چنین‌میشود. « هر که ندیمی پادشاه‌کند چند خصلت اندر وی باید که بود، چنانکه‌اگر درمجلس‌آن‌خداوند را ازجلوس او (زینی) نه بود شینی نه‌بود »

زیرا در زبان تازی ، دوکلمهٔ زین وشین را غالباً باهم می‌آورند وازباب «تعرف الاشیاء باضدادها» ازیکی برای تعریف دیگری استفاده می‌کنند مانند. المعجم المفهرس لالفاظ الحدیث‌النبوی درباب شین‌گوید: ان حمدی زین‌وان ذمی‌شین و درباب زین‌آرد لك زین ، غیرشین .

درلسان‌العرب الزین‌خلاف شین. قال‌الازهری سمعت صبیاً من بنی

---

۱ ــ اقرب‌الموارد ، المنجد الابجدی

۲ ــ قابوسنامه ص۱۱۳ .

عقیل یقول لآخر وجهی زین ووجهك شین

درمقاییس اللغة یقال شأنه خلاف زانه

درفرهنگ البستان وجه فلان شین کمایقال وجه فلان زین

مجمع البحرین · الزین نقیض الشین

حدیثی است معروف که کونوا لنازیناً ولاتکونوا لنا شیناً

بنابراین تناسب لفظی، دراصل بین این دولغت وجودداشته وعنصرالمعالی بدان بی نظر نبوده است

۱۰ــ ص ۲۵۸ س ۸ لمیت بمعنی چرایی مأخوذ از لم ــ خزا ، تعلیقات ص ۴۸۳ .

بهتر است که در توضیح آن گفته شود که هرگاه «یاء» نسبت به «لم» متصل گردد «میم» آن مشدد خوانده میشود رجوع شود به لئالی المنتظمه حکیم سبزواری ص ۹۱ فی البرهان اللمی والانی و نیز حاشیه ملاعبدالله درمنطق و لغت نامهٔ دهخدا .

چند مطلب کوچك دیگر نیز هست که بواسطهٔ طول مقال از آوردن آن صرف نظر میشود

درپایان توفیق وکامیابی و سعادت برای استاد محترم آرزومندم واز خداوند متعال میخواهم که درآینده بتوانم ازآثار گرانقدر آن جناب بیشتر و بهتر بهره مند گردم

محمد پروین گنابادی

منشآت خاقانی

تصحیح محمد روشن

قسمت دوم

برخی از خصوصیتهای صرف و نحوی و لغوی و جز اینها

در برخی از موردها عدد با معدود مطابقت دارد

سه ارواح خزانهٔ حیات و چهار اجساد کان استقصات [۱] (ص ۲۲۱)

۱ــ در متنهای دیگر اسطقسات آمده.

هر

هر در اول جمع آمده است ۰ و درهر مصایبی مصالحی معد است وتعبیه. (ص ۹۵)

بایستی

این فعل در نثر معاصر اغلب به‌غلط بکار می‌رود و طرز صحیح استعمال آن مثالهایی است که اینك از منشآت نقل می‌شود ۰

نظر حسی بایستی، تا بدیدی که خادم در طرف هر اقلیم به طرف اقلام، چه دستمرد دعا و ثنا می‌نماید (ص ۲۱۲) که فعل پس از آن هم ماضی استمراری است (بدیدی) جز سلام و دعا عبارتی حاضتر بایستی تا شرایط خدمت درضمن آن مدرج کردی (ص ۲۹۳)

اندی که ، در صفحه ۲۸۷ آمده است

در ص ۲۲۶ به‌نامه‌های بزرگان همچون نامهٔ علی(ع) به مشرك روم و جز اینها اشاره می‌کند .

مع‌ماکه بجای بااینکه· مع‌ماکه‌راکب‌طهرالمعانی ومتن‌الحقایق است . . (ص۹۹)

مع‌ماکه وجودش سبب نزول‌قرآن بود (ص ۱۷۷) مع‌ماکـه معماگشای حقایق‌آفرینش است (ص۲۷۵) مع‌ماکه‌همت یمین‌الدوله محمود بود(ص۲۹۹) و رجوع به ص ۱۰۲ شود .

یمین‌الله وایم‌الله وبالله را در موردهای بسیاری برای سوگند یادمی‌کند. ص ۲۹۹ و ۲۹۵ و دیگر صفحه‌ها

بعدماکه نیز به‌جای پس ازآنکه درصفحه ۱۴۵ ودیگرصفحه‌هاآمده‌است کلمهٔ (صاف) به‌جای (صافی) در صفحه ۱۴۵ به‌چشم‌خورد .

ولی (صافی) هم در این متن به‌کار رفته است . (ص ۸۷)

با به معنی به و زمان زلفت بایادخاطر می‌آید . کهر بایادآوردکه . . . ص ۱۴۲ و دیگر صفحه‌ها .

هرآینه در صفحه ۱۳۶ چنین آمده است . در آن شهرهرآینه‌بـه‌مس کهر ، چنین بنوشتی .

میقات‌گاه . نیز در صفحه ۱۳۵ آمده است‌که همچون (صاف) از نـوع تصرفهای فارسی زبانان درکلمه‌های تازی است و همانند ماواگاه‌که در اشعار شاعران و به ویژه عطار بسیار آمده است .

الحاق ضمیر (ت) مفعولی به‌آخر فعل در نثر: والا به‌قهر قهقری بار آوریمت (ص ۱۱۰) .

ی شرطی : و اگر شنیده بودمی .. خوانده بودمی .. ص۱۴۷ و رجوع به‌ص ۱۵۰ و صفحه‌های دیگر شود .

الحاق (ی) مصدری یا اسمی به‌آخر صفت‌های عربی که نوعی از تصرف‌های فارسی زبانان در کلمه‌های عربی است وپای ازحد آزادمردی بیرون نهادن، چه سنت عالمی باشد ص ۱۰۳

ازروی شفقت اورا معلمی‌وساحی کرد . ص۱۰۲

ناقهی ـ ص ۲۸

استعمال مصدر جعلی (طلبیدن) بزرگان مراطلبیدند ص۱۰۱

استعمال بازآنکه بجای باآنکه ص ۲۷۱

درصفحهٔ۲۸۶ از گم‌شدن جامه‌دان خودکه به (مقامات نظم ونثر ورسالات تازی وپارسی محشو ومشحون بود) اشاره می‌کند و از بیماری خویش که بسیار وی را رنج داده سخن می‌گوید و ازخویش به«قالب موی مانند» تعبیر می‌کندکه درنگارش شرح حال وی بسیارسودمند می‌افتد .[۱]

(حقا) بصورت الف بی‌تنوین نصب به‌شیوهٔ متقدمان که نوعی تصرف‌است ص ۱۴۷

بلکه بصورت ۰ بل‌که .

به‌کار بردن قیدهای مرکب ازاسم عربی و (در ـ بر ـ برو ـ اندر وماننـد اینها) در وقت ـ بحق که باز از تصرف‌های‌فارسی زبانان در کلمه‌های تازی‌است. ص ۱۵۳

ترکیبهایی‌همچون ـ مع هذا (ص۱۵۵) لعل‌وعسی(ص۱۵۵) وترکیبهای فارسی مانند یادکرد ـ بازپس (ص۱۵۵) ـ

بازین همه، بجای : با اینهمه. ص۲۵۵

برخی ازقیدهای بزرگ : قطره قطره‌آب طراوت ازپشت دست ریـزان بندبند کمند ازگیسو در پای‌آویزان که مسجع هم هست. (ص۹۰)چون پری‌باز

۱ـ ازخوانندگان پوزش می‌طلبد اگر برخی ازموضوعها با هم درآمیخته است به علت یادداشتهای پراکنده‌بود وفرصت تنظیم صحیح آنها دست نمی‌داد از اینرو برخی ازموضوعهای صرف ونحوی با موضوعهای دیگر درآمیخته شده است .

گیسوان مشکین گشاده فرو گذاشته، چون کرم پیله چشمها سرمه کرده (ص۹۱)
چنانکه مولانا فرماید . رخ زعفران رنگ، آمدم خم داده چون چنگ آمدم
دیوان کبیر ص ۱۶ ج ۱ چاپ فروزانفر .

سجع و شیوهٔ نثر

شیوهٔ نثر خاقانی بیشتر مرسل است و گاه گاه به سجع می‌پردازد همچون
اطایب سعادات آسمانی ورعایت کرامات ربانی (ص۲۲۲ ودیگر صفحه‌ها). واکثر
نثر مرسل به کار می‌برد مانند حالی وساعتی پادشاه فرمود که (آن مبلغ هزار
دینار قرض خدمتکار) که به بغداد بر گرفته بود بی آگاهی خدمتکار بگزاردند
که سجع در عبارت دوم بتقریب طبیعی است وگر نه سایر مطلب مرسل است (ص
۲۲۳ و دیگر صفحه‌ها) وخلاصه هرچند درمشاب لغات نامانوس فراوان است
درعین حال شیوه نثر خاقانی روان وخالی از برخی تعقیدها است. وازتر کیبهـا
وکنایه‌هایی که نقل شده‌است بخوبی می‌توان به‌سبك وی پی برد .

ترکیبهایی که به‌احتمال قوی اختصاص به‌نثر خاقانی‌دارد و دیگران پیش از وی کمتر چنین ترکیبهایی ساخته‌اند :

درد زدگی (ص۱۴۲) محروم‌ماندگی (ص۱۵۰) نشان گاه (ص۱۵۱) احرام
یافته (ص۱۵۱) آسمان سایه (ص۱۵۲) تاییدرسان (ص۱۵۲) شاطر اری ـ مدحت
ساری ـ روح پیوند ـ وحی‌مانند (ص۱۵۲) سلامت کده (ص۱۵۳) وتر کیبهای
سیاری با (وار) (نامه‌وار ـ مشتری‌وار ـ بزرجمهروار ـ زردشت‌وار ـ بوبکر
قهستانی‌وار، مادریحیی‌وار (ص۹۵) (اسم خاص‌باوار) ص۱۵۲و۱۵۳ حیات عامی
(ص۱۵۴) عریستان (ص۱۵۴) وسواس آلوده (ص۱۵۵) نارپرس (ص۱۵۵) هم‌صف
(ص ۹۵) جحل‌سار (ص ۹۷) سرد نفس (ص ۹۷) طاووس زیب ـ طوطی
قیمت ـ شاهین همت ـ هم قران (ص۹۲) گرگ نهاد ـ یوسف خوار ـ منافق‌سار ـ
ملمع‌کار (ص۹۳) روز رویان ارم. آسمان پیما ـ زمین نورد (ص ۹۴) ، بهشت
زیب ـ سوزن شکاف ـ سوس‌بو ـ توس‌خو ـ گورسرین ـ حوراسیما ـ سنبله بالا ـ
عقرب گیسو ـ قوس ابرو ـ حوت اندام ـ قاقم عارض ـ قندزمژگان (ص ۹۰و۹۱)
کوفته طبع ـ بیمارتن ص۲۹۳ ـ انبارخانه (ص۲۹۴) بیمار چهره ـ شیفته‌وار ـ
کوکنارخوار (ص۲۹۵) آسمان شکوه ـ عرش‌جلالت ـ دریاسیاست ـ کوه سیادت
(ص ۲۸۰) ـ دوست روی ـ مهرخوی. (ص۲۸۰) نوح‌عصمت (ص۱۹۲) راه توشه
(ص ۲۹۰) دیرمان (ص ۲۸۷) هم برهان (ص۳۳۷).

کنایه‌هایی که به‌عنوان نمونه به‌نظر خوانندگان ارجمند می‌رسد عجز آورده، وتیغ انداخته (ص۲۸۱) سپرافکنده (همان‌ص) چشم داشت، چنان‌است (ص۱۳۵).

آتش‌انگیختن‌وغبارانگیختن(ص۱۰۳) به‌کارداشتن (ص۱۴۷) به‌کاربردن (ص۱۷۹) دامن‌درکشیدن(ص۱۵۰) دست‌بداشتن، به‌دست‌کردن، (همان صفحه) خط نسخ درکشیدن (ص۱۵۱) ـ عنان سپردن ـ برحاشیه افکندن (ص۱۵۵) به‌سر ایستادن ـ برسردوپا نشستن . (که ازآیین‌های‌متداول‌عصرهم بوده‌است) از دست برخاستن (ص۲۸۱)ازپای برآمدن (همان صفحه) دل دادن(ص۲۱۲) و هزاران‌کنایهٔ‌لغوی دیگرکه آقای روشن به‌دقت تمام‌آنها را در فهرست لغات آورده‌اند

فعلهای پیشوندی هم بگونه‌های مختلف در این متن دیده می‌شود

چون : درساختن ـ درآموختن (ص ۲۸۰) درگذشتن . در پذیرفتن (ص۲۲۷) درنوسیدن . درپوشیدن (ص ۳۰۴) باز دانستن (ص۲۸۰) باز ماندن (ص ۲۷۱) باز رهیدن بازیافتن فرو ماندن (ص ۲۷۲) برتافتن برآوردن(ص۲۹۰) وصدها فعل‌پیشوندی دیگرکه یادکردن به درازی سخن می‌کشد

سزا بود درفهرست لغات مصدر گزیردن هم‌که درمتن فعلهای آن به‌کار رفته نوشته‌می‌شد

فعلهایی در چندین جا بدینسان به‌کار رفته است‌که شایـد بتوان‌گفت ، ازمصدرگزیردن است : اگردیده را از چراگاه انس نمی‌گزیرد، از چـراغ یکشبه چه می‌کنی؟ (ص ۱۱۸) تادراین‌مهواةآفات‌که شروان است، محیم‌داری ازچنان ملجایی نگزیرد ... ترا درچنین‌کاریری ازچنین چراغی نگزیرد (ص ۱۱۹) مسافرکاروانی را ازنان وماه‌نگزیرد(ص۲۹۰) درحاشیه‌برهان گزیردن (به‌نقل از اسشق ص ۹۱۹ آمده‌است) .

رفیقا چندگویی‌کو نشاطت بنگزیرد کس ازگرم آفروشه
ص۴۲ گریهٔ رودکی حطیب رهبر

در چاپ مسکو بنگزیرد است و رجوع به ص ۲۹۰ و ص ۲۱۰ منشآت شود .

ابن بجدة (بضم ب وفتح‌آن) درفهرست لغات بغلط ابن نجدة چاپ شده است . ولی درمتن صحیح است .

درصفحهٔ ۲۷۹ شعر تازی ·

فالنار بالماء الـذی هو ضدها

یعطی النصاح و طبعها الاحراق

به‌صورت شر چاپ شده و درفهرست اشعارعربی هم نیامده بلکه در ذیل فهرست احادیث وجمله‌های عربی در ص ۷۲۴ آورده شده‌است .

اهبت که به‌معنی عده و بسیج است از (اهب) درهمه جا مشددآمده و (ب) تشدید دارد به‌صورت (اهبت جهانداری) ص ۲۸۳ و دیگرصفحه‌ها . با اینکـه آقای روشن منتهای طاقت بشری را در درستی چاپ کتاب ازهمه جهات وحتی نقطه‌گذاری به‌کار برده‌اند بازهم برخی از غلطهای چـاپی همچون (قمطه) ص ۲۳۷ ومیاس (ص ۲۷۶) و ساربجای یسار (ص ۲۳۴) ولزن بجای لون (ص ۲۳۵) پیش آمده که درچنین متنی بزرگ باید غلطگیری آن را ازمعجزات شمرد زیرا کمتر کتاب فارسی ممکن است چاپ شود وازغلطهای فراوان چاپی درامان بماند و درهرحال کارآقای روشن ازهرحیث درخورستایش است . واین گونـه خرده گیریهای کوچك هیچگاه از میـزان رنج و زحمت و کوشش بیدریـغ ایشان نمی‌کاهد .

استعاره‌هایی از این‌گونه :

معرس ملك وملت ــ دست همت . پای عزیمت ــ دست‌اتفاق‌نقاب موانع ــ بیکرمراد (ص ۲۸۱) آینه مخیله‌ــ چراغ مفکره ــ خریطه حافظهٔ (همان صفحه) ــ عوده عمر ــ سبحه جان (ص ۲۹۰)

کلمهٔ (ام‌الخبائث) راکه حافظ به‌کار برده دراین متن هم می‌بینیم (ص ۱۹۹ و ص ۲۶۸ وآن را مرادف زهبها می‌داند .

برخی از ابدالهاکه شاید نشانهٔ لهجه‌ها باشد ازقبیل‌دریاود به‌جای‌دریابد و باز یاوند (ص ۱۶) نیزدراین متن‌هست (ص ۲۰۱ وصفحه‌های دیگر) . درصفحه ۸۶ از (گردم کاشان) نام می‌برد. درصفحه۱۹۲ خاقانی‌ازشروان بدینسان‌شکایت آغاز می‌کند این تحیت صادراست ازبن‌صوب ناصوابی وخطهٔ بی‌خطری‌مکمن ظلم ومسکن نفاق، وبال جانهٔ افاضل و بیت‌الشرف سفهاء اعنی شروان . و در صفحهٔ ۱۹۳ کالای دانش را درآنجاکساد می‌خواند و می‌نویسد : «ای برادران یوسف همت، چونید وچگونه‌اید ؟ آنجاکـه شمایید، روز بازار مردمی چون است ؟ نرخ وفا چگونه است ؟ متاع دانش چون می‌خرند ؟ اینجاکه منم باری عجب‌کساد است . دانیدکه جزشما کس ندارم ...» و از وضع گرفتاری‌خود در

«سردسیر حادثات» شکایت می‌کند. واز این متن می‌توان دربارهٔ وضع محیط اجتماعی و زندگانی شاعر نیز اسنادی بدست‌آورد چنانکه وی در ص ۸۰ عصر خویش را بدینسان معرفی می‌کند یك صدف بی و هزار نهنگ و دور، دور بی‌هنران و کار، کار بدگهران.

باری دربارهٔ این متن مهم با اینکه مصحح محترم ۴۱۴ صفحه تعلیقات دقیق نوشته‌اند بازهم نسبت به‌مطالب فشردهٔ متن خواه از لحاظ تعبیرات لفظی وخواه ازنظرموضوعهای مهم علمی آن قدر مطلب هست که این صفحه‌ها اندك جلوه می‌کند وخوانندهٔ تشنهٔ معرفت را سیراب نمی‌کند ونیاز به‌شرحی دارد که چندین برابر متن باشد. والبته این‌چنین شرحی نیاز به‌بررسیهای دقیق‌چندین ساله دارد همچنان‌که آقای روشن در راه به دست دادن چنین متنی توفیق یافته‌اند.

علیقلی خواشر

بررسی کتابهای درسی

قسمت دوم

۸ــ درصفحهٔ ۹۶ جغرافیای چهارم چاپ۴۷، شهر بارمن Barmen از مراکز بافت پارچه‌های ابریشمی آلمان محسوب گردیده ودرصفحهٔ۷۴ جغرافیای پنجم چاپ همانسال نام این‌شهر برمن Bremen نوشته شده‌است معلوم است‌که مؤلفان جغرافیای چهارم تصور کرده‌اند بارمن همان برمن‌است واین اتحاد بلدتین دانش آموز را نیز گمراه میکند ما ناچاریم دراین‌باره توضیح دهیم‌که بارمن نام قدیمی‌یك‌شهر کوچك آلمانی است‌که امروزجزو ووپرتالWuppertal میباشد واصلاً شهرصنعتی‌هم نیست ولی برمن‌که فرانسویهاآن را Brême می‌گویند یك شهرصنعتی است‌که درکنار رود ورز Weser در شمال غربی‌آلمان قرارگرفته است.

۹ــ درصفحهٔ ۹۶ جغرافیای چهارم چاپ ۴۷ نوشته‌اندکارخانه‌های تهیهٔ پارچه‌های پشمی ایتالیا در نواحی پیه من وتسکان واقع شده‌اند ولی در صفحهٔ ۱۰۳ جغرافیای پنجم چاپ همانسال می بینیم درایتالیا یك شهراست‌که مرکز بافت پارچه‌های پشمی است و نام‌آن شهرمیلان است‌که در ایالت لمباردی است نه در پیه من و نه درتسکان!

۱۰ـ با اینکه ژاپن درتهیه ابریشم طبیعی مقام اول را دردنیا دارد و محصول آن بنا بر مندرجات صفحه ۲۱۸ جغرافیای پنجم به امریکا صادر میشود ولی درفهرست صادرات ژاپن ذکری ازابریشم نشده است

۱۱ـ بموجب مندرجات صفحه ۱۰۰ جغرافیای چهارم چاپ ۴۷ کارخانه‌های بزرگ پارچه‌های ابریشمی ایتالیا درشهرهای تورن و برگام میباشند ولی جغرافیای پنجم چاپ همانسال محل کارخانه‌های پارچه‌های ابریشمی ایتالیا را درشهرهای میلان ـ فلورانس ـ ناپل ـ جنو نشان میدهد وشهرهای تورن و برگام به عقیدهٔ نویسندگان کتاب اخیر مرکز کارخانه‌های پنبه بافی است نه ابریشمی؛ به نوشتهٔ کدام باور کنیم ؟

۱۲ ـ طبق صفحهٔ ۱۰۰ جغرافیای سال چهارم چاپ ۴۷ مرکز بافت پارچه‌های ابریشمی انگلستان ناحیهٔ ناتینگام است ولی بنابرمندرجات صفحهٔ ۲۰ جغرافیای سال پنجم چاپ همانسال مرکز بافت پارچه های ابریشمی کاونتری است

آیاکاونتری نام دوم ناتینگام است یا برای خودش جائی دیگراست ؟

۱۳ ـ طبق مندرجات صفحهٔ ۱۱۳ جغرافیای سال چهارم محصول ذغال سنگ ولیگنیت کشورهای متحدهٔ امریکا درسال ۴۰۰ میلیون تن ومحصول ذغال سنگ ولیگنیت روسیهٔ شوروی ۵۰۰میلیون تن‌است خوانندگان کتاب با توجه بهاین دو رقم لابد روسیه شوروی را ازاین حیث مقدم به امریکا می‌شمارد ولی خواننده اشتباه میکند زیرا درصفحه۱۱۴ همان‌کتاب وصفحه ۱۶۴ جغرافیای سال پنجم امریکا را حائز مقام اول دانسته‌اند حالا دلیل آن چیست باید از مؤلفان محترم پرسید

آقایان مؤلفان محترم مگرملاك شما ارقام نیست لامحاله ارقام خودتان را که خدا میداند درست است یانادرست، میزان وملاك اولویت قراردهید

۱۴ـ محصول ذغال سنگ فرانسه درکتاب چهارم صفحهٔ ۱۱۶ معادل ۶۰ میلیون تن درسال ودرکتاب پنجم صفحهٔ ۴۶ معادل ۴۷/۵ میلیون تن‌در سال ذکرشده و هردوکتاب چاپ ۴۷ میباشد اختلاف فاحش بین دو رقم خواننده را نسبت به صحت هردو رقم مردد میسازد زیرا اگر نویسندگان به حقیقت دسترسی داشتند در یك رقم توافق میکردند

۱۵ ـ در صفحه ۱۱۷ کتاب جغرافیای سال چهارم وسعت معادن ذغال سنگ چین ۶۰۰ هزارکیلومتر مربع و در صفحه ۲۳۶ جغرافیای سال پنجم

۷۰۰ هزار کیلومتر مربع تعیین‌شده هردو کتاب نیز دریک سال به‌چاپ رسیده است

۱۶ ــ بموجب مندرجات صفحه ۲۲۱ جغرافیای پنجم مجمع ملی چین هر سال یک‌بار منعقد میشود ولی در صفحه ۱۱۶ تاریخ عمومی سال ششم سطر ۱۲ و ۱۳ نوشته‌اند که جلسات مجمع مذکور درهر دوسال یکبار منعقد میشود کدام را باور کنیم؟

۱۷ ــ بموجب مندرجات صفحهٔ ۲۲۶ جغرافیای پنجم نخستین بار دریانوردان پرتقالی در ۱۵۵۷ میلادی به‌چین رفته‌اند ولی در تاریخ سال ششم ادبی صفحه ۱۱۳ نوشته‌اند که این واقعه در ۱۵۱۷ اتفاق افتاده‌است!

۱۸ ــ هکذا تاریخ ورود ۷ کشتی جنگی کشورهای متحدهٔ امریکا به آبهای ژاپن که درسرنوشت این کشور اثر مهمی برجای گذاشته است در صفحهٔ ۲۰۷ جغرافیای سال پنجم ۱۸۵۳ و در صفحهٔ ۵ ۱ تاریخ عمومی سال ششم ۱۸۵۴ است دراین سه مورد اخیر تکلیف‌دانش‌آموز راجه کسی باید معین کند؟

۱۹ ــ درصفحهٔ ۲۰ و ۲۱ جغرافیای سال پنجم قند وشکر جزو صادرات ودرصفحه ۲۵ همان کتاب جزو واردات انگلستان است

۲۰ ــ درصفحه ۲۷۴ جغرافیای سال‌ششم چاپ ۴۹ میخوانیم که‌محصول گندم ترکیه بسیار مهم ومقدار آن در سالهای اخیر بقدری زیاد شده که صدور آن از یک میلیون تن بیشتر است ولی درصفحهٔ ۲۷۹ همان کتاب گندم جزو واردات این کشوراست وجزو صادرات نمیباشد!

۲۱ ــ بموجب مندرجات صفحهٔ ۳۷ جغرافیای سال پنجم ناپلئون بناپارت دراثر خدمات برجسته‌ای که انجام داده به‌ریاست جمهوری‌فرانسه رسیده است

ما تا به‌حال نمی‌دانستیم و درهیچ کتاب دیگری ندیده بودیم که ناپلئون بناپارت رئیس‌جمهور فرانسه بوده‌است و این کشف تازه وسیله مؤلفان ایرانی بسیار جالب توجه است

۲۲ ــ محصول شراب فرانسه بموجب صفحهٔ ۵۱ جغرافیای سال پنجم چاپ ۴۷ معادل ۵۲ میلیون هکتولیتر وبرابر صفحهٔ ۹۶ همان کتاب ۵۳ میلیون هکتولیتر است

۲۳ ــ می‌دانیم که برای تعیین جمعیت نسبی هر کشور قاعده براین است که تعداد جمعیت را برمساحت کشور (برحسب کیلومترمربع) تقسیم می‌کنند جمعیت انگلستان درکتاب جغرافیای سال‌پنجم ۵۳/۵۴ نفر ومساحت آن ۲۴۴ هزار کیلومترمربع تعیین شده‌است که اگرطبق قاعده بالاعمل کنیم جمعیت‌نسبی

آن ۲۲۱ نفر می‌شود ولی درهمان کتاب جمعیت نسبی این کشور ۲۰۹ نفر قلمداد شده است ما پیشنهاد می‌کنیم این قبیل کتابها را قبل ازچاپ بدهند یك بچه دبستانی که اعمال اربعه را بلد است ازنظر ارقام وارسی کند.

۲۴ـ فرض کنیم جمعیت نسبی انگلستان همان ۲۰۹ نفر باشد که آقایان مرقوم داشته‌اند درهرحال ازجمعیت نسبی ایتالیا که طبق صفحهٔ ۹۱ و۹۲ همان کتاب ۱۶۸ نفر است بیشتر می‌باشد ولی بعقیدهٔ مؤلفان جغرافیای سال پنجم ۲۰۹ >۱۶۸ اگر باور نمی‌کنید عین عبارت را از صفحات ۹۱ و ۹۲ کتاب می‌آوریم «جمعیت ایتالیا بیش از ۵۲ میلیون نفر و نسبت به‌وسعت آن ازجمعیت انگلیس وفرانسه بیشتراست».

۲۵ـ درصفحهٔ ۱۴۶ جغرافیای سال پنجم چنین می‌خوانیم: «قسمت عمدهٔ کناره‌های کشورهای متحدهٔ امریکا در کنار اقیانوس آرام بریده و عمق آن برای کشتیرانی وایجاد بندر بسیار مساعد است» درصفحه ۱۷۹ همان کتاب ضمن بحث از سواحل همان کشور به این جمله برمیخوریم «سواحل اقیانوس آرام بیشتر کوهستانی و بعلت کمی بریدگی برای کشتیرانی کمتر مناسب است» آدم تا نبیند نمی‌تواند باور کند که نویسندگان یك کتاب سعی کنند که دائماً نوشته‌های قبلی خود را نقض کرده و مطالب کتاب را از اعتبار بیندازند.

۲۶ـ درصفحه ۱۷۰ جغرافیای سال پنجم ضمن بحث از صنایع فلزکاری امریکا میخوانیم «اولین کارخانه ذوب فلز درسال ۱۸۴۰ به‌ظرفیت ۱ تن در روز ایجاد شده وتوسعهٔ آن تااوایل قرن ۱۹ بسیار بطی بوده ...»

آقایان مؤلفان محترم کارخانه‌ای که بنا بنوشته خودتان در ۱۸۴۰ یعنی دراواسط قرن ۱۹ تأسیس گردیده توسعهٔ آن تا اوایل قرن ۱۹ چطور می‌تواند بطی باشد؟ مگر کارخانه ذوب فلز اول توسعه می‌یابد بعد تأسیس می‌شود؟ یا قرن ۱۹ برخلاف قرن‌های دیگر از اواسط خود شروع می‌شود بعد به اوایلش می‌رسد؟

۲۷ ـ بموجب صفحهٔ ۱۶۶ جغرافیای سال پنجم ژاپن ازحیث تولید نیروی برق درجهان واجد مقام چهارم است واولویت کشورها ازحیث مقدار تولید نیروی برق سالانه بدین ترتیب است «ممالك متحدهٔ امریکا ـ شوروی ـ انگلیس ـ ژاپن ـ آلمان غربی ـ کانادا» ولی درصفحهٔ ۲۱۴ همان کتاب ژاپن از این حیث به‌مقام ششم تنزل می‌کند وترتیب قبلی بهم می‌خورد وبه‌این صورت درمی‌آید «ممالك متحدهٔ امریکا ـ شوروی ـ انگلیس ـ کانادا ـ آلمان غربی ـ ژاپن».

آقایان مؤلفان محترم شما که از حقیقت امور در قم واقعی تولید نیروی برق کشورها خبر ندارید مگر مجبورید که کشورها را درجه بندی کنید!

۲۸- استان بدون جنوب و کشور بدون جنوب.

شاید کسی باور نکند که ممکن است کشوری یا ایالتی از چهار جهت اصلی که شمال و جنوب و مشرق و مغرب است فقط سه جهت داشته باشد ولی با ذکر مثالهایی آنرا نشان می‌دهیم تا این شك از بین برود مثال از جغرافیای پنجم صفحه ۸۵ دربارهٔ حدود ایتالیا (از شمال محدود است به کشور سویس و اتریش و از شمال شرقی به یوگسلاوی و از مشرق به دریای آدریاتیك و از مغرب به مدیترانه عربی (دریای تیرنی) و از شمال غربی به فرانسه) والسلام

مثال از جغرافیای ششم صفحه ۷۱

«استان تهران از شمال محدود است به مازندران و گیلان و از مشرق به فرمانداری کل سمنان و استان اصفهان؛ و از مغرب به فرمانداری کل لرستان؛ و همدان) والسلام

پس کشور ایتالیا و استان تهران از جنوب به کجا منتهی می‌شوند؟

۲۹ - بطوریکه در حدود تهران ملاحظه فرمودید بنظر آقایان مولفان جغرافیا اصفهان درشرق تهران است و لرستان در مغرب تهران است.

اگر از دهقانان ولایات غربی که همه ساله پس از برچیدن خرمن بقصد زیارت امام هشتم علیه‌السلام از طریق تهران به مشهد مقدس روانه‌اند سوال شود که بین تهران و مشهد اصفهان را هم دیدید تعجب خواهند کرد چونکه جغرافیا نخوانده‌اند و از حال و اوضاع کشور خود بی‌خبرند!

ما ناچاریم حدود واقعی استان تهران را برطبق نقشه‌های رسمی ذیلا بنویسیم تا مولفان جغرافیا هم یاد بگیرند. استان تهران از شمال محدود است به مازندران و گیلان از مشرق به فرمانداری کل سمنان و از جنوب به استان اصفهان و فرمانداری کل لرستان و از مغرب به فرمانداری کل زنجان و فرمانداری کل همدان.

۳۰- هر کسی فصول مربوط به استانها و شهرهای ایران را مطالعه کند از یك نواخت نبودن اطلاعات جمع‌آوری شده متعجب خواهد بود مثلا اگر قرار است دانش‌آموزان از ارتفاع شهرهای ایران یا شهرهای مهم ایران باخبر شوند چه دلیلی دارد که ارتفاع شهرهای قم و کاشان و زنجان و چندشهر دیگر را بنویسند ولی ارتفاع شهرهای قزوین و کرمان و مشهد، اصفهان و نیز بسیاری از شهرهای مهم دیگر را ننویسند.

امروزه تعیین ارتفاع نقاط مختلف کره زمین کار سهلی است واسباب آن هم چندان گران نمی‌باشد و مراجعه به تقویم های بانك ملی هم می‌تواند این مشکل

را حل کند

همینطور است حدود شهرها و استانها و فرمانداریها. اگر طبق بر نامه وزارت آموزش و پرورش یا از نظر مؤلفان کتاب جغرافیا دانش آموز سال ششم باید حدود استانها و شهرها و فرمانداریها را بداند چرا درمورد کردستان و همدان و خوزستان و بلوچستان و سیستان و چند جای دیگر حدودی تعیین نشده ولی حدود سایر مناطق درست یا غلط تعیین گردیده است؟

۳۱ــ وقتیکه بموجب صفحهٔ ۷۱ جغرافیای سال ششم چاپ ۴۹ حد جنوبی شهرستان تهران را شهرستان شهرری بدانیم دیگر نمی توانیم شهرستان قم را (صفحه ۸۰ همان کتاب) ازشمال به شهرستان تهران محدود سازیم زیرا بین تهران و قم شهرستانی بنام ری هم وجود دارد!

۳۲ ــ درصفحهٔ ۹۸ جغرافیای سال ششم درتوجیه علت رواج زبان ترکی در آذربایجان چنین آمده است «در عصر مغول بواسطهٔ موقع طبیعی و اهمیت ارتباطی مورد توجه واقع شده و شهرهای مختلف آن مرکز توقف قشون مغول بوده و همین امر عامل مهم رواج زبان ترکی در این استان بزرگ شده است» ما از آقایان مولفان محترم و مطلع در زبانشناسی می پرسیم توقف قشون مغول چرا سبب رواج زبان مغولی نشد ولی سبب رواج زبان ترکی شد؟ آیا یک مغول، زبان یک ترک را می فهمد ؟

۳۳ ــ درصفحهٔ ۱۷۹ جغرافیای ششم متوسطه یکی از بهترین پوستهای گوسفندان ایران (قره گل سرخی) معرفی شده که اشتباه است آن کاسه و بشقاب چینی است که گل سرخی آن معروف است ولی نام نژاد گوسفندانی که پوست آنها معروف است قره گل سرخسی است و سرخس از شهرهای مرزی خراسان است

۳۴ ــ در صفحهٔ ۲۸۳ جغرافیای ششم ضمن تعریف کلی از آب و هوای سرزمین روسیهٔ شوروی درسطر ۱۳ چنین آمده است

« درجهٔ حرارت و خشکی هوا در نواحی شرقی بیشتر است » ولی از سطر ۲۱ همان صفحه معلوم می شود که این تعریف کلیت ندارد زیرا در بارهٔ سرزمین توندرا که قسمت مهمی از خاک روسیه است چنین نوشته شده است. «از مغرب به مشرق خشکی و شدت سرمای آن افزایش می یابد . »

ملاحظه می فرمائید در بارهٔ آب و هوای یك کشور و دریك صفحه از کتاب دو نظریه ابراز می شود دریك سطر آن اگر از مغرب به مشرق برویم هوا گرمتر می شود و در ۸ سطر پائین تر اگر ازمغرب به مشرق برویم هوا سردتر می شود!

۳۵ ـ ازمندرجات صفحه ۲۳۴ و ۲۳۵ جغرافیای ششم ومقایسه مطالب با همدیگر ماهرچه فکر کردیم چیزی نفهمیدیم. یکجا دربارهٔ صادرات ایران نوشته‌اند: «بطور کلی ایران باا کثر کشورهای جهان روابط بازرگانی دارد و بازارفروش محصولات آن بیشتر درکشورهای انگلیس، اتحادشوروی، امریکا، ژاپن، فرانسه، آلمان، هندوستان، پاکستان، عراق، ترکیه، افغانستان و شیخ‌نشین‌های عربی‌خلیج فارس‌است.» ولی درذیل عنوان (مشتریان‌عمده ایران) چنین آمده‌است. «چون‌کشور ایران یکی‌ازتولید کنندگان مواد کشاورزی و حیوانی است بیشتر مشتریان ایران کشور های صنعتی هستند که به مواد خام احتیاج دارند ومهمترین آنها عبارتند از اتحاد شوروی، فرانسه، آلمان غربی، چکسلواکی، ایتالیا، ژاپن، لهستان ومجارستان»

ما نفهمیدیم اگر چکسلواکی، ایتالیا، لهستان ومجارستان ازمشتریان‌عمدهٔ کالای ایران‌هستند چرا نام آنها جزو کشورهائیکه بازارفروش‌محصولات‌ایرانی‌می‌باشد وخریدار امتعهٔ ایران می‌باشند نیامده است، مگرخریدار همان مشتری نیست؟ همین‌اشکال درمقایسه کشورهائیکه کالاهای خودرا به‌ایران می‌فروشند ونام آنها درذیل‌عنوان(مشتریان عمده‌ایران) آمده بچشم‌می‌خورد وناچاریم‌سوال کنیم‌اگر بانوشته‌خودتان هلندوچکسلواکی وبلژیك وسوئدوسویس‌ازکشورهائی‌میباشند

که‌ایران احتیاجات خود را از آن‌کشورها وارد می‌کند چرا نام آنها در فهرست‌کشورهائیکه زیر عنوان (واردات) نام برده‌شده، منظور نیست؟ ضمناً درمورد اینکه مؤلفان محترم مشتری‌را هم بمعنای خریدار وهم‌بمعنای‌فروشنده گرفته‌اند تذکری داده و می‌گذریم زیراقصد ما بحث معنوی نیست

۳۶ ـ درتعریف‌آب‌و هوای‌بعضی مناطق وشهرها بهاین جمله‌برمی‌خوریم «گرم و مرطوب و ناسالم است» اگر ما بیست‌سال پیش‌از این عباراتی از این قبیل درکتابهای جغرافیا می‌نوشتند منظور از ناسالم بودن هوا مالاریائی بودن پشه‌ها بود ولی امروزه که مالاریا از شهرها رخت‌بربسته، نمی‌دانیم مقصود از ناسالم‌بودن هوا چیست؟ اگرگرما ورطوبت‌است‌که آن راهم‌نوشته‌اید لازم‌است توضیح داده شودکه آبهای‌آن مناطق یا هوای آن‌شهرها به‌کدام‌میکرب آلوده است یا حشرات آنجا ناقل‌کدام بیماری می‌باشد؟

۳۷ ـ آقایان مؤلفان جغرافیای ششم در فصول مربوط به اقتصاد ایران مخصوصاً ازنظر آماری نتوانسته‌اند اطلاعات‌مفیدی‌دراختیاردانش‌آموزان بگذارند

وارسیمای اقتصادی وصنعتی کشور پرده بردارند درست است که از بعضی کارخانه‌ها مانند گودرن ـ لاستیك سازی ـ تولیدارو ـ قند ـ سیمان و پارچه‌بافی وغیره و نیز از محل آنها نام برده‌اند ولی از این نامها چه‌علمی عاید دانش‌آموز می‌شود؟ دانش‌آموز می‌خواهد بداند این کارخانه‌ها چقدر تولید می‌کنند و چند درصد احتیاجات داخلی را برطرف می‌سازند و چه‌مقدار از محصول آنها به خارج صادر می‌گردد؟ مگر منظور از جغرافیای اقتصادی پی‌بردن به این مسائل نیست؟

آقایان مؤلفان محترم شما کدامیك از این مسائل را روشن کرده‌اید؟ و به دانش‌آموز کنجکاوی که می‌خواهد کشور خود را از روی نوشته شما بشناسد چه‌جوابی می‌توانید بدهید؟ بلی فقط درمورد ۶ کارخانه سیمان ظرفیت روزانه آنها را نوشته‌اید تازه از آن هم اطلاعی که بدرد نخورد عاید نمی‌شود زیرا دانش‌آموز می‌خواهد میزان تولید را بداند نه ظرفیت را. ظرفیت غیر از تولید است و بگفتهٔ منطقیون آن بالقوه است و این بالفعل!

آیا بهتر نبود بجای اینکه کتاب جغرافیای سال ششم را ازمطالب مبتذل و پیش‌پا افتاده و غیرلازم از این قبیل:

(در بناهای کهنه کاشان عقرب بسیار دیده می‌شود).

(بادام، فندق، گردو، قیسی، گوجه، انجیر خشك و کشمش وامثال آنها را خشکبار نامند).

(در سالهائی که محصول غلات کم باشد می‌توان از سیب‌زمینی استفاده کرد)

(در ایران آبیاری بوسیله رودها ـ قناتها و چاهها انجام می‌گیرد.)

(برای استفاده از آب رودها نهرهائی از رود جدا کرده و آب را به‌زمین‌های دوردست می‌رسانند).

(در زمین‌های کوچك سبزیکاری با آلات وادوات کوچك دستی مانند بیل وکلنگ زمین را زیرو رو کرده و برای کشت آماده می‌کنند):

(برنج یکی از مهمترین محصولات غذائی است)

پر کنید وضع مملکت را از نظر اقتصاد و صنعت روشن کرده و چهرهٔ صنعتی آن را نشان بدهید؟

شما صفحات بسیاری را به‌تعریف شخم و تعریف بذر و تعریف دهقان و این قبیل چیزها اختصاص داده و هیچ فکر نکرده‌اید که این مطالب را برای

محصل ششم ادبی می‌نویسید .

شما حتی صادرات و واردات را برای محصل‌ششم ادبی تعریف کرده‌اید «کلیه کالاهائی‌که ارکشور بخارج فرستاده می‌شود صادرات وآنچه ار خارج به این کشور وارد می‌گردد واردات نام دارد»

گویاشمامؤلفان‌محترم‌خواسته‌اید دستوردولتر*را بکار بندکه گفته‌است «اگر می‌خواهی با من حرف بزنی قبلا اصطلاحاتی راکه بکار میبری تعریف کن» ما به‌تعریف‌اصطلاحات ایرادی نداریم ولی اگر این اصطلاحات رابابد تعریف‌کرد جای آن‌کتاب جغرافیای سال ششم ادبی نمی‌باشدزیرا محصل سال آخر متوسطه‌که صدها بار نام صادرات و واردات را درکتابهای درسی‌خوانده لابد مفهوم و مصداق‌آن‌را می‌داند سخن را با خلاصه‌ای ارآنچه نوشتیم‌خاتمه می‌دهیم . بطوریکه خوانندگان محترم ملاحظه فرمودند پاره‌ای ار مطالب جغرافیا بادانشها علناً معارض و گمراه‌کننده‌است پاره‌ای دیگر مخصوصاً در قسمت اقتصاد صنعت ویا خالی ار حقیقت بوده وخود مؤلفان چنانکه شرح‌دادیم بطلان آنها را ثابت‌کرده‌اند ویا حاکی ار اطلاعاتی است‌که مربوط به امرور نمی‌باشد وارایبن‌جا ما به بی‌اعتباری سایر مطالب این‌کتاب‌ها در مواردمربوط به صنعت و اقتصاد پی‌می‌بریم منتهی آن مطالب در این‌کتاب تکرار نشده‌اندتا بطلان آنها مانند موارد مشابه خود بخود ثابت شود

ما قصد ومجال تفحص وتجسس‌نداشته‌ایم‌که نسبت به همهٔ مطالب‌کتابهای درسی جغرافیا اظهارنظر کنیم و بطوریکه در مقدمه عرض شد مقصود ماآن بود که بی‌اساسی گفته‌های مؤلفان را باستناد گفته‌های‌خودشان آشکار سازیم واینکه متعرض سایر مطالب نشده‌ایم دلیل بر صحت آنها نخواهد بود

ار قدیم گفته‌اند مشت‌نمونه‌خروار است بنابراین سایر مطالب‌کتابهای مورد نظر را می‌توان ار همین نمونه‌هاکه آوردیم قیاس‌کرد و به‌درجه اعتبار آنها پی‌برد و تصور می‌کنیم همین اندازه‌کافی باشدکه نظر اولیای اموروسایر صاحبنظران به وضع‌کتابهای درسی معطوف و اهمیت امر مکشوف گردد .

---

* Français Marie Aranet Voltaire نویسنده و فیلسوف قرن۱۸ فرانسه .

باستانی پاریزی

خود مشت و مالی

(Autocritique)

-۳-

مسائل تاریخی کمتر قطعیت دارد

نحوهٔ بیان مطلب نیز خود مبحثی است که جای سخن بسیار دارد ودراینجا نباید به تفصیل پرداخت. همین قدر باید اشاره کرد که اصولا روایات تاریخ ، هرگز بصورت یك پدیدهٔ جزمی وقطعی تلقی نشده است وقتی نوشته‌های مخلص را دوستان می‌خوانند گمان میکنند که بنده درمتن قضایای تاریخی قرارداشته‌ام، کلمات «گویا» و«شاید» و«به نظر میرسد» و«حدس زده میشود» وامثال اینها با نویسنده به‌طورکلی قهر کرده‌اند ، اینست که گاهی اوقات اظهار نظرهائی می‌کنم که یکی از آنهـا برای گم و گور کردن همت پشت نویسنده کافی است از نمونهٔ این حرفهاست، وقتی که داستانی طرداً للباب در باب «سادات زواره» درمحله یغمـا (مقالهٔ نیش و نوش)ــ آوردم ومشروع مطلب باین عبارت بود، «حتماً شنیده‌اید که مردی به‌زواره رفت ...» ودرهمان مقاله باز نوشته شده بود «حجاج‌بن یوسف به‌قتل سادات کمر بسته‌بود وسادات ناچار به اینسوی و آنسوی فراری بودند». بهرحال این موضوع یعنی « سادات از جرجسته » و «سادات زواره» باعث شدکه جناب سید محمد محیط طباطبائی زواره‌ای در همان مجله یغما جنان مخلص راکوفت که هریك عبارت آن کافی بود که شش‌تا ابلاغ انتظار خدمت ازطرف دانشگاه برایم‌صادرشود.(۱)

درتاریخ «جای» اگر و«اما» و«شاید» زیاد است هیچ واقعه‌ای را نمی‌توان بصورت جزمی و یقینی وقطعی‌روایت کرد، حتی سالها وتاریخ‌ها راهم باید

۱ـ این مطلب مربوط به قتل سادات توسط حجاج هم ، چیزی است که از طریق روایت روضة‌الصفا به‌کله من فرو رفته بوده‌است من چنین نکته‌ای در روضة‌الصفا دیدم وغافل از آنکه هیچوقت تعداد سادات در عهد حجاج به‌آن حد نمی‌رسیده که ارقام متعددی را نشان دهند این‌هم ازجملهٔ منابع ـ و به روایت دیگر آجرهائی بود که بدون آنکه به تیشه امتحان زده شود یا «آبخور» شود ، برای ساختمان بکار رفت معلوم شدکه آجر آهکی بوده است . (رجوع شود به روضة‌الصفای ناصری ج ۸ ص ۴ ۵) اصولا بیان چنین‌مطلبی‌آن هم برای شیعه‌ای که وقتی به‌حج هم میرود یك‌مهر نماز ازخاك مشهد را همراه می‌برد واصرار داردکه آنرا روی‌خاك خانه خدا بگذارد وعلی‌رغم مأموران سعودی برآن نماز بخواند ، خودکاری بیجه است .

تاریخ را طوری نوشت که جای اظهار نظرهای دیگران همیشه محفوظ باشد ، بقول یك دانشمند خارجی : تاریخ را همواره باید «یك صفحه در میان» نوشت تا آیندگان بتوانند باتحقیقات خویش صفحات سفید را پر کنند .

تاریخ نباید با غرض‌همراه شود

شك نیست که یك مورخ خوب کسی است که وقـایع را درکمال بی‌طرفی، وحتی از افقی خیلی بالاتر ازافق محلی وملی خود بنگرد وتاریخ بنویسد. یك‌وقتی من در همان مجله یغما تحت عنوان کنگرهٔ تاریخ (آذر ۱۳۴۷) نوشته بودم‌که «تاریخ ایران‌را باید درایران خواند ودرایران‌تدوین کرد تا بتوان یك‌تاریخ صددرصد ملی مناسب وضع ایران تدریس‌کرد» یکی‌از دانشجویان ایرانی از اروپا، ضمن تمجید از سایرقسمتهای مقاله، نوشته بود «من نمیدانم ، این تاریخ صد درصد ملی‌که فلانی میگوید مقصودش چیست ؟ و اصولا آیا ممکن هست تاریخ‌را صد درصد ملی نوشت؟» متأسفانه نام این‌دوست نادیده را فراموش‌کرده‌ام ویغما هم نامه‌اش را چاپ نکرد ، ولی از حق نباید گذشت‌که اصولا راست میگفت.

تاریخ‌درحکم‌یك آزمایشگاه‌طبی‌است. یك کتابخانه‌است یك گنجینه‌است درآن همه چیز از خوب وبد وزشت وزیبا توان یافت یك نویسندهٔ تاریخ نمی‌تواند و نباید خود را پای‌بند بعض اصول و قراردادهای قبلی نماید گاهی از زرتشتی وگبر بد بگوید بخاطر مسلمان، گاهی از درویش و صوفی تعریف کند به‌رغم شیخیه برخلاف تصور قبلی، دراینجا بایدآدم رنگی رنگ یا رومی روم باشد، بلکه باید «کل‌سیئی» گردد!

وقتی من‌کتاب تلاش آزادی را نوشتم، گیلك‌ها وآذربایجانی‌هـا هردو طبقه آنرا خواندند، اما هردوگلایه داشتند، گیلکها ازقصاوت درباب کوچك خان وآذربایجانی‌ها ازقصاوت درباب‌خیابانی آیاایبهاحق‌داردند؟ تاریخ‌نویس خوب کسی‌است که نه بزمان متملق باشدونه بمکان اینطورکه من درکارهای خودم برداشت کرده‌ام میخواهم ثابت‌کنم‌که مدار عالم برمحور کرمـان» می‌چرخد، یاهمان حرف منسوب به شاه است‌که گفت

در روی زمین نیست چوکرمان جـائی
کرمان دل عـالم است و مـا اهل دلیم(۱)

درزمستان گذشته من سفری به‌جزایر کاناری دردل اقیانوس اطلس کردم

۱ــ یك رباعی منسوب به شاه‌نعمت‌الله ولی هست که درمزارات کرمان ص ۶ آنرا ازعماد فقیه دانسته‌اند:

هرچند که از روی‌کریمـان خجلیم آخر چه توان‌کرد؟ از این‌آب وگلیم
در روی زمین نیست چوکرمان‌جائی کرمان دل عـالم است ومـا اهل دلیم

جزائر قناری آب وهوایی داردکه گویی نمونه‌ای از آب و هوای بهشت است: سال دوازده ماه درجهٔ حرارت آن از ۱۱ درجه بالای صفر پائین‌تر نمی‌آید و از ۲۳ درجه بالای صفر بالاتر نمیرود و اغلب اوقات بین ۱۶ تا ۲۰ نوسان دارد، ماهی سه‌چهار روز بارندگی میشود ویکی دو روز مه‌آلود است وبقیه‌روزها آفتابی است، بلبلش چهار فصل می‌خواند ودرختش همیشه سبز است وخرم و گلها اغلب گل میدهند، تا کسی آنجا نرود نمیداند من چه میگویم

یك روز به‌یك ایرانی که درآنجا مقیم است گفتم «بیجود نیست‌که مردم کرمان کم و بیش «شیخی» شده‌اند و دربـاب اینکه «عدل» را جزء اصول دین نمدانند احتیاط می‌کنند . اگر روی نقشه نگاه‌کنیم می‌بینیم همان مداری کـه از روی کاناری میگذرد درست از روی کرمان هم عبور میکند ، آیا عـادلانه است‌که درست درروز اول‌دی‌ماه، آدم درکاناری در پلاژمعروف آن درکناردختران وزنان هفت ملت به‌آب‌تنی بپردازد ودر کرمان دره آفتاب روباه کش»، «سرمای فقیرجزان» هشت درجه زیر صفر باشد؟

آن رفیق ایرانی گفت عیب‌کار اینست‌که تو تمام دنیارا برمحور کرمان قرارداده‌ای، مثل اینکه توقع‌داری خدا وپیغمبر و پیر واستاد همه‌کار خود را کنار بگذارند وکرمان را ملاك امر و دائر مدار کارها قرار دهند.

تاریخ دنیا تاریخ کرمان نیست!

راستی اگر میشد مقاله را طوری نوشت‌که یك خراسانی به‌مقاله «اقلیم پارس» به‌همان حد علاقه پیدا کندکه یك شیرازی به‌مقاله «شاهنامه‌آخرش خوش است» ، آن وقت «گلها چه گل» بود!

ماشین های مورخ

افسوس‌که این هرگز ممکن نیست، چرا، ممکن‌هست اما روزی‌که ماشین های الکترونیکی و کمپیوتر بـه میدان آیند ومغز مورخین را رهبری و دلالت کنند . دوسال پیش که کنگرهٔ خواجه رشیدالدین فضل‌الله تشکیل شد، یکی از استادان دانشگاه میشیگان طوماری به ما نشان‌داد و گفت میدانید اینها چیست ؟ همه تعجب کردیم. او گفت اینها اطلاعاتی است‌که ماشین کمپیوتر و الکترونیکی ما دربارهٔ کسانی که در سالهای اخیر به ترکی و عربی وفارسی وزبانهای اروپائی درباب خواجه رشیدالدین فضل‌الله و دورهٔ مغول مقاله‌و کتاب نوشته‌اند به من داده است ؟ او گفت که همانشبـی که من می‌خواستم به ایران حرکت کنم ، این اطلاعات را درخواست کردم و ماشین در مدتی بسیار کوتاه این جوابها را به من داد : جوابهایی‌که ما در دست این استاد دیـدیم بسیار دقیق و روشن بود ، حتی کوچکترین مقاله‌ها را هم یادداشت کرده بودچنانکه

من خودم نمیدانستم که مقاله‌ای که در باب انتقاد کتاب «نفثة‌المصدور» تصحیح دکتر یزدگردی در مجله راهنمای کتاب نوشته‌ام، جزء منابع تاریخ معمول درآید وماشین کمپیوتر دانشگاه میشگان، باستانی‌پاریزی را هم به‌حساب خود نگذارد!

این سیستم‌کار البته فواید بسیار دارد و کوچکترین آن اینکه دیگر حب و بغض‌ها و بی‌انصافی‌ها و خودخواهی‌ها از میان میرود، و دیگر به کسی مجال نخواهد داد که مقالهٔ آدم را در بست نددزدند و اشاره‌ای هم به منبع اصلی نکنند که هیچ، بلکه «از خود آدم بخرند و به خود آدم بفروشند» اما یك عیب بزرگ هم‌دارد، وآن اینکه مورخ‌را کم کم تبدیل به‌یك‌مجسمه تاریخ‌نگاری خواهد کرد! یك مجسمه بدون احساس و تأثر و عبرت آموزی و مردم دوستی آنچه‌که هدف اصلی تاریخ در آن باید باشد. ولی اگر قرارشد کار باین‌جاها برسد، همان کمپیوتر باید خواننده هم برای مقالات خود پیدا کند، خوانندگانی کمپیوتروار که مثل خودش بی‌احساس‌داشته باشند وبی‌عاطفه، تاریخ فقط برای تاریخ بخوانند. اگر روزی‌کار به اینجاها برسد که بدستورالعمل این ماشین‌ها ساباسد تاریخ نوشته شود، گمان بنده آنست که اگر آدم برود کارگر کارخانهٔ کودسیمانی شود یا اینکه در لابراتوارها به‌تجربهٔ ادرار گمارده شود، از تجربه وتحلیل تاریخی برایش سودمندتر است

ازین جهت تاحدودی باید احساسات مورخین رامحکوم کرد.

مورخ هم عصب دارد

دنیا وسرنوشت دنی، منظرهٔ ودورنمائی است که‌مورخ در حکم نقاش و صورتگر آن است. هر نقاشی منظرهٔ عالم را ازدیدخود می‌بیند. هرکسی یك‌نوع برداشتی ازتاریخ دارد فی‌المثل این‌عبارت را درتاریخ کرمان بخوانید «... محصلین نادر، خواجه محمد شفیع بردسیری را بجهت وصول تنخواه شکنجه‌کردند، چندنفر تاجر ترکمان درکرمان بودند که هرگاه کسی به قدرجریمه‌ای که بنامش نگاشته‌اند نتوانند بدهدهرگاه پسرویا دخترمقبولی‌داشته باشد بخرند تا او پول گرفته درعوض وجه مقرر بدهد. خواجهٔ محمد شفیع لابد دو دخترخودرا چادر کرده بامحصل به‌منزل ترکمان برد که شاید بخرد چون ترکمان آن‌دومستوره رادید گفت. نمی‌خواهم محصل گفت. خواجه‌محمد شفیع! فلان ـ که نام تاجر ترکمان بود ـ نپسندید، فکر پول کن.

خواجه بیچاره گفت: خدایا! تاجر ترکمان نپسندید، تو هم مپسند» (تاریخ کرمان ص ۳۱۵).

آدم این عبارت را بخواند و تصویر کله منار نادری را هم در کتاب «جوبانس هانوی» در کنارش ببیند و کرمانی هم باشد آنوقت آیا امکان دارد که فتوحات نادر در دهلی و گذشتن او از تنگه خیبر برایش حلوه‌ای داشته باشد؟ منتهای ارفاقی که میتواند باقلم خود در بارهٔ او بکند اینستکه بنویسد «شخصیت نادر، ایرانی را در دو راهی عجیبی قرار داده است. جانسپاریهای اوایل دوران او، او را یک سردار بزرگ و شخصیت بی‌نظیر ساخته است، اما تبهکاریها و ناهنجاریهای شش سالهٔ آخر، این محاسن را میشوید گوئی سزاوار آنست که مجسمهٔ این پسر شمشیر را ابتدا از طلا بسازند، وسپس آتش بزنند!» (خاتون هفت قلعه ص۸)

من خود از تنگه خیبر عبور کرده‌ام و وقتی جای پای اسبان نادر را در آن کوهسار سهمناك می‌جستم تاحدودی نظرم درباب او تعدیل شد، و بهمین دلیل وقتیکه سال گذشته قبر او را در مشهد زیارت کردم در دفتر یاد بود نوشتم که صدی پنج از حرفهائی که قبلا در باب نادر گفته‌ام استغفار میکنم!

دراینجا حرفهایم کمی ضدو نقیض شد، باید بگویم که

هر کسی ازظن خود اصولا ضد و نقیض درکار من زیاد است کسیکه عنوان «سیاست واقتصاد عصر صفوی» رامی بیند لابد خیال میکند

که این کتاب براساس اصول عقاید مارکس و انگلس تدوین شده خصوصا که در مقدمه میگوید «این نکته مسلم شده است که پایهٔ اصلی همه وقایع و حوادث شوم جهانی در تمام قرون براساس همان اقتصادعلیه ماعلیه وماده و پول است» (ص۳)[۱] اما با کمال تعجب وقتی کتاب را می‌خوانیم می‌بینیم با اینکه کوشش شده که همهٔ جنبه‌های اقتصادی ومادی تاریخ عصر صفوی روشن شود باز هم یك فصل مشبع ومفصل تحت عنوان «مریدان مراد خوی» در آن گنجانده شده که بسیاری از قهرمانان تاریخی را اسیرو تابع وسنقاد ومطیع پیران ورهبران مذهبی واعتقادات ماوراء ماده نشان می‌دهد وتلویحاً بیان میکند که درماوراء ماده مشیت دیگری هم هست که حاکم بروجودهاست

چون این کتاب به قدر کافی و باندازه «چوب خور» خود در بحثهای انتقادی تلویزیون ایران و رادیو ایران ومجلات داخل وخارج چوب انتقاد را خورده است[۲] از بحث مفصل درباب آن خودداری میکنم وفقط نکاتی را که استاد سیدمحمدعلی جمالزاده ازسویس بدان اشاره کرده‌اند، از یك نامه خصوصی ایشان نقل میکنم استاد می‌نویسد.

---

۱ ـ من درواقع تحت تاثیر اینشعر مرحوم ملاجلال دوانی بوده‌ام که میگوید

مرانه تجربه معلوم گشت در همه‌حال   که قدر مرد به علم‌است وقدرعلم به مال

۲ـ البته قسمتهائی ازآن نیز بفارسی ترجمه ودرروزنامه«الیك» چاپ شده

و... کتاب سیاست و اقتصاد عصر صفوی رادارم کم کم میخوانم ویادداشتهای زیادبرمیدارم ، رویهم رفته خوانندهٔ سطحی ممکن‌است خیال کندکه باستانی پاریزی دشمن ثروت و آسایش وعیش ونوش و رفاه وتجمل است وطرفدارفقروسادگی وسختی و خشونت است در صورتیکه چنین نیست و پاریزی عزیز می‌خواهد مارا از شرومفسدهٔ تجمل زیادی وعیش وعشرت افراطی برحذردارد وحق‌هم دارد و الا همه می‌دانیم که هدف‌اساسی تمدن تدارك اسباب همین آسایش ورفاه وخوردن‌وآشامیدن وعیش‌کردن وخوش‌بودن وخوش‌ساختن دیگران وتمتع از دنیا ومافیها وفراغت داشتن برای طلب علم‌وفهم و معرفت وبرخورداری‌ازآنچه دست‌خلقت وطبیعت‌برای‌نوع‌انسان تهیه نموده و یاخود انسان‌کشف واختراع نموده‌است، و الاا گر بنا باشد مدام به زندگی ساده‌بسازیم و بانان و پنیروماست وخقندرقناعت نمائیم‌وقبای قدك بپوشیم و در بستربربخوابیم وازمأکولات‌ومشروبات و از زن خوشگل و تماشاهای دلنشین محروم نمائیم میخواهم هزار سال زنده نمائیم

بله، شرط ترقی‌همین‌است‌که بازور وخونریزی وخشونت وگرسنگی غالب آئیم وبردیگران تسلط بیابیم وکم‌کم جاگرم کنیم و مغلوب را از میان برداشته آنچه را به اوتعلق داشته از آن خود سازیم ورفته رفته همان‌طرز زندگی وعیش‌ونوش او را طرز زندگی وعیش‌ونوش خودقراردهیم وباگرز وشمشیر وقمه وقداره و تیروکمان وجود ومعمرآشنائی کمتری داشته‌باشیم ومزهٔ زندگی و زندگانی را بچشیم و همچنانکه مطلوب ومنظورتمام نوع‌بشراست به پله بالاتری از تمتع مادی و روحی برسیم .

در قدیم‌الایام چه بسا ناگهان قوم خشن و نیم برهنه‌ای گرسنه و تشنه و اسیرطمع و حرص به سروقتمان می‌آمدو ما را از میان برمی‌داشت و جایمانرامی گرفت و حالا قدری فرق‌کرده است وجریان تاریخ‌کم‌کم به صورت دیگری درآمده است وگاهی‌قوم‌سیر وتوانگر (مثل‌امریکائیها) سروقت‌تهیدستان وصعمامی‌رود (اغلب‌غالب می‌شود و گاهی‌هم مثل امریکائیها در ویتنام دست خالی‌برمیگردد) و دیده نمیشود مثلا یك دسته مردم نیم‌وحشی با چماق و تیرو کمان هجوم به خاك بلژیك یاهلند بیاورند وغالب وفایق شوند و حکومت

ملزیك را ازمیان برداشته صاحب ملك وثروت وخانه وزندگی و زن وبچهٔ آنها شوند .

در سر تاسر کتاب «سیاست و اقتصاد عصر صفوی» خواننده اگر قدری ساده وسطحی باشد ممکن است تصور نماید که باستانی پاریزی در راه ساده بودن به فقر وفاقه و گرسنگی و برهنگی موعظه می‌فرماید از «لاتنس نصیبك» بی‌خبر است و نمیخواهد که مردم دنیا خوش باشند و بخورند و بیاشامند و بپوش و کنار بکنند و خوش بپوشند وخوش بخوانند وازموسیقی وتئاتروشعروتماشاوگردش وسیاحت و نقاشی و مسافرت که همه مستلزم پول ووسیله است برخوردار باشند ودلش میخواهد که مردم امروز دنیا (یالااقل ایران) مانند کسانی که پادشاه لیدی در وصفشان می‌گفته که «لباسشان ارپوست حیوانات وغدایشان ازچیزهایی است که زمین‌های کم حاصل به آنها می‌دهد» زندگی کنند، درصورتیکه اصلا چنین نیست وباستانی پاریزی میخواهد هموطنانش را از طمع زیاد وکوشش بسیار درجمع آوری مال وثروت و تجمل و بی‌اعتنائی به چیزهایی واقعی که حقیقة بها و قیمت و مقام دارد برحذر دارد . باستانی پاریزی درهمان آغاز کتاب خود می‌نویسد «این نکته تقریباً مسلم شده است ومورخین وفلاسفهٔ چپ وراست ومادی و ماوراء مادی به این نکته ادعان کرده اند که پیدایش حکومت ها و زیر وبالا شدن آن . . کم کم صرفاً تابع اقتصاد وثروت وماده شده ، تابدانجا که گروهی اعتقاد پیدا کرده‌اند که اقتصاد زیربنای جامعه است» .

خدا را شکر که خود باستانی پاریزی در ابتدای این جمله، کلمهٔ «تقریباً» را آورده است وبعداً هم زمانهای گذشته را از زمان حاضر جدا ساخته‌است و الا ایراد های محکمی میتوان براین نظر وارد ساخت ، واگرانسان بدون آنچه فرنگیها آنرا «préjugé» میخوانند (یعنی نظری که بدون اساس و پایهٔ کافی تنها مبنی برمسموعات و روایات گذشته باشد) بخواهد جریان تاریخ دنیارا مانند فیلم سینمائی از زیرنظر بگذراند به آسانی براو آشکار خواهد گردید که جنگ و دشمنی وخونریزی وهجوم واستیلا درطی تاریخ، گذشته از دلایل اقتصادی، اسباب وعلل دیگرهم داشته‌است.

بخاطر دارم وقتی ۵۴ سال پیشتر (سال هجری قمری) کتاب «گنج شایگان یا اوضاع اقتصادی ایران»را دربرلن نوشتم وبه‌چاپ‌رسید،

شادروان دوست بسیار بسیار عزیز وسرور واستاد ومرشد بسیار عالی‌مقام من سیدحسن تقی‌زاده مقدمهٔ مختصری بر آن نوشت که مبنی بر اهمیت ثروت و تجارت واقتصاد بود. بعدها دولت آلمان خواست کتاب را بزبان آلمانی هم بچاپ برساند وداد بدست تایك نفر از علمای علم‌اقتصاد ــ که در دانشگاه برلن علم اقتصاد تدریس میکرد وتألیفات متعدد داشت وخودش نیز صاحب شهرت فراوان بود ــ در کتاب تحدید نظری بکند (درمقابل حق‌الزحمهٔ کلانی) وقتی نسخه ماشین‌شدهٔ مارا برگردانید برتمام مقدمه‌ای که بقلم تقی‌زاده بود با مداد کلفت رنگی یك خط از راست بچپ واز چپ به راست واز بالا بپائین کشیده ودر حاشیه به خط جلی این کلمه را نوشته بود «unsinn» یعنی « بی معنی و باطل» !

حالا کاری نداریم که این مرد حق داشت یا نداشت، ولی عقل سلیم هم حکم می کند که همیشه چنین بوده وشاید هم چنین باشد، من معتقدم که اقوام وملت ها از افراد تشکیل یافته‌اند و هرچند روان شناسان وعلماء علم اجتماع برای جماعت‌ها اخلاق مخصوصی مستقل از اخلاق افراد قائل هستند، ولی روبهم رفته گمان میکنم هم چنانکه افراد و اشخاص دارای صد نوع خلق و صفت از حرص وطمع وحسادت و کینه وترس و اضطراب وشهرت و هکذا جوانمردی وسخاوت و مردانگی وشجاعت وشهامت واز خود گذشتگی وغیره هستند جماعتها هم همین حکم را دارند.

وقتی دونفر باهم دعوا می کنند وبه سر و کول یکدیگر می زنند و گریبان همدیگر را چاك می‌دهند وخونین وکثیف ومجروح ازمعرکه بیرون می آیند ویا یکی غالب می‌شود ودیگری را زیر ضربت ولگد بیحال می‌سازد تنها همیشه برای مال دنیا نیست وعلت مادی ندارد (البته گاهی‌هم دارد). ملتهاهم همین‌حکم را دارند وگاهی دیوانه می‌شوند وبجان هم می‌افتند و در جنگلهای افریقا ازین نوع زد و خوردها میان گروههای سیاه پوستان زیاد اتفاق می‌افتد که گاهی برای اینست که این گروه به درختی که برای گروه دیگر حکم خدا را داشته بی‌ادبی کرده بوده است» ...

اینها بود نکاتی که استاد جمال‌زاده درباب قسمتهائی از کتاب صعویه یاد آوری کرده بود.

قصد طرفداری از گرگ نیست

بنده در باب اظهار نظر استاد جمال زاده تسلیم تسلیم تسلیم هستم و هرگز تعصبی در باب نظریات خود ندارم، چرا اینکه می‌گویم، اگر روزی دنیا پراز «آدم» شد میشود چشم از خشونت پوشید و سلاح را کنار گذاشت،

اما تا حصول این معنی ـ که شاید قرنها دور از ماست ـ نعوذ بالله اگر افراد را گرگ تربیت کنیم، لااقل برای حفظ و بقای خود و جامعه‌شان بهتر از آنست که آنها را بره پرواری کنیم و تحویل گرگهای همسایه بدهیم! من از گرگ حمایت نکرده‌ام، قصدم آن بود که بره گرگ شود تا آن زمان که سایر بره‌ها گرگ باقی‌مانده اند! هرچند این نظر در عالم انسانیت بسیار سخیف است و صدها ایراد بر آن وارد می‌آید، اما نباید خارج از واقعیت، کسی خودش را گول بزند، و این حکم البته وقتی نقض میشود که واقعاً بشود همه یا لااقل اکثریت را «آدم» تربیت کرد، نه گرگ و نه بره!

اینکه استاد جمال زاده فرموده‌اند «خواننده ممکن است تو هم کند که باستانی پاریزی دشمن ثروت و آسایش و... طرفدار فقر و سختی و خشونت است» از طرف بعضی از دوستان دیگر هم ابراز شد، چنانکه یك روز، فرهاد ناظرزاده دانشجوی سابق خودم، وقتی در پاریس به عیادت او به بیمارستان لئوپولد رفتم، به من گفت: «من حتی بعد از تیغ جراحی هم مقالات را می‌خوانم، ولی بهر حال این نکته را باید بگویم که در دنیا هیچکس مثل تو نتوانسته است در عین کمال طرفداری از حریت و آزادی، با دیکتاتورها و خودکامگان راز و نیاز داشته و دمخور بوده باشد»!

این نکته را یك دانشجوی دیگر ـ آقای نجفی زاده دانشجوی دانشکدهٔ علوم رشتهٔ ریاضی در تهران ـ به صورت دیگری به من ابراز داشت، من این دانشجو را نمی‌شناختم، یك روز به دانشکدهٔ ادبیات آمد و گفت من، فصل «از کوه تا زیگزار» کتاب صفوی را خوانده‌ام، با اینکه خیلی خوشم آمده، و با اینکه به نوشته‌های شما علاقه دارم و همیشه آنهارا خوانده و بازهم خواهم خواند اما به این منحنی که در پایان این فصل رسم کرده‌اید[1] دو ایراد دارم

---

[1] ـ این منحنی تحت عنوان «طاق ضربی شروع و سقوط دولت صفویه و ارتباط آن با اقتصاد و ثروت» رسم و در صفحهٔ ۴۲۳ چاپ شده، من به حساب خودم یك فرمول کلی برای تاریخ ایران و شاید هم تاریخ عالم پیدا کرده‌ام که اوج قدرت و حضیض حکومت‌هارا بایك قانون کلی تعیین میکند این منحنی را خودم کشیده و به خط خودم نوشته‌ام، و گمانم اینست که بهرحال یك فرمول قابل اعتنا، و لااقل در تاریخ ایران از جهت نوع تحقیق، کم سابقه و شاید هم بی‌سابقه باشد

ـ اول آنکه منحنی را معمولا از چپ براست می‌کشند (بر طبق اصول ریاضی وفرمولهای جبری) وشما آنرا ازراست بچپ رسم کرده‌اید[۱] (وحق با آقای نجفی‌زاده است، وقتی‌معلم تاریخ بخواهد منحنی ریاضی‌رسم کند، لابد یك گوشه‌اش باید برساند که طرف ازمرحله پرت است)

ـ ایراد دوم آنکه منحنی شما ، هرچند جنبهٔ تحقق علمی دارد ، ولی بهرحال ممکن است هانیبال وآتیلا به عنوان «خط امان» از آن بهره ببرند

خوشبختانه جواب من درهمان فصول کتاب کم وبیش مندرج است، وقتی آدم یك واقعه ویك پدیدهٔ تاریخی‌را دریك اجتماع بررسی میکند، قبل ازآنکه بیندیشد که چه کسی از آن نفع وضرر می‌برد، باید کوشش کند که یك حقیقت و یك واقعیت‌را روشن‌سازد هدف کیفیت وقوع حوادث و بررسی‌قضایاست جستجو درخصوصیات افرادی که در آن نقشی‌داشته‌اند وقضاوت‌له وعلیه آنها، کارتحقیق‌را بجائی نخواهد رساند

همه این‌حرفها درست، ولی اینکه جناب استاد (خودم‌رامی‌گویم!) می‌خواهد ثابت کند که طغرل سلجوقی مرید پیر وپاقرص باباطاهر بوده یاچنگیزخان به دست تنگری سرسپرده بوده ویایعقوب لیث روزی ۱۷۰ رکعت نمازمیخوانده ودهها نمونه دیگر[۱].. این دیگر از آن‌حرفهاست، مردحسابی! توی‌خواهی‌درقرن بیستم وعصر اضمحلال «دژخدائی» (ـ فئودالیته) ورودگار دموکراسی، آدمها را خر کنی؟ درحالی که خودت‌خوب‌میدانی که حتی‌همان‌خرهای واقعی‌هم‌حالا دیگر پالان‌ها را انداخته وکوت وشلوار ویقه‌آهاری پوشیده‌اند !

عده زیادی درباب اینکه من بافسانه‌ها توجه دارم خرده‌گیری دارند، اما حقیقت اینست نه اصلاهیچ افسانه‌ای نیست که بخشی ازحقیقت را دربر نداشته باشد، ثانیاً این افسانه‌ها یك واکنش تدافعی آدمی دربرابر هرگونه ناتوانی است واغلب نمایش‌احساسات وعواطف متضاد ضعف‌وعجز وتیره روزی‌بشراست. این افسانه‌ها گاهی کمبود تاریخ را ازجهت دخالت مردم درسرنوشتشان جبران می‌کند جوامع محروم و اقوام مغلوب را همین افسانه‌ها گاهگاه دستگیری روحی وعاطفی می‌کنند

مورخ و طبیب

در سیرجان، طبیبی داشتیم بنام دکتر خواجه حسین[۲] درسالهای بعد ازشهریور ۱۳۲۰ که عشایر بچاقچی سیرجان سر برداشته بودند وهمه‌جا آشفته بود دوتن‌از افراد عشایر آن حدود، سخت امان را ازمردم بریده

۱ـ رجوع شود بهسیاست واقتصاد عصرصفوی ص ۲۹۹ تا ۳۳۰ ویعقوب لیث ص ۹۹۳

۲ـ درطب بالینی وشناخت علائم بیماری‌کم نظیر بود، مهارت او در معالجهٔ حصبه هـای شدید با روش قدیم عجیب بود و داستانهای طب بوعلی را زنده میکرد

بودند: یکی «مراد علی‌مراد» و دیگری «جهانگیر» . وقتی در زد و خوردمیان ژاندارمها و راهزنان، جهانگیرمجروح شده وفرار کرده بود، شبانـه دزدان بهسیرجان آمدند و دکترخواجه حسین را از رختخواب کشیدند و با تهدیـد و ارعاب، اورا براسب‌نشاندند و به «چهارگنبد» بردندکه مجروح رامعالجه‌کند. او رفته بود و با وسایل‌آبروری‌آنهم در پشت‌کوه ــ در واقع با آب جوش وپنبه ومختصری دوا ــ گلوله را ازشانه او بیرون‌آورده وزخم را پانسمان‌کرده بود، درحالیکه بالای سر او تفنگ گرفته بودند وتهدید می‌کردنـدکه اگر مجروح بمیرد، دکتررا خواهندکشت ، بیمار خوب شد و دوتابره هم حق‌القدم دادند .

پس از دوسه روزکه دکتـر خواجه‌حسین گم شده بود، دو باره به شهر برگشت وجریان معالجهٔ او برملا شد از پادگان اورا خواستند ومورد سؤال قرار دادند، که بچه‌حساب برای‌معالجه یك‌دزد آدم‌کش‌جو بخوار رفته، وضمناً ازوتوضیح‌خواستند که درباب محل‌ونوع‌سلاح وتعدادنفرات آنها مطالبی بگوید.

دکتر خواجه حسن گفته بود «اینها را از من سؤال نکنید، من یـك مجروح را معالجه‌کرده‌ام نه‌یك دزد آدم‌کش را از من راجع به نوع زخم و جراحت او بپرسید نه از نوع تفنگ وفشنگ آنها . »

کارمورخ، ترمیم وپر کردن جای‌بریدگی‌ها والتیام‌جراحات تاریخ‌است درگوشه وکنارتاریخ جاهای تاریك زیاد است، این‌جاها را باید روشن‌ساخت، افرادی‌که خوب وبد در بازیهای پیدایش این وقایع دست داشته‌اند نمی‌شود از نقش‌آنها درتاریخ چشم پوشید . من داربقای حفظ یك جامعه را درگیر و دار حملات گرگها جستجو می‌کنم ، مقصود من حمایت آتیلا و چنگیز وآقا محمد خان نیست، اگریك قانون‌کلی، باچار، جوامع را بطرف شمشیرایشها بکشاند، تقصیرمن چیست؟ تازه کی‌ازآن‌دنیا آمده که‌سرسوخته‌ای‌نه.. باشد؟ بزرگترین شانس تاریخ نویسان اینست‌که مرده‌ها نمی‌توانند حرف بزنند !

یك مورخ، یك طبیب اجتماعی‌است، درپی‌کشف علل‌بیماری جوامع‌است، البته هرگز کارش‌ازاشتباه خالی‌نیست، همانطور که‌گویا دربعضی کشورها، اطبای تازه‌کار، حق‌دارند درابتدای‌کار چهارپنج نفری رااشتباهی گم‌و نیست کنند(یعنی چندان‌بازخواستی‌ممکن‌است‌نشود) ،همانطوریك‌مورخ‌هم شایدازچنین‌بی‌احتیاطی و اشتباهاتی در امان نباشد ، زیـرا متأسفانه تاریخ نویس هرگز نمی‌تواند آزمایشگاهی داشته باشدکه مثلا جنگ واترلو و علل آنرا در قرع و انبیق‌آن آزمایشگاه دوباره امتحان و بررسی کند ونتیجهٔ مثبت وقطعی برکاغذ رقم نماید.

منتهی فرق طبیب ومورخ آست که گذشت روزگار اشتباه طبیب را ازیاد میبرد، اما اشتباه مورخ درطی گذشت سالها، روز بروز واضحتر و دقیق‌تر میشود؛ در واقع بقول یك رند شوخ، «دو گروه هستند که خاك اشتباه آنها را می‌پوشاند، پزشکان ولوله کش‌ها ! » ، ولی متأسفانه خاك، اشتباه مورخ را نه‌تنها نمی‌پوشاند، بلکه آشکارتر هم می کند .

آدمی که در تاریخ کار می کند مثل کسی است که در آزمایشگاه طبی مسؤول جواب دادن نتیجه آزمایش طبی اشخاص است . این مسؤول باید جواب دهد که صاحب این خون حصبه دارد یا نه ؛ کار ندارد که طفل است یا بزرگ و خوش اخلاق است یا بد اخلاق، باید جواب دهد که صاحب این ادرار سوزاك داشته یا نه می‌خواهد سکرتر وزیر باشد و می‌خواهد منشی سفیر. خاطرم هست که وقتی مقالهٔ من تحت عنوان نمکدان سه خانه (درباره تفسیرهای یوسف) در راهنمای کتاب چاپ شد، یکی از خوانندگان اهل قم مجله را به‌حال اعتراض پس فرستاد و نوشت که دیگر این مجله را نخواهد خرید، چه توهین به‌یوسف شده‌است . من آنجا آنچه نقل کرده بودم از خود تفاسیر بود که همه در باب مسائل روانی یوسف بحث کرده بودند و نتوانسته بودند جواب دهند که علت خودداری یوسف در آن لحظه حساس چه بوده است؟ هزار علت تراشیده‌اند وخودشان همه را ردکرده‌اند، من نوشته‌ام شاید یك نوع «دیگر آزاری» وسادیسم بوده‌است . برای این حرف، تحریم مجلهٔ است ؟[1]

میگویند ناپلئون به‌رسالهٔ نظریه لاپلاس در مورد پیدایش عالم ، ایراد گرفته بود که این مرد در تمام بحث خود حتی یك بار نام خدا را نیاورده است، لاپلاس جواب داده بود: درین فرضیه متأسفانه موردی که احتیاج به‌بردن این نام بزرگ بوده باشد برای من پدید نیامد.

درمورد نقل عبارات مغایر اخلاق وعفت عمومی، اصولا یکی دومورد دیگر نیز به‌من تذکر داده شده است، از آن جمله یك بارهم پسرم حمید، وقتی کتاب آسیای هفت سنگ را برای اعلام آن فیش میکرد، چنین اشاره‌ای دربارهٔ داستان رفتن سرهنگ‌زاده به‌بندرعباس (ص ۲ آسیای هفت‌سنگ). ویکی درمورد عبارات پیغمبر دزدان کرد .

---

[1] ــ اتفاقاً ازسالها پیش، بسیاری دربن مساله درمانده‌اند . آذر بیگدلی در داستان یوسف و زلیخای خود می‌گوید :

ندارم آگهی ز آغاز و انجام | ولی این حسرت از من برده آرام
که یوسف‌را، چه یارب، دردل افتاد | که آن روز از زلیخا غافل افتاد ؟

لازم به توضیح است، که بعضی اوقات نقل مطالبی از جاهایی لازم بنظر می‌رسد، درین مورد اشتباه است اگر ما در مورد نقل عبارت خیانت کنیم و دست ببریم. یا نباید حرفی را گفت، یا وقتی می‌گوئیم باید تمام آن را بگوئیم. مولوی دهها وصدها جا از اینگونه حرفها دارد، آیا می‌شود و آیا باید بجای آن نقطه گذاشت؟ یك وقت در یکی از فرهنگ‌ها خواسته بودند چنین اصول اخلاقی را رعایت کنند[1] تکلیف یك فرنگی که می‌خواهد فی‌المثل بدکتر مراجعه کند و توضیحی در باب یك بیماری اسافل اعضاء بدهد چیست؟ از کجا آن را پیدا کند؟ تاریخ علم اخلاق نیست، و بهمین دلیل همیشه نمی‌تواند خود را مقید به اصول اخلاقی کند. تاریخ از واقعیت‌ها ومسائل اجتماعی بحث می‌کند که بهرحال در حول وحوش آدمیزاد وازسر تا قدم او، وازپشت وپیش او گفتگو دارند.

بعضی اوقات هم مطلب به‌مجله‌ای داده می‌شود، اما وقتی از چاپ بیرون می‌آید، غیر از آن است که اول بوده! همان حکایت مشیرالدوله است که مهردار اتابك بود نامه‌ها را به‌مهر میرساند وسپس مهر را در کیسه گذارده به‌اتابك می‌داد، روزی تلگرافی قرار بود اتابك مهر کند. صدراعظم کیسه را به‌احباءالملك شیخ داد که بازکند و تلگراف را مهر نماید او با دم خویش مهر را مرطوب ساخت و بر کاغذ چسباند، ولی پس از مهر کردن بخنده افتاد اتابك گفت حکیم، چرا بیخود می‌خندی؟ دکتر جواب داد برای اینکه مهر آقا را چسباندم ولی اثر مهر مشیرالدوله را می‌خوانم! معلوم شد مشیرالدوله پس ازمهر کردن نامه‌ها، مهر خود را در کیسه نهاده ومهر اتابك را همراه برده بود[2] ماهم تصویر تراژان را به‌یغما می‌فرستیم ویغما گراورعکس رسمی جناب دکتر اقبال را تحویلمان می‌دهد.[3]

وقتی مقاله‌ای از من تحت عنوان «زن و جنگ» در مجله نگین (شماره اردیبهشت وخرداد ۱۳۴۶) چاپ شد، در آنجا عبارتی از جامع‌التواریخ رشیدی نقل کرده بودم که «در میان مغولان این یاری باشد که تازیکان را به‌عظم آلت سست کنند» جناب عنایت که ظاهراً این عبارت را خلاف اصول اخلاقی و ذوق خوانندگان کمتر از ۱۸ سال دانسته بود، آنرا سانسور کرده و «عظم آلت» را به «قوت درعشقبازی» تصحیح کرده بود! دفع فاسد به‌افسد!

۱ـ چنین کاری را ایرج افشارهم دریادداشتهای اعتمادالسلطنه کرده است، البته دو سه جا بیشتر نیست، ولی بهرحال آدم می‌خواهد بفهمد که اعتمادالسلطنه چه گفته؟ حذف آن کلمه و نقطه گذاری این امکان را ازخواننده سلب می‌کند بیشتر اورا کنجکاو می‌کند.

۱ـ ازیادداشتهای معیرالممالك، نقل در تلاش آزادی ص۱۳

۳ـ شماره آذرماه ۱۳۴۹

نضیع حق

این باستانی پاریزی که هر جمله و عبارت را کوشش می‌کند به‌جایی و شخصی وسندی‌بند کند، در عین حال گاهی غفلت‌هایی‌هم‌درمورد ذکرمنابع دارد، که هرچند عمدی هم نباشد، بازهم درحکم تجاوز به‌حق دیگران‌و عدم رعایت امانت است‌که شرط اصلی و اساسی برای جلب اطمینان خوانندده شمار میرود اگر اینجاکلیسای‌کاتولیکی بود ویك گیشه و صندوقچه‌ای برای شنیدن اعترافات وجودداشت وکشیشی در داخل‌صندوق گوشش را بسوراخ گیشه چسبانده و سخنان مرا گوش می‌داد بدون اینکه بفهمد من‌که هستم‌که اعتراف میکنم- آنوقت می‌گفتم‌که مطلبی‌که من درسیاست واقتصاد صفویه ازقول‌دبستان المذاهب نقل‌کرده‌ام، نقل مستقیم نیست واستفاده ازمقاله دکتر کیا بوده است و این نکته فراموش شده، همچنین، آنچه‌که دربارهٔ قبر یعقوب در جندی‌شاپـور در کتاب «یعقوب لیث» بمرحوم عباس‌اقبال نسبت داده‌ام (ص ۱۷۳) ازمرحوم اقبال نیست، و نوشته «نیکلاراست» بوده‌است، پس پناه‌میبرم بخدا ازین‌باراستی که کرده‌ام وکلاهم راکج می‌گذارم وراست‌می‌گویم! اما باهمه‌اینها باید‌این‌نکته را بگویم‌که کمتراز مقالات من، هرگز «آب جو گندمی» بخورده است ۱

۱ـ آب «جو گندمی» اصطلاحی است، خاص بیرجند، گویا یکی ازاهل ذوق بیرجند که درسلك معاریف هم بوده است ، یك‌کوره قناتی زده بود که از نزدیك قنات متعلق به مرحوم شوکت‌الملك می‌گذسته و از آنجا بفهمی نفهمی چاه قنات خود را از زیر زمین به ممر قنات امیروصل‌کرده بوده ، مردم می‌دانستند‌که ده‌کورهٔ او باید آب دائمی داشته باشد ولی برخلاف تصور قبلی ، قنات او همیشه پرآب بود، امیر فهمیده بود ولـی خبری نمی‌گفت خود آن مالك‌هم آب قنات خودرا «آب جو گندمی» نامیده بود چه هم دربهار کـه جو آب می‌خواست آب داشت وهم درتابستان‌که بسیاری قناتهاکم آب می‌شدند ، قنات او گندمها را آب میداد

یك وقت قنات اصلی مرحوم امیر خشك شد، وطبعاً آب قنات آن مالك هم بندآمد. گویا امیر به آن شخص گفته بود میخواهم یك روز بده شما بیایم واز آب « جو گندمی » قنات شما چائی بخورم آن مرد جواب نوشته بود خواهشمند است اظهار لطف‌را بسال آینده موکول فرمائید، چه آب قناتی‌که بکمك چشمهٔ علی‌آباد سرکار می‌آمد! اکنون خشك شده‌است.»

محلص‌هم چاهی‌کنار قنات دیگری بکنده‌ام‌که ازآن استفاده‌کنم، هرچه هست همین است‌که خود دارم وطبعاً خیر گربه تاکت (سوراخ) کلیددان‌است»!

ترجمه‌ها

بروبم بر سر یك چشمهٔ دیگر کار باستانی پاریزی و آن ترجمه‌هاست. از سالها قبل، او، اصولا باآشنایی که با زبان عربی داشت ــ و این آشنایی را از کوهستان پاریز ومعلمی پدرش مرحوم حاج آخوند پاریزی بهم رسانیده بود ــ هرچند مترجمی کامل نبود ولی از آنجا که گفته‌اند «درشهر کوران، آدم یك‌چشم، پادشاه می‌شود» اونیز وقتی به‌تهران آمد، در سالهای ۱۳۲۷ تا ۱۳۳۰ مترجم رسمی روزنامه کیهان‌شد، و برای روزنامهٔ خاور نیز هر روز ترجمه می‌کرد و مزدی (ماهی حدود نود تومان) میگرفت[1]

همین میخ‌کوبی به نعلین، این صوفی، باعث شدکه یك روز «سرهنگان سفارت هند» آستین او را گرفتند و ازو خواستندکه رساله مرحوم ابوالکلام آزاد را تحت عنوان ذوالقرنین یاکورش‌کبیر ترجمه‌کند[2]، کتاب ترجمه شد (طی سه چهارشب) و برای ورود ابوالکلام آزاد به تهران در تابستان ۱۳۳۰ شمسی بچاپ رسید وتاکنون همین‌کتاب چهاربار بچاپ رسیده است و مترجم، یك مقدمه ۹۰ صفحه‌ای تحت عنوان «کوروش در روایات ما» نیز بدان اضافه کرده[3]

در همان ترجمهٔ اول بودکه مترجم‌کلمهٔ هیکل‌را به«مجسمه» برگردانده بود و برای نخستین بار دکتر زرین‌کوب باو توضیح دادکه هیکل دراینجا به معنی معبد وزیارتگاه است واین نکته درچاپهای بعدی تصحیح شد

ترجمهٔ دیگر او «اخبارایران ازابن اثیر» است که جزء انتشارات دانشگاه تهران (شمارهٔ۱۲۷۳) چاپ شده وتنها شامل‌آن قسمت ازکتاب‌بزرگ کامل ابن‌اثیراست‌که مربوط به‌ایران میشود. مؤلف درمقدمه، صادقانه اعتراف کرده‌که «اینك جلد اول‌آن‌که ترجمهٔ «ناقص» «کامل» است و«اخبارایران از ابن‌اثیر» نام دارد در دسترس قرار میگیرد» (ص بیست). خوشبختانه این‌کتاب از بلای حاشیه نویسی مترجم در امان مانده و بدین جهت ایراد زیادی بدان

---

[1] ــ این حقوق را مرحوم احمدفرامرزی‌که مردی دانشمند بود وبرادرش‌عبدالله فرامرزی می‌دادند وکمك‌هزینه‌ای برای‌من بود. بعدها دانستم‌که درآمد روزنامه خاور به‌آن حدودها نمی‌رسیده‌که ازین ولخرجی‌ها هم داشته‌باشندوگویاآنهمه را ازجیب‌خود می‌پرداختند.

[2] ــ وآنها این‌وظیفه راسفارش دوست مطبوعاتی من آقای مسعود برزین به‌عهده مخلص گذاشتند

[3] ــ چاپ اول ۱۳۳۰، چاپ دوم ۱۳۳۳ (توسط سیف‌آزاد)، چاپ‌سوم۱۳۴۲، چاپ چهارم ۱۳۴۴.

نمی‌توان گرفت ، حز اینکه تنبلی نار کار حود را کرده و در پایان چاپ کتاب نوشته: «فهرست اعلام کتاب در پایان آحرین حلد حواهدآمد» ، یعنی حواله «برپشت آهوی سبر» ، یعنی «به‌حانه اب آمدم دوغم سدادی ، برو کر پشت سر ماست می‌فرستم» ! حالا که حلداول آماده وحی‌وحاضراست فهرست اعلام آن را نیاورده‌ای ، به‌کدام اطمینان ، و به امیدکدام عمر نوح ، مردم را به‌آینده حواله میدهی؟ مگر کتاب تاریح بدون فهرست اعلام این‌روزها قابل استفاده تواند بود ؟ توکه سه سال رحمت کشیدی و فهرست اعلام ایران باستان پیرنیا را استحراح وحاپ‌کردی ، چطور ارفهرست کردن کتاب حودت عاحرماندی ؟

ترحمهٔ سوم ارمتن فرانسه وکتاب ارسطوست که مؤسسه تحقیقات و مطالعات احتماعی دانشکده ادبیات ـ به‌قول همین مترحم در مقدمه‌ای‌که بر کتاب نوشته«ترحمهٔ آن را، نه به‌استحقاق مترحم آن‌که درصف نعال ساگردان مکتب تاریح است ـ بل به‌آبروی مؤلف آن ـ که معلم اول احلاق و سیاست و فلسفه است ـ به‌حاپ رسانده» ، (ص‌پانرده) ، واکنون هم باید به این عبارت اضافه‌کنم که دانشحویان و مردم ایران ، ترحمه این‌کتاب را اگر نحرند ، نه به‌حاطر ارسطوست که معلم اول است ، و نه نحاطر مترحم که ساگرد صف نعال است ، بل به حاطر مقدمه معلم سوم‌استاد دکتر علامحسین صدیقی ـ که براین کتاب در «سی وشش» صفحه نوشته ـ حواهند حرید لاعیر!

عیب نررگ این‌ترحمه آنست‌که ارمتن فرانسه ترحمه سده نه یونانی یا لااقل‌انگلیسی، وکلمات یونانی واسامی‌حاص‌آن نه صورت فرانسوی «نرحم» و «دم‌بریده» است وباصورت یونانی‌کمی‌احتلاف دارد ولی به رحال‌کمال‌الحود بدل‌الموحود ، ار عهدهٔ پارنری که ربان فرانسوی را در پاریس نیاموحته بیش ارین ساحته نیست

ترحمه ارعربی ، هرچندکاری ساده نطرمی‌آید ، اما واقعاً حیلی‌مشکل است، چندانکه گاهی‌آدم را ممکن‌است‌گرفتار «قلعه هناك» کند ارین نمونه است‌آنحا که میگوید . یعقوب لیث « علی بن حسین را به انواع عداب معدب داشت ، دوبیضه اورا فشردند ، ودوگردو را برروی شقیقه‌های اوفشار دادند » (ص۱۶۶ یعقوب لیث) حمله احیر ترحمه عبارت « وشدالحوزتین علی‌صدغیة » ار ابن‌حلکان است ، ومترحم حوزتین را دو گردو ترجمه کرده‌که هرچند صحیح است ولی درواقع مقصود آن نیست‌که دوگردو برشقیقه‌کسی‌نهاده باشند حوزتین یك وسیلهٔ شکنحه ومحازات بودکه دوگوبچه آن را برشقیقهٔ محکوم

می‌نهادند و فشار می‌دادند . این‌تصحیح را مدیون استاد دکتر ریاب حـوبی هستم که نخستین بار به‌من یادآوری فرمودند و چون کتاب یعقوب هم بزودی چاپ دوم‌آن منتشر میشود امیدوارم با سایر نظریات عمیقی‌که استاد جمال‌زاده درباره سطرسطر وصفحه به‌صفحهٔ آن نوشته‌اند، با تجدیدنظر کامل‌به‌چاپ برسد

واما ترجمه ترکی

بار ترجمه‌های فرانسه وعربی مخلص راه به‌دهی‌میبرد
اما امان از ترکی بلغورکردن‌ها !
گفتند «سوسك از بسکه خوش پروپا بود ،
از دیوار سفیدکاری هم بالا میرفت» ! فرانسه و عربی
کافی بود که دست به ترکی هم زد یکی بود بپرسد .

تو کار زمین را نکو ساختی که با آسمانها بپرداختی ،

در کتاب خاتون هفت قلعه ، آنجا که صحبت از «قزلر قاپان» و «قزلر بلاغی» است (ص۲۷۷)، اولی را دختر جذاب و دومی را کوه دختران ترجمه کرده‌ام

آقای حسین روشندل از سستر به‌من یادآوری کردند «قاپان از همان کلمهٔ قاپیدن یا «قاپماخ»است ودرمعنی ظرف مکان بکار برده می‌شود ــ یعنی «ان»آخرکلمه معنی ظرف مکان را می‌رساند و قزلرقاپان به معنی‌جا ومحلی که دختران را می‌قاپد یا جذب می‌کند یا «جای انتخاب دختران» می‌باشد قزلر بولاغی نیز به‌معنی‌چشمه دختران است وبولاغ درآذربایجان‌به‌چشمه‌های خود جوش گفته میشود

در سیاست و اقتصاد عصر صفوی ، به مناسبتی گفتگوی اسماعیل آقــا سمیتقو و پرویزخان دهبی ، پیرومراد او را آورده‌ام که وقتی پرویزخــان ، همهٔ اموال او غارت شد با یك پیراهن و عصا پای‌برهنه به خوی آمد ، وچون اسماعیل آقا به دیدن پرویزخان رفت و پرویزخان حال خود را بیان کرد اسماعیل آقا دست آقا را بوسید و گفت

ــ قربان وجود عزیزتان شوم ، امــروز کم‌کم دارید به پیغمبر و ائمهٔ بزرگوار نزدیك میشوید !

این نکته‌را من‌از قول‌دکترریاحی‌خودمان نقل‌کردم و البته‌بی‌احتیاطی از جانب من بود ، آقای پرویزی پسر آن مرحوم سال پیش به تهران آمد و مخصوصاً مرا ملاقات کرد و اعلام داشت که این گفتگو اصولا به زبان ترکی صورت گرفته ، و عین عبارت سمیتقو را برای مــن به ترکی بیان کرد کــه

متأسفانه من کم حافظه اکنون بیادم نمانده است و یادداشتها هم اینجا نیست اما بهرحال عبارت متن کتاب عین عبارت سمینقو نمیتواند باشد

در همین کتاب صفویه ، ساروتقی را به معنی تقی سرخ موی ترجمه کرده‌ام (ص ۶۹ و ۲۲۸) و آقای خلیل آذر وکیل دادگستری تلفنی به من توضیح داد که ساری به‌معنی «زرد رنگ» است نه سرخ والبته احتمال دارد که بعلت زردی موی به‌این نام شهرت یافته باشد

درمقاله«سه‌تفسیر یوسف» (راهنمای کتاب) و «بای عمت‌بید» (ص۱۱۴) کلمهٔ دوقلو را به‌نقل ازآقای جعفر شعار به‌معنای «همزادها»آورده‌ام و یك‌تن از آذربایجان اعتراض کرد ، منتظر بودم‌که آقای دکتر شعار توضیح لازم‌را بدهند که چون تاکنون نداده‌اند ، بنده اعتراض آن خوانندهٔ عزیز را نیز می‌پذیرم .

خوب! آدمی‌که ترکی نمیداند، در ترجمه‌که هیچ، درنقل الفاظ ترکی هم طبعاً بدون اشتباه نخواهد بود ، چنانکه روایت منسوب به سلطان‌محمد خدابنده اولجایتورا بنده از قول مرحوم نخجوانی، درمقالات «درکنارفرات» با اندك اشتباهی آورده بودم و ظاهراً صورت صحیح آن اینست «سولطان خدابنده ، من ده‌کی من‌ده ، سن ده‌کی سن ده»

درکتاب سیاست واقتصاد عصرصفوی به مناسبتی ، یك غزل لطیف ــ البته به ترکی ــ از شاه اسماعیل صفوی نقل‌کرده‌ام در اینجا باید بگویم‌که اولا ترجمهٔ بسیار قشنگی که من از آن شعر آورده‌ام (نقل از مجله خوشه) از همین صمد بهرنگی آتش‌پاره است که دسته‌گل این مقاله را هم او به‌آب داده؛ ولی چون، در خوشه نام او نوشته نشده بود ، من نمیدانستم و ننوشتم ، و اینك خواهشمندم خوانندگانی که‌کتاب مذکور را دارند نام بهرنگی را درحاشیه و درکنار عبارت مجله خوشه (ص ۳۲۸) اضافه نمایند

ثانیاً ، اشعاری‌که من نقل‌کرده‌ام ، به‌علت عدم آشنایی به زبان‌ترکی، بعض کلمات و وزن آنها صحیح نیست ، و این نکته را آقــای فائق بی‌ریــا دانشجوی ایــرانــی مقیم خــانه ایران (۱) در شهــر دانشگــاهی پاریس(۲) به‌من گوشزد کرد و دیوان شاه اسماعیل صفوی را به من امــانت داد تا آن را

۱ــ این دانشجوی هوشیار هرچند رشته «شیمی‌ برشکی» را ــ دورهٔ دکتری ــ می‌خواند اما بسیار اهل ذوق است وهم‌اوست که کتاب «خاتون هفت‌قلعه» را در اطـاق خود دیده و به‌من نشان داد و به یادداشت صمد بهرنگی اشاره کرد و باعث تحریر این مقاله شد

۲ــ «Cité universitaire»

مطابقه کنم . این دیوان تحت عنوان «شاه‌اسماعیل حطائی‌اثرلری» دریك‌جلد، در آدربایجان س س. علملر آکادمیاسی نشریاتی ، باکی ۱۹۶۶ با مقدمه و تصحیح عزیز آقامحمد اوفو بدور» چاپ شده است .

از نسخه بدلها چشم می‌پوشیم ، چون بهرحال اشکالی در شعر ایجاد نمی‌کند ، ولی چند غلط‌عمده هست که خواهشمند است اصلاح فرمائید. (صفحه ۳۱۳ سیاست و اقتصاد عصر صفوی) .

لطفی‌له ، بجای لطیفه ، طرحین بجای طرحین ، دره دهابین بجای یئرده دهابین ، بیرساچمگ بجای بیرچکیں ، ائتمیش‌سی بجای ائتدی‌سنی .

اکنون باید بگویم خدا بخیر رضا باشد از شعرهای گیلکی و ترجمه آن که در تلاش آزادی (ص ۲۸۰ و ۲۸۲ ، شرح حال کوچك‌خان) آورده شده (هرچند تاکنون اعتراضی ازطرف گیلك بچه‌ها نرسیده است) .

تاریخ و علوم کمکی

درمورد این ترجمه‌ها اشتباه من دراین بوده است که کار را خواسته‌ام به‌تنهائی انجام دهم و یا از تنبلی ، ویا از خودخواهی ، هرگز نخواسته‌ام از کسانی که تخصص دارند و وارد هستند استمداد و اشتشاره کنم .

البته کسی‌توقع ندارد که یك مورخ به‌همه زبانهای عالم وارد باشد، و مثلاوقتی یك سند به زبان چینی پیدا میشود بتواند آنرا بخواند ، ولی این توقع هست که برود بایك چین شناس و چینی‌دان مشورت کند .

تاریخ وقتی با اصول علمی نوشته شد طبعاً با بسیاری از علوم دیگر برخورد دارد زبان شناسی ، جغرافیا ، جامعه‌شناسی ، وحتی شیمی وریاضی و فیزیك کم و بیش باتاریخ سروکار دارند . آیا یك مورخ میتواند در همه‌این علوم متخصص باشد تا بتواند بقاطعیت اظهارنظر کند؟ خیر، زیرا ممکن نیست پس راه چاره چیست ؟ هرچه دید همانطور بنویسد بدون اینکه متوجه باشدآیا باسایر علوم همراهی دارد یا خیر؟ نه، این نیز ممکن نیست . چه باید کرد؟

باید مسائل تاریخی را با متخصصان درمیان گذارد ، باید از آنها کمك گرفت . عیب کارما اینست که ما «تك‌رو» هستیم . گمان میکنیم اگر افتخاری بدست آید باید تنها از آن خود ما باشد هیچ حاضر نیستیم دیگران را در کار خود شرکت دهیم واز معلومات آنها استفاده کنیم ، وگاهی هم اگرچنین کاری کردیم چون‌حق آنها را فراموش می‌کنیم و به‌حساب خودمان می‌گذاریم بالنتیجه اغلب از همکاری با ما دریغ می‌کنند .

در چنین مواقعی است که فی‌المثل وقتی ناشناسی پاریزی میخواهد کلمهٔ «لوقراناثیم» عبری را که بمعنی ذوالقرنین است با خط عبری چاپ کند ، از مراجعه به‌کسی‌که با این خط آشناست خودداری میکند ، و بالنتیجه درچاپ اول کتاب ، این کلمه که کلیشه شده، وارونه چاپ می‌شود !

یکی ازموارد بسیار مهم‌استفاده از علوم‌کمکی، استفاده ازجغرافیاست
کتابهای تاریخی محلی شاید این حسن را داشته باشدکه بهرحال هر کدام باید نقشه همراه است، این‌کاری است که درایران چندان باب نبوده ، وکتب من ازین حیث شاید پیشقدم باشد، اما چون ابتدای کار است، بهرحال ازنقائص خالی نیست، فی‌المثل کتاب یعقوب‌لیث نقشهٔ ایران درزمان‌صفاریان را با تیرنشان‌های[1] لازم و رنگین زیبا دارد ، راههای تجارتی ، مناطق تحت نفوذ، قلمرو همسایگان، میدانهای عمده جنگ، بندرگاهها و راههای تجارتی را دارد، اما این‌نقشهٔ زیبا، فاقد یك‌اصل اولیه نقشه‌برداری است ، یعنی‌مقیاس آن در زیرش نوشته نشده و نصف‌النهارات ومدارات آن‌کشیده نشده است سیر می‌دم وسر وا میکم!

کتاب شاه‌منصور نقشهٔ قلمرو آل‌مظفر را دارد، شهرهای مهم، نقاط‌تحت نفوذ، خط سیر تیمورلنگ، لشکرکشیهای محمدمظفر باسوات‌لازم در کنار تیر-نشانها مشخص شده ومقیاس نقشه و نصف‌النهارات و مدارات رسم گردیده، اما ، آری یك اماهست، درکنارمدارات و نصف‌النهارات، درجه وشمارهٔ مدار گذاشته نشده ، قفل هست وکلید نیست ! خطت شیئاً و غابت عنك اشیاء .

سلجوقیان و غز درکرمان نقشه دارد ، نقشه‌ای بسیار عالی بقلم مهندس پورکمال کرمانی، شامل‌حوزه حکومت سلجوقیان کرمان، تیرنشانهای لشکر-کشی قاورد، لشکرکشیهای همسایگان، هجوم‌طوائف‌غز. راههای عمدهٔ‌تجارتی پایتختها وشهرهای مهم ، بنادر، میدانهــای جنگ وجه وجه وجه، مقیاس و نصف‌النهار ومدار ودرجات آنرا هم دارد، نقشهٔ بی‌نظیری بود اگر در رنگ-آمیزی آن دقت بیشتری می‌شد. پیغمبردزدان نقشه‌کرمان وهمسایگان را دارد باهمهٔ مزایا ودقت لازم، امــا یکی دواشتباه‌کوچك درآن هست بجــای اینکه نصرت‌آباد دربرابر زاهدان داخل پرانتز باشد، می‌بایست زاهدان در داخــل پرانتز برابر نصرت‌آباد قرارگیرد . زیرا نصرت‌آباد اسم قدیم است وزاهدان اسم جدید.

۱ـ این‌کلمه را دربرابر فلش(←سهم) برگزیده‌ام، اگر رسا نیست باید ببخشید!

سیاست و اقتصاد صفوی، نقشه دارد، با مرایایی از مقیاس وپایتخت‌ها و رودخانه وتیرنشان لشکرکشیهای شاه‌اسماعیل وهجوم افاغنه،وبا معایبی، یعنی بدون شماره درجهٔ نصف‌النهارات ومدارات ، علاوه بر آن با اینکه درمتن‌همین کتاب (ص۱۱۹) تصریح شده‌که یك رشته از راه معروف ابریشم ازهمدان می‌گذشته است، درنقشه، عبور این‌راه از آن طرف قزوین ناگهانی بطرف بغداد انحناء پیداکرده فرسنگها ازبالای سر همدان عبور می‌کند، جائیکه نه تنها قافله‌های ابریشم امکان عبور نداشتند ، بلکه ازبعض قلمروهای آن عقاب‌هم به زحمت گذر می‌کند.

همین اشتباهات‌کوچك وساده میتواند دلیلی باشد که مردم شوخی یك دوست قدیمی را درباره من باورکنند[1].

جغرافی تاریخ‌ساز

برای یك محقق و تاریخ نویس ، سایرعلوم میتوانند جزء علوم‌کمکی باشند، ومثلا، اگر زبان چینی‌نداند عیبی ندارد و میتواند درمورد لزوم ازمتخصص چینی استفاده‌کند. اما دانستن جغرافیای مکان و زمانی‌که تاریخ‌آنرا مینویسد ازضروریات است، زیرا جغرافی ازعلومی است‌که نه‌تنها درتاریخ اثر فراوان دارد، بلکه همانطورکه یکجا گفته‌ام «... چون عامل اقتصاد تا حدود زیادی تابع عوامل طبیعی یعنی آب و باد وباران وخاك است پس بالنتیجه، عامل‌جغرافیایی، درپیدایش‌تاریخ، ازبزرگترین عوامل‌محسوب خواهد شد»[2] ومن اگر از همکاران تاریخ‌دان نمی‌ترسیدم باصراحت اعلام‌می‌کردم که «بهرحال سرنوشت تاریخ را جغرافیا تعیین میکند »

۱- رفیقی داشتیم به اسم نوری نکوئی اصفهانی، (حالا استاد دانشگاه اصفهان است) به دوستان میگفت‌که باستانی پاریزی، پس انجام امتحانات پیش احمد راد رئیس فرهنگ‌شهرستانها رفت‌که جائی کار به‌او بدهند رئیس فرهنگ شهرستانها گفت

ـ میل داری به رشت بروی ؟ باستانی جواب داد ـ نه،آب و هوای جنوب ! به من نمی‌سازد

ـ میخواهی ترا به بانه بفرستم؟ ـ نه نیست آنجا نزدیك پاریز است ومیتوانم روزهای جمعه سری به پدر ومادرم بزنم!! رئیس فرهنگ پرسید : شما چه لیسانسی‌گرفته‌اید؟

ـ تاریخ وجغرافیا ! رئیس فرهنگ گفت به،به، با این لیسانس وبا این‌همه معلومات ، شما باید بجای من بنشینید، حیف است‌که چنین آدمی به‌شهرستانها برود، سپس برخاست وبه‌شوخی صندلی خودرا تعارف‌کرد ، اما باستانی‌گفت.

ـ چشم انشاءالله خدمت میرسم ، ولی فعلا اجازه دهید مرخص شوم ، زیرا هنوز یك درس تجدیدی‌ام باقی‌مانده‌که باید امتحان بدهم!

۲- سیاست واقتصاد عصر صفوی ص۲

گردنهٔ «خیران» مرز تمدن گیلک و ترک است. تاریخ ناپلئون میسازد، ولی دریای ماش و برفهای روسیه جلوی آنرا می‌گیرند[۱]. یك لهستانی گفته بود «ما میخواهیم دموکراسی انگلستان را درسرزمین خود پیاده کنیم»، یك دانشمند به‌او اشاره‌کرده بودکه، دوست عزیز؛ فراموش نکنیدکه باید قبل از هرچیز، کاری‌کنیدکه اطراف لهستان را نیز دریاها محاصره نمایند.

این حقیقتی انکار ناپذیر است. تعجب نکنید اگرکسی بگویدکه مثلا، عامل استقلال افغانستان را باید درلای شاخ و برگ جنگلهای مازندران جستجو کرد. لابد می‌پرسید چگونه؟ حق باشماست، ولی اکنون توجه‌کنید احمدشاه ابدالی‌ازآن روزخودرا مستقل‌خواندکه از اردوی‌نادرجدا شد و به‌قندهار رفت، او ازآن روی از اردوی نادر جداشدکه نادر درقلعه‌کلات بقتل رسید، و بقتل رسید زیراکه براثر توجه زیاده ازحد به‌سرداران افغانی خود و روی برتافتن از ایرانیان، مردم ایران نسبت به‌او بدبین شدند[۱] بدبین شدند، زیرا او نسبت به ایرانیان بی‌اعتنا شده بود، بی‌اعتنا شده بود، زیرا فکر میکرد ایرانیها در موردکورکردن پسرش بدست خود او قصور وکوتاهی کرده‌اند و حقایق را باو نگفته‌اندکه ناچار شده پسر راکورکند، پسرش راکورکرد، زیرا فکر میکرد به‌تحریك پسرش به او تیراندازی شده، تیراندازی درجنگل مازندران صورت گرفت، زیرا تیرانداز پناهگاه و قرارگاهی بهتر از درختهای جنگل انبوه مازندران در هیچ جای ایران نمی‌توانست پیدا کند. حالا متوجه شدیدکه درختهای مازندران چه اثری درپیدایش تجزیه واستقلال افغانستان داشته‌اند.

هرکس هرچه بگوید، این‌مطلب را نمیتوان انکارکرد، که برف گردنه‌های اسدآباد ناسرباران خوارزمشاه همان‌کرد که «ژنرال زمستان» روسیه با ناپلئون[۱] وگرنه قبل‌ازهولاکو، پادشاه خوارزم برتخت مستعصم بالله نشسته‌بود.

اگر یك تن هم بگویدکه فی‌المثل اقتصاد عالم مدیون فداکاریهای «بز» است هیچ تعجب نکنید، زیرا اونخستین موجودی بودکه طریق عبورازکوه‌های سخت وگردنه‌های بزرگ را به‌مردم آموخت و راههای «بزرو» نخستین سرمشق مهندسان دراین راههای کوهستانی است، و اقتصاد عالم نیز بر اساس

۱ــ ویکتورهوگو درمورد شکست ناپلئون در واترلو به‌علت رطوبت زمین و عدم تحرك توپخانه گفته است. «چند قطره باران ــ بیش یاکم ــ ناپلئون راخم‌کرد، برای اینکه واترلو، پایان استرلیتز شود، مشیت الهی جز فروریختن اندکی باران زحمتی نداشت» دحالت‌جغرافیا درتاریخ یعنی همین! اینکه تمدن‌اروپائی‌جدیدراهم‌بعضی «تمدن سیب‌زمینی» گفته‌اند بدلیل اینست که‌این‌تمدن همراه‌کشف امریکا وآوردن سیب زمینی‌ازآن‌دیار به‌اروپاپیداشده‌است پس‌باید بپذیریم حرف کسی‌راکه‌گفت «انقلابات دنیا مربوط به‌لکه‌های خورشید میشود»

داد و ستد و حمل و نقل و بالنتیجه راه و راهداری توسعه می‌یابد، بهمین قیاس است اگر یک وقت اظهار کنند که گاوهای هند، بالاخره این مملکت را کمونیست خواهند کرد: چه مردم هند به گاو اعتقاد دارند، و هزاران هزار گاو را بیکار رها کرده‌اند و نه استفاده اقتصادی و کشاورزی از آن میکنند و نه گوشت آن را میخورند، درحالیکه از گرسنگی و قحطی بجان آمده‌اند، و هیچ کس هم منکر نیست که گرسنگی و قحطی و فقر از عوامل بزرگ بوجود آورنده و توسعهٔ نفوذ کمونیسم و مؤید اصلی احزاب کمونیست عالم است

صحبت از کمونیسم پیش آمد، بد نیست راجع به یک اظهار نظر عجیب خودم که صورت پیش گوئی داشت در اینجا توضیحی بدهم.

برای تفریح شما عرض میکنم که یک وقت، درسال ۱۳۲۸ من مقاله‌ای برای روزنامه خاور ترجمه و اظهار نظر کردم ـ خصوصاً با تیتر درشت ـ که «یهود مأمور پخش کمونیسم در خاورمیانه هستند»[1] از عجایب روزگار بود که این پیش‌بینی من درست برعکس درآمد، یعنی یهود کمونیسم را به خاورمیانه آوردند ولی خودشان دوستدار و هم پیمان محکم آمریکا شدند و به صحرای سینا هجوم بردند و چنان کردند که ناصر و یارانش دو دستی بدامن کمونیسم چسبیدند و از بیم عقرب جراره به مار غاشیه پناه بردند و فریاد زدند که «کرم نما و فرود آ که خانه خانهٔ تست» و امروز کار آنها بجائی رسیده است که اگر بخواهند فی‌المثل میگ‌های روسیه را کش کنند، باید نیروئی صد و شاید هزار برابر نیروئی که برای اخراج اسرائیل از حوالی کانال لازم بوده‌است، صرف نمایند و تازه، هنوز نیست مسلم که میشود یا نه! بهرحال پیش‌بینی مخلص هرچند براساس این بود که خود یهود کمونیست خواهند شد، و اسلام را از آن می‌ترساندم، بصورت مسلم، درست از آب درآمد منتهی وارونه گمان کنم برای این کرامت جای آن دارد که همکاران زیر ریش مخلص، شمع روشن کنند!

اظهار فضل بی‌جا

با اینکه این باستانی که شما می‌شناسید (خودم را می‌ـ گویم!) اصولاً آدم درویشی است، و صرف نظر از نوشته‌ها و ادعاهایش، اعتقاداً هم با درویشی سازگاری دارد، باز نمیدانم چرا گاهی دیو خودخواهی و خودنمائی در او بروز میکند. پریروز خودم وقتی خواستم یک صفحهٔ مقدمهٔ تاریخ کرمان را از روی شماره پیدا کنم،

۱ـ رجوع شود به فهرست مقالات نگارنده در مقدمه «یاد و یادبود»، و روزنامه خاور ۱۸ آذر ۱۳۲۸

درماندم. امروز مردم حساب ابجد را فراموش کرده‌اند، این اظهار فضل بیجا وخودنمائی بی‌موردی است که یك مقدمه ۱۷۲ صفحه‌ای بر تاریخ کرمان بنویسی وشماره صفحه‌ها را بصورت «قعب» (۱۷۲)، قنه (۱۵۵)، قکح (۱۲۸)، فط (۸۹)، نه (۵۵)، کج (۲۳) و . نشان بدهی این چه نوع اظهار فضلی است؟

خودخواهی‌های مخلص، وقتی اوج میگیرد که مطلبی را در یك کتاب خودم به کتاب دیگرم رجوع میدهم، از آسیا به خاتون واز خاتون به تلاش واز تلاش به تاریخ کرمان واز کرمان به پیغمبر دزدان و . درواقع مثل همان بزرگواری است که ازو پرسیدند «کو شاهدت، گفت دممم»! این نوع اسناد دادن وارجاع کردن تا وقتی که مطلبی بزرگی داشته باشد، البته بیجا و بد نیست، خصوصاً اگر محدود باشد، ولی اگر فی‌المثل از خاتون به آسیا واز آسیا به خاتون شود، دیگر نقض غرض است و حکم «دور تسلسل» را دارد که البته باطل است

بهلول چه‌میگوید؟ یکی دوجاها هم بعض ادعاها کرده‌ام که بوی «قال العزالی» سخت از آن بلند است، فی‌المثل آنجاکه مطلبی راجع به کتاب میرزا آقاخان تألیف آدمیت نوشته وایی کتاب مهم را انتقاد و معرفی کرده‌ام می‌نویسم «چرا فصلی درباب محیط اجتماعی میرزا آقاخان دربن کتاب نیامده ؟» تااینجای مطلب درست، و واقعاً فریدون آدمیت دربن مورد کوتاه آمده بسیار خوب، اما مقصود باستانی چیست؟ دوسطر بعد مشت خودرا بازمی‌کند «دربن مورد گله بنده اینست که حقاً می‌بایست، دکتر بمقدمهٔ تاریخ کرمان و مقدمه فرماندهان کرمان و خود کتاب فرماندهان و جغرافیای کرمان و مقدمه آثار پیغمبر دزدان ووصولی ازکتاب خاتون همت قلعه درباب کرمان ومقدمه فهرست کتب خطی امام جمعه کرمان ومقدمه صاحب بن عباد که توسط این بنده نوشته شده‌است گوشه چشمی می‌افکندند بدبختانه هیچکدام از ۱۲ کتابی که بنده در باب کرمان تصحیح و تألیف کرده‌ام مورد توجه حضرت دکتر قرار نگرفته» (مجله وحید، سال ۱۳۴۷) دم خروس باین آشکاری!

درجای دیگر، وقتی کتاب شاهنشاهی عضدالدوله را انتقاد میکند توقع داردکه فقیهی‌هم تاریخ کرمان وصاحب بن عباد را جزء منابع خود قرار دهد (راهنمای کتاب جلد ۱۳) مردعاقل! بهزورکه نمیشود مردم را به خواندن و قبول چرندیات خود وادارکرد یکی دوجا هم تعریض و کنایه داردکه فلان یا بهمان، فلان مطلب را ازمقالهٔ من نقل‌کرده و نام نبرده است.

اینها همه خودخواهی است. اصولا باید این نکته بیان شود که کسی که کتاب یا مقاله می‌نویسد، مطلبی را در دسترس عامه انداخته است که بهرصورت بخواهند میتوانند از آن استفاده کنند. اینکه توقع داشته باشد هر کس هر جا یك جمله نوشت، نام فلانی را فراموش نکند وهی ارجاع و توضیح دهد توقع بیجاست خودشان اگر انصاف داشتند میکنندا گرهم نداشتند که هیچ. نویسندگی یعنی انتقال فکر نویسنده به عامه وخلق، پیش ازهرچیز مقصود اینست که خلق چیزی یاد بگیرند وبدان مشغول شوند، در اینجا اگر هدف این باشد که خود نویسنده بیش از مردم بهره‌ور شود، اشتباه اشتباه است. نویسندگی کاری است درحکم کارهائی که دیگران در راه خدا میکنند و هرگزهم بزبان نمی آورند

یك روز یکنفر چندتا گردو به بهلول داد و گفت بشکن وبخور و برای من دعا کن!

بهلول، گردوهارا شکست وخورد ولی دعا نکرد! آن مرد گفت گردوها را خوردی، نوش جان، ولی من صدای دعای ترا نشنیدم!

بهلول گفت مطمئن باش اگر در راه خدا داده‌ای، خدا خودش صدای «تق‌تق» شکستن گردوها را شنیده است!

خدا کند نوشته‌ای ارزش آن را داشته باشد که صدای تق تق آن به گوش کسی برسد. نمی‌دانید چه لذتی داشت، وقتی فهمیدم که «سرنوشت‌وزرای ایران» درکتاب آسیای هفت سنگ، اندکی آقای هویدا را «مشت ومال» داد که آگاهانه درباب آن بمن نوشت

« کتاب آسیای هفت سنگ تألیف جنابعالی برایم قابل استفاده بود، هرچندقبلا باآثارقلمی جنابعالی وکوششهائی که در راه روشن کردن حقایق تاریخی‌بکار میبرید آشنائی داشتم، لیکن مطالعهٔ این کتاب که پاره‌ای ازقسمتهای آن نیز بذهن آشنا می‌آید برارادت قلبی وقلبی‌ام نسبت بجنابعالی افزود. چون شما وامثال شماکه بافراغت بال بمطالعه می‌پردازید وبدقت بررسی می‌کنید که چگونه دانه‌های وجود زیرسنگ آسیای زمان و حوادث نرم میشوند، بهتر از ما ـ دانه‌های غلطان درآسیاـ متوجه اعمال و رفتارمان هستید، پس اگر چیزی مرقوم میفرمائید که جنبهٔ ارشاد و تذکر دارد، باید بجان خریدار آن بود. و اینگونه ارشادات، مرا که برای خدمت باجتماع مسؤلیت بزرگتری را دارم بیشتر ممنون می گرداند.»

فکر میکنم همین چند سطر حواشی رئیس‌الوزراء کافی باشد که بگویم در خانه یکی دو بالش اضافی پشت‌سرم بگذارند[1] همینقدر که صدای تق‌تق گردوها به گوش این و آن رسیده اجر و پاداش نویسنده تأمین شده است

اگر در اینجا بعض یادداشتها را ــ که بوی خودخواهی دارد ــ نقل میکنم برای آنست که پشت سر آن خود را مثل صوفیان «ملامتیه» ملامت کنم و گرنه من خود میدانم که ادعای «انا اعلم» کردن «قبیح»[2] است یك وقت مقاله‌ای درباب ساختمان دبستان پاریز به کوشش پدرم، در مجله یغما نوشته بودم و روی خود- خواهی، بصورت طعنه‌آمیز نوشته بودم که «پدرم، مثل پدر آقای حبیب یغمائی ـ گاه‌گاهی شعرهایی میگفت که چندان قرص ومحکم نبود» آقـای یغمائی، راده گذاشته و زیر صفحه برای تأیید این حرف عبـارتی نوشته بودند که ازصد خوب برای مخلص آموزنده‌تر بود یغمائی نوشته بود «آری پدران، هردو تن اندکی سست مایه شعر میگفتند وهردو هم ازپسران بهتر شعر می‌گفتند!»

پول کتابها کجا میرود؟

چند وقت پیش یکی از دانشجویان، در کریدور های دانشکده ادبیات یقه مرا چسبید که تو ادعاداری که از «جوانان زمان جنگ» هستی[3] ودرکلبه مدرسهٔ شیخ ـ عبدالحسین در اطاقی که توصیف آنرا در سفر هایت

۱ـ زارعی از یکی از کوچه‌های بیرجند میگذشت و سینه به سینه امیرعلم‌خان برخورد سلام کرد، امیرعلم‌خان جواب سلام او را داد. زارع وقتی بخانه رسید، ازهمان درخانه خطاب به زنش فریاد زد

ـ یك بالش بگذار!

زن اطاعت کرد و بالشی به دیوار تکیه داد، مرد زارع بدان تکیه کرد و باز گفت

ـ یکی دیگرهم بگذار!

زن بالشی دیگر گذاشت و پرسید چه خبر است؟ تازه‌ای شده؟ مرد اضافه کرد

ـ بازهم یکی دیگر!

وقتی بالشها گذاشته شد و راحت تکیه زد، زن از مرد پرسید که چه واقعه‌ای رخ داده که امروز میخواهی به چهار تا بالش تکیه بزنی؟ مرد به لهجه بیرجندی پاسخ داد

ـ آخر، امروز باخان «تکلم» کردم!

(روایت ازآقـای دکتر محمد اسماعیل رضوانی)

۲ـ معروف است که وقتی جمعی از اهل بازار نامه‌ای به یکی از پیشوایان مذهبی زمان نوشتند که تکلیف مارا خودتان معلوم کنید تاکدام یك «اعلم» هستید حاج آقا حسین قمی صاف وساده نوشته بود «انا اعلم» حاجی آقا حسین بروجردی مرحوم دانسته بود آقا سید ابوالحسن اعلم است، ولی خود آقا سید ابوالحسن این عبارت را در زیر نامه یاد کرده بود که «تزکیة المرء لنفسه قبیح»!

۳ـ آقای اصلان شاملو دانشجوی رشته ادبیات دانشسرای عالی نیز همین نکته را بعدا برای مخلص نوشت ومن جوابی نداشتم باو بدهم

کرده‌ای و به‌قول خودت با غلط‌گیری در روزنامه‌ها شکم را سیر کرده‌ای[1] و چایی را با خرما و توت خشک خورده‌ای و کتاب ایران باستان مشیرالدوله را رونویس کرده‌ای، آری تو که خودت مزهٔ فقر را خوب چشیده‌ای، چرا امروز کتابهایت از همهٔ کتابها گرانتر است، آیا تصور کرده‌ای که دانشجویان امروز میلیونر شده‌اند؟ یا خودت که از دام فقر جسته‌ای فقراء را دیگر از یاد برده‌ای؟

می‌دیدم که حرف دانشجو حساب است. البته من فقر را از یاد نبرده‌ام و هرچند امروز نسبت به وضع دوران تحصیلم حکم قارون را دارم[2] اما بهرحال هنوز هم «هشتم در گرو نه» است و مطمئنا نان کوپنی و چائی با توت خشک خوردن سالهای ۱۳۱۹ تا ۱۳۲۷ خود را که خوش تحصیل می‌بوده است ـ خصوصا در حجرهٔ مدرسه شیخ عبدالحسین از یاد نبرده‌ام ولی جوابی هم برای این دانشجو نداشتم بدهم، زیرا واقعا قیمت کتابها گران است اما تقصیر کیست؟

لابد بعضی می‌نشینند و قیمت کتابهای مرا حساب میکنند سیاست و اقتصاد صفوی ۲۵ تومان، آسیای هفت سنگ ۱۶، جغرافیای کرمان ۱۰، یعقوب لیث ۱۲/۵، خاتون هفت قلعه ۱۶، فرماندهان کرمان ۴، سلجوقیان و غز در کرمان ۲۵، اصول حکومت آتن ۱۵، زندگی مشیرالدوله ۲۰، یاد و یادبود ۵، منابع و مآخذ تاریخ کرمان ۲، تاریخ کرمان ۴۵، هفتواد ۱۰، راهنمای آثار تاریخی ۵، نشریه فرهنگ کرمان ۵، ذوالقرنین یا کورش کبیر ۵، یادبودها ۲/۵، آثار پیغمبر دزدان ۴، نای هفت‌بند ۱۵ تومان، بنابراین، اولا اگر کسی یکدوره از کتابهای مرا خریده باشد جمعا ۲۹۲/۵ تومان پول داده است.

این کتابها غیر از تاریخ کرمان اغلب بیش از ۲ هزار نسخه چاپ شده و بعضی از آنها به پنج هزار تیراژ رسیده (مقدمه مشیرالدوله) و بعضی از آنها چهار چاپ خورده است (پیغمبر دزدان و ذوالقرنین یا کورش کبیر)، و برخی از کتابها (مثل تاریخ کرمان) این اواخر هر نسخه به ۷۵ تومان خرید و فروش شده، با این حساب اگر میزان متوسط قیمت کتابها را همان ۲ هزار جلد هم بگیریم با این حساب تاکنون، مردم این کشور قریب ششصد هزار تومان پول برای لاطائلات مخلص پرداخته‌اند بنابراین آیا وزارت دارائی حق نداشت که سال پیش و سال ماقبل آن یک اخطاریهٔ بالابلند مالیاتی بنام مخلص فرستاد؟

برویم بر سر حرف دوست دانشجویمان که میگفت تو که معلم دانشگاهی چرا کتابهایت اینقدر گران است.

---

۱ خاتون هفت قلعه ص۷۶ و یادبودها و یاد و یادبود

۲ ــ به قول کرمانیها «باران باریده ترکهاش ورهم آمده»، ولی البته هنوز هم جزء آن طبقه‌ای هستم که «بادمستان می‌خره، دهستان می‌خره»!

حرف آن داشحو صحیح است · آدمی که اینهمه پول ازمردم میگیرد ، چرا به فکر دانشجویان بیست ، و اصولا چرا در ایران برای داشجویان و دانشگاهیان درمورد کتاب، که رکن اصلی کارشان است تحفیف نمیدهند؟

چاپ جیبی لازم است

قبل از بیان بقیه عرایض، عقیدهٔ خودرا بگویم من عقیده دارم که تمام کتابهاییکه بدردکار دانشگاه وحوانان می‌حورد درایران باید یك چاپ جیبی داشته باشد که محصلین بتوانند بحرند و بخوانند من وقتی تحصیل میکردم آرزویم بود یك دوره ایران باستان داشته باشم اما کجا ممکن بود، دست ما کوتاه وحرما بر نحیل! ۱۸۰ تومان قیمت یکدوره ایران باستان بحارح سه ماهمن درحجره مدرسهٔ شیح عبدالحسین (مسجدترکها) بود! بههمین جهت ده سال پیش روریکه قرارشد مقدمه برمشیرالدوله بنویسم، تأکید کردم که بایدیك چاپ جیبی ارآن بشود، وبه تنهایك چاپ، بلکه درطرف سه چهارسال دوچاپ جیبی ارکتاب سه هرارصفحه‌ای مشیرالدوله شد و تمام بفروش رفت وامروزهر دانشجوی دانشگاه تهران باپرداحت حدودسی تومان می‌تواند این کتاب گرانقدر را ارکتابفروشی ابن‌سینا حریداری کند .

متأسفانه کتابفروشهای ما در مورد چاپ کتابهای جیبی حیلی امساك میکنند کتابهایی که بدرددانشجویان بخورد باچاپ عالی وکاغذ گرانقیمت وجلد سلیفون ارسی چهل تومان کمتر نمیدهند وحتی کتاب صدتومانی ودویست وپانصد تومانی پیش پا افتاده شده است، درعوض رمانهای بی حاصل بی‌نتیجه را جیبی چاپ میکنند و در دسترس عموم میگذارند در واقع «سنگ را بسته و سگ را گشاده‌اند!

دراینجا قبل ارهرچیز بهتراست من یك بیلان ارمیران درآمدحودارکتابها بدهم، هم تفریحی است، هم اطلاعی ار چگونگی انتشارکتاب در ایران وروابط ناشر ومؤلف وهم تبرئه نامه‌ای ار گرانی قیمت کتابها

من تاکنون ۲۲ جلدکتاب چاپ کرده‌ام حصوصیات مالی هریك بدین بحواست

۱) آثار پیغمبر درداں نخستین بار در۱۳۲۴ شمسی– وقتی که من محصل دانشسرای مقدماتی کرمان بودم– چاپ شد و ۱۲۰ جلد کتاب حق‌التألیف گرفتم[1] از ناشر اولیه آن، که اکنون روی ارکتاب وانتشارات بر تافته و به آهن فروشی پرداحته است، ممنونم! ار همه حوش حسابتر بود.

---

۱ ـ این کتاب درهمان سالها درمحله سحن بوسیله ایرج افشار معرفی وانتقاد شد

چاپ دوم آنرا کوهی انجام داد و توقع حق‌التألیف ازو بیجا بود، نه‌تنها چیزی نگرفتم بلکه یك‌طغری قباله عقدنامه بسیار عالی و لوکس به خط پیغمبر دزدان‌هم روی‌آن گذاشتم و گویا اوهم به‌سر دارفاجر داده‌بود

چاپ سوم آن تنها ۲۵ جلد کتاب عاید من کرد. وچاپ چهارم آن بود که طبق‌حساب و کتاب‌صورت گرفت ومؤسسه امیرکبیر هزارتومان پول‌و ۱۵۰ جلد کتاب به من‌داد که بسیارمتشکرم.

۲) یادبودمن را خودم چاپ کردم، کمی‌فروش رفت و بقیه‌آن مجانی توزیع‌شد. ایام‌تحصیل من‌دردانشگاه بود(۱۳۲۷)واغلب به بچه‌هاتقدیم گردید باعنوانی «برسودجوئی علیه‌داست»[1]

۳) ذوالقرنین یاکورش‌کبیر را برای سفارت هند چاپ کردم(۱۳۳۰) ازین سفارت عظمی، چکی به‌مبلغ هشتادوهفت‌تومان (به حساب خرد وباریك، عهدهٔ بانك‌شاهنشاهی آن‌روز) دریافت کردم مرحوم سعید نفیسی‌صدنسخه از کتاب هم برایم گرفت وهمدیگر رابحل‌کردیم. چاپ‌دوم آنرا سیف‌آزاد انجام داد و چیزی‌که نداد هیچ اسم‌مراهم فراموش‌کرد روی‌آن بگذارد، چاپ‌سوم را اداره رادیو (وزارت اطلاعات) انجام داد وختم‌کتاب درست با واقعه ۱۵ خرداد و کشاکشها مقارن‌بود و پایان‌وزارت جهانگیر تفضیلی که گردش روزگار

چنان رد بر بساطش پشت پائی   که هر خاشاك او افتاد جائی

طبعاً نه‌تنها ازحق‌التألیف معهود بما چیزی‌نرسید، بلکه براثرعواملی نزدیك بود یك‌چیزی هم روی آن مایه بگذاریم!

چاپ‌چهارم آنرا ابن‌سینا انجام داد و تعدادی کتاب «برسد» مخلص‌شد

۴) نشریهٔ فرهنگ کرمان ۱۳۳۳ را بنابه علاقه شخصی و توجه آقای عدالت رئیس فرهنگ وقت تألیف و چاپ کردم، چیزی ندادند توقعی هم نداشتم

۵) راهنمای آثار تاریخی کرمان (۱۳۳۵) بنابر بنابه‌وظیفه شخصی و توصیه آقای حبیبی مدیرکل فرهنگ وقت بی‌دستمزد انجام گرفت

۶) دورهٔ مجله همتواد، هیچ عایدی نداشت بلکه ضررهم‌داشت، درمدت انتشار، تنها دوآگهی اوقافی‌هم که چاپ کردیم پول آن وصول نشد. (۱۳۳۶–۱۳۳۷)

---

[1] — برای‌این‌کتاب آقای ع صادقیان در تیرماه ۱۳۲۸ در مجله جهان نو انتقادی نوشت مقدمه‌های آن‌کتاب به‌قلم سعید نفیسی سیدمحمد هاشمی‌کرمانی‌ودکترمحمدامین ریاحی‌است

۷) تاریخ کرمان (وزیری) ، طبع این تاریخ که کار اصیل من به حساب می‌آید واز همه کتابهایم کم غلط تر در چاپخانهٔ بهمن چاپ شده، به تشویق آقای حافظ فرمانفرمائیان استاد تاریخ بود. حق التألیف من سه هزار و پانصد تومان پول و ده جلد کتاب بود و ممنونم (۱) اکنون این کتاب نایاب است ، چه بیش از هزار جلد چاپ نشده بود (۱۳۴۰) و با اینکه حق چاپ آن برای خودم محفوظ است ، معهذا از نظر تعهد اخلاقی که در برابر دکتر فرمانفرمائیان دارم ، منتظر بازگشت ایشان از امریکا هستم که تجدید چاپ کنم . اصلاحات لازم انجام شده و کتاب آماده است . جناب دکتر! هر کجا هستی «سایه دستی» مرحمت کن تا به چاپ آن دست یازم که نسخه‌های آن به هفتاد هشتاد تومان رسیده و گیر نمی‌آید .

۸) منابع و مآخذ تاریخ کرمان را بصورت جزوه‌ای ضمیمه مجله دانش ادبیات چاپ کرده‌ام .

۹) یاد و یادبود ، مجموعهٔ شعر است و خودم چاپ کردم . دخل و خرج کرد . (۲)

۱۰) محیط سیاسی و زندگانی مشیرالدوله بصورت مقدمه برای ایران باستان چاپ شد با فهرست اعلام کتاب ایران باستان برای فهرست کتاب ـ که نزدیک سه‌هزار صفحه متن تاریخ مشیرالدوله است ـ دوسه سال کار کردم و قریب سه‌هزار تومان ـ بصورت کتاب به‌پول دریافت شد ، این کتاب البته برای من یك درآمد دیگر هم داشت و آن این بود که برنده جایزه یونسکو شد و چهارصد دلار جایزه آنرا (نزدیك سه‌هزار تومان) به من دادند . شرح آنرا در مقدمه تلاش آزادی میتوانید ببینید . زندگی مشیرالدوله دوبار دیگر جداگانه و به‌صورت جیبی نیز چاپ شده است .

---

۱ ــ بر این کتاب آقای دکتر منوچهر ستوده ، انتقادی درمجله سخن نگاشت، زندی نیز در مجله خوشه ، پسهٔ ما را خوب حلاجی کرد

یك مجله انگلیسی (Journal of The Royal central Asian Society)

در شماره ژوئیه ۱۹۶۲ خود به قلم M . Hambly معرفی مفصل و تشویق آمیزی بر آن نوشت و حتی پیشنهاد و ترجمه آنرا به انگلیسی توسط دانشگاه لندن نمود

۲ـ آقای سید محمدعلی جمالزاده استاد بزرگوار انتقادی برآن نگاشت که جداگانه آنرا چاپ کردم ، دوست شاعر سعیدی سیرجانی هم درمجله خوشه برآن انتقادی کرد که از بس لطیف بود به‌قول جهانگیر تفضلی ، خود انتقاد یك‌قطعه شعر بحساب می‌آمد پیام نوین هم آنرا خوب کوفت .

۱۱) اصول حکومت آتن ، توسط دانشگاه به‌چاپ رسید و چهارهزارو پانصد تومان حق‌الترجمه نصیب ماشد با ۵۰ جلد کتاب .

۱۲) سلجوقیان و غز در کرمان ، این کتاب را کتابفروشی طهوری چاپ کرد، کتابهایی راکه دستمزد اعلام ایران باستان گرفته بودم باحق‌التألیف سلجوقیان تبدیل شد به یك دوره معجم‌البلدان یاقوت حموی و یك دوره روضة الصفای ناصری، و حدود دویست تومان کتاب دیگر! بار هم کتاب و کتاب و در واقع دفع فاسد به افسد! مار از بس از پونه خوشش‌می‌آید، از کنج لنش سبز میشود!

۱۳) فرماندهان کرمان ضمیمه فرهنگ ایرانزمین (سال۱۱) چاپ‌شده شده و ۱۰۰ نسخه تیراژ ــ البته به‌خرج خودم ـ از کتاب گرفتم.

۱۴) خاتون‌هفت‌قلعه‌راکتابفروشی‌دهخداچاپ کرد وصدجلدحق‌التألیف داد،که بین دوستان توزیع‌شد[1].

۱۵) یعقوب‌لیث رامؤسسه فرانکلن چاپ‌کرد وسه‌هزاروپانصد تومان حق‌التألیف دادکه ممنونم ومتشکر.

۱۶) جغرافیای کرمان ضمیمه فرهنگ ایران زمین چاپ شد (همراه صد نسخه تیراژبخرج مخلص مفلس با تخفیف آقای مطیر مدیر چاپ بهمن)، چه میشودکرد ایرج افشار است وبه‌گردن همه حق دارد کسی به صید غزال حرم نخواهد شد

۱۷) آسیای هفت سنگ رامؤسسه دانش چاپ‌کرد و دویست جلدکتاب داد وممنونم.[2]

۱۸) تلاش آزادی را مؤسسه مطبوعاتی حاجی محمدعلی‌علمی‌چاپ کرد، وبلافاصله ورشکست شد! گویا دکتر زرین‌کوب ودکتر گوهرین واحمد احرار هم با ماهم سرنوشت‌شدند، کتاب حدود ۶۰۰ صفحه وکمیاب است[3].

۱ــ براین کتاب آقای ضیاءالدین دهشیری انتقادی در راهنمای کتاب نوشت وهم پیام‌نوین.

۲ــ براین کتاب، استاد حسن صدر، انتقادگونه‌ای در خواندنیها مرقوم داشت.

۳ــ آقای عبدالمحمد آیتی در راهنمای کتاب به انتقادآن همت گماشت. بنده مخصوصاً نام‌آنها راکه بر کتابهایم معرفی وانتقاد نوشته‌اند یادکردم واین تنها برای سپاسگزاری نیست، بلکه برای «مشت ومال» آنها هم هست که‌بدانند چه‌طور بعض چیزها را اغماض کرده‌اند یا ازچشم‌آنها دور مانده است!

۱۹) شاه منصوررا مؤسسه فرانکلین چاپ کرد وچهارهزارتومان داد و ممنونم .

۲۰) اخبارایران از ابن‌اثیر را دانشگاه تهران منتشرساخت و ۶هزار تومان‌حق‌التألیف پرداخت با ۵۰ جلدکتاب. لابد بایدتشکر کرد.

۲۱) سیاست واقتصاد عصرصفوی از انتشارات صفی علیشاه است و حدود ۵۵۰ صفحه ، هزاروپانصدتومان پول‌و۱۲۰ جلدکتاب بمارسید و ممنونم.

۲۲) بای هفت بند را مؤسسه محترم عطائی همین روزها منتشر کرده (حدود۴۰۰ صفحه) تاسینیم سرانجام چه خواهد بودن

همین‌ها هم زیادی است

امروز مخصوصاً نشستم وکتابها را صفحه شماری‌کردم ، این کتابها مجموعاً روی هم نزدیك ۷۳۲۰ صفحه دارند ، ومن مجموعاً ۲۲ هزاروپانصد تومان پول وحدود هزارجلدکتاب حق‌التألیف گرفته‌ام یعنی بـه طور کلی برای هر صفحه‌ای سه‌تومان (سی‌ریال)،که اگرجلو پستخانه می‌نشستم ونامه برای‌مردم می‌نوشتم حق‌التحریرم لابدبیش‌ازینها می‌شد واصولا مردغلط‌گیری هرصفحه‌کتاب ازین حدود بیشتراست‌آنهم طرف سی سال، در واقع سالی‌حدود هشتصد تومان![1]

و اگر شما بودید همه این‌حق‌التألیف‌ها رادربرابر بعضی دشنامها یکجا می‌گذاشتید ومیگذشتید، باهمه‌اینهاازنتیجه زحمات سی‌ساله خودبسیارخرسندم ونه‌تنها عقیده دارم‌که حق‌التألیفهاکافی‌بوده بلکه بیش‌ازحق مخلص‌نیز پرداخت

۱ـ این سطور حساب و ارقام را خصوصاً ازآن جهت نوشتم، که وزارت دارائی هم بداندکه چرا جواب اخطاریه‌های پی‌درپی او را نداده‌ام ، و برای اینکه مبادا بعدها مخلص راهم « مجهول‌المکان » فرض نماید، میگویم کـه هم اکنون درخانه ۱۸۰متری خشت وآخری سقف شیروانی پلاك ۹کوچه‌مطاهری خیابان گرگان ــ که بعلت ارزش حدود ۲۷ تومان ، ازعـوارض نوسازی نیز معاف بوده است ــ سکونت دارم بهای خانه راهم نوشتم تا دانشجویان عزیز بدانندکه به چه دلیل امروز، نسبت به‌ایام سکونت در مدرسه شیخ عبدالحسین حکم قارون را پیداکرده‌ام!

ازآقای ایرج افشار خواهشمندم این ارقـام را هرچند خسته‌کننده است تماماً درمجلهٔ خود چاپ‌کنند ، زیرا نه تنها درمورد مخلص ، بلکه درمـورد خود ایشان هم صادق است ، چه ممکن است مردم حساب‌کنندکه ایرج افشار با بیش ازصدکتاب تألیف و تصحیح وغیره ، لابد باید میلیونها پول از کتاب درآورده باشد!

شده‌است، این کتابهاییکه مامی‌نویسیم درخورهمین گونه‌پاداشهاست: کتابهائیکه مشکل ازکار هیچکس نمی گشایند .

من قبل از سفر به‌خارج، درایران متوجه غرور فرعونیت خودنبودم، یك غرور شکن لازم بودکه مرا از تحت فرعونیت پائین بیاورد این «غرور شکن» در اروپا ازآسمان رسید: توضیح آنکه وقتی در جزیرهٔ کاناری بودم به‌یکی دو کتابخانه سرزدم[۱] درفهرستها متوجه شدم‌که اصولا کتاب فارسی وجود ندارد . خیلی‌دلم‌سوخت. وقتی به‌پاریس بازگشتم یك‌جلدآسیای هفت سنگ داشتم،آنرا توسط آقای‌اسماعیل‌شریف– یك‌ایرانی‌مقیم‌کاناری- فرستادم وتوصیه‌کردم که‌آنرا به یکی‌ازکتابخانه‌های«لاس‌پالماس»حاکم‌نشین‌کاناری‌بسپارد. خیلی‌هم‌خوشوقت بودم‌که بالاخره جای‌پای خودرا در دل اقیانوس اطلس پیدا کردم‌و گمان داشتم که بزودی شورای شهر یك نامه‌بلندبالا وتشویق‌آمیزهم برایم خواهد فرستاد ، چندروز بعدجواب آقای‌شریف‌رسید. بدنیست عین‌عبارت اورانقل کنم، مینویسد.

«کتاب بسیارنفیس واررندهٔ شمارا خواندم وکیف کردم، برای‌سپردن کتاب به یکی از کتابخانه‌های لاس پالماس ، به چندین کتابخانه عمومی رجوع کـردم ، اظهار داشتند به‌علت نداشتن خوانندهٔ شرقی شورای کتابخانه‌های این جزیره برای نگاهداشتن این کتابها محل مخصوص تعیین نکرده و در نتیجه از قبول‌آن خودداری نمودند ، بنابراین ،کتاب، تا دستور بعدی‌آن استاد ،نزدمن به‌امانت است!!»

هیچوقت نمی‌شد معنی ضرب‌المثل «مال بدبیخ‌ریش صاحبش» را به این وضوح‌فهمید، اینجابود که می‌فهمیدم کتابهاییکه مامی‌نویسیم در دیباچه‌اررشی دارد ؟ حکایت همـان طاعت شیخ نجم‌الدین کبری است که جـود او دربارهاش گفته است

گر طاعت خود نقش کنم بر نانی
و آن نان بنهم پیش سگی بر خوانی
و آن سگ شش مه ، گرسنه در زندانی
از ننگ بر آن نان ننهد دندانی ،

---

[۱] – جزایر کاناری (قناری) همان جزایر خالدات است‌که انتهای عالم قدیم بود ودرجغرافیای مسطحه طول جغرافیایی عالم براساس آن حساب میشد درغرب افریقا ودر دامن اقیانوس اطلس است‌وتابعه اسپانیا، وتا مادرید حدود سه‌ساعت فاصلهٔ هوائی دارد .

رحم الله معشر الماضین

توقع حق‌التألیف‌های کلان اینروزها بی‌جاست آن روزها گذشت که دهان گوینده را پرزر می کردند، و وعده یك سکه طلا برابر یك شعر می‌دادند و برای تألیف جامع التواریخ ۵۰ تومان معولی در اختیار رشیدالدین فضل‌الله می گذاشتند [۱]، ووسائل زندگی می دادند و زن و فرزند مؤلفان در رفاه بودند [۲] و هزارها «تالست» سکه به مؤلف تقدیم می کردند [۳] و

۱ـ ابوالقاسم کاشانی صاحب تاریخ الجایتو، خود را مؤلف جامع ـ التواریخ میداند وعقیده دارد که خواجه حق التألیف اورا دردیده است، این کاشی مثل مار سرکوفته درتاریخ خود مینویسد «آدینه دهم (شوال ۷۰۶ هـ) دستور ایران، خواجه‌رشیدالدین، کتاب جامع التواریخ که تألیف وتصنیف این بیچاره بود بدست جهودان مردود بررأی پادشاه عرضه‌کرد و جایزهٔ آن پنجاه تومان از املاك ودیه وضیاع ستد .. وبا وجود وعدهٔ تصنیف، یك درم به‌مؤلف ومصنف‌آن نداد» (مقاله‌دکترزریاب خویی، درجلسه یادبود خواجه رشید بنقل ازتاریخ‌الجایتو،عکسی).

۲ـ « ..جناب آقامحمد باقر بهبهانی کتاب مقامع‌را به‌نام امیرهدایت‌الله خان فومنی مزین‌کرد . امیر، برای پسراو، آقا محمدعلی، از ابکار اشراف‌آن ولایت زوجه‌ای به‌جهت او معین، و سه هزار تـومان از اسباب عـروسی او را تدارك نموده ، وهنگام رجوع به‌وطن مألوف ، یك هزار تومان نقد ودو قطار اشتر به‌جهت حمل‌احمال ونقل اثقال‌معین‌داشت، و۵ رأس اسب‌عربی وترکمانی ودوغلام و دو کنیز، به‌آن جناب موهبت کرده عذرخواهی نمود » (روضة‌الصفا ج ۹ ص۲۰۴)

حافظ مراغی‌هم می گوید که وقتی برای سی‌روزه ماه رمضان، هرروزیك آهنگ موسیقی‌ساختم « خواجه رضوان شاه، صدهزار دینار زر ، ودختر خودرا به‌نکاح شرعی به‌خانهٔ بنده فرستاد» (مقاله تربیت ، مجلهٔ ارمغان سال ۱۱ ص ۷۸۷) . خوب ! حق‌التألیف ازین بهترمیشود؟ حالا بیا قرارداد امضاءکن که کتابی درفلان قدرصفحه ، هرصفحه ۲۴ سطر، هرسطر ۱۲ کلمه (باحروف فلان واشبون بهمان) درفلان تاریخ تحویل بده ، تا «چندرغاز» حق‌التألیف ، آنهم پس ازوضع صدی ۱۰ مالیات برای سرکارمسطور کسند ،آنهم نصف بعدازتألیف کتاب ونصف بعد ازچاپ‌کتاب !

۳ـ وقتی هرودوت ، بخشهایی ازکتاب خود را برای مردم‌آتن در ←

وبیست هزار دینار به‌جامع تفسیرقرآن هدیه می‌شد[۱]، وکسی تعجب هم نمیکرد که چرا بقول عنصری :

چهل هزار درم رودکی ز مهتر خویش
گرفته بود بـه نظم کلیله در کشور

حتی‌همین سالهای‌اخیر که حق‌التألیف را به‌صورت کیسه‌هایی پول به‌خانهٔ مؤلف می‌آوردند نیز سپری گردید[۲] حکایت روزگاران گذشته سودندارد، دنیا دنیای

بقیه حاشیه صفحه قبل
المپیا می‌خواند ، مردم آنقدر به‌شوق آمدند که رأی دادند تـا ۱۲ هزار تالنت (=حدود ۶۰ هزار دلار) پول به‌وی جایزه داده‌شود (بای همت بند ص۲۲۱ بنقل از ویل‌دورانت).

۱ـ امیرخلف‌بن احمد کـه اورا « احمدالاخلاف » گفته‌اند دستور داد تفسیری بر قرآن بنویسند که گویند صد مجلد برقطع کاغذ سمرقند دو ورقی‌بود بقول «ملکشاه غلام حسین» مؤلف احیاءالملوك «اکابر علماء را جمع نموده تا درتفسیر قرآن تصنیف مستوفی‌نمودند، بیست‌هزار دینار رعایت مصنفان‌ومؤلفان آن تفسیر نموده» (ص۶۶) ، همین مـؤلف گوید «شیخ ابوالفتح بستی بـه من حکایت کرد که وقتی مرا سه بیت در مدح خلف اتفاق افتاد و ارادهٔ تبلیغ آن به خدمت خلف نداشتم ، اما درافواه افتاده بود و به او رسیده بود ، ششصد دینار درصره‌ای بسته جهت من فرستاد و عذرخواهی نمود» (ص ۶۷) ، حالا مقایسه کنید باحق‌الترجمه تاریخ الیرماله که بقول آقای‌احمد سعیدی، کمیسیون معارف هرصفحهٔ آن‌را هشت قران، معین کرده بود.

۲ـ آقای نصرالله فلسفی روزی به بنده فرمود که یك وقت مردی پیشنهاد داد تا کتاب تمدن قدیم فوستل دوکلانژ را ترجمه کنم (دکترصدیقی عقیده دارد که مدینه قدیم برای کتاب Cité Antique مناسبتراست تاتمدن قدیم). تاآنکه تن به‌قبول وشروع‌دادم. آخرهرچند هفته یك بار آن‌مرد پنجاه تومان‌رضاشاهی‌را درکیسه‌ای می‌نهاد ، و خودش به‌دست میگرفت و به‌خانهٔ من می‌آمد ومی‌داد و مقداری که ترجمه شده بود میگرفت ومی‌برد. من‌بارها به‌آن‌مردحق‌شناس‌حتی گفتم که لزومی‌ندارد هرهفته این‌کاررا مکنند واصولا باشد تا حق ومرد را در موقع‌چاپ بپردازند. اماآن مردمیگفت: شما مترجم ومحقق‌دانشمندید، احترام دانش‌واجبست، من خودباید حق‌التألیف را بیاورم. با ختم متن‌کتاب، آن‌مرد، متن را بخرج خود چاپ‌کرد وتمام نسخه‌های‌آنرا مجاناً توزیع نمود.

صادقانه آقای فلسفی می گفت . چند سال پیش، خواسته شد قرار چاپ ←

دیگری شده است و البته آن حق التألیف هارا هم، همان مردان بزرگ، به همان مؤلفین سترگ دادند و همراه بردند، و روزگارما، بقول ظل‌السلطان «یوم‌البدتر» شده است[۱] آن‌گونه حق‌التألیف دادن‌ها که هیچ، حالا باید به دعوت همین‌آقای ایرج افشار، درکنگره شرکت کنی، یك سخنرانی مفت و مجانی ایراد ونسخهٔ آن را ماشین وتقدیم کنی وصد تومان هم روی‌آن بگذاری

دوم را قبول کنم، از جهت اینکه حق‌الترجمه و مخارج چاپ اول کتاب را او قبول کرده بود، به اومراجعه کردم‌که برای تجدیدچاپ استجازه‌ای شده باشد.

آن مردکه بستری بود، بادست به من اشاره کرد و گفت: آقا، شما این کتاب را ترجمه کرده‌اید، شما زحمت کشیده اید، من‌چه حقی‌دارم که اجازه بدهم؟ من‌چه کاره‌ام که شما از من‌کسب تکلیف می‌کنید؟ بروید آقا کتابتان را چاپ‌کنید!

این بودگفتار استادم نصرالله فلسفی دربارهٔ کتاب فوستل دوکلانژ، و لازم‌بودمیران همت گذشتگان‌برای اهل تاریخ درمحلهٔ راهنمای‌کتاب یادشود.

از زنده های مرده‌که خیری ندیده‌ایم

ای مرده های زنده، فدای قبورتان

۱ ـ ظل‌السلطان گوید: «یك‌روز به‌سرطویلهٔ ایلخانی بختیاری (حسینقلی خان) رفتم، ایلخانی‌تعریف میکرد ازاسبی، ومیگفت: خدا این‌اسب، اسب‌سواری مرحوم محمدعلی‌خان ایلخانی بود گفتم اگرممکن‌است برای من یك چنین اسبی پیداکن با شکفتگی‌مخصوص وخندهٔ مخصوص، درجواب من عرض‌کرد آن اسبهارا آن مردهای بزرگ سوارشدند و رفتند، اگر آن مردها امروز بودند، همین اسبها هم پیدا می‌شد»! ظل السلطان اضافه میکند:

« این سخن‌آنروز درمن اثری نکرد، اما امروزکه چهل سال است میگذرد، خودم تصدیق می‌کنم‌که « یوم‌البدتر » ! شده هیچ، آن اشخاص وآن رجال وآن مال وآن نظم وترتیب وآن شکوه به‌هیچ وجه نیست.» (سرگذشت مسعودی ص۱۰۸). نگارنده این حکایت اسب را منسوب به امیرکبیرمی‌دانستم که‌گفته‌اند ناصرالدین‌شاه هنگام بازدید ازاسبها گفت: کجا رفتند اسبهایی‌مثل رخش وبور وشبدیز ؟ وامیر گفت : آن اسبهارا مردانی‌مثل رستم و اسکندر و پرویز سوارشدند وهمراه خود بردند ! اگراین داستان ساختگی‌باشد، خاطره ظل‌السلطان‌که مربوط به‌خود اوست لابد حقیقت دارد .

و به‌قول حبیب یغمائی راضی و خشنود هم باشی![1] یا اینکه فرمانفرمان کرمان و جغرافیای کرمان را درفرهنگ ایران زمین، مفت ومجانی، چاپ کنی، و بالاتر ازآن اینکه همین لاطائلات خودرا در برابر پرداخت چهل تومان ، یك جلد ، خریداری کنی !

تکرار می‌کنم، همان چیزی که داده‌اند باز هم ازاستحقاق امثال ما بیشتر بوده واینکه ما هنوز هل‌من مزید می‌طلبیم، خوی آخوندی و بی‌صفایی خودمان است نه بی‌نیازی درویشی

افسوس که ما عاقبت اندیش نه‌ایم داریم لباس فقر و درویش نه ایم
این کبر و بطر جمله از آنست که ما قانع به نصیب وقسمت خویش نه‌ایم.

حتی شعر همشهری خودم «آقا فتح‌الله ملاسلطان» معروف به‌فؤاد صاحب «شمع جمع» هم شمع راهم نشده تا لااقل حس کنم که

عمری اندر طلب نقره که سنگی است عزیز
چــون ترازو نتوان طعنه ز بیش و کم زد

***

مقالهٔ تصحیح کتابهایم دارد ازخود کتابها مفصل‌تر می‌شود ، ماهم شده‌ایم مثل آن ساعت ساز که ساعت را به ۵ تومان می‌فروخت وقسم می‌خورد که درست قیمت خرید آن را می‌گیرد. ازو پرسیدند خوب اگر چنین است، پس ازکجا سود میبری و نان میخوری ؟

گفت: ازتعمیر همین ساعت! ماهم کتابهایمان را قبلا در دست وپای مردم می‌اندازیم و بعد برای رفع تکلیف در مجله راهنمای کتاب ، دربارهٔ آنها مقاله می‌نویسم .

شاید خواننده‌ای که اکنون یکی‌دو کتاب مرا دردسترس دارد ومیخواهد اشتباهات آنرا رفع کند ، حوصله‌اش سر رفته باشد وبگوید « چه بی‌انصاف آدمی است که سالها هزاران تومان حقوق وپول این‌مردم را به‌عنوان‌استادی دانشگاه گرفته وتازه به اقرار خودش اینهمه لاطائل به‌مردم تحویل داده است»، وشاید ازفرط عصبانیت کتابهایم را ازپنجره به‌بیرون پرت کند .

---

[1] ــ مجله یغما، سال بیست وسوم صفحه ۴۳۷، البته بنده‌هم درین کنگره شرکت داشتم و همان‌کاری راکه دیگران کردند بنده‌هم کردم . به‌قول معروف «... بده، کالا بده ، دوغار ونیم بالا بده » !

حق اشتباه داریم

اما من، ای خواننده عزیز باید نکته‌ای بگویم: اول آنکه، من استاد نیستم و دانشیارهستم. پس هنوز حق مقداری اشتباه کردن برای من هست،

در کتاب دینکرد هم در آزمایش پزشکان آمده است که هر طبیبی حق دارد اول کار هنگام آزمایش سه نفر را — البته غیر زرتشتی — بر اثر اشتباه در معالجه به دیار نیستی بفرستد ولی اگر از سه تن بیشتر شد، دیگر به مقام «درست بد» نخواهد رسید ودر آن صورت اورا «رود پزشك» (پزشك قلابی) می گفتند[1] ماهم درمقام دانشیاری هنوز تااین مقدار اشتباه کردن گویا بودجه داشته باشیم!

بیشتر کتابهای من در خارج از دانشگاه چاپ شده و بدین سبب اشتباهات من بارمسئولیت انتشارات دانشگاه را خوشبختانه خیلی کمتر میکند، و باراضی هم نیستم که مهر وشماره انتشارات دانشگاه تهران بالای آن بخورده است.

چه احتیاج به شمع است بزم مجنون را
چراغ سوختگان، لالهٔ بیابان است

ثانیاً، دوست عزیز، این پولی که به مخلص میدهند، به قول آن مرد بزرگ دستمزد آن چیزهایی است که میدانم، و به آن چیزهایی که نمیدانم[2]، وگرنه اگر برای ندانسته‌ها می‌خواستند بدهند خروارها زر هم تکافو نمیکرد! بنابراین خوانندهٔ عزیز، کتاب خودرا تصحیح کن، و ندانسته واشتباهش را به دانسته و صحیحش بخش. ونمیگویم کتابم را نخوان، بخوان! همیشه بخوان، ولی با احتیاط بخوان!

۱ــ کتاب دینکرت را دکتر احمد تفضلی، از زبان پهلوی، به کمك پروفسور دومناش فرانسوی ــ که استادی است حجره‌نشین در یك کلیسای مسیحی ــ به زبان فرانسه، درپاریس ترجمه کرده است واین نکته را از قول او نقل کرده‌ام. بهرحال امیدواریم ترجمه این کتاب زردشتی، از زبان پهلوی، به زبان فرانسه؛ در کلیسای مسیحی، به سرپرستی «پردومناش» کشیش، و به همکاری دکتر تفضلی مسلمان بزودی منتشر شود، هرچند که بقول معروف

می و از دست مغ، در جام زرین حرام اندر حرام اندر حرام است!

۲ــ نوشته‌اند پیرزنی از بوذرجمهر سئوالی کرد، او گفت نمی‌دانم. پیر زن گفت: پول پادشاه را میگیرند وجواب مردم را بالمیدانم رفع ورجوع میکنند! بوذرجمهر دریافت وگفت پادشاه آنچه بمن میدهد، پول دانسته‌ها و به قول امروزیها معلومات من است، وگرنه به قول صاحب قابوسنامه «همه چیز راهمگان دانند وهمگان هنوز از مادر نزاده‌اند»

همان آش و همان کاسه

خیلی‌ها ایراد کرده‌اند که فلانی جزئیات را به تاریخ کشانده، گفتگو از مردمی و کسانی می‌کند که هیچوقت در تاریخ عاملی مؤثر نبوده‌اند. خواجهٔ غنی پاریزی کیست که آقا محمد خان را در پشت دروازه کرمان نگاهدارد و خواجه کریم‌الدین کیست که شاه عباس با او خوش و بش کند؟ حقیقت اینست که من در این کار تعمد دارم، زیرا عقیده دارم که با این کار هم مردم را وارد تاریخ کرده‌ام و هم تاریخ را بمیان مردم برده‌ام، تاریخ اگر از «برج عاج» خود فرود آمده است گو بیا، من تاریخ را برای مردم می‌خواهم نه مردم را برای تاریخ!

خوب باشد، حالا دیگر ما خودرا محقق! میدانیم و تحقیق تاریخی! میکنیم، یعنی کدو هم جزء میوه‌ها آمده است[۱]، و بهرحال «شهری که نداره ریش سفید، به بز می‌گویند عبدالرشید»!

گویا وقتی که ظهیرالاسلام را به نیابت تولیت سپهسالار برگزیده بودند از طرف علماء زمزمه‌ای در باب اعلمیت و مقام اجتهاد او شده بود که ناچار شد از علماء استشهادی تهیه کند، هر کسی چیزی نوشته بود، یک روحانی سخت‌گیر که کمتر کسی را مجتهد می‌شناخت در حاشیه نوشت «سید جواد[۲] اگر درس بخواند طلبه است!»

گمان نکنم اهل معنی بیشتر از این در باب مخلص گواهی صادر کنند! سبک من همین است که هست. داستان و شعر و ذوقیات، همراه با حوادث تاریخی ومتناسب باهم، و اگرچه از سبک تاریخ نگاری بدور باشد، خود برای خود سبکی است! و من بهرحال از آن دست بردار نیستم، هرچند از جرگه اهل تحقیق دور افتم و طعن این و آن بدامنم بچسبد.

یک وقت[۳]، مرحوم پاکروان نایب‌التولیه آستان قدس به میرزا حسین خان گنجعلی خانی کرمانی متولی موقوفات گنجعلی خان اصرار میکرد که چون بیشتر

۱ـ پدرم حکایت می‌کرد که یک وقتی قرار شد میوه‌ها برای خود پادشاهی انتخاب کنند، هر میوه‌ای از جائی برای شرکت در جمع راه افتاد، هندوانه از سیستان آمد که من پادشاهم که در سیستان به ۳۵ من میرسم! «حاج حسینی» (یک نوع گلابی) گفت من حج کرده‌ام و فضیلت دارم، لیمو خودرا داروی دردها دانست و... درهمین وقت متوجه شدند که از جمال‌آباد (دهی جزء در کنار پاریز) سروصدائی برخاسته است، همه بآنجا توجه کردند، دیدند که کدوئی غلطان غلطان می‌آید پرسیدند، تو دیگر بکجا میروی؟ گفت آخر میوه‌ها را خبر کرده‌اند!

۲ـ نام کوچک ظهیرالاسلام است.

۳ـ به‌روایت آقای عبدالحمید مولوی از خراسان

این موقوفه وقف حضرت رصاست باید املاك را واگدارکنی میررا حسین‌حان مقاومت میکرد و طبق عادت کرمانیها ، ار ریر بار در میرفت و این دست وآن دست میکرد تا مرحوم پاکروان نایب‌التولیه یك رورعصانی‌شد و برخلاف‌عادت حود ــ که مرد حنتلمنی بودــ با پرخاش به‌میررا حسین گفت این پدرسوحته‌ــ باری‌ها چیست؟ حتماً باید املاك وقف را واگدارکنی!

میررا حسین حان باهمان لهحه‌کرمانی‌ملایم حواب داد :

ــ قربان! پدرسوحته هستم، ولی‌ارحق‌حود صرف‌نطر نمی‌کنم!

محلص هم هرچه بگوئید هستم ، ولی دست ارسك حود برنمیدارم

عــاشق من و دیوانه من و شیدا مــن

شهره من و افسانه من و رسوا مــن

کافر من و بت پرست من ، ترسا من

اینها من و صد بار بتر زینهــا من

حالا اگر یك وقت حالتی وفرصتی دست داد وقرار تحدید چــاپ بعص کتابها شد، آنوقت امیدوارم‌کار را برطبق اصول و رعایت نطــام تاریح نویسی بکنم، حکایت همان‌مادری‌است که به‌دحترحود می‌گفت «اگر دوباره دحترشدم، میدانم شب اول چطورعروسی بکنم ! » ، عافل ارآنکه ·

گل محالست‌که یك بار دگرغنچه شود

حمع ننموده‌کسی حمع‌پریشان شده را[1]

همهٔ این‌حرف‌ها راکه ردم، خود حاکی ارمقدمات اصول تاریح نگاری بود، اما همین مقاله‌که حود یك نوع انتقاد تاریحی است، بار همان معایب را دارد: پرطول وتفصیل است، آسمان و ریسمان بهم‌بافته شده، بحا و بی‌حا حیلی مطالب‌آورده‌شده، حدی‌وشوحی‌باهم‌آمیحته، وهمان‌کاری صورت‌گرفته که‌حودم آنرا به‌انتقاد کشیده‌ام.

هیچکس‌نیست نگوید، «توکه لالائی‌بلدی، چرا حودت حوابت‌نمیبره؟» اما، این دیگرهمان صرب‌المثل ترك عادت است :

۱ــ این شعرگویا ار اکسیراست، ولی‌یك شاعر لوند دیگرسام حکیم سنائی، این شعر دریدهٔ اروتیك Erotique را گفته ،که‌گوئی حواب‌آن حریف است ومن نمی‌دانم این‌گل را در کدام حیاطحانه یافته بود وآدرسش‌کحاست؟

مستور گلــی کــه پرده‌اش دامن تست

لب تشنه بــه ساں چشمهٔ سوزن تست

هر لحظه شکفتن و دگر غنچه شــدن

رسمی است که مخصوص گل گلشن تست

می‌گویند یك روز پادشاه انگلستان به دارالمجانین سری زد، یکی از دیوانه‌ها خطابه‌ای بلیغ در تهنیت قدم شاه گفت وسپس مقداری افکارفلسفی‌وعلمی وحکم وامثال بیان‌داشت وچنان خوب سخن گفت که شاه متحیرشد که کجای‌این مرد دیوانه‌است؟ سخنران درپایان‌سخنرانی‌ها خطاب به‌شاه گفت . مرا بی‌جهت به‌دیوانه‌خانه آورده‌اند، اینها می‌خواستند ثروت مرا ببرند مرا متهم‌به‌دیوانگی کردند می‌بینید که من هیچ‌آثاری ازجنون ندارم . شاه متأسف ومتحیرشد و گفت . من دستور می‌دهم تحقیق کنند، مطمئناً به‌کار تورسیدگی خواهد شد.

بازدید تمام‌شد. اما شاه وقتی می‌خواست ازتیمارستان‌خارج شود، متوجه شدکه یك نفر ازپشت سر، سخت با شانهٔ خود به‌او تنه زد وخودرا جلوآورد . شاه نگاه‌کرد، دیدهمان دیوانهٔ فلسفه باف منطق تراش‌است. مرد رو به‌شاه‌کرد و درحالی‌که دیوانه‌وار می‌خندید به‌شاه گفت

ـ یادت نره ... ها ! !

کار امثال من ازین حرفها بدتر است، به‌قول‌کرمانی‌ها «دور بد خوب میشه وآدم بد خوب نمیشه» .

نهاد پست تو سوهان به خود نمی‌گیرد

وگر نه پست و بلند زمانه سوهان است

اینها راکه نوشتم، قصدم توصیه‌ای‌دوستانه به‌همکاران‌وشاگردان ومحققان آینده بودکه «دور» به‌پیش‌اند و مایهٔ امید مملکت، وگرنه از امثال ما دیگر گذشته‌است باستانی پاریزی، همین‌است‌که هست، هیچ‌کارش نمی‌شودکرد .

اگر صد سال در مشکش دبی دوغ

همان دوغ و همان دوغ و همان دوغ

وکرمانی‌ها هم مثلی دارندکه می‌گویند «خویی که ماما آورده، مرده شو خواهد برد ! » بهرحال، بضاعت مزجاة من همین بودکه ظرف این بیست سی سال تقدیم شد، چون عود سودچوب نیدآوردم! ونمی‌دانم واقعاً آیا جامعه ـ که سخت مشکل پسند است ـ آنرا خواهد پذیرفت یانه ؟ اگر بپذیردکه من‌بمراد خود رسیده‌ام و به‌قول خودم معلوم میشودکه شمع خانم‌کورسوئی به‌حیات‌ابدی زده است، این بیست و چندکتاب اگر بتوانند در جامعه جای پایی برای خود باز کنند، البته کلاه‌گوشهٔ من به‌آفتاب میرسد، ولی اگر پسند دل جامعه نشدند، طبعاً جایی درکتابخانه‌هاکه هیچ، در زباله‌دانها هم نخواهند یافت وطعمهٔ‌آتش فراموشی خواهندشد وکتابهای بهتری جای‌آنها را خواهندگرفت .

روزی بچه‌ها درکوچه به‌ناری سر راه بایزید راگرفتند . یکی نه‌شوخی گفت :

– پیرمرد ! ریش تو محترم‌تر یا دم خر؟

بایزید، خندان، جواب داد

– فرزند ! اگر ازپل‌صراط بتواند بگذرد، ریش‌بایزید، ولی‌اگر نتواند بگذرد، البته دم خر !

(پایان)

پاریس – هشتم فروردین ۱۳۵۰ (مارس ۱۹۷۱)

باستانی پاریزی

کتابهای خارجی

سخنی چند دربارهٔ شاهنامه

سید محمد علی جمال‌زاده

آکادمی‌علوم اتحاد شوروی‌مدتی است که باکوشش و صلاحیت وحذاقت بسیار «شاهنامه» را در مجلداتی چند به‌تدریج منتشرمی‌سازد وتاکنون هفت جلد از این کتـاب مستطاب بصورت بسیار مرغوب و دلپسندی (تاپادشاهی بهرام گور) بحلیهٔطبع آراسته گردیده و انتشار یافته است.

جلد هفتم این «شاهنامهٔفردوسی- متن انتقادی» درسال۱۹۶۸ درمسکو بچاپ رسیده ومنتشرشده است.

راقم این سطور دربارهٔ این «شاهنامه» شرحی نوشته بودکه در طهران بچاپ رسیده است[1] و دراینجا لازم میدانم که قدرشناسی گروه هموطنانم راکـه علاقه بآثارگرانبهای ادبی وفرهنگی خود وعلی‌الخصوص به«شاهنامه» فردوسی که آنرا عاملی ازعوامل مهم بقا و دوام استقلال سیاسی وملی خود می‌شمارنـد دارند بادارات واشخاص محترمی‌که متصدی این امرمبارك و فرخنده هستند و بوده‌اند بعرض برسانم.

اما فعلامقصود تنها معرفی کتابچه‌ایست‌که بدان اشاره‌ای رفت وبلاتردید متضمن فوایدی چند با ارزش در بارهٔ متن درست و اصلاح شـده « شاهنامه » می‌باشد.

کتابچه در ۱۱۶ صفحه و مشتمل است بر مباحث ذیل : **صفحات**

۱ـ معرفی نسخه‌هائی از «شاهنامه» که اساس مندرجات کتابچه است ۱ ـ۲

۲ـ سرآغاز ۳ ـ۹

۳ـ بحش یکم (در بیان نمونه هائی از نادرستی‌هـای نسخه‌های شاهنامه و تصحیح آنها) ۱۰ـ۳۳

۴ـ بحش دوم (دربیان نمونه‌هائی ازنادرستی‌های فرهنگهای عمومی دربارهٔ واژه‌های «شاهنامه») ۳۴ـ۶۳

۱ـ اکنون‌که بمناسبت عید میلاد مسیح منزل ما در ژنو برای جشن میلاد (یلدای خودمان) ونوروز ۱۹۷۱میلادی وپذیرائی از دوستان فرنگی وکودکان در وهمسایه درهم وبرهم گردیده است و دست یافتن باوراق‌گذشته کارمشکلی شده است درست نمیدانم در چه مجله‌ای و در چه تاریخی بوده است.

۵ـ بخش سوم (گزارش نادرستی‌ها در فرهنگ‌های عمومی «شاهنامه») ۸۷-۶۴
۶ـ نتیجه گیری ۹۰-۸۸
۷ـ کم وکاستی فرهنگ ولف ۱۱۵-۹۱
۸ـ مآخذ و مدارك ۱۱۶

يك قطعه‌عکس هم در دوصفحهٔ بزرك درپایان ملحق به‌کتابچه‌آمده‌است.
کتابچه در روز ۲۸ سپتامبر ۱۹۷۰ در مسکو بـه ثبت رسمی رسیده و انتشار یافته است.

در آغاز آن چنین میخوانیم

«این دفترحاصل پژوهشهائی است که نگارنده (یعنی‌عبدالحسین‌نوشین) درجریان تصحیح‌متن‌انتقادی«شاهنامه» (چاپ دانشکدهٔ خاورشناسی‌فرهنگستان علوم اتحاد شوروی) کرده است

سپس مؤلف در «سرآغاز» چنین آورده است.

«پی افکندم از نظم کاخی بلند
که از باد و بارانش نايد گزند

اگر این کاخ بلند نظم تاکنون نه تنها از باد و باران زمانه گزندی ندیده بلکه هرزمان استوارتر و پرشکوه‌تر گردیده است اما ناهراران دریغ و افسوس باید گفت‌که ازگزند نسخه نویسان و فرهنگ نویسان وخوانندگانی که درمتن «شاهنامه» دست برده‌اند سـرکنار نمانده آسیب فراوان دیـده است بطوریکه دو نسخهٔ کهنه یانو «شاهنامه» یافت نمیشود که در آنها دویست بیت پی‌درپی همسان و بی کاستی و فزونی باشد. از همین بیت کـه در بالا آورده شد یعنی

پـی افکندم از نظم کاخـی بلند
که از باد و بارانش نايد گزند

آغاز کنیم کـه در نسخه‌هـای دیگر و حتی نسخهٔ لندن کـه کهنترین نسخه‌های موجود است[1] مصراع دوم‌آن باین شکل است.

«که از باد و باران نیابد گزند»

---

(۱) این نسخه خطی موزه بریتانیا درسال ۶۷۵ هجری قمری نوشته شده است.

و بحوبی نمایان است که در «واریانت»[۱] «که از باد و بارانش نابد گزند» شیوهٔ بیان کهتراست و به اسلوب «شاهنامه» نردیکتر. اما این‌مصراع باین شکل امرور فراموش سده و دوستداران «شاهنامه» (از دانشمند و شاهنامه شناس گرفته تا حوانندهٔ ساده) آنرا شکل دوم که تحریف شکل اصیل گفتار فردوسی است بیاد دارند و میحوانند .»

آنگاه مؤلف دنبال مطلب را چنین آورده است :

«به موازات تحول زبان و شیوهٔ گفتار در طی قرون هر نسخه نویسی برای‌آنکه «شاهنامه» را به فهم حوانندهٔ زمان حود (شاه ، امیر یا حاکمی‌که دستور نوشتن نسخه‌را داده است) نردیکتر سازد پاره‌ای از کلمات آنرا تعبیر داده و درسیارحا شیوهٔ سخن پردازی کهن «شاهنامه» را برهم زده به‌اسلوب زمان حود درآورده است . هرآنچه معنیش را نمیدانسته انداحته کلمهٔدیگری بحایش گـذاشته است و گاهی مفهوم و فلسفه قطعه‌ای از «شاهنامه» را عوض کرده مطابق عرف و رسم زمان حود ساحته است .»

مؤلف برای نمونه ابیاتی از آغاز داستان رستم و سهراب رانقل نموده که از آن حمله است این دوبیت که دراصل چنین بوده .

حوانی و پیری بـه نردیك مـرگ
یکی دان چواندر بدن نیست برگ
به‌گیتی در آن کوش چون نگذری
سرانجـام نیکـی بـرحـود بـری

که کم‌کم باین شکل درآمده است .

حـوانی و پیری بـه نرد احل
یکی دان چو در دین نحواهی خلل
به گیتی در آن‌کوش چون نگذری
سـرانحـام اسلام بـا حـود بـری

که با این تعبیر و تحریف گفتار اصیل و فلسفهٔ اندرز فردوسی ازبیخ و بن دگر گون شده است .»

سپس مؤلف مثالهای دیگری ازین نوع تعبیرات و مداحلات آورده که گمان نمیرودحای تردیدی باقی‌نماندکه تصرف نسحه نویسان تابچه‌اندازه

---

(۱) در تمام کتابچه این کلمهٔ فرنگی «واریانت» بحای «نسحه بـدل» استعمال شده است وای‌کاش اگر «نسحه بدل» بدل بعضی از هموطنان‌نمی‌چسبد کلمهٔ مناسب و دلپسندتری برای‌آن پیدا میکردیم .

به مفهوم و مدلول متن اصلی لطمه وارد آورده است .

در پایان این سرآغاز موجز ولی مهم و مفید میخوانیم «دستبردهائی که نسخه نویسها در «شاهنامه» کرده‌اند و در بسیار جاها فهم و تصحیح متن را دشوار و گاهی نامکن میسازد فراوان است» و برای مثال نمونهٔ ذیل آورده شده است :

«در یك نسخه رفتن رستم از زابلستان به ایرانشهر در سی روز انجام شده و در نسخهٔ دیگر در سه روز . شاید رقم «سی» درست است و نسخه نویس دیگر آنرا «سه» خوانده است و یا برعکس ، که میداند ؟ و چگونه میتوان باثبات رسانید ؟ البته میتوان دوری راه را درنظر گرفت و وارایات «سی» را پذیرفت‌اما از سوی دیگردرنظر گرفتن رئالیسم مطلق در داستانهای‌میتولوژیك خارق‌العادگی و شیرینی افسانه را از بین میبرد .»

در بخش اول که متضمن بعضی از نادرستیهائی است که در نسخه‌های شاهنامه دیده میشود مؤلف در لغات و کلمات ذیل

کاتوریان

درمایل و گرمایل (یا ارمائیل و کرمابیل)

مشو دام

خویشکار

زحش

دیر

بوسه

گوانجی

را برسم نمونه‌آورده و نظرخود را بادکر شواهد و دلایل و قراین‌دربارهٔ اینکه این‌کلمات بمرور زمان تغییر یافته و با کلمات متن اصلی « شاهنامه » مطابقت ندارد بتفصیل بیان نموده است‌که نقل‌آن از حوصلهٔ این‌گفتار بیرون است.

در بخش دوم‌از نادرستیهای فرهنگهای‌عمومی دربارهٔ واژه‌های «شاهنامه» بتفصیل سخن رفته است . در ابتدای این بخش چنین آمده است :

«از فرهنگها که برای واژه‌های دشوار از فردوسی گواه آورده‌اند میتوان برای فهم و تصحیح «شاهنامه» گاهی یاری جست اما گاه بیگاه نادرستیهای گمراه‌کننده‌ای در آنها دیده میشود .... بگذریم از آنکه گاهی

سخن فردوسی در این فرهنگها چنان از اصل دور شده و تغییر یافته که ازمعنا افتاده است»

مؤلف‌در این کار زحمت بسیاری را متحمل گردیده و بامراجعه به‌پانزده فرهنگ معروف ازقبیل «لغت‌فرس» و «صحاح‌الفرس» و «فرهنگ جهانگیری» و «برهان قاطع» و «فرهنگ رشیدی» و جز آنها و حتی «لغت‌نامهٔ دهخدا» و «فرهنگ‌فارسی معین» فرهنگهای فرنگی مانند وولرس و ولف و بالغت‌شهنامهٔ عبدالقادر بغدادی[1] نکات چندی را که متضمن تاریکی و ابهامی بوده روشن ساخته و اشتباهاتی را ازمیان برداشته است که بازچنانکه گذشت البته خدمت گرانقدری باصلاح «شاهنامه» بشمار میآید .

مؤلف دربارهٔ هریك از دوفرهنگ ذیل .

۱ــ «فرهنگ شاهنامهٔ» دانشمند محترم آقای استاد دکتر رضازاده شفق

۲ــ «فرهنگ شاهنامهٔ» ولف آلمانی

باتفصیل بیشتری مطالبی نوشته و ایرادهائی بآنها وارد ساخته‌که عموماً بنظر درست میآید . ولف چنانکه میدانید شهید تعصب قهر و جنون هیتلریسم گردید ولی خدارا شکر که استاد شفق درقید حیات هستند و ان‌شاءالله درچاپ تازهٔ فرهنگ خود بمندرجات کتابچه‌ای کـه مورد بحث است توجه خواهند داشت. (ایشان نیز به‌رحمت ایزدی پیوستند)

آقای نوشین در پایان کتابچه در فصلی که عنوان «نتیجه گیری» دارد چنین آورده‌اند :

«گرچه با تدوین متن انتقادی «شاهنامــه» چاپ مسکو کار با ارزشی دربارهٔ «شاهنامه» انجام شده ولی کار بپایان نرسیده است و باآنکه این متن برمتنهای‌پیشین ازجهت‌کهنگی نسخه‌های اساسی وامکان انتخاب «واریانتهای» بردیگتر باصل برتری دارد نمیتوان گفت‌که بهترین متنی است‌که ممکن است باوسایل موجود ترتیب داد » آنگاه پس از تأسف از مرگ پروفسور برتلس مصحح جلد اول و دوم شاهنامه میافزاید

«باوجود این «شاهنامهٔ» چاپ مسکو بهترین و استوارترین پـایه‌ایست که بر روی آن باید متن انتقادی دیگری بادیز نویسی فارسی آماده گردد .»

---

(۱) که درسال ۱۰۸۲ هجری بزبان ترکی در بغداد تألیف یافته است و آقای نوشین بقول خودشان در کاری که بعهده گرفته‌اند «کمك بسزائی از آن گرفته‌اند» .

در همانجا میخوانیم که در تدوین متن انتقادی «شاهنامه» چاپ مسکو نه نفر مصحح و «درداکتور» همکاری داشته‌اند. و آقای نوشین معتقدند که چون تعدد اشخاص دخیل باهمه حسن‌نیت و دانش و بصیرت مانع خواهد بود که کار «یکسان و برابر باشد و بدین جهت یکدست از آب بیرون نمیآید» در کار تهیهٔ متن دیگری که باید [ان‌شاءالله] براساس چاپ مسکو و نسخه‌های اساسی آن آماده گردد تنها دو نفر که در چنین کاری از هرجهت تقریباً یکسان باشند بس است.»

امیدواریم که چاپ دوم کتابچهٔ «سخنی چند در بارهٔ شاهنامه» بصورت بهتری و باحروف چاپخانهٔ روشنی (بخصوص صفحات عکسی آن درآخر کتابچه) بچاپ برسد که خوانا باشد و خواننده را گاهی درزحمت نیندازد.

این بود معرفی مختصری از کتابچهٔ «سخنی چند در بارهٔ شاهنامه» که با اختصار ظاهری وزن و اعتبار واقعی بسیار دارد و باید امیدوار بود که همچنانکه مؤلف آن اشاره نموده است هیئتی از «شاهنامه» شناسان بزرگ بین‌المللی که البته از اساتید ایرانی هم چندتن در آن داخل خواهند بود برای تهیهٔ متن کاملتر و صحیح‌تر دیگری از این اثر جاویدان که ابدالامر مایهٔ افتخار و مباهات ما ایرانیان خواهد بود اقدام مؤثر نمایند و دو تن (برحسب عقیدهٔ مؤلف) ویا دوسه تن را ازمیان خود اختیار فرمایند (که البته از هرجهت مقتضی است که یك تن از آنها ایرانی باشد) که بامشورت دائمی کتبی و یا گاهی حضوری دیگر کارشناسان نام، این کار مهم و خجسته‌ای راکه نه‌تنها برای ما ایرانیها بلکه برای فرهنگ تمام نوع بشر حایز اهمیت بسیار است از عهده برآیند.

ژنو، ۱۱ دی ۱۳۴۹ (نوروز ۱۹۷۱ میلادی)

اد

ارك

ند از تقی‌زاده دربارهٔ مشروطیت

سید حسن تقی‌زاده

دو سندی که اینک طبع میشود از میان اوراق مرحوم سید حسن تقی زاده به‌دست آمد و انتشار آنها طبعاً برای تحقیق در گوشه‌ای از وقایع عصر مشروطیت مفید خواهد بود ومحققان را به‌کارخواهدآمد.
سند اول سواد تلگرافی است درجواب مستشارالدوله ومعلوم است که ازتبریز مخابره شده و مربوط است بـه حوادث مهمی که منجر به‌فتح طهران شد
سند دوم سواد تلگرافی است ازتقی‌زاده به انجمن ایالتی تبریز و معلوم است که ازطهران برای آن صوب نوشته شده و هیچ نمی‌دانیم که ارسال هم شده است یا فقط بصورت مسوده باقی‌مانده است

ایرج افشار

(۱)

جواب

طهران ـ حضرت مستشارالدوله دام‌اقباله . هردو تلگراف را زیـارت کردم. عقاید بنده بارأی‌حضرتعالی‌مطابق‌است ولی **قزوینیها** ازبابت جلوگیری ما خیلی شکایت دارند و عقیدهٔ خودشان این استکـه درسه روز کار را تمـام خواهندکرد. ازقوای **اصفهان** خبر صحیح ندارم. مرعوبیت ازخـارجه فوقـ العاده لازم نیست. ولی احتمال خطر موجود است . اگرشرایط منعقدهٔ مخفی پرگرام دولتین‌صحیح باشد چنانچه صحت بعضی‌یقین‌هم شده دیگر به‌آب‌افتاده ازباران نباید بترسد از اردوی **سپهدار و سرداراسعد** چه خبردارید. عده‌شان چقدراست ودرکجاهستند رمزاً بفرمائید. عقاید مشروطه‌طلبان‌چیست؟ اکثریت چطورست. مکاتیب استغاثه خیلی‌ازآنجا می‌رسد. بنده را درخصوص جلوگیری **قزوین**خیلی‌ملامت‌می‌کنند. باسرداراسعد خیلی‌دوستی‌دارم. عقاید**آقامیرزامحمد خراسانی** را مستدعیم رمزاً بفرمائید جناب اقبال لشکر سلام کلی می‌رساند .

تقی‌زاده

(۲)
تلگراف در دفاع ازحکومت موقتی

تبریز . انجمن محترم ایالتی دام‌بقاه. بعد ازتقدیم سلام و عرض ارادت خالصانه معروض میدارد ، خاطر محترم جنابان عالی بخوبی مستحضرست که همهٔ این‌زحمات سه‌سالهٔ ملت ایران برای تشکیل یك دولت طرف اطمینان‌ملت وتحدید اساس ومبانی حکومت‌بودکه اغتشاشات و بی‌نظمیهای مملکت رفع شده وامنیت وحکومت منظمه در همه مملکت برقرار شود.

ولی با کمال تأسف و نهایت تأثر فوق‌العـاده دیده میشود هنوز معنی مشروطیت وحکومت منظمه دربین‌عوام مملکت که سهل است درمیان عقلای آن نیز مفهوم نشده وانارشی یامرض منحوس خطرناك بی مرکزی درملك بدبخت ماکه هرآن باید دچار یك نوع فلاکت شود ظهورمیکندکه خیلی خیلی‌اسباب نگرانی عموم سیاسیون با بصیرت و خیرخواهان این مملکت و اسباب وحشت طالبان نجات ایران است . نگرانیهای اضطراب انگیزی برای اولیای ملت و دولت ودستاویزی به‌بهانه جویان خارجه پیدا شده چه‌که حکماء گفته‌اند ومثل معروف است درفرنگ که هرنوع حکومت بد وظالم درعالم ازهرنوع آنارشی خوب بهتراست وبانهایت افسوس دیده میشودکه(امروزکه انقلاب مشروع‌وحق و مقدس ایران‌که فریضهٔ مذهبی نیز بود به‌حسن‌الختام منقضی شد فوراً اولین تکلیف‌بلکه همهٔوظایف جان‌نثاران مملکت وآزادی طلبان‌اینست‌که همان‌ساعت به اعلان ختام رولسیون مطیع شده خودرا حاکم ایران ومستبدین را یـاغی و رولسیونر دانسته کمال اطاعت مطلقه را به‌هرنوع اوامر دولت تازه‌که مولود زحمات خودشان است ابراز نماید وبدانندکه پس از آنکه دولت ظالمهٔ غاصبه ازبیخ برانداخته و دولت عادلهٔ مشروعه تـأسیس شد احکام صحیح اسلام درختم انقلاب وامر وخوبی به‌اطاعت اولیاء امور صادرگشته بیدقهای قرمز به شیر و خورشید تبدیل گشت هرنوع تجری به دولت مشروعـه خیانت بـه‌مملکت و مخالفت به‌احکام دین والعیـاذبالله تسهیل اسباب انقراض وطن است و امروز جرائد عالم از دولت مرکزی ما وشما مداحی فوق‌العاده کرده و مـا وشما را صاحب‌اختیاردولت حساب‌کرده وزنجان را رولسیونرمی‌نویسند ویکی‌ازفرائض اولیهٔ کار وشرط اول صدق لفظ دولت استحکام قدرت مرکزی دولت و جریـان احکام قطعیهٔ مرکزست درهرگوشهٔ خاك و در حدود بلوچستان و خوزستان[1] و اصول مرکزیت است).

۱ـ کلمهٔ دیگری خوانده می‌شد.

بار در بعضی ولایات نزدیك ودرپشت دروازهٔ طهران به‌اوامر دولت‌بعضی نافرمانیها یاخورده‌گیریها میگیرند و بجای آنکه اوامر دولت بدون چون و چرا فوراً بموقع‌اجرا آید اظهار رأی درهرجا میشود. حاجی‌سید عبدالحسین‌لاری سنی مذهبان و یهودیان جنوب را قتل عام می‌کند و به اوامر اولیای دولت و ملت واحکام علمای نجف درترك این‌حرکات گوش نمیدهد. مجاهدین قزوین به حکومت اولتیماتوم میدهند واز همه محترم‌تر اولیای ملت و عقلای آن شورمعظم دارالمرز تقویت ازحرکات خود سرانهٔ یاغیان دولت می‌نمایند و کسانی راکه برخلاف اوامر دولت مرکزی متمردانه قوهٔ اجرائیه را در دست‌گرفته و از احکام اولیای امور سر باز زده مأمور دولت و طرف اعتمـاد ملت را مانع از اجرای مأموریت خود میشوند تصدیق می‌فرمایند . اسدالله‌خان سرتیپ از طـرف اولیای دولت وملت مأمور توقیف ظل السلطان وختم عمل‌او وانجام مأموریتی‌که داشت بوده وحالا یك هفته بیشتراست با وجود ملاحظات‌کثیره‌کـه در لزوم و وجوب سرعت ختم این عمل موجوداست و آن ملاحظات تنها در طهران معلوم است لاغیر معطل نافرمانی بعضی از انقلابیون شده‌که انقلاب را نتیجه و ذی‌المقدمه میدانند نه مقدمه.

مختصراً درتحریر تلگرافی مفصلا دلیل و برهان اقامه نمیکنم و نظر به اعتمادی‌که به‌حسن ظن حضرات عالی درحق بنده وبیغرضیم دارم عرض می‌کنم وازتند نویسی خودم‌که ازسوز دل است عذر می‌خواهم‌که اگر ملت بدولت خود اعتماد نداشته باشد باید سعی درتصفیه وتأمین و استحکام کار مرکز بکند وباو قدرت مطلقهٔ فوق‌العادهٔ قاهرهٔ قاطعهٔ کافیه بدهدکه بتواند در مقابل بهانه جوئیهای‌خارجه مملکت را منظم‌کرده اغتشاشات را ساکن نماید. واگراعتماد دارد باید بدون لاونعم اطاعت اوامر اورا نموده در اجرائیات مداخله نکرده دولت وحکومت را دراعمال خود آزادگذارد.

والبته ممکن‌است دراحکام دولت سهووخطا یا بد وخوب باشد یادیگری بتواند وجه بهتر ازآن پیداکند ولی هیچ‌کس حق نداردکه بمجرد اینکه‌حکم دولت را نپسندید اورا ردکرده خودش دست به کارگذاشته کار را دست خـود بگیرد وهرج ومرج بکار اندازد. فقط حق ایراد با ناظرین مرکز و وکلای ملت است دررمان پارلمان وبا رؤسای ملت ومجاهدین مرکزست پیش‌ازتشکیل مجلس‌که باید مرکز را اصلاح‌کند و از اطراف باید اخطار و عرض و شکایت نمایند نه‌آنکه دوایر غیر رسمی مداخله نه اجرائیات‌کنند یا ادارات رسمی از حدود خود تجاوز کرده قوانینی مافوق ومادون و تسلسل درجات راکه معمول

عموم دنیا و تمام ممالك منظمه است وبدون اطـاعت . [۱] مادون به ما فوق در دوایر رسمی نظم درعالم ابداً صورت پذیر نیست رعایت نکرده و بـرای هرکار جزئی وعیب مختصر (اگرعیبی بـاشد) رولسیون کنند فقط در معایب اساسی و تکاثر فوق‌العادهٔ آن است که در صورت سلب حقوق استقلال ویـا آزادی ملت رولسیون وتمرد به‌دولت مشروع میشود ولاعبروالا کار عالم و نظم امور متصور ومیسر نمی‌شود خصوصاً که اگرکار مرکز دردست حکم مطلق یك دونفرمی‌شد محال نگرانی وشبهه بود وحالا که موقته به‌قاعدهٔ سایر ممـالك و تجربهٔ تاریخ مجلس عالی مرکب ازعموم علماء بزرگ وتجار مشروطـه طلب و رؤسای ملت وسیاسیون مملکت و وزراء و سرداران و عموم رؤسای بزرگ مجاهدین اردو-های فتح کار مملکت را بطور ادارهٔ مطلقه موقتاً تـا افتتاح مجلس به‌دست یك هیئت منتخبهٔ خود مرکب ازبیست نفر از اشخاص عـالم مطمئن طرف اطمینان ملت سپرده وآن هیئت حکومت موقتی مملکت را به اجازهٔ نیابت سلطنت اداره میکند جای تردید وشبهه نیست وباید ازنکته گیری به‌اعمال دولت احترازکرد ومحض خاطر نجات وطن ازین گرداب وعشق استقلال وتصفیهٔ امور باید بـرای برقراری نظم وامنیت و استحکام دولت جدید وحفظ آبروی دولت خودمـان که خود تأسیس کردیم درمقابل دنیا کمال اطاعت به‌احکام وقراردادهـای او کرده قدرت‌کامل‌را متفقاً به‌دست وی داده آنرامرکز اصلی‌حل‌وعقد ورتق‌وفتق‌مملکت ومجمع و مرکز واحد همهٔ قوای ایران دانسته قدرت عالیه و حکومت مطلقهٔ ملك پریشان را به‌دست‌آهنی وپنجهٔ پولاد وی گذاشت وهمهٔ قوای جزئی وکلی متفرق مملکت ازمجاهد وایل وقشون وقزاق وقوای روحانی باید درآن مرکز به‌همدیگرپیوسته دراستخلاص این‌کشتی طوفانی غیرت خارق‌العاده‌به‌خرج‌داد وهمت فداکارانه نموده تمام اغراض وهوی وهوس شخصی را کنارگـذاشته ولو موقتاً بیغرضانه‌کارکرد که تماشاچیان عالم تمجیدکنند وما را لایق ادارهٔ وطن خودمان بدانند نه‌آنکه بگویند هیچ فرقه از دوپارتی لایق نیستند وقابل اداره نمیباشند نه دستهٔ رحیم‌خان‌جلدیانی‌که اجزای مرکزهٔ دولت سابق بود نه دستهٔ‌فلان مجاهدکه آشوب طلبانند.

خلاصه نظر به‌پاره‌ای ملاحظات‌که عرضش دراینجا جایز نیست لازم‌است که‌کار ظل السلطان همین امروز یا تـا فردا قطع شود و باید بدون حرف مبلغ معین بپردازد تا حکم اولیای دولت دربارهٔ ایشان معین شود . لذا پیش ازین

۱ــ یك‌کلمه ناخوانا

تأخیر جایز نیست وخوب است مشارالیه را به‌دست مأمور دولت جناب جلالت مآب آقای اسدالله‌خان بسپارند وحضرات نیز تقویت لازمه‌را ازمأمورمحترم دولت‌و ملت فرموده‌کار را انجام دهید. منتها اگر صلاح اندیشی یا نصیحتی داریدآن هم فقط انجمن که ادارهٔ رسمی شمرده میشود به مأمور مزبور به رفق بفرمایند که صوابدید انجمن حتی‌المقدور رعایت می‌کنند واین مطلب یعنی تحویل دادن شاهزاده به‌مامور دولت درصورتی است‌که تا وصول این‌تلگراف یا امروزغروب مبلغ معین پرداخته نشده باشد.

آنچه عرض شد از طرف هیئت‌مدیره‌موقتی عرض شد و گمان نمیکنم آن جنابان‌که نظم‌خواه حقیقی هستید موافقت با هیئت مدیره مملکت‌را لازم‌ندانید که خیلی اسباب خرابی‌مملکت میشود و بیغرضی بنده عذر بی‌پرده عرض‌کردن مطالب است.

تقی‌زاده

هوشنگ ساعدلو

یادگاری از دوران مشروطیت ایران

در سی کیلومتری جنوب غربی شهرکرد دشت بیضی شکل بزرگیست که دور تادورآن تامسافت وسیعی کوه است و میانش زمین‌سبز و خرم زمردینی که نهروجوی و جویچه‌های بسیاری از سر و دوشش بالامی‌روند وهوائی به‌نکهت بهشت دارد. این دشت تاچندی پیش‌ازاقامتگاههای عمده‌سران‌ایل‌بختیاری‌بوده که پای‌کوهها درده‌هاتی که‌ازچشمه‌سارها و نهرها آبادانی‌می‌گرفته‌اند یاخیمه و خرگاهی برپامی‌داشتند ویاخانه باغی‌وقصری‌درده‌ی پی‌می‌افکندند وتابستان‌را درپای چشمه‌سارهاوخیمه‌ها وزمستانرا درکنارآتش‌بخاری وتوی‌اطاقهای‌اعیانی سرمی‌کردند[1].

ده‌چشمه یکی‌ازهمین دهات‌ییلاقی است‌که درسمت جنوبی این‌دشت ودر پشت‌انبوه درختان‌بلند صنوبروسپیدارپنهان‌است‌واز سر و دوشش‌جوی‌وجویچه‌ها فرومی‌ریزند وبه میان مزارع بیرون ازده‌می‌روند.

برای‌نگارنده دوبارفرصت دیداراین‌ده دست‌دادیکبار وقتیکه درتابستان سال۱۳۴۸ به‌قصد مطالعه وتحقیق در احوال اقتصادی واجتماعی‌آن‌رفته بودم و بار دیگر در بهـار امسال - ۱۳۵۰ - که همراه تنی چند از دوستان مـوهبت دیدار این ده و فیض برخورداری از هوای‌خوب ومنظرشکوهمند دشت دوباره نصیبم شد.

دربالا دست ده‌پهلوی جائیکه به‌آن‌پیرغار می‌گویند چشمه‌ساریست‌باآب روشن‌وزلال‌که تاحدود چهل‌سال‌قبل اغلب تابستانها زامرحومان حاجی‌علیخان سرداراسعد وخسروخان سردارظفر درزمین‌کوچك ومسطح کنارچشمه چادری برپامی‌کردند ودرآن اقامت می‌گزیدند تا بالاخره نظر به سوابق فعالیت‌های اجتماعی و درگیریهای سیاسی واهمیت مقام وموقع خود و اینکه شرح سوانح ایام‌روزگارشان بدست فراموشی‌نیفتد مصلحت‌می‌بینند‌که شرح جامع‌ومختصری ازحوادث سیاسی روزگار واهمیت درگیریهای خودرابرصخره مناسبی ازکوه

۱- دهکده اسعدیه با باغ وعمارت واستخر بزرگ اعیانی خود یکی از این جمله دهات است‌که در شمال خاوری دشت و در پناه‌کوهی قرار دارد

حك کنند. شرحی را که خوانندگان درزیر می‌خوانند رونویسی از همین سنگ نبشته‌هاست که اینك بدلیل گزند از باد و باران و گزند از دست ابناء وطن که کودکان با حوصلهٔ بسیار سنگ‌سابی می کنند ومی کوشند تا کلمات حجاری‌شده را پاك و محو سازند و جوانان کلمات سنگ نبشته‌ها را هدف سنگ پرانی و برد وباخت خود میسازند بیم آن میرود که بزودی نشانی از این سنگ نبشته‌ها برجای نماند وکلمات آن از صحیفهٔ کوه پاك و معدوم گردند. بار دومی که نگارنده همراه دوستان خود به‌تماشای این‌سنگ نبشته‌ها رفته بود جمعه روزی بود وبه‌مناسبت موقع وفصل جمع زیادی از روستائیان بوقنای ده چشمه ودیگر دهات برای تفرج کنار چشمه‌سار آمده بودند و با اینکه انواع آلات طرب را ازورق گرفته تا رادیو ترانزیستوری و گرامافون و انواع صفحات روز همراه داشتند معذلك سنگ نبشته‌ها آماج بازی کودکان و سنگ پرانی جوانان شده بود. از قضا سهولت انتخاب محل برای حك وقایع این دسترس را نیز آسان ساخته و هر گزنده انسانی ازخرد وکلان می‌تواند بخوبی به‌این‌سنگ نبشته‌ها دست یابد ونفس صاله را از انهدام آن تشفی بخشد

بر وزارت فرهنگ‌وهنروانجمن آثارملی است که برای حفظ ونگاهداری این‌سنگ نبشته‌ها اقدامی کنند وباتهیه و نصب‌قاب‌آهنی مشبك بنحوی‌که نتوان برکلمات‌دست‌سایید این‌یادگار رااز گزند زمانه وابناءآن حفظ‌کنند ومأموران دولتی وسپاهیان مقیم در ده‌را به حراست دائم و همیشگی این‌آثار و یاهر اثر دیگری از گذشتگان دور و نزدیك دراین ده و یاهرده دیگریکه هست موظف بدارند والبته حفظ خانه‌های اعیانی قشنگی راهم که ازسران درگذشته این‌قوم درگوشه وکنار دهات این‌منطقه باقی مانده‌است ازیادنبرند.

شرح کتیبه اول

شنیدم که جمشید فــرخ سرشت سرچشمهٔ بر بسنگی نوشت براین چشمه چون‌ما بسی دم‌زدند برفتند تاچشم برهم‌زدند چنین گوید حاجی‌علیقلیخان سردار اسعد بن حسینقلیخان ایلخانی بن جعفرقلیخان بن حبیب‌الله‌خان بن ابدالخان بن علی‌صالحخان بن‌عبدالخلیل‌آقا بن‌خسرو آقا بن‌حیدر اجداد من‌همه وقت‌ریاست طایفه هفت‌لنگ بختیاری برقرار بودند تا زمان پدرم حسینقلیخان ایلخانی‌که طوایف چهارلنگ وخوانکی گرمسیروسردسیر وفلارد ضمیمه حکومت اوشدند

درسنهٔ ۱۲۹۹ مرحوم برادر ارشدم اسفندیارخان سردار اسعد در اصفهان شش سال محبوس ماندوحکومت بختیاری ومضافات بااعمام‌گرامم بودبعد ازشش‌سال برادرم‌مرخص و بمنصب سرداراسعد منصوب شدچندسال بااعمام و بنی‌اعمام‌دشمن جنگهای خونریزی کردیم عاقبت صلح کرده متحدشدیم تاکنونکه سنه ۱۳۲۳ و سال‌دهم جلوس اعلیحضرت مظفرالدین‌شاه قاجارخلدالله ملکه می‌باشد با وجود وفات چهارنفرازبزرگان بکمال‌اتحاد مشغول‌ریاست هستیم ازثمراتحاد براملاك موروثی افزودیم الان‌سه‌ربع چهارمحال وتمام زام هرمزریدون وجومه بهبهان املاك زیادی ازعربستان چندین قریه ازبربرود چندین قریه ازلنجان وسمیرم ملك زرخرید این خانواده است ازچهار محال ناحیه میردح و چندقریه دیگر ملکی من وگرامی برادرم حاجی خسروخان سالار ارفع است امیدکه اولاد و احفاد مااتحاد را ازدست ندهند.

درتاریخ هفتم محرم ۱۳۲۶ مطابق اول میزان مرحوم سردار اسعد در طهران به رحمت‌ایزدی پیوست[۱].

شرح کتیبه دوم

چنین گویدحاجی‌خسروخان سردارظفرکه درسنه ۱۳۲۴ آزادیخواهان ایرانی ازمقام سلطنت تقاضای مشروطه نمودند، مظفرالدین‌شاه‌قاجار طاب‌الله ثراه حکم‌مشروطیت‌رادستخط وبعدازاندك‌زمانی برحمت‌ایزدی‌پیوست. محمدعلی شاه بر سریرسلطنت برآمد در آنوقت بنده در خدمت برادر والاتبارم حاجی علیقلیخان سرداراسعد فرنگستان‌رفته چهارماه درآنجابودم بواسطه بی‌مرحمتی محمدعلی‌شاه اغتشاشی دربختیاری فراهم‌که بنده ازمراجعت وکمك بصمصام ـ السلطنه‌که ایلخانی بودمجبورشد ازپاریس‌بمسکو وازمسکوسیرده روزه‌بختیاری رسیدم بحمدالله بابنی‌اعمام صلح‌وپس‌ازیکسال محمدعلی‌شاه پارلمان رابمبارده نموده و ازبختیاری امدادخواست این‌بنده باتفاق امیرمفخم و سردار جنگ و سرداران اشجع باچهارصدسوار طهران رفتیم هیجان از تمام ایران رفت مگر آذربایجان‌خصوصاتبریزکه باکمال‌قدرت مقاومت کردندبدومرتبه سواربختیاری احضار وباسواران طهران‌رفتیم‌ولی‌قصدمان طرفداری‌ملت‌بودباینموقع‌دراصفهان‌و گیلان‌هم انقلاب وشورش حادث شدصمصام‌السلطنه در اصفهان و لنجان سپهدار

۱ـ این‌دوخط که جدا ازمتن فوق است درزیرکتیبه به خط دیگری نوشته شده‌است.

در رشت سرداراسعد هنوز در فرنگستان و با مشیروصو...ن[1] در لندن وپاریس اجماع داشتند این‌اوقات از راه جنوب هندوستان حرکت کرده محمره آمده و از محمره بختیاری وارد شدند من‌بنده‌هم اصفهان و بختیاری‌آمده سوار زیادی بکمك مليون تهیه دیده سرداراسعد بایکهرار سوار به تهران حرکت سپهدار هم ازرشت عازم. سنگ تمام می‌شود.

سنگ دیگر

در طهران پس ازجنگ زیاد داخل‌شهر شدند محمدعلی‌شاه در شمیران بودند همین‌قدر که طهران‌اشغال گردید بسفارت سویس پناهنده‌شد ولیعهدرا که اعلیحضرت سلطان احمدشاه سلطان حالیه‌ایران خلدالله ملك است سرداراسعد وسپهدار وملیون بر تحت سلطنت‌نشانیده عضدالملك قاجار رابسمت بیابت‌سلطنت منتخب نمودند پس‌ازیکسال عضدالملك مرحوم و ناصرالملك همدانی را بجای آنمرحوم برگماشته درسنه ۱۳۲۹ محمدعلی‌شاه که از طرف دولتین بامواجب زیاد درروسیه اقامت داشت‌ارطرف‌استراباد وسالارالدوله برادرشان ازکردستان وکرمانشاهان باثیلات زیادبرای پایتخت هجوم کردند درآن عصر باملت غیراز خوانین‌ایل بختیاری‌کسی همراه نبود بتصویب پارلمان ونایب‌السلطنه خوانین ازبختیاری باسه‌هزارسوار برای‌جلوگیری محمدعلی‌شاه و سالارالدوله حرکت امیرمفخم ومرتضی‌قلیخان حکمران‌لرستان‌بودند هجوم سالارالدوله چون‌قریب بیست‌هزارسوار وپیاده همراه داشت آنهارا ازلرستان عقب‌نشانید پس ازجنگ خونین و تلفات زیاد عراق آمدند این بنده مامور نظم عراق و کرمانشاهان کردستان بودم‌بقشون آنهاملحق همگی‌تاقم عقب‌رفتیم بعدازآنکه سوار بختیاری ومجاهدین محمدعلی‌شاه راشکست دادند وفرارنمود وسردار ارشد بدست سوار بختیاری دستگیر وتیرباران شدمامور جنگ سالارالدوله شدندکه از دو طرف جلوگیری نمائیم ار اینطرف این‌بنده و سردار جنگ با یکهزاروسیصد سوار بختیاری وار طهران سردارمحتشم وسرداربهادر ویفرم‌خان ارمنی بایکهزار و سیصدسوار بختیاری ومجاهد بودند درساوه ملاقات باهمدیگردست‌داد بحواست خداسالارالدوله‌راشکست فاحشی دادیم‌که باتلفات‌بسیاری بکردستان فرارنمود وماهم تاهمدان اوراتعقیب کردیم بعدازجنگ دیگرچنان شکست‌خوردکه بکلی تاب مقاومت نکرده کرمانشاهان رفت‌دراین بین‌ازطرف دولت امپراطوری‌روس التیماتومی شدکه برای‌ایران خطرعظیم داشت ناچارنایب‌السلطنه قبول‌نموده‌در

[1] ـ متأسفانه دراثر سائیدگی‌ناخوانا شده است.

آنوقت صمصام‌السلطنه رئیس‌الوزراء بود . محمدعلی شاه مجددا روسیه رفته و اردوی بختیاری متفرق گردید بنده مامور اصفهان شدم بعد از یکسال حکومت اصفهان‌فرنگستان رفته هشت ماه‌آنجا ماندم با ناصرالملك نایب‌السلطنه‌بایران آمده یکسال بیکار ابتدا بحکومت یزد و بعد بحکومت‌کرمان منتخب گردیدم یکسال ونیم‌کرمان بودم جنگ اروپ شروع دولت عثمانی نیز داخل جنگ‌شد دامنه جنگ بایران نیز کشیده شد و تاکنون هم‌که اواخر سنه۱۳۳۴ است پس از مدتی آتش جنگ در اغلب اروپ ونقاط ایران مشتعل وقشون روس وعثمانی در همدان تا نزدیك قزوین مشغول جنگ می‌باشند خوانین‌هم صمصام‌السلطنه و سردار اسعد و سردار جنگ و سردار بهادر درطهران این‌بنده با سایرخوانین درچهار محال منتظرحوادث روزگار می‌باشم.

عکسها و تصاویر قدیم

-۱-

نقاشیهای ناصرالدین شاه

شرح تصاویر

درشمارهٔ ۱-۳ امسال عکس چند نقاشی ازکارهای ناصرالدین شاه متعلق به‌مجموعهٔ آقای سعید مقدم به‌چاپ رسید و اینك عکس نقاشیهای دیگر ناصرالدین شاه از همان مجموعه را به چاپ می‌رساند :

تصویر ۱ـ نقاشی ازصورت یکی از شاهزادگان.

تصویر ۲ـ نقاشی ازیك گنجه بانقش‌شیروخورشید . ناصرالدین‌شاه بخط خود برآن نوشته است . «چوب صندلی رنگ ـ آینه نمی‌خواهـد . اطرافش چوب صندلی رنگ‌باشد . یك در داشته باشد . آچارفرنگی‌داشته باشد .»

تصویر ۳ـ مجموعه‌ای ازچندطرح (یك آبادی‌کوهستانی، مسجدوخانه، صورت زن) .

تصویر ۴ـ صورت چنـد نظامی اروپائی‌که در ۵ ذی‌الحجه‌کشیده و در حواشی‌آن اشعاری هم نوشته است .

تصویر ۱

تصویر ۲

تصویر ۳

تصویر ۴

ـ ۲ ـ
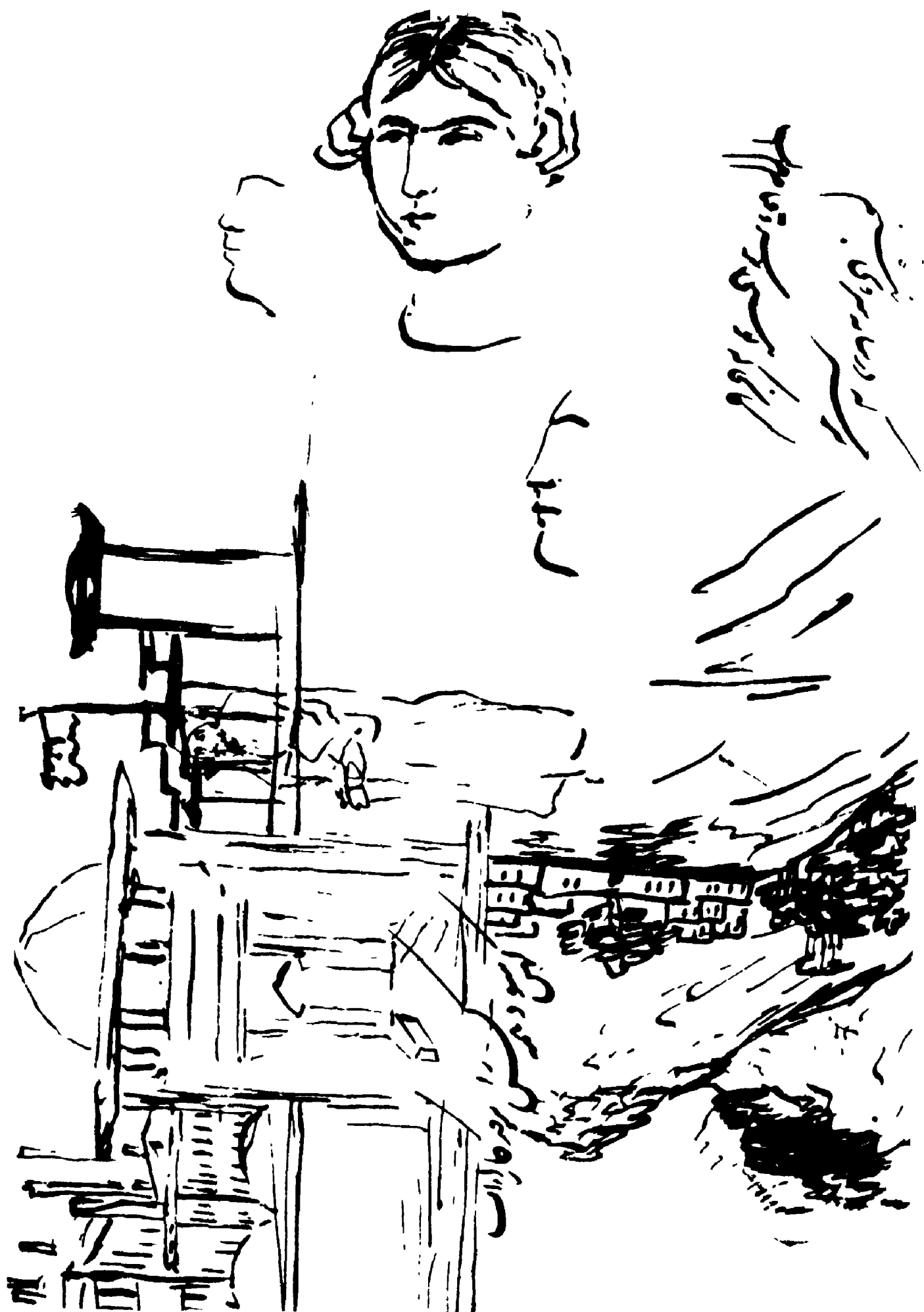
اولین انجمن بلدیه در تهران

(عکس صفحهٔ ۸۸۸)

پشت عکس به‌خط مدادی نوشته است

این عکس وکلای انجمن بلدیه طهران است‌که در دورهٔ اول مجلس از دوازده محلهٔ‌طهران باکمال‌دقت از روی‌آئین‌نامه انتخاب شده‌اند رئیس‌انجمن به‌اکثریت حقیرسید علاءالدین‌بهبهانی شده‌ام . رئیس بلدیه ازطرف دولت‌آقای کاشف‌السلطنهٔ چایکار هستندکه پهلوی من نشسته‌اند . از خداوند توفیق خدمت را به‌مسلمانان وملت ایران مسئلت دارم . علاءالدین بهبهانی

ازچپ به‌راست

میرزا ابراهیم خان منشی سفارت فرانسه ـ دکتر مودب‌الدوله نفیسی ـ حاجی عبدالرزاق تاجر اسکوئی ـ آقای قوام‌الحکما ـ آقا سید علاءالـدین بهبهانی رئیس انجمن ـ آقای کاشف‌السلطنه رئیس بلدیه ـ آقای صدرالاشراف لاریجانی ـآقا میرزا صادق صراف ـآقای احیاءالملك دکترشیخ ـآقای‌حاجی محمد ابراهیم آقا باقر .

طبقه دوم

معتمدالاسلام رشتی مدیر ـ ارباب بهمن زردشتی وکیل زردشتی ـ صولت نظام‌حاجی رئیس‌ـ آقای. . . (ناشناخته) ـ آقای . . . (ناشناخته) ـ آقای حاجی‌ابـوالفتح بلور فروش تاجر ـ آقای شریف‌الواعظین ـ آقـای . . . (ناشناخته) .

طبقه سوم

آقای مشهدی‌کاظم ـ آقای تبریزی معروف ـآقای . . . (ناشناخته) ـ آقای. . . (ناشناخته) .

چون درجلسهٔ دوم هنوز چندنفراز وکلاء را بهاسم نمی‌دانستم بعد به‌اسم تصریح خواهم کرد .
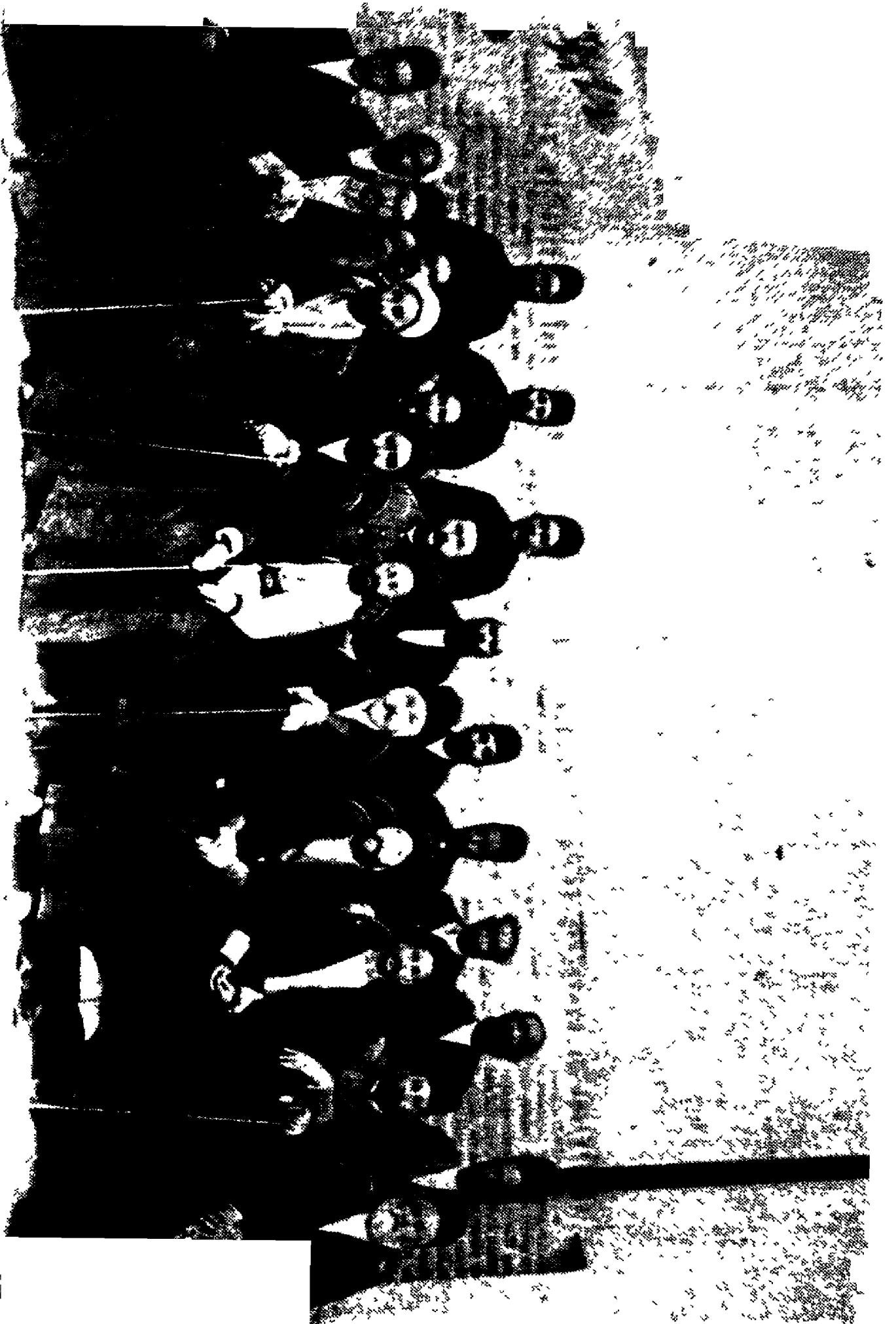
نامه

نامه

نامه

نامه‌ها

مجموعه‌ای از رسائل موسیقی

در شمارهٔ «۴-۵ و ۶- تیر و شهریور ۱۳۵۰» راهنمای کتاب - تحت‌عنوان: «مجموعه‌ای از رسائل موسیقی» چند رسالهٔ خطی معرفی شده بود که ضمن مطالعهٔ آن به چند اشتباه چاپی و سهو قلمی برخوردم که ذیلا بدانها اشاره میکنم :

ص: ۲۹۳ - س: ۱۰ - نارون دولانژه ، نادرست و درلانژه درست‌است .

ص: ۲۹۳ - س ۱۹ - المعطمی، نادرست والعظمی ، درست است

ص: ۲۹۴ - س. ۲۰ وهمچنین . ص. ۳۰۲ - س ۱۲ - کلمهٔ اصطحاب (باحای غیرمنقوط) آمده است که به‌احتمال قوی نادرست است و بنظر می‌آید که باحای منقوط (بصورت . اصطخاب) درست باشد . محض اطمینان ضروری است که به‌رسالهٔ خطی‌دیگری ازخواجه عبدالقادر غیبی‌مراغه‌ای موسوم به‌شرح ادوار و زواید فواید (مضبوط درکتابخانهٔ ملی‌تهران) وهمچنین محیط المحیط ماده : ص - خ - ب رجوع شود تامسلم گرددکه این‌لفظ باخای منقوط است‌نه حای غیرمنقوط .

ضمناً بجاست‌که توضیح داده شودکه « اصطخاب بمعنای کوك کردن رشته‌های سازها بایکدیگراست وآن بردونوع بوده . اصطخاب المعهود (یعنی کوك‌کردن رشته‌های سازها به‌شیوهٔ متداول ومعمول) واصطخاب الغیر المعهود (یعنی کوك کردن‌رشته‌های‌سازها به‌شیوه‌ای‌غیرمتداول وغیرمعمول)- این‌توضیح نیز ضروری بنظرمی‌آیدکه : در روزگارما درممالك عربی بجای این‌کلمه ، لفظ « تسویه را بکارمیبرند و«تسویات العود» برچند قسم است (رك به « رسالهٔ موسیقی‌الکندی موسوم به « فی‌اللحون والنغم» چاپ بغداد - سال۱۹۶۵).

ص: ۲۹۵ - س: ۹ - زبده الادوار نادرست وزبدةالادوار درست است

ص: ۲۹۵ - س: ۲۰ - بیان شعبان نادرست وبیان شعبات درست‌است .

ص: ۲۹۸ - س: ۶ - « و دربن جدولین (ا) و (د) علامت طرفین بعد ذی‌الاربع موضوع شده‌است. » بدلایل ذیل نادرست می‌آید ،

بعد: (ا) و(د) یعنی‌فاصلهٔ (لا)تا (سی‌نکار)، فاصلهٔ طنینی، یا دوم‌بزرگ است - واگر برمبنای اصول نغمه‌نویسی‌قدیم ایران محاسبه‌کنیم (یعنی‌بنویسیم:

الف ـ ب ـ ح ـ د ـ یا : لا ـ سی بمل ـ سی کرن ـ سی بکار) بازهـم فاصلهٔ دومی بدست می‌آید که سمت عددی‌آن $\frac{1}{8}+1$ است و بهیچوجـه نه میتواند علامت طرفین بعد ذی‌الاربع باشد و نه خود ذی‌الاربع ـ بنابراین بنظر می‌آید که نغمهٔ (د) نادرست است واحتمالا باید (ح) باشد یعنی‌فاصلهٔ « لا ـ سی ـ دو ـ ر » یا «الف ـ د ـ هـ ـ ح » .

ص ۲۹۸ ـ س : ۱۰ ـ رساتین نادرست و دساتین درست است . انتهای همین‌حمله یعنی: « ده دستان‌بس‌باشد» غیرمفهوم‌است باید مجدداً ازسوی‌محقق محترم بررسی‌شود .

ص: ۳۰۲ـ س: ۷ ـ صفری نادرست وصغری درست است .

حسینعلی ملاح

سه نسخه خطی

آقای مدیر

چند روزیست که درساعات بیکاری به‌بررسی نسخه‌های خطی پرخـاك و ساسی که در گوشه‌ای متروك افتاده مشغولم و ازمیان‌آنها چند نسخه‌ای انتخاب شده ومعرفی حضورتان می‌شود تادرصورت تأیید چاپ شود که اگر روزی‌مفقود شد ، لااقل نشانی از آنها باشد . البته این نسخه‌ها خارج از محیط کتابخانهٔ دانشکدهٔ الهیات است که این‌جانب درآن‌انجام وظیفه میکنم

۱ـ شرح انوارالملکوت فی شرح الیاقوت، عربی، کلام، تألیف سیـد عمیدالدین عبدالمطلب ابن سید مجدالدین ابی‌الفوارس محمد بن‌علی‌الاعرجی الحسینی‌الحلی پسرخواهر علامهٔ حلی، متوفای ۷۵۴ هق، وی این‌شرح را در زمان حیاة دائی‌خود ـ علامه حلی ـ نوشته پس‌ازاینکه او یاقوت را شرح کرده البته شرح یاقوت درسال ۱۳۳۸ باهتمام‌آقای محمدنجمی وسیلهٔ دانشگاه‌تهران چاپ شده، واین شرح که بسیارمتقن ودرعین حال روان است وحاکی ازقدرت علمی وهنرفنی‌سیدعمیدالدین است به‌خوبی توانسته حل مشکلات مباحث فلسفی وکلامی‌آن را بنماید و در مواردی‌که علامه از ذکر نام صاحبان‌آراء و اقوال خودداری‌کرده به‌توضیح‌پرداخته ونام فرقه‌ها وصاحبان عقاید را بیان میکند . مثلا درصفحهٔ اول، المقصدالاول فی النظر، علامه میگوید : «اختلف الناس فی

تعریف النظر ...» و در مقام بیان آراء آنها، ذکر از صاحبان آن آراء به‌میان نمی‌آورد، شارح انوار الملکوت می‌گوید: «والثانی قول فخرالدین الرازی انه ...» وهمچنین در بسیاری ازموارد دیگر.

شارح این کتاب، براهینی را که علامه به‌طور اصل مسلم عنوان کرده، به صورت برهان منطقی درآورده و به‌توضیح و تقریر آن پرداخته و با مهارت خاصی درقالب قیاسات منطقی تشریح نموده و درموارد لازم برمطالب آن افزوده، به‌ویژه در بحث جوهروعرض وحرکت وجزء لایتجزی، روش مولف دراین کتاب این‌است که اول کلام مصنف «یاقوت» را ذکرمیکند، بعد به‌شرح دائی‌جود علامهٔ حلی اشاره میکند، سپس به‌توضیح وتفصیل آنها می‌پردازد باین نحو: قال المصنف رحمه‌الله . قال الشارح . . اقول تقریر الدلیل . تاریخ تحریر بیست و پنجم ذیحجه ۷۷۰ هق، نسخهٔ ما کامـل است و به‌طوری‌که از الذریعة ج ۱۳ ص ۱۱۵ به‌دست می‌آید، کتاب موجود دومین نسخهٔ کامل درجهان‌است.

نسخ ۱۷ سطری ۱۳ × ۹، ۱۵۰ گ ۱۸٫۳ × ۱۳٫۵، تاریخ تحریر ۲۵ ذح، ۷۷۰ هق، عنوان‌شنگرف، درصفحهٔ عنوان یادداشتی به‌خط قاسم بن حسین حلحالی است‌که درنجف بسال ۹۸۵ هق نوشته، و درسال ۱۳۰۳ هق نسخه در تملك علی‌مردان خان تیموری ملقب به‌نصرة‌الملك بود، وبتاریخ ۹شهر رمضان ۱۳۰۴ داخل عرض شده ومحمد رحیم آن را مهر کرده، و درسال ۱۳۱۱ هق وسیلهٔ محمد حسن بازدید شده، جلد تیماج مشکی، ربعی.

۲ـ ترجمهٔ‌قواعدعلامه، درفهرست‌های موجود درکتابخانه‌دانشکدهٔ‌الهیات مشهد نام چنین ترجمه‌ای در هیچیك دیده نشد، جزهمان ترجمه‌ای‌که وسیلـهٔ آقای محتشم‌السلطنه درسال ۱۳۳۸ شده آن‌هم‌فقط قسمت‌تجارت، قضاء وشهادات، ولی نسخهٔ موجود ما از اول طهارت تاآخر وصیت است. اصل از علامهٔ حلـی متوفای ۷۲۵ هق و ترجمه از محمد بن محمد بن ابی‌عبدالله مدعوبه «حاجی» است، که‌آن را دراواخر محرم ۷۳۲ هق شروع به‌ترجمه نموده ودرمشکلات از رشیدالدین علی استادش سئوال میکرده ودرمدت ده ماه‌آنرا تمام کرده، مترجم دارای طبع‌شعرهم‌بود، چنانکه درمقدمه وآخر کتاب ابیات زیادی‌دارد درخصوص تاریخ‌این‌کتاب، خلاصه‌این‌ترجمه ازمتون فارسی‌قرن هشتم‌هجری است وگذشته از ارزش علمی دارای مزایای ادبی نیز میباشد.

نستعلیق ۲۷ سطری ۲۷ × ۱۷٫۰، دارای ۳۲۲ برگ ۳۷ × ۲۵٫۰ سانتی‌متر، به‌خط محمد بن علی بن محمود بن علی بن محمد سیستانی معروف

به«قندهاری» است که درپایان‌رجب۸۵۸هشتصدوپنجاه وهشت هجری‌قمری آن‌را نوشته، عنوان‌ونشان شنگرف، صفحهٔاول افتاده‌است، جلد تیماج‌ضربی‌دارعنابی، اندازه رحلی بزرگ .

۳ ـ رساله رفع‌المنازعة و الخلاف لتخلیص بعض‌النـاس عن‌الانحراف ، عربی، کلام، تصنیف سید حیدر بن علی‌العبیدلی الحسینی‌الآملی، عارف حکیم، که‌آن را به‌امر استادش فخرالمحققین پسرعلامهٔ حلی نگاشته، نسخه‌ای دیگر ازآن درموقوفهٔ سید علی‌ایروانی درتبریز موجود است .

وفات شرف

مطلبی می‌خواستم عرض‌کنم کـه بسیار ما را اندوهگین ساخت و آن درگذشت دانشمند ایرانشناس وایران دوست پرفسور فیـروز جمشید جی شرف رئیس انجمن فرهنگی ایران و هند و مؤسسهٔ شرق شناسی‌کاماست ، فقید سعید روز سه‌شنبه ۱۴دسامبر برابر با ۲۳آذرماه، بواسطه عارضه‌کسالت‌نتوانست از خانه خارج شود وساعت ۱۱همین روز،بواسطهٔ انفجار گازخانه‌ای که‌وی درطبقه پنجم‌آن زندگی میکرد سوخت .

این اتفاق جامعه پارسیان هند وایرانیان مقیم هند و به‌تصور بنده کلـیه ایران دوستان وایرانیان درسراسر جهان را متأثرساخته ویا خواهد ساخت . چند روز پیش ازین اتفاق، روزشنبه بنده با فقید سعید در مـؤسسه کاما ملاقات داشتم و درباره نمایشگاه کتابهای خطی اوستا پهلوی و فارسی در مؤسسه‌کاما و سمینار زبان شناسی مذاکره‌کردیم، پروفسور شرف ازیکسال پیش درمجالس و رادیوها درباره‌کوروش سخنرانی کرده است ودهها مقاله درمطبوعات هند دربن باره نوشت .

وی با اراده و پشتکار و کاردانی بی‌نظیرش دوست بزرگ ایران بود . وی پس از سر رستم مسانی به‌ریاست مؤسسهٔکاما رسیده بود وازمؤسسان انجمن فرهنگی‌ایران‌دهنده بود.

مهدی غروی (بمبئی)

خبر

خبر

خبر

اخبار

یادی از کلنل وزیری

بیست و نهم مهر ماه سال جاری مصادف بود با هشتاد و ششمین سال تولد آقای علینقی وزیری (کلنل) ـ استاد ممتاز دانشگاه تهران واستاد مسلم موسیقی‌وپایه‌گذارشیوهٔ موسیقی‌علمی درایران .

بهمین مناسبت جشن گونه‌ای درمنزل‌آقای دکترخسرو ملاح برپا شدکه درآن گروهی از یاران وهمکاران دانشگاهی‌واعضای‌خانوادهٔ‌استادحضور داشتند و شعر زیرکه‌آقای حسینعلی ملاح سروده بود خوانده شد.

نغمه ها بس سالهــا در تارهــا بنهفته بود
همچو گنجی مانده پنهان در دل ویرانه‌ها

رود ها نالان ، ولی آوای درد آلـودشان
قصه هــا از فتنه‌ها گفتی و دام و دانــه ها

مرحبا ای عشق، ای افکنده بس‌غوغا وشور
در رگ جــان وزیری ایــن شــه افسانه ها

شادبــاش و دیــر زی ای نــادره مرد هنر
مست و شیدا از تو شد هم ساقی وپیمانه ها

وان سلاسل، بندها ، بردست وپای لحن‌ها
همچو عقدی پاره شد افتاد یك یك دانه ها

بانــگ آزادی و شــادی در پنــاه همــتت
جنبشی در کاخ هــا افکند و در کاشانه ها

«ای وطن»[1] نامی سرودت شهرهٔ‌آفاق گشت
خواب غفلت‌را ربود ازخویش واز بیگانه ها

«بند بازت»[2] بندها بگشود از دلهای پاك
«دختر ژولیده»[3] ات دل برد از فرزانه‌ها

«تار» ازفیض وجود تو وزیری جان گرفت
ورنه جولانگاه او بد ، گوشهٔ میخانه ها

زنده‌کردی حافظ وسعدی ومولانا [4] به‌لحن
بی‌گمان هستند ممنون تو ایـن در دانه ها

۱ـ۲ـ۳ـ نام سه اثر ازآثار استاد است .
۴ـ دراین باب باید ازقطعهٔ : نیمشب (روی شعرحافظ) ـ خریدارتو (روی شعرسعدی) وشکایت نی (روی شعرمولانا) یادکرد .

ای مراد اهـل دل ، استاد استادان لحن
سوختی تا ساختی پرورده ها جـانانه ها
ای فـروغ جاودان ، ای رهبـر اهـل هنر
گرد شمع دانشت مائیم چـون پـروانه ها

ستم مهرماه ۱۳۵۰
حسینعلی ملاح

نامهٔ مینوی و مجلسی در تجلیل از او

از دو سال قبل حبیب یغمائی وایرج افشار، از دوستان مجتبی مینوی خواستند که به‌منظور تنظیم کتابی به‌نام «نامهٔ مینوی» مقاله‌های تحقیقی وعلمی ارسال دارند که در کتاب‌مذکور به‌چاپ برسد و به‌استاد تقدیم شود . این کتاب با ۳۸ مقاله که فهرست آن در زیرچاپ می‌شود با همکاری محمد روشن که از معتقدان مخلص استادست به طبع رسید و آماده شد . پس از دکتر هوشنگ نهاوندی رئیس محترم دانشگاه تهران درخواست شد که ایشان این کتاب را که نمونهٔ حق شناسی جامعهٔ علمی ایران است به‌استاد تقدیم کنند و پذیرفتند که در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه مراسم اهدای کتاب انجام شود .

این مجلس روز بیست و هشتم آذرماه ۱۳۵۰ با حضور عده‌ای زیاد از دوستان و آشنایان مجتبی مینوی برگذار شد. ابتدا دکتر پرویز ناتل خانلری دربارهٔ مقام علمی مینوی سخنانی گفت وبعد دکتر نهاوندی ضمن تجلیل وادای احترام کتاب را به‌استاد اهدا کرد. سپس مینوی چندکلمه‌ای که بسیارموثر وپر از احساس بود به‌عنوان تشکر بیان‌کرد وقرار بود حبیب یغمائی دوست دیرین و همدورهٔ مدرسه‌ای مینوی نیز درین احتفال سخنانی ایرادکند ولی بیماری موجب شدکه دوستان از فیض شنیدن سخنان اوکه قطعاً شنیدنی بود محروم ماندند . به‌یادگار آن مجلس‌متن رقعهٔ دعوت (به‌انشای حبیب یغمائی)وفهرست مندرجات کتاب برای اطلاع علاقه‌مندان درج می‌شود .

الف ــ مقدمه — حبیب یغمائی
ب ــ زندگی و آثار مینوی — ایرج افشار
ج ــ ربع پنجاه ساله — مهدی حمیدی
۱ ــ آرام ، احمد — رساله دربارهٔ مکان

۲ ـ آیتی ، عبدالمحمد	هفت غزل ابونواس اهواری
۳ ـ اسلامی‌ندوشن ، محمد علی	ویس و رامین وشاهنامه
۴ ـ افشار ، ایرج	سفرنامهٔ طالب اف
۵ ـ اقتداری ، احمد	ترانهٔ «اسمش‌یادنم»
۶ ـ ایردپناه ، حمید	خاندان مرسقیان لرستان
۷ ـ بینش ، تقی	لهجهٔ مشهدی
۸ ـ پروین گنابادی ، محمد	حننهٔ تاریخی برخی اربازیها
۹ ـ تفضلی، احمد	اطلاعاتی دربارهٔ لهجهٔ پیشین‌اصفهان
۱۰ـ جمالزاده ، محمدعلی	شناسانندهٔ رردشت و اوستا
۱۱ـ حجتی ، سیدمحمدباقر	ریاض ادویهٔ یوسفی‌هروی
۱۲ـ خانلری ، پرویز ناتل	فارسی به خط عبری
۱۳ـ خدیوجم ، حسین	کتاب جوامع العلوم
۱۴ـ دانش پژوه ، محمدتقی	دومشیخهٔ ریدی
۱۵ـ دکاء ، یحیی	معرفت علم موسیقی
۱۶ـ رضا ، فضل‌الله	دروگر
۱۷ـ رعنا حسینی، کرامت	آقا لطفعلی خان صورتگر
۱۸ـ رواقی ، علی	شب چك
۱۹ـ روشن، محمد	بهشت و دورخ
۲۰ـ سجادی، ضیاءالدین	سیر یك قصیده در نه قرن
۲۱ـ شعار، جعفر	ریشهٔ فعل ونقش‌آن در مرکبهای فارسی
۲۲ـ شفیعی کدکنی، محمد رضا	خاندان ابوسعید ابوالخیر در تاریخ
۲۳ـ شهیدی، سید جعفر	تطورمدیحه‌سرائی‌درادبیات فارسی تا قرن ششم
۲۴ـ صفا ، ذبیح‌الله	قانعی
۲۵ـ طاهر ،غلامرضا	چندکلمه ار برهان قاطع
۲۶ـ طاهری عراقی، احمد	کنیه در زبان فارسی
۲۷ـ قائم مقامی، جهانگیر	منشورهائی به خط محمد شاه قاجار

به پاس خدمات علامهٔ استاد مجتبی مینوی به فرهنگ اصیل ایران از تألیفات و تحقیقات و مقالات گران‌سنگ که

به اتفاق صاحب‌نظران و محققان معتبر و مستند شناخته شده و حقا موجب افتخار ایران است ساعت پنج بعد از ظهر

شنبه بیست و هشتم آذرماه هزار و سیصد و پنجاه مجلس فرهنگی در تجلیل از مقام علمی ایشان در کتابخانهٔ مرکزی

دانشگاه تهران تشکیل می‌یابد و کتابی که از نویسندگان و محققان معاصر در مباحث علمی و ادبی به نام «نامهٔ مینوی»

تألیف کرده‌اند به وسیلهٔ رئیس محترم دانشگاه تهران به استاد تقدیم می‌شود. از ادب‌پروری آن جناب انتظار

دارد در این احتفال دوستانه شرکت فرمایند و بر شکوه معنوی مجلس بیفزایند.

۲۸ـ کتیرائی، محمود — صادق هدایت و فلکلر ایران
۲۹ـ کریمان، حسین — اقسام جمله در عبارات فارسی
۳۰ـ گلچین معانی، احمد — هندوستان از دریچهٔ چشم شاعران
۳۱ـ متینی، جلال — ضرورت‌های شعری
۳۲ـ محقق، مهدی — تصحیح دیوان ناصرخسرو
۳۳ـ ماهیارنوابی، یحیی — «عمامهٔ» شیرشکری
۳۴ـ مشکور، محمد جواد — تاریخ ابن بی‌بی
۳۵ـ وهمن، فریدون — ماجرای حمزه نامه
۳۶ـ همایی، جلال‌الدین — بابارکن‌الدین شیرازی
۳۷ـ یغمائی، حبیب — جیحون یزدی
۳۸ـ یوسفی، غلامحسین — داستانی طنزآمیز در شاهنامه

اهدای مجموعهٔ شش هزار و پانصد کتاب به کتابخانه حافظ

آقای محمد کاظمی شیرازی از فضلای شیراز شش هزار و پانصد کتاب به کتابخانه آرامگاه حافظ (شیراز) اهدا کرد .

کتابخانه علی اکبر فیاض

به‌پیشنهاد دانشکدهٔ ادبیات و با تصویب شورای دانشگاه مشهد کتابخانه دانشکدهٔ ادبیات وعلوم انسانی آن دانشگاه به‌نام دکتر علی اکبر فیاض که مؤسس دانشکده بود نام‌گذاری شد .

راهنمای کتاب از بدو تأسیس به‌شرح زیر منتشر شده است:

سال اول	۱۳۳۷ ـ ۴ شماره	سال هشتم	۱۳۴۴ ـ ۱ شماره
« دوم	۱۳۳۸ ـ ۵ »	» نهم	۱۳۴۵ ـ ۶ »
« سوم	۱۳۳۹ ـ ۶ »	» دهم	۱۳۴۶ ـ ۶ »
« چهارم	۱۳۴۰ ـ ۱۲ »	» یازدهم	۱۳۴۷ ـ ۱۲ »
« پنجم	۱۳۴۱ ـ ۱۲ »	» دوازدهم	۱۳۴۸ ـ ۱۲ »
« ششم	۱۳۴۲ ـ ۱۲ »	» سیزدهم	۱۳۴۹ ـ ۱۲ »
« هفتم	۱۳۴۳ ـ ۲ »	» چهاردهم	۱۳۵۰ ـ ۱۲ »

علاقه مندان میتوانند شماره‌هائی که‌کسر دارند از دفتر راهنمای کتاب تهیه نمایند.

نشانی: تهران ـ خیابان شاهرضا ـ مقابل هتل‌تهران پالاس یا صندوق پستی ۱۹۳۶

تلفن: ۴۹۸۱۵ و ۴۲۱۷۴

یادآوری

از مشترکین محترم راهنمای‌کتاب تهـران ، شهرستانها و خارج از کشور که‌اکنون حق‌اشتراک سال ۱۳۵۰را نپرداخته‌اند تقاضامیشود بادریافت این‌شماره حق‌اشتراک خود را مستقیماً بدفتر راهنمای‌کتاب به‌نشانی تهران : خیابان شاهرضا مقابل هتل‌تهران‌پالاس **یا صندوق پستی ۱۹۳۶** پرداخت فرمایند تامحتاج به‌یادآوری مجدد نباشد. ضمنا چنانچه مایل به‌اشتراک نباشند میتوانند شماره های ارسالی را به نشانی بالا اعاده فرمایند که موجب امتنان خواهد بود .

دفتر مجلهٔ راهنمای‌کتاب

فهرست سالانه

راهنمای کتاب

جلد چهاردهم

۱۳۵۰

اسامی نویسندگان و نام مقالات

آ

آبادانی، فرهاد: نظری به روابط ایران و هند پیش از اسلام، ۵۳۸.
آشوری، داریوش ایرانشناسی چیست ، شرقشناسی چون خودشناسی ، ۲۱۸، ۷۴۲.

الف

ابرامی، هوشنگ چرا رمان فارسی مرگ نمی‌پذیرد، ۴۵۹
احمدی، احمد نظری به کتابهای درسی، ۱۴۴.
احمدی بیرجندی، احمد جام جهان‌بین، ۵۳۳ .
اعلم، هوشنگ: کتابشناسی ایران، ۳۵۳.
افشار، ایرج ایرانشناسی در ایران امروز، ۱۹۵.
افشار، ایرج حاشیه، ۱۱۳.
افشار، ایرج درگذشت ذبیح بهروز، ۷۲۱ .
افشار، ایرج. درگذشت متین دفتری، ۴۱۳ .
افشار، ایرج. درگذشت محمد معین، ۴۱۲.
افشار، ایرج درگذشت هلموت ریتر، ۴۱۴ .
افشار، ایرج دیدارها، ۱۲۲ .
افشار، ایرج سفر کویر با پژمان، ۳۹۷
افشار، ایرج: عکسها و تصاویر قدیم، ۱۳۷ .
افشار، ایرج کارنامهٔ شعر معاصر، ۳ .
افشار، ایرج: یادبود استاد پور داود، ۶۰۲ .
افشار،ایرج: وفات دکتر صادق رضا زادهٔ شفق ،۵۹۲
افشار، ایرج: وفات دکتر علی‌اکبر فیاض، ۵۹۸ .
اقتداری، احمد. سفرنامهٔ پیترو دلاواله، ۳۴۱ .

امید، هوشنگ: نفت ما ومسائل حقوقی آن، ۵۲۵ .
انجوی شیرازی، ابوالقاسم: فرهنگ مردم، ۲۷۳ .
انصاری، هرمز: ایران درسیاست شرقی آلمان، ۵۷۱ .

ب

باستانی پاریزی، محمدابراهیم. خودمشتومالی،۳۱۴ و ۵۴۰ و ۸۲۴
بینش، تقی تبصرةارباب‌الالباب، ۹۷

پ

پروین گنابادی، محمد منشآت خاقانی، ۵۲۸ و۸۰۹ .

ت

تقی‌زاده، سیدحسن دوسند ازتقی‌زاده دربارهٔ مشروطیت، ۸۷۲
توکلی، احمد قرارداد امضاء نشدهٔ ایران و سویس، ۵۸۰
توللی، فریدون. ۱۲۳ و۱۹۴ .

ج

جمالزاده، محمدعلی بمناسبت سومین سالگرد وفات تقی‌زاده، ۷۰۳
جمالزاده، محمدعلی· دیانت زرتشتی، ۸۲
جمالزاده، محمدعلی سخنی چند دربارهٔ شاهنامه، ۷۶۶
جمالزاده، محمدعلی کلمات عربی درشاهنامهٔ فردوسی، ۵۶۸
جوانشیر، علیقلی بررسی کتابهای درسی، ۴۹۶ و۸۱۵
جوینی، عزیزالله:قابوسنامه، ۸۰۲.

ح

حبیبی، عبدالحی زادگاه زبان دری وقلمروآن، ۴۹۴

خ

خوانساری، محمد: ازکوچهٔ رندان، ۵۶ .

د

دامادی، محمد· فیلسوف ری (محمدبن زکریای رازی)، ۷۹۳ .
دانش‌پژوه، محمدتقی: انیس‌الناس، ۷۶۳
داوری، رضا: توتم وتابو، ۶۳ .
دشتی، علی: رباعیات اصیل مولانا، ۴۸۵ .
دهقان، ایرج: نامه‌ای ازشیکاگو، ۱۶۱ .

ر

راسخ، شاپور. امریکای حسور دریکه‌تازی، ۳۴۹ .
رجائی، احمدعلی. متنی پارسی ازقرن چهارم، ۱۴۱ .
رضا، فضل‌الله: سخنی چند درپیرامن گفتار درترجمه پذیری ، ۱۸۳ .
رعناحسینی، کرامت. مجموعه‌ای از رسائل موسیقی، ۲۹۲ .
روحانی، محمد حسین. ترجمهٔ معلقات، ۵۲۰ .

ز

زرین‌چیان، غلامرضا: تفسیر قرآن مجید کمبریج، ۳۹۰ .
زرین‌کوب، عبدالحسین: گفت وشنودی درباب ادبیت ایران، ۶۴۵ .

س

ساعدلو، هوشنگ: یادگاری از دوران مشروطیت، ۸۷۷
سپهبدی، عیسی. کبوتر و کبوتربازی، ۳۸
ستوده، منوچهر. فرهنگ مردم سروستان، ۷۹۹ .
سروشیار، جمشید: جمشید وخورشید سلمان‌ساوجی، ۶۱۶.
سهیلی خوانساری، احمد. هنر کتاب‌سازی درایران، ۷۵۳ .

ش

شعار، جعفر: رفع اشتباه، ۱۵۰ .
شیخ‌الاسلامی، جواد. مظفرالدین‌شاه قاجار، ۲۶ .

ص

صادقی، علی‌اشرف. توصیف ساختمان دستوری زبان فارسی، ۷۲
صادقی، علی‌اشرف. مصدر واسم مصدر درفارسی معاصر، ۳۰۶و۷۷۱ .
صادقی، علی‌اشرف. یادی ازمحمد معین، ۷۳۷ .
صفا، ذبیح‌الله. مداومت واستمرار اندیشه‌ها و سنتهای ایرانی درآثار فکری و ادبی ایرانیان، ۴۵۲ .
صهبا یغمائی، حسن. دربارهٔ حافظ، ۶۱۸ .
صهبا یغمائی، حسن. شعر دروصف کتاب، ۱۴۶ .

ط

طاهر، غلامرضا: ترجمه وتفسیر قرآن، ۸۹ .
طاهری، ابوالقاسم: درازنای شب، ۳۸۸ .

طاهری، ابوالقاسم. فردوسی وشعر او، ۷۹۰
طاهری عراقی، احمد. ترجمهٔ السوادالاعظم، ۳۷۴ .

ع

عاطفی، حسن . اثری ازآقا حسین خوانساری ، ۱۴۹ .
عاطفی، حسن: وردنامه، ۷۶۷ .
عمادی، عبدالرحمان. تاریخ گیلان ودیلمستان ، ۳۶۳ و۵۵۵
عنایت، سعید: هنر نویسندگی بهروز، ۷۲۵ .

غ

غروی، مهدی. انستیتو خاورشناسی کاما، ۴۷ .
غروی، مهدی وفات شرف، ۸۹۲

ف

فاضل، محمود سه نسخهٔ خطی، ۸۹۰ .
فرانسیس، ا. د. کشتن گاو نر درمنچستر، ۷۴۸ .
فرشیدورد، خسرو. عربی درفارسی، ۱۵۱ و۴۲۲ .
فیاض، علی‌اکبر. خبری ازمشهد هزارسال پیش، ۲۵۷

ک

کاظمیه، اسلام. یادداشتهای سید محمد طباطبائی، ۴۶۷ .
کوروپاناگی: ایرانشناسی درژاپن، ۲۰۵ .

گ

گیوناشویلی، جمشید ایرانشناسی درگرجستان، ۴۸۰

م

محبوبی اردکانی، حسین. پیشنهادی ازعلاءالملک، ۵۷۶ .
محبوبی اردکانی، حسین: سید صادق طباطبائی، ۱۴۸ .
محبوبی اردکانی، حسین مفاصاحساب سال ۱۲۷۰ ایل‌ناصری فارسی، ۱۰۲ .
محیط طباطبائی، محمد: اشتباه اندراشتباه، ۶۱۱ .
ملاح، حسینعلی: مجموعه‌ای از رسائل موسیقی، ۸۸۹ .
ملاح، حسینعلی: یادی ازکلنل وزیری، ۸۹۳ .
منزوی، احمد: نمودار نسخه‌های خطی، ۲۸۳ .

میرهادی، توران: مراکز ومؤسسات ایرانی، ۴۰۷ .

ن

نجاتی، مصطفی روانشناسی شخصیت، ۳۳۷ .
نجفی قوچانی: زندگی طلبگی وآخوندی، ۲۶۷ و۴۸۹ و۷۷۹ .
نصر، حسین: یادی دیگر ازمعین وچند عکس ازو، ۶۰۷ .

و

وهمن، فریدون: جمشید وخورشید، ۱۴۷ .

هـ

همایون فرخ، رکن‌الدین هنرکتاب سازی درایران، ۲۲۷ .

ی

یوسفی، غلامحسین: صورخیال درشعرفارسی، ۵۰۷ .

فهرست کتابهای انتقاد شده و معرفی شده

آ

آ‌نتوس ۴۱۵
آثار باستانی وتاریخی لرستان اثرحمیدایزدپناه ۶۳۹
آزادهٔ رهی معیری ۹۰
آلبرکامو اثرکاترکرور اولرایس ، ۱۷۴
آواره جوان دراننهای غروب : از داودآریا ، ۴۴۰
آیین دادرسی مدنی ، متمم جلداول ، احمدمتین‌دفتری، ۱۷۳
آیین نگارش ارزیابی‌کتاب اثرحسرو صادقی، ۱۷۸ و ۴۳۷

الف

ابدیت ایران ازدیدهٔ خاورشناسان ارتقی‌نصر ، ۶۴۳
اجاره هست ، آقای برشت؟ : بادرابراهیمی ، ۴۴۰
احزاب سیاسی ازولی‌الله یوسفیه ، ۴۳۷
احسن‌التواریخ (جلدیازدهم) حسن روملو، تصحیح عبدالحسین نوائی،۱۷۹
ازکوچهٔ رندان . ازعبدالحسین زرینکوب ، ۵۷ (انتقاد)
اصول‌النشر فی‌قراآت‌العشر ۱۱۸
اصول ومبانی تعاون هوشنگ نهاوندی ، ۴۳۶
اطلس تاریخی‌ایران : ۶۴۰
اعترافات غزالی . ۴۳۳
اقتصاد پول وبانکداری : لستر چندلر، ۱۷۲
الف.ل.م. علیرضا نوریزاده،۴۴۳
امریکای حسود دریکه‌تازی . تالیف‌ژاک‌شرایبر، ۳۴۹(انتقاد)
انس‌التائبین وصراط‌الله‌المبین : احمد جام‌نامقی ژنده‌پیل،۶۳۶
انسان شیشه‌ای : هوشنگ صهبا، ۱۵

انشاء و نویسندگی. احمد احمدی، ۱۷۷
انیس‌الناس : شجاع ، ۶۳۷ و ۷۶۳
ایران درسیاست شرقی آلمان درزمان جنگ بین‌الملل اول . اثراولریش گرکه ۵۷۱ (انتقاد)
ایران وقضیهٔ ایران : جرج ن . کرزن ، ۱۷۶
این سوسن است که می‌خواند : منصوراوجی، ۲۱
این‌لحظه‌ها : علی‌مطاهری، ۱۸۲ .

ب

بارداری و زایمان محمد شمس‌اردکانی ، ۶۴۳
بارآفرینی واقعیت: محمدعلی سپانلو ، ۴۴۱
بازاریابی حسن‌دستار ، ۴۳۵
بازگشت به شهر زمرد . جان ر بیل ، ۴۴۴
بحران جهانی تعلیم وتربیت . فیلیپ کومبز ، ۴۳۶
بحران دنیای متحدد رنه گنون، ۱۷۳
بدایع وقایع نخستین سفر مظفرالدین‌شاه به‌اروپا . کوربلن ، ۱۷۶
بربام گردباد : اسماعیل خوئی ، ۱۱
بررسی چندمسألهٔ . اجتماعی : علی‌اکبراکبر ، ۴۳۴
بررسی و تحقیق دربارهٔ شاهپور آذربایجان تبریز . حبیب‌زاهدی ، ۶۴۱
برگهای‌تاریخ : ابراهیم صفائی، ۴۴۸
بهارزایی آهو : م . آزاد، ۲۲
بیان حقیقت . احمد زمردیان شیرازی ، ۶۴۱
بیگانه‌ای درده : صادق‌همایونی، ۴۴۳.

پ

پارس‌گده : علی سامی ، ۶۴۱
پائیز : سیروس مشفقی ، ۱۸۲
پروازعجیب به سیارهٔ قارچ ، النورکامرون ، ۱۷۴

پژوهنده : ۴۱۶
پوکرنامه : مهدی مجتهدی (حاجی‌دبیر)، ۱۸۱
پی‌پی‌جوراب بلند : آسترید لیندگرن، ۴۴۴

ت

تاریخ ادبی مسلمین پاکستان وهند ۴۱۶
تاریخ بیداری ایرانیان : ناظم‌الاسلام‌کرمانی، ۱۷۷
تاریخ‌تطور سیستم‌مالیاتی در دوران شاهنشاهی‌ایران: محمدحسین احمد، ۶۳۸
تاریخ جهان‌نو : رابرت روزول ، ۴۴۷
تاریخچهٔ ساختمانهای‌ارك سلطنتی یحیی‌ذکاء ، ۴۴۸
تاریخ چیست . ا.ج. کار، ۱۷۶
تاریخ‌گیلان ودیلمستان : ظهیرالدین مرعشی ، ۳۶۳ و ۵۵۵ (انتقاد)
تاریخ مختصر ایران از آغاز اسلام تاآغازسلطنت ایران : پاول‌هرن، ۱۷۷
تاریخ نادرشاهی (نادرنامه) . محمدشفیع واردتهرانی ، ۴۵۰
تاریخ نجوم‌اسلامی . کرمو آلفونسو نلینو، ۴۴۹
تاریخ نظریات سیاسی جرج ساباین ، ۴۳۵
تالابها وپرندگان مهاجرایران ، ۶۳۹
تجربةالاحرار وتسلیةالاسرار . عبدالرزاق بیك دنبلی ، ۴۳۸
ترانه‌های ملی‌ایران : پرویز نیلوفری، ۶۳۴
ترجمهٔ سوادالاعظم . ابوالقاسم اسحاق سمرقندی ، ۳۷۴ (انتقاد)
ترجمهٔ مختصر البلدان : ابوبکراحمدبن محمدابن‌فقیر همدانی، ۴۴۶
ترجمه وتفسیر قرآن: زین‌العابدین رهنما ، ۸۹(انتقاد)
تحلیلی ازفلسفهٔ جشنهای شاهنشاهی ایران . ی ، شهمادی، ۶۴۲
تحولات سازمان ملل: هوشنگ مقتدر ، ۴۳۶
تفسیرالکتروکاردیوگرام : علی‌محمد هنجی ، ۴۴۵
تفسیر قرآن‌کمبریج : تصحیح جلال‌متینی، ۳۹۱ (انتقاد)
تفسیر ونقدوتحلیل مثنوی ، محمدتقی جعفری، ۱۷۷
تفکر خلاق ، هدف نهائی تعلیم وتربیت . علی‌اکبرحسینی، ۴۳۵
تقویم‌البلدان : عمادالدین اسماعیل‌ابوالفداء ، ۴۴۶

تلخون : صمد بهرنگی ، ۱۸۰
تمدن ایران ساسانی : ولادیمیرلوکونین ، ۶۶۲
تمثیلات : فتحعلی آخوندزاده ، ۱۸۰
توتم وتابو :زیگموند فروید ، ۶۳ (انتقاد)
توصیف ساختمان دستوری زبان فارسی ، محمدرضا باطنی ، ۷۲ (انتقاد)

ث

ثلاث رسائل فی الحکمة الاسلامیة· محمدکاظم امام ، ۴۲۳

ج

جام جهان‌بین . محمدعلی اسلامی ندوشن ، ۵۳۳ (انتقاد)
جزیرهٔ دلفینهای آبی رنگ · سکات اودل، ۴۴۴
جغرافیای اقتصادی ایران محمود جریریان، ۶۴۰
جغرافیای تاریخی خراسان ازنظر جهانگردان . ابوالقاسم طاهری،۶۴۲
جمشید و خورشید · سلمان ساوجی ، ۱۴۷ و ۶۱۶
جنگ طولانی اعراب واسرائیل : ج بایریل ، ۱۷۴

چ

چرا چرخ می‌چرخد ادوارد هیوبی ، ۴۴۵
چندکیلومتر ونیمی از واقعیت : اسماعیل شاهرودی، ۴۴۱
چهرهٔ استعمارگر : آلبرممی،۱۷۳
چه کسی سنگ می‌اندازد · میناasدی، ۴۴۰
چیتی چیتی ، تنگ‌تنگ : یان فلمینگ ، ۴۴۴

ح

حاکمیت دولتها. حسن ارسنجانی،۴۳۴
حرفهای پائیزی · امیرحسین افراسیابی،۷۰
حریق باد نصرت رحمانی،۱۴۰
حمایت حیوانات ازدیدگاه شاهنشاهان ایران . محمدستاری، ۶۴۲
حوصهٔ مسیله : احمدمستوفی، ۴۴۹
حیات، طبیعت‌ومنشأ وتکامل آن· ۴۴۴

خ

خاندان مقدم : فرح اعتمادمقدم، ۴۴۶
خانوادهٔ ریرپل · ناتالی لویچ کارلسون، ۴۴۴
خانه‌ای که آتش گرفته بود رضاشاپوریان ، ۴۴۱
خاوران گوهر ناشناخته ایران ابوالفضل قاسمی، ۱۷۶
خراسان وشاهنشاهی ایران ۶۴۳
خلاصه شرح تعرف . ابوابراهیم اسمعیل مستملی بخاری، ۴۳۹
خلبان جنگ سنت اگزوپری ، ۴۴۴

د

داتا گنج بخش : شیخ‌عبدالرشید ، ۴۳۷
دافع‌الغرور · عبدالعلی ادیب‌الملك ، ۶۳۸
دانش و خردفردوسی محمودشفیعی ، ۶۳۴
دائرةالمعارف قرآن· حسین عمادزاده ، ۱۷۳
درازنای شب: جمال میرصادقی ، ۳۸۸ (انتقاد)
درازنای‌شب · جمال میرصادقی، ۴۴۳
دربارهٔایران به زبانهای خارجی ، ۶۴۴
دربارهٔ کلیله و دمنه ، محمد جعفرمحجوب ، ۱۷۸
دررالمعارف : ۱۱۶ و ۱۱۷
در رهگذرباد حمید مصدق، ۲۳
در سایهٔ زر : محمد مشارگی ، ۴۳۷
درسهای تاریخ : ویل دورانت ، ۴۴۷
درسی از سخن وزندگی خواجو : هدایت‌الله بیرسینا، ۴۳۸
درمیان روم : ناصر خاکی ، ۴۴۰
دریچهٔ خداشناسی ، حسن مهبایدمائی ، ۴۴۲
دشتها تشنه‌اند : صادق همایونی، ۴۴۳
الدمر وقنایل‌النثر: ۷۳۵
دمی باخیام در زبان‌انگلیسی ۶۳۰

دود : ابراهیم رهبر ، ۴۴۱
دولتهای عصر مشروطیت : جمشیدضرغام بروجنی ، ۴۴۸
دیانت زرتشتی: کای‌بار (ودیگران) ، ۸۲ (انتقاد)
دیوان احسان : حسن فصیحی شیرازی (احسان) ، ۴۴۲
دیوان حزین‌لاهیجی : تصحیح بیژن ترقی ، ۴۳۸
دیوان حکیم فرخی سیستانی : تصحیح محمد دبیرسیاقی ، ۱۷۹
دیوان یحیی ریحان ، ۵۳۵

ذ

ذخیرهٔ خوارزمشاهی : اسمعیل‌بن حسن‌جرجانی تصحیح جلال مصطفوی،۱۷۸

ر

راهنمای تحقیقات ایرانی : ایرج افشار ، ۱۷۲
راهنمای رژه تخت جمشید ۶۳۹
راهنمای مجله‌های ایران ۱۳۴۹/۱۳۴۸ : پوری سلطانی ، ۱۷۲
رایا و رورگل‌سرخ : محمدرضافشاهی، ۴۴۲
رباعیات عمرخیام ترجمه عباس آریانپور کاشانی ، ۶۳۶
رسالت ازیادرفته : علی‌اکبرکسمائی ، ۴۳۷
رسائل حکیم سبزواری مشتمل برمباحث مهم عرفانی و فلسفی ومسائل‌اعتقادی، به تصحیح جلال‌الدین آشتیانی، ۱۷۲
روانشناسی شخصیت : نگارش علی اکبر سیاسی ، ۴۳۷ (انتقاد)
روح مرتضی خان : غلامرضا انصافپور ، ۴۴۰
روشهای مقدماتی آماری در روانشناسی وتعلیم وتربیت ، فخرالسادات امین ، ۴۳۴
رویانشناسی پزشکی : جان لانگمن ، ۴۴۵
ریاضیدانان ایرانی ازخوارزمی تاابن‌سینا، ابوالقاسم قربانی، ۶۴۲

ز

زبان ازیاد رفته : اریش فروم ، ۱۷۴

زبان مطبوعات : عبدالرحمن فرامرزی، ۱۷۳
زخم الماس : حمزهٔ موسوی‌پور، ۱۰
زمین‌شناسی فلات ایران : زمون فورون ، ۶۴۲
زن‌هزار تندیس اسماعیل ساتی ، ۴۴۳
زوبین برقلب پائیز : جوادمحابی ، ۴۴۲

س

سالنامهٔ آماری کشور، سال ۱۳۴۸ ۴۳۵
سالنامهٔ کشور ایران ، سال بیست وششم (۱۳۵۰)، ۴۳۳
سرخی گیلاسهای کال : فرهادشیبانی،۶
سرگذشت جندی‌شاپور . حسینعلی ممتحن ، ۶۴۳
سرگذشت مردخسیس فتحعلی آخوندف، ۴۴۴
سفرنامهٔ آمبروسیو کنتارینی . ترجمهٔ قدرت‌الله روشنی ، ۴۴۹
سفرنامهٔ پیترودلاواله ترجمهٔ شعاع‌الدین شفا ، ۳۴۱ (انتقاد)
سفرنامه‌های ونیزیان درایران . ترجمهٔ منوچهرامیری،۱۷۵
سفری درگردباد: یوگنیاس گینزبرگ ،۱۷۴
سقوط : مرتضی شمس ، ۴۴۱
سوادوبیاض : ایرج افشار، ۴۳۲
سومین جشن فرهنگ وهنردرسراسر کشور ۴ تا ۱۸ آبانماه ۱۳۴۹ . ۴۳۵
سیدجمال‌الدین اسدآبادی معروف به‌افغانی ، حسن‌تقی‌زاده ، ۶۴۰

ش

شاعر شهرشما ، حیدررقابی (هاله) ۴۰
شب : امین‌فقیری، ۱۸۰
شب غم : غلامحسین مولوی (تنها) ، ۴۴۳
شب‌وپرواز : م . عطا،۱۸
شب‌های دوبه‌چی : ناصر مؤذن ، ۴۴۳
شراب‌آفتاب: مشفق کاشانی ، ۱۷
شرح سودی برگلستان سعدی : محمدسودی بسنوی ، ۴۳۷

شبدانگی: اسمعیل عجمی ، ۴۳۵

شعر و ادب فارسی در آسیای صغیر تا سدهٔ دهم هجری . رضا خسروشاهی، ۶۳۴

شکفتن درمه : احمد شاملو ، ۴۴۱

شکوفه‌های صدا : حشمت جزنی ، ۷۰

شورآب : پروین دولت‌آبادی ، ۱۸۰

شهد سحر : محمد صمصامی ، ۶۳۴

ص

صد رباعی مولوی جلال‌الدین محمد بلخی ، ۶۳۷

صومعه پارم استاندال ، ۴۴۴

صور خیال در شعر فارسی محمدرضا شفیعی کدکنی، ۵۰۷ (انتقاد)

ض

ضیاءالشهاب وجلاءالکتاب ، ۱۲۰

ط

طبقات‌اللحار فی‌فضایل‌التاتار . ۷۳۵

ظ

ظهر درد داود رمزی، ۱۰

ع

عالم آرای شاه‌اسماعیل . تصحیح اصغر منتظرصاحب، ۱۷۹

عبور . موسوی گرمارودی، ۱۸

عربی در فارسی : خسرو فرشیدورد ، ۱۵۱

عربی در فارسی . خسرو فرشیدورد ، ۴۲۲ (انتقاد)

عشق و ازدواج در قلمرو قانون محسن نقوی ، ۱۷۳

عشق و رستگاری . احمد مردیان شیرازی، ۶۳۳

عشق و عرفان و تجلی آن در شعر فارسی . داریوش صبور، ۱۷۸

عقاید یک دلقک : بل هاینریش، ۴۴۴

علی و حسین دو قهرمان اسلام گابریل انگری، ۱۷۴

عیاران باویژگیهای پهلوانی ازتاریخ احتماعی وقومی ایران . کاظم‌کاظمینی، ۱۷۶

ف

فردوسی وشعراو مجتبی‌مینوی، ۷۹۰ (انتقاد)
فرهنگ اصطلاحات بانکی علامحسن معنوی ، ۴۳۶
فرهنگ اصطلاحات علمی بنیادفرهنگ ایران، ۱۷۲
فرهنگ شاهنامه صادق رضازادهٔشفق ، ۶۳۴
فرهنگ عامیانه عشایر بویراحمدی وکهکیلویه : منوچهر لمعه،۱۷۸
فرهنگ عوام امیرقلی امینی ، ۶۳۳
فرهنگ لغات واصطلاحات وتعبیرات عرفانی جعفر سجادی،۶۳۳
فرهنگ مردم سروستان : صادق همایونی ، ۴۴۵
فرهنگ مردم سروستان. صادق همایونی ،۷۹۹ (انتقاد)
فصل گستاخی : غلامحسین ساعدی ، ۴۴۱
فصل مطرح بیست : لیلی کسری (افشار)،۲۰
فغان دل ، شررقمی ، ۱۷۹
فلسفه ریاضی . استیفن بارکر ، ۱۷۴
فلسفه های بزرگ ۰ پیردوکاسه ، ۴۳۴
فیلسوف ری ۰ مهدی محقق ، ۷۹۳ (انتقاد)

ق

قابوسنامه : به تصحیح وانتخاب علامحسین ساعدی ، ۸۰۲ (انتقاد)
قانون ادب ۰ ابوالفضل حبش‌تفلیسی ، ۶۳۵
قرآن خط صفی‌الدین اسحق ، ۱۱۵
قصه‌های مردم فارس : ابوالقاسم فقیری ، ۱۷۸
قفس نامحدودمن . علی‌قلیچ‌خانی ۰ ۱۷۸
قلاب . پرویزحضرتی، ۴۴۰

ک

کارتك شارلوت : ئی.بی. وایت،۴۴۴

کتاب الاصنام یاتنکیس‌الاصنام ابومنذرهشام‌بن محمدکلبی ، ۴۴۸
کتابت کنزالوعاظ به‌اسم اوحدالدین کرمانی : ۱۱۳
کتابشناسی ایران : تألیف ماهیار نوابی، ۳۵۳ (انتقاد)
کلمات عربی درشاهنامه فردوسی: محمدجعفرمعین‌فر ، ۵۶۸ (انتقاد)
کلیات دیوان شهریار: محمدحسین شهریار، ۴۴۱
کلیات روانشناسی عملی به شیوهٔ برنامه‌ای داج فرنالد ، ۴۳۶
کوچ‌وکویر : نصرت رحمانی، ۱۸۱
کورش بزرگ ، زندگی وجهانداری بنیادگذارشاهنشاهی: ع شاپور شهبازی ، ۱۷۵
کویر اندیشه . حسین پژمان بختیاری ، ۴۴۰

گ

گرگان‌درمین : مسیح ذبیحی ، ۶۴۱
گزارش فعالیتهای فرهنگی ایران درسال هزاروسیصدوچهل‌وهشت، ۴۳۵
گزیده‌ای از ادب‌فارسی علی‌اصغر خبره‌زاده [ودیگران]، ۱۷۸
گل بر گسترهٔ ماه . رضابراهنی، ۸
گوشه‌ای ازسیمای تاریخ تحول علوم درایران: ۶۳۹
گوشه‌ای ازفرهنگ ایران‌باستان : فرهادآبادانی، ۶۳۸

ل

لبخندصبح : مهدی اخوت، ۴۴۰

م

ماچه می‌گوئیم . سید قطب ، ۶۳۳
ماگناکارتا یامنشورکبیر : ابوالحسن دهقان، ۴۴۸
ماه درکاریز . مینا دستغیب ، ۱۸۰
مجلهٔ ایرانشناسی، ۶۳۰
مجلهٔ دانشکده ادبیات وعلوم انسانی، ۴۱۵
مجله‌دانشکده حقوق وعلوم‌سیاسی ، ۴۱۵

مجموعه‌ای از آثار نورعلیشاه اصفهانی محمدعلی نورعلیشاه اصفهانی، ۴۳۹
مجموعهٔ اسناد ومدارك فرخ خان امین الدوله کریم اصفهانیان ، ۶۳۸
مجموعهٔ سخنرانیها ومقاله‌ها دربارهٔ فلسفه وعرفان اسلامی مهدی محقق، ۴۳۴
مرآت السرائر محمدبن فضل السبلی الشاملو ، ۷۳۲
مردی از نیشابور محسن فرزانه ، ۱۷۵
مرقد آقا نیمایوشیج ، ۱۸۰
مرگ بی‌وسائل عباس پهلوان ۱۸۰ و ۴۴۰
مساوات سند وبلوچستان هنری پاتینجر، ۴۴۷
مسافرهای شب جمال میرصادقی ، ۴۴۳
مسایل عمومی ریاضیات باقرامامی، ۱۷۴
مختارات شعر وسخن پارسی حسین وصال، ۴۳۸
معلقات مترجم عبدالمحمد آیتی، ۵۲۰ (انتقاد)
مقالات مهدی اخوان ثالث ، ۴۳۲
مقالات تقی‌زاده سیدحسن تقی‌زاده، ۱۷۴
مقالات وبررسیها نشریهٔ دانشکده الهیات ومعارف اسلامی ، ۱۷۲
مقدمه‌ای برحافظ آرتور گی ، ۴۳۸
منشآت خاقانی تصحیح محمدروشن، ۵۲۸ و ۸۰۹
منظومه‌های درباری ایران پوران شجیعی، ۴۳۷
موسیقی برای همه . رضاشعبانی ، ۴۴۵
مونس الاحرارفی دقایق الاشعار . محمدبن بدرجاجرمی، ۶۳۶
مونوگرافی ایل بهمنی نادرافشار نادری، ۴۳۴
مهاجران ریگموند لاوین ، ۴۴۵
میرزا ملکم خان اسماعیل رائین، ۱۷۵

ن

نامهٔ مینوی ومجلسی درتحلیل ازو : ۸۹۴
نای هفت بند : محمدابراهیم باستانی پاریزی، ۴۳۲
نجوم به زبان ساده کامیل فلاماریون ، ۱۷۴

نصاب‌الصبیان : ابونصرفراهی، ۱۷۹
نصرشعرفارسی . خسروفرشیدورد، ۴۳۸
نظام ایالات در دورهٔ صفویه . ك .م. رهر برن، ۱۷۵
نظری به تاریخ آذربایجان و آثار باستانی و جمعیت شناسی آن محمد جواد مشکور ، ۱۷۶
نظری به روابط ایران‌وهند پیش‌ازاسلام محمد مشارکی ، ۵۳۸
نغمهٔ‌خواب سیروس مشفقی، ۱۸۲
نفت‌ما ومسائل حقوقی‌آن محمدعلی موحد، ۵۲۵ (انتقاد)
نقش زیادلحتکی احمدرضا چه‌که‌نی ، ۱۶
نفوذ عقایدایرانی دردین یهود ومسیحیت عباس‌آریانپور کاشانی،۶۳۸
نقاوةالاثار فی‌ذکرالاخیار محمود افوشته‌ای نطنزی، ۶۳۷
نقش پادشاهان ایران در ادبیات فارسی ف م.فردین، ۶۳۴
نگاهی به شاهنامه فضل‌الله‌رضا، ۶۳۴
نگین سخن عبدالرفیع‌حقیقت ، ۶۳۳
نوروز در کردستان مصطفی‌کیوان، ۴۴۹

و

واحدهای اندازه‌گیری در روستاهای ایران حسین‌ملك، ۴۳۶
وای برمغلوب . غلامحسین ساعدی ، ۴۴۱
وردنامه ، متنی‌کهن ازقدیمترین ادوار نثرفارسی ۷۶۷
وصلت درسدهٔ تظلم ، جعفر حمیدی، ۱۴
وضع جغرافیائی وتاریخی خوزستان، عبدالصاحب‌آرمند، ۶۳۸
ویس ورامین فخرالدین اسعدگرگانی، ۴۳۹

ه

هخامنشیان در تورات . محمد قائمی، ۱۷۶
هرسوی راه راه راه . اسماعیل شاهرودی، ۴۴۱
هنر و واقعیت . عبدالعلی دستغیب ، ۴۳۸

ی

یادداشتهای قزوینی . ۶۴۲
یادداشتهای آدم پرمدعا : جوادمجابی ، ۴۴۲
یك‌کتاب درسی در تئوری اقتصادی آلفرداستونیه، ۱۷۲
یکی ، هیچکس ، صدهزار ، لوئیجی پیراندلو ، ۴۴۴

فهرست نامه‌ها واخبار ومطالب متفرقه

آ

آراء وعقاید ۰ ۲۱۸
آسیاب هزارساله ۱۳۰

الف

ابروخاطره ۱۸
اثری‌از آقاحسین‌خوانساری ۱۴۹
اخبار ۱۶۳و۴۱۲و۶۲۱و۸۹۳
اسناد و مدارك ۱۰۲و۵۷۶و۸۷۲
اشتباه اندراشتباه: ۶۱۱
انتقادکتاب ۳۱۵و۴۹۷و۷۹۰
انستیتوخاورشناسی‌کاما . ۴۷
اولین انجمن بلدیه درتهران ۸۸۷
ایرانشناسی ۱۹۵و۴۸۰و۷۴۲
ایرانشناسی‌چیست ؟ ۷۴۲
ایرانشناسی درایران امروز۰ ۱۹۵
ایرانشناسی درژاپن : ۲۰۵
ایرانشناسی درگرجستان ۴۸۰

ب

باریل گری (B Gray) درتهران ۱۲۴
بررسی‌کتابهای درسی ۴۹۷ و۸۱۵
برندگان جوایز شاهنشاهی بهترین‌کتاب سال ۱۳۴۸ ۰ ۱۶۳
بمناسبت سومین سالگرد وفات تقی‌زاده ۰ ۷۰۳
بهار درخت پیر. ۱۸

پ

پارك وحشی کلاه قاضی . ۱۳۴
پیام علیاحضرت شهبانوی ایران به‌کنگرهٔ بین‌المللی سعدی وحافظ ۱۶۴
پیش درآمد . ۲۳

ت

تاریخ کتاب ۲۲۷
تبصرة ارباب الالباب ۹۷
تحقیقات تاریخی ۲۶

چ

چرا زبان فارسی مرگ نمی‌پذیرد ۴۵۹
چشمه ۱۰

ح

حاشیه ۱۱۳ و ۷۶۳
حتی عشق ۱۹

خ

خاندان ادیب الملک ۴۰۳
خانه‌ام در باد است ۶
خبری از مشهد هزار سال پیش ۲۵۷
خواندنی ۳۸و۲۵۶و۴۸۵و۷۷۹
خود مشت ومالی ۳۱۴و۵۴۰و۸۲۴

د

درآستانهٔ حیرت ۲۱
دربارهٔ حافظ ۶۱۸
درحاشیهٔ تاریخ عصر قاجار ۴۶۷
درجایی این‌چنین ۱۷
درکوچهٔ بارانی ۷
درگذشت ذبیح بهروز ۷۲۱
درگذشت سیف آزاد ۶۰۶
درگذشت متین دفتری ۴۱۳
درگذشت محمد معین ۴۱۲
درگذشت میناپیگولوسکایا ۶۰۱

درگذشت هلموت ریتر ۴۱۴
دوسند از تقی‌زاده درباره مشروطیت. ۸۷۲
دیدارها ۱۲۲ و ۳۹۷
دیوار تنهائی ۱۲۳

ذ

ذباعیات اصیل مولانا ۴۸۵
رفع اشتباه . ۱۵۰
روربی سوی خلق ۱۴۰

ز

زادگاه زبان دری وقلمرو آن ۴۹۴
زبان فارسی ۳۰۶ و ۴۵۹ و ۷۷۱
زندگی طلبگی و آخوندی ۲۶۷ و ۴۸۹ و ۷۷۹
زورق مست ۱۹۴
زیلو ۱۳۵

س

سخنان حبیب یغمائی ۶۸۶
سخنان دکتر عیسی صدیق ۶۶۱
سخنان دکتر هوشنگ نهاوندی ۶۵۴
سخنان دکتر هوشنگ نهاوندی رئیس دانشگاه در کنگرهٔ جهانی سعدی و حافظ. ۱۶۵
سخنان عبدالله انتظام ۶۵۶
سخنان غلامعلی رعدی آذرخشی ۶۶۷
سخنان مجتبی مینوی ۶۷۴
سخنی چند دربارهٔ شاهنامه ۸۶۶
سخنی چند درپیرامن گفتار در ترجمه پذیری ۱۸۳
سرود رود روان ۱۵
سفر کویر با پژمان . ۳۹۷
سلام بر غم ۱۴۰

سمینار بررسی وحفاری دشت قزوین : ۱۶۹
سه نسخهٔ خطی : ۸۹۰
سه نسخهٔ خطی در کراچی ۱۱۵
سید صادق طباطبائی ۱۴۸

ش

شعر دروصف کتاب ۱۴۶
شور : ۱۶
شورای کتاب کودك ۴۰۷

ص

صحافی ایرانی ۵۹۰

ع

عکسها وتصاویر ۱۳۷و۴۰۳و۵۹۱و۸۸۲

ف

فرهنگ مردم . ۲۷۳
فریاد . ۷

ق

قرارداد امضاء شدهٔ ایران وسویس . ۵۸۰
قطعنامهٔ کنگرهٔ جهانی سعدی وحافظ : ۱۶۷

ک

کارنامهٔ شعر معاصر . ۳
کبوتر وکبوتربازی ۳۸
کتابخانهٔ عبدالحمید موسوی ۱۲۴
کتابخانهٔ علی‌اکبر فیاض ۸۹۸
کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران . ۶۲۸
کتابهای خارجی : ۹۷و۵۶۸و۸۶۶
کرامت فاضل : ۱۳۴
کشتن گاو نر درمنچستر: ۷۴۸
کنگرهٔ تحقیقات ایرانی ، دومین : ۵۲۱
کنگرهٔ جهانی ایرانشناسی ۶۲۱

گ

گفت وشنودی درباب ادبیت ایران ۶۴۵
گل برگستره ماه ۸۰
گوهرشبچراغ ۴

ل

لهجهٔ شیرازی ۱۱۳
لهجهٔ نیریزی ۱۱۳

م

ماه سنگی ۲۰۰
متنی پارسی ازقرن چهارم ۱۴۱
مجلس تحلیل از مینوی ۸۹۴
مجمع بین‌الاقوامی عالب در لاهور ۱۲۵
مجمعی دربارهٔ حافظ ۱۷۰
مجموعه‌ای از رسائل موسیقی ۲۹۲و۸۸۹
مجموعهٔ کتب اهدائی به کتابخانهٔ آرامگاه حافظ ۶۲۹
مداومت واستمرار اندیشه‌ها وسنتهای ایرانی درآثارفکری وادبی ایرانیان ۴۵۲
مراکز ومؤسسات ایرانی ۴۰۷
مسافر: ۲۲
مصدر واسم مصدر درفارسی معاصر ۳۰۶و۷۷۱
مظفرالدین‌شاه قاجار. ۲۶
معرفی کتابهای تازه : ۱۷۱
مفاصا حساب سال ۱۲۷۰ ایل باصری‌فارس ۱۰۲

ن

نامه‌ای از شیکاگو ۱۶۱
نامه‌ها : ۱۴۱و۴۲۱و۶۱۱و۸۸۹
نسخه‌های خطی . ۲۸۳
نسخه‌هائی در یزد . ۱۱۸
نظری به کتابهای درسی ۱۴۴

نقاشیهای ناصرالدین‌شاه . ۱۳۷و۸۸۲
نگاه گرم . ۹
نمایشگاه ازچرند و پرند تا زن زیادی ۶۲۹
نمایشگاه سهم بریتانیا از مطالعات ایرانشناسی: ۶۲۹
نمایشگاه قسمتی از کتابهای ایرانشناسی ۶۲۹
نمایشگاه کتابهای خاص جشن شاهنشاهی ۶۲۹
نمودار نسخه‌های خطی ۲۸۳

و

وزیری عاشق ۱۳۲
وسنگ شکافته ۱۰
وفات دکتر صادق رضازادهٔ شفق . ۵۹۲
وفات دکتر علی‌اکبر فیاض ۵۹۸
وفات شرف ۸۹۲
وفات طاهری شهاب ۱۷۰
وفات نوشین ۴۲۰
وقتی که من بچه بودم ۱۱

ه

هنر کتاب‌سازی در ایران ۲۲۷و۷۵۳
هنر نویسندگی بهروز ۷۲۵

ی

یادبود . ۵۹۳و۶۵۴
یادبود استاد پورداود . ۷۰۲
یادداشتهای سید محمد طباطبائی : ۴۶۷
یاد روز و بزرگداشت و نمایشگاه محمدعلی فروغی در دانشگاه تهران ۶۵۴
یادگاری از دوران مشروطیت . ۸۷۷
یادی از کلنل وزیری ۸۹۳
یادی از محمد معین . ۸۳۷
یادی دیگر از معین وچند عکس از او ۶۰۷

از مجموعهٔ معارف عمومی

هنر آموزش

اثر
گیلبرت هایت

ترجمهٔ
ناهید فخرائی

شناخت روش صحیح وسودمند آموزش بسی برتر از خودآموزش است. انباشتن مغز از مطالبی در رشته‌های گوناگون بدون توجه به‌پروردن قوای نفسانی هنری نیست. هنر در شیوهٔ درآموختن است تا دیدهٔ جان دانشجو را بینا واورا درکاربرد دانشها توانا کند. مؤلف در این اثر ارزنده کوشیده است تا روش آموزش را به‌طالبان وخوانندگان ارائه دهد.

از مجموعهٔ آینهٔ ایران

یادداشتهای حسنک یزدی

در سفر گیلان

نوشتهٔ کریم کشاورز

سفرنامه‌ها خاصه هنگامی که حاوی سرگذشت نوع زندگی مردم وموقع جغرافیائی وزبان واصطلاحات وآداب ورسوم دین واخلاق آنها باشد خواندنش برای همگان بسیار شیرین و دلپذیر است . این کتاب هرچندبرای نوجوانان نگاشته شده، ولی چنین می‌نماید که تمام‌طبقات ازمطالعه‌اش لذت می‌برند بویژه آنکه این سیروسیاحت مربوط به یکی دوشهر ازکشور عزیز خودماست پیوند روحی ومعنوی مارا بوطن گرامی محکمتر میکند.

مراکز فروش :

سازمان فروش بنگاه ترجمه و نشر کتاب

دفتر مرکزی تهران :

خیابان سپهبد زاهدی شمارهٔ ۱۰۲

طبقهٔ پنجم تلفن: ۲-۸۲۶۱۰۱

فروشگاهها :

۱ ـ خیابان پهلوی نرسیده به میدان ولیعهد ـ ساختمان بنیاد پهلوی .

۲ ـ خیابان سپهبد زاهدی ـ شمارهٔ ۱۰۲ .

۳ ـ خیابان شاهرضا ـ مقابل دانشگاه تهران .

۴ ـ خیابان‌شاه نرسیده به چهارراه شیخ‌هادی

از مجموعهٔ معارف عمومی

سفرنامهٔ مارکوپولو

با مقدمهٔ جان ماسفلد

ترجمهٔ

حبیب‌الله صحیحی

تواریخ قرون گذشته غالباً منحصر به جنگها و کارنامهٔ پادشاهان و امپراطوران است و خواننده را از چگونگی زندگی مردم وجشنها و سوگها و آداب دینی و اخلاقی و آئین بزم و دیدار و داد و ستد و دیگر موارد بی‌اطلاع میگذارد، اینگونه مطالب جالب‌را درسفرنامه‌ها باید جست ، این کتاب باآنهمه اطلاعات مشتمل بر هفتاد و یك فصل و بسیار خواندنی ودلنشین وآموزنده است.

مراکز فروش :

سازمان فروش بنگاه ترجمه و نشر کتاب
دفتر مرکزی تهران :
خیابان سپهبد زاهدی شمارهٔ ۱۰۲
طبقهٔ پنجم تلفن. ۲-۸۲۶۱۰۱

فروشگاهها :

۱- خیابان پهلوی- نرسیده به میدان ولیعهد - ساختمان بنیاد پهلوی .
۲- خیابان سپهبد زاهدی - شمارهٔ ۱۰۲ .
۳- خیابان شاهرضا - مقابل دانشگاه تهران .
۴ - خیابان‌شاه نرسیده به چهارراه شیخ‌هادی

اخبار سلاجقهٔ روم

تاریخ ابن‌بی‌بی و ضمائم از متون فارسی و تعلیقات و مقدمهٔ مفصل باهتمام دکتر محمد جواد مشکور ، ۸۰۰ ص .

با وجود همهٔ اهمیتی که تاریخ آل سلجوق آسیای صغیر در روشنگری تاریخ ایران و شرق و ممالک اسلامی دارد در متون قدیم تنها دو کتاب مهم در این زمینه در دست است . سلجوقنامهٔ ابن‌بی‌بی والاوامر العلائیه ، و چه بسیار ملاحظات و نکات تاریخی که درمنابع گوناگون پراکنده است و مراجعه به آنها برای اهل خبر و تحقیق مستلزم محال هنگفت است .

تدوین کتاب اخبار سلاجقهٔ روم بمنظور این است که همهٔ اخبار مربوط به تاریخ سلجوقیان روم را یکجا در اختیار اهل تتبع قرار دهد وکار دشوار پژوهش را برمحقق آسان کند . مندرجات این کتاب شامل مطالب تاریخی سلجوقنامهٔ ابن‌بی‌بی است که همه‌جا با مندرجات الاوامر العلائیه تطبیق شده و نیز کلیهٔ مطالبی که در متون مهم تاریخی در این ماده محل توجه و مراجعهٔ مورخان است تا در احوال و آثار سلاطین آل‌سلجوق در آسیای صغیر مرجعی حاوی همهٔ اطلاعات دستیاب وجود داشته باشد .

دراین کتاب متن سلجوقنامهٔ ابن‌بی‌بی چاپ انتقادی اروپا بصورت‌افست نقل شده و دیگر مستخرجات با ذکرمحل و مورد الحاق شده و مقدمهٔ مبسوط مؤلف بجای‌خود بسیاری‌از نکات‌دقیق‌مربوط به‌سلاجقهٔ‌روم را‌روشن‌گردانیده‌است.

چهل‌صفحه تصویر از آثار سلاجقهٔ روم و فهرستهای لازم بر تاریخ این طبقه از سلجوقیان پرتوی تازه می‌افکند و محققان ، مستشرقان و دانشجویان تاریخ قدر این مجموعهٔ را می‌شناسند .

منتشر شده است

از مجموعهٔ کودکان

گلهای گویا

شعرهای کودکان

اثر:

عباس یمینی شریف

توجه به پرورش ذهنی و نیروی روانی کودکان ازمسائلی است که بحق در درجهٔ اول اهمیت قراردارد وتهیهٔ کتابهائی در خور وسودمند بسیارلازم وشایان توجه است ، دراین‌اثرارزنده شعرهای نغز وروان و ساده چنانکه پذیرای‌ذهن سادهٔ نوباوگان وگلهای نوشکفتهٔ اجتماع است گردآمده وبا نقشها وتصاویری جالب ومتناسب زینت شده است .

حیف نیست؟

نباید بزیبائی دستهای خود بی توجه باشید.
کار پرزحمت رختشوئی را به ماشین لباسشوئی ارج بسپارید و لطافت وزیبائی دستهای خود را حفظ کنید.

ماشین لباسشوئی تمام اتوماتیك

با تنظیم فقط یك تکمه آب را میگیرد ـ گرم میکند پودر را با آب مخلوط کرده لباس را میشوید ـ آب میکشد ـ آب آنچه را شسته شده میگیرد و تمیز و پاکیزه تحویل میدهد.
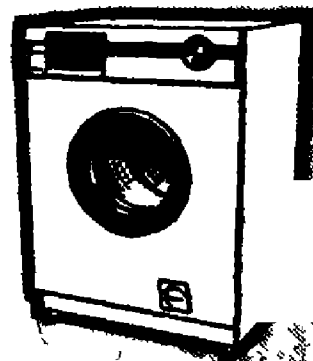
مجلهٔ زبان و ادبیات فارسی و تحقیقات ایران‌شناسی و
انتقاد کتاب

نشریهٔ ماهانهٔ انجمن کتاب ایران

صاحب امتیاز: دکتر احسان یارشاطر؛ مدیر مسئول: ایرج افشار

نشانی: صندوق پستی ۱۹۳۶، طهران

تلفن دفتر: ۴۹۸۱۵ و ۴۲۱۷۴ - تلفن منزل مدیر: ۸۸۳۲۵۴

مکاتبات به نام مدیر مسئول مجله ارسال شود

بهای اشتراک در ایران

۳۰۰ ریال (با پست سفارشی)

بهای اشتراک در خارجه: ۱۰ دلار

Rahnema-ye Ketab

A journal of Persian language and literature,

Iranian studies, and book reviews

Published by the Book Society of Persia

Editor: E. Yar-Shater

Associate Editor: I. Afshar

Annual subscription rate: 10 dollars

All inquiries to be addressed to the Associate Edit[or]

P. O. Box 1936, Tehran, Iran

RAHNEMA-YE KETAB

Vol. 14. No. 9-12 Jan. March

A MONTHLY JOURNAL OF THE

BOOK SOCIETY OF PERSIA

Includes,

ARTICLES ON PERSIAN LANGUAGE AND LITERATURE

REVIEWS OF RECENT PERSIAN BOOKS

A CLASSIFIED BIBLIOGRAPHY OF RECENT PERSIAN PUBLICATIONS

REVIEWS OF FOREING BOOKS CONCERNING PERSIA

Editor. E. Yar-Shater

Associate Editor Iraj Afshar

All inquiries to be addressed to the Associate Editor:

P. O. Box 1936,

Tehran, Iran

Annual subscription rate: $ 10

***

Foreign subscribers should send their orders to our representative:

Otto Harrassowitz Wiesbaden, Germany